







فان الله قد علم  
 انما هو في جوارحه  
 البغية من غير  
 مشقة ولا  
 كلفة ولا  
 حرج ولا

بالحق  
 بالحق  
 بالحق  
 بالحق  
 بالحق  
 بالحق

بالحق  
 بالحق  
 بالحق  
 بالحق  
 بالحق  
 بالحق

كتاب الادب ۳۵ حدیث  
 بحمد الله الرحمن الرحيم

طبی گفته ادب اسمی است که واقع بشود و بدین ریاضت محمود که مشقت می کشد  
 در وی همان در کسب فضیلتی از فضایل و اصل ترکیب و بی نقصی معنی جمع کردن و خواندن  
 کسی را بخیر می است و ادب که بمعنی جمع کردن مردم بر طعام و خواندن و بیاض است برای اینجاست که  
 و طعامی را که ساخته شود و برای دعوت و دعوت و دوس با و بگویند و ادب بمعنی دل که مذکور شد نیز بمعنی  
 جمع کردن و خواندن مجاز است و در صراح گفته که ادب بمعنی فرسنگ و یکصد است حدیثی و  
 سیوطی گفته ادب استعمال آنچه محمود است از قول و فعل و گفته که بعضی گفته اند ادب با خدا بکار آمدن اخلاق  
 و بعضی گفته اند بیاد کردن رحمت و بعضی گفته اند تعظیم هر که فوق است و در حق با هر که دون است و در  
 جمع بکار گفته که ادب حسن اخلاق است و حق آنست که عاقل است از اخلاق و اعمال و تدبیر و آثار و التماس  
 سلام اسم است از تسلیم بمعنی سلامت و بردت از تقایض و عیوب و اسمی است از اسما و اسمی  
 و بعضی گفته اند که تسلیم نیز مشتق از اسم سلام است از جهت سلامت از عیب و نقص و معنی السلام  
 علیک این است که الله تعالی مطلع است بر حال تو پس غافل مباش یا اسم خدا تعالی برست  
 یعنی تو در خط و نگهبانی اوئی چنانچه الله میبکشد اگر شربت آنند که معنی سلام علیک  
 این است که تو در سلامتی از من و مرا تیر سلامت دار از خود شوق



اسلام کہ معنی صلحا است یعنی این باش ازین دارم و شریعت این در ابتدای اسلام برای تیره مسلم از کافربود تا تعرض کند کویا  
 است باسلام پس از آن ستم شد این شریعت **الفصل الاول** و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله  
 و مسلم خلق الله آدم على صورة پدیدار که خدا تعالی آدم را بر صورتی خلق کرده اند و در معنی این حدیث پس از بعضی تاویل کنند  
 و گویند که این از احادیث صفات است پس از تاویل آن امساک باید کرد چنانکه در امثال این از مشابهات مذہب سلف بهین است یعنی  
 تاویل کنند و مشهور در تاویل او آنست که صورت معنی صفت است چنانکه گویند صورت مثل این است و صورت حال انچه است یعنی پدید  
 گرد پروردگار تعالی آدم را بر صفت خود بر صوف گردانید او را بر صفاتی که بر تو صفات گردید اویند پس گردانید او را می عالم فادریه منکلم  
 سبع بصیر باضافت برای تشریف است چنانکه روح الله ببت الله یعنی پدیدار که بر صورت جمیل لطیف شش برابر در لطافت که بقدرت کامل  
 از دو بخشید و یکا نمود و بعضی گویند که ضمیر راجع بآدم است یعنی پدیدار که آدم را از ابتدای حال بشر سوئی الخلق بطول شصت ذراع  
 نه چنانکه آدم را از اول لفظه باشند پس از آن مضمض پس از آن چنین بعد از آن صبی پس از آن مرد تمام بر صورت خاصه او که نسخه جامع است از جملة  
 مخلوقات هیچ مخلوق نیست که مثالی از آن در صورت وی نباشد و لهذا او را عالم صغیر خوانند و تواند که برین تقدیر نیز صورت معنی صفت  
 باشد یعنی پدیدار که بر صفت خاص مخصوص کل می موصوف بعلم و کاسی بجل و وقتی بعصیت و زمانی با جلیا یا صورت معنی امر و شاست که بعد  
 ملائکه شد و الگ حیوانات و سحر کائنات آمد و بعضی که ضمیر راجع بر او یا غلام است که در حدیث آمده که چون بزند کل یا خود را باید که بروی  
 زنند و در روایت دیگر آمده است که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ویرا دید که بروی غلامی میریزد فرمود بر وی من زیرا که خدا تعالی پدید  
 گردا و در صورت وی یعنی پس صورت وی کرم و عظم باشد که یا که گفته که این ضرر بسیار است و آدم و بر صورت اوست پس از زن بر روی  
 که اشرف اجزاست و اگر خواس در دست اجتناب باید کرد و این مرد و وجه را تضعیف تر ضعیف کرده اند بآنکه در حدیث دیگر آمده خلق آدم  
 علی صورة الرحمن و جواب داده اند که این حدیث نزد محدثان ثابت نشده و الله اعلم و فاما سیکند و جه ثانی را این قول که طوله ستون  
 ذرا عا در اسی قامت آدم شصت دست بود و ذراع کبر ذال از طرف مرقی تا طرف الخشت میانه و مرقی بحیریم و فتح فابو عکس بنذر  
 در باز و کذا فی القاموس پس این بیان پدیدار که آدم است بر صورتش یعنی پدیدار که ابتدا برین صورت و باین طویل بر تقدیر راجع ضمیر باشد  
 تعالی بیان صفت دیگر می شود و در آیه و اگر ضمیر راجع بان باشد چنان مربوط می افتد که مجرد بیان واقع فافهم و تخصیص بان طول بند که از جهت  
 بودن اوست غیر متعارف میان ادیان بخلاف سایر صفات و مقادیر عرض بقیاس آن محکما معلوم میگردد و فلما خلقه پس نحاسی که پدیدار که  
 خدا تعالی آدم را خال اذهب فسل علی لولا انک التفر خطاب کرد الله تعالی مرا آدم را و گفت برو پس سلام کن بر آن جماعت بعد از آن  
 برای بیان جماعتش را بهم گفت و هم نفوس المثلثة جلوس و آنها که او را بر فتن نزد آنها و سلام کردن بر آنها فرمود جماعت از فرشتگان  
 بودند نشسته و نفر در دست کرده مردم از سه تاده اما در اینجا نیز همین را داشت و فرشتگان که نشسته بودند همین مقدار بودند یا مطلق جماعت  
 را داشت اگر چه زیاده برین باشند و الله اعلم فاقمع ما یحبونک پس شنبو چیز را یا بشنوخ که چه نوع تحیت یعنی سلام میکنند ایشان را یعنی جواب  
 سلام تو میگویند و اگر کثرتی از اصول بحیرت است بجا و صله مفتوحه و تشدید یا مضموم از تحیت و در بعضی بحیرت یک کسب جیم و سکون تمانید و  
 ضم الزجواب و تحیت در اصل مشتق است از حیا که بر معنی احیا و بقیه حیا که الله میگوید یعنی زنده و باقی دارد و ترا خدای تعالی و به معنی سلام ملک  
 و بقایز آمده در التحیات بنده هم برین معانی را داشته اند فالتحیات لک و تحیت در پند و فرمود پس بدستی این که که از ملائکه بشنوی سلام  
 تو سلام ولادت و ذریه مشتق از ذرات معنی نشرو پراکنده کردن جمع ذراتی و سور چه را که دزد گویند هم از اینجا است فذهب  
 رفت آدم بحکم حق تعالی بر آن جماعت از ملائکه سلام کردن فقال پرگفت آدم السلام علیکم فقالوا بکنتم فرشتگان در جواب سلام



التسلام عليك ورحمة الله قال گفت آن حضرت یار اوستی فرموده ورحمة الله پس زیاده که در گذشتگان آدم را یعنی در جواب سلام آدم و لفظ ورحمة الله را و در  
 ادب جواب و فضیلت آنست که اگر یکی گوید السلام عليك و در جواب گویند و عليك السلام ورحمة الله و اگر در سلام نیز ورحمة الله گفته شود در جواب او گویند رحمة الله و بر کاه و در  
 بعضی روایات زیاده و مغفرت نیز آمده و ازین حدیث معلوم شد که در جواب سلام و التسلام عليك درست است چنانکه و عليك التسلام و در هر دو عبارت تسبیح تفاوت  
 نیست قال گفت آن حضرت بعد از بیان خلق آدم شصت ذراع فکل من بدخل الجنة علی صوده آدم و طوله ستون ذراعا پس هر که می درآید بهشت را بر صورت آدم  
 باشد و حال آنکه در ارضی قامت می شصت گز باشد باین طبعی قامت و حسن و جمال که آدم داشت در بهشت درآید اما در خیابان بواقع صور باشد چنانکه دندان یکی دندان  
 کوهی باشد فلم یزل الخلق ينقص بعد حتى الآن پس همیشه خلق یعنی در میان کوتاها شوند بعد از آدم تا اکنون که این مقدار رسیده اند و در عبارت تقدیم و تاخیر است یعنی آدم  
 شصت گز قامت داشت بعد از وی در میان روستی کوتاهی بنهادند باز چون در بهشت درآیند همچنان قامت بلند کرد که آدم داشت منقش علیه ۲ و حسن عبد الله بن عمر  
 ان وجلا سال رسول الله صلى الله عليه وسلم و لیت است از عبد الله بن عمر عن العاصی که مردی پرسید از آن حضرت ای ای السلامه خبر که ما خصلت و آداب  
 الرضائل آداب سلمانی بهتر و فاضل تر است قال فرمود نظم الطعام و نظیر علی التسلام خوراندن تو طعام و گفتن تو سلام با علی مکن عوف و مکن لم عوف برهنا و یکانه  
 اشارت بجود و تواضع که اصل صفات حمیده و عمده خصایل آنکه واجب است رعایت آنها در معاشرت خلق و طبیعتی که تخصیص این دو صفت بناسبت حال ایست و لهذا استناد  
 کرد بوی بلفظ خطاب نهی یعنی گویند و رسائل میل بعد از این دو صفت دریافت و بروی رعایت و استقامت بوجو آثار اینها لازم دریافت و دلیل بر پیوسته آنکه در احادیث دیگر صفات  
 دیگر را افضل خصایل اسلام داشت مثل گذاردن نماز در شب چون مردم در خواب باشند یا احسان و اگر امسایه و همان و امثال آن و نسبت به یکس هر چه که اهم دید بر همان تعین  
 و توجیه فرمود و تقری فی الضم عام مشتق از اقرا بمعنی خوانیدن است و یفتح تا از قراءت نیز خوانده اند و معنی این ظاهر تر است و با وجود آن ضم صحیح تر و فصیح تر است اما معنی اقرا که  
 معنی خوانیدن سلام است سخانی دارد و توجیهش آنست که چون سلام کند باعث سلام میگردد و مسلم علیه ابر و سلام که بایست خواند او را سلام را و بعضی گویند که اگر سلام بزبان ظلم  
 باشد اقرا مناسب است زیرا که میخواند سلام مکتوب الیه را و الاقراء مناسب و ازین حدیث معلوم گردید که سلام از حقوق اسلام است نه حق محبت و دشمنانی و همچنین جرات  
 رساندن چنانکه در حدیث آمده باید منقش علیه ۳ و معنی ای هر چه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم للمؤمن علی المؤمنین است خصال مسلمانی را بر دیگر  
 مسلمانان و دیگر شش خصلت ثابت است اگر چه واجب بود لیکن بجهت مبالغه و تاکید صیغه واجب آورد که کلمه علی است بهودا و امرضی بکی عیادت کردن است و پرسیدن چون  
 ایما شود و مسلمانی عیادت شستن است از عود که معنی رجوع و بازگشتن است زیرا که عاید رجوع میکند بر مریض و می آید نزد وی یا باز میگردد بوی و گرمی پرسد و بشهدا اذنا  
 و دم حاضر شدن بر مسلمان چون بیه و برای نماز بنانه و تشییع آن و دفن و بچپیده اذ اغاه سیوم واجب گردید مسلمان چون بخواند برای طعام اگر انمی نباشد مثل حضور بدعت یا  
 و جود و منت و مفاخرت و بیست و چهارم سلام دادن بروی چون ملاقات کند مسلمانان و سلام که معنی جواب سلام است ذکر کرد زیرا که وی واجب است و لازم  
 است و بشهدا اذ اعطس پس جواب گفتن بوجعك الله چون عطسه زد مسلمان اگر الحمد لله گوید و اگر تحمید کند حتی تهنیت نکرد و چنانچه باید و بآب خود و تهنیت بشهرت  
 و سینه و هر دو معنی جواب عاطر کشیدن و در باب عطاس تحقیق معنی این نظا و احکام آن کرده شود و انشاء الله تعالی و منقش له اذ اغاب و شهدا و ششم یک خواهری کردن  
 مسلمان را در حضور و غیبت معنی اگر حاضر است ملق و اتفاق کند و اگر غایب بود غیبت کند و بدگوید و با هم یکس حاضر و غایب بخواند و نیک اندیش باشد و معنی نصیحت را و در خیرات  
 و در اصل لغت معنی خلوص آید و تحقیق معنی نصیحت در محل خود باید و چون صاحب مصابح این حدیث را در فضل اول که برای حدیث صحیحین معقود است آورده و مؤلف میگوید که در احادیث  
 فی الصحیحین یافتیم من این حدیث را در صحیح بخاری و مسلم و لای فی کتاب العجبدی و نه در کتاب جمعی که جمیع بنی الصحیحین و لاکن ذکر صاحب الجامع بر او باشد  
 الفسائی و لیکن ذکر کرده آن را صاحب جامع الاصول که کتب مستدراج کرده بر روایت نسائی ع و عند قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تذلون الخلق  
 فمؤنوا و نمی آید شایسته را تا آنکه ایمان بیارید و لا تذلوا مؤاخفی محابوا و ایمان نمی آید و کامل نمی شود ایمان شما تا آنکه یکدیگر را دوست میدارید یعنی برای خدا و در بعضی نسخ و لا تؤمنوا  
 آید هنوز موافق فاعده همین است ولیکن و لا تؤمنوا محبت مجانست و مقارنت حتی تؤمنوا است و از برای تحصیل سبب تجاوب فرمود که اولادکم علی شقی ایاها و تا می شمارا  
 بر کاری که اذ اضعفوه محاببهم چون کسبید آنرا دوست دارید یکدیگر را و این صفت ایراست که افشوا السلام بلیکم فاشقوا و شما را کنید سلام را میان خود و ما را فاشقوا  
 سلام میان ما باشد که سابقا مذکور شد که بر شما و یکسان سلام کرد یا بمعنی ظاهر کردن و بلند گفتن چنانکه بشنود آنکس که بروی سلام میکند که باعث پیدا آمدن دوستی است و او مسلم  
 و کهنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یسلم الا علی الماشی باید که سلام گوید کسی که سوار است بر آنکس که پیاده است و الماشی علی القاعد و سلام که  
 آنکه راه میرود و ترانکه نشسته است و الغلیل علی الکثیر و سلام که بیداندک بر بسیار منقش علیه و در بعضی مضمون است این حدیث که ذکر کرد و ۶ و عند قال قال رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم یسلم علی الکبیر و الما علی القاعد و الغلیل علی الکثیر و له البخاری و گفته اند که این حکم نزد ملاقات است یعنی چون دو کس ملاقات کنند  
 حکم اینست آنکه اگر وار در دو و بیاید یکی بر دیگری استیلا سلام بر او و اگر در میان خواه صغیر باشد یا کبیر یا کبیر بود یا کبیر و معنی انس قال این رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 مسلم من علی سلم غلمان منقش علیه انس میگوید که آن حضرت گذشت بر جمیع فرزندان بر سلام کرد بر ایشان و این غایت تواضع و شفقت است از آنحضرت بر اهل عالم و صلوات الله علیه



عن ابن مسعود عن ابي هريره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تبدوا اليهود ولا النصارى بالسلام ابداً اكفئهم يهوداً ونصارى  
 بالسلام يعني اول شما بر ایشان سلام نكنيد اما اگر ایشان اول سلام كنند جواب سلام ایشان بر وجهی كه ایشان كرده اند بكنيد و گفته اند كه در جواب ایشان زیاده بر علیكم السلام  
 گفت و گفته اند كه در جواب سلام كنار باید گفت هاك اند بعضی از علماء ابتدای سلام بر یهود و نصاری بجهت ضرورت یا حاجت بگویند كه ده و چهارم چنین است حكم مبتدعان و  
 فاسقان و اذ الحتم احد هم فی طریق و چون ملاقات كنید شما یکی از یهود و نصاری را در راهی فاضطروه الى اصنعه پس مضطرب و بیچاره كه در اندیشه و راهی بسوی مكانی كه تنگ  
 تر است از راه یعنی طلب كنید چنانكه كوشود و تنگ كرد و راه بروی برای اظهار عزت و شوكت اسلام و در بعضی حواشی نوشته كه مراد بمضطر كردن اندن امر كردنست تا كوشود و راه  
 را را بگذارد و راه مسلم و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا سلم عليكم اليهود حركوا ساكنهم و اذا سلم عليكم النصارى حركوا ساكنهم و اذا سلم عليكم  
 السام عليكم فصل و عليك پس نمی گوید كه از ایشان كه السلام عليكم یعنی سلام سام میگوید یعنی ترك است و این از خبث باطن و عداوت این اشیا است مسلمانان  
 پس آن حضرت بطریق خطاب عام میفرماید كه در جواب او توتر و عليك كوتاهان چه گفته است بوی راجع كرد و كود و عليك السلام متفق علیه و بهین مضبوط است این حدیث  
 و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا سلم عليكم اهل الكتاب فقولوا وعليكم متفق علیه و لیكن در حدیث اول فعل و عليك بصيغة مفعول  
 و در اینجا فقولوا و عليكم بصيغة جمع است مانند آنكه در روایات و عليك باعكم بود و بی و او هر دو آمده و در كلام مولف بواسطه و روایت موطا عليك است بدون و  
 و همچنین روایت و ارفقني عليك ملا و پس بعضی علماء گفته اند مختار است كه بی و او كودیتا مشاركت در آنچه گفته اند لازم نیاید و بعضی گفته كه باکی نیست مشاركت چه موت  
 مشترك است میان همه و بعضی گفته اند كه او در اینجا برای مشاركت نیست بلكه برای استیفاء است مراد آنست كه و عليكم بالتحقیر و صواب آنست كه هر دو وجه جائز  
 است از جهت وقوع روایت هر دو و عن عائشة رضي الله عنها قالت لم تاذن رهنما من اليهود على النبي صلى الله عليه وآله وسلم روایت  
 از عائشه كه اذن طلبید نه برای درون درآمدن كه وی از یهود بر آن حضرت فقولوا پس گفته اسلام عليكم و كود یا قصد آن اشیا را ایراد ضمیر جمع برای آن بود كه این دعای بی  
 مراهل بیت و آن حضرت را نیز شامل كرد و اگر چه ضمیر جمع در مقام سلام برای و اعدای این قصد نیز می آید چنانكه معلوم كرد و فقلت پس عائشه میگوید كه گفتن من برای رد این  
 و جاب ایشان بل عليكم السلام و اللعنة بلكه بر شما باد ترك و لعنت لعنت را زیاد و كرد برای زجر و تشدید لغت و غضب بر یهود و در قرآن مجید در مواضع متعدد آمده  
 فقال پس گفت آن حضرت یا عائشة ان الله و فقی ای عائشه خدی تعالی رفیق است یحب الرقی فی الامور كله و دست میدارد و نرمی را و لطف و او را همه كارها  
 فی الصراح الرقی نرمی ضد عنف و فی القاموس الرقی اللطف قلت عائشه میگوید كه گفتن من آنحضرت را اول تمسح ما قالوا آیتشندی تو چه چیز گفتند ایشان یعنی دعا كرد  
 كرد و در توجای آنست كه بانیاد شستی كنم و سخت گویم و ایشان خود طعنوا مانند قال گفت آن حضرت یا عائشه قد قلت تحقیق كنتم و عليكم یعنی بر شما باد سلام یا بر شما باد چیزی  
 شما سختی آید از لعنت و نفرین و فی روایت عليكم و لم یذكروا و در روایتی عليكم آمده و ذكر كرد و او را و در حدیث سابق و بدان تحقیق كرده شد متفق علیه  
 و فی روایت للبخاری و در روایت من شاری را اینچنین آمده كه قالت گفت عائشه ان اليهود اذ قالوا للنبي بدستیکه بود آیت پیغمبر اصلی الله علیه و سلم  
 فقالوا السلام عليكم بغير واحد قال گفت آن حضرت در جواب ایشان و عليكم فقالت عائشة السلام عليكم و لعنكم الله و غضب عليكم فقال رسول  
 الله پس گفت پیغمبر خدا اصلی الله علیه و سلم مر عائشه را مهلاً باست و آیته باشد تا عائشه عليك بالرفق بر تو باد نرمی كردن و ملطف نمودن و ایاك و العف  
 و الفحش و دور و از خود را از درستی و سخت گفتن و تعدی و تجاوز از حد كردن در سخن و بد گفتن و فحش بضم هر هجاء سخت باشد فصح آن از كنانان و مراد اینجا تعدی بر زیادتی قبح در  
 قول است قالت گفت عائشه اول تمسح ما قالوا آیتشندی تو چه گفتند ایشان قال گفت آن حضرت اول تمسح ما قلت آیتشندی من چه گفتم و در حدیث  
 ر و كردم بر ایشان و جواب ایشان گفتم یا پیغمبر گفتند ایشان و كردند از دعای بدستجاب فیهم پس استجاب كرده میشود و مراد قبول كرده میشود دعای من در حق ایشان  
 و لا تسجاب لهم فی و استجاب كرده نمیشود و مراد ایشان از در حق من و فی روایت مسلم و در روایتی مسلم را اینچنین آمده كه قال گفت آن حضرت لا تكونن فاحشة  
 مباش ای عائشه در شست و شوی و تجاوز كننده از حد و در كونی فان الله لا یحب الفحش و النفس زیر كه خدای تعالی دوست نمیدارد فحش را كه بی محلف سر بر زدن و فحش  
 كه بر زدن و فحش و بد كوی پندار و عن اسامة بن زید ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من مجلس فيه اخلاصا من السليين و المشركين  
 عبدة الاوثان و اليهود و السام من زیر ضیاع عنهار و ایت میكند كه آن حضرت كذشت بمجلسی كه در روی مردم بود و مختار از هر جنس مسلمانان و مشركان بت  
 پرست و یهود و نصاری علیه السلام و او برین مجموع مخلوقات از مردم بقصد سلام بر مسلمانان و از اینجا معلوم شد كه اگر جماعه در هم نشسته باشند بعضی متقی سلام و بعضی  
 غیر متقی چنانكه كافران و مبتدعان سلام كنند بران جماعه بجهت سلام بر مستحقان آن و گفته اند كه غیر مستحق كه السلام عليكم گوید و مسلمانان را مراد او را و كود یا سلام علی من  
 اشیع الهدی و هم چنین باید در نامه نوشتن اهل كتاب متفق علیه و اگر كودیتا قول وی عبدة الاوثان و المشركين مشركان افاد صح است اما یهود و از جمله مشركان نیستند  
 پس و تحت وی داخل نباشند و بیان كردن مشركین بان واقع نشود جواب مراد مشركان تواند كه كافران باشند چنانكه در كودیتا مراد لایقفران یسرگ بگفته اند یا  
 وی و اليهود و عطف بالمشركين باشد نه بر عبدة الاوثان و مشركان را بیان عبدة الاوثان از جهت آن كرد كه مشركان عرب همه بت پرست و مشرك در عبادت بوده



وعن ابي سعيد الخدري عن النبي صلى الله عليه وسلم قال يا ايكم والجلوس بالطرقاات بهر يدي نشستن در راهها طرقات بضم طاء رافقاوا پس گفتند  
يا رسول الله مالنا من محالنا بدست ما را از مجلس های ما در راهها چاره و حدائی یعنی البته ما را می باشد نشست فحدثت فيها حرف و حکایت میگوئیم و در مجلس قال  
فرمود آن حضرت فاذا ایتیم الا المجلس پس چون آیم آید از همه کارها و نمیکنید مگر مجلس را بفتح لام که قال الکرامی و کذا لک فی شرح ابن الملک یعنی نشستن و در نسخ  
جمال الدین محدث بجسر لام تصحیح کرده اند یعنی اگر از منی آید از نشستن در راهها و البته می نشینند فاعطوا الطريق حقه پس بهرید راه را حق و می قالوا و ساختن الطريق  
گفتند چه چیز است حق طریق یا رسول الله قال فرمود حق الطريق غرض الطريق یعنی حق نشستن در طریق پوشیدن چشم است از نظر افکندن بسوی محارم و کف  
الاذی و دور کردن و بگو افکندن آنچه ایذ کند و بر بخاند کند و کذا از این سنک و خا و پدید می آورد السلام و باز دادن جواب سلام مردم غالباً سلام گفتند سلام زیرا که  
سنت آنست که ماشی سلام کند بر قاعه و چاکه که کشت و الامر بالمعروف والنهي عن المنکر و یکدم کردن مردم را بمعروف یعنی بشروع که شناخته شده است در  
شرع حسن و می و باز داشتن از منکر یعنی نامشروع که شناخته شده است در شرع عن ذی متفق علیه و عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم في هذه  
القصة و روایت از ابی هریره از آن حضرت درین قصه که صحابه را از نشستن در راه مانع کرد و آنها منع نشد پس فرمود اگر شما باز نمی آید از آن بهرید طریق را حق و  
وبیان کرد حق طریق و در آخر فرمود و ارشاد السبیل و یکدم کردن مردم را که نمیدانید که یکجا می رود و راه روایت کرده این لفظاً ابوداود و عقیب حدیث النبی  
بعد از حدیث ابوسعید خدری که از این حدیث که ذکر کرده شده و عن عمرو بن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وسلم في هذه القصة و از امیر المومنین عسکری  
ابن عیسی از آن حضرت در همین قصه مذکور به اینچنین آمده است که قال گفت آن حضرت و تفشیوا الملهوف و فریاد می کردن مغلوم مضطر را که فریاد می کند و حسرت  
منخور و بر حال خود و تهدد و الضال و راه نمودن که راه را و ارشاد سبیل عا ترست از راه نمودن که راه و راه ابوداود و عقیب حدیث ابي هريرة هکذا روایت  
کرده این کلمات ابوداود بعد از حدیث ابی هریره به اینچنین که ذکر کردیم و لم اجد هاهنا في الصحيحين و نهما یس من این دو حدیث را در صحیحین و حالانکه در صحیح و فصل اول که  
کرد الفصل الثاني و عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم للمسلم على المسلم مست بالمعروف و سلماً ما نزل بسلامان شش  
خصلت و شش حق است طبع و مقرون به معروف یسلم علیه اذا لقیه و یجیبه اذا دعاه و یسبته اذا عطس و یعوده اذا مرض و یتبع جنازة  
اذا صارت آن شش حق این است که سلام کند بر وی چون ملاقات کند او را و اجابت کند او را چون بخواند بطعام و یرحمک الله گوید چون عطسه زند و پیرسد چون بیمار گردد  
و در پی جنازه او رود و چون میرود چون در پی جنازه رفتن بعد از نماز جنازه است گویا نماز جنازه نیز مذکور است یا گوئیم نماز فرض است از الله باید که اگر چه سبیل گفت  
است مقصود اینجا بیان شنیدن و ادب است که زیادتست در رعایت حقوق مسلم و یجیب له ما یحب لنفسه و دوست دارد در مقام پاچیزی که دوست میدارد و در مقام  
خیر دنیا و آخرت و راه الترمذی و الدامی و عن عمران بن حصین ان رجلاً جاء الى النبي صلى الله عليه واله وسلم فقال روایت است از عمران بن حصین  
صحابی مشهور که مروی آمد از آن حضرت پس گفت السلام علیکم فرد علیه پس رو کرد بر وی سلام وی را جواب سلام او گفت بهان لفظاً که گفته یعنی گفت و علیکم السلام  
ثم جلس پس نشست آن مرد فقال النبي پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عشر یعنی ثابته شد و نوشته شد در این مروراده حنفه جزای سلامی که کرد و حکم  
جا با لحنه فلما ثابتهما الخ فقال پسر آمد مروی دیگر پس گفت السلام علیکم و راحة الله بزیادت و رحمة الله فرد علیه پس آن حضرت جواب سلام او گفت  
بعین لفظاً مجلس پس نشست آن مرد فقال عشرون پس گفت آن حضرت ثابت شد مراد است خند بزیادت کردن و رحمة الله که آن نیز خند است از اینجا پس  
بر وی نیزه خند دیگر باشد ثم جاء آخر فقال پسر آمد مروی دیگر پس گفت السلام علیکم و راحة الله و بر کاتة فرد علیه مجلس فقال ثلثون پس گفت آن حضرت  
مر این مرد را سی خند است بزیادت و بر کاتة و راه الترمذی و ابوداود و این کلام در فعل سلم بود اما اگر سلم السلام علیکم گوید و سلم علیه در جواب وی و رحمة الله بزیاده  
کند یا سلم السلام علیکم و رحمة الله گفت و بر کاتة بزیاده کرد و او را نیزین حکم خواهد بود در مضاعفه اجر و بهر چنین حکم و مغفرت است که در حدیث آئیده بیاید و عن معاذ  
بن انس عن النبي صلى الله عليه واله وسلم بمضاعفه یعنی روایت کرد معاذ بن انس جنی صحابی که معذود است داخل معرزان حضرت حدیث به معنی حدیث مذکور  
اگر چه در لفظ مختلف اند و زاد و بزیاده کرد معاذ یک مرتبه دیگر که ثم الخ فقال السلام علیکم و راحة الله و بر کاتة و مغفرت بزیادت و مغفرت قال  
اربعون پس گفت آن حضرت ثابت شد مراد او را چهل خند در مقابل چهار خند که یکی اصل سلام است و سه دیگر رحمة الله و بر کاتة و مغفرت و قال و گفت آن حضرت  
در بیان مضاعفه ثواب و ترغیب بتحصيل آن که ان تكون الفضائل بهم چنین میباشد فضایل و کثرت و مضاعفت آن یعنی هر کرا عمل بیشتر فضیلت و می بیشتر مراد آن  
نیست و الله اعلم که اگر بر مغفرت چیزی بفرایه فضیلت آن بیشتر است زیرا که زیاده بر آن درست نیامده است و راه ابوداود فایده گفته اند که افضل سلام آن است  
که گوید السلام علیکم و رحمة الله و بر کاتة و بضمیر جمع گوید اگر چه مسلم علیه یکی باشد و یجیب نیز بضمیر جمع گوید و علیکم بود و ادانی سلام السلام علیکم است اگر السلام علیکم یا سلام  
گوید نیز کافی است اما جواب ادانی و علیک السلام و علیکم السلام است و اگر او حذف کند لغایت و اتفاق کرده اند بر آنکه اگر در جواب علیکم گوید جواب نشود و  
اگر علیکم گوید در بخا و و جواب است کذا قالوا و عن ابي امامة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان اولی الناس بالله بهر یستیکر بقریب تر و مخصوص تر









الفصل الثالث و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لما خلق الله آدم و نفخ فيه الروح هرگاه که پدید کرد خدای تعالی آدم را و مید روی روح اعطس عطسه زد و هم فقال پس گفت آدم الحمد لله الحمد لله باذن نه پس محمد گفت آدم خدا را بآوردن وی یعنی این حمد که آدم خدای تعالی را گفت بقیه و تیسری گفت زیرا که حمد وی امر است عظیم آسان نکرد و مکر تیسری فقال له و بد پس گفت ملا را پروردگار او و میحک الله و چون یا سوخت پروردگار تعالی آدم را و ادب عطسه خواست که یا موز و او را ادب سلام پس گفت یا آدم اذهب لی اولئك الملائكة اسی آدم بر و بسوی این فرشتگان الحی ملاء منهم جلوس یعنی بسوی با عظیم از ایشان که نشسته اند پس این قول پروردگار تعالی باشد برای بیان ملائکه مشارالیم و احتمال دارد که قول حضرت پیغمبر باشد صلی الله علیه و آله و سلم برای بیان آنکه قول و هم سجده اولک الملائكة اشارت باین جاء از ملائکه بود و ملائکه اشرف قوم و رسا و مقدمان ایشان باشند که رجوع همه بقول آنها بود فقل پس بحواله السلام علیکم پس گفت آدم ملائکه السلام علیکم و در بعضی نسخ صریح آمده که فقال السلام علیکم فالوا گفتند فرشتگان علیک السلام و رحمة الله ثم دجج پیغمبر از آدم الحی و بد بسوی پروردگار خود چینی بگفتی که کلام کرده بود با وی پروردگار تعالی فقال پس گفت پروردگار تعالی ان هذه تختیک و تحية بنیک بدینهم بدستیک این کلمات روش سلام تست و سلام پس ان تو میان که یکبار فقال له الله پس گفت مرادم را خدای تعالی و بدله مقبوضان و هر دو دست وی تعالی بسته شده بودند چنانکه کسی دست بسته چیزی در دی نیاید و اختراقیهما شئت اختیار کن هر کدام زین و دست را که میخواهی یعنی هر چه در یکی ازین و دو دست فقال پس گفت آدم اخترت یمین را یعنی اختیار کردم من دست راست پروردگار خود را و کلامی در بی یمین مباد که و هر دو دست پروردگار من راستند و مبارکند این کلام آدم است و یا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند نماز که اطلاق ید پروردگار تعالی از مشابهاست و باز این که هر دو دست او یمین است متشابه دیگر قوم را در شرح این قول معانی و تأویلات است اول آنکه ثابت در حق تعالی ید صفت است نه ید جارح و این عبارت کنایت است از نفی ید جارح یعنی اگر ید جارح میبود یمین و شمال میبود و در آخر کلام اشارت کرد که مراد وجود خیر و برکت است که لازم به یمینی و ماده اشتقاق است ثانی آنکه شمال ناقص میباشد در قوت و بطش پس بودن هر دو دست یمین کنایت است از نفی نقصان اخفات و می تعالی و تقدس و بیان کرد که صفات وی کامل باشد ثالث آنکه مراد آدم شکر است بر تمامه نعمتهای پروردگار و بیان آنکه هر چه از جناب وی رسد همه فضل و نعمت است چه لطف و چه قهر زیرا که چون گفت اخترت یمین منی متوهم گشت ترجیح صفات لطیفه بر قهر پس بقول خود که گفت و کلامی در بی مبارکه دفع این توهم کرد و در اختیار نفس خود برادر باع آنکه مقصود و خف ماری تعالی است بغایت جود و کرم و احسان و تفضل زیرا که عرب میگوید هر کس را که علی الاطلاق نافع است کلام ید یمین و کرمی را که ضرر میکند مطلقا میگوید نصیب و بشال افتاد و آنرا که نفع کند و ضرر میگوید فلان زمین دارد و در شمال خامس آنکه ید را اطلاق میکنند بر قدرت و نعمت پس بر تقدیر داده قدرت عبارت است از خلق هر چه و ایمان و ضلال و کفر و بر تقدیر داده نعمت عبارت است از رخ و الطاف باهل هدایت و قهر و شدت بر اهل ضلال و همه عدل و حکمت است زیرا که وی غریز و غالب است تصرف میکند در ملک خود و عظیم و حکیم است میداند چیزی را که اطلاق نیست بران غیر او چنانکه در آیت کریمه فرمود یضلن شیئا و میدانی من شیئا و هو العزيز الحکیم نه بسطها پیشکش پروردگار تعالی دست راست را فاذا فیها آدم و در زینیه پس نگاه در دست راست آدم و اولاد او دست خدا پس گفت آدم ای دب ما هو لا ای پروردگار من چه چیزند و چه کس اند اینها که در دست تو اند حال هو لا و ذوق گفت پروردگار تعالی اینها در دست تو اند فاذا کان افسان مکتوب عهده باین عینیه پس نگاه هر آدمی نوشته شده است مدت عمر وی میان و چشم وی فاذا فیهم رجل اضواء هم پس نگاه میان این آدم میان مردی است روشن ترین ایشان او من اضواء هم با از جمله روشن ترین مردم شک را وی است یعنی در میان ایشان جامه بود و روشن ترین از دیگران و این یک مرد از جمله ایشان بود قال یا رب من هذا گفت آدم ای پروردگار من کیست این مرد قال هذا ابنک داود گفت پروردگار این پسر است که داود نام دارد برین تقدیر اسمکال نذر دام را و است اولی که فاذا میکند که این مرد روشن ترین همه مردم بود اسمکال است که این ستیزم فصلیت داود است بسیار با اینها جواب این سخن آن که حق سبحانه و تعالی هر که را دید و او را بر آدم علیه السلام بنوعی از امتیاز و رفور و نورانیت تابعت شود بر سوال از حال وی و مترتب کرد و بران آنچه مترتب گشت از قصه عمر و محمود و نیت مراد با صوبت زیادت در جمیع صفات کلل پس شاید که در صورت داود نوعی از رضو و نورانیت در آن عالم باشد یا درین عالم نیز که بوی نماز باشد یا غیر این و دیگر و هر یک از اینها مخصوص از بعضی و ممتاز بوجوبی و لازم نمی آید ازین فضل بسیار با اینها و نیز لازم نیست که باعث بر سوال از حال داود در ویت و ممتاز از کل بود بلکه تواند که نظری وی و لاتفاق افتاده و باعث بسط کشته باشد و این معنی از خطبه حدیث بطریق که در اول کتاب در باب ایمان بعد روایت کرده مفهومی میگردد زیرا که لغظ در اینجا نیست که گردانده خدای تعالی میان و چشم هر آدمی از انان جامه و رشیدی از نور پس دیدم در این نشان خوش آمد و خشنود میان و چشم آن فافهم و قد کتبت له عمراد بعین سنه و گفت حق سبحانه و تعالی که تحقیق نوشته مراد او را در هر چهل سال و در بعضی نسخ عمر را بعین سنه آمده قال یا رب و دفعی عمره گفت آدم ای پروردگار من زیادت کن در عمر وی چینی قال گفت پروردگار تعالی ذلک الذی کتبت له آن همانست که نوشته ام ملازم دیگر نمیشود قال گفت آدم ای دب فانی قد جعلت له من عمری ستین سنه ای پروردگار پس من متحقق گرداندم مراد او را و در هر چهل سال قال گفت پروردگار راست و ذلک تو دانی و مطلوب تو که بخشدی یا عمر خود شصت سال یعنی اختیار تراست اگر بخشی چه نافع است قال گفت آن حضرت ثم سکن الجنة پسران شد آدم شصت سال و ما شاء الله آنکه که خداوند بود و هم هبط منها پسران این از خانه شد و در آن شب و کان آدم بعد از فتنه و بود آدم که شیر و در چاه





لازم بود و ازین جهت سلام علیهم اختیار کردم اگر شخصی سلام کرد که نمی شناخت پس کافر ظاهر شد است و او که سلام داد و گوید که با کوفتم سلام خود را از تو تقصیر تقصیری و بر تالی قرآن سلام نیا که گفت از قرأت خود باز ندارد و اگر گفت بعضی گفته اند واجب کرد جواب سلام و بعضی گفته اند زبان دل را مشغول تامل دارد و سلام وی التفات ننماید و در وقت خطبه جواب گوید باتفاق و در وقت اذان و اقامت و ذکره علم همین حکم دارد و اگر قاری جواب گفت قرآن را از سر سر و استعاذه گوید و در حدیث آمده است که یکی جامع شرح پوشیده آمد و بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم سلام کرد جواب می داد و این حدیث دولت دارد و بر آنکه هر کس که در وقت سلام باشد مشغول ملاطاف باشد و مستحق جواب نبود و هر که شطرنج می بازی و نیزه می کشد و در راه می رود و در راه می آید که سلام گوید یا همین قدر را از آن لعب باز دارد و ذکر مشغول سازد و اگر تقصیر جزو آن بجهت بگوید لا باس به است بعضی از علما گفته اند معنی السلام علیکم آنست که الله تعالی مطلع است بر حال شما که در طاعت یا در معصیت پس این وعظ است و فاسق و عفا اولی و اعمی بود و الله اعلم و اگر بحکام نداید قومی را که برین سلام کجای باب الاستیذان طلب اذن نمودن و اذن یعنی علم آید چنانکه گویند اذن الشی علم به و نیز معنی حاجت آید چنانکه گویند اذن فی الشی حاجت که فی القاموس و هر دو معنی اینجا درست آید که بر در خانه کسی بایستد و استیذان کند میخواهد که بداند که کسی در خانه نیست یا نه و از وی دستوری طلب کند که در استیذان مستحب است و قرآن مجید بدان مطلق و سنت آنست که جمیع کلمه میان سلام و استیذان و صحیح تقدیم سلام است بر استیذان چنانکه در حدیث واقع شد و الفصل الاول من عن ابی سعید الخدری قال قال ابو موسی قال ان عمرا رسلا الی ان امیه ابو سعید خدری گفت که آمدن او ابو موسی اشعری گفت که امیر المومنین عمر فرستاد بجانب من تا بیامم او را فاقبت باده فسلمت ثلثا پس آمد من بر روی سلام کردم سه بار بقتضای استیذان فلم یرد علی پس جواب سلام من نخواست و اذن نداد و فرجعت پس برگشتم آمدم فقال پس گفت عمر بعد از آن بطریق زجر و اعتراض ما منفلت ان ما متنا چه چیز منکر و تر از آن آمدن تو ما را فقلت انی اتیت فسلمت علی بابل ثلثا پس گفت من آمد پس سلام کردم ایستاده بر دوشه باز غم خود و اعلی پس جواب سلام من نخواست ثانی یعنی تو و اصحاب تو فرجعت پس باز برگشتم و قد قال لی رسول الله ویرت گفته است پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم از استاذن احد کلمات ثلثا چون طلب اذن کردی و ثلثا سه بار غم بویذن له پس اذن داده نشد و او را فلیجر جیس با یکدیگر اوبان بر کرد و یعنی حد استیذان و ایستادن بر دوشه قدر است فقال عمر اقم علیه البینه پس گفت عمر بر آن کوه بر صحبت این حدیث که تو دعوی میکنی که از آن حضرت شنیده ام و یکی دیگر را پدید کن که او نیز شنیده باشد این حدیث را پس ابو سعید گفت که ابو موسی از من آمد این قصه با من در میان آورد و گفت ابو سعید خدری گفت بن ابو موسی تو نیز شنیده این حدیث را از آن حضرت یا تا من نزد عمر و گواهی به قال ابو سعید گفت ابو سعید فتمت معه پس ایستادم من بالای موسی فذهبت الی عمر پس رفتم من سوی عمر فشهدت له پس گواهی دادم ابی موسی را و گفت راست میگوید و می بینم چنین فرموده است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متفق علیه و این کوه طلبیدن احتیاطی بود و عمر رضی الله عنه نامه در حدیث میکند و در طاعت خلفا و امتدادن نهانیه و الاخره و محمول است باتفاق خصوصا از امثال ابو موسی اشعری که از کبار صحابه است و عن عبد الله بن مسعود قال قال لی النبی صلی الله علیه و آله گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم اذنک علی ان ترفع الحجاب نشان اذن تو برای درآمدن تو بر من این است که بر میداری تو پر ده را که بر در خانه گرفته اند و خانهای آن حضرت را پر ده ها بود و از حصار و این شمع سودا می و این است که می شوی سواد و مراد سواد بکسرین جمله نهانی گفتن سخن یعنی پرده بر میداری و می بینی که من با کسی پنهان سخن میکنم بهمی دانی زیاده برین تر اذن حاجت نیست و مراد نهانی گفتن سخن مبالغه است یعنی اگر چه نهانی با اهل خصوص سخن می گفته باشم هم می دانی چه جای آشکارا است آنست که هرگاه وجود مراد خانه میثاقی می دانی دیگر حاجت استیذان نیست حتی آنها تا آنکه منع کنم ترا از درآمدن و این غایت غایت است که آن حضرت با من مسعود داشت و کمال قرب و محرمیت است در جواب نبوت که یا و از جمله اهل خانه است هرگاه که میخواهد می در آید و ظاهر است که این در غیر وقت حضور نسا خواهد بود خصوصا بعد از نزول آفتاب و راه مسلم و عن جابر قال اتیت النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی دین کان علی ابی جابر گفت آمد من آن حضرت را در قضیه دین با سبب تقرب دینی که بود بر دین و قضیه دین چنان است که پد جابر که بعد از نصاریت رضی الله عنه در خانه آمد شهید شده بود و دینی بر دوشه خود گذاشته بود و دایان آمده و از آنک گرفته بودند و وی بحضرت پیغمبر حجت استند و استعانت آمده تا از ایشان طلب تخفیف کند و بمعجزه آن حضرت در مال وی که توبه و برکتها بود حتی که بعد از وفای دین هم چنان که بود باقی ماند و جزئی آنان نگرفتند دین قضیه میگوید که بر در آن حضرت آمدم قل فقلت الباب پس بگو فتم در افعال پس گفت آن حضرت من ذاکسیت این که در میگوید فقلت انابن گفت من فقلت انابن گفت آن حضرت لانا ما کانما کما هما متفق علیه که او را که آن حضرت این کلمه را از جابر نقل گفته اند که وی از آن ابا هم نمی کند و افاده تعین و تشخیص نمی نماید پس بایستی نام با کنیت بالقبح خویش ذکر کردی که افاده تعین و تشخیص کند اگر چه گاهی به جهت شناخت او از افاده تعین نمی کنند آن حضرت مکرره داشت و جابر انکار کرد و از برای تعلیم اب او و کجرا را در قول آن حضرت برای تاکید است و بحسب حرف فم انکار هم زین انکار است و تحمل انکار از جهت ترک استیذان سلام بوده باشد که سنت آن است و بعضی از متصوفه گویند که مکرر است که کلمه انابر زبان دمی رود که مبنی از سنتی و انانیت است اما مبنی علی عموم صحیح نیست بلکه در صورتی است که بر وجه تکبر و عنانیت و انانیت بود و الا وقوع آن در احادیث بسیار واقع است چنانکه شد که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود کسیت که امروز غیبت کرده باشد ابو بکر صدیق من گفت انابر فرمود کسیت که امروز روزه دار بر خاسته باشد هم وی معنی الله گفت نامه حدیث یا کلمه صحابه در مقام تفاهر و اظهار فضل نیز واقع شده بحسب غرض صحیح و درین و عن ابی هریره قال دخلت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم ابو هریره گفت در آمد من آن حضرت یعنی در خانه خود



استخوان رده بود و مصافحه میکرد و ابن زبیر رضی الله عنهما در کعبه بخواری بار بار میبارداری خود بخواری گرفت که پایهای او را زیر میکرد و در سر او پیش صحبت و اگر چه چنین مردی پیر باشد که آنقدر  
 شہوت این باشد در مصافحه با زن جوان درست است و مصافحه با مرد خوش شکل درست نباشد و بعد که نظر کردن حرام است مساس کردن او نیز حرام بلکه حرمت مساس سخت  
 از نظر است که آنی مطالب المؤمنین و در مصلوۃ مسعودی گفته که چون سلام گوید دست باید وادون که دست دادن سنت است و لیکن کف بر کف باید نهادن و سر انگشتان  
 نشاید گرفتن که به مقت و اما معاقله اگر خوف فتنه نباشد شروع است خصوصاً نزد قدوم از سفر چنانکه در حدیث جعفر بن ابی طالب بیاید و از ابی جعفر و محمد رضا الله عنهما که است  
 بوسیدن دست و دامن و چشم و معاقله آمده است و ایشان میگویند که از معاقله نمیگردد و اند چنانکه در فصل اول از حدیث انس بیاید و آنچه روایت کرده اند پیش از نبی است و  
 از شیخ ابو منصور مازنی در تطبیق احادیث نقل کرده شد است که آنچه بر وجه شہوت بود مکروه است و آنچه بر وجه برکات باشد مشروع و گفته اند که خلاف در جای است که  
 بر همه تن باشد اما مقتضی وجوب لباس است با جمیع و هو الصیح کذا فی الکافی و بوسه دادن دست عالم مقروع را جایز است و بعضی گفته اند مستحب است و آنچه بعد از  
 مصافحه دست خود را بپوشند چیزی نیست و فعل جاہل است و مکروه است و زمین بوس کردن نزد ادرا و علما و مشایخ حرام است و فاعل و ماضی بدان هر دو آثم اند که ماضی  
 الکافی و فقیه ابو جعفر گفته که هر که زمین بوس کند نزد سلطان و امیر و یا سجده کند اگر بر وجه تحیت کند یا فرنگزد و لیکن آثم و ترک کبیره باشد و اگر به نیت عبادت کند یا فر  
 گردد و هم چنین اگر اصلاً حیث مستحق سجده و کافرش و نزد اکثر علما و زمین بوس کردن سبک تر است از خضار و یا جبین بر زمین نهادن که آنی المظهره و اگر بر دست عالم یا  
 سلطان بوسه و یا زجبت علم و عدالت و اغوازدین لباس است و اگر به جبت غرض دنیا و دنیاوی کند مکروه است و است شد که است و اگر یکی از عالم یا زجبت لباس پای بوس  
 او کند باید که اجابت نکند و نگذارد که بوسه و در قیقه گفته که لباس است و در بعضی احادیث بوسیدن بعضی از صحابه بایان سرور صلی الله علیه و سلم آمده چنانکه در فصل نماز  
 از حدیث و فخر عبد القیس بیاید و در بوس کردن اطفال رخصت است اگر چه ولد غیر بی باشد و بوسه دادن بر دامن طفل سنت است و گفته اند که بوس بر رخ و جبهه  
 یکی بوسه مودت است و آن بوسه والدین است مرد را بر رخسار و آن بوسه رحمت است و آن بوسه والدین را بر سر ثالث بوسه شہوت است و آن  
 بوسه زوح است مرد و زوجه را بر دامن رابع بوسه تحیت است و آن بوسه مسلمانست هر یکدیگر را بر دست پنجم بوسه خواهر است برادر را بر جبهه و نزد بعضی بوسه دامن  
 مردان یکدیگر را بر دست و روی مکروه است و نزد بعضی بوسه دادن ولد صغیر را واجب است و مر ویست که آن حضرت صلی الله علیه و سلم بوسه میداد و سر عالم  
 زهر را و می فرمود که میبایم از وی بوی بهشت و چون قدوم می آورد آن حضرت اول بر فاطمه و آمده معاقله میکرد و می بوسید سر او و الله اعلم الفصل الاول ۲  
 عن قتادة قال قلت لانس كانت المصافحة في اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم قتادة كفت ان انس پرسید آیا بود مصافحه در میان پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 قال كفت انس نعم اری بود مصافحه در صحابه رضی الله عنهم و رواه البخاری و عن ابی هريرة قال قبل رسول الله بوس کرد پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 الحسن بن علی من علی را رضی الله عنهما و عند الاقرع بن حابس و بود نزد آن حضرت اقرع بن حابس که صاحبی است و هم آورد بر آن حضرت در قیقه مکروه و قدیمی  
 تمیم و شریف بود در جاہلیت و السلام قال الاقرع پس گفت اقرع ان لی عشرة من الولد بدستیکم ما دین انداز فرزندان ما قلیت منهم احدا بوس نکرد و هیچ  
 یکی را از ایشان نظر الیه و رسول الله پس نیک بنکر است بسوی اقرع پیغمبر صلی الله علیه و سلم ثم قال پسر گفت آن حضرت من لا یرحم لا یرحم کسی که بر ما  
 و شفقت نورزد و با خلق خدا یار و اور رحمت کرده نشود یعنی رحمت نکرد پیغمبر صلی الله علیه و سلم و ذکر این حدیث درین باب بهجت مناسب قبیل است  
 مر معاقله را متفق علیه و سند کز و زود باشد که ذکر کنیم حدیث ابی هریره که در وی این کلمه است اثم کعبه که برای امام حسن علیه السلام بوده فی باب در باب مناب  
 اهل بیت النبی صلی الله علیه و سلم و علیهم السلام اجمعین انشاء الله تعالی و ذکر کرده شد حدیث شام هانی که در مصابیح دین فصل ذکر کرده است فی  
 باب الامان در باب ان دادن کفار که بان مناسب و موافق تر است الفصل الثانی عن البراء بن عازب قال قال رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم ما من مسلمین يلتقيان فينت ميم و مسلمان که پیش آیند یکدیگر فیتصافحان پس مصافحه کنند الاغفر لهما قتل ان یغفر قاتلین که آمزیده شود و ایشان را  
 پیش از آنکه جدا شوند از یکدیگر و رواه احمد و الترمذی و بن ماجه و حنفی و رواية ابی داود و در روایت ابی داود آمده که قال كفت آن حضرت اذا التقى المسلمان  
 قفصا فحاجون ملاقات کنند و مسلمان پس مصافحه کنند و حلال الله و محمد کونید خدایا و استغفراه و آمرزش خواهند خدا غفر لهما امزیده شود مرایشان را و هم  
 انس قال قال و جل یا رسول الله الرجل منا یلقی اخاه او صدیقہ مروی از آن حضرت پرسید یا رسول الله مردی از مسلمانان پیش می آید برادر خود را یعنی یار  
 یا پیش می آید دوست خود را چکار کند یا یغفر له آیا و تا کند سر و پشت بر ایمن آن بر آورد و دست خود قال لا کفت نکند و انما یمل کر و اینست سر و پشت است  
 که آنی بعضی الحاشی و طبعی از محبی الله فعل کرده که انخامی فکر کرده است از همت در و حدیث صحیح در وی از آن که چه از بسیاری از آنکه مشوب بعلم و صلاح انما از اینکنند  
 اما اعتبار و احتیاط بدان نتوان کرد و در مطالب المؤمنین از شیخ ابو منصور نقل کرده که گفت اگر بوسه دهد یکی پیش یکی زمین یا یا پشت و تا کند از سر کنون کرده اند که فرمود که بلکه آثم  
 است زیرا که مقصود تقیلم است نه عبادت ثانی و بعضی از مشایخ در منازان تعلیقه و تشدید بسیار کرده اند و گفته اند الا انما ان کون کفر و الله اعلم قال با کفت آن مرد آن حضرت  
 صلی الله علیه و سلم اقبلت زمة یقبله یا پس معاقله کند بوس نزد برادر و دوست را حال الا فرموده که باین حدیث استدلال کرده کسی که مکروه داشته است معاقله را و قبل



چنانکه سابقا از امام ابو حنیفه و محمد نقل کردیم و بعضی گفته اند که مرویه آنست که بر سبیل تلقی و تعظیم بود و جایز آنکه نزد تودیع و قدوم سفر باشد یا بهجت طول عیال و ملاقات طلبه  
و شدت حب فی الله بود و اگر تعقیل کند و بهین را نگیرد بلکه دست و جبهه را کند و تعقیل بد عالم و زاهد یا مردی که بیایین جایز است و قدوم قال یا یا خذ بیده و نصیحت  
گفت آن مرد آیاس بگیر دست او را و مصافحه کن قال نعم فرمود آری دست بگیر و مصافحه کن و رواه الترمذی و عن ابی امامه ان رسول الله صلی الله علیه  
علیه وسلم قال تمام عیاده المريض ان یصغ احدکم ید علی وجهه او علی ید و فرمود تمام و کمال پیشش بیا این است که سبیدی از شما دست خود را بر مصافحه  
بیا یا بر دست وی فیساله کیف هو پس پرسید چگونه است وی و تمام تخیا که بنیم المصافحه و تمام و کمال سلام بای شما که میان یکدیگر میکنید مصافحه است یعنی چون سلام کنیم یکدیگر  
نیز کنید تا سلام تمام شود و کمال کرد و رواه احمد و الترمذی و وضعه و عن عائشه رضی الله عنها قالت قدوم و زید بن حارثه لعل ینته ما سبه  
گفت که قدوم آورد زید بن حارثه که مقرب و مقبول درگاه نبوت بود و در او ایل او را امتیاز آن حضرت بدین میگفتند و رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حق  
و آن حضرت در خانه من بود فاما ه فقصرع الباب پس آمدید آن حضرت را پس بگفت در اقامت الیه پس بایستاد و رفت بجانب وی رسول الله صلی الله علیه  
وسلم عویانا بر من یعنی آنی که برد او پوشیدن میفکد و میجو ژوبه در حالی که میکشد آن حضرت جان خود را که روا باشد از شدت فرح و غایت شوق و عایشه میگوید و الله  
ما داتیه عویانا الا قبله و لا بعده بخدا سوگند ندیدم من آن حضرت را بر منبر در چنین حال که با استقبال کسی باین قدر شوق بر آید و قول عائشه که گفت آن حضرت در خانه من بود  
مقصود باین واقع است یا مبالغه است در بیان مقصود که این چنین خوشحال شد که از خلوت و غایت من این شتابی برآمد فاعتقه و قلبه پس معافه کرد آن حضرت زید  
بن حارثه را و بوس کرد و رواه ابن حدیث و همچنین حدیث جعفر بن ابی طالب که بیاید دلیل است بر جواز معافه و تعقیل و مختار بهین است که معافه و تعقیل در قدوم و از  
جایز است بی کراهت رواه الترمذی و عن ایوب بن بشیر بن مومنه و فتح عجمه سکون تخماید مدوی بصریت و بعضی گفته اند مجبول است عن جل  
من عشره انه قال قلت لابی ذر و روایت است از ایوب بن مومنه که از عشره بود فقالت که گفت آن مرد که غنیمت مانی و زید رضی الله عنه حال کان رسول الله صلی الله  
علیه وسلم یصافحکم ذالقیتموه آیا بود آن حضرت که مصافحه میکرد شما را چون ملاقات میکرد و شما آن حضرت را قال گفت بود مالقیتمه قضا الا صافحی ملاقات  
نکردم من آن حضرت را هیچگاه که آنکه مصافحه کرد مرا و بعث الی ذات يوم و کس فرستاد بسوی من روزی و لم اکن فی اهلی و نبودم در میان اهل خانه خود و  
بجای رفتم بودم فلما جئت اخبرت پس هرگاه که خانه آمد خبر داده شد که کس آن حضرت بطلب تو آمده بود فانتبه و هو علی سر بوس آمد من آن حضرت  
و حال آنکه آن حضرت نشسته بود بر تخت فالتزمی پس معافه کرد مرا فلما انت قلت اجد و اجد پس بود آن معافه حیدر و سره تر از معافه ای هر دم یا مصافحه  
که آن حضرت میکرد فافاض و اعیال ذوق و راحت و نکو را جو در برای تاکید و تقریر است و از اینجا معلوم کرد که معافه و غیره حال قدوم از غیر فریاده برای انجا محبت  
و غایت دوا بود او و عن عکرمه بن ابی جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم حبسته گفت عکرمه که گفت آن حضرت در روز آمدن  
من آن حضرت را برای محبت اسلام موجب با لوالکب المهاجر بسوی که بجهت آورد در حبس کان فرخ را گویند و این دعا مست خوش آمدن و خوش طالع حسین و یسوی  
در جمیع الجوامع از مصعب بن عبد الله آورده که چون آن حضرت عکرمه بن ابی جبل را دید بایستاد و بغایت و اغنا کرد و فرمود در حبس با لوالکب المهاجر و عکرمه بن ابی جبل  
شدید العداوت بود آن حضرت چنانکه پدرش و فارس مشهور بود و بگویند روز فتح و پیوستن پس رفت بسوی وی زن وی ام کلثم بنت الحارث که برادر زاده ابوجبل بود  
و او را و از آن حضرت اسلام آورده و نیکو شد اسلام او و طلب استغفار کرد از آن حضرت از آنچه گذشته بود و در او امانت و فضایل است و ذکر این حدیث درین باب  
باعتبار مناسب تر حسی است مصافحه را و رواه الترمذی و عن اسید بن حضیر و رجل من الانصار و رواه است از اسید بن حضیر بصفحه تصغیر در هر دو  
اسم که روایت از انصار فاضل کبیر الشان از انصار حاضر شد عقبه را و بدو مشا و دیگر را و برامی و دان آن حضرت میان او و میان زید بن حارثه قال گفت راوی  
بدینا هو یجید القوم در انشای آنکه وی یعنی اسید بن حضیر میگوید با قوم و کان فیه مزاج و بود در اسید عادت مزاج بکسی میم لاف کردن و مزاج بضم میم نیز آمده و بدینا  
یفصحکم در انشای آنکه میخواند اسید قوم را مزاج فلعنه النبی پس سخی زد و بخوانید و را پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی خاصه تعید یعود در کردی بچو بی چون می  
مزاج میگوید و می خواند قوم را آن حضرت نیز با وی ازین عالم دای کرد و خوش خلقی نمود و ازینجا معلوم شد که مزاج کردن اگر در وی محذو و شرعی نباشد شنیدن آن  
مباح است و انبساطا و ضیاع از شرف است و چون آن حضرت چوب را در که تلائید مد فقال پس گفت آنرا و اصبر لی قصاص و مرا یعنی فادکر دان برابر  
خود تا قصاص گیرم از تو و بخوانم چوب را در خاصه تو چنانکه تو من کردی ما بار و اصطبار قصاص گرفتن قال گفت آن حضرت اصطبار قصاص بگیر از من و بخوان چون  
در خاصه من قال ان علیک قتیقا و لیس علی قتیق گفت آنکه بر تن تو پیرهن است و نو بر تن من پیرهن اگر من بپیرهن بخوانم در قصاص برابری نشود و فرقی است  
پس بر داشت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و کشف کرد بدن شریف را عن قتیقه از پیرهن خود فاحقنه پس در گذار گفت آن مرد آن حضرت را و جعل قبل کشیده و  
بوس کردن گرفت از تو هرگاه آن حضرت را قال فاددت هذا ما رسول الله گفت آنکه از من بخوانند بودم طلب قصاص که بر من را که بدن شریف ابوس کنم و دل عاشق جلدی که  
رواه ابو داود و ابی لفظ حدیث بر این معنی که در صایح مذکور است شرح کرده شد قضای آن کند که آن مرد از من کشنده و قصاص طلبیده پس اسید بن حضیر باشد و رجل من الانصار که

شده مجرور باشد و بیان اسید بن جعفر بود و لفظ جامع الاصول این چنین است عن اسید بن جعفر قال ان رجلا من الانصار كان فيه مزاج فبينما هو يجلس  
القوم يصنعون قطعته النبي الحديث و این دلالت کند که آن مردی دیگر است که اسید بن جعفر از حال وی روایت میکند و طبعی عبارت متن را توجیه کرده موافق  
آن ساخته و در وی تکلفات ارتکاب نموده بر اجزای کلام از ظاهر و باعث بر ارتکاب تکلف آن است که اسید بن جعفر از عظام صحابه و نقباء انصار است و جود این معنی را  
متبع میدارند و اسد علم و عن الشعبي ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم تلقى جعفر بن ابی طالب بضعي اثناعين است روایت میکند که آن حضرت شش  
جعفر بن ابی طالب را فالترمه و قبل ما بین عینیه پس معانقه کرد و او را بوسه داد میان دو چشم وی و اسد علم این همان قصه قدوم و ست از حبشه چنانکه در حدیث  
آینده مذکور است یاد یکراست در او را بود و الله یقنی فی شعب الایمان مرسله و فی بعض نسخ المصابیح و فی شرح السنه عن البیاضی متصله یقنی  
بفتح موحده و غفقه مشاهیر تمانیه و اجماع ما منسوب است به بیاض بن عامر و این حدیث متصل است یعنی مرسل نیست زیرا که وی صحابی است و در جامع الاصول گفته  
که بیاضی که مطلق مذکور کرد و بی تسمیه عبد الله بن جابر بیاضی انصاری است و از ابن منذر آورد که گفته بیاضی ان کس است که روایت کرده از وی ابو حازم الثمار و  
حدیث او مالک در مسوطا در تقریرات در صلوة اخرج کرده و گفته اند که نام او عبد الله بن جابر است و اسد علم و عن جعفر بن ابی طالب فی قصه رجوعه  
من ارض الحبشه روایت از جعفر بن ابی طالب در قصه بازگشتن او از حبشه آمده که قال گفت فخرجنا حتى اتينا المدینة پس بیرون آمدیم ما از حبشه تا آنکه  
آمدیم مدینه قلعا فی رسول الله پس پیش آمد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فاعتقنی پس معانقه کرد مرا ثم قال بستر گفت آن حضرت ما در وی انا بفتح  
خبر افرح در منی یا یم من که بفتح خبر خوشحال شوم ام بقدر و م جعفر یا ز آمد بن جعفر غشیه و موافق ذلک فتح خبیر و موافق افتاده بوده اند بن جعفر فی خبر این کلام  
را وی است که در بیان معنی حدیث گفته در او را فی شرح السنه سمنه وی در وفاد الوفا باخبار دار المصطفی آورده که سفیان بن عیینه که شیخ امام شافعی است بر مالک در آمد  
مالک مصافحه او کرد و گفت معانقه نیز میکردم اگر بدعت نبود ی سفیان گفت بتحقیق معانقه کرده است آنکه بهتر است از من و تو و معانقه کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه  
و آله وسلم جعفر بن ابی طالب را و قبل کرد او را در وقت قدوم و از حبشه مالک گفت آن مخصوص بجعفر است سفیان گفت لا بلکه عام است و حکم ما و جعفر یکی است  
اگر انصالحان باشند پس میدی که در مجلس تو تحدیث کنم مالک گفت نعم اذن و آدم پس سفیان سوق حدیث کرد و بنوی که داشت مالک سکوت کرد و عن ذراع و کان فی  
و قد عبد القیس روایت است از ذراع بر وزن اسم فاعل از زراعت و بود وی در الحیان عبد القیس قال گفت اما قد منا المدینة هرگاه که قدم آوریم ما مدینه بخلا  
لتباد و من دو اخلنا پس شتابی می کردیم و از دور میشتافتیم و فرود می آمدیم و می افتادیم از کوههای خود و فقیلید رسول الله پس بوسه میدادیم دست مبارک پیغمبر خدا  
صلی الله علیه و آله وسلم و در حله و پای شریف او را ایضا تجویز پای بوس معلوم شد چنانچه سابقا اشارت بدان کردیم در او را بود و روایت کرده شده است که چون قد عینیه  
آمد چنانکه مذکور شد و اشوق و ببطاقتی و اضطراب دادند و مردی که سر او قوم بود و شیخ نام داشت اول بتزلزل خود فرو آمد و غسل تازه بر آورد و جامه سفید پوشید و بجه  
شریف درآمد و دو کانه بگذارد پس تانی و وفار و خشوع و خضوع و انکسار بحسب شریف آمد و سعادت طراوت رسیدن حضرت بر وی شاکر و این اب را از وی پسندید و فرمود  
در تود و خصمت است که حق تعالی از او دست میدارد و علم و وقار و عن عائشة رضی الله تعالی عنهما قالت ما دایت احد اکان اشبه لغت عایشه ندید  
میجکی را مانده تر سحنا و هدا و اولادیمت و هدی و دل سمت بفتح سین معلوم و سکون یم راه و روش نیک و هدی هم بر وزن همت سیرت نیک چنانکه خطبه  
ما توره آمده است حیو الهمدی هادی محمد و دل بفتح دال معلوم و تشدید لام نیز بر وزن نزدیک است در معنی هدی و هر دو از سکینه و وقار در همت منظور  
شامل اند که فی الصرح و ازین بیان معلوم شد که هر سه نزدیک هم اند در معنی تویشی گفت سمت اشارت است بخضوع و خشوع و تواضع و هدی بکنیه و وقار  
و دل بحسن خلق و حسن حدیث و آنکه گفت و فی و ایضا حدیثا و کلاما حدیث و کلام نیز قریب بلکه متحد در معنی هر یک که مراد یکی سخن دارند و از دیگری طریق و روش  
سخن کردن و با همبلا عایشه میگوید نه هم میجکی را مشا بگردین امور بر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من فاطمه ز فاطمه رضی الله عنها بعد از آن قریب محل و محبت  
فاطمه را از آن حضرت و میل و محبت یکدیگر را اگر اثر نشان مشابهت و مجابست است بیان کرده و گفت کانت بود فاطمه از دخلت علیه چون می درآمد بر آن حضرت قائ  
البیهایم ایستاد و میرفت و میل میکرد آن حضرت بسوی وی و فلحد بید هاس میکرد آن حضرت دست فاطمه را بقبلها پس بوس میکرد او را و اجلسها فی مجلسه و  
می نشاند آن حضرت فاطمه را در جای نشست خود یعنی جای خود را برای وی میکرد داشت و او را می نشاند و کان اذا دخل علیها قامت الیه فاخذت بیده فقبلته و  
اجلسته فی مجلسها بود آن حضرت چون می درآمد بر فاطمه ایستاد و میرفت و میل میکرد بسوی آن حضرت پس میگرفت دست آن حضرت را پس بوس میکرد وی و می نشاند آن حضرت  
در مجلس نشست خود و او را بود او و عن البراء قال دخلت مع ابی بکر اول ما قدم المدینة گفت برابر بن عارب که صحابی شهر است درآمد با ابو بکر رضی الله عنیه یعنی  
خانه و منزل او را و ابتدای قدوم آوردن وی مدینه را فاذا عایشة ابنته مضطحعة ناکاه دیدیم عایشه دختر ابو بکر رضی الله عنها بر سبیل افتاده است قد اصبا بهامی در حالت  
تحقیق رسیده است عایشه را بپاها ابو بکر پس آمد عایشه را ابو بکر فقال کیف انت یا بنیة پس گفت ابو بکر عایشه را چگونه تو ای دختر من و قبل خد ها و بوس کرد  
و رسا ره عایشه را و او را بود او و عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم اتى بعضی قبله روایت است از عایشه رضی الله عنها آورده شد نزد آن حضرت که وی بوس کرد





بود و مدعی سید بنی علی بود پس دیدتالیف ایشانرا بر اسلام مناسب تمام یار یافت از جانب آنها مطلع و استشراف بر طلب اکرام از حضرت می خواست مقتضای  
 ریاست است گذاشتن احوال الطبیعی پوشیده نماید که قیام آن حضرت را فاعله را و قیام وی رضی الله عنهما بر آن حضرت را سابق معلوم شده و تاویل آن که آن قیام محبت و اقبال بود  
 نه تعظیم و اجلال خالی از بعدی نیست و هم طبعی از محی الله نقل کرده که اجماع کرده اند جماع میر علمای این حدیث بر اکرام اهل فضل از علم یا شرف بقیام و امام محی السنه محی الدین  
 نووی رحمه الله علیه گفته که این قیام مایل فضل را وقت قدوم آوردن ایشان مستحب است و احادیث درین باب ورود یافته و در بنی اثنان مرصحا خبری صحیح نشده و در مطالب  
 المؤمنین از تفسیر نقل کرده که مکره نیست قیام جالس از برای کسی که در آمده است بر وی بحسب تعظیم و قیام مکرره بغیره نیست بلکه مکرره بحسب قیام است از کسی که قیام کرده  
 شده است برای وی و اگر وی محبت قیام ندارد قیام برای وی مکرره نبود قاضی عیاض مالکی گفته که قیام منتهی بخدیو حق کسی است که نشسته باشد و ایستاده باشد پیش می مردم نشستن  
 وی چنانکه در حدیث یابید در قیام و تعظیم برای اهل دنیا و جنت و دنیا و ایشان و عهد شده و وارد شده و مکرره است در غایت کرامت و سخن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه  
 و اله و سلم قال لا یقیم الرجل الرجل من مجلسه فرمود باید که ایستاده نخزد و برخیزد و مردم دیگر از جای نشست و می نماند مجلس فیه پست نشیند خود در جای وی و لیکن  
 تقصیر او و توسعوا و لیکن فراموشی جای را و جای و هدیه کسی را که در آید تا حاجت بر بریزد نماند نشود و در بعضی نسخ و لیکن بقول تفسیری یعنی کوبیده و در اندیشه فراموشی جای را  
 و جای و هدیه را در اکثر نسخ صحیح لفظی قول نیست متفق علیه و عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم قال من قام من مجلسه نش  
 و حج الیه فهو حق به کسی که برخیزد از جای خود بستر باز آید بسوی جای خود پس وی مستحق تر و سزاوارتر است آنجا که در جای خود بنشیند و اگر دیگری آمده و نشسته باشد  
 اگر برخیزد درست است و گفته اند که این بر تقدیر نیست که بقصد باز آمدن بر خاست باشد چنانچه برای وضو یا مذکفاری ضروری بر خاست و باز آمده اما اگر مجلس بر خاست  
 و بخاری و در دراز رفت و باز آمده جای او نماند و حق او نیست و او مسلم الفصل الثاني عن انشغال لیکن شخص احب الیه من رسول الله بنویسند  
 محبوب تر از صحابه را بر غیره خدای صلی الله علیه و اله و سلم و کافوا اذا راوه لم یقوموا و بودند ایشان که چون میبیدند آن حضرت را بر نمی خیزند و نمی ایستادند و جنت  
 متعارف است و تعظیم یا یعلمون من کرامته لذلک از جهت آنچه میدانشند ایشان را ناخوش داشتن آن حضرت آنرا یعنی ایستادن را و او الترمذی و قال  
 هذا حدیث حسن صحیح و طبعی گفته اند که کرامت از جهت کمال محبت و رسوخ تودت و صفای طبع و تالیف قلوب بود که موجب رفع تکلف و مشقت و وجود کمال  
 و کمالی است پس حاصل آن آمد که قیام و ترک قیام بحسب احوال و اشخاص مختلف گردد و از اینجا است که گاهی کرده اند و گاهی نه و بان وجه حاصل میکرد و تطبیق  
 و توفیق میان احادیث و قول و لم یکن شخص احب شتر است بلکه محبت منزه تعظیم و هیبت و اجلال است با وجود آن چون آن حضرت مکرره میبیداشت از بستر خود  
 بحسب طلب رضا و اطاعت و از اینجا معلوم کرد که الاطاعت فوق الادب و بروشی که میبرفت بهین محبت و کمال آن باعث برعه قیام آمد که گویا کافوا اذا راوه لم  
 یقوموا بیان نکرده و نتیجه کلام سابق است فافهم و او الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح و عن معاویه قال قال رسول الله صلی الله علیه  
 و سلم من سره ان یمثل له الرجال قیاما کسی که خوشحال میکرد و انداخته محبت پیش ایشان و بر جای خاستن مردم و او قول وی قیام با مصدر است برای تاکید  
 یا جمیع قائم است فلیتو مقعد من النادر پس باید که بیکر و ساخته کند جای نشست خود را از آتش و درخ و از اینجا معلوم میشود که مکرره و منتهی غنه و درست و  
 بر ایستادن مردم است بخدمت بطریق تعظیم و بکرو آنچه برین وجه مکرره نباشد و او الترمذی و او دود و عن ابی امامة قال خرج رسول الله  
 ابوامامه گفت بیرون آمدن غیره صلی الله علیه و سلم متکیا علی عصا تکیه کند بر چوبی همچنانکه پس بر حاتم و ابانینا و میبید برای آن حضرت فقال پس فرمود لا تقوموا کما  
 یقوم الاعاجم بر غیره و زبانیست چنانکه برخیزند و می ایستند اهل عجم تشبیه در اصل ایستادن باشد یا بر کیفیت خاص که چون عظمی از غلطای ایشان بر ایشان در آمد بجزودین  
 برخیزند و اضطراب کنند و پیش آید و برای تعظیم وی بر ایستاده باشد چنانکه تلخیص آن کرده بقول خود یعظم بعضها بعضها تعظیم میکنند بعضی از ایشان که صاعقه تعظیمی  
 دیگر که از غلط او اکابرند و برین توجیه اصل قیام ممنوع نباشد چنانکه در بعضی احادیث آمده و بلکه آنچه بطریق تعظیم و تحسیر باشد و او ابو داود و عن سعید بن ابی الحسن  
 تابعی ثقافت برادر حسن بصری و ابو الحسن نام پدر ایشانست وفات یافت و پیش از برادر خود یک سال تسبیح و مایه روایت میکند از ابن عباس و ابو هریره روایت میکند از کاف  
 برادر وی و قتاده و جبرایشان قال جاءنا ابو بکره فی شهاهة کتبت که ما ابو بکره نفع بن حارث ثقفی یضم نون که از مشاهیر صحابه است از برای دای شهادت در قضیه  
 گواه بود و مقام له و جل من مجلسه پس ایستاد برای تعظیم وی مردمی از جای که نشسته بودند و او را در آنجا بنشیند فاجلی ان مجلس فیه پس ابابور و ابو بکره از نشستن  
 در آنجا و قال ان النبی و کتبت که پیغمبر صلی الله علیه و سلم نهی عن ذامع کرده ازین که بایستد کسی تا نشاند دیگر برادر جای خود بنشیند آن کس را آنجا ظاهر عبارت این  
 است که ممنوع این مجموع باشد و اگر اشارت بجز قیام دارد و باقی متفرع بران است چون آن منتهی غنه شد نشستن را و از اینجا مکرره داشت فافهم  
 و دیگر گفت و نهی النبی صلی الله علیه و سلم ان یمسح الرجل یدیه ثوب من لم یکسبه و نهی کرد آن حضرت از پاک کردن مرد دست خود را که آلوده باشد  
 بطعام و قرآن بکاشی که ننوشانیده و نداده است آن کس را آن جامه را یعنی دست بعد از طعام مثلاً یا جامه بیگانه پاک نخزد اما اگر غلام یا فرزند و یا خادم و باشد که آن  
 جامه بوی او داده است میتوان پاک کرد و او ابو داود و عن ابی الدوداه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یغیر من یغسل من یغسل و سلم اذا جلس چون می نشست

تفسیر  
 برین  
 نسخ  
 صحیح



بدست و در شرح آن را ذکر کرده ایم اکل و افضل از همه هیون است بفتح با و سکون و او که آهسته با حرکت تمام و سرعت اندک روندند و در کانه و فسر دکان چون چلی خشک روند و نه نخت و سبکساری و از ترعاج و اضطراب و این هر دو نوع مذموم و مستقبح و دلیل است بر ذبول و مرده دلی و بر سبک سری و بی عقلی و در حق محمد چون راستایش کرده و بنده کانه خاص خود را بدان وصف نموده چنانکه و جاد الرحمن الذین میثون علی الارض مونا یعنی راه میر و نبارام و کر انباری بی تعظیم و بجزوی هر دوکی و فسر دکی و تفصیل آن در بیان روش آن سر و صلی الله علیه و سلم در بیان شمایل شریف معلوم گردد انشاء الله تعالی الفصل الثانی و عن جابر بن سمرة صحابی است مانند پیش گفت او ابو عبد الله خواهر زاده سعد بن ابی وقاص ام او خالد بننت ابی وقاص قال دایت النبی صلی الله علیه و سلم متکیا علی و سادة علی بسیار دیده ام آن حضرت را یکجای زده نشسته بر البین که نهاده بود بر جانب دست چپ وی و او الترمذی از اینجا معلوم شد که یکجای زده بر سادة نشستن سنت است و آمده است که آن حضرت و سادة را دوست میداشت و فرموده است که اگر کسی و سادة دهد رو نماید کرد چنانکه در راه طیب فرموده است و عن ابی سعید الخدری قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا جلس فی المسجد خشی بیدار چون می نشست در سجده اجتناب میکرد و دست شریف خود را بر معنی اجتناب معلوم شد و او دزین و عن قلیله بفتح قاف و سکون تخانه نبت مخومه بفتح میم و سکون خاء مجمر در انها و ات رسول الله از قلیله غیر یمیه روایت است که وی دید پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم فی المسجد و هو قاعد العرقضاء در سجده و حال آن حضرت نشسته بود بر وضع قرفصا بضم قاف و سکون را و ضم فا و فتح آن و صداد حمله مدود و مقصور هر دو آمده و بعضی گفته اند بر تقدیر قصر بکسر قاف و قاء و در قاموس مثله القاف و الفاء گفته نوعی است از جلوس و آن چنانست که بنشیند بر هر دو سرین و به چپا نذر انبار بشکم و اجتناب کند بر دو دست یا بنشیند یکجای زده بر دو زانو و به چپا نذر انبار بشکم و در آرد کفهای هر دو دست در بغل دست راست در بغل دست چپ و دست چپ در بغل راست و این نشستن با دو پیشانیان عرب است و غراب و شغولان و نظار کبان که در دل فکری و اندیشه و خیالی داشته باشند نیز باین وضع بنشینند یا آن حضرت در چه مقام بود که این چنین نشسته بود پس قلیله میگوید که دیدم آن حضرت را در سجده باین وضع نشسته قلیله گفت قلیله فلما دایت رسول الله پس هرگاه که دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم باین وضع نشسته المتخشع که در یکای فروتنی و انکسار و ذوق و حضور بود و عدت من العزق لرزانه شد مفرق بفتح فا و زائرس و هیبت یعنی لرزه بر اندام من افتاد و دو حالتی دست داد که از خود فرمود و او ابو داود و ترمذی نیز در شمایل روایت کرده ۴ و عن جابر بن سمرة قال کان النبی بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا صلی العزج چون می گذارد نماز عجز او را میشد از آن ترعج فی مجلسه ترعج میکرد در نشستن خود یعنی چهار زانو می نشست حتی تطلع الشمس حسنا تا آنکه نیک بر می آمد آفتاب سفید و روشن و پاکیزه از زردی که به جهت غبار و بخار در وقت طلوع عارض می گردد و لفظ حسنا را چند وجه خوانده اند و اصوب آن است که بفتح حا و سین است ای طلوع عاصفا و حسنا بفتح حا و سکون سین و همره و محدوده بر وزن فعلا و در بعضی روایات حسنا بکسر حا و سکون شنه تهمیه یعنی زمان نیراه یعنی می نشست تا زمانی که میخواست و او ابو داود و عن ابی قاده ان النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا عزم من لبیل بود آن حضرت چون تعریس میکرد و شب اضطجع علی شقه الایمن می خفت بر پهلوی راست خود و اذا عزم من قبل الصبح و چون تعریس میکرد نزدیک بصبح نصب ذراعیه ایستاده میکرد و ساعد مبارک خود را و وضع راسته علی گفته و می نهاد سربارک را بر کف دست خود و او را فی شرح السنه تعریس زول سافر است آخر شب برای استراحت و خواب و عادت شریف چنان بود که چون در وقت زول پار شتاب بودی و هنوز صبح در بودی خواب میرفت بر پهلوی راست چنانچه در غیر حالت تعریس نیز این چنین عادت داشت و اگر صبح نزدیک بودی دست شریف ایستاده کردی و سر بر کف دست نهادی و بخواب رفتی و این همه برای آن بود تا خواب بفرغ و قرار گیرد و نماز فجر فوت نشود اما در صورت اخیر ظاهر است و در صورت اولی نیز در خواب پهلوی راست دل در جانب چپ معلق باشد و قرار و سکون کمتر بود و خواب غالب نیاید و چون بر پهلوی چپ خیسید دل در غیر خود متکین گردد و آرام گیرد و خواب بفرغ آید و لهذا اطباء که غرض ایشان از خواب آرام و هضم طعام است خواب بر پهلوی چپ دوست دارند تا بسبب آرام و سکون ظاهر حرارت در باطن متعین گردد و موجب هضم طعام شود و در بعضی روایات آمده که چون تعریس بشب میکرد و خشتی زیر سر می نهاد و چون نزدیک بصبح بودی ساعد شریف نصب کردی و سر بر کف دست نهادی تا متکین گردد و در نوم و عن بعض الام سلمته قال مروی است از بعضی اولاد ام سلمه که از ازواج مطهرات است و او را رضی الله عنهما اولاد بود بعضی از ایشان ریب آن حضرت بودند چنانکه عمر و زینب مادر و ابی ایمن اینهاست بر هر تقدیر روایت است از بعضی از اینها که گفت کان فراش رسول الله صلی الله علیه و سلم بود جائه تا افکندی آن حضرت برای خواب بخوابد و وضع فی قبره مانند آنچه نهاده شد در قبرش و وی در حدیث آمده است که در قبرش یف قطیفه حمر اکنه که در زیر پشت مبارک وقت خواب می انداخت نهاده بودند و جسد شریف بالای آن نهاده و بعضی گفته اند که جسد شریف بر آن جامه نهاده در قبر گذاشتند و برداشتن آن به جهت اضطراب و وقت خواب و فراهم نرسیدن همچنان ماند و کشادن قبر بعد از پوشیدن مناسب نه نمود و آورده اند که نهادن آن قطیفه زیر جسد شریف از شقران بود و بعضی شین و سکون قاف مولی آن حضرت صلی الله علیه و سلم بی اتفاق صحابه گفت نخواهم که جامه او را کسی بعد از وی بپوشد و جمهور علماء بر کرامت



صحابه گفت نخواستیم که جائه او را کسی بعد از وی بپوشد و محبوب علمای کرامت نهادن جامه اندزیر میت و در قبر و در روضه الاحباب میگوید که نهادن آن بوسیلت آن حضرت بود و آن از خصایص آن حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم و صحیح است که صحابه بعد از آنکه رخت در قمر نهاده بنا کرده بودند قطیفه را بر آوردند و بعد علم حاصل آنکه راوی نشان می ده که فراش وی صلی الله علیه و آله و سلم آن جامه بود که در قمر نهاده و ظاهر آن بود که بجای وضع وضع کو به بر قطافاضی مگر آنکه این روایت در حال نهادن آن حضرت در قمر کرده شده و بعد علم و کان المسجد عند و آمده و بود در وقت خواب رفتن مسجد نزد سر مبارک وی یعنی سر بجانب مسجد میگردید و لاجرم چون روی بجانب قبله بود سر مبارک بجانب مسجد میگردید و بران وصی که مسجد شریف بجزه میفتد واقع شده که حجره بجانب دست چپ مسجد است و در بعضی حواشی نوشته که مراد به مسجد مسجد مصلی است یعنی جای نماز کثرت در آن حجره سر را بجانب وی می گردوند و نزدیک بوی می خفت بجهت استیاس آن مکان و سهولت قیام برای نماز شب و بعد علم رواه ابو داود و عن ابی هريرة قال راى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رجلا مستطجعا على بطنه. ديكن حضرت مردی را خفته بر شکم خود فقال پس گفت آن حضرت ان هذه ضجعة ابن بنت خنتين است که لا يحبها الله دوست نمیدارد آنرا خدای تعالی و دواه الترمذی و گفته اند که خنتین بر چهار قسم است اول خنتین بر قفا و این خنتین اهل عرب است که دملکوت آسمان و اجرام سیارات نظر عبرت می افکنند و بر قدرت و حکمت گردگار تعالی و تقدیر استدلال میکنند دیگر بر پهلوی راست و این خنتین اهل عبادت است که باین وضع نمی دستعد قیام شب میباشند برای نماز و طاعت موتی و عز و علا سیوم خنتین بر پهلوی چپ و این خنتین اهل ستراحت است که بدان استعانت نمی نمایند بر بزم طعام و راحت و آرام طبیعت چنانچه خنتین بر روی و این خنتین اهل غفلت است که سینه و روی را که اشرف اعضا و افضل اجزای بدن اند بر خاک مذلت و نون ساری می افکنند در غیر طاعت و سجود باری تعالی و عن عیث بن طحفة من قیس النخادی عن ابيه و كان من اصحاب الصفة قال بعثت ففتح تخانیه اولى و کسر عین و سکون تخانیه ثانیة و شین مخمدر و ایت میکند از بدو خود که طحفة است بکسر ط و سکون خای مخمدر و بعضی گفته طحفة بها و بعضی گفته بغین بدل غا و بود پدر و از اصحاب صفه که گفت پدر روی بلیا اما مضطجع من السجود على بطنی در آثانی آنکه من خنتیده ام از روی سحر شکم خود و بجز بزم سین و سکون خای مملکتین و ففتح شش و نیز آنچه پیوست است بحلقوم و مری از اعلاى بطن یعنی سبب و روی که در سینه و شتم بر روی افتاده بود و در شکم خفته اند از اجل یحکمی بر حلقه ناکا هر دی می جنبانند و ایای خود فقال پس گفت آن مرد که می جنبانید ان هذه ضجعة يغضها الله این نوع خنتین خنتینی است که دشمن میدارد خدای تعالی آنرا مبالغه در کرامت وی درین حدیث بیشتر است از حدیث سابق که فرمود لا یحبها الله یا انجمه محبت نیز کنایت انقباض است فظورت فاذا هو رسول الله پس نگاه کردم ناکا می نیم که آن مرد که بیای خود می جنبانید مرا چنین حدیث است صلی الله علیه و سلم رواه ابو داود و ابن ماجه شک نیست که ضرورت میباید این مخطور خواهد بود پس بر تقدیر علم آن ضرورت اگر واقع باشد منع بر مبالغه و احتیاط در کتاب آن خواهد بود و بعد علم و عن علی بن شیبان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من بات على ظهره بليت کسی که شب گذراند یعنی خواب کند بر پشت خانه لیس علیه حجاب که نیست بر پشت دی برده که مانع آید از افتادن چنانکه بر باها از هر طرف دیوارهای سازند تا پرده شود و سقوط مانع آید و فی روایتی مجاز در روایتی انجین آمده خبر بیت لیس علیه حجاب جمع حجر بکسر حاء آنچه منع کرده شود بوی چنانچه دیوار و مانند آن فرمود هر که خواب کند بر پشت انجین خانه فقد بوث منه الذمته پس تحقیق بری شد و می ذمه و عهدی که حق سبحانه برای حفظ و کلمات و نکاهبانی و بیسته چه وی تعالی بکرم و قدرت خود برای حفظ بندگان خویش عهده کرده و ملاک و اسباب دیگر برای این کار فریده است و چون این شخص بدست خود نفس را در تنگ انداخته و در حای خفته که بحکم عادت سلب ملاک وی کرد و آن عهد محافظت وی ساقط و منقطع گشته با آنکه چون خود را در معرض ملاک افکند عصمت از نفس خود را از کرده و در حکم شخصی شد که خون او و هدر است و ذمه و عصمت ندارد که بحکم آن دموی مضمون میگردد و فافهم رواه ابو داود و فی معالم السنن للخطابی حجتی در معالم سنن که نام کتابی است در خطابی را بجانب حجاب واقع شده بکسر حاء و وقع آن مراد بر سر و دو و بر پرده است اما بکسر معنی خرد تشبیه کرده پرده را که بر پشت بام کشیده باشند بعقل و خرد و استعاره کرده لفظ مشبه را بر بی تشبیه چنانکه عقل مانع است از کارهای ناشایسته کردن هم چنین پرده مانع است از سقوط و بر زمین افتادن و مانع میباید معنی ناحیه و جانب است و اجاشی نواحی و جانب آنرا گویند و پرده ناحیه و جانب بام میگردان این لفظ هر سه و درین حدیث روایت کرده اند اما حدیث لاقی مودیر و ایت صحاح است چنانکه گفت و عن جابر قال نهی رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ینام الرجل على سطح لیس مجبور علیه نهی کرد آن حضرت از خواب کردن مردی بامیکه تنگ بست کرده اند نهی است بر دیو چنی پرده دیواری بران نه کشیده اند و داه الترمذی و عن حذیقته قال مریت از خدیف بن الیمان که گفت ملعون علی لسان محمد لعنت کرده شده است بزدان محمد صلی الله علیه و سلم من قعد وسط الحلقة کیسه خفتین در میان طحفة و داه الترمذی و ابو داود یعنی این حدیث آنست که جامع حلقه کرده نشسته اند یکی بیاید و پای بر گردنهای ایشان بندد و بگذرد و در میان حلقه نشیند و آنجا که رسیده و جای خالی یافت نشیند چنانکه او ب است یا این است که در میان حلقه نشیند و لایه پشت بجانب بعضی خواهد کرد و بعضی از اهل مجلس محبوب و پوشیده خواهند شد و از بعضی تازی و متصرف خواهند شد و بکمالی مردم بر جیب حجاب لغت و مذمت و از بعضی اشکاف گفته اند چون اهل طحفة تازی و متصرف شوند لعنت مذمت خواهند کرد و در عبارت ملعون علی سان محمد آنی است که نفس الامر طحفة مذمت و بعضی گفته اند که

که مراد بقاعد در میان حلقه شخصی سفره و مضحک وی اعتبار است که در قول و فعل مساللات ندارد و در میان علمه می نشیند و مردم را می خنداند و ایشان را و مسخره می گیرند و می خندند و الله اعلم و عن ابی یسجد الخدی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر المجالس اوسعها بهترین مجلسها و نشسته ها فراخ ترین آنهاست یعنی در جای باید مجلس ساخت که فراخ بود و جای بر مردم تنگ نکرد و باید آنکند و راه بود و د ۳ و عن جابر بن سمرة قال جاء رسول الله صلی الله علیه وسلم آتیا من حضرت یعنی بیرون آمد از خانه و اصحاب به جلوس و صحابه وی نشسته بودند یعنی متفرق جدا جدا نشستند و مجلس گرفته فقال پس چون دید آن حضرت ایشان برین طریق نشسته بطریق تعجب و کراهت گفت مالی او کم عزیزین پیست مرا که می نیم شمار متفرق نشسته و در یک مجلس جمع نشده عزیزین جمع عزت است تخفیف برای بعضی جماعت مکرره داشت آن حضرت تفرق را که موجب وحشت و بیگانهی و دوی است و ترغیب فرمود بر اتفاق که نشان یکجائی و اتحاد و اجتماع است و بود و د ۴ و عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا كان احدكم في الضی چون باشد یکی از شما نشسته در سایه قلعص غده الظل پس برآمد از وی سایه و گوشت فضا و بعضه فی الشمس و بعضه فی الظل پس گشت پاره از وی در آفتاب و پاره در سایه فلیقم پس باید که برخیزد از آنجا و راه بود و د ۵ و روایت کرد ابن جریث را بود و د ۶ و ابن جنین و در وی امر بر خاستن از جای مذکور و آورده و حکمت از بیان نموده و فی شرح السنه فیه و در شرح السنه از ابی هریره حکمت تزیین کرده و پنجین روایت کرده قال گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اذا كان احدكم في الضی فقلص غده الظل فلیقم فانه مجلس الشیطان زیرا که آن جای که پاره در سایه است و پاره در آفتاب جای نشست شیطان است هکذا و راه معمر موقوف فاهم چنین روایت کرده است این حدیث را چنانکه در شرح السنه کرده معمر موقوف بر ابی هریره و رفع بحضرت مصطفی نموده صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه بود آورده لیکن این موقوف بر حکم مرفوع است زیرا که حکم صحابی در آنچه با جهاد و قیاس توان یافت بی سماع از حضرت نبوی مکن خود کا تقرق فی موضع لا سیما که بطریق دیگر مرفوع آمده پوشیده نماید که قول وی فضا بعضه فی الشمس و بعضه فی الظل دلالت دارد که مجلس شیطان در خصوص این مکان است که برین پنج باشد اما اگر تمام در آفتاب باشد نه این چنین است نعم آن نیز جهت القابض و رغب و شقت ممنوع و مکرده خواهد بود و از جهت بودن او مجلس شیطان و اگر فرضا آفتاب رستان باشد در وی میتوان نشست اما در آنجا که بعض در آفتاب است و بعض در سایه نمیتوان نشست حکم این حدیث پس آنچه بعضی گفته اند که اضافت این مکان شیطان از جهت آنست که او باعث و راضی است بدان تا بسلطان شقت و محنت برسد چیزی نیست بلکه این از اسرار است که کشف آن مخصوص بحجاب نبوت و چاره درینجا تسلیم نیست و صحابه و غیر ایشان را بدرک گذران راه نه و الله اعلم و عن ابی اسید الانصاری بضم نموده و فتح سین و در تقریب گفته که صحیح بفتح نموده و کسر سین است قال الدارقطنی نام و مالک بن ربیع است و حاضر شد بدو واحد را و تنها در شاهره و هواخر من مات من البیدین انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول روایت میکند که وی شنید آن حضرت را که می گفت بخان و امر و بنی میکرد و مردم و هو خارج من اللحد و حال آنکه آن حضرت بیرون بود و از مسجد فاختلط الرجال مع النساء فی الطريق پس بهم آمیخته شدند مردان با زنان در راه فقال لیساده استاخرن پس گفت آن حضرت مر زمان را پستیز و دید در راه مردان و یکوشوید فانه لیس لکن زیرا که نرسد شمار ای زمان آن تحقیق الطریق که در میان راه و دید تحقیق نفع تا سکون قاف مانیه صیغه جمع نبوت محاط با حاق یعنی وسطا علیکن مجافات الطریق بر شما باد که بر و دید در طرف و کرانه راه حاکم کرانه حاقا الواوادی و کرانه وادی فکانت المرأة تلصق بالجدل پس چون حکم کرد آن حضرت بزنان که از میان راه حذر کنند و بر کرانه روند بودند چون که در راه و غیرت می چسبید بدو یا رحتی ان ثوبها یعلق بالجدل تا آنکه جائه آن زن می او بخت بدو از رزبت کمال مبالغه در لصوق برای امثال امر رسول الله صلی الله علیه وسلم و بود و د ۷ و ابودود و البیهقی فی شعب الایمان و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم نهی ان یشیعی الرجل بین الموائین نهی کرد آن حضرت انداز رفتن مرد میان و وزن ظاهر عبارت بین الموائین آن است که مرد را نباید که در میان و وزن نکند و اما آنکه ایشان در راه و آن چیز دیگر است و ظاهر عبارت برین تقدیر آن است که گفته شود ان یشیعی مع النساء نیز نزد خود فتنه منهنی عهده خواهد بود اما معصوم و اینجا منهنی از گذشتن میان و وزن است که این با خطا و اجتماع نزدیک تر و از جایا و مروت و در تر است و شاید که درینجا حکمتی دیگر باشد موقوف و الله اعلم و راه و د ۸ و عن جابر بن سمرة قال کنا اذا اغتیا النبی گفت جابر بودیم چون می آمدیم نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم جلس احدنا حیث ینتهی می نشست یکی از ماها آنجا که میرسد مجلس و منتهی می شد حرکت و یعنی قصد بالا روی نمی کرد و راه بود و د ۹ و ذکر حدیثا عبد الله بن عمرو فی باب القیام ذکر کرده شدند و حدیث که عبد الله بن عمرو روایت کرده که اول آن دو حدیث لایحل الرجل ان ینفرق و دوم لایحل بن رجلین است و در مصابح مکرر درین باب بیان هر دو حدیث را در فضل ثانی از باب القیام نیز آورده و این عجیب است اگر گفته شود که حدیث ثانی از آن دو حدیث از عمر بن شعیب عن ابیه عن جده است و این است که این حدیث نیز منتهی بعد از عبد الله بن عمرو است زیرا که عمر بن شیب بن محمد بن عبد الله بن عمرو بن عاص است و منذ کوحده شی علی و ابی هريرة و زود باشد که ذکر کنیم و حدیث امیر المؤمنین علی و ابی هریره که در مصابح درین باب آورده فی باب اسماء النبی صلی الله علیه و آله وسلم و صفاته انشاء الله تعالی از جهت اختصاص آنجا حضرت پس ذکر آنما در شمایل شریف وی اولی و انسب باشد الفصل الثالث عن عمر بن الشریک بفتح شین معجمه و کسر الشافعی طایفی معهود است در اصل طایف و بعضی در حاکم گفته با معنی شفت







در نفس خود و جدیده و معنی آمده است و فی نفسه گفت یعنی ظاهر نکرد و اثر از او بهم در دل خود نماند داشت خزن را و فرموده غضب را فقال پس گفت سالم اما فی لم اقل  
 الاما قال النبی اکاه و ما من نختتم کما نختتم غیره صلی الله علیه و آله و سلم اذا عطس رجل عند النبی و حتی که عطسه زد مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 و سلم فقال پس گفت آنرا و السلام علیکم کما ان بركة و نجای الحمد لله السلام علیکم مستیوان گفت فقال النبی پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم علیک  
 و علی اهلك و فرمود اذا عطس احدکم فقلل چون عطسه زند کسی از شما پس باید که بگوید الحمد لله رب العالمین و لعل له من بود علیه و باید که بگوید یک  
 و میگوید بر وی و جواب میگوید یا و اریحک الله و لعل و باید که باز بگوید عا طس در برابر آنکس بخفوا الله لی و لکم بحای یهدیکم الله و یصلح بالکم که در روایت دیگر  
 آمده و او الترمذی و ابوداود یعنی و طیفه در عطاس این از کار و او عیاست و سلام گفتن بر حاضران درین مقام چیزی نیست و ازین جا معلوم کرده شده که  
 چون عا طس لفظی دیگر گوید غیر الحمد لله مستحی تشمیت نکرد و لابد چون آن مرد سلام گفت آن حضرت جواب سلام او گفت اما انکه علی اکب فرمود گفته اند که درین  
 کلمه دو اشارت است یکی آنکه سلام درین محل بی موقع است چنانکه کسی در وقت اراده سلام تو سلام بر او نگوید و مکن تذکیرا و ست بآنکه این ادب میبایست  
 و کسانی که ترمیت از مردان نیافته باشند و در کنار او در ادب زمانه کسب کرده و نیز گفته اند که تنبیه است بر حماقت و در جهت سربلای صفات مادر و در وین منقصر  
 شد به عامه مادر او را بسلامت انا فاقات و بعضی شروع تقدیر علیک و علی اکب این چنین کرد علیک الویل و علی اکب یعنی وای بر تو که ادب نیا موی و وای  
 بر مادر تو که ترا ادب نیا موی و تربیت خوب نکرد و الله علم و عن عبید بن و فاقه صحابی ماجریت و در کاشف گفته که مراد او اصحت است و دو حدیث  
 عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال شمت العا طس ثلثا تشمیت کنی عا طس را سه کثرت فلما ذا پس ان هر چه زیادت کرد و از عطسه بر سه کثرت فان  
 شمت فتمت و ان شمت فلا پس اختیار داری اگر میخواهی تشمیت کن و او را اگر میخواهی کن ان حتی که بر تو بود و از تشمیت خواه بر سبیل و جوب یا سنت و  
 استحباب زیاده بر سه کثرت نیست باقی دعا میسلمانست از کردن انعی نیست و او ابوداود و الترمذی و قال هذا لحدیث غریب و عن ابی  
 هريرة قال و انی اری هریره نیز موافق این روایت اند که گفت شمت اناک ثلثا تشمیت کن بر او در خود را سه کثرت فان زاد و بعضی نسخ فلما زاد ففوز و کام  
 و او ابوداود و قال و گفت راوی از ابی هریره که سعید معمری باشد چنانکه از سنن ابوداود معلوم میگردد لا اعلمه منذ انما ابو هریره یا الا انه دفع لحدیث  
 الحی النبی مکررین صفت که وی رفع کرد حدیث را بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یعنی این حدیث مرفوع است موقوف بر ابی هریره نیست و ابو هریره از  
 از قول آن حضرت روایت کرده و اگر نیکد به در حکم مرفوع خواهد بود و زیرا که تعیین عددی سماع از شارح نتوان کرد و بر الفصل الثالث عن نافع ان رجلا عطس  
 الى جنب ابن عمر و روایت است از نافع که مردی عطسه زد در راهی بنی عمر رضی الله عنهما فقال پس گفت آن مرد الحمد لله و السلام علی رسول الله قال ابن  
 عمر و انما قول و ان عمر برای منع او بمن ادب گفت و من نیز می گویم الحمد لله و السلام علی رسول الله و لیس هکذا یعنی سلوة و سلام فرستادن محمود  
 و مقبول است و لیکن مستون در عطاس همین لفظ الحمد لله ثقیل است چنانکه گفت علنا رسول الله تعلیم کرد ما را پیغمبر صلی الله علیه و سلم ان نقول  
 که گوئیم بعد از عطسه الحمد لله علی کل حال اتباع می باید کرد و بسا امری محمود که در حد ذات فضیلت دارد اما در خصوص مقامی وارد نشده و در سنت نیامده و حتی  
 مصاحف بعد نماز و امثال آن اگر چه جمیع خصوصیات و مشخصات رعایت کردن معتبر و لازم نیست اما این نوع ذکر که درین باب وارد شده رعایت کردنی است  
 فتبر و او الترمذی و قال هذا لحدیث غریب یا از علما از اهل انوطن استحباب صلاة بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عطاس را ذکر کرده اند و الله علم باب  
 الضحک و در محکم چهار لغت است بکسر ضاد و فتح آن و سکون حاء و بکسر هاء و فتح اولی و کسر ثانی الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها قالت ما روایت  
 النبی صلی الله علیه و سلم گفت عائشه ندیدم آن حضرت را مستجمعا ضاحکا جمیع شونده تمام در حالت ضحک و سجع کسی را گویند که سجده بخیزد برای کار و یا  
 باشد از انی الصراح استجماع از هر جای که رو آمدن سیل و کرد آوردن اسپ خویش را در رفتن یعنی خنده نمی کرد خنده تمام که حتی اوی منه لهو انة ما بینم از وی  
 او را جمیع لهو است بفتح لام معنی کوشش پار که در سقف فضای قم است اما کان میبسم و او الهجادی و این حدیث در شایل شریف بیاید انشاء الله تعالی  
 و عن جریر قال گفت جریر بن عبد الله بکلی که صحابی مشهور است خوش روی خوش خوی و متوفی و م خود ما محببنی النبی منع نکرد مرا پیغمبر صلی الله  
 علیه و آله و سلم از در آمدن بروی هر وقت که خواهم بشیرا آن مجلس مردان باشد یا منع نکرد مرا از آنچه طلبیدم یعنی هر چه از حضرت وی طلب کردم و او را منع نکرد  
 مرا از هیچ چیزی که کردم یعنی صاف در نشاندن من فعلی که نکرده آید آن حضرت را و در اول ظاهر تر است مندا سلمت از ان باز که مسلمان شده و لا وانی الا بقی  
 و ندیدان حضرت مرا هرگز کما ان شیم کرد و متفق علیه و عن جابر بن سمرة صحابی مشهور و خواهرزاده سعد بن ابی وقاص قال کان رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم لا یقوم من مصلاه الذی یصلی فی الصبح بود آن حضرت که نمی ایستاد از جای خود که می گذارد روی نماز صبح را حتی تطلع الشمس و انکسر  
 میگرد و آفتاب فاذا طلعت الشمس قام پس چون طلوع می کرد آفتاب می ایستاد و کافوا یجیدون فیاخذون فی امر الجاهلیة و بودند صحابه که سخن میگویند پس  
 شروع می کردند در کار جاهلیت و سخنان او فیهضکون پس خنده میکردند و یبسم و بسم میکرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم و او مسلم و فی روایه

للتزمذی قنیا شد و ن الشعر بخواند شعر را درین جا جو از حد ث است با تبار جاهلیت و اشعار و فحک بران و اقتصار بر تبسم و درین کمال خلق و مالیف قلوب بود  
آن حضرت صلی الله علیه و سلم الفصل الثانی وعن عبد الله بن الحارث بن جابر یفتح جیم و سکون زا و در آخر مژه صحابی است زبیدی نسبت بزید که یکی از پیغمبر  
او بود و بود آخر کسی که باقی ماند بمصر از صحابه با ت سنست و ثمانین بمصر قال ما رایت احدا الا کثر قنیا من رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت نذیر من  
پیچ یکی را زیاده تر از وی تبسم یا در تبسم از آن حضرت رواه الترمذی الفصل الثالث عن قتادة قال سئل کنت بریده شد این عمر هل کان اصحاب  
رسول الله صلی الله علیه و سلم یضحکون یا بایب و ند یا ران آن حضرت که خنده میکرد و ند یعنی میان یکدیگر چنانکه یا ران میخندند قال نعم کنت لبس عسکری  
ایمانا میخندیدند و الايمان فی قلوبهم و حال آنکه بود ایمان در دل های ایشان اعظم من الجبل بزرگتر از کوه یعنی ایشان نمی خندیدند که اهل غفلت میخندند و  
دل را میزد و غلی در نور ایمان را و یابد و قال بلال بن سعد تابعی و اعطاه مقری اشعری و شقی قاضی نقد در شب و روز هزار کعت نماز میکرد و محل و مرتب و  
در شام مانند صبر بود و در صبره روایت میکند از پدر خود سعد بن تیم و از جابر و معوی و روایت میکند از وی اوزاعی و سعید بن زید و عثمان بن مسلم و جابر  
الایشان تو فی احد مائة و عشرين ادر که هم در یافتم من ایشان را یعنی اصحاب رسول الله را ایشانند و بین الاغراض میدویدند میان هر فضا در تیر انداختن  
و یصلح بعضهم الى بعض و خنده میکرد و میرقند و میل میکردند بعضی از ایشان بسوی بعضی فاذا کان اللیل و چون می شد شب کافران و هبانا  
میپودند راهب و ترسند و در اغب از دنیا و مختزل زایل و مجال مشغول بعبادت با وجود ادای حقوق و در میان جمع را هب چنانکه رگبان جمع رکب و رهب  
بقع را و ضم آن و سکون با و معجنتین ترسدن از باب سحر و راهب پارسی ترسیان و لا ربیانیة فی الاسلام که واقع شده است معا و بدان ترک عم و  
پوشیدن پلاس و خصی کردن و بخیر در گردن انداختن و ریاضتهای نافرموده کردن است و مراد اینجا ریاضت و مشقت و عبادت است رواه فی  
شرح السنه باب الاسامی جمع هم و مراد بیان احکام نامهاست که چنانچه باید نهاد و نباید نهاد و آنچه نام باید خواند و نباید خواند و کدام نام نیک است و  
که نام بد الفصل الاول وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه و سلم فی السوق گفت انس بود آن حضرت در بازار و در روایتی فی البقیع  
نام جای است که مقبره مدینه در اینجا است فقال دجل پس گفت مروی یا ابوالقاسم ماکر و خواند مروی را که گنیت او ابوالقاسم بود فالتفت الیه النبی  
پس بر گشته کز بیت بجانب وی پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقال پس گفت آن مردانما دعوت هذا انخواندم و نذا انخر دم من مکر این را اشارت بشعری کرد  
که اینجا حاضر بود و ابوالقاسم گنیت داشت فقال النبی صلی الله علیه و سلم پس ناخوش آمد آن حضرت و در این معنی و گفت سمو با سمنی نام نهیدنگ  
من که محمد است و لا تکنوا بکنیت و کنیت نهید کنیت من که ابوالقاسم است متفق علیه و عن جابر ان النبی صلی الله علیه و سلم قال سمو با سمنی  
و لا تکنوا بکنیتی فانی اما جعلت قاسما زیرا که بدستی من گردانیده شده ام و نامیده شده ام قاسم یعنی گنیت کرده شده ام با ابوالقاسم زیرا که اقم بینکم فسمتکم  
میان شما از جانب حق و آنچه وحی کرده شده است بسوی من و فرساده شده بر من از علم و عمل و میرسام هر یکی را آنچه نصیب است و متقی است مرا ترا و میکم هر کس را در جای  
که در مرتبه است از فضل و شرف و بشارت میدهم ثواب و درجات آخرت مطیعان را و انداز میکم تعاب و در کثرت عاصیان را و این صنعت در هیچ کس جز من وجود ندارد  
و هیچ کس درین صنعت شریک من نبود پس گنیت کردن او باین گنیت درست نباشد متفق علیه ازین روایت معلوم شد که کسی را محمد نام کردن جایز باشد اما ابوالقاسم  
خواندن درست نبود خواه نام محمد باشد تا اسم و گنیت آن حضرت هر دو در وی جمع کرد و یا غیر محمد باشد یا همین گنیت محمد باشد و این قول از امام شافعی منقول است و  
و با میخیز است و علما را درین مسئله احوال است یکی این قول است که مذکور شد قول دوم آنکه روایت است که جمع گنیتان گنیت و اسم پیغمبر صلی الله علیه و سلم خواندن  
نام ابوالقاسم محمد خواندن اگر تنها ابوالقاسم گویند بایک نیست و معنی حدیث مذکور نزد ایشان این است که جمع بخند فافهم و از محیط نقل کرده اند که این قول امام محمد شیبانی است  
و علیه قول سوم آنکه جمع نیز درست است و این قول را امام مالک نسبت کنند و ایشان گویند که احادیث منع منسوخ اند و معنی گویند که منع در زمان شریف آن حضرت بود و صلی الله  
علیه و سلم و بعد از وی درست است و دلیل ایشان حدیث امیر المؤمنین علی است رضی الله عنه که از آن حضرت التماس نمود که مرا فرزند منی را بعد از تو یا رسول الله بروی نام و  
گنیت تو بنمید و آن حضرت بخیر نکرد و محمد بن الحنفیه که بعد از آن حضرت زاد امیر المؤمنین او را ابوالقاسم محمد نام کرد و جمعی که بر قول ایشان اعماد نیست گویند که تسمیه با سمن  
جایز نیست چنانکه کنیت و قول صواب ازین تعاللات آن است که تسمیه با سمن شریف و جایز باینکه مستحب است و تکنی و گنیت وی اگر چند بعد از زمان شریف  
باشد ممنوع و منع از آن در آن زمان قوی تر و سخت تر بود و هم چنین جمع کردن میان نام و گنیت آن حضرت ممنوع بطریق اولی و آنکه علی مرتضی که مخصوص بود بوی  
الله و غیر او را جایز نبود چنانکه از سیاق حدیث ظاهر میگردد و سیوطی در جمیع الجوامع ازین عساکر آورده که واقع شد میان طلحه و علی رضی الله عنهما کلامی و گفت طلحه  
که تو نام کردی پس خود را با سمن غیر و گنیت کردی و را بگنیت و صلی الله علیه و سلم و حال آنکه نمی کرد آن حضرت از جمع کردن در آن فرمود علی تسام کسی است که جرات کند نزد  
رسول و وی و طلحه جا به صاحب را از قریش تا حاضر آمدند و کوهی دادند که آن حضرت صلی الله علیه و سلم خصت کرد و علی رضی الله عنه که جمع کند در آن و حرام گردانید بر سایر امت  
جز وی که ذکر دلائل این اقوال تفصیل و تطبیق میان احادیث در شرح ذکر کردیم اینجا این قدر بس است و الله اعلم و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم



[illegible]





غریب این حدیث را که بود و روایت کرده می باشد گفته که این حدیث غریب است و بر تقدیر محتمل دلالت دارد بر جواز جمع میان نام و کنیت شریف آن حضرت از اینجا معلوم  
 گردد که نهی از جمع تنزیه است نه تنجی و بعضی گویند که احادیثی منسوخ است و اسناد علم و عن محمد بن الحنفیه عن ابیه روایت است از محمد بن خفیه از پیش  
 که امیر المومنین علی است قال گفت علی مرتضی قلت گفت یا رسول الله ادایت خبرده مرا و اما زنت کن آن ولد لی بعد ک ولد اگر زائیده شود مرا بعد از آن  
 پسری اسمیه با سلمت و الکنته بکنیت نام منم او را بنام تو و کنیت کنم او را بکنیت تو قال نعم گفت آن حضرت آری اجازت کردم ترا و او را ابو سلمه این  
 حدیث نیز دلالت دارد بر جواز جمع میان اسم و کنیت آن حضرت لیکن بعد از زمان شریف وی و آنجا که منع کنند گویند که این خصی است خاص مر علی مرتضی را چنانکه  
 در حدیث ترمذی آمده که فرمود علی و کانت رخصه لی یعنی بود این تجویز رخصت مرا مخصوص من و دیگری را جایز نبود سابقا معلوم شد که اقوال علما مدین باب  
 مختلف است و احادیث نیز مختلف آمده و هر یکی توجیهی کرده و قول صواب است که نام نهادن بنام شریف او جایز است و کنیت نهادن بکنیت بی جایز و  
 جمع کردن نا جایز تر خواه در زمان شریف یا بعد از وی و عن انس قال کفانی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم بقله کنت اجتنیها انس گفت کنیت  
 کردم آن حضرت تیره که می چیدم و می بردم آنرا و نام آن تیره حمزه است بجای محله وزای و آن تیره ایست که در طعم او حرفیت و موصفتی هست و عاری آن را تو  
 نیز که گویند فی الصراح و حمزه زبان کرشدن شراب و کیا حمزه تیره تیرک پس آن حضرت انس را باین مناسبت ابو حمزه کنیت کرد و او را الترمذی و قال گفت  
 ترمذی هذا حدیث لا یخوفه الا من هذا الوجه این حدیثی است که نمی شناسیم آنرا که باین وجه یعنی باین اسنادی که ذکر کرده است در جامع خود یعنی پیش  
 غریب است روایت نکرده اند مگر بیک طریق و یک اسناد پس و فی المصباح صحیح و در مصابیح تصحیح که در این حدیث را و حکم کرد بصحت آن و توحید طریق و  
 اسناد و منافات بصحت ندارد چه تواند که بود و واحد آمده باشد و آن وجه صحیح بود چنانکه در مقدمه گفته شد و عن عائشه قالت ان النبی صلی الله علیه و  
 اله و سلم کان یغیر الاسماء الفصحی بود آن حضرت که تغییر میداد نام مرد و بجای آن نام نیک مینهاد چه نامهای آو میان و چه نامهای مواضع و جزان و او را الترمذی  
 و این را ائمه در احادیث بسیار کرده جمله از آن مولف رحمه الله علیه نیز آورده چنانکه گفت و عن بشیر بن میمون عن عمه اسماء بن اخدری بشیر بن میمون  
 یفتح موحده و کسر شین محبه با تعنی نقه است صدوق و ابن معین گفته لا باس به روایت میکند از نعم خود که اسماء بن اخدری است یفتح تمیزه و سکون غای مجمره و یفتح و  
 محله میثمی بصیری در سنا و حدیث بی و صحت آن مقال است و بهین یک حدیث دارد که انی جامع الاصول و در کاشف گفته که صحابی است روایت کرده است  
 بشیر بن میمون ان رجلا یقال له اصرم مر دیکه او اصرم می گفت یفتح تمیزه و سکون صاد محله کان بود این مرد فی السفر الذین اتوا رسول الله و جماعه که آمدند  
 پیغمبر خدا را صلی الله علیه و اله و سلم و نفر جماعه را گویند زنه تاده فقال له رسول الله پس گفت آن مرد را پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم ما اسمک چیست نام  
 تو قال اصرم گفت نام من اصرم است قال گفت آن حضرت بل انت ذر خذ بضم بای و سکون را بلکه نام تو زنه است چون اصرم مشتق از صرم است و بمعنی قطع و  
 بریدن درخت ناخوش داشت آن حضرت و تغیر داد آنرا و زنه نام نهاد که از راحت و مشرب بود و خوش و برکت است و او را ابو داود و قال و گفت ابو داود  
 غیر النبی تغیر و پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم اسم العاص نام عاص را که تخفف عاصی است و دلالت دارد بر عصیان و عدم طاعت و انقیاد و شعاع مومن عاصی  
 و انقیاد است و عزیز و تغیر داد نام عزیز را که دال بر عزت و غلبه است و دال بر بندگی و ذل و خضوع و فروتنی است و عقله و تغیر داد نام عقله را بفحاشات که آلت  
 آهین است که سری دارد مانند سر تیر و بوی دیوار را می کشند و اصل تحمل فحشین خدب غیف یعنی کشیدن چیر را سختی و این مشعر است بغلظت و شدت و درستی  
 و صفت مومن نرمی و آسانی و تواضع است و شیطان و تغیر داد نام شیطان را و این ظاهر است و الحکم و تغیر داد نام حکم را که دال است بر حکومت و حکم نیست  
 مگر اسد تعالی را و غوراب و تغیر داد نام غراب را که پلید ترین طیور است می افتد بر جیف و قاذورات و منبی است از منعی بعد و دوری و حجاب و تغیر داد نام  
 حجاب را که نام شیطان است و بمعنی مار نیز آید و فی الصراح حجاب بالضم را و دو دو نام مردی و شهاب و تغیر داد نام شهاب را که بمعنی شعله نارسا طبع است و جمع کرده  
 میشود بوی شیطا بن و قال و گفت ابو داود تو کت اسامیها للاختصاص ذکر کردم سنا و بای این حدیث را که در ان تغیر بن اسما و در دیافه و مذکور شد از جهت خلاصه  
 یا عدم اتمام آن زیرا که از احکام شرعی نیست که موقوف باشد چینی از اعمال و افعال بران و لیکن آن اسما را باست ذکر کرد که این اسما مذکور را تغیر داده نهادند  
 و عن ابی مسعود الانصاری قال لانی عبد الله او قال ابو عبد الله لانی مسعود شک دارد روی در روایت این حدیث که ابو مسعود انصاری را ابو عبد الله  
 گفت یا ابو عبد الله مرا ابی مسعود انصاری را گفت ابو مسعود انصاری مشهور است احوال او در مواضع متعدده نوشته شده است و اما ابو عبد الله کنیت او حذیفه بن  
 الیمان است چنانکه در آخر حدیث بگوید یا سمعت النبی یرشده ی تو پیغمبر خدا را صلی الله علیه و اله و سلم یقول فی زعموا که می گفت در زعموا یعنی در حق و شان این لفظ  
 و معنی وی که نسبت زعم میکنند بر دم و نسکو نه زعموا که او زعم فلان کند او زعم بضم زای و فتح آن قریب است از معنی فلن کذا فی النبی و فی الصراح زعم گفتن از باب بضم  
 و گفته که زعم قول بی محنت و اعتماد و در قاموس گفته زعم بضم زای و فتح و کسر آن قول و اطلاق می یابد بر حق و باطل و صدق و کذب و اگر در جزئی گفته شود که در آن شک است پس معنی  
 از معنی دیگر رسید که آن حضرت در زعموا چه می گفت قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و اله و سلم یقول که می گفت بلس مطیة الرجل بلس







جزیری قلت نعم گفتن آری یاد دارم چیزی را شعرهای وی قال گفت آن حضرت هیه برکوی و بخوان و بهیاء صلش ایست بدل کرد نه بره را بهای وی نیز گویند بخف باخیزمینی  
جدا کردن بود زیادتی سخن یا کاری و فی الصراح ایده دیگر کوی فاشند بقولت استخوانم آن حضرت را مینی از مینیای امید فقال هیه پس فرمود آن حضرت دیگر بخوان ثم  
انشد نه بقولت استخوانم آن حضرت را مینی از مینیای امید فقال هیه پس فرمود آن حضرت دیگر بخوان ثم  
شعر امید ظاهر آنست که هر بار آن حضرت طلب زیادت میگوید و وی بخواند و از اینجا معلوم شد که شنیدن شعر که متضمن علم و حکمت باشد سفت است اگر چه قایل آن  
کافرا فاسق باشد و او مسلم باشد اگر آئینه بنی انصرفت مردی بود از تلیف که در عهد جاهلیت از اهل کتاب دین و ملت آموخته بود و تعبیر میکرد دین میورید و ایمان  
بعثت و روز قیامت داشت و اشعار مشتمل بر حکمت و موعظت میگفت و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دشان وی فرموده آسمن شعله و کفر طلب یعنی ایمان آورد شعر  
و کفر و زیدال او در دایمی آسمن سانه و کفر قلبه و وی حریص بود بر پرسیدن و دانستن چیز و صفت پیغمبر از زمان از اهل کتاب و کان داشت که پیغمبر زمان مکر وی خواهد شد  
و چون شنید که از قریش خواهد بود و صفات آن حضرت را بتفصیل دانست بر کشت و بر آه حسد و غنا در رفت و گفت نشاید که ایمان آرم بکسی که از ارتصیف است و این  
جوژی در کتاب الوفا باخبار المصطفی گفته که چون علامات نبوت آن حضرت را می شنید از روی بروی کا شکی در یابم و او را خدمت کنم و حضرت دهم و چون نور نبوت بر حضرت  
ظهور کرد بر کشت و بر آه شقاوت رفت نمودن بیدین الشقاوة و وی اول کسی است که بر سر نماز باسک اللهم نمونشت و آموختند قریش از وی این کلمه را و نمونشتند از  
صاحب آن راقصه است که در شرح آن را نقل کرده ایم و الله اعلم و عن جندب ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان فی بعض المشاهد بود آن حضرت  
در بعضی غزوات که جاهای شود و بعضی حضور یا جاهای شهادت اندر اذ غزوه احد است چنانکه طبعی گفته و قلدمیت بر وزن سمعت اصعبه و حال آنکه خون آلود  
شد انکشت وی صاحب سفر السعاده میگوید در بعضی غزوات انکشت پای مبارکش را سنگ رسیده و خون روان شد فقال پس خطاب بانکشت کرد و گفت حضرت  
هل انت الا اصبع دمیت ایاهستی تو مکر انکشتی که خون آلوده شد و فی سبیل الله مالصیت و در راه خداست چیزی که دیدی و پیش آمدی آن را یعنی  
ضایع نیست و از اجزای است و این تلقین است از آن حضرت امت را در آنچه زسد از جراحت و کاست در راه خدا و بعضی گویند که مانا فیه است  
یعنی این جراحت و خون آلوده کی سهل است و چیزی ندیده در راه خدا از شدت و محنت متفق علیه در اینجا اشکال آورده اند که این شعر  
است و وی صلی الله علیه و آله و سلم منزه است از آن و منصور مینست صدر آن حضرت وی جواب گفته اند که شعر آن است که ذیل قصه موزونیت  
آن کرده باشد چنانکه معلوم شد و صدرین قول از آن حضرت بی قصه موزونیت است و بعضی گفته اند این بیت از عهد النبیین روا شده است که در غزوه موت  
خوانده و آن حضرت بطریق تشبیل و انشا خوانده بطریق انشا که ذکر السیوطی و این بر تقدیری صحیح است که انشا اشعار آنحضرت اگر چه از غیر بود و در وقت باشد و گفته اند  
که آمدن شعر بر زبان شریف وی دوست نبود اگر چه از غیر نیز باشد و این سخن محل نظر است چنانکه از اخوان و وی صلی الله علیه و سلم شعر بسید و غیر از ظاهر می کرد و بعضی  
گویند که این از باب رجز است و این را داخل شعر نمیدانند و طبعی گفته که هر که بطریق ندرت ناگاه شعر می گوید آنرا شاعر گویند و مراد بقول حق سبحانه و ما علمناه  
الشعران است که وی شاعر نیست و این سخن منظور فیه است چه مراد بقول وی سبحانه و ما سعی له آن داشته اند که از وی شعر نمی آید و صورت نمی بندد قطعاً و الله اعلم  
و عن البراء قال قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یوم قرظ لخصان بن ثابت برابن عازب که از مشاییر صحابه است و میگوید که گفت آن حضرت در  
واقع بنی قرظ که بعد از غزوه خندق بود چنانکه در باب فیهام گفته شد مرسان بن ثابت را و حسان بن ثابت بن منذر بن حرام انصاری مدنی از فحول شعراء اسلام و  
جاهلیت است و این هر چهار تن صد و بیست سال عمر یافتند و حسان شصت سال در جاهلیت گذرانید و شصت سال در اسلام اهل المشرکین بچون کافران را و  
بچون ثمر دن است چنانکه عروف بجا و بجا گویند و غالب آمده در شمردن عیب و مدقا موش گفته بچو و بجا و ششام کردن بزبان شعر فی الصراح بجا و بجا هیدن خلاف المذبح  
پس آن حضرت امر فرمود حسان را بچو کفار و فرموده فان جبرئیل معک پس بدستیک جبرئیل علیه السلام بانست و امداد و اعانت تو میکند در القاء و الهام معک  
و مضامین و کان رسول الله و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بقول الحسان میگفت مرسان را احب عینی جواب ده از جانب من کافرا و  
که بچو میکند و ناخر میگوید مرا و می فرمود آن حضرت اللهم ابدیه بروح القدس خداوند تائیکان و قوت و حسان را بچو جبرئیل و جبرئیل با روح گویند زیرا  
که می آمد و بچو غیران بچو سبب جهات طلب و زندگانی ابد است که علم و شریعت باشد و قدس بمعنی مقدس است که ذات پاک است و اضافت روح  
بوی بحبت تشریف و اگر ام است چنانکه در روحی و روح الله گفته اند یا قدس صفت روح است که اضافت بدان کرده اند از جهت شدت لزوم و اختصاص  
چنانکه قائم بود و مل صدق متفق علیه و عن عائشه رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال گفت آن حضرت بشعری خود  
اهجو قریشیا بچو کفار قریش با فانه اشد علیه پس بدستیک بچو سخت تر است بر ایشان من در شق النبیل از ناخن تیرا رشق نفع و سکون مینماید  
انداختن تیر و جزان نبیل نفع نون و سکون بود تیرا و راه مسلم از اینجا معلوم میشود که بچو کردن کافران را و دشمنان مین را و اندا کردن ایشان را از مذهب و لیکن  
گفته اند که باید که ایشان را بچو کنند بعد از بچو کردن ایشان مسلم را و ابتدا انکند تا باعث نکند در بچو مسلمانان و همچنان قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت شنیدم پیغمبر خدا

صلی الله علیه و آله وسلم بقول لسان می گفت هر سال از آن روح القدس لایزال یومد که جبرئیل همیشه تأیید و تقویت میکند تا ما نمانحت عن الله  
و در سوره مادم که مانعت و محاصمت میکنی از جانب خدا و رسول خدا از جهت ترک و تمین است و از جهت آنکه سبب و امانت رسول خداست سبب و امانت خدا  
و این است و نیز کافران نسبت بجناب غرت نیز از آنرا و ناشایسته می گفتند و میکردند چنانکه نسبت ولد و فقر و شرک اصنام و قالت سمعت رسول الله و کنت عایشه  
شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بقول می گفت ها هم حسان بهر که در کافران حسان فشی و اشقی پس شفا و تدرستی و ادب یعنی مسلمانان و اشتغی و شفا یافت  
خود کو یا آن سوزش دل و بدی حال که مسلمانان ارشیدند بجو کافران و اشتد بیاری بود که بهر کردن وی می آید از ازل شد و تدرستی آورد و او مسلم و عن البراء قال  
کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقل التراب یوم الخندق بود آن حضرت که میکشد و دور می آید خاک را به نفس شریف خود و کار میکرد و ز خندق  
یعنی در آن زمان که خمر میکردند خندق را در غزو و آخر حقی اغیر طبعه تا آنکه بخواران و ده شد شکم مبارک آن حضرت از کشیدن خاک میقول می گفت و میخواند آن حضرت  
این رجز را که انعم الله به و اوحا است فی الله و الله لولا الله ما هتدینا بنحوه سوگند اگر نمی بود هدایت و لطف خداوند تعالی راه راست نمی یافتیم و لا تصدقنا  
ولا صلینا و نه تصدیق میکردیم و نه نماز میکردیم فانزل سکینه علینا پس فرود آمد و آهستگی بر ما و ثلث الاقدام ان لاقینا و بر جای دار قدمهای  
اگر بر بنیم و پیش آیم دشمنان دین را ان الاولی قل بغوا علینا بد رستی آن گانی که تحقیق تمام و افزونی کردند بر ما اذا داد و وقت نه اینها چون خواهند گفتند رایی  
باز کردند ما را از دین اسلام بفرستند از منبریم و متسلع می آیم و فتنه در اصل معنی آزمایش و کد اخنق طلا در آتش ترفیع بها صوته بنزدیک آن حضرت باین کلامها  
آواز خود را و می گفت اینها اینها و احتمال دارد که تمیز بهار ارجع بیات مذکور که در دو و اینها اینها اشارت بکار این کلام باشد متفق علیه و عن انس قال جعل المهاجرون  
والانصار و الخندق گفت انس بر استاده و شروع کردند مهاجر و انصار که میکشدند خندق را و یقلبون التراب و بر میداشته خاک را و هم قبولون و این  
میکشند و میخوانند این رجز را عن الذین یا یعوا محمدا مان کسانیم که بیعت کردند آن کسان محمد را علی الجهاد ما بقینا ابدا بر کار در کردن با کافران مادم که باقی  
و پاینده ایم همیشه میقول النبی می گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و هو یحبهم و حال آنکه جواب میداد آن حضرت ایشان را باین کلام اللهم لا عیش الا عیش  
الآخرة خداوند نیست زنده گانی که زنده گانی آخرت قاعضا الانصار و المهاجرة پس یا من انصار را و مهاجران را متفق علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و آله وسلم لان یملح جوف رجل فیمایر به هر آنکه پر شدن شکم می برد داب که فاسد کرد و اند شکم او را خیر من ان یمتلح شعوا بهر است از  
پر شدن شکم از شعر یعنی مشغله او همیشه شعر باشد چنانکه از قرآن و ذکر خدا و علوم شرعیه باز دارد باین مخصوص است بشخص معین و در حق خاص و ی گفت چنانکه در فصل ثالث بیاید  
و با بجهاد و شعر و راست که شتمل باشد بر خش و کفر و معانی ناشایسته متفق علیه الفصل الثانی عن کعب بن مالک انه قال قال للنبی صلی الله علیه و آله وسلم  
کعب بن مالک نیز از شعرای اسلام است و گفته اند که مشاییر شعرای اسلام ستن اند حسان بن ثابت و عبد الله بن رواحه و کعب بن مالک کعب بن سنانید کافران  
بجرب و جهاد و می آید رعب در دل ایشان و حسان بن ثابت طعن میکرد در انساب ایشان و عبد الله بن رواحه توبخ و سرزنش میکرد ایشان را بر کفر بن کعب بن مالک  
بقصد شکایت از قبیله شعر و تاسف بر حال خود گفت آن حضرت را ان الله قد انزل فی الشعر ما انزل تعالی فرو فرستاده است در باب شعر از طعن و مذمت  
آنچه فرو فرستاده است مراد قول حق جل و علاست و الشعر یجمع الفاء و ن الایات فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از برای تسلین و درج  
شعران المؤمنین میباید بسیف و لسانه بد رستی کسی که ایمان دارد و جاد میکند بشمشیر خود و زبان خود یعنی شعر را بجو کفار و تأیید دین اسلام نمایند کلم جاد دارند که بشمشیر  
میکشند این چنین شعر گفتند سو منیت و قابل آن داخل شعر که درین کریمه مذکور اند و لهذا استشار کرده است وی سبحانه تعالی بقول خود الا الذین امنوا و عملوا  
الصالحات و ذکر و الله کثیر الایة و فرمود آن حضرت در بیان بودن جو کفار در حکم جاد و الذی فحی مید و لکنا تا ترمو نه به نضع النبل هر آنکه چنان  
که می آید از شمشیر کافران را بجوی تیر بار که انداخته میشوند در جهاد شعر ختم شمشیران ستان نکند آنچه زخم زبان کند بر د نضع بفتح نون و سکون ضا معجم معنی دی و او فی  
شروح السننه روایت کرد این حدیث را معنی الله در شرح الله و فی الاستیعاب لابن عبد البر و نه که راست در استیعاب که کتابی است مشهور در اسامی الرجال و نحو  
بن عبد البر انه قال که کعب بن مالک گفت یا رسول الله ما ذا ترمی فی الشعر می دانی چه رایی داری در حق شعر که نیک است یا بد فقال پس گفت آن حضرت  
ان المؤمنین یجادون بسیف و لسانه و عن ابی امامه عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال الحیاء و البی کسر عین و تشدید یاء و یاء و تشکی در سخن مذبیان شعبتان من الایمان  
و و شاخ اند از ایمان و معنی بجز نارسائی و ناتجربگی کاری و بی استقامتی در کار را نیز آید و معنی اول آنجا مناسب است بقول وی که فرمود و البیاد و البیان شعبتان من  
النفاق و فحش در کلام و یهوده کوئی و تکلف و تصنع و مبالغه در سخن و و شاخ نفاق اند و او الترمذی اما بون و یا شعبه ایمان ظاهر است و کدشت ذکر آن در کتاب  
الایمان و بودن حق و بجز نارسائی و بودن ناه بیان شعبه از نفاق بحسب آن است که مومن بسبب حیاء و انکار و سکنت و شغل بعبادت و اصلاح باطن و عدم  
تشفق لسانی قدرت ندارد در نظر بر دیان و عا جز است اثبات مدعا و مراد بر وجه مبالغه و طلاقت لسان بخلاف منافق که فاحش و تمعش است و دلیر و قادر است بر بیان  
و تشریح پس مال ارجع حدیث آن کرد که در حدیث دیگر آمده است المؤمن عزم کریم و المناق خب لیم فرمود مسلمان فریب خورنده و ساده دل است و منافق فریبده و کزیزی که



معی را بر محمد تا تجربه کار عمل کنند بمضمون این حدیث قریب تر آید و طبیعتی گفته که بیان باعث است بر حیا و تحفظ و احتیاط در کلام و انداد این معانی از اتفاق است و برین وجه در بعضی  
آن بود که بجهت تامل و تعمق در مقال و تحرز و تحفظ از وبال باشد بجهت خلل در لسان و تحرز در لفظ و بیان و مراود از بیان آن باشد که سبب وی حرمت و عدم مبالغات و احتیاط  
از طریق لسان و عدم تحرز و تحجب از رو و زبان بود و عن ابی ثعلبه الخشنی بضم خا و فتح ثین بجمین و بنون منسوبست بختین بن زحرابیت نام او بر هم بضم جیم و هم  
ابن ناشب بنون و دنام او و نام پدر او اختلاف بسیار است مشهور این است که ذکر کردیم و معنی مشهور است بکفایت بیعت کرد آن حضرت را بیعت فرمود  
و داد او را سهم خیر و فرستاد او را بسوی قوم او پس اسلام آورد و وفات یافت سنس سبعین و بعضی گفته اند در سن معاویه و علیه الاکثران رسول الله صلی الله علیه و آله  
و سلم قال ان احبکم الی گفت آن حضرت بدستیک و دستین شامی کرده مسلمانان نزد من و اقربکم منی یوم القیمة و نزدیک ترین شما از من روز قیامت احسنکم اخلاقا  
نیکی ترین شما از من و اخلاق و این ابیضکم الی و بدستیک و دشمن ترین شما بسوی من و بعد کم کنی و دور ترین شما از من اساوکم اخلاقا بدترین شما از من و اخلاق و در  
روایتی اساوکم جمع اسوچانکه احسنکم جمع احسن و اساو می بفتح میم جمع سواست یعنی مصدر چنانکه محاسن جمع حسن و بخلاف قیاس پس وصف کرده شده مصدر پسر جمع کرده شده  
پس لایق بیان کرد مساوی اخلاق را بقول خود الشرا و ان یفح ثا و مثله و سکون را بسیار سخن کنندگان و تکلف نمایند کان و بیرون آیند کان و ثرثرت کثرت کلام  
و تریدان المتشددون تشدد کنندگان در سخن و شدق بکسر شین و فتح آن تر آمده و سکون دال جمله کنج و دال خطیب اشوق کلام کرده شده متشدد فصاحت نمایند  
بکلف و تضع در ان للمقیهقون بضم میم و فتح ثا و سکون یا و تقاف سخن فراخ گویند و بری دبان و کام بکلف کنند و فتح پر شدن آورند و فنیق غمراخ از هر جز و تقبیق  
فراخ کردن سخن و بری دبان گفتن رواه البیهقی فی شعب الایمان و در وی الترمذی نحوه عن جابر و ایت کرد این حدیث را بیهقی در شعب الایمان  
از ابی ثعلبه و روایت کرد و ترندی مانند آن با تفاوت و اختلاف در الفاظ از جابر و فتح روایه و در روایت ترمذی از جابر آمده که قالوا گفتند صحابه یا رسول الله  
قل علینا الشرا و ان و المتشددون تحقیق دانستیم ماکثر ثارون و متشددون چه معنی دارد و که ام اندایشان فلان المقیهقون پس مسیت معنی متقیهقون و کدام اند  
آنها قال المتکبرون گفت متقیهقون متکبرانند چون توسیع و تنوع در کلام از کبر و تعظیم می آید تفسیر که متقیهقون را بکثرتین بطلا قه لزوم و از اینجا معلوم شود که تشدد و تکلف  
در جمع و فصاحت از تضع بمقداریت مفرغ مذموم و مکرده است اما آنچه در خطب و مواظط کنند به نیت میج در تاثیر لواطن و تلبین و ترفیق قلوب کرده و نمود و عن  
سعد بن الحی و قاص رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم الساعة بریا منشیو قیامت حتی یخرج قوم تا آخر بیرون می آیند و پیدا  
میشوند که هر یکی که تاکنون بالستهم میخوردند و سید زبانه می خورده پس صریح میگوید نیدم و را و دم میکنند ایشان را باطل و دروغ و ظاهر میکنند فصاحت و بلاغت را  
تا در آن دم درم را در دام و فریب دهند و حاصل کنند چیزی از دنیا و شوات نفوس خود کما تا کل المقبرة بالسنتها چنانکه میخورند که ان بزبان می خورند و تمیزی کنند در چیدن  
حیش میان تر و شک و شیرین و فتح بر چنین این کرده اند و دم که زبانه را سید اکل و قارب خود ساخته تمیزی کنند میان حق و باطل و طلال و حرام و رواه احمد و عن عبد الله بن عمرو  
ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان الله یغض البلیغ من الرجال خدی تعالی و ثمن میدارد و مبالغه گفته راد کلام و تکلف نمایند و از مردوان الذی  
یتخلل بلسانه اکثر تشدد میکنند و در کلام و تعظیم میکنند زبانه را و می چید آنرا که یخلل الباقرة بلسانها چنانکه می چید و فرد میسر به حیش را که ان بزبان خود و اصل تملک در آمدن در میان  
چیزی و این معنی میگویند طلال که در میان دندانهای و آید تشبیه که در اندین زبان را در دبان در حال تکلم و تکلف در فصاحت بگردانیدن کا و زبانش را در دهان میگردانند  
و باقره جمع بقره است و استعمال او باقیل است و اکثری با متحمل کرد و در رواه الترمذی و ابوداود و قال الترمذی هذا حدیث غریب و عن اثن  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مردت لیلۃ الاسری میگردانم آن شب که برده شد مرا بعراب بقوم بقرض شفا همم که روی که  
بزرده میشود و لبهای ایشان بقاریض من الذی بقرضه اذ اتش قلت پس گفتم یا جبرئیل من هؤلاء که اندین جماعه قال گفت جبرئیل هؤلاء خطباء  
اقتلت این جماعه خطبان امت تراند الذین یعولون ما لا یفعلون آن کسان که میگویند چیزی را که خود نمیکند یعنی مردم را بکارهای نیک میخوانند و خود نمیکند و ان  
است که خود نمی کنند اما گفتن بدی ندارد اگر چند خود نکند و لهذا در امر معروف فعل شرط نیست اما اگر بکنند بهتر است ولی بی آن تاثیر ندارد و رواه الترمذی و قال  
هذا حدیث غریب و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من تعلم صرف الکلام کیسه یا موز صرف کلام را و صرف  
کلام و صرف حدیث تحمین و ترنین او ست و زیادت کردن و روی نه بر قدر حاجت بدراخت ریا و مخالطت کذب و تحویل آن از جای بجای بجهت تبلیس و  
تخلیط و لهذا التسمیه کرده بیان را بسحر که دلغت بمعنی صرف است و در قاموس گفته که آن منقول از صرف در اسم است که عبارت از فضل و زیادت آن بر بعضی  
و در بعضی جاشی نوشته که صرف کلام ایراد است بر وجود و غفلت لیسجی به قلوب الرجال تا سیر کرده و بند کند بصرف کلام و لبای مردان و الناس شک  
روایت که قلوب الرجال گفته یا قلوب الناس لم یفعل احد منهم یوم القیمة قبول کند خدای تعالی از وی روز قیامت صرف را و لا عدلانه صرف را و لا عدل را و صرف را  
و بعدل فیه داشته اند یا بصرف ناظم و بعدل و نرضیه یا بکس رواه ابوداود و عن عمرو بن العاص انه قال یوما را وایت است از عمرو بن العاص که وی گفت  
روزی و قام و حطت اکثر القول و حال آنکه استاد مروی پس بسیار کرد سخن را فقال عمرو پس گفت عمرو بن العاص لو قصد فی قوله اگر میسر بود



بر آشنایان که میسر کنیم بآن حضرت بجز نفع عین عمل و سکون را نام موضع است در طریق که از عرض شاعر نیشد ناگاه به شد شاعری که شعر بخواند حال رسول  
 الله صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم خذوا الشیطان بکمر لیدی شیطان را و او مسکول الشیطان یا مسکول فرمود بجای خذوا معنی بخ  
 و اید و نگذارید که برود لایق میلتی خوف و جل قیام هرگز بر شدن شکم مردی بزرگ آب خیر له من ان یتملی شعرا بتر است آن مرد را از پر شدن بشعر و او مسلم چون  
 دید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را شعر بخواند و بی باک و بی محابا میروود و التفاتی بجانب مسلمانان نمی کند و انسنت که موعی است بشعر و معنی است بدان و بی حیاء  
 بی ادبست پس خواند و ما باسم شیطان که دور از بساط قرب و مرود و درگاه رحمت است و مذمت که دشمن را که بدان مغرور و مبتلا است و عن جابر قال قال رسول  
 الله صلی الله علیه و آله و سلم الغایبیت للتفاقی فی القلب سر و کفین و شنیدن میر و یا ذنفاقی را مد دل کما فیت الماء الزرع چنانچه میر و یا ذن آب زیت  
 و رواه البیهقی فی شعب الایمان و در روایت دلیلی از انس باین لغت آمده که ان الغایب اللوم فیتا فی التفایق فی القلب کما مینب الماء العشب و الذی نفس محمدیه ان القرآن  
 و الذکر یستبان الایمان فی القلب کما مینب الماء العشب حبیب بن عیین و سکون شین گیاه تر که کیند و عن نافع قال کنت مع ابن عمر فی طریق کنت نافع بودم من با  
 ابن عمر در راهی فسمع من ماء و افس شین بن عمر آواز نامی را فوضع اصبعه فی اذنیه پس بنهاد هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود و فاد عن الطریق الی الجانب  
 الاخر و دورفت ابن عمر از راه بجای دیگر بقصد اخر از و اجتناب ثم قال لی پسر کنت ما بعد بعد از آنکه دورفت ابن عمر باین آواز یا نافع هل تسمع شینا ای نافع ای  
 میشنوی چیزی را از آن آواز قلت لا کنت نمی شنوم فوضع اصبعه من اذنیه پس برداشت هر دو انگشت خود را از دو گوش خود قال کنت مع رسول الله کنت این  
 عمر بودم من با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فسمع صوت یراع پس شنید آن حضرت آوازی را فضع مثل ما صنعت پس کرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم نه  
 آنچه کردم من یعنی بنهاد هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود و دورفت از راه بجانب دیگر ای آخر قال نافع و کنت اذ ذاک صغیرا و بودم من در آن وقت خور یعنی از  
 آن جهت مرا منع نکرد از شنیدن آن که من خرد بودم و تکلیف شرعی بر من نبود کسی بخود که گراست تزیی بود نه تحریمی و اجتناب بن عمر از کمال تعوی و موع بود و الا نافع را تیز از  
 منع میکرد و کلام درین مقام دراز است و جمله ای دیگر هم بطریق قضا و محدثین و هم بر طریق شایخ طریقت سخن کرده ایم محدثین میگویند که هیچ حدیثی در تحریم غنا می نشده است و  
 شایخ می گویند که آنچه در مقام غنی واقع شده مراد بدان مقرون بهو و لعب است و فقها درین باب تشدید بلوغ دارند و انسدا علم این قدر پس است رواه احمد و ابوداود  
 باب حفظ اللسان و الغیبت و الشتم در نگاهداشت زبان از آنچه نباید گفت خصوصاً غیبت و دشنام کسی که نباید و را غیبت و دشنام کرد و غیبت بکس زمین اسم است  
 اعتیاب یعنی بگفتن کسی را غایبانه وی الفصل الاول عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من یغیبن لی کسی که خاص شود بر لایق  
 من و عهد کند و لازم کرد و برود و ما بین لختیه محافظت و نگاهداشت چیز را که میان یحیثین است نفع لام و سکون جابر علیه و آله و سلم و سیدین علیه و آله و سلم  
 و ریش است و ما در بجزیری که میان آنهاست زبان و دهان است و نگذاشت انداز سخن لایق است و آنچه مقتضی کفر و معصیت کرد و و از اکل حرام و  
 شرب آن و ما بین در جلوه و نگذاشت چیزی که میان هر دو پای مراد بدان شرح است و نگذاشتن آن را معصیت است و انما الحبت خاص من یحسد  
 شوم برای وی بهشت را و این ضمانت بحقیقت از پروردگار است جل شانه چنانکه بفضل خود خاص از اوراق عباد شده است و وعده موه که بجزای اعمال و ثواب  
 آن کرده و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نایب است رواه البخاری و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان  
 العبد لیتکلم برب سیکون به برائیه سخن میکند با کلمه من و ضوان الله به سخن که صادر است از محل رضای حق یا برای طلب رضای حق یا تکر که در وی رضای حق  
 است لایق لها بالانما اندازد و حاضر نمی گرداند بنده مر آن کلمه را دل خود را و نمی آید بشد که عاقبت آن چیست و باکی ندارد از گفتن آن و آسان می نذر آن با  
 یرفع الله بهاد درجات بنده میکند و الله تعالی بسبب آن کلمه در جای بزرگ بسیار و ان العبد لیتکلم بالکلمه من سخط الله لایق لها بالانما و بر چنین  
 بنده تکریم میکند بکلمه که در وی رضای حق است باک نذر از گفتن آن و سهل می بخار و آن را بیعوی بهای چمنه فرو می افتد بنده بسبب آن کلمه و در  
 یعنی زبان را بجا باید داشت و فعل آن را آسان نباید انما شت یک کلمه که از زبان بر آید اگر چه آدمی آنرا آسان چندر و سهل بخار و اگر کلمه حق است بسبب  
 رفع درجات در بهشت شود و اگر باطل است موجب انحطاط درجات و درخ کرد و رواه البخاری و روایت کرد این حدیث را ابن اخطا بخاری و فی  
 الحصار و در روایتی دیگر بخاری و سلم را بن اخطا آمده که بیعوی بهای النادر بعد ما بین المشوق و المحزب می افتد بنده بسبب آن کلمه در پیش  
 و درخ افتادگی دور و دراز که منافات میان مبدا و منتهای او مثل سافت مابین شرق و مغرب است و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول  
 الله صلی الله علیه و آله و سلم سباب المسلم فسوق و دشنام کردن مسلمان فسق است و قتاله کفر و کشتن مسلمان کفر است فی الصراح سباب کسر  
 مسین و دشنام کردن و فسق و فسوق در لغت برآمده بر طبع از پوست و در شرح برآمده بنده از فرمان تل کشتن و قتال کسر با هم کشتن کردن و این تخطیط و  
 تشدید است در نمی از قتال مسلمان و مقصر و نفی اسلام کامل است چنانکه حدیث المسلم من سلم المسلمین من ید و لسانه بران ولالت دارد و یا مراد قتال است  
 از جهت اسلام یا باستعمال و استیاحت آن و بیشک کشتن مسلمان از جهت اسلامی و حلال و مباح دانستن آن کفر است متفق علیه و عن ابن عمر

قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ايا رجل قال لا خيبه كافر هر مردی که بگوید برادر مسلم را کافری تاویل و شبهه ننهد بجا احد هاپس تحقیق رجوع کند  
 باین کلمه و التزام کرد و مقتضای آنرا یکی ازین دو کس یعنی گوینده این کلمه یا کسی که گفته شده او را زیرا که اگر راست گفته است خود آن کس کافر است و اگر دروغ گفته و آن کس کافر  
 نیست این کس کافر میشود زیرا که چون مؤمن را کافر خواند یا ترا کفر دانست و دین اسلام را باطل اعتقاد کرد و متفق علیه و عنایت ذر قال قال رسول الله صلى الله  
 علیه واله وسلم لا یرحمی رجل رجلا بالکفر و دشنام نه مردی مردی را بکفر و دشنام نه مردی مردی را بکفر الا اوردت علیه  
 کلماتی که رجوع کند باین کلمه که دشنام داده باشی یا کفر بر مرد دشنام دهنده ان لم یکن صاحب کذلک اگر نباشد یا را که دشنام داده شده است او را  
 هم چنین که او گفته است یعنی فاسق منیت و کافر منیت یعنی اگر کسی دیگر را که فاسق منیت فاسق شد و اگر کافر گفت و او کافر نیست خود کافر  
 گشت و رواه البخاری و عنه قال قال رسول الله صلى الله علیه واله وسلم من دعا رجلا بالكفر کسکه خواند مردی را بکفر یعنی کافر گشت او قال  
 عدو الله یا لعنت و دشمن خدا که این نیز در حکم کافر است و لیس کذلک و حال آنکه ان من منیت کافر و دشمن خدا نخواهد اینچنین الاحاد علیه مگر آنکه رجوع کند  
 بکفر یا عداوت بر وی یعنی خود کافر گردد و دشمن خدا باشد یا کفر بر مردی را بکفر یعنی بازگشتن متفق علیه ظاهر این احادیث دلالت دارد که هر کس که تاویل و تاویل بکفر  
 یا کفر گوید کافر گردد به جت آنکه وی اسلام را کفر خواند و در اینجا کلام است که طبعی ذکر کرده و ما نیز تشریح آنرا آورده ایم و عن انس و ابی هریرة ان رسول الله  
 صلى الله علیه واله وسلم قال المستن ان ده شخص که یکدیگر را دشنام دهند ما قالوا لعل البادی کناه آنچه گویند و دشنام کنند بر آن کس است که  
 نخست و دشنام کرده است و کناه دشنامی که شخص دوم کرده است هم بر اول است که ظلم کرده و دوم مظلوم است و آن باعث شده این را بر دشنام مالم  
 یعتد المظلوم مادام که اعتد او تجاوز حد مظلوم و اگر از حد مظلوم نمی ماند و برین تقدیر هر دشنام که زیادت کیده کناه ان هم بر اوست و رواه مسلم و عن  
 ابی هریرة ان رسول الله صلى الله علیه واله وسلم قال لا یبغی الصدیق ان یکون لعاونا بایه و تسر و مر صدیق را که باشد بسیار لعنت کننده و رواه مسلم  
 صدیق بکسر صاد و تشدید و لا یبغی مبالغه است یعنی کثیر الصدق چنانکه ضحیک یعنی خنده بسیار کننده و سکت خاموشی بسیار در زنده و در اصطلاح صوفیه محبت  
 مقامیت با بیان مقام نبوت که مقامی دیگر در میان واسطه نیست که می تواند با او گفت مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین  
 ایمانی بران دارد و صدیق لقب اول خلفا است رضی الله عنهم و چون صدیق درستی شوی و مرد و شد و بمقامی رسید که علوم مقام نبوت و انبیا میر بر ای رحمت ویرد  
 گردانند و در آن معیشت انداختن کردن که در آن دختن و داندن از درگاه رحمت است شان و وی نبود و مقتضای مقام صدیقیت نباشد و لهذا تشبیه امرضیه اهل سنت  
 و جهات ترک لعن و طعن است و بر هر کس لعن کنند اگر چه مستحق آن باشد و زبان بدان نیالاید و تفسیح وقت بدان نمایند و لعنت کردن عادت و عوی خود نکرد و اند خود  
 آنکس که ملعون باشد خود را در حاجت که کسی بگوید لعنت کند بیت هر که او را بدی لعنت کرد نیست لعن من و تو او را دشوار و لعن کردن جایز نیست مگر بر  
 کافری که فخر صادق خبر داده باشد بر دین او بکفر و بر کافر مخصوص که ایمان او در دم اخیر تحمل باشد نیز لعنت نماید مگر علی الاحمال گوید لعنت الله علی الکافرین و باید  
 دانست که لعنت دو قسم است یکی طرد و تبعید است از رحمت الهی و ناامیدی مطلق از فضل و امتیازی وی و این مخصوص کافر است و دیگر دوری و حرمان از مقام  
 قرب و رضای حق غرضی که راجع و امل است بر برگشتن او و او را و آنچه واقع شده و ترک بعضی اعمال و او را از بعضی محاب و غیر هم منقول و ما ثور است هم ازین  
 بابست نه قسم اول و عن انس و ابی هریرة ان رسول الله صلى الله علیه واله وسلم یقول ابوالله و لعنت رضی الله عنه شنیدم آن حضرت را  
 که می گفت ان اللعائن لا ینکونون شهداء و لا شفعا یوم القیمه کرده و لعنت بسیار کنندگان یعنی باشند گوایی دهندگان بر خلق و شفاعت کنندگان را ایشان را  
 روز قیامت در قرآن مجید آمده که روز قیامت انما صدق امانت مرحوم محمدی گوایی دهند بر مردم و شفاعت کنند ایشان را پس میفرماید که لعنت کند که از آن لعنت  
 عادت و عوی ایشان شده و درج شهادت و شفاعت در آن روز دست ندهد و در حقیقت مقصود نفی این شنیع و شنیع نامر ضیه است ازین است و رواه مسلم  
 و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلى الله علیه واله وسلم اذا قال الرجل چون بگوید مردی بقصد عیب خوئی و حقارت مردمان و میبند  
 ساختن ایشان از رحمت الهی در بطریق تحسیر و تخرن و تاسف بر احوال ایشان هلاک الناس هلاک شد مردم و مستوجب آتش و دوزخ گشتند فهو  
 اهلکمیرس آن مرد گوینده این سخن را هلاک شونده ترین مردم است که نفس خود عیب میکند و در دم بحشم حقارت می نکرد و از رحمت حق ناامید میکند  
 و برین تقدیر اگر چه عظم کاف بر صیغه اسم تفضیل آید و بفتح کاف بلفظ ماضی از هلاک نیز آمده و معنی چنین باشد که هر کس این کلمه بگوید هلاک میکند مردم را و در وطن  
 یاس و ترک طاعت و انما در معاصی می افکند ایشان را چه شنیدن این سخن شکسته دل و ناامید و بی شوق میشوند چه گناهکاران در حیطه مصیبت و لغسانیت افتاد  
 اگر فایده صفت قد و جلال اند با ایشان نصیحت برقی و لطف کردن و بر رحمت و مغفرت الهی معتقد و اثنی گردانیدن و اخل و اقرب است پس در اینجا اشارت است  
 باینکه مردم با ایشان شایسته باید و دوقوی دل باید گردانید و امیدوار بر رحمت پروردگار باید ساخت و رواه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلى الله علیه واله وسلم  
 یخجلون انتم الناس یوم القیمه می باید بهترین مردم و رسوا و به حال ترین ایشان روز قیامت ذالوجهین مردود و منافی صفت الذی یاتی هوالام

دشنام



یوجه و هو لای وجه انگی آید این جماعت را بروی و بطریق دمی آید جماعه دیگر را بروی و رنگی دیگر و میکوید برهما از خوش آمدن موافق اوست و تواند که مراد من  
 حقیقی باشد که در باطن کافر است و در بیرون داد مسلمان می دهد چنانچه منافقان در زمان آن حضرت بوده اند و در قرآن مجید حکایت ایشان مذکور است و بیشک سخت  
 ترین عذاب و نكال روز قیامت بر منافقان باشد متفق علیه و عن حذیفه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يقول خذنفه که منافق  
 سر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بود و علم منافقان نزدی بود گفت شنیدم آن حضرت را که میفرمود لا بدخل الجنة قنات درمی آید بهشت رنجن  
 فی الصراح قت سخن چینی کردن یعنی سخن چینی آنکه نهان گوش بر سخن مردم دارد و ایشان را از ان خبر نباشد سخن چینی کند و بجای دیگر برساند و در قاموس گفته که آن را که  
 پنهان گوش بر سخن مردم دارد قنات گویند سخن چینی کند یا نکند و اما آنکه طبعی گفته که قنات سخن بدروغ بر سبتن و آما ده کرده اندین و درست ساختن آن را ظاهرا آنست که قنات  
 نام مغتری هبتان کونیده بود و در سخن چینی و دروغ گفتن شرط نیست و تمامی سخن از جای بجای بودن اگر چه راست هم بود اما بقصد شر و فساد و تلبیکه یا تلبیکه تیز کردن  
 معنی در تمامی شرط است متفق علیه و فی روایه سلم تمام و در روایتی مرسل را سبجای قنات تمام آمده و این دلیل است که قنات بمعنی سخن چینی است و عن  
 عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عليكم بالصدق لازم گیرید بر خود راست گفتاری فان الصدق یهدی الی البر  
 زیرا که راست گفتن راه می نماید بر نیکی کاری یعنی خاصیت راست گفتن آنست که توفیق نیکی کردن می آرد اما در آنست که صدق راست چنانچه در روایت دیگر بایده  
 و اعتبار هدایت این آن باعتبار مغایرت اعتبار است در مفهوم و ان البر یهدی الی الجنة و بدستیکه نیکی کاری راه مینماید بهشت و ما نزال الرجل یصدق  
 و یقوی الصدق و همیشه مردی راست میگوید و طلب و کوشش میکند راست گفتن را حتی بیکت عند الله صدقاً تا آنکه نوشته میشود آن مرد نزد خدای تعالی  
 یعنی حکم کرده میشود بروی بصیغیت و اثبات کرده میشود و اورا این مقام و ثواب آن یا نوشته میشود نام و در دیوان اعمال نزد ملا اعلی یا مردم در کتابهای خود نام او  
 صدق می نویسند و مقصود آنست که ظاهر کردانیده میشود در خلق با این صفت و این نام و انداخته میشود در دلهای مردم و جاری گردانیده میشود و بر زبانهای ایشان  
 بر قیاس قول وی سبحان الذین آمنوا و عملوا الصالحات یجعل لهم الرحمن ودا و اما کذب و الکذب و در و دارد خود را از دروغ گفتن فان الکذب یهدی الی  
 الخور زیرا که دروغ گفتن میرساند غاصبت بسوی فقر و فجور و ان الخور یهدی الی النار و بدستیکه فقر کردن میرساند بسوی آتش و فقر و عا یزال الرجل یکت  
 و یقوی الکذب و همیشه است مرد که دروغ میگوید و طلب و کوشش میکند دروغ گفتن را حتی بیکت عند الله کذاباً تا آنکه نوشته میشود نام و نزد خدای تعالی و دروغ گو معنی  
 بر قیاس و قرینه صدق معلوم شد متفق علیه و فی روایه سلم و در روایتی مرسل را این لفظ آمده قال ان الصدق یروان البر و الهدی الی الجنة زیرا  
 که صدق نیکی است و نیکی میرساند بسوی بهشت و ان الکذب یخوردان الخور و الهدی الی النار و باقی الفاظ حدیث موافق روایت اول است و عن ام کلثوم  
 رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ام کلثوم بنت عصب بن ابی صعبه گفت که آن حضرت فرمود لیس الکذاب الذی یصلح بین الناس  
 نیست دروغ کو آن کسی که اصلاح میکند میان مردم و یقول خیراً و میکوید سخنان نیک را که باعث صلاح حال و رفع نزاع می گردد اگر چه دروغ نیز باشد و یکی از مواضع که  
 دروغ گفتن دران رواست اصلاح ذات البین است یعنی صلح دادن و دور کردن نزاع و عدالت که میان دو کس است و یکی دیگر از ان مواضع که دروغ گفتن دران جایز است  
 نگاه داشت بر خون مال کسی است که بناحق میرود و دروغ گفتن بازن بقصد اصلاح وارضای وی نیز جایز است چنانکه گوید ترا دوست میدارم هر چند نازد و منی  
 خیرا و اگر میرساند سخنان خوب را بیکدیگر این داخل تمامی سخن چینی نیست چینی که مذموم و منی است آنست که بقصد شر و فساد کند اما اگر نسبت خیر و صلاح کند مجز  
 است اهل لغت فرقی نماده اند بین بیفتخ یا سکون نون و تخفیف میم بر وزن یضرب و بیضم یا و فتح نون و تشدید میم اول در نقل سخن بقصد خیر و صلاح استعمال یاید  
 دوم در شر و فساد فی الصراح نما و نحو سخن رسانیدن بوجه اصلاح و نیکی و تمجید سخن رسانیدن بیدی و سخن چینی کردن متفق علیه و عن المغد اد بن الاسود قال قال  
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا رايت المدا حین یوم یبید مدح کونید کان یا یعنی در حالت مدح و مراد بمدح کسی است که مدح گفتن مردم با عادت و  
 حرفت و سبب محبت خود ساخته بی تمیز میان حق و باطل و مستحق و غیر مستحق و این مذموم و مکروه است زیرا که بی ملاحظت کذب از جانب مدح و عجب مدح خود را حشو  
 فی وجوه هم التراب پس بنید زید در و بیهای ایشان خاک خامش لری و زنا معنی خاک و حی بر وزن رمی پری دست که بر دار نماز خاک و در غیر آن نیز استعمال یاید  
 و مراد بانداختن خاک در روی او حرمانست یعنی چیزی ندهید و محروم باز گردانید یا نیک چیزی دادن که مشابه است بجاک در قلت و حنارت و بعضی علما آن را بر ظاهر حمل کرده  
 آورده اند که مقداره راوی این حدیث است قبضه خالی برگرفت و در حضور امیر المومنین عثمان در روی مایع انداخت و رواه مسلم و عن ابی بکره قال اشقی رجل  
 دجل عند النبی صلى الله عليه وآله وسلم روایت است از ابی بکره که صحابی مشهور است که گفت شاکر ده مردی بر مردی نزد آن حضرت فقال پرس گفت آن حشر  
 و طایف قطعت غنق اخیات وای بر تو بریدی کردن برادر خود را مثل اسب با شنه فرمود آن حضرت این کلمه را بریدن کردن که بمعنی ذبح و هلاک جسمانی است استعمال کرده  
 هلاک روحانی که ممدوح را از عجب و غر در پید آید ان هلاک در دنیا است و این در دین و کاهی معنی هلاک و دنیا نیز کرد و چنانکه از شنیدن مدح مغرور گردد و یکی را هلاک کند و او را  
 هلاک کند بقصاص آن و امثال این بعد از ان در رعایت حرف و اعتدال در مدح فرمود من کان منکم ما دحالا محاله و کسی که هست از شما مدح کونیده و میخواهد کسی را مدح کند

البتة فليقل حسب فلا نأيس باید که بگوید که کان میرم فلان را چنین والله حسیبه و خداي تعالی داناست بحقیقت حال وی و سر وی و حساب کند و جزا دهنده اوست  
برگردان وی ان کان یومی انکذ لک اگر هست ما و کج که کان میرم که وی همچنانست یعنی همچنانکه مر کرده است و او را بری بضم یا و فتح یا یعنی ظن و لایزکی علی الله  
احدا و نسیاید و حکم نکند بر خدا بخرم و یقین هیچ یکی را که وی چنین است یعنی اختیار کند دستایش و بگوید که کان دارم که وی چنین است و الله اعلم و بخرم نکند که  
البتة چنین است تا حکم بر علم الهی نکرده باشد متفق علیه و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال روایت است از ابی هریره که  
ان حضرت فرمود اندرون ما العنبة آیامی دانید که عنیت چیست فی الصراح در آیه بالکسر استن ریت بای علمت به و لا ادری لا اعلم قالوا الله ورسوله اعلم  
گفتند صحابه خدا و رسول خدا ان تراست قال گفت آن حضرت ذکوک اخالک ما بیکره غیبت یا گردن نت برد خود را یعنی مسلمانان به چیزی و صفتی که  
ناخوش دارد و قیل گفته شد آن حضرت اخوات آیاس خسرده ما را ان کان فی الخیال اگر باشد در برادر من یعنی در ان شخص که او را بیدی یاد کرده ام معا هو  
آنچه میگویم او را یعنی اگر راست گفته ام و این صفت به دوری هست اگر او را ناخوش آید یا این نیز غیبت است قال گفت آن حضرت ان کان فیہ ما قیل فقد عتبه  
اگر هست در ان شخص چسبیری که میگوید تواز بهی پس تحقیق غیبت کرده توا و ان لم یکن فیہ ما قیل فقد عتبه و اگر نیست دووی آنچه میگوید پس تحقیق بتان کرده  
او را و دروغ برشته بروی یعنی غیبت همین است که عیب کسی را بر استی بگوید اما اگر نه راست میگوید آن خود افزا و بتان است و آن گنای دیگر است رواه مسلم و فی  
روایة و در روایتی دیگر از مسلم باین لفظ آمده اذ اقلت لا خلیت ما فیہ فقد عتبه و اذ اقلت ما لیس فیہ فقد عتبه معنی این همان است که گفته شد به آنچه  
غیبت گنای است در غایت قبح و شاعت و بیشترین گنایان است در کثرت و شیوع میان مردم و کم کسی باشد که از وی سلامت ماند و آن یاد کردن بود کسی را آنچه  
ناخوش آید و ناخواه عیبی باشد به بدن وی یا در عقل وی یا در دین وی یا در دنیا وی یا در خلق و مال و ولد و والد و زوج و خادم وی یا جامه و رفتار و خیار و همت و شست  
و بر خاست و حرکت و کثرت وی یا نازه رونی و ترش روی و تند خوئی و سخن گوئی و خاموشی و جز آن آنچه متعلق است بوی و خواه ذکر بلفظ بود یا کنایت یا مر و اشارت  
بچشم و ابر و سر و دست و مانند آن و با همه هر چه گوئی مفهوم کرد و عیب کسی و غایبانه وی بگوید غیبت است و اگر بر وی وی بگوید و وی را ناخوش آید آن آید  
و یحیائی و وقاحت است و این نیز ذمیه دیگر است و کفارت غیبت بخلق خواستن است از ان کسی که او را غیبت کرده است اگر رسیده است بوی و اگر  
نرسیده اگر مر و یا مسافت دور افتادند امت و استغفار کافیت و در بکلی خواستن لازم نیست که بتفصیل بگوید بطریق اجمال کافی است که گوید ترا غیبتی کرده ام  
بخش و هو الصیح و در استغفار کردن مر مغتاب را نیز کفارت غیبت است چنانکه در احادیث باید و عن عائشة رضی الله عنها ان رجلا استاذن علی النبی  
روایت است از عائشه که مردی از ن طلبید که در آید بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و گفته اند که نام آن مرد عیین بن حصین بود مردی از مولا فقه القلوب و جاهل عرب  
و در قوم خود مطلع و رئیس بود از حمایه اخلاق بعید افتاده و آثار نقصان دین و ایمان از وی هم در حیات آن حضرت و هم بعد از وفات وی صلی الله علیه و آله وسلم بطریق  
آمده گفته اند که بعد از حیات آن حضرت بر او ارتداف رفته در دست ابو بکر صدیق اسیر افتاده و بتجدید اسلام نموده و مسلمان از عالم رفته و روایت احادیث نیز کرده و  
درین وقت که بر آن حضرت در آمد اظهار اسلام نموده بود اما بحقیقت آن متصف نشده بود در صحیح البخاری در کتاب التفسیر آورده که آن عیین بن حصین را بر دزدانده بود  
جرین قیس بن حصین که از اهل علم و قرآن بود و در مجلس امیر المومنین عسکری علیه السلام در روزی این عیین بن حصین نزد برادر زاده خود آمده که مرابین امیر  
در ارجون او را آورد و عیین بن حصین تو با عطای خریل نمی کنی و عدالت نمی ورزی پس امیر المومنین عسکری غضب در آمد و خواست که او را از آنکه جرین قیس این آیت را بر  
خواند خذ العصف و امر بالعزف و لعرض عن الجالین و گفت امیر المومنین در گذر از وی که وی از جا همان است غرض که این چنین بی ادب و بی شجاری بود و  
عائشه رضی الله عنها میگوید که این مرد از ن در آمدن طلبید بر آن حضرت فقال پس گفت آن حضرت اید فوالله اذن و سید مر این مرد را و بگذارید ما در این قیس  
اخو العشیرة پس بدقیله داری است این مرد و گفته اند که این کلام از ان حضرت از الهامات نبوت و معجزات است که جز از غیب و حقیقت حال وی داده و در آخر  
اشاره بدی از ارتداد و جز آن از وی بطریق رسیده و این مذمت را و برای اظهار کشف حقیقت حال وی بود تا مردم او را بشناسند و فریب نخورند و در فتنه نفی پس  
غیبت نبود و بعضی گفته اند که وی مجاهر بود و بیدی و مجاهر را غیبت نبود فلما جلس پس چون در آمد نشست تطلق النبی صلی الله علیه و آله وسلم فی  
وجهه طلاق لسان و تازه روی نمود آن حضرت در روی وی و انبساط الیه و اظهار انبساط و کشاده روی و بی تکلفی و مصلحت نمود آن حضرت بسوی آن مرد  
فلما انطلق الرجل پس هرگاه که رفت آن مرد از پیش آن حضرت قالت گفت عائشه یا رسول الله قلت له کذا او کذا گفتی مر این مرد را غایبانه چنین و چنین  
ثم تطلقت فی وجهه و انبساط الیه پشتر شاست کردی در روی وی و انبساط نمودی بسوی وی این چیست که در حضور و غیبت نکردی و در  
حضور نیز او را بدقتی فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم متی عاهدت فحاشاکی یا قتی ویدی تو مرا می عاهد  
بدو نیده و بیو ده و سخت و درشت بر روی کسی و در بدی از حد گذرنده ان ستر الناس عند الله منزلة يوم العتمة بدستیکه بدترین مردم نزد خدا  
از روی قدر و مرتبت روز قیامت من تو که الناس اتقاء مشره کسی است که ترک دهند و بگذارند او را مردم از جهت پرهیز کردن و یکو شدن از شر وی و

فی رواية لهما ودر روایتی بجای اتقاء فحشه آمده و این حدیث را دو معنی گفته اند یکی آنکه منکر در روی وی فحش و درشت نطقم بر جنت آن که  
 فحاش نباشم و از آنجا که نشوم که مردم ترک نکند که نیدار فحش شان و دوم آنکه آن مرد مشرب بود و در جنت آن که داشتیم او را و بر روی او بد نطقم و بد مردمی باشد  
 کسی که بگذارد و ترک دهند و مردم از پیرسزین و شروی و روایت اول ناظر بر معنی ثانی است و ثانی در اول کما لا یخفی متفق علیه و عن ابی هریره  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كل امة معافى ودر اکثر نسخ اصول معافات آمده بنامی فرماید بر امت من سلامت داشته و که البته  
 میشد یعنی غیبت کرده نمیشد و هیچ یکی را الا المجاهرون مکر آشکارا کنندگان بی راوی حیاتی و در زندگان دران و در بعضی الا المجاهرون آمده بیاوان من المجاهدة ففتح میم  
 و تخفیف جیم بی مکی و بی پروائی از مجانت است ان یعمل الرجل باللیل عملا این که عمل کند مردی در شب عمل بد را ثم یصبح یستبرج کند و قلد منوره  
 الله تعالی و حال آنکه پوشیده است خدای تعالی پرده علم و کرم خود را عمل بد را فقیول پس بگوید آن مرد کسی یا فلان عملت البارحة کذا او کذا اگر در آن  
 و شب چنین و چنین کاری و قلد بابت لستیزه و به و تحقیق شب کرد باین حال که می پوشد عمل او را پروردگار روی و یصبح یکشف ستر الله عنه  
 و صبح میکند باین حال که میکشاید پرده خدا را از خود متفق علیه و از آنجا معلوم شد که عیبت که حرام است از کسی است که بد میکند و ینان می کند اما  
 انکبی جاست و اسکارا به میکشد غیبت او غیبت میت و درین معنی گفته است سوم پرده بر بی حیاتی من که او می در پرده خویشتن گفته اند که جائز است  
 غیبت از فاسق معلن و امام جائز و متبذع و داعی بر زدن نظم و داد خواهی و بقصد نصیحت و تزکیه شهو و از روایت اخبار و احادیث و در صورت نظم  
 اگر صبر کند اضمحل است و باسه التوفیق و ذکر و ذکر کرده شده حدیث ابی هریره که او پس این است من کان یومن بالله فی باب الضمنا  
 در باب ضیافت الفصل الثانی عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من ترک الکذب ففتح کاف و کسر زل  
 و کسر کاف و ساکن دال و هو باطل کسی که بگذارد در دروغ گفتن را و حال آنکه دروغ گفتن ناحق و نادر است این قید بجهت آن است که دروغ گفتن  
 در بعضی مواضع جایز است بلکه مستحب است چنانکه در معاریف که در صورت دروغ نداشت و لیکن در حقیقت راست است چنانکه در قول ابی هریره  
 علیه السلام فعله کبیر هم و امثال آن گفته اند و در حجب نیز درست است مادام که موجب عذر و پیمان شکستن نباشد و اصلاح ذات البین  
 و حفظ دم و مال مسلمانی که بناحق میروید پس می فرماید کسی که ترک دهد دروغ گوئی را بخلافی در بعضی الحجة بنا کرده شود برای وی در حلالی بهشت در بعض  
 بفتح را و ضا و مجه و یوارک و یخبر و من ترک المراء و هو محق و کسی که بگذارد در جدال و نزاع و خصومت و ستیزه را و حال آنکه حق بجانب است بجهت کسر  
 نفس و تواضع تافض ظهور فضل و شرف وی ترغیب نگیرد و طغیان نکند و این در غیبه امر دینی بود که بسکوت دران حلی در دین زیاد امام شافعی منقول است  
 که فرمود بجهت و مناظره بخودم من هرگز مکر که دوست داشتم که حق بر نسبت خصم من ظاهر کرد و در رحمة الله علیه بنی لدفی و وسط الحجة بنا کرده  
 سو برای وی در میان بهشت و من حسن خلقه و کسی که نیک گرداند اخلاق خود را و تندیب اخلاق کند و این شامل جمیع حمایه و کمالات بهشت  
 و بیشتر اطلاق وی در عرف در این جانب و در کشا و پیشانی و حسن معاشرت آید بنی لدفی اعلاها بنا کرده شود برای وی و در بالا و جای بلند از  
 بهشت رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن و کذا فی شرح السنه روایت کرد این حدیث را ترمذی در جامع خود و گفت این  
 حدیث حسن است و هم چنین گفت بغوی در شرح السنه و فی المصابیح قال عزیب و در مصابیح گفت این حدیث غریب است و غراب و حسن  
 بعضی مشهور منافات دارند و ترمذی نیز در جای متعدد حکم بجمع این دو صفت میکند و توجیه آن مشهور است چنانکه در مقدمه که نوشته و عن  
 هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اندرون ما اکثر ما یدخل الناس الجنة آیا میدانید چه چیز است بیشتر آنچه درآورد مردم را  
 در بهشت و سبب رفع درجات و کرامات که در روی یاکو نیم اجتماع این دو صفت موجب است بحکم الهی دخول جنت را و تفضیل اینها و دخول لهما یا مردن آن  
 با سابقان از پیغمبران و صدیقان و اولاد اصل دخول جنت بعد از حصول ایمان چسبیدی دیگر از اعمال و اخلاق شرعیست تقوی الله و حسن الخلق تقوی است  
 و خوش خلقی شک نیست که تقوی شامل است تیان جمیع مامورات و باز آمدن از همه منہیات را و تحسین خلق نیز دران داخل است پس ذکر آن بعد از توصیف  
 است بعد تعظیم که آنکه مراد از تقوی اعمال ظاهر دارند و از حسن خلق باطن و طبیعتی گفته که تقوی اشا رست بحسن معاملت با خلق و حسن معاشرت بحسن معاملت  
 با خلق و قید اکثریت به جهت آن است که شاید بعضی بی اختلاج این دو صفت نیز درآیند بفضل الهی و شفاعت حضرت رسالت پناهی و نیل درجات نیز نمایند  
 اندرون ما اکثر ما یدخل الناس النار آیا میدانید چه چیز است بیشتر آنچه می درآورد مردم را دشت و دوزخ الاجوفان و دوزخ اجوفان میان ذالی العنقه و العرج  
 یکی دران که زبان نیر داخل آن است و افتادن در اکل و شرب حرام و گفتن بیو ده و لا طایل از کلام با نیت دیگر فرج مردوزن که اغلب و اقوی  
 شوائب که عقل را مغلوب سازد و بدست ظاهر سیاق کلام آن بود که گوید معصیت الله و سوء الخلق در برابر تقوی الله و حسن الخلق و لیکن اشارت  
 کرد باقوی اسباب معاصی و کفایت آن در سمیت دخول نار و معنی اکثریت اینجا ظاهر است فافهم و اه الترمذی و ابن ماجه و عن بلال بن العاص و سبت

کسبت ابو عبد الرحمن غزالی مدنی آمد نزد آن حضرت زد و فد مذنبه در سال غیم از هجرت بود در عهد آن حضرت عامل بر نواحی فرغ که بر سافت پنج روز از مدینه است و لو  
 مذنبه روز فتح کربلاست وی بود مات ششستین و نه ثمانون سنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان الرجل لیتکلم بالكلمة من الخیر  
 بدستیکه مرد هر آینه سخن میکند بدستیکه که متضمن خیر است یا علم مبلغا یند آن مرد صد سیدن آن کلمه را که گجا میرسد و قدر و مرتبه آن نزد پروردگار چیست  
 یعنی آسان می پندارد و وی عظیم است نزد وی تعالی یکت الله له بها وضو ان الی یوم یلقاه می نویسد و محقق میکرد داند خدای تعالی مر آن بنده را بسبب  
 آن کلمه خوشنودی و پسندیدگی خود را روزی که دیدار میکند و در می یابد آن مرد وی تعالی را و ظاهر هر یک و اندام آن را در دنیا و آخرت و معنی توفیق در اینجا نیست که  
 تحقق رضا و ظهور آثار آن تا یوم لقمة بهت بعد از ان القطاع می پذیرد و نظیر وی در جانب سخا آن علیک لغتی الی یوم الدین سنیان بن عیینة گفت مراد باین کلمه  
 حق است نزد سلطان جابر و ابن جعد الله گفته که می دانم خلاف هر کسی را در تفسیر این کلمه بکلمه مذکور رانفتی و باین قیاس مراد بکلمه شکر کلمه باطل باشد که ضرر کند  
 و درین نزد سلطان و ظاهر حدیث عموم است هر کلمه که باشد و الله اعلم و ان الرجل لیتکلم بالكلمة من الشر ما یعلم مبلغا ینت الله بها علیه سنه الی یوم یلقاه  
 و بدستیکه مرد حکم میکند بکلمه از شرعی و اندام مبلغ او را می نویسد خدای تعالی بسبب آن کلمه بر آن مرد ناخشنودی خود را تا روزی که ملاقی میشود آن مرد الله تعالی را  
 رواه فی شرح السنه و در وی مالک و الترمذی و ابن ماجه نحوه و عن ابن حکیم عن ابیه عن جده نفع موحده و سکون فاما لغی لمة است و ابیت میکند از پدر  
 خود که حکیم بن معویه است و وی اعوالی است حسن الحدیث و پدر از جده که معویه بن جده نفع موحده و سکون تحماتیه و بدل مملک صحابی است و در بزر بعضی را  
 اختلافی هست و بخاری و مسلم و صحیحین از ایشان روایت نموده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و یل هلاک و سختی لمن یحذ ث فیکذب  
 هر کسی را که سخن میگوید پس دروغ میگوید لیضکب بالقول ثم یخذله بان سخن مرد از او فی الصراح و یل سختی و یل له تکرار برای تاکید و سختی و تشدید در وعید  
 است و رواه احمد و الترمذی و ابوداود و داؤد و از قید فیکذب مفهوم میگردد که اگر سختی راست و درست گوید از برای فرج و نشاط اصحاب و احباب  
 و تشدید خاطر ایشان باینکه نادر داماید که این را پیشه و عادت خود سازد چه طیب و مزاج که دروغ نبود اگر چه مشروع و مسنونست اما گاه کاهی نه دایم و باید  
 که مطلق نظر خداندین نبود و سمیت مقصور بر آن ندارد چنانچه در حدیث آئینه میفرماید و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 و سلم ان العبد یقول الکلمة بدستیکه بنده میگوید بکلمه لا اقولها الا لعینک به الناس نمی گوید آن کلمه را مگر برای این غرض که بخنداند باینی قول مردم را  
 یهودی با می افتد آن بنده بسبب اینک یعنی بسوی دوزخ از بعد ماییدن السماء و الارض افتادنی که دورترین مسافت مبارک و ششای آن از مسافتی  
 که میان آسمان و زمین است و بعضی گفته اند که مراد افتادن از محل خیر و رحمت و مال هر دو معنی نظر بقیقت یکی است و اندلزل عن لسان و بدستیکه هر آینه  
 بنده مبلغ از زبان خود باشد مایل عن قدمه سخن از لغزیدن از قدم خود و چه لغزش قدم از جای بجای اندازد و ضرری که بسبب آن برسد در بدن بود و لغزش زبان از  
 ایمان بکفر افکند و در او وید و دوزخ اندازد شخصی خبر داد که پسر تو افتاد گفت از کجا گفت از دیوار گفت الحمد لله باری از دل نیفتاد و و الله بهی فی شعب الایمان و عن عبد  
 الله بن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من حمت نجاسی کفر اموشی کزید از سخن بد نجات یابد آثار و بلیات در دنیا و آخرت چه اگر نجاس  
 با و میرسد از بلا از راه زبان آید چنانکه در کتاب الایمان گذشت رواه احمد و الترمذی و الدارمی و البیهقی فی شعب الایمان امام غزالی گفته که سخن کردن  
 بر چهار قسم است یکی ضرر محض است دوم نفع محض سیوم متضمن ضرر و نفع است هر دو چهارم آنکه ضرر دارد و نفع آنکه ضرر محض است خود لازم است خاموشی از ان  
 هر چند آنکه ضرر و نفع هر دو دارد و چه ضرر را هم است از طلب نفع و آنکه ضرر دارد و نفع اشتغال بدان موجب تضییع وقت است و عین خسار ماند قسم دوم که  
 نفع محض است و در اینجا نیز خطر و آفت است از مزج و قاتن و ریاء و تصنع و تزکیه نفس و فضل کلام و تمیز کردن در آن و دریافت آن متعسر پس خاموشی همه حال بدست  
 مگر حکم ضرورت و عن عقبه بن عامر قال لغت رسول الله طاقی شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقلت ما النجاة پس گفت من و پرسیدم از آن حضرت  
 چیست سبب نجات یعنی در دنیا و آخرت فقال پس گفت و جواب داد آن حضرت ملک علیک لسانک مالک شوبر خود زبان خود را یعنی باید که بخشی زبان خود را  
 کرد آنچه نفع در آن باشد ضرر تو و بعضی گفته اند که بگردان زبان خود را ملوک مر خود را در چیزی که و بال آن برست و نگاه دار از آنچه ضرر میکند تا و ان کن و آنچه نفع  
 است این عبارات ایضا نیست و در تقریر این عبارات و این همه ناظر است دانکه ملک بکبر سبزه است از ثلاثی مجرد غایت آنکه توجه علیک که لغظ ضرر است نیست  
 که گفته شده و در جمیع البها تصریح کرده که امر ثلاثی مجرد است و در بعضی نسخ تصحیح این لفظ نفع نموده کرده از لالاک و معنی آن ظاهر نیست چه لالاک بمعنی تملیک آید چنانچه در  
 قاموس گفته و در بعضی حواشی گفته که بهو کسر الفه من الثلاثی المجرود و لفظی غیر ظاهر و الله اعلم و لیس حالت بدلیک و باید که بکجا نذر افازد تو یعنی نشین در غار مشغول به  
 عبادت مولی و مالک علی خلیفتک و بگری بر کنا بان و نقصرت خود رواه احمد و الترمذی و عن ابی سعید رفعه و مر و نیست از ابی سعید خدی که رفع کرد از حضرت  
 رسالت پناه آنرا صلی الله علیه و سلم قال گفت آن حضرت اذا صبح ابن آدم چون صبح کند آدمی فان الاعضا كلها کفر اللسان پس بدستیکه اعضا همه  
 خضوع و فروتنی و تبخیت میکنند باز را و کفر یعنی انحراف و خضوع کردن آدمی آید مر غیر خود را وقتی که میخواهد که تعظیم کند او را که فی قاموس فقول پس میگوید اعضا



همه زبان را اقی الله فیما بین از خدا و پر پیروز او در حق ما و برای ما فانا نحن بک زیراک ما و استبقرایم فان استقممت استقمنا پس اگر است می ایستی تو را  
می ایستیم ما و ان اعوججت اعوججنا و اگر گنج میثوی تو گنج میثویم ما و اه الترمذی اگر گویند که اصل و مادر کار دل است اگر وی صالح است بر اعضا ص  
و اگر فاسد همه ایشان فاسد چنانکه در حدیث آمده است که ان فی الحجة مضغ اذا صلت صلیح الحمد کله و اذا فدت فذ الحمد کله جالبش آنکه زبان ترجمان دل  
و خلیفه اوست پس حکم وی حکم دل باشد گویا آنچه دل می اندیشد زبان آنرا می فرماید و اعضا بدان کار میکنند و عن علی بن الحسین رضی الله عنهما قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و اله و سلم من حسن اسلام المرء ثقله ملا یعنیه از علامات حسن و کمال ایمان مرد ترک کردن اوست چیزی که غایت و اتمام بدان  
ندارد و غرض و ارادت آن تعلق بجزئی و شأن او نیست که اتمام کند بدان و مشغول گردد بجزئی آن یعنی ضرورت ندارد و دفع و دران نیست لایعنی که میگوید  
باین معنی است و آنچه باید که آدمی اتمام و غایت داشته باشد بدان چیز نیست که متعلق است بضرورت حیات وی در معاش و سلامت و نجات وی در  
معاد اما آنچه متعلق است بمعاش مثل طعامی که سیری بخشد و آبی که تشنگی برود و جامه که ستروحت کند و زنی که سبب غمت فرج کرد و مانند آن از آنچه دفع  
حاجت کند نه لذت و استماع و استکثار و فضول اقوال و افعال و سایر حرکات و سکناات و آنچه متعلق بمعاد اسلام و ایمان و احسانست چنانچه در حدیث  
جبریل در کتاب ایمان گذشت و اه مالک و احمد و در اه ابن ماجه عن ابی هريرة و الترمذی و البیهقی فی شعب الایمان عنهما  
یعنی این حدیث را مالک و احمد از امام علی بن الحسین روایت کرده و ابن ماجه از ابو هریره کرده و ترمذی و بیهقی از هر دو آورده و عن انس  
رضی الله عنه قال قال توفی رجل من الصحابة وفات یافت مردی از اصحاب فقال رجل ابشر بالجنة پس گفت مردی بعد از مردن  
وی شادمان باش بدر آمدن بهشت یعنی برکت صحبت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه  
و اله و سلم اولاد دمی آیامی کونی این سخن را و بشارت میدهی او را و نمیدانی حقیقت حال را فلعله تکلم فی الا یعنیه پس شاید که وی تکلم کرده باشد و چیزی  
ضرورت نداشته و حاجت نبوده و بتجمل یا لا یفصده یا بجملی کرده به چیزی که دادن آن نقصان نمی آید و او را چنانکه تعلیم علم و دادن زکات که نقصان  
در علم و مال نمی آید بلکه سبب افزونی میگردد یعنی بچه جزم کردی بدان او بهشت را شاید که سخن لایعنی گفته باشد و بتجملی و در زید و به سوال و حساب  
آن در مانده و گرفتار گشته و همتی در آمدن بهشت نشده باشد و اه الترمذی و عن سفیان بن عیینة عن عبد الله الثقفی صحابی است معروود و در اسهل  
طایف و بعضی گفته اند در اهل بصره و عامل عرب و در رضی الله عنه بطایف قال گفت قلت کنتم یا رسول الله ما اخوف ما تخاف علی حیث مخوف تر  
چیزی که میترسی تو بر من شتر از آن قال گفت سفیان فاخذ بلسان نفسه پس گرفت آن حضرت و رسانید دست را بر زبان شریف خود و قال هذا کنت  
این است چیزی که بیشتر می ترسم از آن تر تو گفت که آن زبان است بلکه زبان گرفت و اشارت بدان کرد و نیز اگر اشارت بمحسوس اظهار است در مقصود زبان شریف  
خود گرفت نه زبان سایل زیرا که زبان سایل را گرفتن تکلفی داشت و سمیع است و نیز آن او که وادخل است در مقصود و اشارت است بلکه حقیقت مطلق  
زبان این است و این کلم عام است که اگر چه بحفظ و محمت الی محفوظ و معصوم شده باشد و اگر زبان سایل میگرفت احتمال اختصاص حکم بوی داشت  
و اه الترمذی و صححه روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت صحیح است این حدیث و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و اله و سلم اذا کذب العبد چون دروغ میگوید بسند و تبا عذبه اللک میله و در میر و ازان بنده فرشتیک گروه من حقن مباحابه  
از پراکندن بوی ناخوش آنچه آورده است آن بنده آن را از دروغ گفتن حق بوی ناخوش گذافی الصراح و در قافوس گفته تن ضد فوج و فوج است فاج شد مشک یعنی  
پراکنده شد بوی او و اه الترمذی و عن سفیان بن اسید الحضرمی نفع بخره و کسر سین بر قول اکثر و بضم همزه و قح سین نیز آمده و اسد نیز گفته اند صحابی  
شامی است قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم یقول کبرت خیانتان متحدث لخاله حدیث بزرگ کارا  
است که بگوئی بر او دروغ را سخنی که هولک به مصدق آن برادر مر تر از آن سخن راست کو اعتقاد کند و اعتقاد و وثوق بر راست کوئی تو کرده و انت به کاذب  
و تو دران سخن دروغ گوینده دروغ گفتن همیشه به و ناخر است و درین صورت بدتر و ناخر تر است و اه ابو داود و عن عمار و رضی الله عنه قال  
قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم من کان ذا وجهین فی الدنیا کسی که هست غدا و در دنیای که با هر طایفه نفاق می ورزد و چنانچه  
که انانیشان است کان له یوم القیمة لسانان من نادر میباشد در روز قیامت در زبان آناتش و اه الدارمی و عن ابن مسعود قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و اله و سلم لیس المؤمن بالطعان نیست نومن طغی کننده در آبروی مردم و لا باللعان و نیست و عاکنه بر بوم بدی و بران زن و در کردن حق  
او را زبانی و حمت و لا الفاحش و نیست نمت گوینده و از خدا کزنده و بدی و در قافوس گفته فاحش سخت بخیل و در صریح گفته تمغنش پیوده گفتن و لا البذی و نیست  
بی حیا و پیوده که و فاحش نبی نفع با کسر و ال محبه و تشهید یا و بخره نیز آمده و اه الترمذی و البیهقی فی شعب الایمان و فی اخروی له و در روایت دیگر  
آمده و بیهقی را و لا الفاحش البذی و صف کرده فاحش را بیدی یعنی نیست بومش گوینده و بالغه و قال الترمذی هذا حدیث غریب و عن ابن عمر

قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا يكون المؤمن لعاناً مني ما لم يلعن الله وعادته كنهه بدن و نشاید او را که چنین باشد و فی روایتی  
 و در روایتی باین لفظ آمده لا ينبغي للمؤمن ان يكون لعاناً نشاید و نه سر در مرس را که باشد لعان و رواه الترمذی و عن سمرة بن جندب قال قال  
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تلعنوا بلعنة الله و ما نكيد بر مردم بدوری از رحمت خدا یعنی نگوئید لعنت خدا بر تو و لا بغضب الله و ما  
 نكيد بکسی بغضب خدا و نگوئید خشم خدا بر وی و لا بجحيم و ما نكيد بر آدم در دوزخ و نگوئید درد و زنج با دجای او و فی روایتی و لا بالنار و در روایتی بجای  
 و لا بجحيم و لا بالنار آمده و معنی یکی است و رواه الترمذی و ابوداؤد و عن ابی درداة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 يقول لعنت ابوللہ و ما رضى الله عنه شنیدم آن حضرت را که می گفت ان العبد اذا لعن شيئا بدستیک بده چون لعنت کند چیزی را آدمی باشد یا غیر آدمی  
 صعدت اللعنة الى السماء بر میر و لغت بسوی آسمان فخلق ابواب السماء و نهائس بسته میشود درهای آسمان نزد وی ثم تصب الى الارض  
 پشتر فرو می آید بسوی زمین تا پایان رود فخلق ابواب بهاد و نهائس بسته میشود درهای زمین نزد وی و از اینجا معلوم میشود که زمین را نیز درهاست چنانکه آسمان را  
 ثم فخذ منيما و شما لا یستریکیر و ارجاب راست و جب فاذا لم تجد مساغیر چون نمی یابد لعنت جای رفتن و روان شدن را رجعت الى الذی  
 لعن باز می گردد بسوی کسی که لعنت کرده شده است و ارفان کان لذلك اهلا پس اگر هست آن کس را قبول کردن لعنت را اهل می رسد و الا رجعت  
 الى قاطعها و اگر آن کس اهل و قابل لعنت است باز می گردد بسوی کونده لعنت که لعنت فرستاده است یعنی چون لعنت فرستاده شد بر کسی هم را دل متوجه  
 بوی می گردد و بلکه میخواهد برود و چون بدر رفتن نیابد متوجه گردد و آن کس و اگر وی مستحق آن نبود باز گردد بران که فرستاده است پس یابین نشود که آن کس مستحق لعنت است  
 لعنت نباید فرستاده و آن خبری که شارح متقین نکرده و رواه ابوداؤد و عن ابن عباس ان رجلاً نازعته الرجیح و داده روایت است از ابن عباس که  
 مردی کشید با و جا و در او را فلحنها پس لعنت کرد آن مرد را که بچه جا مرد را کشید فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تلعنوها فانها  
 ما مورة لعنت کن با و ازیر که وی ما مورا است بوزیدن و او را فرستاده اند از برای حکمتها و مصلحتها تنگ آمدن انان و مکرده نداشتن آن را مافی آداب عیوب  
 و استقامت است و هم چنین است ادب در نزول حوادث و دهر و در و در احکام را باید که در باطن و ظاهر بدل و زبان را صنی و ساکت باشد و اگر بدل بحکم  
 ضعف بشریت تغییر راه یا باید که زبان نگاه دارد و اذن من لعن شيئاً ليس له باهل بدستیک نشان این است کسی که لعنت کند چیزی را که نیستان چیز  
 در لعن را اهل و مستحق رجعت اللعنة علیه بر می گردد و لعنت بر لعنت کننده رواه الترمذی و ابوداؤد و عن ابن مسعود قال قال رسول الله  
 صلى الله عليه وآله وسلم لا يلعن من رفع و جزم هر دو روایت است یعنی باید که نرسد از احد من اصحابی هیچ یکی از یاران من عن احد شيئاً اینچ یکی  
 چیزی را از جنس تقصیرات و افعال قبیله و خصلت های بد که طلاق چنین کرده چنین لعنت و طلاق چنین است فاحی احب ان اخرج اليكم و انا سليم الصد و زیرا که  
 من دوست میدارم که بیرون آیم بسوی شما در حالی که صافی سینه باشم و بر کسی شکلی و از کسی نارض و با کسی کینه و از شما بشم در اینجا تعلیم آن است که کسی با شما بد کرد و کرد و او را  
 بلکه نزد هیچکس از کسی بد نکند با عفت و مروت و کینه داری بکردار او رواه ابوداؤد و عن عائشة قالت قلت للنبی صلى الله عليه وآله وسلم لعنت ما  
 رض گفتم آن حضرت را حسبك من صفية کذا و کذا پس است از صفیه یعنی از عیبه ای او چنین و چنین تعنی قصیة میخواهد و مراد میسر از عایشه زن  
 سخن غیب و عیب کوئی صفیه را تر و آن حضرت صفیه را معنی الله غما کو تا ه قامت بود عایشه میخواهد که باین عیب او را از آن حضرت ذکر کند پس حضرت از آن  
 عیبت کوئی از عایشه نا خوش آمد فقال پس گفت آن حضرت لقد قلت كلمة لو مزج بها الجوز لاحت به آرائنه تحقیق گفتی تو ای عایشه سخنی را که اگر آئینه دخل کرد  
 شود بوی دریا بر آئینه خلط و مزج میکند دریا را و تغییر میدهد و یا را یعنی دریا را با آن عظمت وی مزج و مخلوط میکند و آنکه عیبت معلوم شد که این قدر  
 عیبت کسی گفتن که او کو تا ه قد است بقصد تحقیر و تصغیر نیز عیبت است رواه احمد و الترمذی و ابوداؤد و عن انس قال قال رسول الله صلى الله  
 عليه وآله وسلم ما كان الفحش في شيء الا شامه ما شامه سخنی و تماد از احد در چنینی از سخن و غیر آن و غالب استعمال فحش در سخن آید مگر آنکه عیب ناک کرد و از آن چیز  
 و ما كان الحياء في شيء الا اذانه و نباشد جیا و نرمی و چسبندگی مگر آنکه آراسته گرداند آن را رواه الترمذی و عن خالد بن سعدان عن معاذ قال قال  
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خالد بن سعدان که تابعی قبیله کبیر ثبث مخلص که در وقت خواب چهار هزار تسبیح میکرد و همفا در تن از صبا برادر یافته و از ثقات  
 شامین بود از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت میکند که گفت گفت آن حضرت من عیواخاه بدنب کسی که سرزنش کند برادر مسلمانا بکنای که از وی بوجود آمده لم میت  
 حق عیله غیر آن سرزنش کننده آنکه بکنای آن که با هر یعنی من ذنب قد تاب منه یعنی از آن ای که تحقیق تو برگردی است آن مسلمانان که ما را کزوبه بکرده و بدین  
 اگر قرار است میتوان سرزنش کرد اما بطریق تحقیر بلکه بقصد زجر و نصیحت و بازداشتن از آن و این تفسیر یعنی من ذنب قد تاب منه منقول است از امام محمد بن حنبل رواه  
 الترمذی و قال روایت کرد این حدیث از ترمذی و گفت هذا حديث غريب وليس اسناداه بمفضل و باوجود آنکه غریب است نسبت اسناد او متصل لا خالد  
 الم بدرك معاذ بن جبل زیرا که خالد بن سعدان در یافه است معاذ بن جبل را و عن و الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تظهر الشامة لاختك رواه



خارج بود و قاده گفته می‌شود و حدیث و ابن جابر او را در ثقات ذکر کرده و روایت میکند از عسرا و ابی موسی و ابی ذر و روایت میکند از وی قاده و محارب بن  
و ثاو مجری روایت کرده اند و او را بخاری و ابو داود و نسائی قال گفت انبت ابدا و فوجدته فی المسجد آدم با ذرا پس یا فتم او را و میگوید محبتیا بکساء اسود و  
حد و متکاکنده بکلیسم یا تنانشته قلت یا اباد و ما هذه الوحدة پس گفت یا اباد و صحبت این تنانشتن بر ابا اصحاب نشینی و انما و بهستاده کنی فقال  
پس گفت ابو ذر سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم يقول میگوید الوحدة خیر من جلیس السوء و تنانشتن بهتر است از نشستن  
با هم نشین بد و الجلیس الصالح خیر من الوحدة و نشستن با هم نشین نیک بهتر است از تنانشتن یعنی چون درین وقت کسی از یاران خاص که اقوام و برکنی و صلا  
او باشد حاضر نیست تنانشته ام و در وقت دیگر با ایشان نیز می‌نشینم و او ذرا رضی الله عنه و جستی و نفری از جانب نبی امیه مد زمان امیر المومنین عثمان نیز دست داد  
بود و منزل را بیرون مدینه مسافتی ساخته تنها می‌گذرانید و همان جا از عالم در گذشت چنانکه در اخبار آمده است و املا الخیر خیر من السکوت و سخن کردن  
القای سخن نیک بر طلب علم بهتر است از خاموش بودن و السکوت خیر من املاء الشر و خاموش بودن بهتر است از القای سخن بد و عن عمران بن  
حصین ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال مقام الرجل بالصمت فرمود که باشد که منزلت و مرتبه مرد نزد خدا خاموشی افضل من عبادة  
ستین سنة فاضلتر و زیاده تر از عبادت شصت سال زیر که سکوتی که در وی جولان کند فکر در معارف حقایق الهیه و کونیه یا مستغرق کرد و لطیفه قلبیه در بحر ذکر خنی و  
متنور کرد و بنور ذات و صفات الهی اگر چه ساعتی لطیف باشد بهتر است از طاعت و عبادت جوارح که در تفرقه و بی حضور ی بگذرد و دل یا در جامع نبود اگر چه بسیار  
بسیار باشد و عن ابی ذر قال دخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت ابو ذر آدم بر آن حضرت فذکر الحدیث بطوله پس ذکر کرد حدیث  
با درازی و ی یعنی حدیثی دراز ذکر کرد که انجامه کور نیست الی ان قال لا انک قلت قلت نعم یا رسول الله اوصینی اندرین مرقال اوصیت بقوی الله  
انذر میگویم ترا تقوای خدا فانه ازین لامر که کله زیر که تقوای خدا آرایش دهنده ز راست همه کار را قلت زدنی گفت زیاد کن ملائذ زمر از زیادت ایضاح و بیان است  
بیکر بعضی اعمال به تفصیل والا همه در احاطه اجمال تقوی مندرج است قال فرمود آن حضرت علمک بتلاوة القرآن بر تو با تلاوت قرآن و ذکر الله عز و جل و یا  
کردن خلغ و جل تمامه افعال خیر که نیست تقرب الی الله کند و اخل ذکر است اگر برین معنی حمل کنند ذکر را ذکر بعد از تلاوت برای تعیم بعد از تخصیص است و در حدیث آمده  
که افضل الذکر لا اله الا الله اگر این مراد دارند از قبیل ذکر جز بعد از کل است بجهت زیادت فضل و شرف فانه ذکر را که ذکر خدا ذکر کل فی السماء سبب ذکر کردن  
است مژده آسمان که ملائکه یا کنند ترا بخیر و رحمت و د عمار ملکوت اعلا و بملائک چه تخصیص است پروردگار تعالی خود یا میکند هر کار را یا یاد کند آیت فا ذکر و فی ویش  
من ذکرنی دلیل است و بر هر تقدیر در وی تشبیه و ایما است بآنکه تلاوت قرآن باید که از هر حضور و تفکر و تدبر باشد و نورالک فی الارض و ذکر خا و روشنائی آن  
متر نور زمین یعنی درین عالم سفلی که سبب ظهور نور معرفت و یقین و اهتدای است قلت زدنی گفت زیاد کن ملائذ و صیست قال فرمود آن حضرت علیک  
بطول الصمت بر تو با و نجاموشی دراز و سکوت بسیار که مقرون تفکر و ذکر آلا الهی است فانه ذکر را که دراز خاموشی مطبوعه للشیطان سبب راندن است مشطاطا  
که اندزه زبان می در آید و در جاه بلامی افکند و نیز در حدیث آمده است که چون ذکر میکند بنده خدا را پس می افتد شیطان و پنهان میگردد و عون لل علی اسودنیات  
و یازنی و هتد فاست مژد بر کار و دین تو که سلامت میدارد و آفات لسان و موجب حصول علوم و معارف و مورد طلب نور ذکر خنی میگردد قلت زدنی گفت زیاد  
کن قال فرمود ایاک و کثرة الصلوات و در و از خود را از عبارتی خنده فانه میبیت القلب زیر که خنده بسیار می میراند دل را به جهت طرآن ظلمت غفلت و  
قسا و غلبه و انظاف نور علم و معرفت که حیات قلب در آن است و ید هب بنور الوجه و میسر و روشنائی و ی را که عبارت از انعان نور باطن و طهور  
سیاهی جاد است و لابد چون دل میسر و می یابد نور کرد و چه نورانیت و آنرا که جدیجیانت حشا و معنی قلت زدنی گفت زیاد کن ملائذ قل الحق و انکان مرا که بخواه  
حق است و اگر چه تلخ و ناخوش آید خلق را ایضا ترا قلت زدنی قال لا تخف فی الله لومه لا یم کتم زیاد کن فرمود مترس در اطرار دین خدا و امید تقویت و ی ملامت هیچ  
لامت کند خدا هر چه که میگوید باشد تو در کار خدا باش بیت هار جامی عشق خوانست و هر سو عالمی میکند انکار او او هم چنان در کار خویش قلت زدنی قال لا یجورک  
عن الناس باید که مانع آید ترا از دیدن و گفتن عیب مردم ما تعلم من نفسك چیزی که میدانی از عیب های نفس خود یعنی امر معروف و نهی منکر کن اما عیب مردم  
مجوی و غیبت ایشان کن و بخور در باطن از همه خوار و ناقص دان بیت غافلان خلق از خود ای پسر لاجرم کونید عیب یکدیگر و عن انس عن رسول الله  
صلی الله علیه و آله وسلم قال روایت میکند انس از آن حضرت که گفت ان حضرت مرلی نه را یا ابا ذر و الا ادلت علی خصلتین ای با ذر آیه را نهایم ترا بر دو خصلت  
ما الحف علی الظهور کن و دو خصلت بکرم بر پشت و آسان تراست انصاف و تدبیر تشبیه و تمثیل کرد و تکلیف شرعی را که برداشتن آن بر قوت بشری در کار می بسیار است  
که بقوت پشت توان برداشت و اقل فی المنزاع و لیکن با وجود سبک باری کران ترا در میزان که نامهای لحوال را بدان بخند قال گفت ابو ذر قلت علی کتم علی راه  
بنامه ازان و دو خصلت که این دو صفت دارند قال طول الصمت و حسن الخلق فرمود آن دو خصلت دراز خاموشی و نیک خوئی است سبکی و آسانی این دو صفت  
بدان جهت است که خاموش بودن مونس نداد و و تسقی نمی طلبد بلکه در زبان جنبانیدن و سخن ترشید دادن شغفت ظاهر و باطن است و سبکی در نیک خوئی نیز



جزالت ثواب و حسن عاقبت این است که در هر مرتبه و شقت است بعد از آن در میان دو خصلت و  
 خلقان مانند این دو خصلت یعنی یکی به این دو کار نیست و این تائید ثبات مومنان علی الله علیه و آله و سلم باشد و یکی به این دو کار نیست  
 و قیقه گذشت آن حضرت بابو بکر رضی الله عنه و حال آنکه وی یعنی ابو بکر لعنت می کند و دشنام میدهد بعضی از علما کان خود را فالت علی بس برکتش نیست  
 آن حضرت بجانب ابو بکر فقال پس فرمود آن حضرت لعین و صدیقین آیا دیدید گفت کنند کان و صدیقان را یعنی کسانی بلکه جامع این دو خصلت باشد و مقتضای  
 آنکه صدیقیت و لعنیت جمع نمی شود و چنانچه سابقا حدیث گذشت که لایسغنی صدیقی آن یون لعنای می باید و نمی سرزد صدیق را که لعنت کند و باشد کسی را و در کتب  
 از فعل خود قاعق ابو بکر و مؤذ بعض و قیقه پس آنرا کرد ابو بکر در آن روز بعضی از علما کان خود را فالت علی الله علیه و آله و سلم باشد و مقتضای  
 و الله و سلم فقال لا اعود پس توبه کرد و گفت هرگز باز نگویم که این کار که لعنت کردن است و وحی البیهقی الاحادیث الحفصه روایت کرد و بیقی این پنج حدیث  
 که از حدیث عثمان بن حطان است تا این حدیث فی شعب الایمان و عن اسم قال ان عمرو دخل یوما علی ابی بکر الصدیق رضی الله عنه اسم سلم مولی عمر بن خطاب  
 که تابعی محض است مات ثمانین و یقل بعد ثمانین و هومان اربع عشرة و مایه سنه گفت که عمر آمد و زری برای بکر صدیق رضی الله عنه و هو یحیی لسانه حال  
 آنکه ابو بکر میکشید زبان خود را و میخواست که بیرون آید و باز از دهان مقصور و اطوار زجر و قهر است بران فقال عمر پس گفت عمر ابو بکر رضی الله عنه ما کن این فعل و کفش  
 زبانه اغفل الله لك یا مرز و خداترا فقال پس گفت ابو بکر ان هذا و رد فی الموادی بستی که این یعنی زبان را آورد و مرد جا می داد آن بد واه مالک و  
 عن عباد بن الصامت ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال اضموا لی ستا من افنکم فنام من متعه شویده برای من محافظت شش چیز را از انتهای خود من  
 لکم الحجة فنام من متعه شوم من من ثمار اهبشت را اصدقوا اذا حدثتم راست گوئید چون سخن گوئید و هر دین و او فوا اذا و عدتم و بسر برید چون و عده کنید و  
 اد و اذا اتممتهم و امانت بکراید چون امین گرفته شوی و اخطا کرده شوی بر امانت و اخطا و افر و حکم و نگاه دارید عورتی حسای خود را و عورت آنچه پوشید آن  
 واجب باشد از اندام مرد وزن و مرد و اینها عورت غلیظ است که اندام نهانی است و غصوا البصار کم و فر و غامبانید چشمهای خود را از دیدن نامحرم و کھوا ایلد یکم و  
 باز دارید و ستای خود را از ضرب و بطش و تناول آنچه حرام و مکروه است و عن عبد الرحمن بن غنم بنع معج و سکون نون تابعی ثقة است از کبار تابعین شریف  
 شامی دریافت جا بلیت و اسلام را و اسلام آورد در عهد آن حضرت و ندید آن حضرت را و لازم گرفت صحبت معاذ بن جبل را از آن باز که فرستادند معاذ بن  
 تا آنکه رفت معاذ از عالم و بخاری گفت که او را صحبت است و قول اول صحیح تراست فقه شام بود و اکثر فقهای آنجا تمیز و نیر و روایت میکند از قدامی صحابه و  
 بود و او را عیالت قدر رضی الله عنه و اسماء بنت زید ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال روایت است از عبد الرحمن بن غنم و از اسماء بنت زید بن  
 الحکم بنی بیه انصار را است از ذوات عقل و دین که آن حضرت گفت خیار عبدا لله الذین اذا و اذکر الله نیکترین بندگان خدا آنانند که چون دیده  
 شوند یا کرده شود خدای تعالی ایشان در تعلق و اختصاص بجناب کبرای حق بر تیره رسیده اند که آثار و انواران بر وجات و صفای احوال و اطوار ایشان چنان  
 لایح است که چون چشم بر جمال ایشان می افتد خدا را با و می دهد از جنت ظهور سیاهی عبادت و صلاح بر وی ایشان و بعضی گفته اند که معنی این است که دیدن ایشان  
 مشابه ذکر خداست چنانکه گفته اند نظری بر وی عالم عبادت است و گاهی باشد که نظر کردن بر وی صالحی نورانی چنان در باطن شخص در آید که دل را روشن گرداند در  
 حدیث آمده است که النظری و جبر علی عباد و این حدیث مصدوق معنی اول نیز می افتد آورده اند که چون وی رضی الله عنه و کرم الله وجهه از خانه بیرون آمد می گفت  
 که نظری بر وجه کبریم وی افتاد می گفتند لا اله الا الله ما اشرف هذا العقی یعنی لا اله الا الله ما اکریم هذا العقی لا اله الا الله ما اعلم هذا العقی لا اله الا الله ما اشجع هذا العقی پس  
 دیدن وی رضی الله عنه حامل و باعث میشد بر ذکر کلمه توحید و زکی کاتب حروف در باز از آنکه معظم بر سر نه و در آنکند خافل نفس میکشد شتابا که سر بر آورد  
 و نظری بر وی مدعی افتاد و بی اختیار یکایک اندبان برآمد که لا اله الا الله و عده لا شریک له لا اله الا الله و الحمد و هو علی کل شیء قدیر غالب آنست که وقتی این حال مصدوق  
 این حدیث بود و شوار عباد الله المشاؤون بالنیمة و بدترین بندگان خدا روند کان اند به مجلسها سخن چینی و برند و سخنان را که بر چیده اند از پیش مردم بقصد شرو  
 فساد المفترقون بین الاحبة جانی افکنند کان میان دوستان سخن چینی و غمازی الباغون البراء العنت طلب کنند کان پاکان از غیب و فساد و مشقت  
 و فساد و طلاق و بزه و زنا می غنت برای مجموع این معانی آید یعنی جماعه را که پاک و منزله انداز گناه و فساد و عیب متم میگرداند بگناه و فساد و عیب و دشقت و  
 ملاکت می افکنند و رواها احمد و البیهقی روایت کرده اند این دو حدیث را امام احمد و بیقی فی شعب الایمان و عن ابن عباس ان و حلین  
 صلیا صلوة الظهر و العصر روایت است از ابن عباس رضی الله عنه که دو مرد که از نماز ظهر را عصر را شک را می است و کان ما فتن  
 و بوب و نذ و دو مرد و روزه و ارفا قضی النبی صلی الله علیه و آله و سلم پس هر که را که در آن حضرت نماز را قال گفت بآن دو مرد و اعیاد و اوضو کا و

صلواتها با گردانیدن شام وضوی خود را و نماز خود را که بی وضو واقع شده است و امضیانی صومکا و بکزارید در روز خود یعنی تمام کنید و افطار نکنید و افضیای  
یوما آخر و قضا کنند این روز را و دیگر یعنی این روز را شام فاسد شده است و واجب است قضای آن ولیکن با وجود این بهترین روز باشد و افطار  
نکنید و روز دیگر قضا کنید احتیاطا قالا لم یسقط جراحه کینم وضو و نماز او قضا کنیم روز را یا رسول الله قال اغتبتم فلانا فرمود شما غنیمت گردید  
فلان شخص را و غنیمت شکننده وضو است و ناقض صوم گفته اند که این حدیث بر سبیل تعلیل و تشدید واقع است و الا در ظاهر حکم غنیمت ناقض وضو و صوم نباشد  
و در احیای العلوم گفته که غنیمت مفسد صوم است بزمب سفیان ثوری بجهت عمل بظاهر حدیث و امام احمد فرموده رحمه الله علیه که اگر روز غنیمت بشکند کدام یکی را از آن است  
می ماند روز و این جا معلوم شد که شکننده وضو نباشد و از آنکه فرمود که امضیانی صوم است یعنی بعد از فساد صوم حقیقه می توان یافت اگر چه صوم فاسد و باطل گشتی نفی رد و  
صورت نداشتی اگر چه در روز رمضان حایض چون در میان روز و خون بسیند بر روز می باشد به جهت حرمت رمضان اگر چه روزی فاسد است قطعا بر هر تقدیر معلوم  
شد که قاجات و شاعت غنیمت بچه سرحد است و احتیاط و تقوی در آن است که بعد از وقوع غنیمت تجدید و قیام باید کرد بلکه گفته اند که اگر خنده کند یا سخن لایعنی بگوید و بیا  
گوید وضو کردن مستحب است از برای ازاله غلظتی که طاری شده از آن و روز و دار باید که غنیمت احتراز و احتراست نماید و بالله التوفیق و عن ابی سعید و جابر رضی الله  
عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الغنیمت اشد من الزنا غنیمت کردن به معنی وجه سخت تر از زنا کردن است قالو چون این سخن و دشواری  
آمد بر صحابه گفتند یا رسول الله و کیف الغنیمت اشد من الزنا و چگونه و بچه و غنیمت سخت تر از زنا باشد قال گفت آن حضرت در بیان و جانشین آن  
الرجل لیرتی فیتوب بدستیکر هر آنکه زنا میکند پس توبه و رجوع میکند از آن فیتوب الله علیه پس رجوع میکند به محبت الله تعالی بروی و فی روایه و در  
روایتی باین لفظ آمده فیتوب بغفر الله له پس توبه میکند از دین می آمرزد خدای تعالی را و از برای آنکه زنا حق الله است و آن صاحب الغنیمت و بدستیکر صاحب غنیمت  
لا یغفر له آمرزیده نمیشود و او را حتی یغفر الله صاحبها تا آنجا می آید و بجهت مراد و ایا را که غنیمت کرده شده است و او را و حق اوست و فی روایت انس و  
در روایت انس آمده است قال گفت آن حضرت صاحب الزنا توبه نکند توبه میکند و صاحب الغنیمت لیس له توبه و غنیمت کند غنیمت مراد توبه  
بمان معنی که در روایت اولی معلوم شد یا باین معنی که صاحب زنا می ترسد و می لرزد پس توبه میکند و صاحب غنیمت پاک ندارد و بدان و آسان میداند آنرا تا ترک غنیمت  
که استخفاف و استحلال کند و در ورطه کفر افتد بخود ما الله من ذلك روى البیهقی الا حدیث الثالث فی شعب الایمان روایت کرد بهیچ این حدیث را در  
شعب الایمان و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان من کفارة الغنیمت ان تتغفر لمن اغتبت به روایت است از انس که گفت فرمود  
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم از جمله کفارات غنیمت یعنی آنچه پوشش آید از آن این است که آمرزش خواهی مگر کسی را که غنیمت کرده او را بقول صورت آمرزش بخشن  
اکنس این است که گوئی اللهم اغفر لنا و له خداوند ما را و او را ببخش و او را طلب آمرزش برای خود کن چنانچه معهود است در استخار تا خود آموخته شود و پاک گردد و  
دعای او و بیکر یا آمرزش نیز مستجاب گردد و اصل در کفارات غنیمت آن است که بجای خواهران مغتاب اگر ممکن باشد و الا ذممت و استغفار کافی است و استغفار  
مغتاب را نیز کفارتست چنانکه این حدیث مطلق است بدان و باین تقریر معنی کلمه من که تبخض است راست آمده و رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر نام  
کتابت بهیچ را و قال و گفت بهیچ فی هذه الاسناد ضعف درین اسناد که وی ذکر کرده است در آن کتاب ضعیف است و این اسناد قوی نیست باب  
الوعد فی الصراح و وعدة و موعده نوید دادن و استعمال می یابد در خبر و شکر که مذکور باشند و اگر نه وعد در خبر بود و وعید و ایعاد در شر و میعاد و وعده جای دو وعده  
الفصل الاول عن جابر قال لما مات رسول الله هرگاه که وفات یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و جاءوا بکرمال من قبل العلاء بن الحضرمی  
و آمد ابو بکر را مالی از جانب علاء بن حضرمی که عامل آن حضرت بود به بحرین فقال ابو بکر پس گفت ابو بکر رضی الله عنه من کان له علی النبی صلی الله علیه و آله وسلم  
دین کسی که هست بر آن حضرت او را و اعمی او کانت له قبله عده یا هست من بکن را بجانب آن حضرت و وعد یعنی آن حضرت با او و وعدة انعامی و عطائی کرده  
باشد فلما تناسل باید که بیاید و اما و این قول ابو بکر بود رضی الله عنه بعد از وفات آن حضرت که دیر اصل الله علیه و آله وسلم میراثی نباشد من خلیفه اویم هرگاه که آن حضرت  
و بر هر که اتفاق میکرد من میکنم و هر که دینی بآن حضرت باشد یا آن حضرت بوی و وعدة عطائی کرده باشد میرسانم و قضیه فک که از آنجا صرف بر عیال خود و فقرا و مؤمنین میکرد  
هم ازین بابست و گفت که من نیز آنرا نبیاست و خلافت آن حضرت صرف میکنم و تحقیق و تفصیل این سخن در محل خود بیاید انشاء الله تعالی و چون با جابر وعده کرده بود و فرمود  
بود که چون ملی نزد ما بیاید سه حشی یعنی سه بار هر دو دست پر کرده بتو بهیم قال جابر گفت جابر فقلت پس گفت یعنی ابو بکر را و عدلی رسول الله و وعدة کرده که مرا پیغمبر  
صلی الله علیه و آله وسلم ان یعطیني که بدهر اهلکذا و اهلکذا و اهلکذا یعنی سه بار هر دو دست پر کرده طبسط یدیه ثلث موات پس بکشد جابر هر دو دست  
خود را سه بار از برای نمودن صورت عطا نیک آن حضرت بوی و وعدة کرده بود قال جابر فقلت جابر پس پر کرد ابو بکر را برای من هر دو دست خود را  
یکبار و بهیچ در دامن ماند من فعد د تھا فاذا هی خمسائة پس شمار کرد دامن حیشه را پس ناگاه آن پانصد بود و قال و گفت ابو بکر خذ مثلیها بیکر دو  
چند تا که هزار باشد یکبار حشی کرد و بشمار دو و چند دیگر فرمود تا سه حشیات شود و در بعضی روایات سه حشیه میرسد نیز آمده متفق علیه الفصل الثاني عن جعفر

یضمیمه فتح حمله و سکون تحتانی و غنائم او و هب بن عبد الله زعفرار اصحاب آن حضرت است نزول کرد و فرادنا کرد آنجا سرای را و امیر المومنین علی رضی الله عنه را و اهل  
ساخت بریت المال و حاضر شد با وی همه مشا و ارامات بالکوفه سوار بر و سبعین قال گفت وایت رسول الله دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم ایضاً سفید  
رنگ بسرخ آینه قد شاب بختی پر شده یعنی در موی مبارک وی پیری پیدا شده و پیری و بی بیست موی سفید در سر و لجه مبارک ز سیده بود چنانکه در کجا  
خود معلوم شده است و کان الحسن بن علی رضی الله عنهما یثبته و بود حسن بن علی که شایسته میداشت آن حضرت را این سخن را برای اثبات صحبت  
خود با آن حضرت گفت زیرا که وی از صفار صحابا است و در وقت رحلت آن حضرت صغیر بود و بر تبه بلوغ ز سیده پس می گوید ابو جعفر که دیدم آن حضرت را این  
ضعت و امرنا بثلثة عشر قلو صا و حکم کرد آن حضرت برای جماعه مایسزده قلو ص بفتح قاف و ضم لام تا و جوان فل هبنا فیضها پس رفتیم تا قاضی کنیم  
آن ناقه را فاتا نا موده پس آمد ما را خبر وفات آن حضرت فلم یعطونا شیئا پس ندانده ما چیزی فلما قام ابو بکر پس چون ایستاد ما را ملافت ابو بکر با قام یعنی  
خطب باشد یعنی خطبه خواند ابو بکر قال گفت من کانت له غده رسول الله کسی که هست مرا و از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم غده و غده یعنی آن حضرت  
بوی و غده انعامی کرده طبعی پس باید که بیاید آن کس نزد من فتمت الیه پس ایستادم و رفتم من بسوی ابو بکر فاجبوته پس خبر دادم او را که آن حضرت حکم کرده بود  
مایسزده قلو ص ما را فلما یها پس فرمود ابو بکر رضی الله تعالی عنه برای ما بدادن سیزده ناقه و رواه الترمذی و عن عبد الله بن ابی الحسام در نسخ شکات بتقدیم  
حامله مضمونه بر سین ساکنه واقع شده و جمیع نسخ در نسخ مصابیح گفته اند که این سه و خطاست که از صاحب مصابیح واقع شده و مولف کتاب تقلید کرده و صواب  
ابی الحسام بتقدیم میم بر سین است چنانکه در کتب اسما الزجالی است و عبد الله بن ابی الحسام عصری صحابی است و عداد او در بصرین است ساکن شد که را و اریث  
است در انتظاران حضرت را و او را سه روز از جهت و غده قال با بیت النبی صلی الله علیه و آله و سلم ما بعیت خریه و فروخت کردن است و واقع اینجا  
خرید نیست میگوید خریه یا م از آن حضرت چیزی را قبل از آن بیعت پیش از آنکه بنحوش کرد و و بعیت له بقیته و باقی ماند آن حضرت را بر من بقیه از من میگوید و  
ان انتم بهما فی مکانه پس و غده کردم آن حضرت را که بیارم و را آن بقیه من را در جای آن حضرت که آنجا نشسته بود یا در جای بیعت که در آنجا واقع شده و غده  
پس فراموش کردم این و غده را فلذکرت بعد ثلث پس با او آوردم پس از سه شب و رفتم و بر دم من باز در آن حضرت فاذا هو فی مکانه پس ناگاه دیدم  
که آن حضرت در همانجا نشسته است فقال پس فرمود لقد شققت علی تحقیق انداختی تو مرا در مشقت انا ههنا منذ ثلث انتظرک من اینجا مدت سه روز  
استطایمیر دامن ترا تا خلا ف و غده نشود و بیای تو و مرا تا بی و محنت کشی رواه ابو داود و عن زید بن ارقم عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا  
و عبد الرجل اخاه چون و غده کند مرد برادر خود را و من ندیده ان فی له و از جمله نیت او این است که بسر برد و راست گرداند و غده را برای این بزد فلما فیف پس سر  
نبرد و لم یجئ للبعاد و نیاید در وقت و غده یا مکان و غده فلا اثم علیه پس نیت بیعت کنه بروی رواه ابو داود و الترمذی از اینجا معلوم میشود که اگر  
نیت و فای و غده دار و اگر چه و فاکند اثم نمی گردد و بعضی گفته اند که خلاف و غده بی مانع حرام است و مراد در حدیث نیز همین است و طبعی گفته که اتفاق دارند که هر که  
و غده هر کسی را آنچه نمی غنه باشد باید که و فاکند بان اما آنکه و فای و غده واجب است یا مستحب در اینجا اختلاف است جمهور علماء ابو حنیفه و شافعی بر آنکه مستحب  
است و عدم و فاکند است بخت کرامت ما اثم ندارد و جمیع بر آنکه واجب است و مجرب عبد الغفر از ایشانست و عبد الله بن مسعود مقرر و حیاحت و غده را با نشان  
و از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز آمده که فرمود عسی اما و غده کردن و خلا ف آزاد دل نیت کردن از علامات تفاوت است با تفاوت و طایفه میگویند که بودن او از  
علامات تفاوت بر تقدیر نیست که و غده کند به نیت عدم و فا و عن عبد الله بن عامر از اولاد عبد شمس ابن عبد مناف است عبد الله بن عامر بن کریم حبیب بن  
عبد شمس بن عبد مناف قال دعتی اخی یوما و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال علفی بقیة اخوانی ما در من روزی و آن حضرت نشسته بود و در خانه  
فالت ها پس گفت مادر من اکاه باش تعالی یا اعطیک به هم ترا و اعطاک بی یا نیز روایت است فقال لها رسول الله پس گفت مادر ما پیغمبر خدا صلی الله  
علیه و آله و سلم ما اردت ان تعطیه بسکون یا صیغه و احد فخالطه صلش تعطین یعنی چه میخواستی که بدی را آن حضرت فحید گفتن آن زن مر سیر یا باید به هم ترا  
برای پاس خاطر سپر است چنانکه اطفال را در وقت که میشلان بزل و در وضع میگویند یا می ترسانند که بدن معنی را در خنده اند بقصد اعراض بران زن پسید چه میخواستی  
که بهی و اریس آن زن بی تکلف یا بتکلف قالت گفت اردت ان اعطیه مثر گفت بخیر اثم که به هم ترا و اریس خشک فقال لها رسول الله پس گفت او را  
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اما اکاه باش انک لو لم تعطیه شیئا برستی که تو ای زن اگر نمیدادی آن پسر را چیزی که بتی طلیک کذا به نوشته میشد بر تو  
در و می کذب بفتح کاف و کسر ذال و بکسر کاف و سکون ذال و بفتح کاف و سکون ذال هر سه وجه جایز است و آنکه فرمود اگر نمیدادی او را چیزی و طاهران  
می نمایند که کوید اگر نمیدادی او را نظر بظواهر اطلاق قول آن بیا به هم ترا زیرا که قول وی میخواهم به هم ترا و اثم مجر و تکلف و محض خداست از سوال آن  
حضرت که فرمود چه میخواستی که بدی او را و طاهر آن است که قصد آن زن تسلی سپر و پاس خاطر او است بی اراده و بدون چیزی چنانکه عادت است که اطفال  
را می گویند فافهم رواه ابو داود و البیهقی فی شعب الایمان الفصل الثالث عن زید بن ارقم ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال من و عد و جلا

کیکه وعده کرده و در ایامات احدها ای وقت الصلوة پس نیامد یکی از آن دو مرد تا وقت نماز و ذهب الذی جاء لیصلی و رفت آن مرد که اول آم بجای آنمانه  
بگذارد و فلاثم علیه پس نسبت کنه بر آن مرد که رفت تا نماز بگذارد و واه دزین صورتش این است که دوم دسکد یک وعده کرد و مذکر در فلان موضع مثلاً هر دو بیایم  
و جمع شویم پس یکی از آن بیشتر رفت منتظر آمدن دیگری تا آمدن وقت نماز نشست و آن دیگر تا این وقت نیامد اگر آن مرد که آمده بود و منتظر او نشسته بعد ازین انتظار  
نبرد و برای نماز برخاسته بر دو خلاف وعده نکرده باشد و آثم نکند و زیرا که رفتن برای نماز عذری صحیح است برای وی و اگر پیش از آمدن وقت نماز بجزد و بر دو بی غفرت  
باشد و خلاف وعده کرده و اگر مانعی دیگر ضروری پیش آمده این دیگر است و بی وجود مانع رفتن برای نماز نیز غدر است فافهم باب المزاح بحکیم مطایبه کردن  
و بفهمیم مطایبه و فی الصراح مزاح لا یرکون و در قاموس المزاح الدعاة والدعاة بضم الدال اللعب الفصل الاول عن انس قال ان کان النبی صلی الله علیه  
وآله وسلم لیلنا لیلنا برستی که بود آن حضرت که مخالفت و امیرش در مصاحبت میکرد ما را یعنی اهل بیت ما را بجهت زیادت القفات و غایتی که آن حضرت با ایشان  
داشت و احتمال دارد که ضمیر برای صحابه باشد حتی میگوید لاخی صغیراً تا آنکه بگفت بطریق مزاح برادری را که مراد بود خود را یا با عصبی ما فعل الغفیر یا با عصبه شدید  
نخیر بغیر من و فتح غین محمده و سلکون بای تخانیه نام طایر است که خشک کان له نخیر یلعب به فحالت بود برادر خود را که بختی که باری میکرد و آن پس مرد این  
بختی که این برادر خود را بختی که در دستزد آن حضرت چنانچه خود را می آیند می آمد ناگاه بختی که مرد دیگر را که نزد آن حضرت می آمد حضرت با وی  
القفات میفرمودند و بطریق مزاح میکنند یا با عصبه شد آن بختی که این نسبت هم برای وی نهادند موافق تسبیح غیر متفق علیه و این حدیث دلالت میکند بر جواز بی  
کردن کوکان بختی که اگر عذاب نکند الفصل الثانی عن ابی هریره قال قالوا یا رسول الله انک تداعبنا برستی که تو ملاعبت و بازی میکنی ما را و عابه بالضم  
مزاح کردن چون دیدند صحابه آن حضرت را که مزاح میکند با ایشان نظر بعلو مقام و عظمت شان و بی تبعید و اشتقاق آنرا اگر چه متضمن چکته بود و از تالیف قلوب اصحاب  
و تشدید طبع قال گفت آن حضرت ای لا اقول الا حقاً برستی که من میگویم که مراد است یعنی درین مزاح کردن چیزی نمی گویم که در حقیقت خلاف واقع باشد اگر چه در صورت  
خلاف واقع نماید و در بادی النظر کسی بحقیقت فهم نمی آن نزد منی از اخلاف واقع خیال کند و ضابطه در جواز عدم جواز مزاح همین است که اگر متضمن دروغی نباشد جایز باشد  
با وجود آن مدامت بر آن نباید کرد که مسقط محاببت و وقار است و مزاح آن حضرت صلی الله علیه وسلم این قبیل بود چنانکه از حدیث آئیده ظاهر گردد و عن انس ان  
رجلاً استحل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم روایت است از انس که مردی طلب سواری کرد از آن حضرت و درخواست کرد که او را مرکبی عطا کند که بر آن سوار شود  
فقال پس گفت آن حضرت ای حاملک علی ولد ناقه من سوارکننده و ام ترا بر یک نافر یعنی بچه ناقه عطا میکنم ترا بر آن سوار شوی آن مرد خیال کرد که بچه خوردار ناقه عطا  
میکند که سوار بر آنشاید و در مقام عرف شتر کلاز اچانه ناقه نگوید بلکه ابل گویند چنان که گویند که خور باشد و قابل سواری نبود مزاح در اینجا است فقال پس گفت آن مرد و ما لا  
بولد الناقه چکار میکنم من بچه ناقه را شتر میگویم که بر آن سوار شوم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و هل تلد الابل الا النوق و آیا  
میزاید شتر از آنکه ناقه یعنی شتر که هست بچه ناقه است جای خج و استعجاب و حیت و واه الترمذی و ابوداود و عندان النبی صلی الله علیه وآله وسلم و الوه و سلم  
قال له یاذا الذین و هم از انس روایت است که آن حضرت گفت ما و را ای صاحب دو کوش و هر که هست صاحب دو کوش است و لیکن ادای سخن بظاهر چنان نماید  
که گویا سنا و صفتی خاص غریب بوی کرده که دیگران ندارند و درین مزاح و ملاعبت و حسن انبساط است و بعضی گفته اند که این مزاح است از آن حضرت صلعم مر انس را بجن تسبیح  
و خطا و تقیاد یا تنبیه است مراد بر آن یعنی هر که را پروردگار تعالی دو کوش داده باشد که چنین باشد و واه ابوداود و الترمذی و عندان النبی صلی الله علیه و سلم و  
الو سلم قال لامرأة تعجوزانه لا تدخل الجنة عجوز و هم از انس است که آن حضرت گفت بطریق مزاح بر برزنی را چون وی التماس دعا کرد از آن حضرت مد آمدن  
بهشت دینی آید بهشت را پنج برزنی فالت پس گفت آن زن بطریق تحقیر و تمسخر و ماله من و چه شد مرزبان را که می آیند در بهشت و کانت تقر القرآن و بود آن زن قرآن خوان فقا  
لها پس گفت آن حضرت مر آن زن را ما تقرین القرآن آیانی خوانی قرآن را و نمیدانی که گفته است حق تعالی در وی افانثا هان اثلا برستی که ما پیدا کرده ایم زمان بهشت را  
پیدا کردی و فی فعلنا هان ابکا و افس کردانده ایم ایشان را بکرمای برزنیان را بکرمی را بکنیزند و در بهشت میریزند پس درست آمد که برزنیان بصفت برزنی در بهشت نمی در آید  
د واه روایت کرد این حدیث را ابن لفظه که ذکر کردیم در ذین و فی شرح السنه بلفظ المصایح و روایت کرد در شرح التمهیل فی کرمی که در مصایح مذکور است و آن  
این است آن حضرت فرمود که دینی آید بهشت را برزنیان پس روی گردانید و بر رفت آن زن در حالتی که میگوید پس فرمود آن حضرت خبر دهید و اگر دینی آید بهشت را  
در حالتی که بصفت برزنی است زیرا که خدای تعالی فرموده است انا انشاهن انشاء ففعلنا هن ابکارا و عندان رجلاً من اهل البادية و هم از انس است که مردی  
از بادیه نشینان کان اسمه بود نام وی زاهر برای بن حرام بجای در اهل بیتین و کان یهدی للنبی صلی الله علیه وآله وسلم من البادية بود که به پیغمبر  
آورد و برای آن حضرت از بادیه چینی که از آن جامه متوان آورد و مناسب حال و بود مثل تیره و خیار و در یا حین و خزان از نباتات فجوه و رسول الله پس ساخته میکرد  
رخت سفر و را پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از متاعی که از شد میتوان برد و مثل جامه و نقد و مانند آن جاز با لقمه و الکسر رخت و عروس و مسافر و میت اذ الوارث  
ان یخرج چون میخواست آن مرد که بیرون رود و از نزد آن حضرت و وداع کند فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در شان وی ان زاهر ابادیتنا



برستی که زاهر و سانی ماست و ساکن در بادیه می آمد برای آسپاز بادیه توان آورد و بعضی نسخ با و نیاید و ن تاوی می یقیم در بادیه و این نظر ظاهر است کنانی شرح الشامل و سخن  
 حاضر و و ما شریان او نیم که میدهم او را آنچه محتاج الیه و دست از آنچه از شهر توان داد و کان النبی و بود پیغمبر صلی الله علیه و سلم بحبه دوست میداشت زاهر  
 و کان دمیما و بود زاهر در ظاهر بدوی و کریمه منظر و میم بدال جمله زشت روی دما زشت روی فانی النبی صلی الله علیه و سلم یوما پس آمد آن حضرت  
 روزی یعنی در بازار و هویدیع متاعه و زاهر می فروخت متاع خود را فلحقضنه من خلفه پس در کنا گرفت آن حضرت و از ازیس وی و هو لا یبصره و حال آنکه  
 نمی بینید زاهر آن حضرت را و نمی شناسد فقال ارسلنی من هذا پس گفت زاهر بگذارم اکیست این چنانکه داشت که میگوید که یا شاه ابو العالی درین محل فرموده اند آید  
 از پس بازی چشم پوشیدی مرا ای نکار دست رکنین دست بجای گیتی فالقت برشته نکرست زاهر غفور النبی پس شناخت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فخل  
 لا بالو ما لزلق ظهره بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم صین عرف پس در ایستاد زاهر که تعصیر نمیکند و باز نمی ایستد چنانچه در پشت خود را بسینه مبارک آن حضرت صلح  
 بهنگامیکه شناخت آن حضرت را و جعل النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول من شیری ذوالعبد و در ایستاد آن حضرت که میگوید بطریق مزاح اکیست که مخد این منده  
 فقال پس گفت زاهر یا رسول الله اذا والله تجدنی کاسد الکون بخدا سوکنی بی مرا متاع ناروان که کسی نخورد فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
 لکن عند الله لست بکاسد لیکن نیستی تو نزد خدا متاع ناروان و او ه فی شرح السنة و عن عوف بن مالک الا شحی صحابیت اول مشاه  
 او خیر است و بود با وی رایت اشبح روزی ساکن شد شام او فوات یافت در وی سه ثلث و سبعین قال اتیت رسول الله صلی الله علیه و  
 اله و سلم فی غزوة تبوک و هو فی قبة من آدم گفت آدم آن حضرت را در غزوة تبوک و آن حضرت در خیمه بود از جریم فصلمت پس سلام کردم  
 فرد علی پس جواب سلام گفت قال ادخل گفت آن حضرت در ای درون خیمه و خیمه بسیار خور بود و فقلت اکل پس گفتم بطریق مزاح آیا تمام بدن من در ای  
 یا تمام بدن خود را در ای یا رسول الله قال فرمود آن حضرت کلت در ای تمام بدن تو یا در تمام بدن خود را و لفظ کلی و کلک برفع و نصب هر دو جایز  
 است فدخلت پس در آدم درون خیمه قال گفت عثمان بن ابی العاتکه که یکی از زوایان این حدیث است در بیان مراد از قول عوف اکل یا رسول الله  
 و بیان مزاح و مباحطت در وی انما قال ادخل کلی من صغرة القبة خیرین ثبت که گفت عوف ادخل کلی از جهت خوردی خیمه لفظا داخل در کلام عوف نیست و  
 لیکن مراد است و این ناظر است در آن که کلی و کلک مرفوع باشد و او را و و عن النعمان بن بشیر صحابی انصاری اول مولویست که بعد از حضرت در آنجا حاضر  
 آمد قال استاذن ابو بکر علی النبی صلی الله علیه و سلم گفت اذن در آمدن خواست ابو بکر بر آن حضرت فسمع صوت عایشه قالیا پس شنید که او  
 عایشه را بلند فلما دخل تنا و لها پس هرگاه که در آمد ابو بکر درون خانه گرفت عایشه را لیلطها تا طایفچه زند عایشه را و قال و گفت ابو بکر لا اذک ترفین  
 صوتک علی رسول الله نه میترسم که لب دکنی آواز خود را بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم یعنی باید که کاری نکنی که بر سادتر از لب دکن کردن آواز بر آن حضرت  
 و بعضی گفته اند که لفظ حدیث لا را که است بمعنی اثبات زلفی و الف بهجت اشباع و میان آمده یعنی هرانی می نمیزد که لب دکنی آواز خود را بر آن حضرت  
 یعنی چرا می کنی من فجعل النبی پس در ایستاد پیغمبر صلی الله علیه و سلم بخیمه که باز می وارد ابو بکر را از درون عایشه مجرم جامه و جسم و زامی بازداشتن و خروج ابو بکر  
 و بیرون آمد ابو بکر از پیش آن حضرت مخضبا بفتح ضا و شکمین بر خشم آوردن عایشه و او را بهجت بلند کردن آواز فقال النبی صلی الله علیه و سلم پس گفت  
 ان حضرت جین خرج ابو بکر در وقتی که بر آمد ابو بکر کیف و ایتخی افقتک من الرجل کلوز ویدی توای عایشه مرا که رها نیدم ترا ازین مرد یعنی ابو بکر قال  
 گفت عایشه این لفظ معلوم میشود که نعمان بن بشیر این حدیث را از عایشه روایت میکند فمکت ابو بکر ایا ما پس درنگ کرد ابو بکر و نیاید در ملازمت آن حضرت  
 چند روز اتفاقا باعث غضب که بر عایشه داشت یا بسبب شرمندگی از آن حضرت و الله اعلم ثم استاذن لپشتر آمد بر در و اذن در آمدن خواست فوجدها  
 قد اصطلا یس در آمد و دریافت عایشه را و آن حضرت را که صلح کردند فقال لها پس گفت ابو بکر حضرت را و عایشه را اذ خلا فی فی سلمکا در دیدم در صلح  
 خو یعنی تا شب نشینم و اما صلح شما را مشاهده کنم کما اذ خلتما فی فی حوبکما چنانچه در آید مراد جنگ خود این حرف زدنی است از ابو بکر و تمزانی کردن در جناب  
 رسالت و در معنی اظهار شکر و سرور است بر صلح آنها فقال النبی صلی الله علیه و سلم قد فعلنا فخذ فعلنا مکرر بود آن حضرت تخیق کردیم آنچه گفتی توای  
 و چرا شامل در نیم تراد صلح خود و تو در همه جا و در همه کارهای ما دخل داری و محرم ما نوسی ما و عا لبنا مزاح و نجما قول آن حضرت است که بعایشه گفت کیف را یعنی نقد تک  
 من الرجل و لهذا گفت من ایک گوای آن حضرت بعد از آنکه اذخت ابو بکر را از عایشه بقصد مزاح و مطایه و یا از آن جهت که عنوان پدی بظاهر صفاتی زدن است  
 و گفته اند که تعبیر بر جل از جهت آن کرد که این زن از ابو بکر غایت مردانگی و فرزانی بود که برای خدا رسول خدا غضب کرد و بر دفتر خود که بغایت محبوب بود  
 وی رواه او و و عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لا تأمرا و اخاک بدل و خصومت کن برادر مسلمان را و لا تأمرا و  
 مزاح کن او را با آنچه ایگش و لا تعد موعده موعده کن او را و عده کردنی فقلنا پس خلاف کنی آن عده را و کان یا و عده کن او را و عده کردنی  
 اینند ما در خلف و عده یعنی رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب باب المفاخرة والعصبة فی الصراح فقر و فقرنا زمین از ما نصر تفر

نازیدن دو کرده با هم خیزانک با تو قمر کند قمر بزرگی نمودن متغیرای متکبر مغاخرت برابری کردن در فخر افخا تغیر فزون داشتن یکی را بر دیگری در فخر و مغاخرت اگر در حق باشد و برای حق باشد و از برای مصلحت دینی و اظهار جلالت بر اعدای دین جائز است و از صاحب و سلف آمده است و اگر بناحق و بر طریق تکبر و نفاسیت باشد مذموم است و اکثر استماع آن در عرف باین معنی آید و عصیت عصبی بودن و عصبی از کونیک که حمایت قوم خود کند و از برای ایشان تعصب ورزد و عصبه قوم مردم که تعصب کنند برای وی کذا فی القاموس و در صرح گفته عصبه پسران و خویشان زنینه از جانب پدر و تعصب در اصل بر معنی تشدید و سخت کردن آید و باین معنی تعصب بمعنی بی که سبب شدت و سختی مفصل بدن است و مردنیر قوت میگرد و سختی می پذیرد و قوم خود و متعصب بیکه تعصب ورزد در قوم خود را و کسی که جدل و خصومت ورزد در ندبسی از خبت اظهار قوت و شدت از جهت آنکه بیای کردن منتقم بیکه و تعصب نیز اگر سختی بود و متعصب غلام نباشد سخن است و اگر بطریق باطل و ظلم و ناحق آید چنانکه از احادیث که مذکور کرد و معلوم شود الفصل الاول عن ابی هريرة قال سئل رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لغت ابو هريرة بر سریده شد آن حضرت ای الناس اکرم کدام یکی را از میان جوان مرد تر و عزیز تر و بزرگتر است فی الصرح کرم جوانمردی و عزیز می نفیض قوم و گفته اند که چون یکی را بکرم ستودنی کویا همه صفات حمیده وصف کردی قال گفت آن حضرت اکرم همه عند الله اتقاهم عزیز ترین و کرامی ترین مردم نزد خدا پرستگار ترین ایشان است هر که پرستگار تر عزیز تر و کرامی تر یعنی اگر از کرم بحسب ذات میسرید که در وی اعتبارات نسب بدران و افتخار بخصایل ایشان و بخصایل نفس خود نباشد آن تقوی است قالوا لیس عن هذا السالك گفتند نیست که از این معنی سوال می گنم ترا قال گفت آن حضرت و اگر از کرم از وی حسب و نسب می پرسید فاکرم الناس یوسف پس کریم ترین مردم باین معنی یوسف است علیه السلام نبی الله بن نبی الله بن نبی الله بن خلیل الله که بغیر خداست و سگس از پدران وی نیز بغیر خدا و فرج داد که ابراهیم است لغت بن خلیل الله است که خدای تعالی او را دوست خالص خود گرفته و اخلاص از نبی است و در یوسف جمع شده انواع کرم و بزرگی و عزت از شرف حسب نبوت و علم و جمال و عقود کرم خلق و عدل و ریاست در دنیا و دین و کرم آبا و شرف نسب پس احتی با تصاف بکرم باین وجه او باشد قالوا لیس عن هذا السالك گفتند از این معنی نیز سوال نمی گنم ترا قال فغن معادن العرب تسالونی فرمود پس مکر از حسب اصول و ذوات عرب سوال می کنی که بفضایل و خصایل خود و بدران خود افتخار میکنند و دعوی بزرگی می نمایند و یکدیگر را میان خود باین صفات بزرگ می نهند بی اعتبار تقوی و نسب قالوا نعمه گفتند آری از اینها سوال می کنیم قال فغیا دکم فی الجاهلیة خیاء دکم فی الاسلام فرمود پس اگر از این معانی و از این صفات می پرسید باید که بهترین شما در جاهلیت بهترین شما در اسلام یعنی آنها که در جاهلیت بزرگترین تر و پسندیده تر بودند پس از بزرگتر و عزیز تر از در اسلام اذ افتقوها بضم قاف و کسر آن چون فقیه شوند و دانستند بشرایع و احکام دین یعنی در جوهر ذات ایشان معانی و صفات بود که بدان ممتاز و متعین بودند در جاهلیت بطلان صفات در اسلام نیز مغرور و کرم شدند غایت آنکه در جاهلیت بلوث کفر و ظلمت محصیت و جهل بلوث و مظلم بودند و بهو و مشهورت نفس گرفتار کنون بطهارت ایمان و نورانیت طاعت و علم مطهر و منور شدند و منقاد و مطاوع حق گشتند و از این تقریر ظاهر شد که مراد بمعادون و همان ذوات و اشخاص رجال اند چنانکه در روایت دیگر فرمود و الناس معادن الذهیب و الفضة خیار هم فی الجاهلیة خیار هم فی الاسلام یعنی آدمیان در حکم کانهای طلا و نقره اند بهترین ایشان در جاهلیت بهترین ایشان در اسلام اند یعنی هر کس در جوهر ذات خود ممتاز است چنانکه طلا و نقره هم که از کان می بر آید خاک آلوده و کثیف است بعد از آن که کداخته شد صاف و نفی گشت هم چنین این جوهر ذات ایشان کثیف و آلوده بود و در پرتو ریاضت ایمانی پاک و خالص گشت متفق علیه و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم الکرم ابن الکرم ابن الکرم ابن الکرم یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم و راه البخاری ترجمه اش از حدیث سابق ظاهر شد سخنی که هست اینجا نیست که لفظ این چون در میان دو نام افتد الف بر سر وی ننویسند و این در فقره دوم درست است اما در فقره نخستین باین چنین است زیرا که کریم نام کسی نیست و هم چنین در حدیث سابق و با وجود آن همه حالی الف شسته اند این فرشته که از شارحان مصابیح است گفته که مواب است که بالف نو سیند فدر و عن البراء بن عازب قال فی یوم حنین کان ابوسفیان الخاشع گفت برابر بن فارب که در جنگ حنین بضم ما و فتح نون که بعد از فتح که واقع شده بود ابوسفیان بن حارث بن عبد المطلب که ابن عم مصطفی بود و صلی الله علیه و سلم و از دلیران و جوانمردان حرب بود رضی الله عنه اخذ ابغیان بغلته کرفه ایستاده علوشتر او را یعنی بغله رسول الله یعنی اشتر بغیر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که بران سوار بود و آن حضرت میزد اشتر او را میزد تا حمله کند بر لشکر مشرکان فلما غشیت المشرکون نزل پس چون که پوشیدند ذکر و کردند آن حضرت را شتر را فرود آید از اشتر و دنیا دلیل است بر کمال شجاعت و جلالت آنحضرت که در جهان معرکه که قابل عرب از موازن و غطفان و غیر هم جمع شده بودند و صورت هر یکی بشکر اسلام راه یافته بود و حمله میکرد و چون کدشتند پیاده شده و بر لشکر اعدا زد و شکست داد و جعل یقول و در ایستاد آن حضرت که میخواستند این رجز انانیت لا کذب من پیغمبر نیست هیچ دروغی درین انانابن عبد المطلب من پیغمبر المطلب که مشهور و ممتاز است در شجاعت و شهامت و عزت قال گفت راوی حدیث فادعی من الناس یومئذ اشد منه پس دیده نشد از آدمیان دین روز سخت تر و قوی تر و شجاع تر از حضرت وی صلی الله علیه و آله و سلم متفق علیه سلف این حدیث را در باب مغاخرت آورده و عین آورده و درین تعجب بعضی از محدثان کرده و تو ریشتی گوید که محدثان در آورده و درین حدیث در باب مغاخرت







نوشته که شبهه بشر قوم است و شبه بد م ناصرا نشان پس چنانکه کشیدن شتر بد میسر نیست و خلاص نمی کند و از ملائکه هم چنین این ناصرا خلاص نمی کند ایشان را از عذاب  
 هلاک که افتاده اند در وی و عن واثله بن الاسقع بسین ممد و قاف صحابی است ایمان آورده در وقت غزوه تبوک و از اصحاب نهضه است قال قلت یا  
 رسول الله ما العصبية عصبية که مذموم است و از ان نمی میکی نیست قال گفت آن حضرت ان تعین قومك علی الظلم عصبية مذموم یاری  
 دادن نیست قوم خود را بر ظلم رواه ابوداود و از اینجا معلوم شد که حمایت و رعایت قوم اگر بر حق بود محمود است چنانکه در حدیث آئیده فرمود و عن سراقه  
 بن مالک بن جهم بن جهم و سکون عین و ضم شین معجمه اسلام آورده در ذریع فتح مکة و وی آن کسی است که فرستاده بودند و اقریش در دنبال آن حضرت علی  
 علیه و آله و سلم بعد از هجرت تا بکربلا و بیار و او را چون آن حضرت رسید پای پای اسب او در زمین فرو رفت و آن حضرت دعا کرد و از زمین برآید پس  
 برکشت قال خطبنا رسول الله گفت خطبه کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال خیرکم للدافع عن عشیرونه پس فرمود بهترین شما کسی است که  
 دفع کند است از قوم و اقارب خود ظلم و تعدی مردم را یعنی الصراح مدفع است و از اد کردن حق کسی را و در کردن بدی را از کسی مالم یا ثم ما دام که گناه بکار نشود  
 بسبب این مدافعت و در ظلم تنقید اگر گفته شود که وی دفع ظلم می کند و بدفع ظلم در ظلم چون افتد جوابش آنکه اگر بر دفع ظلم بحرف زبانی قادر بود و در دن بدست روان بود  
 و اگر بزور حاصل شود گشتن جایز باشد و اگر از گفته آن حضرت بر قدر حاجت زیادت کتد ظلم و تعدی بود و رواه ابوداود و عن جیسر بن مطعم  
 صحابی است قرشی نوفلی از اولاد نوفل بن عبد مناف سید حلیم و فور اسلام آورد پیش از فتح این رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لیس منامن  
 د عالمی عصبية نیست از کسی که بخواند مردم را بجانب عصبیت یعنی باعث شود مردم را تا عصبیت کند و لیس منامن قاتل عصبية و نیست از کسی که  
 جنگ کند بجهت عصبیت و لیس منامن مات علی عصبية و نسبت از کسی که بر عصبیت بر هر قدر عصبیت که بر باطل بود و بطریق ظلم باشد نه بر حق  
 و منی عنه است رواه ابوداود و عن ابی الدرداء عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال حب الیثی حی و یصم محبت و شستن تو چیز را  
 که بر میگرداند و اگر میگرداند یعنی از محبوب اگر بد بیندیک نماید و اگر بشنود نیک داند چنانکه گفته اند و عین الرضا من کل عیب کليلة یا مردان ایست که محبت  
 کور و کر میگرداند و از محب را از غیر محبوب که جز جمال وی نه بنید و جز مقال وی نشود و آورده در حدیث در باب ذم عصبیت ثلاث دار و بر آنکه مورد آن عصبیت  
 کسی است که تقصیب میورزد برای کسی و حمایت میکند او را در قضیه که با وی می افتد و حق نه بنید و شنود و الله اعلم رواه ابوداود الفصل الثالث  
 عن عبادة بن کثیر الشامی من اهل فلسطين عن امرة منهن عبادة بالضم عین که از اهل فلسطين است بکسر فاء و فتح لام نام شهرهای بیت المقدس  
 روایت میکند اندکی از قوم خود را از اهل این بلاد و يقال لها کفره میشود در آن زن را فضیلة بضم فاء و فتح عین جمله بر صیغه تصغیر و فسیله در لغت درخت خرمای کوتاها را  
 گویند غالباً قامت این زن را تشبیه کرده اند بدان انها قالت که آن زن گفت سمعت ابی یقول شنیدم پدر خود را که می گفت سالت رسول الله  
 پرسیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقلت پرسیدم یا رسول الله من العصبية ان یحب الرجل قومه آیا از عصبیت است دوست داشتن  
 مرد قوم خود؟ قال لا گفت آن حضرت نه دوست داشتن قوم خود را عصبیت نیست و لکن من العصبية ان ینصر الرجل قومه علی الظلم بلکه  
 عصبیت یاری دادن مرد است قوم خود را بر ظلم رواه احمد و ابن ماجه و عن عقبه بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما  
 یکم هذا لیسیت بمسبة علی احد این سبهای شما نیست محل دشنام و عار و موجب عار و غیب بر ذم کلکم بنوا آدم همه شما اولاد آدماید طیف الصاع  
 بالصاع لم تملأه نزدیک یکدیگر در نقصان مثل طیف صاع که پر نکرده آید یا زیاده و خلف صاع نزدیک پر شدن یا زیاده یعنی شریک و برابرند در نقصان و نامتای  
 و نارسیدن بدرجه کمال و تمام از جهت بودن شما اولاد آدم که پدید آمده شده است از خاک و بعد از اثبات نقصان خلاصی ذاتی ایشان را که در بانک فضل نیست کمر  
 تقوی نه نسب و فرمود لیس احد علی احد فضل الا بدین و تقوی نیست هیچ یکی را بر دیگری و تقوی و چون ذکر کردیم صفات را محلاً و ضمن دین و تقوی  
 بعضی و ایم را نیز ذکر فرمود که بالرجل ان یکون بذیافا حاشا بخیلا پس است مرد را از وی نقصان بودن او بهیوه و کوئی بی باک در سخن بخیل مدال رواه احمد  
 و البیهقی فی شعب الایمان باب البر والصلة بر بکبر یا بهی احسان و نیکی آید و مراد این جانیکی کردن بوالله یعنی باست و عند آن حقوق است و صل  
 در لغت بمعنی پوشتن و پیوند کردن و مراد اینجا انعام و احسان است با قارب که قرابت بجهت رحم داشته باشند الفصل الاول عن ابی هريرة  
 قال قال رجل ابو هريرة میگوید گفت مردی یا رسول الله من احق بحسن صحابتي کیست یعنی از جمله خیشان منزه و از تره نیک صحبتی و به نیک معاشرت  
 من صحابه بفتح مصدر و فی الصراح صحابه یاران و یاری نمودن من باب مسح یسمع قال گفت آن حضرت املک ما در تو نرا و از تراست بدان قال ثم من  
 گفت آن مرد بعد از وی کیست قال املک باز گفت آن حضرت ما در دستت قال ثم من باز گفت آن مرد بعد از آن کیست قال املک باز فرمود آن حضرت  
 ما در تو قال ثم من گفت آن مرد پیشتر که قال ابوبکر دین مرتبه چهارم فرمود پدر تو نرا و از تراست و فی رواية قال و در روایتی آمده است که گفت آن حضرت بهم در  
 مرتبه اول املک ثم املک ثم املک سه بار فرمود چنانکه در روایت اولی بود غایتش آنکه دین روایت سوال و جواب نیامده و املک دین روایت

منسوب است یعنی صحبت نیک دار و احسان کن مادر خود را بعد از آن فرمود ثم اباك پسر احسان کن پدر خود را ثم ادناك پسر احسان کن قریب تر خود را قریب تر خود را یعنی بعد از مادر پدر خویشان دیگر ترتیب قرب معتبر است هر که قریب تر مقدم تر و احسان مستحق تر متفق علیه و باین حدیث بعضی استدلال کرده اند که مادر را سه چندان احسان است از آنچه پدر را است و گفته اند که این بجهت بابر داری حل و شفقت زائیدن و محنت شیر دادن و در کتب فقیهیه مذکور است که حق والد عظیم تر است از حق والد و نیکی و احسان کردن بوی واجب تر و مومنان تر است و اگر جمع میان مراعات حق پدر و متعذر افتد چنانکه هر یکی بمراعات حق دیگری متذبی که در دو آیه راجع بتعظیم و احترام است حق والد راجع دارد و در خدمت و انعام حق والد و از حقوق والدین است که با ایشان تواضع و تملق و رزد و خدمت کند تا آنکه راضی شوند و در آنچه مباح است اطاعت ایشان نماید و بی ادبی نکند و تنبیهش نماید اگر چه مشرک باشند و آواز خود بر آواز ایشان بلند نکند و ایشان را بنام ایشان نخواند و در پیج کاری از ایشان پیشی ننماید و در امر معروف و نهی منکر زمزمی نکند و یکبار بگوید که قبول نکنند سکوت و زنده بجا و استغفار مشغول گردد و این ادب ما خود است از قرآن مجید و در عظیم ابراهیم خلیل علیه السلام پدرش را و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هم زانی هر چه روایت است که گفت گفت آن حضرت در غم افند و غم افند و غم افند و غم افند کنایت است از خاری و در غم نفع خاک و وصل معنی لفظ خاک پیوسته باوینی و بی پیوسته باوینی که راسه بار فرمود قیل من یا رسول الله پرسیده شد کیست یا رسول الله که در حق وی این کلمه میفرمائی و دعا میکنی حال من ادلک والدیه عند الکبر کیسه در یاد پدر و مادر خود را نزد دیگری احدهما او کلاهایکی از آن دو را یاد پدر و مادر را ثم لم یحلل المحنة پسر دنیا یاد کن بهشت را یعنی خدمت ایشان نکند و ایشان را نزد خود در ارضی نکرد و آنکه سبب در آمدن بهشت است و در بعضی احادیث در باب رمضان نیز واقع شده که هر که در یاد رمضان را و بهشت را در آید یعنی در وی طاعتی و جهادتی نمکند که سبب در آمدن بهشت گردد و واه مسلم و عن اسماء بنت ابی بکر قالت قلت علی ای شیء مشرکة تأتین ابی بکر گفت رضی الله عنهما قدم آورد مادر من بر من و حال آنکه وی مشرک بود و فی عهد قریش این قدم آوردن وی در وقتی بود که آن حضرت را با قریش عهد و مصالحه بود که با ایشان قرار نمکند و آن در حدیثیه بود چنانکه مشهور است فقلت پس گفت یا رسول الله ان ای قدمت علی مادر من بر من آمده و می خواسته و اکثر و ایات یا موحده است یعنی رغبت و میل کنند و است در اسلام یا اعراض کنند از آن و رغبت اگر کلمه فی استعمال کرد در چنانکه رغبت فیه معنی وی میل و خواهرش کردن بود و اگر لغز آید چنانکه گویند رغبت عنه مراد اعراض و اجتناب بود و اینجا هر دو معنی محتمل است بلکه معنی لغز مناسب تر است و موافق با روایت دیگر که آمده و می راعیه محبسم یعنی کاره و ساخت و بعضی هر دو روایت را بویابیک معنی فرود آمدن راغب یعنی رغبت کنند و طمع دارند در مال من و را غمه یعنی ذلیل و محتاج از جهت فقری که دارد پس پرسند شما از آن حضرت که مادر من باین حال آمده و فاصلا آیا حرمت دارم پس صل و احسان و نیکی کنم و او را قال گفت آن حضرت نعم صلیها اری نیکی کن با وی متفق علیه از اینجا معلوم گردد که مادر پدر را که کافر هم باشند نیکی و احسان بایشان باید کرد و همین قیاس حکم سایر اقربا است حق قریب طینی با وجود مخالفت دینی مدعی باید داشت و عن عمرو بن العاص قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان الی اهل فلان هم جنین آمده است و روایت و گفته اند که آن حضرت سیرج نام فلان گرفته بود راوی بخنایت آورد و ظاهر هر دو وقت روایت از تفسیر باسم خوبی داشت و بران مقدمه مرتب می شد و در نسخ اصول بعد از ابی یوسف که داشته و نام نوشته اند بغایت مذکور و گفته اند که مراد بانی فلان ابی لب است و بعضی گفته اند که ابی سفیان یا حکم بن العاص است و این مناسب تر است عمرو بن العاص که راوی این حدیث است نخواست که نفی ولایت آن حضرت و صلاح را از ایشان هر گاه ذکر کند و عیب قوم خود را ظاهر سازد و الله اعلم بر هر تقدیر آن حضرت فرمود که اولاد ابی فلان لیسوالی با ولایا هستند مرا همان دوستان و متوالی من انما ولی الله و صالح المو منین نیست ولی و دوست من مکر خدا و صالحان از مومنان پس مراد بصالح جنس صالحا است نه یکی مخصوص و بعضی گفته اند که او بکر و عمر مرادند و بعضی گفته اند که علی رضی الله عنهم اجمعین لیکن هر دو وجه را بلایا و بلایا و لیکن را ایشان را یعنی ابی فلان را نسبت و رحم و قرابت است بمن ترمی کنم آن را ترمی آن یعنی خبری میدهم بایشان که بدان کفاف ضروری ایشان شود یعنی چون ترمی و ترمی سبب اتصال اشیا است و خشکی و خنکی موجب افراق است بل را که معنی ترمی آمده است استغناء میکند برای صل و رحم پس معنی خشکی برای قطع آن و بعضی شارحان گفته اند قطعیت را تشبیه بجلالت کرده و صل و آب که حرارت قطعیت بدان سر دیگر در و بلال کبیر با و قح آن خوانده اند و بعضی ترمی آمده معنی ترمی و معنی آنچه تر کرده شود بدان خلق چنانکه آب و شیر و بکسر جمع ملل نبرد داشته اند متفق علیه و عن المغیره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله حرم علیکم حقوق الامهات خدی تعالی حرام گردانید بر شما بخانیدن مادران و به تخصیص مادران مذکور به جهت قوت و طلبه حقوق ایشان است چنان سابقا معلوم شد یا به جهت ضعف طلب ایشان که بانه که چیز بخیده میشود یا به جهت تقصیر و تنوان اولاد و حقوق یا به جهت آنکه ظاهر سخن مادران بود و لهذا در حدیث اشیا ذکر کرد که از هم بیکانند به جهت وقوع تقریب در ذکر اینها و ادالنبات و حرام گردانید بر شما زنده که در کردن و خزان که در جاهلیت میکردند از جهت ترس فقر و عار و منع و هات و حرام گردانید بر شما بخیلی کردن و کدانی نمودن یا منع به لفظ مضی است و بلفظ مصدر نیز روایت کرده اند که عبارت از نخل و اساک است و هات معنی است که امر است از این یعنی به عبارت از طلب و سوال است و گفته اند که مراد از منع ما و دانست از حقوق واجب در مال و گرفتن آنچه حلال نیست از اموال مردم و بعضی

گفته اند بلكه منع از جميع حقوق واجب و اموال و افعال و اقوال و اخلاق و طلب و تكليف مردم آنچه واجب نيست بر ايشان از حقوق در عايت انصاف و اعتدال در آن و كره لکم قيل و قال و كره و داشتند شما را قيل و قال را كه بر تشديد و ملازمت مبالغه و تخفيف زياده است و قيل و قال بفتح لام بر طريق حكايه افعال مجهول و معلوم و مقصود و مني است از آنچه مردم با يكديگر نميكنند و حكايه را اجيف ذكر كنند و كره گفته شد چنين و گفت فلان چنين و مني از قيل و قال بر تقييد پريست كه نه براي محبت و تحقيقي امرى باشد و الا چيزي كه حقيقت آن معلوم نبود و براي تحقيق آن از اقوال مردم نقل كند حرام نبود و بعضي گفته اند كه مراد قيل و قال بسيار كوفي و كثرت كلام است كه دل را بيزاند و مساوت آورده و وقت را ضايع كرده و كثرة السؤال و كره و داشت براي شما كثرت سوال بدين دامن چنين معني گفته اند بكي بسيار پرسش از احوال مردم و تجسس و تفشيز از آن دوم كثرت سوال در علم براي امتحان و انظار فضيلت و خصومت و بديل دادن سوم بسيار پرسيدن از حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم كه سبب كلفت و آزادي و باعث تضييق و تشديد در احكام است چنانكه در قرآن مجيد فرموده لات الاعمى اشياء الا آية و بعضي بسيار سوال نمودن و كداني كردن مراد داشته اند و اين وجه بعد است بجهت آنكه قيد كثرت در نما مقيد نيست بلكه سوال كردن في ضرورت حرام است مطلقا قليل باشد يا كثير و نيز بات باطلاق خود اين معني را شامل است پس ذكر او موجب تكميل و واضاعت لئلا مكرره داشت ضايع كردن اين مال را كه مراد بدين اسراف و انفاق در غير طاعت حق است چنانكه بكي تمام يا بعض مال خود را ايكي بدهد و اين حقوق و احتجاج باشند يا مال را باندازد يا در آتش سوزد يا با فاسق بدهد كه در نامريضات حق صرف كند و تفصيل كلام در اين مقام آن است كه صرف مال كره واجب و ضد و ليست در نجا اضاعت و اسراف كنجاش ندارد و اگر حرام و كره بود بدي شبه اضاعت و اسراف است و شتياء در نجا است كه بظاهر مباح ميمايد اما اگر نيك در و ذفاج و مفاسد و مظاهر و باطن از نجا پديد كند و چنانكه در صرف در بناهاي دور و درازي حاجت و ترئين و ترويق آنكه در وسعت و فحش و بزر احتياج بدان شود و اسراف و انفاق و توسيع در لباس عجمه و اطعمه مشقيه از نيه تجاوز از حد اعتدال از براي محرم و خطا نفس و تقا خري رعايت جانب فقر و محتاجان چنانكه عادت اهل اسراف و اتراف است اگر چه بكم ظاهر شرع حرام نباشد اما موجب مساوت قلب و غلظت طبع است و هم چنين گناستن او اني و ظروف و سيوف و سلمه بطلاات و جواهر و اشغال آن و بي باكي و بي قيدي در بيع و شراي بتمل غبن فاحش و احوال متمدنه و مانند آن همه داخل اضاعت و اسراف است متفق عليه و عن عبدالله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم من الكباير شتم الرجل و والد يده از حلقه گناگان كبره است و شتم دادن مرد و پدر و مادر خود را قالوا كنهه صحابه يا رسول الله و هل يثتم الرجل و والد يده آيا دشنام میده مرد پدر و مادر خود را قال نعم گفت آن حضرت تهيه و دشنام میده مرد پدر و مادر خود را بزرگوار كه يسحب ابا الرجل فليسب اياه دشنام میده پدر مردی را پس دشنام میدهد آن مرد پدر و مادر و ليسب امه فليسب امه و دشنام میدهد در مردی را پس دشنام میدهد مادر و پدر و دشنام داد و دشنام دادن پدر و مادر و هر چه كه باشد گناه كبره است بزرگوار كه داخل حقوق است شعر كه مذخريش دوست داری دشنام مكن بدار من متفق عليه و از اينجا معلوم شود كه هر كه سب و واسطه فسق و فساد كرد و دنيز فاسق است و داخل است در و زان و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ان من ابر البر صلة الرجل اهل و دابيه بدرستيك از نيك ترين نيكيها احسان كردن مرد است اهل محبت پدرش را بعد از ان يولي بعد از مردن يا غايب شدن پدر يولي بضم يا و فتح واو و كسر لام مشدده از توليت بمعني پشت دادن در حق يعني محبت پدر مر کسی را كويند كوي سبب قراست با سپر است و در مروت صله و ي لازم و اين صله و ي كوي يا نيكي كردن بپدر است و چون نظر الغيب نگاه داشت خايت نيكي كرده رواه مسلم و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم من احب ان يبسط له في رزقه كيكه دوست دارد كه فراخي كرده شود مراد او از رزق و ي و يسياء له في اقوه و تاخير كرده شود در اجل و ي و در كروانيد شود عسر و ي اثر داخل معني نشان پاي است در رفق بزمين و اين فرع حيات است و هر كه مرد نشان پاي و ي بر و ي زمين نماند پس اثر ميگوييد و مدت عمر را ده ي نمانيد و ميغرمانيد هر كه خواهد رزق او فراخ شود و عمرش دازد كه در فليصل و حمله پس بايد كه صلگند رحم خود را و احسان نيكي در حق ايشان بجاي آرد و متفق عليه مراد بفرخي رزق و داري عمر وجود بركت و طيب عيش و زيارت توفيق و صفاي حال و نورانيت قلب است و در اين معني بيان نيك است و جهان چنانكه ذكر لفظ اثر شعر است بدان يا ذيت صالحه كه بعد از و ي نماند و بعد از و ي نام نيك و ي رازنده دارند كه تقاي اولاد و لاوت ثاني است مرده را و به حقيقت حق سبحانه و تعالي صلح را عام را سلب فرامي رزق و درازي عمر ساخته و و ي تعالي هر چيز را سبب پيدا كرده هر كرامی خواهد كه رزقش را فراخ كرواند و عمرش را دازد سازد او توفيق اداي حقوق مي بخشد و گفته اند كه اين محو و اثبات نسبت بخلق است چنانكه قدوس مخلص خود را داشته اند كه عمرش شصت سال است و اگر صلح رحم كند چهل سال بران افزون بود و اما نسبت بعلم حق تعالي تغير و تبديل نباشد و چون شارب چنين خبر داده ايمان بدان بايد آورد و ديگر نشانه چيست نشان سعادت اين است كه بشنيدن اشغال اين خبر دست بعلي كه فرموده اند بزنند و حقيقت حال بوي سبحانه تفويض نماندند آنكه بحث كنند و در چون و چرا افتند و عن ابی هريره قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم خلق الله الخلق پيدا كرد و الله تعالي خلق را يعني تقييد كرد و مخلوقات را در علم انبي خود بران وحي كه در وقت انعام خلعت وجود بران و چه باشد فلما فرغ منه پس چون از خلق فارغ شد يعني قصا كرد و انعام نمود و حقيقت فرارغ بعد از شتغال

بکاری باشد و آن بر خدای تعالی متعین است زیرا که او را کاری از کاری دیگر شاغل و مانع نکرد و چنانکه در دعای مأثور آمده است سبحان من لا یغفل شأنی  
 قامت الرحم فاخذت بحقوقی الرحمن باینکه در جمیع کجرفت هر دو حق خود را بدین راد و تخصیص اسم حسن بذكر انا عا دیش آینه معلوم کرد و حق نفع حاصل و سلوک  
 قاف در اصل جای بستن از را که نیند و چون در بستن از را دو طرف وی هم بسته میشود و تشبیه کرد و گفت بختوی یعنی بد و طرف معقد از را و بر از را نیز اطلاق کند و پروردگار را  
 از ان منزله است و در و این کلام بر طرز زبان عرب است و عادت مردم است که چون یکی بد یکی نپا هار و دست بدامن وی زند یا طرف از را وی بکیرد و کاهی که  
 کار بخت باشد و اضطرار در کار بود و مبالغه و تاکید منظور افتد دست بد و حق از را زند تا کار بر کسی که بوی می کیرد و تنگ افتد و البته پرسد که مقصود چیست و چه میخواهی استعاره کرد این  
 عبارت را برای پناه جستن رحم محضرت رحمان از قطعیت بعد از ان این عبارت مثل شد بدین معنی بی آنکه مخفی شود و در فتن آن منظور بود چنانکه گویند یا مصلوبان هر دو  
 دست دی فرار است یعنی نمی رود و او است بر چند کسی باشد که در اول خلعت دست ندشته باشد یا دستهای او بریده باشد یا محال بود و وجود دست مراد را چنانکه پروردگار  
 تعالی و تقدس و این طرز سخن در زبان عرب بسیار افتد و قرآن و احادیث بر طرز زبان عرب واقع شده و این اصلی عظیم است از برای تاویل تشابهات قرآن و حدیث  
 بی ارتباط تکلفات و در معنی است از معانی ذواتی نیست که بایسته و پناه و کیردن و گرفتن و پناه جستن او بر کسب تشبیه و تشبیل است که باینکه شخصی است که  
 بایستد و دامن گیر بای عزت و عظمت حق سبحاندا بگرفت و پناه جستن فقال مه پس گفت پروردگار تعالی چه میگوید و چه میخواهی و صحبت باعث پناه جستن تو  
 باین درگاه من معنی بازماند و لکن بابای استغنیاست که الف دی را به بدل کردند و قالت گفت رحم محضرت غرت هذا مقام العايد ملت من القطیعة  
 و این جای ایستادن پناه گیرنده به سنت از قطعیت و پیوند بریدن یعنی منکر در حضرت تو ایستاده ام و دست بدامن عزت و عظمت تو رفته ام پناه میجویم تو را از آنکه  
 کسی قطع کند مرا و صله و پیوند مرا عایت بخند و قطع رحم بنماید قال گفت پروردگار تعالی برای اجابت تمس رحم و قبول مطلب وی الا توضیح آید راضی نیستی توان  
 اصل من و صلت که پیوند کنم من بکسی که پیوند کند تو با من و انعام و احسان کنم با وی و اقطع من قطعلت و بر من از کسی که بر او تو را باز گیرم انعام و احسان خود را از وی  
 طاعت کن تو حرم بی یارب راضی شد می پروردگار من قال فذالك گفت پروردگار تعالی پس این وعده من باتو ثابت و محقق است و مر تر است این کرامت  
 متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم الرحم شجرة من الرحمن و هم انانی هر بره که گفت گفت آن حضرت لفظ رحم شجره  
 کرده شده و گرفته شده است از لفظ رحمان چنانکه در حدیث دیگر تصریح آمده که پیدا کردم رحم را و شتاق کردم او را نامی از نام خود که رحمن است که قال الطیبری  
 با احتمال دارد که مراد دهد و لفظا معنی باشد یعنی قرابت رحم که واجب است رعایت آن شامی و شعبه است از رحمت حضرت رحمن و شعبه شجره الشین و سانه  
 الجیم رگها و بیخهای درخت در هم شده و مراد آن است که رحم از رحمت رحمن است و شتیک و متصل بدان قال الله من و صلت و صلته گفته  
 است الله تعالی خطاب بر رحم کرده هر که پیوند کند تو در عایت کند حق ترا پیوند کنم با وی و رحمت کنم او را و من قطعلت قطعته و هر که قطع کند ترا قطع  
 کنم او را و اله البخاری و عن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم الرحم محلقة بالعروش رحما و نخر شده است بعرض و  
 متمسک است آن مکان رفیع عظیم بقول میگوید رحم بطریق خبر و نمان و وصلنی و صله الله و من قطعنی قطعته الله هر که وصل کند مرا وصل کند او را  
 خدا و هر که قطع کند مرا قطع کند او را خدای تعالی متفق علیه و عن جابر بن مطعم قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم لا يدخل الجنة قاطع  
 و رحم و دنیا بهشت را همراه ساقان و مقبران قطع کننده و رحم متفق علیه و عن ابن عمر و قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ليس  
 الواصل بالکافی نیست وصل کننده رحم بر وجه کمال مکافات کننده با اقر با چنانکه آنها بوی احسان می کنند و می نیز میکند و لکن الواصل الذی ولیکن و اصل کما  
 است که اذا قطعت رحمه و صلتها چون قطع کرده شود رحم دی و رعایت کرده نشود حق قرابت دی و وصل کند رحم را و رعایت حق دی کند جو امر دان است  
 که حق خود را کسی طلبد و حق دیگران ادا نماید و قطعت را نیز تشبیه خوانده اند برای تحکیم و مبالغه و او اله البخاری و عن الهیره ان و جلا قال روایت است  
 از ابی هریره که مردی گفت یا رسول الله ان لی قوابة اصلهم را قز قزبان خویش اند که پیوند میکنم ایشان را و تقطعون لی و میریزند ایشان قرابت را برای  
 من و احسن الیهم و یسبون الی و نیکی میفرستم من بسوی ایشان و بدی میفرستند ایشان بسوی من و احکم عنهم و یجملون علی و علمی و رزم و دمی گذرم  
 من ان ایشان و جل می کنند و خشم میگیرند ایشان بر من فقال لمن کنت کما قلت پس گفت آن حضرت بخدا سوگند اگر هستی تو چنانکه میگوئی فکنا تفسهم الملیل  
 گو بایم اندازی در دهن ایشان و می خورانی ایشان را خاکستر گرم را یعنی چون شکرانه نیکی تو نمی کنند حرام است عطای تو بر ایشان و حکم آتش دارد و شکمهای ایشان تشبیه کرد تشبیه  
 که لا حق میشود ایشان را از خوردن آن خاکستر گرم و مل نفع نیم خاکستر گرم و بعضی گفته اند که تو با احسان کردن بر ایشان رسوا و محترس گردانی ایشان را در پیش نفوس ایشان  
 مانند آن کسی که در دهن می اندازد خاکستر گرم را و می خورد آن را و بعضی گویند که احسان تو ایشان را مانند خاکستر گرم است که می سوزد و هلاک میکند و ایشان را بعضی  
 گفته اند که می گرداند روی ایشان را سیاه مانند خاکستر گرم و لا یزال معات من الله ظمیر علیهم و همیشه است با تو از خدا معین و ناصر و دفع شر و ایدای  
 ایشان بر ایشان مادامت علی ذلک مادام که ثابت و تقیم باشی بران صفت و او اله مسلم الفصل الثانی عن ثوبان بولی آن حضرت بود و مقرب







نعم گفت آری خاله است قال فبرها گفت آن حضرت پس نیکی کرد و بوی نام زیده شود آن کنه توارانجا معلوم میشود که صلح رحم سبب کفارت کنایان شود اگر چه  
کبیره نیز باشد یا آن حضرت آن را در خصوص این مرد بومی معلوم کرد و نیز معلوم شد که خاله علم دارد و او را التزمی و عن ابی اسید بن مسمیة و فقم سین  
الساعدی قال روایت است از ابواسید ساعدی که گفت بلیا سخن عند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در انشای آنکه ما نزد پیغمبر بودیم  
صلی الله علیه و آله و سلم اذ جاء رجل من نعی سلمة ناکه آمد آن حضرت را مردی از بنی سلمه بکسر لام نام بطنی است از قبایل انصار و گفته  
که سلمه بکسر لام در عرب غیر این بطن از انصار بنست و سلمه فقیح لام بسیار است فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله هل حق من بواوی شیء آیا باقی مانده  
است از نیکی پدر و مادر من چیزی یعنی در نیکی بر والدین هر چه تو ایستم کردم آیا باقی مانده است از برایشان چیزی ابوصحابه بعد مو تقصا که کجیم آنرا  
پس از مردن والدین یعنی پس از موت والدین بهم برایشان صورت دارد و قال نعم فرمود آن حضرت آری باقی مانده است از بر بعد موت والدین الصلوة  
علیهما و الاستغفار و طهما رحمت فرستادن برایشان و دعا کردن و آمرزش خواستن از حق تعالی مرایشان را و انفاذ عهد ما من بعد ما در و ان کردن  
عهد و وصیت ایشان بعد از وفات ایشان و صلة الرحم حتی لا توصل الا بهما و صلح کرده نمی شود مگر بسبب محبت خالص ایشان و حق ایشان و طلب  
رضای ایشان که رضای حق منوط است بدان که به جهت غرضی و غایتی دیگر که طلب قرب و منزلت یا وسیله مال و جاه و نزد ایشان باشد چنانکه طاعت پروردگار  
تعالی خالص برای طلب رضای وی باید کرد نه برای غرضی و غرضی و اگر اموال صدقیهما و بزرگ داشتن دوستان والدین را و احسان کردن بآنها  
چنانکه در فصل اول در حدیث ابن عمر که شد رواه ابوداود و ابن ماجه و عن ابی الطفیل نام او عامر بن وائل است آخر صحابه در موت  
بود و وی رضی الله عنه از تابعان امیر المؤمنین علی رضی الله عنه قال روایت النبی گفت دیدم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم قسمی لهما بجر  
انفک بخش می کرد و کوشی را در موضعی که نام وی جعرا نه است بکسر جیم و عین و تشدید را موضع مشهور است بر یک مرطرا که آن حضرت بعد از فتح خنجر  
روانجا بوده و قسمت اموال نموده اذ اقبلت امراة حتی دنت الی النبی ناکه پیش آمدن تا نزدیک شد بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فبسط  
لها و داده پس بکتر اند آن حضرت برای شستن آن زن روی مبارک خود را فخلبت علیه پس نشست آن زن بر زانو اهل من می ابو الطفیل میگردد  
چون این چنین تعظیم آن زن از حضرت وی مشاهده کردم با حاضرین مجلس شریف گفتیم کیست این زن فقالوا پس گفتند حاضران می امد الی ارضعت  
این مادر رضائی آن حضرت است که شیر داده او را از انجا معلوم شود که حق رضاع نیز موجب اکرام و اتمام است و نیز رعایت حقوق سابق و اکرام مصاحبان تک  
واجب است رواه ابوداود الفصل الثالث عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال بینا ثلثة نفوس ما شون در انشای  
آنکه سه کس با یکدیگر می رفتند اخذ هم المطر در گرفت ایشان را باران فمالوا الی غار فی الجبل پس میل کردند آنجا بسوی غاری که در کوه بود و پناه بردند بدان فاجلست  
علی قم غار هم صخرة من الجبل پس فرو افتاد بر دامن غار ایشان سخی بزرگ از آن کوه فاطبقت علیهم پس پوشید ایشان را فقال بعضهم لبعض  
پس چون در ماندند که چه علاج باید کرد یکدیگر گفتند انظروا لعلنا لا نعلقوها لله صلح بیکدیگر کارهای را که کرده ایم شما را برای خدا آن کارهای نیک باشد و  
لا بقول درگاه مولی تعالی باشد یعنی خالص بوجهی که ما شنبه را یا غرض فادعوا لله بهما پس بخوانید خدا را و توصل کنید بدان اعمال لعلهم یفرجها می  
است که نشادگی و دهوی تعالی شما را ازین تنگی و شدت که ازین صخره پیش آمده فقال احد هم پس گفت یکی ازین سه نفر اللهم انه کان لی ولدان  
شیخان کبیران خداوند بجهت تحقیق بود مرا پدر و مادر بزرگ ولی صلیه صغار و حال آنکه بودند مرا کودکان خرد و صبی بکسر صا و سکون با و فتح  
یا جمع صبی و صغار جمع صغیر گفت ادعی علیهم بودم من کی میچرانیدم کوسفندان را که اتفاق میکردم شیر آن را برین خردان فاذا رحلت علیهم  
فخلبت پس چون می در آمدم شبانکه برین خردان پس میدو میشدم کوسفندان را بدادت و والدی آغاز می کردم به پدر و مادر خود و سخت شیرانزد  
ایشان می بردم استقیما قبل و لدی می نوشانیدم ایشان را پیش از اولاد خود و اندک نایبی الشعر و بدستیکه تحقیق دور بردم درختان  
یعنی روزی و رختان که چراگاه کوسفندان بودند و افادند و بچراگاه دور رفتم و در بعضی روایات آمده تا آخر نمزه از الف و نای ذمار هر دو  
لغت مشهور است یعنی دور افتادن فمالا نیت حتی امسیت پس نیامدم بخانه تا آنکه شام کردم یعنی شب افاد و بیکه توانستم آمد فوجدتهم قدامنا  
پس باقم ما در و پدر را که تحقیق خواب کرده اند فخلبت کلکنت احلب بضم لام من نضرس و شدم کوسفندان را چنانکه عادت بود که می دو شدم  
فخلبت بالجلاب پس آوردم ظرف شیر را یا شیر را جلاب بکسر حاء بد و معنی آمده فقطت عند و سهما پس ایستادم نزدیک سر در و پدر و  
بعضی روایات علی و سهما اگره ان او قظهما در حالی که ناخوش دارم که سیدار کنم ایشان را و اگره ان ابداء بالصیبة قلبهما و ناخوش دارم که غایتم  
بخردان پیش از مادر و در بالصیبة يتضاغون بضاد و عین معجمین عند قلبی و خردان منسوب می کنند و می نالند از گرسنگی نزدیک هر دو پاهای من گویا در  
شریعت آن قوم حق نفقه مادر و پدر مقدم بود بر حق اولاد یا برابر بود و این مرد تقدیم میکرد مادر و پدر را و بعضی گویند شاید که مقدر سعد بن خردان داده بود و بی تابی و فریاد

فردی که  
کلمات را  
بکسر می  
نویسد

ایشان برای زیادتى بود فلم یزل ذلك دالجا و دایم پس بود خواب کردن و ایستادن و فریاد کردن کار سن و ایشان بعضی پدر و مادر خواب میکردند و خردان فریاد میکردند و من ایستاده بودم حتى طلع الفجر تا آنکه برآمدن برادران حکایت از حال خود کردند و در وی بخدا آورد و گفتم خداوندان گفت تعلم انی فعلت ذلك ابتغاء وجهك پس اگر هستی تو که میدانی که من کرده ام اینکار به محض طلب رضای تو فافرج لنا فرجة نرى منها السماء پس بجای برای کشادگی پیغمبر از آن کشادگی آسمان را فافرج از باب نصر و از افعال هر دو خوانده اند و فرجه نیز بضم فافرج آن آمده ففرج الله لهم حتى يرون السماء پس بکشا و خدای تعالی برای این قوم تا آنکه چنان شد که می بینند آسمان را و فرج به تشدید را و به تخفیف آن نیز آمده و در بعضی روایات بر دلی نون آمده و چون در نخستین حکایت خود تمام کرد و از تنگی کشادگی یافت قال الثانی گفت مرد دوم برای بیان کردار نیک که وی کرده بود اللهم انه كانت لی بنت عم اجهها خداوند بدیستی که بود مرد و خرم که دوست میداشتم او را که شد ما یحب الرجال النساء دوستی مثل دختر من و دستبهای مردان مرزبان را فطلبت اليها قسمها پس طلب نمودم بسوی وی نفس او را یعنی میل کردم بسوی او و فرستادم کس را بسوی وی فابت حتى اتيتها بمائة دينار پس سرکشی کرد و می از مطا و عمت من تا آنکه بیارم او را و بدهم صد و نیا رفصیت حتى جمعت مائة دينار پس کسب و کار کردم تا آنکه بهم رسانیدم صد و نیا را فی الصراح سجد و دیدن و شتابی کردن و کسب و کار کردن فطقت بها پس پیش آوردم او را آن صد دنیا را فلما فعلت بین رجلها پس هرگاه که نشستم میان دو پایی آن زن برای جماع قالت یا عبد الله اقول الله کنتان زن ای بنده خدا بر پیر کن و ترس از خدا و لا تفتح الخاتم و کشا مهر امانت را یا کنایت از ازاله بکار ت کرد ففقت عنهما پس رسیدم از خدا و در ایستادم از وی اللهم فان کنت تعلم انی فعلت ذلك ابتغاء وجهك خداوند پس اگر میدانی تو که من کردم آن را برای طلب رضای تو فافرج لنا منها پس کشادگی ما را از این صخره ففخرج لهم فرجة پس بکشا و خدای تعالی برای ایشان کشادگی و فرج به تخفیف را و تشدید آن نیز آمده و قال الاخر و گفتم مرد دیگر از آن سه مرد اللهم انی کنت استاجرت اجیرا خداوند من بزدوری گرفت مردی را یغریق از زبیا نه کشانی و فرقی به قح فاسکون را و فتح آن پیمان که سیرده رطل و بعضی گویند پانزده رطل در وی بکنج و فتح را اکثر اصوب است تر و ابل لغت و تر و محمد شین بسکون اکثر است و قاضی عیاض گفته روایت شیوخ ما بسکون و فتح هر دو است و الفتح اکثر و در صراح گفته فرق و سکون و بحرکت پیمان ابل مدینه و آن شانه زده رطل است و از فتح بهره و ضم را و تشدید زای و تخفیف آن و بضم هر دو به تشدید و تخفیف و بضم اول و سکون ثانی و در زبانی هسره و از ترخون بجای را نیز آمده نام دانه مشهور فی الصراح از زبیر بن خنی فلما قضی عمله پس چون تمام کرد آن مرد کار خود را قال اعطنی حتی کنت بده مراق مرا فعرضت علیه حقه پس پیش آوردم بروی حق او را و فقره و در غب عنه پس گذاشت حق خود را و اعراض کرد از آن فلم ازل اذ رعه پس همیشه زراعت میکردم و او را که شالی بود تا آنکه حاصل بسیار آورد حتی جمعت منه بقرا و در اعیها تا آنکه بهم آوردم از حاصل زراعت کاوان و چراندۀ آن کاوان را درین روایت ذکر بقرا داعی کرد ما اعتبار اکثر و اغلب و در روایت دیگر آمده که حاصل بسیار کرد و اندیم اجرت ویرا تا آنکه بسیار شد اموال از شتر و گاو و گوسفند و غلام فجاءنی پس آدمرا آن اجیر فقال پس کنت اتق الله و لا تظلمی ترس خدا و ظلم کن مرا و اعطنی حتی و بده مراق مرا ففعلت اذهب الی ذلك البقر و در اعیها پس کفتم بر بسوی کاوان و چراندۀ آن حق است فقال اتق الله و لا تظلمی پس کفتم ترس خدا را و استرا و خیریت کن بر فقلت انی لا اهرز بلب پس کفتم بدیستی من استرا نمی کنم تو بخذ ذلك البقر و در اعیها پس بکیر آن کاوان را و چراندۀ آن را فافخذها فانطلق بها بکرفت این مال و متاع را پس بر آن همه اشیا را فان کنت تعلم انی فعلت ذلك ابتغاء وجهك فافرج ما بقی پس اگر میدانی خداوند آنکه من کرده ام از برای طلب رضای تو پس بجای آنچه باقی مانده ازین سنگ ففخرج الله عنهم پس کشادگی تعالی آن سنگ را از ایشان و براندازان محنت متفق علیه و ازین حدیث معلوم شد استحباب توسل بصلح اعمال در حال شدت و کرب زیرا که مولی تعالی از ایشان قبول کرد و اجابت نمود و آن حضرت این را از آن قوم دیگر شنید و ذکر فضایل جزو او اگر استحباب نباشد جواز خود متیقن است اما باید دانست که این معامله بر ظاهر شریعت و مقتضای ایمانست که بموجب صدق و عده پروردگار تعالی و وثوق بدان اجر عمل را می طلبد و معامله نمی نماید اما آنکه متعرق است در بحر حقیقت و مشا به میکند شمول قدرت و فعل و توفیق الهی را خالی است از وجود و دست عمل خود و جزای آن او را که بحال اسناد فعل بذات خود و استحقاق جزای اوست و می به از حق میداند و خود در میان نمی بیند عمل بتوفیق اوست و جزا بفضل او تعالی شانه و عظم بر دانه و نیز معلوم میشود مبالغه در فضل نفع بر والدین و اثیار ایشان بر اهل و اولاد و احترام و تجاشی از تکلیف و مشقت ایشان و قصر محبت بر راحت و آرام ایشان و نیز معلوم میشود که بیدار کردن کسی را که در خواب است گمراه بود و خصوصاً در محل ادب و تعظیم کمرای نماز و زود فوات فرض و معلوم میشود که راحت خواب لذت و طیب است از تناول طعام و معلوم میشود فضل محنت و پارسائی و بازداشتن نفس از حرمت اعتنا نزد قدرت و عدم مانع و طلب نفس و خواهش وی خصوصاً در شوق فرج که بچنان وی غالب تر و سرکش ترین شهوات است بر عقل و مشکل ترین حالات است بر مرد و نیز معلوم میشود که تصرف در مال غیر بی اذن و بی جایز است اگر اجازت کند بعد از آن چنانکه مذهب حنفی است که تصرف فضولی جایز است و موقوف



است بر اجازت مالک و بعد از اجازت وی نافرمان کرد و معلوم میشود که حسن عهد و ادای امانت و ساحت در معاملات امری فاضل و موصل است بقرب و کرامت  
نزد حق و معلوم میشود که دعای بنده بعد از وقوع بلاستجاب و سبب دفع بلا و کثرت از تنگی سخت و ابتلاست و معلوم میشود که کرامات اولیای حق است چنانکه  
مذهب اهل سنت و جماعت است رضوان الله علیهم اجمعین و عن معاویة بن جابر ان جاهدته جاء الى النبی صلی الله علیه و آله و سلم جاسر بن عباس  
بن مرداس سلمی که از صحابه بود و پیروی معاویة بن نزار صحابه را است نزد آن حضرت آمد فقال پس گفت یا رسول الله اردت ان اغزو و اخاشم که بغزار و م  
و قد جئت استیشرك و بتحقیق آمده ام که مشاورت کنم ترا و چه میفرمائی فقال هل لك من ام پس فرمود آن حضرت آیا هست ترا مدیری قال نعم گفت آری  
هست قال فالزمها فرمود پس لازم گیر او را و با وی باش فان الجنة عند رجلها زیرا که بهشت نزد پای مادر است یعنی در پای مادر باشد که موجب در  
آمدن بهشت است و این عبارت کنایت است از خضوع و نذل که اگر کرده اند بآن اولاد نسبت بوالدین پس در پای بودن صفت ولد است صفت  
بهشت و واه احد و الشانی و اللهقی فی شعب الایمان و عن ابن عمر قال کانت تحتی امرأة ابن عمری کوبید بود در عقد نکاح من زنی و کان  
عمریکرهما و بود عمر رضی الله عنه که ناخوش میداشت آن زن را فقال لطفها پس گفت مرا عطلاق ده آن زن را قابلیت پس سر باز زد من از امثال این  
امر و طلاق ندادم زن را فاتی عمر و رسول الله پس آمد عمر بن عمر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم فذكر له انك قد طلقك و عمر آن حضرت را  
فقال لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم طلقها پس گفت آن حضرت طلاق بده آن زن را و او التزم مدی و ابوداود و عن ابی امامة  
ان رجلا قال روایت است از ابو امامة باهلی که صحابی مشهور است که مدعی گفت یا رسول الله ما حق الوالدین علی ولدها چسبیت حق مادر و پدر بر فرزندان  
قال گفت آن حضرت هاجتک و ناولک مادر و پدر بهشت و دوزخ تو اند یعنی حق ایشان یکی کردن است بایشان و نارنجاندن ایشان را که یکی کردن با  
ایشان سبب درآمدن بهشت و رنجاندن ایشان موجب درآمدن دوزخ است و واه ابن ماجه و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
و سلم ان العبد لموت والداه و احدهما بدستیک بنده هر آینه میمیرد و مادر و پدر و با یکی از آن دو و الله طهما عاق و حال آنکه تحقیق آن بنده مرا ایشان  
رنجاند و عقوبت و زنده است و ایشان ناراضی رفته اند از دوزخ عالم فلا نزال بدعوطهما و لیستغفرو لهما پس بپوشد و عاید کند آن بنده مرید و مادر او  
آمرش میخورد از خدا حق میکشد الله با آت آنکه می نویسد و از خدای تعالی نیکی کند و ایشان یعنی دعا و استغفار فرزند آن مرد والدین را بعد از مدتی  
ایشان آن فایده دارد و اگر ناراضی رفته باشند هم حق تعالی ایشان را راضی میکند و انداز وی و نام و یار و یوان نیکی کنند کان پدر و مادر و در رضا جوئید کان از ایشان می  
نویسد و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من اصبح مطیعا لله فی والدیه کیک با مادر و پدر او کند دعا که فرما هر دواری کند است  
خدا را در حق مادر و پدر خود و بجای آورده است حق ایشان را اصبح له بابان مفتوحان من الجنة با مادر و پدر او کند دعا که ثابت است برای او و در کثرت ده از بهشت فان  
کان واحد اقوال پس اگر باشد یکی از مادر و پدر پس مفتوح یک راست و بعضی نسخ و احد انصب است و من اصبح عاصیا لله فی والدیه اصبح له بابان  
مفتوحان من النار و ان کان واحد اقوال و کیک با مادر و پدر او کند دعا که فرمائی کند است مر خدا را در حق مادر و پدر خود با مادر و پدر او و در کثرت ده از  
آتش و دوزخ و اگر هست یکی از مادر و پدر پس مفتوح یک راست و از اینجا معلوم شود که طاعت و معصیت والدین چون بفرموده حق است و تحقیق طاعت  
و معصیت اوست تعالی و تقدس قال رجل و ان ظلما و گفت مردی از حاضران و اگر چه ظلم کنم کنند مادر و پدر فرزند را قال فرمود آن حضرت و ان ظلما  
و ان ظلما و ان ظلما سه بار مکرر فرمود از برای تاکید و مبالغه و مراد بظلم در امور دنیا و دینیه چه طاعت والدین اگر مخالف دین باشد و ان بود و عن  
ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال و هم روایت از ابن عباس است رضی الله عنهما که آن حضرت فرمود ما من ولد با و یظن الی والدیه  
نظرة و حقه نیست هیچ فرزندی نیکی کند به والدین که نگاه کند بسوی ایشان نگاه کردن بوجه رحمت و محبت الا کتب الله له بكل نظرة حجة مبرورة و اگر نگاه  
بنویسد مراد خدای تعالی در برابر نگاه کردن نمی مقبول افتاده و کتاب حج که شست که خرابی حج مبرور نیست مگر بهشت و معنی حج مبرور نیز همانها معلوم شد و قال ان مقبول  
است قالوا چون آن حضرت نظر کردن بوالدین را این چنین جزای دیگر کرد و صحابه بطریق استعظام و استعجاب گفتند و ان نظر کل یوم مائة مرة و اگر چه نگاه کند هر روز  
صد بار قال نعم گفت آری و اگر چه نظر کند هر روز صد بار و از برای رفع و در استبعاد ایشان فرمود الله اکبر و اطیب خدا بزرگ تر و پاک تر است از آنچه در کان سماء  
که نوشته میشود و به نظر دلچسب مبرور و عن ابی بکره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کل الذنوب یغفر الله منها ما شاء همه گناهان می آمرزد خدای تعالی  
از آن گناهان هر چه میخورد الا عقوبت الوالدین مگر رنجاندن مادر و پدر فانه یجعل لصاحبها عید پس بدستیک الله تعالی شایب میکند عقوبت را صاحب  
عقوبت را فی الحیوة قبل الممات هم در دوزخ گاهانی پیش از مردن با آنچه می کند و آخرت از عقوبت و این غایت تشدید و تغلیظ است بر حقوق و عن سعید  
بن العاص نام دو کس است پوشیده نمائند که این سعید را سعید ابن العاص خواندن بسبب نسبت بجد است یکی البر و آن سعید بن العاص ابن امیه بن عبد شمس  
جد مناف است قدیم الاسلام اسلام آورد بعد از ابی بکر صدیق و دیگری اصغر و آن سعید بن حمیم بنده و مشاة ساکنه و دو حامی اهل بن سعید بن العاص بن امیه و

وی در وقت وفات آن حضرت هشت سال بودید آن حضرت را در وایت کرد از وی و این حدیث اوست بار وایت پدر کلان او قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم حق کبیر الاخره علی صغیرهم ادب و حرمت بزرگ از میان برادران برابر در خود ایشان حق الوالد علی ولد هم حق پدر است بر فرزند و وی البیهقی الاحادیث الخمسة فی شعب الایمان روایت کرده بیهقی این پنج حدیث را از حدیث انس تا حدیث سعید بن العاص در شعب الایمان باب الشفقة والرحمة علی الخلق فی الصراح شفتت مهربانی شفق که لک اشفاق رسیدن بر کسی یا چیزی از مهربانی بر وی صلتی تعلی یقال اشفق علیه فوشفق و شفیق علیه و بمعنی ترسیدن آن کسی یقال اشفق منه ای خاف انتی و طیبی گفته اشفاق بمعنی خوف است و شفتت و شفق اسم است از ان و بمعنی غایت محمل خوف نیز آمده زیرا که شفق میترسد که کمر و بی شفق علیه نرسد و رحمت بخشودن و مهربانی کردن و رحمت که لک در جم نعم را با سکون ما و ضم آن نیز بمعنی رحمت آید و ترجم نیز باین معنی است یقال رحمتی و ترجمت علیه و رحمت نیز شفق از رحمت است از برای مبالغه چنانچه رحمت از مهرب و جبروت از جبر و رحمان و رحیم از اسما الهی اند از برای مبالغه در رحمت و تکرار نیز برای مبالغه است چنانچه گویند جاد مجده و مبالغه در رحمان باشد و اقوی است بمعنی مصف بر رحمتی که فوق آن تصور نباشد و لهذا مخصوص است بباری تعالی و بر غیر او اطلاق نتوان کرد و رحیم بر غیر وی سبحانه نیز اطلاق نتوان کرد و کریمه قل ادعوا الله وادعوا الرحمن دلیل این تخصیص است الفصل الاول و عن حمزة بن عبد الله صحابی مشهور حسن الصورة و السیرت قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم لا یرحم الله من لا یرحم الناس رحمت یسکنه خدا است بر رحمت خاص کامل خود کسی را که رحمت نمیکند او آدمیا را متفق علیه و عن عائشة رضی الله عنها قالت جاء اعرابی الی النبی آدماء و یشینی که اکثر خا کار و درشت خوی باشد بسوی صغیر صلی الله علیه و اله وسلم و دید حاضران را که بوس می کنند خود را از افعال پس گفت اتقلبون الصنیان فما قبلهمه ایابوس می کنید شما خرد از پس ما خود بوس نمی کنید ای ایشا از افعال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم او املک لک ان نزع الله من قلبك الرحمة ای که میشوم من نهادن رحمت را در دل تو اگر بکشند تعالی از دل تو رحمت را یعنی چون وی تعالی در دل تو رحمت و شفتت نهادن من تو انهم نهاد مقصود در خود تو بخ است بر محبت و اشارت ماکه در دلها رحمت نهاد و آفریده حق است که وی نیافریده و نهاد دیدی که می تواند نهادن این یعنی بر تقدیر کسیر نمره آن است و در اکثر روایات بفتح نمره آمده و بمعنی چنان شود که من مالک نیستم دفع و از آن کشیدن حق رحمت را از دل تو یعنی چون وی تعالی رحمت را از دل تو کشید من آن را دفع نتوانم کرد و از آن نمود و مال منی هر دو روایت یکی است تفاوت در توجیه اعراب است متفق علیه و عنها قالت و هم از عائشه روایت است که گفت جاء تعی امرأة و معها البنتان لها نساء لعی آدم زانی و بان زن و دو دختر بودم او را سوال میکرد آن زن و میخواست چیزی از من ظلم تجد عندی غیر ممترة واحدة پس یافت آن زن زرد من خربک خرمایه عطاها ایاهای پس و آدم آن زن را آن نمره را فستهمها بین البنتیها پس قسمت کرد دختر مارا در میان هر دو دختر خود آن زن و بربیک نیمه آن را داد و لم تاكل منها و خود خورد چیزی از آن ثم قامت فخرجت پس برخواست آن زن و بیرون رفت از آنجا فلعل النبی پس در آمد پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم فحدثته پس گفتیم ان فعل آن زن را بان حضرت فقال پس گفت در بیان فضیلت نیکی کردن بدختران من آتبی کسی که مبتلا گردانیده شود و از آن مالش کرده شود من هذه البنتی بشی از جنس این و دختران بر چیزی یعنی کی یا دو یا بیشتر و عبارات بتلا بجهت آنست که وجود نبات در عرف و عادت مکروه و کران می باشد فاحسن البهن نس نیکی کند بسوی ایشان کن له سترامن النار باشد این دختران و نیکی کردن بایشان مر آن کس را پرده از آتش و وزخ و حار و مانع از آمدن آن و اختلاف کرده اند علما در آن که مراد ابتلا و امتحان بجهت وجود دختران است یا آنچه مراد شود از ایشان از رحمت و ایذا و صبر کردن بر آن و ظاهر اول است و نیز مراد از احسان قدر واجب است از شفقه یا زیاده بر آن و ظاهر ثانی است و شرط احسان آن است که موافق شرع باشد و مستمر و دائم کرد و تا جدا شدن ایشان ترویج یا بخت متفق علیه و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم من عال جار یتیم کسی که غم خاری کند و دختر را و ایتاد کی نماید نفع و کسوت رسانیدن ایشان را حتی تبلیغاً تا آنکه برسند آن و دو دختر بحد بلوغ جای یوم القیمة می آید آن کس در روز قیامت انا و هو هکذا در حالی که من دوی بهم باشیم هم چنین و ضم اصابعه و فرایم آورد آن حضرت برای بیان معنی کذا و کیفیت بهم بودن آن کس و آن حضرت انگشتان خود را و مراد و انگشت است که سبابه و وسطی است یعنی هم چنانکه این دو انگشت را بهم پیوسته می بینید من و انکس که عیال داری و دو دختر کنیز روز قیامت بهم چنین مراد مقارنت و مصاحبت در جنت است یا در محشر و موطن دیگر و اسدا علم و با آنکه در حدیث دیگر فرموده است برانگیزه شده ام من و روز قیامت همچو این دو انگشت و احتمال گفته اند یکی آنکه بیان منی اتصال و مقارنت دیگر تقارب و تعاقب مقدار تقدم و سطی بر سبابه اما درین حدیث بیان این دو احتمال نکرده اند و ظاهر در اینجا مراد ضم و مقارنت و پیوستن است و اگر تقارب و تعاقب در آمدن بهشت مراد و از دیگر صورتی دارد و بر هر تقدیر مراد مبالغه و تا که فضل عیال داری دختران است و اسدا علم در واه مسلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم الساعی علی الارملة سعي ناییده در تحصیل مونس را مله و اتفاق کننده برایشان و ارطه نفع سبزه و میم زن بی شوهر خواه تروج کرده باشد این ازین بشوهری یانه و بعضی گفته زنی که مفارقت کرده از وی شوهر بموت یا بطلاق که قال الطیبی و در قاموس گفته مراد بل و زن را مله بمعنی محتاج و میسکن و جمع ارا مل و ارطه در صراح گفته ارا مل مرد بی زن و ارطه زن بی شوهر ارا مل میوکان و در ایشان و محتاجان و وصل شقاق این لفظ اندل است بمعنی فرود رفتن نوشته از دست و

بی باران شدن سال و مراد در حدیث زن بی مرد است میسکن بقبرینه ذکر و السکین میفرماید که سعی نمائید و کوشش کنید در تحصیل موت یو با و میسکنان کالساحی فی سبیل  
الله مانند سعی کننده و اتفاق کننده در راه خداست که غرض است و احببه قال ظاهر لفظ مصابیح و مشکوٰۃ آنست که این قول ابی هریره است که گفت کان میسر  
آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که گفت کالقایم لا یفتقر بغيره تا و کالصایم لا یفطر سعی کننده بر راه و میسکن مانند شب خیز نیست برای نماز که سستی نمی کند و مقور  
واقع نمی شود در شب خیزی او مانند روزه دار است که هرگز افطار نمی کند و بهیچ روزه میسپارد و در بعضی حواشی نوشته که این قول یعنی واحبه قال الخ قول عبد الله بن  
مسلم یعنی است که شیخ بخاری و مسلم است و راوی این حدیث است از امام مالک که گفت کان میسر مالک را گفت کالقایم لا یفتقر و کالصایم لا یفطر قد بر متفق علیه  
و عن سهل بن سعد صحابی مشهور است ساعدی که قبیل است از انصار آخر من مات من الصحابة بالمدينة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انا و ک  
الیتیم له و لغيره من کسی که متکفل امر یتیم است و مربی او ست خواهر آن یتیم زان او باشد و از اقربای او که غم خواری وی بر و حکم صلوات رحم و احببت چنانکه پسر پسر که  
پدرش مرده باشد یا پسر پدرش و مانند آن یا از ان غیر وی باشد از مردم اجانب بر هر تقدیر ثواب کفالت یتیم و تربیت وی آن قدر است که میفرماید من و کافل یتیم  
فی الجنة هکذا متقارن و مصاحیم در بهشت این جنس و اشارت با السباقة و الوسطی و فوج بلیها مشینا و اشارت کرد آن حضرت برای بیان کیفیت میثاق  
با نکت سب و انکت میانه و کشادگی کرد میان این هر دو انکت اندکی دواء التجادی و این معلوم شود که مراد تقارن در بهشت است و ضم اصابع که در حدیث انس و  
شده باشی از فوج است یا رب مکر ثواب غم خواری و خزان بیشتر از کفالت یتیم بود و تقارن در اول قومی تر از ثانی و در اول در جمیع موطن و در ثانی مخصوص بجهت که از موطن و  
مرجع و میسر بدوست و اسد اعلم و عن النعمان بن بشیر صحابی انصاری است اول من ولد فی الانصار بعد الهجرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
و سلم توی المؤمنین فی تراحمهم می بینی و می بانی تو ای محب طبع حال مسلمانان را در رحم کردن بعضی از ایشان بر بعضی با خوت ایمانی بی وجود سببی دیگر و توان دهم  
و در رعایت احوال بعلات محبت و وصله مودت که یکدیگر دارند مثل زیارت کردن یکدیگر و هدیه یکدیگر فرستادن و تعاطف نمودن و زهد بانی و اعانت کردن یکدیگر  
بجهت رقت و مشاهدۀ حال منعف و ناتوانی و مسکنت و امثال آن کمثل الجسد هم چو حال تن است اذا اشتکی عضو او ان شکایت کند جسد یک اندام را  
یعنی بیمار کرد یک اندام وی شکایت و شکوی بعضی نگردد و بعضی بیماری نترسد و عضو در اکثر اوقات بصب آمده و در بعضی بر رفع نیز خوانده اند و عضو با غم  
و اکثر اندام اعضا حاکمیت که کافی الصراح ندانند که سبب الجسد نخواستند یکدیگر را به جهت آن عضو باقی اعضای جسد و موافقت می کند اعضا یکدیگر و  
تالم و مشقت تداعی یکدیگر را خواندن تا اتفاق کنند بر کاری با السهو و الحصى به بیداری و تب و درین معنی گفته است بیت بنی آدم اعضای یکدیگرند که در اثر  
تریک کوهرند چو عضوی برادر آورد و روزگار در عضوها را نماند قدر متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المؤمن  
کوکل واحد مجموع مسلمانان همه در حکم یکدیگر و یک شخص اندان اشتکی عینه اگر شکایت میکند آن مرد به چشم خود را اشتکی کله شکایت میکند همه بدن خود را و ان  
اشتکی را سده اشتکی کله و اگر شکایت میکند و سر خود را شکایت میکند تمام بدن خود را و لفظ عینه در اسه و کله بصب و رفع هر دو آمده و راه مسلم  
و عن ابی موسی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال المؤمن للمؤمن کالبنیان مسلمانان در مسلمانان دیگر مانند بنیاست یعنی مجموع مسلمانان حکم یک بنی  
دارند و این معنی که بشد بعضی بعضا نمت میگرداند و حکم یکدیگر دارند و بعضی اجزای بنا بعضی اجزای دیگر را هم چنین مسلمانان نیز باید که در تقویت و تائید یکدیگر باشند ثم  
شلت بین اصابعه پسترها و در آن حضرت انگشتان یک دست خود را در انگشتان دست دیگر از برای تمثیل اتصال و اشتباک مسلمانان یکدیگر در تعاطف  
و ادا و بعضی بر بعضی را و این همه در آنچه حرام و مکروه نباشد و موجب اثم بخرد و متفق علیه و عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه کان اذا  
اياه السائل او صاحب الحاجة قال و هم ازانی موسی آمده که روایت میکند از آن حضرت که بود چون می آمد و اسایل یا خداوند حاجت میخواست اشفعوا  
شفاعت کند و درخواست کند فلتمتوجروا باصبعه محمول بکسر لام و سکون آن و یقضي الله علی لسان رسول  
ما شاء و حکم میکند خدای تعالی بر زبان پیغمبر خود هر چه بخواهد یعنی شفاعت میگرداند با ضیاع ابرار آن حاصل کند خواه شفاعت شما قبول افتد یا نه که آن بقدره الهی  
و حکم او است و از ملاحظه آنکه شاید شفاعت شما قبول بقدر ترک آن نخند و ثواب آنرا از دست ندهید و باید دانست که شفاعت در حد و بعد از رسیدن با امام  
جایز بود و پیش از رسیدن بوی جایز و در تعزیر جایز است مطلقا و این همه بر تقدیری که مشفوع فیه مودعی و شرر نباشد متفق علیه و عن انس قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انصر اخاك ظلما او مظلوما یا ربی و ده و اعانت کن مراد مسلمان را ظالم باشد یا مظلوم فقال دجل پس گفت  
مرودی یا رسول الله انصره مظلوما یا ربی همه هم در در حالی که مظلوم است و کیفیت انصره ظالما پس چگونه یاری دهم و مراد حالتی که  
ظالم است کیفیت این معلوم نمی شود قال گفت آن حضرت تمنعه من الظلم کیفیت یاری دادن ظالم آنست که منع می کنی و باز میبدری او را از ظلم ظالم  
نصره یا به پس آن بازداشتن نویدی از ظلم نصرت دادن تست و را یعنی بر شیطان و نفس که باعث انذار و باز نگذاشتن ظلم است و عن ابن عمر ان رسول  
الله صلی الله علیه و آله و سلم قال المسلم اخو المسلم مسلمان برادر دینی مسلمانست که شریعت حکم او دارد و شارع صلی الله علیه و آله و سلم حکم او را لا یظلمه ثم

میکنند مسلمانی مسلمان و بیکر یعنی نباید که شتم کند و اصل مغنی ظلم وضع الشی فی خیر موضع است و آن شامل است صغیره را که مباح را که مناسب و لائق نباشد کردن آن  
در حرف گذاشتن و لایسله بضم یا و سکون سین و نیناز و او را در محله و نیکو اردش در دست دشمن ملکه نصرت کند و یاری دهد او را و من کان فی حاجة اخیه  
کان الله فی حاجته و هر که باشد سعی کننده در قضای حاجت برادر مسلمان باشد خدای تعالی در قضای حاجت وی و من فرج عن مسلم کربة و هر که بخشد  
از مسلمانی اند و وی را قالی فی الصراح کربت بضم کاف و سکون را و کرب بفتح کاف اند و که دم بازگیر و از وی فرج الله عنه کربة من کربات یوم القیمة  
بخشد خدای تعالی از وی اند و بی عظیم از اند و بهیامی روز قیامت که نفس نتواند زود دان و من یستتر مسلما ستره الله یوم القیمة و کسی که پرده پوشی کند  
مسلمانی را بپوشد عیبا و کنایان او را بپوشد خدای تعالی عیبا می او را در قیامت بپوشانند از اهل موقف و ترک محاسبه و اخفای ذکر آن و گفته اند که ستر که ستر سخن  
و نهد و بست بر اهل غت و حیا است که عیب ایشان ستور است اگر کاری ناشایسته می کنند در پرتو حیا از استوری دارند اما آنکه پرده از وی جبار داشته  
و حیا و فساد معروف شده و علانیة معصیت می ورزد و انکار می واجب است و منع و زجر و تنبیح وی لازم و اگر منع متنع نکند و جز بولایه و حکام باید کرد که او را  
از ایدای مردم و فساد در دین باز دارند و اما جرح و روات و شهود و حکام و بطله از برای صیانت دین و حفظ حقوق ناس امری واجب و لازم است و آن  
باب تنبک شرو کشف عیوب نه متفق علیه و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم المسلم اخو المسلم مسلمان برادر مسلمان  
دینی لایظلمه و لایخذله فذلان ترک نصرت و یاری دادن پس لایخذله بفتح یا و ضم وال در معنی لایسلم باشد که گذشت و لایحقره و خرد نشود و خوار ندارد  
بنظر کم تنکر و مسلمانا اگر چه فقیر و ضعیف و ناتوان و سکنین و نامراد و خراب و عریان و لاشی باشد چه داند که قدر او نزد خدا چیست و عاقبت کار او چه اهل لای  
الا الله همه اهل غت اند فله الغرة و لر سوله و للمؤمنین و لکن المنافقین لایعلمون هر چه غت ایمانی ایشان از دست نباید داد و انتسابی که بجناب غت  
دارند رعایت باید نمود و خصوصاً آنکه نور علم و عبادت و خیمه آن ساخته بصفت نور علی نور متصف شده اند اکثر و برانی حال و گرفتاری بخبر آن و وبال اهل  
غیا خصوصاً باب دنیا و جاه که در ظلمت کبر و نفسانیت و جاه غفلت افتاده اند و این نور محروم و محجوب مانده گرفتار ظلمات بعضی فاق بعضی گشته  
اند باین سبب است اصل کار که باعث غت و نجات در دنیا و آخرت است محبت فقرا و حب مساکین است که سید سادات عالم و اعز و اشرف نبی آدم صلوات  
الله و سلامه علیه و علی آله و اصحاب و اجمعین آن را در دعای خود میخواند و ما مور کشت نظر بر صحبت و مجالست با ایشان فقیر و فقرا در اصل برگزیده و نواخته آن استخوان  
و بلند و سرافراز گردانیده آن درگاه اند و دیگر چه کوی میمال اطباب دین باب فراح است و العاقل لکنه الاشارة اللهم ارزقنا و لایستحقرا در اکثر روایات بفتح یا و سکون  
حار و کسر فاف خوانده اند از فقر و فقریه یعنی خرویدن و خوردن اشتن از باب ضرب و در بعضی روایات و لایخفرو آمده بضم یا و سکون حار و کسر فاف  
از اخبار معنی آنرا فقر که بمعنی امن و عهد و سلامت است یعنی غدر نکند و خیانت نرزد در حق وی هم چنین است بلفظ مخفک در آخر حدیث واقع شده فاضی  
عیاض مالکی گفته که صواب اول است و در بعضی روایات مخفک نیز آمده بعد از آن فرمود که التقوی هم هنا و لیشیر الحی صدره ثلث موارد تقوی و بر نیز  
بازی از اینجا است اشارت میکرد آن حضرت بسوی سینه مبارک خود سه بار یعنی تقوی در سینه است و کار باطن است و مقصود از این جمله تاکید و تقوی بجهت ساقط  
است یعنی محل تقوی قلب است و امری مخفی است پس چگونه حقارت مسلمانی کند و حقیقت حال وی معلوم نه یا مراد آنست که چون تقوی در دل است پس هر که در  
وی تقوی باشد مسلمان از حقارت نه کند چه متقی حقارت که میلمان نباشد و معنی اول مناسب تر و ظاهر تر است کلا یعنی محسب امری من الشران یحقرا لخاص  
المسلم پس است مسلمان از بی حقارت کردن برادر مسلمان یعنی این معنی تمام است و دیگر حاجت نیست کل المسلم علی المسلم حرام همه خیر مسلمان بر  
مسلمان حرام است و میوه و ماله و عرصه خون وی و مال وی و آب و آبی که در دست وی نهد و نمی نهد و نمی نگوید که خون ریخته شود و مال وی تلف گردد و آب و آبی  
بر او و شامل همه و میوه و ماله و عرصه خون وی و مال وی و آب و آبی که در دست وی نهد و نمی نهد و نمی نگوید که خون ریخته شود و مال وی تلف گردد و آب و آبی  
صحابی است ذکر احوال او در آخر فصل اول از باب المغاخرت و العصبیت گذشت قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم اهل الجنة ثلثة  
سه کس اند یعنی آنکه لایق و شرف دارند که بسا بقان و مقربان بهشت در آیند و سلطان مقسط متصدق موفقی اول ندانند سلطنت و غلبه عادل احسان  
کننده بر مردم توفیق داده شده و بخت و موفقی آن را گویند که داده کرده شده برای وی اسباب خیر و گشاده شده بر وی و وی در دای نیکی و رحل رحیم رقیق قلب  
لکل ذی قربی و مسلم دوم مردهربان نرم دل مرهم خداوند و قربت را و بر مسلمان را یعنی هر بان بر خویش و بیگانه و غنیف متعفف ذ و عیال سوم مردی پارسا  
باز ایستاده از حرام پارسائی نمایند و بیازادان از حرام و تنگ کردن از سوال و اظهار فقر خداوند عیال که نیکو دارد و اعیال بر کتاب سوال و افتادن در کسب حرام  
چنانکه در قرآن در شان اینها گفته بحکم الجاهل اغنیاء من التعفف و اهل النار خمسة و دوزخیان پنج کس اند یعنی آنهاست عذاب اند بشومی این افعال شنیعه و  
مقصود بقیع و تیشع این افعال و تغلیظ و تشدید است بر آن چنانکه در قرینه سابقه مدح و تحسین افعال مذکور بود و الضعیف الذی لا ذنب له اول مستخرمی  
گویند عقل و دای مراد را که باز دارد و لایک ناشایسته و ثبات و استقامت نیست مراد از دشو و صبر نمی تواند کرد و از معاصی و قبیح و نکوه نمی تواند داشت خود را از آن

سنگین و در او

رواه مسلم  
بهشتیان

الذی یحکم فیکم تبع بیان الذی لازمه است بکرم نوعی از ان بطریق تشبیل والذی اگرچه لغزش مفرد است در معنی جمع است باعتبار اراده جنس یعنی آن کسانی که مشرک  
تابع و خادم اند و میگردند و امر و اغنیاء از شما و مطیع و مطیع باطن ایشان نیست مگر کردن شکم و پوشیدن جامه اگر چه از شبهه و حرام باشد لا یخجون اهلا و لا ملا  
طلب نمیکند اهل و عیال را و نه مال را که بکسب حلال حاصل کنند و رعیت ندارند در آن بلکه مقصور است بهمت ایشان بر ماکل و مشارب و ملابس اگر چه حرام بود این  
هم از ضعف و سستی رای است و الخائن الذی لا یخفی له طمع و ان دق الاخالفه و دوام زایل نازدنی و امانت است که پوشیده نیست مراد از چیزی  
که طمع توان کرد در روی اگر چه چیزی باریک و طویل باشد مگر آنکه مجبور و تقصص میکند آنرا تا بیا به و مطلع کرد و بران و خیانت کند آنرا و بعضی گویند خفا یعنی خانی  
که ظاهر نمی شود و مراد از چیزی که طمع توان کرد در روی مگر آنکه خیانت میکند آنرا و در جمل لا یصبح و لا یسجد یوم مردیست که صبح نمی کند و شام نمی کند الا و هو خائف  
عن اهله و ماله مگر آنکه وی فریب میدهد ترا به جهت عیال تو و مال تو یعنی هر صبح و شام کار او خدای است که طمع دارد در اهل و مال تو و ظاهر میکند عظمت  
وامانت را در مکر و فریب تا آنکه در باطن خیانت میکند در آن و ذکر البخل و الکذب و ذکر کردن آن حضرت در مقام تعدا اهل و بخل یعنی بخیل را و کذب را یعنی  
کاذب را و فرمود دیگر از دوزخیان بخیل و کاذب است و لیکن را بهی این چنین عبارت آورده که ذکر البخل و الکذب و نکحت و البخل و الکاذب خا که گفت  
الضعیف و الخائن غالباً بیان کرد و ای خصوص لفظی را که آن حضرت صلی الله علیه و اله وسلم فرمود یعنی چیزی ذکر کرد که نبی بخیل یا کاذب از آن مفهوم گشت خوار  
این چنین فرمود که و البخل و الکاذب یا لفظی دیگر گفت و قول و الکذب در اکثر روایات بلفظ آمده و در بعضی و الکذب با و نیز آمده و بر تقدیر او شک را و ای  
است یعنی چهارم بخیل را ذکر کرد و یا کاذب را و برین تقدیر پنجم و الشظیر کسر شین معجه و سکون نون و کسر طاء معجه و سکون تحتانیة الفحاش یعنی بدخلی و کثرت  
از حد گذراندن بدی را در کلام و اگر بخواهد و بچ کذب تمام میشود و شظیر الفحاش را البته نصب باید خواند یعنی ذکر و بخیل را و کاذب را و ذکر کرد و وصف  
ایشان الشظیر الفحاش را و بر تقدیر او هر دو فروع باشد بر طرز سابق عطف بر رجل و منصوب به شظیر عطف البخل و الکذب یعنی ذکر و در مرتبه چهارم بخیل را یا کاذب را  
و ذکر کردیم الشظیر الفحاش را و ظاهر هر رفع است قابل در او و مسلم و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم و الذی یفنی سیده سید کند  
بجای که نقای ذات من در دست قدرت اوست لایومن عبد حتی یحب لآخره ما یحب لنفسه متفق علیه ایمان نیاید و هیچ بنده یعنی کامل و تمام نشود  
ایمان وی تا آنکه دوست دارد برای برادر مسلمان چیزی را که دوست دارد برای خود از غیر دنیا و آخرت و در و لایطمئن الخیر تصحیح آمده و خیر آخرت نجات از عذاب آتش دوزخ  
و نور بد درجات بهشت است از آنچه از لوازم ایمان و عمل صالح است و غیر دنیا اسباب و متاع و اهل و اولاد از آنچه وسیله و واسطه خیر آخرت گردان را برای  
خود میخواهد و دوست میدارد و باید که همه مسلمانان را خواهد و دوست دارد و غیر همه مسلمانان باشد اما آنکه کسی بکلم تسویل شیطان و شر نفس و جفت سر بریت و فساد باطن  
برای خود از مال و جاه و دنیا که باعث ظلم و فساد و بال و نکال گرد و نخواهد و دوست دارد و چاره برای مسلمان و دیگر خواهد و دوست دارد این را باید که برای خود نیز نخواهد و دوست ندارد  
و یامردیست که حصول مال و جاه برای وی سبب وصول ثواب آخرت و قرب مولی تعالی میکند و چنانکه مال برای حج و موسسات فقرا کار می آید و جاه باعث عدا  
و امر معروف و نهی منکر میگردد و دیگری که مال او را باعث فسق و فغان و ظلم و غم میشود پس خواستن مال و جاه و دوست داشتن آن برای وی درست نباشد زیرا که در حق  
وی چیزی نیست و بالله صفتی و ضیق که نفس آدمی دارد به جهت خوف حقوق منقصت و ذلت دارد چون همه بر طریق خیر و صلاح و دین داری و انصاف و اعتدال باشد  
آن خوف مرتفع گردد و نخواهد که همه جامع خیر دنیا و آخرت باشد و مساوی باشد حصول این حالت اگر بنعم آن نیک در و زده انصاف و رزق بسیار است انشاء الله تعالی  
و منه التوفیق فافهم و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم و الله لا یومن و الله لا یومن و الله لا یومن و الله لا یومن و الله لا یومن و الله لا یومن  
نیاید و کامل نشود ای شخص قیل من پرسیده شد کسیت که ایمان نیارد و گرامی کوئی یا رسول الله قال فرمود الذی لا یامن جارة بواشقة النخی که این نبی  
و همسایه و بد بهای او را متفق علیه و عن عائشة و ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و اله وسلم قال ما زال جبرئیل یوصینی بالجماد فرمود آن حضرت  
همیشه جبرئیل اندر میگردم که امر کنم امت را بچاه داشتن حق همسایه با حسان کردن با وی و دفع ضرر و ایذا از وی حتی ظننت انه سیورثه لکان بر دلم که تحقیق جبرئیل  
نزدیک است که وارث میگرداند همسایه را از یکدیگر و وحی می آرد بدان فافهم و اگر فرضاً توریث از آن حضرت مراد داد و محل بر و در قایل قول پیش از وحی بعد و وارث  
انگیزا شد چنانکه ثابت شده که سخن معاشره الانبیاء لازم و لا نورث متفق علیه و عن عبدالله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم  
اذا كنتم ثلثاً فلا تتناحوا اثنان دون الاخر چون باشد شما سه کس در محبت پس نهان سخن بگویند و کس بیک دیگری نتوانید سخن بگویند و اگر کسی و همسایه است حق بختم طوطو  
بالذات من انکوب یا نیز بر دم و بعد از سخن مردم و کثرت اجله اگر اینچنین کند باکی ندارد پس اگر چاره کس مصاحب باشد و دو کس بیکدیگر سخن نهان کنند باشد من اجل ان یخبر به  
علیه این منع از نهان سخن کردن دو کس نزد مصاحب سه کس از جهت اند و بگویند که در این فعل است آن و دیگر از سخن بخت با و سکون حاد و غم زای و بغم و با کسر  
زای مبر و دو وجهی است خزنه و احزنه و بگویند که در او را باعث خزنه و چیز تواند بود یکی توهم آنکه شاید رای میزده باشد و هلاک و بداندیشی آن مرد و دوم نادانی را و احزنه  
یکی بالغاات و مکریم و دیگری و بر و جد و اول در جای که محل این توهم نباشد درست باشد تا آنکه بعضی برین رفته اند که این نیز منی در سفر است و در موضعی که مرد ثالث این

خوف غلبه  
باشد یعنی  
فان غلبه  
کذاب و غلبه  
و این فتنه  
و الشظیر الفحاش



نباشد بر نفس خود اما در خضر و میان عمارت باکی ندارد و در وجه ثانی باید که مطلقا درست نباشد اما این مختلف میشود باختلاف اشخاص و احوال تا بجای هر کس و بهر حال خوب  
تکريم و تعظيم نبود و گاهی در زیاده بر سه نیز باعث خزن و وحشت میکرد و از طبیعی معلوم میشود که نتایج اشین بحضور ثالث بدون یکی از ایشان که باذن و می نزد مالک  
و شافعی و جماعه علمای سفر و حضر حرام است و بصحت رسیده است از فائیه رضی الله عنهما که روزی از ولج مطهره جمع بودند نزد آن حضرت صلی الله علیه و سلم نگاه  
آمد فاطمه رضی الله عنها چون دید آن حضرت فاطمه را مهربانی گفت و پنهانی سخن کرد با وی در نیجا و ایل است که بنیان سخن کردن با یکی در جماعت در جای که محل تمت و  
شک نباشد درستست و بهم چنین نتایج نشد و اکثر عن تیمم الدارمی ان النبی صلی الله علیه و سلم قال الدین النصیحة ثلاثا دین نصیحت است و  
مختصر است دادن سه بار فرمود این کلمه را نصیحت در اصل خلوص است فاصح می گویند غسل خالص را و هر چه خالص شد آن را ناصح نامند و مراد از این در عرف اراؤه  
خیر افند که اثر خلوص طوبیت و محبت است قلنا لمن گفتیم ما جماعه صحابه و پرسیدیم از آن حضرت که این نصیحت و خلوص و اراده خیر که دین را مختصر ساختی در آن مکرر است  
و برای که باید که قال فرمود آن حضرت الله مر خدا را عز و جل و لکتابه و مکتوب او را که قرآن مجید است و لرسوله و مر پیغمبر او را که ذات پاک مصطفی است صلی الله  
علیه و آله و سلم و جائز است که ماکتوب و رسول چنین باشد تا شامل تمام مکتوب منزه و رسل گردد و صلوات الله علیهم اجمعین و لائمة المسلمين و مر امامان  
مسلمانان را که امر او علماء اند و عامتهم و عامه مسلمانان را که سایر اهل الاسلام را غیر امامان و علماء و راه مسلمانی نصیحت مر الله تعالی را ایمان آوردن بواحدانیت و می  
تعالی و صفات و می و اخلاص عمل در عبادت و می و نصیحت مکتوب الله را اعتقاد آنکه منزل است از نزد وی و عمل کردن با آنچه در دست انا و ام و نواهی و تبلیغ  
و تعظیم و می و نصیحت مر رسول الله را تصدیق و می و آنچه از نزد خدا آورده و اطاعت و می و محبت و می و ستیان و می و احیاء سنت و می صلی الله علیه و سلم و این نصیحت  
راجع بعد از آنکه نصیحت نفس خود میکند بان و نصیحت مر ائمة المسلمين را با طاعت امر او معروف و تنبیه ایشان نزد غفلت و عدم خروج بر ایشان اگر چه جور کنند و انبیا  
علماء را در آنچه موافق حق گویند و روایت کنند و نصیحت مر همه مسلمانان را از اشراف و هایت ایشان بمصلح دین و دنیا و دفع ضرر و جلب نفع مر ایشان را و این حدیث از  
جوامع الکلم است که در تمام دین بر و است و تمامه علوم اولین و آخرین مندرج است در وی و تفصیل اجمال آن متعسر و نمودن از آن در رساله حد نوشته شده  
است و الله الموفق و عن جریر بن عبد الله قال ما بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم کلمت جریر بن عبد الله بلی رضی الله عنه بیعت کردم آن خیرتر  
صلی الله علیه و آله و سلم علی قاطم الصلوٰة و اتیان الزکوة و انضج کل مسلم بر یکردن نماز و دادن زکوة و خیر خواستی نمودن مر هر مسلمانی را عبادات یا حق الله است یا حق العباد و  
از حق الله تخصیص کرد و در آنچه عهده عبادات بدنی و مالی و اهم را کان اسلام اند بعد از شهادتین که نماز و زکوة است و توان که روزه و حج در آن وقت فرض نشده باشد  
و اما حق العباد پس شامل است جمیع انواع از نصیحت کردن مر هر مسلمانی را متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هريرة قال سمعت ابا القاسم الصادق  
المصدوق یقول ثلثیدم ابا القاسم را یعنی محمد رسول الله را که صادق و مصدوق است صلی الله علیه و سلم صادق راست گو و مصدوق راست گفته شده بوی  
یعنی کسی بوی راست گفته پس آن حضرت راست گو است در خبرهای که داده و حق تعالی و جبرئیل راست گفته یا وی و خبرهای که بوی رسانیده پس ابو بریره میگوید  
ثلثیدم آن حضرت را که می گفت لا تمنع الرحمة الا من شقی کثید و نیشو و مهربانی از دل بیج نسی مکرز دل بختی زیرا که مهربانی نشان ایمان است پس هر که مهربانی  
ندارد ایمان ندارد و هر که ایمان ندارد شقی است نعوذ بالله من الشاؤ و راه احمد و الترمذی و عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلی  
الله علیه و آله و سلم ارحم من یرحم الراحمون رحم و شفقت کننده کان بر خلق رحمت میکند ایشان را از رحمن ارحموا من فی الارض رحم کنید  
کسی را که در زمین است از آدمیان از حیوانات و بدن و رحم کردن بر بدن با نیت که ایشان را از بدی باز دارد چنانکه گذشت یاری ده برادر خود را ظالم باشد یا مظلوم  
الحديث یا مراد آنست که رحم کنید هر که قابل و مستحق رحم است یو رحمکم من فی السماء و رحمت کند شما را کسی که در آسمانست ملک و قدرت او و تخصیص با شما ن بجهت  
کمال وسعت و علو و ارتفاع او است یا مراد من فی السماء آنکه اند و رحمت کردن ایشان ب حفظ از اعدا و موزیات ایشان طایفین من دانش و دعا و استغفار و طلب  
رحمت است از جناب عزت برای رحم کنندگان و راه ابو داؤد و الترمذی و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
لیس منا من لم یرحم صغیرنا ولم یوقر کبیرنا نیست از تابعان ما و از ان کسان که بر طریق ما اند کسی که رحم کند خردان ما و حرمت نگاه ندارد کلانان ما و او تخصیص  
بر صغیر و کبیر مسلمانان بجهت کمال اتمام و اعتناء است و الا صغیر و کبیر کفار را نیز بقدری رحم و توقیر کردنی است و اگر بضمیر تکلم آدمیان مراد باشند نیز مصدق دارد و یا مر  
بالمعروف و منه عن المنکر و نیت از کسی که امر نکند بمشروع و نهی نکند از مشروع و راه الترمذی و قال هذا الحديث غریب و در بعضی نسخ  
حسن غریب و بعضی اشرار گفته اند که اسناد او حید است و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما اکرم شاب شیخا من اجل  
سنه کرامی ندارد و بیج جو انی پیری را از خبت کلان سالی وی الا قیض الله له عند کسسه من یکرمه مگر آنکه تقدیر کند و کبار و خدای تعالی را بآنکه نزد کلان  
سالی وی کسی را که گرامی دارد و او را گفته اند که درین کلام اشارت و بشارت است بر رسیدن جوان گرامی کننده پیرا بر سن پیری و راه الترمذی و عن  
ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان من اجلال الله تعالی بدستی که از حلال و تعظیم الله تعالی است با مثال امری

الکرام ذی الشیبه المسلم کرامی دشتن پیرایه مسلمانست و حامل القرآن و کرامی دشتن بردارنده قرآن را یعنی آنکه قرآن خواندن میداند خواه حافظ باشد یا نه غیر الغالی فیه ولا الخافی عنه حامل قرآن که از حد در غلو کند رنده نیست در آن و نه دور شود و از آن قید کرد اگر حامل قرآن را بد و قید کی آنکه غالی باشد در آن دیگر آنکه خافی نبود از آن بلکه متوسط الحال بود و بر طریقه توسط و اقتصاد و اعتدال بود و چنانکه عادت شریف بود رعایت هراقتصاد و امر بدان در عبادات اما غالی در آن طبعی گفته اند که بدل مجبور در قرات قرآن و تجوید حروف در آن کند بی فکر و نذر در معانی آن یا غالی آنکه شتابی کند در خواندن قرآن چنانکه در حدیث عبید بن عمر آمده که هر که در کم از سه روز ختم قرآن کند خفایستی که گویا بخواند قرآن را و خافی آنکه ترک کند قرات قرآن را و مشغل نگردد بدان و قریب باین است که گفته شود که آنکه همیشه مشغول تلاوت باشد و بی علم فقه و ذکر و فکر و عبادات دیگر اصلا نپردازد و خافی آنکه و ایم بغیر قرآن مشغول بود و تلاوت نکند و در بعضی حاشی گفته غالی تجاوز از حد و خیانت کننده در وی تحریف لفظ و تأویل معانی باطل و خافی متابع از روی معرض از تلاوت آن و عمل بدان و اگر امام السلطان للقط و از جمله جلال و تعظیم خدای تعالی کرامی دشتن پادشاه عادل است و راه او در و البیهقی فی شعب الایمان و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیر بیت فی السالین بیت فیدیم یحیی الیه بهترین خانه در مسلمانان خانه ایست که در وی ستمی است که تنگی کرده میشود بسوی او و بر بیت فی السالین بیت فیه سیم یسأ الیه و بدترین خانه در مسلمانان خانه ایست که در وی ستمی است که بدی کرده میشود بسوی او و این گفته میشود و او را بناحق و اگر به جبت نادیب و تعلیم نرشد داخل احسان است نه اساعت و راه ابن مابحه و عن ابی امامه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من مسح داس یتیم کسی که بگذراند دست بر سر یتیمی بطریق شفقت و لطف لم یسجد الا الله در حالی که نمی گذراند دست را مگر برای خدا و طلب رضای وی تعالی و این شرط است در هر عمل و چون در نجابت اختلاط و مصاحبت بطریق عادت نیز وقوع دارد قید کردند بدان کان له بكل شعرة قمر عليها و حسنات باشد آن کس را مقابل هر موی که می گذرد بر آن موی دست وی نیکیای و ترنم قوتی و ضمیم است و بضم تخانیه و کسیر آمده و برین تقدیر معنی آن باشد که هر موی که بگذراند آن کس بر آن موی دست خود را و من احسن الی یتیمه او یتیم عذره و کیسه تنگی کند بسوی دختر یتیم یا پسر یتیم که نزد اوست و در کفالت و عده تربیت اوست و شفقت و نادیب و تعلیم و تزویج و تزویج حفظ مال آنها اگر باشد کنت لنا و هو فی الجنة کما یتن با ششم من و مقارب در بشت پنجم این دو انکشت که سابع و وسطی است و قرن بین صعبیه و پیوست آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از برای تحقیق و تبیین مقارنت و تشبیه میان این دو انکشت خود را و احد و الترمذی و قال هذا لحدیث غریب و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من ادعى یتیما الی طعامه و شربه اوجب الله له الجنة البتة کیسه جای دهن یتیمی را بسوی خوراک خود و آب خود و واجب کردند و راه او را الله تعالی بشت را و به نحمد هر کما می را که کرده است الا ان یحمل ذنبالا یغفر لکرا که بگذراند گناهی را که امر زیاده نشود و آن کفر است و من عال ثلاث نبات و کسی که عیال داری و تعد و غم خواری کند سه و خترا و کفایت کند مونت ایشان را و مثلین من الاخوات یا عیال داری که آنها را که مانند سه دخترانده سه خواهر باشند فادیهن و در حقه پس ادب آموزد ایشان را و مهربانی کند ایشان را حتی غنیهن الله تعالی تا آنکه بی نیاز گردانند تعالی ایشان را ببلوغ و تزویج و تمول اوجب الله له الجنة واجب کردند خدای تعالی بر آن کس را بشت فقال و جل پس گفت مردی یا رسول الله او اثنین یا عیال داری کند و دختر دارد و خواهر را یعنی بغیر غم خواری و دیزین ثواب مترتب کرد فقال او اثنین پس اجابت کرد آن حضرت التماس ایشان را و موافقت با ایشان و فرمود یا غم خواری کند و دختر دارد و خواهر را حتی لو قالوا و موافقت آن حضرت را ایشان را آن مرتبه بود که اگر التماس ترتیب این ثواب بر غم خواری یک و دختر یک خواهر میکرد و میگفتند او واحد یا غم خواری کند یکی و قال او واحد هر آینه موافقت میکرد و قبول می نمود آن حضرت و میگفت یا غم خواری کند یکی را و آن بر مذہب فخری که میگویند احکام مفوض است بآن حضرت هر چه خواهد کند و هر که خواهد کرد و هر که خواهد تخصیص نماید ظاهر است و بر قول دیگر که عدم تفویض است نیز میگویند که بعد از التماس ایشان و می شد با آنچه موافق مقصود ایشان است و امثال و اشباه این ده عادت بسیار است بعد از آن فرمود بتقریب ذکر و خوب جنت یا بتقریب دیگر که در آن مقام میباشد باشد و الله اعلم و من اذ هب الله کرمیتیه و جبت له الجنة و کیسه بردارند تعالی هر دو گردید او را و در بعضی نسخ بکرمیتیه واجب کرده اند او بشت و در بعضی نسخ اوجب الله له الجنة واجب کردند خدای تعالی برای وی بشت را قیل گفته شد و پرسیده شد از آن حضرت یا رسول الله ما کرمیتیه چیست و گردید وی قال عیناه فرمود هر دو چشم او در قاموس گفته کرمیتیه یعنی تو و هر جاره شریف مثل کوش و دست و الکرمیتان العینان و راه فی شرح السنه و عن جابر بن سمره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لان یؤدب الرجل ولده خیر له من ان یتصدق بصلح هر آینه ادب کردن مردن مرد فرزند خود را بهتر است مرد را تصدق کردن وی به پاد از غله و راه الترمذی و قال هذا لحدیث غریب و ناصح الراوی لیس عند اصحاب الحدیث بالحدیث روایت کرد این حدیث را از نزدی و گفت این حدیث غریب است و گفت ناصح که یکی از راویان این حدیث است نیست نزد محدثان قوی در حفظ و ضبط اقامه بروی توان کرد و وثوق نمود پس این حدیث ضعیف باشد و عن ایوب بن موسی عن ابیه عن جده ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ما نخل والد و له من نخل افضل من ادب حسن ایوب بن موسی بن اشدق بن عمر بن سعید بن العاص بن امیه قریشی کی ارفقه است روایت میکند از عطا و کحول و

روایت میکند از وی شعبه روایت کرد از پدر از جد که گفت آن حضرت عطا کرد و هیچ پدری فرزند خود را هیچ عطا کردن بهتر از ادب نیکو آن بهترین عطاهاست بخل انعم  
عطیه دادن بمصدق بخل یعنی عطا رواه الترمذی والبیهقی فی شعب الایمان قال الترمذی وکنت ترضی هذا عندی حدیث مرسل این  
حدیث نزد من مرسل است و بیان این در شرح کرده شده است و عن عوف بن مالک الاشجعی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انما  
وامرأة شفعاء المحذین من وزنی که سیاه و متغیر شده است رنگ رخساره وی از خجسته و جود شفت و رنج و ترک زینت و عدم ترفه و تنعم در تربیت اولاد بعد از  
وفات زوج و منفعه بضم سین هله و سکون فاسیاهی که سرخی زنده میفرماید من و این زن باین صفت مقارن یکدیگر میگیریم که یاقین یوم العتیة هم چو این دو انگشت و در  
قیامت و اوحی یزید بن زریج الی الوسطی و السبابة و اشارت کرد یزید بن زریج بضم زای که یکی از او بیان این حدیث است از برای بیان یاقین پسوی  
انگشت میان و سبابة و امرأه شفعاء المحذین است یعنی زنی است بیوه که جدا شده است از شوهر خود بموتش دایم بقیع بزمه و کسب  
شده و زن بیوه ذات منصب و جمال خداوندناه و جمال ازینجا معلوم شد که سیاهی رنگ رخساره وی خلقی نیست بلکه سبب رنج و مشقت که در پرورش اولاد می یابد  
چنانکه فرمود حیثیت نفسها علی بیتا ماها باز داشته است و بزرگ کرده است نفس خود را بر پستان خود و شوهر دیگر کرده و مشغول شده بتعهد و تربیت اطفال حتی  
بانوا و ما توانا که جدا شده اند آن اطفال از ان زن بلوغ و متعل و مستبد شده بقوت و عقل و در شده کار و بار خود چه فرزند تا کلان نشده است متصل و متفرق است  
ببار و پدر خود چون کلان شده باشد بامروند طفلی ازینجا معلوم شود که اگر زن بیوه شوهر دیگر نکند و صبر کند و صلاح و رزق و زینت ترک دهند و پسر و  
پیمان مشغول باشند فضلی عظیم دارد و رواه ابوداود و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من کانت له  
انثی کسی که باشد مراد از دختری فلم یأدها پس دفن نکند آن دختر را زنده چنانکه در جاهلیت رجعت عار و قهر میکردند و لم یهدنها و لم یورثوها علیها و اینست که  
افراد و تیار نکند و بزرگتر از فرزند خود را بر وی یعنی الذکور را و وی تفسیر ولد کرد و پسران و چون ولد بر پسر و دختر هر دو اطلاق میکند و مراد ازینجا پسر است تفسیر  
کرد آن را بر پسر داخله الله الجنة و اگر او را دختری باشد تعالی بهشت را ظاهر عیار بآن بود که بجای انثی بنت گوید و ولد و ابنه و لیکن در ذکر لفظ انثی تفسیر او  
و در ولد تعظیم گوید یا فرزند زواشان همان پسر است و دختر داخل فرزندان نیست و رواه ابوداود و عن انس عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال من  
اغتیب غدا و اخوه المسلم کنی که غیبت کرده شود نزد وی برادر مسلمان و هو قید و علی نصره و حال آنکه آنکس قادر است بر یاری دادن آن برادر بدفع  
غیبت و عار از وی و منع غیبت کرانان فنصره پس یاری داد و منع کرد فنصره الله فی الدنيا و الاخرة یاری دهد او را خدای تعالی و اعانت کند در دنیا و آخرت  
فان لم ينصره و هو قید و علی نصره پس اگر یاری ندهد او را وی قادر است بر یاری دادن وی اذ که الله به فی الدنيا و الاخرة در یاد او را الله تعالی  
و مواخذه و انتقام کشد از وی بسبب یاری ندادن برادر مسلمان را در دنیا و آخرت اما اگر قدرت بر منع نداشته باشد معذرت و راست پس اظهار کراهیت بکند و اگر آن هم  
تواند بدل انگار کردن لازم است و رواه فی شرح السنه و عن اسماء بنت بزید صحابه انصاریه علیها زوات عقل و دین قالت قال رسول الله  
صلی الله علیه و آله وسلم من ذب عن لحم اخیه بالمغیبة کسی که دفع کند و باز دارد او را از گوشت برادر خود غایبانه گوشت برادر یعنی خوردن آن کنایت  
است از غیبت و در قرآن مجید در شان غیبت انکار میفرماید یا حبیب احکم ان یاکل لحم اخیه میآید و دست میدارد یکی از شما خوردن گوشت برادر خود را و ده تشبیه  
کرد غیبت کردن را بخوردن گوشت انتخاب چون عرض آدمی بر دو آبروی او میریزد گوید اذات او را هلاک میکند و گوشت او را میخورد و برای مبالغه فرمود گوشت برادر  
مرده و برین تقدیر غیبت بمعنی غیبت است بفتح غین یعنی غایبانه و بالمغیبة متعلق بلحم اخیه باشد تقدیر اکل لحم اخیه بمعنی غیبت  
بمعنی غیبت بکسر غین یعنی باز دارد او را خوردن گوشت برادر که آن خوردن گوشت بسبب غیبت است و قال هر دو معنی یکی است که منع کردن و بازداشتن مرده  
است از غیبت یکدیگر یعنی هر که باز دارد و مردم را از غیبت کان حقا علی الله ان یعقده من النار باشد ثابت و واجب بر خداوند وی تعقل از او کردن است  
انکاش و رنج رواه البیهقی فی شعب الایمان و عن ابی الدرداء قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول ما من مسلم یرد  
عن عرض اخیه بنت یح مسلمانی که رد کند و باز دارد و غیب و منفعت را از آبروی برادر خود یعنی منع کند از غیبت الاکان حقا علی الله ان یرد عنه نار  
جهنم یوم العتیة کما انک ثابت کرد بر خدا که رد کند و باز دارد از وی آتش و رنج را در قیامت ثم تلا هذه الاية پسر خواند آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
از برای استنباط بر قول وی کان حقا علی الله ان یرد عنه نار جهنم این آیت را و کان حقا علینا نصر المؤمنین و هست ثابت و واجب بر یاری دادی و یاری  
رواه فی شرح السنه و عن جابر بن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال ما من امرء مسلم یخذل امرء مسلما نیست هیچ مردی مسلمان که مخدول  
گرداند یعنی یاری ندهد مرد مسلمان را و منع نکند از غیبت وی فی موضع ینتهک فیه حرمت در جای که حرمت شده و برده شود در انجا حرمت او و مبالغه کرده شود در  
دشنام وی و دیده شود در عنت وی و یقطن فیهم من عرصه و کم کرده شود در ان جا یکباره چیزی از آبروی وی و الاخذ له الله کما انک مخدول گرداند آن کس را  
الله تعالی فی موطن یحب فیه نصرته و در جایگاهی که دوست میدارد در انجا که یاری دادن خدای تعالی را که انجا موطن آخرت باشد و دنیا را نیز شامل است

وما من امر مسلم ينصر مسلماً في موضع ينتقص فيه من عرضه وينتهك فيه من حرمة الانصره الله في موطن يجب فيه نصرة  
و نیست هیچ مرد مسلمانی که یاری دهد مسلمانی را در جای که کم کرده میشود از آبروی وی و کفره میشود در وی از حرمت وی مگر آنجا یاری دهد بابت تعالی در جائیکه دوست میل  
در آن جایگاه یاری دادن او را رواه ابوداؤد و عن عتبة بن عامر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من رأى عورة كسب بها بنه شئ  
قیح را یا عیب را در مسلمانی و عورت چیزی را گویند که شرم دارد و مکروه میدارد و آدمی طوکر را و دوست دارد که پوشیده ماند و اعضای که واجب است ستر آنرا و مرد و  
مرا اینجا معنی اول داشته اند و فی الصراح عورت اندام شرم مردم و هر چه از نمودن و دیدن آن شرم آید میفرماید هر که ببیند عیب و بدی کسی را فتنه ترها پس میشود  
آزاد بر مردم پیدا نکند کان کن ایحی موده باشد آن کس همچو کسی که زنده گرداند و دختر را که دفن کرده شده است زنده در زمین چنانکه در جاهلیت میکردند و  
بیرون آورد آن مدفون را از قبر تا میرود رواه احمد و الترمذی و صححه و وجه تشبیه سر عورت با حیاء موده آن گفته اند که هر که دریده شود پاره وی و شفت  
کرده شود عیب وی از شرم و محالست چنان شود که گویا مرده و دست دارد که کاش مرده بودی اما عیب وی ظاهر نشدی و چون پوشیده شد عیب وی گویا  
زنده گردانیده شد پس پوشیدن عیب وی بمنزله زنده گردانیدن شد چنانکه موده که در صدد مردن بود به بر آوردن از قبر زنده گردانیده شد و طبعی گفته که وجه تشبیه  
از کتاب امر عظیم است یعنی چنانکه اجای موده امری عظیم است شرعاً مردن نیز امری عظیم است تشبیه داد این را بان تا باعث شود مردم را بر سر عیب  
و عورات مردم بشوق نیل این ثواب عظیم اما پوشیده ماندن از این وجه تشبیه با حیاء موده مخصوصاً از ساند امور عظیمه در عالم بسیار است چرا که میان آن تشبیه با این  
غریب نادر و اذفا لوجه الاول اقرب و انسب و الله اعلم و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان احلکم مرأة احبیه بدنی  
یکی از شما آنست که برادر خود است فان داعی بعاذی پس اگر ببیند یکی از شما در برادر خود عیبی و مکروهی فلیطع عنه پس باید که در گذاردن از وی و مشغول گردد  
باصلاح حال وی هر وجه که تواند بستبیه و اعلام و زجر و نصیحت چنانکه شرط است رواه الترمذی و روایت کرد این حدیث را ترمذی و ضعفه و نسبت  
بضعف کرد آن را یعنی روایت حدیث باین لفظ ضعیف است و فی روايته له و لابی داود المؤمن مرأة المؤمن سلمان ائینه سلمان دیگر است  
یعنی نماید او را عیب او را و اعلام و تنبیه میکند بر آن چنانکه آئینه که هر چه در شخص را می است اگر چه اندک چیزی باشد و امی نماید یعنی سلمان مطلع می گردد بر  
عیوب خود با اعلام سلمان دیگر چنانکه مطلع می گردد بر برشتی و وی خود بنظر آئینه در دیم فرمود قدس اند سره صوفیه همیشه بخیرند و امام که کاوش میکند با باشند از حوال  
یکدیگر و چون متفق شوند هلاک شوند و از برای تقویت و تأکید این معنی فرمود المؤمن اخ المؤمن سلمان برادر سلمان است یعنی ناصح و معاضد اوست یکف عنه  
ضعیفه باز میدارد و دفعی کند از وی چیزی که در وی ضرر و ضیاع و هلاک اوست و میحوطه من و دانه و حفظ میکند و نگاه میدارد حق او را پس او و غایبانه او  
غیبت می کند و اما اگر کسی غیبت کند منع میکند و سکوت نمی ورزد بلکه حفظ میکند تمام حقوق او را در نفس و مال و عرض و بعضی معنی حدیث المؤمن مرأة المؤمن  
این چنین گویند که سلمان چون در سلمان دیگر عیب و نقصان ببیند باید که بماند که این عیب و نقصان او است که در آئینه و می نماید و از خود داند و بماند  
اگر و در نفس خود رجوع نماید در مقام ازاله آن و اصلاح حال خود شود این معنی صحیح و دقیق است ولیکن سوق حدیث موافق آن نیست که لا یخفی و عن  
معاذ بن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من جحى مؤمناً من منافق کسی که حفظ کند و نگاه دارد مسلمانی را از شر منافق  
که غیبت میکند او را یا ظلم میکند بر وی و ظاهراً معنی اول است و عنوان منافق و ال است بر آن چه غیبت کردی که منافق است در حضور و غیبت یکسان نباشد  
و نیز قول او بعث الله ملكاً یحیی حمه يوم القيمة من نار جهنم بر آنکه خدای تعالی فرشته را که نگاه دارد گوشت او را یعنی جسد او را روز قیامت از  
التش و وزخ مناسب معنی غیبت است که چون حفظ و حمایت کرد از غیبت که در علم اکل لحم است حمایت کرد حق سجانه او را نیز از آتش دوزخ و من ذمی مسلماً  
بشئ ویرید به شینه و هر که دشنام کند مسلمانی را به چیزی در عالم که میخواند بدان چیز عیب او را حبیه الله علی جرحهم مجموع و موقوف دارد او را خدای تعالی  
بر مل دوزخ حتی نخرج ما قال تا اگر بیرون آید از آن چیز که گفته است براضی کردن خصم یا به تغذیه بقدر نگاه رواه ابوداؤد و عن عبدالله بن عمر  
و قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خیر الاصحاب عند الله خیرهم لطفاً به بترین یاران نزد خدا بهترین ایشانست و خیرهم بترین یاران نزد خدا بهترین ایشانست و  
و اما گفته در حق او و خیر الجیران عند الله خیرهم لجا رة و بترین همسایه تر خدا بهترین ایشانست و معسایه خود را رواه الترمذی و  
الدارمی و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم یا رسول  
الله کیف لی ان اعلم اذا احسنت و اذا اساءت گفت مردی مر آن حضرت را چگونه حاصل شود مرا علم به نیکی کار می خود و بدکاری خود یعنی چگونه  
دانم که من نیکی یا بدی می کنم یا نه فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اذا سمعت جیرانک تقولون قد احسنت فقد احسنت چون بشنوی همسایه ای خود را که میگوید تحقیق نیکی کار  
تو پس تحقیق بدان که نیکی کردی و اذا سمعتهم يقولون قد اساءت فقد اساءت و چون بشنوی همسایه را که میگوید تحقیق بدکاری تو پس بدان که بدکاری یعنی نیکی و بدی تو بود  
و دان همسایه را معلوم کرد و رواه ابن ماجه و پوشیده ماند که این در حق همسایه خواهد بود که مردم با انصاف و درستگو باشند و از غلبه و ستی و دشمنی محلا و معر خفا که مثل این در

حدیث انتم شهداء الله فی الارض گفته اند و عن عائشه رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه و سلم قال اتزولوا الناس من اظهر فرود آید  
 مردم را در مراتب ایشان یعنی حد و مرتبه هر یکی را نگاه دارید یکی است شریف و اهل غوث و دیگری و ضعیف و ذلیل هر دو را یکسان نذارید در تعظیم و تکریم  
 هر یک چنان سلوک کنید که موجب ایزاد و حط مرتبه نگردد و واه او بود او و در اجراء العلوم می آرد که عائشه رضی الله عنها طعامی میخورد فقیری از آن راه در گذشت  
 پارچه نانی بوی بفرستاد پس اذن سواری گذاشت گفته فرستاد که طعامی حاضر هست اگر میل داشته باشید بیاورید یکی از حاضران از تفاوت حالشان سید  
 گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که از مردم از زولوا الناس من از لهم آن سکین آن نان پاره را صافی است و اگر با سوار نیز سیم چنین میگردیم که با وی  
 کردیم ایزاد می کشید و امانت میداد **الفصل الثالث** عن عبد الرحمن ابن ابی قحاده بنعمت قاف و تخفیف را و دال مظهر آخر صحابی است معده و در در  
 مجازان النبی صلی الله علیه و سلم تضاء به ما بفعل اصحابه یقسمون بوضو و روایت است از عبد الرحمن که آن حضرت وضو کرد و روی  
 پس مسح کردن گرفتند یا ران او باب وضوی و می سابقا گذشته است که مراد باب وضو چیست اکثر آنکه بقیه آست که در آن وضو باقی مانده و بعضی آب  
 وضو که از اعضا جدا شده تیرم را در گذشته اند فقال النبی صلی الله علیه و سلم ما یحکم علی هذا پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم چه چیز خواست شمار  
 برین کار قالوا حب الله ورسوله گفته با عث برین کار ما را محبت خدا و رسول خداست فقال النبی صلی الله علیه و سلم پس فرمود آن حضرت  
 من سره ان یحب الله ورسوله او یحب الله ورسوله یکبار و میگوید اندازد که دوست دارد خدا و رسول او را یا دوست دارد او را خدا و رسول او را و این  
 مرتبه بالاتر از اول است و در حقیقت هر دو مستلزم یکدیگرند چه هر کس دوست دارد خود را دوست دارد دیگر و میگوید بر هر قدر فرمود که هر که محبت خدا و رسول خدای خواهد  
 فیصدق حدیثه پس باید که راست گوید سخن خود را اذ احدث چون گوید سخن را و لیو دامت اذ انتمن و باید که ادا کند و برساند امانت مردم را  
 که نزد اوست چون نهاده شود نزد وی و لیحسن جوار من جا و ره باید که نیک کند همسایگی کسی را که بمسایه شده است او را یعنی دعوی محبت خدا و  
 رسول خدا یا امثال این امور که تسبیح باب وضو است مثلاً چندان موقت نذر و بر نفس شاق نیست و ثابت نمیکرد و عده در ان اقبال اوله و نواهی است  
 خصوصاً این امور که صدق حدیث و ادا امانت و حسن جوار است و در معاملات و حقوق ناس بدان اقبال غالب است و گوید که در ایشان چیزی یافت که  
 موجب تمنا و تقصیر را دایم این حقوق بود ازین جهت تخصیص کرد و الله اعلم مولانا احمد محمد شیبانی رحمة الله علیه مروی بود که ناگوار شدین و متبع یکی از ائمه  
 میوات که در دایم حقوق برادر تقصیری داشت در ویش شد و در خدمت مولانا افتاد تا بعدی که آب برای خاتمه روی میکشید روزی او را دید که کوزه آب بر سر می  
 گفت یا ابوالاحسن حق با اینها از تو راضی نمی شود بر و خاطر برادر در یاب و حق او را داد کن و او را از در راضی ساز و عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم یقول لیس المؤمن بالذی تشیع و جاره جایع الی جنبه نبت سلمان کامل کسی که سیر میخورد و همسایه او کرسنه است در پیشگاه  
 او و او را روایت این مرد و حدیث را البیهقی فی شعب الایمان و عن ابی هریره قال قال رجل گفت ابو هریره گفت مروی یا رسول الله  
 ان فلانة تذاکر من کثرة صلواتها و صیامها و صدقاتها فلان زن ذکر کرده میشود از بسیاری نماز و روزه و صدق و وی یعنی میگوید که عبادت  
 بسیار میکند غیر انها تو ذی جبر انها بلسا فلان زن میرنخاند همسایه های خود را بزبان خود قال هی فی النار فرمود آن حضرت که وی در آتش و درج  
 خواهد بود بسبب ایزاد همسایه ها و نماز روزه و تصدق با وجود آنکه افضل عبادات اند کفارت این گناه وی نخواهد شد قال گفت آن مرد یا رسول الله  
 فان فلانة تذاکر من قلة صیامها و صدقاتها و صلواتها پس بدستی فلان زن دیگر ذکر کرده میشود از کمی روزه و صدق و وی و نماز وی بعد از آن  
 بیان کرد که صدق و او را به قول خود و انها تصدق بالا ثوار من الاقط بستی این زن تصدق میکند با هزار فردت که چیزی طویل و حیراست و لا تو ذی  
 بلسا فلانها جبر انها و لیکن اینها نمیکند بزبان خود همسایه های خود را قال هی فی الجنة گفت آن حضرت این زن در بهشت خواهد بود و تقصیری که در بسیاری  
 نماز و روزه و تصدق دارد اندازد که در نمازها را تلا فی آن میکند و واه احد و البیهقی فی شعب الایمان و غنه قال ان رسول الله صلی الله علیه  
 و سلم وقف علی ناس جلوس و هم از ابی هریره است که آن حضرت ایستاد بر مردمی که نشسته بودند فقال الا خبرکم بخیرکم من بشوکم پس فرمود انا خبرکم  
 شما را به نیکترین شما و غنه از بزرگترین شما یعنی بیان کند که نیکترین شما کیست و بدترین شما کیست قال گفت ابو هریره فکستوا بر خاشوش  
 مانند آن مردم که بایسبب خاموشی ترس از آن باشد که تشخیص فرماید که این نیک است و این بد است بمعنوم عام و بغیر ان کلی قال ذلک ثلث مراتب پس گفت  
 و مکرر کرد و این آن حضرت این کلام را سه بار فقال رجل بلی پس گفت مروی آری یا رسول الله خبرنا بخیرنا من شرنا خبره ما را و بیان کن و نیکترین و بدترین را  
 از بدترین فقال پس فرمود آن حضرت خیرکم من یرجی خیره و یومن مشره بدترین شما کسی است که امید داشته باشد مردم نیک او را و ائمن بوده باشند از  
 بدی او و شرکم من لا یرجی خیره و لا یومن مشره و بدترین شما کسی است که امید نداشته باشد مردم نیک او را و ائمن نبوده باشند از بدی او و ائمن  
 نباشند از بدی او یعنی باشند ائمن یکی او را ندین است نیکتر است و نه بدتر و واه الترمذی و البیهقی فی شعب الایمان قال الترمذی فی طبع حدیث حسن صحیح و عن ابن مسعود قال قال رسول



صلی الله علیه وآله وسلم ان الله تعالی قسم فیکم اخلاقکم خدای تعالی قسمت کرد میان شما خلقها و سیرت های شما را که از جمله دین است که اقسام بینکما در اقلکم خیر است  
 کرد میان شما از قهای شما را که از ابواب دنیا است بعد از آن تفصیل آن کرد و تفصیل اخلاق کرد در برابر زاق و فرمود و ان الله تعالی یعطی الدنیا من یحب  
 من لا یحب برستی که خدای تعالی میدهد به دنیا را که مراد از زاق اینجا است کسی را که دوست میدارد و کسی را که دوست نمیدارد که فرمایم من یطیع یا عاصی ولا یعطى  
 الدین الا من یحب و نمیدهد دین را که اخلاق نیک است مگر کسی را که دوست میدارد و باز برای تاکید و تقویه حکم ثانی فرمود فمن عطاها الله الدین فقد احببه  
 پس کسی که به او را خدای تعالی دین را پس تحقیق دوست داشته است و او را باز برای تاکید این معنی که دین اخلاق نیکو است گفت والذی نفسی بیده لا یسلم  
 عبد حتى یسلم قلبه و لسانه بخدا سوگند مسلمان نه شود و بنده تا آنکه مسلمان شود و مطیع کرد و دل و زبان او اسلام طلب نظیر دوست از غایب باطله و اسلام لسان  
 باز داشتن از مالا یعنی که اقل الطیبی و ظاهر آنست که عبارت از تصدیق و اقرار است بلکه کنایت از تسویت ظاهر و باطن و تخصیص طلب و لسان از جهت  
 بودن آنها در اسلام و ایمان و لایون من حتی یا من جاده بواسطه و ایمان کامل نیاروده باشد تا آنکه ایمان کرد و بمسایه او بدیاری و ایمان نیز از  
 اطلاق است و تخصیص بجهت بودن او ست عمده در معاملات خلق و ذکر ایمان اینجا برای کمال مبالغه است که بایک حقیقت ایمان که تصدیق قلبی است موقوف  
 است بر آن و چون اصل معنی ایمان امین کردن امین کردن است مناسب ذکر او با امین کردن این بمسایه از بواب حق و الله اعلم و عن ابی هریرة  
 ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال المؤمن مألوف فما لم یسلم من مألوف فلیکن من الکفار و ما کان الف و محبت است چه در اجتماع دین و اسلام بر لغت است و حق  
 منت نهادن بر مومنان تالیف طلب ایشان بقول خود کتم اعداء فالف بین قلوبکم و منت نهادن در جیب خود صلی الله علیه و آله وسلم تالیف قلوب  
 مومنین بقوله هو الذی ایدک بنصره و بالمومنین و الف بین قلوبهم آیه و لاخیر فمیں لایالف و لا یؤلف و نیست نیکو در کسی که الف نمیکند  
 و محبت ندارد و مسلمانان و الف کرده نمی شود و محبت داشته نمیشود و او را یعنی مسلمان دوست ندارد و ایمان چون سبب الف است و محبت است مومن الف  
 و مألوف و محب و محبوب باشد و روایات کرد این دو حدیث را احد و البیهقی فی شعب الایمان و عن انس قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله وسلم من فقی لا جد من امتی حاجه کسی که برآورد مریکی از امت مرا حاجتی و کاری فی الصراح ففهم و حاجت رو کردن بریدن  
 لیسره بها در حالی که میخواهد که شاد و گرداند او را بقضای آن حاجت فقد سرخی پس تحقیق شاد گردانید و او من سرخی فقد سرخه و کسی که مسرور نگردد نه مرا پس تحقیق  
 راضی گردانید خدا را و من سر الله و کسی که راضی گرداند خدای تعالی را داخله الله الجنة و در او را خدای تعالی در بهشت و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 علیه و آله وسلم من اعانک مله و فیهما انش است گفت گفت آن حضرت کسی که فریاد برسی کند از و کفنی یا کتب الله له ثلث و سبعین مغفرة بنویسد بر او  
 و می خدای تعالی بقتل و دوسه آمرزش و لحد و فیهما صلاح امره و کله یکی انان و بقتل و دوسه آمرزش آمرزشی است که در وی صلاح کار او است بر بیعتی کار دنیا و آخرت و  
 ثلثان و سبعون له و درجات یوم القیمه و بقتل و دوسه آمرزش مراد از موجب زیادت در جاست روز قیامت و عنه و عن عبد الله و رضی الله عنهما قال لا  
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و روایت است انان و از ابن مسعود گفت گفت آن حضرت الخلق هیال الله مخلوقات حکم عیال خدای تعالی دارد که نفع و  
 قوت ایشان بر دست فاحب الخلق الی الله پس محبوب ترین خلق بسوی خدا من احب الی هیال کسی است که نیکو کند بسوی عیال خدا و وی البیهقی الا حادیث الثلثه روایت کردی  
 این هر سه احادیث را فی شعب الایمان و عن عقبه بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اول النعمین یوم القیمه جاران نخستین و و خصم که بیکدیگر خصومت کنند و حق  
 خود را از یکدیگر طلبند و همسایه اندر و اه احد و در اینجا اشکال آورده اند که در حدیث دیگر آمده اول غیری که پرسش نموده و حساب کرده شود و غار است و در حدیث دیگر اول چیزی  
 که حکم کرده شود بدان میان مردمان فحیه فوشت و جواب داده شده است بآنکه حدیث اول ازین دو حدیث نسبت به حقوق الله است و ثانی نسبت بمطاع الله و ازین  
 علی ابن ابی السیوطی و عن ابی هریره ان رجلا شکى الی النبی صلی الله علیه و آله وسلم روایت است انابو هریره که مردی شکایت کرد بسوی آن حضرت قوه  
 قلبه غمی دل خود را که علاج آن چیست قال اسبح راس التیم و اعلم المسکین گفت آن حضرت در بیان علاج غمی دل دست بگذران بشغقت بر سر تیم و بخوران طعام مسکین یا  
 یعنی بعطف و مهربانی کن بر خلق که کسر سورت قنات کنند زیرا که علاج بصد می باشد چنانکه علاج کسی که مبتلا به تکبر است بتواضع و به بخل بباخت پس علاج  
 ابتلا بقتل و قلب نرمی و مهربانی نمودن باشد و بختیص تیم و مسکین از اشارت قول حق جل و علا که فرمود او و اطعام فی یوم ذی منجی قیامه اقرب و مسکینا از متره مفهوم است  
 زیرا که مراعات تیم و مسکین با اقامت غمیه شاد داشته از جهت وجود زیاد مشقت و مجاهده در آن و هر که در عقبه شاد گردد باید پیدایشود نرمی در دل او و مساحت در نفس جوی  
 و راه احد و عن سراقه بن مالک صحابی است ایمان آورده و فرمود که ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال الا اولکم علی الفضل الصدقه ایام الدلت تخم شما را بر فاضلترین صدقه  
 انکم مردوده الیک لیس لک سب غیرک افضل صدقات صدقه کردن و نمیکند کردن نسبت بر دختر تو در حالی که باز گردانده شده است بسوی تو یعنی طلاق داده  
 او را شوهر او را بمانده و نهاده و توافق ده و نیست ماین و فقر و کسب کننده و نفع رساننده و جز تو چنانکه پسری داشته باشد که خدمت کند یا کسی دیگر که مروت او کند تا چنانچه در خانه بدیده  
 افتاد و او ابن حاجه باب الحب فی الله و من الله این چنین است ترجمه باب حب فی الله و معنی حب فی الله محبت داشتن بود و الله و از محبت خدای تعالی بی شکیست





بر فرض و تقدیر است یعنی اگر انبیا و شهدا بر کسی غبطه بودی بر ایشان بودی و مشهور در جواب آنست که تو اندک دفعه منقول صفتی باشی که در فاضل نباشد با وجود فضایل و کمالات که در جنب آن صفت منقول محو است چنانکه یکی هزار غلام خوش روی با چندین صفتها و هنرها دارد و یکی دیگر غلام بچه خردی دارد که شیطیک است که آنرا نیز میخواهد که او را باشد بسبب غایت شوق و حرص بر احراز فضایل و مرغیاست حق یا انکه انبیا صلوات الله علیهم نیز کاتب فی الله دارند و بر وجاهتم و اکمل فافهم و بعضی گویند که این حالت در محشر باشد پیش از در آمدن بهشت و فوز بنعیم آن و نیل درجات قرب الهی تعالی و در حدیث آئینه بیایه که صنعت ایشان این است که ایشان خوشی و خرنی یعنی تشویش و تردیدی نباشد و ایمن و فارغ البال باشند و مردم دیگر اگر قناری نفس بود و او بیار اتر و دامت و اتمام کمال ایشان باشد پوشیده نماید که اشکال مذکور در دنیا صعوبتی دارد اما در ششده چنین است چه در جقتل محبت الهی شاید که کمتر رشید نبود بلکه بیشتر از آن باشد و الله اعلم قدر و عن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان من عباده لا انا سا ما هم با نبیاء و لا شهداء بدستیک از بندگان خدا آید میا ند که نیت ایشان پیغمبر و نه شهید یغظهم الانبیا و الشهداء ایوم القیمه رشک میرند ایشان را پیغمبران و شهیدان روز قیامت بیکانهم من الله بسبب مرتب ایشان که نزد خدا دارند قالوا اصحابی که گفتند یا رسول الله خبرنا من هم عزیز کن تو ما نیز اکتند ایشان قال هم قوم متحابوا و روح الله ایشان قومی اند که دوست داشته یکدیگر را محبت روح خدا بضم را در اصل معنی آنچیز زنده شود بوی بدن و مراد بوی اینها قرآن دارند در قرآن مجید میفرمایند و کذکاب و حیثا الیک روحا من امرنا فکما حیات ابدان بروح است حیات قلوب بقرآن باشد و در قاموس گفته قرآن را یکی از معانی روح داشته و دوست داشتن محبت قرآن یا آن محبتی است که حجت با معبود با عمر محبت ایشان قرآن است یعنی دین اسلام یا آن معنی که قرآن باعث و امر است بمولات مومنین و تحاب بیکدیگر و بعضی مراد از روح و حی دارند که آن نیز از معانی روح است و این نزدیک معنی اول است و بعضی مراد از روح الله محبت دارند چه محبت نیز سبب حیات و نشاط و تازگی و دماست چنانکه محبوب را گویند انت روحی و در بعضی نسخ روح نفع نیز تصحیح کرده اند که معنی رحمت آید فروح و رحمان ای رحمت و رزق که ان فی الصحاح و مال جمع معانی یکی است یعنی دوست داشتن بری خدا علی غیر عام حسنینم در حالی که تحاب ایشان واقع و مبنی است بر غیر قریبتهای رحیم میان ایشان باشد و لا اموال متعاطونه نه مبنی است بر اهلای که داو و ستی کنند از ایمان یکدیگر فوالله ان و جزو هم لند و پس نمیدانند که در رویای ایشان منور است بلکه عین نور است متابعه و انهم لعلی نور و بدستیک ایشان بر نور اند یعنی بر نور از نور و از چنانکه در حدیث سابق گذشت یا مستولی و ممکن بر نورند مقصود بیان اهت و جلالت و رفعت شان و مکان ایشان است لا یخافون اذا خاف الناس فی ترسند و قتی که ترسند مردم و لا یخزونون اذا حزون الناس و اند و بکن نمیشوند و قتی که اند و بکن شوند مردم و قور هذه الایة و خواند آن حضرت برای استبشاد و اثبات ولایت خدا را ایشان را و نفی خوف و خزن را از ایشان این آیت را که الا ان اولیاء الله لا خوف ولا هم یخزونون و روایت کرد این حدیث را باین لفظ که مذکور شد بود او در واه فی شرح السنه و عن ابی مالک و روایت کرد و او را محی النته در شرح النته از ابی مالک اشعری لفظ المصباح بلفظی که در مصابیح مذکور است مع ذوالد و از یاد تهای دیگر چنانکه در مصابیح است و کذا فی شعب الایمان و همچنین روایت کرده بهیچ مصابیح باز یادتی با در شعب الایمان و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا بی ذرکنت ان حضرت را بی ذر غفاری را با یاد از ای محرمی الایمان او ثقی ای ابو ذر کدام کی را غر و ای ایمان حکم است عروه بضم عین محله و سکون را هر چه شک نموده و چنگ در زده شود بوی مثل عروه احوال که باریسته میشود بوی و عروه که زده که دست و بی باشد استعاره کرده شد برای آنچه شک کرده شود بوی در دین از ارکان ایمان و صفات آن میفرماید ای ابو ذر میدانی که کدام کن ایمان و صفت وی حکم تراست تا شک کرده شود بوی در نجات آخرت و ثواب آن قال گفت ابو ذر الله و رسول الله اعلم ان رسول خدا انما تراست این کلمه عادت سجاده بود که چون آن حضرت چیزی از ایشان می پرسید ایشان جواب بطلیم خدا و رسول خدا میکردند تا دبا و اعتقاد قال گفت آن حضرت الموالاة فی الله دوستی و پیوستگی کردن با هم از جهت خدا و المحب فی الله و الحب فی الله دوست داشتن کسی را از جهت خدا و دشمنی از جهت خدا و واه البیهقی فی شعب الایمان و عن ابی هریره ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا عاهد المسلم الخاء چون عیادت میکند مسلمان مسلمان دیگر را و زاده باز مارت میکند و بدین وی فی آیه قال الله تعالی یکو ید خدی تعالی طبت خوش شزدند کافی تو در دنیا و آخرت و طاب ممشاک و خوش رفتن تو که اینها را با وید کام که زدی ثوابی بدست آوردی و تبوات من الجنة منزل لا و کرمی از بهشت منزلی را و این هر سه قرینه احتمال را عایت زار و یعنی خوش بادرند کافی تو و خوش بادره رفتن تو و بجز رفتن تو از بهشت منزل رواه الترمذی و قال هذا لحدیث غریب و عن المقدم بن معد یکرب صحابی است نزول کرد و مع و د است در اهل شام عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا احب الرجل الخاء چون دوست دارد مردی مسلمان را فلیخبره انه یحبهم پس باید که خبر کند آن مرد آن مسلمان را که وی دوست میدارد و او را نیز اگر این باعث استمال قلب و اجتناب الفت و محبت است چون دانند که وی دوست میدارد و حقوق محبت رعایت کند و در دعا نصیحت می باشد و واه ابو داود و الترمذی و عن انس قال من رجل بالنبی گفت انس که نشست مردی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و عنده فاس و نزد آن حضرت مردان بودند فقال رجل من عنده انی لاحب هذا الله پس گفت مردی از آن کسان که نزد آن حضرت بودند بدستیک

من دوست دارم این مرد را که شست از حبت خدا فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اعلمته آیا دانیده این مرد را که تو دوست میداری  
او را قال لا گفت ندانیده ام قال فرمود قم الیه فاعلمه بر خیز و برو بسوی او پس بدان او را فقال الیه فاعلمه پس برخاست و رفت بسوی او پس میانه  
او را که من دوست میدارم ترا فقال پس گفت آن مرد در دعای او احبک الذی احببتنی له دوست دارد ترا آن کسی که دوست داشتی تو را از برای من  
یعنی الله تعالی و باید که چون یکی بدیگری گوید ای احبک در جواب وی گوید احبک الله قال گفت انس که راوی این حدیث است ثم رجع بستر باز آمد پس  
فساله النبی پس پرسید او را پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که چه گفت آن مرد در جواب تو فاجنبه بما قال پس خبر داد آن حضرت را آنچه گفت آن مرد در  
جواب وی فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم انت مع من احببت تو با کسی خواهی بود که دوست میداری او را و انت ما احببت و مرتبت  
جز او اگر آنچه نمی کردی برای خدا در محبت داشتن وی بلکه در هر عمل و معنی احتساب ثواب چشم داشتن از خدا عزوجل و حقیقت کبریا و سکون سین اسم است  
از وی و اصل لفظ از حسابست بمعنی شتر و گویا که این فعل را به حبت نیت ثواب در حساب می درآورد و نظر اعتداد و اعتبار بر آن میگذارد و رواه  
البیهقی فی شعب الایمان و فی روایة الترمذی و در روایت ترمذی باین لفظ آورد که المرء مع من احب وله ما اکتسبه و با کسی است  
که دوست میدارد او را و او را جز آنچه کسب کرده به نیت ثواب و عن ابی سعید انه سمع النبی صلی الله علیه وآله وسلم یقول ابو سعید  
از آن حضرت شنیده که میفرمود لا تصاحب الا مومنا یا مدی مکن و صحبت مدار که مسلمان را یعنی نه کافر یا مسلمان صالح را نه فاسق را و مویا مدی مکن  
قرینه او که فرمود و لا یا کل طعام الا نقی و باید که نخورد طعامی را که مردی بر منبر کاری یعنی طعامی که باید که از وجه حلال باشد تا قابل خوردن متقیان شود  
و باید که متقیان از آن نخورانی نه غیر ایشان را منع کرد از مصاحبت و مواظبت کفار و فجاء تا سبب الفت و محبت نکرد و از مصاحبت ایشان صفات و نمیه  
سرایت نگیرد و گفته اند که این شرط در طعام و عورت است نه طعام حاجت زیرا که حق سبحانه و تعالی شاکر در جماعه که طعام میدهند مسکین و یتیم را و اسیر را و  
ایسران ایشان کافران بوده اند پس برای دفع حاجت طعام بکافرتوان داد و رواه الترمذی و ابوداود و الداریمی و عن ابی هريرة قال  
قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم للرجل علی دین خلیلہ مرد بروین دوست خود است یعنی هر که دوست دارد کسی را البته بر مذمت و ست  
وی باشد فلینظر احدکم من یخالل پس باید که نظر و اندیشه کند یکی از شما که دوست میدهد و رواه احمد و الترمذی و ابوداود و البیهقی فی  
شعب الایمان و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب و قال النووی اسناد صحیح مقصور و مولف ازین تطویل مبالغه در درستی است که  
توهم کرده که این حدیث موضوع است و حافظ سراج الدین قزوینی بر درست که بر صاحب مصابیح اندک کرده و گفته که این حدیث موضوع است و شیخ ابن حجر عسقلانی  
بر روی کرده و گفته که ترمذی این حدیث را تحسین نموده و حاکم صحیح کرده است که از قال السیوطی و عن یزید بن نعمان بن قیس بن عاصم بن  
شد جنین را با مشرکان بعد از آن اسلام آورد و ترمذی گفته که شناخته نشده است و او را سماع از آن حضرت و صاحب جامع الاصول او را در صحابه ذکر کرده و ابویان  
گفته بصری تابعی است و صحبت ندارد و ابن حسان او را در ثقات ذکر کرده و الله اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا دخل الرجل  
الرجل چون برادر کردی مردی دیگری را دوست دارد او را فلیس له عن اسمہ و اسم ابیه باید که برسد و از نام وی و نام پدر وی و من هو و  
باید که برسد که از کدام قبیل و کدام مردم است فانه او صل للمودة زیرا که بدستی این برسدن نام وی و پدر و قبیل و خویشان وی پیونده و پیوسته  
مر صحبت و مودت را و رواه الترمذی الفصل الثالث و عن ابی ذر قال خرج علينا رسول الله یرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله  
و سلم قال فرمود اندرون ای الاعمال احب الله تعالی آیا در می یابید که کدام عمل از اعمال فاضله است نزد خدای تعالی قال قایل الصلوة و اگر گفت  
گویند از جماعه صحابه که حاضر بودند نماز و زکوة محبوب ترین اعمال اند نزد خدا قال قایل الجهاد و گفت گویند دیگر کارزار کردن بکافران محبوب تر است قال  
النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ان احب الاعمال الی الله تعالی المحب فی الله و البغض فی الله بدستیک محبوب ترین اعمال بسوی خدا و  
از حبت خدا و دشمنی از حبت خداست اینجا اشکال می آید که چون روا باشد که حب فی الله و بغض فی الله محبوب تر از صلوة و زکوة و جاد باشد و حال آنکه اینها افضل اعمال  
علی الاطلاق و اینها هر که محبت بوجدهند و او را و محبت خواهد داشت انبیا و اولیا و صالحان از بندگان خدا را و لا بد اتباع و اطاعت خواهد کرد و ایشان را و کسیکه  
دشمن داشت از برای خدا دشمن خواهد داشت دشمنان دین را و بداند که محب و خاندن و جاد و قتال ایشان پس در جماعه طاعات از نماز و زکوة و جاد و جز آن کدام  
و چیزی بدتر است که یا فرمود اصل و منبئ و مدار اعمال و طاعات محب لله و بغض لله است و بعضی گویند که از اجابت فضیلت لازم نیاید که نماز و زکوة و جاد افضل اعمال باشد اما  
حب لله و بغض لله محبوب تر باشد فمروا به احد و روی ابوداود الفصل الاخير امام محمد تمام این حدیث را که مذکور شد روایت کرده و دو بهین فصل آخر یعنی  
احب الاعمال الخ و سوال جواب که اول مذکور شد روایت نموده و عن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما احب عبد الله الا ان  
دیده دوست داشت پیچ بندد و دیگر لازم برای خدا که بزرگ داشت باین دوست داشتن برورد کار خود را زیرا که چون محبت می تعالی دوست داشت که با او دوست داشت





مضرت دنیا و صلاح وقت خود را جایز است و در جانب جستن و دوری کردن از وی بر وجهی که میسر است و عیب کوئی و کمالات انسانی و در احیای العلوم از جماعه سلف از محابه و غیر هم نقل آن کرده که بعضی از ایشان بجهان یکدیگر کرده تا مدت عمر و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آن مسکن که متخلف از غزو و تبوک کرده بودند به جنت ترس راه یافتن اتفاق بحال ایشان تا پنجاه روز صحابه را و زمان و خوشایان ایشان را امر بجهان ایشان کرده و آن حضرت تا یکماه زمان خود را بجهان نمود و عایشه با این بر سر رضی الله عنهم مدتی بجهان کرده و امام احمد بن حنبل از صحبت عمارت محاسبی بجهت تصنیف کردن او در علم کلام قطع صحبت کرده اما باید که نیت در آن صادق باشد و بغرض نفسانی نبود و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا کم والطن و در دارین نفس خود را از کان مدقان الظن اکذب الحدیث زیرا که کان بدروغ ترین سخنان است چون بر کسی کان می برد و حکم میکند بر و که چنین است و چون وی در واقع چنین نیت این حکم وی دروغ باشد و مراد بحدیث حدیث نفس است و آن بالقای شیطان است و کو یا کذب خواندن آن باین جهت است یا مبالغه است بدان و در قرآن مجید آمده این اصل الظن اثم و مردمان کان بدست و گفته اند کان بدکهنی آمده اند و می است که استقرار و جزم نماید بدان تا آنچه خلوه کند در دل و بعضی گفته اند که موجب اثم است چون حکم کند بدان و بر زبان آورد آنرا بر هر تقدیر کیلی نداشته باشد بران یا هر دو دلیل که متعارض باشند اما آنچه حکم دلیل و قرینه و اضمحلال بر بدان ما خود نکرد و لا ینحسوا و یتحسوا و تحس نکند و تحس ننماید اول بجامعه و ثانی بحکم بالعکس و فرق میان تحس و تحس بوجود کرده اند و در قاموس در فصل می گفته جس شخص اخبار مثل تحس و جاسوس و جس مشتق از است صاحب سرش و در فصل حاکفته جاسوس مخفی جاسوس بآن مخصوص است بجهت غیر و بحکم در شریعتی و بعضی گفته اند که بحکم تعرف خبر بتطف و نرمی و بجا تطلب آن بجامعه ضایعه در دیده شنیدن و در دیده دیدن و بعضی گفته اند که بحکم تفتیش از غورات و بجا استطلاع آن و بعضی گفته اند که بحکم طلب خبر بجا و یکی و بجا برای نفس خود و طبیعت گفته اند اول شخص عیوب مردم و بواسطه امور ایشان بر نفس خود و یا مبالغه و نیت غیر و ثانی بر نفس خود و وجهی بر تقدیر تطلب خبر غیر آن باشد که شاید بعد از اطلاع بر خبر جدی پیدا شود و یا طبیعتی حادث گردد و لا یناجشوا و ینجش یکدیگر و ینجش بسکون میم چیز را و یا بهیچ وجهی استغنی تا دیگری در گفته و در اصل بر تحقیق میسر را که یزد و بعضی گویند که بخش در حدیث معنی بر غلایند بعضی بر بعضی را بر اثر خصومت و لا یتحاسدوا و یا بهیچ وجهی یکدیگر را و حسد تنی زوال نعمت غیر ظالم یا از وی اگر نعمت او بمن رسد که انی القاموس و لا یتباغضوا و یتباغضوا و دشمنی یکدیگر یعنی احرار کنند از اسباب حد و شکن و الاحاب و بعضی قوی است که بنده را در آن اختیاری نبود و بعضی گفته اند که مراد از باغض نمی از اختلاف در امور او است بدعت زیرا که ابتداء درین و بر کشتن از راه راست بسبب بغض و عداوت است و لا یتدبروا و یتدبروا و نصبت یکدیگر و پیش یکدیگر و طبیعت گفته اند که مراد بتدبر با تقاطع است زیرا که هر یکی از متقاطعین پشت میدهد و دیگر را یعنی اعراض میکند و ادای حقوق اسلام و کونوا عباد الله اخوانا و یاسد بهر بنده کان خدا را در آن یکدیگر یعنی چون بهر شایسته کان یک مولی یا بهر در عبادیت برابر باشند و باید که برادر تحساد و تباض و تدابیر یکدیگر و فی روایه و لا یتنافسوا گفته اند که تنافس بمعنی تحساد یا قریب بآن است و احتمال دارد که معنی تنافس میل و رغبت باشد بنیایا که در حدیث آمده که معتز هم بر شایسته تنافس کنند و آن یعنی رغبت نماید و فاست فی شئ ای رغبت نماید متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یفتح ابواب الجنه یوم الاثنین و یوم الخمیس گشوده میشود در روزهای هشت روز و شنبه و پنجشنبه بعضی گویند که این کنایت است از کثرت غفران و در گذشتن از جرایم طلق و اعطاء ثواب و در جرات و صواب آنست که محمول بر ظاهر است چه محل مخصوص بر ظاهر واجب است و اما که دلیل صارف از آن نباشد و فتح باب علامت منع باشد فغفر لکل عبد لا یشترک بالله شیا پس آمرزیده میشود و هر بنده را که شریک ینکند و یا بنده چیزی را و مراد بشکر و بآب عدم غفران کفر میگرداند پس فی ما نذاه آمرزیده هیچ مرده الا در جل کانت بینه و بین اخیه شخناه کمر روی که هست میان او و میان مسلمانان دشمنی و کینه فبقال انظر و اهدین حتی یصلحوا پس گفته میشود ملائکه را حلت و میدارین هر دو را که یک و دیگر دشمنی و کینه دارند تا آنکه صلح کنند و یکدیگر را نظر و انقیاع بخیزه و کسر ظواهر از باب افعال یعنی ممال در راه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تعرض اعمال الناس فی کل جمعة مرتین عرض کرده میشود و علمای مردم بر پروردگار تعالی یا بر فرشته که موکل است بر جمع محض اعمال در هر هفته دو بار مجله چون آخر ایام هفته است و هفته بوی تمام میسر و اطلاق کرده و بر هفته یوم الاثنین و یوم الخمیس روز و شنبه و روز پنجشنبه فغفر لکل عبد مومن پس آمرزیده میشود و هر بنده مسلمان را الا عبد ابلیس و بین اخیه شخناه و کمر بنده که میان او و میان برادر وی دشمنی است فبقال اتوکوا هذین حتی یضایا یکدیگر یا ایشان را تا آنکه جمع کنند و با زانین از دشمنی در راه مسلم و عن ام کلثوم بر عقیقه بن ابی معیط صحابه است اسلام آورد و ملائکه و بر سر درو ذکر کرده نشده است و بلکه زوجهی و چون بدیده آمد تزوج کرد و او عبد الرحمن بن عوف و بعد از وفات عبد الرحمن تزوج کرد و او عمرو بن العاص چند ماه در تحت او بود پس مرد و پسر او عقیقه بن عمن و سکون قاف بن ابی معیط بن عمن میم و وقع عمن و سکون تخانی بن عمن و بن عبد شمس از مشرکان مشهور است که گفته شد بهر قالت سمعت رسول الله گفت ام کلثوم شنیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بایقول می گفت لیس الکذاب نیت دروغ گو اگر می دروغ میگوید الذی یصلح بین الناس آن کسی که اصلاح میکند میان مردم و بایقول خیرا و ینبی خیرا و می گوید بخان نیک را و میرساند بخان نیک را یعنی بخان که با صلاح آرد اگر چه واقع است متفق علیه و زاده مسلم و زاده روایت کرده است مسلم این عبارت را که قالت گفت ام کلثوم و لم اسحده و نشیدم من امرها

که در آن روز  
نمود

تغی النبی میخواد ام کلثوم از غیر اسمعیم بر اعلی الله علیه و آله وسلم برخص فی شئی ما یقول الناس کذب گفت شنیدم آن حضرت را که رخصت کند و اذن دهد و هیچ چیزی را آنچه میگوید مردم که آن چیز دروغ است الا فی ثلث کرد در سه چیز المحرم یکی در جنگ چنانکه بخنان گوید که جلادت از آن ظاهر کرد و دلهای لشکریان اذن قوت گیرد و دشمن فریب خورد و اگر چه خلاف واقع باشد و الاصلاح بین الناس دوم صلح در دادن میان مردم چنانکه بخنان آید و نقل کند که موجب اصلاح و اتفاق گردد اگر چه نه واقع بود و حدیث الرجل امراته و سوم سخن کردن مرد زن خود را و حدیث المرأة زوجها و سخن کردن زن شوهر خود را چنانکه بیکدیگر اظهار محبت و خشود می نمایند تا باعث ایلاف و التیام گردد و ذکر کرده شد حدیث جابر که اول وی این کلام است ان الشیطان قد ایس فی باب الوسوسة در باب وسوسه در اوایل کتاب و در مصابیح اینچنانکه کوراست الفصل الثانی عن اسما بنت یزید قالت قال رسول الله کنت اسماء کنت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم لا یحل الکذب الا فی ثلث حلال نیست دروغ گفتن مگر در سه جا یعنی حلال نیست مگر سه کذب کذب الرجل امراته یکی دروغ گفتن مرد زن خود را البیوضیهما اما راضی که را ندانند او را ظاهر تخصیص کذب رجل امراته را که کذب امره مرد را باعتبار اکثر و اغلب است چون زن جاهل اند و بدان که بتلبیه وارضای آنها بیشتر حاجت می افتد و در حدیث سابق هر دو مذکور شد و الکذب فی الحرب دوم دروغ گفتن در جنگ چنانکه مذکور شد و الکذب لیصلح بین الناس سوم دروغ گفتن برای آنکه صلح افکند میان مردم با خلاف و نزاع موجب تباه و تفرق نکند و رواه احمد و الترمذی و عن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال لا ینکون مسلمون یمجر مسلمون فارق ثلثه نمی باشد و نمی باید مسلمان را که بجهان کند مسلمان را و ترک دهد صحبت و سلام او را با لای سه روز تا از القیه سلم علیه ثلاث مرات پس چون به بند و پیش آید او را سلام دهد بر وی سه بار کل ذلک لا یورد علیه در هر مرتبه روزی که مسلمان دیگر بر وی و نکوید جواب سلام او را فقد بار بار باشد پس بتحقیق بازگشت آنکه جواب سلام نه گفت به کنا بهجهان یا بکنا به خود یا بکنا به مسلمان سلام دهند یعنی سلام دهند از کنا بهجهان بیرون آمد و کنا به برگردن ماند که جواب سلام نداد بلکه کنا به مسلمان سلام دهند و نیز برگردن او شد که جواب سلام او نداد و رواه او و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال لا یحل لمسلم ان یمجر اخاه فارق ثلث حلال نیست در مسلمان را که ترک دهد برادر خود را با لای سه روز و من هه فارق ثلث فارق دخل النار پس کسیکه بجهان کند با لای سه روز پس ببرد آتش و دروغ را یعنی متوجع و متحی دخول نمی گردد و چون مدکنا به در آمد گوید آتش در آمد پس چون زنده است هم دماش است رواه احمد و ابوداود و عن ابی خراش السلسله خراش کبیره خا بجهه و سلمی بنهم سین و فتح لام مخففه و بعضی گفته اند سلمی است یعنی نام اجدید است بحا و دال محلتین بر وزن جعفر صجایی است روایت کرده است از وی ابوداود و سین یک حدیث درجهان سمع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول ثلثه ان حضرت را که می گفت من هه اخاه سنه فهو کسفت دمه کسی که بجهان کند برادر خود یکسال پس این بجهان کردن کو یا خون او تحقیق است در ترتب اثم شدید اما مثل است بجمع و جوه زیر که قتل الکبریا راست بعد از شرک مقصود و مبالغه و تاکید است در منع از بجهان چون بجهان در مدت سال کامل از مجرای عادت بیرون است و باعث نهایت آزار خاطر کو یا به تیغ اید و خضه و غم کشتن است رواه ابوداود و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا یحل لمؤمن ان یمجر مؤمنا فارق ثلث ترجمه این که شش فان حرمت به ثلث پس اگر بگذرد بر مؤمن سه روز فلیلقه پس باید که به بند و پیش آید وی آن مؤمن را که بجهان کرده است و را فلیسلم علیه پس باید که سلام دهد بر وی فان رد علیه السلام پس اگر رد کرد بر وی سلام را و داد جواب سلام او را فقد اشتراک فی الاجرم پس بتحقیق شرک شد هر دو در اجرو هر دو با جرو وصلت و ترک بجهان و قطعیت یافتن اول با بدای سلام و ترک بجهان و ثانی بحواب سلام و قبول آن و ان لم یرد علیه و اگر رد کرد بر وی سلام را و جواب سلام وی نداد فقد باء الاثم پس بتحقیق رجوع کرد و بازگشت بکنا به و بعضی نسخ بانکه چنانکه معلوم شد و خرج المسلم من البحره و بیرون آمد سلام دهند از بجهان و کنا به آن همه بار کنا به برگردن آن و بیکرا قدا رواه ابوداود و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الا اخبرکم بافضل من درجته انصام و الصدقه و الصلوة کنت ان حضرت آیا خبر ندیم من شما را بعلی که فاضل تر است در جوا و از بدخ و زده و صدقه و نماز که نافذ باشد قال کنت ابوداود و تظنا کفتم با جماعه صحابه علی خیره ما را با آن حال که فاضل تر است از بدخ این عبادات مذکوره قال اصلاح ذات البین گفت نیک گردانیدن احوالیکه در میان یکدیگر است چنانکه بغض و عداوت و جنگ و جدل مثلاً میان جماعه افتاده و فساد راه یافته است آنها را بمبدل بالعت و محبت و صلح ساختن و از فساد بصلح آوردن و هم ذات البین این معنی دارد و ذات البین ام آن احوال است که در میان مردم افتاده است و اصلاح آنها نیک گردانیدن آنها و تبدیل آنها از فساد بصلح و فساد ذات البین هم الحاقه و فساد احوالی که ذات البین است حاقه است حلقی موی شردن و حلقه موی شرنده و مرا و اینها هلاک کردن و از بیخ برکن است یعنی فساد ذات البین خصلتی است هلاک کننده دین و از بیخ برکننده و ثابت چنانکه اشهره موی را از بیخ بر میکند و درین ترغیب و تخریب است برانکه و دفع فساد و تخریب و تغیر است از خلاف آن رواه ابوداود و الترمذی و قال هذا حدیث صحیح و عن الزبیر قال قال رسول الله صلی الله علیه

والله وسلم دایم من قبلکم گفت زیرین العوام که از عشره مبشره است که گفت آن حضرت آمده است بسوی شما و سرایت کرده در شما و  
 و بیماری امتی که پیش از شما بوده اند فی الصراح و سبب نرم رفتن و کل ما شغل الارض و ابه و ایاری او و اجماعت آن مدد و بیماری که دام است الحسد و البغض  
 به خواهی و دشمنی همی الحاقه این بغض الحاقه است این چنین گفته طیبی و غیر همی راجع به بغض داشته و گفته زیرا که بغض سخت تر است تا نیروی مدد خد کرمی و این  
 اگر چه نتیجه حد است انتی و اگر بهر یک از حد و بغض دارند تا و لیل کل واحدة من التخصیص نیز صورتی دارد و بعد از آن مدیان مراد از الحاقه فرمود لا اقول  
 تحلق الشیء کرمی که بغض می شود موسی را و لکن تحلق الدین و لیکن میسر دین و ایمان را و از پنج بر میگردد از واه احد و الترمذی و عن ابی هریره  
 عن النبی صلی الله علیه و الله وسلم قال ایاکم و الحمد و دور دارد و خود را از حد فان الحسد یا کل الحسنات زیرا که حد می خورد و میسر دینی را که با کل  
 الناد و الخطب چنانکه می خورد و میوزد آتش بهر م را و واه ابوداود باین حدیث تسک کرده اند و معتقد بهر مذمب خود که خطاست یعنی از نجاب محصیت بل  
 میگرداند عمل صالح را و بهر میسر دینی را و از دجل سنت و جماعت اینچنین نیست بلکه یکجا میسر و بهر را چنانکه فرمود ان الحسنات ینمین السیات و جزا  
 از تسک ایشان باین حدیث آن است که مراد از خوردن و بردن حد حیات و لکن است که حد باعث میگردد عاقد را بر اتلاف مال و لاک نفس و هتک  
 حرمت محمود و اگر بفعل نباید غم آن دارد البته و هتک حرمت بر غیبت خود البته موجود است پس روز قیامت حنات او را محمود میدهند در عوض بغض که  
 بر کرد و این است چنانکه در حدیث آمده است که مفسد از امت من کسی است که روز قیامت با نماز و زکوة و صیام و قیام میاید و با وجود آن یکی راوشامه و او  
 زوده و دیگر را مال خورده و خون ریخته آن همه حنات او با آنکه بر آننا ظلم کرده بهر معنی جفا اعمال این است نه محو و افای آن از دیوان اعمال او و اگر امر و از  
 محو فانی کرده باشند خود آن مرد که دام عمل آید و حدیث مطلق است بآمدن او با اعمال روز قیامت و جواب دیگر آنکه حنات مناعف میگردد با استعداد و بعد و صلاح  
 وی پس چون از نجاب خطایا کند از مناعت محروم ماند و عنه عن النبی صلی الله علیه و الله وسلم قال ایاکم و سوء ذات البین طایفه الحاقه و دور دارد  
 خود از بدی ذات البین پس بدستی که او حلقه است صبر برای مبالغه است و واه الترمذی و عن ابی هریره بکرمه جبر صا و سکون را صبا فی الخصیص بدستی  
 ماننی تعب میگردد با طیبت بر دین ابراهیم عم تا آمد آن حضرت مدینه را پس اسلام آورد و وی و آفاق تیج کبیر بود و وایت کرده است از وی ابن عباس بن  
 النبی صلی الله علیه و الله وسلم قال من ضا رضا و الله به هر که کند رسا و نجیسی نه بجهت شرعی کند رسا و خدای تعالی بوی فی الصراح نمک زنده ساندین خط  
 نفع مضاره که لک ضرر کند و من شاق تشدید قاف شاق الله علیه و لیکه خلاف و دشمنی کند بر کسی بموجب خلاف و عداوت کند خدای تعالی بروی فی الصراح  
 شاق و شاق خلاف و دشمنی و اصل اشتقاق مشاقه از شق است بکسر شین بمعنی جانب و هر یکی از مخالفین و متنازعین در جانی است از دیگری و طیبی گفته که مشاقه از  
 مشقت نیز توان داشت باینکه تکلیف کند صاحب خود را با آنچه در طاقت اوست انتی و این معنی نزدیکتر است بکلمه علی و الا شاقه بمعنی خلقت و عداوت بی علی آید  
 چنانکه و من شاق الله و رسول و من شاق الرسول من بعد ما بین لالیدی و نابراین معنی فرق کرده اند میان مضاره و مشاقه و بعضی جانی باین که ضرر و مشقت متعلق  
 اند و معنی لیکن ضرر استعمال کرده مشو و در اتلاف مال و مشقت در رسانیدن اذیت بیدن مثل تکلیف علی شاق و واه ابن ماجه و الترمذی و قال هذا  
 حدیث غریب و عن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و الله وسلم ملعون من ضار مؤمنا و مکرمه را و نه  
 و دور انداخته شده است از دکانه قرب و رحمت الی کسی که گزند رسا و مسلمان را یا که گزند بوی فی الصراح که جلد و بد سکایدن و فرقتن و واه الترمذی و قال  
 هذا حدیث غریب و عن ابن عمر قال صعد رسول الله صلی الله علیه و الله وسلم المنبر بالبراءة آن حضرت منبر را قادی بصوت رفیع  
 پس و از داد و خواند مردم را با و از بلندت قال پس گفت یا معشر من اسلام لبسانه ای کرده اسلام از دکان زبان خود و لم یفیع الایا قلبه و ریه  
 است ایمان تا دل ایشان لا نوز و المسلمین ایذا نکند مسلمانان را و لا یغیر و هم و سرزنش نکند ایشان را و لا یقتبوا عوا و لا یقتبوا عوا و لا یقتبوا عوا و لا یقتبوا عوا  
 طلب نکند از فی الصراح تیج در طلب چیزی بر رفتن در پی آن فانه من یتبع عورة اخیه المسلم پس بدستی کسی که تیج کند عیب را در مسلمانان اقتب الله عورتی و تیج  
 کند خدای تعالی عیب را و من یتبع الله عورتی یفصح و کسی که تیج کند خدای تعالی عیبهای او را رسوا گرداند او را چه بیج چیز بروی مخفی بود و لونی جوف  
 و حله اگر چه باشد افکس پنهان در میان رخت و جای بود و باغش و منزل خود و واه الترمذی و عن سعید بن زید عن النبی صلی الله علیه و الله  
 وسلم ان من اوجب الروار وایت است از سعید بن زید که از عشره مبشره است از آن حضرت بدستی اند بهر ترین را با و با و دلت فرونی و زیاده و تیج  
 زیاده و تیج در و ام و بیج پیش میگردد از و ن ترین را با و الا استطالة فی عرض المسلم بغیر حق در از کردن زبان و و افاددن در آبروی مسلمانان عیبیت کردن و دشنام  
 دادن و ترفع و تکبر نمودن و حقیر نداشتن ناخ و بی مصلحت شرعی و در قافوس گفته استطالت دلت امتداد و ارتقاء و تفضل و در اصل گفته استطالت تکبر  
 کردن و دراز شدن چون در استطالت عرض کردن است زیاده بر آنچه استحقاق دارد و بیشتر از آنچه نصیب است تشبه و اگر ابر با که زیاده بر حق میگیرد و این را با  
 گفت زیرا که عرض مسلمان عزیز و شریف تر از مال او است پس ضرر و فساد در کردن آن اگر و او فراموش و قید کرد بغیر حق زیرا که در بعضی احوال مباح است چنانکه صاحب





سبکند تو و برکتش را آنچه کان بر دم و کند یک کردم نفس خود را و از اینجا معلوم شود که اگر کسی سوگند خورده و چند برخلاف آن معلوم بود باید علم خود را متمم ساخت و بموجب او عمل کرد از جهت تعظیم نام حق و راه مسلم و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كما دفع القوتان يكون كغزاة و كحيت فخره منتهای امر وی بمهر کجگر کرد و زیرا که فقر باعث میگرداند انسان را بر انتخاب محارم و معاصی بقصد انانیه فقر و خروج از شداید آن و چون بغایت شدت و محنت کشد شاید که بر انتخاب کفر نیز باعث گردد و بی وجود فقر غلبه محبت دنیا با وجود حصول قدر کفایت ازان باعث برار انتخاب کفر گشت چنانکه بعضی از اشقیای و زحاکامی شوم که گذشته اند در قرب این زمان علیهم السلام استخف نه شدت و محنت بطریق اولی که بر آن آرد و نیز غلبه فقر که باهی باعث برخط و اعراض بروردگار گردد و از دایره رضا و ایمان بیرون آرد و نحو ذلک من ذلک و چنانکه فقر کفر کشد غلبه فقر و طغیان در معاصی آرد و لکن آن توسط کفاف اخلاص از غنا و فقر است و غیر الامور و اساطیر و کاد الحسد آن بخلب العذر و نزدیک است که حد علیه کند تقدیر را یعنی اگر بالفرض چسبیدی بودی که غلبه کردی قدر را حد بودی چنانکه در تواتر حدیث لو کان شی سابق القدر در کتاب طب الکرکی که شدت و عن جابر عن رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال من اعتذر دلی اخید فلم یعذر و ه کیسه خد خواهی کند بسوی برادر خود پس معذور ندارد و او آن برادر یعنی الخار عذر وی کند و گوید عذر نداری دروغ میگوئی اولم یقبل عذره یا قبول ندارد عذر او را و گوید اگر چه عذر داری اما قبول ندارم کان علیه مثل خطیئة صاحب مکس باشد بران برادر که ه مانند کناه خداوند مکس بفتح میم و سکون کاف خراج و عشر مکس ده یک گیرنده که ذافی الصراح و و ه البیهقی روایت کرد این حدیث را بهی فی شحب الایمان و قال و کفت المکاس تبشیر کاف العشاء تبشیر یثین عشر کسیر نه یعنی آنکه ظلم کند و موافق شرع بخیر و مکس کنایه عظیم است و در حدیث آمده که لا یدخل الجنة صاحب مکس و در قاصد مکس به معنی نقص و ظلم نیز گفته و در مجمع البحار نقل از بهی کرده که مکس نقصان و مکس از غنا آنکه نقصان کند از حقوق مساکین و در سنا نیز از تمام و کمال باب الحد و الثانی فی الامور و مذبح فحین و کسر و کلو بر بنیرین و اختر زکرون و صدر بفتح حا و کسر زال مرد بسیار و قانی و توقفت و تمثیت و در مکس کردن در کاری و شتابی نکردن دران و اناته بر وزن فان اسم است از و یحیی در مکس یعنی آدمی را باده که از شر مردم و آفات روزگار در دین و دنیا ریخته باشد و در کار خود عاجز و مستیقه و هشیار و بیدار بود و در عواقب امور نگران باشد و در کارها شتابی نگیرد و حلم و وفار کار فرماید مگر در بعضی کارهای خیر که شتابی کردن دران فرموده اند الفصل الاول عن ابی هزیره قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لا یدلخ لمومن من حجر واحد مرتین کزیه نه شود مسلمان از یک سوراخ دوبار لویغ کزیدن مار و کزدم و حجر تقدیم جمیع معصیه بر جای مسکن سوراخ مار و کزدم و انثال ان برعکس حجر تقدیم جاییکه معنی حجره است میفرماید که شان مومن صاحب حرم موصوف بر عایت حق و حمایت دین ان است که از غار ممتد که دشمن دین است نکند و غضب و انتقام ندارد زست نه و در بار علم و تغافل نبرد و فریب نخورد و اگر در کار دنیا فریب و دغا خورد و سهل است ما در کار دین نباید کرد و این تعلیم فاعده عظیم است که باعث رعایت و حمایت دین و ملت است و سبب در و این حدیث در اینجا است که ابو خزیمه بفتح عین جمله فرمای شاعری بود از شغری گفت که مسلمان را از اجوی میکرد و اثرش را و اتقیای قوم خود را برای او امانت ایشان تحریر می نمود و دغز و بد را سیل فاد پس عبدست که بار دیگر کرد آن شایع نکرد پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را این عهد و وثیقه را فرمود چون بقوم خود رفت باز بها و یث شقاوت افتاد و به تحریر و هجا که میکرد مشغول شد بار دیگر و دغز و فاعده بدست افتاد باز امانت خواست و عهد کرد پس آن حضرت صلعم بقتل وی امر فرمود و بعضی مردم بدخواست غمخواری برخواستند پس آن حضرت فرمود لا تلغ المومن الحدیث متفق علیه و عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه واله وسلم قال لا شیع عبد القیس روایت میکند ابن عباس که آن حضرت فرمود مرا هیچ ناکر پس و قایه و قد عبد القیس بود و عبد القیس نام قبیلایست آورده اند که چون و قد عبد القیس بدین آن حضرت خود را از شران بر زمین زدند و بلا زمت شریف مبارک نمودند و اضطرابها کردند و داو شوق و محبت و دو که داو نمان حضرت ایشان را تقریر فرمود و هیچ نکفت اما شیخ که نام وی منذر بن عابد است و رئیس و سردار ایشان بود بمنزل فرود آمد و فاساب و مامل قوم کرد آورد و بدست پس غلبی تازه بر آورد و بهترین جامهای که داشت پوشید و آهسته تبکین و وقار مسجد شریف درآمد و ده گانه نماز بکند و دود عاگرد پس در حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم درآمد آن حضرت باین وضع و طریق وی خوش آمد و فرمود ان فلیک الخصلتین میجها الله و در سوله بد رستیک در تو بر نازید و خصلت است که دوست میدار آن و و خصلت را خدا رسول و ان و خصلت کدام است العلم و الایمان آهستکی و بردباری و وقار و تمث و تکلیف و اناته بر وزن فاقه از تانی است چنانچه معلوم شد و راه مسلم آورده اند که آن حضرت چون اورا بوجود این دو صفت خبر داد وی گفت یا رسول الله این دو صفت کجکب و تخلف من است یا فریده خداست مد جلالت من فرمود آفریده خداست مد جلالت تو گفت شکر خدا را که آفریده مرا دو صفتی که دوست میدار آن دو صفت را خدا رسول و یعنی اگر کجکب و تخلف من متعلق بودی با حق تعالی زوال و فو و داشتی اما چون جلالت من بر من است امید است که دایم و باقی ماند الفصل الثانی عن سهل بن سعد الساعدی صحابی مشهور از من مات بالذیته من الصحابة ان النبی صلی الله علیه واله وسلم قال الانا ه من الله و العجله بفتح عین و جمیع من الشیطان در یکی در کارها از خداست و مرضی است و شتابی از شیطانست و مراد و مطلوب است و ست کرد آنچه بی شبهه ضرایب باشد چنانچه در قرآن مجید فرمود و یسار عن فی الخیرات رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و قد کلم بعض اهل الحدیث

فی عبدالمہمین بن عباس الراوی من قبل حفظہ ترمذی کہنے کہ این حدیث خوب است و بہ تحقیق سخن کرده اند بعضی از محدثان در عمد الہیمن بن عبد  
کہ راوی این حدیث است از جبت یادداشت وی یعنی حافظہ خوب داشت و عن ابی سعید رمنی اسد غنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
والہ وسلم لا حلیم الاذ و عشرۃ منیت حلیم کامل اگر چه حلیم غریزی او بود و مکر خداوند لغزش یعنی آنکہ در ذلت و معصیت افتادہ باشد و خطا و خلل در کار از وی  
وجود آمدہ و نجالت کشیدہ و بسبب آن دوست دارد کہ مردم علیہا و خطا ہای او را بپوشند و زلالیت او را عفو نمایند و چون محبت ستر و عفو در نزد یافت  
مردم نیز عفو خواہد کرد و حلیم و عفو ورزیدہ و بعضی کہنے اند کہ حلیم حاصل نمی شود مگر با مکر یا کتاب میکند امور را و می بیند لغزشها و غلطا در آن و می دریا بد و فتنہا  
مواضع خطا و خلل کہ در آن گشتابی کردہ بود و بی صبری نودہ پس اجتناب میکند از آن و حلیم میوزد در آن و این توجیہ یعنی تہرہ میکند و حاصلش آن میشود کہ  
نیست حلیم مگر صاحب تجربہ صیح چنانکہ در قرینہ او فرمود و لا تحکیم الاذ و بتجربہ و نیست حلیم کامل مگر صاحب تجربہ و حکمت کما نش حقیقت ہر خبری حکیم  
و انا و راست و استوار کار و اصل معنی حکمت محکم کردن اندین چیزی و اصلاح او از خلل و تجربہ شناختن کار ہا پس ہر کہ حاصل شد و اعرفت اشیا و دانست  
نفع آنها را و شناخت مصالح و مفاسد آنها را حاصل شد او را حکمت رواہ احمد و الترمذی و قال ہذا حدیث حسن فربیب و عن انس  
ان رجلا قال للنبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم اوصنی مردی گفت مرا آن حضرت را اندر زکن مرا فقال پس فرمود آن حضرت خلاصہ ما کہ میرسد کہ را با بیان  
کہ بگویند فان دانیت فی عاقبتہ خیرا فامضہ پس اگر بینی در پایان او نیکی را پس بگذران کہ را و تمام کن وان خفت غیافا فامسک و اگر ترسی و کان تجا  
لما ہی را در آن کار پس بخار و در خود را زکرون الخار و مکر را زکرون او را و فی شرح السنۃ و عن مصعب بن سعد عن ابیہ روایت است از مصعب بن سعد بن  
وقاص قرشی زہری زنی زکر کردہ است او را بن سعد در طبقہ ثانیہ از اہل مدینہ و کہنے است ثقبہ است سن الحدیث و ذکر در آن جان در کتاب ثقات روایت میکند  
از پدرش و علی و طلحہ و ابن عمر زول کرد و کوفہ را و توفی سنہ ثلث و مائۃ قال الاعمش گفت ہمیش کہ راوی این حدیث است از سعد لا اعلمہ الا عن  
فیدائیم این حدیث را کہ از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یعنی پدرش از آن حضرت روایت کرد و از خود و قال التودۃ بضم تاء و فتح تہمہ و سکون آن تانی و زراعت مشق از وی  
بہشتکی و فتن میفرماید تانی و توقف فی کل شیء خیر در ہمہ چیز بہتر است الا فی عمل الاخیرۃ مکر در کار آخرت از جبت بودن آن جریعتین بخلاف امور دنیا و ی از بعضی  
سلف می آید کہ در طهارت خانہ بشا کرد و گفت با پیر این از بر من رکش و بغلانی و کہ گفت صبر کن ما از اینجا برائی بعد از آن بکش و بدہ کہ گفت بالغلب خاطر ی روی  
بنمودہ و نتیجہ دست دادہ است میترسم کہ تا بر آمدن از اینجا ز دست زد و عن عبد اللہ بن سرجبن بفتح سین مملہ و سکون را و کسیریم صحابی است بصری و  
حدیث او در بصرین است و روایت کردہ است از وی قادی و عاصم حول ان النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم قال روایت میکند عبد اللہ کہ آن  
خضرت گفت السمۃ الحسن راہ و روش نیکی و التودۃ تانی و آسہی و الاقتصاد میانزدی و توسط در طرفین از افراط و تفریط و میشت و در ہر چیز جزو من  
اربع و عشرين جزء من النہو یک جزا است از ست و چار جزا نبوت یعنی خصلتی از خصال انبیاست صلوات اللہ و سلامہ علیہم اجمعین و تعیین عدد و موکل  
است بعلم شارع و جز نبوت آنرا بہ تحقیق در نتوان یافت و مثل این معنی در کتاب روایت کہ فرمود روی و یای صالحہ جزوی است از فعل و کشش جز نبوت گذشت  
است رواہ الترمذی و عن ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم قال ان اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم قال ان اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم قال ان اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم  
السمۃ الصالح بفتح سین و سکون میم راہ و روش نیکی و چون در مفهوم ہدی و سمت صلاح معتبر است پس توصیف بصلاح بہ جبت تاکید و یا تہرہ است و الا  
و میانزدی جزو من خمس و عشرين جزء من النہو درین حدیث یک جزو از ست و پنج جزو آمدہ و در حدیث سابق از ست و چار جزو تواند گاین تفاوت  
میان عد وین از وہم و خطا را وی آمدہ باشد یا بحجت سری دیگر و اسد اعلم رواہ ابو داود و عن جابر بن عبد اللہ عن النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم  
قال اذا حدث الرجل الحدیث چون گفت مردی سخن را ثم التفت یستغایب شد و بعضی کہنے اندہا و بالتفات نحوانی خاطر است بان سخن و فکر استنہ بچپ و راست  
چنانکہ در وقت گفتن سخن کہ اخفاء آن مطلوب است بچپ و راست نکردن تا کسی مطلع نگردد و بالجملہ ہر کہ در مجلس سخن گفت و حکایتی کرد فہی اما نہ پس آن حکایت  
امانت است نزد اہل مجلس کشیدہ ماند پس ایشان را باید کہ در آن خیانت نہ کنند و آنرا افشا ننمایند رواہ الترمذی و ابو داود و عن ابی ہریرہ  
ان النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم قال لا یلصقہم بفتح ما و سکون تہانیہ و فتح ثانیہ من التبیان بفتح فاء و کسر تہانیہ مشدہ نام صحابی است کہ آن حضرت را بویجر  
صدیق و عسہ فاروق کہ سنہ نما ز اور فتد و فغان شد ند و وی خدمتی کرد کہ موجب رضای آن حضرت صلعم کرد و پس فرمود امرای پیغم را اهل اللہ خادم آیا  
ہست ترا نہ مکاری قال لا کہنت فی فقال پس فرمود آن حضرت فاذا اتانا سبی فانتا پس چون بیاید ما را بند ی پس یا ترا خادمی بدیم فاتی النبی صلی اللہ  
علیہ والہ وسلم براسین پس آوردہ شد نزد آن حضرت و بندہ فاناہ پس آمد نزد آن حضرت بوجوب و عدہ آن حضرت ابوالمہشم فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی اللہ  
علیہ وآلہ وسلم آخر نما بگزین ازین دو بندہ را ہر کدام را کہ خواہی فقال پس گفت ابوالمہشم ماعنی اللہ اختار لی ای پیغمبر خدا تو بگزین برای من ہر کدام را کہ خواہی فقال  
النبی پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان المستشا و مؤتمن بدستیکہ آن کسی کہ نکاشش کردہ شود بوی باید کہ امین باشد و در ہر محفلت و بہو و مستی باشد چنان کہ

و همان گونه و خیانت نورزد و مقصود آنست که چون تو با خستیا را گذاشته و مشورت با کرده امان بنده بودیم که بهتر باشد پس اشارت بیکی از آن و ونبه کرد و فرمود  
 خذ هذا فانما فی سبیل یصلی بکیر این بنده را زیرا که بدترستی دیده ام من او را که نماز می گذارد و استوص به محروفا و طلب اندر کن از خود بوی نیکی و احسان را  
 و بعضی گفته اند که استیضا یعنی قبول و صیت یعنی یکم ترا بوی احسان را و قبول کن و صیت مرا و بعضی گفته اند که استیضا یعنی ایضا است و معنی  
 طلب که مفهوم بآن است منظور نیست در حدیث دیگر آمده است که چون ابوالثیم آمد و بر زن خود گفت این بنده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برین  
 داده و نیکی و احسان را در حق وی و صیت کرده است زن گفت بجای آوردن این و صیت مشکل است نیکی و احسان همین است که او را آرا دکنی و واه  
 الترمذی و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المجالس بالامانة مجالسها بآمانت است بهمان معنی که معلوم شد که چون سخنی که در مجلس  
 از کسی بشنود نقل نکند و سخن چینی نماید الا ثلثة مجالس مکرسه مجلس و سه سخن که در مجلسی که بشنود واجب کرد و نقل و رسانیدن آن بغیر سلف دم حرام نیکی  
 ریختن خون حرام و فرج حرام و فرج زنی که حرام باشد یعنی زنار کردن و اقطاع مال بغیر حق سیوم یا زنا کسی جاکردن بر وجه حرام یعنی مال کسی گرفتن  
 بظلم پس اگر بشنود از یکی که گفت میگویم فلان مرد را یا زنا میگویم فلان زن را یا میگویم مال فلان کس را باید که این سخن آن بآن جامع برساند تا بر حذر باشند و خود را  
 نگاه دارند و واه او داده و ذکر کرده ذکر کرده شد حدیث ابی سعید که اولش این کلمه است ان اعظم الامانة فی باب المباشرة فی الفصل الاول در باب  
 مباشرت از کتاب نخل و فصل اول یعنی این حدیث در مصابح مکرر مذکور شده یکبار در باب مباشرت و صحاح ذکر کرده و بار دیگر درین باب که باب الحذر و التانی  
 است در حسان آورده و واه همان باب مباشرت بحال خود گذشتیم و در باب الحذر و التانی ذکر کردیم بحجت تکرار و صواب ذکر او در صحاح است و اما ناگفته  
 نسخای مصابح که نزد مولف بودند رحمه الله علیه مکرر مذکور است و لیکن در نسخای که ما دیده ایم از مصابح در باب الحذر و التانی مذکور نیست و در باب المبا  
 شرة است فقط غالبا نسلح آنرا بجهت تکرار انداخته اند و الله اعلم الفصل الثالث عن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم لما خلق الله  
 العقل چون پدید آمد خدای تعالی عقل را قال له گفت مر عقل اقم باسیت فقام پس ایستاد ثم قال له یسرکنت مر عقل را ادب پرشت ده فادبر پس  
 پرشت داد ثم قال له اقبل یسرکنت خدای تعالی عقل را روی من را فقبل پس روی آورد ثم قال له یسرکنت مر عقل را اقبل یسرکنت فقبل پس  
 نشست ثم قال له یسرکنت برورد کار تعالی مر عقل را ما خلقت خلقا هو خیر منک پیدا کرده ام هیچ مخلوقی را که او بهتر است از تو و لا افضل منک  
 و نه فاضله و زیاده تر از تو در کمال و لا احسن منک و نه خیر و جمیل تر از تو خیریت در ذات اوست و فضیلت قیاس بغیر و حسن در صفات و افعال باب اخذ و اب  
 اعطی بحجت تو میگویم و بجهت تو میدهم یعنی هر که انعمتی میدهم بواسطه تو میدهم که خدمتی کرد و مستحق انعام شد و از هر که آن داده را باز میگویم بسبب تو باز میگویم که تقصیر  
 نمود و مستوجب سخط است و باب اعرف و بتوشناخته میشود و باب اعاتب و بحجت تو خشم میگویم و باب الثواب و علیات العقاب و بسبب است  
 ثواب و بر پشت عقاب حاصل آنکه در تکلیف و خطاب و عقاب و ثواب و عقاب در دنیا و آخرت بر عقل است و قد تکلم فی بعض العلماء و تحقیق  
 سخن کرده اند و صحت این حدیث بعضی علما و میگویند این حدیث موضوع است بیان این سخن ب تفصیل در شرح کرده شده است و الله اعلم و عن ابن عمر  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الرجل لیکون من اهل الصلوة والصوم والزکوة والحج والعمره بستی که مردی می باشد از اهل نماز  
 و زکوة و حج و عمره و حق ذکر سهام الخیر کلها تا آنکه ذکر کرد آن حضرت اقسام و حصص نیکی را همه یعنی کلیات و معظلات آنرا ذکر کرده یا اکثر در حکم کل  
 داشت و ما یجوز فی يوم القيمة الا بقدر عقله و جزا داد و میشود آن مرد در قیامت مکرر اندازد عقل او را و بعقل انجا معرفت اشیا و دریافت مصالح و فساد مبداء  
 و معاد و تفریق میان خیر و شر و احتراز و احتراز از غوائل و آفات نفس و ابتداء و وصول بمقام قرب و وصول بحق و عقل معاد که در کلام بعضی واقع شده این است  
 و در اینجا است اختلاف علما و بحث ایشان در تفاضل عقل و علم که گویند علم افضل است یا عقل و اگر علم را هم بر معنی تفرقه و دریافت محل کنند که اثر عقل باطن معنی است  
 خلاقی در میان مینماید و باین معنی علم و عقل افضل باشد از عقل و عبادت و گفته اند یک رکعت ازین عالم مافیل فاضلتر از ده رکعت از دیکری و عن ابی ذر قال قال  
 لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا ابا ذر لا عقل کالتدبیر و ابی ذر منیت هیچ عقل مثل تدبیر یعنی بر حواقب امور و تدبیر و مصالح و مفاسد آن را  
 دریافتن و فی الصراح تدبیر بیان کار تدبیر نیستن و مراد بعقل انجا مطلق علم و ادراک است و لا و در کالکف و درع پرهنر کار نیست و تقوی هم باین معنی و بعضی متورع  
 را با لا ترا متقی دارند و گویند تقوی بر مینازن ممرات و تورع از مکر و مافات و شبهات نیز و صواب آنست که هر دو یک معنی اند و در کلام قوم هم چنین واقع شده پس  
 میفرماید منیت و درع کامل مانند کف تقی درین عبارت اشکال آورده که درع یعنی کف از محارم است پس لا و درع مثل الکف چه معنی دارد و جواب داده که مراد کف  
 در اینجا باز است و ان از مسلمانان یا از دانشمندان از لایعنی است چون مفاسد این بیشتر حصص درع را در وی مبالغه و ممکن است که گفته شود که درع و تقوی اگر چه  
 در لغت بمعنی کف و اجتناب اند اما در عرف شرح شامل اندر امثال را و اجتناب را معاد اگر بمعنی اجتناب باشد از ترک امثال و امر نیز اجتناب باید کرد و باین وجه شمس برود  
 باشد و بالجملة درع و تقوی بر فرموده رفتن است امثال و اجتناب پس درع را و جزا باشد امثال و امر و اجتناب نواهی گفته اند که رعایت جانب اجتناب اہم و اقدم باید

از امتثال و اگر یکی در جانب امتثال اختصار کند بر فراغ و سمن و راتب و است اما در اجتناب اهتمام و استقصا نماید بمقصود که وصول بقرب الهی است برسد  
و اگر در امتثال استقصا نماید چنانکه امر از خواهل و مستجاب کند اما در کتاب محرمات کند و اصل نکود و بر مثال بیماری که برهنه کند و دار و نخود و شغایا بکمره شاید و بر ترکشند  
اما اگر دارد و بخورد و برهنه نکند هرگز شغایا به و هر روز خراب تر گردد و این سخن تفصیلی است و حضرت شیخ علی متقی رحمه الله علیه در رساله تبیین الطرق از اربابان فرموده  
و فقیر حقیر آن را در بعضی رسائل خود ترجمه کرده و عمل حدیث برین مضمون صحیح و جید است و الله اعلم و لا حسب الحسن الخلق و نیست حسب و فضیلت مانند خوش خوی و  
حسب آنچه شمار و مراد فضایل و آثار و مغاخر خود و پدران خود میفرماید که اصل کمال و بزرگی حسن خلق است این می باید بی این همه ضایع است و مراد از خلق اگر جمیع متعلق  
باطن دارند خود ظاهر است که حسن اخلاق عمد است و اگر مراد نرم خوی و تملط و مهر بائی بود چنانکه در عرف خلق با این معنی می آید مقصود مبالغه است و حقیقت این  
صفت از کلام اهل تصوف باید حسب امام حسن بصری فرموده حسن خلق روی کشاد و داشتن و عطا کردن و از اندازی خلق باز ماندن و واسطی گفته حسن خلق ترک خصومت  
با خلق و گفته حسن خلق باطنی داشتن خلق را در راحت و محنت و سهیل تستری گفته کترین باید در حسن خلق بخار خلق کشیدن و مکاتفا کردن و بهمت بر عالم و شفقت کردن  
و امرزش خواستن و عن ابوعبید الله قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لا اقتصاد في النفقة نصف المعيشة ميزه روی کردن در خرج و از افراط  
و قنوط در بودن نیمه سر باید زندگانی است و در معیشت نمودن و زندگانی کردن و چیز باید داخل و خرج و بنای خرج بر اقتصاد باید پس رعایت اقتصاد و نصف معیشت  
باشد و التودد الى الناس نصف العقل و اظهار دوستی ب مردم و سر رشته نگذاشتن نیمه عقل معاش است که یا تمام عقل است که کسی و کاری کند و با بنی نوع تعیش  
و تمدن نرماند و این بر تقدیری که تودد و محبت ایشان موجب فوات دین و دیانت نموده و حسن السؤال نصف العلم و نیک کردن سوال از علم نیمه علم است  
زیرا که سایل زیرک از چیزی سوال میکند که مهم تر و کار آید تر است و از این محتاج است بر اوقات علم و تمیز میان اقسام سؤالات که چاید پرسید و چون یافت مطلق  
خود را بچون تمام شده علم او حاصل انچه علم و قسم است سوال و جواب و حسن سوال عبارتست از تحقیق و تفتیح و بی جمع شقوق و احتمالات تا جواب وافی و شافی آید چیزی  
فرود گذشت نشود پس سوال برین وجه از قبل علم باشد و وارد نشود که سوال ناشی از جهل و تردد است و از علم او و علم و نصف علم چون خوانند فافهم تنبیه باین تقریر که  
کرده شد معنی تصفیت در اشیا مذکور به تحقیق آورده شد و احتمال دارد که مقصود مبالغه و تاکید باشد در عایش این امور یعنی در اصلاح معیشت و تحصیل دانش و عقل  
کار فرمای و تحصیل علم اشیا اسباب بسیار در کار است اما این همه اشیا یک طرف و اقتصاد و تودد و حسن سوال یک طرف نیمه اینها است و آن نیمه دیگر و این معنی را  
تردوی تخلف ترنمایند و الله اعلم و روی البیهقی الاحادیث الاربعة وایت کرد بهیچ این چهار حدیث را فی شعب الايمان باب الرقيق والمجاهدين  
المخلوق رقيق بجز نرمی ضد غف یعنی رفاق نرمی کردن و سود و چشمتن کسی را که از فی الصراح و در دنیا گفته رقيق لطف و لین جانب و طبعی نقل کرده که رقيق لطف و کما  
کردن باسان ترین معجزه و جای بد شرم داشتن و آن عاقل است که عارض میشود آدمی را از ترس عیب و ذم و حیا محمود انقباض نفس است از ارتکاب آنچه قبیح است  
در شرع و حسن خلق در حدیث گذشته معنی آن معلوم شده الفصل الاول عن عائشة رضي الله عن رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال ان الله  
ورقيق غداي تعالى هذا و رقيق است یعنی لطف کننده است به بندگان خود و خواهد است با ایشان آسانی نه دشواری و تکلیف نیکه با نوح طاعت بدارند و در روع  
ایشان بود تحبب الرقيق دوست میدارد و رقيق و آسانی را از بندگان تا بیک و دیگر رقيق کند و لطف نماید و در کارهای خود از طلب رقيق و غیره آسانی کند و سخت نکند  
بعد از آن اشارت کرد با اختیار طریق رقيق در طلب رقيق و تحصیل مطالب و ترغیب کردن بران فرمود و يعطى على الرقيق ما لا يعطى على العف ومیدهد بندگان را  
بر رقيق چیزی که نمی دهد بر عفف و ما سوا و میدهد چیزی که نمیدهد بر هر چه جز رقيق است از اسباب تحت ترجیح داد و رقيق را بر عفف که ضد است و ثانیاً  
اشارت کرد که عفف چه باشد بلکه رقيق راجع است بر تمام اسباب تحصیل مقصود و انچه است مراد از هر چه جز است و اگر گویند که ان اسباب اگر از باب رقيق اند  
و همان کنجایش ندارد و اگر از قبیل عفف اند هم از کلام اول ترجیح رقيق بر عفف معلوم شد فایده این کلام چیست گویم که این تاکید کلام سابق است و تفاوت ده  
مجازات است و مقصود آن است که آدمی را باید که طلب مآرب و مقاصد خود از رقيق و غیره بطریق رقيق و نرمی نماید که دهند و در رقيق و چون رقيق محبوب و  
مرضی است بیشتر خواهند داد از آنچه بر عفف و انما که در مباشرت اسباب دهد فافهم و واه مسلم و رقيق و وایله و در روایتی مسلم آمده که قال لعائشة طيبك  
يا لورق و اماك و لعفف كفت آن حضرت مر عایشه را بر تو بادای عایشه که نرمی کنی و در و در خود را از دشمنی و الفحش و از حداب در که دشمنی دشمنان الرقيق لا يكون  
في شئ الا وانه يستيك نرمی یافته نشود به چیزی که از انچه یا راید آن چیز را و نیک سازد و لا یزع من شیئ الا شانه و کشیده نشود و رقيق از چیزی که عیب ناک  
کند آن چیز از دشت گرداند و من جبر برهنه النبي صلى الله عليه واله وسلم قال من يحرم الرقيق يحرم الخير کیک محروم گردانیده شود و از رقيق محروم گردانیده  
شود از نیک و واه مسلم و من لعن عمران رسول الله صلى الله عليه واله وسلم و علی رجل من الانصار وایت است از ابن عمر که آن حضرت  
که دشت بر مردی انانصار و هو يعطى الخاء في الجاه و آن مرد پند میداد بر خود را در باب عیاد منع میکرد و اکثر آن و عتاب میکرد و میترسانید بران و در بعضی روایات  
بجای عطف عتاب آمده فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم دع عنك الجاه من الايمان فرمود بگذار از انچه شایسته ایمانست هر چه بیشتر باشد

بته غایت آنجا باید که در محل خود باشد که ارتکاب معاصی است متفق علیه و عن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الحیاء  
 لا یأتی الا بخیر حیاتی آرد که مگر نیکی را و فی روایة الحیاء خیر کله حیاتی است بر اقسام و متفق علیه اینجا اشکال می آید که حیاتی مغل میگردد بر بعض حقوق  
 چنانکه امر معروف و نهی منکر کردن و جز آن جواب داده اند حیاتی که از خلل حق آرد به حقیقت حیاتی نسبت شرعا بلکه آن مجز و حسن است که از جمله تقاضی است و اگر آنرا حیاتی  
 نام کنند مجاز خواهد بود و حقیقت حیاتی شرعا آنست که باعث شود بزرگ قبیح که فاقه اوصواب آنست که معنی حیاتی تقاضا من نفس است از ارتکاب قبیح طبعاً و شرعاً اما  
 محمود و ممدوح است در شرح آنست که از قبیح شرعی باشد حرام یا مکروه یا ترک اولی پس انظر در جواب آنست که این کلیه که الحیا خیر کله مخصوص است بآن که موافق  
 رضای حق باشد و اگر بر مبالغه عمل کنند نیز صورت دارد یعنی اگر چه خیریت حقیقی در یک قسم حیاتی است اما چون در مطلق مابیت حیاتی است که یا جمیعش خیر است شاید که کمتر  
 آن نیز این جانب کشف فافهم و عن ابی مسعود در بعضی نسخ این مسعود و ابی مسعود است که انصار است قال قال رسول الله صلی الله علیه  
 و اله و سلم ان ما ادرك الناس من كلام النبوة الاولى بهر سیکه از جمله آنچه دریافتند از کلام انبیای سابق و از نتایج وحی ایشان است و باقی مانده است  
 حکم وی و نسخ و تبدل و تغییر بدان راه نیافته این کلام است اذا لم تنتهی فاصنع ما شئت چون شرم نداری پس بکن هر چه میخواهی و رواه البخاری معنی این چیست  
 بچند وجه تفسیر کرده اند اول آنکه اینجا معنی امر و طلب مراد نیست بلکه این خبر است و مقصود آنست که مانع از ارتکاب قبیح حیاتیست و چون حیاتی میبانی هر چه  
 میخواهی دوم آنکه مینویسد امر برای تهدید است چنانکه اعلموا ما شئتم بکنید هر چه میخواهید آخر خبری کرده خود خواهید یافت سوم آنکه این قاعده و میزانی برای کردن فعل بود  
 یعنی در فعلی که شبهه باشد و نصی از شارع در کردن و ناکردن آن نبود و نظر کن اگر حیاتی است که در ظهور وی شرم نداری بکن و اگر میبانی که حیاتی عارض میشود و مکن که البته در  
 کراهتی و قباحتی هست که اگر فعل صحیح و حق صریح بودی مغل نبود و این نسبت بقلب سلم منزه بود تقوی معر از عوارض بشریت است و چهارم آنکه این در جای فرموده که  
 فعلی است از جنس طاعات و ظهور آن محل در خلقت ریا و خوف تصنع است و از جهت آن ترک میکند و شرم دارد که بکند پس میفرماید که شرم از خلاصه رسول خدا باید داشت  
 و چون این فعل از جمله نیست که در وی شرم از خدا و رسول خدا باید داشت به جهت خاطر خلق ترک نتوان داد و اگر بایستی راه می باید و دفع آن باید کرد و توبه و استغفار نمود  
 و همچنین که عمل بجهت خلق مذموم است ترک عمل بجهت غیر همین حکم دارد و فافهم و عن النواص بن سحمان نواس بفتح نون و تشدید و و سمعان بفتح سین و  
 کسر آن صحابی است کلامی و بعضی گویند انصاری سکونت کرد شام را و میکوشید که وی برادر آن زن کلابه است که تزوج کرد و او را آن خضرت و تقود کرد وی و آن  
 حضرت پس بگذشت و ان قال سالت رسول الله کفتم پسیدم غیره خدا را صلی الله علیه و اله و سلم عن البر و الاثم از نیکی و بزه فقال پس فرمود البر حسن  
 الخلق یعنی عهده اقامه بر خوش خلقی است و الاثم ما حاک فی صدرك و موجب بزه عملی است که تاثیر کند و کار کند و ترد و آرد در سینه تو آرم نکرد و طمأنینا  
 نه پذیرد بدان دل و حاصل نشود و الشرح صدر اما این در حق کسی است که شرح کرده خدا می تعلی شانه صدر او را برای اسلام و محلی و منور ساخته دل او را بنویز تقوی او این  
 است اما در استنقای قلب که در جای دیگر فرموده است و هفت قلبیک و این در جای که نصی از شارع درین باب نبوده و اقوال علماء در آنجا مختلف باشد و علامت  
 دیگر برای معرفت اثم آنست که فرمود و کوهت ان یطلع علیه الناس و ناخوش داری که واقف شود بذران عمل مردم چنانچه تفرک کردیم و رواه مسلم و عن عبد  
 الله بن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ان من احکم الحکماء اخلاقاً با درستی که از جمله محبوبترین شما بسوی من بیکترین شما اندازند  
 اخلاق و رواه البخاری و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ان من خیارکم احکم اخلاقاً فافهمون این مضمون حدیث اول است  
 فرق آنست که خیریت در ذات ایشانست که سبب آن محبوبتر شده اند نزد آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم متفق علیه الفصل الثاني عن ثبوت  
 قالت قال النبي صلی الله علیه و اله و سلم من اعطى حظه من الرزق کسی که داده شد از نصیب وی از رزقی و لطف اعطی حظه من خیر الدنیا و  
 الاخرة و کسی که محروم گردانیده شد از نصیب وی از آن فی محرم گردانیده شد از نصیب وی از رزقی دنیا و آخرت و رواه فی شرح السنه و عن ابی هريرة قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم الحیاء من الايمان و الايمان من الجنة شرم داشتن از فضل قبیح از ایمان است و ایمان یعنی اهل ایمان تدبیر است  
 و البذل بفتح موحده و مدغش و سخن بد و بیو ده گفتن من الجفاء از بدیت و جفا بفتح فعیض بر و صله بوالجفاء فی النار و اهل جفا در آتش اند و رواه احمد و  
 الترمذی و عن رجل من مزینة روایت است از مردی که از دیار مزینة است بضم میم و فتح ز او سکون با قال گفت آن مرد و قالوا گفتند صحابه یا رسول  
 الله ما خیر ما اعطى الانسان میست بهترین چیزی که داده شد آدمی را از نعمات قال الخلق الحسن فرمود بهترین چیزی که داده شد آدمی را خوی نیکوست  
 و رواه البیهقی فی شعب الايمان روایت کرد این حدیث را بهیقی در شعب الايمان از مردی از مزینة و نام او بنو و فی شرح السنه عن اساقفة  
 شریک در روایت کرد فی السنه در شرح السنه از اسامه بن شریک بعلی که صحابی است از اولی که در کوفه را و معه و در ایشان حدیث وی در ایشان  
 و در اسد الغابہ فی معرفه الصحابه نیز از اسامه روایت کرده و عن حارث بن وهب رضی الله عنه صحابی است و برادر عبد الله بن عمر بن الخطاب است از مادر  
 معه و در کوفین دیده است آن حضرت را و روایت میکند از آن حضرت و نام المؤمنین خصة قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم لا

روایه شده است  
 نصیب داند  
 دنیا و آخرت  
 از آن مرد  
 از آن مرد  
 از آن مرد  
 از آن مرد





مراود آن است که مومن در غایت انقیاد است او امر و نواهی الهی را و محمل اوست در ان شقت را و اقبال دارد که مراد انقیاد و تذلل مولیان باشد هر یک و یکرالی  
عنف و تحکیم و این نیز در حقیقت اطاعت الهی است تعالی و او اله الترمذی مرسله و عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و اله وسلم قال سلم  
الذی یخالط الناس ویصبر علی اذاهم مسلمانیة آمیرش میکند با مردم و صبر میکند بر اذای ایشان افضل من الذی لا یخالطهم ولا یصبر علی  
اذاهم زیاده تر است در اجر و ثواب از مسلمانی که آمیرش نمی کند با ایشان و صبر نمی کند بر اذای ایشان و او اله الترمذی و ابن ماجه ازین حدیث معلوم  
کرد که صحبت افضل است از عزالت و در شان غزلت نیز احادیث و آثار آمده که ناظر در فضیلت اوست از صحبت و تحقیق درین باب تفصیل عتبا  
جرات و حیثیاست و آن در کتاب احیاء العلوم و کیمیای سعادت مذکور است و در ادب الصالحین که ترجمه ربیع معاملات احیاست مینم  
آورده ایم و عن سهل بن معاذ عن ابیه ان النبی صلی الله علیه و اله وسلم قال من کلمه غیظا کسی که فرو خورد خشم را و هو یقدر  
علی ان یغذیه و حال آنکه وی قادر است بر کز راندن خشم و در اگر در آن دعا ه الله علی و وس الخلاق یوم القیمه بخواند او را  
خدای تعالی در حضور خلائق روز قیامت حق بخیره فی ای الحور و شاتنا انکه مخیر میکند و اختیار میدهد بدست وی در هر جور که خواهد و در  
الترمذی و ابوداود و قال الترمذی هذا حدیث غریب و فی رواية لابی داود عن سويد بن وهب عن رجل من ابناء  
اصحاب رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم عن ابیه و در روایتی برای داود در از سويد بن وهب از مردی که از پسران اصحاب بود روایت  
سکند از پدرش این چنین آمده که قال که گفت آن حضرت ملا و الله قلبه امانا و آیا ناپر کند خدای تعالی دل آن کس را که فرو خورد خشم را یمن  
و ایمان و مسلمانی و ذکر و ذکر کرده شد حدیث سويد بن وهب که او لش این است من قولک لبس ثوب جلال فی کتاب اللب  
و سويد بن وهب بضم سین و فتح و او و سکون تحتانی ذکر نموده است او را در جامع الاصول و در کاشف گفته که وی شیخی مجهول است مابین  
عجلان را الفصل الثالث عن زید بن طلحه تابعی است روایت کرده است از وی سلم بن صفوان الزرینی مروی آورده است  
او را مالک در موطا در حیا و پدر او طلحه بن رکانه بضم را و تخفیف کاف قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم ان لكل دین خلقا  
هر دینی را خلقی و منفی است که غالب و عمده است در وی و خلق الاسلام الحیاء و خلقی که غالب است در دین اسلام حیاست چون حیا منفی است که  
نافع است از ارتکاب قبیح و منافی و مصلحت وی اتم و اکمل است در دین محمدی اتم و اکمل و یا نیست لاجرم وجود حیا درین دین اغلب و اتم باشد و او اله  
مالک مرسله روایت کرد این حدیث را مالک از زید بن طلحه که تابعی است بطریق ارسال و روایه ابن ماجه و البیهقی فی شعب الایمان عن انس  
و ابن عباس پس برسل نباشد بلکه منبأ باشد و عن ابن غصوان النبی صلی الله علیه و اله وسلم قال ان الحیاء و الایمان قرناء جمیع افراد حیا و ایمان  
هر دو بهم پیوسته اند و لازم یکدیگرند فاذا وقع احدهما وقع الاخر پس چون برداشته شود از شخصی یکی ازین دو برداشته شود و دیگری قرنا جمیع قرین و لفظا جمیع دلیل  
بر آنکه اقل جمیع اثبات است و در بعضی نسخ قرنا بصیغه تنیة بلفظ غاضی مجهول آمده و فی روایت ابن عباس قال اسلب احد هاتبعه الاخر پس چون ربوده شود یکی  
ازان دو و پیروی میکند او را در رفتن دیگری یعنی آن نیز برود و او اله البیهقی فی شعب الایمان و عن معاذ قال کان آخر ما وصانی به رسول الله  
صلی الله علیه و اله وسلم معاذ بن جبل رضی الله عنه میگوید آخر آنچه اندر کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله وسلم یعنی در وقت و داع من بقضای من حین  
وضعت رجلی فی العسوف و فی که نهادم پای خود را در رکاب غر قبیح جمعه و سکون را و برای رکاب چوبین که بر پالان شتر نهند و استعمال نیست که در اسب  
رکاب کونید و در شتر غزو این فرستادن معاذ رض بقضای من تنصیه عظمی است آن حضرت او را وصایا کرد و او را سوار کرد و پیاده مشایعت او رفت فرمود یا معاذ  
شاید که تو باز نه بینی ما را پس از وی رحلت فرمود و آخر وصیتی که بدی کرد آن این بود که قال گفت یا معاذ احسن خلعتک للناس نیک کردن خوی خود را بر  
تربیت مردم سیوطی گفت مراد بناس در اینجا کسی است که مستحق حسن خلق و رفق است و اهل کفر و عیسان و ظالمان ازین دایره خارجند و با ایشان امر به تغلظ و  
تشدید واقع شده پوشیده ماند که تغلیط و تشدید با اهل طغیان و اهل حسن خلق است که تربیت و تندیب ایشان در آنست و سلامت و رفاهیت حال دیگران  
بان میشود و سیوطی گوید مراد بحسن خلق اینجا رفق و مسامحه داشته و او اله مالک و عن مالک بلغه ان رسول الله روایت است از مالک که رسیده  
است او را که پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله وسلم قال فرمود بعثت لاتم حسن الاخلاق بر آنچه شسته و فرستاده شده ام من برای آنکه تمام میان کنم و  
بکمال رسانم حسن اخلاق را و در بعضی روایات لاتم مکارم الاخلاق بعضی زیادت بعد از نقصان و بعضی جمع بعد از تفرق و چون امر رسالت بوی ختم شد و دایره نبوت  
تمام گشت و دیگر کالی مترقب نماند و بفرستادن پیغمبر دیگر حاجت نیفتاد و الا بحسبی که حفظ شریعت وی نماید و آن علماء امت اویند که حکم انبیاء بنی اسرائیل  
دارند که تا بجان شریعت موسی و حافظان احکام توریت بودند پس آن حضرت صلی الله علیه و اله وسلم جامع جمیع فضایل و کمالات باشد که  
انبیاء سابقین را و بد صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین باز یادیتهای دیگر و تخصیص تئیم جمع بعد از تفرق حکم است زیرا که در دین محمدی زیاده و تنهایی

که در میان سابقه شود و دلیل دیگر بر فضیلت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از مجموع رسل آنکه در قرآن مجید میفرماید اولئك الذين همى الله قبدهم يومئذ  
 امر است که آن حضرت را با قدری بطنه انبیای سابقه و اتیان باعمال و عقاید ایشان و لابد وی صلی الله علیه و آله و سلم امتثال این امر فرموده و جامع صفات کمال همه  
 ایشان گشته و در حدیث دیگر آمده که حال و قصه من و انبیای سابق حال فقریت که بنا یافته و خوب یافته و نماز و در وی جای خالی مگر جای یک خشت و من  
 آدم و جای آن خشت را بستم و بنای آن خانه بمن تمام شد پس معلوم میشود که با وجود انبیای سابق خانه کملات تمام نشده بود و وجود شریف وی تمام شد و در  
 فی الموطا و رواه احمد عن ابی هریره و عن جعفر بن محمد عن ابی قل کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امام جعفر صادق از پدر  
 یزید کواری خود را موعظه فرمود و عن ابی انعم العظام و اولادهم الکرام روایت کرد و گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از نظر میگردانید  
 میبخت آن حضرت الحمد لله الذی حسن خلقی و خلقی شکر خدا را که نیک کرد و اندر صورت مراد سیرت را و از ان معنی ما شان من غیری و راست و خوب  
 ساخت از من چیزی را که عیب ناک و زشت کرد و اندر غیر من رواه البیهقی فی شعب الایمان مرسله پوشیده نماند که این صفت علی الاطلاق بر وجه تمام  
 و کمال مخصوص ذات شریف اوست صلی الله علیه و آله و سلم فی الجمله اضافت بعضی افراد است نیز جایز است و شاید که احسن برای امت این لفظ باشد که این  
 حدیث فرمود و عن عائشه قالت کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول اللهم حسن خلقی فاحسن خلقی و رواه احمد و ابی داود  
 نیک کرد و اندر صورت مراد پس نیک کرد آن سیرت را این دعا از آن حضرت یا برای تعلیم و تیسق امت است یا مطلوب دو اتم ثبات بر آن است چنانکه  
 ابی داود الصراح المتقیم گفته اند یا مراد طلب کمال دین و اتمام نعمت است زیرا که سبب تقی و تنذیب خلق آن حضرت قرآن بود چنانکه حاشیه فرمود که این خلقه  
 القرآن پس طلب تحقین خلق بر حقیقت طلب نزول قرآن و اتمام او باشد فافهم و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا انکم  
 یخیاکم ایاخیر ندیم و نه آگاهانم شمارا با نیکو ترین شما که ساند قالوا گفتند یا رسول الله یا کلام و خبر ده ما را که بهترین ما را که ساند قال فرمود خیارکم اطو  
 اعماد و احکم اخلاقا بهترین شما و از ترین شما اند و وی عمر و نیک تر از وی اخلاق چو آنها که اخلاق ایشان نیک است اگر عمر و از این بدخیرات و عبادات  
 بسیار کنند و فضایل و کمالات بسیار حاصل نمایند از اینجا معلوم میشود که عمر در مسلمان را مبارک است و بحقیقت عمر در ازها هست که بکار خیر مشغول باشند و  
 برکتی در کار بود و رواه احمد و عنده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم احمل المؤمنین ایاها احسنهم خلقا کمال ترین مسلمانان  
 در ایمان نیک ترین ایشانند از وی خلق و رواه ابوداود و الدارمی و عنه ان رجلا شتم ابابکر و هم را بی هریره روایت است که مردی و شتم  
 کرد ابابکر صدیق رضی الله عنه را و النبی صلی الله علیه و آله و سلم جالس تیج و یتلبس و حال آنکه آن حضرت نشسته است در حالی که شگفت مینمود  
 از این کار و تبسم میکند فلما اکثر د علیه پس هنگامیکه بسیار کرد آن مرد و شتم داد و را باز کرد و اندر ابوبکر و شتم را بر وی یعنی وی نیز و شتم داد  
 او را غضب النبی پس خشم گرفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و قام و بر خاست آن حضرت فلحقته ابوبکر پس در رسید و دریافت  
 آن حضرت را ابوبکر و قال و گفت یا رسول الله کان لی شتمی و انت جالس بود آن مرد که شتم میکرد مرا و حال آنکه تو نشسته فلما ددت علیه  
 بعض قولی غضبت و وقت و هرگاه باز کرد و اندر من و بکار و را از گفته و می خشم گرفتی و بر خاستی قال فرمود آن حضرت کان معک ملک یرد علیه  
 بود با تو فرشته که باز میکرد و شتم را از طرف تو بر وی مانا که مراد بر د فرشته و شتم را دعای بد باشد بر وی و الله اعلم فلما ددت علیه پس چون باز  
 کرد اندر تو بر وی و شتم را و وقع الشيطان افتاد و فرود آمد شیطان ثم قال پسر فرمود آن حضرت یا ابابکر ثلث کلمات حق که هر سه حق است  
 ما مرعوب بنظم بمظلمه نیست پیچ بنده که ستم کرده شده باشد بستی مظلمه بکسر لام ستم کردن و رفع تیر آمده و بعضی بضم لام نیز نقل کرده اند فیضی عنهما الله عز وجل  
 پس چشم پوشد آن بنده را از ان و تغافل در زدن برای خدا و طلب رضا و امید ثواب اغضا فی الصراح چشم فرو خور و انیدن الاغوا الله بها نضره مگر آنکه وی  
 و محکم کرد اندر الله تعالی بسبب این مظلمه یا بسبب این فعله و خصلت که اغضا است یا بری دادن او را یعنی یا بری دهد او را یا بری دادنی قوی و مافتح و حل باب  
 عطیة و نکشا و مردوی در دهنش را بگوید بها میخواید آن عطیه صله احسان و بخشش را بر خویشان و مسکینان الا زاد الله بها کثرة مگر آنکه افزون کند ندای  
 تعالی آن عطیه بسیاری مال و برکت را و مافتح و حل باب مسئله یرید بها کثرة الا زاد الله بها قلة و نکشا و مردوی در سوال و کدائی را که میخواید  
 بسیاری مال مگر آنکه زیاد میکند خدای تعالی بان مسئله کمی را رواه احمد و عن عائشه قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا  
 یرید الله باهل بیت و فقا الا تفعه منی خواهد الله تعالی باهل خانه نرمی را مگر آنکه سود میکند رفق ایشان را و لا یحرمهم الا ضرهم و محمد و محمد و محمد  
 ایشان را نرمی مگر آنکه زیان کند حرمان از رفق ایشان رواه البیهقی فی شعب الایمان باب الغضب و الکبر غضب بفتحین خشم گرفتن و کبر غضب  
 حالتی و صفتی است که موجب حرکت نفس است بجانب خارج بقصد انتقام و دفع مکر و زبر که روح حیوانی میل میکند در حالت غضب بجانب غضب علیه یا انتقام  
 کشند از وی و دفع کند مکر و از این جهت سرخ میکند در وی و آواس میکند که با هم چنانکه در حالت فرح و سرور نیز میل بجانب خارج کند تا پیش آید محبوب را و بلند از







آنست که حدیث محمول بر ظاهر است و مراد محشور بودن تمکیر آنست بر صورت مورد چا بحقیقت ولیکن در صورت مردان باشند و پروردگار تعالی قادر است که اجزای مسمی را که با آنها محشور خواهند شد در مقدار چشمه نور جمع کند و باین صورت سازد و خواهر که داند بسیار قون الی یمن و خیمه سیبی یوس را ندیده شود بسوی زندانی که در دوزخ است نامیده میشود آن زندان را یوس ففتح موده و سکون و او و فتح لام و در قاموس بضم با کفقه مشتق از باس بر معنی خیمه و نامی و ابلیس نیز ازین جا است تعلو هم نا و الانیا و برمی رود و در می گیرد ایشان را آتش و دوزخ که آتش آتشها است یعنی نسبت او با آتشهای دیگر هم نسبت آتش است با چیزهای دیگر که می سوزد از انبیا جمع نام است و اصل آن است که جمع وی انوار آید زیرا که او می است ولیکن او را بآید کردند تا التباس بر جمع نور نیارند و لیقون من عصا و اهل النار و نوشانیده میشود ایشان را از آنچه سیلان میکند از دوزخیان از زرد آب و دریم و خون طینه الخیال این بیان معنی عصا را اهل ندارد است و تحقیق این لفظ در باب الوعد علی شرب الخمر که شست ازین صفات گاهی چنان بضم در آید که ایشان بر بیت و خنده آدمیان باشند نه مورچا و با وجود آن دلیل نشود چه بر چه مورچا باشند و رانده شوند بسوی زندان و نوشانیده شوند از عصا و حقیقت آنست که هر چه در آدمی درین دوزخ معروف از ادراک و احوال و صفات مودع است در چشمه مورچا بر بندند و نزد اشباح و مینه و ترکیب شرط نیست در حصول مزاج انسانی و در بفرای تخری ممکن است حصول مزاج و تعلق روح انسانی به جای مینه و چشمه مورچا و خداوند تعالی بر هر حرفا در است و واه الترمذی و عن عطیة بن عروة السعدي قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الغضب من الشيطان بدستیکه خشم کردن که ز برای خدا باشد از شیطانت و ناشی از غوغای است مرادی را و سرایت وی در وی و ان الشيطان خلق من النار و بدستیکه شيطان بد کرده شده است از آتش و انما تطفئ النار بالماء و کشته و سرد کرده نمی شود آتش مگر با آب فاذا غضب احدکم فليتوضأ من جوف و خشم آید بخی از شهابیکه در وضو با رن و طیبی گفته مراد آنست که چون غضب از شيطان است پناه بخدا جوید و وی بذر هر عبادت آید و با وجود آن استعمال آب سرد بجا نیست کشته آتش خشم است و تجربه بر آن شاهد است و اگر آب سرد بخورد نیز آن خاصیت آید و واه بود اود و عن انبي ذان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال اذا غضب احدکم وهو قائم فليجلس چون خشم آید یکی از شما و حال آنکه وی ایستاده است پس باید که بنشیند فان ذهب عنه الغضب پس اگر بر دوشم بنشستن بهتر و الا فليضطجع و اگر تردد بنشستن پس باید که بر پهلو افتد طیبی گفت حکمت درین امر آنست که باز خشم مگر بی وجود باید که از آن پیشانی خور و زیرا که مضطجع و در ترشت در حرکت از قاعده و قاعده و در تر است از قائم و ظاهر آن است که در تغییر حالت برین هیچ که موجب سکون و آرام است تا اثری است در دفع هیجان غضب و ثوران آن و واه احمد و الترمذی و عن اسماء بنت عمیس قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول بلس العبد عبد تخيل و لختال بد بنده ایست بنده که بر خود زخمی کرد و خود را نیک خیال کرد و تکبر نمود و خود را بنازید و فحال مرد متکبر را گویند و خلا بضم غا و ففتح یا تکبر کردن و بر خود زخم نهادن و لشی الکبیر للتعالي و فراموش کرد خداوند بزرگ بلند قدر را غر و جل که بر همه غالب و متعلی است بقدرت کامله خود بلس العبد عبد تجبر و اعتدی بد بنده ایست بنده که تکبر کرد و بر مردم جبر و قدر کرد و ظلم و فساد از حد دکنشت و لشی الجبار الاعلی و فراموش کرد خداوند جبار متکبر قهار که بلند تر است در قدرت و عزت از همه بلس العبد عبد سهی و طی بد بنده ایست بنده که فراموش کرد کار دین را و مشغول شد بلاما یعنی و لهو و لعب کرد و لشی للعاجز و ابدا و فراموش کرد مقبره را و کسکی و بوسیدگی بدن را در خلک بلس العبد عبد عقی و طی بد بنده ایست بنده که از حد دکنشت و تکبر و تعظیم نمود و سر کشی کرد و سر در بقعه انقیاد و اطاعت در نیارند و لشی للستد و المتهی و فراموش کرد آواز حال خود را که از چه چیز پدید آمده شده است و چگونه عاجز و ناتوان بود و انجام کار خود را که چاشنی و چا ویدی است و آخر او چیست بلس العبد عبد مختل الدنیا بالدین بد بنده ایست بنده که فریب میدهد دنیا را بدین یعنی طاعت و عبادت خود را با اهل دنیا می نماید تا دنیا بدست آید و دنیا را با من مکر و فریب بدست می آرد و در حقیقت فریب میدهد اهل دنیا را تا از دنیا بی ایشان چیزی بدست آرد و مختل خدای و فریب دادن بلس العبد عبد مختل الدین بالشبهات بد بنده ایست بنده که فریب میدهد دین را بشبهات یعنی در حرام می افتد بشبهه و اما و یل میکند آنرا تا با من جلد و فریب خود را دین دار نماید یعنی فریب میدهد اهل دین را و می نماید ایشان را تا از اهل دین بشمارند و ارتکاب نمیکند حرام بین را تا بیرون نیارند او را مردم از دین صریحا مشتهیات دمی کند تا مشتهیه گردانند ایشان امر دین خود را و حکم کنند ببدین وی پس که با دین را فریب میدهد بلس العبد عبد طمع یعوده بد بنده ایست بنده که طمع و امید واری از خلق و حرص می کشد او را بدر باب دنیا و می برد هر سو که میخواهد بلس العبد عبد هوی یضله بد بنده ایست بنده که موی نفس گمراه میکند او را و میرد از راه دین بلس العبد عبد دغب یضله بد بنده ایست بنده که رغبت در دنیا و شره و حرص در تحصیل آن و طول اهل و طلب کثرت خوار میکند او را و میرد از راه دین او را واه الترمذی و البیہقی فی شعب الایمان و قالوا گفت ترمذی و بیہقی لیس اسناده بالقوی نیست انما باین حدیث قوی و قال الترمذی ایضا حدیث غریب الفصل الثالث عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما تجزع عبد اضل عند الله



بودن و اعجاب المرء بنفسه سیوم محجب بودن مرد به نفس خود یعنی خود را نیک داند و صفات خود را خوش دارد که از اعجاب کبرزاید و از کبر بزرگوار آید و  
هی امشدن و این مختلعت عجب سخت تر و بدترین فصلتهای مذکور است و در وی زراع و شرک متین است با جناب کبر برای تحمل و عداوتی البیهقی الاما  
الخسته فی شعب الایمان باب الظلم ظلم در عرف لغت و وضع الشئی فی غیر محلّه نهادن چپیزی را در غیر محل و موضع وی که مخصوص است بوی و این خبر ساخته شده  
است برای آن و این کلمه جامع است شامل هر چیز را که از حد محدوده تجاوز کند و بران وجه که باید واقع نشود زیادت یا نقصان یابی وقت و بی جای واقع شود و جو  
و نقدی نیز باین معنی و در شرح هم باین معنی است عاتش محل شرعی و وجه شرعی را در خواهد بود و فی الصلح ظلم تم کردن این نیز باین معنی است که مذکور شد ستم در حق خدا یا حق خلق  
یا حق نفس و متعارف در افهام ستم در حق خلق افتد که بر یکدیگر زد کنند و ستم نمایند و بناحق نفس و مل عرض یک دیگر تصرف کنند الفصل الاول عن ابن عمران  
النبی صلی الله علیه و الله وسلم قال الظلم ظلمات یوم القیمه ظلم کردن سبب ظلمت ها است روز قیامت یعنی ظالم را در آن روز تاریکی از هر جانب در  
گرفته باشد و از آن انوار که مومنان را نصیب بود که نور هر سببی باین آیدیم و باینهم محروم باشد یا در نظامات شدید و عقوبات باشد که در عصا قیامت و در کات  
دو رخ بدان گرفتار آید و ظلمات بمعنی شدید و عقوبات باشد که در عصا است چنانکه در کرمیه قل من ینجیک من ظلمات البر و البحر گفته اند ای شدید  
هما متفق علیه و عن ابی موسی قال رسول الله صلی الله علیه و الله وسلم ان الله لیلعلی الظالم بیتی بر آینه خدای تعالی جهات میدهد ظالم را  
و در از میگرداند و از او را الم صلت دادن و زمان روزگار دراز کند داشتن و در از رسن گذاشتن ستر را احتیانه اذا اخذه لم یفلته تا آنکه وقتی که بگردانم را بعباد  
نه گذارد و خلاص نکرد و آنقدر که بخت ظالم از عذاب وی تعالی ثم قوا لیسر خونا ان حضرت صلی الله علیه و الله وسلم موافق این معنی این است را تا آنکه و گذارد  
اخذ ربک اذا اخذ القری و هی غلامه الایه و بهمین است گرفتن پروردگار تو چون بگیرد عذاب قری را ایمنی اهل قری را که ظالم اند متفق علیه و عن ابن  
عمران النبی صلی الله علیه و الله وسلم لما مر بالبحر روايت است از ابن عمر که آن حضرت چون گذشت ببحر کبیره حارمه و جمی ساکن نام  
ز من شود است قوم صالح علیه السلام که در وقت رفتن بغزوۀ تبوک عبور بران اتفاق افتاد قال فرمود آن حضرت اصحاب الایمان خلوا  
مساکن الذین ظلموا انفسهم الا ان نکونوا باکین در دنیا سید جا بای سکونت آن کسانی را که ظلم کردند بر ذاتهای خود یعنی کفر و وزیدند و مکرر کردند  
بسیغیر خود را و اگر آنکه باشد شما که بکشند کان یعنی عبرت گیرنده و احوال آنجا را یاد آورند که موجب گریه است و نکند رید از اینجا به سهو و غفلت ان یصیبکم ما اصابهم  
از جنت ترس آنکه مباد بر سر شما آنچه رسیده بود و ایشان را از آنکه از انزال این مواضع بخلت گذشتن و از آن عبرت گرفتن علامت قنات قلب و عدم ششوع است  
و آن محل و منطقه وقوع عذاب است یا ترسید و عبرت گیرید که مباد از شما پیش عمل ایشان بوجود آید و بجزای آن برسید ثم قنح بقتل یون و اسه و اسرع لیسر  
ایسر بوشید آن حضرت سرخو را به طلیسان و شتابی کرد و در سیر گذشتن از آن موضع حتی اجتاوا الوادی تا آنکه گذشت و گذشتند صحاب از آن دادی و آمد و است  
که نمی کرد آن حضرت که در آن موضع آب ننوشند و طعام نخورند و فرمود تا خمیری که ساخته بودند نعلف و آب سازند و نصبت و اکل نکرد متفق علیه و عن ابی هریر  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و الله وسلم من کانت له مظلمه کبیره لم یجئ فی اخره و آنچه گرفته است یکی از حق دیگری یعنی کسی که ستم را در مظلمه لاخیر  
من عرضها و شیئی مر بر او بر مسلمانان از بر وی وی که ریکه است بغیبت و ستم و مانند آن یا چیری دیگر از خون و مال فلیقتله منها الیوم پس باید که بجای خواهد از وی از آن  
مظلمه او را و یعنی در دنیا قبل از آن لایکون دنیا و لادهم پیش از آنکه نباشد دنیا ری و نه در بهی که بدعهد بدل مظلمه و ز قیامت و اگر عملی خواستن ممکن نباشد  
و غیبت تو به و استغفار مغتائب را کافی است و در حال آن کان له عمل صالح اگر باشد او را کاری نیک اخذ منه بقید و مظلمه گرفته میشود از وی بر  
اندازه ظلمی که کرده است یا چیزی گرفته است و آن لم یکن له حسنات اخذ من سیئات صاحب فخل علیه و اگر نباشد او را نیکیا گرفته شود از بهای صا  
وی که مظلم است پس برداشته شود و بار کرده شود بر آن کس که ظالم است یعنی برای ظالم روز قیامت این است که طاعتهای او را به مظلموم دهند و اگر طاعات نداشتند  
مظلموم را بر وی بر بندند و وی را بدان عذاب کنند و مظلموم را از عذاب که آن کسان ستمی آن شده بود نجات بخشند و االنجادی و عنه ان رسول الله صلی الله علیه  
علیه و الله وسلم قال اتقوا اللطس گفت آن حضرت مرصحابه با آید می باید و میدانید که مغنی غلبت و چه معنی دارد و در بعضی نسخ مصابیح من اللطس یعنی غلبت  
کسیت و مال هر دو لفظ یکی است قالوا گفتند صحاب اللطس فیما من لادیم و لا تملع مغلس در میان کسی است که نسبت دیم را و از متاع یعنی از نقد و جنس هیچ ندارد  
فقال پس گفت آن حضرت ان اللطس من امتی من یاتی یوم القیمه مصلوۀ و صیام و زکوة مغلس از امت من تحقیق کسی است که بیاید و ز قیامت بنماید و زکوة و زکوة  
یعنی اقسام عبادت از وی بوجو آمده و یاتی در شتم خدا و بیایان کس باین حالت که به تحقیق دشنام کرده این را و قد فهدا و نسبت بزرگوار دین را و اکل مال  
هدا و خوردن مال این را و سفک دم هدا و ریختن خون این را و ضرب هدا و زدن این را یعنی انواع ظلم کرده مردم از دشنام دادن و مال غیر خوردن و کشتن و  
زدن و فطی باین حسانه و هدامن حسانه پس واد میشود این شخص را که دشنام کرده و از نیکیهای وی و شخص دیگر را که مال او خورد و از نیکیهای آن ظالم بران کسان که بر آن ظالم کرده  
قسمت کنند فان فینیت حسانه قبل ان یقضی ما علیه پس اگر فانی شود و تمام کرد و نیکیهای او پیش از آنکه ظلم کرده شود بجزای کسی که بر دست یعنی ستمگر خورای

نسخه

مظالم که بر دست تمام نشود و چیزی باقی نماند اخذ منه خطایا هم فطرت علیه گرفته و از کائنات آن بجا نه مظلومان پس انداخته شود بر ظالم فطرح فی الناس  
 انداخته شود و در آنش دوزخ رواه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لتؤدبن الحقوق لى اهلها يوم القيمة هر آنکه در میده  
 میشود و حقها بسوی اهل حقوق روز قیامت حتی بقاد الشاة الجلیا و بفتح جیم و سکون لام و حاء ملة تا آنکه قصاص گرفته میشود و مگو نغذ شاخ و دارا من الشاة العرقا  
 از کوفت شاخ و دار یعنی عدالت در آن روز تا آنجا است که اگر در آن حقوق آدمیان چه باشد از حیوانات که داخل دایره تکلیف نیستند قصاص گرفته میشود و گفته اند که  
 این قصاص مقابله است نه قصاص تکلیف که گرفته میشود و رواه مسلم و ذکر کرده شد حدیث جابر که او نش این است اتقوا الظلم فی باب الانفاق  
 در باب انفاق الفصل الثاني عن حدیة قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لا تكونوا المعته با شیدامع کبر سبزه و فحیم شیده  
 و عین مطردی تابع مردم در رای غیر ثابت برای خود و تا برای مبالغه است در زمان امع نکونید و فی الصراح امع بالکسر در هر جانی و مراد امع اینجا این است که فرمود  
 تقولون ان احسن الناس احسنا و ان ظلموا ظلمنا و حال که میکونید اگر یکی گنند مردم با نیکی می کنیم با ایشان و اگر تم میکنند با ما تم میکنیم با ایشان و لکن ظننا  
 انفسکم و لیکن قرار دیدید نفسای خود را و اصل تو طین و طین ساختن و فی الصراح تو طین نفس بر چیزی دل نهادن یعنی دل نبید و قرار دیدید نفسای خود را که ان احسن  
 الناس اگر یکی گنند مردم ان تحسنوا بر یکی کردن با ایشان و ان اساءوا افلا تظلموا و اگر بدی گنند مردم پس ظلم نکنید با ایشان یعنی احسان کنید چه ترک ظلم و اسات حیا  
 است که اقال العلیی و تحیل که مراد ان باشد که اگر یکی گنند نیکی کنید و اگر ایشان بدی گنند شما در برابر ان تجا و زاهد نخند و مکافات کنید بر حد اعتدال چنانکه مشروع است  
 یا خفون کنید و بمکافات مقید نشوید یا احسان کنید اول مرتبه عوام مسلمانان است و دوم مقام خاص و سوم درج اخف خواص و حضرت شیخ علی مستقی در بعضی رسایل خود  
 فرموده اند که معیار شناخت محبت دنیا و آخرت این چهار چیز است آنرا که غالب و مغرط است محبت دنیا اندای مردم کند بی تقرب و بی سابقه معامله و آنرا که زبان چو  
 است ابتدا اندای کسی نکند و اگر کسی را و الا نکند مکافات کند بر وجه شرعی بی تجا و زاهد و آنکه محبت آخرت قوی دارد و محبت دنیا ضعیف خفون کند از هر که اید کند و ظلم نماید  
 و بر آنکه محبت آخرت قوی تر است احسان کند در برابر ظلم و این در بر مقرران و صدقیا است و رواه الترمذی و عن معاویه انه کتب الی عیال  
 معاویه بعاثیه صدقیه نوشت که ان الکتبی الی کتابا تو صینی فیه و لا تکتوی بنویس برای من مکتوبی را که اند کنی مردان مکتوب و زیاده کنی داری کن و مختصر نویس  
 فکتبت پس نوشت عاثیه این کلمات را سلام علیک اما بعد خانی سمعت رسول الله من شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و اله و سلم یقول یکتب من التمس  
 رضی الله یخط الناس کفاه الله موتة الناس کسی که طلب کند خشودی خدا را بنا خشودی مردم را به نا خشودی خدا بخیزد او را خدای تعالی و کارهای او با سوی خلق و  
 است و خلق بهای نفس خود از ان ناراضی باشند حق تعالی راضی گردد و خلق را تبریران آورد که میخواهد و از ایشان شدنی و معنی بوی نرسد و من التمس رضی الناس  
 بسخط الله و کله الله الی الناس و السلام علیک و هر که طلب کند خشودی مردم را به نا خشودی خدا بخیزد او را خدای تعالی و کارهای او با سوی خلق و  
 نصرت نمده و دفع نکند شر ایشان از وی یعنی اصل رضای خداست اگر این شد خلق تم راضی و مطیع شوند و اگر آن نیست ذآن شود و این رواه الترمذی  
 در روایات آورده که عقیل بن ابی طالب رضی الله عنه نزد امیر المومنین علی بن ابی طالب آمد و شکایت از فقر و فاقه خود کرد و امیر المومنین بطریق خشم و تمعیری  
 فرمود بر وی دو کانهای مردم را نشکیند و خانههای مردم را ویران نکند و هر چه بیاید بردارد و بخورید عقیل گفت این چون روا باشد فرمود پس من چکار کنم اگر نزد  
 من چیزی بیاید بشما چه هم عقیل خشم کرده بر خاست و بر معاویه رفت معاویه قدر او را شناخت و اگر ارام کرد و آمدن او را نزد وی از ترس علی عینیت و است و احسانا کرد  
 و صلها و او پس روزی عقیل گفت چه باشد که اگر بر منسیر رانی و احسان و مواسات مرا که با تو کرده ام بیان نمائی تا مردم نیز بدانند که من چه کرده ام عقیل بر خاست  
 و بمنبر آمد و گفت ایها الناس علی رضای خدا حب و خشودی وی خواست و ما را از خود ناراضی و ناخشود و کردانید معاویه رضای ما و خشودی ما را مقدم داشت  
 بر رضای حق تعالی و ما را خشود ساخت و خدا را ناخشود معاویه گفت یا تحیل این چه سخن است و چه شکر از نعمت است که تو گفتی گفت دیگر چه کنم آنچه  
 بیان واقع بود کرد پس بر خاست و نزد علی آمد و عذر خواست و این مکتوب عاثیه نیز میائی دارد بان که در آنجا چیزی ازین حال بود و الله اعلم الفصل الثالث  
 عن ابن مسعود قال لما قُلتُ لکفت ابن مسعود چون این آیت فرو آمد الذین آمنوا ولم یحسبوا الا ما یمنهم یظلم ان کسانی که ایمان آوردند و خلط نکردند ایمان خود را  
 بهیچ وجه ظلم و آخر آیت این است که اولک لهم الامن و هم متدون را ایشان را امن است و ایشان راه راست یابند که اند معاویه چون ظلم را بر خطا و محصیت  
 عمل کردند شوق ذلک سخت و دشوار آمد این معنی علی اصحاب رسول الله بر یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم و قالوا افکتید یا رسول الله اننا لم یظلم  
 نفسه که ام یکی از ما است که ظلم کرده نفس خود را و تجا و زاهد نکرد و گناهی از وی بوجود نیامد و قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لیس ذلک انما  
 هو الشوک پس فرمود آن حضرت نیست مراد بظلم آنچه شما فهمید اید از محصیت نیست مراد از ظلم آنچه شرک پس از ان تا نید آورد و براده شرک از ظلم و فرمود  
 الم تسمعون قول لقمان لابنه یا نشید اید شما قول لقمان را در پند دادن پسر خود را یا نبی لا تشوک بالله ان الشوک لظلم عظیم ای بپس من شرک کردم  
 چیزی را بخدا بستی و راستی که شرک ظلمی است بزرگ و در این آیت نیز ظلم قضیه انصراف مطلق کما مل محمول و شریک است چون آن حضرت تفسیر این کرد لا بد بر او الله

تعالی همین باشد اگر کینه خطایمان بشکر در صورت دارد و شرک مذایمانست نعم خط و مزج معصیت بایمان مقصور است و صحابا بنیامین وادی رفتند که عظم  
معصیت فمید ز جوشش آنکه خطایمان بشکر واقع چنانکه مشرکان که ایمان بخدا داشتند بپرستی می کردند و بتنازاد عبادت شرک میساختند شرک در  
وجود و خالقیت و عبادت می باشد و انجام شرک در عبادت است و نفس فخر بنان مطلق است در جای که میفرماید و ما یؤمن بالشریع با الله الا و هم مشرکون  
ایمان نمی آرند بیشترین ایشان مکر در حال که ایشان مشرکانند یا مراد ایمان آوردن بزبان است و شرک نگاه داشتن در دل چنانکه حال منافقان است که خط  
کرده اند ایمان ظاهر را بشکر مطلق و وفی و وایه و در روایتی باین لفظ آمده که لیس هو کما تظنون و نیست بر او از آیت ظلم چنانکه شما گمان می برید مراد  
شرک است و خطا و ایمان انما هو کما قال لقمان لاینبه نیست آن مکر خائنه گفت لقمان بر پسر خود را متفق علیه و عن ابی امامه ان رسول الله  
صلی الله علیه و اله وسلم قال من مشرک الناس منزلة یوم القیمه از بدترین مردم از روی مرتبه روز قیامت عید از هب اخوته بد نیای غیره بنده  
ایست که بر آخرت خود را بر باد داد و بسبب دنیای غیر خود یعنی دنیا برای دیگر حاصل کرد و بسبب آن ظلم بر مردم کرد و چنانکه اعمال و احوال ظلم کند و احتمال داد  
که معنی آن باشد که دنیا داری را بحجت دنیا تعظیم کرده اطاعت نمود و بسبب آن هندی با خرت برد و بر نفس خود ظلم کرد و معنی اول ظاهر تر بلکه متعین است  
فافهم و راه ابن ماجه و عن عائشه قالت قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم الدوا وین ثلثه و دوا وین جمع دیوان بکسر دال و فتح زین  
آمده گمانی که نوشته میشود در وی ماهی شکاریان و مواجی ایشان و اول کسی که دیوان ساخت امیر المؤمنین علیه السلام و دوا وین ثلثه و دوا وین جمع دیوان بکسر دال و فتح زین  
جست گویند که جمیع است در وی صحف و قراطیس و یاد دیوان بدل از دوا و است و اصل وی دوا و ان است و دوا وین جمع و دوا وین آمد و آلا و دوا وین بودی گلد  
فی الصحاح پس میفرماید دیوانها سه است و مراد بان اینجا صحیفه اعمال است دیوان لا یغفر الله لک صحیفه است که نمی آرد خدای تعالی چیزی را  
که در و است و آن که ام است الا شرک بالله صحیفه که در وی شرک کرد و ایندین چیزی را بخداست یقول الله عز و جل ان الله لا یغفران لشرک به  
مکرم غیر و جل که خدای تعالی نمی آرد شرک را و دیوان لا یتوکل الله تعالی و هم صحیفه است که مثل نمیکند آرد از خدای تعالی و البته حکم نمیکند بان و آن  
که ام است ظلم العباد فیما بینهم حتی یقتضی بعضی ظلم بیکان در میان یکدیگر تا آنکه قصاص بستاند بحکم الهی بعضی از ایشان باز بعضی  
و اگر راستی کرد اند ایشانرا از یکدیگر آن نیز حکم است چنانچه در احادیث آمده و دیوان لا یغفر الله به سیوم صحیفه است که باک نذر و حق سبحان بان اگر خواهد  
بمقتضای آن حکم کند و اگر نخواهد نکند آن حکمیت ظلم العباد فیما بینهم و بین الله ظلم بیکان نیست میان خود و میان خدا یعنی تقصیر در حقوق است و فذلك  
الحی الله پس آن مکرول و مغرض است بارادت الهی ان شامعذ به و ان شامعذ و زعنه اگر خواهد عذاب کند بنده را بران عمل و اگر خواهد مکر و زهر  
آن و عذاب نکند پس معلوم شد که در حقوق العباد البته مواخذ است و در حقوق الله شرک مغفور نبود باقی در مشیت حق است و عن علی رضی الله عنه  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم انک و دعوة المظلوم و دور و دور از د عا و مظلوم فانما یسال الله حقه زیرا که وی بنی طلبد از خدا مکر  
حق خود را و ان الله لا یمنع ذاق حقه و بدستیک خدای تعالی منع نمی کند هیچ خداوند حق را از حق وی و اگر کسی از حق خود بگذرد آن اشیاء راست و اگر چه  
عظیم است و عن اوس بن شرحبیل بضم شین محمده و قح را و سکون ما محله و کسر موحده مراد را صحبت است حدیث او از اهل شام است و شرحبیل  
ابن اوس دیگر است او نیز صحابی است نزول کرده و محض بار او می این حدیث اوس بن شرحبیل کذا فی الاصابه انه سمع رسول الله صلی الله علیه و اله  
وسلم یقول من مشی مع ظالم لیقویه کسی که برود با ظالم و موافقت و اعانت نکند او را تا تقویت و اعانت نکند او را و هو یعلم انه ظالم و حال آنکه آنکس میداند  
که وی ظالم است فقد خرج من الاسلام پس تحقیق بیرون آمدن کس از مقتضای اسلام و عن ابی هریره انه سمع رجلا یقول ان الظالم الا  
یضو الا فتنه از ابی هریره آمده است که وی شنید مردی را که میگوید ظلم زیان نمی کند مگر نفس خود را یعنی زیان وی بدیگری سزا نیست نمی کند فقال ابو هریره یلی  
والله پس گفت ابو هریره آری بخدا سوگند زیان نمی کند ظالم غیر خود را تا در میان و حیوانات حتی العباد حیوانات فی و کرها فولا لظلم الظالم تا آنکه جاری  
بضم حاء فله و تخفیف موده که نام طایری معروف است بر آن می میرد و آشیانه خود را از لغری بحجت ظلم ظالم نزل بضم با و سکون زای یعنی باز میزد و خدای تعالی از او  
اشومی گناه ظالم می میرد بسبب آن جانور را بخصیم مجاری بحجت آنست که آن جانور در روز و زنده ترین جانور است بطلب آب و دانه تا آنکه دیده اند که از حوصله و یا  
جبهه انحرار آید که جز در بصره نمی باشد و مسافت میان وی و بصره چند روزه راه است و آشیانه او را دیده اند که در جای است که مسافت در میان آن و جای آب  
چند روزه راه است و از آنجا آب خورده می آید پس مردن او دلیل است بر قحط و امساک باران و مانده که مراد آن بود که گفت ظلم زیان نمیکند جز نفس خود را آن بود که اگر چه ظالم  
زیان مظلوم نمیکند اما در حقیقت زیان خود میکند و مظلوم را زانی نیست که جزای خود را بپایان و انعام خود خواهد کشید ابو هریره از آنقرنیکه در آن مقام روی داده باشد بر عمو عمل کرده  
این فادو که در غالب آنست که این قول ابی هریره مضمون حدیثی باشد که از آن حضرت صلی الله علیه و اله وسلم شنیده یا از آنجا استنباط کرده که باز در ضمن این سخن ظلم درود و یافه است  
و از وی لازم می آید زیان رسیدن بکلمات در وی البقی الاما دیش الاربعه فی شعب الایمان باب الامر بالمعروف و معروف و معروف است بمعنی شناختن چیزی آنچه شایسته شده است





پس بیرون می آید به سمت دمی افتد و دمی او در آتش اندازد لاق بیرون آمدن بسرعت چنانکه شمشیر از نیام ناکشیده بیرون افتد و آفتاب جمع قتب کجسرمعنی روده  
 فیطن فیها کطن الحما و بوحاه پس آس میکند و دمی خود را یعنی میگوید و کردی و پایمال میکند و دمی را همچو آس کردن خراس آرد را بسیاری خود بجمعیت هل  
 انما و علیه پس کردی آید و وزخیان که همراه وی در آتش افتاده اند بروی فیتولون ای فیلان ما شانلک پس میگوید فیلان چه کاری کنی تو الیس کنت  
 تامرنا بالمعروف و تنها ما عن المنکر آیا نموده تو که امر میکردی ما را بمعروف و نهی میکردی از منکر قال کنت امرکم بالمعروف و لا انیبه کنت بودم من که امر  
 میکردم شما را بمعروف و خود نمی کردم از او انهاکم عن المنکر و انیبه و نهی میکردم من شما را از منکر و خود می کردم امر را بمعروف و لا انیبه کنت بودم من که امر  
 و نهی کردن و خود بدان عمل نمودن موجب عذاب است و سابقا معلوم شد که این بحجت عمل ننمودنت بحجت امر و نهی کردن که اگر این را هم نخذ مستحق تر میکرد  
 از برتر کرد و واجب الفصل الثانی عن حدیفة النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال و الذی فتنی بیده و روایت است از حدیفة رضی که  
 گفت آن حضرت سوگند بخدا که بقای ذات من در دست قدرت اوست تا من را بمعروف و ولتنهون عن المنکر برانیه امر میکند شما بمعروف و نهی می کند  
 از منکر اولوشکن الله ان یبعث علیکم غذا ما من عنده یا نزدیک است که خدای تعالی میفرستد بر شما غذایی را از نزد خود یعنی یکی ازین دو چیز واقع است یا امر بمعروف  
 و نهی از منکر شما یا عذاب فرستادن بر شما از خدای تعالی اگر بمعروف و نهی منکر کنی کینه عذاب میفرستد خدای تعالی بر شما تا تم لدعنه و لا یتجاب لکم یستر ما عنده دعای  
 کنید و میخواهند که تعالی را قبول کرده بنشیند و عامر شما را یعنی غذاها و بلاهای دیگر بدو احتمال دفع دارند اما غذایی که برتر است امر بمعروف و نهی منکر نازل میکند و احتمال دفع  
 ندارد و عاوان متجاب نبود و اه الترمذی و عن العوس بنهم مملد و سکون را و یسین مملد من حمیوة نفع من مملد و کسریم و سکون تخانیه صحابی کندی  
 برادر عدی بن عمیره روایت کرده است از وی یا در زاده وی عدی بن عدی بن عمیره و زهره من بن الحارث و غیر ایشان عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا علمت  
 الخطیئة فی الارض چون کرده شود گناه در زمین من شهداها فکرها کان کن غاب عنها هر که حاضر بود آنرا پس ناخوش دارد آنرا باشد همچو کسی که غایب است  
 از آن یعنی بر تقدیر عدم قدرت بر تغییر بدست و زبان یا اگر است دل انجا یعنی تغییر است مطلقا و من غاب عنها فرضیه ها کان کن شهداها هر که غایب بود از آن پس  
 ناخوش دارد آنرا باشد همچو کسی که حاضر است آنرا یعنی حقیقت حضور و غیبت بدل است باین چون خیر را کرده و ناخوش دارد و بدل بحقیقت از آن غایب است اگر  
 بظاهر حاضر است و چون بدل از آن راضی و بدان خوش بود به منی حاضر است اگر بصورت غایب است رواه ابوداود و عن ابی بکر صدیق رضی الله عنه  
 روایت است از ابی بکر صدیق که قال گفت یا ایها الناس انکم تقرون هذه الایة ای مردمان بدستی شما می خواندین آیت را که یا ایها الذین امنوا علیکم  
 انفسکم لا یصنوکم من ضل اذا هتد یتیم ای کسانی که ایمان آورده اید بر شما با دانه ای شایان بنی کند شما را کسی که گمراه شد وقتی که شما راه راست یافته اید  
 یعنی این آیت را میخواهند و او را بر عموم و اطلاق حمل می کنند و از آن عدم وجوب امر بمعروف و نهی منکر می فهمید این چنین نیست فانی سمعت رسول الله یزید  
 که من شنیده ام پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بقبول که می گفت ان الناس اذا را و منکر افلم یغیروه مردمان چون ببینند امر مشرعی را پس تغییر نیند  
 و نهی نکنند از آن پوشاک ان یعمهم الله بعباده نزدیک است که دیگر و میرایشان از خدای تعالی بعذاب خود پس چون بزرگتر نمی شود و عید وارد شده باشد  
 ترک آن چگونه صورت جازد داشته باشد پس این آیت عام و مطلق نیست بلکه مخصوص و مقید باشد بآنکه مردم آنرا نشنوند و در ایشان تاثیر نکند و هر کس برای خود  
 معجب و مغرور باشد چنانکه حال مردم در آخر زمان باشد و آمار آمده است که این آیت را در این مسعود رضی الله عنه خوانده فرمود این زمان و دشمنان این آیت  
 نیست زیرا که در وی می شنوند و قبول می کنند و لیکن در آخر زمانی بیاید که امر کنند مردم نشنوند این آیت از آمدن ایشان خبر میدهد و در حدیث ابی طلحة نیز میاید یعنی  
 مفسران گفته اند که مراد بآیت درین آیت انکار و نهی منکر است و بدین معنی این حدیث تفسیر آیت میشود و مراد بترجمه عموم عذاب است و مراد بافسنکم مسلمانان اند یعنی آن  
 کسیر بد خو و اصلاح بکسیر را زیان نمی کند شما را ضلالت و محییت چون بر هدایت باشد و منع و نهی از آن میسر کرده باشد و او این ماجده و الترمذی  
 و صححه روایت کرد این حدیث را ابن ماجه و ترمذی و تیحیح کر و از ترمذی و فی رواية الحی داود و در روایت ابی داود و ابن لفظ آمده اذ را و اللهاله  
 فلم یأخذوا علی یدیه و چون ببینند مردم کسی را که ظلم میکند پس بگریزند دست او را و او شاک ان یعمهم الله بعباده نزدیک است که دیگر و میرایشان را  
 خدای تعالی بعذاب و فی آخری له و در روایت دیگر مرابی داود را این چنین آمده ما من قوم یحمل فیهما بالمعاصی نیست هیچ قومی که عمل کرده  
 شود در میان ایشان بگناهان ثم یقیدرون علی ان یغیروا ثم لا یغیرون پست قدرت داشته باشند آن قوم بر تغییر دادن پست تغییرند هذا از بعضی است  
 و زبان الا یوشک ان یعمهم الله بعباده و فی آخری له و در روایت دیگر مرابی داود را آمده ما من قوم یحمل فیهما بالمعاصی و هم اکثر من  
 یعمله و حال آنکه آن قوم بیشتر از آن کسانی که می کنند گناهان باین معنی قدرت است چه غالب آنست که آنها که بیشتر قدرت دارند بر کمتر و مسل مار بر  
 قدرت است کمتر یا بیشتر و عن جریر بن نعیم و کسر را ابن عبد الله قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ما من رجل یؤی  
 فی قوم یحمل فیهما بالمعاصی نیست هیچ مردی که می باشد در قوم میسر میکند آن مرد در ایشان گناهان یقیدرون علی ان یغیروا و علیه قدرت

دارند آن قوم بر تغییر دادن و غلبه آوردن بران مرد و لا یغیرون و تغیر نیبند الا اصابعه الله منه بعقاب کما یکره سبحانه تعالی آن قوم را از جهت تغییر دادن ایشان یا از جانب آن مرد و جهت عدم تغییر از پیش خود عذاب را قبل از آن میفرمود و ایشان را از آنکه میزد یعنی در دنیا از اینجا معلوم میشود که ترک دادن امر معروف و نهی منکر عذاب در دنیا برسد و عذاب آخرت باقی است بخلاف کسانی که دیگر که عقاب بر آنها در دنیا لازم نیست و او را بود او و این مایه و عن الثعلبی فی قوله تعالی علیکم انکم لا یضرکم من خصل اذا هتدیتم مردیت از این تعبیر یعنی که صحابی مشهور است در تفسیر این آیت که میفرماید فقل پس گفت اما والله لقد سالت عنهما رسول الله اکاه باشد بخدا سگند هر آنکه تحقیق من پرسیده ام از این آیت پیغمبر خدا را اصلی الله علیه و سلم که آیا ترک کنیم بمقتضای این آیت امر معروف و نهی منکر را فقال پس گفت آن حضرت بل ایستوار و بالمعروف و تنها و عن المنکر ترک نکنید بلکه امر کنید بمعروف و نهی کنید از منکر حتی اذ اذایت شما مطاعا تا آنکه چون بینی تو ای مخاطب صفت نخل را در مردم که اطاعت و فرمان برداری آن کرده میشود و هوی متابعت و بهیمنی مراد شوق نفس را که متابعت آن نموده میشود و دنیا موثره و بهیمنی دنیا را که اختیار کرده میشود در آخرت و اعجاب کل ذی دای وایه و بهیمنی خوشداشتن و نیک پنداشتن هر صاحب رای و مذهب را می و مذهب خود را و رجوع بعلمانا نمودن و مفتی نفس خویش بودن و ادایت امر الا بدلتک منده و بهیمنی امری را که چاره و جدائی نیست تر از آن امر یعنی امری که میل میکند بدان هوی نفس تو از صفات ذمیه که اگر میان مردم درانی و در ایشان باشی بی اختیار حکم طبع در آن مفتی که اذ قال الطیبی و در بعضی جواشی نوشته که معنی آنست که ملو از لا بد سگوت و اعراض است از جهت عمر ذات توانی از نهی منکر و این معنی موافق است با آنچه در نسخ واقع شده و لا بدلتک منده بیای تحتانه یعنی لا قدره لک علیه یا مراد آن باشد که بهیمنی که بی ضروری که احتیاج است بر این و چاره نیست از آن اگر امر و نهی کنی آن امر ضروری فوت کرد و فعلیات نفس است پس برین تقادیر لازم گیر ذات خود را و نگاه دار خود را از معاصی و دغ امر العوام و بکند کار عامه خلق را و تعرض کن بایشان و گوشه گیر از ایشان فان و را کم ایام الصبر زیرا که بدستی در پیش شما در آخر زمان روز هست که در آن صبر باید کرد و ابتدای این ایام بعد از خلفای راشدین پیدا شده تا امروز فاما الله و انما الیه و اجعون فمن صبر فیهن کان کن قبض علی الجبر پس کسی که صبر ورزد در این ایام کویا که در دست میگیرد و نگاه میدارد و اگر اللعالم فیهن اجر خمسين و جلا یعملون مثل عملهم عمل کنند و بشریعت و احکام دین و آن روز باز در پنجاه مرد است که عمل میکنند مانند عمل او از آنها که مبتلا نیستند بلیه وی و نیستند در آن ایام قالو اکتفیه صحابه یا رسول الله اجر خمسين منهم من عامل را از پنجاه مرد است که از ایشان باشند قال فرمود اجر خمسين منکم اجر پنجاه مرد از شماست و او الترمذی و این مایه ازین حدیث فضل آخر امت لازم آید بر صحابه درین صفت و ازین حیثیت و گویند که فضل جزئی منافق فضل کلی نیست و شیخ ابو عمرو بن عبد البر صاحب کتاب استیعاب که از مشاهیر محدثین است درین سلسله سخن کرده و گفته که ممکن است که بعد از صحابه کسی پیدا شود که در مرتبه بعضی از ایشان باشد یا فوق و با حادشی که این معنی از آنها مفهوم میگرد و محتمل جمهور علمای خلاف آن است و خلاف وی در آن صحابه است که ایمان آوردند و بطن خود رفتند و زیاده جزین صحبت نه اشتند از آن اصحاب که صحبت مدیه حضرت وی داشته و شب و روز خدمت بوده و آثار و انوار صحبت اند و ختمه و با وجود آن شرف صحبت در تمامه صحابه باقی است و درین فضیلت هیچ کس را بایشان مشارکت نه و در قوت القلوب گفته که یک نظر که بر جمال مصطفی صلی علیه و سلم اقدیری کشاید و کاری بر آید که دیگر از ابا بعینات حاصل نکرد و او الله و عن ابی سعد الخدری قال قام فینا رسول الله ایستاد در میان ما پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خطیباً بعد العصر در حالی که خطبه خوانده است آن حضرت بعد از نماز دیگر فلم یدع شیئا یكون الحیوم القمیه الا ذکره پس نه گذشت چیزی را از قواعد مهمات دین که واقع میشود و تا قیامت که با آنکه ذکر کرد آن را یا این مبالغه است بگردانیدن اکثر در حکم کل حفظه من حفظه و لنسبه من نسبه یا ذکر گفت و نگاه داشت از کسی که نگاه داشت و فراموش کرد آن را کسی که فراموش کرد یعنی بسیار بود بعضی یاد داشتند و بعضی فراموش کردند و کافر فیهما قال و بود در آنچه گفت آن حضرت در آن خطبه این کلمات ان الدنیا حلوة خضرة بدستیک و دنیا شیرین است که در مذاق طبیعت طعم آن شیرین و لذیذ آید و سیر است که در چشم اهل ظاهر صورت آن زیبا و تر و تازه نماید و بعضی گفته اند که عرب چیزی نرم را خضر گویند به جهت تشبیه بنظر و اوقات یعنی سبزه ها و تر و با در سرعت زوال و کم یابندگی و درین جایان مکرر و خدای دنیا است که مردم را لذیات و شهوات کاذب و حسن و جمال محمود خود بفریب و فتنای ببرد و بسبزد و ان الله مستخلفکم فیهما و بدستیک خدای طلیفه گیرنده است شما را در دنیا و درین اشارت که اموال و اشیای شما از آن خداست و ملک اوست و شما خلفا و وکلای اوید و تصرف یا گرداننده است شما را خلفای آن کسان که پیش از شما بوده اند در زمین و داده است شما را آنچه در دست آنها بود و فاضل و کیف تعملون پس نظر کنند و بنیده است که چگونه عمل می کنید و بجهت وجه تصرف میکنید در اموال یا چگونه هجرت میکنید یا احوال گذشتگان و تصرف میکنید در اموال ایشان الا فاقوا الله و ابقوا النساء اکاه باشد پس بریز کنید مکرر و نه دنیا را و بریزید زنا و زنا و غبت و شهوت ایشان و ذکر آن لکل عاقل و لو اوم القمیه بقدر غل و غله فی الدنیا و ذکر در آن حضرت در آن خطبه این را که مکرر گفته اند که عید شکنی کند و بعدی که گفته است فاما نایه اکثر استعمال در خروج و تغلب و عید شکنی با ما عصر و سلطان وقت آید علی است روز قیامت برانداخته اند



یبق من الدنیا آگاه باشد که باقی نمانده است از زمان دنیا فیما مضی منها نسبت بزانی که گذشته است از ان الکما بقی من نومکم هذا فیما مضی منکم  
 باقی مانده است ازین روز شما نسبت آنچه گذشته است از ان رواه الترمذی وعن النخعی یقع باموحده و سکون فاعجمه و فتح تاشاة نام و یسبح  
 فیروز تابعی کوفی است روایت میکند عن رجل من اصحاب النبی از مردی از یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قال قال رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم لن بهائم الناس حتی یخذروا من انفسهم هرگز هلاک نشوند مردم تا آنکه بسیار بشود گناهان و عیبهای ایشان از ذاتهای ایشان بگذرد و  
 بضم یا و سکون عین و کسر زال معجمه از عذر فی الصراح عذر بسیار با عیب و گناه شدن فی القاموس عذر فلان ای کثرت ذنوب و عیوب و حقیقت کلام است که عذر  
 بمعنی سلب عذر و ازاله آن باشد و چون کسی را گناه و عیب بسیار شد در عقوبت کردن حق تعالی او را و منع و نهی کردن مردم او را از مکررات جاسی عذر نماند پس حق  
 بجهت کثرت ذنوب و عیوب سلب و ازاله عذر نمود و نیز عذر بمعنی صاحب عذر شدن آید و این معنی نیز در اینجا درست می آید یعنی هلاک نشوند مردم تا آنکه برای  
 دفع نسبت معصیت بخود از پیش خود تا و لایهای رابع و عذرهای فاسد پیدا کنند و در بعضی روایات یعذروا بفتح یا نیز آمده از عذر بفتح عین بمعنی معذرت و عذر  
 و معنی اینچنین باشد که هلاک نشوند مردم تا آنکه معذرت دارند ملامت کردن و نهی کنند گناهان را از ذاتهای خود یعنی ملامت کران ایشان معذرت و در برضواب باشند  
 در ملامت کردن بجهت کثرت ذنوب و حاصل معنی بر سر سه کثرت توجیه آن شده که هلاک مردم بر تفرقه بر ارتکاب ذنوب و منکر است که بدان محل زبرد و منع و نهی  
 آنان شوند فافهم رواه ابوداود و عن عدی الکنذی بحسب کاف منسوب بکنده است که نام قبلیه است ازین تابعی ثقه ناسک  
 فقیه و بدو عدی بن عسیره از صحابه است روایت میکند از پدرش و عم خود عوس بن عسیره و روایت میکند از وی ابویب و عطاء خراسانی قال گفت عدی ثنید  
 مولی لنا حدیث کرد ما را مولای که بود ما را آنکه سمع جدی یقول که وی شنیدند در کلام مرا که میگفت سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و آله و سلم یقول میگفت ان الله تعالی لا یعذب العامة یعمل للخاصة خدی تعالی عذاب میکند اکثر قوم را بعل بعضی از ایشان یعنی اکثر معصی  
 از قوم کنایه میکند بکلمه و لا تتر و از تتر و زراخری دیگر از عذاب نمی کند حتی بر و المنکر بین ظهرا انتهی آنکه بر بنید علما مشرعی را میان خود که بعضی  
 کرده و هم قادر و ن علی ان منکر و و حال آنکه ایشان می توانند که انکار کنند و تغیر دهند از آنکه فلا ینکروه پس انکار نکنند و تغیر دهند از آنکه اذ افعلوا الله  
 عذاب الله العامة و الخاصة پس چون بکنند عامه آنرا یعنی سکوت و مداومت را عذاب کند خدای تعالی خاصه را و عامه را خاصه را بجهت ارتکاب معصیت  
 و عامه را بجهت عدم انکار و منع رواه فی شرح السنه و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لما وقت  
 بنوا سرائیل فی المعاصی نهتم علما و هم منکم یکافأ و ندنی اسرائیل و غصبت با باز داشتند ایشان را داشتند ان ایشان فلم ینتهوا پس باز نماند  
 فجالسوهم فی مجالسهم پس نشاندند ایشان را ایشان را در مجلسهای ایشان و اکلوه و وشاد و هوهم و خور و ند با ایشان و نوشیدند با ایشان یعنی مدامت  
 بنیاد کردند و با هم اختلاط نمودند و اکلوه و هم بجهت حمد و ده از باب مغالطه و در بعضی نسخ و کلوهم آمده بود و بجای بخره و این نیز لغتی است ولیکن با درست  
 و شایع اکلوه است فغروب الله قلوب بعضهم ببعض پس خطا کرد خدای تعالی و بهم انصرفت و لهای بعضی از ایشان را بر بعضی فلانهم علی  
 لسان داود و عیسی بن مریم پس لعنت کرد بنی اسرائیل را بر زبان داود و عیسی بن مریم ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون و آن لعنت کردن  
 بسبب عصیان کردن و تجاوز کردن ایشان بود از حد و در آخر ایت منفرد و کانوا لا یتنبهون عن منکر فعلوا و لایه قال گفت ابن مسعود فجلس رسول  
 الله پس نشست پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم کان متکئا و بود تکیه زده یعنی تکیه را گذاشت و نشست از برای اتهام و انظار جد تعالی پس گفت لا  
 یعنی نجات نمی یابید از عذاب و الذی نفثی سیده بنده اسوکت حتی تاطروهم اطوا ما یحبیب ایشان را بر پیچیدنی و بگریه دستهای ایشان را زخم کشید و دوا  
 کشید یعنی منع کشید و نهی کشید از معاصی و اطرد اصل معنی غنی ساختن و ایل کرد و انداخت اطرت القوس یعنی دو تار و دم آنرا و اطار بحسب سبزه و خیر غزال و حلقه  
 سم اسب و خرالوئید و هر جا طاعت کند خیر را رواه الترمذی و ابوداود و فی روایت و در روایت ابی داود و یحیی بن احمد که قال گفت آن حضرت  
 کلا چنین فیت که شما کان میسیر یعنی نجات یافتن از عذاب یا مداومت و الله لنا من المعروف و تنهون عن المنکر خدا سو کند هر آینه نمیکنید  
 معروف و نهی میکنید از منکر و تلخذن علی یدی الطالم و میگیرید هر دو دست ظالم را و لایا طونه علی الحق اطوا و بر می پیچید و دواتمی کشید و بر حق بر پیچید  
 و لمقصر نه علی الحق قصرا و موقوف و مجوس مدارید و بر حق موقوف و شستی اینها را می کشید و لیضربن الله قلوب بعضهم علی بعض یا میزند خدای  
 تعالی و لهای بعضی ایشان را بر بعضی و غلط میکند آنرا را بیکدیگر ثم لیلختمکم كما لعنهم ستم بر آید لعنت میکند شما را چنانکه لعنت کرد بنی اسرائیل را یعنی یکی از  
 و چیز واقع است قطعا یا معروف و نهی منکر کردن یا خطا کردن خدای تعالی و لایا یک و دیگر و لعنت کردن آنرا و عن انس ان رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم قال روایت لیلۃ اسری بی رجلا لا تقرض شفا هم بمقام و یمن من فاد فرمودیدم و شب اسیر بعضی مردان را که بریده میشود و لهای ایشان  
 بمقرضا از آتش قلت من هو لا انتم پرگانه اند این جماعت یا جبرئیل قال گفت جبرئیل هو لا خطباء من امتك ایشان خطیبان اند از امت تو یا مژ



لئیس بالبر و یسئون انفسهم امر میگردم در این یکی و فراموش میگردم ذاتهای خود را یعنی خود را عمل نمیکردند و مردم را امر میکردند و جعل رواه فی شرح السنه  
و البیهقی فی شعب الایمان و فی روایتیه و در روایتی میگوید که قال گفت جبریل خطاب با من امتک الذین یقولون ما لا یفعلون  
خطیبان انداز امت تو که میکنند با مردم چیزی که خود نمیکردند و میفرمودن کتاب الله و لا یعملون و میخواندند کتاب خدا را و عمل نمیکردند بآن و عن عمار  
بن یاسوق قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم انزلت المائدة من السماء خبزاً و لحماً فمضاه شد خوان یعنی بر قوم عیسی علیه  
السلام از آسمان نان و گوشت و امر و ان لا یخونوا و لا یدخروا الغد و امر کرده شدند که خیانت نکنند و ذخیره نکنند و بخانه نمانند برای فردا بخانواران و آن  
پس خیانت کردند و ذخیره نهادند و دفعوا الغد و برداشتند برای فردا منخو افروده و خنازی را پس منع کردند آنیده شدند و تبدیل کردند آنیده شد صورت ایشان  
بعصرت بوزنها و خوکها رواه الترمذی الفصل الثالث عن عمرو بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ان تصیب  
امتی فی آخر الزمان من سلطانهم شد اند بدستی شان این است که میرسد امت مرا در آخر زمان از ارباب سلطنت و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان  
در دین از مشایخ و منکرات و استماع باطل که لا یخبرونه الا رجل عرف دین الله بجات نمی یابد از ان بلایا از سلطان که این بلا از وی میرسد که مردی  
که شناخت دین خدا را بحال و تمام استقامت کردید بران فجاهد علیه بلسانه و ید و قلبه پس کار را کرد در دین یا بران یا بران و بدست و بدل خود  
فذلک الذی سبقت له السواق پس آن مردیست که پیش رسیده است او را سابقا بر سعادت در دنیا و آخرت و بشارت بخیر و ثبوت و توفیق عطا  
و عبادت و قول حق سبحانه ان الذین سبقت لهم منا الحسنى بشارت بائنت و سابقه هر خصلت فاضله را که نیت ظاهر از سابقا بایت دین امر یعنی سبقت گرفته و  
پیش گرفته است بر مردم دین کار و رجل عرف دین الله فصدق به و مردی دیگر که وی نیز شناخت دین خدا را اما بیک حد بیشتر از اول پس تصدیق کرد  
بدین و راست دانست آنرا یعنی جاد کرد و بزبان و دل نه بدست بقرینه تعاقبت چون تصدیق کار دل است و زبان ترجمان است تعبیر ازین و تصدیق کرد  
و رجل عرف دین الله فکث علیه و مردی دیگر که شناخت دین خدا را فی الجمله پس خاموشی کردید بران و جاد نکرد و بدل پس از ان بیان حال و صفت  
این مرد کرده و فرمود فان را می بجزل الخیر احبه علیه پس گرمی بیند این مرد کسی را که کارهای نیک میکند و دوست میدارد و او را با بران و ان  
را می یعلی باطل بعضی علیه و اگر می بیند کسی را که عمل بخیر می کند و دشمن میدارد و او را با بران فذلک الذی یخو علی ابطانه کله پس آن مرد بجات میباید  
بنا بر پوشیده داشتن وی بجهت خیر و بغض باطل را همه پس این هر سه قلم از مردان عارف و شناسا بدین اند در مرتبه متفاوت اول سابق و ثانی مقصد  
و ثالث ظالم چنانکه در کرمه ففهم ظالم لنفسه و منهم مقصد و منهم سابق بالخیرات آمده ثالث را به جهت زیادت تقصیر ظالم خواند و ثانی را مایل زرو و اول را سابق  
و هر سه از بزرگواران و در کرمه چنانکه در اول آیت فرمود ثم و رثنا الکتاب الذین اصطفینا من عباده انما ننم ظالم لنفسه الا و عن جابر قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و اله و سلم اوحی الله عز وجل الی جبریل علیه السلام ان اقلب مدینته کذا اولکذا ابا هلهما و حی فرستاد و تعالی بر  
جبریل عزم کرد بر بهترین و بگردان شد چنین و چنین را یعنی فلان شهر را که صفقتش چنین و چنین است با این شهر فقال یس گفت جبریل یا رب ان فیهم عبد  
فلان انا لم یعص طرفة نین یرو و کارا میان این شهر فلان بنده هست که عصیت نکرد و است ترا یک چشم بر سر دین قال گفت پروردگار ابا هلهما علیه  
و علیه مگردان و بر بهترین ان بنده را بروی و بر ایشان همه فان و وجهه لم یسمع فی ساعته قط زیرا که وی آن بنده متغیر نشد از جهت من و بجا  
من یک ساعت هرگز دین گناه عظیم است و اندانده که بر علیه را بر علمیم و تعبر عن مملکتی رنگ روی از خشم و عن ابی سعید قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و اله و سلم ان الله عز وجل یسال العبد یوم القیمة خدی تعالی میپرسد بنده را روز قیامت فیقول مالک انی ارا  
المنکر فلم تکن کوجه شد ترا چون دیدی منکر را پس انکار نکردی آن را و نغیبه ندادی قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم فلیق حجة  
پس پیش آورده میشود و آموخته میشود و در دل انداخته میشود آن بنده را حجت و عذر او در ترک انکار فیقول پس میگوید آن بنده یا دایب خفت  
الناس و رجوت ای پروردگار من ترسیدم از مردم و ترسیدم از تعالی ایشانرا و تنو استم گفت و تغیر داد بدست و زبان و امید داشتم غفروا مغفرت  
ترا و اینجا معلوم میشود که در گذشتن از امر معروف و نهی منکر اگر به جهت غلبه و مطوبت مردم توانا کرد چهار است و امید غفواست در آن و وعی البیهقی  
الاحادیث الثلاثة و ایت کرد و بقی این سه حدیث را از اول فصل اینها فی شعب الایمان و عن ابی موسی الاشعری قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و اله و سلم و الذی نفس محمد بیده ان المعروف و المنکر خلیقان بر شیکه عمل شروع و نامشروع بیکدیگر میشوند بصورت یک  
تغیان للناس یوم القیمة ایستاده کرده میشوند برای آدمیان اگر کرده اند بنا را روز قیامت فاما المعروف فلیشیر اصحابا معروف پس بشارت میدهد و جبرخوس میرساند  
اصحاب خود را یعنی عمل کنندگان بوی و یو عدم الخیر و عدم میکند ایشانرا بیک و اما المنکر فیقول الیک الیک و اما منکر پس میگوید ایشانرا و رشود و رشود از من و اما  
یستطیعون لا الا لروقه رت نمی دارند ایشان را بر ویستن و پسیدن را بوی و مفارقت از ان می توانند کرد رواه احمد و البیهقی فی شعب الایمان کتاب الرقاق رفاق کبیرا



که قمار بزیب و زینت بقصد تکبر و تمجید و عجب بجهت آن گفت که مذموم و دستگیر قاری قبح و دنیا نیست و اگر در ملک وی باشد و بدوستی آن مقید و گرفتار نباشد  
مذموم نبودن اعطای دینی صفت و نشان عبودیت نه در این است که اگر داده شود و زوجه باشد و او را نه بعیط سخط و اگر داده نشود و ناخشنود گردد  
یعنی همیشه طمع و دنی در مال مردم و حرص وی در جمع آن است اگر بینه راضی گردد و اگر نه منتهی ناراضی باشد کذا قال الطیسی و ممکن است که مراد دادن و نا  
دادن حق تعالی و رضا و سخط از وی باشد باز مکرر و عا به می کنند و میفرمایند تعس و التکس هلاک باد و نکون سار باد و ذلیل و خوار باد و اینچنین کس را دانا شتاب  
و چون خاری خلیه شود و پای او فلا متعش پس برآورده شده و مباد خارا و وی نقش خارا ز پای برآورد و نا تعاش که یک یعنی چون بشدت و محنت گرفتار آید هیچ کس  
و معونت و مکناد و چون خارا ز پای برآورد و دنی مرتبه اعانت و امداد است یعنی کرد آن را پس با فوق آن بطریق اولی متنی و مفقود خواهد بود بدانکه ما  
محل این کلام بر دو عا بر طریقه متابعت شرح رفتیم و الا اگر محل را بخار از قبح حال انجماعت و شناعة و خبیث و خسارت ایشان در دنیا و آخرت کنند نیز جائز است  
که اینچنین و چون بیان کرد قبح حال گرفتاران دنیا و حرص و طمع را خواست که در مقابل آن ذکر طالبان دین و تارکان دنیا نکرند که عباد در راه خدا غرور و جل و نه  
در دنیا و زینت آن مشغول اند و در چشم اهل دنیا و ظاهر پرستان خواری نمایند پس فرمود طوبی لعل اخذ بینهان فرسه فی سبیل الله خوش و خنکی  
با و مبنده را که گرفته ایتاده است جلوا سپ خود را از برای جاد و در راه خدا اشعث و اسد ز ولیده موی است سروی معتبره قل ما کرده شود شده است  
پایبای او ان کان فی الحراسته کان فی الحواسته اگر با دست در پاسبانی لشکر یعنی او را در مقدمه لشکر که از دنیا می باشد در پاسبانی کامل و بجهت و ان کان  
فی الساقه کان فی الساقه و اگر باشد در ساقه میگذارد و در ساقه باشد در ساقه و ساقه موخره پیش مقابل مقدمه یعنی فی تابع و فرمان برادر مسلمانان  
است هر چه میفرماید میگذارد و هر جا که دارد می باشد و تکبری و استبدادی ندارد و ان استاذن لم یؤذن له اگر طلب درآمدن بر مردم کند تا در مجلس ایشان  
بنشیند و ان کرده نمی شود و او را و فی گذارد که او اندرون در آید و ان شیخ لم یشفع و اگر شفاعت کند مع کسی و درخواست کند گناه او را قبول کرده نشود شفاعت  
و می از خجسته خوار و بی قدر بودن وی در چشم مردم در راه انجماد و عن ابی سعید الخدری عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال  
ان ما الخاف علیکم من بعدی بدستیک از ان چیز که میترسید پس با بعد از رحلت خود از عالم باقی علیکم من زهره الدنیا بدستیک از چیز که میترسید پس با بعد از رحلت خود از عالم باقی  
سازگی و خوبی دنیا و زینت و فی الحال دجل پس گفت مروی یا رسول الله و یا ابی النعمان الشریکی می ار و خیر شریا یعنی حصول غنیمت و اموال خیر است پس چون سید  
و سبب شر و ترک طاعت کرد و فسکت پس سکوت کرد آن حضرت حتی قلنا انه نزل علیه تا آنکه کان بر دیم که وحی فرود آورده میشود و وی قال گفت ابو سعید  
که راوی این حدیث است منحه عن الرضا پس مالیه آن حضرت از وی سادک خود عرق را که بدیامیشد نزد نزل وحی و رضا بضم را و فتح عا جمله و ضا و جبهه مد و در حال  
یعنی است که در پی تب آید و قال ان السائل و فرمود کجا است آن هر سوال کننده و کا به حمده و کوا که آن حضرت ستود آن سایل را در یک سوال فقال پس فرمودانه الیائی الخیر  
بالشبه بدستیک از ان است که نمی آید خیر شریا یعنی رزق اگر چه بسیار باشد از جمله خیر است و شر عارض نشود مگر بعارض شدن نخل و اسراف و تجار از حد اعتدال مثل بخت  
که میزد و اندک که خیر است در حد ذات خود و هلاک و ضرر از خجسته افراط را که است نماند که بیان کرد قبول خود و ان میان سبب الریح ما یقتل جمل و بدستیک از ان است که  
میر و یا ندبار از کلاه خیر است که می کند و اب را از وی هلاک و جملهای مملو و فحشین هلاک شدن و اب بسیار چریدن بجهت خوبی چرا و دم کردن شکم و فی الصبر جمل  
بالتحرک شکم برآمدن شور از خوردن و در بعضی روایات خطایزه و بجا و عجب معنی اضطراب و جمل دست و پای زدن شور ز خوردن و روایت اول صح و اقرب و اب  
است او یلم بترد یک میگرد و هلاک یعنی اگر میرد و هلاک نشود نزدیک میرد هلاک المام فرود آمدن و نزدیک شدن چنانچه المام شب و المام بلیغ الا که گفته  
مگردا که خورنده خضر است بفتح خا و کسر ضا و کلاه بنر و تر و تازه و خورنده آن باین صفت که اکلت حتی است خا صرا تا با خورده تا آنکه کشیده کشت بجهت نفع کردن  
شکم هر دو تنی کاه و استقبلت عین الشمس پیش آمد و روی آورده چشمه آفتاب را یعنی مقابل آفتاب ستاد و این عادت و ابا است که چون از بعضی شکم  
نفع کند در آفتاب بایستد و چون گرم شود شکم نرم گردد و آنچه درون شکم است بیرون افتد چنانکه فرمود قتلطت و بالمث پس بیرون افتد آنچه در شکم است نرم و  
رفیق و بول که دینی خلاص شدانا نتفاح و نمط پس افکنده و شر و کا و خیل که نرم بر آید ثم عادت فاکلت پستربا کشت بجا کاه پس بخورد یعنی بخورد و بدستیک از ان است که  
و بیرون می افکنده و باز بخورد این تمثیل حال کسی است که در بعضی اوقات افراط میکند و از حد تجاوز نماید و بر هلاک مشرف میگردد از جهت غلبه شهوت و شره که مکرز است  
و طبیعت آدمی را و لیکن در داناتان رجوع میکند و ایم بر محصیت نمی آید و بروشنائی آفتاب هدایت روی آورده توبه و زانست می آرد و به تطهیر و تزکیه علاج نفس  
خود میکند و قسم اول که گفت ما یقتل جمل اشتهار است بحال آنکه در محصیت و شهوت اسرار نمود و هم در ان هلاک کشت و توفیق توبه و رجوع و استغفار یافت  
و بقیاس این دو قسم مذکور قسم دیگر نیز معلوم کرد که یکی باشد که اصلا دست بر محصیت نزد گرفتار شهوت نفس نکشت و در دنیا زهد نمود و اول ظالم است  
و ثانی مقتصد و ثالث سابق یکی اصلا دست بدنیانیا لود و دیگری آلود ولی شست یکی دیگر هم آلوده از دنیا برفت نفوذ با دست من ذلک پستربا کشت که در  
تفاوت احوال آدمیان در محبت مال و صرف آن و فرمود و ان هند المال خضرة و حلوة و بدستیک از ان مال دنیا بنر و تر و تازه و نرم و زکین است که

بدین در چشم زیان ناید و شیرین و لذت بخش است که گفتن آن در دل لذت افزاید و روایت خضر و حلوی تأیید آن را با تعبیر لفظ مال و تبایع اعتبار و مایه من اخذ  
بمقتضی و وضعه فی حقه فم الموده هوس کسی که بیکه دلال باطنی آن و نه از آمدن وی پس نیکو یاری و نهاده است آن مال و من لمخذ به بغیر حقه و کسی که بیکه  
او را بغیر حق وی کان کالدنی یا کل و لا یشبع می باشد هم چو کسی که بخورد و سیر نمی گردد و بیکون شهید علیه یوم العقیقه و می باشد وی یا مال وی کواه بر  
ضرر وی و زقیامت متفق علیه و عن عمرو بن عوف قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فوالله لا الفقر الا خشی علیکم گفت  
عمرو بن عوف که صحابی انصاری است حاضر شد بدرد را و ساکن شد مدینه را گفت آن حضرت باصحاب بخدا سوگند فقر را نمی ترسم بر شما و لکن بخشی علیکم ان تبسط  
علیکم الدنیا لیکن بترسم بر شما که فراخ کرده شود بر شما دنیا که بسطت علی من کان قبلکم چنانکه فراخ کرده شد دنیا بران کسانی که پیش از شما بوده اند فتنه ها  
تفاشو ها پس رغبت کنید شما در دنیا چنانکه رغبت کرد در دین آن کسانی که پیش از شما بودند و تعلل کنید که اهل کفر و هلاک کند دنیا شما را چنانکه هلاک کرد ایشان را و  
سبب ترس از بسط دنیا که موجب رغبت و هلاکت کرد دیگر قادی حرص و ولع جمع و ادخار و است که موجب هلاک در آخرت است یا وقوع در نزاع و خلاف که موجب  
و تعاتل کند متفق علیه و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال اللهم اجعل رزق آل محمد قویا و غدا بیکه و ان رزق آل  
محمد قوت بضم قاف و سکون و او و فی روایه کفا فاد و و ابی حمای تو کاف آمده متفق علیه بائیکه قوت آنچه نکا پاد بدین را و قیام بدین بوی بود از  
طعام و شرب و بعضی گفته اند آنچه سدر می کند و کفایت نماید از رزق و کفایت کاف آنچه باز دارد از سوال و بی نیاز گرداند از ان کذا فی القاموس و فی الصراح  
کاف بفتح اذانه و مانند و رزق و کفایت بعضی کاف را بقوت تفسیر کرده و برین تقدیر روایت ثانی مفسر روایت اولی کرد و باید دانست که کاف مختلف  
میکرد با اختلاف اشخاص و احوال یکی است که عادت بتقلیل طعام کرده چنانکه دوسه روز زیاده بران کرسته تواند گذرانید و دیگری است که در روزی  
دوسه بار خور و یکی عیالندنی است قلیل تا کثیر و دیگری عیال ندارد و در زمان قوت و عسرت و حال ضعف و مرض اندک چیزی کفایت کند و در سیه قوت دنیا  
بران طلب پس مقدار کفایت مضبو ما باشد و محمود آن بود که بدان قوت بر طاعت شود و حرکات عادی قوت نکند و درین حدیث تشبیه و ارشاد است  
امت را باینکه در طلب زیادت تعب نکند و بر مقدار قوت و کفایت کفایت کند و از حد اعتدال تجاوز ننماید و گفته اند که کفایت افضل است از فقر و غنا و اگر  
کثرت مال و غنا سبب طغیان و اسراف نکند و باعث زیادت خیرات و مبرات شود آن فضیلت دیگر است و مراد بآل تمام است و تا بجا نماند چنانکه معنی اصل آل  
آن است و اگر اهل و عیال مراد دارند حکم در غیر ایشان بدالات و قیاس ثابت کرده و عن عبدالله بن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
قد افلح من اسلم یحیی رستگاری و ظفر مقصود یافت کسی که مسلمان شد یا تسلیم کرد قضا و قدر الهی را و رزق کفا فاد و رزق داده شد و او را بر اندازد و قضا الله بما  
اذا و قانع گرداند بوردای تعالی بخیری که داده است و از رزق در ارضی گرداند بقسمت و داده مسلم و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
علیه و آله و سلم یقول العبد مالی مالی میگوید بنده مال من مال من یعنی اقامت میکند ملکیت مال و بیکه میکند بنسبت آن و خطا میکند در ان مال من مال من  
ثلث زیرا که آنچه مراد است از مال وی سه چیز است ماکل کاف فی طعامی که خورد پس سپری گرداند آنرا و لیس فایلی یا جامه که پوشید و گفته اند آنرا و  
اعطی یافتنی یا بخشش کرد بکسی پس جمع کرد و ذخیره نهاد برای خود آنرا اشارت کرد در اینجا باینکه جمع مال در حقیقت آنست که بخشه و تصدق کند بر فقرا و ذخیره کرد  
ثواب ان برای روز حاجت در قیامت و ما سوی ذلک فهو ذاهب و هر چه جز این سه چیز است رنده است از دست وی و تا در که للناس و  
گذرانده است آنرا برای مردم و واه مسلم و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یتبع المیت ثلثه در پی میرود میت راه سیر  
بوی و تعلق میکند و می باشد با وی سه چیز فرج ایشان پس باز میکند و دو چیز و بقی معه واحد و باقی میماند با وی یک چیز یتبعه اهل و ماله و عمله  
در پی میرود و او را اهل و مال او و کار او و فرج اهل و ماله پس باز میکند و اهل و مال وی و بقی عمله و باقی میماند سه راه وی و میرود با وی کرد او و متفق علیه  
و عن عبدالله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ایکم مال و ارثه احب علیه من ماله گفت آن حضرت باصحاب کدام یکی از  
شما است که مال و ارث وی محبوبتر است نزد وی از مال خود یعنی کیست که دوست دارد که او را مال نباشد و ارث او مال باشد قالوا گفتند صحابه یا رسول  
الله ما منا احد الا ماله احب الیه من مال و ارثه نیست از آنچه یکی مگر آنکه بودن مال مخدوش را دوست تر است از بودن مال مراد ارث را قال فان  
ماله گفت آن حضرت بدستی پس مال وی که نفع میکند او را ما قدم چیز است که پیش فرستاده است آنرا و تصدق کرده است بر فقرا و مال و ارثه ما  
و مال و ارث او است آنچه پس گذاشته است پس اگر دوست میدارد که او را مال باشد باید که تصدق کند و پیش فرستد و پس گذارد و چون پیش می فرستد و پس می  
گذارد معلوم میکند که مال و ارث را دوست تر میدارد از مال خود را و آنست که بخل نمی کند و حق را نمی ناید و اگر بعد تصدق و وصیت برای فقرا که ارش ثلث است بجا  
در ثلث گذارد و افضل است چنانکه در حدیث آمده است اگر و ارثان خود را تا آنکه گذاردی بهتر است که بکلی پیش مردم دست فرار کنند و واه البخاری و عن مطرف بنعم  
میم و قحط و کسری می شود و فاد را آخر تابعی است و یکی از اعلام امت است و ذکر کرده است و ابن سعد و طبقه ثانی از اهل بصره و گفت که فقر بود و اهل فضل و ورع و

ادب روایت میکند از پدرش که عبدالله بن اشجری بکسرین و خارج مسجد و از علی و ابی ذر و عثمان بن ابی العاص رض و روایت میکند از وی قناده و ثابت و حسن و غیر  
ایشان عن ابیه قال انبت النبی صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند مطرف از پدر خود که گفت آدم نزد آن حضرت و هو مقبوا و در آن حال که آن  
حضرت میخواند الصلوات و داشت شمار از اندیشه آخرت تفاخر بکثرت مال قال گفت آن حضرت در میان تکار یقول ابن آدم مالی مالی میگوید یا منیر  
مال من مال من قال آن حضرت در رد و انکار این قول و هل لک یا ابن آدم الا ما کلت فانیت آیا هست ترا ای آدمی زاد و نفع و نصیب از مال من بگذا  
خوردی از طعام پس سپری کردی و اولست قابلیت یا پوشیدی از جامه پس گشاده ساختی او تصدقت فامضیت ایصدق کردی بر فقر پس گدازانیدی و باقی گشتی  
برای آخرت و واه مسلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اللس الغنی عن کثرة العوض نیست تو انگری باشی از بسیاری  
مال و متاع دنیا و عرض بتریک متاع دنیا از نفع و جزان و بسکون خیر نقد و روایت اینجا حرکت است که شامل جنس و تقدافت و لیکن الغنی غنی العین یعنی  
توانگری حقیقی تو انگری نفس است بقناعت دلی نیازی و علو همت و تجنب لزوال و ترک حرص و طلب پس هر که اول متعلق است بجمع مال و حرص است بر  
طلب زیادت غیر و محتاج است اگر چه مالی دارد و هر که قانع و راضی است بقوت و کفاف و در راست از حرص و طلب زیادت غنی است اگر چه مال ندارد و چنانکه  
گفته اند تو انگری بدل است نه مال بزرگی بقول است نه بسال و بعضی گفته اند که ما و بعضی نفس حصول کالات علمی و عملی است که نفس فاطمه انسانی بی آن مخلوقا و نجا  
نبود یعنی نجات و دولت و توانگری بکمال است نه بال همت تو انگری نه بال است نه زایل کمال که مال مال کور است بعد از آن اعمال متعلق علیه الفصل  
الثانی عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من یاخذ منی هو لا الکلمات کینت که بیاموزد و یاد کند از من این کلمات یا  
که بعد از این میگویم فیعمل بهن او یعلم من یعمل بهن و بعد از یاد گرفتن بکار بند و آن را بیاموزد و کسی را که بکار بند و آن را بیاموزد معلوم میگرد و حکم در حد و آن  
فاصل و شریف است اگر عمل کرد بدان فوالمال و اگر نه به تعلیم دیگران و هدایت ایشان نیز ثوابی یابد و نیز معلوم میگرد که امر معروف از عالم غیر حاصل درست است  
چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از صحابه پرسید که گیت که یاد کرد از من این کلمات را و در یاد گرفتن ترغیب نمود ابوهریره میگوید قلت انما کفتم من یا و میگویم  
یا رسول الله فاخذ سیدی بعد خمسایس گرفت آن حضرت دست مرا پس شمار کرد پنج چیز را چنانکه عادت است که دست خود را یا دست کسی را که بوی نصیحت  
میکند بجزند و بشمارد فقال پس گفت آن حضرت در میان این کلمات اول الحاد و ام اول کلمات این است که بر بهترین محارم را یعنی چیزی را که حرام ساخته است شام  
تکن اعد الناس اگر بر بهترین محارم را باشی تو عبادت کننده ترین مردم را شارتست بلکه اصل و عده و عبادت اتفاقا و اجتناب از محرمات است اگر چه  
جز و دیگر که امتثال و اجابت تیر و ادب پس هر که اتمام وی با اجتناب از محرمات و مکروهات بیشتر است اگر چه استقصا و مبالغه در احراز نوافل و خیرات ندارد عاید توفیق  
تر است از آن کس که بر عکس این خیال رود و چنانکه در حدیث جابر بیاید و ارض جافتم الله لک و و ام این است که راضی و خورسند باش با آنچه قیمت نهاده است  
الله تعالی و مرا تیکن اغنی الناس اگر راضی شوی بقیمت حق باشی تو انگریزین مردم چون بنده راضی شد بصیب خود و طمع و احتیاج زیادت را ندانی نیاز شد معنی تو انگری  
صیر است و احسن الی جارك تیکن مو مناسیوم آنست که دوست دارم مردم را از آنچه دوست داری نفس خود را از خیر دنیا و آخرت باشی مسلمان کامل که از زنده  
حق مسلمانی و لا تكثر الضیك خیر بسیار کن خنده را فان كثرة الضیك تمیت القلب زیرا که بسیاری خنده میراند دل را و سخت میکند اندازد و غفلت می آرد  
یا خدایند که دل بندگ خداست و دریافت طریق تقرب بوی سحانه و مرک وی بغفلت و نادانی و ضلک بفتح ضاد و کسر و با و سکون عانیزاده و اول  
فیصح تراست اگر چه ثانی مشهور تراست و واه احد و التزمذی و قال هذا جدید غریب و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
سلمان الله یقول یا ابن آدم تفرغ لعبادتی خدای تعالی میگوید به زبان شرع و وحی فرستادن به پیغمبر خود ای آدمی زاد و فارغ و خالی شوارفیات و مشاغل دنیا برای  
عبادت من املاء صدک غنی بکنم سینه ترا بقناعتی نیازی از خلق و اسد فقوک و بندهم راه فقر و احتیاج و نیاز مندی ترا بخلق و ان لا تفعل و که  
نکنی و فارغ نشوی برای عبادت من گرفتار محارمات و مشاغل دنیا و نفس باشی ملاءت مدک شغلا و لم اسد فقوک پر میکنم دست ترا بشغلهای کونا کون  
و بر بندهم و در بکنم فقر و احتیاج ترا یعنی در گرفتاری مشاغل و محارمات دنیا فقر و احتیاج نیرود و پریشانی و سرگردانی بحال خودت میماند و در فارغ شدن برای  
عبادت هم آسایش است و هم غمخوار و واه احد و ابن ماجه و عن جابر قال ذکر رجل عند رسول الله ذکر کرده شد مردی نزد پیغمبر خدا صلی الله  
علیه و آله و سلم عبادت و اجتهاد و عبادت بسیار کردن و کوشش و مشقت بسیار در آن نمودن و ذکر آخر بوعده و ذکر کرده شد مردی دیگر بوجه و تقوی و پرستش  
کاری قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لا تعدل بفتح تاء فی قنایه و کسر ال بالرعة یعنی الودع برابر شد کثرت عبادت و اجتهاد و ابی و روع بوجه و تقوی که  
چنان قدر عبادت و اجتهاد نبود و لا یعدل بضم یاء تخانیه و فتح دال نیز روایت کرده اند یعنی برابر کرده نشود عبادت و اجتهاد بوجه و واه التزمذی  
و عن عمرو بن ميمون الا و دهی بفتح همزه و سکون و او و بال عمل منسوب است با و درین معنی در یافت جا همت را و اسلام آورد و در حیات آن حضرت  
و ندید آن حضرت را بن عبد البر و او صحابه بشرد و اما وی معد و است و کبار تابعین از کوفین کثیر الجمع و العبادت و کوفین که وی بجم کرد و بوزن را در جا همت است

باب فی بیان  
فوائد بیست و نهم  
مال و ابرار  
بقلب نزل  
تالیف امامان



میکنند که قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الرجل وهو بخله کففت آن حضرت مردی را در آن حال که آن نیت میبرد آن مرد را ختم  
خمس قبل خمس غنیمت شمار چنانچه پیش از پنج چینه غنیمت در اصل مالی که از جنگ کافران بدست افتد و بعضی یا فتن مقصود بی مشقت نیز آید و انعام  
غنیمت شمرده شش بابت قبل حرم ملک غنیمت شمار چنانچه پیش از پیری که تدرستی نعمتی عظیم است بعد از ایمان و تقوی و بصر و سکون نیز آید  
و غنا قبل فقر و غنیمت شمار توانگری را پیش از فقر و فراغت قبل شغل و غنیمت شمار فراغ وقت را از شواغل و مشوشت پیش از شغل شدن و  
استلاشتن بیان و حیانت قبل موت و غنیمت شمار زنده گانی را پیش از موت یعنی پیری و بیماری و فقر و شغل و موت آمدنی و رسیدنی اندازیده اند وقت غنیمت  
دان و رواه الترمذی و عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال ما یبطل من الله الا غنی مطعنا انتظار منی بر و غنی خا  
یکی از شاکر تو انگریز که طاعنی و عاصی گردانده و از خدا و نبی بیرون اندازنده است او فقرا مصلحت یا انتظار منی بر و مکر فقری را که فراموش گردانیده است طاعت حق  
بجز فاری و کسب و برهنی و تردد و کفاف و طلب قوت او مرضا مفید یا بیایری که تباها گردانیده است بدن را از جنت سختی آن یار به جنت کسان که عارض  
میگرد و بسبب آن او هر ما مفید یا پیری سخت را که خوف و بی عقل گرداننده است مرد را و افنا و بعضی حکم کذب نیز آمده و وقوع در کذب لازم از عرفان  
است فی الصراح فیه غنیمتین دروغ و سست رای از پیری افکار دروغ گفتن و خوف شدن او و مروتا بجهنم یا مرگ را که زود و ناگهانی اند و هلاک کننده  
است که فرصت توبه و قدرت بران نمادنی الصراح اجماع حسن را کشتن جاسپ سخت دوزخ و والد جلال با انتظار منی بر و مکر دجال را که در آخر زمان بیاید  
و از راه بر و دقت کرد و والد جلال شو غایب بلیطوس دجال به غایبی است که انتظار برده میشود و او را حاضر کرد و در آخر زمان او الساعه با انتظار منی بر و  
مکر قیامت را و الساعه ادهی و امر و قیامت سخت ترین حوادث و تلخ ترین اقا است حاصل معنی حدیث آنکه مفر ما یک آدمی که فنی است و فراغ غنیمت  
نمی شمرد و گویان آفاست و مکر و بات را انتظار می برد یعنی در حالت فقر کسایش و سلامت مال را غنیمت میداند و بر فقر کبر نمی کند مگر غنا میخواهد که طغیان آورد  
و از راه بر و دهم جنی در حالت غنا که شکر نمیکند و نعمت خدا را نمی شناسد و عبادت حق نمی کند مگر فقر میخواهد که از نیمه عبادات و خیرات فراموشی آورد و چمن  
است معنی قرآن و رواه الترمذی و النسائی و عنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال الا ان الدنيا ملعونة ملعون ما  
فیها آکاه باشد بد رستیکه دنیا را ندیده شده است از راه رحمت را ندیده شده است هر چیزی که در دنیا است الا ذکر الله و ما والا و اگر ذکر خدا و چیزی که دوست  
میدارد و بی تعالی آن چیز از طلاعات و قربات با چیزی که قریب و مشاب است آن خیر ذکر را از ذکر انس و اولیا و صلحا و اعمال صالحه یا چیزی که تابا است ذکر را  
و از لوازم و مقتضیات اوست از اتباع او امر و نواهی الهی و غایب و اولاد و جاول از ولی است بمعنی محبت و بر وجه ثانی از ولی بمعنی قرب و بر وجه ثالث از اولاد  
بمعنی تبعیت و این بر تقدیر است که مراد ذکر اسم الهی باشد و اسمی که متعارفست اما اگر مراد بدن بر عمل خیر بود که به نیت تقرب و تعبد کند پس طلاعات و  
عبادات باین معنی همه داخل ذکر باشند و مراد با اولاد و اسباب و آلات باشد که متولی امر ذکر و معین برانند از کفاف معیشت و ضروریات و دیگر و ذکر  
قول وی که فرمود و عالم او متعلم از باب تخصیص بعد از تعمیم باشد و دیگر آنکه قول وی الا ذکر الله و عالم او متعلم بصب در فرع هر دو روایت است اگر چه بر  
قاعده بصب ظاهر است و وجه آنرا در شرح بیان کرده ایم و بر تقدیر بصب باز مکر نیز روایت است و رواه الترمذی و ابن ماجه و عن سهل بن سعد  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لو کانت الدنيا تعدل عند الله جناح بعوضة الکر می بود و دنیا که برابر می شد نزد خدا با زوی شته را  
یعنی اگر دنیا را نزد خدا می تعالی برابر با زوی شته هر دو می ماسقی کافرا منها شریقه نمی نوشانید هیچ کافر را از دنیا یک آب خوردنی و در نسخ مصاحف شریتر  
مانند آمده و رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا تتخذوا الا الصیغه  
فترغبوا فی الدنيا کثیره ضیعت را تا سبب رغبت در دنیا مکرر و ضیعت بفتح ضاء و سکون یا صناعه و تجارت و بعضی تفسیر کرده اند از باب استین  
و مزرعه و قریه زیرا که در اتخاذ آن حرص بر طلب زیادت پیدا شود و رواه الترمذی و البیهقی فی شعب الایمان و ابن درق کسی است که نفس به  
اسباب او را مانع از شوق و سبب آید و از او ای حقوق باز دارد و اگر این چنین بود منتهی نبود و این هر دو معنی را گردید رجال لا تمسک تجارت و لا بیع عن ذکر الله  
محمل است مردانی که باز نمیدارند ایشا از تجارت و بیع از ذکر خدا یعنی بی و تجارتی ندارند مانع آید با وجود آن از ذکر یا نمیدارند و این معنی اخیر قول وی سبحانه تعالی و  
اقام الصلوة و اتیا الزکوة مناسب تر می افتد کثرت مال و جاه است و زرع و تجارت حوصله با خداست فارغ نشینی فاقم و عن ابی موسی  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من أحب دنیا هضر باخرته کسی که دوست میدارد دنیا میبرد آخرت خود را و از زبان میرساند آخرت خود را  
و من أحب باخرته هضر دنیا و کسی که دوست میدارد آخرت خود را از زبان میرساند دنیا میبرد و از زبان میرساند آخرت خود را و از زبان میرساند آخرت خود را  
منهک و متوغل گردد و در تحصیل او پس از برای اشتغال بکار آخرت کی متفرغ گردد و هم چنین عکس فائز و اما معنی علی یا یعنی پس چون دوستی دنیا و آخرت بیکدیگر جمع نمی  
گردد برگزینید و اختیار کنید چینه زیرا که باقی است یعنی آخرت بر چیزی که فانی است گران و دنیا است و رواه احمد و البیهقی فی شعب الایمان و عن ابی هریره

پیش از پیری  
و غنی خا  
عاصی گرداننده  
است او فقرا  
مصلحت یا  
انتظار منی  
بر و مکر فقری  
را که فراموش  
گردانیده  
است طاعت حق  
بجز فاری  
و کسب و برهنی  
و تردد و کفاف  
و طلب قوت  
او مرضا  
مفید یا  
بیایری  
که تباها  
گردانیده  
است بدن  
را از جنت  
سختی آن یار  
به جنت  
کسان که  
عارض  
میگرد  
و بسبب آن  
او هر ما  
مفید یا  
پیری  
سخت را  
که خوف  
و بی عقل  
گرداننده  
است مرد  
را و افنا  
و بعضی  
حکم کذب  
نیز آمده  
و وقوع  
در کذب  
لازم از  
عرفان  
است فی  
الصراح  
فیه  
غنیمتین  
دروغ و  
سست رای  
از پیری  
افکار  
دروغ  
گفتن و  
خوف  
شدن او  
و مروتا  
بجهنم  
یا مرگ  
را که  
زود و  
ناگهانی  
اند و  
هلاک  
کننده  
است که  
فرصت  
توبه و  
قدرت  
بران  
نمادنی  
الصراح  
اجماع  
حسن  
را کشتن  
جاسپ  
سخت  
دوزخ  
و والد  
جلال  
با  
انتظار  
منی  
بر و  
مکر  
دجال  
را که  
در  
آخر  
زمان  
بیاید  
و از  
راه  
بر و  
دقت  
کرد  
و والد  
جلال  
شو  
غایب  
بلیطوس  
دجال  
به  
غایبی  
است  
که  
انتظار  
برده  
میشود  
و او  
را  
حاضر  
کرد  
و در  
آخر  
زمان  
او  
الساعه  
با  
انتظار  
منی  
بر و  
مکر  
قیامت  
را و  
الساعه  
ادهی  
و امر  
و قیامت  
سخت  
ترین  
حوادث  
و تلخ  
ترین  
اقا  
است  
حاصل  
معنی  
حدیث  
آنکه  
مفر  
ما  
یک  
آدمی  
که  
فنی  
است  
و فراغ  
غنیمت  
نمی  
شمرد  
و گویان  
آفاست  
و مکر  
و بات  
را  
انتظار  
می  
برد  
یعنی  
در  
حالت  
فقر  
کسایش  
و سلامت  
مال  
را  
غنیمت  
میداند  
و بر  
فقر  
کبر  
نمی  
کند  
مگر  
غنا  
میخواهد  
که  
طغیان  
آورد  
و از  
راه  
بر و  
دهم  
جنی  
در  
حالت  
غنا  
که  
شکر  
نمیکند  
و نعمت  
خدا  
را  
نمی  
شناسد  
و عبادت  
حق  
نمی  
کند  
مگر  
فقر  
میخواهد  
که  
از  
نیمه  
عبادات  
و خیرات  
فراموشی  
آورد  
و چمن  
است  
معنی  
قرآن  
و رواه  
الترمذی  
و النسائی  
و عنه  
ان  
رسول  
الله  
صلی  
الله  
علیه  
و آله  
وسلم  
قال  
الا  
ان  
الدنيا  
ملعونة  
ملعون  
ما  
فیها  
آکاه  
باشد  
بد  
رستیکه  
دنیا  
را  
ندیده  
شده  
است  
از  
راه  
رحمت  
را  
ندیده  
شده  
است  
هر  
چیزی  
که  
در  
دنیا  
است  
الا  
ذکر  
الله  
و ما  
الا  
و اگر  
ذکر  
خدا  
و چیزی  
که  
دوست  
میدارد  
و بی  
تعالی  
آن  
چیز  
از  
طلاعات  
و قربات  
با  
چیزی  
که  
قریب  
و مشاب  
است  
آن  
خیر  
ذکر  
را  
از  
ذکر  
انس  
و اولیا  
و صلحا  
و اعمال  
صالحه  
یا  
چیزی  
که  
تابا  
است  
ذکر  
را  
و از  
لوازم  
و مقتضیات  
اوست  
از  
اتباع  
او  
امر  
و نواهی  
الهی  
و غایب  
و اولاد  
و جاول  
از  
ولی  
است  
بمعنی  
محبت  
و بر  
وجه  
ثانی  
از  
ولی  
بمعنی  
قرب  
و بر  
وجه  
ثالث  
از  
اولاد  
بمعنی  
تبعیت  
و این  
بر  
تقدیر  
است  
که  
مراد  
ذکر  
اسم  
الهی  
باشد  
و اسمی  
که  
متعارف  
ست  
اما  
اگر  
مراد  
بدن  
بر  
عمل  
خیر  
بود  
که  
به  
نیت  
تقرب  
و تعبد  
کند  
پس  
طلاعات  
و  
عبادات  
باین  
معنی  
همه  
داخل  
ذکر  
باشند  
و مراد  
با  
اولاد  
و اسباب  
و آلات  
باشد  
که  
متولی  
امر  
ذکر  
و معین  
بر  
انند  
از  
کفاف  
معیشت  
و ضروریات  
و دیگر  
و ذکر  
قول  
وی  
که  
فرمود  
و عالم  
او  
متعلم  
از  
باب  
تخصیص  
بعد  
از  
تعمیم  
باشد  
و دیگر  
آنکه  
قول  
وی  
الا  
ذکر  
الله  
و عالم  
او  
متعلم  
بصب  
در  
فرع  
هر  
دو  
روایت  
است  
اگر  
چه  
بر  
قاعده  
بصب  
ظاهر  
است  
و وجه  
آنرا  
در  
شرح  
بیان  
کرده  
ایم  
و بر  
تقدیر  
بصب  
باز  
مکر  
نیز  
روایت  
است  
و رواه  
الترمذی  
و ابن  
ماجه  
و عن  
سهل  
بن  
سعد  
قال  
قال  
رسول  
الله  
صلی  
الله  
علیه  
و آله  
وسلم  
لو  
کانت  
الدنيا  
تعدل  
عند  
الله  
جناح  
بعوضة  
الکر  
می  
بود  
و دنیا  
که  
برابر  
می  
شد  
نزد  
خدا  
با  
زوی  
شته  
را  
یعنی  
اگر  
دنیا  
را  
نزد  
خدا  
می  
تعالی  
برابر  
با  
زوی  
شته  
هر  
دو  
می  
ماسقی  
کافرا  
منها  
شریقه  
نمی  
نوشانید  
هیچ  
کافر  
را  
از  
دنیا  
یک  
آب  
خوردنی  
و در  
نسخ  
مصاحف  
شریتر  
مانند  
آمده  
و رواه  
احمد  
و الترمذی  
و ابن  
ماجه  
و عن  
ابن  
مسعود  
قال  
قال  
رسول  
الله  
صلی  
الله  
علیه  
و آله  
وسلم  
لا  
تتخذوا  
الا  
الصیغه  
فترغبوا  
فی  
الدنيا  
کثیره  
ضیعت  
را  
تا  
سبب  
رغبت  
در  
دنیا  
مکرر  
و ضیعت  
بفتح  
ضاء  
و سکون  
یا  
صناعه  
و تجارت  
و بعضی  
تفسیر  
کرده  
اند  
از  
باب  
استین  
و مزرعه  
و قریه  
زیرا  
که  
در  
اتخاذ  
آن  
حرص  
بر  
طلب  
زیادت  
پیدا  
شود  
و رواه  
الترمذی  
و البیهقی  
فی  
شعب  
الایمان  
و ابن  
درق  
کسی  
است  
که  
نفس  
به  
اسباب  
او  
را  
مانع  
از  
شوق  
و سبب  
آید  
و از  
او  
ای  
حقوق  
باز  
دارد  
و اگر  
این  
چنین  
بود  
منتهی  
نمود  
و این  
هر  
دو  
معنی  
را  
گردید  
رجال  
لا  
تمسک  
تجارت  
و لا  
بیع  
عن  
ذکر  
الله  
محمل  
است  
مردانی  
که  
باز  
نمیدارند  
ایشا  
از  
تجارت  
و بیع  
از  
ذکر  
خدا  
یعنی  
بی  
و تجارتی  
ندارند  
مانع  
آید  
با  
وجود  
آن  
از  
ذکر  
یا  
نمیدارند  
و این  
معنی  
اخیر  
قول  
وی  
سبحانه  
تعالی  
و  
اقام  
الصلوة  
و اتیا  
الزکوة  
مناسب  
تر  
می  
افتد  
کثرت  
مال  
و جاه  
است  
و زرع  
و تجارت  
حوصله  
با  
خدا  
است  
فارغ  
نشینی  
فاقم  
و عن  
ابی  
موسی  
قال  
قال  
رسول  
الله  
صلی  
الله  
علیه  
و آله  
وسلم  
من  
أحب  
دنیا  
هضر  
باخرته  
کسی  
که  
دوست  
میدارد  
دنیا  
میبرد  
آخرت  
خود  
را  
و از  
زبان  
میرساند  
آخرت  
خود  
را  
و من  
أحب  
باخرته  
هضر  
دنیا  
و کسی  
که  
دوست  
میدارد  
آخرت  
خود  
را  
از  
زبان  
میرساند  
دنیا  
میبرد  
و از  
زبان  
میرساند  
آخرت  
خود  
را  
و از  
زبان  
میرساند  
آخرت  
خود  
را  
منهک  
و متوغل  
گردد  
و در  
تحصیل  
او  
پس  
از  
برای  
اشتغال  
بکار  
آخرت  
کی  
متفرغ  
گردد  
و هم  
چنین  
عکس  
فائز  
و اما  
معنی  
علی  
یا  
یعنی  
پس  
چون  
دوستی  
دنیا  
و آخرت  
بیکدیگر  
جمع  
نمی  
گردد  
برگزینید  
و اختیار  
کنید  
چینه  
زیرا  
که  
باقی  
است  
یعنی  
آخرت  
بر  
چیزی  
که  
فانی  
است  
گران  
و دنیا  
است  
و رواه  
احمد  
و البیهقی  
فی  
شعب  
الایمان  
و عن  
ابی  
هریره



تضعیف عتبه است و خطا و تغیر است در صورت خطی او که تا احوال ساقه و از بعضی روایه واقع شده و عن عثمان رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لیس لابن آدم حق فی سوی هذا المصالح نیست مرادی زاده استحقاق در غیر این چند چیز را حساب کرده میشود در آخرت بر این از جهت احتیاج و افتقار در زندگانی بدان بلیت مسکنه خانه که تواند کرد و روی بر قدر کفایت و ثوب یواری به عود و قه و جامه که پوشیده آن خود را و جلف الخبز بکسیر جم و سکون لام مان شتر خشک بی نان خورش و نفق جم نیز و ایت کرده اند جمع جلفه بخی نان پاره خشک که بدان و دفع کرشکی کند و الماء و آب که بدان تاب تشکی نشاند و راه الترمذی و عن سهل بن سعد صحابی انصار سیت آخر من مات من الصحابه فی المدينه قتال جاء و جل فقال کففت آدم روی پس گفت یا رسول الله و لنی علی عمل اذا انما عملته راه نمای مرا بر کاری که چون بکنم آن کار را احببی الله و احببی الناس دوست دارد و مرا خدای تعالی و دوست دارد مرا آدمیان قتال گفت آن حضرت در بیان آن عمل که درخواست از هدی الدنیا بجهت الله نفرت کن و خواه و دنیا را و رغبت کن در وی تا دوست دارد ترا خدای تعالی فی الصراح زهد ناخواهی خلاف رغبت و از هدی فیما عند الناس بجهت الناس و رغبت کن در آنچه نزد مردم است تا دوست دارد ترا مردم و راه الترمذی عن ابن مسعود ان رسول الله روایت است از عبد الله بن مسعود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نام علی حسیر خواب کرد بر بور یا مقام و قد اثر فی جسده پس بر خاست و بتجسس تاثیر کرده بود و بور یا در تن مبارک او نقش گرفته بدان قتال پس گفت ابن مسعود یا رسول الله لو امرتنا ان تبطلک و تعلل اگر میفرمودی ما را که بکسیر انیم برای تو فرستهای نرم و بسیار برای تو و وجه تنعم و آسایش بهتر و خوش تر بودی از خواب کردن تو برین حسیر درشت قتال مالی و للدنیا پس فرمود آن حضرت چکار می کنی دنیا را و ما اننا و اللدنیا لا کواکب و فتم من بادیا کرماند سوار می که استظل تحت شجرة ساری حبت زیر درختی و هم سواره بایستادیم و ارج و ترکها بستر رفت و گذاشت آن درخت را و تخصیص سوار بجهت قلت مدت مکث و سرعت ذهاب است چه معلوم است که بر پشت اسب چند توان ایستاد و نیز بدین اشارت است بعد مقصد و اتهام بقطع مسافت آن و عدم تعلق و التفات بخیری دیگر که مانع آید از آن و راه احمد و الترمذی و ابن ماجه و عن ابی امامه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال فرمود اعطوا لیاخی عندی رشک برده شده ترین و دوستان من نزد من کمترین خفیف الحاذی مسلما فی استیکبار پشت و حاذی تخفیف ذال معجزه پشت مرکب و خفیف الحاذی و لیل المال و العیال کذا فی القاموس و قال فی الصراح قلیل الحاذی خفیف الظفر و خط من الصلوة هذا و ندی سبب عظیم از نماز از کار آن و حضور در آن و چون شواغل و تعلقات اهل و مال کمتر دارد و لاجرم کثیر الصلوة و وافر بحضور خواهد بود و در ویشان که ترک دنیا و قطع تعلقات کند برای آن کنند که نماز و عبادت مولی تعالی بحضرت تواند کرد چنانکه فرمود احسن عبادة و به نیک کرد و تمام و کمال کرد این مومن پرستش پروردگار خود را و اطاعه فی السرو اطاعت کرد پروردگار را پنهان و در خلوت چون کار دنیا ندارد بیرون نمی رود و با مردم اختلاط نمی کند و هم در خلوت عبادت مولی تعالی مشغول است و کان غامضا فی الناس لایبدا و الیه بالاصابع و هست آن مومن گننام در مردم اشارت کرده نمیشود و سوی او بانگشان یعنی مشهور و انکشت نامی خلق نیست و کان و ذقه کفا فاضبر علی ذلک و هست روزی او بقدر ما بحتاج پس صبر و قناعت کرد بر آن ثم فقد بیده پسترنقه کرد آن حضرت بانگشان دست مبارک خود چنانکه در ابرام نقد کنند یکی بعد از دیگری و برداشتن طایر وانه را یکی بعد از دیگری نیز نقد گویند و گفته اند که مراد از آن سرانگشان است بر یکدیگر بفرقه تعجب و تقلیل قتال پس گفت آنحضرت عجبت میته شایب کرده شد مرکب وی در دوزخ و در دوزخ عالم زور بر قنقه و آشوب بجوار قدس یا مراد آن است که این چنین کس زود و آسان جان میدهد بجهت قلت تعلق بدینا و غلبه شوق آخرت و بعضی گفته که مراد قلت موت مرکب و تجزیه و تعلقین اوست چنانکه موت معیشت او در حیات نیز کم بوده قلت بواکبه کم اند زمان که بکشد و بر مرکب وی قل ثوابه کم است میراث وی که انداخته چون رزق وی بر قدر کفاف بود آنچه از پس وی مانده باشد چه خوا بود و راه احمد و الترمذی و ابن ماجه و عنه قتال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عرض علی دبی لیجعل لی طعاما مکه ذهاب عرض کرد و ظاهر و پیدای ساخت بر من پروردگار من که بگرداند برای من بطما که و اطلا و بطما و بطع حامی روان شدن آب فراخ که در وی شکر نهدی بار یک باشد و مراد بطلا گردانیدن بطما که گردان آن وادی است بطلا که گردانیدن سنگی بر پا و اطلا و این ظاهر تر است چنانکه در فرایت و دیگر آیه که گویای که را طلا ساز و بخت اگر خواهی برای تو بطما که را طلا سازم قلت لا یا رب پس گفتم نمی خواهم ای پروردگار من که از برای من بطما که را طلا سازم و لیکن اشبع یوما و اجوع یوما و لیکن میسر نمی آید که روز و گرسنه می مانم روز دیگر فاذا جعت تضرعت الیک و ذکر تک پس چون گرسنه می زاری و نیاز مندی کم بسوی تو و یاد کنم ترا و ذکر تو گویم و اذا اشجعت حد تک و شکرت تک و چون سیر شوم ستایش تو کنم و سپاس گویم ترا یعنی من فقر اختیار دارم و فزی سیر و فزی که سیر به شتم تا بهیست متفقا صبر و شکر پروردگاریم و این تعلیم و تئیه است امت را بر اختیار فقر و قناعت و دلیل است بر آنکه فقر افضل است از غنا و راه احمد و الترمذی و عن عبد الله بن محسن بکسریم و سکون ما و فقیه ما و ملتین صحابی است معده و در اهل مدینه و حدیث وی در ایشانست قتال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من



انجانی وی که در چه چیز کند گردانید آنرا کویا حافی لباسی نواست که رفته رفته کینه میکرد و عن باله من ابن کتبه و پرسیده میشود از مال وی کار کجا کرد آورد و بهم رسانید  
و فیما نفقه و در چه چیز صرف کرد و ما ذاعلم فیما علم و پرسیده میشود که چکار کرد در چیزی که دانست یعنی تعلیمی که خواند عمل کرد یا نه و او اله الترمذی و قال هذا حدیث  
غریب الفصل الثالث عن ابی ذرین رسول الله صلی الله علیه و الوالد و سلم قال له رواست از ابی ذر که آن حضرت گفت مرا و را انکست  
بخیر من احر و لا اسود تو نیستی بهتر از منم و نه از عرب عجم لا احر که منید با خبایه تشریحی و سپیدی که غالب است بر رنگ ایشان و عرب را اسود خوانند با خبایه  
سبزی و سیاهی بر ایشان فرمود تو از یکس بهتر از منم و نه از عرب عجم لا احر که منید با خبایه تشریحی و سپیدی که غالب است بر رنگ ایشان و عرب را اسود خوانند با خبایه  
و نسب فی تقوی و عمل صالح سبب خصلت نمود چنانکه فرمود وی سزاواران اگر کم عذرا تقوی و راه احمد و غنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و الوالد و سلم ما زید  
عبد فی الدنيا الا ان ثبت الله له حکم فی قلبه فی رغبته و کفر و یج بده و در دنیا و ترک مذاکر اگر کم عذرا تقوی و راه احمد و غنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و الوالد و سلم ما زید  
گردانید حکمت زبان او را و بصره عیب الله نیار داد و او را و دنیا گردانید او را چنانچه باید بعین العین عیب دنیا را و در دنیا را که چه علقها و گرفتار یهود و دود وی  
از آنکه بچه جلد و سبب آنرا دفع توان کرد و علاج نمود و اگر چه در اول عیب دنیا و در دود وی او را دانست است که زهد اختیار کرده و لیکن بصفا و نورانیت که از زهد در  
دل پیدا شد حقیقت حال چنانکه باید مشکوف گردد و اگر در اول کار شوی و فرجی از آن داشته باشد در آخر مطلق از آن پاک و مبرا بر آید چنانکه فرمود و آخر جرمها سالما الی دار السلام  
و بیرون او را و او را حق تعالی از دنیا سلامت بسوی دار السلام یعنی بهشت تلویح است بآنکه حقیقت سلامت تمام و کامل در دار آخرت است و بهشت در وی را  
پرسیدند که چه حال دارد یک گفت غیر سلامت است انشاء الله اگر در بهشت در ایم رواه البیہقی فی شعب الایمان و عنه ان رسول الله صلی الله علیه و الوالد و سلم قال  
قد افلح من اخلص الله قلبه لایمان تحقیق رستگاری یافت کسی که ساده و بی آمیزش گردانید خدای تعالی دل او را برای ایمان یعنی ایمانی عطا کرد و خالص از آمیزش نفاق و  
جعل قلبه سلیم و گردانید دل او را سالم از جمیع ذامیم و آفات و خالی از ذکر ماسوای خود و لسانه صادق و گردانید زبان او را راست و لغت مطهره و گردانید نفس او را  
رام و مطیع فرمان حق و غلبه مستقیمه و گردانید خلقت و طبیعت او را راست بی میل و ریزج بجانب باطل و افرا جا و تقریبا و کج رفتاری و جعل اذنه مستمع و گردانید  
کوش او را بشنوا که سخن حق بشنود و عینه ناظره و گردانید چشم او را بیا که آیات صنع پروردگار را ببیند فاما الاذن ففتح المکوش بحبت رسانیدن او و کلمه حق را بمل بهشت  
بفتح و در و فتح بفتح قاف و کسر آن و سکون میم و بفتح قاف و کسر میم آنچه نهاد و میشود در دهان ظرف و ریخته میشود در وی و رغن و شراب و مانند آن و بی افتد و ظرف  
هم چنین می در آید سخن حق از او و کوش بدل و اما العین فمقره لما یوئی القلب اما چشم پس قرار دهنده و ثابت دارنده است چیزی را که نگاه میدارد و دل آن چیز را و دعا  
او میکند و یاد عامی گردانند آن چیز دل را و در می آید در آن و نظر باین و معنی القلب را مرفوع و منصوب خوانند و حاصل آنکه از راه چشم نیز در دل چیزی را می در آید و تو را  
می باید و ثابت میماند در آن چنانکه از راه کوش بعد از آن حاصل برود و حکم باین که در بقول خود و قد افلح من جعل قلبه داعیا و به تحقیق رستگاری یافت کسی که گردانید خدا  
تعالی دل او را یا گردانید دل خود را داعی یعنی حافط و نگاه دهنده حق رواه احمد و البیہقی فی شعب الایمان و عن عقبه بن عامر عن النبی صلی الله علیه و الوالد و سلم قال دار است  
الله و جعل یعطی العبد من الدنيا علی معاصیه ما یحب چون مینویسد خدای تعالی را که می دهد بنده را از دنیا با وجو و کسان او یا در بدل کسان او که میکند آنچه دوست میدارد  
بنده فاما هو مستدراج پس نیست آن دادن که مستدراج و مکر الهی تعالی شانه و مستدراج در لغت پایه بر بدن کسی را و استدراج حق تعالی بنده را است که بر کمال  
معصیت کند بنده بد و او را نعمتی نوزاده و بگذارد او را و ملت دهد تا بنده همان برد که این لطفی است از پروردگار تعالی در حق وی پس توبه و استغفار از بهشت  
نکند و مغرور گردد و ناکمان بیکر او را و بعد از آن یکایک پس کواید بر جبر او را می برد بجانب عذاب ثم تلا رسول الله پیغمبر خدا صلی الله علیه و الوالد و سلم  
این آیت را که در معنی استدراج و در و یافته است فلما نسوا ما ذکرنا و ابد پس هرگاه که فراموش کردند کار فراموش کردند که کبر کرده شدند بدان چیز فحقا علیهم لعنا  
کلی شیء کشادیم بر ایشان در بای هر جز را از نعمتهای دنیا حتی اذ فرجوا ما و تواتر آنچه چون خوشحال شدند بچیزی که داده شد تا از نعم خدا نام نغبت که فریم ایشان را یکایک فاذ  
هم یسئلون پس ناکاه ایشان تحیر و نا امیدند و ابلهس یعنی تحیر و نا امید آید اشتاق ابلیس از دست رواه احمد و عن ابی امامه ان رجلا من اهل الصنعة اهل صنعه جامه  
بود و از فقر و غریبی صحابه که در صنف مسجد می بودند و صنف مسجد موضعی بود از مسجد شریف که حاصل بود یعنی ساریه و در بقیع پوشیده و اصل آن مسجدی بود که در آن مسجد  
که قبله بیت المقدس بود و آنرا ساخته بودند و چون قبله بیت کعبه شد آن موضع را هم بر آن حالت گذاشتند و این جامه در آن جاساکن می بودند و مقدار بخت و داشتند  
تن و کاهی کمتر میشدند و کاهی بیشتر و ایشانرا نه منزل بودند نه مل و نه ولد و در مقام زهد و توکل نشسته و بر با صفت و مجاهده و ذکر و تلاوت قرآن و حفظ احادیث رسول  
الله صلی الله علیه و الوالد و سلم مشغول بودند و اقباس نوازی نمودند و ایشانرا ضیاف الله میخواندند و انجایی صحابه خدمت ایشان میکردند و قوت میرسانیدند و بمیان  
خود میمانی نمی بردند و چندی از روزها غنایت رسول الله صلی الله علیه و الوالد و سلم مخصوص بود و از خانه آن حضرت طعام میخوردند و کاهی باعث ظهور رحمة آن حضرت  
در تکثیر طعام می گشتند چنانکه یک کاسه شیر بر کفایت میکرد و اعاویث هین باب بسیار است و آن حضرت مامور بود که با ایشان نشیند و با ایشان باشد پس با  
بعضو شریف خود ایشانرا مشرف میساخت و میبخت که من کی از شما هم و بشارت میداد ایشانرا که در آخرت شما باین باشید و باین بهشت در آید و ابو هریره



از ایشانست بیت ملاخوش باش کان محبوب جان را بدرویشان و مسکینان سری هست و اسناد و اقتساب طایفه صوفیه درین طریق از ایشانست اگر چه اشتقاق لفظ صوفیه از صفة تکلف است اما بمعنی موافق است رضی الله عنهم اجمعین پس ابوامامه روایت میکند که مردی از اهل صفة توفی و ترک دنیا را مردی که داشت یک دنیا را که از جای اهر سیده بود و از پس وی ماند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم کتبه این دنیا را و اخی است بر جنبه و پهلوی حال و می تمیخ است بمعنی قول وی سبحانه فکوی بها جباهم و جنوبهم و ظهورهم قال گفت ابوامامه ثم توفی آخرت بر مردی دیگر از اهل صفة فتزک دنیا پس بگذاشت و دنیا را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم کتبه این دنیا را و داغ اندک هر چه در گردن آوردن و نگاه داشتن یک دنیا را و دنیا برای وقت حاجت در شرح کنایه نیست بلکه اگر کسی بنده بعد از ادای زکوة ممنوع نباشد ممنوع گنجی است که از آن حق زکوة داد اندک و لیکن شان اهل زکوة و تارکان دنیا که همه را گذاشته و از همه چشم پوشیده و صحبت فقر آفریده بر فقر توکل نشسته اند و منتظر ولوج و دخول در درگاه قرب مولی تعالی گشته اند دیگر است که بایان تشدید و توجیه بر کذب دعوی فقر و فقر ریاست و لهذا را وی گفت مردی از اصحاب صفة مرد و نکحت مردی از اصحاب مرد یعنی از اصحاب صفة بود که موسوم با هم فقر و زهدند و در صحبت ایشان نشستن و دعوی حال ایشان کردن منافی جمع در هم و دنیا را است اگر چه کاربرد دیگران آسان است و واه احمد و البیهقی فی شعب الایمان و عن معاویه انه دخل علی خالده ابی هاشم بن عتبة و احوال وی در فصل ثانی گذشت یهوده معاویه بر حال خود که ابو هاشم بن عقیله است در اذعیا دت کند وی را فبکی ابو هاشم پس بگریست ابو هاشم و اضطراب نمود فقال پس گفت معاویه یا بیکیک یا خال چه چیز در گریه آور و تر لای حال من اوجج یشتیرک آیا در وی در قلق و اضطراب وارد تر و شازر فلیعین محمد و سکون بهره و زای در آخر در اصل بمعنی جای درشت که شک بسیار و آمده و بمعنی قلق و اضطراب بیشتر آید بشیر بنضم یا سکون سکن و کسر سزه از شازر بمعنی اطلاق یعنی در قلق و اضطراب انداختن ام حوص علی الدنیا و قلق و اضطراب دارد حرص بر دنیا و زیاده آتی مال در آن خود هیچ کی نیست همه معیار است بخواجه آنچه خواهی قال کلا گفت ابو هاشم چنین نیست که تو گفتی نه در دامن حرص و لکن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عهد النبیاء عهد المأخذه و لیکن قلق و اضطراب من از است که آن حضرت عهد کرده بود بسوی ما یعنی وصیت کرد و ما را یعنی اصحاب را که نگریم من و عمل نکردم بان نصیحت حسن ادای عبارت این مرد و میدید که در النبیاء صیغه جماعت آورد و گفت که وصیت کرد پیغمبر همه را مخصوص من و توشاخت و عمل نکردن و قبول و وصیت نمودن را مخصوص خود کرد و اندید و بدیگری نسبت نکرد قال گفت معاویه ما ذلک و چه خیرت آن عهد و وصیت که پیغمبر کرد قال گفت ابو هاشم سمعته یقول شنیدم آن حضرت را که می گفت انما یکفیک فی جمع المال خادم و مرکب فی سبیل الله اینست جز این نیست که بنده کی میکند ترا از جمع و فراهم آوردن مال یک خادم و یک مرکب که بدان در راه خدا جدا کنی و انی ارا فی قد جمعت بیتی من می یابم خود را که تحقیق جمع کرده ام یعنی انواع و اصناف احوال و اشیاء را و او احمد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و عن ام الدرداء قالت قلت لابی الدرداء ام الدرداء که زوجه ابوالدرداء از فضیلهای صحایات بود گفت که گفتتم ابو الدرداء مالک لا اطلب کما یطلب فلان چه شده است ترا که چیزی نمی طلبی و سوال نمی کنی یعنی از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم باز یاران خود و الله علم خانه طلب میکند فلان و فلان فقال فی سمعت رسول الله پس گفت ابو الدرداء از آن جهت طلب و سوال نمی کنم که من شنیده ام پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم یقول می گفت ان باکم عقیقه کوه و ابدستیک پیش شام عقیقه میخفت است که دشوار است بر آمدن بر آن و عقیقه فقیع عین و قاف جای بر آمد بلند در کوه و ملاد اینجا عقبات آخرت است از موت و قبر و حشر و اموال قیامت لایحوزها المتعلقون نمی توانند گذشت از آن عقیقه کران باران فاحب ان اتخفف لثلاث العقیبه پس دوست می دارم که پرسبک شوم برای آمدن آن راهت و دور دراز و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مل من احدی شی علی الماء الا ابتلت قدماه آیا است هیچ کی که برود و بگذرد بر آب مگر آنکه ترکزد و پاهای او را قلعند لایا رسول الله هیچ کسی نیست که بر آب رود و ترکزد و پاهای او را قلعند گفت آن حضرت کذلک صاحب الدنیا لا یسلم من الذنوب هم چنین دنیا را سلامت نمی ماند از گناهان البته هر که در دنیا افتاد خطاها و وی سر برزد و راهها را وایت کرد این دو حدیث را باقی فی شعب الایمان و عن جبرین بن غیر هر دو هم بلفظ تصغیر اول یحیم و یا و ثانی بنون و فابا یعنی محضرم است دریافت زمان حیات آن حضرت را و سلام باورد و در خلافت ابو بکر صدیق رضی الله عنه توفی سنه خمس و سبعین و قیل نه ثمانین مسلما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت آن حضرت ما اوصی الی ان اجمع المال و می فرستاده نشد بسوی من که جمع کنم و فراموشی مال را و اکنون من التاجرین و با شتم از بازندگان و سوداگران که مال جمع کنند و بر آنجا نمیکن و می آلی ان سحیح بحد مرکب و کن من الساجدین و اعد ربک حتی یاتیک الیقین و لیکن وحی کرده شده است بسوی من که دایم اوقات را به تسبیح و میخوردن عبادت خصوصاً نماز مشغول و مشغول دارم و تا آخر اوقات عمر بدان مشغول باشم و دیگر مرا فرصت و مجال اشتغال تجارت و وسیع و طر و کارهای دنیا کجا در حدیثی که بگویم ضرورت حیات و نیاز بقدر احتیاج باین روی آرام و کار کنم و آن نیز چون متغرون بجن نیت و اقامت حق عبودیت و ذکر و شهود ربوبیت در بارگاه خدا عبادت و واه فی شرح السنه و ابو نعیم فی الحلیه عن ابی سلم و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله

وسلم من طلب الدنيا حلالا لا کسی که طلب کند دنیا و اموال و اسباب آن را بر وجه حلال استغفار فاعن المسئلة از جهت طلب پارسائی و بازداشتن نفس از حرام و سوال کردن از مردم و سیعاً علی اید و از جهت کسب و کار کردن بر ابل و عیال خود و تعطفاً علی جاده و از برای مدد بانی کردن بر همسایه خود یعنی الله یوم القیمة و وجهه مثل القدر لیلیة البدر پیش می آید خدای تعالی دارد و قیامت و حال آنکه روی او مانند ماه است و شب چاره و من طلب الدنيا حلالا لا حکا ثرا مفاخر او انیا و کسی که طلب کند دنیا را بر وجه حلال در حالی که طلب زیادتی نکند است و در مال و نازنده است بر مردم مال و دریا کننده و نماینده بر مردم مال خود را یعنی اگر قصد می کند و می بخشد بر وجه رسیدن به این راه از جهت آن گفتیم که زیاد عبادت و امر فرموده در غیر آن پس در نفس مال مغفرت روزه و فراه لقی الله تعالی و عظمیة غضبان ملاقات میکند خدا را و حال آنکه دشمنی تعالی بر وی خشنم است غریزین در طلب مال حلال بقصد مکارثت و مغفرت و مرادات این حال است و در طلب مال حرام چه حال خواهد بود و راه البقی فی شعب الایمان و ابو نعیم فی الحلیة و عن سهل بن سعد ان رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم قال ان هذا الخمر خیر من الخمر این معایج فرمود آن حضرت این خمر یعنی مالهای کثیر خمریناست که مران خمرین را اکلید است عبارتست از وجود خردمندان که خمرین را بکشند و بچشند فطوبی لعبد جعله الله مفتاحا للخیر پس خوشی و خوشی با در بندگی که گرانیده است خدای تعالی او را اکلید خیر یعنی سبب فتح باب نیکی و بخشش مال مغفلا قال للشر سبب تنگی باب شر و بخل و ویل لعبد جعله الله مفتاحا للشر مغفلا قال للخیر و هلاک با در بندگی که گرانیده است او را خدای تعالی اکلید شر و سبب فتح باب آن و سبب تنگی باب خیر و راه ابن ماجه و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم اذ لم یبارک للعبد فی ماله چون برکت داده نشود بنده را در مال وی جعله فی الماء و الطین میگرداند آن مال را در آب و گل یعنی در بنا و عمارت بهمان معنی که گذشت و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و اله وسلم قال اتقوا الحرام فی البنیان پر بنیز کنید اتفاق مال حرام را در بنا با فائده اساس الخراب زیرا که اتفاق مال حرام در بنا بنیاد و اصل خرابی دین است یا خرابی عمارت است و ازین جا مفهوم میگردد که اگر از مال حلال صرف کنند موجب خرابی نبود و بعضی گویند که معنی این عبارت این است که پر بنیز کنید از کتاب حرام را که در بنا کردن لازم می آید و برین معنی حرام بهمان بنیان است و معنی کلمه فی مثل آنکه گویند در بن حلقه و در ظل آهن است و حال آنکه حلقه عین و در ظل آهن است نه آنکه ظرف آهن است و مراد از خراب خراب دین است و احتمال دارد که خراب بنیان باشد یعنی بنکردن اساس و بنیاد خرابی و دست که آخر خراب شد فی است چنانکه در حدیث آمده است لدو الموت و انبوا للخراب که فی بعض الشروح و اگر مراد از حدیث آن دارند که پر بنیز کنید از کتاب حرام و معصیت در بنیان یعنی بنای عمارت برای آن کنید که در آنجا بشنید و فسق کنید و بالوئدان صحبت دارید و هر بنایی که در وی فسق کنند آخر خراب گردد نیز ضرورت دارد و الله اعلم و او همار وایت کرد این و حدیث را البقی فی شعب الایمان و عن عایشة رضی الله عنها عن رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم قال الدنیا دار من لا دار له دنیا سرای کسی است که نیست در دنیا و او را چون دنیا فانی شدنی است و اقامت و غلوه و زندقانی خوش در وی ممکن نیست هر که دنیا را خانه خود گرفت گویند نیست او را خانه و هم چنین قول او و مال من لا مال له و دنیا مال کسی است که نیست در او مال یعنی مقصود از مال اتفاق اوست در خیرات و مریضات الهی و چون در شهرات و لذات دنیا وی صرف کند ضایع است و از حکم مالیت بیرون است پس گویند مال نیست و در بعضی جواشی نوشته که مراد آنست که دار دنیا را دار نتوان گفت و مال او را مال نتوان خواند از جهت فنا و حقارت آن و مرجع این نیز به معنی اولی است و تواند که مراد آن باشد که دنیا خانه کسی است که نیست او را خانه در آخرت و مل کسی است که نیست او را غنا و مال در آخرت یعنی هر که دنیا را خانه گردید و متمکن و مطمئن گشت بدان و مال آن اندوخت بجان بقا و غلوه چنانکه فرمود ان الذین لا یرجون لقاء ربهم و رضوا بالحیوة الدنیا و اطمانوا بها و فرموند ان یحب ان ماله اخلده و او را در آخرت خانه نباشد و غنای نبود و لیا جمع من عقل له و از برای دنیا و بقا و تمتع در آن جمع می کند مال بسی که نیست عقل را و ایلام لها زاید است یعنی جمع می کند دنیا را کسی که عقل ندارد و راه احمد و البیهقی فی شعب الایمان و عن حفص بن غزافه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم یقول فی خطبته حذیفه میگوید که شنیدم آن حضرت را که می گفت در خطبه خود الخمر جاع الاثم شراب خوردن جمع گناهان است یعنی همه گناهان در وی جمع است و از وی بوجود آید و از وی زاید و لئله الاثم گناه خوانند و فی الصراح جماع الشیء بکسر جمع چیز می و يقال الخمر جماع الاثم و النساء جماع البلیة الشیطان و زنان اسباب و آلات شکار شیطان اند و جماع جمع جلد بر وزن کتاب بمعنی مصیبه به معنی آنچه بوی شکار کنند یعنی دام و حب الدنيا و اس کل خطیئة و محبت دنیا سر هر گناه است چنانکه در کتاب معاصی و مخطورات و شهرات که گنبد محبت دنیا کنند و محبت آخرت موجب ارتحاب معصیت شود و قال گفت حذیفه و سمعت یقول و شنیدم آن حضرت را که می گفت آخر النساء حیث اخرهن الله پس اندازید زمان را آنجا که پس انداخته است با ازین جهت که پس انداخته است ایشان را خدای تعالی در ذکر و شهادت و جماعت و فضل و ترتیب و راه و دین و در وی البیهقی منه فی شعب الایمان عن الحسن بن محمد بن سلاوه وایت کرد این تمام حدیث چنانکه مذکور شد در زین و روایت کرد البیهقی از عمار بن حدیث در شعب الایمان از حسن بصری بطریق رسال همین مقدار که حب الدنيا ماس کل خطیئة و عن جابر

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اخوف ما اتخوف على امتي بدريتيك مبشرين انهم قد تيسر من برامت فم  
 وخرانت الموصى وطول الامل هو انفس ودرانی امید در زینتن فاما الموصى فيصدق الحق اما هو انفس پس بازیدار داری حق و اما طول  
 الامل فمبشر الاخرة واما درانی امید زینتن پس فراموش میگرداند آخرت را و هذه الدنيا متحولة ذاهبة و این دنیا گوی که گشتند و رفته است  
 و هذه الاخرة متحولة قادمة و این آخرت گوی که گشته است یعنی دنیا دم بد میبرد و میگذرد و آخرت دم بد میآید و از اینجا فناء دنیا و گذشتن آن  
 زودتر مفهوم میگردد و چرا اگر آخرت بجای خود باشد و دنیا بدان سو برود و هم آخرت میگذرد و تمام میگردد و چه جای آنکه آخرت نیز از آن سو بدین سو میآید و دنیا نیز  
 سو بدین سو میرود و هم در میان راه تمام کرد و لکل واحدة منها بنون و هر یکی از دنیا و آخرت را پسران آن یعنی تابع و محکوم فان استطعتم ان  
 لا تكونوا من بني الدنيا فافعلوا پس اگر میتوانید که نباشید از انبای دنیا و پسران وی بکنید از انبای آخرت بکنید که از پسری دنیا برآید و تابع و طالب و  
 محکوم آن نباشید فانکم اليوم فی دار العمل زیرا که شما امروز در دنیا آید که خانه عمل و جای کار کردن است و لاحساب و حسابی نیست در دنیا بر  
 عمل و انتم غدا فی دار الاخرة و لا عمل و شما فردا در آخرت آید که عمل نیست و در وی بلکه جای حساب است و واه البیهق فی شغل الایمان  
 و عن علی رضي الله عنه قال اوتحلت الدنيا مدبرة کوی کرده است دنیا در حالی که پشت دهنده است و اما یعنی رفته است و اینست بمعنی دوم  
 که در حدیث سابق مذکور است و اوتحلت الاخرة مقبلة و کوی کرده است آخرت در حالی که روی آورده است و لکل واحدة منها بنون فکونوا من  
 انباء الاخرة و لا تكونوا من انباء الدنيا و هر یک از انبای بنون اندیش باشید از انبای آخرت و نباشید از انبای دنیا فان اليوم عمل و لاحساب زیرا که امروز یعنی  
 در دنیا عمل است و نیست حساب و غدا حساب و لا عمل و فردا حساب است و نیست عمل و واه البیادعی فی توجیه باب روایت کرده  
 است بخاری این حدیث را از علی رضي الله عنه در عنوان کتابی موقوف بر علی و از حدیث جابر معلوم شد که اصل آن مرفوع است و مضمون این مضمون  
 است و عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه و اما در حدیث یومار و ایت است از عمر بن الخطاب که آن حضرت خطبه خواند روزی فقال فی خطبته  
 پس گفت در خطبه خود الا ان الدنيا عرض حاضر و انا و اکاه باشد بدریتی که دنیا تا عیست غیر ثابت حاضر یعنی گفته که عرض جز نیست که ثابت  
 ندارد و فی الصراح فان یا کل من البر و الفاجر میخورد و از وی نیکو کار و بد کردار یعنی مومن و کافر فاقس و مطیع همه از رزق دنیا نفسی دارند الا و ان  
 الاخرة اجل صادق و انا و اکاه باشد بدریتی که آخرت مدتی است معین موعود صادق یعنی محقق و ثابت و یقضی فیها ملک قادر و علم  
 میکند در آخرت بر بندگان پادشاه توانا الا و ان الخیر کلهم بخدا فیه فی الحبته دانا و اکاه باشد بدریتی که خیر و خوبی همه بتمام جمیع اطراف و احوال  
 خود و بهشت است الا و ان الشر کلهم بخدا فیه فی النار دانا و اکاه باشد بدریتی که بدی و زشتی همه با نواع خود و در و زخ است الا فاعلموا و انتم  
 من الله علی خد و اکاه باشد پس عمل کنید و حال آنکه شما از فذاب و حساب خدا بر ایمان یا عمل کنید و ترسان باشید که قبول قضا و قدر و اعلموا انکم  
 معوضون علی اعمالکم و بدانید که شما معوض گزیده میشوید بر علمای خود و جبارت محمول بر قلب است یعنی علمای شما معوض کرده میشوند بر شما یا معنی این  
 است که شما معوض کرده میشوید بر حضرت پروردگار تعالی چنانکه علمای شماست فمن یعمل مثقال ذرة خیر ابدیه و من یعمل مثقال ذرة شر ابدیه  
 پس هر که عمل میکند مقدار ذره نیکی میبخشد جزای آنرا و هر که عمل میکند مقدار ذره بدی میبخشد جزای آنرا و واه الشافعی و عن شداد قال سمعت رسول الله  
 شاد بن اوس که صحابی مشهور است گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و اله یقول می گفت ایها الناس ان الدنيا عرض حاضر یا کل من  
 البر و الفاجر و ان الاخرة و عید صادق بحکم فیها ملک عادل قادر و یقی فیها الحق و یبطل الباطل ثابت مدار و ان پادشاه و ادکار قادر حق را و باطل را  
 میکند و باطل را کافر و ان الاخرة و لا تكونوا من انباء الدنيا باشد از انبای آخرت و نباشید از انبای دنیا فان کل ام یلتجها ولد هادیر که هر مادر  
 پروری میکند و از فرزند او پس هر که فرزند آخرت باشد پیروی آخرت خواهد کرد و موافق آن عمل خواهد نمود و هر که فرزند دنیا باشد پس روی او خواهد نمود و کار بر دنیا  
 او خواهد کرد و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم ما ظلمت الشمس الا بحبب شيا ملک ان تبا و یان یعنی آفتاب کبریا که بر دو پهلوی  
 وی دو فرشته اند که ندای میکنند لیسعان الخلاق می شنوند آفریده را یا یعنی می شنوند آفریننده را و آخرید به خیر الثقلین جزین و انش بحبت السلام و انما تعلق اگر چه  
 ندایا و میان می کنند و میسکونید یا ایها الناس ای آدمیان هلموا الی و بکم بیاید سوی پروردگار خود و بدانید که ماقول و کفی خیر ما کثروا و الهی زنی  
 که کم باشد و کفایت کند بهتر است از آن ذوقی که بسیار باشد و باز دار و از عبادت خدا اگر کونید این ندای برای تمییز آدمیان است و چون شنید آنرا بگوید تمییز  
 شوند جوایش آنکه کفایت میکند درین اخبار پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم و واهما روایت کرد این دو حدیث را ابو نعیم فی الحلیة و عن ابی هریره و یبلغ به  
 و روایت است از ابو هریره که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم در فرغ میکند بسوی آن حضرت طالب کفایت ابو هریره اذ انما تلیت چون می میرد آدمی قالت اللانکه  
 حاقدم میکند فرشتگان چه چیز پیش فرستاد آن میت از اعمال خیر و قال بنو آدم فاحلف و یکویند خیرند یا بدی و چه چیز پس گذاشت از مال یعنی نظر لایک بر عمل است و نظر از میان میان

رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن مالک ان لقمان قال لابنه روایت است از مالک که لقمان حکیم گفت در پیخود را در مو خطه یا بنی ای پسرک من ان الناس قتلوا علیهم ما یوعدون بدستینه آدمیان بتجسس دراز افتاد بر ایشان مدت چیزی که وعده کرده شده اند و هم الی الاخرة سوار عایدت هبوت و ایشان یعنی مردم بسوی آخرت تیزی روند و انک و بدستیک تو ای پسرک من قد استبدت الدنیا بتجسس بشت داده دنیا را مانند کنت از ان باز که پیدا شده و زانی شده و استقبلت الاخرة و روی آورده آخرت را یعنی روز اول که پیدا شده چون متوجه بسوی آخرتی گویا دنیا را گذاشته و ان دار القیوم البها و بدستیک سزای و جای که سیر می کنی و میری بسوی آن اقرب الیک من داو تخرج منها نزدیک تر است بسوی تو از مسای و جای که بیرون می آئی از ان چه هر که از جای بر آید هر دم و هر قدم از وی دور می افتد و هر چه متوجه است بجانب آن نزدیک می آید مسافتی در میان است که هر دم و هر روز آنرا قطع میکند و از وی نزدیک تر می شود و از وی باشد که آن مسافت تمام منتهی گردد و بدان پرسد و واه و عن عبد الله بن عمرو قال قيل لرسول الله گفت عبد الله بن عمرو که گفته شد و پرسیده شد در پیخود خدا مصلی الله علیه و اله و سلم ای الناس افضل کدام یکی از آدمیان بهتر است قال گفت آن حضرت در جواب ایشان کل مخموم القلب صدوق اللسان بهترین آدمیان هر مخموم دل و راست کوزبانست قالوا گفتند صحابه صدوق اللسان لغرفه راست کوزبان می شناسم معنی آنرا که چیست آنکه هرگز دروغ گوید و زبانش جز بر راست نرود و فامخموم القلب پس صیت معنی مخموم القلب قال فرمود و هو التقی الفی و پاک و خام دل چنانکه فرمود لا اثم علیه و لا یخفی و لا غل و لا حسد نیست هیچ گناه و برزه بروی و نه شتم کردن و از حد در گذشتن و نه غل و غش و نه حسد و اصل مخموم نجاست معجزه رفتن خاک و غشاک است از زمین و چاه خم البیت و اخته جاروب داد خاز را و خامر بضم خاک روبرو را گویند تواند که صحابه اصل مخموم مخموم و لغت نشاخته باشند زیرا که آن حضرت کا بهی لفظی می گفت که صحابه با وجود کمال معرفت زبان عرب و فصاحت و بلاغت که داشتند نمی فهمیدند و معنی آنرا نمی دانستند چنانکه در حم الرطس گفته اند یا معنی لغت را دانستند اما اضافت او بقلب و تعین مراد از ان در نیافتند پس آن حضرت بیان کرد و این احتمال ظاهر تر است و اعلم و واه ابن مالک و البیهقی فی شعب الایمان و عن ابن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال و بعدا ذاکن فیک جاره فصلت اند که چون یافته شوند در تو ای فلان طلب فلا علیک ما فاک الدنیا پاک نیست بر تو و ضرر نیست تر از ذوق شدن و مابودن دنیا چون اصول نعم آخری حاصل شد و نفس بدان کمال یافت و نورانی شد ماده حصول ثواب آخرت و نعمتهای بهشت بهم رسید از نوات نعم دنیا و وی و سهوات لذات آن چه غم ملکه اگر باشد علی و وحشی و در کار خاتمه جمعیت و حضور و کثافتی و غلظتی بر حال لطافت و نور عارض خواهد شد و مانا که فرمودن آن حضرت این را از برای تسلیه و تشفیه قلب سالکان است که ایشانرا کاهی بحکم بشریت و طبیعت اتفاقی بجانب دنیا می افتد ان چاره فصلت که ام است حفظا مائة اول نگاه داشت امانت در حقوق پروردگار و حقوق مجاد و حق نفس و صدق حدیث و دوم رستنی در سخن و حسن خلیفه سیوم نیک طبیعتی و درست فطرتی چنانکه سابقا در معنی و خلیفه مستقیمه گذشت و عفته فی طحمة چهارم پارسائی و لغت به تناسب حرام و کفایت بقدر حاجت و عدم کثرت در اهل رواه احمد و البیهقی فی شعب الایمان و عن مالک قال بلغنی انه قیل للقمان الحكم روایت است از امام مالک رضی که گفت رسیده است مرا که گفته شد مرا لقمان حکیم ما بلع ملک ما نوحی یعنی الفضل چه چیز رسانیده است ترا این را بتر آنکه می نمیزد این مرتبه افضل قال گفت لقمان رسانیده است مرا این مرتبه صدق الحدیث راست گفتاری و اداء الامانة و اداء امانت در حقوق و قول ما یخفی و گذاشتن کاری که نمی خواهد مرا یعنی ضروری من نیست و مراد از ان فایده نه و از آنجا گفته اند که حکمت راست گفتاری و نیک کرداری است و واه فی ملحوظ روایت کرد مالک این حکایت را در مسوطه تأیید و لقمان خواهرزاده یوسف پیغمبر است علیه السلام و بقولی ابن خالده وی بود و اختلاف است میان علما که پیغمبر بود یا نه و صحاح است که وی حکیم و ولی بود آورده اند که وی هزار پیغمبر را خدمت کرد و تلمذ نمود و از این جاسس منقول است که لقمان پیغمبر نبود و پادشاه بنود بنده و سیاسی بود که گویند می چراند حق تعالی او را برگزید و حکمت و فطرت و عقل داد و در کتاب خود ذکر وی کرد و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم تخمى الاعمال می آید علمای بنده کاران در حضرت خداوند متعال تا محبت شوند برای ایشان و شفاعت کنند ایشانرا و آمدن اعمال یا بصورت پروردگار تعالی است ایشانرا در صور حسن جمید چنانکه از بعضی احادیث و اما مخموم شکر و دیا قدرت الهی ثابت است بر آوردن اعراض و مستحکم ساختن ایشان یا کنایت است از اعتبار و استحضار وجود اعمال و انصاف بنده بدان فحش الصلوة پس ماضی آید نماز فبقول یا داب اما الصلوة پس می گوید نماز ای پروردگار من منم نماز آمده ام بدگاه عطف تو ما شفاعت کنم بنده را با اعتماد بقولی و ابروی که در درگاه تو دارم که مرا ستون دین خود خواندی و در مقام عت و قرب نشانی و فرمودی ان الصلوة تنی عن الغشاة و المنکر چون در دنیا نای و نانی شوق و مجور بودم امر فرمایید میزدم که مانع از غضب و عقاب تو آیم فبقول پس میگوید پروردگار تعالی انک علی خیر سبکی که تو ای نماز بر خیر و صلاح و فوز و طامی و این تو حق و متبطل است در قبول شفاعت و بی الطف و جود احسن مقال یعنی ترا فضلی و شرافتی هست و بجای خوبی اما شفاعت کار می و معنی دیگر است که اصل و بنای تو و اخوات تست و جامع جمیع صفات خیر است یعنی اسلام چنانکه باید و اینها شفاعت است که ایستادن در مقام شفاعت سختی آن ذاتی است جامع کمالات شایع بجانب صمدیت در جامعیت چنانچه ذات پاک مصطفی صلی الله علیه و اله و سلم که منزه تا شمس و صفات الهی است غرض از آنکه هیچ پیغمبری

فتح یاب آن تواند کرد و الادی و هم چنین در اعمال عملی که جامع جمیع صفات خیر و کمال است چنانکه در آخر حدیث مشروح کرد و فقیهی الصدقه پس می آید صد و بیست و یکم  
فیقول یا رب انا الصدقه پس میگوید ای پروردگار من منم صدقه شفاعت میکنم این بنده را و مرا به لطف خود بخوانی و در شان من الصدقه تطلقی غصب الرب  
فرمودی فیقول پس میگوید پروردگار تعالی صدقه را چنانکه ما زرا گفت انا علی خیر ثم یجعی الصیام فیقول یا رب انا الصیام پستریا بد روزه پس بگوید ای پروردگار  
منم روزه که مرا مخصوص بجزای خاص که جز تو کسی آنرا نداند ساختی و هر که مرا دریافت و حرمت من نگاه داشت مغفور گردی و وعده بد آمدن بهشت نمودی فیقول پس میگوید  
تعالی صوم را نیز بگوید ای الگ علی خیر ثم یجعی الاعمال علی ذلک پستری آید سایر اعمال برین وجه که مذکور شد فیقول الله عز وجل الگ علی خیر یعنی موقوف میدارد الله تعالی قبول شفاعت  
هر عمل را و اهل جهنم را حاجت ده خواست ایشان بالطف وجود ثم یجعی الاسلام پستری آید اسلام که جامع اعمال خیر و مورد اوامر و احکام است فیقول پس میگوید اسلام یا رب  
انت السلام و انا الاسلام پروردگار انا یا ک تو سلام است یعنی سالم و منزله از جمیع نقایص و اخات و سلامت بخش بندگان از جمیع شداید و مخافات و مسلم سلام  
که ماضی و ناشی و مطیع امر و منقاد حکم تو ام و فرمودی ان الذین عاهدوا الاسلام و الاسلام بعد از جامعیت وی حسن ادای کرد که در باب شفاعت داخل و  
اتمام است که ابتدا به تعظیم و شایع الیه نمود چنانکه حضرت مصطفی اول شایع خاص پروردگار بگوید بعد از آن فتح باب شفاعت نماید و حضرت حق را سبحانه  
باسم سلام خواند و بنده و مطیع آید ازین جهت شفاعت وی قبول افتاد و احتمال دارد که با سلام صفت رضا و تسلیم و ترک اختیار که اعلام مقامات اهل قرب و  
اصطفای است مراد دارند چنانکه از صاحب مقام غلت خبر میداد و قال له رب سلم قال سلمت لرب العالمین بر هر تقدیر فیقول الله تعالی الگ علی خیر چنانکه  
دیگر اعمال را گفت تا بهم زاول ترجیح و تعظیم را قرآن لازم نیاید و آنها از مذکوره رحمت و قبول نایمید و مخدول نکند چه همه جز و چه کل غریق دریای رحمت و  
مشمول لطف و احسان او نیند بعد از آن ترجیح کرد و او را بشارت داد و قبول شفاعت وی و فرمود بک الیوم آخذ و بک اعطی بحجت تو امر و زموافقه می کنم  
بنده کار زبوسیده تویی و هم ایشانرا بخواه هر چه میخواهی قال الله تعالی فی کتابه و من یستخیر غیر الاسلام دنیا طعن نقیل من و هر که طلب کند جز دین اسلام و بنی را س  
هر که قبول کرده نشود آن دین انان کس و مبنی الاخرة من الخاسرین و آن کس در آخرت از زیان کاران است و عن عائشه قالت کان لنا ستر فیه تمایل طیر  
بود ما را پرده که در وی تصویر بای پرندگان بود فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم با عایشه خولیه تغیر و این پرده را دور کن از میان  
خانی از آئینه ذکر است الله نیاز کرد که چون می بینم این را یا د مبارک متاع دنیا را که مقبوح و مذموم است نزد پروردگار من تعالی و تقدس عزیز من چون یاد دنیا و  
دیدن آنچه یاد و باز از آن موجب تشویش دل و تگدیر مضاعف است و وقت مهربان است قیاس باید کرد نفس دنیا را که هر حال خواهد بود و عن ابی ایوب الانصاری  
قال جاء رجل الی النبی آدم مدی بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم فقال عظمی و او مرگفت آرزو آن حضرت پند و مراد کوتاه کن یعنی بخر و مختصر جامع ده  
فقال پس گفت آن حضرت اذ اقمت الی صلاتک فصل صلوته مودع چون بگذاری نماز پس بگذر از آنچه ناز شخصی که و داعی کننده و ترک دهنده است ماسوی الی بعد  
از خلق و نفس و اقبال کن بحاجت حق با خلاص و توکل و توجه نام ممکن است که مراد تو مدح حیات باشد یعنی کویا که این آخر نماز است و این وقت آخر اوقات عمر تو چنان  
در مصایب شایع آمد که طالب باباید که در هر نماز خود چنان تصور کند که این آخر نماز است چون چنین داند لابد بدق و حضور و تقدیل خواهد کرد و در تلاطم  
بکلام بعد از منته خدا و کوششی که محتاج کردی بخند خواهی از آن فرود آمد و اعتدای بحجاب پروردگار راست فردای قیامت یا مطلق است شامل سخن گفتن بیار و و دو  
و سایر مسلمانان یعنی سخنی که از آن پشیمان شوی و محتاج باشد اگر کردی و اجمع الایس مافی ای الناس و کردار را می خود را و غم معمم کن بزنا امید ی از چیزی که در  
دست آویسانست و قطع طمع از ایشان و عن معاذ بن جبل قال اما بعثه رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم الی یمن بسوی  
یمن بعد از قضا خرج معه رسول الله بیرون آمد بشایعت وی پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم یوصیه در حالی که اندر زمین گفت آن حضرت او را و معاذ را الگ  
و معاذ سواری بود و رسول الله و پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم پیشی تحت راحله پیاده میرفت زیر شتر سواری معاذ و در نیجا کمال عنایت و اهتمام است از آن حضرت  
بشان معاذ و تنبیه است که اگر امام برای بعضی حکام خود عنایت کند و احترام فرماید ولی و انساب است بجهان و فساد و احکام وی ظلم فرج پس هرگاه که خارج است  
آن حضرت از وصیت قال گفت یا معاذ انک عسی ان لا تقانی بعد عامی هنا برسی که تو نزد یکشت که در نیایی مرا بعد از سال عمر من که این است و لعلم ان تر  
مسجدی هنا و قری و شاید که تو بگذری باین مسجد من و قبر من فکی معاذ پس بگریست معاذ جفا فرمود رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم از جنت خرج داند و فراق آن حضرت  
جست بغیثین جری کردن بفرق محبوب که قال الطبی و فی الصراح جرح غالب آمدن حرص و سخت آرز و منشدن ثم التفت فاقبل بوجهه المذنبه پس برشته بگریست  
در وی آورد آن حضرت بجانب مدینه منوره فقال ان اولی الناس فی المقون و فرمود و قریب ترین مردم بمن بر هر کارا فند من کا فوا و حیث کا فوا هر کجا که باشند  
و هر جا که باشند کویا من و وصیت و تسلیم است مر معاذ را که باید تقوی و زری و بر فراق باغم نخوری چون از متیقان باشی بصورت اگر چه جدا باشی یعنی مافی و طیبی گفته که  
این تسلی است مر معاذ را بعد از فرود آمدن او را بر علت خود یعنی چون باز آئی بدین اقدار کن بمصل ترین و قریب ترین مردم بمن که متیقانند و گفته اند که این کناست را بگوید  
صدیق من که بعد از وی صلی الله علیه و اله و سلم و خلیفه شود چنانکه در حدیث جبرین مطرح آمد که کنی آمد ملازمت آن حضرت و حکم در امری فرمود و بآئی وقت دیگر از آن گفت اگر بایم و ترنایا بایم و ترنایا



چکار کنیم که این کثرت از موت شریف آنحضرت کرد صلی الله علیه و آله وسلم فرمود اگر بیانی در دنیا یا بی زبانی یا اشارت بخلاف دی کردی رضی الله عنه بعد از خود انتی و در  
روی آوردن آن حضرت بکتاب هدیه و این سخن فرمودن تائیدی و استیلاست باین معنی و الا اگر مقصود تو صیه و تسلیم معاذ بودی روی مدینه آوردن برای حبسیت  
فاهم و روی الاحادیث الاربعة احمد روایت کرد این چهار حدیث از حدیث ابی هریره و این حدیث امام احمد رحمه الله علیه و عن ابن مسعود قال تلا  
و رسول الله خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم این آیت را که فمن یؤد الله ان بعد یله فشرح صدقه الاسلام پس هر که میخواهد الله تعالی که راه نماید  
او را و بشناسد طریق حق را و توفیق دهد برای ایمان کساده و مسکونه و از برای مدینه اسلامی و ایمان می آید بی توقف و تردد و میسر و تسکی سینه او را و این  
کثایت است از قابل گردانیدن نفس بر قبول حق را و میگردان آن برای حلول و جای گرفتن ایمان و روی مصفی از گردنر متانی و عظمت موانع و تخصیص صد  
بانشراح و انفساخ از حجت بودن او ست محل قلب که منج نوار و قابل اسرار است فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ان النور الاول  
الصدر الفصح بدسی که چون نور در سینه و یکشاید سینه را فقیل رسول الله بل لشک من علم یعرف به آیات مر آن حالت را نشانی در ظاهر که شناخته شود بان  
نشان قال نعم فرمود آن حضرت آری آنرا علامت است التجانی من و الله و الله و در بودن از دنیا که محل غریب و مکر و ضاع است و شیطان بسبب آن مردم را فریب دهد  
و ضاع کند و الا تا بلی دار الخلود و رجوع کردن و بازگشتن بسوی آخرت که جای بیشکی است و الاستعداد لموت قبل نزول و آمادگی کردن برای موت پیش از فرو آمدن  
و ی یعنی علی کردن که بعد از موت بکار آید و سود کند و عن ابی هریره و ابی قتاده و نفع بن خازمه و ثدیة لام صحابی است و گفته اند که نام وی عبد الرحمن است و چنین  
است در اصحابه و در استیجاب گفته که مردی است از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و بخاری او را در کتب مجرده ذکر کرده اند و رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
قال و اراکم العبد یعطی زهاف فی الدنیا و قلة منطلق چون بر بیندیده که داده میشود او را بی رغبتی در دنیا و کم سخنی و خاموشی فاقربوا منه پس نزدیکی جوید از آن  
فایلی الحکمة بتقدیر قاف زیرا که تعلیم کرده میشود و داده میشود آن بنده را حکمت که عبارتست از نیک کرداری و راست گفتاری و و اها الیه حق فی شطب  
الایمان باب فضل الفقراء و ما کان من عیش البسوی صلی الله علیه و آله وسلم باب در بیان فضیلت فقر و بیان آنچه بود از زندگانی حضرت پیغمبر صلی الله علیه  
و آله وسلم بطریق فقر و کفاف بدانکه علی را اختلاف است که فقر صابر فاضله است یا غنی شاکر بغنی گویند که غنی شاکر فاضله است که از دست او خیرات و قربات  
بیشتر آید و در حدیث نیز در شان باغبان آمده که آن حضرت فرمود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء چنانکه سابقا در باب ذکر بعد الصلوة که شست و لکشر باشد که فقیر فضل  
که حال شریفان حضرت بران بود و احادیث باب همه دلایل آنند و حق آن است که اختلاف در ماهیت فقر و غنا است مطلقا و وجه مختلف است در حق  
خصوص شخص کا بی صلاح کار در غنا بود و کا بی در فقر چنانکه در حدیث آمده که چون پروردگار تعالی را بنده لطف بود هر چه صلاح حال وی دران باشد بهر خواه  
یا غنا و خواه صحت یا مرض و که کف فی جمیع الصفات المتصادة و الله اعلم ان حضرت غوث الثقلین شیخ فخر الدین عبدالقادر رضی الله عنه میفرمود است که از حضرت  
وی پرسیدند که فقیر صابر یا غنی شاکر فرمود فقیر شاکر از هر دو بهتر و درین کلام اشاره است بفصل فقر یعنی فقر تقوی است که بران شکر باید گفت نه بیتی که بران صبر  
باید کرد و شیخ عالم عارف ولی مقتدی عبد الوهاب متقی از شیخ خود نقل می کرد که باقر اسانی را با فضیلت فقر از انکرفت دست ارادت از نامه گرفت و گفت بخونید  
الفقر افضل من الغنا گفتیم فقر افضل من الغنا بعد از ان دست گرفت و مرید ساخت بعد از ان بدانکه بعضی در فقیر و مسکین فرقی ننهادند که فقیر آنکه مالک فضل  
نبود و مسکین آنکه هیچ چیز نداشته باشد و بعضی بعکس آن گفته و ما و فقر انجا شامل فقر و مساکین است و احادیث که در باب ذکر کرد و بعضی بلفظ فقر آمده و بعضی  
بعنوان مساکین الفصل الاول عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رب اشعث اغبر مد فوع بالابواب سباز و لیده موی که و الود را ندانم  
از نه و از حجت خات حارث و چون از دامن مد فوع و مطر و باد شد از حضور و در و در محافل و مجالس بطریق اولی ممنوع خواهد بود و لوازم علی اسلام را که سو کند  
خود در جاذبه را نیز راست گوید که داند وی تعالی او را بدین سو کند و می کند آن فعل را یا میکند و لکن بر نفی آن فعل سو کند و این معنی ظاهر تر است و موافق است  
بحدیث انس بن النضر لا و الله لا کثر ثقیبا چنانکه در باب الدینه گذشت و الله سلم و عن مصعب بن سعد و ی سر سعد بن ابی وقاص است تابعی ثقة است ابن  
الهریث بن جان او را در کتاب الثقات آورده و روایت میکند از پدرش و از علی و طلحه و ابن عمر و غیرهم مات سنة ثلث و ما یه قال رای سعدان له فضلا علی من  
و نه گفت دانست و کان بر سعد که او را فضل است بر کسی که فرود است از منغای مسلمانان و فقرای ایشان چون سعد را غنی الله عنه فضایل بود از ثقات  
و کرم و سخاوت کمان برود که نفع وی در اسلام نصرت و اعانت مسلمانان بیشتر است از دیگران که نه باین صفت از فضل رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه  
و آله وسلم از برای دفع عجب و کبروی بل تصرون و ترزقون الا بضعفائکم یا نصرت داده میشود شما بر دشمنان دین و تقدیر کرده میشود شما را ندق مگر  
برکت فقر و وضعا که در میان شما اند و و الله البخاری و عن اسماء بن ذل قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قت طوبی  
الجنة گفت آن حضرت ایستادم من بر در بهشت مکان عامه من دخلها المساکین پس بودند بیشتر آنان که در آن بهشت مسکینان و اصحاب  
الحج مجوسون و خداوندان بخت و دولت و عظمت از ارباب مال و منصب حبس کرده شده و موقوف داشته اند در عوصات از برای حساب عیوان

در حدیثی که در کتاب الثقات آمده است که از حضرت غوث الثقلین شیخ فخر الدین عبدالقادر رضی الله عنه میفرمود است که از حضرت  
وی پرسیدند که فقیر صابر یا غنی شاکر فرمود فقیر شاکر از هر دو بهتر و درین کلام اشاره است بفصل فقر یعنی فقر تقوی است که بران شکر باید گفت نه بیتی که بران صبر  
باید کرد و شیخ عالم عارف ولی مقتدی عبد الوهاب متقی از شیخ خود نقل می کرد که باقر اسانی را با فضیلت فقر از انکرفت دست ارادت از نامه گرفت و گفت بخونید  
الفقر افضل من الغنا گفتیم فقر افضل من الغنا بعد از ان دست گرفت و مرید ساخت بعد از ان بدانکه بعضی در فقیر و مسکین فرقی ننهادند که فقیر آنکه مالک فضل  
نبود و مسکین آنکه هیچ چیز نداشته باشد و بعضی بعکس آن گفته و ما و فقر انجا شامل فقر و مساکین است و احادیث که در باب ذکر کرد و بعضی بلفظ فقر آمده و بعضی  
بعنوان مساکین الفصل الاول عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رب اشعث اغبر مد فوع بالابواب سباز و لیده موی که و الود را ندانم  
از نه و از حجت خات حارث و چون از دامن مد فوع و مطر و باد شد از حضور و در و در محافل و مجالس بطریق اولی ممنوع خواهد بود و لوازم علی اسلام را که سو کند  
خود در جاذبه را نیز راست گوید که داند وی تعالی او را بدین سو کند و می کند آن فعل را یا میکند و لکن بر نفی آن فعل سو کند و این معنی ظاهر تر است و موافق است  
بحدیث انس بن النضر لا و الله لا کثر ثقیبا چنانکه در باب الدینه گذشت و الله سلم و عن مصعب بن سعد و ی سر سعد بن ابی وقاص است تابعی ثقة است ابن  
الهریث بن جان او را در کتاب الثقات آورده و روایت میکند از پدرش و از علی و طلحه و ابن عمر و غیرهم مات سنة ثلث و ما یه قال رای سعدان له فضلا علی من  
و نه گفت دانست و کان بر سعد که او را فضل است بر کسی که فرود است از منغای مسلمانان و فقرای ایشان چون سعد را غنی الله عنه فضایل بود از ثقات  
و کرم و سخاوت کمان برود که نفع وی در اسلام نصرت و اعانت مسلمانان بیشتر است از دیگران که نه باین صفت از فضل رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه  
و آله وسلم از برای دفع عجب و کبروی بل تصرون و ترزقون الا بضعفائکم یا نصرت داده میشود شما بر دشمنان دین و تقدیر کرده میشود شما را ندق مگر  
برکت فقر و وضعا که در میان شما اند و و الله البخاری و عن اسماء بن ذل قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قت طوبی  
الجنة گفت آن حضرت ایستادم من بر در بهشت مکان عامه من دخلها المساکین پس بودند بیشتر آنان که در آن بهشت مسکینان و اصحاب  
الحج مجوسون و خداوندان بخت و دولت و عظمت از ارباب مال و منصب حبس کرده شده و موقوف داشته اند در عوصات از برای حساب عیوان



فرداوان غنده تسع نسوة و حال آنکه تحقیق نزد آن حضرت زن بود با وجود آن چیزی ذخیره نمی کرد و راه التجاری اینجا شکل می آید که در صحیح ثابت شد که آن حضرت برای ناسا خود قوت یکساله یکجا داده و او را غنوده جواب می کند که این تا نهادن ذخیره در او اهل حال که فقر بر حال ایشان غالب بود بعد از آن که کسی راه یافت قوت یکساله ایشان یکجا دادی و بعضی گویند که لفظ آلم مقم است که در کلام می آید که آن فلان می گویند و مراد همان فلان می دارد پس ذخیره مالک شب مال مخصوص آن حضرت باشد صلی الله علیه و آله و سلم که برای نفس شریف خود نمی کرد و اگر برای نسا ذخیره کردی منافات بر آن ندارد و عن عمر قال دخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاذا هو مضطجع عمر کفتم رمنی الله غنه در آمد بر آن حضرت تا که آن حضرت بر پهلوی خوابیده است علی و مال حصیر بر پهلوی بافته از برک فرمایا شاخ مشتروی این پور یا بر سر بر خوابگاه انداخته بودند یا بر زمین افتاده بودند و از بعضی چهار تها این چنین معنوم می کرد که همان سر بر را بجز میخل بافته بودند چنانچه چار پائی را بر سبزه می بافته در ملل بعنم را و کسر آن یعنی هر مول بعضی بافته شده و در قاموس بعنم گفته پس بلیه و بلیه فراش در حالی که بنود در میان بدن مبارک آن حضرت و میان رمال حصیر فاسی افکند و قد اثر الی مال بجنبه تحقیق تاثیر کرده بود نقش حصیر در پهلوی مبارک وی متکیا علی و سادۀ من آدم تکیه زده بر بالین از چرم که حشو ها لیف الکنه آن پوست فرما بود یعنی سادۀ پر کرده شده بلیف بکسر لام و سکون یا چنانکه اغتسیا بر بنیه و مانند آن پرکنند فقر پوست فرما گرفته و نرم ساخته پرکنند قلت عمر میگوید که قسم یا رسول الله ادع الله و عا لن خذ را فلو مسح علی امتک تا فرخ کرد و اند خدی تعالی از تو بر امت تو چون دید عمر رضی الله عنه که آن حضرت فقر اختیار کرده و خود را باین حال می دارد و نظر کرد در حال ضعیفی امت که تاپ فقر ندارد و طاقت نیارند کار بر ایشان دشوار کرد و مناسب بحال منعفت ایشان این بود که توسیع در کار ایشان کند طبیعت گفت که مقصود عمر طلب توسع در کار آن حضرت است ولیکن از جلالت شان وی صلی الله علیه و آله و سلم نتوانست که برای وی ازین دنیای دنیه جنبه طلب نماید چنانکه در روایت دیگر آمده که عمر آن حضرت را دید در خانه تاریک گرم بر حصیری افتاده و در کوشای خانه نگاه کرد چرم پاره و بد و یکد و ظرف کهنه افتاده و بکسیت فرمود چرا میگوئی ای پسر خطاب بگوئی گفت یا رسول الله ترا نمی بینم که رسول خدائی باین حال افتاده و قیصر و کسری دراز و نعمت الحدیث اما معنی اول مستجاب تراست قبول دی که گفت فان فادس و الروم قد و تسع علیه فارسی و در و م که نام تو کم کسری و قیصر است تحقیق فراخی کرده شده است بر ایشان و هم لا یجبدون الله و حال آنکه ایشان پرستش نمی کنند خدایا اقبال پس فرمود آن حضرت اوفی هذا لانت یا ابن الخطاب آیا طلب می کنی توسع و ترفه و تنعم را در دنیا و درین مقامی تو ای پسر خطاب باین ادای دیگر است که عمر رضی الله عنه بناش خطاب نکرد و به نسبت پدرش خوانده که صاحب عهد جاهلیت و غرق و غوطه غفلت بود از نعم آخرت چنانکه اهل جاهلیت بودند و تواند که یا ابن الخطاب متصل بکلام للاحق بود یعنی اولیای قوم عجلت لهم طیباً یفهم فی الحیوة الدنیا آتیا یعنی فارس در و م که روی اند که شاب داده شده است برای ایشان یعنی اولاد تنای ایشان در زندگانی دنیا یعنی در آخرت فقیر و غار و غراب و در شکیه باشند و فی و آیه اما ترضی ان تكون لهم الدنیا و لنا الاخرة آیه رضیستی که باشند ایشان را دنیا و آخرت متفق علیه و عن ابی هریره قال لقد ایت سبعین من اصحاب الصفه ابو هریره میگوید که تحقیق دیدم هفتاد نفر از اصحاب صفه را ما منهم رجل علیه و داهیت از ایشان مردی که مردی چادر می باشد که از بالای جامه دیگر پوشیده باشد و بر دوش بیندازد و ملکه یکجا به پیش نه داشت اما اذ اریا از اری تخته و بر بدن پیچیده و اما کساه یا کلیمی که در بر انداخته و در بطوانی اعتناقم که تحقیق بر بنده بودند و در دنیا خود قنصا ما یبلغ نصف الساقین پس بعضی نان از انا را و کلیم یا چیزی بود که میرسد همه هر دو ساق را و منها ما یبلغ الکعبین و بعضی از آن میرسد هر دو شتالک را فیجمع بیده پس کردی آورده از انا را یا کلیم را در سجده یا در بعضی اوضاع نشستن کراهت آن کرد عود و نه از جنت ناخوش داشتن آنکه دیده شود اندام شرمگاه او را در واه التجاری و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انظروا حدکم الی من فضل علی فی المال و الخلق چون نظر کنی از ثابوسی کسی که زیاده و دای داده شده است آن کس را بر تو می رسد و صورت ظاهر و بدین آن کس سستی در شکر حق و غبطه بر حال وی روی دهد فلینظر الی من هو اسفل منه پس باید که نظر کنی بر کسی که آنکس است تر و کمتر از دست تا شکر گوید و خورسند کرد از مولی منعم متفق علیه و فی و آیه تسلیم و در روایتی از مسلم این چنین آمده است که قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم انظروا الی من هو اسفل منکم نظر کنید بر کسی که آن کس پایا تر است در مرتبه از شما و لا تنظروا الی من هو فوقکم نظر نکنید بر کسی که آن کس بالای شما است در مرتبه فهو اجد دس این نظر کردن بر کسی که پایین و نظر کردن بر کسی که تراست شماران لا تورد و انعمه الله علیکم تا خوردن شمار بر نعمت خدا که فایض است بر شما قاعده است که در دنیا نظر مایه و ن خود کند و در دین با فوق خویش چنانچه فی فصل ثانی بایه الفصل الثانی عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یدخل الفقراء الجنة قبل الاغنیاء



کرده است و در اسلام و طبقه ثانی از تابعین و ابن عبد البر گفته است که در اخباری است و اثبات کرده است مرا و در صحبت ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لئن  
 یکم بهما این آدم و دو خلعت و دو چیز است که ناخوش دارد و آنهارا آدمی بگوید که الموت یکی از این دو و چیز مردن است که ناخوش دارد و آنرا که بر بخت و بطلانی مبتلا گردد  
 و الموت خیر للمؤمن من الفتنة و حال آنکه موت بهتر است در مسلمانان از فتنة که گرفتاری بکفر و معصیت و اگر اهل جهاد است بر ارتکاب نامشروع و عات  
 و مانند آن از کبر و کلمات دین زندگی بر آن خوب است که طاعت کند و بر قدم استقامت ثابت ماند و ایمان سلامت بر بندگی سلامت ایمان زندگی  
 بچهار کار آید و در صورت اگر اهل کرمه دل بر قرار خود باشد اما بر زبان گذرانیدن چیزی که لایق و مناسب دین نیست نیز فتنة است نعم اگر فتنة و ابتلا باشد  
 و شدت و محنت نفس بود سبب کفارت ذنوب و رفع درجات است و مرکب خواستن بخت این درست نبود و بگوید قلة المال خلعت و دو یکی  
 مال و فقیر نیست که آنرا نیز حکم نفس و طبیعت آدمی ناخوش دارد و قلة المال اقل للحساب و کمی مال کمتر است در حساب را یعنی بهتر است در مسلمانان و باید که خوشتر باشد  
 نزد وی زیرا که وی کمتر است برای حساب آخرت و شدت و محنت که به جنت آن برسد سهل است عزیز من اینها همه فروع ایمان است هر که ایمان به گفته شایع  
 درست دارد و یقین دارد که آنچه وی فرموده حق است و اگر عقل سلیم دارد و تجربه صافی در دنیا نیز دید که کثرت مال و محنت گرفتاری در دولت و خواری در دگر آوردن  
 آن دگر بهتر است و تحقیق این که کسی شدت محنت فقر کم نیست و بگردی بی نعمتی و عرب و علوه نیست که در ترل آن و قناعت بخفاف و احتیاج نیست از زکات نفس  
 و صفای اوست رواه احمد و عن عبد الله بن مغفل بضمیم و فتح عن مجاهد و تشدید فاصحابی مشهور است از اصحاب شجره ساکن شد بدین بعد از آن تحول کند  
 به صبر و حدیث شنید از وی عن بصری و ابن العالیه قال جاء رجل الى النبی گفت مردی بحضرت پیغمبر آمد صلی الله علیه و آله و سلم فقال فی احبک پس گفت آن مرد من  
 حضرت با بدستی من دوست میدارم ترا قال انظر ما تقول گفت آن حضرت آن مرد را اینکه چه میگوئی و تا مل کن که این دعوی تو که منی بس عظیم است و اینان دین مقام  
 و شوار است فقال لا احبک پس گفت آن مرد درین مرتبه بشوق تر و تاکید تر گفت بخدا سوگند بدستی بر آنید دوست میدارم ترا ثلاث مرات سه مرت گفت  
 این سخن را احتمال دارد که سه مرت بگرت اولی باشد که گفت انی احبک چنانچه ظاهر است و احتمال دارد که بعد از فرمودن آن حضرت انظر ما تقول سه بار دیگر گفته  
 باشد و اندانی لا احبک قال ان کنت صادقاً گفت آن حضرت اگر راستی توای مرد دین و دعوی صادق فاعده الفقیر تنجفا پس آماده کن برای فقر تر کن تنجفا بحسب  
 تا و سکون چشم سلامتی که پوشند در اسبان نزد جنگ تا از خشم دشمن در امان باشند چنانکه زره مسوار را که فی الحواشی و در قاموس گفته تنجفا بکسر کت حرب که بشوند  
 از اسب و آدمی تا نگاه دارد و در جنگ و این کنایت از صبر است که از آفت فقر نگاه دارد و دلاک نکند و در در طه جرع و سخط نخند الفقیر اسرع الی من یحیی برنم  
 فقر شتاب تراست و زور در سنده تراست بسوی کسی که دوست میدارد مرا من السیل الی منتهاه ان شتاب رسیدن سبیل آنجائی که نهایت رسیدن وی با تنجاست سبیل  
 آب بسیار روان شونده یعنی دوست دارنده مرآتبه محنت فقر میرسد و در حقیقت دولت و سعادت اوست مالمس صعب است رواه الترمذی و قال هذا  
 حدیث غریب از اینجا معلوم شد که دعوی محبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بی اختیار فقر و سلوک طریقی آن را راست و دروغ است و در حقیقت اتباع و موافقت  
 لازم محبت است و محبت بی متابعت محبوب درست نه شعران المحب لمن یحب مطیع و لیکن این نشان صدق محبت و کمال اوست و ما هیبت محبت انچه است  
 باطن و امتلا قلب بحسن و استحسان ذات و صفات محبوب و خوبی و شکل و شمایل اوست که او را از همه خوب می بیند و خوب میداند و خوب می اندیشد اما در مرتبه عمل و  
 اتباع ناقص و نازل است چنانکه ایمان بی عمل و اگر مقرون با اتباع کرد اعلی و اکمل بود اللهم اذ قفا و لا تلغوه فانه یحب الله و رسوله محبت آن است و عن انس قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لقد اخفت بضمیمه و کسر خاء صیغه تکلم از اخافت یعنی ترسانیدن یعنی تحقیق ترسانیده شده ام من فی الله اخبت اظهار  
 دین خدا و دعوت خلق بدان و ما یخاف احد و حال آنکه ترسانیده نمی شد هیچ کی با من و بودم من تنها در آغاز کار دین و اظهار آن و هیچ کی با من نبود و لقد اودیت قفا  
 و هر آنکه به تحقیق اندک کرده شد در بنجایده شده ام در دین و ما یودعی احد و اندک کرده نشد هیچ کی با من یا من معنی که در ما یخاف احد گفته شد که اهل الطبی و این معنی صحیح است  
 و لیکن ظاهر آنست که معنی آن باشد که ترسانیده شده ام من در دین و ترسانیده نشد هیچ کی با من یا من چنانچه من ترسانیده شده ام و اندک کرده شده ام در دین و اندک کرده نشد  
 هیچ کی چون من چنانکه در حدیث دیگر آمده ما و ذی بنی مثل اودیت زیرا که اندا و اندا ذی بر اندازده هر و مرتبه مرد است چون قدر و مرتبه ان حضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم از همه عالی تر و صدق و حقانیت وی ما هر تر و محض و خواش وی بر ایمان و ابتدای امانت بیشتر از همه است یا ذی او بهر چه کند عظیم و اندکی وی از ان پیشتر باشد  
 بعد از ان جان شدت فقر که اند و اسی و اصعب محن است بقصد ارشاد و تعلیم امت بیان فرموده بقول خود و لقد ات علی ثلثون من بنی لیله و یوم و تحقیق  
 می آمد و می گذشت بر من می شب و روز و ثلثون و مالی و لبلال و حال آنکه نیست و نبود مرا در لبلال را طعام یا کله ذ و کسه خوردنی که بخورد و جگر داری یعنی حیوانی یعنی از هیچ  
 جنس از آنچه هیچ حیوان آنرا بخورد نیز نبود چه جای آدمی الا شیئ یواریه ابط لبلال که خنجر خیل حیرگی پوشید و نشان می کرد آنرا بغل لبلال معلوم است که در بغل آدمی  
 چه می کند باز آنچنانکه در بغل نیز پیدا نشود و بیرون نماید و االبتم مذی روایت کرد این حدیث را ترمذی و قال و کفتم ترمذی و معنی هذا الحدیث  
 حین خرج النبی و مراد و مصدق این حدیث در سنکامی بود که بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هار با من مکه که نرفته اند که





سکس بسوی عبد بن عمر و من نزد وی بودم فقالوا پس گفتند یا با محمد کیست عبد بن عمر است والله ما تقد دعلی شی بخدا سوگند توانا نیستیم  
ما بر چیزی لافقت و لا دایقه و لا متاع نه بر خیز و نه بر پار و نه بر جنس دیگر از اموال مقصود اظهار فقر و احتیاج و طمع بود فقال لهم ما شئتم پس  
گفت عبد بن عمر و ما این جماعه را چو خواستید شما ان شئتم و جعتم البینا اگر میخواهید باز می آید شما بسوی ما فاعطینا کم پس پسید هم شمارا ما بسوی الله  
لکم چیزی که آسان کرد اند خدای تعالی از برای شما یعنی درین وقت چیزی زد ما حاضرین و ان شئتم ذکرنا امرکم للسلطان و اگر میخواهید و اگر کنیم قصه شمار  
برای پادشاه که دران وقت معاویه بود و ان شئتم صبریم و اگر میخواهید صبر میکنید فانی سمعت رسول الله زیر که من شنیده ام از پیغمبر خدا صلی الله  
علیه و آله وسلم يقول که میگفت ان فتر المهاجرین یسبقون الاغنیاء یوم القیمه الی الحبشه اربعین خریفا بدرستی که فقیران مهاجران پیشانی  
میکند تا آنکه از روز قیامت و بسوی بهشت بجهل سال قالوا گفتند آنجا چه فانا نصبر لا نسل ثنیاً پس ما صبر می کنیم سوال نمی کنیم چیزی را رواه  
مسلم و عن عبد الله بن عمرو قال بیتنا انا قاعد فی المسجد و انشی انکم من شئتم و در مسجد و حلقه من فقراء المهاجرین قعود  
و حال انکه جماعه از فقیران مهاجران حلقه بسته نشسته اند از داخل النبوی ناکاه درآمد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فقعده لیهم پس نشست آن حضرت  
مایل بجانب ایشان یعنی نشست در میان ایشان ففتمت الیهم پس ایستادم من و رفتم بسوی ایشان فقال النبوی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و  
سلم لیسر فقراء المهاجرین ما بد که بشارت داده شود فقیران مهاجران ما بسیر و جوهر صبر بخیزی که خوش حال گردانید ایشان را پس مراد بوجه ذوات  
باشد و تواند که محمول بر ظاهر باشد و تخصیص بوجه برای آن بود که اثر خوشحالی در وی ظاهر می گردد و خبر خوش را که بشارت گویند هم ازین وجهاست که اثر  
آن در بشره پیدا آید فانهیم یخلون الحبه قبل الاغنیاء ما رعبین عما زیر که ایشان یعنی فقیران می در آید بهشت را پیش از تو اهلان بر جهل سال قالعت  
عبد بن عمر و فلقه را یست الوانهم اسفرت پس بخدا سوگند پیرانی به تحقیق دیدم در نگهائی فقر را که روشن و تابان شد بشنیدن این بشارت قال عبد الله  
بن عمر و حتی تمینت ان اکون معهم یعنی ذوق آوردم در این حال و تاثیر کرد در من تا آنکه آرزو کردم که باشم من بالایشان او منهدم ما از ایشان مشک  
راوی است و تواند که برای تنوع باشد یعنی ما ایشان باشم و در صحبت جلس ایشان باشم تا انوار و اسرار بر کات صحبت ایشان بنید و زم که فقره فقیران  
یا فقیر شوم و از ایشان باشم و الله اعلم و راه الدار می و عن ابی ذر قال امرنی علی بن سید گفت ابو ذر مرا که مراد و دست جانی من یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله و  
سلم گفت خصلت امرنی بحب الساکین و الله فوهم اول امر کرد مرا بدستی سبکینان و نزدیک شدن از ایشان و امرنی ان انظر الی من هو دینی  
ولا انظر الی من هو فقی و دوم امر کرد مرا که نظر کنم بسوی کسی که آن کس بالای من است یعنی در دنیا و امرنی ان  
اصل الرحم و ان از برت سیوم امر کرد مرا که مصلک کنم رحم را و پیوند کنم بان که رحمت دهد و قطع کند رحم یعنی صاحب رحم و امرنی ان لا اسال احد شیاً  
چهارم امر کرد مرا که سوال نکنم و طلبم از هیچ کی چیزی را و امرنی ان اقول بالحق و ان کان مرایم امر کرد مرا که بگویم حق و امر کنم بدان و اگر چه باشد تلخ و ناخوش آید  
و امرنی ان لا اخاف فی الله لومه لا تخم شئتم امر کرد مرا که ترسم در دین خدا و در امر معروف و نهی منکر ملامت کردن هیچ طاعت کننده را و امرنی ان اکثر من  
قول لا حول و لا قوة الا بالله ففتم امر کرد مرا که بسیار بگویم این کلمه را که مضمون وی نفی است از حرکت و جلد و رکشتن از نعصیت و قوت و قدرت بر عت  
مگر بار ده توفیق الهی و اسلاح است از تدبیر و اختیار و قضا از ان در جنب قدرت حق و مشایخ شاذله را قدس الله اسرارهم و صیت است بطلان  
بنکر از این کلمه و گفته اند که هیچ چیز محدود و معین نواز از ان برای توفیق عمل نیست فاسن من کثر تحت العرش پس بدرستی که این صفت خصلت از نبی است که مر  
حضرت زب العزت راست زیر عرش که فیوض و برکات از ان نازل و و اصل میکرد و واه احد و عن عائشه قالت کان رسول الله صلی الله  
علیه و آله وسلم یجبه من الدنیا ثلثه بود آن حضرت که خوش می آمد و از دنیا سه چیز الطعام و النساء و الطیب خوردنی و زنان و بوی خوش  
فاصاب ایشان و لم یصیب واحد پس یافت آن حضرت دو چیز را و نیافت یک چیز اصحاب النساء و الطیب یافت زنان را و بوی خوش را  
استیفا کرد ذوق و حظ از ان و لم یصیب الطعام و نیافت خوردنی را چنانکه استیفا کند لذت از او استنکار کند از ان با اختیار فقر و تنگی معیشت تا حکمت الهی  
و مصلحت وی دران چنانچه و لا بد در هر چه اختیار کرد حق عز وجل و علا صیب خود را حکمتی بالغ و مصلحتی عظیم خواهد بود و واه احد و عن انس قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حب الی الطیب و النساء و جعلت قوة عینی فی الصلوة دوست گردانید هشد بسوی من بوی  
خوش و زمان و گردانید هشد شادی و خوشدلی من در نماز یعنی ذوق و شهود و راحت و سرور که در نماز حاصل وقت من کرد که در هیچ وقت و هیچ عبادت  
نمود و لهذا فرمودی از خایا بلال یعنی راحت بخش ما را ای بلال نماز یعنی اذان کوتا نماز کنیم و از تعب و مشغولی کارهای دیگر خلاص شویم و مناجات حق بپوشیم  
و قرة یا مشق است از قریب حق فاف معنی قرار و ثبات چه دیده و بنظر و محبوب قرار یابد و بدیدار و آرام گیرد بسوی دیگر ننگد و بنظر بر غیر محبوب پریشان و  
بر جانب نگران بود و یا مشق است از قریب معنی سروری و خنکی چشم و لذت وی در مشاهده محبوب بود و گرمی و سوزش وی در دیدن اعدا و لهذا

و لدر اقره العین خوانند و او احمد و النسائی و زاد و زیادت کرده است ابن الجوزی بعد قول حسب الی ابن لفظ را که من الدنیا این روایت چنین کرده حسب الی من الدنیا الطیب الحدیث بدانکه لفظ حدیث چنانکه اتفاق کرده اند بر آن آیه این است که در کتاب مذکور شد و روایت کرد از اطرانی در هر سه معجم خود و خطیب در تاریخ بغداد و ابن عدی در کامل و حاکم در مستدرک نیز آورده و گفته که صحیح است بر شرط مسلم اما بدون لفظ و جعلت و در روایت نسائی نیز از وجه دیگر لفظ من الدنیا آمده و اما آنچه مشهور است بر زبانهای مردم از زیاده لفظ ثلث در هیچ کتابی از کتابت یافته نشده با وجود تنقیر و تفتیش مکرر در دو موضع از اجزاء العلوم و در تفسیر آل عمران از کشف که اقال السخاوی و شیخ ابن حجر عسقلانی در تخریج رافعی گفته که نبایستم لفظ ثلث را در هیچ طریقی از طرق حدیث و شیخ ولی الدین عراقی در امالی خود گفته که این لفظ در هیچ کتاب حدیث نیست انتہی پس معلوم شد که در حدیث چنانکه در کتاب مذکور است اصلاً اشکالی نیست و اگر یکی از این دو لفظ من الدنیا و ثلث نباشد نیز اشکال ندارد و اگر این هر دو باشد اشکال دارد زیرا که صلوة از دنیا نیست و جواب میدهند که مراد از دنیا حیات این عالم است یعنی درین عالم هر اسیر خویش امدان و اقامه طبیعه و نیویه است و سیوم از امور دین و بعضی گویند که چون آن حضرت دو چیز از دنیا ذکر کرد و دل را گردانید و بی او اشارت کرد و بآنچه خوش داشتن طیب و نسا نیز و حی است که مانع و شاغل آید از ذکر حق و مناجات وی بلکه اینها در حق آن حضرت محرم و معاون بود و مذبح طاعت و عبادت و می تواند که آن امر ثالث دنیاوی که در خرده است اسب باشد چنانکه در حدیث دیگر بر روایت نسائی از انس آمده که نبود و دسترنج آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نماز اسب یا طبعاً چنانکه از حدیث عائشه معلوم شد و اما علم دیگر بدانکه معنی قره العین فی الصلوة چنانکه شرح حدیث ذکر کرده اند آنست که مذکور شد و از زبان عامه مردم این دیار شنیده میشود و در بعضی رسائل مشایخ نیز نوشته اند که مراد از قره العین فی الصلوة فاعلمه زهر است سلام الله علیها در نماز و این معنی بر تقدیر عدم ذکر و جعلت محتمل لفظ هست اما هیچ یکی از شرح حدیث آنرا نگفته و این احتمال را راه نداده و عن معاذ بن جبل رضی الله عنہ ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لما بعثت بالیمن قال روایت است از معاذ بن جبل که چون فرستاد آن حضرت معاذ را سوی یمن بمنصب قضا گفت ایماک و التعم دور دار خود را از تعم و ترفه و استراحت و تن آسانی فان عباد الله لیسوا بالمتعمین زیرا که بندگان خاص خدا که بعبادت وی مشغول اند نیستند تعم کنندگان و او احمد و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من رضى من رضى من الله بالیسیر من الورد کعبی که راضی و خورسند کرد و از غذا باندگی از رزق و رضی الله عنه بالقلیل من العمل راضی کرد و خدای تعالی از وی باندگی از عمل و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من جاع او اقلج فکتمه الناس کسی که گرسنه شود یا محتاج باشد پس بپوشد از مردم و نگوید که من گرسنه ام یا طاعما می بدهند و محتاجم یا چیزی بخشد کان حقاً علی الله عز و جل ان یرزقه و رزق سنته من حلال باشد لازم و ثابت بر فضل خدا که رساند و از روزی کسب از وجوب حلال را و اما السبغی روایت کرد این هر دو حدیث را بیتی فی شعب الایمان و عن عثمان بن حصین قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان یحب عبده المؤمن الفقیر المتعفف بالاعمال بدستی که خدای تعالی دوست میدارد بنده خود را که مسکین است و این صفات دارد که فقیر است و پارسایی باز دارنده است نفس خود را از حرام و سوال کردن از مردم و صاحب عیال را و اما بنی باقر و عن زید بن اسلم قال استقی یو یا عمر زید بن اسلم که مولی عمر بن الخطاب و از اکابر علمای ائیین است گفت آب خوردن و بلبلد روزی عمر رضی الله عنه فجمی باقر قد شرب بعسل پس آورده شد لیکن تحقیق آنجمله شده است بشنید فقال ان طیب پس گفت عمر که این آب آنجمله بعسل پاک و حلال است و خوش آئیده است مرا لکنی اسمع الله عز و جل لیکن نمی خورم من آن را زیرا که من می شوم خدا را عز و جل یعنی علی قول شمشو انهم عیب کرده بر قومی شهوات و خواهشهای نفس ایشان را و سرزنش کرده ایشان را بران و شدت داده بدان فقال پس گفت وی عز و جل در کتاب مجید از بهیم طیباً تم فی حیوتم الدنیا و استمتعتم بها و ید شمشو که دید شمشو و تمتهای خود را در زندگی خود که سپت و فرود تراست یعنی نه کافی آن عالم فانی و بهره مند بدان فاخاف ان یحون عننا ثواب محبت لها پس فرمود عمر رضی الله عنه که میترسم من که باشد علمای نیک ما که زود داده شد ثواب آن را در دین عالم یعنی اگر من این آب بخورم و لذت گیرم و تنعم کنم میترسم که این ثواب علمای ما نباشد که درین دنیا داده و تمام کرده شده باشد چنانکه کافران را پاداش علمای نیک هم در دنیا دهند و در آخرت نصیبی نباشد پس فرمود عمر رضی الله عنه ان آب آنجمله به شدت را و او ازین و عن ابن عمر قال ما شبعنا من قوسیر نشیم یا یعنی صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از خرابی محبت فقر و احتیاج حتی قمتنا خیسر تا آنکه کشادیم و یا زحیر را که خراب را بجا بسیار بود فافهم رواه البخاری باب الامل و المحرص امل بفتح میم میمید داشتن تا میل کند لک که فی الصراح و در قاموس نیز امل معنی را جفته و لیکن ظاهر آنست که مقید باشد که در امید داری حیات نه امید که مقابل یاس است و در مشارق الانوار گفته که امل بفتح میم حدیث کردن آدمی نفس خود را بآنچه در دنیا و امور دنیا و او بر بخت از وی آن و حرص کرد و بران و این معنی نزدیک است بموارد استعمال آن و لهذا طول امل را مذموم دارند و حرص فرط شره و ارادت کند اقال الطیبی و شره از وی الصراح شره از ناک شدن بخیر فی الفصل الاول عن عبد الله قال خطب النبی صلی الله علیه و آله و سلم خطباً لم یصا بعد ان مسحوه گفت کشید آن حضرت شکل مربع را که چهار خط بوی احاطه کرده و خط خطائی



اجل  
امل

الوسط خارجا منه و کشید خطی در میان این شکل مربع که بیرون بر آید و است لزان شکل و خط خطا صفا و الی هذا  
الذی فی الوسط و کشید خطهای خور و متوجه در وی آرد و بسوی آن خطی که در میان است من جانبہ الذی فی الوسط از جانب  
وی که در میان است زیرا که بجانب این خط در میان است و بجانب وی بیرون رفته قال هذا الانسان پس گفت آن حضرت هذا  
یعنی این خط وسط که در میان شکل مربع واقع است مثل آدمی است و هذا الجله محیط به و این یعنی خط مربع اجل و است  
که محیط است با آدمی و هذا الذی هو خارج امله و این جانب که بیرون رفته است امل او است که دراز است  
و هذا الخط الصفا و الاعراض و این خطهای خور و اعراض است یعنی نمره یعنی آفات و عیبات مثل امراض و حوادث  
بلکه که عارض شوند و هلاک کنند و از هر جانب متوجه در وی آرد و مانند با آدمی و گفتند و متصل اند بوی

ش

فان اخطاه هذا نفسه هذا پس اگر خطا کرد و دوگانه شد لاین عرض و این ماده معین گزید و رسید آدمی را عرض دیگر  
و مادته دیگر و ان اخطاه هذا نفسه هذا و اگر خطا کرد و دوگانه شد این ماده دیگر حاصل آنکه آدمی ایستاده ای دور  
و دراز دارد و گمان می برد که برسد بآن امید با حال آنکه اجل قریب تر است بوی فاضل و باز دارد و امید با رسید به جان میدهد و در بقیتم عذما پذیرای باز دارد و خاک  
شده و رواه البخاری و عن انس قال خط النبي صلى الله عليه وآله وسلم خطوطا کشید آن حضرت چند خط را فقال هذا امله و هذا الجله پس فرمود این خط  
امل آدمی است و این خط اجل او است فبینا هو كذلك اذ جاء الخط الاقرب پس در انشای آنکه آدمی هم چنین است و هم درین اندیشه است تا که رسید و اخطا اجل  
که نزدیکتر است یعنی آدمی میخواهد که به خطا امل که در تراست برسد تا که اجل در رسید با امل نارسیده و در گذرد و رواه البخاری درین حدیث در اجمال سه خط ذکر کرد و در  
تفصیل دو خط آورد و ذکر خطوط دیگر که در حدیث اول اعتبار نموده بود حذف کرد و اظهار آنست که تحمل این حدیث مضمون حدیث ابی سعید است که در فصل  
بیاید و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بهرم من آدم و شیب فیہ اثنان یروضعف میکرد آدمی و جوان و قوی می گردد  
در وی و چیز المحرم علی المال و الخمر و علی العیسر حرم بر کثرت مال حرم بر درازی عمر و هر چند بر گردد این دو ضعف از وی شکسته و است  
نمک و در زیر آنکه آدمی مجبور است بر نوب شہوات و شہوات بی مال و عمر دست نیاید و سبب قوی شدن اینها تضعیف بدن بعلمت آن بود که از شہوات  
ملکه شده و قوت عقیده که قوت شہو را از بون دارد و تضعیف شده و دفع آن تواند کرد و بیخای خوبی به محکم شده قوت پر کردن آن کم شده متفق علیه و عن  
ابی هریره عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لا یزال قلب الکبیر شابا فی اثنین همیشه دل پرواز می وی و است در و چیز فی حب الدنيا و  
طول الامل در و شوی دنیا و در این امید متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اعذل الله الی امره و مکذشت خای تعالی جای غدر و الله  
کرد عذر از مردی که آخر اجله پس افکند و امل او را حتی ببلعه منتین سنته تا آنکه رسانند او را بشصت سال یعنی این همه عمر بخشد و فرصت او  
و توبه نکرد و اعتذار ننمود و دیگر چه جای خد را بماند جوان کو به چون پیر شوم توبه کنم پیر کو به و بعضی گویند که معنی عبارت این است که ثابت و واجب گردانید بروی که  
عذر خواهی کند و توبه و استغفار نماید و در آن تفصیل نماید رواه البخاری و عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لو کان لادن آدم و اوان من مال لا تبغی ثوبا  
اگر باشد مرد آدمی را دور و در مال هر آنکه طلب میکند سیوم را و سیر می شود شکم وی از حرص و لا یملأ جوف ابن آدم الا التراب و پر نمی کند شکم آدمی را مگر خاک  
یعنی نادر کور مرد و حرص از وی نمی رود و این حکم بر غالب است و توبه الله علی من تاب و رجوع بر حمت میکند الله تعالی بر هر که میخواهد توفیق از الله این روزی و  
تهذیب نفس از ان یا معنی آن باشد که قبول میکند توبه از حرص مذموم از هر که میخواهد زیرا که توبه از معصیت مقبول است از عمل ظاهری و باطن متفق علیه و عن  
ابن عمر قال اخذ رسول الله کفرت بغیر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و دست زد بر بعضی جسیدی بعضی تن من یعنی بعضی ناعضای من مثل دست  
و در و شپ چنانکه عادتست درین گفتن و نصیحت کردن و چون خصوص عضو را فراموش کرد و بجهل گفت و در بعضی روایات آمده که گرفت بر دوش مر افعال  
پس گفت کن فی الدنيا کأنک غریب باش در دنیا چنانکه گویا شر غریب او عالم بر سبیل یار و گذری مبالغه درین بیشتر است چه غریب گاهی روزی چند اقامت  
نیز کند و مشغول گردد اما آنکه بر سر راه است میگذرد و دل بخیر نمی زند و عد لغتک من اهل القبور و بشا خود را از مردگان که در قبر آسوده و از نمبه گذشته اند  
و تشبیه کن با ایشان و هم در زندگی در حکم مرد و باش رواه البخاری و شرح این سخن بطی طلبه بدانکه حقیقت موت چیست انقطاع تصرف روح از بدن و کشته  
شدن پیوندی از ان و بیرون آمدن بدن از حالت بودن او امر روح را در روح موت بدن منعدم و نابود و نمک و دیگر متغیر میگردد و حال او چنانکه سلب کرده  
میشود و از وی چشم و گوش و زبان و دست و پا و تمامه اعضا و حواس و جدا کرده میشود از وی اهل و اولاد و اقارب و دشمنان و دوستان و در کرده میشود  
و جسم و داه و غلام و دواب و ملک و زمین و سر هر چه از جمیع اسباب و آلات و خیال است پس تشبیه بر مردگان و دوام در حکم ایشان آن بود که متصف گردد بقطع  
علاقه ببنی بجا کن این قطع کند تصرف روح از جوارح و ارتکاب محرمات و گروهاست و بدانکه هر چه در دست تصرف از دنیا انان او نیست بلکه همه از ان مولی

و در زیر آنکه

و بیان در جانشینت انسان کامل از مردگان







ثواب روزه وی که بعد از وی داشت لما بینما بعد ما بین السوا و الارض تحقیق تفاوت درجه که میان این دو است در بهشت و در قرب الهی تعالی و در توبه و بیشتر از تفاوت مسافتی که میان آسمان و زمین است رواه ابو داود و النسائی اینها اشکال می آرند که چگونه فاضل راجع آید عمل این مرد پسین که در یک مجله کرد بر شهادت این که پیشرفت و ما وجود آنکه درجه شهادت که در راه خدا و اظهار دین است جواب میگویند که این مرد نیزه الباقی در راه خدا و نیت شهادت داشت پس جزا داده شد بر نیت او و نیز می گویند که آن حضرت میدانست که عمل این مرد بی شهادت مساوی عمل آن شهید است بحجت نزد خلاص و عقل و معرفت باز یاد می عملی که بعد از وی کرد پس نه بر شهید فاضلتر و راجح تر است بر غیر شهید علی الاطلاق بسا غیر شهید که فاضلتر بود از شهید دلیل برین سخن حال صدیقی اگر است رضی الله عنه نسبت بشبه و صحابه کذا قالوا و عن ابن کثیر ففتح کاف و سکون موحده و الا نادوی لفتح مخمره و سکون نون نام او عمر بن سعد و بعضی گفته اند سعد بن عمر و بعضی عامر بن سعد نزول کرد شام را و بود قدوم وی آنرا با عمر بن الخطاب انبیع رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم بقول روایت میکنند که شهید آن حضرت را که می گفت ثلث اقسام علیین سه خصلت است و سه حکم که سوگند میخورم بر آنها که حق اند و احدی که مدیون شما شدی را فاقضوه پس باید که برید و نگاه دارید آن حدیث را فاما المالدی اقیم علیهن پس آن سه جز که سوگند میخورم بر حقیقت آنهاست ست فانه ما نقض مل عبد من صدقة پس بدست کشان این ست که کم نشد مال هیچ بنده از نیت صدق کردن بر فقر آنچه قصدی کردی در صورت نقصان است و لیکن چون موجب خیر و برکت است در دنیا و سبب حصول ثواب در آخرت در معنی زیادتی است نه نقصان و لا ظلم عبد مظلمه صبر علیها و ستم کرده نشدند و ستم کرده نشدنی و گرفته نشد از وی مالی بناحق که صبر کرد آن بنده بر آن مظلمه الا زاده الله بها عزرا که زیاد کرده آن بنده را خدای تعالی بان مظلمه عنت مظلمه لفتح سیم و کسر لام و فتح نیر آید و مصدر یعنی ظلم کردن و نام مالی که ظلم کردید آید و لا فتح عبد باب مسئله نکجا و هیچ بنده در سوال کردن از مردم الا فتح الله علیه باب فقر که آنکه گشت و خدای تعالی بروی در فقر را و اما المالدی احدی که فاضلتر و اما آن حدیثی که گفتیم می خوانم بر شما پس باید که بدانید اینست که میگویم حال پس گفت آنحضرت در بیان آن حدیث انما الله نیا لا بعد فقر منیت دنیا که برای چهار کس مخصوص است احوال دنیا در این چهار مرتبه بعد از رزقه الله مالا و علما اول بنده که داد او خدای تعالی مال و داد او مال و داد او مال که بدان طریق صرف و کیفیت انفاق مال در مصارف خیر و جود بر شما صدقه و تقوی غیر بر پیش این بنده تقوی می اندرین مال پروردگار خود را و ارتکاب نمیکند در دخل و خرج آن حرام و نامرغبات حق را و بیصل بر وجه و چون نمیکند و نیکی و احسان می نماید خویشان خود را و بیعل نهضت بحقه و کار نمیکند برای خدا درین مال بجزی حق که متعلق است بآن مثل زکوة و کفارات و صدقات یا بجزی خدا که فرموده است صرف مال را با لباب آن خدا با فضل المذازل پس این بنده در فاضل ترین مراتب و منازل است و بعد از رزقه الله مالا و دوم بنده ایست که داده است او را خدای تعالی علم بر حق انفاق و صرف مال در وجه خیرات و برات و حصول ثواب بران و علم بر رزقه مالا و داده است او را خدای تعالی مال خود صادق النیت پس این بنده به مقتضای علمی که دارد صادق و صالح است نیت وی و دوست دارد و از وی میکند و جود مال را بقول لوان لی ما لا علمت بعمل طان میگوید آن بنده اگر میبود و مرا مالی بمیرا عمل میکردم بعمل فلانی که تقوی می کند پروردگار را در مال و صلح رحم میکند و صرف میکند مال را در حقوق فاجر و با سوا پس نزد و ثواب این مرد و بنده برابر است اگر چنانچه اول جود مالی انفاق با فعل جوی آید و از دوم نه اما مقتضای نیت صادق که دارد و اجران می یابد و بعد از رزقه الله مالا و علم بر رزقه علمای سوم بنده ایست که داده است او را خدای تعالی مالی و نداده است او را علمی که بدان تقوی و زرد و صرف مال در حقوق نماید فهو محتطی مالی بغیر علم پس این بنده خطا و خلط می کند در مال خود و دست و پا میزند بی علم و دانش و تامل و تمیز در طریق خیر و شر و صرف میکند از او غیر حق چنانکه فرموده لایق قیله رب و لایصل غیره و لایصل قیله قیله تقوی می کند در مال پروردگار خود را و صلح می کند رحم خود را و عمل می کند در وی بحق فند ما جنب المذازل پس این بنده در پدید ترین جایاست و بعد از رزقه الله مالا و علما و چهارم بنده ایست که نداده است او را خدای تعالی مال و علم نیز میان وجه و غیره و شر فهو بقول لوان لی ما لا علمت فیه بعمل فلان پس وی میگوید که میگوید و مالی بر این عمل میگوید در وی بعمل فلانی که اسراف و اتلاف میکند فهو نیست پس این است نیت وی و در زهاسوا و بارگناه ایشان که بر میدارند بر پشت خود از ابراست رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح اینجانب بر معنی عزم باید عمل کرد و آوی بر عزم محیصت ما خود است و معنی عزم آن است که بعد است بران و هیچ مانعی از جانب او نیست مگر م قدرت و ارسیدن بدن و اگر قدرت یابد و برسد بی توقف میکند مثلا اگر کسی عزم بر زنا و ارتکاب است و ما خود است بران اگر چه عزم زنا و نیت انکارهای سبب سر خود و تفصیل کلام آنست که اول و سواس شیطان که در دل افتد کسی سبب و تعلل از اجتناب خوانند و بر اجتناب مواخذه نبود و چون در خاطر نشیند و در باطن جولان کند و بجز و آنرا خاطر خوانند و خواطر نیز از نامت مر جوم محمد صلی الله علیه و اله و سلم مرفوع و معضو است و مواخذه بران نه و این از خصایص این امت است که از رکزه رحمت خاص پروردگار تعالی بدان مخصوص شده اند بعد از آن هم است که قصد و نیت فعل دارد و در حسنات بجز قصد و نیت حمله کامل می نویسند و در سیات نه بعد از آن عزم است چنانکه تصویر نموده آمد و روی مواخذه است بر وجهی که مذکور شد و عن انس رضی الله عنه عن ابی بنی صلی الله علیه و اله و سلم قال ان الله تعالی اذا اراد لعبده ان يستعمله فرمود آن حضرت که الله تعالی چون خواهد بنده نیکی را بکار می دارد و او را فقیل و کیف يستعمله پس گفته شد و پرسیده شد از آن حضرت که چگونه بکار میبرد الله تعالی او را یا رسول الله قال یوقفه لعمل صالح قبل الموت فرمود توفیق میدهد او را برای عمل صالح پیش از مردن از اینجا فضیلت حیات لازم آید که در وی کاری توان کرد و رواه الترمذی و عن شداد بن اوس

است فقهی  
در زمان کمالات  
صلی الله علیه  
و اله و سلم  
زمان باری  
و اول و آخر  
تو این بنده

برادرزاده حسان بن ثابت است او را پدر او را صحبت است نزول کرد بیت المقدس را و معه و است در شامین قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 وسلم الکلیس من دان نفسه ذریک وفزانه و تو انکی است که مطیع و فرمان بردار و زبون کرد و ان نفس خود را و عمل ما بعد الموت و کار کند برای ثواب و جزا که  
 بعد از موت یابد و العاجز من اتبع نفسه هواها را حق و نادان و ناتوان کسی است که پیرو کرد و ان نفس خود را سوای نفس رای یعنی هر چه نفس خواهد از محرمات  
 و شوات بدد او را و با نفس بس نیاید و در دست شتوت عاجز بود و اسیر هوای نفس کرد و و تمنی علی الله و با وجود آنکه معصیت میورزد و برخلاف فرمان  
 حق میوردد و عمل خیر نمی کند و توبه و استغفار نمی نماید آرزو و خواهش دارد بر خدا که راضی گردد و بخشد و در بهشت درآورد و او التزمی و این ماجه شیخ  
 ابن جواد شافعی رحمه الله علیه در شرح حکم میگوید که علماء الله گفته اند عا کا ذب که مغرور گردد صاحب آن بدان و ما زمانه از عمل و دیگر که او را بر کار آن بحقیقت  
 رجائیت بلکه آرزو و فریب شیطانت محروف کرخی رضی الله عنه گفت طلب بهشت بی عمل کنایه است از کما بان و امید شفاعت بی سبب و علاقه  
 نوعی است از فریب و امید داشتن رحمت کسی که فرمان برداری نکند او را حق و جالت است و حسن بصری گوید که قومی را باز داشت آرزوهای امرزش تا  
 میرون رفتند از دنیا و حال آنکه نیست ایشانرا حسنه میگوید یکی از ایشان نیک دارم کار باز پروردگار خود کار نموده است دروغ میگوید مگر نیک بودی مکانی  
 پروردگار نیک کردی عمل را و می گفت دور باشی ای بندگان خدا این روز و های باطل که اینها و ادبیای احمقانت که افتاده اند در وی بخدا سوگند نهاده اند  
 تعالی پیچیده را باز و های او بخسند در دنیا و در آخرت و عمر من تصور میکنی از یاران خود نوشت که تو اهل داری مدازی عسر خود آرزو داری بر خدا بخار بد  
 خود بشمار که آهن سردی کوئی اعاد الله منه الفصل الثالث من رجل من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال کنا فی مجلس فطلع علينا  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و است از مردمی از اصحاب آن حضرت که گفت بودیم با در مجلس پس برآمد آن حضرت و طلع کرد بر ما و علی اس  
 اثر ما بود بر سر مبارک آن حضرت اثر آب یعنی غلیظ تازه آورده بود و درونقی و تازکی بر جمال با کمال خود افزوده و قلنا پس گفتیم یا رسول الله فوالک طلیب  
 النفس می بینیم باز خوشحال خوشدل حال اهل فرموداری هم چنین است که شما میگوید قال گفت راوی ثم خاص القوم فی ذکر النبی یسروا فنادی  
 قوم در ذکر تو انکی که نیک است یا رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم لا باس بالنبی لمن اتقی الله عز وجل نیست باک تو انکی و کسی را  
 که تقوی کند خدای عز وجل چه تر بغی شاکر بلند است و استحقاق من اتقی خیر من النبی و تدرستی بهتر است هر کسی را که تقوی در دوز تو انکی و طیب النفس من النعم و خوشدلی  
 و خوشحالی از جمله نعمتها است که شکران واجبست و سول کرده خواهد شد نه از وی در قیامت خاک در قرآن مجید میفرماید ثم للتسألن یومئذ عن النعم و رواه احمد  
 و عن سفیان الثوری قال کان للمال فیما مضی مکره سفیان ثوری گفت بودال دزدان پیشین که کرده داشته میشد زیرا که زهد و قناعت در دنیا شمار اهل  
 روزگار بود و قوت لایموت بی سعی و تردد و توجیه بلوک و امیر سید و از ایشان آزاری دیده و خوار می کشید و نمی شد فاما الیوم فترس المؤمن امام و زدن روزگار  
 که انیم چون باخته زهد و قناعت مست افتاده و احتیاجا غالب آمده و برای تمیل قوت توجیه و تردد و رعیتا خوار می باید کشید مال سپر سلمانان است که سبب آن انداز  
 رسیدن سهام حوادث و بلاها در امانت و متغنی است بدان از توجیه بلوک و امرا و قاتل و کفایت سفیان ثوری لولا هذه الدخانیر لعمد ل بنا هو لا لللیل  
 اگر نمی بود این دنیا را بر اینه مسندیل میبافتند ما را این دنیا فاران و خوار میشدند و مندی بکسر و قمع خرقه که بدان دست و روی پاک گفته کنایت است از  
 ابتذال و خوار داشتن و قال و کفایت سفیان من کان فی یتیم من یتیم و یغنیه کسب کسب باشد دست و ی چیزی ازین مالها پس باید که اصلاح کند و ترتیب دهد و دنیا دهد و کرد  
 از فاندانان ان احتیاج زیرا که این دانی است اگر محتاج شود کسی کان اول من یبذل دینه باشد آن کس اول کسی که بذل کند و از دست و بدین خود را و قال و کفایت  
 الحلال لا یحتمل السرف بل حلال احتمال ندارد و بر منبندار و افراط و اسراف را یعنی بی باید و مال حلال اسراف کرد و باید آن را نگاه داشت و با احتیاجا حاج کرد  
 تا چندگاه باقی ماند و قوام دین کرد و یا مراد آنست که مال حلال کم میباید شد و آن تهدیبی باشد که در وی اسراف توان کرد و رواه فی شرح المنة و عن ابن عباس قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیادی منادیوم العقیة آواز میدهد آواز دهند روز قیامت یعنی فرشته که خدای تعالی بپیکر او را بدان این انباء استین  
 که از پسران شصت سال یعنی آنرا که عمر ایشان در دنیا بشصت سال رسیده و این را نسبت بصال عمر میدهند چنانکه میگویند مات و هو ابن ثمانین یا  
 تسعین و هو العمر الذی قال الله تبارک و تعالی و این شصت سال عمری است که گفته است خدای تعالی حدشان و این است را و اولم نعلم کم میتد کرهیه  
 من تذکره آما عمر ندیم شمارا عمری که پند پذیرد و در دوزخ عمر کسی که پند پذیر تواند شد و جاءکم الذکر و آده شمارا پیغمبر ترسانند و خبر رسانند و انجا  
 معلوم کرد که تا پیغمبر نیاید و خبر ترسانند و محفل پسند و منیت و مواخذه و رواه البیهقی فی شعب الایمان و عن عبد الله بن شداد  
 معه و است در طبقه ثمانیه از کبار تابعین و ثقات ایشان شنید از عمر و علی و معا و ابن عباس و از پدر خود و از خاله خود که میمونه است ام المؤمنین و رواه  
 کرد از وی شیعی و منصور و حکم و غیر ایشان قال ان غلام من بنی غنم مائة التوالتی بدرستی که خدی از قبله بنی غنم که سه تن بودند آمدند پیغمبر را صلی الله علیه و آله  
 و سلم فاسلموا پس مسلمان شدند قال رسول الله صلی الله علیه و آله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم من کفینهم کسیت که کفایت کند مرا و بخت ایشانرا یعنی عمر و

و سامان حال ایشان کند تا مراجعت نباشد به خبر داری ایشان قال طلحه انما کففت طلحه من کفایت میکنم موت ایشان را فکما فاعند ه پس بودند این سه تن نزد طلحه فبعث  
النبي صلى الله عليه واله وسلم بعثا پس فرستاد آن حضرت لشکری را بجائی فخرج فيه احد هم پس بیرون آمد درین لشکری ازین سه تن فاستشهد پس  
شهادت کرده اند و شهادت بی ثمر بعث بعثا پس فرستاد لشکری دیگر را آن حضرت فخرج فيه الاخر پس بیرون آمد درین لشکری مردی دیگر از آن سه نفر فاستشهد  
پس شهادت کرده اند شد ثم مات الثالث علی فراشه پسر مرد و در سوم بر سر خود قال قال کففت طلحه فرائت هو لاء  
الثالثة فی الجنة پس دیدم یعنی در خواب این سه تن را در بهشت و دایت المیت علی فراشه اما همهمه دیدم آمد مرده بر فراش رایش  
ایشان مقدم و سابق ترا ایشان و الذی استشهد اخرا علیه و دیدم آنرا که شهادت کرده اند شد آخر که نزدیک میرو و بوی و متصل است بوی و اولهم  
علیه و دیدم نخستین این سه کس را یعنی آنکه نخست شهید شده بود که نزدیک میرو و باین شهید آخر و عقب تر از همه فل خلی فی ذلک پس در آمد در  
باطن من تعجب و انکار دیدن این سه کس باین ترتیب یعنی باینکه اول سابق و مقدم بر همه بودی یا هر دو شهید در یک مرتبه و آنکه بر فراش مرده  
عقب تر از ایشان فذکرت للنبي صلى الله عليه واله وسلم ذلک پس ذکر کردم آنحضرت را این خواب قال فرمود آنحضرت و ما انکرت من  
ذلک و چه جز انکار کردی تو ازین قضیه یعنی دیدن توان مرده بر فراش را پیشتر و مقدم تر از همه و هم چنین دیدن شهید آخر پیشتر از شهید اول محل انکارت  
هم چنین میاید زیرا که لیس اما فحصل غدا من یؤمن بعمر فی الاسلام منیت سیح کی فاضلتر ز خدا ی تعالی از مسلمانی که دراز کرده شود عسری و در مسلمانی  
لشبیحه و تکبیره و تقلیل از جهت عبادت کردن او و مراد را بیتیج و تکبیر و تمیل و چون شهید آخر دراز شد عسری از شهید اول بیشک اجر وی فضل  
وی زیاده تر باشد از وی و هم چنین آنکه بر فراش مرده عمل دی از هر دو شهید پیشتر بود تاویل و توجیه این همان است که در فضل ثانی از حدیث عبد بن خالد مذکور  
شد و عن محمد بن ابی عمیر و کان من اصحاب رسول الله صلى الله عليه واله وسلم روایت است از محمد بن عمیر و یقع عین و کسر میم و  
سکون تخمین و بود وی از اصحاب آن حضرت این را از برای این میگوید که صحبت وی با حضرت مشهور نیست قال ان عبد الوخر علی وجهه کففت  
آن حضرت که بنده از بنده کان اگر سفت بر وی خود من یوم ولد الی ان میوت هر ما از روزی که زاسیده شده است تا آنکه بمیرد و تحت پیری طاعت الله  
در طاعت و فرمان برداری خدا یعنی فرض کرده شود که از ولادت تا وقت پیری در سجده و نماز و زکوة باشد یا مراد بعد از بلوغ مرتبه تکلیف باشد یا حق  
فی ذلک الیوم هر آنکه کم میبارد این افتادن خود را در طاعت و عبادت در آن روز یعنی روز قیامت و لو داند و دالی الدنیا یا نه و دست میدارد که باز  
کر داند شود بوسی دنیا کی مایزداد من الاجر و الثواب تا زیاده شود از روز و با داشت عمل پس هر چند غمزه زیاده باشد تا موجب زیادت عمل گردد و بهتر و  
دوست تر بود و و اما الحد باب التوکل والصبر و کل و دلعت که نشستن کار را بکنی و بازداشتن و و کاله ففتح و کسر سم است از آن فتوکل اظهار غم خود و  
اعتماد بر غیر کردن و کمال ان بضم اسم از آن و در شرح عبارات است از باز گذاشتن بنده کار خود را بخدا و بآدم از تدبیر نفس و تبری از خل و قوت خود و توکل در غیره کارها  
رود و بیشتر استعمال وی در کار رزق بود و تحقیق معنی توکل ثقه و اعتماد است بر ضمانت حق عزوجل از افاق بنده کان را و ترک اسباب و کسب شرطان نیست  
بلکه باید نظر از آن ساقط بود و توکل کار دل است چون یقین بر ضمانت حق حاصل شد توکل درست آمد تعطیل حوائج شرع نیست و کار و کسب بآن  
مناجات ندارد و در ایشان که ترک اسباب کنند از برای تحقیق مقام توکل و ریاضت نفس کنند تا نظر از آن ساقط گردد و یقین حاصل آید بآن که وجود اسباب  
در وصول رزق شرط نیست و بعضی تعبیر کرده اند توکل را بیرون آمدن از کسب و اسباب بجهت وثوق بر اقامت پروردگار تعالی و این ابتدای حال توکل است  
یا مراد بیرون آمدن از تعلل و لیان و منتی را مباشرت اسباب مانع از توکل نیاید و یقین او در مباشرت اسباب و ترک آن بر یکحال بود مثلا منتی اگر چیست  
غرم باشد و بطریق غرق عادت در ساعت بار آید یقین وی بقدرت صانع تعالی درین صورت و در صورت درخت خرما که بعد از سالهای فراوان بطریق  
جرمی عادت بار می آید یکسان باشد بلکه مشاهد صانع کمال قدرت او در صورت اسباب و ترتب مسبات بر آن بیشتر است و در صورت بی سببی همان کسب  
فعل است و بس و اینجا چندین افعال متقین و احکام محکم است که در اینجا نیست و در ترک اسباب تعطیل خلق الهی است عز شأنه و صبر دلعت بمعنی صبر و منع  
و بازداشتن نفس از چیزی که از اغرای بشکیبائی تعبیر کنند و در شرح غالب آوردن داعیه حق بر باغنه نفس نزد معارضه شیخ نجم الدین کبری قدس سره فرموده  
صبر بیرون آمدن از غلظت نفس مجاهد و ثبات بر بازداشتن نفس از مال و اوقات و محبوبات وی و در عوارف گفته افضل اقام صبر کردن است بر خدا بصدق توبه و دوام  
مراقبه و قطع مواد خواطر فرموده که صبر نفس باشد و نفل فرض چنانچه صبر کردن بپادای فرائض و ترک محرمات و انجلی صبر کفایت است صبر کردن است بر فقر و شداید آن صبر  
کردن نزد صدق اولی و کتمان بمصایب و ترک شکایت و احتیاج احوال و کلمات و اقسام صبر نفس و نفل بسیار است و بسا کس که بر تمام اقسام صبر تجاوز نماید  
و مجال صبر را بزم مراقبه عایت توجیه و فی خاطر وی تنگ آید انتی و صبر نیز وجود کثرت قیامت و استعمال مخصوص بود بصبر بر بلا و مصایب و مکر و هت چنانکه شکر و  
رزق و در رسایل این فقیر سال است و بیان صبر و ذکر اقسام آن سعی تو صمیمه الاصحاب بالصبر فی جمیع الاداب که در اینجا بیان معنی صبر و ذکر مواد و محال آن تفصیل

کرده شده است الفصل اول عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يدخل الجنة من امة سبعون الفا بغیر حساب می در آید بهشت را از امت من هفتاد هزار کس بی حساب هم الذین آن در آید کان بهشت را بی حساب آن کسانی که لا یسترقون ولا یتطیرون  
افزون نمی کنند و مشکون بدین گیرند و علی بهم یتوکلون و بر پروردگار خود توکل دارند متفق علیه ظاهر آنست و الله اعلم که مراد استرقا برقی جاهلیت است  
که از کتاب و سنت معلوم نشده و شارع آنرا تقریر نموده و امینی نیست در آن از وقوع در شرک بقرینه قول او ولا یتطیرون و مقرر است که تطیر از عادات  
جاهلیت است و منی عنه و اجتناب از عادات جاهلیت بر جامه مسلمانان لازم است و با وجود آن در وی فضیلت است و بروی جزائی خریل مرتب  
ساخته که در آمدن بهشت است بی حساب زیرا که اکثر مسلمانان مثلاً و کفر را نه با حساب اگر چه جاهلیت بود و این نیز از درجات توکل است و بالاتر از آن  
ترک استرقا و معالجات و تدبیر آنست مطلقاً که از برای تحقق مقام توکل کنند و متعارف از توکل این معنی مفهوم میگرد و لهذا تفسیر کرده اند توکل را ترک  
کسب و اسباب بجهت وثوق بر اقیقت حق چنانکه که سنت و این مرتبه خواص است و متوسطان و ایشان را این فضیلت و جزا که درین حدیث مذکور است  
حاصل است باز یادنی للذین احسنوا الحسنی و زیاده سیوم مرتبه منتیان و متفر با سنت که اسباب بالکلیه از نظر شدو ایشان ساقط و وجود و عدم آن برابر  
شده است و ایشانرا در مباشرت اسباب عبودیت و امتثال با امر اادی است و باین حیثیت حکم غنیمت گیرد و این مرتبه اخف خواص است از اینها  
و اولیا که از خود فانی و باقی بخدا اند و نهایت مرتبه توکل و حقیقت آن این است و جزای ایشان فوق همه است و تحقیق مقام این است که اسباب بر قسم  
اند یقینی و ظنی و وهمی یقینی مثل برداشتن اقمه و نهادن وی بدین و خاتیدن و فرو بردن آنرا و مباشرت این قسم از اسباب منافی توکل نبود بلکه ترک  
آن جمل و سغه و موجب اثم است و ظنی اسبابی که جاری شده سنت الهی و تقدیر وی در حق عموم خلق مثل کسب قوت و تدبیر دران و معالجت و  
مداوات بادویه طبیب که حاصل شده ظن نفع آن و مثل احتیاج از چغری که غالب است در وی هلاک چنانچه خواب در جائی که عادتست  
در وی وجود سیل و شیر مثلاً و این قسم کامی ساقط میگرد و از نظر اهل توکل و یقین به مشاهد قدرت حق و تقدیر وی و یقین بآنکه یک ذره بی اذن پروردگار  
نخندد و هیچ چیزی خلق و تقدیر وی واقع نشود و اما اسباب وهمی واجب است ترک آن و منافی است مباشرت و امر توکل را اینجا احتیاج است از مکانی که سیل  
و شیر در و هرگز نمی آید و بحر تو تم آمدن با کمان احتراز کنند پس افزونهای جاهلیت و تطیر مانند آن از آنچه شارع نفی آن کرده ازین قسم است و ترک تیرت  
و معالجات عادی از قسم ثانی فاقم و عنه قال خرج رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يوما فقال و هم از ابن عباس است که گفت  
بیرون آمدن حضرت روزی پس گفت عرضت علی الاثم ظاهر کرده شدند و نموده شدند مرا متا بطریق کثرت و عیان یاد خواب یا اخبار است از  
نمودن آن در روز قیامت و تعبیر غرضی بجهت تحقق وقوع است فحبل عیر النبی و معه الرجل پس در ایستاد که میگرد پیغمبری و حال آنکه با دوست  
یک مرد و النبی و معه الرجلان و می گرد پیغمبری و حال آنکه با دوست دو مرد و النبی و معه الرجلان و می گرد پیغمبری و دیگر با دوست گروهی و النبی  
و لیس معه احد و می گرد پیغمبری و نیست با وی هیچ یکی از جهت عدم متابعت کسی مراد از فرایب سواد اکثر اسد الا فقی پس دیدم بسیاری پس  
که بسته است و بر کرده است گران آسان را فرجوت آن بکون امتی پس چون بسیار بود و این کرده امید داشتیم که امت من باشد فحبل هذا امتی  
فی قومه پس گفته شد که این موسی پیغمبر است و امت خود تم قیل لی انظر لست گفته شد مرا بیک فرایت سواد اکثر اسد الا فقی پس دیدم بسیاری  
بسیار را که بسته است اقی را فحیل لی انظر پس گفته شد مرا بیک هکذا و هکذا هم چنین و هم چنین یعنی همین و شامل فرایت سواد اکثر اسد الا فقی  
پس دیدم دیگر بسیاری بسیار را که بسته است اقی را فحیل مولد امتک پس گفته شد که ایشان از امت تو و مع مولد سبعون الفا قدام و بلا ایشانند نعم  
هزار کس که پیش ایشانند یعنی و رای ان سواد اکثر با هم از ایشان چنانکه روایت بخاری دالت دارد بران و الله اعلم مدخلون الجنة بغیر حساب می در آید بهشت را  
بی حساب هم الذین لا یتطیرون ایشان آن کسانی که لا یسترقون و افزون نمی کنند با فزونهای جاهلیت و لا یتوکلون و داغ غنی سوزند و  
داغ کردن نیز از اسباب و همیه است و در احادیثی نیز از آن آمده و نزد ضرورت که حکم اطباء حاذق یقین شود و خصی نیز بهشت اما محتار آنست که مکره  
و حرام است و کلام این درین باب در شرح سفر السعادت مشیح است از آنجا که بهجت و علی و بهر یتوکلون و بر پروردگار خود توکل میکنند و دست  
با اسباب و همیه نیز نموده مقام عکاشه بن محسن بکیریم و سکون و اوقع صاد و عملتین پس با یسار و عکاشه که از مشایر صحابه است بضم عن و تشدید کا  
و تخفیف ان و تشدید اکثر است حاضر شد بعد از او مشایر دی را که بعد از دوست و شکست شمشیر وی روز بدر پس داد آن حضرت اورا چوبی یا شاخ خرمشک را وی است  
پس گشت در دست وی و مشیره وی اول کسی است که بیعت رضوان کرد و بشارت داد و اورا آن حضرت بهشت و می از فضیلهای صحابه بود و وفات یافت در خلافت  
صدیق دزدن ردت و عمر وی چهل و پنج سال بود و روایت کرده است از وی ابو بریه و ابن عباس و خواهر او ام قیس نبی محسن فقال ادع اسدک بجلنی فنهیم پس گفت عکاشه  
مران حضرت را و عاکل خدای که بعد از او از ایشان یعنی از توکلان که در آید بهشت را بی حساب قال اللهم جعل منکم گفت آن حضرت خداوند بگردان عکاشه را از ایشان تم حرام آنرا







بخندام دارد و در اصل بجهت معنی زمین بلند است فلما قفل رسول الله پس هرگاه مراجعت کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قفل معراجت کرد جابر بن حضرت و قفل با آنکه از صفی بطن و قاطعه را که قاطعه کونیه باین معنی گویند تعاف و لا یعنی بود و سلامت با آنکه قاطعه العاطلة فی واد کثیر لعصاه پس دریافت و در سیدایشانرا نیم روزی در وادی که بسیار بود درختان در وی و عصاه بکسر عین جمع غصه یعنی درخت خار و در مجمع البحار گفته غصاة درختان معیان قفل رسول الله پس فرود آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و تفرق الناس لیتظلمون بالشجر و متفرق شدند مردم در آن حالتی که سایه می طلبند درختان یعنی هر که ام زیر درختی رفت و قیل و ذکر و قفل رسول الله پس فرود آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم تحت سمره زیر درختی که نام او سمره است و فی الصراح سمره بفتح سین و ضم میم درخت طلع فعلق بها سینه پس بیا و بخت آن حضرت بآن درخت شمشیر خود را و نمنا فومه و خواب کردیم مایک خواب فاذا رسول الله پس ناگاه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به یونا میخواستند ما را و می طلبند نزد خود پس رفتم نزد وی و اذا عنده الصواعی و ناگاه نزد آن حضرت اعرابی حاضر است فقال ان هذا اخرا طاعی سبی و انما یمیم پس گفت آن حضرت این اعرابی کشید بر شمشیر و حال آنکه من خواب کننده ام فاستیقظت و هو فی بدو صلتا پس بیدار شدم و حال آنکه آن شمشیر در دست و دست برهنه و صلت بفتح صاد و ضم آن شمشیر آهنگه قال من یمنعک منی فکف اعرابی که منع میکند و نگاه میدار و ترا از من فقلت الله پس گفتم نگاه میدار و مرا خدا می تعلل ثلثا سه بار گفت این کلمه را و لم یعاقبه و عذاب نکرد آن حضرت آن اعرابی را و جلس و نشت متفق علیه و فی رواية اخی بکوالا سمع جیل فی صحیح و در روایت ابی بکر اسمیل که در صحیح خود آورده اینچنین آمده که فقال من یمنعک منی پس گفت آن اعرابی که منع میکند ترا از من قال الله گفت آن حضرت منع میکند مرا از تو اما فقط السیف من بدو پس افعاء شمشیر از دست اعرابی فاخذ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم السیف پس گرفت آن حضرت شمشیر را فقال پس گفت من یمنعک منی که منع میکند ترا از من فقال کن خیر اخذ پس گفت اعرابی بر آن حضرت را بایش بهتر گیرند یعنی گیرند و بعد در با کنند و بطف فقال تشد لالالا الله وانی رسول الله پس گفت آن حضرت ای ایوایی سیدی که نسبت به معبودی بحق کمر بسته و من فرستاده خدیم یعنی مسلمان بشوی قال لا گفت اعرابی مسلمان نمی شوم و لکن اعاهدک ان لا اقاتلک و لیکن من عده میکنم ترا که کشش بکشم ترا و جبک نکم تا تو و لا اكون مع قوم یقاتلونک و نه باشم با قومیکه قتال میکنند با تو فخلی سبیل له پس برادر آن حضرت اعرابی را فاتی اصحابه پس آمد اعرابی بآمران خود را فقال حبسکم من غده خیر ان س پس گفت به یاران خود آمده ام شمار از نزد بهترین ادیان که این کتاب الحمیدی هم چنین است در کتاب حمیدی و فی الیاض و هم چنین است در کتاب ریاض الصالحین تصنیف امام محمد بن ابی نوری و عن ابی ذر ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال انی لا علم لآیه لیاخذ الناس بها لکنتم ان حضرت فرمود من و اعم آیتی را از قرآن که اگر گیرند و عمل کنند و مشک نمایند مردم بدان آیت هر آینه بس است ایشانرا از جمیع افعال و در آن آیت و لش این است و من یتق الله یجعل له مخرجاً و کسی تقویا و رزق خدای را بگرداند خدای تعالی برای وی و یرون آمدن و خلاص شدن از هر تنگی و اندوه و محنت در دنیا و آخرت و رزق من حیث لا یحسب و روزی رساند او را از آنجا که گمان نداشت و یعنی بی ریج و عقب و تر و در واه و احمد و ابن ماجه و الدارمی و عن ابن مسعود قال قرانی رسول الله گفت عباد من مسعود خوانانید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیت را اینچنین فی انما الرزاق ذو القوه المتین و این قرائت شاذ است در قول حق سبحانه ان الله هو الرزاق ذو القوه المتین رواه ابو داود و الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح و عن انس قال کان اخوان علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انس گفت بودند و برادر در عهد آن حضرت فقال احداهما یا نبی صلی الله علیه و آله و سلم پس بود یکی از آن دو برادر که می آمد نزد آن حضرت چون مجرب بود و معتد الکرمه دست بر سید و الآخر تحریف و برادر دیگر حرفی همیکه در فکلی الحرف اغاه النبی صلی الله علیه و آله و سلم پس شکایت کرد آن برادر حرفی که بگوید آن حضرت برادر خود را یعنی نوبت او بر من افتاده و مرا غمخواری او باید کرد فقال لعلمک تروق به پس گفت آن حضرت در تسلیم و صبر دادن وی بر تحمل مونت او شاید که تروق داد و میشود بی برکت او و بسبب غمخواری و اتفاق که برو می کنی و این حدیث دلالت دارد بر آنکه اتفاق بر فقر و تحمل مونت ایشان خصوصاً بر دمی را عام سبب او را در رزق و برکت در است رواه الترمذی و قال هذا حدیث صحیح غریب و عن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان قلب ابن آدم کل واد شعبة یستی که دل آدمی را در بر وادی شاخ و قطعه ایست کنایت است از شیب و تفرق بمو و خواطری در اسباب رزق و تحقیق ان فمن ابتغ قلبه الشعب کلها پس کسی که تابع گرداند دل خود را آن شعبا را همه یعنی در آن همه مو و مو خود را برود و در تفرقه افتد لم یبال الله بای و اذ اهلكه باک نذر خدای تعالی که در کدام وادی هلاک گرداند او را و رزق او ازین عالم در کدام شعله اتفاق کرده و چه حال موت او برسد و من توکل علی الله کفاه الشعب و کسی که توکل کند و اعتماد کند بر خدا و بسپارد کار خود را بوی تعالی کفایت کند الله تعالی او را همه شعبا و تفرقه ها و حاجتها و مونت های کودکان او را و اوه ابن ماجه و عن ابی هریره ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال قال و بکم عزو جل ان حضرت فرمود که گفت پروردگار شما را بوی عبیدی اطاعونی اگر نندگان من فرمان برداری کردند می مرا لا سقتهم المطر باللیل خبرا می نوشانیدم ایشانرا باران را در شیب یعنی میفرستادم در شیب بر ایشان باران تا از آن آب میخوردند و تخصیص شیب به جهت آنست که غالب باران شیب

افتد و نافع برآید و اطاعت علیهم السلام بالنهار و طالع میگردانیدم برایشان آفتاب را در روز و لم اسمعهم صوت الرعد و نمی شنویدم آسمان را  
 آواز غریب در ابرو کنایه نیست از امن و سلامت خالص که در وی اصلا بیم افت و هلاک نباشد و واه احد و عنه قال دخل رجل علی اهله کنت  
 ابوهریره و در آمد مردی بر اهل و عیال خود فلما دایع ما بهمه من الحاجة خرج الی البریة پس چون دید آن مرد آنچه با اهل وی بود از فقر و حاجت بیرون  
 آمد بسوی صحرا تا بهم رساند برای ایشان چیزی از قوت فلما دات امراته قامت الی الریح پس چون دید زن وی که وی بیرون رفت ایستاد  
 و رفت بسوی آسیا و صنعتها پس نهاد آسیا را پیش خود یا نهاد یک سنگ آسیا بر دیگری بامید آنکه مرد وی که بیرون رفته است چیزی بیارد  
 و بسایه و نانی ببرد و الی التور و فنجونه و الیسا و آن زن بسوی تنور پس گرم کرد آنرا تا مان بپزد و سحر یافتن توتوسجیر ما بنیدن ثم قالت اللهم عار و ذقا پس ز  
 کنت زن و عاگرد که خداوند از وی ده مار فقطرت فاذا الجفنة قد امتلأت پس نگاه کرد و آن زن پس نگاه کا سه بزرگ که زیر آسیا نهاده بود  
 پر شد باز و قال کنت راوی و ذهبت الی التور و فوجدته ممتلئا و رفت بسوی تنور پس یافت آنرا پر شده بنان یعنی این اردو خوب بخوردان شد  
 و به تنور پیوست یا اردو در جنبه بحال خود بود و ناهنا در تنور از غیب پیدا شدند قال کنت ابوهریره فرجع الزوج پس باز آمد شوهر چون این حال را دید  
 قال کنت اصبتم بعدی شیا یا فقیه بعد از رفتن من چیزی از جیب که آس گردیده و نان نخمیه قالمیت امراته نعمه من و نیا کنت زن آری یقینم  
 آنرا از خلق و بر مجری عادت بلکه از پروردگار از غیب و قام الی الریح و با بیاد و رفت آن مرد بسوی آسیا و برداشت آسیا را که زن نهاده بود  
 فذكر ذلك للنبی صلی الله علیه و الله و مسلم پس ذکر کرده شد قصه آن مرد برای آنحضرت فقال انما لولم یضعنا لم تزل تدالی یوم القیمة آگاه  
 باشید بدستیکه شان این است که اگر بر بنیدن است آفرید آسیا را دایم سبکشت و آرد می انداخت تا روز قیامت و این همه از برکت جبر و توکل بود و معلوم  
 شد که وقوع این قصه در زمان برکت نشان سرور انبیا بود صلی الله علیه و الله و مسلم که از آثار و انوار ذات معجز آیات وی صلی الله علیه و الله و مسلم پر  
 انداخته در قالب کرامت بعضی اصحاب وی ظهور یافته نه قصه است از قصص ائم ساقیه و واه احد و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و الله و مسلم ان الرزق لیطلب العبد کما یطلبه اجله بدستیکه رزق هر آنیکه میجوید نه را چنانکه میجوید وی را اجل وی یعنی سید  
 هر دو یقینی است و چنانکه حاجت نیست که کسی مرک را بجوید و حاصل کند البته میرسد هم چنین رزق را حاجت نیست که بجوید آنچه مقدراست البته  
 میرسد بجوید یا بجوید و اگر کوید رزق بحسب تنه میرسد حسب تنه مقدراست یعنی توکل مر خدا را بد کرد و یقین بضمانیت وی تعالی رزق را واثق داشت  
 و اضطراب نکرد اگر طلبی بر وجه جمیل کند برای اقامت رسم عیو بیت یا وثوق بضمانیت نیز درست است بیت همین توکل کن بجناب پاد دست رزق تو بر تو ز تو  
 عاشق تراست و واه ابو نعیم فی الحلیة و عن ابن مسعود قال کان فی نظر الی رسول الله صلی الله علیه و الله و مسلم کما یطلبه اجله بدستیکه رزق هر آنیکه میجوید  
 من الانبیا که حکایت میکند حال پیغمبر از پیغمبران را و باز می نماید بصورت از حضرت بر قوم فادموه زود ان پیغمبر را قوم وی پس خون آلوده کرد و از او را بکسر  
 بپزه خون آلوده کردن و هو مسیح الدم عن وجهه و حال آنکه پیغمبر میبوزد و د پاک میکند خون را از روی خود و یقول اللهم اغفر لقومی خداوند ایامه  
 قوم مرا فانهم لا یعلمون زیرا که ایشان نمیدانند حقیقت حال مرا و دین اود از منی است بالتماس و درخواست علم و معرفت از درگاه حق سبحانه برای تو که  
 تا حقیقت حال بشناسند و ایمان بیارند شیخ ابن حجر عسقلانی میگوید که واقف نشدم بر تعیین این پیغمبر مذکور و نام وی که کیست و حسبت و احتمال دارد  
 که نوح پیغمبر باشد انتهی و در اخبار آمده است که نوح علیه السلام را قوم وی چندان میزدند که خون آلوده می شد و مدت بارزین افتاده میبود باز  
 برنجاست و دعوت میکرد و بعضی گفته اند که مراد ازین پیغمبر ذات شریف خود را داشت در صورت اسام و احوال و نمود و این سخن هر درست و این  
 کلام از آنحضرت در روز احد مدیست و الله اعلم متفق علیه باب التوایا و السمعة ریا شق از ویت است فی الصراح و ریا بکسر و المدح و الشان  
 را بر یکی خلق نمودن و در عین العلم گفته را طلب منزلت نزد مردم بعبادت پس ریا مخصوص بعمل ظاهر باشد و آنچه از قسم عبادت بود ریا در آنجا بود و  
 چنانکه کثرت مل و اتباع و حفظ اشعار و حسن رمی و اگر باشد از وادی تکبر و افتخار خواهد بود و ریا و آنچه مقصود بوی طلب جاه و منزلت بود چنانکه مشایخ  
 برای نمودن مریدان و استمالت تلو و ترغیب ایشان را قند او اتباع کنند نیز در حقیقت ریا نباشد اگر چه در صورت ان بود و باین معنی گفته اند ریا  
 الصدیقین خیر من اخلاص المریدین و باید دانست که ریا ان بود که در ذات شخصی گالی بود و حکم واقع و آنرا مردم نمیداد و دست دارد که بر مردم ظاهر کرد و خلق آنرا  
 بدانند و اما آنکه نبوده ریا باین کذب و نفاق بودن ریا بر تمیاس آنکه گفته اند غیبت آن بود که عیبی که در واقع در شخصی بود بگویند و اگر نبود آن خود افترا و بهتان باشد و  
 ما اقسام بود فاحش تر و قبیح ترین اقسام وی آن باشد که در وی قطعاً زاده ثواب و قصد عبادت مولی تعالی نبود بلکه محض از برای نمودن خلق و طلب منزلت نزد ایشان  
 بود و ملین در نهایت غضب و عنت الهی است و عمل مردی باطل است تا آنکه بعضی گفت اند که موجب ابرار زنده نیز نمود و موجب کرد و قضا قسم دیگر آنکه مرد بود و جانب  
 ریا غالب و این نیز در حکم اول است و دیگر آنکه هر دو ماده برابر بود و ظاهر آنست که سود دین درین قسم برابر باشد ولیکن احادیث و آثار در و در و عید و عدم قبول است

و اما آنچه راجع و غالب بدان نیت ثواب و اراده و جلاله تعالی باشد ظاهر در وی نقصانست نه بطلان یا ثواب و عقاب هر دو باشد بر انداز نیت و نیز فرقی  
 کرده اند در آنکه قصد ریاء ابتدای عمل بود یا در شای آن عارض شود یا بعد از عمل لاحق کرد و نخستین شیخ تراست پس از این دوم و سوم کمتر است و وجود  
 وی آنچه گذشته باطل نگردد و نیز فرقی است در آنکه قصد ریاء و غیبت انصاف باشد یا خطر پیش نبود و خلاصی از ریاء در نهایت دشواریست و وجود حقیقت  
 اخلاص متعسر است گفته اند که اگر ستایش خود را از کسی بشود و بدان شد که در دو علامت وجود ریاء است و اگر در خلوت کاری میکند و خیال ریاء در خاطر دارد آن نیز  
 ریاء است عاذا بالله منها و اینجا حالتی دیگر است و آن فرج و سرور است بفضل خدا و رحمت و حسن لطف و توفیق وی تعالی و تقدس پوشیدن کنایان و  
 آشکارا ساختن طاعات یا بقصد اظهار دین و طاعت تا دیگران اقتدا کنند و پیروی نمایند و این محمود است و داخل ابواب ریاء نه چنانکه احادیث درین باب  
 بسیار و مسئله خامض است و تفصیلی دارد و در کتب فقهیه تعرض آن نکرده اند و تحقیق این مسئله از کلام قوم با حبسیت خصوصاً در کتاب احیاء العلوم و آنچه گفته  
 شد مقتبس از اینجا است و بمعنی بضم سین و سکون میم کثر ریاء یا ذکر کرد و گویند که فلان این کار را برای ریاء و سعه میکند یعنی تا به نیند مردم و بشنوند و با جمله  
 سمعه در اینجا متعلق بحال سمع بود و ریاء بجانب بصره الفصل الاول عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان  
 لا ينظر الى صودركم و اموالكم خدای تعالی نمی بیند بظرف رحمت و غایت بجانب صورت های ظاهر شما که خالی است از سیرتهای مرضیه و الهامی شما که عاری است  
 از خیرات مقبوره و لکن انظر الى قلوبكم و اعمالكم و لیکن نظر میکند بسوی دل های شما که محل تقوی است و کردار های شما که تقرب مینمایند بدان برگاه وی تعالی و  
 و بعضی کتب اینچنین نقل میکنند که ان الله لا ينظر الى صوركم و اعمالكم و لکن ينظر الى قلوبكم و نياتكم رواه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 قال الله تعالی انما اعني الشركاء عین الشریک و هم از ابی هریره است که گفت گفت آنحضرت که پروردگار عالم اجل جلاله میفرماید من بی نیای ترین شریک منم از شریک یعنی  
 شریک که در عالم سیاه شده محتاج به شریک و راضی اند بدان تا هر یک را بعضی و جنسی در آن چیز باشد که شریک نیست بخلاف من که خلاق علی الاطلاق بی نیایم از آنکه شریک  
 در عبادت راضی به شتم آنکه خالص و تنها برای من نه کنند و تسبیح و تسمیه و سجده بشریک باعتبار کبر و اندین بندگانش را و در شریک پس از این بیان کرد بی نیای منم از شریک  
 خود ملازم شریک و فرمود من عمل علما شریک فیه معی غیر کسی که بکنه عبادتی را که شریک کرد اند در آن عبادت با من و دیگر را ترک و شریک میکنم از آن کس را با شریک وی و بی رویا  
 و در وایتی بجای ترک و شریک اینچنین آمده که فاما منبه بری پس من از آن کس نیزارم هو الذی عمله آنکس یا عمل آن کس برای آن کسی است که کرده است عمل را برای آن  
 رواه مسلم و ظاهر این حدیث آنست که مزج ریاء و دخل وی نیز مغفوت ثواب است و لیکن گفته اند که این در دو قسم از ریاء خواهد بود که نیت ثواب در وی قطع نبوده  
 یا قصد ریاء غالب باشد و تواند بود که مقصود بمبالغه باشد در زجر و منع از مذکبیت ریاء و الله اعلم و عن جندب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 و سلم من سمع کسی که مشهور کرد اند نفس خود را و قصد شهرت کند میان مردم یا کسی بشنود از مردم احوال و فضایل خود و شیع بعضی مشهور کرد اندین و گنهای دور کردن و  
 نشر کردن ذکر آید و بمعنی اساع یعنی شنوایان نیز آید که فی العاموس سمع الله به مشهور کرد اند خدای تعالی عیبهای او را و رسوا کند او را و در قیامت چنانچه قید  
 یوم القیمه صریح در حدیث جندب در اول فصل ثالث بیاید و من یوالی یوالی الله به و کسی که عمل کند بر یا جزا دهد او را خدای تعالی جزا بدهد و ابان یعنی بگوید جزا  
 خود را از کسی طلب دارد که عمل برای وی کردی و بعضی گفته اند مراد آنست که ظاهر هر که را در علمای زشت او را که پنهان میدارد و قنصیت میکند و رسوا کرد اند او را  
 نزد خلق در دنیا یا آشکارا میکرد اند نیت فاسد و عرض باطل او را ظاهر میکند و اند بر مردم که عمل وی برای خدا نمود و بعضی گفته اند که مراد آنست که کسی که بشنود عمل خود را  
 و بنیاد آنرا مردم را بشنوند و بنیاد خدای تعالی ثواب او را بی آنکه به جزا بوی محسوس خود در آن یا مراد آنست که کسی بشنود و بنیاد عمل خود را بشنوند و بنیاد حق تعالی آنرا مردم و ثواب وی  
 امین باشد در دنیا و محروم گردد از ثواب آخرت متفق علیه و عن ابی در قال قیل رسول الله گفت ابوذر که گفته شد میفرماید خدا را صلی الله علیه و آله و سلم ارایت الرجل آیا بینی  
 و میدانی مردی را که بعمل العمل من الیوم میکند کاری را از جنس خیر و نیکیه و الناس علیه و ستایش میکنند او را مردم بران کار حکم این چیست و حق و و آیه و در وایتی بعد از آنکه  
 الناس علیه این عبارت نیز آمده که و تحبه الناس علیه و دوست میدارند مردم او را بران کار قال فرمود آن حضرت ثلاث عاجل بشری المؤمن آن ستایش کردن  
 مردم و دوست داشتن ایشان او را زود بشارت دادن مسلمانست یعنی پیش از آنکه در آخرت ثواب آن عمل بدهد در دنیا ثواب آن یافت از ستایش مردم و  
 این کو بشارت داد است او را ثواب آخرت و این از ریاء نیست زیرا که قصد وی ثواب آخرت بود حق تعالی بفضل خود نیز در دنیا ثواب داد و رواه مسلم الفصل  
 الثاني عن ابی سعد بن ابی فضاله صحابی انصاری حاشی این چنین است در سنن احمد و جامع الاصول و استعاب و در بعضی نسخ مصابیح و مشکات ابی  
 سعید آمده عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال فرمود انما جمع الله الناس یوم القیمه وقتی که فراهم آورد خدای تعالی آدمیان را روز قیامت  
 لیوم لا و یب فیهم مردی را که شک نیست در آمدن وی نادانیه و فرشته آواز دهنده من کان شریک فی عمل الله لیسک بود که شریک میکرد اند در عمل وی  
 اگر کرد آنرا برای خدا کسی را یعنی ریاء می کرد و دنیا طلب ثواب من عند غیر الله پس باید که طلب کند ثواب عمل خود را نزد غیر خدا شریک کرد اند و افاقان الله غنی الشریک غنی الشریک زیرا که  
 اندکی تعالی بی نیای ترین شریک است از شریک رواه احمد و عن عبد الله بن عمرو انه سمع رسول الله راایت است از عبد الله بن عمرو که وی شنید میفرماید خدا را صلی الله علیه و آله و سلم





پس اگر صاحب شرة سلوک طریق سدا و صواب کند و نزدیک رود و در غیة از طریق توسط و اقتصاد و نقد در جانب افراط و تفریط فارجه پس امید دارد  
خود و فلاح دارد و ان اشیر الیه بالا صایح و اگر اشارت کرده شود بسوی صاحب شرة باختیار یعنی مشهور و ممتاز گردد در میان مردم فلاح و به پس شایسته  
او را از اهل فوز و فلاح و دوقول او فارجه و فلاح و فاشا رستت با بهام عاقبت و عدم علم سابقه یعنی بظا هر امید دارد باید بود که هر که سلوک طریق سدا و صواب  
میکنند و از راه راست دور نمی افتند و محقق الحاقه و رستکار است و اگر چنین است و خفق و فساد انگشت نداشته و او را در ظاهر از اهل فلاح نشمارند و عاقبت کار  
هر دو بهم است تا عاقبت برچو بود بیت حکم مستوری و مستی همه بر خفا نیست کس نه است که آخر بحال است که در امان امید است که هر که توفیق طاعت  
داده و راه راست برده اند عاقبتش نیز خیر خواهد بود و نیز عادت رحمت الهی جاری است که بد کار آنرا آخر بخیر نیکی می کشد و توبه می بخشد اما نیکو کار آنرا  
یراقه کثری آرد و تسال الله العاقبة و رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن النبی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال فرمود و یکسب  
امری من الشرائع بسیار الیه بالا صایح فی دین او دنیا پس است مردان بدی که انگشت نما کرده شود در دین مادر دنیا اما مشهور و انگشت نمادند در دنیا خود ظاهر  
است که محل آفت و بجنبه یرون افتادن از طریق امن و سلامت است و اما درین زیر که آن نیز طعنه وقوع در شبکه ریاء و ریاست و امانت و تقدیم و تعجیل  
مردم و تعظیم ایشان و شمولت غیبه نماند و مکاتبت و غوائل شیطانت و کفر کسی بود که نجات یابد از آن و سلامت نماند و آن مکرقران و صدیقان چنانکه گفته اند  
که آخر باخیر من رهس الصدیقین حب النجاس فحول و کما می بر حال بهتر باشد و سلامت و حفظ حال تر الا من عصمه الله مگر کسی که معصوم و محفوظ دارد و  
او را خدای تعالی ازینجا معلوم شد که این در حق کسی که محبت ریاست و جاه و قبول دلبهای مردم و امن گیر حال او است اما آنکه محفوظ و مخلص است مستثنی است  
از آن و فرمود رب العزت در کلام خود و حکایت کرد از حال خواص بنده کان خود و جعلنا للفقین اماما و قتل است که حسن بصری را گفتند حمزه علیه السلام که تو انگشت  
نما شده و مردم و حال آنکه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این چنین میفرماید فرمود و آن حضرت مبتدع در دین و فاسق در دنیا است یعنی آنکه در دنیا  
نمی و مشهور گردد و بغنا و در فتن و غر غیة و در دین بر طریقه سنت و اتباع باشد و داخل این کلمه نیست و با الله التوفیق و رواه البیهقی فی شعب الایمان  
القصل الثالث عن ابی تمیمه قال شهدت صفوان و اصحابه ابی تمیمه بن محمد البصری که از تابعین است گفت حاضر شد صفوان و یاران او را  
و جناب یو صمیم و ابو زر غفاری رهن که نام وی خدیست و صیت میکرد و ایشان را یعنی صفوان و اصحاب او را صفوان بن امیه و صفوان بن عسال و صفوان بن  
المعطل همه صحابه اند اما اینجی مراد کیست فقالوا بل سمعت من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنید پس گفت صفوان و اصحاب وی خدیب را آید شنیده اند  
حضرت خیری قال سمعت رسول الله گفت جناب شنیدم غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بقول می گفت من سمع سمع الله بر یوم القیمة کسی که مشهور گردد و اندر خود  
در دنیا رسو گردد و از او را خدای تعالی روز قیامت و من شاق و کسی که در شفقت افکند مردم او را تخلف کند ایشان را آنچه فوق طاقت ایشانست طبعی عام تر مراد است  
شامل نفس خود و غیر خود چه انداختن نفس خود در شفقت و فوق طاقت کار خدایا کند و موجب خلل و ضرر گردد و تیرممنوع است و بعضی گویند که مراد وقوع در شیئی و جانی  
از خلق و در طرف خلاف و نزاع افتادن است با ایشان بر بر تقدیر خدای و است که شق الله علیه یوم القیمة در شفقت و شدت و محنت اندازد خدای تعالی او را  
روز قیامت شق علیه در شفقت انداخته او را و بعضی روایات شاق الله علیه نیز آمده قالوا گفت صفوان و اصحاب وی خدیب را او صنادید زن ماریا فقال  
پس گفت جناب اول باینکه من الانسان بطنه اول چیزی که فاسد و کینه می گردد اندامی و میرسد و آتش و دوزخ شلم و است یعنی نخست چیزی که سبب خوار  
و در آمدن و دوزخ و کشیدن عذاب آدمی گردد آدمی را خوردن حرام است فمن استطاع ان لا یأکل الا طیبا فلیفعل پس کسی که تواند که نخورد و مکر حلال را باید که بگذارد  
اما از آتش و دوزخ نجات یابد و من استطاع ان لا یحول بینه و بین الجنة و کسی که تواند که عایل و مانع نکند و میان وی و بهشت ملاکف من دم احراقه  
فلینفل مقدار پری کف دست خونی که ریخته است آنرا باید که بگذارد از خون بناحق ریختن مانع میکرد و از دامن بهشت اگر چه مقدار یک کف دست بود چه جای زیاده  
بر آن و از عقل و در است که اگر تا باین چنین کار خیر و خیر کند که مانع آید از آن چنان امر عظیم شریف که در آمدن بهشت است و رواه النجادی و عن محمد بن الخطیب  
و عن الله عنه انه خرج یوم المالی مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فوجد معاذ بن جبل فاعاد له عند قبر النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
میگوید امیر المؤمنین مسجد روزی مسجد آن حضرت در آمد و یافت معاذ بن جبل را که نشسته بود نزد قبر شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم و حالی که گریه میکند عاذ فقال پس گفت عمر  
معاذ را که یکبار چه چیز کردی که آوردت از آن یکسینی شئی سمعت من رسول الله پس گفت معاذ که کردی که آوردی که در دامن چینی که شنیده ام آنرا از غیر خدا صلی الله  
علیه و آله و سلم سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول ان یسیر الی شریک شنیدم آن حضرت را که می گفت اندکی از ریاء موجب شرک است چه جای آنکه بسیار  
و من عادی الله و لیا و کسی که دشمن دارد و دوستی از دست خدا ناقد بارز الله بالحرار به پس تحقیق بیرون آورد خدا را بیک مهر که با خدا بیک براید البته محذول و معزوم کرده و مسایه  
میان صف بیرون شدن بیکسان الله بحسب الامر لا یتقیا و الا خیار به است که خدای تعالی دست میدارد و نیکو کاران بر نیز کاران پوشیده و حالان را ازین ان اذا غابوا لم یعتقد و ان کما فی  
چون غایب باشند باز پس کرده نشود احوال ایشان و اذا حضر و الم یحوا چون حاضر باشند خوانده نشوند و طلبیده نشوند بجهانی و مجلسی ساخته شود و علم حقیر و او را خوانده شود نزد دیگر کرد



برای  
ایمپرسیونیسم  
در ایران

الله وسلامه علیه وعلیه منی است بدلائل قطعی که دلالت دارند بر جبرم و تعیین رجحان عاقبت ایشان و در این حدیث در متون عثمان بن مطعون بود  
رضی الله عنه که از کبار مهاجرین بود اول کسی که بعد از هجرت مدینه از مهاجرین فوت کرد او بود و آنحضرت بعد از موت به جبین وی بوسه زد و اشک رحمت  
و اوراد بر بقیع بخورد و شرف خود دفن کرد و غایات بسیار کرد و زنی در آنجا حاضر بود گفت میباید ترا بهشت ای ابن مطعون که عاقبت تو بخیر است پس آنحضرت  
آن زن را برین سخن بویخ کرد و این حدیث فرمود و در حقیقت مضمون آن خبر و منع است بطریق مبالغه بر سوادب در حضرت نبوت و حکم بر عین جبرم  
بدان و خلاصه آن کنایت است از عدم تصریح بعلم غیب تا بدیهی است کلام مراد با مراد عدم دریافت احوال عاقبت است چه در دنیا و چه در آخرت  
تفصیل چه علم باحوال غیب بتفصیل جبر پروردگار تعالی را نباشد اگرچه محمدا معلوم است که عاقبت انبیا علیهم السلام بخیر است و بعضی گفته اند که مراد عدم  
در یافت در امور دنیا و دین است نه آخرت و یا مراد آنست که نیکو نامی مراد یا بقتل و نیکو نامی که نازل خواهد شد بر شما عذاب و کمال چنانکه بر اعمام سابقین نازل  
شد و بعضی گفته اند که مراد تردد در فتح کرد و وقت دوست و این معانی نه موافق توق حدیث است و حق آنست که در و این قول پیش از نزول قول صحابه است لیکن  
لک است با تقدم بن ذنب و مانع اول ابامی بود در عاقبت و بعد از نزول این آیت تعیین شد که عاقبت بخیر است که اقبل و الله اعلم و حق جابو قال  
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم عرضت علی النار عرض کرده شد برین و نود و شد در آتش و وزخ در شب معراج یا در وقت دیگر در خواب  
یا بیداری فواتی فها المني بني امي اشل پس دیدم در آتش بی از قوم بنی اسرائیل تعذب فی هوة لها عذاب کرده میشود از جهت آنکه هر کس از آن زن  
بود و بطعمها فلم تطعمها بته داشت آن زن که بر این سخن خواند او را چرخ و لحد قتل عها تا کل من خشاش الارض و کذا انت و سر زندان زن  
که باک بخورد و از حشرات زمین و خاشاک و شیخ و شین و غیره از جنینها بر روی زمین و از پرندگان و حشرات زمین و کجکان و مانند  
آن کذا فی القاموس و نوی گفته که فتح خاشاک است از کسر و ضم و اجماع شین اصوب است از اجمال وی بعضی میگویند و پرندای ضعیف حتی ماتت جوعا تا آنکه  
مرد آن که از کسکی و دابت عمر و بن عامر الخواری و دیدم سر و بن عامر خراعی و بحیر قصبه فی النار می کشید و دمای خود را در آتش و وزخ قصبه بنیم  
قاف و سکون صاد مملو و دکان و کان اول من سلب الموائب و بود عمر و بن عامر خراعی نخستین کسی که آزاد کرد ناقار اسباب جمع مایه است ناقد که را  
که را کرده و گذشته میشود و با جهت بخت نذر یا جز آن و از عادت جاهلیت بود که چون نافه شکم میزد همه مایه با قدم می آورد و یکی از فرود و رود را  
یا میشد از مرض آزاد میکرد و ناقد را و را میگرداند و او را سوار میشدند بر آن و منع نمیکردند و از آب و گیاه از هر جا که می خورد و میشد و شیدند آنرا و این فعل را  
عبادت و موجب تقرب با صام میدانند و اول کسی که این فعل کرد و این رسم نهاد و عمر مذکور بود و گفته اند که نخستین کسی که بر شستن با رسم نهاد و آنرا موجب تقرب  
کردانید وی بود و در بعضی روایات عمر و بن لعی آمده ظاهر هر دو یکی است عامر پدر اوست و لعی نام جدی بکسر کای است بدیده کرده اند و گاهی بحبد  
که اقبل و او را مسلم و گاهی گفته که ازین حدیث معلوم کرد که بعضی از اوصیان امروز در وزخ اند و معذب میشوند در وی انتمی و ممکن است گفته شود کشف  
کرده شد بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم احوال آینده در روز قیامت و مثل ساخته شد بر وی صلی الله علیه و آله و سلم و الله اعلم و عن زینب بنت جحش ان رسول  
الله صلی الله علیه و آله و سلم دخل علیها فومار و بیت از زینب که آنحضرت در آمد بر وی روزی فوجها ترساک یقول در حالتی که مسکودید آن  
حضرت لا اله الا الله و بل للعرب من شوق قد القوت و ای عرب را از شهری که تحقیق نزدیک سیده است گفته اند مراد بان مرقفها و قالها است که در  
عرب واقعه و اول آن قتل عثمان بن عفان است رضی الله عنه و بعد از آن دایم و مستمر شده تا الآن و بعضی گویند که مراد حصول قوت و اموال تانم و تانم بدان  
و در امارت کذا قال شیخ ابن حجر فتح البوم من دم با جوج و ما جوج مثل هله که شده شد و از سدا جوج و ما جوج و در فخر کرده شد و روی  
مقدار این و حلق با صعبه الالبهام و التي فلبها و علمه ثبت آنحضرت از برای تیش و تقوی بر مقدار رخنه سدید و اگشت خود و یکی اگشت زو اگشتی که  
متصل است آنرا که سبب باشد یعنی تا امروز رخنه دران واقع نشده بود امروز رخنه مقدار رخنه این دو اگشت کشاد شد و کشاد شدن رخنه از علامات قرب  
قیامت است و وقوع فتنه در عرب بنده از آثار و علامات قرب اوست و بعضی گفته اند که این اشارات است بخروج اترک خلیفه که بر آید و هلاک کردند عالمی را  
و واقع شد بر دست ایشان بغداد و غیر آن از بلا آنچه واقع شده و الله اعلم فالت کنت زینب فقلت پس گفتم من باد رسول الله افهالك آتیس هلاک کرده  
یشوم و فتنه الصالحون و حال آنکه در میان ما موجود باشند صالحان آیا بکت کجود ایشان مانع نمی آید از وقوع بلا و گفته قال نعم کنت آنحضرت آنی هلاک کرده میشود شما  
با وجود بودن مردم صالح و در میان شما اذ اکثر الخبث و فیکبیه شود فتن و فتن یعنی اگر چه مردم صالح باشند اما غلبه و کثرت فتن و فتن سبب آن کرد و جنبه فتنه و  
سکون با است و در بعضی نسخ بنحین تریجیج کرده اند معنی علیه و عن ائمه علما و ابی مالک الاشعری شک نزد در بخاری و در روایت این حدیث که از ابی  
عامر اشعری است که علم ابو موسی اشعری است و از کبار صحابه است شید شده و زینب با از ابی مالک اشعری است که او را اشعری گویند نیز صحابی مشهور است و شک نزد موجب طعن در  
حدیث کرده چون صحابه بهر حال و ثناء از هر که باشد صحیح خواهد بود قال گفت ابو عامر ابی مالک سمعت رسول الله شیدم غیر خدا صلی الله علیه و سلم یقول





وعن ابي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اني ارى ملائقون بدستهم من غير ان يمشوا ثم انهم را انما مات ساعت  
آيات صنع آسمان و صفات قهره و هي سماه و اسمع ما لا تسمعون و هي شوم خير اية في شؤيد شما از اخبار و اسرار احوال آخرت و اموال قیامت و شدت عذاب  
و نزخ اطاعت السماء و آواز کرد و ناله آسمان و حق لها ان فاط و واجب و نزل و ادر کرده شده است مرا و را که آواز کند و ناله و اطاعت آواز بالا و زین  
و ناله شکر از تعب کرانی بار و آواز ناله آسمان چنانچه سوق حدیث در آن ناظر است از کثرت و از دو حام ملائکه و نقل ایشان باشد چنانکه هر کسی در زیر بار  
سواری از تعب آواز کند و گفته اند مقصود بیان کثرت ملائکه و کثرت از آنست اگر چه در این جا آوازی و ناله نباشد و ممکن است که ناله و وی از خوف و غیبت پروردگار  
تعالی باشد و هر گاه که آسمان با آنکه مجاد است و محل ملائکه مقدر است از ترس می تعالی بناله آدمی که جان دارد و آواز دهد که ناله است و ترس از ترس که بناله و بخیر  
و معنی این مناسب تر است مقصود کمالی و الذی نفسی بیده ما فيها موضع اربعة اصابع و بخدا سوگند منیت در آسمان جای چهار انگشت است الا  
و ملک واضح جبهه ساجد الله که آنکه فرشته بناده است سر خود را در حالی که سجده کننده است سر خود را و او غایب و خاشع است میانه که بر پا و حاصل  
حق و الله لو تعلمون ما اعلم بخدا سوگند که بداند چیزی که بداند من لم یحکم فلیلا و لیکتم کثیرا بر آنچه بخندید شما کم و میگردید شما بسیار و ما نلذذتم بالانشاء  
على الفو شات خوش نمی پاید زبان بر باطلای فکده و لحن جتم الی الصعدات و تجارون الی الله و هر آنکه بیرون می آید بیوی صحرا در حالی که ناله و فریاد و  
زاری کنندگان آید بدگاه خدا چنانکه شان محمودان و اندوه زدگان و از غم تنگ آیند گان است که از خانه بدر روند و سر برهنه شوند تا مری از دل بکشاید  
نفسی تواند راست کرد و دو صدقات جمع صد بصیرت که جمع صد است معنی بروی من چنانکه طرقات و طرق و طریق و قال ابو ذر و کنت ابو ذر بعد از روایت این حدیث  
بطریق تلم و تحریا بالبخی کنت شجرة تعضد اى کاشش بود می می می که بریده میشود یعنی آواز ده بکنا مان را بکنجه نشدی چنانکه درخت را می بریدند و رفتن این چنین  
من نیز بودی و مثل این آرزو می در دناک از کبار صحابه آمده است کی گفت کاشکی من کو سفدی بودی که او را می کشند و میخوردند و دیگری گفت ای کاش جانوری  
برنده بودی هر جا خواست نشست و هر جا خواست رفت تخلفی بروی نه و این جماعت که بشارت یافته اند از عذاب ربانیت و عاقبت ایشان محمود است  
دیگر از آنکه بد اگر چه و مدله مخبره حق است اما خوف لا ابالی که می شنکند و او احمد و الترمذی و ابن ماجه و عن ابي هريره قال قال  
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من خاف دلح کسی که میرسد از کسی میگزید و میراند از اول شب زیرا که غارت در آخر شب میباشد و من  
ادلج بلع المنزل و کسی میگزید از اول شب میرسد منزل را و اولاج بکون دال در اول شب رفتن و بشدید دال در آخر شب رفتن و در حدیث معنی اول است  
الا ان سلعة الله غالبه آگاه باشید که کالای خدای کران قیمت است خبر بهای نفس بدست نتوان آورد و آن دادن جان و مال است الا ان حلعة  
المجنة آگاه باشید که کالای خدای عبارت از نبشت است و او الترمذی و عن انس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال يقول الله كفت ان حضرت میگوید  
خدا جل ذکوه یعنی روز قیامت نبرستان که مملکت اند بر درخ اخوان النادمون ذکونی و معا یرون آید از آتش کسی که یاد کرده است مرار و زنی در  
امثال و طاعت و خافنی فی مقام و کسی که ترسیده است از من در جانی یعنی از ارتکاب محبت و ریخا اشارت که هر که یکبار از روی خلاص خدا را یاد  
کرده و در یک وقت از عذاب وی ترسیده آنرا از عذاب و درخ او را بجاتت و اگر خواهد خدای تعالی در روز و زنج بد آرد و هم از اول بهشت فرستد نصر من  
یثا و یعذب من یثا صفت است و یثا صفت است و یکبار بد کار و لا یسال عما یفعل و هم یالون شان و سجاد و او الترمذی و البیهقی فی کتاب  
البعث و النشور و عن عائشة رضی الله عنها قالت سألت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن هذه الآية كفت ما یثا صفة  
رضن پسیدم آنحضرت را از معنی آیت که والذین یؤتون ما اتوا و کلهم و جبه پروردگار تعالی مدح بندگان خاص خود می کند که آن کسانی که میدهند چیزی که می دهند یعنی  
تصدق میکنند بر فقرا و دلهای ایشان ترسان و لرزان است از آنکه بسوی پروردگار بازگردند سوال عایشه در اینجا نیست که گفت اهم الذین یقیضون النحر  
و یحقون آیا ایشان آمانند که شراب بخورند و دردی میگذرد که ترسیدن از عذاب کارنگاه کن و بدکاران است قال كفت آنحضرت لا یا ابنت الصديق  
نما فی قرصه دینی اینان آن جماعتند که شراب خورند و دردی کنند و کارهای بد کنند و لکنهم الذین و لیکن آنها کسانی اند که بصومون روزه میدارند و یصلون  
و نماز میکنند و یصدقون و روزه میدهند و هم بخافون ان لا یقبل منهم و ایشان می ترسند که قبول کرده نشود از ایشان بدلیل آنکه در آخر آیت فرموده  
اولئك یسارعون فی الخیرات و فرموده است و هم لها بقون آن جماعت که شانی می کنند و می نمایند در نیکی با و او الترمذی و ابن ماجه و با کز درین  
آیت دو قرات است قرات مشهوره قرات و سبعة است یوتون صم یا فیل مضایع از آنجا که تو امید بهره فعل ماضی از دست و ایتا بمعنی اعطا است چنانکه معنی آیت  
کرده شده قرات دوم شاذ است یا تون یا توشقن از ایتان بمعنی کار کردن و معنی آن باشد که آن کسانی که میکنند آنچه میکنند و دلهای ایشان ترسان است و  
سوال عایشه بان قرات انب است اما در نسخ مجای هم بر لفظ قرات اول واقع است و ظاهر نیست که بر لفظ قرات ثانی باشد فافهم و عن ابي بن کعب قال  
كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم اذا ذهب ثلث الليل قام بود آنحضرت چون میرفت چهار دهم شب بر می خاست برای نماز شب



شبهتی بود و لواقعه و المرسلات و عم یلیس و لون و اذ الشمس کودت زیرا که درین صورت احوال آسمت و عذاب آتش و وعیدهای سخت مذکور شد و واه التومذی و ذکر کرده شد حدیثی باین هر که او را شایسته است لا یلج النار فی کتاب الجهاد الفصل الثالث عن ابي قال قالکم لنفعلون اعمالا بدرستی که شما هر آنیکه عملها را که هی ادق فی اعینکم من الشیء آن عمل باریک تر است و چشمهای شما از موسی یعنی تدقی فکر و ایمان نظر در آن عملها مینماید و کان میرید که آن عملها نیک است و در حقیقت نه چنین است یا مراد آن است که آن عملها را صغیر و صغیری بنماید و از آن کتاب آن باک بنماید بدکنایه عهد ها علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم بودیم ما که می نمودیم آن عملها را در زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم من المویقات یعنی المهلکات یعنی از جنس عملهایی که سبب هلاک شوند مرفوع از او در حکم کیا باشد و واه النجادی و عن عایشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال روت است از عایشه که آنحضرت گفت یا عایشه آیا ک و محققات الذنوب ای عایشه دور دار خود را از گناهان که از آخر و صغیرند پشتمن میشود فان لها من الله طالبان زیرا که مر آن گناهان را از جانب خدا طالب است یعنی وی سبانه طلب کند و سوال کننده است از آن اعمال مثل این ترکیب درین معنی و در زمان حرب بسیار آید چنانکه گویند رایت من زید اسدا ویدم از زید شیر را یعنی زید را که دیدم شیر را دیدم و احتمال دارد که معنی آن باشد که ملائکه از جانب حق تعالی طالب و سایل اند و واه ابن ماجة و الدارمی و البیهقی فی شعب الایمان و عن ابی بروه بن ابی موسی قال قال لی عبد الله بن عمر ابی بروه بن موسی اشعری که از کبار تابعین است گفت که گفت مرا عبد الله بن عمر رضی الله عنهما جمعین هل قد دی ما قال ابی لابیک آیا تو خبری یابی که چو گفت پدر من مرید را ترا فاخته لا گفتا بود و گفتیم میزدیم قال فان ابی قال لابیک گفت ابی عمر پس بدرستی که پدر گفت مرید را یا با موسی هل شیء ان اسلمنا مع رسول الله آیا شما حال میکردا از این اسلام آوردن ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و هجرتنا معه و هجرت کردن ما با آن حضرت و هجرتنا معه و کارزار کردن ما با کافران همراه آنحضرت و عملنا کله معه و عملهای ما همه که کردیم با آنحضرت و در ثلثا ثبوت و باقی ماند برای ما و ان کل عمل عملنا بعده و این هر عملی که کردیم بعد از آنحضرت بخوفنا منه کفانا و اسباب و اسباب نجات یابیم و خلاص شویم از آن برادر سر بر یعنی نفع از آن ببارسد و نه ضرر آن بر ما افتد و نه جوب ثواب کرد و در سبب عقاب یعنی اگر موجب ثواب بود باری عتق عتاب نیز نکرد و در نعمت قال بیت طاعتنا حق ما وجب غفران نشود را ضمیمه کرد و دلت عصفیان نشود یعنی آن عملهایی که در ظل تربیت و نورانیت صحبت وی صلی الله علیه و سلم کردیم و کان بدان قبول داریم باقی ماند زنی سعادت اما عملهای که بعد از آنحضرت کردیم معلول و مدخل میدانیم اگر سر بر بگذرد غنیمت است فقال ابوک لابی پس گفت پدر تو مرید مرا لا والله قد جاهدنا بعد رسول الله نه چنین است بخدا سوگند تحقیق جاهد کردیم بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و صلینا و صمننا و نماز کردار دیدم و روزه داشتیم و عملنا خبی اکثر او کردیم عملهای نیک بسیار اسلام علی اید ما لشیر کثیر و مسلمان شدند بر دست ما آدمیان بسیار و انا لنرجو ذلک و بدرستی ما هر آنیکه امید داریم ثواب آنرا بمقتضای وعده کهیم با زبان عمر گفت و قال ابی و گفت پدر من یعنی عمر رضی الله عنه و لکنی انا و الذی تقصی بیده و لیکن من سوگند بان کسی که بقای عمر در دست قدرت اوست و در دستان ذلک بود لئلا بر کنده دست میدارم از آن عملهایی که با آنحضرت صلی الله علیه و سلم کرده ام ثابت و باقی ماند ما را و ان کل شیء عملنا بعده و این هر چیزی که کرده ایم از بعد از آنحضرت بخوفنا منه کفانا و اسباب و اسباب سر بر بگذرد او بوده و میگوید فعلت پس گفت من این مردان ابانک و الله کان خیرا من ابی پس بدرستی پدر تو بخدا سوگند بود بهتر از پدر من یعنی چون پدر تو با وجود چنین اعمال و فضایل در مقام خوف و دهرت است بر این بهتر است از پدر من و تمام او اهل باشد یا مراد آنست که عجب میکند با وجود آنکه پدر تو بهتر است از پدر من این همه برتر پس معلوم میشود که کارنازک است و واه النجادی و عن ابی هر بوه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امرنی فی بضع گفت آنحضرت امر کرد مرا بر دو کار من به بضع خشبه الله فی النبی و العلامه بضع اول ترس خدا و در بنان و کلام العدل فی الفضل و الرضا و مخرجی است و درست گفتن که از حد اعتدال تجاوز نکند در حالت شرم و خشنودی یعنی آدمی چون او اضی میباشد اگر کسی مدح میکند و نیک میگوید و عیب او و عیوبش چون در خشم آید بر خلاف آن میرسد و دو باید که در هر دو حال یکسان باشد و العفد فی الفقر و الغنا سبب میان روی در غایت اعتدال در رویشی و تو انکری ان عبارت احتمال دو معنی دارد یکی آنکه رزق وی کفاف بود و نه فقیر باشد و نه غنی دیگر آنکه در هر دو حالت بر طریق اعتدال مستقیم باشد یعنی در فقر و محنت و خرج و فرغ کند خود را در غایت کبر و غرور و طو نور زد و ان اصل من قطعنی چهارم آنکه بویذکم با کسی که برادر من چنانکه بعضی و لو الارحام قطع رحم کند و وی در مقام صلوات با شما باشد با ایشان و اعطی من حی منی بچشم آنکه عطا کنم کسی که محبت و دوستی دارد مرا و اعفونی عن ظلمتی ششم آنکه عفو کنم و در گذرم از کسی که ظلم کند مرا و ان بکون صلیتی فکوا هم انک باشد خاموشی من مگر یعنی چون خاموش باشم در فکر تحصیل معرفت باشم و فطنتی ذکر آنکه آنرا آنجا باشد فطن من فکری یعنی چون سخن گویم ذکر خدا کنم ع سخن برای تو گویم غش برای تو باشم و فطنتی عیبه نم آنکه باشد نظر من عبرت یعنی چون نظر در مخلوقات کنم بر وجه عبرت و هوشیاری کنم نه بجهل و فطنت و امر ما بعوف و امر که در برابر دور و دامن که امر کنم بعوف و فطنت و روایت کرده شده است بالمعروف بما عی عوف و این صفت دیگر است زاید بر صفت مذکور که جامع است بر جمیع خیرات و طاعات را و در حقوق خلق و خدا که بطریق اجمال بعد از تفصیل ذکر کرد و واه و ذین





تا آنکه عیاشد بهره مندترین مردم بدینا بکبرت مال و طیب عیش و افذاذ حکم لکع بن لکع بغی بنی نمر و حق بن احمق که احوالی ندارد و سیرت نیکو ندارد و لکع بنی نمر و حق بنی نمر و احمق و بنده و آنکه روش حرف زدن ندارد و یعنی کودک خرد نیز آمده و واه التهمذی و البهقی فی دلائل النبوة و عن محمد بن کعب الغضلی قال حدثني من سمع علي بن ابي طالب رضي الله عنه قال محمد قطري بن عتبات وفتح راطا وسمي محمد که از فتات تابعین است مدنی مرد صالح عالم بر آن بود و در او از بنیان قریظ گفت حدیث کرد که کسی شنید امیر المؤمنین علی را که گفت انا لجالوس مع رسول الله صلى الله عليه وآله فی المسجد النبوی بر آنیه نشسته بودیم با آنحضرت در مسجد فاطمه علیه السلام ایستاده بودیم و در آنجا بود که در حالتی که نیت بروی چادر می کرد و او بوده و بروی بصری با جبهه و معروف که ذاتی القاسوس مرقعه بصری و پیوند کرده شده آن بوده به پوستین پاره فلما واه رسول الله پس برگاه که دید او را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم می کرد که در لای کان فيه من النخلة ارجعت یا درون حالی که بود و صعب در آن حال از شرم و ترغیبش ازین در که و الی الذی هو فيه المومنان جنت دیدن حالی که وی در دست او روز از قزو بتزل و سبطی در جمع الجوامع از عمر رضی الله عنه روایت میکند که صعب بن غیر رضی الله عنه روزی بر آنحضرت آمد پوست که سفید بود و بسته پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نگاه کنید بسوی این شخص که روشن کرد و ایند ما ست الله تعالی دل او را و تحقیق دیدیم ما در او پدید را و اگر میخواهید او را خوشترین طعامها دیدیم بروی جنت جاب که بدو لیت در هم خردید بود و در آنرا پس سائید او را محبت خدا و رسول خدا بن حال که می بیند و صعب بن غیر رضی الله عنه فرمشی است از اجداد صحابه و قضایای ایشان و بود در جاهلیت شرم ترین مردم در طعام و لباس و چون سلمان شد همه را گذاشت و زهد و زیدی و وی رضی الله عنه از شهدای اجداد است و بود وی رضی الله عنه در وقت شهادت چهل ساله یا بالای آن ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كيف بكم اذا خلا احدكم في حلة پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چگونه باشد حال شما وقتی که یکی از شما در جنت جاب و دو واحد فی حلة و شبانگاه کند و جنت جاب دیگر یعنی اول روز و سر و پای پوشد و در آخر روز و سر و پای بکیر و وضعت بین یدیه صحف و دفعت صحف اخوی و نهاده شود پیش وی کاسه کلاقی از طعام و برداشته شود کاسه دیگر و ستم میبوی که کاشتی الکعبه و پوشید لباسها غنای خود را چنانکه پوشیده میشود که کتات است از تنم و ترف و اسراف در لباس و طعام و سکن فضا و آپس نهند بعضی صحابه یا رسول الله نحن یومئذ نحن خیر منا المومنان در آن روز که این آتش باشیم بهتر باشیم ازین حال که امروز داریم زیرا که تنفرج للعبادة و نكفى المونة فارغ باشیم از کسب معیشت و تردد در رزق برای عبادت و کفایت و کار که اگر کرده شویم بار و کرانی بی و حال را خال لا گفت آنحضرت این چنین نیست که در آن روز بهتر باشید اتم الیوم خیر منکم و میثاق شما امروز بهتر از آن که در آن روز باشید زیرا که امروز مشغولید بجزای قریب بنیاب قدس وی و در آن روز مشغول شوید بباد و نوح و دور افتید از حضرت وی و این دلیل است بر فضیلت قریب غار واه التهمذی و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم یا علی الناس دفان می آید بر مردم روزگاری که الصبا و فهم علی دینه شیک نمایند در آن روز درین خود و نگاه دارند و از آن وقت نمودن و ثابت بودن بر آن کالغابض علی الحجر مانند نگاه دارند است آخر سوزان را در دست یعنی چنانچه نگاه داشتن آنکه و صبر کردن بر آن دشوار است همچنین نگاه داشتن دین و ثابت و ستیم بودن در آخر زمان شکل از جنت ظهور رزق و غله وفاق و قلت معادن و موافق بر آن و واه التهمذی و قال هذا حدیث غریب اسناد او عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا كان امواکم حنا وکم و فیک باشد امیران شما نیکان شما و اغنیاء که سحما که و باشد تو اگر آن شما نیکان شما و امود که شودی بدینکم و باشد کار و بار شما مشترک و مشورت کرده شده میان شما یعنی مسلمانان بر یک رای باشند و متفق باشند بیکدیگر و هر کدام را استبداد برای نمود و مخالفت بیکدیگر نوزند فظهور الارض خیر لکم من بطنها پس ثبت زمین و ظاهر وی بهتر است مر شما را از شکر زمین و باطن وی یعنی حیات شما بهتر از حیات است و اذا كان امراکم شرا و کم و وقتی که باشند امیران شما بدان شما و اغنیاء که مخلصه که و باشد تو اگر آن شما نیکان شما و امود که الی سماء که و باشد کار و بار شما مفوض برای زنان شما ظاهر عبارت است که گفته شود و باشد شما مختلف میان شما چنانکه مقابل است است کویا اختلاف و تنازع اکثر از راه متابعت زنان و رفتن بر گفته ایشان می باشد فظن الارض خیر لکم من ظهورها پس در این زمین بهتر است مر شما را از ظاهر است یعنی مردن بهتر از زینتن در این وقت و واه التهمذی و قال هذا حدیث غریب و عن ثوبان قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بوشك الامان تداعی علیکم نزد یک اندامهای که و بهای کفر و ضلالت که جمع گردانند و بخوانند بعضی از ایشان بعضی برای متاع و کسر شکت شما کا تداعی الاكله اقصی عنها چنانکه جمع میشوند جماعه طعام خوردگان و میخوانند بعضی ایشان بعضی البوی که طعام که بخورند از آن دینی مانع و بی ملاحظه گرد می آیند و میخورند و زمین چنین این امر گرد می آید بر شما و هلاک میکنند ذات شما را و فارت میکنند اموال شما را و درین مشارکت است که شما در پیش ایشان مثل طعام آید که فرومیرند از و هلاک میکنند فقال فائل پس گفت گویند از صحابه و من قله نخی و میثاق و این که و آید ایشان را از جنت کی است که ما را اینم در آن روز قال گفت آنحضرت این از جنت کی نیست که شما دارید بل اتم یومئذ کثیر لکم شما در آن روز بسیار دید و لکنم غناه کفنا السبل بلکه شما مثل گفتید که بروی سیل می آید یا مثل خر و خاشاک و برک در خاند که مزوج بکف بالای سیل می باشد و غناه بضم فین مجر و تخفیف مثله و تشدید گفت و بر کهای که نه در خاقان که بروی سیل بود یعنی قوتی و شجاعتی باشد شما را

الفضل الثالث

الفضل الاول باب در لواحق و تهنات بانی

باسم

ولینوعن الله من صد و عدل و کما لها به منکم و هر انیکش خدا تعالی از سببهای دشمنان ثنایت و بزرگوارتر از شما و لیقذف فی قلوبکم الوهن  
و هر انیکم اندازد در دلهای شما ضعف و سستی احوال فاعلم کنت کونید با و رسول الله و ما الوهن چیست سبب افتادن سستی در دلها یا قال حب الدنيا و  
کراهیت الموت و سبب افتادن سستی در دل و دنیا و ناخوش داشتن مرکب یعنی چون زندگانی دنیا را دوست دارید و مرکب ناخوش بود کارزار نتوانید  
کرد و جلالت نمود و راه او را و در البهی فی دلائل النبوة الفصل الثالث عن ابن عباس قال ما ظهر الغلو الا فی الله فی قلوبهم  
الموجب پیدا نشود خیانت کردن در عظمت و در میان قومی مگر آنکه بیدارند خدای تعالی در دلهای آن قوم ترس و لا فتی الزانی قوم الا کفر بهم  
الموت و پراننده کردند و زناد قومی مگر آنکه بسیار کردند در ایشان موت و لا نقض قوم المکیال و المیزان و کم کنند قومی ترار و او پس از این یعنی خیانت  
کنند در کمال و وزن الا قطع عنهم الرزق مگر آنکه بریده شود و از ایشان برکت در رزق و لا حکم قوم یضیی حق الا حتی ضییم الدم و حکم کنند قومی  
بناحق مگر آنکه فاش کرد میان ایشان خوزیری و لا حق قوم بالعهد الا سلط علیهم العبد و عذر و عهد شکنی کنند قومی مگر آنکه برکاشته شود بر ایشان  
و شمش خرنجائی بجهنم و فو قاینه قدر و فی الصراح خرف رفیق خوار غمیده و فی القاموس العذر و الخیر و الخدیعة و راه مالک باب در لواحق و تهنات باب  
سابق الفصل الاول عن عباس بن حماد المجاشعی بر وزن قمار حیوان معروف و عباس کبرمه در آخرضا و معجمه بی بی مجاشعی بنیمیم نسبت به شایع  
بن دارم صحابی است معدود در بصرین و وی دست بود آنحضرت قدیمی یکبار در حالت کفر هدیه نوشتند و نزد آنحضرت پس قول نکرد و چون سلمان  
شد قول کرد و روایت کرد از وی مسلم یک حدیث که این حدیث استان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ذات یوم فی خطبه  
روایت کرده است که گفت آنحضرت روزی در خطبه خود الا ان دلی اموی ان اعلمکم ما جهلتم اگاه باشید که پروردگار من کرد مرا که تعلیم کنم شما را  
چیزی که نمیدانید شما آن را بعد از آن بیان کرد و آنچه ما مورث تعلیم آن قبول خود و معا علمنی یوکی هذا از آنچه تعلیم کرد مرا پروردگار تعالی درین  
روز که من در آن حکم است که فرمود و تعالی کل مال یخلقه عبداً حلال برای آنکه عطا کردم از انباده از بندگان را بر وجه شریعی حلال است از اگر هیچ  
کس از پیش خود حرام نکند ساخت چنانچه در جاهلیت شر از آنچه حرام میافزاید چنانچه در بیان معنی سوابق در اول باب البکا و الخوف گذشت  
و انی خلقت عبداً یعنی جنعا و کلهم دیگر است که گفت وی جهان که من پیدا کردم بندگان خود را مایل از باطل حتی داند که با من یعنی مستعد مر قتل حق و طاعت  
او را اشارت بقطره که آمده است بقطر اسلام کل مولود یولد علی فطرة الاسلام یا مرد عهد اسلام است که در یناق قالوا لی همه اقرار بر  
روایت پروردگار تعالی کردند اگر چه بعد از آن شرک ورزیدند و اختلاف نمودند و جناب جمع جنت بر وزن کریم صحیح المیل ثابت بر آن و صیغ نذر عرب  
کسی بر دین ابراهیم علیه السلام بود و اصل جنت میل کردن است که فی القاموس و انهم انهم الشیاطین و بدستی که ایشان یعنی بندگان من آمدند  
ایشان را شیطان که لشکر ابلیس اند و احتمال دارد که شامل شیاطین ایشان باشد چنانکه آمده است فابواه بهودانه و یضیانه فاجنوا لهم عن دینهم پس بر  
کردانند ایشان را شیاطین و دور انداختن از دین ایشان و حومت علیهم ما احللت لهم و حرام کردانند شیاطین بر ایشان چیزی که حلال ساخته ام  
برای ایشان یعنی کراه ساختن ما حرام کردانند حلال را بر نفس خود و امر حق و امر کردانند شیاطین بندگان بر آن فشی کوانی که شریک کردانند من مال  
افزول به سلطانا چیزی که نرفته ام بآن چیز محبتی و بر ثانی که بآن غالب آیند مرد تان اند که نه را می پرسند و دلیل و محبتی بر استحقاق آن عبادت ندارند  
سلطان مصدر است بمعنی غلبه و سلطنت و محبت و بر آن چون قهر و غلبه بر دل دارند سلطان نامیدند و هم چنین تشبیه با دشا سلطان و ان الله نظر  
الی اهل الارض و دیگر است که خدای تعالی نظر کرد بسوی اهل زمین خفتنم عویم و عجمیم پس دشمن داشت ایشان را یعنی اهل زمین حرب را و عجم را الایضا با من  
اهل الکتاب مگر جماعه اهل کتاب را که باقی و ثابت ماندند بر دین و ایمان و موسی و عیسی و تحریف و بگردند دین و کتاب خود را و قال و گفت بگرد  
من یابن انما بعثک لایبلیک نفرستاده ام ترا به پیغمبری مگر برای آنکه امتحان و آزمایش کنم ترا و بداند که بر سازی بخلق آنچه حکم کردم بدان از دین و شریعت  
و اقبلی بک و آزمایش کنم محنتی را تا بگو که قبول کردند آنچه بر ساندی بایشان یا بصیقت و آزمایش و امتحان نسبت پروردگار تعالی محالست که آن تسلیم  
جمل است مراد ظهور آن و علم بدانست و افولت علیک کتابا و فرستاده ام بر تو کتابی را که لا یفصله الماء نمیشود و محو نمیکردانند و آب یعنی محفوظ و  
محصول است از زوال و نسخ یعنی قیامت در دلها محفوظ است و احکام و باقی و دائم و مستمر است قراءه فائما و یقظان می خوانی و آن کتاب از خواب بیداری یعنی  
محفوظ است در دل او در جمیع احوال یا کلمات از کمال حفظ و ضبط آن و حصول آقراست نبوت و آسانی و ان الله امونی ان احق قولش و خدا تعالی امر کرد مرا که بوزم  
قریش یعنی ملاک کرد و ام چنانکه نابود شوند و اثری از ایشان نماند فخلت دبا فدن فیلخ و اوسی پس گفت ای پروردگار من اکنون که در مقام ابلاغ و ابلاک ایشان  
شوم بکنند سر را بدهند و خنوه پس میکند از سر را مانند نانی یعنی هم چنین میکنند و پست میکنند که در نانی میشود و سطح و نافع بفتح نا و مثله سر شکستن و هر چه  
میان کواکب باشد از باب ففتح و فتح و فتح را تفسیر شد که اندیشین و خا و عجمین و شریخ بعضی شکستن و پست کردن چیزی که نرم و تر باشد بچیزی که خشک و سخت



فصل الثانی

و احادیث فضل و شفاعت بعد از آن و روایات با شند و بالجمله امور رشد از جانب پروردگار تعالی باندا پس اقبال کرد این امر را و او را مسلم این و است مسلم است و  
 فی المثنی علیه و در حدیث متفق علیه که بخاری و مسلم هر دو آزار وایت کرده آمده که قال گفت آنحضرت با معشی قوشاشتی و انفسکم ای کرده خوش بخسیدها  
 خود را و خلاص سید از آتش و زنج بایمان و طاعت لا اغنی عنکم من الله شنبای بی نیاز نمیتوانم کرد و لغایت نمیتوانم کرد و فایده نیدم شمار از عذاب خدا چیزی را  
 یا بنی عبد مناف لا اغنی عنکم من الله شنبای ای اولاد عبد مناف بی نیاز نمیتوانم کرد شمار از عذاب چیزی را یا عبا من بن عبد المطلب لا اغنی عنکم من  
 الله شنبای یا صبیحه عله رسول الله لا اغنی عنکم من الله شنبای ای عباس بن عبد المطلب بی نیاز نمیتوانم کرد از عذاب خدا چیزی را و صبیح نام عم آنحضرت است  
 مادر زبیر بن العوام که از عشره مبشره است او را انداز کرد و خدا که عباس اگر در عمر شریف است یا فاطمه بنت محمد سلیمنی ما مثلت من مالی ای فاطمه که گوشه  
 محمد مطلب هر چه بخواهی از مال من لا اغنی عنکم من الله شنبای اما از عذاب خدا و گرفت وی فایده نمیکند چیزی را اینجا میسوزند که آنحضرت را خود مالی بود و خصوصاً دیگر  
 که این حدیث در اینجا و روایات و این سخن چیزی نیست مال بزرگ و بیش اطلاق می یابد و چه نم یابد هیچ جز از مال مطلقاً بود از کجا حاصل است و آنحضرت را تجارتی و کمی  
 بود یا آن که این عبارت تقاضای وجود مال بالفعل نمیکند و آنست که اگر مالی در ملک من باشد مطلب ما تجارت است در ملک من نیست الفصل الثانی عن ابی موسی  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امی هذه امه موحومه این است که این است یعنی اچالت در انقیاد و طاعت و محبت من محبت  
 حق و این صفات خیر و کرامت و رحمت که حق تعالی از ابدان مخصوص گردانیده هیچ یکی از امم سابقه را آن محاط نموده و بفضل و کرم و عفو و مغفرت و حسن معاملت خود  
 با ایشان تبارتی داده است که است مرحوم و مغفور و سخی رحمت است در آخرت لیس علیها عذاب الاخرة یعنی این همه دلیل و نشان آن است که در آخرت بروی  
 عذاب نباشد عذاب الهی الدنیا الفتن و الزلازل و القتل عذاب این است این است در دنیا فتنها و مصیبتها و بلاها و محنتها است و زلزلهها و حوادثها روزگار که  
 با ایشان میرسد موجب کفارت ذنوب و رفع درجات ایشان میگردد و قتال و شتای که میان ایشان وقوع می یابد اگر از دست کافران و مبتدعان است خود موجب شهادت  
 و اجزاست و اگر میان مسلمانان باشد پس اگر کجبت اشتهاد و تاویل است هر دو جانب بر سلامت اند و اگر یک جانب بصریح ظالم است آن جانب مظلوم با جور خواهد بود و بعضی  
 از علما گفته اند که عذاب قمرضا یعنی این است مرحوم مغفوره است تا در برنج تخمیز ذنوب و تکفیر خطایانوده ایشان را ظاهر و مطهر با عزت رند و در اینجا غدا بی بینند  
 و گویند که گریبان اند غیر الذنوب جمیعاً در شان این است اما در روایات و در حدیث و در عید مرتب کسیره و تعذیب وی منافات این ندارد و زیرا که مغفرت غیر شرک در شریعت  
 حق است عموماً و خصوصاً لازم نیست که البته واقع گردد و اگر واقع گردد لازم نیست که بر هر فرد وقوع یابد شاید که بعضی معذب باشند و بعضی مغفور فعل الله یا شای و بحکم  
 مایرید و بالجمله این است مخصوص است بجز رحمت و حمایت باری تعالی که اقتضای نجات و عفو و مغفرت ایشان میکند و همه در شریعت اوست تعالی و واجب  
 نیست بر وی چیزی بیکری قاضی بخیر و صاف رحمت است و او را و او را و عن ابی هبیده و معاذ بن جبل عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال  
 اوبیعیه بن الجراح که از عشره مبشره است و از معاذ بن جبل که از غطای صحابه است روایت میکند از آنحضرت که گفت ان هذا الاوم بداموه و حجه فرمود آنحضرت  
 که امر دین و ملت پیدا شد و لا نبوت و رحمت و در بعضی نسخ بداموه از بدیع طهر یعنی اول ظهور دین زمان زول و می و رحمت و نورایت بود و تم بکون خلافت  
 و حجه پیر طاب باشد خلافت و رحمت آن تا اقتضای مان غلامی اشیدین که بخلاف و نیات آنحضرت کار دین و دیانت انتظام و انقیاد است و بعضی روایات هم ملوک بعضی معین  
 نیز می باشد ملوک یا پادشاهی که نذیر است از وقوع ظلم و بیداد بر خلق خدا و بعضی گردیدن و بعضی معین صبیح ماله است و بعضی روایات هم ملوک بعضی معین  
 جمع بعضی کسیر معین یعنی غیث و شیر یعنی پادشاهان جبارید آید تم کائن جوییده و عتو و فساداتی الا در بعضی نیز شونده است این کارگر و قهر و ارعده و که دشمن  
 و فاد و تباهی در زمین و در فتح شکات لفظ جبریه یعنی جیم و با صیغ کرده شده است و در مجموع الحجاز از شرح شفا آورده معنی که در آن قاموس کسیر هم نیز معلوم  
 میگردد و این مناسب تر است قبول و می مستحقون المحرم و العز و ج و انحر و حلال میدانند این جماعه اخیر و میکنند چنانکه حلال استند جامهای افروشی او و فرما  
 زمان را و انواع شرابها را و زوق علی ذلك و فیصرون رزق داده میشوند با وجود این کارها و یاری داده میشوند در کارها یا نصرت داده میشوند  
 بر کفار و مخالفان ایشان و هلاک کرده میشوند اگر چه سخی آن شده اند بهجت آنچه نسبت کرده است از پروردگار تعالی مر این است و از رحمت و مغفرت و شاید که  
 حق تعالی را در آن حکمی باشد از ضبط امور خلاق و انتظام آن و از نایب بعضی حکام دین بوجوب دایان اگر چه در حد ذات خود فاسق و فاجسند حتی بلحق الله  
 تا آنکه ملاقات میکند و پیش می آیند خدای تعالی را در روز جزا و او الهی حق ۲ شعب الایمان و عن عایشه رضی الله عنها قال سمعت  
 رسول الله گفت مائیه شیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم يقول میگفت ان اول ما یكفاه برستی خستین چیزی که سر نمکون کرده  
 میشود و گردانیده میشود و انگار سر نمکون کردن او نذیر بزرگ و آنچه در او است از آب یا شراب و مکه میسوزند کسی که بر روی فتنه و سر نمکون کرده و قال و قد  
 بھی الوای گفت زید بن یحیی که راوی این حدیث است گفت او ابو عبد الله دشمنی خنثی است روایت میکند از زوی احمد و دار می نموده است  
 سند سبع و این معنی الاسلام یعنی سر نمکون کرده میشود در اسلام و لکن فی انظر راوی ساقط شده کما یكفاه الا فاعلم ان سر نمکون کرده

سکون

میشود آفته تا بریزد آنچه در دست از آب یعنی الحظی این نظر را وی است که بیان مراد میکند یعنی اول با یکبار فی الاسلام کدام است خمر است این تقریر شارحان است در تغییر این حدیث  
 و اینجا توضیحی دیگر است ظاهر تر از آنچه ایشان گفته اند در شرح از بیان کردیم حاصل آنکه اول چیزی که از کتاب کرده میشود از محرمات و ساقط گردانیده میشود از احکام اسلام  
 نزد تغییر احوال مردم در آخر زمان حکم خمر است که می نوشته آنرا و تا ویلات می کنند در تحویل و قبل فکفت و گفته شد پس چگونه از کتاب کرده میشود و خمر را  
 و تغییر داده میشود حکم آنرا یا رسول الله و قد بین الله فيها ما بین و حال آنکه تحقیق بیان کرده است خدا تعالی در حرم آنچه بیان کرده است یعنی حرمت او را  
 باشد و غلط وجه بیان کرده بانی واضح بین قال گفت آنحضرت حمله میکند و تاویل نمایند در خوردن آن باین طریق که بعضی آنها فلسفه و فلسفه نام می نهند  
 آنرا نامی دیگر حسنه خمر چنانکه بنیند و مثلث و مانند آن و در واقع جنس است و باین بجهان میخورند یا میازند از از برنج و عسل و غیر آن و میگویند که خمر نام آب انگور است  
 که مستی آرد و این نه از انگور است پس خمر نباشد و ندانند که هر چه مسکرت حرام است و خمر است یا حکم خمر دارد و رواه الدادی الفصل الثالث عن النعمان بن  
 بشیر عن حذیفه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نعمان بن بشیر صحابی انصار ری اول مولود دی که دهانه انصار آمد بعد از حبس رسول  
 میکند از حذیفه که صحابی عظیم القدر است صاحب سر رسول الله گفت آنحضرت تكون النبوة فیکرمی بشد و باقی میماند وجود نبوت و نور وی در میان شما ما  
 شله الله ان تكون مادام که میخورد خدای تعالی بودن آنرا فیوضها الله تعالی پسر بر میدارد و خدای تعالی نبوت را بر برداشتن نبی ثم تكون خلافة  
 علی منهاج النبوت ما شاء الله ان تكون پسر میباشد خلافتی بر طریقت نبوت و روش آنی مادام که میخورد خدا بودن آن او منهاج را و پیدا و گشته و فیوضها  
 تعالی پسر بر میدارد و خلافت را نیز نمی تواند ملک ما ضیاء پسر میباشد امارت و حکومت ملک که زنده فکون ما شاء الله ان يكون پسر باقی میماند آن ملک مادام  
 که میخورد خدای تعالی که باشد فیوضها الله تعالی پسر بر میدارد و از خدای تعالی از عالم فکون ملکا جوییده پسر میباشد ملک خداوند که و غلبه و غلبه فکون ما  
 شاء الله تعالی ان يكون پسر میباشد و باقی میماند مادام که میخورد خدای تعالی که باشد فیوضها الله تعالی پسر بر میدارد و از خدای تعالی فکون خلافة  
 علی منهاج النبوة پسر میباشد خلافتی بر روش نبوت و گفته اند که مراد باین خلافت زمان مهدی است رضی الله عنه و سکنت پسر خاتم النبیین آنحضرت قال حبیب  
 کنت حبیب بن سالم که یکی از رواه این حدیث است و مولی نعمان بن بشیر و کاتب است روایت میکند از وی قاده و غیر وی قلما فاهم پس بگامی که برخاست عمر بن عمر  
 عبد العزیز یعنی از مجلس کثیف البه بهذا المحدث نوشتیم نویسی وی این حدیث را ذکر کرده ایا به در حالی که یاد میدهم او را این حدیث و غلبت  
 از جوانان فکون و گفته اند که امید میدارم که باشی تو امیر المؤمنین یعنی خلیفه بعد الملک العاص و الحیریه بعد از ملک لزند و ملک خمر و عو که آنحضرت خبر داده  
 بدان حسی به پس خوشحال گردانیده شد عمر بن عمر و این سخن و آنچه و خوش آمد و را بعضی عمر بن عبد العزیز را رواه احمد و البیهقی فی دلائل النبوة کتاب  
 الفتن فتن جمع فتنه مثل محن جمع محنت یعنی آزمائش و خوش داشتن شی و فرغی شدن بدان و بعضی گراه شدن و گراه کردن و گفته و فتنه و عذاب و گفته فتنه  
 و فقره و جنون و محنت و مال و اولاد و اختلاف مردم در رای نیز آید و بدانکه مولف از اینجا تا آخر کتاب خود کتاب الفتن ساخت و بعد از وی ابواب ترتب داد و  
 و در این ظاهر نیست خصوصا باب فضایل و مناقب که آنها را داخل کتاب الفتن ساخت و در وجوب ندارد و اگر گویند که مکلف و مجتهد باقتدا آنها و گردیدن پس باین اعتبار  
 تمام آنچه در کتاب مذکور است از این قبیل است قدر بدان علم الفصل الاول عن حذیفه قال روایت از حذیفه که گفت خام فینا رسول الله صلى الله  
 علیه وسلم مقاما ایستاد در ما آنحضرت یعنی خطب خواند و وعظ گفت ایستادنی که ما نونک شکیا لیکن گذشته چیز را که باشد و وقوع یابد فی مقامه  
 ذلك الی فنام الساعه در آن تمامی که ایستاده بود تا روز قیامت یعنی گذشته درین تمام هیچ چیز را از وقایع که شد نیست تا روز قیامت الاحداث به  
 مگر آنکه حدیث کرد و خبر داد بدان چیز حفظه من حفظه و نسبه من نسبه یاد گرفت آنرا کسی که یاد گرفت و فراموش کرد آنرا کسی که فراموش کرد یعنی بعضی از  
 و بعضی فراموش کردند قد علمه اصحابی هو لاه حدیث میگویند تحقیق دانسته اند این قضیه را یا در آن کایت اند و افه لیکون منه الشی قد نسیت و بدستی که  
 شان اینست که هر آنکه واقع میشود از آنچه خبر داد آنحضرت چیزی که تحقیق فراموش کرده ام من آنرا فاده فاذا کوه پس می بینم من آن چیز را پس یاد می آورم آن فراموش شده را حکما  
 یذکر الرجل وجه الرجل چنانچه یاد دارد در مدی روی مردی بطریق جمال و احکام اذا غاب عنه چون غایب میشود از مدی فراموش میکند آن را تفصیل و  
 تشخص ثم اذا عوفه پسر چون می بیند او را می شناسد شخص متفق علیه و عنه قال سمعت رسول الله و هم از حذیفه است که گفت شنیدم من پیغمبر  
 خدا را صلی الله علیه و آله و سلم میگوید میگوید تعرض الفتن علی العلوب عرض کرده میشوند و نموده میشوند و نموده میشوند فتنها بر دلها کما لم یحصی مثل  
 بود یا عود یا عود این نظر را به نوع روایت کرده اند اول بفتح مین و افعال و این مشهور تر است از روایات و معنی می بینان باشد که می در آید فتنها در دلها  
 فتنه بعد از فتنها چنانچه می در آید چوب در بافتن بویایکی بعد از دیگری و مراد چوب در اینجا شایخی بنبر از خفا که شکافه بدان بویایمی بافتند یا مراد تشدید عرض فتنها است  
 بر دلها بعضی شایخا حصیر برافنده آن کی بعد از دیگری و بعضی گفته اند مراد چسبیدن و تاثیر کردن فتنه در دل است مثل چسبیدن حصیر و تاثیر کردن او و پهلوی خواب کشنده  
 بر آن و این ثانی بفتح مین و ذال سحر و معنی وی استقاده کردن و پناه جستن بچند است از شرفه چنانکه در اشناه کلام بعد از ذکر کفر و محیصیت گویند نفوذ باشد منها یا

الفصل الثالث

کتاب الفتن

الفصل الاول



یا معاذ الله ثالث بفتح صین باهمال دال مراد خود و تکرار عرض فتنه است بر دل مرده بعد از خبری و بر روایت اولی بر رفع و نصب هر دو آمده و بر ثانی و بر ثالث بر نصب فقط و در شرح وجه دیگر نیز در کشف این عبارت مذکور شده است و مراد بقینا اعتقاد است فاسده است یا عاثر از آن شامل ثلثات فتنای نیز فتنای قلب آشوبها پس هر دو مخلوط شد بجهت فتنه و راسخ شد در آن و دو آمده رنگ آن در دو غنی و در آمد رنگ در جاه و اشرب در خوردن جام رنگ را در خوردن آن در آن کو با کمی نوشیدن را و قول پیمان و اشرب بوفی قلوبهم العجل ازین بابت لکن فیه لکنه سودا ه خلاصه میشود در آن دل نگر سیاه و نکته معنی اثر آید که از غلظتین و ماندن آن در زمین حاصل گردد و بمعنی نقطه نیز آید و بمعنی نقطه در چیزی که مخالف رنگ او بود نیز شمل گردد و ای طلب افکوها و هر دلی که شکرش فتنه را و افتاح آورد از قبول آن و متاثر گشت بدان نکنت نکنت فیه مبصلا خلاصه میشود در آن دل نگر سفید حتی یصیر علی قلبین تا آنکه میکرد انسان با اعتبار عرض فتنه و تاثیر و عدم تاثیر و در دل وی بایمیکردند و ملها با اعتبار آن برد و نوع و بصیر با و بنا هر دو خوانده اند بر تقدیر یا ضمیر راجع بانسان که معنوم میگردد و از سیاق کلام و بر تقدیر ثانی راجع بقلب که مذکور است تبصریح و نیز بر رفع و نصب هر دو آمده ابیض مثل الصفا نوع اول سفید مانند سنگ سفید که متاثر نمیکرد و بجزیر همچنین این دل که تاثیر نمیکند در وی فتنه صلا و تشنه نه تناد و سفیدی است بلکه صلابت و قوت و سختی نیز ملحوظ است و لا تنصیه فتنه و زبان بیکند ازین نوع دل را هیچ فتنه ما دامت السموات و الارض تا آنکه باقی است آسمان و زمین یعنی همیشه و الا فاسود و دل دیگر سیاه است که تاثیر کرده فتنه در وی میباید اجتمیم و سکون را و تشنه دال تیره و خاکستر رنگ ربه با بضم خاکستر کون ارباب و خاکستر کون شدن و در روایتی بر او ابهره کسوره بعد از بنا تیره آمده و وجان در شرح ذکر کرده ایم کالکون محبا این دل هر چه کوره است و اثر کون شده که هر چه در دست آید بیرون افتاده همچنین این دل از نور ایمان و معرفت خالی گشته و سیاه شده و نمی بینیم و فتنه جیمش از خاک و سیاه کسوره شده و معنی بل و سختی آید لا یعرف معروفاً شمس این دل کار رنگ و شروع را و لا یکنو مکنوا و مکنو میگرد کار بد و ناشی و الا تماماً شرب من هوا و کبر چیزی را که نوشانیده شده است و غلط کرده شده است آن دل و کفر فاجر محبت آن گردانیده شد از هوای نفس او موت قلب عبارت از این حالت است اعاذنا الله من ذلک و راه مسلم و عنه قال حدثنا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حدیثین هم از حدیثی روایت است که گفت حدیث کرد ما را آنحضرت و حدیث روایت احدهما و انا انظر الاخر و دیدم من یکی از آن دو حدیث را یعنی وقوع یافت آنچه خبر داده بود آنحضرت و من انتقل میروم حدیث دیگر را که مصدوق و بی نزو وقوع یابد که حدیثی از امانه تولدت فی جدد و قلوب الرجال حدیث کرد ما را آنحضرت که امانت فرود آمده است در اصل و نهایی مردان جز بر فتنه جیم و کسرت آن و سکون ذال سجده اصل هر چیزی و مراد با نمانت مامعنی شهور است که فیات نکردی است در حق مردم با مراد و تامل و تابع غیر است که مذکور است در کبریه انما عرضنا الامانه علی السموات الاله و اصل هر ایمان است چنانکه اشارت کرد و در آخر حدیث و مافی قلبه من خود دل من ایمان و امانت هم مذکور شده بقول وی و لا یجاد احد بودی الامانه نیز معنی بر آنست میفرماید که حصانه ایمان و امانت در دلهای مومنان پیدا کرده و اثبات نموده است ثم علموا من القرآن پیروانند از قرآن مجید که فرستاده ثم علموا من السنه پیروانند از سنت رسول که بیان فرموده یعنی خلق هدایت و اراده آن از حق جل و علا سابق است بر انزال کتاب و ارسال رسل هر کرا سابق بر هدایت و هدایت وی تعالی ثابت شده از کتاب و سنت بهره مند و متفیع گشته و نیز درین لفظ تفخیم شایع و اعلائی بر بینه امانت است که با وجو و انزال و اثبات آن در قلوب بکتاب و سنت نیز از او میباید و مگر که سابق است این حدیث اول است که حدیثی از او در صحابه رسول در عصر حضور وی صلی الله علیه و آله و سلم آن را دیده و مشاهده نموده و حدیث دیگر در بیان برداشتن و کم شدن امانت که بعد از ان آنحضرت صلی الله علیه و سلم راه یافته و واقع شده چنانکه گفت و حدیث ثانی در حدیثی که در آن از برداشتن امانت و نقصان پذیرفتن آن قال گفت آنحضرت در بیان نقصان امانت فیما الرجل النوبه خواب میکند و خواب کردنی یعنی غافل میگردد و از تذکرات و تنبیح سنت و این مقابل آنست که فرمود ثم علموا من الکتاب و السنه فقیض الامانه من قلبه پس قبض کرده میشود و کفره میشود امانت از دل مرد یعنی بعضی از انوار و ثمرات آن روی گمی میند و نقصان می پذیرد فیصل اوها پس میگردد اثر امانت و اثرش آنگه باقی ماند از علامت و بعضی آیه مثل اقول لک مانند اثر و کت فتنه و او و سکون کاف در آنست تا جمع نکته و آن اثر چیزی مثل نقطه بر خلاف رنگ آن چیز چنانکه نقطه سیاه در سفید و بعضی گفته اند نقطه سفید که در سیاه چشم پیدا آید یعنی بجهت طریبان غفلت و ارتکاب معصیت نور امانت کم شود چون آگاه شود و از حال دل خود بطنش نماید چنانکه نقطه از آن اثری باقی نماند ثم فیما النوبه بتر خواب میکند خواب دیگر و غافل گردد بار دیگر فقیض الامانه پس کفره میشود و نقصان کرده شود جز وی دیگر امانت که باقی مانده بود فقیض اوها مثل اقول المجل پس چون نگاه کند باقی میماند اثر آن مانند اثر مجمل بفتح میم و سکون جیم سخت شدن پوست از کار کردن و در صرح گفته مجمل شوخ بستن دست از کار بعد از آن بیان اثر مجمل می کند بقول خود کجور و حجه علی و جعلک مانند انگری که کبر دانی و بطلانی آن را بر پای خود ای مخاطب فقط پس آید کند آن موضع از پای که از خمر را بدان پایمال کرد فتواه منبوا پس می بینی تو آن موضع را که آید کیده و طبعه فتنه جیم و سکون نون و فتح نا و کسب با اسم فاعل از نیز بمعنی ارتفاع و بلندی و منبر شستن از دست و لیس فتنه شیعی و حال آنکه نیت در آن آیه بلکه بلند میاید خبری که با آید همچنین این مرد که اثر امانت از دل

آنحضرت

وی گرفته شده و کار آمدنی نیامد و در باطن و بی صلاهی و چیزی که کار آید نه باین تقریر معلوم شد که دکت و مجل شمال بغیر امانت است که در دل میماند اما برین تقریر و ادعای  
 کرد و کار مجل بحث و بیشتر است از آنکه دکت و مناسب است آنکه اگر در گرت نماید کمتر نماید از گرت اولی جواب میدهند که چون مجل ارشی خوف لا طایل تحت است قلیل  
 و حیر باشد از آنکه دکت و این جواب خالی از بعضی نیست و بعضی شراح از دکت و مجل را مثال زوال امانت داشته یعنی و لا شل و دکت از آن زایل میگرد و بار دیگر مانند  
 مجل بیشتر از مرتب اول و در می شود زیرا که درین مرتبه قبض کرده شد از آنچه باقی مانده بعد از قبض در مرتبه اول فافهم و بصبح الناس قبا یعون و صبح میکند  
 مردم در حالی که بیاعت و معاطت میکنند با یکدیگر و لایکا دا حدیودی الامانه و نزدیک نیست هیچ یکی که ادا کند امانت را و حقوق تکالیف شریعت را و  
 خیانت نوزد و در حق مردم فیتال پس گفته میشود بمقتضی قلیل و بیان ندرت وجود امانت و اهل آن افتخار بنی فلان و رجلا اهلنا بدرستی که در فلان قبیله با وجود دکت  
 مردم و روی یک مردی این حق گذار است و يقال للوجل و گفته میشود در مرد را و ستوده میشود بصفاقی که در خسوف مردم از داخل فضایل و کمالات میدارند  
 ما اعقله چه عجب عاقل و دانا است در کار و بار دنیا و حیث و ما اظرفه و چه عجب زیرک است وی و خوش کو و خوش زبان است و ما اجله و چه عجب چست و  
 چالاک است وی باین صفات میستایند مرد را و ما فی قلبه متغال جبه من خود دل من ایمان و حال آنکه نیست در دل آن مرد که او را می نمایند مقدار و از خود  
 از ایمان و صفات حمیده که تابع است و از اینجا معلوم کرد که اصل کار ایمان و صلاح است باقی همه باید بد راست اگر چه مردم اهل دنیا آرا خوب دانند و بدان بنایند  
 و تقریرش اینست بر تقوی و قوت ایمان است رزقا الله متغنی علیه و عنه قال کان الناس یبیا لون رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 هن الخبی و هم از عذیبه است که گفت بودند مردم که می پرسیدند آنحضرت را از نیکی و کنت امثاله عن الشیء بودم من که می پرسیدم او را از بدی مخافته ان  
 مید دکنی از جهت ترس این که در یاد مرا آن بدی و برسد بمن از آفت آن چه دفع ضرر نزد عاقل اجم و اقدم است از طلب نفع و مانا که مراد از شرف و وقایع دانسته  
 که واقع شوند در مردم و فاش گردد و در میان ایشان از نزع و جدال اگر چه نه موافق حق باشد و الا منهیات در شرح معین است و سوالی از آن مخصوص بوی ضعیف  
 عزیز بود چنانکه سابق حدیث بر آن دلالت دارد قال گفت حذیفه قلت کتم با رسول الله افانکنا فی جابله و شوی بدرستی که بودیم پیش ازین در جاهلیت و  
 بدی مخافنا الله بعد الانخبر پس آورد ما را خدا تعالی بوج و شریف توانی یکی را که دین سلام است و استقامت بر عمل بمقتضای آن فعل بعد هذا الخبی  
 من شیء پس آیا خواهد شد و هست متوقع بعد از این نیکی از شر ظلم و فساد و اختلال امر دین قال نعم گفت آنحضرت آری هست و خواهد شد بعد از این خیر شر فلت و هل  
 بعد ذلك الشیء من خیر گفتن آری هست بعد از آن شر که بعد از خیر حادث شود چیزی از خیر که بدو باز آمدن رواج یابد و برنج استقامت و د قال نعم گفت آنحضرت  
 آری هست بعد از آن شر خبری و خیر دخن و در این خیر که بعد از شر بیاید و در وی و دنی هست و دخن بختن یعنی دغان آید یعنی چیزی باشد مزوج بشر و دکان  
 مردم بآن صدق و خلوص که در او ایل بود نباشد اعتقادات صحیح و اعمال صالحه و عدل ملوک که در قرون اول بود نباشد و بدبیا و بدعتا حادث گردد و بدان با  
 یگان و اهل بدعت یا اهل سنت مزوج و مخلوط شوند قلت و ما دخنه گفت من و بیت آنچه او را دغان خبر گفتی قال قهر فرمود دغان که گفتن کفایت است از  
 وجود قومی لیستون بغیر سخنی راه روشن که یزد بغیر راه روشن و لحد و ن بغیر هدلی و سیرت سازند جز سیرت من تعوف منهم و تنکو  
 می شناسی از ایشان کار و بار دین را و نمی شناسی یعنی معروف و مکروه و مشروع و نامشروع هر دو در ایشان جمیع است با تمزاج و اختلاط خیر و شر که مراد و دلیل  
 قول دوست نعم و فیه دخن و قول وی و لیستون بغیر سنتی نیز مراد همین است و گفته اند که مراد بخیر بعد از شر ایم عمر بن عبدالعزیز است و مراد بالذین تعرف منهم و تنکو امرائی  
 که بعد از وی آمدند و در میان ایشان کسی بود که دعوت میکرد به بدعت چنانچه خوارج و بعضی گفته اند که احتمال دارد که شر زمان قتل امیر المومنین عثمان باشد و خیر  
 بعد از وی زمان امیر المومنین علی رضی الله عنهما و دخن و شر بعد از وی زمان جماعه که گفت میگردند و وی ارضی الله عز بر منابر و اهل علم چنانکه گفت قلت و هل  
 بعد ذلك الخبی من شر گفتن و آری هست بعد از آن خیر شری دیگر قال نعم دعا علی ابواب جهنم گفتن آری خوانند کان باشند مردم را در دمای و زنج ایشان  
 من اجابهم اللهم کسی که پاسخ دهد و فرمان برداری کند ایشان را و بد و بسوی و زنج قلن فوه فجها می اندازند ایشان را و در دوزخ قلت گفتن یا رسول الله  
 صفهم لنا و صف کن ایشان را برای ما یعنی بگو که چه گنا نذ ایشان و چه صفات دارند تا بشناسیم ایشان را قال هم من جلد قنایم و ایشان را زانبا جنس یا ارا قوبای یا ما  
 از اهل دین و ملت مانند و جلد هشی ظاهر آنرا بگویند و در اصل یعنی پرده زن که آنرا پوست خوانند و بتکلمون بالسلسنا و سخن میکنند بآن که لغت عرب است یا ظلم میکنند بآن  
 و حدیث و مواظ و حکم و سنت و در دل ایشان خیر قلت فما موحی ان اد دکنی ذلك پس گفتن چه میفرمائی مرا و چه کار کنم اگر در یاد مرا آن وقت که این گروه در آن  
 وقت باشند قال قلوا جماعه المسلمین و لعمراهم فرمود لازم میکیری و پیوسته می باشی جماعت مسلمانان را اگر بر هر کتاب و سنت باشند و امام ایشان را قلت  
 فان لم تکن لهم جماعه و لا امام گفتن پس اگر نباشد در اسلام از اجماعی و زمامی برین قدر چه کار کنم قال فاعنزل فلک لتفرق کلها فرمود پس بگفتن شوازهان  
 کردها و لو ان بعض باصل شیخه اگر چه باشد اقرال بالترجمه بخ درختی و پناه جستن بآن در بیشه و بیابان و تحمل شداید و مشاق و غایتن گیاه و چوب و قوت  
 کردن بدان گیاه در صحرا حتی بدد و کل الموت تا بگذرد و بیاید و برسد ترا مرکب و انت علی ذلک و حال آنکه باشی تو بر حال استنزال متغنی علیه و فی



محق و قاتل کردن با باغی و اگر چنین کنند ظاهر کرد و فساد و تظاول کنند اهل بیعی و دلیل برین مذہب قول حق سبحانه و ان طاعتان من المؤمنین اقلوا الا ذکرنا طلق است که چون  
 قاتل کند و طایفه از مسلمانان اصلاح باید کرد میان ایشان و اگر بعضی بکنند یکی از بیعی طایفه بردگی قاتل کند با طایفه باغی تا باز کرد و بجانب حق و چون باین کرد آنحضرت  
 حکم فرمود اللهم هل بلغت خداوند آری رسانیدم حکم را بر بندگان تو مثلثا سه بار گفت این طایفه قاتل و جمل پس گفت مردی با رسول الله امرایتان گوشت جز  
 ده مرا اگر اگر او و جگر کرده شوم من حتی بظلمت علی الی احد الصفین تا آنکه برده شود در اسبوی یکی از دو صفت قال فضیحتی و جمل بسجده پس بر نزد مردی  
 بشیر خود او پیچی میهم باید نیری فقتلی پس بکنند مرغال گفت آنحضرت بود بائمه و اثبات و بکون من اصحاب النار بر میکرد آن مرد که گشت ترانکه خود  
 و گناه تو می باشد از دوزخیان این عبارت را در معنی گفته اند یکی آنکه بر میکرد و گناه خود که بالفعل کرده و ترا گشته و گناه تو که بفرض و تقدیر تو و او را می گشتی و گناه آن بر تو  
 می نشست آن نیز بر سر او می نهادند و عقوبت گناه او را مضاعف می نمود بجهت زجر و توبیح دوم آنکه بر میکرد و گناه خود که سابقا داشت از بغض و مدافعت مسلمانان که  
 سبب قتل تو شد و گناه کشتن تو که صادر شده از وی الآن در واه مسلم و عن ابی سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و یوشک ان يكون  
 خبی مال المسلم نزدیک است که باشد بدترین مال مسلمانان غنم پنج بهشت است الجبال کوفسندان که بیرومی میکند و میجوید بدان کوفسندان سر که بهار او مواضع  
 و جانی فادن باران را یعنی کوفسندی چند داشته باشد و کوپها و او را باران که در آن باران می افتد بخوبی تا در آن جا باشد و کوفسندان را آنجا سحر اند و قوت خود را در آن  
 باز و و بغیر بدین من الفتن میگردانند این سلطان بدین خود از فتنها و کوشه میکرد تا با مردم اختلاط کند و در فتنه نافذ و واه الجحادی و عن اسماعیل بن زید  
 قال اشرف النبی بالاربعین صلی الله علیه و سلم علی اطم من اطام المدینه جزئی از حنای مدینه و اطم الضیق یعنی فتنه و در حصن که بسنجا  
 ناکرده باشد و در حوالی مدینه مطهره قلعهها و حصنها بود که میبود و غیایشان در آنجا ساکن بود پس اسام بن زید میگوید که روزی آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 بر یکی از این حصنها برآمده بود فقال پس گفت آنحضرت هل قرون ما اری آیامی بنید شما خیر را که می بینم من قالوا لا گفتند بنی بنیم قال فانی لاری العن  
 فرمود پس بدستی من بر آنیم بنیم فتنها را که آن فتنها تفع خلل می توکم می افتد در فرجای خانهای شما که وقع المطر مانند افتادن باران متفق علیه و عن ابی هریر  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم هلكه امی بلال امت من علی یدنی علمه من قریب پس برد و دست کوگان و جوانان و نوسالان  
 است از قریش بکثرت فتنات و غلبه کبر فتنین و سکون لام جمع غلام یعنی جوانان که ذانی القاموس و فی الصراح غلام کوک و اصل غلبه و اغلام غلبه شہوت و بجان است  
 و طبعی فتنه کرده آنرا نوسالان که باک ندارند و ادب نگاه ندارند بآداب و قار و خداوندان عقل و واه الجحادی و در حواشی نوشته که مراد بان فکر کشندگان  
 عثمان و علی و حسن و حسین اند رضی الله عنهم اجمعین و امثال ایشان از اهل فتنه و بی و ظلمه و در مجمع البحار آورده که ابوهریره می ساخت ایشان را با سوا و اشخاص ایشان  
 و سکوت میکرد از تعین و نام بردن ایشان از جهت ترس و معصده و مراد برین معاویه و عبدالبر بن زیاد و مانند ایشان اند از احداث و نوسالان بنی امیه و عیسی  
 الله و تحقیق صادر شد از ایشان از قتل اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و بزرگ کردن ایشان و کشتن خیار مهاجرین و انصار آنچه شد و صادر شد از حجاج  
 که امیر الامراء عبد الملک بن مروان بود و از سلیمان و عبد الملک اولاد او از ریختن خونها و تلف کردن مالها آنچه پوشیده نیست بر هیچ کس ۱۱۰ و عنه قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم یتقارب الزمان نزدیک میشود و جبرای زمان مراد قرب و قیام قیامت است یا تعارب اهل زمان بعضی  
 از بعضی در شرف فتنه یا تعارب از زمانه در شرف فتنه اول و آخر را بیکدیگر و بعضی گفته مراد کوتاهی عمر است در آخر زمان و گفته اند که قصه مدت ایام و یابی ایشان  
 چنانکه در حدیث دیگر آمده است که در آخر زمان سال همچو ماه بگذرد و ماه چون هفته و هفته چون روز و روز بگذرد و گشتن دولتها و ملکها که سبب تفرق و پرتی  
 خلق است و این عبارت در کتاب الروایا آنجا که فرموده که روزی از تقارب زمان صادق افتد نیز گفته شده و وجه دیگر نیز در آنجا مذکور شده و بالجمله این لفظ  
 محتمل معانی متعدده است بعضی مناسب آن مقام و بعضی مناسب این اسد اعلم و بغیر العلم و گرفته و برداشته میشود و علم یعنی برده شدن علما چنانکه در حدیث  
 آمده و تظهور الفتن و پیدا میگرد و فتننا و بلخی الشیخ و انداخته میشود و بخل قوی یعنی در دلها مراد قوت و عموم وجود شیخ است در طوایف مردم و اطاعت و طبیعت  
 ایشان آنرا در آخر زمان و الا و جو اصل شیخ در مردم طبعی است و بکثر الحرج و بسا میشود در هر جلیج و سکون را یعنی فتنه و افتادن بیکدیگر قالوا  
 پس رسیدند صحابه و ما الحرج و حجت مراد بهرج قال القتل فرمود و بخرج قتل است و تفسیر بهرج بقتل یا بقتل آن است که سبب بهرج قتل و بعضی بدان است  
 متفق علیه ۱۲ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و الذی یغنی بیده لا یندب الله ما کتبت آنحضرت می فرمودند  
 میزود و فانی میگرد و دنیا حتی بانی علی الناس بود تا آنکه می آید بر مردم روزی که لا یدری العاقل فیم قتل در غمی باید و غمی دانند که در چه چیز و سبب  
 کشت و لا المقتول فیم قتل و نه در می باید کشته شده که در چه چیز کشته شده یعنی هم چنین مجمل و اشتباهه قال میکنند و تیز و تشخیص نمی نمایند که محلی گشت و مبطل  
 که فاضل کف بکون ذلک پس رسیده شد از آن حضرت چگونگی باشد آن حال قال الحرج گفت آن بجهت فتنه و اختلاط و در هم افتادن است بی تمیز  
 و تشخیص العاقل و المقتول فی النار کشته و کشته شده هر دو در آتش و درخ اندک شده خود ظاهر است که با حق خون ریخت و اندک شده بجهت آنکه وی

نیز نمی خواست که بکشد و حسد بعضی و عازم بود بر آن و آدمی بفرم بصحبت ما خواست و این حکم بر تقدیر اجل و عدم تیر است اما اگر بحسب اشتباه و خطا در جهاد و تخسری موجب باشد اگر چه در واقع نه صلیب بود و این چنین نخواهد بود و الله اعلم و راه مسلم ۱۳ و چون معطل نفعیم و سکون بین مملکت و کسراف بن لسان و نفع تمایذ و تخفیف بین مملکت صحابی است از اهل بیت شجره ساکن شد بصره و بوی منسوب است به زینب که در بصره است قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم العبادۃ فی الحج کجحف الی ثواب عبادت کردن و در کوشه خود خریدن حج و ثواب هجرت کردن بوی منسوب است چنانکه آن شخص که از دار کفر بدار اسلام هجرت نمود و شرف صحبت آن حضرت مشرف شد بچنین این شخص نیز از ظلمت فتنه و فساد روی گردانیده بعبادت مولی تعالی مشغول گشته و در دایره نورانیت و رآید پس گویا هجرت کرد و راه مسلم و عن الزبیر بن عدی قال ایلنا انس بن مالک زبیر بن عدی که تابعی است و شنید است از انس و روایت میکند از وی ثوری فتنه است که آدمیم نزد انس بن مالک فتنه کوفه الله پس شکایت کردیم ما بوی و می ما ملخی من الحجاج اتجوسیدیدیم و پیش می آمد ما را از حجاج ظالم فقال اصبروا پس گفت انس صبر کنید و تحمل نمایند بر ظلم و اندازی او فانه لا یأینی حلیکم زمان پس بدرستی می آید بر شما پیچ زمانی الا الذی بعده اشفونه کراکثر زمان که بعد از وی نباید بدتر است از زمان گذشته پس چه میدانید شاید که بعد از این ظالم تر از حجاج پیدا شود و فاسد تر و بدتر از زمان وی پیدا آید پس صبر کنید حتی قتلخوا و دیگر تا آنکه ملاقات کنید و پیش آید و در دگر خود را و در حضرت وی روید و روز آخرت سمعته من فلیکم شنیده ام من این حدیث را از زینب بنت ابی اسلمه و آنکه و سلم و راه الحجاجی درین حدیث اشکال آورده اند که زمان عمر بن عبد العزیز بعد از زمان حجاج است و با وجود آن بدتر از آن نیست بلکه بهتر از آن و از زمانهای که گذشته بود اند و جواب دادند که قول آنحضرت این را و خبر دادن بدان باعتبار اکثره اغلب است و مخصوص صبر و تسلی دادن است و موت را و تعلیم ترغیب بر تحمل اینها و جاهد مردم و اضطراب ناکردن و جسنج و فرغ نمودن و الله اعلم الفصل الثانی عن حذیفة قال و الله ما ادری انی اصحابی ام قتلوا گفت حذیفة بعد از آنکه که در پی یاجم من که آیا فراموشش کردند یا ران من یا فراموشی بینماید یعنی فراموشش کرده اند ولیکن تکلف میکنند خود را فراموشش کار بینماید و الله ما قولک رسول الله بعد از آنکه که گذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم من فائد فتنه پیچ گشته فتنه را و پیدا کننده و بر باد آورنده از مثل عالمی که احداث در جنتی کند که سبب خطرات گردد و مردم را بدان دعوت نماید یا امری که باعث بر مجاریه و متعلق شود و قوت کشیدن چاره را از پیش چنانکه سوق را ندن از پس الی ان تنفضی الدنيا تا پسری شدن دنیا ببلغ من معدة ثلثه فاضا حذیفة فتنه این است که بر سر سگسائی با او بیند و تبعیت او میکند و سیصد را و زیاده از آن الا قد سماه لنا جاسسه که تحقیق ذکر کرد و اورا آنحضرت برای بنام وی واسم امیه واسم قبیلته و نام پدر او نام قبیل او و قید عدد سیصد ظاهر برای آن کرد که اجتماع این قدر از مردم باعث بر وجود دهنده و لحوق ضرر بیشتر میکند اما اگر کمتر از این باشند اعتبار ندارد و الله اعلم و راه ابوداؤد و عن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما اخاف علی امتی الاممۃ المضلین ثوبان که موی آنحضرت و خادم در گاه و حاضر گاه بود گفت گفت آنحضرت نیز قسم من ربکم جو ذکر امیران و بادشاهان را که گناه کننده اند و دیگر از انکه برای خود زیراک ضرر کرای ایشان بیشتر و بدتر است از کرای دیگران و اذا وضع السیف فی اخی لم یوضع عنهم الی يوم القيمة و چون بنهاده شود شمشیر در امت من و واقع شود و قتل برداشته نشود تا روز قیامت و بعد و ق این خبر واقع قتل امیر المؤمنین عثمان است که اول واقع است و اسلام و بعد از آن باقی است تا هنوز و بحکم خبر جبر صادق تا روز قیامت باقی خواهد ماند و راه ابوداؤد و الزمذی و عن سفینه که موی رسول الله و صاحب کرامت و برکت بود احوال او در مواضع نوشته شده است قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت الخلفاء قتلون سنه خلافت کا طه مریه که موافق سنت و اتباع طریقه حق باشد سی سال است ثم تكون ملکاً عصبوا بیه میگرد خلافت بعد از سی سال ملک و پادشاهی کننده که مردم از گردن ستم ایشان این نباشند و راه عدالت و دین بروری چنانکه باید روان بخورد اگر چه اطلاق این اسم بجهاد و بمعنی آنکه خلف گذشته گان اند و درست اما حقیقت خلافت که آنحضرت بدان اشارت کرده مخصوص سی سال است که خلافت خلفای اربعه در آن بود و اگر ایشان را امیر المؤمنین گویند و در باشد که آمر و حاکم اند بر مسلمانان در احکام ظاهر ثم یقول سفینه پس بر می گوید سفینه برای حساب سی سال که خلفای اربعه تمام میکرد و امسک خلافة الی بکرم سنین منطبق کن و نگاه آر مدت خلافت ابی بکر را و سال و خلافة عمر عشیة و مدت خلافت عمر را و سال و عثمان اثنی عشیة و مدت خلافت عثمان را و دوازده سال و علی ستمه و مدت خلافت علی را شش سال و داود احمد و الزمذی و ابوداؤد این باب تقریبی است مبنی بر حذف کسور و الا خلافت ابوبکر چنانکه در جامع الاصول و غیره مذکور است و دو سال و چهار ماه است و خلافت عمر ده سال و شش ماه است و خلافت عثمان دوازده سال و الا خلافت علی چهار سال و نه ماه و بابر حجاب خلافت خلفای اربعه بیست و نه سال و نه روز و هفت تمام میشود و پنج ماه از سی سال باقی ماند که بابام المسلمین حسن بن علی تمام میکرد و پس از آن نیز از خلفا باشد و در بعضی کتب خلافت ابی بکر دو سال و سه ماه و نه روز و خلافت عمر ده سال و شش ماه و پنج روز و خلافت عثمان دوازده سال و دوازده روز و خلافت علی چهار سال و نه ماه و بابر حجاب رحمتی اشیاء و شبستان



والله اعلم وعن حذیفه قال قلت کنت حذیفه کنت یارسول الله لیکن بعد هذا الخبر فشیء آیا می باشد و باقی میماند بعد از این یکی که دین اسلام است بدی که اگر  
حکامان قبله شیء خاک بود پیش از آن بدی قال نعم فرمود آری می باشد و باقی میماند وی قلت فما العصمة کنت من صلیت طریق صحبت و نجات از آن بدی قال  
السبب فرمود طریق عصمت از آن شمشیر است و قال کردن با کافران قلت وهل بعد السبب بقیه کنت آیا باقی میماند اهل اسلام بعد از قتال و محاربه کردن  
با کافران و صلاحیت میدارند اهل آن زمان امارت را و امانت! و جمع شدن و متفق شدن مردم بر ایشان قال نعم بکون اما دقه علی اقتدا فرمود آری میماند و می باشد  
ملک و امارت و لیکن با قدر جمع قدری آنچه در آتش و چشم اقتدا از اخبار و رض و خاشاک و چرک یعنی اجتماع مردم بر امر مکره است و فساد و فحار و ردل باشد بخوشی و رخا و  
صغای باطن چنانکه چشمی که در وی قد افتد ظاهر وی صحیح و باطن سقیم و باین معنی قول او و بنده علی و رض و می باشد صلی بر دغان و این در حکم تالیفات مرزا و هذیه بنصره و  
سکون دال مصلح و در اصل معنی سکون و آرام است و دغن یعنی دغان یعنی صلی باشد بجداع و نفاق چنانکه سابق گذشت و اولی آنست که معنی سکون ماره علی اقتدا آن باشد  
که می باشد امارت با کتاب مناهی و ظهور بدیع تاین فعل را فایده جدید باشد قلت ثم ما ذا کنت بعد از آن چه خواهد شد قال کنت ثم نمتا و عاه الضلال پس پدید  
میشوند خوانندگان مکره ای یعنی جباه پدید میشوند از امر که مکره میکردند مردم را فان کان الله فی الارض خلیفه پس اگر باشد مکره در زمین خلیفه یعنی امیری و حاکمی که  
جلد ظهور و اخلاص ملک تار یا نه زنده است ترا و بگرد مال ترا یعنی اگر چه ظلم کند بر تو در نفس مال فاطعه پس طاعت و انقیاد و فرمان برداری کن و در ظاهر  
مادام که بر خلاف فرموده خدا و رسول خدا کنت و الاخت و انت عاص علی جذل شجرة و اگر نباشد خلیفه و امیر و زمین پس سیر در حال آنکه تو لازم گیرنده درختی را  
یعنی گوشه گیرنده از مردم و گذراننده عمر بصبر و سختی در پیشا و بیا با بناد و زرد درختی و قناعت کند نه بجاییدن چوب و گیاه و جذل کبیر جم و سکون ذال معج و بفتح صیم نمراده  
چنانکه در فصل اول گذشت و بعضی والا کنت را متعلق قاطعه دارند یعنی و اگر نه طاعت کنی خلیفه را می میری بحال شدت و سرگردانی و در بعضی نسخ بجای کنت قناعت  
بلغظاضی از قیام یعنی و اگر نه چنین باشد بر خیز و برو و باصل درختی پناه گیر قلت ثم ما ذا کنت بعد از این حال چه چیز است و چه حال خواهد شد قال ثم یخرج الدجال  
بعد ذلک کنت پشیم روی می آید دجال بعد از آن حال باین صفت که معه فهو وفادای جوی است و آتشی ظاهر آتشت که محمول بر حقیقت است و احتمال دارد که در  
لطف و قدر و عده و وعید باشد ضمن وقوع فی غاده پس کسی که افتاد در آتش می یعنی مخالفت و زردی را و او ایمن نیارد و وی و در آمد و معرض فقر و غضب و  
و جبابره و حط و زده ثابت شد اجسری بجهت صبر و ثبات وی بر دین خدای و طلب ضایع و فرود آورده شد بارگناه از گردن وی و من وقع فی  
لهزه و جب و زده و حط اجره و کی که افتاد در جوی وی و اطاعت و زردی و ایمان آورد بوی بطبع دنیا و محبت حیات و در آمد و رتعام لطف وی و غایت  
وی ثابت شد بارگناه بروی و فرود آورده شد اجره و ثواب وی قال قلت ثم ما ذا کنت حذیفه کنت پشیم خواهد شد قال ثم یخرج الموهل و یکب حتی یغور الساع  
پشیم زانیده میشود و پس سوار می آیند تا آنکه بر آتش و قیامت پنج بعینه محمول است از پنج داشته اند از آتاج و گفته اند که نتج معنی تولید است یعنی زانیا بیندن  
و خدمت و تدبیر زانیدن او کردن چنانکه دایه در انسان میکند و تحقیق این لفظ در مواضع دیگر از شرح کرده شده است و آتاج معنی رسیدن وقت و ولایت و مهر تضم  
میسر و سکون یا معنی کرده زود مهربانان و دیر کربانیم یا و کسر کاف رسیدن وقت و سولای دادن یعنی قابل سوار می شدن و مراد از زمان نزول عیسی علیه السلام است  
چه از آن وقت تا روز قیامت بر پاشان سوار می واقع شود بجهت عدم وجود کفار و جهنم ساجد بوجه و قال یا مراد آنست که بعد از بر آمدن دجال زمان تنگ گردد و قیامت  
نزدیک رسد مقدار زمان زانیده شدن پس یا رسیدن وقت سوار می بر آن و این معنی موافق است با حدیث دیگر که درین باب ورود یافته اند و فی و وابته قال  
و در روایتی این چنین آمده که کنت بدنه علی دخن صلی خواهد بود میان مردم آن زمان در ظاهر هر اکه و رت و دغل در باطن و جماعه علی اقتدا و اجتماعی خواهد بود  
با کراستاه قلت کنت یارسول الله الحمد لله علی الدخن ما هی بدنه بدخ که فرمودی صلیت و چه معنی دارد قال لا توجع قلوبا فوام علی الذی کانت  
علیه باز بهر نمی آید دلخاسی تو مبارک آن حال و صفت که بود دلها بر آن صفت و صاف و پاک نمیکرد و چنانکه پیش ازین بود در زمان سابق سلام چنانکه پیش از عرض  
که و رت بود قلت بعد هذا الخبر فشیء آیا بعد از این خبر مزوج بشو و نور مخط بظلمت و صلح بانفاق شری دیگر خواهد بود و قال فکنت عجماء صماء کنت بعد  
از آن فکنت خواهد بود کور و کر یعنی مردم در آن فکنت محجوب خواهند بود از دیدن حق و ممنوع خواهند گشت از شنیدن آن و اسناد کوری و کری نشسته مجاز است  
و در حقیقت صفت آدمیان است که در آن زمان فکنت نباشد علیها دعا علی ابواب النار در آن فکنت و زمان اطلاع بر آن خوانندگانند بوی تشدد و زنج  
استاده بر ابواب آن فان معت با حذیفه و انت عاص علی جذل پس اگر بیری تو ای حذیفه و حال آنکه لازم گیرنده باشی اصل درخت را حیوانک  
من ان تلحق احداهم متبرست بر ترا از پیروی کردن تو کی از ایشان را و او ابوداؤد و عن ابی ذر قال کنت و دینا خلف رسول الله صلی  
علیه و آله و سلم یوما علی حمار و روایت است از ابودر که کنت بودم من سوار در پس آنحضرت روزی بر حسی فلما جاؤا بالمدينة پس  
هر که که گذشتیم خانهای مدینه را قال کنت آنحضرت که بک با باز و چگونه خوابی بود و تو در حال خواب بود ترا ای ابا ذر اذا کان بالمدينة جوع  
و قتی که باشد در مدینه که سستی سخت تقوم عن فراشک و لا تبلغ مسجدک بر بنیخری از جا بیدار خواب خود و نیت زاری رسید سجده و در احی میجدک الجمع



و ایضا نیز آید چنانکه در باب هجتمت میفرمایم  
 بعضی تشبیه آمیختن و در آوردن جزا در یکدیگر بود و این در هر دو صورت پیدا است قال گفت عبدالبنی عسیر هم نامی آن پس بچیز دیگری مراد چه میفرمائی قال  
 عليك بما تعرف و دع ما تشكر لازم گیر جو عمل آنچه می شناسی که در دین است و مشروع است و بگذرانی را چیزی را که نمی شناسی بودن او را در دین و  
 عليك بخاصه نفسك و لازم گیر خاصه نفس خود را و اجالت و عوامهم و در و دار خود را از عوام مردم یعنی خود باش و برای خود کاری کن و در خیال  
 مردم نیست و در اینجا رخصتی در ترک امر معروف و نهی منکر کرد و این نزد غلبه اشرار و اتباع نفس و مواد امارت فتنه و فساد و عدم معاونت اخبار درست چنانکه  
 در باب خود گذشت و فی وایه و در وایتی این چنین آمده انما عليك الا ان تترك ما تشكر لازم گیر خانه خود را و پیوسته در خانه خود باش و برون میانی ضرورت و املت  
 عليك لسانك و مکر کن و بنده بر خود زبان خود را و در آنچه زبان باشد زبان مکتب و الملك را بفتح همزه از صیغه امر از اطلاق قضیه کرده اند و طبعی این معنی که گفته  
 شد از تفسیر کرده و در جمیع الجار گفته که وی امر است از تعلق این معنی مالک شود و گناید زبان را از آنچه غیر نیست و ردی استی و غیر را در آنجا گفته اند مگر بجز تفسیر کرده  
 یکی آنکه در وی اتم شود پس مباح را نیز شامل باشد دیگر آنکه در وی ثواب بود پس مباح داخل بود و خدا ما تعوف و دع ما تشكر و عليك با معنی خاصه است  
 و دع ما العامة منصرفش همان است که در روایت اول است و اختلاف نیست که در بعضی مفردات و واه التوملنی و صحیحه باینکه آنحضرت رخصت  
 کرد عبدالبنی عمرو را با جماع ما مردم در ظاهر و امر کرد او را تهذیب و اصلاح نفس خود خاصه و عدم تعرض و کاشش احوال عامه و امر کرد حدیقه را بر برون آمدن  
 از میان مردم بصحرا و بیابان و اترام غلت بکلیت و ارشاد کرد هر کدام را آنچه لایق اوست و صلاح او در آن است و میراست حصول آن از وی چنانکه مرشدان  
 که مظهر اسم الحکیم اند بکنند حقیقت حال آنست که عبدالبنی عمرو رضی الله عنه در جوانی بغایت متعبد و متکبر بود چنانکه هر که افطار نکردی و شب نخستی و بزین میل نکردی پس  
 پدر وی عمرو بن العاص او را نزد آنحضرت آورد و از شدت ریاضت و مجاهده که میکرد باز آورد و بصیام سرور و زوقام ملت یا سدس لیل امر فرمود و بجا داشت  
 رضای پدر و صیت کرد پس بحکم ضرورت وی در ایام فتنه نیز باید که در زیر معاویه بود و مختلط بود وی و حق و صیت آنحضرت بجا آوردی و چنانکه حکم فرموده بود بکار  
 مشغول بودی بار ایانش میگفتند که تو از مائنی چادر میان مائنی باشی گفته من در خیر باشم بشیر کم در شریزه در باطن با اهل بیت رابطه نمودت محکم داشتی آورده اند که روزی  
 امام حسین لوید و بگذشت و بصحبت شریف و حیجرات توانست کرد گفتند چرا نزد وی رفتی و با وی نه نشستی گفت من شرمندۀ ایشانم که از ایشانم با ایشان تو احمق بودی  
 و عن ابی موسی عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم انه قال ان من بدی الساعة فتننا کھطع اللیل المظلم گفت آنحضرت که پیش از آمدن قیامت فتننا  
 پیدا خواهد شد مانند پاری شب سیاه بصبح الرجل فيها مؤمنا و بمسی کلوا و صبح میکند مرد و در آن فتننا مؤمن و شام میکند کافر و بمسی مؤمنا و بصبح  
 کافرا و شام میکند مؤمن و صبح میکند کافرا و الفاعل فيها خبر من الفاعل شتمه در آن فتننا بهتر است از اتیاده و الماشی فيها خبر من الماشی در و زنده و  
 روی بهتر است از دهنده و شرح این عبارات در فصل اول در دو حدیث ابی هریره گذشت فکس و افنها کسیکم پس بشکند در آن فتننا گمانی خود را و قطع  
 فيها او نا و که در برید در آن فتننا بهای گای خود را و اضربوا سبوفکم با محاجه و بزیند شیرای خود را بکنها نا کنز کرد و بکنز قان دخل علی احد  
 منکم پس اگر در آمده شود یعنی در آید کسی یکی از شما فلیکن کخبی ابی آدم پس باید که باشد وی همچو بهترین دو پسر آدم که با بیل است در وقتی که تسلیم شد برای کشتن  
 قابل مراد او گفت که من در آن گزندۀ فتنه دست خود را بسوی نوسن نمی خواهم که توانا کردی بکناه خود و واه ابوداؤد و فی وایه له و در روایتی بر او  
 داؤد را ذکر الی قوله ذکر کرده شده است حدیث تا قول وی خبی من الساعی و در وی فکس و افنها تا آخر فتنه و در این روایت بعد از خبر من الساعی  
 این عبارت است که ثم قالوا ان فتنه صحابه فتننا می فرمائی ما را و چه کنیم در آن فتننا قال گفت آنحضرت که فتننا بپوشیدم باشد شما و فتننا  
 خانهای خود و هیچ جاز وید مجلس بکسر کلمه فتنه یعنی فتنه مثل احلاس جماعت احلاس البیت کلیمها که زیر فتنای فاخر افکند و فی وایه التوملنی ان رسول  
 الله صلی الله علیه و آله وسلم قال فی الفتنه و در روایتی ترمذی این چنین آمده است که گفت آنحضرت در باب فتنه کس و افنها تقسیم  
 و قطعوا فنها او فادکم و الزموا فنها اجواف بیوتکم بشکند در فتننا گمانی خود را و باره کنید در وی زبهای خود را و لازم گیرید در وی فتننا  
 خود را و کو فوا کابن آدم و باشید مانند پسر آدم یعنی بیل که کشت او را تا بیل و قال و گفت ترمذی هذان حدیث صحیح غریب و عن ام مالک الترمذی  
 بفتح موحده و سکون مضموب است به بنی امر الفیس مجازی است و مراد رحمت است و روایت کرده اند از وی طاووس و کحل که از آنرا برابعد اند فتنات  
 ذکر و رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فتنه فتنها ذکر کرد آنحضرت فتنه را پس نزدیک کرد اند فتنه را یعنی خبر داد که وقوع آن قریب است و طبعی  
 گفته یعنی وصف کرد او را و وصف بلیغ و هر که وصف کنیز را نزد کسی وصف بلیغ و ذکر کنده صفات و احوال آنرا بیا فتنه قریب میکرد اند از آنرو وی یعنی در ذهن وی  
 یا در خارج نیز زیرا که چون بسیار در ذهن در آمد و متعین شد وجود او در خارج نیز تسخیل میکرد و فتنه فتنه با رسول الله من خبر الناس فنها کیت بهترین  
 مردم در زمان وجود آن فتنه قال و جل فی ما مشبهه گفت بهترین مردم در آن زمان مردی است کمی باشد در موافقی خود و میچاند آنها را بودی فتنها

و بعد دبه ادا میکند و شبیه زکوة و صدقات و پرتش میکند و در کار خود را و دخل اخذ بواسطه و مردمی دیگر که گفته است سراسر خود را  
یعنی سوار شده و خان او را که از اینها است بخیف الحد و و مخوفه میرساند دشمنان دین را یعنی کافران و میرساند ایشان و او از فتنه و قتال مسلمانان  
که بنحیج بجنب کافران پیوسته است و سرحدی از سرحد های اسلام گرفته با کافران که دشمنان دین اند در جنگ می باشد و او الهی و الهی و عن عبدالله  
بن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ستكون فتنه تستنظف العرب نزدیک است که پیدا شود فتنه که در کرب و غم  
و بر سران همایشان استغلاف تمام کردن چهره اقلها فی النار گشته شد که آن فتنه در آتش و زخ انداللسان فيها اشند من وقع  
السيف و از کردن زبان و در آن فتنه بغیبت و دشنام ایشان تحت تراست از در افتادن شمشیر و در صراح گفته که دفع بالکون تیر کردن کار و شمشیر  
بنیان زیر که هر دو طایفه مسلمانانند خصوصا که صحابه اگر در آن میان باشند و غیبت و دشنام مسلمانان باشد حرام است چنانکه آمده است الغیبة اشند من  
الزنا یا مراد آنست که زبان و از کردن بدشنام و غیبت آنها فتنه می آید و بالاتر از فتنه شمشیر که قتل است اگر چه اگر با آنها می رسد میکشند چنانکه محاربان  
میکشند و غیبت و غارت میکند سیوطی گفته که نقل اخبار زنده وجود زبان کشان برایشان می شود و از آن جنب و جلای وطن و محاسن عظیمه شمشیر از آن  
و نباشد ثمرت x فتنه حادث میگردد و چون هر دو طایفه مسلمان باشند حکم بودن آنها در آتش و زخ بر سبیل زجر و تعذیر و توبیخ خواهد بود و او الهی و الهی  
و این ماجه و عن ابهریوه ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ستكون فتنه صماء بجماعه بجماعه نزدیک است که پیدا گردد  
فتنه که دگلف و کور یعنی حق شنیدن و کفین و حق دیدن و روی صورت نهند و من اشرف لها کسی که سبکد آزار و مطلع گردد بر آن و نزدیک گردد  
بآن است شرف له بگرد و نزدیک گردد و فتنه آتش او اشرف اللسان فيها کوقع السيف و اطلاع دیگر بقتل زبان یعنی کشان و دور  
کردن دوری مانند وقوع شمشیر است و اطلاق اشرف در لسان بطریق تشبیه است و او الهی و الهی و عن عبدالله بن عمر قال کنا جعودا عند النبی  
عبدالله بن عمر کنت بودیم با نشسته نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فذکر الفتن پس ذکر کرد آنحضرت فتنها را فاکثرها فی ذکرها پس بسیاری  
و درازی کرد و ذکر فتنها حتی ذکر فتنه الاحلاس تا آنکه ذکر کرد آنحضرت فتنه الاحلاس را و وجه تسمیه فتنه الاحلاس با بچیت دوام و درازی مدت  
و می باشد چنانکه گفت فتنه فتنه است که آزار از فرقه های نفیس می افکنند و می در آن زمین همیشه افتاده می باشد و بر داشته میشود و یا آنکه تشبیه کرد آن  
فتنه را بحلس در سیاهی و روات باد و مجرای که در خانه می کشند و در آنجا افتاده می باشد که با اشارت است بالترام بیت و غلظت و در آن فتنه فعال فاعل  
پس کنت کونیده که حاضر بود و ما فتنه الاحلاس و بیت فتنه احلاس چه حال دارد و کیفیت آن بیت قال فرمودهی هرب و محب آن فتنه احلاس  
که یقین است و در ایشان شدن و غارت کردن مال مردم است هرب و هرب هر دو رافع را تصحیح کرده اند و بدانچه کفیم شرح کرده ایم فتنه السرا و دخنها  
پس در فتنه سرا و دود و در غلظت و فساد و بی ناشی می گردد و من تحت قدحی و جل من اهل بلخی از زرد و پای مردمی از اهل بیت من که نوعی اند منی  
کمان میرود آن مرد که از من و اهل بیت من است و لیس منی و نیست بحقیقت درین صفت از اتباع من اگر چه بظاہر نسبتی و نسب من دارد اما اولیای المؤمنون  
میتنند و ستان من و اهل ولایت من که بر سر کاران از فتنه و فساد و بر طریق من و بر کرد از من عمل کنند کمان و وجه تسمیه فتنه السرا و دخنها  
نعمت و مسرت و اطراف و اتراف است تا آنکه وقوع و می خوشحال میکردند دشمنان دین را فتنه السرا و دخنها و بیت بر رفع است چنانکه تکریر کردیم و نصب نیز آمده یعنی ذکر و تکریر  
را بعد از آن بیان کرد از قبول خود و غنایم ثم یصلح الناس علی و جل نیز بعد از وقوع این فتنه اتفاق میکند مردم بر روی که کون علی صلح مانند رک است بر صلح و رک  
بفتح و او کسر را برین و بالای آن و صلح کبریا و صلح لام استخوان بهلول یعنی بر روی که استعانت ندارد و احوال و می نظرم و در سیر بر استخوان بهلول مستقر نمی آید و روی  
ترکیب نمی آید ثم فتنه الد هماء بضم و ال و فتح ناقصه و هما یعنی دایه یعنی نهاد یا معنی سیاه رنگ اینجا نیز لفظ فتنه مرفوع و منصوب آمده لا تلغ احد من هذه الاله  
فی گذاردن فتنه بفتح کی از این است را الا لطمه لطمه کرا که طایفه میرند و را طایفه نبردنی فاذا قبل انقضت عبادت پس چون گفته شود که گذشت این فتنه عبادت و بد  
زیاده پیدا میکند یعنی تمام نمیشود اندکی فرو نشست باز زیاد و میگرد و بجمع الرجال فيها مؤمنه و عیسی کا فواجع میکند مردم و روی در حالی که مؤمن است و شام میکند در حال  
که کاواست حتی یصلح الناس الی فسطاطین تا آنکه نیکو مردم و رجوع میکند بسوی دجنه یا ذکر کرده و انوه فسطاط ايمان لانفاق جبهه کی فسطاط اهل  
ایمان که نیست اهل نفاق و در آن فسطاط اهل ایمان که نیست اهل ایمان و در آن فسطاط بعض فاکر آن جنه و خسرگاه بزرگ و جواهر انوه  
فاذا کان ذلك فانظروا الدجال من یومه او من خده پس وقتی که پیدا شود این فتنه پس انتظار برید بر آمدن دجال را در همان روز یا فردای آن از آنجا  
معلوم میشود و کاین فتنه در آخر زمان بوجود خواهد آمد و رقیق فتنای سابق هیچ حکم کرده اند خصوصا در فتنه السرا که گفته از تحت قدحین مردمی از اهل بیت من پیدا خواهند  
تا آن مرد از اهل بیت کیمت در زمان این فتنه و او الهی و الهی و عن عبدالله بن عمر قال و یل للعرب من شوقه اقرب  
هلاک باد مرعوب را از شری و فتنه که تحقیق نزدیک است افخم من کتب بدده رستگاری و پیروزی یافت کسی که باز داشت دست خود را از قتل چسب و او الهی





دوست تو کین سخن من کان فیکم بر اینه سوار می شود و در کتاب میکند طریقتا و روشای کسانی را که پیش از شما بوده اند از بنی اسرائیل و غیر هم این شکایت است که از احوال ایشان که چیز میگویند میکند سبب کبریهی و تجاوز از حد میکرد و چنانکه احم سابقه را شد بنی اسرائیل و در احادیث دیگر این معنی بصریح و روایات است و او الهی و عن ابن المسلب قال سید بن سبب که از کبار و قدما می تابعین است و خطابی از بعد و یافته گفت و فقت الغننه الاولى واقع شد فتنه اولی که پیش از آن فتنه و اسلام واقع شده بود یعنی مقتل عثمان مجاهد و مراد میدارد و این السبب از فتنه اولی کشتن عثمان بن عفان رضی الله عنه فلیمن من اصحاب بد احد پس باقی ماند از صحابه بدر که در غزوه بدر حاضر بود ندیدیم یکی یعنی مردان فتنه باز که بر پاشد فتنه مقتل عثمان در حسن و ثلثین تا واقع شد فتنه ثانی که اصحاب بدر و مقتل عثمان کشته شدند و مردند و فتنه کسی که مردان بدیدین سعد بن ابی وقاص پیش از واقع شد فتنه سوره بجهت سال رضی الله عنه فقت الغننه الثانیة پسر واقع شد فتنه دوم یعنی الحبحر در سنه ثلث و سنین فلیمن من اصحاب احماد علیه احد پس باقی ماند از صحابه که در حیدریه حاضر بودند که آنرا بینه الرضوان خوانند هیچ کی بهین معنی مذکور شد فتنه و فقت الغننه الثالثه پسر واقع شد فتنه سیم فتنه قنق و جالنامس طباح پس بر طرف نشد آن فتنه ثانی و حال آنکه در مردم قوتی و فزونی باشد و طباح بر وزن سحاب و کاهی بضم زاید قوت و من کذا فی القاموس و در مشارق لاناو از فتنه مراد طباح عقل است و نزد بعضی قوت و نزد بعضی حسن دین و مذہب مراد فتنه خیر و صلاح و قوت است یعنی دین فتنه سیح کی از صحابه مانده و در حاشی نوشته است که مراد فتنه ثانی و چون جابن حمزه خارجی است در زمان مروان بن محمد بن مروان بن الحکم و بعضی گفته اند بنی فتنه لاناو از فتنه اولی است زیرا که مخصوص مدینه است چنانکه فتنه اولی و ثانی و فتنه از ازاره مخصوص مدینه نیست و در مجمع البحار نقل از کرمانی گفته که فتنه ثانیه قال عبد الله بن الزبیر و حجاج است که در آن غریب کعبه بود و آن در بغداد و چهار در زمان عبد الملک بن مروان بود انتی و برین تقدیر صحیح نباشد قول بعد بقای هیچ کی از صحابه در آن چهره و در آن جماعه از صحابه بودند و او الهی بخاری باب الملاحم جمع لمح معنی محاربه که موضوع قال از هم است از جهت بسیاری گوشت کشتن و و روی یا از لمح ثوب بضم که معنی بود است از جهت اشتباک و اختلاط مردم و روی یا از اشتباک و اختلاط لمح با سدی که معنی بار است و معنی اول السبب است و لمح معنی حیرت و وقعه عظیمه نیز آید و فی الصراح لمح فتنه و حرب بزرگ و درین باب ذکر قائلهای مخصوصی که در این معین در آنکه مخصوصه و بلاد معینه آورده و بیان ملاحظه این باب واحد آورده از باب فتن که در اینجا ذکر قال اگر محمل و مبهم بود ۱۳ الفصل الاول عن ابی هو و طعان و سلم الله صلی الله علیه و سلم قال لکنت لا تقوم الساعة حتی تقتل فئان عظیمان بر پاشند و قیامت تا آنکه قال میکند و ذکره بزرگ تکتون بلهیا مقتله عظیمه بیاض میان آن ذکر و کشتن بزرگ دعواهما و ابعده دعوی این هر دو کرد و یکی است یعنی هر دو دعوی دین اسلام دارند و هر دو طعن میکنند یا هر دو دعوی حقانیت دارند و هر یکی بر نعم و اعتقاد خود رجحان است گفته اند مراد باین و ذکر و اتباع علی و معاویه چنانکه امیر المؤمنین علی فرمود که اخواننا بغوا علینا و نیز آورده اند که یکی را از جانب معاویه و زوایان امیر آورده اند یکی از شیعیان ایشان بر حال وی تأسف خورده که من میدانم که وی مسلمان یک اسلام بود فرمود که کوئی که وی بنور اسلام است و درین حدیث دلیل است بر بطلان قول خوارج میگفتند که هر دو طایفه کافرند و بطلان قول روافض که میگویند مخالفان علی کافرند و حتی باعث دجالون کذابون و بر پاشند و قیامت تا آنکه بر آنچه میشوند دروغ گویند کان که تبیس کنند و حق را باطل پوشند و چنانکه بنایند باشند و دجل معنی خلط و نوی و تبیس آید و قب من ثلثین حد دین دجالان نزدیک است پس تن در باب سابق بطریق تعین فرمود و اینجا نزدیک بسی میفرماید و آنکه آنجا نیز نزدیک بسی مراد باشد که مسامحه کرد و میفرمود و تواند که اولاد بطریق اسام و اجمال شده باشد و ثانیاً تعین یافته و الله علم کلهم و نعم الله و رسول الله هر کدام از ایشان کان میرود و دعوی میکند که او پیغمبر خداست و حتی بعضی العلم و بر پاشند و قیامت تا آنکه کفر شود علم و پرده بسته شود از میان مردم بر فتن علما از جهان و بکثر الزلازل و تا آنکه بسیار شود زلزله و متغایب الوقایع و نزدیک میگردد میشود زمانها شود و میکند زنده چنانکه سالی شای و ماهی مثل هفت و هفت و هفت مانند روزی و روز چون ساعت یا مراد باین زمان مهدی است که چون واقع شود امن و زمین و خوش گذرد و زندگانی کوتاه نماید زمان چنانکه خاصیت زمان عیش و راحت است که هر چند دراز باشد کوتاه نماید و معا و نیز برای این عبارت و در کتاب روایات و کتاب فتن گذشته است و معنی اول مخطوحت حدیث دیگر است پس حمل بر آن ظاهر تر باشد فتنه و بظهر الفتن و بر پاشند قیامت تا آنکه پیدا میگردد فتنها و جنگ میان مسلمانان و بکثر الحوج و تا آنکه بسیار میشود و هو القتل یعنی مراد بر حق قتل است که سبب فتنه و اختلاط وجود می آید و حتی بکثر فکرم الاموال و تا آنکه بسیار شود در میان شما مالها فیغنیس پس بسیار شود و فیض در اصل بسیار بخت آب چندانکه روان گردد و در وادی حتی تمام دین المال من قبل صدقته درین عبارت چند وجه است اول آنکه بهم ضمیر را و کسر خوانند و در بجنب معنی چنین باشد بسیار شود مال تا آنکه در قتل از دست و مخزون گرداند خداوند مال را جتن کسی که قبول کند صدقه او را یعنی بسیار می جوید فقیری اما که گزوه و صدقات و رباستانه و کم باید از جهت قلت وجود محتاجان دوم آنکه بفتح یا و ضم خوانند از هم معنی قصد و رب مرفوع یعنی تا آنکه قصد کند و بسیار بگوید صاحب مال کسی که بستاند صدقه او را سیم هم معنی بفتح یا و ضم و رب بجنب از هم معنی چنین گردانیدن فی الصراح هم که اخن بیا ری تن را و فی القاموس اللهم الخون هم الاثر فتنه که هر معنی اند و یکین گرداند صاحب مال را یا یا فتن فتنه قول کند صدقه او را و حتی تعرضه تا آنکه ظاهر کند مال را بر شخصی تا بستاند از فبقول الذی یعرضه علیه پس میگویند کسی که عرض میکند مال را بر وی لا اوبی

باب الملاحم

در بیان فتنه

به نیست حاجت مرابا لب ادب بختی حاجت مند شدن و حتی بتناول الناس فی البلبان تا آنکه درازی کنند و فخر کنند مردم بیکدیگر و بکبر نمایند و برآوردن خانه  
فی الصرح بنا برآوردن خانه میان بنجم دیوار کرد برآورده و تناول بکبر کردن و کردن دراز کردن در وقت کزیت و حتی هم الرجل بقوا الرجل و تا آنکه بکشد  
مردی برکوردی دیگر فقول پس میگوید با لیتنی مکانه ایگاش من می بودم بجای دی یعنی در قبر وی بخت فتنه در دین که در آخر زمان می بیند پس مرک و از دوزخ  
تا آنکه از آن بلا نجات یابد و این محسود و مطلوب است چنانکه در حدیث آمده و اذا اردت يوم تقوم فقه الحديث اما تقي موت بخت بخت دنیا را و بنود و با  
وجود آن واقع است و حتی بتطلع الشمس من مغربها تا آنکه برآید آفتاب از جانب مغرب خود شرح این باب العلامات بین مدی الساعه باید و این روزی است  
که شبه کرد و در می تو به در آن روز و بعد از آن روز تو به قبول بخت چنانکه فرمود خدا و اطاعت و دهاها الناس آمنوا اجمعون پس چون برآید آفتاب از جانب  
مغرب و بیند آن را آسمان ایمن آرد و امر آخرت عیان گردد و فتنه که چنین لا ینفع فتننا ایما لها پس آن روز است هنگام آنکه سوخته بختی نفسی را ایمن  
آوردن و در آن روز هر تکی امت من قبل نفسی که ایمن بنا ورده بود پیش ازین روز او کسبت فی ایماها حیا و از سوخته بکشد کرد و نفسی یکی را در  
ایمن خود اگر کسب کرده بود پیش ازین روز و لغو من الساعه و هر آنکه برآید بایشو و قیامت و قد نشر الرجلان فوجها بلبها و حال آنکه تحقیق کننده  
دوم و جانه خود را میان خود یعنی برای فروختن فلا یلبا بعانه و لا یطویانه پس خرید و فروخت میکند آنرا و بی عجز آنرا در همین حال باشد که قیامت قائم شود و  
من الساعه و قد انصرفت الرجل بلبن لحنه فلا یطعمه و هر آنکه برآید بایشو قیامت و حال آنکه باز برشته است مردی بشیر تا خود پس بخورده است آنرا  
یعنی ناقد را و و شیده آورده است و هنوز آن شیر خورده که قیامت در رسد نتواند بکلام ناقد بشیر دار که و و شیده شده تا دوسره بعد از زائیدن این نام دارد بعد  
از آن بون میگویند و لقوم الساعه و هو یلبط حوضه فلا یسقی فیه و هر آنکه قیامت و حال آنکه مرد کل می اندازد حوض خود را تا شتران را  
آب دهد پس آب میدهد شتران خود را در آن حوض هم درین قیامت می آید و لقوم الساعه و قد رفع اكله الى فیه فلا یطعمها بر آنکه برآید بایشو قیامت  
و تحقیق بر داشته است مرد لغو خود را بسوی دهن خود پس بخورد و آنرا قیامت میرسد یعنی قیامت یکایک میرسد و کار و بار باشد که در رسد و مرد بقیامت این جا  
نغمه است که بدان همه میرسد لیکن ملاقات قیامت پیش از آن می نهند متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم  
الساعه حتی تغفلوا فوجها قیامت تا آنکه قال میکند شما قومی را که بغافل الشعرا پوشش می ایشان از موسی بافته است و بعضی گویند بیان درازی  
موسی است چنانکه موسی ای ایشان تا پاهای ایشان میرسد و بجای بغافل می نشیند و این معنی بعد مینماید خواه موسی سر را درازند یا موسی بافتا و حتی تغفلوا  
الترك و تا آنکه قال میکند ترکان را که از اولاد یافث بن نوح است و ترک نام پدر کلان ایشان است و صورت ایشان نیست که صفار الا عین جمل و جوه  
ذلف الا نوف و چشم سرخ روی پست پی ذلف بضم دال و سکون لام جمع از ذلف جایزه بضم جیم و سکون هم جمع احمر کان و جوههم الحجان المطوقه  
بفتح سیم و تشدید نون جمع کبریم و فتح جیم گویم که رویهای ایشان سپر است و ذلف بفتح خدی میانی با سطر بر طرفان که بالای آن تور بر توجهای چسبیده  
مناده اند در سطر بر و بسیاری گوشت و مطرقه بضم سیم و سکون طاء و تخفیف الاز طراق و بفتح طاء و تشدید را از تطریق نیز خوانده اند متفق علیه و عنه قال  
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم الساعه حتی تغفلوا برآیند قیامت تا آنکه قال میکند خود را و کومان من الاعاجم  
خود را که مان از عجیان خود بضم خاد را خسر زای نام کرد و بی لزمردان است از بلاد خوزستان و کرمان کبرکاف نام شهری معروف است میان فارس و سجستان  
و محدثان آنرا بفتح کاف نیز و این کنند و در قاموس گفته کرمان بفتح کاف است و کبرکاف نیز آمده با کسر خطا است و کرمانی شارح بخاری گفته که ما داناییم بنام  
شهر خود کبرکاف است نه بفتح انتی و اما که فتح ذمی از تقریب است و در روایت محدثان بفتح کاف بنی بران است و صفت خود و کرمان نیز از آن است که حو الوجه سرخ  
و فطس الا نوف پست بنی صفار الا عین و چشم و جوههم الحجان المطوقه رویهای ایشان مانند سپر تا تو است بغافلهم الشعون غلیظی ای ایشان  
موسی پست و واه المجادی و فی روایه له عن عمرو بن قنبله بناد و فغانه و صین مجر صابی است روایت کرد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
در روایت کرده از ذی جن بصری و حکم بن الاعرج و در روایتی بخاری از عمرو بن قنبله بنی عمار الوجه عواض الوجه است یعنی برین روایتی ابو یوسف و قال  
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم الساعه حتی یغافل المسلمون اليهود قیامت تا آنکه قال میکند مسلمانان و یهود  
فیغفلهم المسلمون پس میکنند یهود را و مسلمانان حتی یغفلهم المسلمون و الشجر تا آنکه بنیان میکند و یهودی از پس سنگ و دوزخ فقول  
المحجر و الشجر پس بگوید سنگ و دوزخ با مسلم با عبد الله هذا یهودی خلجی ای مسلمان ای بنده خدا این یهودی است پس من فعال پس با  
فاخته پس بکشد او را الا الفرقد کرد دخت عند ففتح فین مجر و سکون را و فتح فاف نام درختی است خار دار و مقبره مدینه را که بقیع العسره قد کوبند  
اضافت بوی کند که در زمان پیشین این درخت درین جا بسیار بود و این درخت یهودی را که بوی پناه میدهد بدان میکند و نشان مینهد و بنیان میدارد و فیه  
عن شجر اليهود زیرا که وی دخت یهودی است و ویرا با ایشان نبی است که حقیقت آنرا خدا و رسول وی نداند و واه مسلم و عنه قال قال رسول



که روم بر عیون است و زرد رنگ بود و بیدای مایل و بعضی گفته اند که این روم بر عیون خواست و خرد و شاهنشاهی را پس بداند و اولاد آدیان سیاهی و سفیدی و بعضی  
گفته اند که اسفند نام پدر کلان ایشان است که اسفند روم عیون است و بعضی درون پس عذر و عهد شکنی میکنند ایشان قیام توکم تحت غمانین غایه پس می آیند شمار از بر سر  
رایت فی الصراح غایت بعین معجز و تحایر علم که از رایت کونید و بغارسی در فتنه کنید و در جنگ همراه سر داران می باشد و در بعضی روایات غایب باد و موحده آمده و بعضی  
تشبیه کرده آن لشکر را بجهت کثرت آنها و نیروی بیش تحت کل هیأت امانا عشو العا ز بهر رایت دوازده هزار کس مقصود بیان نبوی شکر است و واه الجحاشی  
و هنر ابهرده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقوم الساعة حتی ینزل الوور برانی شود قیامت تا آنکه فرو دمی آید و روم بالا می آید  
در اعمالی که موضعی است از اطراف مدینه او بدایق یا بعضی دیگر که نام او باقی است بفتح یا فخرج الهمم جلش من المدینه پس سیردن می آید بجهت ایشان و لکن  
از مدینه من حیواد اهل الارض و مشهد از میان اهل زمین در آن روز فاذا انصافوا چون صف بند جنگ را قاتل الوور می گویند روم خلوا اینها  
و بین الذین سهوا منا نفا ظلم حال کسید جایی و میان کسانی که بنکر کرده اند و می آرانی یعنی مسلمانان که غنیمت کرده اند با و اسیر ساخته اند جماعه را از ما  
ایشان را بسیار دیده تا قال کسبوا ثانیان و انقام خود را بکشم غرض محاذی مسلمانان و تفریق کربانان است فبقول المسلمون لا والله لا یخلى بیکم و بین  
اخواننا پس می گویند مسلمانان بخدا سوگند خالی نکنیم میان شما و میان برادران خود که مسلمانند و می گذاریم شمار را ایشان فغافلونهم پس قال میکنند مسلمانان و روم  
فنهضت ثلث بیست و شش تن مجوزند یک مسلمان لا یؤوب الله علیهم ابدا رجوع برعت میکنند تعالی برایشان همیشه و یقینا ظلمت و کشته میشود و کید می کشند  
افضل الشهداء عند الله ایشان فاضلترین شهادت ز خدا و بعضی الثالث و فتح کنید و میکشاید یعنی بلاد روم را یک باقی از مسلمانان لا یفنون  
ابدا و رفته انداخته میشوند و جنگ کرده میشوند ایشان همیشه فغتنون فسططینة این لفظ را بحد و برقیج کرده اند مشهور بضم قاف و سکون سین و ظم و سکون  
نون بعد از و طاء و کسور و یاء ساکن بعد از وی نون مفتوحه قبل تا بعضی زیادت یا شده یا مخففه بعد از نون اخیر زود است کرده اند برین تقدیر نون اخیر کسور خواهد بود  
و این نام حضی عظیم است از بلاد روم در حد و و افریقیه و و دار الملک روم است و فتح آن از علامات قیامت است و طبعی گفته که فتح آن در زمان بعضی اصحاب آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم شده و نزد خیر و جلال نیز خواهد بود و چنانکه فرموده و چنانکه بعضی شومون الغنائم پس در آشنای آنکشان قیمت میکنند غنیمتها را قد  
علقوا سبوا فیهما بالزینون و حال آنکه آنرا نوحه اندیش می خورند در رخت زینون از صاحب فیهما الشیطان ناکاه آواز دهد و میان ایشان شیطان کران  
المسیح قد خلفکم فی اهلکم که مسیح دجال تحقیق پس از شما آمده در اهل و اولاد شما فخر چون پس بیرون می آیند از آنجا بشهر شام بیرون می آید دجال و شام بهره و بی بهره و و آمد  
و این خبر شیطان دروغ بود و دجال هنوز ندر برآمده فاذا احاط الشام خرج پس چون بیرون می آیند از آنجا بشهر شام بیرون می آید دجال و شام بهره و بی بهره و و آمد  
و آن بلاد را شام از آن جهت گویند که در جانب چپ کعبه است چنانکه من در جانب میمنه بنا هم یعدون للقتال بسو و الصغوف پس در آشنای آنکشان ساز  
و آمادگی میکنند مرا زار رار است میکنند صفها را اذا اقيمت الصلوة ناکاه بر پا کرده میشود نماز و شروع کرده میشود و ران فنزل پس فرو دمی آید عیسی بن مریم  
نامهم پس امانت میکنند ایشان را فاذا راه عدو الله ذاب پس چون می بیند عیسی این دشمن خدا که دجال است میگذارد از خوف و هیت عیسی علیه السلام کما یلد  
الملح فی الماء چنانکه بگذارد و دم و آب فلو تکه لا تذاب حتی یهلك پس اگر سگدازد عیسی او را بجال خودش و میکشد میگذارد تا آنکه پاک شود و بی گشته  
ولکن یقتله الله بیده و لیکن میکشد او را خدا تعالی بدست عیسی علیه السلام یعنی حکم و ارادت الهی برین رفته که پاک و بدست عیسی بود بقتل فیهما و دمه فی نوحه  
پس نماید عیسی علیه السلام ایشان را خون دجال ادر نیز خود که آن کشته است و راد واه مسلم و عن عبدالله بن مسعود قال ان الساعة لا تقوم حتی  
لا یقسم مراثی و لا یفرج بغیمه بدرستی که قیامت قائم میشود تا آنکه قیمت کرده میشود و میراث و شادمان ساخته میشود و بغیمت ثم قال بتر فرمود آنحضرت در بیان  
این حال و وقوع این قضیه و بجهت اهل المشام جمعی از دشمنان یعنی کافران کرد می آرند لشکری را برای مقاتله اهل شام و بجمع لهم اهل الاسلام و کرد  
می آرند برای قتال این دشمنان مسلمانان نیز لشکری را فی الصراح جمع کرد آوردن اجتماع کرد آمدن یعنی الوور این تفسیر عدد است غیر عدد روم است فتنشوا  
المسلمون شرطه للموت پس انتخاب میکنند و بر می خیزد مسلمانان از لشکر خود قومی را که پیش میرفتند تا جنگ کنند و میرند لا توضع الاغالبه بزرگوار دین فرج  
کر غالب و مظهر و منصور یعنی اگر بر گردند غالب بر گردند و اگر نه جنگ کنند تا جان بدهند و شرط بضم شین و فتح را و سکون آن اول لشکری که حاضر کرد جنگ ادا ما  
بود در دین او شرط از باب فعل باخوذ از دست و شرط از افتالی نیز و بابت است یقتلون حتی یجربهم اللیل پس کارزار میکنند و هر دو طایفه یعنی مسلمانان  
و دشمنان ایشان تا آنکه طایفه میکرد و میان ایشان شب و باز میدار و ایشان را از جنگ مجرب و جیم و زای باز داشتند یعنی هولاء و هولاء پس رجوع میکنند و بر  
میگردانند این پرو کرده کل غیر غالب بر می خیزد غالب و تعنی الشرطه و فانی میشود جماعه که ایشان را شرط ساخته بودند ثم بشرط المسلمون شرطه للموت لا توضع  
الاغالبه بتر با انتخاب میکنند مسلمانان لشکری را برای موت که بر گردد و کر غالب یقتلون حتی یجربهم اللیل یعنی هولاء و هولاء کل غیر غالب  
و فتنی الشرطه ثم بشرط المسلمون شرطه للموت لا توضع الاغالبه یقتلون حتی یسوا تا آنکه شایان می کشند فتنی هولاء و هولاء

بفتح نونه

کل غیر غالب و فتنی الشوطه فاذا كان اليوم الرابع من جوعه باشد و ز چهارم بعد از اهل الاسلام صد کند و برخیزد و بدو و یکصد سبوی دشمنان باقی اهل اسلام بود سبوی دشمن و غیر آن بر آمدن فجعل الله الدوده عليهم پس سبک داند الله تعالی هریت و شکست بر لشکر اسلام و بر بدال مملد و را به نجات هریت و جنگ فقتلون مقلله لیر و مثلها پس کارزار میکنند کارزاری که دیده نشده است مانند آن کارزار حق ان الطاوله لیر و مثلها پس تا آنکه پرنده می آید می برد و میکند و جواب و نوحی ایشان فاما یخلفهم حتی یخربینا پس می گذرد و در پس می اندازد ایشان را آن پرنده تا آنکه مرده بر زمین افتد بجهت کینه بوی ایشان باجیت طول مسافت ازین سو تا بان سو پس مانده میشود از پیدن و می افتد فینعاد بنو الالب پس شمار کرده میشود پسران یک پدر یعنی خویشان و خا و ندان یک دیگر که حاضر بودند در جنگ شمار کرده و در کار کا فواما به فلا یجد و نه یعنی منم بودند صد کس پس می آیند از آنان عدد صد کس که باقی مانده باشند ایشان ان الالرحل الواحد مرکب مروا بقدر کشته شدند که صد یک باقی ماندند فانی غلبه بهضج پس کدام غنیمت شادمان کرده شوند اوای مهورات بغنیم یا کدام میراث قیمت کرده شود فینما هم کذلک پس در ثنائی این حال که ایشان بچنین باشند از موعوبان پس هوا کبر من ذلک ناکاه بشنود خبر جنگ و دیگر را و عذاب و شدت دیگر را که وی بزرگتر و سخت تر از آن جنگ و عذاب میشین است و باس بهزه عذاب و شدت در حشر و عذاب هم الصبیح پس می آید ایشان را و از ان الدجال قد خلفهم فی ذلک تمام بدستی که دجال بعد از ایشان آمده در فرزندان ایشان فبفضون مانی ابدیهم پس سبک داند و میماند خبری که در دست ایشان است از مال و منال و قبول و روی می آید بجانب فرزندان فبغثون عشی فوا من طلیعه پس پیش میفرستند و سوار را باده جماعت از سواران را تا مطلع شوند از حال دشمن و لایع بر وزن کریمه کسی که پیش فرستاده شود و با سوسی بخیر حال غنیم واحد و جمع و روی برابر است فال رسول الله کفبت بغیر خد اصلی علیه و آله و سلم الخی و اعراف اصمما هم بدرستی که من شیناسم نامهای ایشان را و اسماء و آبا و هم و نامهای پدران ایشان و الوان خولجهم و رنگهای لباس ایشان را هم خبر و اعراف علی ظهر الارض و ممشد ایشان بهترین سواران اند بر روی زمین در آن روز و راه مسلم و عن ابی هريرة ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال هل سمعتم مبدنه جانب منها و جانب منها فی الجحیم گفت آنحضرت آیا شنیده آید شما خبری را که کسی از وی در دست است و بگوید در دنیا فالوا انهم کفبتن آری یا رسول الله شنیده ایم فال لا یقوم الساعه حتی یفرها حصعون الغام من بنی اسحاق گفت بر این میشود قیامت تا آنکه جنگ کنند اهل آن شهر را بمقتل هزار کس از پسران حق بغیر علیه السلام فاذا جاءوها فلو افسر چون می آیند پسران حق آن شهر را بجنگ فرود می آیند و نوحی آن شهر فم یقال بسلام پس جنگ میکنند آن شهر را با آلات حرب و لیر و موعوبان و می اندازند بجانب ایشان تیر می رانند فالوا امیکون لا اله الا الله و اهه اکبر فیلسط احد جا بدنها پس با قلم میکرد و می فتنه می کرد و جواب آن شهر فال فودین بود المرادی گفت ثوبین زید که راوی این حدیث است کینت او با و با است حمصی است و وایت کرده است از خالد بن معدان و وایت کرده از وی بچی بن سعید حافظه صدوق صحیح الحدیث و لیکن قدری است تا زنده و جنس و جنین و مایه لا اعلمه الا قال الذی فی البحر منیذم او را که اگر گفت کی از دو جانب شهر آن جانی در دریا است ثم یقولون الثالثه یترکون دیم و ما لا اله الا الله و اهه اکبر فیلسط جابها الاخر پس می افتد جانب دیگر شهر ثم یقولون الثالثه یترکون سوم ما لا اله الا الله و اهه اکبر فیلسط لم یکن که شده میشود و راه کرده میشوند برای ایشان هند خلوها پس می در آیند شهر را فبغثون پس غنیمت میکنند فینما هم فیلسط و الغنم پس در ثنائی که قیمت می کنند غنیمت اذ جاءهم الصبیح ناکاه می آید ایشان را آواز آواز کننده و صیرخ معنی آواز و آواز کننده و صیرخ یعنی ناکاه و آواز کننده هر دو آید فقال ان الدجال قد خرج پس گفت آن آواز کننده که دجال تحقیق بیرون می آید فتوکلون کل شی و بوجعون پس میکند از پیر چیرا بر یکدیگر و ندوبوی وی و راه مسلم الفصل الثاني عن معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم عمر ان بدت المعتد من خواب یثوب سموری و آبادانی بیت المقدس سبب معنی بخوابی و ویرانی تیربست زیرا که آبادانی بیت المقدس باینست که بخوابی تیربست و آن سبب خرابی تیربست باشد و تیربست نام مذیطره آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ما ناکه اطلاق این اسم در حدیث برین مبدء طیبه شیراز و وونی از آن است و اشتقاق تیربست از تیربست معنی طراک یا نام یحیی از کفار است که در این آبادان کرده است و تمام این بحث در تاریخ مدینه ذکر کرده شده است و خواب یثوب خروج الملحه و خرابی تیربست سبب بیرون آمدن و پیدا شدن فتنه و جنگ عظیم است که ما بقا مذکور شد که در وی از یک باقی ماند و خروج الملحه ففح قسطنطنیه و پیدا شدن آن جنگ سبب فح قسطنطنیه است و فح قسطنطنیه خروج الدجال و فح این شهر سبب و امارت بیرون آمدن دجال است و مراد آنست که این حوادث و وقایع بعد از آن دیگر باین ترتیب وقوع خواهند یافت و وجود سابق فلاست و امارت حدوث لای آنست اگر چه مملتی مملتی و تاخیری نیز واقع گردد و راه ابوداؤد و حنه فال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اللهم العظمی و فح قسطنطنیه و خروج الدجال فی سبعة اشهر فمردان سه وقایع در مدت هفت ماه واقع شد فی است و راه الترمذی و ابوداؤد و عن عبد الله بن شبران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال عبد الله بن شبر بن مبره سلی با زنی وی و والدین وی و برادر وی عطیه و خواهر وی صما هر صحابی اند احوال وی در موضع دیگر نوشته

و فی  
روایت  
نویسند





امراجال و آخر زمان جاء بنوا قسطوا و انما يند برای قال اهل این مصر بران قسطوا یعنی ترکان و قسطوا یعنی قاف و بعضی طاعت مقصوده نام پدر کلان ترک است که بر ایشان  
از اولاد او بنده عراض الوحوه صغارا الاعین کرده و بعضی ایشان بنی است و چشمها خدحتی بنی لواعلی شطالتهوا انکره و می آیند بر کرازی بن جوی فخر فوق  
اهلها ثلث فوق پس متفرق میشوند اهل بصره سه گروه فوقه یا خد و ن فی اذ غاب البقره البیه که روی پناه میگیرند در دمیهای کاوان و دشت و بیابان یعنی  
عسراض میکنند از قال دشغل میشوند بحسب داشت و زراعت و خلاص میکنند خود را از هلاک باین عمل یا بار می کنند اهل و عیال و اسباب متاع خود را بر کراوان و  
سرمد هند خود را به بیابان و شهرهای غریب و بیرون میسروند تا از شر ایشان نجات یابند و قول و کمی فرمود و البریه درین معنی ظاهر تر و ناظر تر است و هلاک و اهل  
میشوند این گروه و از شر ایشان باین عمل خلاص و نجات میشوند یافت چه آتش فتنه ترکان چنان مشعل نکرد که باین جلیها توانان نشاند و فرقه یا خد و ن لافنها  
و کرد و می دیگر پناه میگیرند مرغهای خود را یعنی امان چنانکه مستعصم باند خلیفه و اکابر و اعیان بغداد و علماء و امراء آن بطلب این دامان میسروند و هلاک و اهل  
شدند و در تحت تیغ بیدریغ ترکان ساحل گشتند و فرقه پیچیدند و دادی هم خلف ظهور هم و کرد و می دیگر میکردانند و می اندازند فرزندان خود را پس پشیمان  
خود یعنی تخلف میزنند از ایشان و قطع نمایند علاقه و محبت ایشان یا دنبال خود میگیرند و همراه خود میبرند و بیافانلو تمام و قال میکنند با ترکان و کشته میشوند اکثر ایشان  
و هم الشهداء و ایشان شهیدان جیتی کامل در شدت که در طوفان این چنین فتنه و طغیان این نوع ابتلا که هست بقصد و متابعت نمودند و در راه خدا جان دادند و واه  
ابوداؤد این قضیه اشارت است بر آمدن تار و آتش فتنه و قتل و در دادن ایشان در بلاد اسلام و در گرفتن این تشریف بلند شدن شطری در اندک مدت و سوزن  
دی عالم را و این قضیه است که زبان تفسیر و تخریر از کشف و بیان آن عاجز و قاصر است و گفته اند که از ابتدای عبارت ربع مسکون مثل این واقعیه باین کیفیت بود  
بیانده چه اگر می بود نقل کرده میشد و این قضیه در کتب تواریخ بتفصیل مذکور است بدانکه آنچه درین قضیه در حدیث بصریج مذکور است نام بصره است و علمای گفته اند که  
مراد بدان بغداد است بدلیل آنکه در جلد و لیل در بغداد است نه در بصره و شهر بغداد در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم باین بهیئت بنایافته که الان است بلکه قریبا  
بود متعدد و متفرق از مصافات بصره و منسوب بدان و آنحضرت خود خبر داد از وجود آن و فرمود دی مصری خواهد شد از اصهار سلیمان عظیم و بسیار خواهد بود  
اهل و مسکن آن و نیز ترکان آن محبت حسرت و قال باین کیفیت مخصوص که مذکور شدند در آمده اند و از باب تواریخ آنرا نقل کرده الا در بغداد و چنانکه مشهور و معروف  
است پس در بصره در حدیث بجهت آنست که بصره نسبت بغداد شهری قدیم است که قریبا مواضع که بغداد در آن بنایافته منسوب بوی بود و چنانکه گفتیم و نیز نزدیک  
به بغداد قریب است که نام دی بصره است و اکنون آنجا را نسبت بوی باب البصره میگویند او عن ابنی ان رسول الله صلی الله علیه و الله وسلم قال کنت  
روایت از انس که گفت آنحضرت با انسان الناس بمصر و ان اصهارا ای انس مردم میبازند شهر را و ان مصر ایضال له البصره و بدرستی که شهری  
از آن گفته میشود و او را بصره خان افت مودت بها و د خلطها پس اگر تو بگذری بصره یا در آنی و را خا پاک و مسبا خها پس دور دار خود را از موضعی که مشهورین  
دارد و مسباخ بکسر جمع بنوع لیکون با و کرا آن زمین ترکند و نام موضعی است در بصره و کلاوها و دور دار خود را از موضعی که نام دی کلاه است بر وزن گاهان  
و در اصل معنی که از جوی آید و تخلطها و سوسوها و از خزانه را روی و بازار روی و باب امرها و از در ملک و امراء روی و عیالک بضو لجهها و از زم کسر زمینها  
و ناحیههای او را که نام دی ضواهی است و ضواهی جمع ضاحیه از زمین که ظاهر و بارز باشد در آفتاب و ضاحیه بصره نام موضعی است از آن فائده بیکون بها پس بجا  
که شان نیست که میباشد درین مواضع که تخذیر کرده شد از در آمدن آن خست فرود بر زمین و قذوف و سنگ انداختن از آسمان و وجف و زلزلهای  
سخت و قوی میپوشون و بصحیحی قوده و خنای و و کرد و می کشت میکنند یعنی صحیح و سالم و مباد میکنند در حالی که مسخ کرده میشوند و گردانیده میشوند بصورت  
بوزنها و شوک ما از اینجا معلوم میسود که در مسخ دین است نیز جاز الوقع است اگر جائز نیست بود تخذیر و تحذیر از آن فائده نمیداشت و تحقیق و تحقیق و تحقیق است  
در احادیث و عیبه آن در باب فتنه قدریه و از اینجا گفته اند بعضی شراح که درین حدیث اشارت است بوجود قدریه در آن شهر زیرا که  
مسخ درین فتنه قوی باشد و اما علم و واه ابوداؤد روایت کرد این حدیث را ابی داؤد من طریق لیث بن جهمی را و ابی داؤد من طریق لیث بن جهمی را و ابی داؤد من طریق لیث بن جهمی را  
نموده و آن طریق را وی را بل قال لا اعلم الا ذکره بلکه گفته اند انما اشارت است بیک از روایت که داخل این اسناد است مگر که ذکر کرد  
این حدیث را عن موسی بن انس عن مالک بن مالک این ناظر در ابهام و اشتباه است و این موسی بن انس بن مالک انصاری قاضی بصره  
است و از تابعین او است روایت کرده از پدر خود روایت کرد از زین العابدی شامی و حمید طویل و در نسخ اصل از شکات که مؤلف است و بجا  
بیاض است بجهت نایافتن مؤلف نام را وی را مردم دیگر آمده و نام را وی را یافته و نوشته اند چنانکه در امثال آن گذشت ۱۱ و عن صالح  
بن دهم میقول روایت است از صالح بن دهم که از تابعین است می گفت انطلقنا حاجین رفیم بقصد حج از بصره بلکه فاذا راجل  
پس ناگاه ابن عامری حاضر است و مراد باین ابو هریره است فقال لنا الی جئکم قویذ یقال لها الابله یسر گفت آن مرد ما را در حاجی  
از شهرهای شما دی است که گفته میشود که او را بصره میزنند و موحده تشدید لام نام قریب است مشهور قریب بصره در قاصوس گفته که وی یکی از پیشانی

وینا است فلنا نعم کفیم ما آری در اینجا قریه است که نام وی ابلهست قال گفت آنرا که ابو بریره است من یضمی لی حکم ان یصلی لی کنت کسب کذا من و متعبد کردی  
 مرا از شما که بگذارد. ارای من و بخشد ثواب آن را من فی مسجد العشاء و کعبه ان و ادعای مسجدی که بدان قریه است و نام وی مسجد العشاء است پنج من و تشدید  
 مسجد و در رکعت یا چهار رکعت و بقول هذه لابی هريرة و کبیر این نماز یعنی ثواب وی را بی بریره راست سمعت خلیلی ابا القاسم شنیدم دوست جان  
 خود را که ابا القاسم است صلی الله علیه و آله و سلم یقول یکتف ان الله عز وجل یبعث من مسجد العشاء و یوم القيمة شهداء و خدای تعالی  
 بر اینک و از مسجد عشاء روز قیامت شهیدان را لا یعوم مع شهداء و دعوی هم نمی آید و برابر میشود با شهیدان در جسد ایشان و این منتهی عظیم است مران جماعت  
 که باشند ای بدر برابرند پس چون این مسجد این فضل و شرف دارد نماز کردن و روی فضلی عظیم و ثوابی جلیل داشته باشد و از اینجا معلوم میشود که نماز گذاردن  
 اماکن شریفه و عبادت و نیکی کردن در آن فضلی عظیم دارد و بخشد ثواب عمل بدنی کسی اجایز است و اگر عمل بر غیبه و در عبادت مالیه با تقاضای جایز است و واه  
 ابو داود و قال هذا المسجد مما یلی القصر و آت کرد این حدیث را ابو داود و گفت که این مسجد از آن جانب است که متصل به بیت و مسند کوحاش  
 ابی الدرداء و ان فسطاط المسلمین فی باب ذکوالیین و الشام و نزدیک است که ذکر کنیم حدیثی بی الدر در اگر اولش امنیت ان فسطاط المسلمین  
 باب ذکرین و شام انشأ الله تعالی الفصل الثالث عن شعیب بن جندب قال کنا عند عمر گفت خذیفه بودیم نماز عمر رضی الله عنه فقال پس گفت عمر  
 ایکم یحفظ حدیث رسول الله کدام یکی از شما یاد دارد حدیث پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم فی الفقه که فرموده است در باب  
 فقه فقلت انا احفظ کما قال پس گفت کفتم من یاد دارم چاکر گفته است آنحضرت یعنی بعینه بی زیادت و نقصان قال گفت عمرات بیا و بده آن حدیث  
 و روایت کن انک لجزی و کفتم قال و بدرستی که تو دیری در روایت بگو که چگونه گفته است چون خذیفه در میان جماعت صحابه در حضور عمر دعوی حفظ  
 حدیث کرد و گفت یاد دارم همچو آنکه فرموده است تحت آید این سخن وی بر عمر و گفت بسیار دیری میگویی بیا و این حدیث را بیان کن چگونه گفته است آنحضرت  
 و تواند که این تحقیق تأیید خذیفه باشد و در حفظ و ضبط یعنی میدانم که تو دیر بوده در پرسیدن از آنحضرت از شرف و فقه الله نزد تو علم خواهد بود و درین باب  
 بیا و بگو که چگونه گفته است قال گفت خذیفه فلت کفتم سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یقول میگفت فقه الرجل  
 فی اهله و ماله و نفسه و ولده و جاره فقه نکرد و ابتلا و آزمایش وی در اهل و عیال اوست و در مال وی و نفس وی و شر و زنا و بی و همای  
 وی یعنی مرد مبتلا است بر عایت حقوق ایشان و ادای آن چاکر باید و در آن تقصیر نمیکند و برخلاف فرموده میرود و بتقریب ایشان کتاب منیبات میباشد  
 و از آن محنت میکشد و اندامی بنزد و در رنج و تعب می افتد بکنوها الصیام و الصلوة و الصدقة و الا بر الماعروف و النهی عن المنکر  
 بموشه آن فقه را و تعظیفات را که سبب آن کتاب میکند و سبب آمرزش از آن میگرد و روزه و نماز و صدقه و امر معروف و نهی منکر که بنده میکند  
 فقال عمر پس هذا ابد پس گفت عمر رضی الله عنه نیست که این فقه را میخواهم من یعنی من که حدیث فقه را تو در خواهم مراد من از آن فقه اهل و ولد و مال که تو  
 گفتی نیست بلکه انما ابد الی قیوم کما یحیی منی من فقه که از آن موج میزند مانند موج دریا یعنی فقه منجی محاربه و مقاتله که درمی کسید مردم را و شیخ  
 میگرد و شری و محنت وی در این ان قال گفت خذیفه فلت کفتم سمعوا لک و لهاچونیکمی و چه کار داری تو بآن فقه با اهل المؤمنین یعنی برادران منی  
 نیست و شران بنویسد و تو از در نمی بایی ان یلک و یلها بابا مغلفا بدستی که میان تو و میان این فقه نیست بستان مغلط کنایت داشته از جو و عمر رضی  
 الله عنه چاکر در آخر حدیث تفسیر کرده است یعنی با وجود تو در میان آن فقه راه نمی یابد و چون تو از میان رفتی آن فقه می در آید و راه عیاد قال گفت عمر  
 بطریق استخفاف فیکثر الباب او یفتح پس شکست میشود و آن گفته از آن می در آید یا کشاده میشود فرق است میان شکستن در و کشادن و چون شکست راه و  
 شد دیگر توان بست و هم را و در و بعد از کشادن بستن ممکن است و بعضی گفته اند که شکستن کنایت از قتل داشت و کشادن را از موت یعنی چون فقهید عمر که باب  
 کنایت از وجود است و آن از میان بر طرف خواهد شد پس بد که بقبل خواهد بود و یا موت قال گفت خذیفه فلت کفتم لابل یکسی ز که شکسته میشود چاکر و مکر علاج پذیر  
 نبود و باز بستن آن ممکن نباشد قال گفت عمر ذاکاجری ان لا یغلط اجد ان یعنی شکستن در را و از تر است تا آنکه بسته نشود همیشه قال گفت شعیب که راوی  
 پاره خدایت فلنا لحد فقه هل کان عمر یعلم من الباب آیا بود عمر که می دانست که است مراد از در که شکسته خواهد شد قال گفت خذیفه نعم آری پیدا  
 عمر از آنجا یعلم ان دون خذیفه چاکر میداند که پیش از فقه شب است یعنی هم تعینی ضروری الحی حدثه حدیثا للیس بالا غلط بدستی که در حدیث  
 کردم عمر را حدیثی که نیست در وی غلط و غلط مراد داشتن شی بی معرفت و وجه بی صواب و روی و غلط در هر چیز و و بعضی گفته اند مخصوص بکفار بود قال  
 فیهما ان فقهنا لحد فقه من الباب کفتم راوی حدیث که شعیب است پس نیست و شعیب ازین که بر پیغمبر خذیفه را که لکیت مراد باب فقهنا  
 لم یوق سله کفتم ما مروق را که حاضر بود و آنجا پس خذیفه را فضا له پس رسید مروق خذیفه را فقال عمر پس گفت خذیفه مراد باب عمر است متفق  
 علیه و عن انس قال فقه القسط طیبه مع قیام الساعة فتح این صحنه و نیت با قیام قیامت و واه التومنی و قال هذا حدیث شعیب

باب اشراط الساعة

شرط بكون را چیز را بخیری و البته که دیدن چنانکه گویند اگر چنین باشد چنین شود و شرط جمع آن و شرط بفتح را علامت و نشانه و چیزی و اشراط جمع وی پس شرط  
ساعت یعنی نشانهای قیامت باشد و ساعت جزوی از جنسی شب و روز را گویند و معنی وقت حاضر نیز آید قیامت یا وقت برپاشدن آن ساعت گویند زیرا  
که چون آمدن دی بهم است همدین ساعت وجود آن فطر و محتمل است و علامت نیز کرده اند اشراط ساعت را با امور صغار که وقوع یا نبذ پیش از قیامت و  
مکرا باشند از مردم مثل ولادت امهت خود را و قتل و در میان و کثرت جل و زنا و شرب خمر و قتل رجال و کثرت زنا و قتل امانت و کثرت حروب و فتن  
و امثال آن که درین باب مذکور شده است و در تفسیر اشراط ساعت باین معنی است که علامات کسری که متصل قیامت واقع شوند و در باب آینده مذکور  
شوند و گیرند و می گویند که شر ط در لغت معنی اول شی در زوال مال و صغار نیز آمده است و باعث آنکار مردم آنرا آنست که این امور در عالم همیشه  
واقع است پس علامت بودن بر قیامت را آنکار که ماکثرت وقوع و شیوع آنرا علامت آن داشته و مطلق آنرا مولف درین باب خبر و ج مدعی  
نیز ذکر کرده و خبر و ج وی با صیغی دجال باشد که در قرب ساعت ظهور نماید مگر آنکه گویم که ذکر مبدی اینجا تقریب ذکر حروب و فتن است و تتمه این  
کلام در باب آینده بیاد آید الله تعالی الفصیل الاول عن انس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول من ان اشراط  
الساعة کتفت انس شنیدم آنحضرت را که میگفت که از جمله نشانهای قیامت آن دفع العلم و بکثرت الجهل برده شده شدن علم است از میان مردم و بسیار  
شدن جل است در میان ایشان و بکثرت الزنا و بکثرت شرب الخمر و بسیار شدن زنا است و بسیار شدن شراب خوردن و بکثرت الجال و بکثرت النسا  
و کم بودن مردان و بسیار بودن زنان است و چون کس در آخر زمان شیاع و غاب کردند مردان جدا کنند و کشته شوند حتی بکون لحنین اموات الغلب الواحد تا آنکه  
مباشند بر جنازه زن را یک مرد که بر پشت و بکار و بار این زمان و صالح و معیشت و فحش و اسی ایشان و فتن و ولایت بجای بیرون علم و بکثرت الجهل این عبارت  
آمده که بطل العلم و بکثرت الجهل که شود علم و پیدا کرد و محصل متفق علیه و معنی جا بر بن سمرقانی سمعت النبی کنت شنیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله  
وسلم یقول یکف ان بین یدی الساعة کذا بین فاحذروهم بدستی که پیدا میشوند پیش از آمدن قیامت در دفع کویان پس بر پیغمبر شنید از ایشان و  
مراد بکذا این یا آنست که احادیث وضع کنند یا آنکه دعوی پیغمبر کنند یا آنکه بدعنا پیدا کنند و دعوی فاسد و اعتقاد نامی باطل خود را اصحاب و سلف نسبت  
کنند و کان بر نیکو طریقی حق و راه سنت این است نفوذ با آمدن ذلک و دواء مسلم و عن ابی هريرة قال بلغنا النبی صلی الله علیه و آله وسلم یقول  
سخر میکرد از جاعاع اعرابی ناگاه آمد بدین سخن فقال متى الساعة پس پرسید که خواهم شد قیامت قال کنت آنحضرت اذا صنعت الامانة فانظر  
الساعة چون ضایع و هلاک کرده شود امانت یعنی تحلیف شرعی و احکام دین که انما عرض الامانة اشارت آنست یا حق مردم و امانتهای ایشان فطر باشد  
قیامت را یعنی تعیین وقت و حی خبر علام الغیوب نداند و هیچکس را بدان راه نداده اند این قدر است که علامات که پیش از وی وجود آید نشان قرب وی گردد  
ساعات و یکی از علامات وی تبصیر امانت است قال کیف اصاعونها گفت عسری چگونه باشد ضایع کردن امانت و در کدام وقت باشد قال اذا و سدل  
الانوالی عنوا هله گفت وقتی که پروه شود کار دین از سلطنت و امارت و قضا و امثال آن تا بطلان فطر الساعه پس چشم دار قیامت را زیرا که چون کار  
دین و دنیا و دست تا بطلان افتد لاجرم صلاح کار از دست برود و فساد پیدا کرد و حقوق ضایع شود و در بلف مجهول و تشدید بدین و تخلف آن از و ساد و  
و هر که بوی کار می سپرد و شد کونی آن کار را و ساد و و بکثرت و می ساخته شود و دواء الجحادی و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
لا تقوم الساعة حتی یکثر المال و یفرض برانند قیامت آنکه بسیار شود مال و بسیار شود حتی یخرج الرجل ذکوة ماله تا آنکه بیرون آید  
مرد ذکوة مال خود را فلا یجد احدا یقبلها منه پس نیاید هیچ کس را که قبول کند ذکوة از وی و حتی یعود ارض العرب و جبالها و انا انحر  
باز میگردد زمین عرب گشت زار ما و چراگاهها و جویها و مروج جمع مرغ یعنی چراگاه و بچرا کند استن ستر را که ذانی الصراح و دواء مسلم و  
فی و دایله قال و در روایتی مسلم را آمده که گفت یبلغ المساکن اهاب میرسد سکنای عمارت خانههای مدینه بر چند میل است و نام وی انا ب است  
بنح همره بر وزن کباب کذا فی العاموس و انا ب کبر همره نیز گفته اند او یهلل یا نام وی بیای کبرایه نخانیه و فتح آن و او برای مشک را وی است یا آنجا  
یکی ازین دو نام بخوانند بعضی همره خوانند و بعضی یا هر دو نام دوست و مقصود آنست که عمارت و آبادانی این بلده مطهر بکمال و تمام رسد و معنی  
جا بر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یکون فی آخر الزمان خلیفه می باشد در آخر زمان خلیفه که تقسم المال و لا یعده بحس  
میخند مال را و نمی شمارد از این بسیار میدهد و بی شمار میدهد و بعضی گفته اند مراد باین خلیفه مهدی است و فی و دایله قال یکون فی امتی خلیفه و در  
روایتی چنین آمده که گفته باشد در امت من خلیفه که میجی المال حیثا و لا یقده عدا کت گفته اند مال را و شمار نمی کند از شمار کردنی از جهت کثرت  
اسوال و غنائم و وفوات وجود و سخاوت وی و دواء مسلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یوشک الفوت  
فوات نام جوی گوشت است و فوات در اصل معنی آب خوش شستن است و مراد در حدیث معنی اول است می فرماید نزد کیت این جوی آنجور

درین باب

موضع آنکه از مردم

ظاهر کرد و اندوختن کند و در پرده گذر کند کفن زهیب از کجی از طلاست یعنی آنچه خوشتر است که دو دوازده روی کجی از طلا برآید فلاحت حضرت باخذ شهاب پس کسی حاضر  
شد و آنجا پس باید که نشاند از وی چندی زیر که وی باعث تنازع و تعادل است چنانچه در حدیث آمده باید و بعضی گویند زیرا که رفتن آن کجی بجایست موجب ورود  
و نزول آفات و بلیات است و آن آیتی است از آیات خداوند تعالی و بعضی گفته اند از جهت آن که آن مال مقصوب و مکروه است نزد حق سبحانه و تعالی و آن مال قارون پس استماع  
و منع بدان حسام باشد و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم الساعة حتی یجسی الغزاة عن جبل من ذهب و هم  
از آبی هریره است که گفت آنحضرت قایم میشود قیامت تا آنکه کثیف میکنند فسادات زکوی که از طلاست یعنی ظاهر کرد و اندوختن کند از آنرا فتنل الناس علیه کثاشی  
میخند و میان بروی فتنل من کل ماله پس کشته میشوند از هر صد تسعه و تسعون نود و نه و بیول کل جبل مناهم و میگویند هر یکی از ایشان لعلی اکون  
انا الذی انجوا شاید که من باشم آنکه نجات یابم و او مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هم از آبی هریره است که گفت  
گفت آنحضرت فتنی الا دحض افلاذکد هائی میکنند یعنی بیرون می اندازد زمین بارهای هر خود را که هارشت از کجیهای مدفون و عسوق معدنیه و افلاذ  
جمع فلذت بکسر فاء و ذال در آخر و فلذه معنی قطعه و در قاموس گفته که فلذ کسر کبیر و فلذه تبا پاره بکر و پاره ذهب و فقه و لحم و تعبیر بارهای بکر از برای است  
که آن خلاصه زمین است چنانکه بکر خلاصه شهر است اما فلذ برای شد و کسر فاء لام و فتنین و فتنین معنی جوهر معدنی است مثل ذهب و فقه و نحاسی فرماید که  
بیرون می آید زمین قطعهها امثال الاسطوانه مانند ستونها من الذهب و الفضة از طلا و فتنه فتنی الفاضل پس می آید کسی که کشته است مردم را برآی  
مال فتنول فی هذا اقللت پس میگوید از برای این قتل کرده ام من و محبی الطامع و می آید قطع کرده جسم و باز دارند احسان از خویشان فتنول فی  
هذا اقلطعت دجی پس میگوید از برای این مال بریده ام حق جسم او محبی السارق و می آید در فتنول فی هذا اقلطعت یدی پس میگوید  
از برای این بریده شده دست من یعنی این مال چیزی است که در محبت و خویشی او پس اولین معاصی ارتکاب کرده و این مختلادیده ام و الا ان بیسج کاری آید و  
حاجت بدان نداریم فیدعون به پس ترک میکنند و میگذارند آن مال را که از زمین برآید فلا یاخذون منه شهاب پس میگویند از آن چیزی را و او مسلم  
و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الذی یفشی بیده نعمت آنحضرت سو کند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت و  
لا نذهب الدینا حتی یوالجحل علی الخبر نیر و د فانی میگرد و دنیا تا آنکه نمیکند و مرد بر او رفتن غلبه پس میغلطد بر کور و بقول یا لیتنی کنت  
مکان صاحب هذا القبر و میگوید کاشکی من بودم بجای صاحب این کور و لیس به الدین الا البلاء و نیست بوی دین مگر بلا و این عبارت را دو  
معنی گفته اند یکی آنکه مراد بدین عادت است و دین معنی عادت آمده پس معنی خان باشد که میغلطد آن مرد و آرزو میکند بر قرب و نیست غلطیدن و آرزو کردن  
مراد را عادت و نیست باعث مراد را مگر بلا و فتنه که گرفتار او شده و چه دیگر آنکه دین معنی مشهور است و معنی آنست که نیست مراد را باعث بر غلطیدن و آرزو  
کردن بجهت امری و فتنه که رسیده باشد او را در دین مگر بلا و شقت که از جهت دنیا رسیده است و این هر دو وجه خالی از بعدی نیست و تواند که معنی این باشد  
که در اینوقت که می غلطد بر قرب و فتنی میکند موت را بیسج از دین با وی مانده است و دین بجهت فتنه و ابتلا از دست داده و مانده است نزد وی مگر همین بلا  
و فتنه و او مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقوم الساعة حتی یخرج فاد من ارض الحجاز قایم میشود قیامت تا آنکه  
بیرون می آید آتشی از زمین عذاب نضی عنان الابل بصری روشن میگردد که دهنهای شتران را در بصری بضم باو سکون صا دشهریت از شترهای  
شام میان وی و دمشق چند مرحله است منفعی علیه بدانکه اخبار و در ظهور این نار سجد تو از رسیده و غالب ظهور او در مدینه منوره بوده است و در  
تعالی برکت حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوة اهل این بلده را از آفت آن وقایع نموده و ابتدای ظهور آن از روز جمعه ثالث جمادی الاخری تا روز  
یکشنبه بیست و نهم رجب که مجسوع آن مدت پنجاه و دو روز است بود و رسیدن آن از جانب حجاز بود مانند شهری بزرگ که او را قلعه باشد یا بروج  
و کنگره ها که یا که جماعه از آدمیان هستند که او را میکشند هر کوی که میرسد خاکستر میازد و چون از زیر میگذرد و چون رعد فریاد میکند و چون در باجوش  
میزند و کویا از میان آن جوهای سحر و کبود می برآید و قریب مدینه مطهره میرسد و با وجود آن نیسی با و از آن بسوی مدینه می آیند و گفته اند که آن  
نار کفاف و اطراف آن بودی و براری را گرفته بود و جسم بنوی و جمله بیوت مدینه را مثل نور آفتاب در گرفته و مردم شبها در زوستانی آن  
کار میکردند و نور آفتاب و ماه در آن ایام از کار افتاده و آنخاف پذیرفته بود و بعضی از اهل مدینه نور این نار در باره و مصری مشاهده نموده و از عجایب  
احوال آن آتش آن بود که آجاری را بخورد و میسکداخت و آشمار را از وی اثری و آسیبی نبود و میگویند که در وادی سنکی بزرگ بود که نصف آن داخل  
حرم مدینه بود و نصف دیگر خارج نصف خارج را آتش فرو برده بود و چون بنصف داخل رسید منظمی گشت پس اهل مدینه مقدس و متضرع و استعجال آوردند  
و در متظلم نمودند و اتفاق و اتفاق کردند و در شب جمیع اهل مدینه حتی النساء و الصلبدان در حرم شریف بیوت کردند و در حرم شریف  
سر برهنه حق تضرع و استعجال بجای آوردند و در کار تعالی روی آتش ایجاب شمال کرد و آیند و اهل این بلده خطره را از این آفت نجات بخشید و

در بعضی



و همدین سال و قایع غریبه در کثافت عالم مجدوث آمد و در اول سال دیگر خروج تبار بوقع رسید و در بغداد و کثافت عالم آتش حرب و فتنه بلند شد و خاک نمیداد  
 و در کتاب جذب القلوب الی ديار المحبوب که در احوال مدینه مطهره مایلین یافت است زیاده برین مذکور شده و الله اعلم و عن انس بن رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم قال اول اشراط الساعه تخمین ملامت قیامت فادبجشوا الناس من المشرق الی المغرب انشی است که میراند مردم را از مشرق  
 بجناب مغرب طبعی فتنه که بر او ولایت اوست در علامتی که متصل اند بقیامت و الا این را حجاز که بیان آن گذشت پیش ازین نابر بود پس بخت چون باشد و بعد  
 اعلم و اه الجنادی الفصل الثانی عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم الساعه حتی یتغارب الزمان  
 بر پاشی و قیامت تا آنکه نزدیک یکدیگر بشوند و زود و مسکندرند جزا زمان تفسیر است که میفرماید فتكون السنه کالشهر پس می باشد و یکدیگر  
 سال مانند ماه و الشهر کالجمله و ماه مانند بفته و تكون الجمله کالبومر و می باشد بفته هر روز و يكون البومر کالساعه و می باشد روز و ساعه و  
 تكون الساعه کالصره بالنار و می باشد ساعت مثل زمان یک شعله از آتش ضرب بفتح ضا و بجر و سکون را یک فروختن از آتش و بفتح راخی که زود  
 افروخته گردد و روایت مشهوره در حدیث لیکن راست چنانکه در اکثر نسخ مصحح نوشته شده است و در بعضی بفتح خضبط کرده اند چنانچه عبارت طبعی الی  
 بر آن و ضرب بفتح را یعنی آتش نیز آید و مقصود ازین بیان آن کوتاهی عمر است و بی برکتی در آن یا کثرت نزول سداید و محی و عروب و فتن که با اهتمام و اشتغال  
 بدان خبر ندارند و آگاه نشوند که عمر چند گذشت و چگونه گذشت و واه المهدی و عن عبد الله بن حواله بفتح حاء ممل و تخفیف و اوصالی است  
 نزول که دسام رود در کاشف ذیبی گفته که مراد از حدیث است بی این حدیث است که اینجا مذکور است قال بعثنا رسول الله کف فستاد ما بر غیر  
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای عذر کردن لغنم تا غنیمتی بیایم و چیزی از جنس مال حاصل کنیم غالباً قوم محتاج و جهود بودند آنحضرت صلی الله علیه  
 و سلم خواست که چیزی برای خود پیدا کند که موجب رفع احتیاج شود و لهذا ذکر غزا بصره کرد و بر ذکر غنیمت اقتصار نمود تا فهم علی افتدا منا فرستاد ما را بر  
 پایهای ما یعنی پاچه فرستاده از جهت عدم قدرت بر مرکب فوجها پس بر کشتن آن غزه فله لغنم ششپا پس نیاوردیم از غنیمت چیزی را و عرفنا المحمد فی  
 وجوهنا و شناخت و دید آنحضرت اثر شفت و محنت و در رویهای ما فقام فینا پس بر خاست بطلب بخت تلبه و ما کردن ما را خفای پس گفت اللهم لا تکلم  
 الی خداوند انکذاریا از بسوی من و سپار کارهای ایشان را من فاضعت عنهم که ضعیف شوم من از ایشان و نتوانم برداشت بار سونت و غمخواری ایشان را  
 و لا تکلمهم الی انفسهم و کذا را ایشان را بایشان و معجز و اعجزها که عاجز آید از ساختن مهات نفسهای خود و لا تکلمهم الی الناس و کذا را ایشان را  
 و کارهای ایشان بر مردم و محتاج نکردن ایشان را بسوی مردم فلیستاثروا و اعلمهم که احتیاسار کنند و مقدم دارند مردم حاجتهای خود را بر حاجتهای  
 ایشان چنانچه طبیعت بشری و عادت کفران نفس است و در اینجا تعلیم و تبنیه است از آنحضرت مراست را که کارهای خود را بجد سپارند و اعتماد و غیر  
 وی بجا نزنند و نظر ندارند بلیت کار خود را بجد باز گذار گفت نمی بینم ازین بهتر کار و آنحضرت نفس شریف خویش را نیز در نیقام بر جد بشریت و ضعف عبودیت  
 داشت بجهت رعایت کمال عزت و عظمت ربوبیت حق جل و علا و الا وی صلی الله علیه و آله و سلم خلیفه مطلق و نائب کل جابا قدس است میکند و میدهد هر چه  
 خواهد ما ذن وی فان من جودك الدینا و صیغها و من علومك علم اللوح و العلم جواه الله عنا خیر الجحائم وضع یدیه علی اسی عدا و  
 بن حواله که را وی حدیث است میگوید بهتر نهاد آنحضرت دست مبارک خود را بر سینه من ثم قال یا ابن حواله بفتح حاء و اسی عدا و ایت الخلفاء  
 قد تولت الاوض المفسده و فتنی که بر منی خلافت و امارت را که تحقیق فرود آمده است در زمین من شام فقلد دنت الزلازل پس بدانکه تحقیق نزدیک  
 رسیده است زلزله و البلال و بلبلها و بلبل یعنی بیم و حسزن و فتنه و وسوسه آید و الامور و العظام و نزدیک رسیده است کارهای عظیم و عادات  
 شدید فاساعده فومثنا اقرب الی الناس من یدی هذه الی و اسلك پس قیامت در برج سنگام نزدیک تر است از مردم ازین دست من  
 بسوی سر تو و ماناکه وقوع این حال در آخر زمان باشد در وقت فتح بیت المقدس چنانچه در احادیث گذشت و الله اعلم و واه ابو داود و اسنن  
 حسن و واه الحاکم فی صحیحهم و اینجا در اصل کتاب بیاض است و خبری این کلام را نوشته و عن ابی هريرة قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم اذا اتخذ العی دولا و فتنی که گرفته شود و گردانیده شود و ظننها را و دلتها یعنی غنیا و ارباب مناصب فلیتبارکوا  
 بکرم شرع شرک است میان تمانه غازیان بر دارند و در دست تصرف خود و آرند و میان خود قسمت کنند و فقر و ضغفار از ان محروم گردانند و دول  
 بکبر دال و فتح و اجمع دولت بضم دال و فتح آن معنی انقلاب زمان و دست بدست رفتن مال بعضی کویند که بهمن اسم مال است که گرفته میشود و بفتح ثا  
 از حال شدت و محنت بحالت تنم و سرور و الامانه مضطحا و گرفته شود امانت را غنیمت یعنی در امانتی دو و یعنی که نزد مردم نهاده شود و خجاست کند  
 و آنرا در حکم غنیمت آرند که از کافران بدست آورده اند و حق ایشانست و الزکوة معنیها و گردانیده شود و ندادشته شود زکوة را شل غنیمت یعنی  
 دادن زکوة بر مردم چنان شاق آید که گویا بظلم و تاوان از ایشان مال می تانند و تعلم لغیر الدین و وقتی که آنوخه شود و تحصیل کرده شود علم برای دین تر شود

شریعت و تصدیق و تقرب حق بلکه برای تحصیل دنیا و جاه و غرت و تقرب بلوک و اطاع الرجل امواته و اطاعت و وفای کند مرد زن خود را در آنچه مصلحت دین و دین و مودعه حق است و عقیده و برنجاندنی سبب شرعی مادر خود را و ادنی صدیفه و نزدیک کرد و اندر خود و دوست خود را و اقصى اباه و دود و در خود را و ظهورت الاصوات فی المساجد و بیدار کرد و آوازها و سخنانی را یعنی در مسجد مخصوصا آوازهای غنا و مزمار و فریادهای رقاصان که در آن می کنند چنانچه درین زمان متعارف شده است و سادات العیلة فاسطهم و مستر و بزرگ کرد و عقیده را کسی که فاسق است میان ایشان و کان و عجم القول او دلم و باشد کفیل و رئیس قوم کسی که سخن میکند در کار و بار و مهمات ایشان و رجوع مهمات ایشان بابت ارزول ترین ایشان و اگر مرد الرجل مخافه نشود و گرامی داشته شود مرد از جنت ترس بدی او چنانچه فاسقی یا ظالمی حاکم و غالب آید و مردم را چاره نماند از تعظیم و تکریم و اطاعت و می و ظهورت العیلات و بیدار آید دنیا مردم و اخلاص کنند با ایشان مطرب زمان و قیبه بفتح قاف و سکون یا مقدم بر خون و اصل یعنی دایره و گویند است یا سطلی واه و المعاذف و بیدار آید بایستی آیات سوره و که آنرا میرخواند مثل حمد و طنبور و رباب و جسنان و شویبت المحمود و عوده و شود مشرباها و مسکرات و لعن آموهید و الائمة الواطها و نغزین کند و بد گویند و شام دهند پس باینان است پیشانیان است را طبعی گفته یعنی طعن کنند خلف در سلف و با و کنند بدی ایشان را و اقد و سپرد وی کنند ایشان چون چنین کرد مذکور یا لعنت کردند این سخن درست است و حقیقت لعنت نیز در صحابه و تابعان ایشان از فرق و زایعه را فخره بود و آمده نال الله العاقبه فاد و بقوا عند ذلك پس انتظار بر بد نزد پیداشدن این امور که مذکور شدند و میجا آمد با و سرخ را و ذلوله و جبنیدن زمین او و خستاد و فرورفتن در زمین او و صحنه و منج کردن او میاز و منج بنیل صورتی و بصورتی دیگر متبع تر از آن و قد فاد و سنگ فاد و فی از است و آیات متابع و انتظار بر بدینان قیامت را که پی دی می برسد که نظام قطع مسلک است هم ترتیب رشته جوهر در رشته کشیده که گسترده شده و رشته و متابع پس بای فاد جوهر آن نظم در کشیدن جوهر رشته نظام محبر رشته جوهر و بفتح نیز آمده و سلک رشته که فی القاموس و الصحاح و نظام در قاموس یعنی مصدر نیز گفته پس بگردانید او را یعنی منظم یا منظمی حاصل بعد چنانکه در ترجمه اشارت بدان کردیم فافهم و واه الهمدی و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا فعلت امتی خمس عشرة خصله فمنی که بکند امت من بازده خصلت راحلها البلاء فزودمی آید بروی نطفه بلا که مذکور شد و عدل و انحصال و شمار کرد و محضرت این خصلتها را که مذکور شدند و این قول صاحب مصباح است زیرا که نزدی ذکر کرد و هر دو حدیث را بای و شمار کرده اند از نمره عشر را که اذ قال الطبعی فسد بر و چون این خصلتها که مذکور شده اند شانزده اند از این جهت گفت و لم یعدن کو فعمل لغیر الدین و ذکر نکرد این خصلت را که آموخته شود علم از برای دین قال ذک ابی خلدان و کرد دین و حدیث ۱۰ اینست که گفت بجای وادی صدیفه و اقصى اباه و برصدفیه و جفا اباه و بنکی کند و دست خود را و جفا کند بر خود را و قال و گفت بجای و شربت المحمود و شوب الخمر یخلف و اعد و گفت بجای لعن خمر و الاله و للسن المحرم پوشیده شود و جامهای انسریشی و واه الهمدی و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تذهب الدینا حتی یملک العرب رجل من اهل بلخی یزود و فانی منیک و د دنیا تا آنکه مالک شود عرب را مردی از اهل بیت من مخصوص و غرب درین بیت بیعت اصحاب و شرف اوست و الا در حدیث دیگر آمده که مالک تمام دنیا کرد و عرب عجم و اطاع اسمعده اسمی موافق باشد نام آن مرد نام مراد و واه الهمدی و ابوداؤد و فی و ابیه له و در روایتی برای داؤد و این چنین آمده است که قال لولم یمن من الدینا الا یوم گفت محضرت اگر باقی نماند از دنیا یک روز لطول الله ذلك الیوم هر چند دراز میکردند خدای تعالی آن روز را حتی بیعت الله فی جلا منی تا آنکه می برانگیزد خدای تعالی در آن روز مردی را که از من است او من اهل بلخی یا گفت از اهل بیت من است و اطاع اسمعده اسمی و اسم ابی اسم ابی موافق باشد نام او نام مراد و نام پدر وی نام پدر مراد یملک الارض قطعا و عدلا بر کرد و اند آن مرد زمین ابداد و عدل کاملست ظل وجود او چنانکه بر کرده شده است بسم و جور معنی فضا و عدل نزدیک هم اند هم چنانکه معنی ظلم و جور در صراح گفته فضا و داد و عدل و داد دهند و هو خلاف الجور ظلم و ستم و اعد وضع الشئی فی غیر محله جوهر میل کردن از راستی و راه جابر قال عن الطریق و ستم کردن و جرم بر کسی و در قاموس نیز نزدیک همین گفته و گویند که مراد در حدیث تاکید و تقرر است یا گوئیم مراد بقسط داد و داد خوانان و دادن و عدل عدالت و تسویه و برابری در حقوق نمودن و از ظلم و جور مقابل این دو معنی و اند علم و حسن اسم سلمه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول المهدی من عترتی من اولاد فاطمه ام سلمه گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که میگفت مهدی از عترت من است از اولاد فاطمه عترت کبیر بنل مردود کرده و می و خویشان و نزدیک و عا از آنجا که گذشته اند و آنرا که بایند فی الصراح عترت خویشان و نزدیکان مردود در بنایه گفته عترت مرد خویشان و می و خویشان آنحضرت اولاد عده المطلب اند و بعضی گفته اند نزدیکان از اهل بیت یعنی اولاد و منی و بعضی گویند قریش هم عترت اند و مشهور آنست که عترت آنرا که حسرت بر ایشان زکوة و آنا اولاد ما شتم اند و بر همه احوال قول دی من اولاد فاطمه معتقید است تا معلوم کرد که مهدی خصوصا از اولاد فاطمه است و واه ابوداؤد و عن ابی سعید

انحدری قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم المهدى منى مهدى از اولاد من است اجلی المجهه روشن و کثا و ده پشانی  
 افقی الانف لمذی از طرف بالا بملاء الارض قضا و عدلا پس بکند زمین را بعدل و داد کاملت خلایا وجودا چنانچه بر کرده شده است بخیر  
 و ستم بملت سبع سنهین مالک میشود زمین اهت سال دوا و ابوداؤد و عنده عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی قصه المهدی  
 قال روایت کرد ابو سعید از آنحضرت در قصه مهدی که فرمود بعد از ذکر عدل و داد وی منجی الیه الرجل پس می آید بسوی مهدی مردی فغول پس میگوید  
 یا مهدی اعطنی اعطنی ای مهدی بده بده منجی سیر می قال گفت آنحضرت منجی له فی ثوبه پس بر دو کت پر کرده میدهد مهدی را نزد او را آرد  
 ما استطاع ان یجمله آنچه میتواند که بر دارد آن مرد آنرا از دراهم و دنانیر نفیسیار میدهد و بشمار و ده چنانچه گذشت و دوا القومدی و عن ام سلمه  
 عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال گفت آنحضرت بکون اختلاف عند موت خلیفه پیدا میشود اختلاف و نزاع و جدال و مردم مردم و مردم  
 خلیفه که در خبر زمان نبی فینج رجل من اهل المدينه پس بیرون می آید بجوی امامت مردی از اهل مدینه ها و جالی مکه در حالی که گریزنده و زود  
 است بسوی که فایده ناس من اهل مکه پس پیش می آید او را مردمان از اهل که فینج چون پس بیرون می آید و امام میگرداند او را بخوابش و  
 الحاح و هو کاد و حال آنکه آن مرد خوشد و راضی نیست با امامت فینا چونه بین الوکن و المقام پس بیت میکند و میگردد مردم آن مرد را میان حجر  
 اسود و مقام ابرهیم نقشه اند که مراد باین مرد مهدی است فینعت الیه پس فرستاده میشود بسوی آن مرد بعثت من الشام لشکر از شام یعنی با شاهی  
 که در آن وقت در شام باشد لشکر را بجنگ و قال مهدی بنی ستم فینجسف بهم بالبداء بین مکه و المدینه پس زمین فرو برده شود این لشکر او بدید  
 که نام موضعی است در میان که مدینه پیدا در لغت معنی بایان و زمین هموار آید و مراد باین لشکر سفیانی است و این مقال قصه امارت سفیانی است  
 که یکی از علامت خند و ج مهدی است درین بابا حدیث بسیار و آورده شده قریب تواریخی از ان حدیث صحیح است که روایت کرده شده است از امیر  
 المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه فرمود که سفیانی از اولاد خالد بن زید بن ابی سفیان اموی است مردی کران سپر چمک روی مکه سفید و چشم که بیرون آید  
 از جانب دمشق و اکثر تابعان وی از قبیل باشند که نام وی کلب است و بسیار کشنده بود مردم را تا آنکه سنگهای را تا از ایشان جدا و بچکانها بکشد و چون خبر مید  
 بشنود و لشکر بکشد وی بنی ستم پس آن لشکر بزم خورد پس از ان سفیان خود را با لشکری که با وی بود بجنگ مهدی تا زد و در موضعی که پیرا نام او است با لشکر هم زمین  
 فرو رود و بیسج کلبی از ایشان نجات نیابد مگر کسی که این خبر بمهدی رساند فاذا ادى الناس ذلک پس چون بدانند و ببینند مردم را حال او بشنوند خبر ناک  
 سفیانی را قاه ابدال الشام باینده مهدی را ابدال از ولایت شام و عصبای اهل العراق و جماعتها از اهل عراق فینا چونه پس بیت میکنند  
 مهدی را و ابدال قومی اند که بر باقی دار و خدا تعالی زمین اسیرت ایشان و ایشان هفتاد تن اند چهل تن در شام و سی در غیر آن اگر یکی از ایشان ببرد و بدل  
 دیگری را از سایر اناس بجای وی بنشانند و ذکر ایشان در احادیث آمده و سیوطی در شرح سنن ابی داود و کفیه ذکر ابدال و کتب شده نیامده مگر درین حدیث  
 نزد ابی داود و حاکم از ابنه حراج کرده و تصحیح نموده است و لیکن سیوطی و جمع النجوع از غیر کتب سنده در ذکر ابدال احادیث بسیار آورده در اکثر احاد  
 ذکر عدد چهل است و در بعضی بی در حدیثی از امیر المؤمنین علی آورده که ابدال این درجه را بسیار بی نماز و زود و صدق نیافته اند و بدان از سایر مردم ممتاز  
 نشسته بلکه منجاوت نفس و سلامت قلب و خیر خواهی مسلمانان یافته و فرمود حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم یا علی وجود مردم در امت من که بر صفت ابدال  
 باشند کمتر از که در سرخ است و در حدیثی دیگر از معاذ بن جبل آورده که هر که در وی این صفت بود وی از جمله ابدال است رضا بقضا و صبر انما فرمود و سنا  
 و خشم کردن بجهت دین خدا و نیز امام اغترالی راجع العلوم آورده که هر کاین دعا هر روز سه بار بخواند اللهم اغفر اللهم اغفر اللهم اغفر اللهم تاجز علقه محمد و آله  
 ابدال نوینند و با جمله که تبدیل صفات و میگرداند و خیر خواه خلق خدا باشد از جمله ابدال است اما مراد بعصبای اهل عراق نیز قومی اند از رجال اندلسی بعصبای چنانچه ابدال  
 و از امیر المؤمنین علی آمده است که ابدال بنام باشند و بنجای مصر و عصبای بصره و بعضی میگویند مراد بعصبای نیکان و زاهدان و عابدان اند از مردم و عصبای القوم  
 بفتحات در لغت نیکان قوم را گویند ثم یلشاه و جل من قریش بعد از ان پیدا شود مردی دیگر از قریش بجالیف مهدی را خوا و کلب خالهای آن مرد یعنی بر او  
 ما و روی از قبیل کلب باشند که قبیل است مشهور از عرب و دخی کلبی از ان قبیل بود فینعت الیهام بعثا پس میفرستد این مرد نیز بسوی مهدی و تابعان وی لشکری را و مدتی بخیر  
 از احوال خود که بنی کلب اند فیظهرون علمهم پس غالب می آیند مهدی و تابعان وی برین لشکر فذلک بعث کلب و این مذکور شد و ذکر کلب است که نیز از علامت  
 خروج مهدی است و یصلی الناس و کار میکند مهدی در مردم سینه بلبهم بنت و روش پیرویشان محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و یصلی الاسلام  
 بجزایه فی الارض و می اندازد دین سلمان را که درین خود را برین وثبات و قرار میاید و جبران کبر جسم و خفت را و نون در آخر پیش کردن تراز مذبح تا نحو وی که در وقت  
 نشستن و قرار گرفتن و استراحت از بر زمین نهد و اینجا کنایات است از تکریم سلام و استوار و دی که بر جرج و برج از میان برخیزد و از جنگ و جدال نشان نماند و دین  
 اسلام و احکام سنت و جماعت قرار یابد و استقامت پذیرد در حقانی در میان نماز فلیت سبع سنهین پس کث می کند و بپایده مهدی هفت سال تمام

بنوعی پسر سرانیده شود ممدی و یصلی علیه المسلمون و نماز بگذارد بر وی مسلمانان و واه ابو داود و عن ابی سعید اقال ذک رسول الله صفت  
ابو سعید خدری ذکر کرد غیر خدا صلی الله علیه و سلم بلا یصیب هذه الامة محتوی و آری شوی و شدتی را که برسد این است را حتی لا یجلد الرجل  
ملجا یلجاء علیه من الظلم تا آنکه مرد نباید جای را که پناه گیرد بوی از ظلم مردم فبعث الله رجلا من عتوته و اهل ملتی پس می برانگیزد و می فرستد خدا تعالی  
مردی را از فرزندان من و اهل بیت من با نامت فبعث الله رجلا من عتوته و اهل ملتی پس می برانگیزد و می فرستد خدا تعالی  
وجودا که بر کرده شده است زمین بجز بر حق رضی عنه ساکن السماء راضی و خشنود و می باشد از وی سکونت کننده آسمان یعنی هر که در آسمان است و ساکن  
الارض و سکونت کننده زمین یعنی هر که بر زمین است لا تلج السماء من قطرها شایانیکند و آسمان از قطراتی بران خود چیزی الا صنبه مد و ادا  
که آنکه بر آسمان از بار زمین و رحالی که بسیار ریزنده است و در تفتح دال و تمذید را باریدن باران را بسیار ریزان و لا تلج الارض من بناها شایان  
الا خصبه و نیکند از زمین از رستنیهای خود چیزی را که آنکه برون می آید از بارانها در زمان ممدی بسیار بار و بر مراد بار و در رحمتها و حاصلها  
زمین بحال آید و عیش و زندگی خوش کرد و حتی یتمی الاحیاء الاموات تا آنکه آرزو دارند زندگی مردگان را یعنی وجود و حیات ایشان را گویند ای  
کاش ایشان در زمانه بودند می تاروی عیش و کامرانی دیدند می و بعضی جایا که بمرز خوانند مصدر یعنی زنده گردانیدن یعنی مردمان آرزو دارند که زنده گردانند  
خدا تعالی ایشان را و این بطریق فرض و تقدیر است برای نقد مبالغه اگر روایت بدان ثابت کرد و الا مجرد احتمال است و الله اعلم بعیشی في ذلك سبع  
سنین و ثمان سنین اولیخ سنین زندگانی میکند ممدی و دین خوشی و کامرانی بیفت سال یا بیست سال یا نسیال و این بطریق شک راوی  
یاد آن وقت بر آنحضرت مسمد شدند و در وقت دیگر تعیین کرده باشد و الله اعلم و واه الحاکم فی مستد که و قال صحیح روایت کرد این حدیث را  
حاکم در مستدرک خود که نام کتاب است و گفت که این حدیث صحیح است و در اصل کتاب درین تمام باضیت و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم یخرج رجل من واء الظهر یروی می آید مردی و را و اندر و در نسخ مصابیح ما و را الهذیل قال له کتبت و مرکز و را الحادث و را  
عاش نام او است و حاشا صفت و کار دوست یعنی کشت کار کننده و تواند کرد و نام باشد با هر و صفت و با بجز خواه بطریق علیا و صفت او را باین و نام خود  
علی مقدمه و جل پیش از وی مردی دیگر را بیدیعال له کتبت و مرکز و را و اندر و در نسخ مصابیح ما و را الهذیل قال له کتبت و مرکز و را الحادث و را  
عاش نام او است و حاشا صفت و کار دوست یعنی کشت کار کننده و تواند کرد و نام باشد با هر و صفت و با بجز خواه بطریق علیا و صفت او را باین و نام خود  
لو رسول الله چنانچه وارد آید و پای بر جای کرد و قریش بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اگر چه بعضی از ایشان در اندازی حال اندازی آنحضرت کردند و از وطن  
بیرون آوردند اما در آنوقت که حضرت و تائید هم از قریش دید و مهاجران که هم از قریشی اند و تائید و تمکین او طالب آنحضرت ازین باب است  
و جب علی کل مؤمن فصوره واجب و لازم است بر مسلمان بایستی دادن و تائید نمودن آن مرد و عاش نام او قال اجابته یا فرمود لازم است قبول نمودن و  
کردیدن او و شک راوی است که بضره گفت یا اجابته از سوق این حدیث چنانچه از سیاق احادیث دیگر که آورده اند درین باب ظاهر میشود که خروج این  
مرد بطریق دعوی امامت و خلافت که بر ثبوت منان اجابت و اطاعت او لازم کرده و بیکر بطریق تعلیم و ارشاد و هدایت بود و مراد بضره اجابت اعتقاد و محبت  
باشد و مقصود تقدیر شکری بود و واه ابو داود و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم والذی  
یضیی بیده سوکند خدائی که تعالی ذات من در دست قدرت دست لا تقو الساعه بر بانی شود قیامت حتی تکلم السباع الا انس تا آنکه سخن کنند و در زندگانی  
آدمیان او حتی تکلم الرجل علیه سوطه و تا آنکه سخن کند مرد را طرقت از یانه او غدر بجز یک طرف بر چرخد فی القاموس فی الصراح عذبة اللسان تری  
زبان و عذبة البوط جاتی از یانه و عذبة لسان رشت که بر داشته شود و راز و شواک نعل و سخن کنند بر بند نعل و و بجزو فخذ و خبر و را از آن وی بما الحد  
اهله بعدا سمیزی که بونید کرده است اهل و عیال وی پس می و واه الترمذی الفصل الثالث عن ابی قتاده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
علیه و آله و سلم الا یات بعد الماتین ظهور ثانی قیامت که پی در پی برسد بعد از دو بیست سال خواهد بود از ظهور دولت اسلام از وفات پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله  
و سلم تواند که بعد از آن بعد از هجرت یا دادن خبر مختار نمایند و الله اعلم و واه ابن ماجة و عن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا اقمتم  
الربايات السود کفبت ثوبان و لای آنحضرت گفت آنحضرت و قی که برین می آید و دشمنای سیاه را قذح جاعت من قبل خواسان که تحقیق آمده است از جانب آن فایده  
پس بایست که از افغانی خلیفه الله الممدی زیرا که بدستی که از آیات خلیفه خداست که نام ممدی است و واه احمد و البیهقی فی دلائل النبوة و فیصل این حدیث  
و امثال آن از راه حضرت شیخ علی متقی قدس سره که در علامات ممدی آخر زمان نوشته اند بایست و عن ابی اسحق گفت ابو اسحق سبعی که تابعی کبریت و دید علی و ابن  
عباس و ابن عمر و دیگر صحابه را و شنیده حدیث از سی و هشت صحابی فقیه است و شعبه گفته که وی احسن است و در حدیث ابن سیرین و مجاهد و سبعی بن قیس  
کسر بانسبت بسبع که نام شخصی است قال قال علی گفت ابو اسحق سبعی گفت امیر المؤمنین علیه رضی الله عنه و نظروا الى ابنه الحسن و حال آنکه گاه

در این حدیث

در این حدیث









عینده کافر نوشته شده است میان دو چشم وی کافرا نوشته شده است که او کافر است بهر حال موثق کتاب میخواند این نظر را بر مسلمان خواننده مکتوب و ناخواننده مکتوب از این معنی که عالم کتابت دارد و با نادر و دیگر ظاهر آنست که ناخنده در عین غیر مسوح باشد چه معنی مسوح چنانکه در دو جبهه و جلال بی کفایت اندک است که بر یک کتاب روی چشم و بر دو اصلانیت و هموار و مایده است پس ناخنده روی چشمی دارد و دیگر اگر از مسوح مجرب مطلق آوده دارند و بنسبتان مینه فتنه طایفه واقع شده و این نیز مسوح معنی مذکور و تخصیص عین که در حدیث دیگر آمده منافات دارد و نیز در حدیثی عور عین یعنی آمده چنانکه گذشت در حدیثی دیگر عین السیری واقع شده و بالجملة احادیث در وصف و جلال منافاتی و مخالفت در و دیافقه و توریشتی گفته که و جمیع میان و صاف متافره آنست که فرض کرده شود که یکی از دو چشم وی مطلق و ذهبت و دیگری معیبات پس هر یکی را او میتوان گفت چه عور در اصل معنی صیبت است فذره و عنه فال فال و رسول الله صلی الله علیه و سلم الدجال اعدو العین الیسوی دجال که چشم چپ است بحال الشویب را بر کنده موی و جلال بضم جیم و با معنی کثیر با مخصوص است بر شرم و مانند آن و فی القاموس جلال الشعر جلاله مع جلد و فاده همراه آنست و آتش او فاده جلد و جلد فاده پس آتش و بهشت است و بهشت و آتش و او مسلم و عن النواصی بفتح نون و تشدید و او و سین مملوین بمعنی مجربین و سکون بضم صابی است ساکن تمام فال ذک و رسول الله صلی الله علیه و سلم الدجال فطال ان یخرج و انا فیکم فانا ججهه یاد کرد و آنحضرت دجال پس گفت اگر بیرون آید وی من در میان شما با ششم فرضا پس محبت کنده ام ما و و نکم پیش شما یا پس شما یا بالای شما و و ن معنی امام و در او فوق آید و ان یخرج و است فیکم و اگر بیرون آید و بنسبت من در میان شما فامع ججهه بضم جیم و معنی دفع میکند سر او را از خود بجهت و قاطعه شرعی عقلیه نزد اوست و الله خلیفنی علی کل مسلم و خدا خلیف من و وی اوست بعد از من که دفع میکند سر دجال را از وی بداند که بدلائل متقارن معلوم شد که ظهور دجال بعد از زمان مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواهد بود و سلوک این طریق مذکور در حدیث از برای مبالغه و تاکید است و تحقیق و تعیین ظهور دجال و ابهام وقت آن و انتهای خوف فتنه وی بر کلین انده شاب قطط بدرستی که دجال جوان است سخت جنگل موی عینه طافه چشم وی بر کنده و بی نور است کافی لشبهه کما تشبیهید هم او را بعبد العزی بن قطن بفتح قاف و طاء مملو و ابن عبد العزی شخصی بود از خزاعه که پادشاه بود و در عهد جالبیت بعضی گویند که نام وی است و از متضمرین نام او معلوم میشود که مشرک بود و آنحضرت تشبیه کرد دجال را بوی بنو جرهم مشابیه وی نمیکند میفرماید که یا تشبیه میکنم بوی و از احادیث دیگر خرم تشبیه معلوم کرد و و کویا کافی برای تاکید تشبیه است و تفسیر آن فتنه آید و که منکم فلیقوا علیه فواجح سورة الکهف پس کید و ریاضه و را پس شما پس باید که بخواند آیات از اول سورة کهف و فی و آیه و در روایتی این الفاظ فلیقوا علیه فواجح سورة الکهف فاجها جوا و کمن فلتنه پس بدرستی که این آیات و ایل سوره کهف است اما شما است از فتنه دجال چنانکه اصحاب کف امان و نجات یافتند از شر فتنه و قیاس خیار که در زمان وی بودند و در بعضی احادیث خواندین این آیات در وقت خواب رفیق آمده و جوار کبریم و ضم آن و کسر فصح است همایانی اما ن جاربهای و ز نهار داده و در بعضی نسخ جواز کم بفتح جیم و زای آمده معنی نازک می ببرد و آنرا سافرا سلطان و بانیان تفرغ کند کسی بوی در راه اند خارج خلعه بین الشام و العراق بدرستی که دجال بیرون آید است از زای که میان شام و عراق داخل بفتح خای مجمر و تشدید لام راه که در ریگستان و و فضات بیجا اوعاش شما لایس فادکنسده است و در جانب بین و فادکنسده است و در جانب شمال یعنی در مقابل و مواجبه فاد کرده و نیز و بلکه بر سوی دج و در انت کار وی فاد است و عایشه را بر صیغه ماضی بنه خوانده اند با عباد الله فالبثوا ای بذلک ان خدا پس ثابت مایذ و بقتله و ای زجر از وید قلنا کفتم یا یا رسول الله صلی الله علیه و سلم و ما لبثت فی الارض حیت مدت در نیک کردن و اقامت نمودن و جال در زمین فال او بعون یوما کفمت مدت لبث وی در زمین چهل و نه روز است یوم کسند یکروز مقدار یکساعت و در واری و یوم کسند و روز و یوم مقدار ماه است و یوم کسند و روز و یوم کسند هفت است و سا با و یا مکه و باقی روزهای و مانند روزهای شما است که متعارف است قلنا کفتم یا یا رسول الله قلنا انک الیوم الذی کسنته ای کسنته صلوته یوم پس آرزو که مقدار سالیت ایاب سندی میکند را در آن روز نازیک روز فال لا فرمود و سندی میکند در آن نازیک روز بلکه اقل و و له قد و ده انداز که کشید برای و ای صلوته خمس مقدار روزی چنانکه چون مقدار وقت متعارف است بخود بعد از طلوع خورشید بگذرید نازیک را و چون بگذرد وقت مقدار آنچو میان وی و ظهر متعارف میباشد بگذرید یا پیشین و چون بگذرد میان و عصر بگذرید نازیک را و همچنین تا مقامی آن روز که مقدار سالیت و برین قباس در روز مانند ماه و هفت از اینجا معلوم میشود که تاویل و رازی روز مثل ماه شدت هموم و احسان و بایا آن لعین و چون قدر و شوکت حق در هر وقت زیاده میکرد و باطل نقصان می پذیرد و مردم بخت و فتنه خوی میکرد و انسان میکشید و سختی میرد و کوه نمیناید باطل است و مناسب این سوال و جواب نه قلنا کفتم یا رسول الله و ما اسوا عه فی الارض و حیت کفیت شتاب رفق دجال در زمین فال کالعبث است و قد الویج فرمود مانند باران که در دنبال اوست باد و تواند که مراد بعثت ابر باشد فانی علی القوم فیدعوه پس می آید دجال بر قومی پس می خواند ایشان را بسوی خود و مذهب خود فیهو منون بد پس ایمان می آرند بوی فیا هو السماء فتمطر پس ابر میکند آسمان را می باد و بای باران و الا

قلبت و امر میکند زمین پس میروند فوج عظیم سوار حتمی بر شبا ناه و میگردانند ایشان را و میگویند که با ما در فوج بود و بکسر لاله سرخ بجا که گذشتن دستور و بنا  
 دستور بجا که گذشتن طول ما کانت فوجی در از تر می باشد آنچه وی از روی کوفان و ذری یعنی در ده کوفان شتر و اعلا می هر خیز را در روی کوفان و میگردانند و بجا  
 مواشی است که کوفانی از تنه بی دراز شده و اسبغه ذوق و عوامی آید مواشی نامترو متلی تر و بر تر آنجه می باشد و روی پستان روی و امده  
 خواص و کشیده تر آنجه باشد بنگاه از جت کشت اکل و سیری ثم بانی الفوم سیری آید و جال قومی دیگر را فید عوم فید و ن جلله و قله  
 پس می خوانند این قوم را پس و میکنند این قوم بروی سخن او را و ایمان نمی آرند بوی فصوص عظمی پس باز میدار و از ایشان باران باریدن را و درخت  
 و نبات روین را فصوص صلیح پس میگردند قطار زده و خشک کشیده و سختی دیده لیس با بد بهم شتی من اموالهم و در حالی که نیست در دست  
 ایشان چیزی از مالهای ایشان و عیم با محرمه و میگردند و جال بویانه فقول لها اخرجی کنوزک پس میگردند و رانه را بر روی آن که بجای خود  
 فلقه کنوزها پس بروی میکند و در پی وی میرود کجای آن و رانه کعبه سلب الخمل مانند امیران محل که میکنند بروی آنرا و در فضا  
 آنجا میرود و فل یعنی یکسان شد بعاسب جمع یعوب است یعنی سیر سخل و هنر قوم را یعوب ایشان کونید و در قول ایسه المؤمنین  
 مرتضی آمده که انا یعوب المؤمنین و المال یعوب الکفار و من یعوب مسلمنا ثم که متابعت میکند مرا و پناه میجویند من و مال یعوب  
 کافران است که بوی پناه میجویند و در دنبال وی میروند و در مدح ایسه المؤمنین او بیکصد تنی نبه آمده که حضرت مرتضی در مرتبه وی  
 فرمود کنت للدين يعوباً و بوی قوامی ابا بکر مرید رسید و متر شریک عواد جلا محتلبا شبابا پسر خواند و جال مروی را که بر است بجا  
 یعنی در غایت جوانی و قوت است فصوصه بالسيف پس میسند و جال آن مرد جوان را بشیر فی فطعه خویشین دمیة الغرض پس  
 پاره میکند و جال آن جوان را د و پاره مانند انداختن تیر هدف را یعنی فاصه میان د و پاره مقدار یک تیر انداز باشد که بحدف اندازند  
 و بعضی گویند معنی آنست که میرسد ضرب بشیر و می آید رسیدن تیر بحدف و جند و بقیع جمیع و بکسر نیز روایت است و سکون زای یعنی  
 قطع و غرض بختی بحدف ثم میدعو ابرو بخواند جوازا فی فضل و بطل و وجهه پس رنده لیکرد و آن جوان و روی می آید و بجانب و جال  
 و روشن و تابان میگردد و روی وی در حالی که میخندد و فیلنا هو اذ بعث الله المسيح من مخرج من در شانی آن که و جال درین کار است  
 و افساد و اضلال می آید و ناکاه می را گیرند و میزنند الله تعالی مسیح بن مریم را علیه السلام فقول عند المائدة البضاء پس فرمود می آید  
 مسیح بن مریم زنده شود و مشق بجانب شرقی و مشق و مشق مشهور بکبر و ال و فتح میم و میم کسور نبه آید بین محرفه نین میان د و جال  
 کرده شده که بایستی که نام وی که است یا بجل سرخ و محسوس و ذین بدل معلوم و زال میجوید و آمده و در قافوس که بکسر جمیع جزوین حدیث استمال یا قه و بعضی تغییر  
 مرد و ذین بختین و حلقین نبه کرده اند و در شرح و تحقیق این لفظ بیشتر این کلام آورده شد و واضحا که علی اجماع مملکتین در حالی که نبه شده است مسیح  
 مریم هر دو کف دست خود را برابر زوای و دوشته اذ اطاع طاع و اسد قطوع چون پست میکند رخ و دیر بحدف عرق از وی و اذ افعه متحد دهنه مثل جمان کال لؤلؤ  
 و چون بر میدارد در سراف و می آید از وی مانند دانه های فخره که بر میجوید و درین د و جمان بروزن و آل و لویا و دانه بر شکل لؤلؤ از فخره و احد جمانه کذا فی القاموس و در حواشی  
 که جمان اجماع جمیع و تشدید میم و در جسد و بختیف میم دانه که از فخره سازند و مراد اینجا معنی خیر است انتی و قرینه براراده معنی جفر قول و کال لؤلؤ است یعنی  
 چون پست میکند بحدف از روی سر و قطرات نورانی و چون بالای کند فرو و می آید آن قطرات کثایت از نهایت نورانیت و نصارت و طسوت و جمال و می  
 علیه السلام فلا یحل لک ف یجد من دمج ففسه الامات پس حلال میشود یعنی ممکن نمیشود و صورت نمی بندد و میبچد کافرا که نیاید از باد دم مسیح بن مریم که آنجا  
 می میرد و ففسه یلنهی جت یلنهی طرفه و دم وی منتهی میگردد و میرسد تا آنجا که میرسد نظری سجان اندکای بدم وی مرده رازنده میکند و جات میخند  
 و وقتی زندگان را میگردانند فطلبه پس میجوید عینی جال احتی بد که بیابان را تا آنکه در یابد و رابر در قرینه از قزای بیت المقدس که نام اول است بضم و  
 تشدید و ال و در قافوس گفته قرینه است بطلین که میکش عینی جال ابر و روی باقریه است از قزای بیت المقدس فقتله پس میکشد عینی جال تا آنکه بانی عینی فقتله  
 عصیم الله منه پسر می آید علیه السلام که وی که تحقیق نگاه داشته است ایشان را خدا می آید از جال فصیح عن و جوهیم پس می فاند عینی از وی  
 ایشان کرد و جبار شدت و محنت را و مجد ثم بد و جاتهم فی الجحیم و خبر میداد ایشان را بد رجات و مرتب ایشان که میبندد در پشت فیلنا هو  
 ذلک اذ اوحی الله الی عیسی پس در آثانی آنکه عیسی هم چنین باشد ناکاه و می میفرستد خدا می تعالی بسوی عیسی که اخی قد اوجت  
 عباد الی بدرستی که من تحقیق بیرون آوردم بندگانی که مرا اند لا بدان لا احد بطنالم نیست طاقت و قدرت  
 مر میبچد یکی را کار زار کردن ایشان چون آنرا قدرت در کار زار در دست ظاهر میگردد و تعبیر از آن بد شایع شد  
 و غالب افراد یاست و کاهی نشین کند برای مبالغه فخر و عبادی الی الطود پس کردار و استوار کن و محافظت کن و پیر زندگان را بسوی که طور و بطنالم یاج

بختک





و بهر دفعه و اقویت و بعضی بفتح فاء تشدید یا خوانده و خطابی گفته که آن غلط است و بهر وجه معنی جماعت است و او را واحد از لفظ او نیست و اللغه  
 من البشر لکنی القبیله من الناس و شیرداران کا و برآینه سپند و می شود قبیله را از مردم و اللغه من الغنم لکنی الغنم من الناس و شیرداران گاو  
 کفایت میکند فحذی را از مردم فحذ بفتح فاء و سکون فا جاعه کمتر از بطن و بطن کمتر از قبیله و اما فحذ معنی عضو مخصوص که ران است بکسر فاء و سکون اوست معنی  
 کسر مخصوص بعضو داشته و سکون بغض و تحقیق آنست که هر دو لفظ متوافق اند و هر کات و سکات بفتح فاء کسر آن و سکون فا و کسر آن و اینکه معنی نفر است نیز  
 منقول از عصاره است چنانکه بطن شامل بر دوران است و هر یکی از دوران ناحیه است از آن هم چنین در تفسیر خبنا هم کن لک اذ بعث الله و محاط به پس  
 انسانی آنکه ایشان هم چنین و باین حال باشند ناگاه بفرستد خدا تعالی با دو خوشبورا فاحذ هم تحت ابا طهم پس بر یکدیگر و آن باد ایشان را زیر بغل های ایشان  
 تقطیع روح کل مومن و کل مسلم پس می ستان آن با در روح بر مومن و هر مسلم را در محل خود معلوم شده است که مومن و مسلم هر دو یکی اند هر که مومن مسلم است  
 و هر که مسلم مومن و لیکن تفاوتی که در میان نند آنست که مومن باعث بار قصیدی قلبی گویند که در باطن است و مسلم باعث بار خضوع و انقیاد ظاهر و مقصود اینجا  
 تاکید و تیسیم است تا هیچکس بد نزود و بعضی مشا را الناس و باقی میانند بدترین مردمان بهما رجوع فها لهما دج الحمر مختلط میشوند و خصومت میکنند در  
 زمین مانند احتلاط خزان در یکدیگر و بعضی گفته اند که در اجتماع مردان را علانیه چنانکه عادت خزانست و هر چه معنی جلع آمده هر چه جاریه جامعاً کذا  
 فی القاموس فعلهم تقوم الساعه پس بر ایشان برپا میشود قیامت و واه مسلم الا الروایه الثانیه روایت کرد و این حدیث را مسلم در روایت دوم  
 و او می گوید و این روایت دوم قول اوست قطر حمراً لیل الی قوله تا قول و وسیع سنین و واه الثمذی روایت کرد این روایت ثانی را  
 ترمذی و این اعتراض است بر صاحب مصابح که این روایت را در فصل اول آورده ۱۳ و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم یخرج الدجال بیرون می آید و جال فلیوجه قبله و جعل من المسلمین پس روی می آرد و بجانب وی مرد می رسد ثانیان قبله المسیح  
 مسیح الدجال پس پیش می آید آن مرد را جامعه با سلاح جنگ که مقدّمه لشکر دجال اند و سلاح در صل جمع مسلح معنی سرحد که جای پوشیدن سلاح است پس از آن  
 بر مردان سلاح دار اطلاق کردند که نگاه میدارند سرحد را و این معنی است ففعلون له این فعل پس میگویند این جامعه سلاح دار مردان را  
 کجا قصد کرده که میروی ففعلون اعدائی هذا الذی خرج پس میگویند آن مرد مقدّم داعم که بروم بسوی این کسی که بیرون آمده است یعنی دجال قال گفت  
 انحضرت یا راوی ففعلون و اما المؤمنین برینا پس میگویند آن جامعه از لشکر دجال آیا ایمان نمی آری و نگر میثوی بر پرور کار ففعلون پس میگویند آن مرد میدان مابینا  
 خفاء نیست در صفات پرور و کار جل جلاله پوشیدگی یعنی بران ربوبیت او باهر است و او را صفات کمال است که نقص را بدان راه نیست و این دجال در بران  
 صفات ففعلون اعدائی پس میگویند آن جامعه بشیادین مرد را که ایمان نمی آرد و پرور کار ففعلون بعضی را بعضی را میگویند بعضی را بعضی را  
 البس فدنهم که و بکنان ففعلوا احدا و نه آیا نیست که تحقیق نمی کرده است شمار پرور و کار شما یعنی دجال از یکدیگر بشیاد کسی را بی حکم او در غیر حضور  
 ففعلون بهائی الدجال پس میبیند این مرد را بسوی دجال فاذا و المؤمنین قال پس چون می بیند او را مومن میگویند یا ایها الناس هذا الدجال  
 الذی ذکر رسول الله امی مردان آگاه باشند که این دجال است که یاد کرده و نشان داده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال گفت  
 آن حضرت یا راوی فاما من الدجال بد پس امر میکند دجال بخشاید آن فرد و برتقا و بعضی گفته اند شکم بر زمین چنانکه گاو را از احمی خسانند تا بر نداشتن فشیخ پس  
 جنبانده می شود ففعلون خذوه و شیخ پس میگوید و جال بگیرد و بریند و سر او را بشکند ففعلون و او و تخفیف سین از وسیع و در بعضی نسخ بفتح و  
 و تشدید سین از وسیع نیز تصحیح کرده اند یعنی پس فراح و زرم کرده میشود ظهرو و بطنه ضرابا پشت و شکم آن مرد بزدن و برین وجه که گفته شد شیخ صحیح  
 مضارع مجهول است بای موصوفه شده و حاد جمله از شیخ معنی گردانیدن چیز را عریض و شجوه امری است از شیخ معنی جراحت کردن در سر و این روایت  
 چنانکه در شرح مسلم گفته اصح است و روایت دوم آنکه فشیخ چنانکه گفته شد از شیخ و شجوه نیز امرانین باب بود و این روایت را حمیدی در جمع بین بعضی روایت  
 و روایت سیوم فشیخ و شجوه هر دو از شیخ معنی جراحت و ضرر قال ففعلون اما المؤمنین بی پس میگویند دجال آیا ایمان نمی آری تو بن ففعلون انت المسیح الکذاب  
 پس میگویند آن مرد تو بی مسیح دروغ کوی قال گفت آنحضرت ففعلون بد ففعلوا بالمشا من مفرق فحقی یعنی بین و جلله پس امر کرده میشود یعنی امر میکند  
 دجال بدو پار کردن و پراکنده کردن آن فرد پس دو پار کرده میشود و پار از فرق سروی تا آنکه دو پار کرده میشود میان هر دو پای وی و ایشان بکسر میگویند  
 و و شرر معنی نشر بجزه و بیان نیز آمده است اثر الت الخشب اثر او و شرر و شرر او آمده و بالمشا برینون نیز آمده و مفرق بفتح میم و کسر تا که سر قال فشیخ  
 الدجال ففعلون پس میگوید دجال میان هر دو پار کرده ففعلون له فم پس میگوید دجال مرا آن گشته را بر خیز ففعلونی قائما پس بر خیز و در است می  
 ایستد ففعلون له المؤمنین بی ستر میگویند مرد را آیا ایمان می آری بن ففعلون پس میگویند آن مرد ما از دود فیک الالبصیر فیک و ده مگر هم یاد  
 زیاد کرده که در کذب تو مکر بصیرت و یقین را یعنی باین که زنده گردانیدی تو مرا بعد از مرگ ایندین یقین شد که تو دجال و بفتح کونی و فی اصرار الدجال

دست فحش علیک با بی و الله صراطی مستقیم

افزون کردن و افزون شدن قال ثم یقول یشیریکید یا ایها الناس ان الله لا یفعل بحدی باحد من الناس ای مردمان بدرستی که این دجال نمی کند بعد از من هیچ  
 یکی از مردم یعنی آنچه میکند از من و ایا قال فباخذ الدجال لینهجه پس سیکرد او را و دجال تا فرج کند او را ففصلنا بین و جنبه الی نوفه نفاسا و در  
 بعضی نسخ فیاضی تغییر واقع شده پس گردانیده میشود موضعی که میان گردن اوست تا استخوانی که میان تخر ووش اوست مس یعنی سخت چنانکه شمشیر در وی  
 کار نکند فلا یسطيع الیه سبیلا پس نمیتواند یافت بسوی قتل و فرج وی را و قال فباخذ بهدیه و مرجله پس سیکرد و دجال از در او برود دست  
 او را و پای آن مرد و ففطن به پس می اندازد او را یعنی در تنی که همراه دارد و ففصل الناس انما قد فیه الی الناد پس کمان میریزد او را مردم که نیندخت  
 اگر بسوی تنش و انما الفی فی الجحیم و وی انداخته شده است مگر بسوی بهشت چنانکه گذشت که نار او جنت است و جنت و نار ففصل رسول الله صلی  
 علیه و آله وسلم هذا اعظم الناس مثلاً و لا عند رب العالمین پس گفت آنحضرت این مرد بزرگترین مردم است از روی شهادت نزد پروردگار  
 جانیان عیستار گشته شدن او را و اول اگر چه بعد از آن زنده شد به جهت بار قصه فرج کردن وی اگر چه وی مذبح نشد و تواند که مراد بشهادت حاضر آمدن و گواهی  
 باشد نزد حق تعالی و الله اعلم و او را مسلم ۱۵ و سخن ام شریک بفتح شین و کسر صا حبابه انصاریه است و ام شریک دیگر است که نیز صا حبابه است و وی قرشی  
 است از بنی لوی بن غالب و آنکه در حدیث فاطمه بنت قیس در حدیث واقع شده است اگر اندک ام شریک انصاریه است و بعضی میگویند قرشی و الله اعلم قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لفر من الناس من الدجال حتی یلقوا بالجبال برآینه بگریزند مردم از دجال تا آنکه لاحق و پیوسته شوند بگوید  
 قالت ام شریک قلت کنت ام شریک کفرتم یا رسول الله فابن العرب یومئذ پس گویا باشند در روز عرک که کار ایشان جاد در راه خدا و دفع شر و فتنه است  
 از دین قال فرمود آنحضرت هم قلیل ایشان در آن روز اندک باشند و او را مسلم ۱۵ و سخن انس عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال  
 یبیح الدجال من یهودا و نصاریا پس روی میکند دجال را از قوم یهود و نصاریا که شهرت مشهور از شهرهای عجم و صهبان بیا و موده مکان فاد و بنهره کبر  
 و فتح نیز آمده و این محرابا سپاهان است بمعنی لشکرهای که در آنجا ساکن بودند یا آنکه چون نمرود سپاه خود را بجنگ کسی که در آنجا است بخواند و جواب وی نشنند  
 سپاهان آن نه که با خدا جنگ کنند که در آنجا موسس پس میرایند که پیروی کند دجال را از یهود این شهر سبعون الفاهفتاد هزار کس علیهم الطمانه که برایشان  
 طیلانها باشد و این بر عادت یهود است که طیلان بر سر می پوشند و او را مسلم و بعضی از علما احتیاج کرده اند باین حدیث بر ذم طیلان و بآنچه روایت  
 کرده است از انس که وی جاع را دیده که برایشان طیلان با بود مشابه اند اینها به یهود و خیر و حق است که لبس طیلان بمعنی پوشیدن سر بر دامن خود است و  
 و احادیث بسیار در آن از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و از صحابه رضی الله عنهم آمده اگر چه در وقتی شمار یهود بود و اخبارش از انبیا برین بود یا از جهت  
 رنگ آنها که زرد بود و محل خلاف در لبس طیلان است بمعنی پوشیدن سر بر دامن و انداختن طرف آنرا بر کتف و آنرا متقنع و قلع نیز گویند و منکران گویند که آنچنان  
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه واقع شده مخصوص بوقت ضرورت است از کرمی آفتاب و مانند آن و نزد جمهور علی الاطلاق جایز است بی کراهت  
 و در حدیث آمده است که پوشیدن سر بر طیلان که از تداست عربست و اتقوا لیس ایماست و تزدی و غیره از انس بن مالک آورده اند که گفته بود رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله و سلم که بسیار میکرد تقنع ثوب خود تا چنان می نمود که جامه او جامه زیادست و مراد از این جامه گوشه طیلان است که بر سر می نهاد و در حدیث انس آمده  
 که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بسیار میکرد قناع را و در روایت آمده که مفارقت نمی کرد قناع را و از امام حسن بن علی رضی الله عنهما که دیدند او را که نماز  
 میکرد و حال آنکه متقنع بود و تقنع از وی در غیر حال نماز نیز آمده و در حدیث دیگر آمده پوشیدن سر بر طیلان و در شب زینت و از صحابه نیز تقنع آمده و آثار و  
 اخبار و روی بنیاز است ۱۶ و سخن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یاتی الدجال و هو محرم علیه ان یدخل  
 نقاب المدینه می آید دجال و حال آنکه وی حرام کرده شده است بروی درآمدن راههای مدینه مطهره را و نمیتواند در آید آنرا و نقاب کسب فون جمع نقب  
 بفتح فون و سکون قاف در اصل بمعنی راه در کوه فیل بعض السباخ التي تلحق المدینه پس فرود آید بعضی زمین شورش تا آنها را که متصل مدینه است و سباخ  
 کسب فون جمله و بای موده و خای مجر جمع سبخره بفتح سین و سکون بازین شوره که زوایا و چیز را فخرج الیه و جل پس بیرون می آید بسوی وی مردمی و هو خیر  
 الناس و حال آنکه وی بهترین مردم است او من خیر الناس یا گفت از جمله بهترین مردمان است شک زوی است و در بعضی حواشی گفته که آن مرد  
 خیر علیه السلام است و الله اعلم ففعل الشهدانک الدجال الذی حدثنا رسول الله پس میگوید آن مرد که ای میگوید که تو آن دجالی که خبر داد ما را  
 یخبر صلی الله علیه و آله و سلم حدیثه خبر او را ففعلوا و ابهم ان قلت هذا ثم کعبه پس میگوید دجال با مردم که گرد او بنده خبر دهید که اگر  
 بشنوم این مرد است بر زنده گردانم او را هل شکون فی الامم یا شک سکیند در شان من کمن خدام فیقولون لا پس میگویند مردم شک نمی کنیم اگر این جاع را  
 اهل نقابند که بوی گرییده اند و بتجبت او کرده مراد حقیقت کلام است و الا بهت خوف و دفع الوقت میگویند و تواند که مراد ایشان بطریق توبیه و  
 انیت عدم شک و کذب وی باشد فافهم ففعله ثم یجبه پس میگوید آن مرد را بر زنده میکرد و اندوخت ففعل پس میگوید آن مرد که بهترین مردم است

در روز قیامت

والله ما كنت فيك امثدا بصيرة مني اليوم بخدا سو كند كه بنود من در شان تو سخت زد و تیراز دومی علم و بصیرت از خود چنانكه امر و زعمی امروز  
كه امانت و احیاء تو دیدم یقین من بكذب تو قوی تر شد و عیان شد بشا بده علامت كذب توكه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بدان خبر داده بود و پیوسته الدجال  
افضل له پس بخیر بود دجال كه بكشد از دجالا فسلط علیه پس بكاشته میشود و قدرت داده میشود و دجال را بر قتل آنزد متفق علیه و او عمن ابی هرین عمن  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال یا فی المسیح من قبل المشرق می آید مسیح و دجال از جانب مشرق همتا المدینه در حالی كه قصد او و مراد او در  
آمدن مدینه مطهر است حتی منزل و بر احد تا آنكه فرو دمی آید بزرگوار كه احد كه بر سه میل از مدینه است فرغ صرف الملائكه وجهه قبل الشام سیر میگرداند  
فرشتگان روی او را بجانب لایت شام و میرود آنجا و هنالك یهلك آنجا یعنی در شام هلاك میگرد و چنانكه گذشت كه عیسی علیه السلام باب لکه از قریات  
شام است و او را سبكه متفق علیه ۱۸ و عن ابی بكرة عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا یدخل المدینه و عبد المسیح الدجال دینی آید  
اصبل مدینه را و راهنی باید بایشان ترس مسیح و دجال لها بومئذ مسبعة ابواب مردینه را در آن روزی كه دجال آید هفت در است علی كل باب ملكا  
بر هر در و در فرشته نگهبان اند و در بانی میكنند و منی گذارند او را كه در آید و راه البخاری ۱۹ و عن فاطمة بنت قیس قرشیه فبریه منسوب بفرین ملك  
بن الفضل ضحك بن ميس از جهاجرات اول بود خدا و دجال و عقل و كمال و بود تحت ابی عمرو بن حفص بن مغیره و چون وی طلاق داده و انحضرت او را برای  
اسامه بن زید خواست و این حدیث در باب العده مذکور شده است قال سمعت منادی رسول الله كفت شنیدم موزن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله  
و آله و سلم بنیادی كه ندا میگرد و آواز میداد این كلمه الصلوة جامعة نماز جمع كننده مردم است و این كلمه است كه برای ترعیب و طلب نماز می گویند  
تا بیاين مردم و جمع شوند چنانكه در نماز خوف و سكوف در زمان شریف میكنند فخرجت الى المسجد پس بیرون آمدم من بسوی مسجد فضلبت مع رسول  
الله پس نماز گذاردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فلما قضی صلواته جلس علی المنبر پس چون تمام كرد و انحضرت نماز را نشست بر منبر و  
هو یضحك و حال آنكه انحضرت خنده میكند فقال لیلزم كل انسان مصلاه یسند مود باید كه لازم گیرد و هر آدمی جای نماز خود را و در نماز چنانكه نماز گذارد  
است نشسته باشد و برخیزد ثم قال هل تذكرون لم جمعكم من ترفوؤا و یا در می باید كه برای چه جمع كرد و ام شمارا قالوا الله و رسول الله و الله  
ما جمعكم لوعبه ولا رهبة فزمو و بدرستیكه من بخدا سو كند كه دنیا و مردم شمارا از جهت امری مرغوب مانند كعطای از جهت امر مرهوب مثل غزا و لكن جمعكم  
لان تمهم الدار می و لیكن جمع كرد و ام شمارا از جهت آنكه تیمم داری كه منسوبت بعد الدار و دار نام منی است كه نسبت بوی عبد الدار كونی صحابی مشهور است كه  
احوال وی در مواضع نوشته شده است كان رجلا نصرانيا بود این تیمم داری مردی نصرانی فجا و اسلام پس بدو مسلمان شد و حدیثی حدیثا و خبر داد  
مرا چیزی كه وافق الذی كنت احدكم به عن المسیح الدجال موافق آنما و خبر را كه بودم من كه خبر میدادم شمارا از مسیح و دجال یعنی هر چه تمم كنید بشما و تمم خبر تیمم  
كه تا موجب زیادت یقین شما بود و خبر بعبایه مقرون كرد و در بان بعبان منضم شود و حدیثی كه و كب فی سفینه تجرید خبر داد و مرا تیمم داری كه سوار شد  
كتی دریائی را مع فلانین رجلا من تخم و جندام باسی مردان تخم نفع لام و سكون خا و تخم محلا است ازین و جندام بضم جیم و ذال عجمه نام قبیل است از نجد و مراد از سفینه  
بجركشتی بزرگ است كه در دریای می رود و نه زورق خرد كه در انهار كردد و بعضی كونی كه عقیده سفینه ببحرید برای تمیز و احترام از اهل است كه او را سفینه بر میگویند  
و این سخن ضعیف است زیرا كه در حدیث قراین بسیار است كه دلالت دارد بر آنكه مراد كشتی مغارفت پیش احتیاج باین تفسیر و تفسیر بود فلعلم بهم الموج شهر  
فی البحر پس بازی كرد و این كشتی سواران موج تا كیاه و در دریای یعنی نداشت در دریا ایشان را در غیر جهت مقصد چه لعب فعلی كونی كه در وی فایده و غرض ضعیف  
نبود فاذا فاقوا الى جوفه و حين غربا الشمس پس نزد يك بر و نه سفینه را بسوی جزیره در سه گام فرو رفتن فاقوا نزد يك كردانین كشتی كنار و فجلسوا فی  
اقرب السفینه پس نشستن و كشتیهای خرد كه همراه سفینه بود و اقرب بفتح جزه و ضم راجع قارب كسرا و فتح آن معنی كشتی خرد می كه همراه كشتی بزرگ می  
باشد مثل اسب كوتل تا حوايج از سواحل قضا كنند فدخلوا البحر بوف پس درآمدند جزیره ناجزیره موضعی كه آب كرا و كشته باشد و در گرفته فلحقهم و ابد  
اهلب كثیر الشجر پس بیش آید ایشان را چار پای بسیار و درشت موسی فی الصراح هلبه مونیای سطر دم اسب اهل سب انبه و دم لا بد و دن ماقبله  
من دبه من كثره الشجر چنانكه در منی یا نید پیش او از پیش و نیدانند كه پیش وی و پیش می كدام است از بسیاری موسی قالوا و ملك ما انت كذا  
مرد و امی بر تو چیست ما بیت مخنی یا انسی و با چاره و شان تو چیست قالت انا انجساسته كفت من جاسا ام كه جاسوسی میكنم و میرسانم خبرهای فاق را بید  
انطلقوا الى هذا الرجل فی الدن بر وید بسوی این مرد كه در ویراست و دیر کلیبی ترسیان و صومعه را بسب كونی كه خانه الی خبر كه بالاشوا  
زیرا كه وی بسوی شنیدن خبرهای شما بسیار شوق دارد و قال كفت تیمم داری لما سمعت رجلا بركا كه تكلم كرد این دابه و دم بر در برای ما ویرا و فاقا انها ان  
تكون شیطانه ترسیدیم از وی كه باشد وی شیطان در لباس حیوانی در آمده قال فانطلقنا امرا كفت تیمم داری پس رفتیم ما شتابان بسوی ویر حتی  
دخلنا الدیر تا آنكه درآمدیم دیر را فاذا فيه اعظم انسان ما را ایناه فقط خلقا پس ناگاه در وی بزرگ و صیب و قطع تر آدمی است كه ندیده

باشم با او در زمان ماضی هرگز از روی خلقت و اشد و قافا سخت ترین انسانی که نبوده باشم از روی بند و تاق کبر و او فوج آن چیزی که بوی محکم نبند مجموعه  
یداه الی عنقه در حالی که هیچ کرده شده و بسته شده است دستهای و بسوی کردن وی مابین و کینه الی کعبه با تپید میان و دوازدهم او با شناسایی  
او این قلنا و هلك ما انت کفتم و ای چه چیزی تو اگر چه دانتند که از جنس آدمی است اما چون بر صفتی دیدند بر خلاف صفات آدمیان شک کردند در ماهیت  
وی که چیست قال گفت آن مرد قد قد و تم علی خبری تحقیق تو در و متکلم شده اینها خبر من یعنی من خبر خواهم داد و شمار از حال خود فاجبه و فی ما انت  
پس خبر دهید مرا که شما چه خبر دیدید چه کسی و چه حال اید بابت ایشان خود معلوم است که انسانند اما بابت بعت سوال ایشان و نیز سوال کرد و قالوا نحن اناس من  
العرب گفت ما آدمیانیم از عرب که دکنانی سفینه بجهت سوار شدیم در کشتی دریائی فلعب بنا البعوض شهرا پس بازی کردیم با هم و دریا با کما و قد خلنا  
الجزیر فی پس دیدیم این جزیره را فلغشنا و اذنا هلب پس پیش آمد ما را و بر پیوستی غلیظ فقال انما الجساسه احمد و الی هذا فی الیوم پس گفت آن دو  
من جاسوس خبر ما م قصد کنید و بر وید بسوی من پس کسی که در و راست فافلنا الهک منرا عا پس روی آوردیم ما بر نوشتان فقال خبرونی عن نخل بلشیا  
گفت آن انسان خبر دهید ما را از دشتان خرمای میان هل متش آیامیه میدهد و میان بفتح موحده و سکون ثناء قریب است در شام و موضعی است بمیان و در  
شارق الانوار گفته که بیان در حدیث حساب از بلا و حجاز است و میان دیگر در بلا و شام است قلنا نعم گفتیم آری میوه میدید نخل بیان قال اما انما انما  
ان لا تفرم گفت اکا و باشد بدستیک این نخل میان نزدیک است که میزند بشارت که در قرب قیام قیامت قال خبرونی عن بحیره الطبریه هل  
فیها ماء گفت خبر دهید ما را از دریاچه طبریه بفتح ط و با قصبه است از روم و طبرانی که از آنمه حدیث است منسوب باوست قلنا هی مکتبه الماء گفتیم آن  
بحیره آب بسیار دارد و قال ان ماءها یوشک ان یذهب گفت که آب وی نزدیک است که برود و خشک کرد و قال خبرونی عن عین زخر  
خبر دهید ما را از چشمه زخر برای من و عین مجمره مشهور است معروف در جانب قبل شام هل فیها عین ماء آیا هست در آن چشمه آب و هل یزرع اهلهما  
بماء العین و آیا زراعت می کنند اهل آن بلده آب آن چشمه قلنا نعم هی کثیره الماء و اهلهما یزرعون من ماءها گفتیم آری آن چشمه آب بسیار دارد  
و اهل آن زراعت میکنند از آب وی قالی خبرونی عن نبی الامیین ما فعل گفت خبر دهید ما را از پیغمبر امیان یعنی عرب که چه کرد و این بر اعتقاد بعضی است  
که نبوت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم اعتقاد دارند اما مخصوص بعرب دارند و این تعریف است از ان ملعون یهود حضرت وی مبعوث بنا و ان  
و جالبان فذله الله قلنا قد خرج من مکه و نزل بکثرب گفتیم و تحقیق بیرون آمدن پیغمبر از مکه و نزل کرد در کثرب که نام قدیم مدینه است قال اقلنا  
العرب گفت یا مقله و کارزار کردند ویرا عرب قلنا نعم گفتیم آری مقاتله کردند او را عرب قال کیف صنع بهم گفت چگونه معامله کردی و بی با عرب فلخبرناه  
انه قد ظفر علی من یلبه من العرب و اطاعوه پس خبر دادیم و اید و اید که آن پیغمبر تحقیق غائب و مکی که متصل و نزدیک بود او را از عرب و اطاعت و فرمان  
برداری کردند آنها و اید و اید که آن پیغمبر تحقیق غائب و مکی که متصل و نزدیک بود او را از عرب و اطاعت و فرمان برداری کردند آنها و اید و اید که آن پیغمبر تحقیق غائب و مکی که متصل و نزدیک بود او را از عرب و اطاعت و فرمان  
اعتراف است از وی فضل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم حکم اضطرا و از حبه انکه بود مرا درین حال غرض و اطلار که فر و انکار دین پس پوشیده دست با ما و ای  
خیریت در دنیا است و انی محکم عنی انی انا المسیح و تحقیق من خبر دهنده ام شمار از حال خود که من تحقیق مسیح و انی بوشک ان یوزن لی فی الخرج  
فاخرج من قریب است که ذن کرده شود مرا و بر آن پس آیم فابصر فی الارض پس بصر کنم در زمین فلا ادع قرینا لاهبط لهما پس نکر از من هیچ دینی را که اگر نکر  
کم و فرو و آیم و اید و اید که آن پیغمبر تحقیق غائب و مکی که متصل و نزدیک بود او را از عرب و اطاعت و فرمان برداری کردند آنها و اید و اید که آن پیغمبر تحقیق غائب و مکی که متصل و نزدیک بود او را از عرب و اطاعت و فرمان  
در اول کتاب جذب القلوب ثبت یافته است و تغییر وی از مدینه بطیبه متضمن خیانت و نجاست نفس خبیثه است که مباحث خراین بلده از وی منز و مقدس  
خواهد بود و این لفظ بی اختیار بر زبان وی جاری شده و احتمال دارد که آن حضرت یا را وی تغییر این اسم منسوب مقام دیده و ذکر کرده باشد و الله اعلم هما محرماتان  
علی کلنا ها که طیبه حرام کرده شده اند بر من هر دو کلا ایدن ان ادخل واحد منهما هرگاه که خواهیم که در آیم یکی را از آن دو مواضع استغلبی ملک  
بیده و السیف صلتا پیش می آید مرا فرشته که در دست اوست شمشیر آخته و در قاموس گفته که صلت شمشیر صیق ماضی و فی الصلح صلت بفتح شمشیر و ذن صلت  
بالسيف ضرب به بعد فی عنها باز میدارد و اید و اید که آن پیغمبر تحقیق غائب و مکی که متصل و نزدیک بود او را از عرب و اطاعت و فرمان برداری کردند آنها و اید و اید که آن پیغمبر تحقیق غائب و مکی که متصل و نزدیک بود او را از عرب و اطاعت و فرمان  
او را قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و طعن من حضرت فی المنبر گفت آن حضرت این کلمه را و ز و منخر خود که در دست داشت و منبر و  
منخر کبریم و سکون فاجبه و فوج ما و جمله چیزی که در دست گیر او را آدمی و دکنی کند بوی مثل عصا و عکازه و مانند آن هذه طیه هذه طیه هذه طیه  
یعنی المذنبه این طیبه است سه بار مکرر فرمود از حبه ابتلاج و سرور و اظهار رضیات و انباز وی از میان سایر مواضع و بلا و الا هل کنت حد تکم اکا و باشد  
آیا بود که خبر میدادم شمار این خبر فقال الناس نعم گفتند آری خبر میدادی ما را این خبر الا انه فی بحر الشام اکا و باشد که دجال در دریای شام است  
او بحر الفین یا در دریای بین الا بل من قبل المشرق ما هونه بلکه از جانب مشرق می آید وی یعنی دجال و نا و نا هوز اند است و صله کلام است و نافی

از کتابت

است در کتاب طبریه

قاضی

[illegible]



الصائم عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال قلت آنحضرت اني حدثك عن الدجال حتى خشيت ان لا تغفلوا من خيادم  
 شمار از دجال خبرهای متعدد و پراکنده تا آنکه ترسیدم که مباد تعقل نکنید و نفهمید حقیقت حال او و مشبه شود بر شما حال او پس باید که عقل  
 نگینید و بفهمید و مشبه نکرد و بر شما بعد از آن بیان کرد حال او تا با بفرمید بقول خود ان المسيح الدجال قصير الجال كونه قد است اگر چه جسم عظیم و  
 بطین است الحجج بتقدیم خارجیم آنکه در وقت راه رفتن هر دو پای وی از یکدیگر دور افتد و در قاموس گفته آنکه صد و هفتاد و هشتاد و نود و یک قدم و پانصد  
 و در جعد شکله موسى اعور و كور مظهر العين محو و هموار کرده شده چشم لبث بنا نبه و لا يجوز بتقدیم جسم بر جای یعنی نه بلند برآینده است چشم او نه است  
 و بدرون فرو رفته و ج تطیق میان حادث که بعضی دلالت دارد بر تنور و بعضی بر طس با بقا معلوم گفته است فان البس علیکم پس اگر التباس اشتباه  
 کرده شود بر شما یعنی در حال او شبهه راه یابد فاعلموا ان ربکم لبس با عومر پس بدانید و این مقدمه مستحضر دارید که پرو و کار شما تعالی شأنه کوریت  
 رواه ابوداود ۲ و عن ابی عبيدة بن الجراح قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم روايت از ابو عبیده بن الجراح که آنحضرت  
 عظام و عشره مثبته و این این است گفت شنیدم آنحضرت را يقول انه لم يكن بغير بعد فوج میگفت بدرستی که شان امنیت که بنود پرچ  
 پیغمبری بعد از فوج الا فلان الدجال فومه که آنکه تحقیق رسانیده است آن پیغمبر از دجال قوم خود را به تحقیق کذبت که فوج نیز رسانیده است  
 از وی قوم خود را پس را يقول و بعد فوج بعد از انداز فوج است نه بعد از وجود فوج و این اندک مگو و بدرستی که من متبر با تم شمار از وی فوصفه  
 لنا پس وصف کرد و بیان کرد آنحضرت حال دجال را برای ما قال لعنه سبده مرکه بعض من وانی فرمود شاید که نزدیک بود که در یابد او را بعضی از  
 آنکان که دیده است مرا و مع کلامی یا شنیده است کلام مرا یعنی رسید بوی خبر یکمین داده ام از وی اگر چه بعد از طول زمان باشد یعنی وجود  
 خروج وی متیقن است و وقت آن بهم اگر چنان باشد که بعضی اصحاب من دریافتند می تواند که دیگر آنکه بعد از ایشان بیایند البته خواهند دید و چون خبر آنکه  
 از وی داده ام شنیده اید باید که بریقن خود باشید قالوا گفتند صحابه با رسول الله فکيف فلو بنا و می شد پس چگونه باشد و لهای ما روزی که در با هم  
 او را قال مثلها یعنی ایوم فرمود چنانکه هست و لهای شما امروز و خبر یا بهتر ازین باشد یعنی هر که ایمان ثبت و مستقیم است دل و ثابت است هیچ  
 اندیشه نیست چنانکه آقا منکر است او را در آن زمان نیز منکر خواهد بود بلکه منکر تر که معاینه احوال او را خواهد دید و واه الکرمندی و ابو داود و  
 عن عمر بن حویش بنضم حارمله و فتح را و سكون تخانیه و مثلثة ابو سعید قرشی مخزومی و دید آنحضرت را و شنید از وی و آنحضرت مسح کرد بر او را و  
 اگر دیرکت و بعضی گویند که در وقت وفات آنحضرت دوازده ساله بود نزول کرد بکوفه و سكونت کرد در آن روایت میکند از ابی بکر و ابن مسعود عن  
 ابی بکر الصديق رضي الله عنه قال حدثنا رسول الله ابو بكر صديقك گفت جز در این پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم قال الدجال  
 يخرج ارض بالمشرق يقال لها ارياسان و جال بیرون می آید از زمینی که مشرق است گفته میشود و مران زمین را خراسان بنسبه اقوام کان  
 وجوههم الجان المطرقة متابعت می کنند او را قومی که کوبار و بیهای ایشان سپرهای توبر تو است تحقیق این لفظ در کتاب فتن گذشته است رواه  
 الترمذی و عن عمران بن حصین صحابی مشهور است و احوال وی نوشته شده است قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 من سمع بالدجال فليبا منه کسی بشنود جزد دجال را پس باید که دور شود از وی فوالله ان الرجل لبا فيه وهو محسب انه موئن بعد اسو کند که  
 تحقیق مردی بر آینه می آید او را و حال آنکه مردکان میرد که وی مومن است فليبعه پس متابعت میکند دجال را و ایمان می آورد بوی متابعت بدین  
 الشبهات انجه چیزهایی که بر آنکشته شده است دجال را بدان چیزها که موجب اشتباه و التباس می گردند از سحر و احوال و اموات و امثال آن استند  
 که با اوید رواه ابوداود ۶ و عن اسماء بنت بزید بن السكن بفتحین صحابه مشهوره است از ذوات عقل و کیاست و دین و دیانت  
 قالت قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم جيك الدجال في الارض اربعين سنة و رنگ می کند و می باید دجال در زمین چهل سال  
 السنة كالشهر سال مقداره می کند و الشهر كالجمعة و ماه مثل جمعه و الجمعة كالايوم و يوم مانند روز و الیوم كالضطر ام السعة في النار  
 و روزیم چو آفر و خه شدن شاخ خرمای خشک در آتش فرو گذاشته شدن آتش توجیه این معانی سابقا گذشته است مشکل است که در فضل اول از حدیث ثواب  
 بن سمان گذشت که مدت لبث او در زمین چهل روز است و در حدیث تم داری نیز گذشت که مدت سیر او در زمین چهل شب باشد جواب داده اند که  
 تواند که مراد بول لبث اوست مقارن فتنه و اخلال و افساد و ثباتی مطلق نکث و انذار علم رواه فی شرح السنة و عن ابی سعید الخدری  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يبلغ الدجال من امثي سبعون الفا متابعت میکند دجال را از امت من بنفا و هزار  
 کس که علیهم السحان بر ایشان طیلانها باشد سیحان کبر سین جمله و سكون یا تختانیه بعد وی جمیع سیحان یعنی طیلان سبز یا سیاه مراد است امت دعوت  
 است یا امت اجابت از حدیثش که در فضل اول گذشت يبلغ الدجال من يهودا صفحان ظاهر میشود که مراد است دعوت باشد رواه فی شرح السنة و عن اسماء بنت

بزیاد قائل که آن نبی صلی الله علیه و آله وسلم فی بعضی فتنه کمال الدجال اسماء بنت یزید میگوید که بود آن حضرت در خانه من پس یاد کرد و دجال را  
فقال ان بهن بدیهه ثلث سنین پس گفت پیش از آمدن وی سه سال باشد سنه تمسک السماء فيها ثلث فطرها سالی است که باز میبارد و سالی  
در آن سال دو دانگ باران خود را و الارض ثلث نباها و باز میبارد و زمین دو دانگ روئید نهایی خود را و الثانیه تمسک السماء ثلث فطرها  
و الارض ثلث نباها و سال دوم باز میبارد آسمان چهار دانگ باران خود را و زمین چهار دانگ روئید فی خود را و الثانیه تمسک السماء ثلث فطرها  
کله و الارض نباها کله و سال سوم نگاه میبارد و آسمان باران خود را تمام و نگاه میبارد و زمین روئید فی خود را تمام فلا یغی ذات خلف ولا  
ذات ضر من الیهام الا هلك پس باقی نماند خدا و ندیم شگافه از حیوانات مانند گاو و گوسفند و آهو و مانند آن و نه خداوندان از وحوش چهار پایا  
مگر آنکه هلاک کرد و دظلف کبیره از جمیع بر پایا و گاو و گوسفند و آهو اطلاق کنند چنانکه خف بضم خا و رشت و حافر در رسم اسپ و مانا که مرا و اینجا مطلق حیوانات  
است یعنی هیچ حیوانی بر روی زمین بجهت قحط سالی زنده نماند و آن من اشد فتنه و بد رستیکه از سخت ترین فتنه دجال انده باقی الاعرابی  
اینست که دجال می آید بانیه نشینی را که علم و عقل ندارد و فیه قول او اینست ان احببت لك ابلک پس میگوید بدان اعرابی خبر و مرا که اگر زنده کرد و انهم  
تو شران ترا السع تعلم انی و بک ایامیستی تو که میدانی که پروردگار توام فیه قول بلی پس میگوید اعرابی آری میدانی که تو پروردگار منی فیه قول  
پس تبیل و تصویر میکند دجال برای اعرابی و در بعضی نسخ بمثل له الشیاطین چنانکه در اب و اخ مذکور است میخواهد باند شران اعرابی را حسن بنا  
بکون ضر و عا بهر بهترین آنچه بیا شد اهل از روی پستانها و اعظمه اسفه و بزرگترین آن چه میباشد از روی سنا جا قال گفت آنحضرت و یاتی الرجل قاتلا  
اخوه و می آید دجال در دیر که مرده است تحقیق برادر او و ماث ابوه و مرده است پدر او فیه قول اینست ان احببت لك اباک و اخاک پس میگوید  
دجال با اعرابی خبر و ده مرا اگر زنده کرد و انهم برای تو پدر ترا و برادر ترا السع تعلم انی و بک ایامیستی تو که میدانی که پروردگار توام فیه قول بلی پس میگوید اعرابی  
آری میدانی که تو پروردگار منی فیه قول له الشیاطین پس تصویر می نماید مرا اعرابی را شیاطین اینجا لفظ شیاطین در همه نسخ مذکور است میخواهد و میخواهد مانند پدر  
او و برادر او و درین اشارت که آنچه نموده میشود از اهل و برادر و پدرشالی و خیالی است که شیاطین بدان صورت می بندند و مثل میشودند حقیقت آن قائل گفت  
اسماء بنت یزید که راوی این حدیث است ثم خرج رسول الله لیریدون رفت پیغمبر خدا از خانه صلی الله علیه و آله و سلم لمحلجه برامی حاجتی که داشت  
ثم رجع لیریدون بعد از قضای حاجت و العوم فی اھتمام و غم محادثه و حال آنکه صحابه دیرم و غم بودند از آنچه خبر داد ایشان را از حال دجال قائلان  
فاخذ لمجھل الباب لک گفت آنحضرت هر دو طرف در راهم چنین واقعت در نسخ مشکات مصباح و در حاشی نوشته اند که لمح فیه لای سکون حا و حمله ویم مفتوحه بمعنی جبت و جاب  
و در صحاح و قاموس و کتب دیگر کلمه باین معنی ذکر کرده اند و طبعی گفته صحاب بفتحی الباب بجم مکان حا و فایدلیم و در کتب لغت لمجھل بمعنی مضاعفه و با ساد و  
الجاف بجر جانب چاه را گویند فقال مهم اسماء پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صحبت حال و شان توای اسماء ویم بفتح هم و سکون حا و فتح یا کلمه باینه است یعنی  
استفهام ای ما حالک و ما شأنک قلت کفتم من ہر رسول الله لقد فلتت افتد ثابدا کمال الدجال تحقیق کشیدی و بیرون آوردی و لہای ما رابا و کردی و این  
که دجال را کردی قال گفت آنحضرت ان بخروج و انا حی الکریر و آن آید و من زنده باشم فانا حجه پس من محبت کننده ام و الزام دهنده و یم و الا و اگر من  
زنده نباشم فان سرب خلعتی علی کل مؤمن پس پروردگار من خلیف من و دلیل من است بر برسدان و وی عزائم حافظ و حامی و متولی امر ایشان خواهد بود فقلت  
پس کفتم من یا رسول الله و الله اننا لنعجبنا فاجتھر و حتی تجوع یحدا سو کند بدستی که ما بر آینه ساخته و میا میکنیم خیر خود را پس نمیتوانیم که نان بنیم تا آنکه کرسه بنیم  
از جبت هم و غم عظیم کشیده و بیرون آورده است و لہای ما را از ذکر دجال فلفک بالمؤمنین و می شناسد پس چگونه بود حال مسلمانان که در زمان او باشند و هم دانند  
بر حال ایشان متولی باشد و مانع آید از تهیه سباب اکل و شرب قال گفت آنحضرت بخیر ہم ما بخیری اهل السماء من النبیج و اللغد پس کفایت میکند و بخیر  
که در زمان او نیند چیزی که کفایت میکند اهل آسمان از فرشتگان از نسج و تقدیس یعنی حق تعالی صبر و تلی میدهد ایشان را برکت نسج و تقدیس یا معنی آن بود که  
ما خیر میکنیم پس کرسه میشود از جبهه تا خیر و طبیعت انسان در کسلی تا باین حد است و این معنی انسب است بقول او بخیر ہم ما بخیری اهل السماء پس چه حال بود کسانی  
را که در زمان دجال باشند از مسلمانان و چیزی نیابند که بخورند چه گویند صبر کنند بر عدم غذا پس فرمود غذای ایشان در آن روز نسج و تقدیس بود چنانکه غذای فرشتگان آسمان  
نسج و تقدیس است و شاید که اسم این سخن را بعد ازین مجلس آمده عرض کرده باشد و لیکن ظاهر مقتضای کلام فقلت ناظر باقتضای این قول است بشیدن  
خبر و دجال در مجلس پس آنچه گفت از قصه عجم و جوع از زمان آئیده گفت فافهم و اھ احمد عن عبد الرزاق فی الفصل الثالث عن الخبر  
بن شعبه قال ما سأل احد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن الدجال گفت مغیره بن یسید پس کفایت آنحضرت را از احوال دجال  
اکثر مما سألته شتر از آنچه پرسیدم من او را و الله لی ما بضرک و بد رستیکه آن حضرت گفت مرا زبان نمیکند ترا یعنی گمراه نیار و ترا و لطف و  
حمایت الهی کفایت میکند ترا قلت انهم یقولون ان معه جبل خض و لغوه کفتم من که مردم میگویند که با وی کوه نان است و جوی آب



بر معنی دغان آید پس نیافت وی از آن جنی که یکان لفظی ناقص بی آنکه تمام آیت در یاد این نیز بر عادت کاهنان است که شیاطین کلمه از کلمات در بر بوده باشند و احتمال دارد که آنحضرت یا بعض اصحاب آهسته بدان تکلم کرده باشند پس شیطان از شنیده و بروی القاء کرده فقال اخسأه فلن بعد و قد مرک چون محال شد که حال وی حال کاهنانست که بعضی خبرهای ناقص باقی شیاطین بدیابند پس گفت آنحضرت دو روش پیش رو پس بجای و نمیتوانی کرد قدر خود را و درمی گذرانی بعد و مرتبه خود که حد قدر و مرتبه کاهنانست از اظهار بعضی از خصایص ناقص و انعام و دعوی مکن بنوت را که آن نه حدست و اخسأ کل زجر و استنانت است که برای راندن سگ و خوک گویند تا نزد یک مردم نیاید و اینجا نکته لطیفی است که بعضی شرح گفته اند که اخسأ و اخفاء آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این آیت را اشارت بانکه دجال رعسی علیه السلام بکشد نزدیکت بگویم که نام وی جیل دغان است و این بنا وطن و جالیت دوست و تقریب است بقتل وی قال گفت عمرای رسول الله انا ذن لی فیه اضرب عنقه آیا دستوری میدی مرا در شان ابن صبا و که بزعم کردن او را قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان یکن هو لا تسلط علیه اگر باشد ابن صبا دجال محمود مسلط گردانیده و بر کشته نمی شوی تو بروی و نمیتوانی کشت او را زیرا که کشته او عیسی است علیه السلام و ان لم یکن هو و اگر نباشد وی دجال فلا جبرک فی قتله پس نیست نیکی ترا در کشتن وی زیرا که وی ذمی است و از بهیو است کلال ذمه بوده اند و درین وقت وی نابالغ نیز بود قال بن عمر انطلق بعد ذلک رسول الله گفت ابن عمر رفت بعد از آن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابی بن کعب الانصاری و ابی بن کعب نیز همراه آن حضرت بود و ثومان الفحل الی فها ابن صبا در حالی که مقدم می کشد دغان خوار که در وی ابن صبا دینود فطفق رسول الله پس در سیمتا و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیچید و الفحل پناه میجوید بشاخی خوار و محفل ان یصح من ابن صبا و شیبانی ان براه و حال آنکه آنحضرت طلب میکند نهانی و پوشیده که بشود از ابن صبا و معنی را پیش از آنکه به بیدار او داخل در اصل فریب و خداع دادن و ابن صبا مضطجع علی فراشه و حال آنکه ابن صبا در بر بپوشانده است بر جامه خواب خود فی فطیحه حیدره در چادری له فها و من مذهب ابن صبا در دمان قطعه زمزمه است بدو زای مجمر کلام نهانی که خمیده نشود و در مرمره بدو راسی جمله نیز روایت است همین معنی فوات ام ابن صبا و النبی پس وید ما در ابن صبا و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و هو یسعی یجد و مع الفحل و حال آنکه آنحضرت پناه میجوید و نهانی میگردد بشاخی خوار فها ای صاف و هو اسمی پس گفت ما در ابن صبا و دغا کرد او را ای صاف و صاف نام ابن صبا داشت هذاه محمد این محمد ایست و حاضر است فنها ای ابن صبا پس باز آمد ابن صبا و از آن کلام نهانی که میگردد و خاموش گشت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت آنحضرت لو فوکنه بهن اگر میکشید بهن ما در او را و جز میگردد و ظاهر میگردد و وی حال خود را یعنی چیزی از وی بوجود می آید که بدان حقیقت حال وی ظاهر میگردد که حبیب قال عبد الله بن عمر تمام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی الناس کنت ابن عمر ایسا و ان حضرت در مردم یعنی خطبه خواند فاشنی علی الله بما هو اهله پس ثنا کرد بفرموده الهی و تعالی اهل و سر او را است ثم ذکر له دجال پس ذکر کرد دجال را و احوال او را با احتمال آنکه ابن صبا دجال یا تقریب فتنه کری و انصاف او بعضی صفات وی دجال را یاد کرد و احوال او را اعلام فرمود فقال فی انذره کوه پس گفت بد رستیکه من میرسانم ثار از با و ما من بنی الا و قد اندر قوم و نیست هیچ پیغمبری مگر آنکه حال آنست که تحقیق ترسانیده است او وی قوم خود را افسانند و فوج قوم بهر آینه ترسانند نوح قوم خود را از دجال و لکنی ما قولکم منه فولا لم یقله بنی لقومه و لیکن من میگویم مرثما در باب دجال سخن و نشانی که نه گفته است از هیچ پیغمبری مرقوم خدا صلوات الله اعوم میدانید که وی عورت است و ان الله لیس با عور بد رستیکه الله سبحانه و تعالی عورتیت از جهت نر و و تعالی از عین ابهر تا عر لای کرد و در پی و عن ابی سعید الخدری قال لقیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر و عمر و بنی ابن صبا فی بعض طرق المدینه فافات کرد ابن صبا و آنحضرت و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در بعضی راههای مدینه فقال له رسول الله پس گفت او را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اتشهدا فی رسول الله آیا کو ابرای میدی تو که من پیغمبر خدایم فقال اتشهد انی رسول الله پس گفت وی یعنی ابن صبا نیز بر آن حضرت را آیا کو ابرای میدی تو که من پیغمبر خدایم فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امنت بالله و ملائکته و کتبه و مرسله ایمان آوردم بخدا و فرشتگان وی و کتابهای وی و پیغمبران وی چنانکه سابق گذشت از قول وی امنت بالله و مرسله ما ذاتوی چه چیزی بینی تو ابن صبا و قال ادی عرشا علی الماء گفت می بینم تختی بر آب فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرشا علی الماء یعنی عرشا بر آب را بر دریا چنانکه در اول کتاب بابل و سوره گذشت که ابلیس می بندد بر خود را بر آب و میفرستد فوجهای خود را که در فتنه می اندازند مردم را قال گفت آنحضرت و ما ذاتوی و دیگر چه می بینی قال گفت ابن صبا و ادی صا دفین و کا دفای می بینم و در است که مرا که می راند خبرهای راست را و دیگر در دفع کورا او کا دفین و صا دفای می بینم و در شخص در کورا و یک مرد است کورا این یا از قبیل شک و می است که آنجنان گفت یا اینجنان و احتمال دارد که شک همان ابن صبا باشد که گفت آنرا می بینم یا این را و این اصل است در غلط و احتمال امر وی که جزم نداد و نشان او بر وجه انتظام و استقامت نه یا کاهی آنجنان می بینم و کاهی اینجنان فقال رسول الله پس گفت

متفق علیه

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را پس علیه فدعوه غلط و بس کرده شده است کار بروی پس بگذارید او را و او مسلم ۳ و عنه ان ابن صیاد  
سال النبی و هم از ابو سعید خدری است که ابن صیاد پرسید پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم عن ثوبه الجهنه از خاک بیشتر که بر چه صفت و کیفیت  
است فقال و دیکه بهضاء مسک خالص فرمود خاک بهشت در سفیدی و نرمی بر صفت در که سفید است و در که بفتح دال و سکون را و فتح تیمم ارد  
سفید و و با پیچیده که میانه و مغز آرد است پس توصیف به صیفا بر وجه تاکید است و در طیب و خوش بویی مانند مشک خالص است و او مسلم ۴ و عن  
نافع قال لقی بن عمر ابن صیاد فی بعض طرق المدینه گفت نافع که ملاقات کرد ابن عمر ابن صیاد را در بعضی از راههای مدینه فقال له فولا  
اغضبه پس گفت ابن عمر ابن صیاد را سخنی که در غضب آورد او را فانی فانی حتی ملاء السکة پس دم کرد و او اسید ابن صیاد و آنکه هر که در کوچه را داخل  
ابن عمر علی حفصه پس در آمد ابن عمر بر ام المؤمنین حفصه که خواب را و بود در ضی الله عنها و قد بلغها و تحقیق رسیده بود حفصه را جز در غضب آوردن ابن عمر صیاد  
را فقال له و جئت الله ما اودت من ابن صیاد پس گفت حفصه ابن عمر را رحمت کند ترا خدا تعالی چه خواستی تو از ابن صیاد که در غضب آوردی او را اما  
علت ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال آیا میدانی که آن حضرت گفته است انما ینخرج من غضبه ینفضها بیرون می آید دجال  
مگر از جبهه خشمی که میکند آنرا و این منع حفصه ابن عمر را بجهت احتمال و امکان آن بود که ابن صیاد و دجال باشد یا بسبب اعتقاد و خیم مردم بدان بود و الله اعلم و او  
مسلم و عن سعید الخدری قال حصبت ابن صیاد الی مکه ابو سعید خدری می گوید صحبت داشتم ابن صیاد را تا آنکه یا در حالی که متوجه بوم  
بکه فقال لی ما لفت من الناس بر کفت ابن صیاد چه چیز و محنت را پیش آمد من و دیدم از مردم بنوعیون انی الدجال کان سیر یزید و یامیکونیکه  
من و جالم الشک سمعت رسول الله آیا نیستی تو ای ابوعبیده که شنیده پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بگوید که میگفت انه لا یولد له بر سینه  
شان این است که زائیده نشود و دجال را یعنی او را اولاد نباشد و قد ولد لی و تحقیق زائیده شده است فرزندان برای من الیس قد قال هو کافرا نیست  
که تحقیق گفته است آنحضرت که دجال کافر است و انما مسلم و من سلما ثم اولیس قد قال لا یدخل المدینه و لا مکه آیا نیست که فرموده است آنحضرت  
در نمی آید دجال مدینه را و مکه را و قد اقبلت من المدینه ب تحقیق پیش آمد من از مدینه و انما ابدی مکه و من می خواهم مکه را و می درایم در وی ثم قال لی فی خوفه  
پس گفت ابن صیاد مرا در آخر کلام خود اما والله الی لا علم مولده و مکان و این هو و اعرف باه و امده اکا و باش بخدا سوگند بدیست که من بر این  
میدانم مکان و ولادت دجال را و جای بودن او را و میدانم که کجاست او می شناسم پدر او را و مادر او را قال فلبسنی بحقیف باه موده گفت ابو سعید پس طبعش  
و مشبه ساخته امر را بر من یعنی من با عقدا و دجالیت و بودم این کار که در دشت باه شد مرا و یا بجهت آنکه اول کلام در انکار دجالیت و استدلال بر آن بود و  
که در آخر گفت که من میدانم مولد و مکان او را و می شناسم پدر و مادر او را تعریض و تاریخ با قرآن میکند چه این عبادت را تسلیم کاهن کتابت از نفس خود می دارد و الله اعلم  
قال گفت ابو سعید قلت کتف من ابن صیاد را تبالك سائر الیوم زبان و هلاک با در ترا و باقی روزها با در تمام روزهای عمر تو و سایر معنی باقی و تمام پرده می آید  
قال گفت ابو سعید قبل له و گفته شد من صیاد را یعنی کسی در حاضران گفت ابرک انک ذاک الرجل یا خوش و راضی میکردانند ترا که تو آن مرد باشی یعنی  
دجال باشی قال فقال گفت ابو سعید بر کفت ابن صیاد را و لو عرض علی ما کرهت اگر عرض کرد و نشود بر من صفاتی که در دجال است از اغوا و اضلال و  
خدایت و طبعش را خوش ندارم و ناراضی نیستم از آن و این کلام دلالت دارد بر رضای او بدجالیت و صفات وی و این دلیل واضح است بر کفر او و او مسلم  
و عن ابن عمر قال لفتنه و قد نرفت عینه ابرع میگوید ملاقات کردم ابن صیاد را و حال آنکه تحقیق چویده و آساییده بود چشم و فطنت معنی فعلت  
علیت ما ادمی بر کفتم از کجا باز کرد چشم تو آنچه می بینم از جهان و درم قال لا ادری گفت سیدنا و در نمی یابیم انرا قلت لا ادری و هی فی داسک کتفتم  
نمی یابی و حال آنکه چشم تو در دست قال انشاء الله خلفها فی عصا ک گفت اگر میخواهد خدا پدید میآورد از عصای تو یعنی خدا قادر است که پدیدان چشم را در جاد  
و در دکان او جاد و را خود شعور نخواهد بود و چشم و بد روی که در آن چشم پیدا کرد و بر چنین جایز است که آدمی را نیز شعوری نبود به این جهت که شش اشتغال و انکار که منع کرد و در  
احساس و ادراک قال گفت ابن عمر فخر کاشد منجرها و سمعت بر او از کردار او و منی هم چو محنت ترا و از حرنی که شنیده ام از او مسلم ۵ و عن محمد بن  
المنکدر قال رایت جابر بن عبد الله یحلف بالله عن ابن صیاد الدجال محمد بن منکدر که تابعی مشهور طبع جامع میان علم و زهد و عبادت و دین بین  
و صدق و ثقه و شنید از جابر و انس و عایشه و ابو هریره و جز ایشان از صحابه و شنید از وی و ثوری و شعبه و یحیی و دینار و مالک و جز ایشان از ائمه مات سه ثلثین و ما فی کل  
غیر ذلک میگوید که دیدم جابر بن عبد الله انصاری را که سوگند میخورد و بخدا که ابن صیاد دجال است قلت یحلف بالله که سوگند میخوردی بخدا یعنی از کجا جزم کردی بآن  
قال انی سمعت عمر یحلف علی ذلک گفت جابر بن شنیدم عمر را رضی الله عنه که سوگند میخورد بر آن که ابن صیاد دجال است عند النبی نزد پیغمبر صلی الله  
علیه و آله و سلم فلم ینکره النبی صلی الله علیه و آله و سلم بل انکار نکرد و آنحضرت آنرا از عمر و اگر واقع نمیشد انکار میکرد آنحضرت و ما تا که سوگند جابر و عمر  
رضی الله عنهما بر آن بود که وی دجال اند و جالان بودند و دجال معهود اما حدیثی که در فضل ثانی از ابن عمر آمده صحیح است که وی مسیح دجال بود و شاید



که مذرب ابن عمر بن ابی بکر و بالجمله در حال دی اختلاف و اشتباه است و اندک متفق علیک الفصل الثانی عن دافع قال کان ابن عمر یقول والله ما أشک  
 ان المسیح الدجال ابن صیاد بود و این اسم که میگفت بخدا سوگند که شک نکنیم من که مسیح دجال ابن صیاد است و او ابو داود و ابی هریرة فی کتاب  
 والنشور و عن جابر قال فعدنا ابن صیاد و هو الحرفه کم کردیم ما بن صیاد را در روز واقعه حره اگر مراد باین عبارت آنست که وی در آن واقعه غایب شد چنانکه  
 کس ندانست که کجاست پس این روایت منافی آن روایت است که وی در مدینه مرد و نماز کرد و نذر بروی و اگر معنوم این عام تر است شامل موت نیز نیست فلا  
 منافات و واقعه حره واقعه امیت که در مدینه مطهره از شرکیزید شقی واقع شده و مجمل از وی سابقا گذشته است و تفصیل آن و شناخت آن ناگفته به  
 و آنرا در تاریخ مدینه ذکر کرده ایم و او ابو داود و ۳ و عن ابی بکره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کنت ابوبکر که صحابی  
 مشهور است که گفت آن حضرت بمکث ابوالدجال ثلثین عاما الا بولدهما ولد در مکث میکند و در وید و دجال سی سال زانیده میشود و مر  
 ایشان را فرزند می شود بولدهما غلام اعور و ستر زانیده میشود و در ایشان را سپری یک چشم که او را ضرس و حجه بزرگ دندان و بعضی گفته اند مراد باقر  
 آنکه زانیده شود دندان و آله منفعه و کمترین جن غلامان از روی منفعت تنام عینا و لا ینام قلبه خواب میکند و چشمان او خواب نمیکند دل  
 او به جبت کثرت و سوسوسه توالی انگار فاسده که القا میکند از استیجان ثمنعت لنا رسول الله بستر باین کرد برای ما پیغمبر خدا صلی الله علیه  
 و آله و سلم بوی بده صفات و در وید را و فقال یکفیت آنحضرت ابوه طوال بضم طاء ضرب اللحم بدروی در از قدس یک کوشش یعنی نجف ابدن کان  
 افند منقاد کو یا بنی بوی نول مرغ است و امه امراه فضاخیه و ما در او زنی است مطرب بزرگ عریض فرضخ کبیر و مطرب و فضاخیه زن مطرب و فضاخیه  
 بلفظ نسبت نیز گویند طویل الیدین در از بزرگ دست فقال ابوبکره فسمعنا بمولود فی الیهود بالمدهنہ پس گفت ابوبکره پس شنیدیم بمولود ویرا دیرتر  
 بمدینه فذهبنا انا و الزبیر بن العوام پس فتم من و زبیر حتی دخلنا علی ابوبکره تا آنکه در آمدیم ما برادر و پدر او فاذا گفت رسول الله باین کاه و صفت  
 پیغمبر خدا که کرده بود صلی الله علیه و آله و سلم فحنا درخ و در وید را و واقعت و چنانست که فرموده بود دفعلنا هل لکما ولد پس گفتیم ما در وید را و  
 آیا هست تنهار فرزند می فقال مکثنا ثلثین عاما پر گفتند این در مکث کردیم ماسی سال الا بولده لنا ولد زانیده میشود ما فرزند می شود لنا غلام  
 اعور را ضرس بستر زانیده را سپری اعور را ضرس و آله منفعه تنام عینا و لا ینام قلبه فخر جنان من عند هما گفت ابوبکره پس بریدیم  
 از پیش ایشان فاذا و منجدل فی الشمس فی قطیفه پس ناگاه ابن صیاد افتاد و است بر زمین در آفتاب و قطیفه و له همهمه و مراد کلامی است  
 خفی فکشف عن راسه پس بکشا و سر خود را فقال یکفیت ما قلنا چه میگوید شما فلنا کفیم و هل سمعت ما قلنا آیا می شنیدی تو چیزی که می گفتیم قال نعم  
 گفت آری می شنیدیم چیزی که میگفتید شما تنام عینا و لا ینام قلبی خواب میکند چشم من خواب نمیکند دل من و او از من و عن جابر ان امراه  
 من الیهود بالمدهنہ و لدت غلاما مسوحه عینہ روایت از جابر بن عبد الله که زنی از قوم یهود در مدینه زانید سپری که محمود و هموار کرده شده است  
 چشم او طالع با ندر آئینه است و ندان بیشتر که از اینک نیز گویند فاشفق رسول الله پس رسید پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان بکون لکما  
 از یک باشد وی دجال فوجد تحت قطیفه بر آتین حضرت بدیدن او و تحقیق حال او نماید پس یافت او را زیر قطیفه خمیده بهمهم در حالی که میکشد کلامی خفی  
 فاذا ندمه امه پس ناگاه کرد و اند او را و در او فقال یکفیت ما قلنا سمعنا این ابوالقاسم است یعنی حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم است ایما و خروج من القطیفه پس بریدن آمد از قطیفه فقال رسول الله پر گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما لها قاتلها الله  
 چه شد آن زن را و چه کار کرد آن زن بکشد او را خدا ایستالی او تو کینه لبین اگر میکش داشت او را و خبر میکرد او را بر آئینه ظاهر میکرد و وی حال خود را فذکر مثل من  
 بعد باین حدیث ابن عمر را و جابر یا راوی جابر مثل معنی حدیث ابن عمر را که در اول باب گذشت فقال عمر بن الخطاب باین بدن لی گفت عمر رضی الله عنه و ستوی  
 و مراد رسول الله فاقله پس کشیم او را فقال رسول الله پر گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان لیکن هو فلیست صاحبہ اگر بستان  
 صیاد و دجال هیو پس بستی تو یا را یعنی کشنده او انما صاحبہ عیسی بن مریم نیست یا را و که عیسی بن مریم که هیچ کس با قدرت بر قتل وی نباشد مگر عیسی را علیه  
 السلام والا لیکن هو و اگر نباشد وی دجال فلیس لک ان یقتل دجال من اهل العهد پس میرسد زکریا که کشی مرید از اهل ذمه این پیش از اسلام وی بود و بعد از  
 اسلام نیز حال وی معلوم شد که راضی بود باینکه دجال باشد و این کفر است چنانکه از حدیث ابی سعید خدری که همراه او بکه میرفت معلوم شد فلهم یزلی رسول الله  
 پس پیشه میبرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشغفا انه هو الدجال ترسده انین که وی دجال باشد و او فی شرح السنه ۴ باب نزل عیسی علیه السلام  
 تحقیق ثابت شده است با حدیث صحیح که عیسی علیه السلام فرود می آید از آسمان بر زمین و میباشد تابع دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم و حکم میکند بشیعت آنحضرت اما بعضی احکام  
 و شریعت نیست که عیسی بدان ثابت شد پس بیان عدل است چنانکه نمیباشد و آن در آن زمان از شریعت محمد است صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه وضع جزیه و مانند آن الفصل الاول  
 علی بی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان فی ذات من در دست قدرت او است بگوشتن ان بترک فیکم ابن

باب نزل عیسی علیه السلام

الفصل الاول

[illegible]



و یکم خبر صاوق باید که بقای وی از صد سال در گذرد و بعد از گذشتن صد سال بمیرد جواب میدهند که خضر ازین عموم محض است آنحضرت خبر از احوال  
 امت خود داده است که از امت من که درین وقت موجودند بعد از صد سال بمیرند و بعضی گویند که شاید خضر در اوقات بر زمین نباشد بلکه بر آب بود یا در  
 هوا از امام می رسند نقل کرده اند که چارکس از انبیا زنده اند و بر زمین خضر و الیاس و دوبراسان و ادریس و عیسی و اخبار وجود خضر از مشایخ و علما تواتر  
 رسیده اگر چه آنرا بعضی تاویل کنند که هر زمان از حضرت که مرئی و مفیض است و لیکن از کمال اولیا وجود بهمان شخص از بنی اسرائیل که مصاحب موسی بوده  
 و از حضرت عوث الثقلین شیخ محمد بن عبد القادر رضی الله عنه منقول است که گاهی در اشای کلام خود میفرمود و اشارت بجانب پرهای کرد و قیاس اسرائیلی و صحیح  
 کلام محمدی فرمود بایست ای اسرائیلی و بشنو کلام محمدی را مراد ذات شریف خود را و کلام خود را میداشت و عن ابی محمد عن النبی صلی الله علیه و  
 اله و سلم قال لا یأتی ما نه سنه و علی الامر من نفس منقوسه الیوم و واه مسلم و عن عایشه رضی الله عنها قالت کان رجلا  
 من الاعراب یأفون النبی یومذیر و ان از بادیه شینان که می آمدند پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فبما لونه عن الساعه پس می پرسید آنحضرت  
 را از وقت قیام قیامت فکان یظن الی اخرهم پس بود آنحضرت که نیکبیت بجانب خردترین ایشان در سن و سال فقول ان بعش هذا لا  
 بد منکم الهرم اگر میرید این خردک در منی یا بد او را پسری سخت حتی تقوم علیکم ساعه که تا آنکه بر پا میشود بر شما قیامت شامینی بنوز وی با خبر میرد  
 نرسیده باشد که شما بمرد و باشد اشارت بملک این طایفه و فای این قرن در مقدار این مدت و لکن فرمود ساعه متفق علیه ۲ الفصل الثالث  
 عن المنصور و روایت است از منصور و بنیم سکون سین جمله و فتح تا سکون و او و کسرا در آخوال جمله بن شداد بفتح شین و تشدید دال صحابی  
 معمر و در اهل کوفه ساکن شد مصرا و معمر و است در ایشان و در وقت وفات آنحضرت کوک بود و اما روایت دارد از آنحضرت عن النبی صلی الله علیه  
 و اله و سلم قال یحدث فی نفس الساعه بر الیکه شده ام من در ابتدا کار قیامت و ادایل علامات آن و نفس تجر یکتا ابتدا بطور چیزی چنانکه نفس الصبح  
 گویند و طلوع و ظهور آنرا خوانند فنبیها کما مسبقته هذه هذه پس پیشی کردم من ساعت را چنانکه پیشی کرده است این انگشت بنی وسطی این انگشت  
 را یعنی سابع را و انشا با صعبه العباة و الوسطی و اشارت کرد بدو انگشت خود که سابع و وسطی است و واه الترمذی ۲ و عن سعد بن ابی  
 و طاص عن النبی صلی الله علیه و اله و سلم قال انی لا یخیر منی عند ربی فرمود بدیستیکه من بر آینه امید میدارم که عاجز نیاید است  
 من نزد پروردگار خود ان یوم هم نصف یوم ازین که تاخیر دهد و مهلت بخشد ایشانرا نیم روز فیل لسعد و که نصف یوم گفته شد سعد بن ابی و طاص  
 را چندانست و چه مقدار است نیم روز قال خمسما لئه سنه گفت نیم روز یا نصف سال است این را بخا ما خود است که حق تعالی فرمود و ان یوم بعد ربک کالف  
 سنه اما قدون میفرماید که یکروز نزد پروردگار تو مانند مقدار هزار سال است از آنچه شمار یکیند شاید چون روز مقدار هزار سال باشد نیم روز یا نصف سال بود  
 و معنی حدیث آنست که این است را این مقدار قدرت و کثرت و قرب و مکانت نزد پروردگار تعالی هست که یا نصف سال ایشانرا بخا بدارد و هلاک کند و بقا  
 ایشان کمتر ازین خود نباشد اگر بیشتر بود تواند اشارت کرد و بلکه در کمتر از یا نصف سال قیامت قائم میشود و این است را هلاک کند بعد از آن تا چه خاسته باشد و  
 بعضی گفته اند که مراد آنست که تا یا نصف سال سالم و امین از شداید و عقوبات بگذرد و ایشان افت بازساند که بدان سستلک و متاصل شوند و واه  
 ابوداود و شیخ جلال الدین سیوطی در بعضی رسائل خود و اشارت کرده که بقای امت بعد از هزار سال از رحلت آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم از یا نصف  
 تجاوز نکند و گفته که بعضی از علما وقت فتوی دادند که در مائة و شتر خروچ مهدی و جلال و نزول عیسی و دیگر علامات قیامت واقع گردد و این قول را در کتب  
 و از پیش خود و اشارت کرده که اخبار و آثار دلالت دارند که از هزار بگذرد و زیاده بران از یا نصف بگذرد و الله اعلم الفصل الثالث عن انش قال قال رسول  
 الله صلی الله علیه و اله و سلم مثل هذه الدنيا مثل ثوب شق من اوله الی اخره حال این دنیا و نزدیک رسیدن بقا و هلاک و قرب زمان قیامت  
 همچو حال جانبایست که باره کرده شده است از اول آن تا آخر آن ففی مثلها یخبط فی آخره پس باقی مانده آویخته بیک رشته در آخر وی فبوشک  
 فذلک الخبطان یقطع پس نزدیک ستان رشته که گسسته شود و مدت دنیا بسر نهد و فانی گردد و واه البیهقی فی شعب الایمان ۲ باب لا  
 تقوم الساعه الا علی شرا للناس باب در بیان آنکه بر پا میشود قیامت مگر بر مردم بد یعنی بچنان بهم میرند و بدان باقی ماند پس قائم شود قیامت  
 بر ایشان و تا وجود ایشان در دنیا هست قیامت قائم نمیشود چنانکه گذشت که در آخر عهد عیسی علیه السلام بادی خوشبوی بوز و که مسلمانان همه بدان  
 جان دهند و بدکاران باقی ماند که میان خود با مانند خزان احتلاط بناید پس بر ایشان قائم شود قیامت الفصل الاول عن انس عن رسول الله  
 صلی الله علیه و اله و سلم قال تقوم الساعه حتی لا یقال فی الامم بر پا میشود قیامت تا آنکه گفته نشود در زمین الله الله یعنی کسی نباشد که ذکر خدا تعالی  
 کند و او را پرستد بلکه هر که فروت پرست و فانی باشد و فی و او را بفر قال و در روایتی میخین آمده است که گفت لا تقوم الساعه علی حد یقول الله الله  
 بر پا میشود قیامت بر هیچ کس که میگوید الله الله و واه مسلم و اینجا معلوم گردد که بقای عالم بیکت ذکر خدا و ذکران و صالحان و نیکوکاران است و چون

الفصل الثالث

الفصل الثالث

باب لا تقوم الساعه الا علی شرا للناس

ایشان را از عالم بر دارند عالم نیز دیر نپاید ۲ و عن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تقوم الساعة الا على شراو الخلق معنى این حدیث از بیان معنی ترجمه باب معلوم شد و در او بخلق تاس است زیرا که مراد بشر از حصار است اند و متصف بحصیت آدمیانند و سایر  
دواه مسلم ۳ و عن ابی هریرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تقوم الساعة حتى تضطرب الباث فناء و من  
حول ذی الخصلة بر بائیس و قیامت تا آنکه می جنبید سر بنهای زمان قبیل دوس کردت خانه که نام او ذی الخصلة است الباث یعنی بزه و لام جمع الیه بفتح بزه و  
سکون لام در قاموس گوید سرین زن با پیله و گوشت یا آنچه نشسته است بروی از پیله و گوشت و فی الصراح الیه و سب و در جمع الجار گفته گوشتی که بلند شده بر پشت و را  
و در مشرق الا و آرا و ده که گوشت نصف پان از حیوان و آن از بنی آدم گوشت مقعد است و دوس بفتح دال و سکون او در آخرین محل قبیل است ازین  
او ذو الخصلة بفتح خاء و جمع و لام و ضمتین نیز آمده است خانه که از آن کعبه بیانیه میگفتند و در آنجا بتی بود نام او خصله که قبایل دوس و ختم و بحلیه آزادی پرستیدند و  
آنحضرت جبرین عبد الباقی را بفرستاد تا از اخطاب کرد پس میفرماید که در آخر زمان این قبایل مرتد و میت پرست شوند و زنان ایشان گرد آن تجانه طواف کنند و راوی  
تفسیر ذو الخصلة گفت که ذو الخصلة طاعنه دوس و ذو الخصلة نام بت قبیل دوس است الباقی کا و اصب و ن فی النجا هله آن طاعنه که بودند ایشان  
که پرستش میکردند در زمان جاهلیت و از آنچه گفته اند که نام بت خانه است معلوم میگردد که درین تفسیر ماسحه است متفق علیه ۴ و عن عائشه  
رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله گفت عایشه رضی الله عنها شنیدم پیغمبر خدا را صلى الله عليه وآله وسلم يقول یکت لا یذهب اللیل  
والنهار حتی یصل اللات والغری فیروز شب و روز یعنی فانی نمکد و دنیا تا آنکه عبادت کرده میشود و لات و غری که نام دو بت مشهور است لات  
نام صنم قبیل ثقیف است و غری نام بت غطفان و سلیم فعلت عایشه میگوید پس چون شنیدم آنحضرت را که این سخن گفت گفت یا رسول الله ان کن لا  
ظن حین انزل الله برستی که بودم من که بر این کمان میبردیم بچگانی که فرو فرستاده است خدا تعالی این آیه را هو الذی اودسل یسوله بالهک  
و درین سخن بظهور علی الدین کله و ذکره المشرکون آن خدائی که دستا ده پیغمبر خود را و راه راست و دین درست تا غالب گرداند او را بر دین همه دین  
ما خوش دارند آنرا مشرکان و بت پرستان و چون مدلول این آیت اینست که دین با همه باطل شوند و بت پرستها زوال پذیرد و دین اسلام بر همه غالب آید پس  
من کمان میبرم بلکه بعین هدایت است که آن ذلک نام که بت پرستی تمام شوند و زوال پذیرد و بر طرف شونده است و در بعضی نسخ تا باطل شده و از آنجا  
علم نحو وجهی است که در شرح ذکر کرده ایم دیگر این خبر میگوید که در آخر زمان لات و غری را پرستند غالباً نه سکون موزلک ما شاء الله فرمود آنحضرت برستیک  
شان اینست که خواهد شد در آخر زمان چیزی از بت پرستی مدتی که خواسته است خدای تعالی ثم یبعث الله رجلاً طیباً سیر میفرستد خدا تعالی بادی شوی  
فنفی کل من کان فی قلبه مثقال حبه من خردل من ایمان پیر میرانیده میشود هر کس که بت در دل و می مقدار دانه خردل از ایمان فیهی من  
خبر فیه پس باقی میان کسی که نیت هیچ نیکی در وی فرو جعون الی دین آبا تمام پس مرتد میشوند و باز میگردند بسوی دین پدران خود یعنی بکلت الهی در آخر  
گفرت بت پرستی خواهد شد تا قیامت که محل ظهور قهر و جلال حق است بر بدان قایم شوند و برینجا ن و داه مسلم ۵ و عن عبد الله بن عمر قال قال  
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا یخرج الدجال بیرون یأید و جال فیکلت اربعین پس درنگ می کند تا پانصد و چهل سال و بعین هو  
او مشهور و عامعاً عبد الله بن عمر و ابی هریرة میگوید در منی یا بم که مراد آنحضرت از چهل چهل بعد است یا چهل ماه است یا چهل سال سابقاً معلوم شد که در بعضی  
مطایب چهل سال آمده و در بعضی چهل روز یا چهل شب و در بعضی نیز معلوم گشت فبعث الله علیها بن مریم پس می برانگیزد و میفرستد الله تعالی عیسی بن مریم علیه  
السلام که نه عروه بن مسعود گوید که وی عروه بن مسعود است در صورت و شکل و عروه بن مسعود ثقیفی از صحابه عظام است و ابن مسعود پدر عبد الله بن مسعود است پدر  
وی مسعود بن غافل ندلی است و پدر این معتب بن الک فطلبه فیه بلکه پس پیغمبر علیه السلام و جال را پس میگشاید اما الله فیکلت فی لئاس سبع سنین للسنین  
اثنین عدا و فی دنگ میکند و همانند عیسی علیه السلام در مردم هفت سال در عالمی که ناشد میان دو کس دشمنی یعنی هر کس بر صفت ایمان کامل و طریق محمود و دوست  
بیکدیگر باشند و هفت سال یعنی بعد از کشتن و جال باشد و الا سابقاً معلوم شد که هفت گشت وی علیه السلام چهل و پنج سال است ثم یصل الله رجلاً  
من قبل الشام سیر میفرستد الله تعالی بادی خوش و شک از جانب شام فلا یغنی علی وجه الارض حدیث پانده و میانند بر وی زمین هیچ نیکی که فی قلبه  
مثقال ذره من خبی در دل و می مقدار ذره از خیر است و ایمان شک ما وی است که من خیر گفته یا من یان گفته الا فبضله که آنکه می ستاند آن با دان  
اگر سبب از باق روح وی میکرد و حق لوان حکم که خلی فی کید جیل تا آنکه اگر ثابت شود که کبی از شاد در آید در دوزخ کوبی لدخله علیه حق فبضه هر آینه می باشد  
آن با در آن کوه بر آن شخص تا آنکه می ستاند جان او را و کبد بفتح کاف و کسر با و ال میانه به جزیرا میگویند و کبریا نیز این معنی کبد گویند و کبریا نیز این معنی می آید قال فی مثل  
النامس بر تاقی میانه مردم بدنی خفیه الطیر و لعلام السباع و سبکی پرند با و کرفی و دند با یعنی درستی و فساد و قضای شهود لغنا فی چنان سبکی نیز و باشند چنانکه پند  
و در ظلم و غریزی در افتادن در آن چنان کران شکن شوند که دند با و اعلام این جمع علم کبریا و شسته اند که معنی کران اینی و قد است و مراد اینان است و ظلم و فساد





البطل پس میرد باند و پیدا میشوند آدمیان و خدایان : از چنانکه او ان چنانکه میگوید و پیدای می شود تر با و سبزه و گیاهها بر زمین و بحقیقت آدمیزاد را نمیست  
 چنانکه نباتات را پنهان در زمین که بوجو و باران پدیدار شود و در کشت چنانکه اشارت کرد و بقول خود قال و لبس من الانسان شئ لا يبلى الا عظما واحدا و نيت  
 از آدمی چیزی که گم نشود یعنی هر چه پند از اعضا و اجزای گم نشود و فرسوده کرد و در یک استخوان و هو عجب الذنب و نام آن استخوان عجب الذنب  
 است بفتح عین و سکون جیم و فتح ذال و ذوق و آن استخوان است پادان صلب ثمان و دوسری و عجب الذنب به تبدیل با بسم نیز آمده و عجب و عجم هر دو معنی اصل  
 آید و ذنب معنی دم و این استخوان چون در انجاست از ابا بن نام خوانند و منند بیک الخلق يوم القيمة و این استخوان ترکیب کرده میشود و پیوند داده میشود  
 پیدایش جد آدمی متفق علیک و فی دوايه لمسلم قال کل ابن آدم باکله التراب همه جد آدمی را آدمی خورد و از خاک الا عجب الذنب که این استخوان  
 منده خلوق فيه بکرم از وی پدیدار شده است در اول طقت و در وی ترکیب داده میشود در روز قیامت ۲ و عنه قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و اله و سلم یقبض الله الارض يوم القيمة و یرفع میکده خدایتعالی زمین را روز قیامت و یطوی السماء بهیچند و می پدید آسان را  
 بدست راست خود و کمانیت از عظمت و جلال و کبریا می حق و جهانت و خدات افعال عظیمه که او با هم خلق در آن حیرانت در جنب ان و تنبیه است بر آنکه  
 اگر دن عالم بر دشتن زمین و آسمان نزد قدرت وی ممکن و آسانست و چون آسان را شرف و عظمت نسبت زمین بیشتر است و او را ذکر کرد و تخصیص کچین  
 که اسراف از بسیار است پس بعضی میکنند زمین را و می پدید آسان را بدست راست خود و بقول پسر میکده وی تعالی انا الملك ثم پادشاه علی الاطلاق این  
 ملوک الارض که اند پادشایان که در زمین دعوی پادشاهی میکردند متفق علیک و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و  
 اله و سلم یطو الله السموات يوم القيمة می پدید خدایتعالی آسمانها را روز قیامت ثم باخذهن بیدم الهی پسر میکده و آسمانها را بدست راست خود  
 ثم یقول پسر میکده انا الملك ابن الجبار و ابن المنکر و ابن المکبر و من ثم پادشاه که اند جبار و قهر کنندگان و کام شکستگان و که اند تکبر کنندگان ثم یطوی  
 الارضین ثم یقاله پسر میکده زمینها را بدست چپ خود و فی دوايه و در روایتی انجین آمده است که باخذهن بیدم الهی پسر میکده زمینها را بدست دیگر  
 ثم یقول پسر میکده انا الملك ابن الجبار و ابن المنکر و ابن المکبر و من ثم پادشاه که اند جبار و قهر کنندگان و کام شکستگان و که اند تکبر کنندگان ثم یطوی  
 و عن عبد الله بن مسعود قال جاء خبر من اليهودی الی النبی آذ و انتمندی از یهودی پیغمبر صلی الله علیه و اله و مسلم فقال پسر گفت یا محمد ان الله  
 یمسک السموات يوم القيمة علی اصبع بر سیکه خدایتعالی نگاه میدارد آسمانها را روز قیامت بر یک انگشت و الارضین علی اصبع و نگاه میدارد  
 زمینها را بر انگشت دیگر و الجبال و الشجر علی اصبع و نگاه میدارد کوهها و درختان را بر انگشت دیگر و الماء و الثری علی اصبع و نگاه میدارد آب و خاک و خاک  
 را بر انگشت دیگر و مساوی الخلق علی اصبع و نگاه میدارد باقی خلق را بر انگشت دیگر ثم یهزهن پسر میکده زمینها را فقول پسر میکده انا الملك انا الله ثم پادشاه  
 من ثم خدا اینها همه کمانیت و تمییز و تصویر غلبه قدرت و عظمت الهی است تعالی شان و قطعا معنی دست و انگشت و جنبانیدن منظور و ملحوظه روشش کام عرب  
 ایست که چون یکی را خواهند وصف کنند بگوید و دست وی فراخ و کشاده است یا آنکه تواند که او را دست نبود و دستهای وی بریده شده باشند  
 یا از اول خلقت بی دست آفریده شده : یا کسی را سلطنت و ملک رانی وصف کنند که بید فلان بخت نشست اگر چه او را بختی نبود و نشستی نه و این یکی  
 در فهم تشابهات قرآن و حدیث بی آنکه او را بکنند و بگویند و بدست این است و تحت این فافهم و لهذا تعجب کرد آنحضرت از گفتاری بودی و نقدی کرد و فرمود  
 چنانکه گفت فضلك رسول الله پس بخیز پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و مسلم فها بما قال المحبر از جهة شکفت نمودن از آنچه گفت آن دهمنده بود و نصیحت  
 له یعنی تعجب نمودن آن حضرت نه از جهت کذب جبر و بلکه از جهت تصدیق وی و راست گوشتن وی بود ثم فواء پسر خواند آنحضرت این کیفیت را و صاف فرمود  
 الله حق فده و انداز و نکرد و انگشت که شریک میکرد و انداخته خدا را غیر او و ایمان ندارد بکمال قدرت و عظمت و حق انداز و کردن و یعنی شناختن خدا و چنانکه  
 باید شناخت و تعظیم نداشتند او را چنانکه تعظیم باید داشت و نه پرستیدند او را چنانکه باید پرستید و الارض جیبا قبضه يوم القيمة و زمین تمام در یک قدرت  
 دست و السموات مطوئات بهیچند و آسمانها پیچیده شده اند بدست راست وی سبحانه و تعالی عما یشرکون پاکست و بزرگست و می از چیزی که شریک  
 میکرد و اند او را آنچه بودی گفت تفسیر تفصیل نیست متفق علیک و عن عائشه رضی الله عنها قالت سألت رسول الله صلی الله علیه و  
 اله و سلم عن قوله تعالی پرستیدم پیغمبر خدا را از معنی قول خدا تعالی که گفته است يوم تبدل الارض غیر الارض و السموات روزی که تبدیل و تغییر داده شود  
 زمین را و پدیدار ده شود در بدل و می زمین دیگر و تبدیل داده شود و آسمانها را و آفریده شود آسمانهای دیگر یعنی روز قیامت فاین بكون الناس يومئذ پس که باشند  
 آدمیان در آن روز و در آنوقت که تبدیل داده شود زمین و آسمانها قال علی الصراط گفت آنحضرت آدمیان در آنوقت بر صراط باشند و ایمان صراط است  
 که معبود است نزد مسلمانان یا هر صراطی که باشد و اصل صراط معنی راه است و راه مسلم بدانکه تبدیل و نوعی میباشد یکی تبدیل در ذات چنانکه گویند تبدیل  
 اگر دم در اهرم را بدنا یعنی در بدل در اهرم دنا یعنی در بدل دیگر تبدیل در صفات چنانکه گویند تبدیل کردیم علقه را بخت تم یعنی حلقه را که اختم و بر شکل خاتم ساختم بالک





بود که سواران و بر روی روندگان مصرح و بر پای روندگان مضمر این معنی را در شرح بقصص ترازین تقریر کرده شده است اینجا باید دید و شارحان را  
 اختلاف است در آنکه این حشر روز قیامت است بعد از برانگیختن مردمان از کور یا پیش از آنست از علامات قیامت بجانب محشر که زمین شام است و اول  
 طایفه از صواب تر است آنکه علم متفق علیه و عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال انکم محشورون حفاة عراة غرلا روايت  
 میکند ابن عباس از آنحضرت که گفت بدرستی که شما حشر کرده و برانگیخته میشوید برهنه پا برهنه تن آفتنه کرده و غرل بضم غین مجرور و سکون راجع اغرل بمعنی اطفاف یعنی  
 آفتنه کرده شده و غرل فواء پسر خواند آنحضرت این آیت را کما بدنا فاول خلق نعید و چنانکه پدید آورده ایم ایشان را در اول پیدایش باز پیدایمی ایم از قبور و جلا علیه  
 و عده لازم است این پدید کردن را با فاکنا فاعلین بدرستی که هستیم مانند کاندان آنرا و گفت آنحضرت که اول من یکسی يوم الفیة ابواهم نخستین که پدید  
 میشود و او را جامه روز قیامت ابراهیم خلیل است زیرا که وی علیه السلام نخستین کسی است که برهنه کرده شده و در راه خدا در وقتی که انداخته شد در آتش و نیز  
 او باین فضیلت ازینوجه دلالت نکند بر افضلیت وی از سید انبیا صلی الله علیه و آله وسلم و در حقیقت این غراز و اکرام وی بعلت اوست و است آنحضرت  
 را با آنکه در بعضی روایات آمده است که آنحضرت هم با جاها که دآن دفن کرده شده و معرث گرد و آن فاسا من اصحابی بودند هم ذات الشمال  
 و گفت آنحضرت که جاها را صاحب من گرفته میشوند و برده میشوند بجانب دست چپ که عاصیان و کنا سحاران را با شما میزنند فاعول پس میگویم من بطریق  
 محشر و بقصد استخلاص ایشان اصحابی اصحابی صیغ جمع قلت آورد و تصغیر کرد و از جهت قلت عدد ایشان فاعول پس میگوید پروردگار تعالی بقصد  
 نکایت و بیان سبب تعذیب ایشان انضم لن هذا لوامس لد بن علی عفا لهم مذفا و قلهم بدرستی که ایشان همیشه بودند برشته از دین و رجوع  
 کنند بر پشتهای خود از آن باز که جدا شده توانا ایشان فاعول کما قال لعبد الصالح پس میگویم من چنانکه گفت بنده صالح که عبارتست از عیسی علیه  
 السلام و اعتذار و استخلاص قوم خود و حضرت رب العزت این آیت را و گفت علیه السلام شهادت ما دمست فهم و بودم من شاهد و واقف بر احوال ایشان  
 تا آنوقت که بودم در میان ایشان الی قوله العزیز الحکیم ناین کلمه که آخر آیت است و مضمون تمام آیت اینست که عیسی گفت علیه السلام خود و داناتان  
 در میان ایشان بودم و واقف بودم و نمیدانستم که کفر ورزند و جز حق گویند و چون برداشتی تو را از میان ایشان بودی تو نگاهبان و واقف بر حال ایشان  
 و تو بر چیزها بد و حاضری اگر عذاب میکنی ایشان را و میکشای ایشان را بر گرد ایشان اینان ندکان تو اندر چه میخواهی میکنی و کسی نتواند گفت که چرا میکنی و  
 اگر می آفرینی ایشان را و در میکند از عذاب ایشان تو غالبی و حکیمی هر چه میخواهی میکنی متفق علیه و گفته اند که مراد اینجا با صاحب خاص نیست زیرا  
 که ما را به یقین معلوم است که هیچ یکی از خواص اصحاب بعد از وی صلی الله علیه و آله وسلم مرتد نشده الا قومی از حفاة عراة و صاحب معصوم و یا بعضی از مؤلفه  
 القلوب که نه بصیرتی و دوزین و وقتی در ایمان داشتند و اما در بروت رجوع از دین مسلمانانیت بلکه خروج از حد استقامت و بعضی حقوق و صلاح سریرت در بعضی  
 امور و رجوع از مرتبه حسن اخلاق و صدق نیت و تقصیر در بعضی حقوق و رعایت اهل بیت و ادب با ایشان بر جبت ابتلا بدینا و فتنه چه آنحضرت فرموده بود که من  
 نسیتم ربها کفر را و بت پستی را و لیکن میرسم از مذلت دنیا و آفات آن که قالوه و عن عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله صلی الله  
 علیه و آله وسلم يقول یحشر الناس يوم القيمة حفاة عراة غرلا قلت کفر یا رسول الله الرجال والنساء جمیعاً مردان و زنان همه  
 بعضهم الی بعض نگاه میکند بعضی از ایشان بسوی بعضی یعنی مردان و زنان برهنه می بینند مردان را و زنان را پس و چند ایشان برهنه چه حکمت باشد فقال  
 پس فرمود آنحضرت با عایشه الامراشد من آن بنظر بعضهم الی بعض ای عایشه کار و آن روز سخت است ازینکه نگاه کند بعضی بر بعضی یعنی کجا می  
 فرصت و شعور است بلکه کسی کبی نگاه تواند کرد متفق علیه و و عن ابن ان رجلاً قال روايت است از آن که مردی آنحضرت گفت یا رسول الله گفتت  
 الکافو علی وجهه يوم الفیة چگونه حشر کرده میشود کافور بر روی خود روز قیامت و چگونه مکن باشد بر روی رفتن قال گفت آنحضرت البس الذی مشاه علی  
 الرجال فی الدنیا فاما در این شبهه علی وجهه يوم الفیة آیا نیست شان این که آنکسی که روان ساخته است او را بر دوش در دنیا توانا است بر روی  
 اگر و اندین وی روز قیامت بر روی وی متفق علیه و عن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال یلقی ابراهیم اباة آذ و یؤلف الفیة  
 گفت آنحضرت که پیش می آید ابراهیم پدر خود را که نام او از آنست روز قیامت تحقیق نزد بعضی علما هم اند که قایلند با آنکه اباة آنحضرت همان ثلث شرک و کفر پاک  
 و منزله اند از آنست که از عزم ابراهیم است علیه السلام که بجای آنرا پدر خوانده اند نام پدر وی تارح است و ازین جهت مقید ساخت اباة را با نذر و فرمود پیش می آید  
 ابراهیم این پدر خود را که از آنست و علی وجهه آذ و قنوه و غیره و حال آنکه بر روی آنرا سیاسی و غبارست قره و غیره و بعضین معنی جبارید و لیکن قره جباریکه در وی سیاسی  
 بود بعضی گویند قنوت سیاسی و کدورتی که از هم و دین بر روی و در فاعول له ابراهیم پس میگوید ابراهیم مرا از ما اهل الک لا یصنعی آیه انکم من فرانی مکن مرا و اطاعت کن  
 مرا و آنچنان جانب حق بگویم و خبر دهم فاعول له ابراهیم پس میگوید ابراهیم پدر وی که از آنست فاعول لا یصنعی پس از وی فرانی میکنم ترا شفاعت کن مرا فاعول ابراهیم با دین  
 انک و عدو فی ان لا یخلفنی يوم یبعثون پس میگوید ابراهیم ای پروردگار منی بدرستی که تو و عده کرده مرا و اجابت کرده دعای مرا که رسوا نگردانی مرا روزی



که بر آنکه شوند مردم و حشر کرده شوند فای غمخیزی منی ابله لا بعد پس کدام رسوائی سخت تر و افزون تر از رسوائی پدر من که با کاست و دوریست  
از رحمت تو بقول الله تعالی پس سیکوید خدا تعالی انی حرمنا الجنة علی الکافرین بدستیکه من حرام گردانیده ام بهشت را بر کافران و دعائی که از  
در حق وی کنی و التماس که در مغفرت وی داری سودمند نیست و یقال لا بواهم انظر ما تحت وجلبک پست گفته میشود و برابر اسم را که چه چیز است  
در زیر بر دوی تو بین فغظت و سخطه میکند برابر اسم را که چه چیز است و یقال لا بواهم انظر ما تحت وجلبک پست گفته میشود و برابر اسم را که چه چیز است  
بجو در آخر کرب گفتار که حیانت کلان شکر بی اندام و فی القاموس النج بالکسر الذنب و در بعضی نسخ نجج یا موحده و عار جمله واقع شده بعضی نسخ  
مستطاع آورده و کل و سر کین فوخذ بغواجمه پس گرفته میشود و کشیده میشود یا بهای آن فنج را فلفلی فی النار پس انداخته میشود و آتش دوزخ و این انداختن  
که منج گردانیده و خوار ساخته شده و چشم برابر اسم تا مری که پیدا شده بود ساقط کرد و گفته اند که اگر چه برابر اسم از آن دور دنیا ببری کرده و بیزار شده بود  
چون روز قیامت ویرا دید هر پدری و من کیر و می شود برای وی مغفرت درخواست شاید که بدرجه قبول فند و چون نیفتاد و منسج شده دید نا امید شود  
تبرای بد نمود و بعضی گفته اند که موت از بر کفر یقین برابر اسم نشده بود شاید که پنهانی ایمان آورده باشد ویرا اطلاع دست نداده و تبری از وی حکم ظاهر بود  
و روز قیامت یقین شده که کفر گرفته بود پس تبری شد به تبرای ابدی و الله اعلم رواه البخاری ۸ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و  
الد و سلم یعرف الناس یوم الفیمة حتی یناهب عظم فی الارض سبعون زوا عا عرق میکند و غمی میریزد مردم روز قیامت تا آنکه میرود غمی  
ایشان در زمین بقتل و بلبجهم حتی یناهب عظم و کلام میکند عرق ایشان را یعنی میرود تا دهنهای ایشان مثل کلام و باز میداردشان از کلام تا آنکه  
میرسد تا گوشهای ایشان مشغول علیه ۲ و عن المطا د صبحی قدیم الاسلام است سادس در اسلام حاضر شد بدرا و باقی مشاهدرا از فضلی کبار و نجیبی  
اخذ است روایت کرده است از وی علی بن ابی طالب و جزوی از صحابه و بعضی مواضع زیاده برین از احوال وی نوشته شده است قال سمعت رسول  
الله گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم بقول که میگفت تد فی الشمس یوم الفیمة من الخلق نزدیک گردانیده میشود آفتاب و در روز  
قیامت از خلق حتی یكون منهم مقدار میل تا آنکه بیاشد آفتاب از ایشان هم مقدار یک میل که ثلث فرسنگ است و بعضی گفته اند که مرا میل  
سر است و مقصود نهایت قرب است فیکون الناس علی قدماء عظم فی العرق پس میبایند آدمیان بر قدر علمای خود در عرق فنهیم من  
بکون الی کعبیه پس بعضی از ایشان کسی است که میباید عرق نامبرد و پاشند پای وی و این جامع اندک اعمال ایشان بیشتر و خوبتر است و برین قیاس فنهیم  
من بکون الی و کعبیه و بعضی را تا هر روز از وی و منهم من بکون الی حطوبه و بعضی را تا هر دو جای بستن از وی و منهم من یلبسهم القصر فی الجاه  
و بعضی از ایشان کسی است که کلام میکند ایشان را عرق کلام کردنی یعنی تا دهن میرسد بلکه در دهن می آید و اشار رسول الله و اثبات کرد و پیغمبر خدا صلی  
الله علیه و اله و منسل بیده الی فیه بدست شریف تا دهن مبارک خود رواه مسلم ۱۰ و عن ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه  
و سلم قال یقول الله تعالی گفت آنحضرت سیکوید خدا تعالی روز قیامت یعنی در حشر و ندامت میگرداند و میگوید یا آدم فبقول پس میگوید آدم لبیک  
و سعید یکن میسیم برای خدمت و فرمان برداری تو و اطاعت و انقیاد میکنم برای پروردگار ایستادنی بعد از ایستادن و الخبر که فی هدیک و یکنی همه در دست  
است قال میگوید پروردگار با دم اخراج بشت النادر بیرون آتش را یعنی بجایگاهت را که بدو رخ فرستادنی انداز میان فرزندان خود بیرون آورد و آنرا قال  
میگوید آدم پروردگار و ما لبث النادر هیت مقدار شکر دوزخ از میان ایشان قال من کل الف تسعة و تسعة و تسعین میگوید بیرون آید از هر هزار کس قصد  
و نود و نه را و این است مقدار دوزخیان که از هزار یکی را بخت میفرستد و باقی را بدوزخ و در حدیث ابی هریره از بر سر دوزخ آمده و شیخین حج گفته اند ممکن است حمل  
حدیث ابی سعید بر جمیع ذبیت آدم و حدیث ابی هریره بر اعدای یاجوج و ماجوج بقرینه آنکه در حدیث ابی سعید ذکر یاجوج و ماجوج واقع شده است نه در حدیث ابی هریره  
با اول متعلق بهم خلاق است و ثانی مخصوص این امت مرحومه است یا بعثت نادر در حدیث ابی سعید شامل کفار و عصیان است و در حدیث ابی هریره عصیان مومنین و کفائی  
گفته که مفهوم عدد و اعتبار نیست و مقصود تقبیل عدد و مومنین است و کشید و کفار و الله اعلم ففند و یسبیل الصغیر پس نزد این حال و این حکم میرسد و دوزخ و سال  
و قیام کل ذات حل جملها و می بندد و می فکند بر زن بار و دار بار خود را یعنی فرضا اگر دوازده وقت زنی بار و دار باشد از بیست این حال و صد مدت مقام باز خود را  
افکند و بعضی گفته اند احتمال دارد که زن حامله عاظمه معوش گردد و از بیست این مقام حل خود سیفکند پوشیده مانده که در صغار بنبرسم چنین تاویل میروند که ایشان هرگز  
معوش میشوند پس نزد و قریع این حال میر میوند پس از آن در آمدن بهشت جوانی میانند و صواب آنست که این عبادات کما بهشت از شدت هم و خزن و  
محنت با قطع نظر از خصوص معانی مفردات چنانکه در امثال آن گفته اند و ثوی لئاس مسکامی و می بینی تو ای مخاطب در آن حال دم راستان  
و ما هم بکامی ذبیتند ایشان مسان و لکن عذاب الله شدید و لیکن عذاب خداوند تعالی سخت است و این مستی و مدبوستی از آنست  
قالوا گفتند صحابه از خوف و حسرت چون شنیدند که بهشتیان یکی از هزار را خواهد بود یا رسول الله و اینا ذلک الواحد کدام از آن یکی باشد که

اورا بهشت بر بند قال گفت از برای تقسیم و تسبیح ایشان آبش و اسادمان شود و غم نخورید فان منکم رجلا پس بدستیکه از شما کردی و من یا جوج و  
 یا جوج الفاء از یا جوج و یا جوج هزار آنها بعدی کثیرند که اگر بهشتیان یکی از هزار باشند جامعه کثیر را شامل میکرد و بعد از آن اشارت کرد و کثرت اسم سابق نیز غیر  
 یا جوج و یا جوج اگر شما نیکو اهل بهشت باشید و بهشتی یکی از هزار باشد کجایش دارد چنانکه گفت راوی ثم قال پس گفت آنحضرت والذی نفسی بیده ارجو  
 ان تكونوا ریح اهل الجنة امید دارم که باشد شما چارگی بهشتیان فکبرنا پس فکبر فرمودیم و گفتیم ما الله اکبر بهجت استشار و بهت عظام این بهجت  
 فقال پس زیادت بشارت داد و گفت آنحضرت ارجو ان تكونوا ثلث اهل الجنة امید دارم که باشد شما سه یک اهل بهشت فکبرنا پس باز فکبر کردیم  
 ، فقال گفت آنحضرت ارجو ان تكونوا نصف اهل الجنة امید دارم که باشد شما نیمه اهل بهشت فکبرنا پس باز فکبر فرمودیم و قال گفت آنحضرت ما  
 انتم فی الناس نیتید شما در میان مردم در ملت الا کالتعرف السوءاء فی جلد ثور ابيض کرمانند موی سیاه در پوست کاه سفید او کشف بعضا  
 فی جلد ثور اسود یا موی سفید در پوست کاه و یا ه متفق علیه الا عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يقول و بنم  
 ابرهید خدای است که گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت که بکشف و بنا عن سافه میثاید و برینه میکند و پروردگار را ساق خود را می بیناید شدت و  
 محنت از پیش خود برای غلایق و این عبارت کنایت است از شدت و محنت و هم و حزن فی نظر مخصوص معانی مفردات چنانکه کسی بجهد میشود در کاری دشویر  
 ساق میکند و بعضی تاویل کنند و علم از برای تقویض بنمایند چنانکه حکم تشابهات است فیه جلد اهل کل مؤمن و مؤمنه پس سجده میکند مراد بر مرد مسلمان و بر  
 زن مسلمان و بقی من کان یسجد فی الدنیا و بقاء و سمعه و باقی میاند و سجده و بنکند هر که سجده میکرد در دنیا برای نمودن مردم فشانیدن ایشان را باطل  
 فذهب بسجده پس میرود و میخارود و سجده کند فعود ظهره لجنباً و احداً پس از سجده و پشت و بی یک لحظه که فاصله نیست میان این سخنهای آن که  
 دو تا شود نزد بر داشتن و فرود آوردن متفق علیه ۱۲ و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لباقی اهل  
 العظیم السمین يوم القيمة براینه می آید مردی بزرگ فربه روز قیامت لا یزین عند الله جناح بعوضه نمی سجد و نمی ارزد و تر و خدا باز وی پش را و قال گفت  
 آنحضرت اقوا و اجزائید و بداند که طالبان دنیا که مغرورند و کردار خود را نیک می شمارند علمای ایشان ضایع فنا و داستان آیت را فلا نفهم لهم يوم  
 القيمة و منای پس بر این میگویم ما را ایشان را روز قیامت و زنی و مقداری و اعتباری متفق علیه عا الفصل الثاني عن ابی هریره قال قال  
 رسول الله خذ عیبه و سلم هذه الآيات را بوم شد و تحدث اخبارها در آن روز که بجهت زمین و بیرون آوردن  
 را بگوید زمین خبرهای خود را قال فرمود ادهرون اخبارها آیامی دریا بید و میداند که چیست خبرهای زمین را بگوید انرا قالوا گفتند الله و رسول الله  
 قال فان اخبارها ان تشهد علی کل عبد و امه فرمود پس خبرهای زمین اینست که گواهی میداد بر بر بنده و داه یعنی بزد و زن مجاع علی ظهرها  
 بخبری که عمل کرده است بر پشت وی ان تقول انخبری که بگوید علی کذا و کذا عمل کرد بر من چنین و چنین بوم کذا و کذا و چنین و چنین قال فرمود هذه  
 اخبارها اینست خبرهای من دوا و الحمد و النعمی قلت منی هذا حدیث حسن صحیح غریب ۲ و عنه قال قال رسول الله صلى الله  
 علیه واله وسلم ما من احد یومئذ الا ندیم خیر یسجد بی که میرد ذکر آنکه شیطان می کرد و بعد از مردن قالوا ما ندیم که گفت صحابه و رسیدند بهجت  
 سبب ندیم می باشد رسول قال ان کان محسناً ندیم ان لا یكون اذداد فرمود اگر سبب نیکو کار شیطان میشود که زیادت نکردن را و ان کان مسیئاً  
 ندیم ان لا یكون نزع و اگر سبب بدکار شیطان میوزد که نکشد نفس خود را از بدی و باز نیاند از ان دوا و النعمی ۳ و عنه قال قال رسول  
 الله صلى الله علیه واله وسلم یحشر الناس يوم القيمة ثلث اصناف حشر کرده میشود مردم روز قیامت سه گروه و صنفها مشهور و بی که پیاده  
 بر پای روالند و این حال عامه مؤمنان باشد و صنفها و کبانا و کربی سواران و اینها خواص مسلمانند و صنفها و انقیای ایشانند و صنفها علی وجههم و  
 گروهی بر رویای خود و ان قبل گفته شد و بر سیده شد یا رسول الله و کیف یمشون علی وجههم چگونه میروند بر رویای خود چگونه میتوانند گفت قال والذی  
 امشاهم علی قدامهم فرمود بدستیکه آنس که روان ساخته است ایشان را بر پایای ایشان قادر علی ان یمشهم علی وجههم توانست بر روان گردانیدن ایشان  
 بر رویای ایشان اما انهم یفنون بوجههم کل حدیث شول کاه باشد و بداند که ایشان میپرسند بر رویای خود در زمین و شدت بلند و افکار با بعضی رویای ایشان  
 بجای دستهای پایای ایشان میکرد و چنانکه بدست و پای از موزیات طریق بلند و دست آن پریشانند و احراز نمایند ایشان بر رویای خود کنند و رویای ایشان کای  
 پایای ایشان کنند بی هیچ تفاوت و لیکن چون در دنیا سجده نکردند و گردن اطاعت و انقیاد ننهادند و پروردگار تعالی ایشان را خواست و سرنگون گردانید و دوا و النعمی  
 ۴ و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله علیه واله وسلم من سره ان یظلم فی يوم القيمة کسی که شاد و خوشحال میکرد و اندوید که نظر کند بوی زنی  
 و بریندازد که اندلی عین کویا که آن دیدن چشم است و شادی و خوشحالی از جهت حصول بیان و فوت و یقین خواهد بود و فلفه و این را بیک بخواند سورۃ اذا الشمس  
 کورت و اذا السماء انفطرت و اذا السماء انشقت چنین سورتها را حوال قیامت به تفصیل و تشخیص مثل اندر خوانده اگر بخورد دل بخواند چنان



رحمت خود فیض عیلم گفته پس بنده بنویسند و حفظ و پرده خود انکف بقیعین پناه و پرده و نگارهایی در سایه و جانب و بارزوی طایر و دیتیه و میوه و میوه می آید اهل محشر پس  
کتابان و پیرا کشتن آنها شرمند و رسو انگر و د فقول پس میگوید بمومن اعترف ذنب کذا اعترف ذنب کذا آیا می شناسی کنا و چنین یا آیا می شناسی کنا و چنین یا  
فیقول نعم ای دلب پس میگوید بمومن آری ای پروردگار من می شناسم کنا مان چنین را حتی قوده و بنوبه تا انگر و اقرار می آید پروردگار تعالی بمومن انکنا  
او و مرا ی فی نفسه انه قد هلك و می بیند و می دریابد بمومن و ذات خود که تحقیق هلاک شد بد ریافت جزای این کنا مان قالب میگوید پروردگار تعالی بمومن یا  
سترها عليك فی الدنيا پر شیدم من این کنا مان را بر تو در دنیا و انا اغفرها لك اليوم و من می آید زم آنها را مرترا امر و فیضی کتاب حسنه  
پس داده میشود بمومن را کتب حسنه و اما الکفار و المنافقون فینا دی طعم علی رؤس الخلاق اما کافران و منافقان پس نذکرده اند  
و آواز داده میشود بر سرهای خلائق و در حضور ایشان هولاء الذین کذبوا علی بھم اینها انکنا فی انذکر و روع گفتند بر پروردگار خود الا لعنة الله  
علی الظالمین و انا واکاهه باشد که لعنت خداست بر ظالمان متفق علیه و عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
و سلم اذا کان یوم القیمه و قتی که باشد روز قیامت دفع الله الی کل مسلم یهودیا و نصرا یا مسلمان یک یهودیا یا نصرانی یا  
فیقول هذا کما کنت من النار پس میگوید خدا تعالی این یهودی یا این نصرانی سبب خلاصی است از آتش دوزخ گفت که و یا یهودی آوردن و خاک بقیع فاع  
و کسر آن چیزی که بدان کر و یا سیر و ن آرد که و یا مسلمان در آتش دوزخ در بند کر و بود و این یهودی یا نصرانی را در بدل و می بانش فرستادند و آن مسلمان را بر  
آوردند و تاویل و می آید که هر کلاف را از کافر و مومن جای است در بهشت و در دوزخ و هر که با میان رفت مکان او که در دوزخ بود تبدیل کرده میشود مکان  
او که در بهشت شد و هر که با میان رفت حال او بر عکس این آید پس کوا یا این کافران خلف و بدل نمونند در جای ایشان که در دوزخ بود پس کوا یا این کافران  
مومن شد از آتش و مراد آن نیست که کافرا بکنا مان مومن عذاب کنند و لا تزروا ذرۃ و زرا خرمی و تخصیص یهود و نصاری از جهت کشتن ایشان است  
عبادت و مضادت نمونین و واه مسلم و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یجاء بنوح یوم القیمه  
آورده میشود و نوح را روز قیامت فیقال له هل بلغت پس گفته میشود و را آیارسانیدی او امر و احکام الهی را بامت فیقول نعم یا دلب پس میگوید  
نوح آری رسانیدم ای پروردگار من فیقال له هل بلغت پس پرسیده میشود و امت نوح آیارسانید شما را فیقولون ما جاءنا من غیر پس منکر میشوند  
و می و میگویند یا در آید پس رساننده و ترساننده فیقال من یهود ک پس گفته میشود و بنوح کیستند کوا مان تو بر دعوی تبلیغ فیقول محمد و امته پس  
میگوید نوح کوا مان من محمد و امت و می است فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یعنی صحابه خود را یجاء بکمر پس آورده  
شود و شما را فتنه و ن اند قد بلغن کوا بی می پدید شما که نوح تحقیق رسانیده است احکام الهی را بامت ثم قراء رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
الله علیه و آله و سلم برائی تصدیق و تحقیق این حال این آیت کریمه را که حق تعالی خطاب باین امت کرده میفرماید و کذلک جعلنا کرامه و سطرا  
و همچنین گردانیدم شما را امت نیک و عادل و فاضل لکنوا شهداء علی الناس تا انکه باشد شما کوا بی و بنده بر مردم و لیکن الرسول علیه السلام  
و باشد پیغمبر شما کوا کوا بی دادن ایشان بر مردم چنانکه کوا بی دادند بر قوم نوح که رسانید نوح بر شما آنچه فرستاده شد بر وی از دین و بودن پیغمبر صلی  
الله علیه و آله و سلم کوا کوا بی ایشان چنانکه در حدیث دیگر آمده است که چون ام انبیا صلوات الله و سلامه علیه منکر شوند که با یکدیگر چیزی رسانید پس بسیار است  
محمد را کوا کوا کوا بی و بنده و پرسیده شود و از ایشان که شما چه دانید و از کوا بی دادید بر ایشان گویند که ما کتب الله را ناطق باقیم بدان پس کوا بی  
دادیم کوا بی و می پس از ان ام انبیا سخن و صدق و عدالت این امت کتب پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تعدیل و ترکیه ایشان کنند و کوا بی و دیگر  
ایشان عادل و صادق و عدالت این امت کتب پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تعدیل و ترکیه ایشان کنند و کوا بی و دیگر  
ایشان نمود بر ام کوا بی و بنده و از دین و باین اعتبار گفته محمد و امت فاقم دواء البضا دی و عن انس رضی الله عنه قال کنا عند رسول الله یوم  
مازی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فضحک پس خنده کرد آنحضرت فقال پس فرمود هل تدرین مما اخضک آیامی و ریاید و میدانید  
شما که از چه چیز خنده میکنم قال گفت انس قلنا گفتنا الله و رسول له اعلم خدا و رسول و می و انا تراست قلنا مخاطبة العبد به گفت خنده میکنم از  
سخن در وی گفتن بنده پروردگار خود را بقیول که میگوید بنده یا دلب اله تجنی من الظلم ای پروردگار من ایاز باندی و نگاه داشتی مرا از ظلم و فرمودی که ظلم  
نیکم بر بندگان خود مقدار دزدی قال گفت آنحضرت یعقل بل میگوید بلی پروردگار تعالی کوا بی را بنده ام ترا از ظلم و ظلم میکنم بر بندگان قال گفت آنحضرت  
فیقول پس میگوید فانی لا اجیز علی نفسی الا شا هدا مخی پس اینچنین است حال من اجازت نیکم و روا میدارم بر نفس خود کوا کوا بی از جانب خود یعنی دیگر را  
بر خود روا میدارم اگر بمذوات من برین کوا کوا بی پیداشود قبول دارم خیال کرد که از ذات من برین کوا کوا بی خواهد داد و چه امکان آن دارد و چه بچس برضر خود کوا بی نند و  
ندانست که وی تعالی تا در است که هم از ذات وی بر وی کوا کوا بی پیداکند که او را محال انکار و کنایه از دم زدن پیدان باشد و باعث خنده آن حضرت این ادب بود

از بنده و با مهر کردن و تعالی بر دمان بنده و نطق کردن ارکان و اعضا با نطق عمل کرده و دشنام دادن بنده ایشان را و دعای بد کردن برایشان چنانکه  
 باید قال فرمود و تحضرت فیقول پس میگوید پروردگار تعالی کنی بنفسک الهم علیک شهیداً بر است نفس تو امر و بر تو کوه و بالکرام الکاتبین شهودا و این  
 فرشتگان بزرگ که نویسندگان اعمال بنده کان اند کوهان و کوه کردن این فرشتگان زیاده بر مقصود است از برای تقریر و تاکید بعد از آنکه از نفس بنده کوه قرار  
 داده شد که خود بدان راضی شده و در خواسته ایشان را نیز کوه ساخت و اگر تنها ایشان را کوه ساخت خلاف قوه داد و میبود قال گفت آنحضرت فخرتم علی  
 فیه پس هر که ده شود و بر دمان بنده و میقال لا دکانه انطقی پس گفته میشود جماعت ارکان بنده را که نطق کن و کوه یا شوقا قال گفت آنحضرت فقط بیا عمل پس نطق کن  
 و کوه یا میشود و ارکان وی بگردانهای او و فرشتگان بینه و بین الکلما پس غالی گردانیده میشود و گذشته میشود و میان بنده و میان سخن کردن می قال گفت  
 فیقول بعد الکن و محققا پس میگوید بنده مرا عضای خود را دوری با و در شمار از چیز و ملک با و در شمار از ملک کننت فاضل پس از شایب و دم من که خصوصت میکردم  
 با مردم و دفع میکردم ضرر را از شما یعنی محافظت شما میکردم و مدد و معونت شما نمودم و شمارا دوست خود میداشتم آخر شما دشمن و بدخواه من برآمدید و او را مسلم  
 و عن العجریة قال قالوا گفت ابوهریره که گفت صحابه ما رسول الله هل نؤی دینا یوم العتمة ایامی بسیم یا پروردگار خود را در وقت قیامت قل فرمود هل  
 تضادون فی دویة الشمس فی الظهيرة لیست فی صحابه آیت نزع و خلاف میکنید و شک دارید در دیدن آفتاب در نیمروز که نیست و هشیده و ابر قالوا  
 گفتند خلاف میکنیم قال هل تضادون فی دویة القمر لیلة البدر ایلیس فی صحابه فرمود آیا نزع و شک میکنید در دیدن ماه در شب چهاردهم که نیست پوشید  
 در ابر قالوا گفتند نه قال فوالذی نفسی بیده لا تضادون فی دویة دلم فرمود پس سوگند بخدائی که بقای ذات من در دست قدرت اوست نزع و  
 خلاف میکنید در دیدن پروردگار خود الا ما تضادون فی دویة احد هاکم چنانکه نزع و خلاف میکنید در دیدن آفتاب یا ماه و در دیدن اینها  
 خود خلاف و نزع و شک میکنید پس در دیدن پروردگار نیز میکنید بلکه تضادون بضم تا و تشدید را و تخفیف آن برده آمده اگر تشدید است از مضارست  
 بمعنی ضرر و اگر تخفیف است از ضری که بمعنی ضرر آید و معنی است که ضرر نمیکند یکدیگر را ایما و است منازعت تا در مخالفت یکدیگر افتد و تشدید یکدیگر کنند و در  
 وصحت نظر از جهت غایت ظهور و وضوح و بعضی گفته اند ما دانست که بعضی حاجب بعضی میشوند تا ضرر کنند یکدیگر را و در جمیع الجار گفته که مضارست بمعنی  
 اجتماع و از دحام است نزد نظر و قاضی عماض مالکی گفته که بمعنی مضایقت و تنگ کردن یکدیگر است که نزدیک بمعنی ازدحام و اجتماع است و گفته که مضایقت در دیدن  
 چیزی بود که در مکان واحد و جهت مخصوص و بر اندازه خاص بود و در وایت و دیگر تضامونست بیم مکان را و آن نیز بضم تا و تشدید بضم و تخفیف آن به تشدید بضم  
 و ضم بمعنی اجتماع و از دحام و ضم بمعنی ظلم و ستم کردن و مال بمعنی برترتدیر یکی است قال گفت آنحضرت میفرماید العبد پس چون می بیند بنده را پروردگار تعالی را پیش می آید و  
 میکند و می تعالی یک بنده را فیقول ای فلان میگوید پروردگار تعالی ای فلان الکریم و اسودك و از وجع آید اگر می ندیشتم ترا و بزرگ و حتر نکرد اندیم ترا  
 و جفت نکرد اندیم ترا و اخضرک الخیل و الابل و سخر نکرد اندیم ترا و ابازا و شتر ترا و ادمرک و اس و قویج و کذا شتم ترا که رئیس و سردار قوم شوی و بگیری  
 ربع غنیمت را در جا بلیت چنان رسم بود که سردار قوم چهار یک از غنیمت میگرفت و باقی را بقوم میکرداشت فیقول ای پس میگوید بنده بلی ای پروردگار من  
 کردی و دادی ای آنچه گفتی قل گفت آنحضرت فیقول پس میگوید پروردگار تعالی افطنت انک ملائقی پس کمان میبردی تو که ملاقات کننده تو پیشرانیده مرا فیقول لا پس  
 میگوید بنده نه کمان میبرد و غافل بودم از آن و فراموش کردم ترا فیقول فانی قد انساها انسیتنی پس میگوید پروردگار تعالی پس بدستیک من بقیق و در  
 میگویم ترا و ترک میدهم ترا چنانکه فرمودی تو مرا فلیتی الثانی پس ملاقات و خطاب میکند پروردگار بنده دوم را و میگوید کوشه پس ذکر کرد آنحضرت در خطاب با بنده او را  
 مانند آنچه در بنده اول مذکور شد فلیتی الثالث فیقول له مثل ذلک پتیش آید پروردگار تعالی بنده سیوم را پس میگوید مرا و مانند آنچه گفت بد و بنده  
 اول فیقول پس میگوید این بنده سیوم در جواب پروردگار یا رب منت بک و بکتابک و بوسلت ای پروردگار من یا ان آوردم تو بکتاب تو و پیغمبر  
 تو و وصیت و وصدت و نماز گذاردم و روزه داشتم و تصدق کردم یعنی زکوة دادم و یغنی بجزیر ما استطاع و ستایش میکنم این بنده را  
 خود را بیک چندانکه میتواند فیقول ههنا اذا پس میگوید پروردگار تعالی اینجا بایست یعنی اکنون که دعوی عمل خیر و شکر گذاری نعمتهای ما کردی باش تا با تو  
 کردارهای ترا بنمایم فیقال الآن نبعث شاهدا علیک پس گفته میشود و بنده که بین ساعت برانگیزم و بنده ای کهم کوه بر تو و دشنام در نفس من ذا الذی  
 لیشهد علی و اندیشه میکند بنده در باطن خود که کیت که کوهی میدهد بر من و که میداند که در دمانی مرا فخرتم علی فیه پس هر که ده شود و بر دمان بنده و بصیفته  
 معلوم نیز خوانده اند یعنی هر میکند خدا تعالی بر دمان وی و میقال لهنه انطقی و گفته میشود در آن اورا نطق کن و سخن کو فقط لهنه و الحمد و عطا مد پس  
 نطق میکند ران وی و گوشت وی و استخوانهای وی و عیله بگردان وی و در قرآن حکم دست و پای و زبان و پوست و واقع شده و اینجا نطق ران و گوشت  
 و استخوان ذکر یافته ظاهر مقصود تمامه اعضا و ارکان اوست چنانکه در حدیث انس گذشت و ذلک لیعن من فضله این سوال و جواب و هر کردن  
 بر دمان بنده و نطق کردن احکامی که مذکور شد از برای آنست که تا آنکه هدر نکند بنده از نفس خود و ثوابت کرد و گنایان وی و حامی عذر نماید

و جابج  
 مع



یا منی آنت که تا صاحب عذر کرد و خدا تعالی در عذاب کردن آن بنده از جانب نفس وی و فلک المناق و آن بنده که ذکر کرده شد حال وی منافق است  
و ذلك الذي بخط الله عليه و آن بنده است که خشم گرفته بر وی و ناخشنود شده خدا تعالی از وی و او مسلم و ذکر کرده شد حدیث ابی هریره که او را  
آیت می‌دخول من امتی الجنة درمی‌آید از امت من بهشت را بهنگام دراز کس بجهاب فی باب التوسل در باب توسل بود آیت ابی عباس یعنی ابن عباس  
در مصباح درین باب ذکر کرده بروایت ابی هریره که از او در باب توسل ذکر کردیم بروایت ابن عباس از جهت شدت مناسبت بان باب الفصل الثانی  
عن ابی امامة قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یقول می‌گفت و عد فی دبی ان یدخل الجنة  
من امتی و عده کرد و مرا پروردگار من که در آرد بهشت را از امت من سبعین الفا الاحساب علیهم و لا عذاب بهنفا و نهرا کس را که میت حساب  
ایشان و نه عذاب مع کل الف سبعون الفا با هر هزار کس بهنگام دراز دیگر و ثلث حیثات من حیثات دبی و بهنگام دراز با هر هزار  
سه مرتبه از حیثات پروردگار من و همیشه آنچه هر دو کف دست پر کرده یکبار بدین دو اه احمد و الترمذی ابن ماجه و عن الحسن عن ابی هریره قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم یعرض الناس یوم القیمة ثلث عرصات ظاهر کرده و نمود و می‌نمود مردم روز قیامت سه بار فاما عرصات فبدال  
و معاذیر اما و عرض بحث و جدالت و مرا و بجدال آنت که بندگان در دفع کنا بان و انکار آن از خود می‌کنند حضور صا کا خزان که تکذیب انبیا و رسل و تبلیغ  
ایشان دین و شریعت را می‌کنند و معاذیر جمع معذرت است که بندگان اعتراف بکنا بان نکنند ولیکن اعذار نمایند به و سببان و عجز و اضطراب و احوال الضعفة  
الثالثة ضد ذلك نظیر العصف فی الایدی اما عرصة سیوم پس نزد آن می‌روند و میرسد صحیفه‌های محال در دست تا تمام شدن محاسبه حساب فآخذ بهینه  
و آخذ بشماله پس یکی گیرنده است صحیفه اعمال را بدست راست و دیگری گیرنده است بدست چپ و او احمد و الترمذی و قال و گفت ترمذی لا یصح هذا الحدیث  
صح نیست این حدیث من قبل ان الحسن لم یسمع من ابی هریره از جهت آنکه حسن بصری که راوی این حدیث است شنیده است حدیث را از ابی هریره و بصحبت او نرسیده  
و اگر چه او را دیده باشد و باطلاقات نموده اما شنیدن او حدیث را از وی بصحت نرسیده و شیخ جزری و تصحیح مصباح گفته که بخاری در صحیح خود سه حدیث از حسن از ابی  
هریره اخراج کرده است و اما مسلم بیرون نیاورده از وی چیزی و الله اعلم و قد رواه بعضهم و تحقیق روایت کرده اند این حدیث را بعضی از محدثین عن الحسن  
عن ابی موسی از حسن بصری از ابو موسی اشعری و عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله یتخلص رجلا  
من امتی علی رؤس الخلائق یوم القیمة گفت آنحضرت بدستی خدا تعالی بیرون می‌آرد مردی را از امت من بر سرهای خلائق یعنی در حضور تمام مردم روز  
قیامت فینشر علیه تسعة و تسعين سجلا پس برآکنده می‌کند برآورد و نه کتاب بزرگ را کل سجل مثل مد البصر هر کتاب مانند درازی بهر معنی دراز تا  
آنجا که نظر برسد می‌گوید انکم من هذا امثیثا پس می‌گوید الله تعالی برآورد و آید منکر می‌شوی ازین که درین کتاب است چیزی را اظلمک کتبتی المحفظون یا اظلم کرده  
اند از نویسندگان من که نگاهبانان افعال و احوال تو بودند فبقول لا یا داب پس می‌گوید آرد و نه ای پروردگار من منکر می‌شوم ازین چیزی را و ظلم کرده و کاتبان تو فبقول  
افلک عند من می‌گوید یا ای پروردگار من و مرا عذری نیست فبقول بل ان لك عندنا حسنة پس می‌گوید  
الله تعالی بلی بدستی مرا از رویانکی هست و الله لا ظلم عليك اليوم و بدستی که نیست ظلم بر تو امروز فخرج بطاقة فیها پس بیرون آورده می‌شود  
کاغذ پاره خرد که نوشته شده است در وی این کلمات اللهم لا اله الا الله و ان محمد عبده و مرسله و بطاقه کبر موعده پاره کاغذ که نهاده می‌شود  
در ثوب و نوشته می‌شود رقم‌های وی بطاقه اهل مصر فبقول احضر منک پس می‌گوید الله تعالی حاضر شود وزن عمل خود را فبقول یا رب ما هذه البطا  
مع هذه السجلات پس می‌گوید آرد و ای پروردگار من چه چیز است این کاغذ پاره و چه وزن خواهد داشت با این کتابهای بزرگ فبقول انك لا تظلم  
پس می‌گوید الله تعالی بدستی که تو ظلم کرده می‌شوی یعنی این بطاقه عظیم است بیا یاد آرد من کرد تا بر تو ظلم زد و قال گفت آنحضرت فوضع السجلات  
فی کفة و البطاقة فی کفة پس نهاده می‌شود سجلات در یک کفه و کاغذ پاره در کفه دیگر فطأ مشت السجلات و ثقلت البطاقة پس  
سبک می‌آید تا آن سجله‌ها و گران می‌آید این کاغذ پاره فلا یثقل مع اسم الله شئی پس گران نمی‌آید با نام خدا چیزی و نام خدا از همه عظیم و ثقیل است  
اگر چه که که گناهان بود و رواه الترمذی و ابن ماجه و عن عائشة رضی الله عنها انها ذكرت الناد فبکلت روایت از عائشه که وی یاد کرد اتش و دوش  
را پس بکسبت فقال رسول الله پرگفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما یبکیک چه چیز در گریه آورده ترا ای عائشه قالت فکلت الناد  
فبکلت گفت عائشه یاد کردم اتش و دوش را پس بگریتم از ترس عذاب آن فصل تذکره ان اهلیکم یوم القیمة پس آید با وی آید شما اهل و عیال خود را و در روز  
قیامت و خبر دار باشید از احوال ایشان فقال رسول الله پرگفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اما فی ثلثة مواطن فلا ینال احد الا و ربه جلا  
پس یا و منی آرد و هیچ یکی هیچ یکی را عند المیزان نزد می‌زنان که بر یکسان اعمال را حتی یعلم اینخف میزان اندام فبقول انکم میدانگس که سبک آید از وی یا  
یا کران و عند الکتاب حین یقال دیگر نزد او کتاب بدست ها و ما قرا و الکتاب به روزی که گفته می‌شود بگریه بخواند کتاب را این انکس

الفصل الثالث

میکوید کتاب بدست راست وی میدهند و وی خوشحال میشود و میگوید بگردم بگیرم و بخوانم کتاب را حق یللم ان یقع کلاه تا آنکه میدانم کجا واقع شد کتاب  
 وی انی بمینه ام فی شماله بن وراه ظلم آیا در دست راست وی یا در دست چپ وی از پس پشت وی و در بعضی نسخ معارج او من ورا ظلمه است  
 و عند هر طواف و وضع بین خطی که در پیش سرط و قتی که نهاده شود میان دو نوح تیزتر از شمشیر و باریکتر از موسی و کز را نیده شود و مردم را بر آن  
 درین سه موطن همه حیران و در مانده بنفس خود باشند و کبیرا مجال یاد آوردن و خبر گرفتن نباشد و واه بود او و الف فصل الثالث عن عائشه رضی الله  
 عنها قال جاء رجل فقع بین یدی رسول الله آمد روی پس پشت نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقال برکت من ربی ان رسول الله ان  
 لی مملو کین بدرستیکه را غلامانند که بکند بوفی و دروغ میگویند با من حیث بوفی بی دینتی میکنند در حق من و بعضی بی فرامی میکنند مرا و اشتهم و اضربهم  
 و دشنام میگویند ایشان را و میزنم ایشان را از اقلی تا انهم پس چگونه خواهد بود و حال من روز قیامت از جهت ایشان و بسبب ایشان  
 فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا کان يوم القيمة یحب ما خانوک و عصو و کذوک و عقابک ایا هم چون  
 باشد روز قیامت حساب کرده میشود آنچه خیانت کرده اند و بی فرامی کرده اند و دروغ گفته اند این غلامان ترا و حساب کرده میشود و عذاب کرده و دشنام  
 دادن و زدن نسبت ایشان را فان کان عقابک ایا هم بقدر ذنوبهم پس اگر باشد عذاب کردن تو ایشان را بر اندازه کنان ایشان کان کفایا لک  
 و لا علیک باشد عذاب تو برابر کنان ایشان که نه سود تو و آنت و نه زیان تو و ان کان عقابک ایا هم دون ذنبهم و اگر باشد عذاب کردن تو ایشان  
 را و نه دکنه ایشان و کمتر از ان کان فضلا لک باشد از یا دتی مر تر از ایشان و ان کان عقابک ایا هم فوق ذنوبهم و اگر باشد عذاب کردن تو ایشان را  
 با لای کنا کان ایشان و بیشتر از ان اقص لهم منک الفضل قصاص گرفته میشود و ایشان را از تو آن نیا دتی رافعتی الی جمل و جعل یهتف و یکی پس  
 یکی شد امروز و بسنیا در در فریاد کردن و کر بر کردن را فقال له رسول الله پس گفت مرا و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم برای تانید و اثبات  
 آنهم فرمود و اما تقول الله تعالی آیا بخوانی قول خدا تعالی را که میگوید و نفع المواذین القط لیس فیهم ترا زوهای راست و درست را در روز  
 قیامت فلا نظلم نفس شیئا پس ظلم کرده نمیشود هیچ نفس چیزی را از ظلم و فرو گذاشته نمیشود حق و چیزی و ان کان مثقال حبه من خردل ایتنا بها و اگر باشد  
 عمل یا علم مقدار دانه از خردل می آید و حاضر میکرد اینهم را و کفی بنا حاسبین و بنده ایم حساب کنند که زیاده بر علم و عدل و انصورت فقال لعلی که گفت  
 آنم و یا رسول الله ما اجد لی و لولا مثیلا خیرا من مفا دقتهم نمی یابم مر خود را و مرا ایشان را بهتر از جدائی ایشان انهم کلهم احواد کوا کبر  
 مرا که ایشان همه آزاد اند و واه الترمذی و عنهما قالت سمعت رسول الله و هم از عائشه است که گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و  
 سلم یقول فی بعض صلواته که میگفت در بعض نمازهای خود که دعا میکرد در ان اللهم حسابنی حسابا یسیرا خدا و خدا حساب کن مرا و حسابهای مرا  
 حساب آسان قلت کتم یا رسول الله ما الحساب الیسو چه چیز است حساب آسان و صورت آن چیست قال ان میظر فی کتابه فیتجا و مزعنه  
 فرمود و صورت حساب سیر است که نگاه کند یعنی بنده در کتاب خود پس در کند و انشد تعالی از وی یعنی کتاب اعمال او را با و بناید و در کند و اگر ضعیف تر باشد  
 تعالی راجع دارند نیز صورت دارد و واه من فوق الحساب یومئذ یا عائشه هلك بدرستیکه شان نیست که کسی که کاوید و شد و وقت کرده شد حساب  
 را در آن روز ای عائشه تحقیق هلاک شد و واه احد و عن ابی سعید الخدری نه اتی رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت از ابی حمید  
 خدری که وی آمد آنحضرت را فقال اخبرنی من یقوی علی لقیاء القیمة پر گفت خبر ده مرا که چکس قوت خواهد داشت بر هیئت روز قیامت الذی  
 قال الله عز وجل انکس که گفته است خدا عز وجل در شان او یوم یقوم الناس لرب العالمین روزی که بایستند مردم نزد پروردگار جهانیان  
 درازی که آن روز دارد فقال یخفف علی المؤمنین پر گفت آنحضرت بک و اسان کردانیده میشود و ایتان در آن روز بر مسلمانان حق یکنون علیه  
 اک الصلوة المكتوبة تا آنکه می باشد آن روز بر وی نماند فرض که نهایت آن چهار رکعت است و عنه قال مثل رسول الله و هم از ابی سعید آمده است  
 که پرسیده شد پیغمبر صلی الله علیه و سلم عن یوم کان مقداره خمسين الف سنة از روزی که باشد مقدار آن پنجاه هزار سال ما طول هذا  
 اليوم چه عجب است در از وی این روز فقال پر گفت آنحضرت و الذی قضی بیده انه یخفف علی المؤمنین بذا سو کند که آن روز سبک کردانیده میشود  
 بر مسلمانان حق یکنون علیه من الصلوة المكتوبة تا آنکه می باشد سبک و آسان تر بر مسلمانان از نماز فرض یصلیها فی الدنیا که می گذارد و آنرا در  
 و واهما الیهقی فی کتاب البعث والنشور و عن اسماء بنت یزید عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال یخسر الناس فی صعيد  
 واحد یوم القیمة فراهم آورده میشود مردم در صعيد واحد روز قیامت صعيد در اصل معنی زمین و مرا و اینجا از بین فراخ هموار چنانکه در حدیث یک  
 آمده که زمین محشر زمین صید هموار است که میخزد پای در وی از جهت ملاست آن فینادی مناد پس آواز میداد آواز دهنده فیقول پس میگوید  
 آن آواز دهنده این الذین کانت تجانی جوفهم عن المضاجع کجا اندان کسی که دور و جدا می باشد بطلوهای ایشان از خواب کاهمی ایشان را

یا ربی

من بیاضی و علاج سفیدی

**المفصل الاول**

باین قیام قیام است از برای نماز و تهنید و بعضی جایزین مرد و اشترک نماز و تهنید و بعضی قیام قبل پس بر میخیزد از اهل محشر آنرا رست ایشان اینست حال  
 اگر ایشان کم باشند میان مردم فیه خلل و محنة بغیر حساب پس میدهند بشت را بی آنکه حساب کرده شود و از ایشان فیه قوم بسیار الناس الی کتب  
 پیرام کرده میشود مردم را بحساب گرفتن دعاء البهمنی فی شعب الایمان ۳۹ باب الحوض و الشفاعة حوض در نعت جمع شدن آب و سیلان او  
 و حیض که زمان را باشد و سبب سیلان دم است شش از آنست و در او اینی حوضی است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در روز قیامت باشد و صفای  
 وی در احادیث بیاید و دارد شده که هر پیغمبر را حوضی است در روز قیامت است همی بر آن و در و نماند و شفاعت مشق از شفع است و معنی آن در اصل یونانی  
 چیزی بچیزی است و شفع مغال و ترک معنی رفیع است مقابل فرو نیز یا بمعنی است و شفع که حق همایا است در زمینی که فروخته شود هم ازین قبیل است و در شفاعت  
 نیز پیوستن شفع است به مجرم بدرخواست کردن گناهان وی از درگاه رحمت و انواع شفاعت همه ثابت است مر سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم بعضی مخصوص  
 وی و بعضی بشارت و اول کسی که فتح باب شفاعت کند آنحضرت باشد پس در حقیقت شفاعت با همه راجع بحضرت وی بود و او است صاحب شفاعت علی  
 الاطلاق نوع اول شفاعت عظمی است که عام است مرتباً و خلاصه را و مخصوصاً پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که یکس را از انبیا صلوا الله و سلماء علیهم کما  
 جرات و اقدام بر آن نباشد و آن برای ازاحت و تعلیس از طول و توقف در عرصات و تعجیل حساب و حکم کرد که از انجالی و نقدس و بر آوردن از ان سدت و محنت  
 چنانکه در احادیث بیاید و دوم از برای در آوردن قومی در بشت بغیر حساب و ثبوت آن نیز وارد شده برای پیغمبر و نزد بعضی مخصوص بحضرت اوست سیدم  
 در اقوامی که حیات و سیات ایشان برابر باشد و با مداد شفاعت به بشت در آیند چهارم قومی که سختی و مستوجب و فزع شده باشند پس شفاعت کند و ایشانرا  
 به بشت در آورند پنجم برای رفع درجات و زیادت کرامات ششم درگاه کاران که بدو فزع در آمده باشند و شفاعت بر آیند و این شفاعت مشرک است میان  
 سایر انبیا و ملائکه و ملائکه و ملائکه و ملائکه در شفاعت حجت ششم و در تعجیل عذاب از آنرا که سختی عذاب مخلد شده باشد ششم برای اهل مدینه خاصه و هم برای  
 زیارت کنندگان در شریف بروج انبیا و اختصاص کند از کرم ۱۱ الفصل الاول عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیانا  
 انما اسیر فی الجنة فرؤا آنحضرت در شفاعت آنکه من سیر میکنم در بشت و ظاهر آنست که این سیر در بشت معلول باشد انا انما بنصر حافنا فبا بالدر  
 الجوف ناکاه رسیدم بجوی که در هر دو جانب او کنبه های مروارید پاکان منیانه کاواک اند یعنی بر کنیزی مروارید است مجوف قلت ما هذا پرسیدم چیست این  
 جوی این صفت یا جبرئیل قال هذا الکوث الزی عطاک دیک گفت این حوض کوثر است که داده است ترا پروردگار تو اشارت است بکبریه انا  
 اعطیناک الکوث و بیاری از مفسران آنرا بوضوح کوثر تفسیر کرده اند و تحقیق آنست که مراد بکوثر غیر کثیر مفرط است از علم و عمل و شرف و دارین و حوض مذکور کثیری  
 از آنست و بعضی با ولاد و اتباع و عطای امت تفسیر کرده این نیز داخل خبر کثیر است و این قوم را در بیان این سخنان بلند و کلمات ارجمند است برخی از ان در بیان  
 مناقب انبی عشر مذکور شده است فاذا طهنت مسلک افو پس ناکاه می بینم که کل وی مشک تیر بوی فاصلاست و ذفر بقیعتین سنت تیزی بوی خوش یا خوش  
 و مشک از فر مشک بغایت خوش و تیزی بوی و داه البخاری و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حوضی بسیار  
 امهر مسافت حوض من مقدار سیر یکماه است و نرو باه و سوا و کوشای وی برابرند یعنی مربع است و درازی و پهنای وی برابر مائة ابض مالهین  
 آب وی سفید از شیر است و درجه الطیب من المسک و بوی وی یعنی بوی آب وی خوشتر از بوی مشک و کبرانه کجوم السماء و کوزهای وی  
 مانند ستارهای آسمان است در بیاری و در خدانی من شیرب منه فلا بظماً اهدا کیکه نبو شد از ان حوض پس نشسته نکرده همیشه اگر کوید برین تقدیر  
 لذت انوار بشت بچه در یابند چه لذت آب بوجو تشنگی است و چون تشنگی نباشد لذت تیر نباشد کویم مراد تشنگی مفرط حمله است و نیز تشنگی و تشنگی الم  
 است که بر فغان لذتی متوهم میگردد و چون الم آن نباشد بدفع آن حاجت نیفتد و شاید در آنحال تشنگی لذت نبخشند و نیز در بشت هر چه خواهند حاصل  
 کرد و اگر تشنگی نیز خواهند حاصل کرد و متفق علیه و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان حوضی بعد من الجنة  
 من عیان بدستی که حوض من دور تر است از دوری الیه فنج بهره که نام شریعت از آخر شهرهای شام متصل دیای من از عدن که شهر است از شهرهای  
 من متصل دیای بند هوا شد مابینا من الشلج یقیق آب آن حوض سخت تر است در سفیدی از برف و احلی من العسل باللبن و شیرین تر از لبن  
 از است از شهد آمیخته با شیر و لا ینبته اکثر من عدد النجوم و بر اینیه آوند با همی بیشتر است از شمار ستارگان و انی لا اصدل الناس عنه و بدستی  
 که من سیر کنیم باز میدارم و میرانم مردم را یعنی امتان دیگر را از وی که ابعدا الرجل بل الناس عن حوضه چنانکه میرانند و شتران مردم را از حوض  
 خود قالوا گفتند یا رسول الله انصرنا و میشد آیامی شناسی ما در آنروز که غیبارا میرانی و باز میداری قال نعم گفت آنحضرت آری می شناسی  
 شمارا لکم سماء لیس لحد من الامم مرثا را علامتی و نشانی است که نیت مرپیج یکی از اینها را سیاه کبرین و سکون یا مقصور علامت  
 و محدود نیز آمده ثر دون علی غیر محجلین من ثل الوضوء می داند بر من سفید پشانی و دست و پا از بزرگانیست و وضو چنانکه گذشت در کتاب

الطهارة و باب فضل وضو و اذنه عن انس و در روایتی بر مسلم از انس اینچنین آمده که قال گفت آنحضرت فرمودی فیہ اباد فی الذی الفضل  
 و یدر میشو و در آن حوض آب ریخته ای طلا و نقره ابریشم کبره و عطر آبریز که در دجیم السماء مانند شمار ستارگان آسمان و فی آخری له عن ثوبان و در روایتی  
 دیگر بر مسلم از ثوبان اینچنین آمده که قال گفت انس مثل عن بشر ابه پرسیده شد آنحضرت را از آب آن حوض فقال ای گفت آمد با صفا من الکلب و احل من  
 العسل آب کوی سخت تر است از روی سفیدی از شیر و شیرین تر است از شهد بعثت فید من ابان بمهد اند من الحنظل احد هما من ذهب و الآخر من فضة  
 میریزند بزور و سیلان میکند بی در پی در آن حوض دونا و دان که مددی کنند آنرا از بهشت یکی از طلا و دیگری از نقره و عت بغین مجر و تار منقوشه شده  
 یعنی عس و قمر و غلبه و پی در پی آمدن و بیعت کبر غین و صنم آن از ضرب و نصر و پروا آمده و عیب با و موحده شده و صنم عین حمله از عیب یعنی بیایی  
 آب خوردن و شعیب یا تختانی و تار منقوشه و فتح عین حمله از عیب یعنی محراب یعنی روان شدن و بیرون آمدن آب نیز روایت است و نیز آب کبر  
 سیم شتی است از وزب یعنی سیلان آب یا فارسی است معرب بجزه و میزد و فارسی معنی بولاید و عن مهمل بن سعد قال قال رسول الله صلی  
 الله علیه و آله و سلم انی فر حکم علی الخوض من پیش رنده شام بر حوض و حوط بفتحین کسی را که بزد که پیتر از قوم به منزل رود تا حوض و دلو و ریسمان طلا  
 دارد و من مر علی شرب هر کسی که می گذرد بر من میزند آب آنرا و من شرب لم یظلم احد او بر که نباشد از آب آن تشنه نگردد و هرگز نبردن علی  
 اقوام اخر فسم بر این و در میانند و می در آیند برین کرده های بینی از امت من که می شناسم من ایشان را و بعضی منی و می شناسد ایشان را و حال  
 بینی و بدینهم پیتر حایل و مانع گردانیده می شود میان من و میان ایشان فاقول اللهم منی پس میگویم من بد رستیکه ایشان از منند فقال انک  
 لا ندری منا احد فوا بعد ک گفته میشود که تو در نمی یابی و ندری که چیزها در آن در و نوید آوری و ندری که از تو فاقول صحفا صفا من غیر بعدی  
 پس میگویم من دوری باد دوری با و از مقام قرب و رحمت مرگسانی را که تغیر دادند و دست مرا بعد از من معنی این حدیث نزدیک به معنی آن حدیث است  
 که در فصل اول در باب جزئی که در آنجا گفت ای صفا بی و شرح و تاویل آن با شما گذشت متفق علیه و عن انس ان النبی صلی الله علیه و آله  
 و سلم قال یجلس المؤمن يوم القيامة جسر کرده میشوند از جنین مسلمانان روز قیامت حتی یعموا بخلک تا آنکه در قید و راکورده میشوند و محزون  
 گردانیده میشوند بسبب جبر ففعلون لواستشفعنا الی دنا پس میگویند مسلمانان کاسکی طلب شفاعت میگردیم بسوی پروردگار خود و پیدا میگردیم  
 خود کسی را تا در حضرت وی شفاعت میگردیم و ما را فرجهایمان میکانا پس میجنانند و میرود ما را از اینجا که هستا ده ایم تا در راحت می انداخت و خلاص میگرد  
 ما را ازین اندوه و محنت فافون آدم پس می آیند آدم با ففعلون پس میگویند انما آدم ابو الناس تو آدمی پدر تمام مردم خلقت الله بیده پیدا کرد ترا و انما  
 بدست قدرت خود و بسکنان جنسها کن کرد این را بهشت خود را و احمد الله لا یفک و سا جدر دایند برای تو فرشتگان خود را و علما معا کشف و دانانید ترا و ما  
 همه چیز را اشفع لنا عند ربک شفاعت کن ما را نزد پروردگار تو که مخصوص گردانید ترا بان فضایل و کرامات حتی بهیچان میکانا هذا تا به راحت بخند  
 و ببرد ما را از اینجا که ما که بغایت سخت و دشوار است ففعل لست هنا که پس میگوید آدم نیست من در مقام و مرتبه که کان میبرید شما تا جرات کنم و در  
 در مقام شفاعت و ابتدایم و فتح این باب بنایم و بدک خطبته النبی اصحاب و یاد میکنند وی علیه السلام گناه و تفسیر خود را که رسیده بود او را اکل من  
 الشجرة که خوردن اوست از درخت و خطی عنها و حال آنکه تحقیق نمی کرده شده بود از نزدیک شدن بان و لکن ابوا فوجا اول بنی بعثه الله  
 الارض و لیکن بیاید نوح را که اول بنی مرسل است که فرستاده است او را الله بر کافران روی زمین فافون فوجا پس می آیند نوح را ففعل لست  
 هنا که پس میگوید نوح نیست من در اینجا و درین مقام که شما کان میبرید و بدک خطبته النبی اصحاب سواله و به بغیر علم و یاد میکنند نوح که خود  
 را که رسید بوی و آن سوال کردن اوست پروردگار خود را در بنات پیرا دانسته و تحقیق ناکرده که این سوال می بایست کرد یا نه تا عتاب آید که یا نوح میسر  
 از آن چه بدان علم نداری و لکن ابوا ابراهیم خلیل الرحمن و لیکن بیاید ابراهیم را که دوست خدای جبرائیل است قال فرمود آنحضرت فافون ابراهیم  
 پس می آیند ابراهیم را ففعل انی لست هنا که پس میگوید ابراهیم بد رستیکه من نیستم در مقام و منزلت او را آن و بدک ثلث کذبات کذب من و یاد میکنند  
 ابراهیم سه دروغ را که گفته بود آنرا و دنیا و حقیقت آنرا دروغ اند بلکه دروغ ما و در صورت دروغ اند و لیکن چون مقام و مرتبه انبیا عالی است  
 بر ایشان با شال این امور میخواند رود یکی از آن سه دروغ آنکه قوم او بتماشای عیدی که داشتند بیرون میرفتند او خواست که نزد و فرصت یابد و  
 بتان ایشان را بشکند گفت من بجایم باشم بیرون نمی توانم رفت و بطا بر باری ندانست اما چه توان دانست شاید که در باطن بوده باشد و مزاج آدمی  
 را در اکثری خللی و انحراقی نبود و شاید که بجای دل بی ذوقی آن مراد داشته که محبت کفر و عدا د ایشان بود و دوم آنکه چون بتان ایشان را شکست گفتند  
 تو کردی این را با ما ابراهیم گفت من نکردم بلکه این بت کلان کرد یعنی باعث و بانی بر این فعل مراد جو داین بت شد که بعد از تعظیم شما ممتاز و متفرد است  
 یا مقصود پست و از انرا ایشان چنانکه یکی خطی بنویسد و رعایت حق و لطافت و دیگری که آنرا نتواند نوشت کوید تو نوشته این خط و دیگری که بنویستند

تو نوشته گایت میکند از آنکه اینچنین نوشتن از تو هرگز نیاید سیوم آنکه زو به خود را که ساره نام داشت بخت استخلاص از ظلم آن کافر گفت این خواهر منست و مرا  
 اخوت اسلام داشت و نیز دختر عم وی و لکن اینو موسی عبد الله افاه الله التوریه و لیکن بایده موسی را که بنده است او را شد تعالی  
 توریست که کتابی عظیم الشان است و کبریا بنی اسرائیل تابع او نید و کله و فریجها و سخن گفت الله تعالی با وی بواسطه و نزدیک گردانید او را از دار محرم  
 امر حضرت خود ساخت قال فباثون موسی فبقول انی لست هناك گفت پس می آید موسی با پس میگوید موسی خیم من در بیقام و اهل آن و بعد از خطبه  
 الفی اصاب قتلہ النفس و یاد میکند موسی که خود را که رسید بوی دان اشق قتل است که او رستی زد و کار وی بیکت تمام کرد و لکن ابوالعباس  
 عبد الله و رسولہ و روح الله و کله و لیکن بایده عیسی را که بنده خاص خداست فرستاده است و روحانی است که بی او و جانی حضرت عیسی پیدا  
 شد با سبب حیات اجسام و قلوب است و کله او است که بیک کله کن پیدا شده و در حد کلام کرده فباثون عیسی فبقول لست هنا که بر می آید عیسی  
 پس میگوید عیسی من خیم در اینجا و این کار و عیسی علیه السلام عذری بیان نکرد و خطیه ز خود را دنیا ورد و گفته اند شاید که توقف وی علیه السلام بخت شتر نیک  
 بود که از محنت و اقوامی نصاری بروی و بر والدہ وی باو بیت داشت و در بعضی روایات مذکور نیز شده و احتمال دارد که وی علیه السلام خود را با قطع نظر از  
 اعتذار و متک بدان اهل این مقام که فقیاب شفاعت است مرا عده خلائق را نیافت و جرات بر آن نکرد و صواب است که بنده انبیا و مرسلین صلوات الله علیهم  
 اجمعین از آمدن دین مقام و اتمام بر این کار عاجز و قاصرند بی جستار و با عتذار و لیکن در ظاهر عذری نیز که دند بخیر سید المرسلین امام النبیین که به بهایت  
 قرب و عزت و مہکانت محض است و محمود و محبوب حضرت اوست و بلند او را حدیث دیگر آمده که انبیا همه گفتند که اهل این کلاسیم و میگویند و تعقیب و تعقیب  
 نمایند و اندام و لکن ابوالاحمد عبد الله غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و لیکن بایده محمد را صلی الله علیه و آله وسلم که بنده است که امر زید است خدا  
 مراد بر هر پیش که شتر از آن بان وی و هر چه پس آمده بد آنکه احوال و تاویلات دیدنی است بعضی گفته اند که مرا و بغفرت عصمت و جمیع انبیا صلوات الله علیهم اجمعین  
 محصور و مغفونند و آنچه حضرت ایشان منسوب است از جنس کلمات هر یکی از آنها را تا و بی و توجیهی است حضور ما سید انبیا صلی الله علیه و آله وسلم که هرگز در هیچ وقت  
 خطیه و سید انحضرت وی بوجو دنیا مده و لیکن او را خود دادند و در دنیا و اعلام نمودند بدانند دیگر از اولیاد ایشان یاد آور و دند خطیبات خود را و احسن اقوال آنکه  
 این کلمه شریف است انحضرت غوث برای سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم که در اینجا گنای باشد و مغفرتی بود و صاحبان و مالکان چون از بنده خاص خود را  
 و خوشنود شوند و خواهند که اختصاص امتیاز آن بنده را اظهار نمایند و سرفراز سازند گویند که ترا بختیدیم هر چه کردی و هر چه کنی ترا عاف است و بر تو هیچ کفری نه و با  
 اقوال نیز شرح ذکر کرده ایم قال گفت انحضرت فباثونی پس بایده فاسناذن علی بی فی اذین طلبا ذن و آمدن می کنم بر پروردگار خود و در سر غوثی که مقامی خاص  
 و جای محض است که بچسب را در آن مدخلی و گنجایشی بنو و فوذن لی علیه پس اذن کرده میشود در آمدن بروی تعالی فاذا اوابنه و فعت مساجد پس چون می فرمود  
 تعالی و تقدس می افتم سجده کشنده بدعی ما شاء الله ان بدعی پس میگرد و دور با میکند را پروردگار تعالی و سجده چند آنکه میگوید که بگذار و ببقول ارفع محمد  
 پر از آن میگوید سر بر آری محمد مجترب المطلب من می ستوده در کاهن ای بنده خاص من و فل شمع و بگو هر چه میگوئی بشنوده میشود و اجابت نموده میشود و اشفع  
 تشفع و شفاعت کن هر که را میخواهی قبول کرده شود و شفاعت از تو و سل خطه و بطلب هر چه میخواهی داده میشود از افعال گفت انحضرت فادفع و بطلب بریدم  
 سر خود را فاشی علی بی بثناء و بطلب بطلبه پس ستایش سکیم پروردگار خود و بثناء ستودنی که می آموزد پروردگار تعالی مرا بعد از وقت و ازین جت این  
 را مقام حمد و مقام محمود و کونید و ازینجا معلوم کرد که شفع را باید که اول حمد و ثنائی شفع کوید تا بقر و رضای وی شرف کرد و بقبول شفاعت نیاز کرد و در شافع  
 پسر شفاعت سکیم فعدلی حدایس مد میکند پروردگار تعالی برای من حدی معین یعنی تعیین نماید طایفه محض من از کاه کاران را برای شفاعت چنانچه نیازان فای  
 کاران و شراب خوانان را مثلاً و حکم میکند که این طایفه را شفاعت کن فاخرج فاخرجهم من النار و پس بیرون می آید از کاه حضور و بیرون می آید این طایفه را از آتش و  
 و ادخلهم الجنة و می آید از در بهشت و ازینجا معلوم میشود که ستمان شفاعت در اینجا غیر این محبوبان که ذکر کرده شدند و دیگران نیز بودند که ایشان را بی توقف از آتش  
 فرستاده بودند چون ذکر شفاعت اینها نیز کرد و مراد بناد اینها که می خست است که از توبه قاتب حاصل شده و مراد باخرج استخلاص از آتش است که اقبل و اندام علم فاعود  
 الثانیه پسر بر یکدم و میروم بد کاه باردوم برای شفاعت طوائف دیگر فاسناذن علی بی فی دایره فوذن لی علیه فاذا اوابنه و فعت مساجد افند عی  
 ما شاء الله ان بدعی فبقول ارفع محمد و فل شمع و اشفع تشفع و سل خطه قال فادفع و اسی فاشی علی بی بثناء و بطلب بطلبه  
 فاشفع فعدلی حدایس فاخرجهم من النار و ادخلهم الجنة فاعود الثالث فاسناذن علی بی فی دایره فوذن لی علیه فاذا اوابنه  
 و فعت مساجد افند عی ما شاء الله ان بدعی فبقول ارفع محمد و فل شمع و اشفع تشفع و سل خطه قال فادفع و اسی فاشی علی بی  
 بثناء فعدلی حدایس فاخرجهم من النار و ادخلهم الجنة فاعود و اسی فاشی علی بی فادفع و اسی فاشی علی بی فادفع و اسی فاشی علی بی فادفع و اسی فاشی علی بی  
 القرآن کر که یکم تحقیق جس کرده و نخواهد داشت و اقرآن ای و جب علیه الخلود یعنی لیک واجب کشته بروی همیشه بودن در دوزخ یعنی کافران فاعود

آنجا که در حدیث  
 حج







از آدمیان گفتند یا رسول الله هل نؤی دنیا یوم القیمة آیا می بینم پروردگار خود را و زیارت قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نعم آری می بینید پروردگار خود را بعد از آن از برای تحقیق و اثبات حال رویت فرمود هل تضادون فی دویة الشمس بالظلمة صور الیس بها صحاب ایشک میکنید و از دعام بنیاید و در دیدن آفتاب و در نیمه روز گناه که نیت با وی ابری صحبها و عله کثا ده شدن ابراز روی آفتاب و هل تضادون فی دویة القمر لیلہ البدره صور الیس بها صحاب و ایشک میکنید و در دیدن ماه و در شب چار دهم کثا ده که نیت در وی ابری قال رسول الله فی ما تضادون فی دویة الله یوم القیمة الا کما تضادون فی دویة احدھا فرمود شک نکنید و در دیدن خدا تعالی روز قیامت مگر چنانکه شک میکنید و در دیدن یکی از آن دو یعنی آفتاب و ماهتاب و در دیدن آفتاب و ماهتاب خود قطعا شک ندارید پس بدانید که آنجا نیز شک نخواهید داشت و گفته اند که این رویت که اینجا ذکر است غیر رویتی است که ثواب نومناست و در شبست و این رویت متحالی است از حق تعالی که واقع میشود بدان تیرمیان کسی که عبادت کرده است خدا و میان کسی که عبادت کرده است طواغیت را و امتحان و ابتلا برندگان جاریست در آن روز تا وقت فراغ احساب و قریع جزا از ثواب و عقاب و آخرت اگر چه در جزا است واقع میشود گاهی در وی امتحان چنانکه دنیا دار امتحانست و گاهی واقع میشود در وی جزا چنانکه فرموده است و اما صلیکم من مصیبة فیا کسب لیکم کذا قال الطیبی و الله اعلم اذا کان یوم القیمة اذن مؤذن چون میباشد روز قیامت آواز میدهد آواز دهنده لیتبع کل امه ما کان تعبد باید که در پی رو و بر کرده چیز را که عبادت میکرد و از افلا بیضی احد کان یعبد غیر الله پس باقی نمیدانیم مگر آنکه عبادت میکرد غیر خدا را من الاصلنام و الانصاب اصنام جمع صنم معنی بت و انصاب جمع نصب سکنی که بر پا کرده شود و عباد کرده شود و اورا و فوج کرده شود و نزد آن بقصد تقرب و طاعت الا یسافطون فی النار مگر آنکه می شنیدیم عابد و معبود در آتش دوزخ حقیقی ذالم یبلی الا من کان یعبد الله یبلی و فاجرا آنکه چون باقی نماند مگر کسی که عبادت میکند خدا را از نیکو کار و بد کرده و در وسط و عاصی انا هم رب العالمین می آید ایشان را پروردگار جهانین و سلطان وی و تجلی میکند وی تعالی بر ایشان بقرب و بحقیقت ایشان و جمعی از صفات حق است که اسناد کرده است از ابدات خود در کتاب مجید و وارد شده است در کلام رسول وی و اعتقاد میکنیم ما از برای آنکه کیفیت کز بداییم و منزه بیداریم از حرکت و انتقال که در ایشان و جمعی بخلوقات میباشد چنانکه حکم سائر تشابهات است با کونیم می آید فرشته از فرشتگان او و طبیی نقل کرده که تواند که اندک تعالی و تقدس در صورت کلی از ملائکه که مشاب صفات آنرا هستند تا اما امتحان کند پس چون این ملک و این صورت بگوید که من پروردگار شما ام و به بیند بر وی علامات مخلوق انکار کنند و بدانند که نه پروردگار است تعالی و تقدس و استعافه نمایند و طبیی را درین مقام کلام شیع است نقل از شرح حدیث قال فماذا انظرون میگوید اندک تعالی بابیان پس چه چیز انتظار دارید بیع کل امه ما کان تعبد در پی میرود و بر کرده چیز را که عبادت میکند یعنی شما چرا نمیرید قالوا یا دینا فادقنا الناس فی الدنیا میگویند ایشان ای پروردگار ما جدا کنی ویم مردم را در دنیا افقو ما کنا الهمم در حال محتاج تر بودن ما بسوی این مردم و لهم نصاب جهنم و مصاحبت نکردیم با ایشان و متابعت نکرده ایشان را پس اکنون چون متابعت میکنیم ایشان را و حال آنکه بی نیازیم از ایشان و ایشان و معبودان ایشان همه سیمه دوزخ اند و فی دوا ید ابی هر و در روایت ابی هریره انجین آمده که فیهولون هذا مکانا پس میگویند این عبادت کنندگان حق این است جایی ما و نمیریم حقیقیاتینا دنیا تا آنکه بیایند پروردگار ما فاذا جاء دینا عرفناه پس وقتی که بیاید پروردگار ما ایشان را و او را فی دوا ید ابی سعید و در روایت ابی سعید خدری انجین آمده که فیهول هل بیکم و بینه آیه تصرفند پس میگوید پروردگار تعالی آیا هست میان شما و میان پروردگار تعالی نشانی که بدان می شناسید او را فیهولون نعم پس میگویند آری هست میان ما و میان وی نشانی فیکشف عن ساق پر انکار کرده میشود و نموده میشود یا کشف میکند و بنماید ساق را شرح این سابقا ذکر فضل اول اباب لا تقوم الساعة الا علی شرار الناس گذشته است که مراد باقی شدت و محنت است و کشف ساق مثل است در شدت و بعضی گویند مراد نور عظیم است با جماعه از ملائکه و صواب است که توقف کنند و تاویل ننمایند و حقیقت معنی مراد را تفویض بعلم حق کنند فلا یبقی من کان یعبد الله من تلقا نفسه پس باقی نمیدانسی که سجده میکرد و پر خدا را یعنی در دنیا از جان بنفس خود یعنی با خلاص نه برای ریای خلق و ملاحظه ایشان و خوف شمشیر الا اذن الله له بالسجود مگر آنکه اذن میکند الله تعالی مراد را بسجود و میر میگرداند سجده ایشان را و لا یبقی من کان یسجد اتقاء و دیاء و باقی نمیدانسی که سجده میکرد از جبت پرین و زرس و قتل و غارت و برای نمودن مردم الاجل الله ظهوره طبعه واحده مگر آنکه میگرداند خدا تعالی پشت او را یک لحظ که بنده دستخوار او نباشد تا تواند دو تا شد و سجده کرد و کلا ادادان یسجد خو علی قناه برگاه که خواهد که سجده کند می افتد بر پس سر خود و فریضه بکسر علی جهم بهتر زده میشود و نموده میشود بل صراط بر دوزخ و محل الشفاعة و حلول میکند و واقع میشود شفاعة و یهولون و میگویند یعنی انبیا محبت ایشان خود برای طلب سلامت استقامت ایشان چنانکه در حدیث ابی هریره تصریح بیاید اللهم سلم سلم خداوند سلامت بگذران ایشان را از صراط تا در آتش نیفتند فیهم المؤمنون پس پس میکنند مسلمانان از صراط با قسام براندازه علی و استقامت بر دین شریعت که در حقیقت این بل مثل صراط سقیم شریعت است که با ریک ترا شمشیر

است و سلوک کردن آن دشوار است اما درین معنی گفته شده پس کار عریضی است عجب کل و آسان چون جبر صراط است بسی روشن و بار یک فعل المومنین  
 کطرف العین پس میگردند بعضی مؤمنان مانند چشم زدن و کالبرق و بعضی مانند برق که در آسمان درخشد و کالبرق و بعضی مانند باران و کالطیر و بعضی مانند پرندگان و کالجان  
 انخیل و بعضی مانند اسبان تیز رو و خوش رفتار و الوکاب و بعضی مانند شتران مناج مسلم پس بعضی از مؤمنان نجات یابنده سلامت داده شده اند از آتش و دوزخ یعنی  
 از راهی که میگردند و غیره با ایشان هیچ ضرری و محذور و مومسل و بعضی کسانی اند که مجروح و خراشیده میشوند و پراکنده میشوند پوستهای ایشان پس از آن رها  
 کرده و کشته میشوند و خلاص کرده میشوند از آتش و ملک و دوزخ و فی ما وجهتم و بعضی بپرده کرده و انداخته و رانده میشوند در آتش و مکدوس بین مملکت نیز روایت است بهین  
 معنی و مکدوس بضم میم و فتح کاف و سکون را و فتح دال نیز آمده یعنی بسته و دیندار کرده و جمع ساخته و بر یکدیگر انداخته میشوند در آتش حتی اذا خلع المومنون  
 من النار تا آنکه چون خلاص شوند این مسلمانان که افتاده بودند در آتش و بیرون آیند از آتش یعنی بعضی از ایشان بعد از چیدن عذاب بمقدار معصیت و پاک  
 شدن از آتایش و از اینجا معلوم شد که مؤمنان همیشه در عذاب نباشند و بیرون می آیند آخر از آن و شفاعت میکنند و یکبار از آتش نبرده اند بسبب کثرت  
 معاصی ایشان و مبالغه میکنند در مطالبه و سئلت از حق عز و علا بر آمدن ایشان را چنانچه فرمود فوالذی نفسی بیده ما من احد منکم با شد مناشد  
 بگوید سوگند که نیت هیچ کس از شما سخت تر از روی طلب و سؤال و شفاعت فی الحقی قد تبین لکم در حق که بر تحقیق ظاهر و ثابت شده بر خضم من المومنین الله  
 یومر القیمة لاخواتهم الذین فی النار از مؤمنان در مناشدت و مطالبت و سئلت کردن مر خدا را روز قیامت و برادران خود را که در آتش دوزخ اند  
 یعنی شما در حق که ثابت و ظاهر میباشند بر خضم چگونه مطالبت و مؤاخذهت بجد و مبالغه میکنند مؤمنان در شفاعت کردن برادران خود را که در آتش دوزخ مانده  
 اند و بیرون آوردن ایشان از آن عذاب و مبالغت و سئلت از جناب حق تعالی بیشتر نمایند بقیولون دنیا کافوا بصلون معنا و بصومون و بحجون میگویند بزرگوار  
 ای پروردگار ما و ندهایشان که نماز میگذارند با ما و روزه میدهند و حج میکردند و فیکال لهم اخرجوا من عرفتم پس گفته میشود و ما را بیرون آرید کسی را  
 به شهادت که از اهل خیر و صلاح است چنانکه از سیاق حدیث ظاهر است فیومر صومهم علی النار دین حرام گردانیده میشود و صورتهای ایشان یعنی رویها  
 مؤمنان که در دوزخند تا شناخته شوند فیخرجون خلقا کثیرا پس بیرون می آورند خلق بسیار را که بقیولون دنیا ما بقی فیها احد من امرتنا به بیشتر میکنند  
 ای پروردگار ما بقی ماند در آتش هیچ کس از آن کسانی که امر کردی ما را بر آوردن دنیا بقیول ادعوا من وجدتم فی قلبه مثقال دینار من خیر فانحرو  
 پس بگوید پروردگار تعالی باز گردید پس کسی که باید در دل وی مقدار دینار از نیکی بیرون آرید او را فیخرجون خلقا کثیرا پس بیرون می آورند مردم بسیار را  
 تم بقیول ادعوا من وجدتم فی قلبه مثقال نصف دینار من خیر فانحرو فیخرجون خلقا کثیرا ثم یقول ادعوا من وجدتم فی قلبه مثقال دینار من خیر فانحرو  
 فی قلبه مثقال ذرة من خیر فانحرو فیخرجون خلقا کثیرا ثم یقولون دنیا ما بقی فیها خیرا پس میگویند این مؤمنان ای پروردگار ما نکند شتم  
 از آتش نیکی را یعنی از اهل نیکی کسی را که ادنی نیکی او زده از او زیاد بر اصل ایمان داشت خواه از اعمال جوارح یا از اعمال قلب بقیول الله تعالی پس  
 میگوید الله تعالی شفعت الملائكة و شفعت النبیون و شفعت المؤمنون شفاعت کردند فرشتگان و شفاعت کردند پیغمبران و شفاعت کردند مؤمنان  
 و شفاعت همه ایشان مخصوص بود کسانی که نیکی کردند اگر چه مقدار ذره باشد زیاد بر اصل ایمان و لم یبق الا ارحم الراحمین و باقی ماند مگر صرف رحمت پروردگار  
 تعالی که هر بان ترین مهربان است فیقبض قبضه من النار پس بگیرد پروردگار تعالی و تقدس یک مشت مردم را از آتش دوزخ فیخرج منها قوما لم یعملوا  
 خیرا قط پس بیرون می آرد وی تعالی از آتش هر کسی را که نکرده اند هیچ نیکی را بر کثرت زیاد بر اصل ایمان قد عاده و احما قومی که تحقیق گفته اند در دوزخ مانند انگشتان  
 رجم بضم حاء جمع و معنی رجم غرق است فیلقیهم فی نهر فی احواله الجنة یقال لها نهر الحیوة پس می اندازد ایشان را در جوی که واقع است در بهشت و در بهشت  
 بهشت و راههای وی و گفته میشود و ما را در جوی زندگانی و افواه راجع فیهته دشته اند بضم فاء تشدید و او مفتوحه و فی الصرح فیهته بالضم و التشدید و با نه کوئی  
 ادیان جوی و در مشارق الانوار گفته که ما را در تخت مسالک فصور حبت و منازل و می مراد است فیخرجون مند پس بیرون می آیند از آن هزار و تازه که ما را خروج  
 الجنة فی حلیل السیل چنانکه بیرون می آید جبهه درخشا که بالای سیل میباشد جبهه کبریا تخم ترها و در مشاهدتی گفته که جبهه کبریا اسم جامع است بر همه  
 ترها را که چون با وز و در پراکنده کرد و در صراح گفته که جبهه الکسرتخیمای دشتی که از وی قوت نشود و وجهه شبیه زود درستن و تر و تازه شدن است و حلیل  
 سین مجاز حمله بر وزن فیصل آنچه بر میدارد و از اسیل از کل و خض و خاشاک فیخرجون کاللولی فی دقا بهم الخواتم پس بیرون می آیند مانند مروارید پاک و صاف  
 و روشن و در دهنای ایشان قاشها و بلامتها که بدان شناخته می شوند و ممتاز میگردند از آنها که مغفور نشده اند و پراکنده اند از آتش و سید و واسطه عمل صاف  
 فیقول اهل الجنة پس میگویند بهشتیان هو لاء عتقاء الرحمن این جمعه آزاد کرده شده که آن خدای مهربان اند که ادخلهم الجنة بغیر عمل  
 معلوم و آورده است ایشان را در بهشت بی سابقه علی که کرده اند و لاخیر قدمه و بی واسطه نیکی که پیش فرستادند از آنرا فیقال لهم لکم ما دیتهم پس  
 گفته میشود و مرا ایشان را مر شما راست آنچه دیدید از انعام و اکرام و مشله بعد و نعمتهای دیگر است مثل آن با آن و طبیعتی گفت معنی این است که تا هر جا که

پایین

و چون باران  
 ببارد و زود در  
 کشت و زرع و بهشت  
 او عرفت جبهه رویت  
 است که در دوش  
 و خاشاک خود  
 برود

ببینید و چشم شمار آن بنفید و نظر شما آنجا کار کند برای شماست مانند آن باهست اگر کنید پس فرق پیدا شد میان عالمان و غیر عالمان چون همه در بهشت درآمدند  
 بنعم آن سرور و مشرف شدند زیاد و بر آن چه تصور توان کرد جوابش آنکه بهشت را درجات و مراتب است بعد و نهایت همه در بهشت درآمدند و در نعمتهای ظاهری  
 شرکت شدند اما جزای اعمال و امتیاز عمل باقیست و با وجود آن همه فضل و است پرستی من بشمار و الله ذو فضل عظیم و از اینجا باید دانست که عمل و عبادت برای بهشت  
 و نعم آن نیت آن و طایفه بندگی و مقتضای محبت است و اجر و جزای آن فضل و کرم است و با وجود آن هیچ عمل نرزد و میضایع نبود و هر چیز را اجر میبخشد  
 و مرتب و در جنتی باشد متفق علیه <sup>۱۲</sup> و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا دخل اهل الجنة الجنة و اهل النار النار و هم از  
 ابی سعید خدری است که گفت گفت پیغمبر خدا وقتی که در آید بهشتیان بهشت را و دوزخیان دوزخ را بگوید تعالی میگوید تعالی من کان فی  
 قلبه مثقال حبة من خردل من ایمان فاخرجوه کسی که ست در دل وی مقدار دانه از خردل از ایمان پس بیرون آرید او را از دوزخ فخرجون قد  
 امضوا و عادوا و احما پس بیرون آیند و حال آنکه به تحقیق سوخته اند و کشته اند مانند آنکه است فیلقون فی نهر الحیوة پس نذاخته میشوند در نهر حیات  
 فینبتون کما تنبت الحبة فی حمیل السیل پس میرویند و تر و تازه میشوند چنانکه میروید چه در حمیل سیل الم تر و انما تخرج صفراء ملتوية آیا نمی بینید که  
 چه بیرون می آید زرد و در بهیم بچیده یعنی تر و تازه متفق علیه و عن ابی هریره ان الناس قالوا روایت است از ابی هریره که مردم گفتند یا رسول  
 الله هل نری دینا یوم القيمة ایامی منیم بار و در کار خود را روز قیامت فذکر معنی حدیث ابی سعید پس ذکر کرد معنی حدیث ابی سعید خدری  
 که گذشت اگر چه در لفظ اختلافی دارد و غیر کشف الساق جز ذکر کشف ساق که در حدیث ابی هریره نیت و قال و گفت ابی هریره بجای آنکه در حدیث  
 ابی سعید گذشت ثم یضرب الحجر علی جهم الی آخره این عبارت را که در معنی اوست یضرب الصراط بین ظهرا فی جهم زده میشود و بر پا کرد میشود  
 صراط در میان دوزخ فاکون اول من یخرج من الوسل بامته پس میباشم نخستین کسی که میکند از صراط از پیغمبران با امت خود و لا  
 یتکلم یومئذ الا الوسل و سخن نمیکند و مجال سخن ندارد در آن روز هیچکس که پیغمبران و کلام الوسل یومئذ و سخن پیغمبران در آن روز نیست که اللهم  
 سلم سلم و فی جهم و در دوزخ کلا لیب جمع کلوب بفتح کاف و تشدید لام مضمومه آهنی سرک و بعضی گفته آهن شعبه دارد که آویخته میشود بدان گوشت  
 مثل شوك السعدان مانند خارهای سعدان بفتح سین و سکون عین کیایی است که مار و را خارهاست مانند سرسپان و آن بهترین چوبی شتر است و  
 نومی گفته مار و را خارهای بزرگ است مانند خشک هر جانب و خارهای و را خشک سعدان نیز که بید لا یعلم قدر عظمتها الا الله نمیداند مقدار بزرگی آن  
 هیچکس که خدا تحطف الناس باعالمهم میر باید آن کلا لیب مردم را بر دارهای ایشان و تحطف کسب طار و بفتح آن هر دو است فنهیم من یوقی بعله  
 پس بعضی از ایشان کسی است که هلاک کرده میشود بگردار خود و منهم من یخردل فیینجو و بعضی از ایشان کسی است که خمر شهید میشود و پاره کرده  
 میشود و پسته نجات می باید و خلاص میشود پس کافرا هلاک کرده میشود و نجات نمی باید و فاسق خدش و کدس کرده میشود و پسته نجات می باید بحتی اذ افغ  
 الله من القضاء بین عباده تا آنکه چون میرد از خدا تعالی از حکم کردن میان بدکاران خود و تمام میکند آنرا و ادا دان بخرج من النار و ادا دان  
 بخوجه و میخورد که بیرون آید کسی را که میخورد بیرون آید او را من کان یشهد ان لا اله الا الله از آن کسان که گواهی میدهند که نیست هیچ معبود  
 بحق جز خدا و محمد فرستاده اوست امور الملائكة ان یخرجوا من یعبدا الله میفرماید فرشتگان را که بیرون آرند کسی را که پرستش میکند خدای را یعنی  
 ایمان دارد و معبودیت او را و غیر او فیخرجونهم و معروفهیم با نامر الجود پس بیرون می آرند فرشتگان ایشان را و می شناسند ایشان را به نشان های سجده  
 و حرم الله علی المنادان تا کل اثر الجود و حرام گردانیده است خدای تعالی بر آتش دوزخ که بخورد اثر سجود را بعضی گفته اند که مراد با اثر سجده است  
 و بعضی سایر اعضا که بر آن سجده کنند آمده نموده و آن هفت عضو است دو پای و دوزانو و دو دست و جبهه فیخرجون من النار و ادا دان متخشا پس بیرون  
 آورده میشوند از آتش و حال آنکه تحقیق سوخته و سیاه شده اند فیصب علیهم ماء الحیوة پس ریخته میشود بر ایشان آب حیات و این منافات ندارد  
 بلکه دآورد و میشود در نهر حیات فینبتون کما تنبت الحبة فی حمیل السیل پس میرویند و تر و تازه میشوند چنانچه میروید آن تخم درخس و خاشاک سیل و بیعی  
 و جل به الجنة و النار و باقی میان مردوی میان بهشت و دوزخ و هو اهل النار و اهل الجنة و آن مرد پس دوزخیان است در آیدن بهشت یا  
 مقبل و وجهه قبل النار و روی آورده است بجانب آتش فبقول یا ذبا صرف و جمعی عن النار پس میگوید آن مرد دای پرورد کار من بگردان روی را از آتش  
 دوزخ و قد قشبنی یحما و تحقیق ایذا کرد مرا بوی آتش دوزخ به جهت سوختن دوزخیان در آن و تواند که آتش دوزخ را در حد ذات بومی بد باشد قشبن  
 زهر دادن و آید کردن بر کرده مستعد قشبنی یحما می آیدانی و قشبه الدخان وقتی که بکند بینی را دود و قشبن در روایت تخفیف است و از صراح تشدید معلوم میشود  
 و احرق فی ذکاء ها و سوخت مر اسختی و گرمی و زبانه زدن آتش و ذکا بزال مجه بفتح و عادت نرزد روایت و لیکن معروف در لغت مصراست و ایا معنی  
 زیرکی و نیز فتنی بضم و است با اتفاق فبقول هل عسیت ان اقل ذلك ان تسأل غیر ذلک پس میگوید پرورد کار تعالی آیا نزدیک است که اگر



بگویم من گنا یعنی بگردانم روی ترا از آتش و دوزخ سوال کنی و بخواهی جزاین چیز دیگر افعیقول لا و خذتک پس میگوید آمدن سوال میکنم و بنوعی هم چیزی دیگر را سوگند بفرست تو  
 فیعلی الله ما شاء الله من عهد و میثاق پس میدهد این مرد خدایتالی را از چیزی که میخواهد خدایتالی از پیمان و استواری آن فیصد فاعطی وجهه عن الناد پس میگوید  
 خدایتالی روی و آتش را تا اقبل به علی الجنة پس چون معنی داد خدایتالی او را بر بشت دای بهجها می بیند حسن و نصارت آن را مسکت ما شاء الله ان  
 یسکت پس خاموش میماند مانی که میخواهد خدایتالی که خاموش باشد ثم قال یا دب قدمی عند باب الجنة پس میگوید پروردگار من پیش بر سر از در بشت  
 فیقول الله تبارک و تعالی الیس قد اعطیت العهد و الميثاق آیا نیت که تحقیق داده تو پیمانها را و استواری را ان لا تنسأل غیر الذی کنت سالت  
 برین که سوال کنی جز آنچه سوال کرده بودی یعنی که روی مرا بجانب بشت آری فیقول یا دب لا اكون اشقی خلقک پس میگوید پروردگار من نباشم من بد بخت  
 خلق تو که بیرون بشت افتاده باشم مسلمان همه درون و اگر در بشت نباشم باری کم از آن جزو که بر در بشت باشم فیقول فاعسیبت ان اعطیت ذلك ان  
 تنسأل غیره پس میگوید پروردگار تعالی پس صیت که نزدیک است که اگر داده شوی تو از این که پیش برده شوی بر در بشت سوال کنی جز آن چیز دیگر افعیقول پس میگوید  
 آن مرد لا و خذتک لا امسأل غیرک سوگند بفرست تو سوال میکنم از تو جز آن را اگر گفته شود چرا عاقب نمیکند پروردگار تعالی او را بر شکست عهد و سوگند جایش آنکه جا  
 احوال و الهان و مجانبین است و وی در آن معذور است یا آنکه آنجا تکلیف نیت تا مواخذ که کند فیعلی به ما شاء من عهد و میثاق پس میدهد بنده پروردگار  
 خود را درین مرتبه نیز چیزی را که میخواهد الله تعالی از عهد و میثاق که زیاده بر آن سوال نکند و نخواهد فیقدمه الی باب الجنة پس پیش میرود او را خدایتالی تا در بشت فاذا بلغ  
 بابها فرای و هو قها و ما فیها من البضرة و السرد پس چون برسد آن مرد در بشت را پس می بیند تازی و خوبی بشت را و چیزی را که در بشت است از تازی  
 و خوشی فسکت ما شاء الله ان یسکت پس خاموش میماند تا آنکه خواسته است خدا که خاموش ماند فیقول یا دب ادخلنی الجنة پس میگوید ای پروردگار من  
 در آرم در بشت فیقول الله پس میگوید خدا تبارک و تعالی و یلاک یا ابن ادم ما اغدرک هلاک با در آری من زنده آدم چه عجب عدمی شگنی و بی وفا می کنی  
 تو بر عهد های خود پس اغدرک بعین معجزه و ال حمل از غدر یعنی عهد شکن و بعین حله و ذال معجزه از غدر نیز خوانده اند یعنی چه چیز معذور دارد و ترا و این الیس قد اعطیت  
 العهد و الميثاق ان لا تنسأل غیر الذی اعطیت آیا نیت که تحقیق دادی تو پیمانها و میثاق که سوال نکنی غیر آنکه داده شدی فیقول یا دب لا تتخلعن  
 اشقی خلقک پس میگوید ای پروردگار من کرد ان را بد بخت ترین خلق خود که همه درون بشت باشند و من بر در آن فلا یزال یدعو احق یصلک الله منه  
 پس همیشه دعا میکند و میخواهد تا آنکه می خندد الله تعالی ازین حالت فاذا حصل له فی دخول الجنة پس چون میخندد الله تعالی اذن میکند او را در آمدن بشت  
 فیقول فمن پس گوید خدایتالی آرزو کن و بخواه هر چه میخواهی فیمتی حق فاذا انقطع امنیته پس آرزو میکند آرزو تا آنکه منقطع میگردد و بنهایت میرسد آرزوهای  
 او قال الله می گوید خدایتالی تمن من کذا و کذا آرزو کن از چنین و چنین اقبل بیکم به پیش می آید پروردگار او که یا میدهد او را آرزوهای او را و مطالب  
 و مدعایات را حتی اذا انتهت به الامانی تا آنکه چون بنهایت میرسد آرزو ها قال الله تعالی میگوید خدای تعالی لك ذلك و مثله معه مرزاست  
 آنچه آرزو کردی و در خواستی و هفتاد و اوست و فی روایتی سید و در روایتی سید بن جعفر آمده است که قال الله تعالی لك ذلك و عشره  
 امثاله مرزاست آن آرزو ها و ده چند آن متفق علیه ۱۴ و عن ابن مسعود رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال  
 آخر من یدخل الجنة و یحل پس مردمانی که در آیند بشت را یک مردی است و هو عیسی مری و یکوم مری پس آرزو را میبرد و یکبار می و بر روی  
 می افتد باری دیگر و تفعه النادمه و علامت میکند آتش او را باری دیگر باین طور که میرسد گرمی آتش بوی پس ظاهر شود و اثر آن در وی و تغییر میکند  
 رنگ بشیر او با میسوزد بعضی اعضا می او و وصل سفح سیاهی که در روی باشد و صمغی گفته که سفح سرخی که بالای آن سیاهی بود فاذا جا و منها  
 التفت الیها پس چون میکند او را آرزو آتش و میکند آرزو از اتعانت میکند و دیگر و بجانب آتش فقال تبارک الذی نجانی منك پس میگوید  
 و خطاب میکند با تبارک و تعالی که نجات داد مرا از تو لقد اعطانی الله شیئا ما اعطاه احد من الاولین و الاخرین و البته تحقیق دارد  
 خدایتالی چیزی را که نداد از هیچ یکی از پیشینیان و پسینیان را و این کلامی است ما در از غایت فرج و ضرورت و حقیقت آن را دانست و مراد  
 ما لعمرو در کثیر عطاست فترفع له شجرة پس بلند نموده میشود و مراد از درختی فیقول ای دب ادفعی من هذه الشجرة پس میگوید آن مرد ای پروردگار  
 من نزدیک کردن مرا ازین درخت فلا مستظلل ظلها تا پناه جویم بهایه آن درخت و امشب من هاهنا و نوبتم از آب که در زیر آن درخت است  
 از غایت تشنگی که آن مرد که در زیر روی آبی خواهد بود و یا پناه بآنکه عادت جاریست که در زیر درخت آبی میباشد یا بر سبل احتمال گفت یعنی اگر آبی در آنجا  
 باشد بخورم فیقول الله یا ابن ادم پس میگوید حق تعالی ای سپردم علی ان اعطیتکها سالتنی غیرها شاید که اگر من بدهم تر آن درخت را و  
 نزدیک کردم ترا از ان درخت سوال میکنی و میخواهی چیزی دیگر غیر از فیقول لا یا رب پس میگوید آرزوهای پروردگار من سوال میکنم غیر آن را  
 و میباید ان لا یسأله غیرها و عهد میکند آن مرد پروردگار را که سوال نمیکند غیر آن را و به بعد مرده و پروردگار وی معذور میدارد

و ملائت میکند و اولاً نه یوی مالاصبر علیه زیرا که وی میزند چیز را که صبر نیست و او را بر آن چیز فیدیه منها پس نزدیک میکرد و اندوا از آن درخت فیستظل بظلمها پس پناه میجوید آمد و بسایه آن درخت و شرب من ماءها و میوشد از آب آن ثم توقع له شجرة من الحسن من الاولی پسر بلند نمود و میوید و او را درختی دیگر که آن بهتر است از درخت نخستین فبقول ای رب ادننی من هذه الشجرة لا شرب من ماءها و استظل بظلمها ای پروردگار من نزدیک گردان مرا این درخت تا بنوشم از آب وی بنشینم در سایه او لا اسالك غیرها سوال نکنم از غیر این درخت فبقول یا ابن آدم المقاهد فی ان لا تسألنی غیرها آیا عهد نکردی تو بمن اینکه سوال نکنی از من غیر آن درخت را فبقول لعلی ان ادنیتک منها تسألنی غیرها فیما هده ان لا یسألها غیرها و یربه یعده لانه یوی مالاصبر له علیه فیدیه منها فاستظل بظلمها و شرب من ماءها ثم توقع له شجرة عند باب الجنة من الحسن من الاولین فبقول ای رب ادننی من هذه الشجرة فلا استظل بظلمها و اشرب من ماءها لا اسالك غیرها فبقول یا ابن آدم المقاهد فی ان لا تسألنی غیرها قال بلی یا رب هذه لا اسالك غیرها و یربه یعده لانه یوی مالاصبر له علیه فیدیه منها حاصل آنکه بر بار درختی میناید بهتر از نخستین و وی میطلبد و آب آنرا و عهد میکند که دیگر نطلبد و هر بار عهد شکنی میکند پروردگار تعالی چون بی صبری او را می بیند عذرت میداند و درخت سیوم فاذا ادناه منها پس چون نزدیک میکرد و اندوا ازین درخت مسح اصوات اهل الجنة شنود آوازهای بهشتیان را فبقول ای رب ادخلنیها پس میگوید ای پروردگار من در آنرا در بهشت فبقول یا ابن آدم ما یصغر منك بفتح یا و سکون صاد و عمل از صری یعنی قطع پس میگوید پروردگار تعالی ای ابن آدم چه چیز قطع میکند و خلاص میکرد و اندوا تو یعنی از سوال تو خواهش تو که سر بار میکنی و در روایتی مایصوئیک عنی چه قطع میکند ترا از من یعنی مکر کردی سوال با وجود عهد کردن که دیگر نکلم پس چه چیز قطع کند و باز دارد سوال ترا از من و این معنی روشن تر است و روایت اول محمول بر قلب است ای رضیک ان اعطیک الدنيا و مثقالها معها آیا راضی میگردی ترا این که به هم ترا جای در بهشت مقدار مسافت دنیا و مانند آن با آن قال ای رب استهنی منی و انت و رب العالمین میگوید آن بنده از غایت تر و سرور آیا استنزه و سختی میکنی بمن و حال آن که تو پروردگار جبار نیازی فی فضلك پس خنده کرد ابن مسعود فقال پس گفت الاتسألونی ام ضحك آیا نمیسرسید مرا از چه خنده کردم فقالوا ام تضحك پس پرسیدند از چه خنده کردی فقال هلكا ضحك و سول الله پس گفت ابن مسعود بنحین خنده کرد غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقالوا ام تضحك یا رسول الله گفتند مما به از چه خنده کردی یا رسول الله قال فرمود من ضحك و رب العالمین خنده کردم از جبهه خنده کردن پروردگار جبار نیان حین قال و قتی که گفت بنده استهنی منی و انت و رب العالمین فقال پس گفت پروردگار تعالی ای لا استهنی منك و لکنی علی ما اشاء قدید و برستی که من استنزه نمیکنم از تو و میدانم که اهل و مستحق آن نیستی و لیکن میجویم ترا بتو زیرا که من بهر منجوا هم قادرم و دواء مسلم و فی دوائه عن ابی سعید بنحوه آمده است در روایتی مسلم را از ابی سعید خدری مانند این الا انه لم یذكره لیکن مسلم در روایت ابی سعید ذکر کرده این عبارت را که فبقول یا ابن آدم ما یصغر منك الی احوال الحدیث و زاد فیہ و زیادت کرده است درین روایت و یدکره الله سل کذا و کذا یا و میدید و می موزد و الله تعالی آن بنده را که سوال کن و بخواد جن و جنین حق اذا انقطعت به الامانی تا آنکه چون منقطع میکرد و در نهایت میرسد به بنده از رویا قال الله میگرداند تعالی هولاك و عشتة امثالها آنچه از تو کردی آن برای تست و ذه چندان و کمال گفت آنحضرت ثم یدخل بیته پسر می درآید آمد و خانه خود را که در بهشت است فتدخل علیه و وجته پس می بیند بروی دوزن وی من الجود العظیم زمان سفید روی سیاه چشم کلان چشم حور جمع خوا و عین جمع عینا فقولان پس میگویند آن دوز و جبهه وی الحمد لله الذی حیالک لنا و احیانا لک شکر فذکر که پیدا کرد ترا برای ما و پیدا کرد ما را برای تو درین سرا که منت موت در وی قال گفت آنحضرت فبقول پس میگوید آن بنده از غایت خوشی و شادی ما اعطی احد مثل ما اعطیت داده شد به هیچ یکی مانند آنچه داده شد من و عین ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال یصیبنا قواما من المناد بر این میرسد که دایمی مسلمانان را علامت و اثر از آتش دوزخ که متغیر میکرد و اندر رنگ روی ایشان از فی الصرح سفح سوختن آتش و با دسموم روی را و رنگ گردانیدن سواف روی سوختگی با بنفوب با صوابها سبب گناهان که رسیده بودند و کرده بودند ایشان آن گناهان را عقوبت عذاب کردن بخیرا و گناهان ایشان ثم یدخلهم الله الجنة دیر می درآرد ایشان را خدا تعالی در بهشت بفضل دحمته بوسیله زیادت رحمت خود و در بعضی نسخ بفضل و رحمت فبقول لهم البهمنیون پس گفته میوید و در این اقوام را دوزخیان بجهت در آمدن ایشان در دوزخ در اول بار و این بجهت تنقیص و تحقیر ایشان که بنده بلکه برای تخریب تذکیر تا شکر نعمت گویند و خوشحال و مسرور شوند و دواء الجادوی ۱۷ و عن عمران حصین قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یخرج اقوام بیرون درو میشوند و دوزخ را و از آتش دوزخ بشفاعت محمد بشفاعت آنحضرت فیدخلون الجنة پس در می آیند بهشت را و یسمون الجهمینین و نامیده میشوند جهمینی جهمی دواء الجادوی و فی دوائه و در روایتی اینچنین آمده که یخرج قوم من اصق من لنا و بشفاعتی یسمون الجهمینین بیرون آورده میشوند که وی

از امت من از آتش و دوزخ شفاعت من نایمده میشوند ایشان جنمی ۱۷ و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 سلمانی لا علم اخراهل لنا وخرجوا منها فرمود انحضرت که من سیدانم آخر دوزخیان را در برآمدن از دوزخ و اخراهل الجنة دخولاً و آخر  
 بهشتیان در درآمدن در بهشت و جل منخرج من النار و جوا مردیت که بیرون می آید از آتش و می رود بر شکم و دست خود و جوبه معنی خزین کبودن بر د  
 سرین خود و خزین نیز آید فبقول پس میگوید الله تعالی اذهب فادخل الجنة برو پس در ای بهشت را میا قتها پس می آید از دوزخ و بهشت را فیصل الیه انها  
 ملائی پس انداخته میشود و در خیال آن مرد که بهشت پر است از مردم و در وی جای نیست فبقول یا دب و جدتها ملائی پس میگوید آن مرد ای پروردگار  
 من یا فتم من بهشت را پر از مردم فبقول الله پس میگوید الله تعالی اذهب فادخل الجنة برو پس در ای در بهشت فان لك مثل الله انما وعشم انما  
 پس بدستی مرتزاست مثل مسافت دنیا و ده چندان فبقول پس میگوید آن مرد یعنی بر پروردگار تعالی اتخوف ای استیجبت میکی از من او تفضل  
 معی یا میگوید یا خدایم میکی از من وانت الملك و حال آنکه توبه و شای پس بن مسعود میگوید فلقد رایت رسول الله پس تحقیق دیدم پیغمبر خدا را صلی  
 الله علیه وآله وسلم خضک خندید این سخن حتی بدت فواجده تا آنکه ظاهر شد و ندانای درون او و کان یقال و بود که گفته میشود در دنیا یا در آخرت  
 ذلك انی اهل الجنة منزلة آنم که مقدار دنیا و ده چندان دار و فروترین و کمتر تر بهشتیان است از روی منزل یا مرتب و فی الصالح منزل جای فرود آمدن  
 در ای منزلت مثله و ایضا مرتب و حرمست متفق علیه ۱۸ و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انی لا علم اخراهل الجنة  
 دخولاً الجنة بدستی بر آینه من سیدانم آخر بهشتیان را در درآمدن بهشت و اخراهل لنا و خرجوا منها و آخر دوزخیان در برآمدن از آتش و دوزخ و جل  
 یونی بدیوم القیمة مردیت که آورده میشود او را روز قیامت فبقول اعرضوا علیه صفا و ذنوبه و ادخوا عنه کبایه پس گفته میشود یعنی ملامت کردن  
 کیند بر وی کنا بان صغیره او را و بر داید و بهوش میگردانان کبیره او را فعرض علیه صفا و ذنوبه پس عرض کرده میشود بر وی صغیره کنا بان ویرا فبقول علما  
 یومرکن او کنا بان گفته میشود و دی تور و چنین و چنین کنا او کنا کار چنین و چنین و علت یوم کنا او کنا او کنا و کدی تور و چنین و چنین کار چنین  
 چنین فبقول غم پس میگوید آری کردم فلان روز فلان روز چنین و چنین لا یستطیع ان ینکر فیتواند که منکر شود و هو مشفق من کبایه و ذنوبه ان تعرض  
 علیه و حال آنکه وی تر سده است از کنا بان کبیره مباد که عرض کرده شوند بر وی فبقول له فایک مکان کل صیئة حسنة پس گفته میشود و مرا و که ترا بجای هر چه  
 یکی است فبقول رب قد عملت اشیاء لا اداها همنا پس میگوید آن مرد ای پروردگار من کرده ام چیزهایی کنا بان که نمی بینم انرا را اینجا و لقد رایت رسول الله انور  
 میگوید تحقیق دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم خضک خندید حتی بدت فواجده تا آنکه ظاهر شد و ندانای پسین وی دوا ه مسلم ۱۹ و عن انس بن رسول  
 الله صلى الله علیه وآله وسلم قال منخرج من النار و ادبته فرمود انحضرت بیرون آورده میشوند از آتش و دوزخ چهار مرد و هم فحوضون علی الله پس عرض کرده میشوند  
 بر خدا تعالی ثم یؤمرهم الی النار و یترکهم کرده میشود و باز فرستادن ایشان بسوی آتش فیلتفت احد هم پس باز میگردانان ایشان فبقول پس میگوید  
 ای لب لقد كنت رجوا اذا خرجت منی ان لا تشید فی فیها ای پروردگار من تحقیق بودم من که امید میداشتم که چون بر ای مرا از آتش بانی  
 نضتی در آن قال فیضیه الله منها گفت انحضرت پس نجات میدهد و خلاص میکند الله تعالی او را و باز نمیفرستد او را با آتش و مانا که بیرون آوردن و باز  
 فرستادن و نجات دادن از برای انهارا امتحان و امتحان ایشانست و ذکر حال یکی و ترک احوال سه دیگر بر مقایسه است یعنی بهین قیاس آن دیگر از انیر حال همین  
 منوال خواهد بود و ذکر بر بر بربیل تقدیر و تمثیل است و ما دجا است و الله اعلم دوا ه مسلم ۲۰ و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلى الله علیه وآله وسلم  
 اله و مسلم یخلص المؤمنون من النار خلاص گردانیده میشوند مسلمانان از آتش و دوزخ فیصون علی قنطرة بین الجنة والنار پس جس کرده میشوند و در  
 دهشته میشوند بر لی که میان بهشت و دوزخ است فیتقصر بعضهم من بعض نظام پس قصاص گرفته میشود بعضی ایشان را از بعضی ظلمها و ستم ها که کانت  
 بینهم فی الدنيا بود میان ایشان در دنیا حتی اذ اهدوا و اتقوا تا آنکه چون پاکیزه کرده میشوند از لوث اعمال خبیثه و اخلاق ذمیمه اذن لهم فی  
 دخول الجنة اذن کرده میشود و ایشانرا در درآمدن بهشت از اینجا معلوم میشود که در آوردن مؤمنان فاسق ده و دوزخ برای تنقیه و تهذیب ایشان است  
 از کثافت تا پاک و صاف کرده در بهشت که مکان خلوص ایشانست و دارند بطریق غضب عداوت چنانکه در دنیا بمرض و مصایب کفارت ذنوب نمایند  
 محققان گفته اند که بعضی کنا بان سبت که با مرض و مصایب ان پاک گردانند و بعضی بهشت سکر است و بعضی عذاب قبر و بعضی کنا بان سبت که با آتش و دوزخ  
 از ان پاک نکرده چنانکه طلا و نقره جز بدافتن صاف و پاک نکرده و فالذی نفس محمد بیده لاحد هم اهدی بمنزله فی الجنة پس بخدا سوگند که هر کس ایشانرا  
 راه یابنده تر و شانسده تر است بمنزل و مکان خود که در بهشت دارد و منه بمنزله کان له فی الدنيا از خودش که راه یابنده و شانسده بود بمنزل و مکان خود  
 که بود و او را در دنیا اشارت است بقوت نورانیت قلب و هدایت لعباد و جو و تهذیب و تنقیه و پاکیزه کردن در دنیا بنور توفیق با ایمان و عمل صالح و مقام قرب  
 الی عز وجل هدایت یافت و آخرت نیز بمنزل و مقام خود که در بهشت دارد و اهدا مییابد و ثانی اثر اول است دوا ه البخاری ۲۱ و عن ابی هریرة

قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا يدخل احد الجنة الا ادى مقعده من النار لو اساء دعى ايسر من ان يمشى على سبعين سنة  
 امير و اورا جاي نشست وى از آتش که اگر دى بى بکد و جاي و آن بودى و اين نمودن جاي و در دوزخ برآي نشست که فزاد مشکرا تا زياده کند شکر او و بشير يابد  
 آنرا و لا يدخل النار احد الا ادى مقعده من الجنة لو احسن ليكون عليه حسرة و دعى آتس را سپر کي کرانگه نموده شود جاي نشست او از بهشت  
 که اگر نیکي بکد و جاي و آن بودى تا باشد اين نمودن بروى حسرت و زيارت کرد و عذاب دوا و النجادی ۲۲ و عن ابن عمر رضی الله تعالی عنهما قال قال رسول  
 الله صلى الله عليه وآله وسلم انا صا و اهل الجنة الى الجنة و اهل النار الى النار و متى که بر کرد و در و بر و در بهشتيان بوى بهشت و بر کرد و در و بر  
 دوزخيان بوى دوزخ جبيى بالموت آورده ميشود مرک را و در بعضى روايات آمده که آورده ميشود مرک بر صورت کبش حتى يجعل بين الجنة والنار  
 تا آنکه که و اينده ميشود ميان بهشت و دوزخ تفيد بج سترنج کرده ميشود و ثينادى منادى پتر آواز ميدارد که آواز دهنده يا اهل الجنة لا موت و يا اهل النار لا  
 موت اى بهشتيان نيت بعد از اين موت و اى دوزخيان نيت بعد از اين موت فزاد اهل الجنة فرجا الى فرجهم پس زياده ميشود اهل بهشت خوشى با  
 مضاف بوى خوشى خود که داشتند و يزداد اهل النار عذاب الى عذابهم و زياده ميشود اهل دوزخ اندوه را مضاف بوى اندوه خود که داشتند متفق عليه  
 الفصل الثاني عن ثوبان عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال حوض من عدن الى عمان البقاء فمروا من حوض من مقدار ما  
 از عدن که شمرى معروف است از اين تا عمان البقاء عمان نفع عين و تشديد بيم موضعى است از شام و بضم و تخفيف لده ايت بين و طيبى و طيبى و نايه گفته  
 که موضعى است بجزين و اينجا چون مضافه ببقاء کرده که بفتح موحده و سكون لام و قاف و در موضعى است بشام را و دوى اول متعين باشد ماء و امشك بياض من  
 اللبن آب و سخت تر است از روى نعيدى از شير و احلى من الحسل شيرين تر است از شير و اكو ابد عدد نجوم السماء و كوزهاى او بنهار تاركان آمانند  
 من شرب منه شربة لم يظمأ بعدها ابدا كسى که بنوشد از وى يك نوشيدنى تشنه نگردد و بعد از آن هميشه اول الناس و دود افقره المهاجرين بخيرين دم  
 که فرو آيند بر آن برآي آب خوردن فقره مهاجرين انداخته الى عسا که ثوليد بوى که و آلوده سرند و شعث بضم شين و سكون عين جمع است و ثوليد بوى الدن  
 ثيابا سميكن جاهد و دش بضم دال و نون جمع دش بفتح دال و كسرة نون بضم نون الذين لا يملكون المتنعمان آنرا که كاح کرده ميشوند زمان نعمت و در اينجا  
 خوشكارى كنند اين زنان را قبول کرده نشوند و لا يفتح لهم السدد و كشد و ميشود و براى ايشان در بايى اگر بر در باياند و طلب از نماند و نماند و در  
 دوا و احد و الترمذى و ابن ماجة و قال الترمذى هذا حديث غريب و عن زيد بن ارقم قال كنا مع رسول الله زيدا ثم كصا بى مشهور است  
 ميكويد بديم يا بغير خدا صلى الله عليه وآله وسلم فنزلنا منزلا پس فرو آمديم منزلى را فقال بركفت انحضرت يعنى باصحاب ما انتم جزء من مائة من  
 جزء من يرد على الحوض نسيده ثلثك جزء و از صد هزار جزء نسيده كسافى که فرو آمدى ايند بر من حوض را قيل كم كنتم يومئذ كفته شد من زيد بن ارقم را چند كس بود  
 شما در آن روز قال كفت زيد بن ارقم سبعمائة و ثمان مائة بوديم با سقصد يا سقصد و مراد باین تحديد و تعيين نيت بلکه مراد محض تكثير است و شايد كذا  
 غير محصور زياده برين باشند زيرا که ظاهر آنست که وارد تمام است باشد مگر آنکه مخصوص باشد بعضى را بيشان و الله اعلم دوا و ابو داود و عن سمرة  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان لكل نبي حوضا كفت سمرة بن جندب که كفت انحضرت بدرستى که هر پيغمبر را حوض است و انهم  
 ليتباهون اياهم اكثر و اودة و بدرستى که انبيا شفاعت ميكند بر يكديگر که کدام كى از ايشان بشيرند از روى امت که وارد ميشوند بر حوض و اى لا رجوان كون  
 اكثر هم و اودة و بدرستى که هر كس از ايشان بشيرند از روى امت من بشير باشد از ايم انبيا و اين تعيين است  
 و لفظ ارجو که يعنى از معنى شك و ترد و است به جت تواضع است دوا و الترمذى و قال هذا حديث غريب و بدرستى که ظاهر آنست که اين حديث محمول  
 بر ظاهر بود و بحقيقت هر پيغمبر را حوضى باشد در روز قيامت و تاويل آن علم و هدى خلاف ظاهر است ۴ و عن انس رضی الله عنه قال مثلت النبی كفت  
 انس پرديم پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم ان يشفع لى يوم القيمة که شفاعت کند مرا در روز قيامت فقال انا فاعل بركفت انحضرت  
 من كمنده لم شفاعت را يعنى من شفاعت ميكند عالمى را تر که خادم و يار من باشى چرا كنم يا معنى آنست که من از جانب خود ميكند و قول آن از بهر تعالى است  
 و دوى تعالى خود و عمد کرده است مراد باین تا كيد و تشديد تمام قلت كنتم يا رسول الله فابن اطلبك پس كجا بگويم و كجا يابم ترا قال اطلبنى اول ما  
 اطلبنى على الصراط كفت طلب كن مرا در اول نهان طلبيد من بر صراط قلت فان لم القك على الصراط كنتم من بر اگر ملاقات كنم و در نيام ترا بر صراط  
 كجا طلبم ترا قال فاطلبنى عند الميزان فرموده كجا بيايى بطلب از ميزان قلت فان لم القك عند الميزان كنتم من بر اگر ملاقات كنم و نيام ترا نزد  
 ميزان كجا طلبم ترا قال فاطلبنى عند الحوض فافى لا اخطى هذه الثلث المواطن پس بدرستى که من خطا نكنم و ميكند اسم اين سه مكان را كجا بى انجا ام و كجا بى  
 اينجا چون حماك و كار و بارات و شفاعت ايشان درين مواطن است من كجا كذاى ايشان مشغول دوا و الترمذى و قال هذا حديث غريب و  
 تطبيقى اين حديث با حديث عايشه که در فضل ثابى از باب الحساب که شست که كيم من عايشه از آن حضرت پرسيد که كجا يابم ترا اول و عايشه خود را

و نهايت  
 صحيح  
 الفصل الثاني

روز قیامت آنحضرت فرمود اما درین سه مومل خود یکس یکس بیا و نتواند آورد و بیکس بخود و مانده باشند میگویند که اینجواب آنحضرت مرعایشه را بهجت آن بود  
که وحی هم پاک و بیچین فرمود تا نگذرد بر شفاعت کند و از عل و جد و اجتهاد و از نماند چنانکه با اهل بیت و قرابت خود میفرمود که منی مالک نسیم شما چیزهای کار  
کنید و بیکس بر من بکنید و با من اینچنین گفت تا امید نشود و در حقیقت شد و رحمت از و زور غایت خفتی است و در هر شفاعت آنحضرت ثابت و مبرود و حق است  
و در هر جواب مصلحت حال مخاطب غایت فرمود و عن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال قبل له ما المقام المحمود و گفت این محمود  
گفته شد آنحضرت را بهجت مقام محمود و بهجت صفت آن که حق تعالی خبر داده است از ان و فرمود عسلان یبعثک ربک مقام محمود و اقال گفت  
آنحضرت ذلك یوم یزل الله تعالی علی کرسیه کف آنحضرت مقام محمود در آن روز خواهد بود که فرو و میاید خدا تعالی بر کرسی خود فیا ط کما یا ط الوحل  
الجدید من قضا نقه پس آواز میکند کرسی چنانکه آواز میکند پالان و زین نو که از چرم میباشد از تنگی آن و هو کسعة ما بین السماء و الارض و فراخی کرسی  
پس فراخی میان آسمان و زمین است و در جبر و کبر آمده است که نیت هفت آسمان و هفت زمین نسبت بر کرسی مانند حلقه در میان بیانی و فضل عرش بر کرسی مانند فضل  
آن بیابانست بر آن حلقه و اینجا ظاهر میشود که سعه مابین السماء و الارض که درین حدیث واقع شده است تصویر و تمثیل عظمت کرسی است بحسب تفاهم حرف نه تجوید  
و تعیین مقدار اوست چنانکه در رحمت جنت واقع شده است عرضها السموات و الارض و مقصود این جایان فراخی و وضع تومیم ضیق اوست که از تشبیه او بطل  
و البط او از تضایق پیدا شده و حدیث از قبیل تشبیهات است و خلاصه معنی و زبده آن بیان عظمت الهی و کبر بانی اوست و معنی مفرد است کلام در اینجا  
طرح نمیت و کرسی را خود است از کرسی بادشاه که بآن بنشیند و حکم راند یا کرسی عالم که برای افاده و افانته علوم و معارف نماید و بجاء بکم حفاة  
عزاة عزلا آورده میشود و شمار پای برهنه تن برهنه خفته ناکرده فیکون اول من یکبى ابوا همیر پس بیاید نخستین کسی که جامه پوشانیده میشود ابراهیم  
یقول الله تعالی کسوخلیلی میگوید خدا تعالی کسوت میدهم دوست خود را فیوئی بیطین بیضا دین پس آورده میشود و دو چادر نرم از گنای سفید  
من دیاط الجنة از چادرهای بهشت و ربط کبر را و سکون شانه تختانیه بر توب رقیق لین ایکن سفید که دو قطعه هم پیوسته نباشد و یکتخته بود و نه کسی علی  
اثره پشرو پشاندید بشوم من در پی ابراهیم و اثر بفتحتین و کسر سمره و سکون عثله بر دو خوانده اند و سبب تقدیم کسوت ابراهیم و فضل اول از باب حشر بیان کرده  
شده معلوم شد که آن دلالت بر تفضیل ابراهیم بر آنحضرت ندارد بلکه تقدیم و تظیم وی سبب است آنحضرت است الا آنکه گفته شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم در جامه مبعوث گردید و بظاهر مشافعات دارد بقول وی که فرمود ثم اکی علی اثره که آنکه گفته شود که آنحضرت مبعوث گردید و با وجود آن با انبیاء صلوا  
الله علیهم نیز کسوت داده شود و مکرر بهجت کمال شرف و فضل وی و تقدیم در کسوت فضل جزئی است و فضل کلی آنست که فرمود ثم اقوم عن یمین الله پشرو  
می ایتم من از جانب دمت راست مولی تعالی تقدس مقام ما یغبطنی الاولون و الاخرون ایستادنی که رشک میریزد بر پیشینیان و پسینیان دین  
حدیث دلالت ظاهراست بر فضل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر کافه کانیات از ملائکه و انبیاء و رسلین و سایر مقربین صلی الله علیه و آله و سلم و علیهم اجمعین  
دعاه الدامی ۲ و عن المغیره بن شعبه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم معاد المؤمنین یوم القيمة علی الصراط شعاع  
مسلمانان روز قیامت بر صراط وقت گذشتن از ان این کلمه است رب سلم سلم و در بعضی نسخ رب سلم سلم در قاموس گفته که شمار کبر برین علامت در  
جنگ و در سفر و این کلمه علامت مسلمانان است روز قیامت که بدان شناخته شوند و بهرامت بتاعت و اقتدای پیغمبران خود از ان بگوید دعاه التومذی فقال  
هذا حدیث غریب و عن انس ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال شفاعتی لاهل الکبائر من امتی شفاعت من ثابت است مرکه کبره  
آنکه بکار از امت من چه جای اهل مغایر و مراد شفاعت است که برای نجات و خلاص از عذاب بود اما برای رفع درجات و مزید کرامات ثابت است برای ولیا  
و اتقیا و صلوا دعاه التومذی و ابوداود و دوداه ابن ماجه عن جابر بن عوف بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اتانی  
أت من عنده فبأمره آئینه از نزدیک بر و روکار من بر او بدان جبریل باشد یا عیرونی زلاک و الله اعلم خیرونی بین ان یدخل نصفاً مقابله الجنة یخیر کراند  
راورین که در آید نصف امت من بهشت را و بین الشفاعه و میان شفاعت کردن برای کل فاخترت الشفاعه یعنی چهار کرم من شفاعت کردن را برای امت تا  
همه مؤمنان را شامل باشد و بیکس از ان بیرون نرود و چنانکه فرمود و هی لمن مات لا یشرب الله مشیاً و شفاعت من ثابت است برای هر که میرد و شریک گردند  
چند چیز را از این برای مؤمنان همه دعاه التومذی و ابن ماجه ۴ و عن عبد الله بن ابی الجداء یفتح جیم و سکون دال متممی و بعضی گفته اند که فی  
ضمانی است معدود و در بعضی کذا فی جامع الاصول و تقریب بل جیم و گفته که او را در حدیث است کی این و دیگر کنت نبیا و آدم فی الزمان و بعد و در نسخ میر جال  
الدین محدث مجرب میفرموده قال سمعت رسول الله گفت ابو الجداء شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یقول مکف یدخل  
الجنة بشفاعته و جل من الشیء می آید بهشت را بر سبیل شفاعت کردن مردی از بهت من اکثر من بغی متمم بینه از پیغمبر که قبل است  
و غایت کثرت چون شفاعت بکرم و خدین کس بهشت روند و چنین مردان را باشند و امت من که اگر پیغمبر شفاعت کنند عالم عالم شفاعت این



بهشت روند و او الترمذی والدی و ابن ماجه ۱۰ و عن ابی سعیدان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال ان من  
 يشفع للفنم برستیکه معنی زامت من کسی است که شفاعت میکند بر عتبار فبا کسر فاء جمع فیه است از روی معنی لفظ و او را واحد از لفظ و نیست  
 و هشت هجده است و بی هجده نیز میخوانند و منهم من یشفع للقبیل و بعضی از ایشان کسی است که شفاعت میکند بر یک قبیل را و قبیل پسران یک پدر را گویند  
 و منهم من یشفع للعصبه و از ایشان کسی است که شفاعت میکند بر عصبه را و عصبه بجم عین و سکون صا و از و تا چهل و منهم من یشفع الرجل و از ایشان  
 کسی است که شفاعت میکند بر یک مرد را و حق بدخلوا الجنة تا آنکه می درآیند بهین طریق شفاعت ثلثه امت بهشت را و او الترمذی ۱۱ و عن ابن  
 قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان الله عز وجل یستیکه خدای عز وجل و عقیقه و همدگر در میان بدخل الجنة من  
 که در آرد و در بهشت از امت من ادبها ثلثه حساب چهار صد هزار بی حساب فقال ابو بکر یسئلت ابو بکر ذونا زیادت کن ما یا رسول الله یعنی زیادت  
 کن سوال از الله تعالی و در خواهم از وی که زیادت کند در آن زیادت کن در خبر دادن از آنچه وعده کرده است ترا پروردگار تو و سابقا گذشت هفتاد و هزار بار هر بار  
 سابقا و هزار و سه صیات قال گفت آنحضرت و هکذا و زیادت برین اینچنین فحشا بکفیه و جمعها پس برای بیان بکذا جمع کرد و برگشت دست خود را چنان که در  
 وقت عطای کند و حقیقه آنچه بر دو کف دست بدهند یکبار فقال ابو بکر ذونا باز گفت ابو بکر زیادت کن ما یا رسول الله قال باز گفت آنحضرت که و هکذا  
 بار دیگر اشارت بر دو کف دست کرد فقال عمر عنایا ابا بکر یسئلت عمر که از ما را ای ابا بکر تا عمل کنیز و خوف عذاب جد و اجتهاد و نمازیم در آن و با عتقاد  
 اگر مانی از عمل باز نمازیم فقال ابو بکر یسئلت ابو بکر و ما عليك ان یدخلنا الله کلنا الجنة و چه کران می آید بر تو ای عمر یا نیست زیادت آن بر تو ای عمر که در  
 خدایتعالی همه ما را در بهشت فقال عمران الله عز وجل ان شاء ان یدخل خلقه الجنة بکف واحد فعل یک گفت عمر بدستی که خدایتعالی اگر میخواهد  
 در آرد ما را هر یک یک دست یعنی بیک عطا یکبار میکند آنرا پس محتاج بیکبار سوال و کثرت آن حیت فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و آله و سلم صدق عمر را دست گفت عمر و گفته اند که آنچه ابو بکر گفت رضی الله عنه از باب فقر و سکت و نیاز مذسبت و قول عمر رضی الله عنه این  
 باب رضا و تسلیم و آنکه حضرت هم در اول جواب ندا ابو بکر را آنچه عمر گفت و ثانیاً تصدیق عمر کرد و زیرا که شایسته را مدخلی عظیم است در توجع و عمل و کلام عمر نیز شایسته  
 است بلکه عظیم تر از آن پس مال هر دو یکی باشد فافهم و او فی شرح السنة ۱۲ و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم یصف  
 اهل النار و صف بسته می بینند یا ایستاده کرده میشوند و وزخیان بصفت بصیغه معلوم مجهول بر دو روایت فیهم بهم الرجل من اهل الجنة پس  
 میگذرد مردی با ایشان از بهشتیان فیقول الرجل منهم پس میگوید مردی از دوزخیان بر دوشی یا فلان ما تعرفنی یا این شایسته مرا ان الذي  
 اسقیتك شربة من انسی ام که نوشانیده بودم ترا یکبار آبی و قال بعضهم ان الذي وهبت لك وضوء و میگوید بعضی از ان دوزخیان من آن کسی  
 که بخشیده بودم برای تو آب و وضو فیشفع له پس شفاعت میکند آنرا و بهشتی تر آن دوزخی را فیدخله الجنة پس می در آرد او را در بهشت از اینجا معلوم میشود  
 که فاسقان و کفار ان اگر خدمتی و امدادی بابل طاعت و تقوی در دنیا کرده باشند در آخرت نتیجه آن بیایند و امداد و شفاعت ایشان در بهشت درآیند و فاد  
 این ماجه ۱۳ و عن ابی هریره ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال ان دجلین من دخل النار فمروا ذنبا و مراد از آنها که مراد اند  
 آتش را اشتد صیاحهما سخت شد فریاد آن دو مرد فقال الوب پس گفت پروردگار تعالی اخوجوها بیرون آرید این دو مرد را که فریاد میکنند  
 فقال لهما پس گفت پروردگار تعالی بر آن دو مرد را لای شیئاً شد صیاحهما از چه چیز سخت شد فریاد شما قال لا فعلنا ذلك لترحمنا گفتند فریاد کن  
 ما رحم کنی ما را قال گفت پروردگار از برای امتحان عبودیت و تسلیم ایشان فان دحمتی لکما ان تطلقا فلتکما انفسكما حیث کتما ما را التا و پس میگوید  
 که رحمت من شمارا ایست که بروید پس بنیاد از خود را در آنجا که بودید از آتش فیلقی احد هما ففسده پس می اندازد یکی از ان دو مرد خود را در آتش از جهت سلوک  
 طریق بندگی و انشال و طلب رضای مولی فیصلها الله علیه بود او مسلاما پس میگرداند آتش را خدایتعالی بروی سر و سلامت از اینجا معلوم میشود که هر که در  
 بلا و محنت و مصیبت طریق رضای مولی فیصلها الله علیه بود او مسلاما پس میگرداند آتش را خدایتعالی بروی سر و سلامت از اینجا معلوم میشود که هر که در  
 یلقى ففسده و ایستاده میان دیگری پس بنی اندازد خود را در آتش بشا به عجز و نیاز و امید لطف و رحمت باری تعالی فیقول له الوب فقال لی ما منک  
 ان تلقی ففسک کما اتقی صاحبک پس میگوید پروردگار او را چه چیز منع کرد ترا از انداختن تو خود را در آتش چنانکه انداخت ما را تو فیقول پس میگوید آمد  
 و بانی لا دجوان لا تقید فی بعد ما اخوجت فی منها ای پروردگار منی بدستی که من امید میدارم که باز نفرستی مرا در آتش بعد از بیرون کردن تو مرا  
 از ان فیقول له الوب تعالی لك و جاء لك پس میگوید پروردگار تعالی بر تراست آنچه امید داشتی تو و در اینجا دلیل است بر آنکه رجاء بنده مولی با مقید و غور  
 بر کرم و عطای الهی تعالی اگر چه بجهت عجز و ناتوانی خود از دایره اطاعت و اقبال بیرون افتد فیدخلان جميعا الجنة بوجه الله پس در آورده میشوند و در بهشت  
 بهشت رحمت و مرافق خدا و او الترمذی ۱۴ و عن ابی مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم یرد الناس النار و فیصد عن

منها باعناهم فردمی آیند مردم آتش را بجهنم ایشان بر صراط که بر آتش نهاده اند پست را می کردند از آن یعنی نجات می یابند و خلاص میشوند از آن سبب حال خود  
 بر اندازده آن فاطمه کل البرق پس اول و افضل ایشان می کند و مانند درخشیدن برق که کالو می پست مانند زردین باد شکسته از هوس پست مانند  
 و دیدن اسب فی الصرح حضرت یحیی عا حمله و سکون ضا و دیدن احضار و دیدن اسب که کالو اکب فی وحله پست مانند سوار بر شتر خود و اصل معنی  
 رمل بالان شتر است و مراد سوار می بر حمله است و سوار می بر رمل قوی و اکن است از سوار می نه بر رمل و فی معنی علی است که کشد الرجل پست مانند و دیدن  
 مراد است که کشید پست مانند رفتن مرد بهای بر طریق معاد و راه التزمی والنامی ۴ الفصل الثالث عن ابن عبد الله رسول الله صلى الله عليه  
 الله عليه وآله وسلم قال ان ما ملكت حوضی و فو که بدرستی که پیش شما عرض منت ما بین جنبه کما بین جواء و اذ مرج مسافت میان دو حوض  
 عرض مانند مسافتی است که مانند جبر با و اذ مرج است و جنب بکون بون جانب و بفتح آن شق انسان و غیره کذا فی القاموس و جبر با بفتح جیم و موحده و  
 و قصر اذ مرج بفتح جیم و سکون ذال مجه و ضم را و عا حمله قال بعض الرواة كفة اند بعضی را بیان هما قومیان بالشام بینهما مسیرة ثلث لیل  
 جبر با و اذ مرج و قریه اند بشام که مسافت میان ایشان سیر سه شب است اینچنین گفتند شراح حدیث و دیدن باب تحقیق است که صاحب قاموس آنرا ذکر کرده  
 است در شرح آنرا آورده ایم و فی دوایه و در روایتی این زیاتی نیز آمده است که فیہ ابا دیق کجور السماء و آن حوض آبریز است مانند سناهای  
 آسمان در بسیاری و درخشیدن من و مرده فثوب منه لم یظما بعد هذا ابدای کسی که فرو و آمد آن حوض پس بنوشد آب از وی نشسته کرد و بعد از آن  
 شرب بهیمه متفق علیه و عن حذیفة و ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم یخرج الله الناس فطهم می رود خدا تعالی آنرا  
 را در محشر فقوم المؤمنون حق تولفت لهم الجنة پس می آیند مسلمانان تا آنکه قریب یکدانیده میشود ایشانرا بهشت فیاقون آدم پس می آیند آدم و افعول  
 یا انا ما استفتح لنا الجنة پس میگویند ای پدر ما طلب کثا دلی کن برای ما بهشت را فبقول ل پس میگوید آدم و هل اخرجکم من الجنة الا خطیئة ابیکم یا  
 بر آورده است شما را از بهشت مگر آنه و تقصیر پدر شما که باعث بر آمدن شما شد باز از پدر کثا و ه شدن بهشت و در آمدن در بهشت را چه میگوید است صاحب  
 ذلك یتیم من صاحب و اهل این کار اذ هبوا الی ابی ابراهیم خلیل الله بر وید بسوی پسرین که ابراهیم است دوست خدا درین حدیث ذکر فرمود علی  
 السلام نیامده قال گفت آنحضرت فبقول ابراهیم لست بصاحب لك پس میگوید ابراهیم یتیم من صاحب این کار انما کنت خلیلا من و داء و داء  
 بنود من خلیل کرد و دور یعنی در مقام ادب و بهت ایستاده بر مد تسلیم و عودیت نشسته انبعاث و اذلال از من نباید و لفظه را بفهم هر چه و فتح آن برده آمده و وجه آن  
 شرح مذکور است بعد و الی موصی لانی کلمه الله تکلیما قصد کنید بر وید بسوی موسی که کلام کرد او را خدا تعالی کلام کرد فی بواسطه جبریل  
 فیاقون موسی فبقول لست بصاحب لك پس می آیند موسی را پس میگوید موسی یتیم من صاحب اهل این کار اذ هبوا الی عیسی کلمه الله و داء  
 بر وید بسوی عیسی که کلمه الله و روح اوست فبقول عیسی لست بصاحب لك پس میگوید عیسی یتیم من صاحب این کار فیاقون محمد پس می آیند محمد  
 را که در غایت مقام قرب و عزت مکان است و حضرت سب العالمین و مشهور و ممتاز است در میان انبیا و مرسلین و لهذا گفت می آیند او ذکر کرد آدم  
 را با آنچه در دست از معنی محمد و معنی است از قیام بمقام محمود که مقام شفاعت و قبول است چنانچه فرمود و فقوم فیوذن له پس می آیند محمد و اذن کرده  
 میشود او را و توسل الامانة و الرحم و فرستاده میشود امانت و رحم فبقوم ان جنیق الصراط یمینا و شمالا پس می آیند امانت و رحم در دو  
 جانب صراط است راست و دست چپ از برای طلب حق و اخذ انصاف فیمروا کما کالبرق پس میگذرند طایفه که اول و افضل اند از میان شما مانند  
 برق قال گفت راوی قلت کفتم من آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم با بی انت و امی مادر و پدر من فدای تو باد ای ششی کما البرق که دام حیر است  
 و چگونه باشد همچو گذشتن برق قال گفت آنحضرت الم تروا الی البرق کیف یر و یوجع فی طوفة عین ایامنی پسیند بسوی برق چگونه میگذرد و باز میگوید  
 در یک چشم زدن که کما البرق پس میگذرند همچو گذشتن باد که کما الطیر پس میگذرند همچو گذشتن برندها و مشدال و حال و دیدن مردان تجوی طهر  
 اعطاهم سیر و ایشان را صفا و نورانیت و قوت کردارهای ایشان و زور و غلبه روحانیت و اصل این قوت و حالت با داء و توجه و تصرف حضرت  
 بنو است که بر سر ایشان ایستاده است مدد میکند چنانکه فرمود و نبیکم قائم علی الصراط و غیره شایسته است بر صراط بقول یا ادب مسلم مسلم میگوید  
 ای پروردگار سلامت دار و مقامات نخب و نجات و خلاص و دحقی تهنات اعمال العباد تا آنکه عاجز می آید و دست میگذرد قوت علمای ایشان و نازند از علو رعل با که جان نجات  
 بگذرند حق یحیی الرجل لا یستطیع السیر تا آنکه می آیند مردی پس بنی تواند و میر کرد و گذشتن از صراط الا حفا که جنبیدن بر معده بر مثال صبی قال گفت آنحضرت  
 و فی حافق الصراط کلا لب معلقة و در هر دو طرف صراط کلبهاست آهن باست کسجی آویخته شده صامویرا امر کرده شده است آن کلبها از دو کلب  
 قدرت ناخذ منی مرت به میگوید و کسی را که امر کرده شده است بگرفت و می فخذ و ش فاج پس ازین مردم که قوت عبور و مرور ندارند بعضی فخذ کرده جزا شده شده  
 و با وجود کن بهر حال نجات خلاص یابند کالماند و مکرر من فی المنا و بعضی دست و پا و رند افتاده اند و نازند فی الصرح رجل مکرر دست و پا برهم چسبیده و مکرر

نیز و امتیاز معنی ساقط و اقاده چنانچه گذشت و ابوهریره بعد از روایت حدیث چون بخاری رسید سوگند یاد کرد و گفت و الذی نفس ابی هریره بمیدان حق  
 جحیم لسیعین خوفا بدستیکه و درستی نک و دروغ مسافت بنقاد سال است و مقصود بیان کثرت و تقویر و تمییز است نه تحدید و تعیین و در روایتی سبعون  
 بود و این بقا عذو نحو موافق تر است چنانکه در شرح مبین شده و او مسلم ۳ و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يخرج من  
 النار قوم بالشفاعه كالغسل الشعاد يبرون عما نذرت و نزع قروح شفاعت كوا نثار يري نذير مثلثه و بعين جمل طنا كفتيم ما الشعايد و شار فريت  
 قال فله الضغابيس فرمود و شار ير ضغابيل است بفتح معجین و کسر سجد و سکون تحت جمع ضغوبس یعنی ضا و و غین معجین و بار سجد و سین جمله جاز و  
 شیم وار و بعضی گفته اند که یابی است غید : مانند پیبر و دید در یک متفق علیه ۴ و عن عثمان بن عفان رضی الله عنه قال قال رسول الله  
 صلى الله عليه وآله وسلم يرفع يوم القيمة ثلاثة شفاعت میکند روز قیامت سه قوم الانبياء تحت پیغمبران و العلماء پیر علماء ثم الشهداء  
 پسر شهیدان و او ابن ماجه بایه و است که تخصیص شفاعت باین سه گروه بجهت زیاده فضل و کرامت ایشان است و الا به اهل خیر از مسلمانان  
 را ثابت است و احادیث مشهوره درین باب وارد خواه از برای مغفرت معاصی باشد یا رفع درجات و انکار شفاعت بدعت و ضلالت است چنانکه  
 خارج و بعضی تخریج بیان رفته اند ۵ باب صفه الجنة و اهلها جنت در اصل لغت معنی پوشیدن است و ترکیب این حروف برای سترو پوشیدن  
 آید پس از نام درختان سایه دار کرد و بجهت پوشیدن وی یا تحت خود را پس از آن نام بتان شده که درختان سایه دار دارد و بعد از آن نقل کرده شد بار  
 ثواب در بهشت است و در صراح گفته جنت باغ و بهشت ۱۸ الفصل الاول عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه  
 واله وسلم قال الله تعالى كفت خدای تعالی اعددت لعبادى الصالحين امانه کرده ام من بر بندگان صالح خود را مالا لعین امانت چیزیکه به هیچ شیئی از  
 دیده و لا اذن سمعت و نه هیچ گوش صفات آنرا شنیده و لا خطر على قلب بشر و گذشته بامیت آن بردل آدمی و تواند که مراد بادل صورتهای خوب و بانی آوازه  
 و کثرت و ثالث خاطرهای خوش باشد فاقول ان مشتم پس بخوانید که میخواید تحقیق و تصدیق آن این آیت را فلا قتل لفضل ما اخف لهم من قوة اعین پس بنیدان هیچ ذاتی  
 چیزی را که پنهان کرده شده و نهاده شده است برای شب خیزان مال خرج کنندگان از آنچه سبب غنی جیم و آرام اوست که میت از شادی و خوشی و یا فتن مقصود و قهره مشتی است  
 از قریب فتح قاف یعنی قرار و ثبات و چشم زدن نظر محبوب قرار گیرد و مطمئن گردد و بجانب دیگر نگرند و همچنین در حال فرح و سرور سکون و آرام پذیرد و در نظر غیر محبوب متفرق و  
 ملقت بود و هم چنین در حال ترس و اندوه متحرک و مضطرب باشد یا مشتاق از فریغم قاف معنی هر دی و خنکی و سردی جیم و لذت او در مشا به محبوب و دریافت مقصود  
 بود و گرمی و سوزش وی و در دیدن دشمنان و در حالت انتظار و استشراف مطلوب و لهذا ولد را قرة العین گویند و آنکه در حدیث و تفسیر که حبلت قرة عینی  
 فی الصلوة باین دو معنی است چنانکه در باب فضل فقر گذشت متفق علیه ۲ و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم موضع سوطی  
 الجنة خیر من الدنيا و ما فیها حای یکتا زیاده در بهشت یعنی نذک جایی و ادنی مکان در آن بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است و ذکر تا زیاده بنا بر هر چیزی است  
 است که سوار چون در جایی نزول خواهد کرد تا زیاده خود را بعد از نوا علامت باشد بر آن و دیگری در آنجا فرو دنیا بد متفق علیه ۳ و عن انس قال قال رسول  
 الله صلى الله عليه واله وسلم غدا فی سبیل الله او موجه خیر من الدنيا و ما فیها یک با مداد رفتن در راه خدا یا یک شبانگاه رفتن در راه خدا  
 بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است غدا و بفتح یکبار رفتن در با مداد و لضم با مداد تا برآمدن آفتاب و روزه بفتح یکبار رفتن در شبانگاه و اند زوال آفتاب ثابت  
 و تخصیص بعد و هر چه بر سبیل عادت و مراد مطلق وقت و ساعت است اگر چه نه در با مداد و شبانگاه باشد و سبیل الله جاد و ج و طلب علم و هر چه  
 آن قصد تقرب الی الله تعالی و برای خدا بود تا آنکه سفر برای طلب رزق حلال برای نفقه عیال و تحصیل صحبت و حضور در عبادت فی سبیل الله است  
 و چون ذکر کرد فضیلت رفتن در راه خدا معلوم شد که ثواب آن بهشت است باین تقریب : چیزی از محاسن بهشت بیان کرد و بقول خود و لوا  
 امرأة من نساء اهل الجنة اطلعت الى الارض و اگر باشد زنی از زنان بهشتیان ظاهر شود و فرود آید بسوی زمین لاضاءات مابینهما  
 بر آینه روشن کند آن زن هر چیزی را که میان بهشت و زمین است و ملائکات مابینهما دنیا و بر آینه پر میکند آن زن هر چیزی را که میان بهشت و زمین  
 است بسوی خوشه احتمال دارد که صمیرا مابینهما باج با سان و زمین باشد بقرینه مقام و تفسیرها علی ما سنها خیر من الدنيا و ما فیها تر آینه سحر آرن که بر سر  
 دارد و بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است و او العجادی و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان فی الجنة شجرة  
 یسیر الی کب فی ظلها مائة عام بدستیکه در بهشت درختی است که سیر میکند سوار در سایه او یعنی در زیر شاخهای و صد سال لایقطعها و هنوز قطع میکند  
 منافات آنرا و گفته اند که مراد باین شجره درخت طوبی است و نزد احمد و طبرانی و ابن حبان تفسیر باین آیه و لعل فی حدک فی الجنة و بر آینه جایی مقدار کمان یکی از شاخه  
 بهشت قاف قوس و قیاس کسب قاف قاف قوس و قید قوس می قده و قاف کوشه که از شیر گویند و بفتح قاف معنی ذراع نیز آید و بهر اینها فی در قول حق سبحانه و تعالی قاف  
 گفته اند پس میفرماید جایی مقدار کمانی در بهشت خیر مما طلعت علیها الشمس و تعریف بهشت از چیزیکه طلوع کرد و است باین قاف یا غروب میکند معنی از تمامه دنیا

و این در معنی مکان سوط است که در حدیث سابق مذکور شد عادت بر آنست که سواران یا نه می اندازد و پیاپی ده کمان متفق علیه و عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ان للمؤمن فی الجنة ثلثه من لؤلؤة واحدة محوطة بدریس یکم مسل زار در بشت خیمه است از یکم و اید میان کادک عوضها پناهی آن خیمه فی دایه و در روایتی طولها درازی آن خیمه ستون میلا شست کرده فی کل فایه منها اهل در بر کوشه از آن خیمه اهل خانه مؤمن بود که مایه و الخیرین می بینند و یکرا از اهل خانه که در کوشه دیگرند بطوف علیه ملو من طوف میکند و میگرداند آن سلمان و در بعضی روایات المؤمن آمده بصیغه جمع و مراد بالمؤمن نیز جنس است و جنتان من فضة آلتیها و ما فیها و مرسلان ازاد و بشت است که از نقره است آوند ها و هر چه در آنهاست از متاع و اسباب خانه که مناسب است بودی آن از نقره و جنتان من ذهب آلتیها و ما فیها و در بشت است که از طلاست آوند های آنها و هر چه در آنهاست و ما بای القوم و بین ان نظرها الی دلبهم و نیت میان مردم و میان نظر که در ایشان بود و کار ایشان پرده الادهاء الکبریاء علی وجه مکر چادر بزرگی و عظمت بزرگات پرور و کار یعنی مجاهیدی جسمانی و که در تنهای طبیعی همه از میان بر افتاده مکر پرده های جلال و کبریا و عظمت ذات مقدس و چون آن نیز بر افتد چراغی نابینند و تحقیق بیان این معنی در باب رویت بیاید فی حجت عدل در بشت که محل قامت و خلود است عدل و لغت معنی قامت و این وجه جنت عدل نام کرده اند متفق علیه و عن عباده بن الصامت صحابی مشهور است که در مواضع احوال وی نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم فی الجنة مائة درجة در بشت صد پایه است ما بین کل درجین مسافت میان هر دو پایه کابیر السماء و الارض آنقدر است که میان آسمان و زمین است و الفرة و من علاها درجة و فردوس که نام کلی از بشتهاست بلندترین آنهاست از روی درجه یعنی درجات وی بلندترین درجات صوری و معنوی در قلموس گفته که فردوس بتانی که جمع کرده هر چه در بشتهاست از درختان ناک و جز آن و جنت الفردوس باین اعتبار نام است منها تقبلا منها الدجنة الاربعة از جنت فردوس مان کرده می شود و در بشت که چهار اند و من فوقها لیکن العرش از بالای جنت الفردوس است عرش فاذا سلم الله فاسالوا الفردوس پس چون سوال کنید و بخوابید از خدا بشت را بخوابید فردوس را که از همه رفیع تر و بالاتر است و واه القوم ذی روایت کرد این حدیث را ترمذی و لم اجد فی الصحیحین و منی یأثم ازاد در صحیح بخاری و مسلم و لا فی کتاب التجمیع و نه در کتاب حمیدی که جامع است میان صحیحین و بعضی از شرح نوشته اند که موجود است در صحیح بخاری در دو موضع یکی در کتاب الجهاد و دوم در باب کاف عرشه علی اله و در صحیح مسلم در باب فضل الجهاد فی سبیل الله و در بعضی حواشی نوشته که این حدیث در صحیح بخاری مذکور است از ابی هریره با دنی تفاوت و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ان فی الجنة لسوقا یا قنما کل جعة بدستی در بشت بازار می است یعنی جمعی است که می آید بشتیان آنرا هر روز جمعه قنما بیج الشمال پس میوزد و شمال بیج شین کسر نیز آمده و دیگر از جانب دمت راست آید چون استقبال قبله بایستد مقابل جنوب و ناکه مراد اینجا بدایت مثل با دشتال فحقونی و جوههم و ثیابهم پس میرزد و می اندازد آن با دینی مشک را و انواع طیب را در روی ایشان و جاجای ایشان و در بعضی روایت آمده است که آن با دواتر و دشتا سارت برسانیدن آن مشک طیب بجایانی که باید رسانید از فی که پرده باشد یکی از شاتوا نوع طیب بوی کویا اشارت است بفیوض عطیات آسمی که در محل قابل آن میرسند فیزداد و من حسنا و جمالا پس زیاده می شوند بشتیان که در آن مجمع حاضر می آیند از روی حسن و جمال یا زیاده میکنند حسن و جمال را فیوجون الی هیلهم پس باز میگردند بسوی اهل خانه خود و انداد و احسن و جمالا و حال آنکه تحقیق زیاده کرده اند حسن و جمال را فیقول لهم اهلوه هم پس میگویند در ایشان اهل خانه ایشان و الله لقد اذود و تحسنا و جمالا بخدا سوگند زیاده کردید شما بعد از ما حسن و جمال را یعنی بعد از جاشدن از ما حسن و جمال را فیقولون پس میگویند بشتیان با اهل خانه خود و انتم الله لقد اذود و تحسنا و جمالا و شما هم بخدا سوگند تحقیق زیاده کردید بعد از ما حسن و جمال را کویا که پر تو انوار و افانت آثار آن مجلس تاثیر صحبت بابان نیز میرسد فلان من کاس الکرام نصیب و واه مسلم و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ان اول ذمعة یدخلون الجنة بدریس یکم که در جوی که در می آید بشت را علی صیوة القملیة البدن بر صورت ماه تمامند که در شب چهاردهم می باشد در حسن و نورانیت و شکل و بهیت فذل الذین یلوونهم پیرا کسانی که متصل و نزدیک می شوند با ایشان یعنی بعد از ایشان می آیند کاشند کوب در غیاب النملاء اضاءه بهیخت تر و نور ساره در رخشان در آسمان از روی روشنائی غیر ماه و آفتاب و در می سوب بدر است بر معنی مراد بزرگ و در می تر و عرب بمعنی عظیم المقدار آید قلوبهم علی قلب جل واحد و لای همه ایشان بر دل یکد است یعنی متفق و متحد و یکدل و یکجان و دوست یکدیگرند چنانکه فرمود لا اختلاف بینهم و لا تبغض نیست هیچ اختلاف میان ایشان و نه دشمن داشتن یکدیگر را کل امر لو منهم و جنتان من حور العین هر چه در از بشتیان دوزن است از حور عین حور بمعنی زن سخت سفید چشم و سیاهی آن و عین جمع عینا بمعنی فرخ چشم اگر گویند و آخر فضل ثانی از حدیث ابی سعید یا بید که ادنی اهل جنت با هفتاد و ده زوج باشد و بیجا دوزوجه میفرماید جوابش آنکه مراد آنست که دوزوجه باشد ازین جنس که حور العین است با صفات دیگر که ذکر کرده و این منافات ندارد و آنکه وای این جنس زوجات دیگر باشد بری می شود و حق من و سره العظم و اللحم من الحن دیده بشود مغز استخوان باقیهای

برایشان  
حج

بعدا  
۶





[illegible]





در حق حبیب خود و است او و الله و افضل العظیم ۱۶ و عن سالم عن ابنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم سالم بن عبد الله بن عمر  
الخطاب اذا جله علما وناجيين وصادات وفتات ايشان است امام مالك گفت كه بنود هیچ كی در زمان سالم مشابه تر سلف در زهد و فضل و زهد كافی است  
از وی و درشت میكند سخن بچان بن يوسف ظالم روایت میكند از پدرش كه گفت آنحضرت باب امق الذین یدخلون منه الجنة درى از بهشت  
كه است من ازان در و را ید بهشت را عروحه مسیره الراكب المجدود بضم میكسر و و مشده و پنهانی در مقدار سافت سیر سوار است كه نيك میدانند و اولیا  
اسپ را یا سیر سوار است كه نيك میدانند و ثلثا شب یا سه سال فاضل لیضفطون علیه پسر در رستی ایشان بر آینه از و حام كرده میشوند و فشار ده میشوند  
بر و با وجود این وسعت و پنهانی حق مكا و منا كه لهم قول تا انكه بزرگ است كه و و مشای ایشان زوال پذیر و وسوده كرده و واه التزمك  
وقال هذا حدیث ضعیف روایت كرد این حدیث را ترمذی و گفت كه این حدیث ضعیف است و صالت بن محمد بن اسمعیل عن هذا  
الحدیث فلم یصرفه و پرسیدم بخاری از این حدیث پش نداشت آنرا و قال یخلف بن ابی بكر یروی لنا كیرا گفت بخاری بخلف در روزن فعل ضارع از طرف  
بن ابی بكر كه راوی این حدیث است روایت میكند اما حدیث منكر را و عن علی بن حنیف الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان  
الجنة لسوقا بدرستكه و در بهشت بازار عجمی است كه ما فيها شری و لا بیع نیست در آن بازار خریدن و فروختن چیز را الا الصور من الرجال و النساء  
كه صورتهای خوب از مردان و زنان كه تبدیل كرده میشوند در وی صورتهای بد بصورتهاى خوب فاذا استقوى الرجل صوته پس چون خوش دارد و بخوابد و صورت  
خوب را دخل فیها می داند و متصف میگرد و باین صورت رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن سعید بن المسیب انه لقی با هرق  
روایت از سعید بن المسیب كه از كبریا بعین است كه وی پیشانی او پریده را فقال ابو هريرة اسال الله ان یجمع بینی و بینك فی سوق الجنة سوال  
میكنم خدا تعالی را كه جمع كند میان من و میان تو در بازار بهشت فقال سعید فیها سوق پس گفت سعید بن المسیب آیا در بهشت بازاری خواهد بود قال نعم  
گفت ابو هريرة آری در بهشت بازاری خواهد بود و اخبر فی رسول الله جزیبا و را سنیخدا صلى الله عليه واله و متل ان اهل الجنة اذا دخلوا  
بهشتیان چون در آیند بهشت را نوله فیها افضل اعطاهم نزول میكند در بهشت و فرو می آیند در منازل بهشت بقدر علمهای خود هر كرا علم بیشتر و بهتر تر  
دی شریفتر و بزرگتر نفوذ در لهم فی مقادیر يوم الجنة من باهم الدنيا بترافن كرده میشود و مراثی آن را در مقدار روز جمعه از روزهای دنیا یعنی در روزی  
كه در دنیا روز جمعه بود حكم بر و در كار تعالى میشود كه بر آید چنانكه در دنیا حكم بود كه روز جمعه بر آید و این اثر و نتیجی جزای بر آمدن جمعه و رفتن جمعه باشد نفوذ  
و بهم پس می بر آید و زیادت میكند بر و در كار خود را می در آید و حضرت كبریا و عز و غلا و بیرون از هم عرشه و ظاهر و مود میكند بر و در كار تعالى مراثی  
عش خود را كتابت است از ظهور حق و تجلی او تعالى مرشدگان را و یقیندی بفتح تثنیه و فوقانیه و موحده و دال حمله باشد بدی طعم فیوضه منج باطن  
الجنة و ظاهر می شود وی جل جلاله مر بهشتیان را در مرغزاری از مرغزارهای بهشت فیوضع لهم منا بومن من بومن پس بنا ده میشود و مراثی از اسبها از نور بر  
بشینند و منا بومن لؤلؤ و منبرها از مروارید و منا بومن یا قوت و منبرها از یاقوت و منا بومن ذبجد و منبرها از زرد و منا بومن ذهب صناع  
من فضة و منبرها از طلا و منبرها از نقره و رجب تفاوت مراتب و درجات و اعمال و افعال و مجلس ادنا هم و می نشیند فراتر و كتر ایشان و منزلت و  
مرتبت و ما فیهم و فی و حیت و ایشان خفیس و كینه یعنی دنی كه قیتم بر معنی اقل و كتر در مرتبه و نسبت با علی و اكثر اراده كه دریم من متصف بذات  
و خاست و در حد ذات كه چون آن در بهشت نایافت است علی كتمان المسك و الكافور می نشیند دنی در مرتبه تر بله های مشك و كافور بزرگتر  
و منبرها كه اعلی در مرتبه می نشیند چنانكه جامعه در صد مجلس می نشینند و جامعه دیگر بر خاک می نشینند و كتمان الكاف و سكون مثلثه جمع كثیر تل ريك میا بود  
ان اصحاب الكومی با فضل منهم مجلسا كمان نمیزند این قوم بر تل نشیند كمان كه بر كرسی و منبر نشیند كمان فاضل ترند از ایشان از روی جای  
و شكاه چه در بهشت بر كس مقام و مرتبه خود را ضعی و شكاه باشد و از وی مرتبه فوق كند و اهل و حرقت و حسرت و غیرت نبرد اگر چه میداند كه او در مرتبه  
فوق است و من در مرتبه ادنی قال گفت ابو هريرة قلت كتم یا رسول الله و هل نری دنا آیا می بینم پروردگار خود را در آن روز قال نعم فرمود  
آنحضرت آری می بیند پروردگار خود را هل تقادون فی دویة الشمس و القمر لیل البدر آیا نك و شب بسیارید در دیدن آفتاب همیشه و در  
دیدن ماه و در شب چهاردهم قلت لا كتم شك و ابریم قال كذا لك لا تقادون فی دویة و بكلم فرمود همچنین نك نیكنید و دیدن پروردگار خود  
ولا یقی فی ذلك المجلس و جل الا حاضر الله محاضره و باقی می ماند در آن مجلس مردی كه كلام میكند او را حق سبحانه و بی واسطه و كتم می كند  
حجاب با وصل معنی محاضره سخن گفتن است روبرو بی واسطه و ترجمان حتی یقول الرجل منهم تا انكه میگوید خدا می تعالی مردی را از ایشان یا فلان  
فلان اتذكروا قمت كذا و كذا ایام دوازی روزی كه گفتی چنین و چنین فبذكرا بعض غدا ته فی الدنيا پس میگوید پروردگار تعالی آن مرد را بخوبی  
غدا را با و عهد شكیها كرده است و دنیا و مراد نوب و حاصل است كه در كتاب آن نقص عدد و حیت است فیقول یا و جبا هم تغفر لی پس بگوید نزدای









میخواهد چهره را و منعی عظیم که زیاده کم شمارا بردارد در بهشت فیهو لون پس تعجب میکند بهشتیان و میگوید القیض جوهنا آیا سفید و روشن نگردانیدی روی ما  
با فاضله حسن و جمال در غایت تفصل و کمال یا با سان کردانیدن حساب خلاص کردانیدن از ورطه بیم و عقاب الهی و خلنا الجنة آیا در نیار و روی ما در بهشت و تخفنا  
من النار و نجات ندادی ما از آتش و وزخ زیاده برین چه خواهد بود و قال فی وضع الحجاب فی نظر لون الی وجه الله پس بدو شده میشود پرده پس هر یک که میبوی آتش و  
اند تعالی فما اعطو شیئا احب الیهم من النظر الی بطنهم پس داده فشوئند بهشتیان هیچ چیز را که دوست تر بود و زوایایان از نظر کردن بجانب پرده و کار منتهای  
تمام نعمتها و دیدار حق است چنانکه نهایت ثناء نعمتها و دیدار مراتب موجودات الهی است و است فرقتا فتر خوانند آنحضرت این آیت را للذین احسنوا الحسنی  
و زیاده مرکبانی را که نیکی کرده اند جزایکی است و زیاده بر آن مراد بحسنی بهشت است و زیاده تر و بیت حق تعالی و تقدیس و راه مسلم اگر گویند که  
صفات پرده ذات است و باصطلاح صوفیه هرگز این پرده بر نیفتد پس بر دامن برده از ذات چه معنی دارد و جوابش آنکه این تدقیق از قوم در تحقیق احدیت  
ذات و تنزه او و اوجیم صفات و اعتبارات و لیکن مبنای رویت بر عرف است و هر که ذات را با صفات دید گویند ذات را دیده چون چهری را به بینی سفید یا  
سیاه و از زیا کونا و متحرک یا ساکن کوئی جسم را بدیم بر چند پرده صفات در میانست آنکه فلسفی گوید بر فی اعراض است نه جوهر تدقیق با رویی است که در عرف  
آرا اعتبار نتوان کرد و بالجمله در آخرت چیزی بنماید که صادق آید و یقین کرد که خدا را دیدیم و چشم را در روی دخلی بود بعضی از عرفا گفته اند که ما یقین داریم  
که دیدن حق و دریافتن وی تعالی بآل است و چون وی فرمود که دیده را و آن دخلی باشد اما صودقا اگر میگفت که گوشش شمارا و دوش شمارا و آن دخلی  
خواهد بود نیز تصدیق میکردیم چه جایی چشم فافهم و بالله التوفیق الفصل الثانی عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان اهل الجنة منزلة لمن یظن الی جنانة و از واجد و ضمیمه و حوده مسیره الف مسنة بر سبتیکه کمتر  
و سبت ترین بهشتیان از روی قدر و مرتبه بر آنیه کسی است که می نگرد بجانب باغهای خود و زمان خود و کامل و مشارب طایب ناز و نعمت و مال و مثال خود  
و خدمت کاران خود و سر برهای خود که می نشیند و استراحت میکند بر آن تا مسافت هزار سال که راست باین اشیاء ناپا بر وسعت بهشت و فراخی جای آن  
و لکنهم علی الله من یظن الی وجهه غدوة و عشبة و کرامی تر و عزیز تر و خدا تعالی کسی است که می نگرد بجانب ذات مقدس وی صبح و شام یعنی  
روز و شب علی الدوام یا در خصوص این دو وقت باشد و تجلی درین دو هنگام بود و چنانچه از محافظت بر نماز پیش از طلوع و پیش از غروب که در حدیث سابق  
گذاشته استینای باین معنی توان کرد و از اینجا معلوم میشود که بزرگی و علو نسبت آنست که با سوا می حق و مشهور و ذات وی هیچ چیز بر او نازد و توجه و التفات  
بغیر حق نیستی بهشت و دنات پایه هدایت اگر چه نعمت بهشت باشد هر قنوا پیتر خوانند آنحضرت این آیت را و جوه یومئذ ناضرة الی دیها ناظرة و دیها باشد  
در آن روز تر و تازه و خوش و غورم بجانب پرده و کار خود نظر کنند و دواء احمد و الترمذی و عن ابی ذرین بفتح ذاء و کسر الی العقیلبی بضم عین و فتح قاف  
نام اولی قسط است بفتح لام صحابی مشهور است معدود و اهل طایف رضی الله عنه قال قلت کف ابو زرین کفتم یا رسول الله اکلنا مری و بدخلنا به یوم  
القیمة یا مری که از مای بسند پرور و کار خود را در حالی که تنهاست و خلوت دارند است پرور و کار خود را روز قیامت و غلبا بفتح میم و سکون فاو کسر  
اللام و تشدید یا و بضم میم و سکون فا و تخفیف یا و کسر لام پرور و وایت است قال بلی گفت آنحضرت آری می بینید مری که از شمار پرور و کار خود را در حالی  
که تنها و خلوت دارند است بوی تعالی قال رسید ابو زرین از آنحضرت و ما آیت ذلک فی خلقه و صیت علامت و نشان دیدن همه پرور و کار را یکبار  
در مخلوق قال گفت آنحضرت یا باز ذرین الیس کلکم وی الی لعل لیللة البدنیت بر یک از شما که می بیند ماه را در شب چهاردهم منجلیا به تنهایی در جهت  
و خلوت دارند است بوی تعالی بلی گفت ابو زرین آری می بیند مری که از ما را باین صفت قال گفت آنحضرت فانما هو خلق من خلق الله پس صیت ماه مکرر  
مخلوقات خدا که در وی این صفت و حالت است که همه او را بیند و مری که در بدین منفرد و تنهاست بی هجوم و از دام و الله اهل اعظم و خدای  
تعالی جلیل تر و عظیم تر است جلالت و عظمت هر دو بیک معنی است بزرگی و بزرگ شدن که از فی الصلح کی باعتبار ذات ملاحظه کنید و دیگر کی حیثیه  
صفات دواء ابو داود و الفصل الثالث عن ابی فریضی اذ عن قال سالت رسول الله ابو ذر گفت پرسیدیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه  
و آله و سلم هل آیت ذلک آیدیدی تو پرور و کار خود را یعنی در شب معراج قال خود را آیداه فرمود پرور و کار تعالی و تقدس نور است چگونیم  
او را چنانکه نور و شدت ظهور مانع است از ادراک و خیره کنند است ابصار او اطلاق بر ذات پاک پاری تعالی آیده چنانکه الله نور السموات و الارض  
یعنی ای منورها و مظهرها یعنی روشن کننده آسمان و زمین و پیدا کننده آنهاست یا با وی اهل السموات و الارض و در شکر کننده الهما یزید کان و در بعضی وقت  
آیده مثل زوره فی قلب المؤمن مشکوکه فیما مصلح الایة و نور در اصطلاح اهل تحقیق معنی ظاهر بر جود و ظهور غیر خود را است بر نیو که تقریر معنی که گفته نور بتو نیست و لکن  
بفتح مزه و تشدید یون مفهومی معنی کیف و نورانی و بصیغه نسبت نیز و ایت است و قوای که این نیز بطریق استعمال و مجاز و بهره استعمال با  
برای اثبات و سبب بودی استعمال و در حدیث دیگر آمده است و ایت نورانی محتمل است که بمعنی نبی رویت خلوت باشد یعنی بین نور دیدیم و

الفصل الثاني

الفصل الثالث

یعنی چنانچه نور و شدت ظهور مانع است از ادراک و خیره کنند است ابصار او اطلاق بر ذات پاک پاری تعالی آیده چنانکه الله نور السموات و الارض یعنی ای منورها و مظهرها یعنی روشن کننده آسمان و زمین و پیدا کننده آنهاست یا با وی اهل السموات و الارض و در شکر کننده الهما یزید کان و در بعضی وقت آیده مثل زوره فی قلب المؤمن مشکوکه فیما مصلح الایة و نور در اصطلاح اهل تحقیق معنی ظاهر بر جود و ظهور غیر خود را است بر نیو که تقریر معنی که گفته نور بتو نیست و لکن بفتح مزه و تشدید یون مفهومی معنی کیف و نورانی و بصیغه نسبت نیز و ایت است و قوای که این نیز بطریق استعمال و مجاز و بهره استعمال با برای اثبات و سبب بودی استعمال و در حدیث دیگر آمده است و ایت نورانی محتمل است که بمعنی نبی رویت خلوت باشد یعنی بین نور دیدیم و

خیر کشته و مجال دیدن ذات بنویا دیدم ذاتی را که مؤثر است و الله اعلم و اوام مسلم ۲ و عن ابن عباس رضی الله عنهما ما کذب الفواد ما دعی دروغ گفت دل محمد یا محمد در چیزی که دید وی بجز آن ذات اقدس الهی است تعالی شانه و آله و اهل بیت و به تحقیق دید آنحضرت پروردگار را یکبار و دیگر قال گفت ابن عباس در تفسیر این آیت زاه بنفاده مرتین دید آنحضرت پروردگار تعالی را و تقدس بدل خود دوبار باین طور که در آور و پروردگار تعالی بصرا و در دل وی یا آورد دل او را در بصروی باین معنی خواه بگویند چشم دل دید یک چشم سر دید پرده یک معنی دارد و این معنی بجهت آن گفتیم که مذنب ابن عباس دیدن بصر است و دیدن بدل مذنب و کلان است بر خلاف مذنب او چنانکه معلوم کرد و اوام مسلم مقصود است که ابن عباس از روایت حق مراد دارد و جمهور صحابه موافق اویند و ایشان دو تدری و قاب قوسین او ادنی همه را باین قرب آنحضرت در شب معراج بدرگاه صمدیت دارند و ابن مسعود و عایشه و بعضی دیگر از صحابه از آن روایت جبرئیل بصورت اصلی وی را دیده بودند که درین شب در غیر این شب حاصل شده و روایت مذکوره را باین این قرب دهشت چنانکه در حدیث آمده معلوم کرد و فی ذلک الترمذی و در روایت ترمذی انجید آمده که قال گفت ابن عباس در تفسیر این آیت دای دید محمد صلی الله علیه و آله و سلم و به پروردگار خود را قال عکرمه قلت گفت عکرمه گفت که ابن عباس در حدیث آوردم بروی که الیس الله یقول آیا نیست که میگوید خدا تعالی در صفت ذات خود و توحید میکند خود را باین که لا تدركه الابصار و هوید لا الابصار و در معنی یا بد او را بصرا و او تعالی و تقدس در میا بد بصرا یا پس چون قایل میبوی بدیدن آنحضرت رب العزت را جل جلاله قال گفت ابن عباس در جواب عکرمه و یحیی و ای بر تو ای عکرمه ذاک آن ادراک که در ابصار مراد از ادراک تعالی بنوده الذی هو نور و قسیت که تجلی کند و ظاهر کرد و بنور خود که آن نور خاص ذات اوست چنانکه سبب و درین هنگام مفصل کرد و ادراک و فانی و ما بود شود درک اما اگر تجلی کند بقدری که و فاکند بآن قوت بشری ادراک میتوان کرد و او را ابصار و نیز گفته اند که ادراک در لغت احاطه شئی است بجمع حدود و نهایت او و حق سبحانه را حدی و نیای نباشد ~~این~~ عامتر است از آن و قد مرای به مرتین و به تحقیق دید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار خود را جل و علا و در یکی چون نزد سدره المنتهی بود دوم چون بالای عرش برآمد و عن الشعبي قال لقی ابن عباس کسبا يعرفه ملاقات کرد و ابن عباس کعب احبار جرفات در روز عرفه فساله عن شئی پس پرسید ابن عباس کعب را از چیزی یعنی از روایت حق عز و علا در دنیا فکبر پس کعب را آورد و کعب احبار بجهت استعظام و استعجاب این سؤل ابن عباس حتی جا و به الجمال تا آنکه جواب داد و ما کوها بر زبان صدا یعنی چنان بلند تر آورد و کعب را که از کوها صدا برآورد فقال ابن عباس انما بنوه اثمم پر گفت ابن عباس با سپران با شمیم یعنی مشهور بعلم و فضل که ناهسته سوال کنیم و از آنچه مستحیل و مستبعد باشد بپریم و از نزدیکان و ملازمان درگاه نبوت که هتفا منته و اقتباس علوم و انوار حضرت وی کرده ایم تا مل کن و بخشیم و استعجاب و شتاب و تفکر کن در جواب که روایت حق در دنیا فی الجمله ممکن است فقال کعب ان الله قسم دویته و کلامه بی محمد و موسی پس چون ابن عباس باین مبالغه نمود و کعب احبار بتفکر و قایل رفت و گفت سبحان خاتمی بخش کرده و روایت خود را و کلام خود را میان محمد و موسی فکلم موسی مرتین پس کلام کرد و موسی دوبار یکی در وادی این و دیگر بر سر که طور و آه محلی مرتین و دید او را محمد دوبار و ظاهر است که کعب احبار باین کلام را از روایت نقل کرد و قال مسروق گفت مسروق که شعبی این حدیث روایت از وی وارد شد خلت علی عایشه پس در آمد بر عایشه بعد از دیدن ناظره ابن عباس و کعب احبار و شنیدن این کلام از کعب فقلت هل لای محمد و به گفتیم بعایشه آیا دید محمد صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار خود را فقالت پر گفت عایشه مسروق لقد مکملت بشئی فف له شعری ب تحقیق تجر کردی تو ای مسروق به چیزی که برخاست به جبهت وی موسی براندام من قلت و ویلا کفتم آهسته باش و شتابی مکن در انکار روایت حق ثم قوات مسروق میگوید به تحقیق برای ثبات روایت این آیت را تقدیم می آید و به الکعبه ب تحقیق دید محمد صلی الله علیه و سلم از آیات و علامات پروردگار خود که بزرگترین آیات بودند و مقصود خواندن آیات و بکرات که باین آیت خاتمه آن است بدلیل روایت دیگر که در آخر حدیث باید که قایل قول ثم دنی فتدلی فقلت پر گفت عایشه در جواب من این تذهب بک کجا میری این آیات تا که آن را بر روایت پروردگار تعالی حل کردی انما هو جبرئیل فیت این مرتی بجز جبرئیل و ملا و باین آیات و نو و جبرئیل است با آنحضرت و روایت اوست جبرئیل را بعد از آن ذکر کرد عایشه چیزی چند که آنحضرت را و پس کس را ثابت نیست و اعتقاد و شوق آن جایزند و گفت من انحرک ان محمد دای و به کسی که خبر داد ترا که محمد دید پروردگار خود را و شرب معراج او کستم ششیا مما امر به با خبر میدهد که آنحضرت پوشید چیزی را حاکم و شرایح دین را از آنچه مراد کرده شده بدان و وی کرده شده است بسوی وی تا بر ما نازل از خلق او یعلم الخمس النبی قال الله تعالی یا میند آنحضرت هیچ چیز را گفته است الله تعالی در شان آنجا ان الله عنده علم الساعة وینزل الیغیب تا آخر آیت فقد اعظم القرية پر تحقیق عظیم فرآ کرد و انکس بسیار دروغ گفت و لکن دای جبرئیل و لکن باین بایات مذکوره است که وی صلی الله علیه و آله و سلم دید جبرئیل را لایحه فی صوته الا مرتین ندید جبرئیل را و صوت خاصه وی بی تمثیل کرد و باره عند سدره المنتهی یکبار نزد سدره المنتهی چنانکه مراد و الله را نزل از خری عند سدره المنتهی و فی الجمله و یکبار در اجاب و بفتح هزه و سکون جیم و یا تحانه یعنی





امام مالک رضی الله عنه در رفع کفنه و خطا کردن این قوم که گفتند ما در نظر بسوی تو اب است نه بسوی ذات فاین هم عن قوله تعالی پس کجا اند این قوم و چرا دور افتادند از فهم معنی حق تعالی که در شان کفار و تفتیح حال ایشان فرموده است کلا الهنم عن دهنم یومئذ الحجج یون بدرستیکه ایشان از دیدن پروردگار خود در آن روز محجوب و ممنوع اند قال مالک الناس یظنون ان الله تعالی یود القیمه باعینهم گفت مالک مردم یعنی مسلمانان نکردند بسوی خدا تعالی روز قیامت بحشم های خود بعد از آن تفریر کرد امام مالک دلیل را بر دیدن مؤمنان پروردگار تعالی و تقدس را و قال و گفت لولم یولموا یومئذ دهنهم یوم القیمه اگر نمیدیدند مسلمانان پروردگار خود در روز قیامت لم یعیر الله الکفار بالجباب سززش و نکویش میکرد و الله تعالی کافرا را از بسودن ایشان محجوب از دیدار حق تعالی پس گفت حق تعالی در شان کفار کلا الهنم عن دهنم یومئذ الحجج یون یعنی تعذیب و تغییر دین است که دیگران بخت دیدن مخلوق و مخصوص باشند ایشان محروم و مخدول و اگر مؤمنان نیز محجوب باشند سززش کافران دین چه باشد و واه فی شرح السنه و عن جابر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم بینا اهل الجنة فی نعیمهم در انانی آنکه بشتیان در ناز و نعمت خود باشند از سطح طعم نوبر ناکا و برآمده و بلند گشته باشد برای ایشان نوری فوضوا دهنهم پس برداشته باشند سرهای خود را تا بگردان نور را فاذا الوب تعالی قد اشرف علیهم من فوقهم پس آگاه می بیند که پروردگار تعالی مشرف و مطلع شده است بر ایشان از بالای ایشان فقال پس گفت پروردگار تعالی السلام علیکم یا اهل الجنة قال گفت آنحضرت و ذلك قوله تعالی و انت قول حق تعالی که فرمود و سلامم قولا من رب الرحیم و در بشتیان است سلام در حالی که گفته از پروردگار جبرائیل میضای گفته که سلام میبرد پروردگار تعالی بر ایشان بواسطه ملائکه یا بواسطه و ازین حدیث خود معلوم میکرد که بواسطه است قال فظفر الیم من یظنون الیه من کبریت پروردگار تعالی بسوی ایشان و میگردان ایشان بسوی وی سبحان تعالی فلا یلقون الی شی من النعم پر انفات میکنند و میل و شورت نمی گردان ایشان بجنب چیزی از نعمتهای بهشت ما دامو نظرون الیه تا زمانیکه نظر میکنند بسوی وی تعالی حق یحب عظم وی بی یوم تا آنکه محبت پنهان میکرد پروردگار تعالی از نظرهای ایشان و باقی میماند آثار نورانیت و ذوق و سرور آن و واه ابن ماجه و این احباب و بشتیان نیز از جمله لطف و جبرائی است از رحیم منان بر بندگان خود چه عظیم در درگاه شود و حضور داشتن و مستغرق نور ذات گردانیدن نه طاقت و تاب ایشانست زمانی باید که بیایند و بحال خود باز آیند و در پرده و حجاب و برای آن نعمت است مشاهده نمایند و مستحق بکلی دیگر شوند و هر بار لذتی تازه و ذوقی جدید بیایند ۲۹۰ باب صفه النار و اهلها تا اثن و اشتقاق ناره نور از یک ماده است و جمع نار نیزان و نیز کبر نون و فتح یا و نور و نیر و انبار و استعمال وی بونست آید و غلظت آید و غلب آمده در زمان شرع بر آتش دوزخ نعوذ بالله منها ۸ الفصل الاول عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال نادىكم جبرئيل من سبعين جزء من نار جهنم فرموزد گرمی آتش شامی آتش دنیا بیکبار است از بهقا دپاره آتش دوزخ یعنی آتش دوزخ بهقا و مرتبه کرم تر است از این آتش تا آنکه مقصود از عدد و بهقا بیان کثرت و مبالغه است نه تعیین این عدد مخصوص و در ذکر این عدد و واه ابن ماجه و متعارف است قیل گفته شد یا رسول الله ان كانت الکافیة بدرستیکه بود این آتش دنیا بسند و در عذاب کردن و سزا دادن پس چه حاجت بود به پیدا کردن آتشی سنت را ازین قال فضلت علیهم بشعة و مستین جوه فرمود زیادت کرد آید و شد آتش دوزخ برین شهاب شصت و نه جزء کلهم مثل جوه گرمی بر یک از آن شصت و نه جزء مانند گرمی آتش شاست این خود همان مضمون فقره اولی است که گفت گرمی آتش شاکچیز از بهقا و جزء آتش دوزخست برای تاکید و تقریر تکرار کرده و مقصود آن است که همچنین بیاید که زیاده باشد گرمی آتش دوزخ بر آتش دنیا و لابد است از آن و کفایت نمیکند آتش تا امتناز باشد عذاب خدا از عذاب خلق و از بهجت اختیار کرده شد عذاب آتش بر سایر اجناس عذاب متفق علیه و اللفظ للبخاری ابن حدیث و صحیح بخاری و مسلم است اما این لفظ که ذکر کرده شد از آن جایز است و فی دوایه مستعمل و در روایت صحیح مسلم انجین است که نادیم التی یوقد بان آدم آتش شاک میفرزند نوع بنی آدم جزو بیت از بهقا و جزء آتش دوزخ و فیها و در روایت مسلم علیها و کلها بدل لفظ علیهم و کلهم و در روایت مسلم علیها و کلها بجای علیهم و کلهم یعنی در روایت بخاری بود فضلت علیهم تسعة و ستین جزء کلهم و در روایت مسلم انجین اده فضلت علیهم تسعة و ستین جزء کلهم ۲ و عن ابن مسعود رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم یوتی بجهنم یومئذ اودیه میشود دوزخ را در آن روز لها سبعون الف ذمام مر آن دوزخ را بهقا و هزار چهار است که مع کل ذمام سبعون الف ملک یجر و یطأ یا بر جوار بهقا و هزار فرشته اند که میکشند آنرا و واه مسلم ۳ و عن عثمان بن بشیر صحابی مشهور است و اول مولود است که بعد از هجرت در خانه انصار آمد و رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم ان اهل النار و عذابا بدرستیکه آتس ترین و سبکترین دوزخیان از روی عذاب من له ضلالت و شراکان من نادى است که مرا و اهلین و دوالهای غلین از آتش در پاست یعنی منهما معا فیه میجوشد از آن غلین میفرودی کما فی المجل ناهیه می شود و یک مسین با یویان جدا شد من عذابا کما ان نیر و آن کس که بیکی از دوزخیان بخت نر باشد از روی عذاب و ان لا هونم عذابا و حال آنکه لکن تحقیق آنسان ترین و سبکترین دوزخیانست از روی عذاب متفق علیه ۴ و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلى

باب صفه النار واهلها  
الفصل الاول



و مسلم ان الکافر لیسب لسانه الفریخ والفرسخین بدستیکه کافر برآینه می کشد زبان خود را بر زمین سه میل بی تو طاه الناس با پمال میکند زبان او را مردم رواه احمد والترمذی و قال هذا حدیث غریب ه و عن ابی سعید رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال الصعود جبل من نار و صعدوه در قرآن مجید و انقشده است ساجده صعدوا بفتح صا و کبریا است از آتش بیتصد فی سبعین خوفا برآمده میشود بروی بهشت و سال و هوی بهر کذا که فيه ابد و فرو و داخه میشود آن کافر چنان یعنی بهشت و سال در دوزخ همیشه دواہ الترمذی و عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال فی قوله کالمهل یغمیم و سکون هار وایت که دابو سعید از آنحضرت گفت در تفسیر قول حق تعالی ان شجرة الزقوم طعام الاثیم کالمهل یعنی فی البطون بدستیکه درخت زقوم خوراک کناه کاران است همچو مهمل می شود در شکم پس آنحضرت در بیان معنی کالمهل فرمود ای کلهو الثریث بفتحین در دمی زیت روغن مشهور و تفسیر مهمل با بریز که داخه و بزر و آب روان از حسی نیز آمده فاذا قرب الی وجهه پس چون نزدیک گردانید و شود مهمل بر روی دوزخی سقطت فوة و وجهه فیه می افتد پوست روی وی در آن دواہ الترمذی و عن ابی هريرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال ان الحمیم لیسب علی و مسلم بدستیکه آب کرم رختی میشود بر سر ای ایشان فینفذ الحمیم حق یخصل الجوف فیس در می کشد و آب کرم تا آنکه می پیوندد و میریزد درون شکم او فینک ما فی جوفه پس میبرد و قطع میکند چیزی که در شکم اوست حق میرق من قد میده آنکه بیرون می آید از هر دو پای و هو الصهر و امنیت صهر بفتح صا و مهمل و سکون هار یعنی کذا خن که مذکور شده است در قول حق تعالی لیسب من فوفهم رؤسهم الحمیم یصهره ما فی بطونهم و الجلود یختم میشود از بالای سر ایشان آب کرم که داخه میشود چیزی که در شکم ایشانست و کذاخه میشود و پستهای ایشان یعنی تاثیر میکند از قیود حرارت در ظاهر و باطن ایشان فربما دیکان بتریز گردانیده میشود چنانچه بود یعنی بحال خود می آید پوست و احشا و یختم میشود آب کرم و می در آید و شکم کذاخه میشود آنچه در شکم است چنانکه در قرآن مجید فرموده است بدلناهم جلودا غیرا دواہ الترمذی و عن ابی امامة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی قوله تعالی ابوا امر وایت میکند از آنحضرت در تفسیر قول حق تعالی ویسقی من ماء صدید و نوشانیده میشود در وی که ذکر او بالا فرست است از آب که زر و آب است بتجو عده در حالی که جرعه می کشد آنرا بکلف قال فرمود یقرب الی فیه فیکر هه نزدیک رده میشود و صدید بسوی دهرج می رس ناخوش میدارد آن را فاذا ادنی منه شوی و وجهه پس چون نزدیک گردانیده و پیوسته میشود از دمان او بریان میکند روی او را و وقت فوة و انسه می افتد پوست روی فاذا شربه قطع معاؤه پس چون می نوشد آنرا پاره پاره میکند و روی او را حق می خرج من دبره تا آنکه بیرون می آید از جانب پاره یقول الله میکیدید تعالی و مسقوا ماء حمیما فقطع معاؤه هم و نوشانیده میشوند و دوزخیان آب کرم را پس پاره پاره میکند و روی او را فاقط و میکیدید تعالی و ان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل و اگر فریاد کنند کافران از تشنگی فریاد می کنند که ده میشوند باقی که مانند مس که داخه است تا آنکه همچو زیت است چنانکه کشت لیشوی لوجه بریان میکند و بریا بلسا لشراب بدوشیدنی است آن آب دواہ الترمذی و عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لسل دق لنا و امر جبهه جد من سرق بضم سین چیزی که احاطه کند بجزی از دیوار و جبهه آن سحر سر پرده و جبهه جمع جبهه یعنی دیوار و سرق را بد و جبهه روایت کرده اند بفتح لام و رفع قاف و کسر لام و جرقاف معنی بر وجه اول چنان شود که بر سر پاره آتش و دوزخ چهار دیوار است و بر وجه ثانی هر جزا پاره آتش را چهار دیوار است گفت کل جبار مسیره اربعین سنه ستر می برد دیوار مسافت هر جبار سال است دواہ الترمذی و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لو ان دلو من غساق یساق فی الدنیا لانت اهل الدنیا اگر آنکه دلوئی از غساق بختی شود در دنیا برآینه کند میشوند اهل دنیا و غساق بشهید سین و تخفیف آن زر و آب که روان میگرد و از حسی هائی و دوزخیان و بعضی گویند اشکها که روانست از چشمهای ایشان رواه الترمذی و عن ابن عباس من ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قراهه الا یتر و ایت ایشان عباس که آنحضرت خواند این آیت را که اتقوا الله حق تقاته بر میزد خارا حق بر میزدین و می یعنی چنانچه سزاوار است و راست و درست و لا تقومن الا و اتقوا و لا تقومن و غیره بیکر در حالی که شما مسلمانید یعنی مسلمان باشید تا وقت مردن و چون تقوی سبب سلامت از عذاب دوزخ است و ترک آن سبب قنای بدان ذکر کرد آنحضرت باین تقریب بعضی غذاهای دوزخ را و زوایت کرد آنرا روی و گفت که قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لو ان قطرة من الزقوم اگر آنکه یک قطره از زقوم که در حق است در دوزخ و طعام دوزخیاست قطرت فی الدنیا بکله در سرای دنیا لا فندت علی اهل الارض معایشهم برآینه تا گرداند بر زمین یا اسباب زندگانی ایشان را فکیف بمن یکون طعامه پس چگونه باشد حال کسی که باشد زقوم خوراک و می دواہ الترمذی قال هذا حدیث حسن صحیح و عن ابی سعید رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال و هم فیها کالکون اول آیت اینست که تنم و جبهه هم النار و هم فیها کالکون میوز و وزبانه میزند رویای ایشان را آتش و ایشان در آن آتش روی گرفته و برهم بسته لب انداختی سوزش و کلج روی ترش کردن و برهم حسی لبها از دندان قال گفت آنحضرت در تفسیر این آیت فتوید البنادیر بیان میازد روی ایشان را آتش دوزخ فقلص شفته العلیا پس برهم میجد و منقش میکند

گفت پیغمبر خدا

لب زبرین او قلعی از باب قفل و قلم بر آمدن سایه و بر حسب آب و جامه بعد از شستن و حتی قلع وسط و امسه تا آنکه میرسد میان سر او و قستری  
 مشته السفلی دست میگرد و در فرومی افتد لب زبرین او حتی تضرب سته تا آنکه میرسد ناف و در دعا **اللهم** مذی ۳۳ و عن ابي رضا تفسیر  
 النبی صلی الله علیه وآله و سلم قال یا ایها الناس اتقوا فرمود آنحضرت ای مردمان بگریزید از ترس خدا فان لم تستطعوا فتابوا پس اگر نمیتوانید  
 و نمیتوانید زینت و سلوک کرد و چنانکه صاحب خیال شوید تخلف کنید و در کسین و خود را بر آن دارید و تذکر و تصور آن احوال کنید که گریه آرد و وقت بخیر  
 فان اهل النار و سبکون فی النار پس بدستیکه دوزخیان میگردند در آتش حتی تسبیح موعدهم فی وجوههم تا آنکه روان میکردند اشکهای ایشان در دوزخ  
 ایشان کانه جلاول گویا آن اشکها جریبا خود اند حتی تقطع الدموع تا آنکه سیری میشود و اشکها فسیل الدمع پس روان میکرد و خونها قطر الحیون  
 پس ریش میشود و چشمها یا ریش میکند خونها چشمها مافلون سفنا از بیت فیها لکوت پس اگر کشتیها رانده شوند در اشکهای ایشان که روانست بر آینه  
 میکردند کشتیها در وی دوا فی شرح السنه ۱۴ و عن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم یلقی علی اهل  
 النار و الجحیم انداخته میشود در دوزخیان کسکی فیعدل ما هم فیه من العذاب پس برابر میکرد و عذاب کسکی چیز را که ایشان در آن عذاب آتش  
 دوزخ و ازینجا معلوم شود که آتش کسکی با آتش دوزخ برابر است فیستغیثون پس فریاد میکنند از الم کسکی فینا ثون بطعام من ضریع پس فریاد  
 رسی کرده میشود از ضریع که نام کیا بی است خار و در چنین خشک کرد و لا یمن و لا یغنی من جوع فریاد میکردند و بی نیاز میکردند از کسکی فیستغیثون  
 بالاطعام پس باز فریاد میکنند بطعام فینا ثون بطعام مذی غصه پس فریاد رسی کرده میشود بطعام کلو کیز امثال بهر شیا فیکسرون لخم کافوا  
 یخیزون الفص فی الدنیا بالشراب پس باید می آرند که ایشان بیبوندند که میگردند در طعناهای کلو کیز را بنوشیدنیها فیستغیثون بالشراب پس باز  
 فریاد میکنند باب فیرفع الیهم الحمیم پس برداشته میشود بسوی ایشان و داده میشود آب گرم بکلا لیب الحمدید با بهنهای سرچ و فی الصراح کلوب کلاب  
 بفتح و الضم ا ه کلا لب جماعت فاذا دنت من وجوههم شوت و وجوههم پس چون نزدیک می آید از رویهای ایشان بریان بسیار و رویهای ایشان  
 فاذا دخلت بطولهم قطعت ما فی بطونهم پس چون می در آید شکمهای ایشان را پاره پاره میکند چیزی را که در شکمهای ایشان است فبقولون ادعوا  
 خوفه یحجم پس میگویند دوزخیان دعا کنید ای خازنان دوزخ و نگهبان آن و بخوابید از پروردگار تعالی که سبک کرد و اندکی روزی عذابا فبقولون پس میگویند  
 خازنان دوزخ انک تاتیکم و تسکرم بالبنات آیا بنود که می آمدند شمارا پیغمبران شما بمجرات و دلائل روشن قالوا بل میگویند دوزخیان آری  
 ما پیغمبران مجرات ولیکن ما کراه شدید و ایمان نیار و دیم قالوا میگویند خازنان دعا دعوا و اعیند اما امید اجابت نیت زیرا که و ما دعاء الکاف  
 الا فی ضلال نیت دعای کافران کرد که آری و زیان کاری و بی فایده کی قال گفت آنحضرت فبقولون پس میگویند دوزخیان بیکدیگر یا میگویند ملائکه یا اینها  
 ادعوا ما لکم انما انید مالک را که دوزخ حواله اوست فبقولون پس میگویند یا مالک لیقض علینا دینک ای مالک باید که بمیراند ما را پروردگار تو قال  
 گفت آنحضرت فنجیبهم انکم ما کونن پس جواب میدهد مالک ایشان را که بدستیکه شما در نک کنند گانید در دوزخ و برآمد فی نیستید از آن قال لا عمن  
 گفت اعش که راوی این حدیث است ثبوت ان بین دعاهم و اجابة مالک ایاهم الف عام خبر داده شد من که میان خواندن ایشان مالک را  
 و جواب دادن مالک ایشان هزار سال و تا هزار سال منتظر جواب مالک میباشد و عذاب میکشد قال گفت آنحضرت فبقولون پس میگویند ادعوا و بکم  
 بخوانید پروردگار خود را و بخوابید از وی نجات خود را فلا احد خیرا من ربکم زیرا که نیست هیچکس بهتر مرثا را از پروردگار شما فبقولون و بنا غلبت حلینا  
 شقونا پس میگویند ای پروردگار ما غلبه کرد بر ما بد بختی ما و کنا قوما ضالین و بودیم با قوم گمراه دنا اخرجنا منها ای پروردگار ما بیرون آرا از آتش  
 فان عدنا فانا ظالمون پس اگر باز نیکر دیم بکفر پس با ظلم کنند گانیم بر نفس خود قال گفت آنحضرت فنجیبهم احضوا اینها پس جواب میدهد پروردگار تعالی  
 ایشان را و در شویید و بر گردید در آتش چنانکه مکان روند و اصل خسار اندن سک و برگشتن اوست از پیش و لا تمکون و سخن نگشید و هیچ نگویند ما در دفع خدا  
 از خود که هرگز آن دور شد فی نیست قال گفت ضد ذلک یشوا من کل خیر پس زان نو میپوشوند از هر نیکی خزنه را خواهند سودمند شد و از مالک  
 درخواست نمودند که بمیراند ایشان را پروردگار تعالی فایده نکرد و بدرگاه حق تعالی تضرع و زاری و اعتذار نمودند قبول نیفتاد و دیگر کار روند و پیش که  
 مالک و عند ذلک یاخذون فی الزهیر و نزد آن بنیاد میکنند در ناله و فریاد و زفر اول فریاد خرا گویند چنانکه شقیق آواز آخر ازنا و الحسرة و الویل  
 و در دین عز و دن و اولیاد کردن قال گفت عبد الله بن عبد الرحمن که یکی از روایات این حدیث است و الناس لا یوضون هذا الحدیث و مردم  
 نزع نمیکند این حدیث را و نیز رسانند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و موقوف میسازند بر ابی الدرداء و قول او را میسازند و لا بد این حدیث را بهر وجه صحیح حضرت رسانند  
 یا رسانند چنان قیامت گفت کوی دوزخیان جبریل از حضرت نتوانی انت دوا و التومنه ۱۰ و عن النعمان بن بشیر رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم یقول ان الله تکرر الانا و فرمود ترا سیدم شما را از آتش دوزخ ترا سیدم شما را از آتش دوزخ همان بن بشیر میگوید خا نالی یقولها پس

مستفاد

متصل می‌گفت آنحضرت این کلام را بلند میکرد و از او می‌جسید آنحضرت حتی لوکانیہ مقامی هذا تا آنکہ اگر میبود آنحضرت درین جا کہ من  
 سمعہ اهل السوق می‌شنیدند از مردم کہ در بازار شسته اند و حتی خصیصہ کانت علیہ عند مرجلیہ و تا آنکہ انا و کلیم سایہ علم دارکہ بود برین  
 آنحضرت نزد پایی او دواہ الدامی ۱۶ و عن عبد اللہ بن العاص قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لو ان رصاصہ  
 مثل هذه اکر یا فته شود از زیر پا رہ مثل این و انشأ لی مثل الجمجمة و اشارت کرد آنحضرت برای بیان کردن اشارت ہذہ بسوی مانند جگر بدو جیم مضموم معنی  
 کلمہ سر و قح چوبین یعنی اگر از زخمی دور مقدار کلہ کہ ازین و کراست و دور و این ہر دو صفت بسبب سرعت و حرکت و شدت سقوط و ہبوط است و اسلت من  
 السماء الی الارض فرستاد و شود و انداختہ شود از آسمان بسوی زمین و ہی مسیرۃ خمس مائۃ سنۃ و حال آنکہ مسافت میان آسمان و زمین مسافت سیر الفضل  
 سال است لبلخت الارض قبل اللیل براینہ میرسد آن رصاصہ زمین را پیش از شب یعنی در آنک مدت و لو انھا اسلت من داس السلسلۃ اگر کہ  
 شود نکلہ آن رصاصہ فرستاد و شود از سر زنجیری کہ در زنی و ہنقا ذکر است و در آورده میشود در آن کافر لسادت و بعین خویفا اللیل و النہار بر اینہ سیر  
 میکند آن رصاصہ چل سال شب روز و میکند در چل سال قبل ان بلخ اصلہا پیش از آن کہ برسد آن رصاصہ پنج سلسلہ و پایان اورا و قوہا یا برسد نکلہ اورا  
 شک را ویت کہ اصلہا گفت یا قہر یا ظہر عبارت ہین است کہ منیر اصلہا یا قہر یا راجع بسلسلہ باشد و احتمال دارد کہ بچشم بود زیرا کہ دوزخیان کہ در سلسلہ اندھ  
 و دوزخند و ہر جا اول مشکل شود کہ سلسلہ کہ ہمہ ہنقا ذکر باشد ہی قدر مسافت در وی از کجا باشد در جواب آن میگوید کہ مراد ہنقا عد و مخصوص نیت بلکہ کثرت و تبا  
 است کہ آنکہ گفتہ شود کہ ذریع آن جہان قیاس بذریع این جہان نتوان کرد و چنانکہ واقع شدہ است کہ قیاط مثل حادث و نیز ہر گاہ کہ جثہ آنہا را آن عظم باشد کہ در  
 احادیث آمد است سلسلہ کہ در گردن و ہمی آنہا چند اند قیاس میتوان کرد کہ چقدر مقدار باشد و با وجود آن پوشیدہ ماند کہ عود ضعیف ہنقا اولی است از حیثیت معنی  
 دواہ التومذی و عن ابی بردۃ بن بزم با و سکون را پس ابو موسی اشعری است تابعی ثقہ قاضی کو ذہ نام او عارث و بعضی گفتہ اند عامر و بعضی گفتہ اند اسم الکونیت  
 اوست و روایت میکند از پدر خود از علی زبیر و ابو ذر و انیلہ و علی تو فی سنہ اربع و مائۃ عن ابیہ ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال ان فی جحیم لو ادیا قال  
 لہ ہبہ بدرستیکہ در دوزخ وادی است کہ گفتہ میشود مراد از ہبہ برون جعفر و ہبہ بمعنی تیز و ثابت از جہت ثنابی و وقوع تعذیب کنایہ کاران و نیز  
 زباند زون آتش در وی لیکنہ کل جبار سکونت میکند در وی ہر متکبر و رکندہ دواہ الدامی ۱۷ الفصل الثالث عن ابن عمر رضی اللہ عنہما عن النبی  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال یعظم اهل النار فی النار بزرک و بی اندام میشوند و دوزخیان در میان دوزخ حتی ان بین شجۃ اذن احدہم الی  
 عاققہ تا آنکہ میان زمرہ کوشش کی از ایشان تا دوش وی مسیورۃ سبع مائۃ عام مسافت سیر مفسد سالہ راہ است و ان غلط جلدہ سبجورخ و اعا بدست  
 کہ سبزی پوست وی ہنقا ذکر است و ان ضمرہ مثل احد و بدرستیکہ دندان وی مانند کورہ ۱۸ و عن عبد اللہ بن الحارث بن جوفہ  
 جیم و سکون نا و ہمزہ و در بعضی شروح مصابح نقع جیم و تشدید زائی تصحیح کردہ اند صحابی است حاضر شرف مصر را و ساکن شد و آن و آخر کسی است کہ باقی ماندہ و مصر  
 از صحابہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان فی النار حیات کامثال البخت بضم بوعدہ بدرستیکہ در آتش و دوزخ را مانند مانند خجی یعنی  
 شتران قومی تلخ احد من السعۃ میزد یکی از ان ہاران یکبارگزین فجد حموھا و بعین خویفا پس می باید دوزخی سختی در آن چسبال و حموہ بفتح و سکون جیم  
 شدت الم و ان فی النار عقادب و بدرستیکہ در آتش کزدھا است کامثال البغال الموکفۃ مانند شتر ہای پالان کردہ تلخ احد یمن السعۃ فجد  
 حموھا و بعین خویفا و اھما روایت کرد این مرد و حدیث را احد ۱۹ و عن الحسن قال حدثنا ابو ہریرۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال  
 الشمس والقمر یومان مکوران فی النار یوم القیمۃ آقاب و ماہتاب و نور و نیر و یومیدہ شدہ و انداختہ شدہ در آتش و دوزخ روز قیامت ثور بفتح ششہ پارہ  
 بنیر فقال الحسن و ما ذہما پر گفت حسن و بیت کنہ آقاب و ماہتاب فقال پر گفت ابو ہریرہ احد ثک ان رسول اللہ خبر میدہم ترا از پیغیر خدا صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم یعنی تو در برابر سوال میکنی کو با کہ صد و سوال از حسن بطریق استبعاد و استغراب بود فسکت الحسن دواہ الیہقی فی کتاب البعث و اللہ  
 و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لا یدخل النار الا شقی فی دایۃ الی و دوزخ را کہ بد بخت متیل گفتہ شد و پر  
 شد یا رسول اللہ و من الشقی کیت بد بخت قال من لم یعمل للہ بطاعۃ ولم یتوکل لہ بمعصیۃ فرم و کسی کہ نکند برای خدا طاعت را و ترک نکند رای خدا  
 کہ را و دواہ ابن ملجۃ ۲۰ باب خلق الجنة والنار در پیدا کردن بہشت و دوزخ و بیان احادیثی کہ دلالت دارند بر وجود آن آبان پیش از در دنیا  
 بر خلاف آنکہ بعضی متبعہ کہ نیکہ حبت و نار بہنوز پیدا شدہ اند در روز قیامت پیدا خواهند شد ۲۱ الفصل الاول عن ابی ہریرۃ قال قال رسول  
 اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تھاجت الجنة والنار کمالمت و حکایت کردند با یکدیگر بہشت و دوزخ یا اظہار نوعی از شجایت از حال خود کہ  
 چو چنین شد و بہذا جواب دا و ایشان را حضرت رب العزت کہ آن مقتضای شیت و اختیار من است یکی را محل و مظهر لطف و رحمت ساختم و دیگر را محل  
 و مکان قہر و غضب فقالت النار دہر گفت دوزخ او ثروت بالمملکین و التجبرین خستیار کردہ شدہ ام من برای مملکین و کردن کثان و قالت

انصار الثالث

باب خلق الجنة والنار

الفصل الاول



الجنة فإلى لا بد خلقنا لأضعفاء الناس وكنت بهشت چه شد مرا که در نمی آیند و من کز ضعیفان و مسکینان از مردم و سقراط و افلاکون  
از چشم مردم و سقراط بفتحین متاع روی و نا کار آمدنی را گویند و این عبت بار اکثر و اغلب است و الله انبیا و رسل و ملوک و علما نیز داخل آن باشند و بعد از  
از ضعیفان اهل خضوع و تواضع کنندگان برای خلق و خوار دارندگان نفس و مایه از نظر عبت باز خود دارند و غرضم کسب عین محبه و تشدید را و در نمی آیند  
اما کز کولان و غریب خوردگان و ساده دلان چنانکه واقع شده است اکثر اهل الجنة علیه قال الله تعالی الجنة کنت خدایتعالی بر بهشت را انعامات  
و حقی نیستی تو که مظهر رحمت و محل آن ارحم بلك من اشاء من عبادی رحمت میکم بتو کسی را که میخواهم از بندگان من محال للنا و انعامات عباد  
تو گفت خدایتعالی مرا تش و دوزخ را نیستی تو که محل و جای عذاب من اعداب بلك من اشاء من عبادی عذاب میکم بتو کسی را که میخواهم از بندگان من  
و ککل واحدة منکاملوها ثم هر یکی را از شما پری اوست یعنی هر یکی را بر یکدیگر دادم بمردم فاما الناد و فلا تمتلئ اما انش و دوزخ پرمیشو و حتی یضج الله جل  
فاما انش و خدایتعالی بای خود را نقول قط قط کثافت و سکون هامی گوید آتش دوزخ پس پس پس بار و اطلاق رجل بر حضرت حق سبحان از تشابهات است  
چنانکه بدو عین و وجه و حکم تشابهات که در قرآن مجید و حدیث آمده است که اعتقاد کنند که آنچه مرا و است بدان حق است و در کیفیت آن نیفتد و غیب اسلم نیست  
و بعضی از آنها و اهل کنند با آنچه مناسب ذات اقدس است تا سویم تشبیه کرد و غنا لك تمتلئ پس در اینجا و در وقت پرمیشو و ویزوی بعضها الی بعض  
و جمع کرده میشود و کرده میشود و بعضی اجزا آتش بسوی بعضی یعنی تنگ کرده میشود و فرام می آید فلا یظلم الله من خلقه احد پس ستم نمیکند الله تعالی از خلق خود  
هیچ یکی را که گناه نکرده کسی را در دوزخ و در آرد و جماعه را پیدا کند که دوزخ را با ایشان پر کردند و مرا و ظلم از روی صحت است و الا اگر بی گناه هم در آرد و کیفیت  
ظلم باشد چه هر که تصرف در ملک خود کند ظلم نبود اما وی تعالی بصورت نیز ظلم نکند و اما الجنة فان الله یضج لها خلقا و اما بهشت پس بدرستی که خدایتعالی  
پیدا میکند برای وی خلقی جدید را که بی سابقه عمل ایشان را بهشت در آرد و فضل و رحمت اوست که بی گناه به دوزخ نبرد و بی طاعت بهشت در آرد و متفق علیه  
و عن انس رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لا نقول الجنة یلقى فیها همیشه است دوزخ باین صفت که انداخته میشود و روی بعضی حرم  
انش و نقول هل من مزید و میکوید دوزخ آیا هست هیچ زیادتی یعنی پرمیشو و پس نمیکند از طلب زیاد و حق یضج و با العزة فیهما قدسه تا اگر می شد  
حق تعالی که خداوند عزت و قهر و غلبه است در وی قدم خود را فیزوی بعضها الی بعض پس هر دمی آینه قبض میکرد و بعضی اجزای دوزخ بسوی بعضی تنگ  
میکرد و فقول قط قط پس میکوید پس پس بعزتك و کرمك سو کند بعزت تو و کرم تو که پر شد و لا یزال فی الجنة فضل و همیشه است و بهشت وسعت  
و زیادتی حتی ینشئ الله لها خلقا تا اگر پیدا می کند خدای تعالی برای بهشت خلقی را فیسکنهم فضل الجنة پس هر که میگرداند آن خلق را در زیادتی  
و وسعت بهشت متفق علیه و ذکر حدیث انس و ذکر کرده شد حدیث من که در اول و این کلام است که خفت الجنة بالمکاه و فکت ابا لوقی  
الفصل الثانی عن ابی هريرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لما خلق الله الجنة قال لجبرئیل چون پیدا کرد خدایتعالی  
بهشت را گفت جبرئیل اذهب فانظر الیها بروی نظر کن ۱۰ بوی بهشت که چه جمیل و لطیف آفریده ام تا فذهب فنظر الیها پس رفت جبرئیل  
پس نظر کرد بسوی بهشت و الی ما اعد الله لاهلها فیهما و نظر کرد بسوی چیزی که آمده کرده است خدایتعالی در بهشتیان را و در آن فرجاء و جبرئیل  
پس آمد جبرئیل در حضرت حق فقال ای رب پس گفت جبرئیل ای پروردگار من و عزتك لا یشمخ بها احد بعزت تو سو کند و یضج و صفات بهشت  
را بهیچکلی الا دخلها مکرر که در آید او را یعنی طبع میکند در و آمدن از جهت حق و بهجت و می مقصود بیان کمال خوبی و لطافت بهشت است چنانچه هر  
آز او خبر دهد که در آید ثم حتمها بالمکاه و پسر کرد و الله تعالی بهشت را بمیکرد و بات طبیعت و مشاق امر و نمیشو و محیط را و انداز بهشت تا هر که در بیجا  
و مشاق نر و آید بهشت نرسد ثم قال یا جبرئیل اذهب فانظر الیها پس گفت حق تعالی ای جبرئیل بروی نگاه کن بسوی بهشت یا بمکاره که محضوف  
شده فذهب فنظر الیها پس رفت جبرئیل پس نگاه کرد و بدان فرجاء پسر آمد فقال ای رب و عزتك لقد خشیت ان لا بدخلها  
احدا ای پروردگار من سو کند بعزت تو تحقیق تر سیدم من که در دنیا بهشت را بهیچکلی مقصود بیان شدت تحلیف شرعی و صعبت و وصول به جنت است  
قال گفت آنحضرت فلما خلق الله الناد پس مرا که پیدا کرد خدایتعالی آتش دوزخ را قال گفت خدایتعالی یا جبرئیل اذهب فانظر الیها ای جبرئیل بروی  
نظر کن بسوی آتش که چه فظیع و مشنج آفریده ام قال فذهب فنظر الیها گفت آنحضرت پس رفت جبرئیل پس نظر کرد بسوی آتش فرجاء پسر آمد جبرئیل فقال ای رب  
و عزتك لا یشمخ بها احد فیدخلها پس گفت جبرئیل ای پروردگار من سو کند بعزت و جلال تو نمیشو و صفات آتش دوزخ را بهیچکلی پس فرجاء که در آید یعنی بغایت  
فظیع و محیب آفریده و مخفها بالشهوات پس کرد و در محاط کرد و انداز حق تعالی بهشت نفس و غم و بهشتی طبیعت از غم و محاصی ثم قال پسر گفت  
یا جبرئیل اذهب فانظر الیها ای جبرئیل بروی نظر کن بسوی آتش قال گفت آنحضرت فذهب فنظر الیها پس رفت جبرئیل پس نظر کرد بسوی آتش یا جبرئیل  
شهوات فقال ای رب و عزتك لقد خشیت ان لا یبقی احد الا

داخلها باقی نماند هیچ یکی که آنکه در آید و نوز را یعنی این شوات و محاسن بعدی شیرین است که چوکی از اهل نفس و طبیعت نماند که میل بدان نکند و  
آن بد و نوز ند آید و او الهی و ابوداود و المناسی الفصل الثالث عن ابن رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله  
وسلم صلی لنا یوم الصلوة روایت از انس که آن حضرت کذا در روزی برای ما نماز را یعنی امامت کرده و اما قدری المنبر برآمد منبر را فاشا و بعد از  
قبله المسجد پس اشارت کرد و دست مبارک خود بجانب قبله مسجد نکال فلما وینا الان پس فرمود بتحقیق نموده شد اما اکنون مذ صلیت لکم الصلوة  
از آن باز که کذا روم برای شما نماز را الجنة والنار و در نوز را مملکتین فی قبل هذا الجبل و تمثیل کرده و صورت بسته در جانب پیش این دیوار و قبل  
بکسر قاف و فتح با و بعضی هر دو روایت و بعضی قاف و سکون با نیز آمده بهر معنی قابل قلم ادکا له و فی الحی و اللش پس ندیدیم هیچ چیز را از حسن و بدینها مانند  
آنچه دیدیم امروز در نیکی و بدی یعنی بهشت را نیکنه از همه و بدینها یا فقم و دوزخ را بدتر از بدینها و او الهی و الجادی اینجا میگوید که بهشت و دوزخ با آن طول و  
عرض چگونه مثل و صورت کرد و در دیواری و جواب میگوید چنانکه مثل میکرد و باغبی یا سراسی و هیچ در غایت وسعت و آینه و آب و قنصل شی لازم نیست کشتل  
و باشد در طول و عرض و نیز از حدیث لازم نمی آید که بهشت و دوزخ تمثیل در دیوار کرده و در وی نموده بلکه میفرماید که تمثیل کرد و در جانب دیواری پس تواند که  
نمودن مثال وی و آنسو بود و وجود مثال در جای دیگر و عالمی دیگر باشد و در بعضی عادی شده که رایت الجنة و النار فی عرض بنا لحایط دیدیم بهشت و دوزخ  
را در عرض این دیوار و عرض بنفسم و سکون ما یعنی ناحیه و جانب و اینجا نیز این شکل آورده در جواب گفته اند و نیز گفته اند که مراد آن نیست که بهشت و دوزخ در جای  
آن دیوار بودند بلکه مراد آنست که دیدیم آنها را در حالی که من در آنجا بوده ام و علی بنا فلا شکل الا الله علم الحقیقة الحال ۳۹ باب بعد الخلو و ذکر  
الانبیاء علیهم الصلوة والسلام در آغاز آفرینش و ذکر سبیلان که آغاز مبدین و ملت و انتظام امور عالم و صلاح آن با ثبات و آغاز آفرینش  
نوع انسان با دم علیه السلام است بدانکه اهل ملل بلکه محوس نیز بهر آنکه عالم حادث است یعنی از عدم بوجود آمده به معنی نگه هیچ چیز نبود جز خدا پس از  
آن پدید آمد و وی سبانه عالم را و عده درین باب جبر مخبر صادق است که فرمود که ان الله لم یکن مع شیء پس پدید آمد و قلم و نوشت گناهی را پیش از آنکه پدید  
آید خلق بنا بعد از آن پدید آمد و عرش و کرسی و آسمانها و زمینها و فرشتگان و جن و انس چنانکه در احادیث آمده و اتفاق کرده اند که اجسام حادث اند بیثبات خود و صفات  
خود پس بعضی بر آنند که اول مخلوق از اجسام است زیرا که وی قابل است تمام صور را چه آب چون لعیف کرد و هوا شود از خلافت آن آتش پدید آمد و از دقان آن گاه  
متکون شد و اطلاق دقان بر آسمان در قرآن مجید آمده است و این قول نسبت کرده شده است به بعضی حکما که نام او ثمالس لمطی و لیکن گفته اند که وی این قول را  
از شکات نبوت گرفته است و در سفر اول از تورات آمده است که الله تعالی پدید آمد و جوهری پس نظر کرد در وی نظر جمیع و طلال پس بکدخت اجزای وی  
و آب کشت و از وی بخاری برخواست مانند دود پس پدید آمد و وی آسمانها پس ظاهر کشت بر وی آب کفت و پدید آمد و وی زمین مشیر لنگر کرد و بر زمین کوهها را  
و مردم را و درین باب اقوال مختلف است و این امور بعقل و قیاس و در توان یافت الا بر وی مافی یا باستنباط و فهم از آنچه وارد شده بان وحی و اقتدا علم  
حقایق امور ۴۰ الفصل الاول عن عملان بن حصین بعضی ما وقع صا و مطمئن صحابی مشهور است که سی سال بستر بیماری افتاده بود و ملائکه را مشاهده میکرد و  
و ملائکه بر وی سلام میکردند و آوردند که کیار داغ کرد و از دیدن ملائکه محجوب کشت قال انی کنت عند رسول الله کنت بدستی من بودم نزد پیغمبر خدا صلی  
الله علیه و آله و سلم از جباه قوم من بنی تمیم ناکاه آمد آنحضرت را که وی از بنی تمیم فقال اقبلوا البشری یا بنی تمیم پس کفت آنحضرت پذیرید خبر خوش  
را ای بنی تمیم یعنی قبول کنید وی را ایمان آرید و عمل در آید پذیرید خبری که موجب بشارت بخت و فوز سعادت دارین است به تعلیم احکام و عقاید آن و چون اکثر مضطر  
بودند و مسلط نظر بهمت ایشان دنیا و متاع آن بود و مغرور بودند من ذلك قالوا کنت بشیرنا فاعطنا بشارت و ادی ما را بدین پس چیزی بده یعنی بشارت  
شنیده که قیتم و پذیر فتمیم تجزیری بده از دنیا که ما را باید داخل نام من اهل الهمی پس آمدند مردم از اهل من فقال پس کفت آنحضرت اقبلوا البشری یا اهل  
الهمی انکم لیقبلوها بنو تمیم قبول کنید بشارت را ای اهل من چون قبول نکردند بنو تمیم قالوا کنت دال من قبلنا قبول کردیم ما بشارت کنت نفقة فی الدن  
آیدیم ما تا ما را نشور شویم در دین و لکننا ک عن اقل هذا الامر آیدیم تا بهر سیم از سخت این کار یعنی آفرینش ما که ان که چو بقال کان الله و لم یکن  
قبله شیء کفت آنحضرت بود خدا و بنو پیش از وی چیزی بلکه هر چه شد بعد از وی شد و کان عرشه علی الماء و بر عرش خدا تعالی بر آب نشاء الله  
و الا دض پسر پدید آمد و خدا تعالی آسمانها را و زمین را ازینجا معلوم میفرمود و کبر عرش و آب پیش از آسمان و زمین پیداشده اند و چون عرش باب این معنی است  
که حایلی در میان ایشان نبوده اند که عرش بر روی آب بود و مرا و آب دریا نیست بلکه آب و دیگر عرش و ذکر این در اول کتاب در باب ایمان و با قدر  
کفایت است و کتب فی المناکح کل شیء و نوشت و تعالی با بی و حروف یا امر کرد و ملائکه را بنوشتن در لوح محفوظ هر چیز را و ظاهر است که این نوشتن  
پیش از پدید آمدن عرش باشد عمران بن حصین میگوید که ما تانی رجل فقال یا عمران انک ما تمک فقد ذهبت پسر آمد مرزی و کفت ای  
عمران در باب شتر و ده خوراکه تحقیق رفته است و گریخته است میگوید فانت طقت اطلها پس بر آمد مطلب ناکه و الله و بنده اسو کند بلکه سو کند

الفصل الثالث

و مقابله دیوار  
باب در الهی و ذکر الانبیاء علیهم الصلوة والسلام

الفصل الاول

لوددت الخافذ ذهب علمه نراينه دوست میدارم که ناله میرفت و من بنی موسی را تا قتل بیرون در سجن حضرت رسول خدا آمد و بوداگاه  
 ناله که نیت پس شخصی آمد و خبر کرد که ناله تو که نیت است و ریاب پس برخاست و می رخصی الله عنه بکلم ضرورت و پشیمان شد که چرا بر خاستم و از فرایعت  
 شریف آنحضرت و حقایق و علوم که در آنجا مذکور میشد محروم شدم و دواء الجادوی ۲ و عیسی علیه السلام فیما دسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم مقاما گفت امیر المؤمنین ع که ایستاد و در میان ما ازجت ما و معظمت ما آنحضرت ایستاد و در مقام ایستادن یعنی خطبه خواند فاجبه ان بدنا  
 الخلق بر جزوا و ما از آنجا فریشت حتی دخل اهل الجنة منا فطم و اهل النار منا فطم تا آخر روز قیامت که در اینده پشیمان بهشت را و دوزخیان  
 دوزخ را یعنی احوال مبدار و معا و از اول تا آخر همه را بیان کرد و حفظ فلک حفظه یاد دارد و آنرا کسی که یاد گرفت و بعد از یاد گرفتن فراموش نکرد و نویسنده  
 و یاد داند و کسی که یاد نکردت یا یاد گرفت و بعد از آن فراموشش کرد و حاصل معنی آنکه بعضی یاد داند و بعضی فراموشش کردند و دواء الجادوی ۳ و عیسی  
 هریة قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم يقول می گفت ان الله كتب کتابا قبل ان یخلق السموات والارض  
 ان رجلی سبقت غضبی بدستی که خدا تعالی نوشت کتابی را پیش از آن که پیدا کند آسمان را و زمین را این نوشت که هر بانی من پیشی کرده است خشم را  
 خود مکتوب عنده فوق العرش پس این کتاب یا این قول نوشته شده است و نزد اوست بالای عرش و معنی سبقت رحمت کثرت ظهور آثار رحمت و  
 شیوع و شمول آن تمام مخلوقات را نسبت بغضب که خبرگاه کا هبی در مواد مخصوص نباشد چنانکه در قرآن مجید میفرماید که ان عذابنا اصیب بهمن اشارة  
 رحمتی و سمعت کل شیء فرمود بدستی خدا پس برسانم آنرا کسی را که میخیزد و رحمت من در گرفته است هر چیز را متفق علیه ۴ و عیسی عایشه عن رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم خلفته الملائكة من نور پیدا کرده شده اند فرشتگان از نور فی القاموس نور روشنائی یا شاع آن و مراد اینجا جبر معنی و  
 تحقیق معنی نور از آنچه در تفسیر کریمه الله نور السموات والارض گفته اند باید حسب و اما هم غزالی در کتاب مشکات الانوار استقصاء آن کرده و ما نیز در رساله جدا  
 از ترجمه کرده و چیزها بر آن فرود آورده ایم و خلق الجنان و پیدا کرده شده است جان که معنی جن است یا در جنیان چنانکه آدم مرشبر راست و موافق من ناد  
 از زبان آتش آینه بدو گذافی نهایت و ما سج در اصل لغت معنی مضطرب و محتط است و جیسا وی گفته ما سج صاف از دغان و من نار بیان اوست و موافق  
 آنچه در صحاح و قاموس میگوید این من نار آتش بی دغان و نیز میضای وی گفته است مراد بنور جوهر معنی است و آتش تیره و همچنین است جز آنکه روشنائی و می مکرر و میخیزد  
 است و چون حذب و مصفا شود محض نور ماند و چون پس رود و عود و سجالات صلی نماید نور او منطفی گردد و دغان صرف ماند یعنی فرق میان فرشته و جن است  
 و خلق آدم و ما وصف لکم و پیدا کرده شده است آدم از آنچه بیان کرده شده است برای شما در قرآن مجید یعنی از خاک کل دواء مسلم ۵ و عیسی ان فیقول  
 الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لما صور الله آدم فی الجنة تو که ما مشاء الله ان یتوکل و متبیکه پیدا کرد خدا و تصویر نمود آدم را در بهشت  
 ظاهر این حدیث آنست که خلق و تصویر آدم در بهشت است و حال آنکه اخبار متظاهر است در آنکه خلق و تصویر وی در دایه همان است که در میان که قضا  
 است و بعد از آن تسویه و تفرع روح به خبت بر دند پس ذکر فی الجنة اینجا باعتبار عاقبت حال اوست فافهم و توریستی گفته که کمان آنت که ذکر  
 فی الجنة سهواست از ما وی و راست نشنیده بر هر تقدیر چون آدم را پیدا کرد و در مفضل بللیس بطیف به بضم یا پس گشت البلیس که نزد دیک می آمد آدم فی  
 ظاهر فرود آمدن بجزیری و نزد دیک شدن منظر ماهو در حالی که نگاه میکند البلیس و می بیند که چیت آدم و چه حال دارد و چه طور است ترکیب وی فلما و آه البلیس  
 عرف انه خلق خلقا لا یتما لك پس چون دید البلیس آدم را با واک شناخت که وی پیدا کرده شده است پیدایشی که مالک نفس خود نمیشد و نمیشد نگاه  
 داشت خود را از کرسنکی و شهوات یعنی پس خوشحال شد البلیس و مکرر میبرد و در ضلال می دعاه مسلم ۶ و عیسی هریة قال قال رسول الله صلی  
 الله علیه و آله و سلم اختلن براهم النبی و هو ابن ثمانین سنة بالقدم ختنه کرد و ابراهیم پیغمبر و حال آنکه فی شتا و سال بود و در وایتی هدی  
 سال بقدم و بفتح قاف و تخفیف و ال تیشه در و ذکر و بتبید نام موضعی است بشک و در مختصر بنای گفته که تخفیف و تشدید نام موضع است و بعضی گفته اند  
 که بتبید و تخفیف معنی تیشه است و تیره پستی گفته که قدوم تخفیف ال است و نام موضعی است از شام و بعضی از محدثین بتبید میخوانند و آن خطاست و بعضی  
 مردم کمان میرند که ختنه کرد و بقدم که تیره شده میو و بدان چوب قان غلط است و بیشتر کمان می آنت که لفظ بتبید است متفق علیه ۷ و عند قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لم یکن باهم الا ثلاث کذبات و دروغ گفت ابراهیم که سه دروغ و آن نیز باعث بازظایر است و نظر  
 بمقصود همه راست اند اما رایج که بنار بی است در وقت صفر بود که در وقت مکلف بود کذا قیل و کذبات بفتح کاف و ذال است جمع کذب بر وزن رکبه که جمع  
 وی را کعالت و بفتح کاف و بکون ذال نیز گفته اند ثنتین منهن فی ذات الله و دروغ گفتن آن سه دفع در دولت خداست یعنی برای خدا و امر و طلب  
 رضای دست که در آن نفع برای نفس خود نیست و مقصود توحید و تشریح حق بود و در ثلاث که خدا تعالی است که اگر چه آن نیز برای خداست اما دروغی نفعی برای نفس  
 و می نیز حاصل است و بعضی گفته اند که مراد بذات الله و در قرآن است که صفت حق است و قایم بذات و می خافهم قوله فی مقیم یکی قول وی علیه السلام

است انی سقیم بدرستی که من بایم این در آنجا گفت که قوم آ و در اینجا شای عید خود طلبیدند و وی زنت و عذر کرد که من بایم این بظاهر دروغ نماید که وی بیارنود و اوایل  
و آن است که مراد انصاف است بقیم فی الجمله زانی از من پس ایام کرد بلفظی که ظاهر در سقم است در حال و بعضی گفته اند که در و هم انداخت که وی استدلال کرد بآیات  
علوم نجوم که بیاورده باشد چنانچه از سیاق آیت معلوم می کرد و آن را داشت که دل من بهار و بد حال است بسبب کفر شما و نیز اگر صحت را تفسیر کنند بسلامت جمیع قوی  
و صد و افعال آن بر وجه سلامت و سقم بآنکه اینچنین باشد بیچسب نیست که خالی از سقم باشد که کسی نزاع وی به وجه معتدل باشد و آن را در الوقوع بلکه معدوم الوجود است  
صاحب مقام عالی شاه ابوالمعالی باین ضعیف در نصیحت با عذار از خواندن مردم بمجلس میفرمود که اگر مردم شوش دهند و طلبند سخن ابوالمعالی خلیل الرحمن درین باب  
کافیت که انی سقیم و این بیت از خود انشا فرمود اگر ترا بتاشای عید خود طلبند خلیل و ارجائی بگو که بایم و قوله دوم قول دست بلضله کبیر هم  
چون وی علیه السلام غایبانه ایشان بنان ایشان را شکست پرسیدند که تو کردی این کار را بندهایان ما ای ابراهیم فرمود بلکه این بت که کلان است میان ایشان  
وی کرد این نیز وی صادق نیست ولیکن تاویل وی آنست که باعث بر بست شکستن بر این بت کلان شد که تمیز و تقطیع وی مراد غضب و شورش آورد و بعضی  
است بآنکه کسی که قدر نیست بر دفع ضرر نفس خود لایق نیست که او را بر بستند و قال و گفت آنحضرت بینا هو ذات یوم و سابق این بیان صدور کذب و الله است  
از ابراهیم که میگوید در آثای آنکه ابراهیم و ساره تخفیف را که زوجه وی بود در هجرتی که ابراهیم کرده بود بشام میفرستند اذاتی علی جبار من الجبارون ناکه  
امد ابراهیم با ساره و گذشت بر شکری از متکبران که نام وی صادق این صادق و او از قبطیان بود فقیل له از ههنا دجله معه امرأه کفره شد مر آن  
جبار را یعنی خبر رسانیدند بوی که در اینجا مردی آمده است که با وی زنی است من الحسن الناس از بهترین مردم در حسن و جمال فادسل الیه پس کن فرستاد آن جبار بوی  
ابراهیم فساله عنهما پس پرسید آنکس ابراهیم را از حال ساره من ههنا که گیت این زن که باشت قال اخی گفت ابراهیم که این خواهر من است این بظاهر دروغ  
است که ابراهیم گفت و توجیه و تاویل این بیاید فاتی ساره پس آمد ابراهیم ساره را و تعلیم کرد او را حیل در استخلاص وی از شر آن جبار فقال الیها پس گفت ساره  
ان هذا الجبار اذا یعلم انک امرأتی یغلبنی علیک بدرستی که این جبار اگر بداند که تو زن منی غلبه میکند مرا بر تو و ترا از من می ستاند فان سالک فاختبر به  
انک اخی پس اگر پرسد ترا پس خبر ده تو او را که تو خواهر منی فی الاسلام در دین مسلمانی یعنی نیست کن اخوت اسلام را و این راست است زیرا که لیس علی  
وجه الارض مؤمن غیری و غیره نیست بر روی زمین هیچ مسلمانی جز من و جز تو و این بیان واقع است که در آنوقت یکپس دیگر بوی بیان نیارده بود و ما  
بنت عم ابراهیم بود و این توجیه دیگر است برای صدق هذا اخی و شاید که اقتضای ابراهیم بر اخوت اسلام از جت شرف و اصالت این نسبت است و میگوید که چرا  
ابراهیم گفت که این زوجه من است و حال آنکه زن را از دست مردی کم می ستاند و نیز ظالم چه باک دار و زن باشد یا خواهر میگرد و جایش آنکه عادت آن ظالم بر آن رخ نموده  
که زن میگرفت ز خواهر را و نیز وی محسوس بود و در دین محسوس اگر خواهر بود برادرش اخی و اولی است بر وی از غیر وی پس خواست ابراهیم که چنگ در زند بپوشد آن ظالم را و بگوید  
آن وی رعایت دین خود و فکر و قصد کرد که رفت ویرا و اینجا اعتراض میکند که دین محسوس از زرا داشت آمده است و وی خود متاخر است از ابراهیم و جواب میگوید  
که دین محسوس قدیم است ولیکن زرا داشت آمد و خرافاتی چندان بر بست و زیاده کرد و فادسل الیها پس فرستاد آن جبار کسی را بوی ساره و طلبید او را فاتی  
ها پس آورده شده ساره نزد وی فام ابو اهرام یصلی الیه ای ابراهیم تا نماز کند و مناجات کند بر پر کار خود و وی بدو آرد و اما این ورط غایت یابد و عا  
سفر بان درگاه است که چون باند و بی در مانند بنماز در آیند و عادت شریف پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم نیز همین بود فلما دخلت علیه ذهب یقناها  
بیده پس وقتی که درآمد ساره بر جبار خواست که دست اندازد و در وی بگیرد و فلحن بلفظ مجهول پس گرفته شد آن جبار یعنی باز داشته شد بقدرت الهی از جبارستان  
ساره یا گرفته شد بگناه وی و عقاب کرده شد بر آن یا بهیوشش که و آید شد و هر سه معنی تفسیر کرده اند این لفظ را و در روایتی اخذ آتشید از ناخیز آمده  
است بمعنی گرفته شدن دل شخصی با فنون یا بحر چنانکه با هم و جای کرده و اخذه بضم فنون ساحر را گویند و ویوی فخط و روایت کرده شد کایمی فاخذ فخط بضم نین  
مجهول و شدید طار محله بر بنای مجهول یعنی خفه کرده شد و گرفته شد راه نفس بروی تا آنکه شنیده شد از خلق وی آواز چنانکه در خواب کسی آواز میکند که اگر خطی کونید حتی  
دکض و بجله تا آنکه حرکت کرد و پاهای خود یعنی پاهای را بر زمین میزد و میکشید چنانکه کسی را سحر میکنند یا جن بگیرد فقال ادعی الله لی پس گفت جبار یعنی ساره  
دعا کن خدا را برای من تا خلاص گردانم از این بلا و لا اضرك و زیان منیرا غم من ترا و منیکم ترا فدعت الله پس دعا کرد ساره خدا تعالی را فاطلق پس را  
کرده شد آن جبار از بندهای بلا الله تعالى و لها الثانیة پیروست اندازی کرد و بگرفت ساره را گرت دوم فاخذ مثلها پس گرفته شد مانند گرفتن تخت او آمد  
بلکه سخت تر از آن فقال ادعی الله لی و لا اضرك فدعت الله فاطلق فدعا بعض حجهه پس خواند آن جبار بعضی از پرده داران سرای خود را حجهه بفتحت  
جمع حاجب چنانکه طلبه و طالب فقال انک لم تاتخیا انسانا بر گفت بدرستی که تو بنا و در می نزد من آدمی را انما اتیتی بشیطان بنا و در وی تو مکر شیطانی  
را شیطان نام هر کس که مکر و است جن باشد یا انس کذا فی القاموس و طیبی گفته مراد اینجاست و این قوم از جن بسیار میترسیدند تا خدا و ما  
هاجر پس خدمتکار گردانید برای ساره با جبران فتح جیم یعنی دای بخشد که نام او حاجر بود میگویند نام مادر اسمعیل است غلبه السلام و ابراهیم را ازینا

فرزندی نمی شد پس ساره با جبر ابراهیم بخند و گفت امید است که ترا زوی فرزندی شود پس اسمعیل شد و ابراهیم در آن تاریخ صد ساله بود و در آخر از ساره نیز اسحاق  
 علیه السلام شد فاطمه و هو قایم بصحلی پس آد ساره نزد ابراهیم و حال آنکه ابراهیم آیتا ده نماز میکرد و فاطمه و اسمعیل بفتح میم و سکون با و فتح تخانیه پس  
 اشارت کرد و ببت خود که چه حال داری و چه شد قالت و د الله کذب الکاف فی نحوه گفت ساره باز کرد و ایند خدا تعالی بد کالی آن کافرا در پیش سینه  
 وی یعنی بد اندیشی و سی هم بوی بازگشت و با من سرایت نکرد و زیانی نرسید و اخدم هبلو و خا دم کرد و اینده است با جبر اقال و هیره تلك ملک بابی ماء  
 السماء گفت ابو هیره آن با جبر در شاست ای سپر آن آب آسمان این خطاب به سیران اسماعیل علیه السلام و بهار السماء تعبیر کرد از جهت طهارت ایشان  
 و آب آسمان مثل است در طهارت چنانکه میگوید فلان آب آسمان پاک تر است و بعضی گویند اشارت کرد بان به بیرون آوردن چشمهای زمزمه تقرب اسمعیل و  
 آن ایمی است از آسمان و در طهارت برآمده و بهر فیضی که در زمین پیدا شود صانع تعالی از آن آسمان میفرستد و بعضی گفته اند که این خطاب بالنصار حضرت  
 است زیرا که ایشان اولاد عامر بن حارثه از زوی اند و وی لقب مبارک السماء بود زیرا که قوم وی طلب باران میکردند بوی و بعضی گفته اند مراد عربست همه و نام  
 کرد ایشان را بدان زیرا که ایشان پیروی میکنند باران را و معیشت میکنند در هر جا که باران است و اگر چه تا ثمره عرب از بطن با جبر میزند و لیکن تغلیب کرد اولاد اسمعیل  
 بجهت شرف و غلبه ایشان و بعضی میگویند این معنی است بر آنچه مشهور است که همه عرب از اولاد اسمعیل است قد بر موقوف علیه ۸ و عنه قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم نحن احق بالشک من ابراهیم گفت آنحضرت ما نر او از تریم بشک آوردن از ابراهیم علیه السلام اذ قال د ب ادنی کیف تخی الموی  
 وقتی که گفت ابراهیم ای چور و کار من بنما که چگونه زنده میکنی مرد بار و سبب در و دین حدیث است که چون نازل شد قول حق سبحانه قال اولد قومن قال بلی و کن  
 لیطمش قلبی گفتند طایفه از صحابه شک آورد ابراهیم نه پیغمبر پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ما نر او از تریم بشک از ابراهیم و ظاهر این عبارت در اثبات  
 شک است ابراهیم را و منقض شریف خود را و حال آنکه هر دو محال است چه عرض شک را بنمایا راصلوات الله و سلامه علیهم اجمعین که اول مومنان و موقان اند معنی  
 نذر و پس معنی است که اگر شک راه می یافت با ابراهیم ما نیر می یافت و شما میدانید که شک را دینی باید بپایس بدانید که ابراهیم نیز چنین است پس سوال ابراهیم  
 برای طلب ترقی بود از علم الیقین بعین الیقین که اطمینان قلب عبارت از آن است یا چون وی علیه السلام محبت او در قوم خود که پروردگار من زنده میکرد  
 و میمیراند طلب کرد این را تا ظاهر کرد و دلیل وی عیاناً فافهم لیکن اشکال است که این حدیث ترجیح ابراهیم بر نفس شریف آنحضرت مفوم میکرد و جواب آنست  
 که این سخن را بطریق تواضع فرمود و یا پیش آنان فرمود که وحی اید که وی صلی الله علیه و آله و سلم سید اولاد آدم است و همین است توجیه در حدیث که مشعر است به  
 افضلیت آنحضرت از انبیاء دیگر چنانکه فرمود تفضیل کنید بر یونس و امثال آن و گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و یرحم الله لوطاً و رحمت کند خدا تعالی لوط  
 را لقد کان یا و ای المی کن شدید بر این تحقیق بود لوط که می آمد و پناه میکرد بسوی رکن سخت و رکن کانه قوی از هر چیز را گویند بایش است که چون قوم لوط قصد  
 کردند جهنمان او را که فرشتگان بودند مثل بصورت امر دان گفت لوان لی کلم قوه کاشکی بیو و مرا با شما قوتی یعنی بنفس خود قوت مقاومت و دفع شما میدهم  
 او وی الی رکن شدید یا پناه میجوتم بر دی قوی یا قومی سخت که روی می آورد و می بوی و باز میداشتم خود را از شر شما بقوت آن کس پس میگوید آنحضرت رحمت کند خدا  
 تعالی لوط را که پناه میجوتم بر رکن شدید از آدمیان و حال آنکه رکن شدید متک بعصمت حق و حفظ اوست و عرب ترجم در جانی میگویند که از کسی تقصیری در حق  
 شد و چیزی کند که نباید کرد و میگویند خدا رحمت کند و بخشد فلان را که انجین کاری کرد یعنی کاری با بسنی کرد و در ذکر این قول لوط در جنب قول ابراهیم یا  
 هست که قول ابراهیم نیز بر کوشه تقصیری و غفلتی نیست و الله اعلم و نیز فرمود آنحضرت و لولبت فی البصر طول ما لبث یوسف و اگر در نک میگردم من  
 در زندان و آن مدت در آنکه که یوسف را بجهت الداعی بر آینه اجابت میکردم خوانده را که از جانب ملک طلب یوسف علیه السلام آمده بود و فرمود  
 است که یوسف علیه السلام نه سال در زندان بود و چون ملک مصر او را طلبید تا خلاص کند و مقرب خود کرد و اند یوسف علیه السلام در آمدن توقف کرد و اقامت  
 نکرد و گفت سخت حال مرا نقیض نمایند و از آن زمان که مرادیده دست خود را بریدند عصمت دامن عزت من تحقیق کنند بعد از آن می بر آیم پس حضرت رسول  
 صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود که اگر هن بجای یوسف میبودم و چندین مدت در آن زندان بر من میگذشت و کسی برای استخلاص من می  
 اندر زود اجابت میکردم و اصلاً منظر تحقیق حال نمی شدم و توقف و مامل نمی نمودم چنانکه نمود بعضی این کلام آنحضرت را بر ثنائی یوسف  
 و صبر و ثبات و متانت رومی می حل کرده اند یعنی با وجود طول مکث وی در زندان و محنت و شدت در آن کسی برای استخلاص وی باید  
 و وی صبر و ثبات و رز و زیاده برین استقامت متصور نیست اگر من درین طور حالی برین حال میبودم زود می برآمدم و صبر نمیکردم و این تواضع  
 است از آن حضرت برای مبالغه در مدح و ثنائی یوسف است و اگر نه استقامت آنحضرت بالاتر از استقامت جمیع انبیای اولی العزم است  
 و بعضی گفته اند بلکه این اشارت به تقصیر یوسف در ثنائی بر آن نکردن با وجود آنکه بر آمدن آنحضرت از زندان و در آمدن در میان ایشان سبب  
 هدایت ایشان بود بلکه میگویند که وی علیه السلام مرسل بود بر ایشان و لهذا دعوت کرد و زندانیان را بقول خود یا صاحبی السجی ارباب مغفون خیر الی



پس می بایست اورا که زود می برآمد و دعوت میکرد و توقف نمی نمود و مقید با ثبات بر اوست نفس خود نمیشد کذا قیل و درین سخن بظاہر است زیرا که تقدیم  
اثبات بر اوست نفس وی اذ دل بود در امر دعوت و ابلاغ و الله اعلم متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم  
ان موسى كان بجلاصيا كفت آنحضرت بدرستی که موسی علیه السلام بود مردی بی بفتح حا و که تخته تخته اولی و تندی تانبه شرمناک مستی را  
بفتح سین و کسر آن و کسر فوقانیه شده و سکون تخانیه بسیار پوشیده بدن خود را و مبالغه کننده در آن چه جای عورت و شرمگاه و فی الصراح جل  
سیر عقیف و جاریه ستیره غفقه لایبی من جلده شیئی استیحاء دیده نمیشد از پوست وی هیچ چیزی از جهت شرم داشتن فاذا من آذاه من ابی  
امرائیل پس بیدار نمود و آزار کرد و اورا کسی که آزار کرد و اورا از قوم بنی اسرائیل فقالوا اما تستر هذا لست تر کفند آن قوم خلف و مبالغه نکرد موسی  
ستر کردن و پوشیدن بدن این همه پوشیدن و این چنین مبالغه کردن در آن الا من عیب یجلده مگر از جهت عیبی که در پوست اوست اما  
برص یا برصی است و برص بفتح با و راسپی او ادره بضم مزه و سکون دال مملو و یا اما سلس است و خصیتین و ان الله ادا انسیجیه  
و بدرستی که خدا می خواست که پاک گرداند موسی را از عیب و ظاهر کرد و اندر مردم بی نیی اورا فخلایوما وحده لیختل پس خالی شد موسی  
روزی همتا غل کند فوضع ثوبه علی حجر پس بناد جامه خود را بر سنگی و در اینجا جواز غسل است برهنه و در فعل موسی علیه السلام حکمتی بود که عاقبت  
او تبریه ساخت عز و کمال او بود و از انتہام به عیب و نقصان فقر الجحر بگوید پس کریمت آن سنگ و برد جامه موسی را بفتح مومی فی افوه پس  
شباب رفت موسی در پی آن سنگ و نشان وی مجموع بضم جیم شتافتن و اثر کبر مزه و سکون مثلثه و بفتح هر دشتان یقول در حالی که میکوید موسی  
ثوبی یا حجر ثوبی یا حجر بده جامه مرا ای سنگ بده جامه مرا ای سنگ حتی انتہی الی ملائحت بنی اسرائیل تا رسید موسی بجای کثیر از بنی اسرائیل  
فأودعها احسن ما خلق الله پس دیدند انجاء موسی را برهنه بر نیگوترین دیدایش خدا یعنی مبرا از عیب و نقصان که نسبت میکردند او را آن خیزدان  
بدان و قالوا والله ما جموسی من باس کفند بخدا سو کند که نیت مبرسی هیچ پاک و هیچ عیب از اینجا معلوم میشود که خدا تعالی پاک میکردند  
دوستان خود را از عیب و نقصان که تا دانا و بی خردان و منکران ایشان را بدان موسوم و متمم میدارند تا از آن منته و مبرا باشند و معزز و  
مکرم در خلق باشند و اخذ ثوبه و گرفت موسی جامه خود را و طفف بالجحر ضربا پس در ایستاد موسی که زد و سنگ را زد و فی فوالله انما  
لند با من ائو ضربه پس بخدا سو کند که پیداشد در سنگ نشان از تاثیر زدن موسی آنرا و ندب بفتح تین نشان جراحت که بلند نشده باشد از پوست  
تشمیر کرد اثر ضرب را با اثر جراحت فلما اوارها لوضحسا نشان یا چهار یا پنج برابر که زدنشانی از آن پیدا آمد و این معجزه موسی بود  
علیه السلام و نظور آن در نبوت مصلحت متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم بینا ایوب یغتسل عریانا  
در آتشی اندک ایوب علیه السلام غسل میکرد برهنه بعد از حصول صحت و عافیت از آن مرض که بدان مبتلا شده بود و حق سبحانه و تعالی از زردخانه او بیار  
فخر علیه جواد من ذهب پس قفا در ایوب طغی از زردخانه او بیار  
خود فتاده و به یا ایوب الم ان اغنیك عما ننی پس و از داد ایوب را پروردگار وی که ای ایوب آیا بی نیاز نگردانیده ام ترا از چیزی که می بینی تو  
یعنی زردخانه بایده ام بر تو که تراحتیاج نموده است باین طبع که در جامه خود برداشتی آنرا و کرد و آوردی قال بل و عینک کفت ایوب آری بی نیاز  
گردانیده سو کند بغیرت تو فلکن لا غنابی عن بکک و لیکن نیت بی نیازی مرا از افزونی نعمت تو هر چند کرم تو بیشتر تعطش بیشتر پس معلوم شد که  
برداشتن ایوب علیه السلام آن طبع را بر شوه منت و استلذا از نعمت حق بودند بطریق حرص دنیا و تکرر مال و ذلک ظاهر در دوا البغادی او  
عنه قال استب دجل من المسلمین و دجل من اليهود دشنام یکدیگر کردند و مردمی از مسلمانان و مردمی از یهود فقال المسلم والذی اصطفی  
محمد علی العالمین سو کند بان خدائی که برگزید موسی را بر جهانیان فقال الیهودی پس گفت یهودی در برابر آن والذی اصطفی موسی علی العالمین  
سو کند خدائی که برگزید موسی را بر جهانیان فوضع المسلم یدیه عند ذلک فطعم وجه الیهودی پس برداشت مهران دست خود را از دین گفتن آن یهودی  
پس طباخ زرد روی یهودی را ظاهر گفتن آن یهودی این قول را بر وجه انکار اصطفای آنحضرت بود و الا اصطفای موسی بر جمیع عالمیان ثابت است و حق سبحانه  
در باب بنی اسرائیل کفت فضلنا هم علی العالمین و در باب موسی علیه السلام انی اصطفیک علی الناس فذهب الیهودی الی النبی پس رفت یهودی  
بسوی پیغمبر صلی الله علیه واله و مسلم فاخبره بما کان من امره و امر المسلم پس خبر داد آنحضرت را بچیزی که بود از کار وی و کار آن مسلمان و آنچه گذشته  
بود از فضل آن فدعا النبی صلی الله علیه واله و مسلم المسلم پس بخواند پیغمبر مسلمانا فساله من ذلک پس پرسید مسلمان از آنچه گذشته  
بود میان وی و میان یهودی فاجابه پس خبر داد مسلمان آنحضرت را بآنچه گذشته بود فقال النبی پس کفت پیغمبر خدا صلی الله علیه واله  
و مسلم لا تخیرونی علی موسی بکنز منید و فضیلت ننمیدم ابر موسی فان الناس یصعقون یوم القیمه زیرا که بدرستی آدمیان بیرون

فی استند رور قیامت وصعق بمعنی بانگ غدا و آواز سخت و موت نیز آید فاصعق معهم پس بهیوش می افتد من نیز با ایشان فاکون اقل من یضقی  
پس سیاه ششم من تخمین کسی که بهیوش می آید فاداموسی باطش بجانب العرش پس ناگاه بیستم که موسی علیه السلام گرفته ایستاده است یکت جانب  
عرش را بطش حمله کردن و سخت گرفتن فلان آدمی کان فمین صعق فافاق قبلی پس در نمی یابیم من آیا بود موسی در میان انکسان که بهیوش افتاده بودند  
پس بهیوش آمد پیش از من و متعلق شد بعرش او کان فمین استثنی الله یا بود موسی در انکسان که استثنای کرده و بیرون آورده است ایشان را خدای تعالی  
از صعق و فرمود فصعق من فوالسماوات و من فی الارض لا منی انشاء الله یعنی فرموده است حق تعالی روزی که دمیده شود در صور هلاک کرد  
هر که در آسمان و زمین است مگر کسی که خواهد حق تعالی که وی هلاک نکرد و چنانکه فرشتگان شاید که موسی نیز از ایشان باشد و فی دلیله و در روایتی تخمین  
آمده است که گفت آنحضرت فلان آدمی الحوسب بصعقه یوم الطور پس در نمی یابیم من آیا حساب کرده شد این صعقه با موسی بصعقه روز طور یعنی  
موسی را علیه السلام صعقه شد در آن روز که دیدار طلبیده بود از آن ممنوع شد و حق تعالی تجلی کرده بر کوه طور و موسی بهیوش افتاده شده بود و امروز  
این صعقه را بصعقه که او را در آن شده بود حساب کردند و صعقه نشاند و بعث قبلی یا صعقه شد موسی را ولیکن برانگیزه شد و بی پیش از من پس موسی را چون  
فضیلت ثابت که مرانیت تفصیل چون ننیدم ابروی و این تواضع است از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نیز این فضل جزئی است که موسی را  
علیه السلام ثابت است و آن منافی فضل کلی نیست یا وقوع این کلام پیش از نزول وحی با فضیلت اوست چنانکه مذکور شد و باید دانست که این صعقه آن  
صعقه نیست که برفع صور و زقیامت حاصل شود زیرا که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و موسی علیه السلام در آن روز که با موسی دند که ایشان را بدان صعق حاصل  
شود و نیز بعد از وی بعث است نه افاقت و آن حضرت اول بعث است با اتفاق پس چون فرماید لا ادری بلکه مراد بصعقه درین حدیث صعقه است  
که بعد از بعث خواهد بود و مردم همه بهیوش افتد بعد از آن با فاق آیند اینجا فرموده است که چون من با فاقت بیایم موسی را بییم باطش بجانب عرش و  
استثنای الامن شار الله سبحانه که در صعق بر نفع صورت است که قبل از بعث است چنانکه تفسیر آن ذکر کرده اند که این حدیث دلالت میکند درین صعقه نیز  
خواهد بود قدر و لا اقول ان احدا افضل من یونس بن متى و میگویم من که هیچ یکی از پیغمبران فاضلتر است از یونس علیه السلام و متی بفتح میم و تشدید  
فوقانیه مفتوحه نام بدریوش است کذا فی القاموس و در شرح ابن الملک از جامع الاصول نقل کرده که نام مادر اوست و تخصیص یونس علیه السلام بکبر  
بجهت آنست که وی از آل العزم نبود و از انبای قوم بی صبری نمود و غضب گرفت و بدر رفت و بکشتی نشست القصه با سرایش اینجا منظمه آنست که کسی  
بر وی فضل ننهند و فی دلیله ابی هریده لا تفضلوا بین انبیاء الله تفضل نهید میان پیغمبران خدا و لا تفضلوا انبیا و معمر نیز روایت کرده اند نقل این نبی باورود  
اوست قبل از نزول وحی به تفضیل یا تفضیل در اصل نبود یا تفضیل بر وجهی که تحقیر و از درستی دیگر است آید ۱۲ و عن ابی هریده قال قال رسول الله صلی  
الله علیه و آله و سلم لا یبغی لبعده ان یقول انی خیر من یونس بن متى گفت آنحضرت نه بر سر هیچ بنده را که بگوید من بهترم از یونس بن مغیر این  
عبارت دو احتمال دارد یکی آنکه آنحضرت میفرماید که مرا بهتر گویند از یونس بوجهی که معلوم شد دوم آنکه کسی خود را بهتر از یونس گوید زیرا که هیچ ولی بر تیره نبی نمیرسد  
اگر چه نه از آل العزم بود نقل است که در زمان حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی کلمی از شیخ وقت خود را فوق یونس علیه السلام میگرفت و میگفت من  
فاضلترم از یونس و مقام من بالاتر است از مقام وی علیه السلام پس حضرت غوث الثقلین در غضب مدند و ساد که در دست داشتند بجانب وحی انداختند  
و بر دل وی یا بر سینه او خور و در باغها هلاک شد متفق علیه و فی دلیله الجادری و در روایتی مرخار را اینچنین آمده است قال گفت آنحضرت  
من قال ناخیر من یونس بن یونس بن متى فقد کذب کسکه بگوید من بهترم از یونس بن یونس بن متى دروغ میگوید و بر معنی ثانی مراد بکذب کفر است زیرا که  
علما اتفاق دارند بر تکفیر کسی که خود را بهتر از پیغمبران و اند ۱۳ و عن ابی بن کعب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الغلام الذی قتله  
النخضر طبع کافوا بدرستی که گفت او را خضر علیه السلام سرشته شده بود کافری یعنی بدعتی را بی خیال رفته بود که خاتم وی بر کفر خواهد بود  
و این منافی نبوت حدیث کل مولود یولد علی فطره الاسلام را زیرا که مراد باین تمییز و استعداد قبول اسلام است و این منافی نبوت تفاوت خاتم را و باطله نظر  
غیر با بقا است و تحقیق این در اوایل کتاب در باب الامیان بالقدر گذشته است فذكر ولو عاش لادحق بوبه و اگر میرزیت آن کودکی هرگز نیامیوید  
و ظلم میکرد و پروا دروغ و تکلیف میکرد ایشان را بر کفر طغیان و افکار از جهت از حد گذشتن و ظلم کردن بر ایشان و کفران نمودن نعمت ایشان  
را بعقوق مقصود ذکر خضر است درین باب و اشارت آنکه وی از نبیاست و خضر بفتح خا و کسر آن و سکون ضا و کسر آن کذا قال الکرامانی و قطلانی  
گفته خضر بفتح خا و کسر ضا و سکون صا و یا کسر خا و فتح آن نیز آمده و نام وی بلابن ملک است و بعضی گفته است این مالک برادر الیاس بعضی  
گفته اند که سپردم است از صلب وی بعضی ابن فرعون گفته و این قول غریب است حداد و بعضی گفته که در زمان ابراهیم خلیل بود و بعضی

در وجه دیگر  
نیز باید  
صحیح

و بعضی گفته که از اولاد نوح است بهفت واسطه و پدر و از ملوک بود و الله اعلم بالصواب است که وی پیغمبر است معراج و ابصار و باقیست تا روز  
قیامت از جهت غور و نوح و بی آب حیات و برین اندجاسیم علماء و صوفیه و بسیاری از صالحین و بعضی از کبار محدثین مثل بخاری و ابن المبارک و جمعی دیگر چنانچه حجتی  
و ابن جوزی حیات او را انکار کرده که انقل فی شرح القصیده الامالیه و ذکر او در کلام مشایخ بسیار آمده و چنانکه شکی نیست در این راه نباشد و در احوال  
حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی نوشته اند که کاهی در وقت تحلیات ایشان خضر در هوا میگذشت و ایشان میفرمودند وقف یا اسرائیلی و انمع کلام المحم  
و مشایخ وقت که او را می یافتند وصیت میکرد و ایشان را می گفت علیکم بحسب شیخ عبدالقادر فانه نزل فی البرکات و يحصل منه الساعات و کما قال متفق علیه  
۱۴ و عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال انما سی الخضر لانه جلس علی فروع بصیاء کف ان حضرت که نام کرده اند خضر را حجت  
آنکه وی نشست بر زمین خشک که روئیدی نبود در وی یا بر کیه خشک فاذا هی تهمز من خلقه خضراء پس ناکاه آن زمین یا آن کیه می جنب از پس وی سبز  
تر و تازه روانه بخادی و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جاء ملک الموت الی موسی بن عمران آدم فرشته که یعنی  
عزرائیل علیه السلام بسوی موسی فقال له اجب بک پس گفت فرشته مر موسی را پاسخ ده مرا پروردگار خود را و قبل کن حکم او را که قبض روح توشده است  
قال فطمع موسی عین مالک الموت گفت آنحضرت پس طایفه از موسی چشم ملک الموت را نفقاء ها پس شکست و بر کند چشم فرشته را و کور کرد و فقه تفتیه  
کور کردن قال فوج الملک الی الله پس بازگشت آن فرشته بخواب خدا فقال انک ادسلتی الی عبدک لایرید الموت پس گفت فرشته منی بخدا رسیدی  
تو فرستادی مرا بسوی بنده مرا ترا که بخوابد مرا و قد فقاه عینی و تحقیق کور کرد چشم مرا چون گفتم اجابت کن پروردگار خود را و جان بدو قال فوالله  
الیه عینه گفت آنحضرت پس باز و ادحق تعالی چشم فرشته را فقال ادجع الی عبدی و گفت برگرد باز بر بسوی آن بنده من و قل و بگو الهیوه توید آواز  
در آرمیوه ای فان گفت توید الهیوه فضع یدک علی متن تو پس اگر میخواهی زندگانی دراز پس بنده دست خود را بر پشت کاوی فاما و ارم یدک مشیعه  
پس چیزی را که بپوشد دست تو از سوی یعنی آنچه در زیر دست تو بیاید از سوی با آن کثرت فانک تعیش طبا سته پس بد رستی تو میزنی بشمار آن مویها یکسال و تورات  
بر و تاست در هیچ مسلم و ظاهروارت است یعنی بپوشد دست تو و تورات یعنی پوشیده شود و این و این عبارت معنی ندارد و اگر چه از توجیهی است که در شرح  
ذکر کرده ایم قابل فهم میگردد موسی سبز بعد از این همه زندگانی دراز چیت قال فرموتون گفت فرشته پسر میمیری تو قال گفت موسی فالآن من قریب  
پس خستیا زکرم موت را هم اکنون و مناجات کرد و بخت تا قراود در مقام سبز که واقع گردد و گفت دبا دنی من الاحضل بالمقدسه مذو ناز و دیک کردن  
مرا از زمین پاک کرده شده که بیت المقدس باشد و اشرف و افضل بقاع بود و از زمان و مثنی بسیار و رسل بود و میده بخیر نزدیک کردن مرا از آن اگر چه مقدار  
یک سنک اندازم باشد و درین استجاب دفن است در مواضع مبارک و قرب از مدافن صالحین قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الله لو  
ان عندی لادیتکم قبره الی جنب الطریق گفت آنحضرت اگر این است که میبوم من نزد بیت المقدس هر آنینه میبومدم شمارا قبر موسی را در یک جانب  
راه عند الکثیر الاحمر نزدیک توده ریک سبز که در آنجاست متفق علیه پوشیده ماند که در بعضی اذهان استعجادی از مصنون این حدیث راه بیاید که  
کور شدن فرشته چه معنی دارد و فرشته که برای قبض روح بیاید طایفه از نوزاد بروی چه وجه دارد و از اینجا که است موت و طول بقا در دنیا مفهوم میگردد  
و آنچه لایق مقام نبوت و رسالت باشد جوایش آنکه چون فرشته بصورت بشر آمد موسی علیه السلام ندانست که این ملک الموت است قبض روح وی آمد  
بلکه چون دید مردی یکایک بروی درآمد گمان کرد که بقصد ملاک وی آمده پس دفع کرد او را تا بگویی چشم وی کشید و نیز موسی را در دفع کرد و دانست در آنکه روح  
قبض روح او کرد و زیر که بشرف قبض روح نمی باشد پس غضب کرد بروی و غضب بر دفع کرد و بدنی اندی باشد پس مذموم بنده و لهذا اعتباری از جناب حق بر وی  
مستور نشد و گفته اند که در طبع موسی علیه السلام حدیثی و شتی بود و وی مظهر طلال بود تا وایت میکند که چون در غضب می آمد کلاه که بر سر داشت اشتعال میبومد  
و اندر اس و لویه بارون علیه السلام بهجت تقصیری که از وی در منع از کوه ساله پرستی دید هم ازین بابست و همه حق بود و بالجمله چون حدیث صحیح است  
ایمان بدان باید آورد و در آنچه صحیح است از محال و تاویلات حمل باید کرد و الله اعلم و عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال  
قد عرض علی الانبیاء گفت آنحضرت تحقیق عرض کرد: ه شدند برین پیغمبران و نمودند چنانکه شکر را عرض میکنند بر سر دار فاذا موسی ضرب من  
الرجال کانه من رجال مشنوعه پس ناکهان دیدم که موسی علیه السلام صغی و فتمی از مردانست که بایک وی از مردان مشنوعه است بفتح شین جمعه  
ممنون پیش از او و بعد از او و همزه و تا در آخر نام قبیل سبورا است از زمین و از شنو زه نیز بگوید بفتح همزه و سکون زامی و ضرب منی کم گوشت و معنی  
میان جسم نه لاغر و نه فربه آید و مردان شنو زه ازین قسم اند و حمل برین معنی مناسب تر است و دایت علی بن مریم و دیدم عیسی بن مریم علیه السلام  
را فاذا اقرب من دایت بمشبهه بقیق عوده بن مسعود پس ناکاه نزدیک ترین کسی که دید و ام در مشابیه بوی عوده پسر مسعود است صحابی بود ثقیف بعد از  
عود آنحضرت از طایف آمد و مسلمان شد پس رفت و دعوت کرد قوم خود را و متبول نکردند دعوت او را پس بایستاد بر بام خود و اذان گفت تا مردی

از قوم وی تیری بسوی وی انداخت و بکشت پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود قفصه عروقه مانند قفصه صاحب بر است که دعوت کرد و قوم خود را پس بکشتند و او را ولایت  
 ابواهییم فاذا اقرب من رایت به شبهها صاحبکم و دیدم ابراهیم خلیل علیه الصلوة والسلام پس ناکاه نزدیکتری کسی که دیدم مشابیهی مصاحب شماست  
 یعنی فقهه میخاهد و مراد میدارد آنحضرت بصاحبکم ذات شریف خود را نامعلوم میشود که میان آنحضرت و حضرت ابراهیم مشابست تمام بود و دایت جبرئیل فاذا  
 اقرب من رایت به شبهها وحیة متج وال ذکر آن بنخلیفة صحابی مشهور است که جبرئیل بدان متمثل میشد و در وقت این رویت هم متمثل بصورت وی بود و  
 مسلم و عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال دایت لیللة اسری بی موسی گفت آنحضرت دیدم در شب اسرا که برده شد مرا بیت  
 المقدس در شب معراج موسی علیه السلام را رجلا ادمردی گندم کون طوالا بضم طاء و تخفیف و او به معنی طویل یعنی دراز زد و بتشدید و او بسیار دراز و در  
 حدیث تخفیف است جدا بفتح جیم و سکون عین و جعوت اکثر صفت موسی می آید و گاهی صفت جسم می افتد که جمع و کرد و باشد و اینجا بمعنی مراد داشته اند زیرا  
 که در حدیث آئیده باید که موسی علیه السلام رجل الشعر بود و رجل غیر جداست چنانچه باید و فی اصرار جدمرغول و مراد که داند نام کانه من دجال شنعوه و مراد  
 عیسی جل امر بوع الخلق و دیدم عیسی را مردی میان به بالا الی الحمرة و البیاض مایل بر سرخی و سپیدی یعنی رنگی میان سرخی و سپیدی بود وسط الی اس  
 فروخته موسی سر و تحقیق عافی این الفاظ در شمایل شریف حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم باید و دایت مالک خاذن النار و دیدم مالک را اکثر  
 دار و درخت و دروزخ حواله است و الدجال و دیدم دجال را فی ابان ادهن الله اياه و دید آنحضرت این جامع را در ضمن آیات و علامات قدرت  
 خود که نمود آن آیات را خدمتعالی او را یعنی در شب اسرا این قول را وی است فلا تصکن فی مریة من لقایه پس برایش تو ای مخاطب در شک از دیدن و  
 در یافتن آنحضرت ایشان را و این عبارت را توجیهی دیگر نیز است که در شرح مذکور است متفق علیه ۱۸ و عن ابی هریرة قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم لیللة اسری بی لقیث موسی گفت ابوهریره گفت آنحضرت که در شب اسری ملاقات کردم موسی را افغسته پس  
 کرد آنحضرت موسی را و بیان کرد حلیه او را بقول خود فاذا دجل مضطرب پس ناکاه که دیدم موسی مردیست مضطرب این را بحد و تفسیر کرده اند  
 بعضی گفته اند که مضطرب بمعنی دراز بالا است و قاضی عیاض گفته مضطرب طویل غیر شدید و بعضی بمعنی خفیف اللحم گفته چنانکه در حدیث ضرب من الرجال  
 بدان تفسیر کرده اند و بعضی گفته اند که مضطرب اینجا بمعنی جنبه احم از خوف و خشیت حق آمده است که وی علیه السلام مضطرب و متحرک میبود  
 در عوارف از بایان کرده بگلامی که حاصلش است که جنیدن وی از توحج درای پس حضور و شایده جلال حق بود و باطن وی رجل الشعر رجل کبر جسم که  
 فروخته باشد که از اسبط کونید و نه زنگه که از احب کونید کانه من رجال شنعوه و لقیث عیسی وجهه بفتح را و سکون موحده احم و دیدم عیسی  
 را میان به بالا سرج ساق سرج سفید گفت و این جاسرج چون سرج سفید بود و اطلاق سرج راست آید و کویا سرخی از سفیدی غالب تر و بیشتر بود و کانهما خج من  
 دیماس یعقل لکها کبر دال و سکون تخانیه در اخرین مملک کویا برآمده است از حام مقصود و صفا و ست بصفاء لون و ترومازکی جسم و غایت ابرو  
 بجهت غلبه و حایت و مرایت ابواهییم و انا شبهه و لده به و دیدم ابراهیم را علیه السلام و حال آنکه من مشابیه ترین فرزندان اویم بوی قال گفت آنحضرت  
 فاقبت با فائین پس داده شد مرا و آوند ادها لهن یکی اران و آوند شیر است و الاخوفیه خنی و آوند دیگر در وی می است در لهن فیه نیا و درود  
 هم فیه گفت ظاهر است که فتن عبارتست و بعضی گفته اند که درین اشارت است بکثرت لهن و قلت خرفافهم فقیل لی خذا یملحما شئت پس مخیر ساخته شد  
 مرا و گفته کبر پر کدام یکی ازین و آوند که میخاست و اختیار کن شیر را می را فاخذت اللبن فخرت به پس کفرتم شیر را پس نوشیدم آنرا فقیل لی هدیت اللفظة پر گفته  
 شد مرا راه نموده شدی تو دین و اسلام را که مفضل و مخلوق اندم دم بر آن زیرا که شیر دین عالم چون پاک و صاف و خالص و سفید و شیرین است و اذل چیزیست  
 که تربیت مولود و تغذیه وی بدان حاصل میکرد و در عالم اقدس آن امثال دایت و فطرت است که تمام میکرد و با و غذای قوت روحانی و در عالم  
 نفس صورت و امثله از عالم سفلی ثابت تا از وی معانی مناسبه اخذ میکنند و آمده است که بر کثیر در خواب بیند و بخور و تعبیری علم و دین و هادیت الحمد لله علی ذلک  
 برخلاف جنم که همه خیانت و فساد و شر و مضرت است دین عالم و در آن گفته شد بن اما انک لو اخذت الخمر غوث امتک و انا و اکاه باش بدرستیک  
 تو اگر میکردی خمر را که راه و بی رشد میشد امت تو متفق علیه ۱۹ و عن ابن عباس قال منافع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بین الکفر و المذنبه  
 گفت ابن عباس سیر کردیم با همراه آنحضرت میان که مدینه فودنا بود پس گذشتیم بابک وادی فقال ای وادهنا پس رسید آنحضرت کدام وادیت این  
 فقال وادی الاذوق پس گفتند صحابه این وادی الاذوق است بتقدیم زای برای و وجه تسعین این وادی عیبه که بدی که زمین وی دارد و بعضی گفته اند که فود  
 است بر دلی که بدو چشم بود قال کافی نظری مونی گفت آنحضرت کویا نگاه میکنم بسوی موسی و می بینم او را فذکر من لونه و شعره شیأ پس ذکر کرد آنحضرت  
 از رنگ موسی و موسی وی چیز را که گفت گندم کون است و رجل الشعر است چنانکه گذشت و اضحا اصبعیه فی اذنیه نه نهنده بر دانت خود را  
 در بر و کوش خود چنانکه در اذان می نهند برای بلند می آواز له جواد الی الله بالتلبیه مرا و با آواز بلند و زاری و فریاد است بسوی خدا و ربیک

گفتن که چو مان می کند و جوار بضم جیم و تخفیف هنر بعد از کاف و آخر را در اصل با کت کا و و در کریمه عجل اجداله خوار جوار بضم جیم هم قرائی آمده است و بمعنی آواز بلند کردن بدعا و تضرع و زاری نیز آمده ما و ا. لهذا الوادی در حالی که گذرند است موسی درین وادی قال فرمنا حتی آتینا علی ثنیة گفت این عجب پسر سیر کردیم تا آنکه برآمدیم بر کوهی و ثنیة یعنی مثله و کسرون و تشدید تخانیه راه باشد بر کوه فقال ای ثنیة هنده پس رسید آنحضرت کدام ثنیة و کدام کوه است این قالوا ههنا این کوه ههنا است بفتح ها و سکون را و شین همجه نام کوهی است میان مکه و مدینه اولفت یا گفتند کوه لغت است مکه لام و فتح آن و سکون فاینزنا کوهی است درین راه شک را ویت فقال کافی نظروالی یونس علی ناقة حمراء علیه جبه صوف پس گفت آنحضرت کویای یسیم نسوی یونس سوار بر ناقة سرج بروی جبه پشین است خطام فاقه خلبه ما را ناقة و می از پوست خز است خطام مکه خا و معجمه و غلبه بضم خا و معجمه و سکون لام و ضم آن ما و اجداله الوادی گذرند باین وادی ملبیا تلبیه کنند که حج می آید و واه مسلم تلبیه دیدن آن حضرت انبیا را صلی الله علیه و آله و سلم و علمیم کنا میت از یقین تمام معنی من چنان علم دام باحوال ایشان که در حالت حیات داشتند کویا که می بینم آنرا و بعضی گفته اند که این همه در نام است و بعضی بر آنند که این تمثیل است که گفت کرده شد برای آنحضرت و در آورده شد در حسن شترک و صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی از اهل تحقیق میگویند که بعد از آن وقت دید که در حالت حیات داشتند و این در عالمی می باشد که در آن جا ماضی مستقبل و حال نیست و تحقیق این از کلام بعضی از صوفیه که در حقیقت زمان و مکان محکم کرده اند باید جست گفت بنده مسکین عبدالحی بن سیف الدین عصه الله عن ثولیا لظن و التخیل که چون اتفاق است بر حیات انبیا صلواته الله و سلامه علیه همجمعین بحیات حقیقی دنیا و می لیکن محجوب اند از نظر عوام پس بحقیقت نبوت انبیا را چه چیز و صلی الله علیه و آله و سلم بی منام و بی مثال و بی اشتباه و بی استحال ۲۰ و عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال خفف علی داود القرآن گفت بک کرده میشدند فیقرأ القرآن قبل ان یشرع و دوا به پس میخواند و و قرآن را و تمام میکرد و از پیش از آن که زین کرده میشدند کردن چاره های خود را پس زین کرده میشدند فیقرأ القرآن قبل ان یشرع و دوا به پس میخواند و و قرآن را و تمام میکرد و از پیش از آن که زین کرده میشدند دوا به و می معلوم نشد که چند بود دوا به داود و در چه مقدار از زمان زین کرده میشدند اما این قدر معلوم است که از مجرای عادت بیرون بود و خصوصا قرائت توریت با آن بسیاری و در آنزی که داشت چنانکه میگویند که حفظ و می معجزه انبیای بنی اسرائیل بود و عزیر علیه السلام را که بعد از احیا ویرا شناختند بحفظ توریت شناختند و این از قبیل طی و سبطانه ان است و آن امری مقرر است نزد عارفین و از سیدنا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز نقل است که در کتابی پای عینها و توانا پای دیگر در رکاب بنادین ختم قرآن میکرد و در دایمی از ملتزم کعبه تا باب و می و لایا کل الامن علی بدیده و میخورد و داود روزی مکررا کسب کار هر دو دست خود که زهره بافی بود و واه البخادی ۲۱ و عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال کانت امراتان معهما ابناهما کانت آنحضرت بودند و وزن که با آن دوزن دو پسر آنها بودند یعنی هر یکی از آن دوزن پسر می داشت جله الذئب فذهب باین احدی هما آمد کرک پس بر دوسر یکی از آن دوزن را فقات صاحبها انما ذهب باینک پس گفت زنی که صاحب آن زن بود سبزه است کرک مگر پسر ترا و قالت الاخوی انما ذهب باینک و گفت زن دیگر سبزه است مگر پسر ترا پس خلا فی میان این دوزن افتاد هر کدام میگوید که پسر ترا بر دوزن مرا فقات کما الی داود پس قصه بر دوزن دوزن بسوی داود تا حکم کند در میان ایشان فقضى بالکبری پس حکم کرد بآن پسر برای زنی که کلان تر بود به جت شبستی که پسر بآن دید با بخت آنکه در دست و می بود یا بدلیل دیگر که سناخ شد مرا و را با جتها و این حکم داود بسوی نبود و الا خلاف آن در سلیمان را کنجایش نمیداشت فخر جتا علی سلیمان بن داود پس بیرون آمدند آن دوزن بر سلیمان و آمدند نزد وی فاجبتاه پس جز دادند سلیمان را بصورت قضیه فقال ایتونی بالسکین اشقه بینکما پس گفت سلیمان بیارید نزد من کار در دو پاره کم این پسر را میان شما یکپاره بیک دهم و پاره دیگر را بدیگری مقصود سلیمان علیه السلام ازین امتحان شفقت آن دوزن بود و نامتمیز کرد که در کسبت فقالت الصغری لا تقبل یوحنا الله پس گفت زن خرد تر و دوا به مکن پسر را رحمت کند ترا خدا تعالی هوا بنها این پسر پسر زن کلان نما و هم بسوی ده فقضى به للصغری پس حکم کرد سلیمان بآن پسر مرز خرد تر از ظاهر بعد از وی که بی قرار هم کرد که این پسر صغری است پس بسوی داد که از اقل انجا میگوید که سلیمان چون نقض کرد حکم داود را با آنکه حکم پیغمبر بود و منقوض نمیکرد اگر چه با جتها و باشد و جواب میگویند که آن حکم از داود علیه السلام بطریق خیم و قطع نبود بلکه بطریق احتمال بود و قصد کرده بود که حکم کند و تواند که نسخ حکم مجتهد فیه جایز باشد در شریعت ایشان و الله اعلم متفق علیه ۲۲ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال سلیمان لا طوفی الیلة علی سبعین امراه گفت سلیمان علیه السلام هر آنکه طواف کنم امشب بروم زن کناست از جماع کردن ایشان است و فی دوا به ما انما امراه و در روایتی طوف بعد زن و امشده است کلهن فاتی بقادس یجاهدنی سبیل الله هر یک از آن زنان بیارد یعنی برای سوار شدن که کارزار کند در راه خدا سلیمان علیه السلام این عدد را بخود بر بست و عزم کرد که انچه کین کند فقال له الملك قل انشاء الله پس گفت مرسلان را فرشته بگو انشاء الله یعنی میگویم این را و میشود این اگر خواسته است خدا که بخواست و می هیچ چیز وجود نیاید و خواست بنده بخواست و می بودی نذر و فلم یقل و نسبی پس گفت سلیمان انشاء الله در وقتی که ملک گفت و بعد از







نزد کسی و میخواستند می ما الله و می تر آید میانی و در می یابی که چیت خدا و صفت و عظمت او و چیت ان عرشه علی سیموانه لعلکذا بدستی که عرش او که وی با  
محیط است بر آسمانهای هر آینه اینچنین است و قال با صا به مثل الغبة علیه و اشارت کرد و آنحضرت برای نمودن و فهمیدن صورت و کذا با گفتن خود برگشت  
دست خود معنی احاطه وی تمام آسمانها چه جای زمین با و انه لیا طبه الی طیط الرجل بالاکب و بدستی عرش با آن عظمت و سعت هر آینه آواز میکند مانند  
آواز کردن پالان شتر سوار یعنی عاجز می آید عرش از برداشت عظمت حق مانند تخم پالان باز بر داشت سوار ایطیط آواز پالان و زمین و شکم تپی و نالیدن شتر که این  
تصویر و تمثیل عظمت الهی است بر قدر فهم اعرابی دواہ ابوداؤد و عن جابر بن عبد الله عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال قال ذن  
لی ان احدث عن ملک من ملائکة الله من جملة العرش کف آنحضرت اذن کرده شد مرا که حدیث کنم و جزو دم از عظمت فرشته از فرشتگان خدا  
از حلال عرش و بردارندگان آن ان ما یبرئ شخصه اذ منه الی عاقبه که میان دوزخ و کوشش می مسیره سبع مائة عامه جای سیر مسافت سال است  
عاق و دوش و بعضی گفته اند میان دوش و کوشش و کوشش و دواہ ابوداؤد و عن ذواؤد بنعم زای و تحفیف راه اولی بن ابی اوفی یقع سبعة و سکون دوا  
و فاز شقات تابعین است قاضی بعبود و از علما و فضلا و عباد زمان خود از ابن عباس و ابوهریره و سلع و در دروسی در نماز فراموش میگرد و آیت فاذا فرغنی  
ان قورینوا من حیة زود جان دوا سینه ثلث و تحین در زمین و لید بن عبد الملك ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لکبرئیل روایت میکند  
ز راره که آنحضرت گفت مر جبرئیل را هلاکیت و بک آیت و دید بر و در کار خود را فافقض جبرئیل نفیض بفا و ضا و جبرئیل فاشدن و انقراض لرزیدن و ناقض  
تب لرزه را گویند میگوید پس بر زید جبرئیل از دست این سوال و تصویر این حال و قال و کف یا محمد ان بلی و بینه سبعین حجابا من نوعی بدستی  
میان من و میان خدا پنجاه پرده است غایت آنکه آن پردهای توانائی است و آن صفات ملک جبرئیل است بلکه صفات حق نیز که صفت پرده ذات است و  
تعیین عدد و موقوف بر علم تاریخ است و در روایتی سبعین الف حجاب و تواند که کنایت از کثرت حجاب باشد و در حدیث دلیل است بر جواز از روایت حق سبحانه  
از جهت سوال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از ان و کلام جبرئیل نیز دلالت دارد بر ان و فرق میان آنکه بشر درین باب تکلم است اگر چه بشر در حجاب روحانی است  
جمع است و خود بشر اشی باشد در روز قیامت بر و سیت حق و در روایت \* ملائکه خلاف است فافهم لود نفوت من بعضها لا حقوق اگر نزدیک شوم از بعضی  
حجابها هر آینه بسوزم بیت اگر یک سوزی بر تر برم فروغ تجلی بسوزد برم این عبارت فافهم و حجب صفات حق و انوار ذات اوست تعالی شانه هکذا فی  
المصباح همچنین است در مصابیح که از زراره روایت کرده ایم صحابی نبوده است و دواہ ابونعیم فی الحلیة عن انس روایت کرده از ابونعیم در علیه کما  
کتاب اوست از انس و تواند که زراره از انس روایت کرده باشد الا انه لم یذكر لیکن ابونعیم ذکر کرده است این عبارت را که فافقض جبرئیل و باقی جواب را  
ذکر کرده و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الله خلق اسرافیل منذ یوم خلقه بدستی خدا تعالی پدید کرد  
اسرافیل را از ان روز که پدید کرده است صافا قد میهد در حالی که صف زنده است هر دو پای خود را لایخ بصره بر میدارد و اسرافیل چشم خود را یعنی از صورت  
این عبارت از تهی و انتظار وی برای امر برفع صور شایده که در همین زمان فرمان در رسد بینه و بین الوب میان اسرافیل و میان پرور و کار ببادک و تعالی سبوح  
فوقه انفا و نواز است که حجاب است مامنها من نور ید نو صنه الا احترق میت از ان بقا و نور هیچ وزی که نزدیک شود از پرور و کار تعالی که اگر بسوزد  
دواہ الترمذی و صحه و عن جابر ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لما خلق الله ادم و فضیته روایت از جابر که آنحضرت گفت هنگامی  
که پدید کرد خدا تعالی آدم با و اولاد او را قال لما خلق الله ادم و اولاد او را کلون و یثربون و یسکون و یوکلون گفتند فرشتگان ای پرور و کار پدید کردی تو را  
را که میخورند و می نوشند و جماع میکنند و سوار میشوند فاجعل لهم الدنیا و لنا الاخرة پس ایشان را دنیا بگردان و ما را آخرت یعنی چون ایشان متع اند دنیا و ما را آخرت  
متقی نیست ایشان را همین دنیا باشد و ما را آخرت و جمع کردن میان دنیا و آخرت را ایشان را زیادت است قال الله تعالی لا اجل من خلقته بیدی  
نیکو دادم کسی را که پدید کرده ام من ابد هر دو دست قدرت خود جامع میان جلال و جمال و نقض فیه من دومی و دیدم من در وی از روح خود خواص  
برای تشریف و تکریم است کن قلت لکن فکان همچو کسی که کفتم من او را در پید کردنش پس شود آدم و ذریت و این را هم دارند با و چون تشریف تکریم  
ولند ایشان جامع کمالات صوری و معنوی و حسی و عقلی دنیا و آخرت شدند و این حدیث دلیل است بر افضلیت بشر بلکه دواہ البیهقی فی شعب  
الایمان ۶ الفصل الثالث عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم المؤمن اكرم على الله من بعض ملائکة الله  
بزرگتر است بر خدا از بعضی فرشتگان و می تفصیل این سله مذکور است در کتب کلام دواہ ابن ماجه ۲ و عنه قال اخذ رسول الله صلى الله  
عليه وآله وسلم بیدی و هم لابی هریره است که گفت که گفت آنحضرت هر دو دست مرا فقال پس گفت خلق الله التربة یوم السبت پدید کرد  
خدا تعالی خاک را روز شنبه و خلق فیها الجبال یوم الاحد پدید کرد در وی کوهها را روز یکشنبه و خلق الشجر یوم الاثنين پدید کرد در وی درختان  
را روز دوشنبه و خلق المکعبه یوم الثلاثاء پدید کرد و در وی را یعنی چیزهای نامحش را روز سه شنبه و خلق النود یوم الاربعاء پدید کرد و در وی را

میر کشند

نادر است

فصل

روز چهارشنبه این روایت مسلم است و در روایت غیر او خلق النون یعنی پیداکردن دوحه را روز چهارشنبه و تواند که نور دوحه هر دو درین روز پیداشده باشد و بیست و یکم الدواب یوم الخلیل و در آنکه هر دو در زمین جنبند و از روز پنجشنبه و خلق آدم بعد از عصر من یوم الجمعة و پیداکردن آدم را بعد از آنکه از روز جمعه فی آخر الخلق و در آخر پیدایش و انوار الساعه من النهار فیما بین العصرین اللیل و در آخر ساعت از روز در میان عصر تا شب و ازین جهت جمعه نام گردید که پیدایش همه در وی جمع شد و فضیلت و در آخر ساعت او را دوا مسلم و عنه قال بینما نبی الله صلی الله علیه و آله و سلم جالس و اصحابه و انبیاء الاله انحضرت نشسته است و یاران او از حق علیه مناجات کرده آمد برایشان ابری و در بعضی نسخ سحابه فقال نبی الله صلی الله علیه و آله و سلم اهل بیت ما هذا پس گفت انحضرت آیا درمی بایست این قائلان گفتند بر عادت خود الله و رسول الله علم قال هذه النمان گفت انحضرت این غمان است سابقا کثرت که غمان بفتح عین نام ابراست و هذه دوا یا الارض فرمود این ابرها و دریاها و زمین است و دوا یا برای جمله جمع را ویه است و را ویه شتری که بوی آب کند تشبیه کرد ابرها را بدان یسوقها الله تعالی القوم لا یشکر و نه میراند خدا تعالی آنها را بسوی قومی که شکر نمی کنند خدا را و لایعوضه و میخوانند او را درین کتاب است از نظر این قوم که برین نعمت شکر نمیکنند ثم قال هل تدرون ما فوقکم پسر گفت انحضرت آیا درمی بایست شما چیت بالای شما قائلان گفتند صوابه الله و رسول الله علم قال فانها الریح گفت انحضرت بدرستی آن چیزی که فوق شماست ریح بروزن ضیل آسمان و بعضی گفتند نام آسمان دیناست سقف محفوظ آسمان معنی است نگاه داشته شده از افق و تشبیه کرده آسمان را بقف خانه و موج مکشوف و آسمان موجی است منع کرده شده از سقوط موج نیز تشبیه کرده اند چنانکه موج معلق در هوا باشد آسمان نیز معلق است بیستون آیتا و ده ثم قال هل تدرون ما بینکم و بینها پسر گفت انحضرت آیا میدانید چه قدر مسافت میان شما و میان آسمان قائلان گفتند صوابه الله و رسول الله علم قال بینکم و بینها خمسمائة عام گفت میان شما و میان آسمان پانصد ساله راه است ثم قال هل تدرون ما فوق ذلك پسر گفت انحضرت آیا میدانید چیت بالای این آسمان قائلان گفتند صوابه الله و رسول الله علم قال سما آن بعد ما بینهما خمسمائة سنة گفت بالا آسمان این آسمان و آسمان دیگر است که دوری مسافتی که میان آن دو آسمان است پانصد ساله راه است ثم قال كذلك پسر گفت آن حضرت همچنین حق علیه سبع سموات تا آنکه شمر و هفت آسمان را بالای یکدیگر مابین کل سماءین مابین السماء و الارض مسافت میان هر دو آسمان مقدار مسافتی است که میان آسمان و زمین است یعنی پانصد ساله راه ثم قال هل تدرون ما فوق ذلك قائلان گفتند صوابه الله و رسول الله علم قال ان فوق ذلك العرش گفت بدرستی که بالای آن هفت آسمان عرش است و بدین و بین السما بعد ما بین السماین و میان عرش و میان آسمان مقدار دوری میان هر دو آسمان است ثم قال هل تدرون ما الذي تحتكم پسر گفت انحضرت آیا می در بایست چیت آن چیزی که زیر شما است قائلان گفتند صوابه الله و رسول الله علم قال انها الارض گفت انچه زیر شماست زمین است ثم قال هل تدرون ما تحت ذلك پسر گفت انچه زیر زمین قائلان گفتند صوابه الله و رسول الله علم قال ان تحتها ارض اخرى گفت بدرستی زیر این زمین زمین دیگر است بینهما مسیوة خمسمائة عام میان این دو زمین مسافت پانصد ساله راه است حتی عد سبع ارضین بین کل ارضین مسیوة خمسمائة سنة تا آنکه شمر و انحضرت هفت زمین را میان هر دو زمین پانصد ساله راه ازین حدیث معلوم میشود که نسبت مسافت و دوری میان زمین با بر و فوق نسبت آسمانهاست پس آنکه میگویند که طبقات زمین همه متصل یکدیگر اند و بهم پیوسته و لهذا عرض را در قرآن مجید مفرد ذکر میکنند و سموات را بلفظ جمع میخوانند این حدیث است و شاید افراد ارض بار ده زمین است که زیر ایشان است و برین های دیگر کار ندارند بخلاف آسمانها که از همه فیوض و انوار میرسد و الله اعلم ثم قال والذي نفس محمد بيده لو انكم دليتم بجبل الى الارض السفل لبطه على الله ان يكون في شفا فور يامي و يد رسي را بسوی زمین که پایان از همه است بر آید می قان رسن بر خدا چهرن در احادیث دیگر فوقیت و احاطت پروردگار تعالی و تقدس بر عرش عیان یافته است احاطه و وجود علم و قدرت و ظهور آثار صفات افعال در زیر زمین باین کرد که هر جا قدرت اوست و زیر و بالا همه را احاطه کرده است ثم قرأ پسر خواند انحضرت این آیت را که هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بكل شيء عليم شرح این آسمان شریف سابقا در شرح اسما حسنی معلوم شده است دوا و احمد و الترمذی و قال الترمذی قراه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا یند تل علی نادا و لبطه علی علم الله و گفت ترمذی خواند انحضرت این آیت را دلالت دارد آنکه مراد در حدیث که گفته است لبطه علی الله لبطه علی علم الله بقرئیه و هو بكل شيء عليم یعنی می افتد آن رسیان بر علم خدا و قد دقه و سلطانه و بر قدرت او و بقرئیه او و علم الله و قد دقه و سلطانه و بر قدرت او و در هر جا است یعنی آثار این صفات در همه جا است و الا این صفات حقیم حکما فی زمین و هو علی العرش و خدا به تجلی ذات خود بر عرش است کما و وصف نفسه فی کتابه چنانکه وصف کرده است وی تعالی و تقدس ذات بنوعه ما در کتاب خود گفته الرحمن علی العرش استوی و هو رب العرش العظيم یا هر دو مجموع آنکه ذکر کرده از وجود علم و قدرت و سلطان و وجود ذات بر عرش چنانکه و هو الله فی السموات و فی الارض فرمود و الله بكل شيء محيط و بر هر تقدیر این آیات اگر چه بطا هر موهم جبت و میخوانند و لیکن بحقیقت کثایت و عبارت از ظهور سلطان علم و قدرت اند و مملود با آنها حقایق و معانی است که مناسب حدس و نزاهت اویند تعالی شانه و عظم بران و الله اعلم

۴۴ وعنه ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال كان طول آدم مستين ذراعاً بود درازی قد آدم شصت کزنی سبع اذرع عرضاً در شصت کز پنجاه ذراع در میل یعنی ریش دست از مرق تا فوق اصبع وسطی و کز شرعی همین است مانند آنکه مراد ذراع آدم است که قد او مقدار شصت ذراع و می بود یا ذراع متعارف آن از مردم و ظاهر آنست که مراد ذراع مردم باشد زیرا که اگر مراد ذراع آدم باشد لازم آید که ذراع وی شصت یکت قامت و می باشد و در غایت قصراً باشد بحسب طول حد و می و از تناسب بغایت بیرون بود که لا یخفی و عن ابی ذر و ابی انیس و ابی ذر و ابی انیس که در صدق و با از اکابر و عیان صحابست قال قلت کفتم ما یقول الله اهل الانبیاء کان اول کلام یلی از پیغمبران بود و نخست قال آدم مکنت آنحضرت بود و اول انبیا آدم علیه السلام قلت کفتم ما یقول الله و بنی کان پیغمبر بود آدم قال نعم بنی مکمل گفت آنحضرت از پیغمبر بود بنی کرده شده یعنی فرستاده شده بروی صحف یعنی رسول است قلت کفتم ما یقول الله که المرسلون از میان انبیا مرسل خدکس اند قال ثلثمائة و بضعة عشر گفت آنحضرت مرسل سید و ده و چندترین اند و در روایتی سیصد و چارده آمد و جمیع غفیل جامع بنی و جمیع نفع جیم و تشدید میم یعنی بسیار و غفیر از غفر است یعنی ستر این نیز فاده معنی کثرت میکند چه جامع کثیر میباید و راسی خود را فی و اید عن ابی مامه قال بود قلت و در روایتی از ابی امامه آمده است که گفت ابو ذر کفتم ما یقول الله که وفاء عده الانبیاء خداست تمام را بنیاد مرسل و چه غیر مرسل قال مائة الف و اربعة و عشرين الفا و مود و بیت و چهار هزار مرسل مرسل لك ثلثمائة و خمسة عشر جمیعاً مرسل از میان ان سیصد و پانزده تن فرق است میان بنی و رسول بنی آنکه و می بوی یا بید یا مردم برساند و رسول آنکه کتاب با و می باشد و در عدد انبیا و دو بیت و چهار نیز روایت آمده و بسبب این اختلاف ما شش از نفعین عدد انبیا منع کرده اند و مجمل باید گفت انبیا بالانبیا رکلم اجمعین و عن ابی عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليس الخبر كالمعاينة ميت خبر چیزی شنیدن مانند آن چیز بر چشم دیدن هر چند خبر یقینی باشد با وجود دیدن را خاصیتی و حکمی است که شنیدن را نیست و آنحضرت دلیل می آرند بر معنی و میفرماید که ان الله تعالی اجبر موسى بما صنع قوم في الجبل بدرستی خدا تعالی خبر داد موسی را علیه السلام بچیزی که کردند قوم وی در ماده که ساله فلم یلق الا الواح پس ننذاخت لوحها را که در آن تورات نوشته بودند فلما عاين ما صنعوا پس هرگاه که موسی نزد قوم آمد و بچشم دید آنچه ساخته اند از کوساله القی الواح انذاخت الواح را از جهت شدت غضب فاکثرت بر شکست الواح و وی لاحادیث الثلاثة احد روایت کرد این سه حدیث را امام احمد باب فضائل سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم فضائل سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم از عدد و حصر خارج است و احاطه نمیکند بدان علوم اولین و آخرین و نمیدانند آنرا بکنه و حقیقت مکرر و در کار عز و جل و اتفاق دارند که آن حضرت سید اولاد آدم و فاضلترین پیغمبران است صلی الله علیه و آله و سلم و علیهم اجمعین و بعد از وی ابراهیم خلیل الله پس از وی موسی کلیم است و یافقه شده است تفسیر از علما بعد از موسی و الله اعلم الفصل الاول عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعثت من خیر قرون بنی آدم قرناً فقرنا گفت آنحضرت بر آنکشته شده و فرستاده شده ام من بهترین طبقات فرزندان آدم قرنی بعد از قرنی یعنی در هر قرن در صلبهای پدران یکشتم و قرن طبقه مردم در یک زبان که قریب یکدیگر باشند چنانکه صحابه و تابعین و امثال آن و ما در بخیه قرون بنی آدم هر طبقه است که بدان آن حضرت در آن طبقه بودند و آنحضرت در اصلااب آنها بود چنانکه بعد از اسمعیل علیه السلام کثرت بود و قریش بود و بعد از وی یاسم بود و حق کنت من القرن الذي کنت منه تا آنکه شدیم از قرنی که شدیم از وی و معنی خیریت محمول است بر خضایل حمیده و فضایل شریفه که در متعارف عقلا اهل کرم را بدان مدح کنند با اعتبار دین و ایمان بدانها که اولاد این در قرون است اما آباء می کرام آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس همه ایشان از آدم تا عبد الله طاهر و مطهر اند از دنس کفر و حبس شرک چنانکه فرمود برون آمده ام از اصلااب طاهره بارعام طاهره و دلایل دیگر که متاخرین علمای حدیث آنرا تحریر و تقریر نموده اند و لغوی این علمی است که حق تعالی سبحانه مخصوص گردانیده است باین متاخران را یعنی علم آنکه آبا و اجداد شریف آن حضرت همه بر دین توحید و اسلام بوده اند و از کلام متقدمین لایح میگرد و کلمات بر خلاف این و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و یختص به من یشاء و غیر این خیر و بدین شیخ جلال الدین سیوطی را که درین باب رسائل تصنیف کرده اند و افاده و اجاده نموده این مدعا را ظاهر و باهر گردانیده است و ما الله که این نور پاک را در جای ظلماتی پلید به نهند و در حرمت اخذت به تعذیب و تحقیر آباء و ارحامی و مخدوم گردانند رواه البخاری و عن الثالثة کبر ثلثه بن الاسقع بین حله و قاف صحابی مشهور است قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول ان الله اصطفى كنانة من ولد اسمعيل بدرستی خدا تعالی بر کزید کنانه را بکسر کاف که اولاد اسمعیل بچند واسطه است بعد از اسمعیل و پیش از قریش است بدو واسطه و اصطفی قریش من کنانة و بر کزید قریش را که از اولاد و نضر بن کنانه است مشهور در تسمیه قریش آنست که آن نام را بحریه است که در غایت قوت و زور است و در صحاح از ابن عباس آورده که گفت قریش را از ان جهت قریش نام کردند که در رویا مایه است که آنرا قریش میگویند میخور و او مایه را و بنیخ و او بریج مایه و غالب و بلند میگرد و بوسی بیج می از آنها و وجه دیگر نیز در قاموس مذکور است

باب فضائل سید المرسلین عم  
الفصل الاول



واصفی من قریش بنی هاشم و برگزید از اولاد قریش هاشم و پسران او را واصطغانی من بنی هاشم و برگزید مرا از پسران هاشم پس وی صلی الله علیه و آله و سلم برگزیده ترین برگزیدگان و خلاصه خلاصا باشد و او مسلم و فی دوائه للزندی و الله واصطغانی من ولدا و ایهیم اسمعیل واصطغانی من ولدا اسمعیل بنی کنانه و در روایت ترمذی این قدر زیاده کرده که خدا تعالی برگزید از اولاد ابراهیم اسمعیل یا بعد از ان از اولاد اسمعیل کنانه را الی آخر و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انما سيد ولد آدم يوم القيمة من خير و خير و بزرگتر فرزندان آدم و در جمیع صفات کمال من قیامت تقیید بر روز قیامت با عقبار ظهور امارت و کرامت است در آن روز چه در آن روز ظاهر کرد که روز روز اوست و بیچاکس از وی بحضرت الهیه قریب تر و بزرگتر نسبت و از اینجا افضلیت بر ملائکه نیز لازم آید بر حسب اهل حق و میگوید بشر فاضلتر از ملائکه اند و در بعضی احادیث افضلیت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر خلق علی الاطلاق نیز مذکور است در مسوایب لدنیة در حدیث سلمان ابن عمار آورده که گفت سلمان فرمود آمد جبرئیل بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و گفت بدرستی و عیسی پروردگار تو میگوید بنیادیم مسیح فریده را بزرگتر برین از تو و دنیا و اهل دنیا را برای آن پیدا کردم تا بنشینا غم ایشان را بزرگی ترا و مرتبت ترا که نزد منست و اگر بنیوی دی تو پیدا نمیکردم دنیا را پس ثابت شد که آنحضرت افضل خلایق است همه و لکن در بعضی احادیث آمده است که تفاضیل ننسب میان پیغمبران و تفصیل ننسب در ابرموسی و بر لویس جواب آن در سابق معلوم شد و اول من یثقی عند القبر و من یثقی کسی که مخافته میکرد از وی قریب تر است از آنکه وی صلی الله علیه و آله و سلم اول کسی است که بر انگیزه میشود و قبر و اول مشافعی و من یثقی شفاعت کننده ام و اول شفیع و نخستین کسی که قبول کرده شود شفاعت وی چون وی صلی الله علیه و آله و سلم نخستین شفاعت کننده است و شفاعت وی البتة مقبول است لازم آید که نخستین کسی که قبول کرده شود شفاعت وی اوست و تفصیل این در باب الشفاعت گذشت و او مسلم و عن ابن قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان اكثر الانبياء تبعاء يوم القيمة من سبعين پیغمبر انعم از روی تابعان روز قیامت و انا اول من یخرج باب الجنة و من یثقی کسی که میکوبد در بهشت را و می در آید و می در بهشت و او مسلم و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم اتی باب الجنة يوم القيمة و هم از ان است گفت گفت آنحضرت مییم در بهشت را روز قیامت فاستفتح پس طلب میکنم کاشا دن در بهشت را فیقول الخازن من انت پس میگوید خزینه دار بهشت چه کسی تو فاول محمد پس میگویم محمد فیقول بك موت ان لا افع لاحد قبلك پس میگوید فانا بهشت بسبب تو امر کرده شده ام من که نکشایم در هر چرخ یکی را پیش از تو و او مسلم و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم اني اول شفیع فی الجنة من یثقی شفاعت کننده ام برای و آمدن بهشت یا برای رفع درجات در ان لم یصدق فی من الانبياء ما صدقت تصدیق کرده نشد و ایمان آورد و نشد هیچ پیغمبری از پیغمبران آن مقدار که تصدیق کرده شد من یعنی من بیشترین انبیاء ام در وی امت و اتباع یا تصدیق کرده نشد هیچ پیغمبری چنانکه تصدیق کرده شد پس در قوت اعتقاد و بر وجه اول بیان کثرت امت و بر وجه ثانی بیان قوت ایمان و زیادت محبت است باحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ان من الانبياء نبیا ما صدقه من امة الا دجل و لحد و بدستی از پیغمبران پیغمبریت که تصدیق نکرد او را از امت وی مگر کبر و دوا و او مسلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم مثل و مثل الانبياء کمثل قصر احسن بنیان و نعه و حال عجیب من و پیغمبران سابق بهم نعه و حال کوشکی است که نیک کرده شد بنامی او و تمام کرده شد فی الصراح بنیان دیوار کرد و بر آورده ترك منه موضع لبنة که نهشته شده از ان کوشک جای بخت و لبنة نفع لام و کس را و کس را و سکون و نیز آمده فطاف به النظا و پس کرد و او کشت نظر کنندگان و پیچون من حسن بنیان در حالی که شکفت میکند نظر کنندگان از خوبی بنیان کوشک الا موضع تلك اللبنة که جای آن خشت که خالی مانده فکنت انما سدوت موضع اللبنة پس بودم من که بستم جای آن خشت را ختم بی البنیان و ختم فی الوصل ختم کرده شد من بنا و ختم کرده شد من پیغمبران و فی دوائه فانا اللبنة و انما خاتم النبیین پس منم مثال آن خشت و منم ختم کننده پیغمبران متفق علیک و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم ما من الانبياء من فجلا الا قد اعطی من الايات نبیة از پیغمبران هیچ پیغمبری مگر به تحقیق داده شد از معجزات ما مثله آمن علیه البشر معجزه که مثل وی در معجزات و ولالت بر صدق پیغمبر ایمان آورده اند باطلاع بر آن مشاهده آن آدمیان و مضطر شده اند با ایمان آوردن چنانکه شان معجزه است یعنی هیچ پیغمبر نیست که انهارا معجزه باین کیفیت نکرده و لیکن مخصوص زبان وی بود بعد از انقطاع آن زمان منقطع گشت آن معجزه و انما کان الکتا او تلیت و حیاء و حلی الله و نیست معجزه که داده شده ام مگر وی که فرستاده شده است بسوی من یعنی قرآن عظیم که معجزه عظیم است باقی به بقای پیرو و شاهد صدق است بر نبوت سید العالمین و مرشد عالمیان بطریق حق و یقین و انما کون اکثرهم تابعوا الی يوم القيمة پس میدارم که با هم من بیشترین پیغمبران از روی تابعان یعنی تابعان من بیشتر باشند تا روز قیامت از جهت بقای معجزه که تا روز قیامت هر که از ما مشاهده نماید ایمان آورد متفق علیه اگر گویند که بانیای دیگر نیز همی و کتاب بود جواش است که آن وی و کتاب معجزه نبود هم چنین تکرار کرده اند و در بیان معنی این حدیث و

بعضی گفته اند که معنی آنست که پیغمبر داده شده است از خجرات و چیزی که بود مانند آن امر پیغمبر را که پیش از وی بود از خوارق عادات و اما سوره عظیمه من که وحی است داده نشد هیچ یکی را و لهذا بیشتر شدند تابعان من و این معنی بحسب عبارت ظاهر تر میباشد اگر چه تقریر اول جود و احکام است و اکثر شراح بر آنند فافهم و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اعطيت خمساً لم يطعمهن احد من قبلى داده شده ام x من پنج خصلت که داده نشده است هیچ یکی پیش از من نصرت بالوعب مسیوة مشهور فتح و ظفر داده شده ام من با نفاق من ترس و دل دشمنان من از سافت کلاه راه و تخصیص این نسبت بانبیاء است صلوات الله وسلامه علیهم و امر سلاطین و جبابره خارج بحث است و مقصود حصول فتح و ظفر است بر عتب که بفضل حاصل شود و اما مجود و قوع رعب چیزی دیگر است فافهم و جعلت لی الامرض مسجداً و کرده اندید شد برای من تمام روی زمین سجده گاه که دست در روی نماز گذاردن و در ارم سابقه جز در مواضع معبود که بیع و کنایه ایشان باشد درست نبود و بعضی گفته اند که معنی آنست که ایشان نماز نیکدار و نیکدار در جائی که متعین میبود طهارت آن و مباح کرده اندید شد برای ما بر جا که باشد جز آنکه متعین کرد و نجاست آن و طهلو و کرده اندید شد برای من زمین پاک کنند که تمیم باشد و برای من دیگر که طهارت جز آب نبود و فایما جعل من امتی امرک الله الصلوة فلیصل پس هر کدام مرد از امت من که در یابد او را وقت نماز و یافته نشود آب پس باید که تمیم کند و بگذارد و آنجا نماز و باین تقریر این قول متفرع بر دو کرد و دهم بگردانیدن تمام زمین مسجد و دهم بگردانیدن و طهلو و احلت لی لغنائم و لم تحلل لاحد قبلى و حلال کرده اندید شد برای من غنیمت ها و حلال کرده اندید شد هیچ یکی را پیش از من گفته اند که احم سالفه چون غنیمت میکردند حیوانات را می کشت آن ملک غنیمت کنندگان نه بسیار ایشان پس مخصوص کرده اندید پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم با خمس و نصفی که بر چیز غنیمت خوش میکرد و مثل شمشیری یا جاریه مثلاً اختیار میکرد و برای خود و اگر غیر حیوانات را غنیمت میکرد و در می آورد و در جائی پس آتش می آید از آسمان و آنرا میخورد کذافی بعضی الشروح و اعطيت الشفاء و داده شد امر تبه شفاعت عظمی عامه شامله تمام محال و مواطن شفاعت را چنانچه در باب شفاعت گذشت و کان النبی یبعث لی قوم خاصه و بود پیغمبر پیش از من که فرستاده میشد بسوی قوم خود و خاصه و بقومی دیگر کار داشت و بعثت الی الناس علمه و فرستاده شد من بسوی تائمه مردم بلکه بانس و جن و تواند که بعثت وی صلی الله علیه و اله و سلم بسوی جن بعد از آن شده باشد از جن جهت تعرض بجن نکرد و تحقیق این در حدیث آمده کرده شود متفق علیه و عن ابی هریره ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال فضلت علی الانبیاء لبت روتی است از ابی هریره که آنحضرت گفت فضیلت داده شده ام من بر پیغمبران شش خصلت در حدیث سابق پنج گفت و اینجا شش بحقیقت فضایل آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم که بدان مخصوص و ممتاز است بسیار است خارج از حد حصر و احصار و لیکن بعضی از آن بقریب وقت و سوال در احادیث مذکور شد و مقصود حصر نیست و لیت جوامع الکلم داده شده ام کلماتی که جامع کلمات و حاوی معانی کثیره اند و آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم حکم میکرد و بکلامی موزن که شامل معانی کثیره میشد و این از خواص حضرت خاتمه محمدیه است مثل انما الاعمال بالنیات و من حسن اسلام المرء ترک ما لا یغنیه و الدین النصیحه و امثال آن که هر یکی متضمن معانی کثیره جزیه است و بعضی از علماء از برای جمع این احادیث متصدی شده قطعی از آن کرده اند و داده اند و بعضی گفته اند که در اینجا جمع قرآن است که حق سبحانه و در وی در الفاظ سیر معانی کثیره جمع کرده و معنی اول ظاهر تر است و دلالت میکند بر آن روایتی که زیاده کرده است و در وی اختصار فی الکلام و این دلالت دارد بر معنی اول و نصرت بالوعب و نصرت داده شده ام x بر عتب و خوف چنانکه در حدیث مسیره مشهور مذکور است و احلت لی لغنائم و جعلت لی المادض مسجداً و اظهر و امر بصلت لی الخلق كافة و فرستاده شد من بسوی خلق همه و ختم فی النبیون و ختم شد من پیغمبران دوا و مسلم و در تخصیص عموم رسالت آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم سخن کرده اند که در زمان نوح علیه السلام پیغمبری دیگر نبود پس باید که مبعوث تنبأ مثلهم آن زمان باشد و نیز دعای وی علیه السلام بر تمام اهل ارض بسلامت و غرق دلالت دارد و بر آنکه مبعوث جبه بود و اقبال امروزی نکردند و نیز سلیمان علیه السلام سیر میکرد در زمین و امر میکرد مردم را باسلام چنانکه بلقیس و جز وی و تهدید میکرد و ایشان را بقتال و این دلیل است بر عموم رسالت و جواب داده شده است بلکه عموم بر رسالت در اصل بعثت خود بلکه حادث شد بعد از آن با مختص خلق الله بعد از غرق در موجودین اما پیش از غرق احتمال دارد که وی مبعوث باشد بقوم خود و خاصه و چون جز قوم وی بر زمین نبود و نظایر چنان نمود که بعثت وی عام است اما دعای علیه السلام بر تمام اهل ارض از جهت آن بود که دعوت وی قوم خود را بتوحید رسید تائمه مردم را از جهت طول مدت عمر وی پس تماد می شدند بر شرک پس ستمی شدند عذاب را و بعضی گفته اند که تواند که توحید عام باشد و بعضی انبیا و الترام فروع شریعت وی عام نباشد و جواب از اشغال بجائی سلیمان علیه السلام گفته اند که معنی رسالت مخصوص است بجال واجبات و محرمات اما در مذوات پس مردود است و اما و اما تهدید بقتال که بظواهر از خصایص واجبات و محرمات است از خصایص نیست بلکه آنچه مخصوص است عقاب در آخرت کذافی حاشیه السیوطی علی النسائی و احتمال دارد که تعدیه بقیس و قتال می از جهت ملک باشد نه جهت رسالت و علی السلام هم ملک و دهم رسول ظاهر اشغال کذا قبل او و بعد از آن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال بعثت بجمیع الکلم و نصرت بالوعب هم از ابی هریره است که آنحضرت

گفت با کینه شده و فرستاده شده ام من بجامع کلم و نصرت داده شده ام بر عجب شرح این معلوم شد و بدینا انا فاشد و ایلتی التبت بغناج خراش الارض و در  
 اثنا یکی نگه من در خواهم دیدم خود را که آورده شده ام کلیدهای خزینهای زمین را یعنی داده شده است آن کلیدها را فوضعت فی یدنی پس بناده شد و نظایر  
 پیش من مراد فتوحات است که کاشا دباری تعالی بر امت و پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم از بلاد شرق و غرب و استخراج کنوز و دغایین را مراد کانی نیست  
 که در وی سیم و زراست متفعل علیه ۱۲ و عن ثوبان قال قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم ان الله ذوی الی الاوض بدرستی فدای  
 تعالی فراتم آورد و دور کشید برای من زمین را هر ایت مشا و قها و مغاد بها پس دیدم من بلاد مشرق و مغرب آنرا و ان امتی سیبلغ ملکها ما ذوی  
 لی منها و بدرستی امت من نزدیک است که برسد ملک و سی و پادشاهی و سی چیز را که فراتم آورده شد و دور کشیده شده است برای من از زمین یعنی در  
 مشرق و مغرب پادشاه شوند و تصرف کنند و اعطیت الکثرین الاحمر و الابيض و داده شده مراد و کج سرخ و سفید مراد و کج سرخ خزینهای اکا سر  
 که خردان فارس اند که غالب بر این زراست و کج سفید خزینهای قیاصره که پادشاهان روم اند و غالب بر ایشان فقره است و بعضی گفته اند که مراد جبر  
 ملک شام است از جت سرخی رنگ ایشان و با بیض ملک فارس انجبت سفیدی رنگ ایشان و معنی اول ظاهر تر است و انی سألت نبی الامت ان  
 لایهکها بسنة عامه و بدرستی من سوال کردم پروردگار خود را برای امت من این که هلاک کند امت مرا بقط عام یعنی بقطعی که تمام امت را هلاک کند و  
 لایسلط علیهم عدو و امن سوی نفسهم و اینکه برنگار در امت من دشمن را از جزایات ایشان یعنی کافران را فستیح بیضی بیضی پس مباح کرد و اندوخت  
 جای اجتماع ایشان و محل سلطنت و قهرمان ایشان را و بیضی میان سرای و میان شهر و جای قوم یعنی دشمن که محل استقرار ایشان را و ایشان را تمام هلاک کرد و ان  
 نبی قال و بدرستی پروردگار من گفت یا محمد انی اذا قضیت اموافانه لا یودد بدرستی من چون حکم کنم امری پس بدرستی که آن رو کرده و باز کرد و اندوخت  
 آن حکم عطا باشد یا لا و انی اعطیتک لا متک ان لاهلکم بسنة عامه بدرستی من و اوم ترا بجهت است تو که هلاک نکرد اتم ایشان را بقط عام و ان لایسلط  
 علیهم عدو و امن سوی نفسهم فستیح بیضی بیضی و اوم ترا که برنگارم بر امت تو دشمن را از جزایات ایشان پس مباح کرد و اندوخت ایشان را و اجتماع علیهم من با قاطعها  
 و اگر فراتم آیند بر ایشان کسانی که در تمام جوانب و نواحی زمین اند یعنی اگر چه کافران تمام عالم جمع شوند حق یکن بعضی هلاک بعضی و بیسی بعضی بعضا  
 تا آنکه باشند بعضی از امت تو که هلاک گردانند بعضی و بند و اسیر کنند بعضی را یعنی کافران را بر ایشان غلبه و تسلط نشود و ملک را نتوانند ستاند و لیکن امت تو میان خود  
 جنگ کنند و بعضی هلاک کنند و بند کنند بعضی را این چنین رفته است تقدیر الهی و قضای وی و قضای الهی غرضش نه بر تغییر نیاید و تبدیل پذیرد و اگر چه امر نکرده  
 بدان و حکم شرع بدان تعلق گرفته و داده مسلم ۱۳ و عن سعد بن رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم من مسجد بنی معاویه و رایت از سعد بن  
 ابی وقاص که آنحضرت گذشت بر مسجد بنی معاویه که قبیل است از انصار و الا آن بیرون مدینه مطهره نشان آن مسجد قائم است و در صحن وی نشان پایی ناظر حضرت  
 صلی الله علیه و اله و سلم است دخل فو کح فیه و کعبین در آنحضرت پس بگذارد آن مسجد دو رکعت و صلینا معه و گذاردیم با آنحضرت و دعایه  
 طویلا و دعا کرد آنحضرت پروردگار خود را دعا می درازد و در شهادت بعد از آن و ظاهر ثانی است ثم انصرف سهر رکعت آنحضرت از نماز و دعا فقال کنت  
 سألت نبی ثلاث سوال کردم و در خواستم از پروردگار خود سه خصلت را فاعطانی ثلثین و منعی واحدا پس داد مراد و خصلت ثلثین و منعی یکی را بعد از آن  
 بیان آن سه خصلت میکند که در خواستند و آن دو که داد و یکی که نداد بقبول خود سألت نبی ان لایهک امتی بالسنة سوال کردم پروردگار خود را که هلاک  
 نکرد اندامت مرا بقط عام فاعطانیها پس داد مرا این خصلت را و سألت ان لایهک امتی بالغرق و نیز سوال کردم که هلاک نکرد اندامت مرا بغرق عام فتح  
 داد سکون آن و اکثر روایت سکون است فاعطانیها پس داد مرا این را نیز و سألت ان لایهک بامهم بلینهم و سوال کردم که نکر داند جنگ ایشان با  
 میان ایشان که بیکدیگر جنگ بکنند و باس و عذاب و سختی و حرب سخت فمنعنیها پس منع کرد و نداد این خصلت را ازینجا معلوم میشود که بعضی دعایای  
 انبیاء صلوات الله و سلامه علیهم مستجاب نیست و در اجابت هر دعا از پیغمبران کلامی است مذکور در جای خود و چیزی از آن در رساله تقیم البشارة ذکر کرده ایم ۱۴  
 و عن عطاء بن رباح و یقح تخانیة و تخفیف سین جمله از مشاهیر تابعین و کبار علمای ایشان است مولی میفرمود رضی الله عنهما است قال لقیت عبد الله بن عمرو  
 بن العاص گفت ملاقات کردم عبد الله بن عمرو بن العاص را قلت اخبرنی عن صفة رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم فی التودیة گفتیم  
 ده مر از بعضی صفات پیغمبر خدا که در تورات مذکور است ظاهر عبد الله بن عمرو تورات خوانده بود یا از آن حضرت شنیده باشد یا از بعضی اهل کتاب  
 که ایمان آورده بودند و بود وی رضی الله عنه از اهل علم و کتابت و عالم کتب سابقه و خوانده بود اینها را و می نوشت احادیث رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم  
 و وی کثیرا احادیث است مثل ابی هریره و ابو هریره می گفت که فرق میان من و عبد الله بن عمرو همین است که وی بنویسد احادیث را و من نوشتن ننهادم  
 پس او را حفظ عطا کرد چنانکه در حدیث دیگر آمده است قال گفت عبد الله بن عمرو اجل بفتح همز و جیم از حروف تصدیق است معنی نعم یعنی آری خبر میدهم  
 ترا بصفت آنحضرت که در تورات است و الله انه لم یوصف فی التودیة کما بدرستی آنحضرت وصف کرده شده است در تورات

بعض صفه فی قتل سبعی صفات وی که مذکور اند در قرآن در این آیت یا ایها النبی ناد مسلنا که مشاهدای گرامی پیغمبر برستی فرستادیم ترا شاهد بر او  
است و مبشر او خبر خوش دهنده و ثواب مطیعان را و نذیر او ترساننده از عذاب مرعایان را و حرمین و پناه مرعوب را حرز کبر و سکون را می خلق  
جای استوار که پناه دهد و ما و ما بین عرب اند زیرا که در غالب خواندن و نوشتن نداشتند بجهت آنکه منسوب بام القری اند که نام که است و تخصیص عرب بجهت آنست  
که سبوت در ایشان و از قوم ایشانست و بجهت تحفظ ایشان از سطوت عجم و اگر حرز از عیال شیطان و افات نفس مراد دارند و وجود شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم  
پشت و پناه عالمیان است و بعضی گفته اند که مرا و حفظ قوم است از سستی حال و نزول عذاب بر ایشان و ما و کی و سی و ایشانست چنانکه در قرآن مجید میفرماید و ما کان الله  
لیعذبهم و انت فیم انت عبدی و ای محمد بنده خاص منی که در حقیقت بندگی خاص پیچکس با تو شریک نیست و در مسوولی و توفیق منی و فرستاده منی خلقی سمیعان  
للموکل نام کرده ام من ترا موکل که همه کارهای خود را بر من سپرده و قطعا بر حل و قوت خود نهیستاده و لیس بفظ اینچنین موکل که نیست درشت خود و لا غلیظ و نه  
درشت سخن و لا مضایق بنده و نه فریاد کننده فی الامواق و در بازار با تخصیص بیاز بجهت عرف و عادتت که در اینجا شور و غوغا بسیار میباشد و مضایق  
بصا و نیز آمده است و لا یدفع بالسیئه السیئه و دور نیکند بدی را بدی یعنی هر که بوی بدی کند بدی جزای وی نمیدهد و لکن یعفو و یغفر و لیکن در میگذرد  
و میبوشد بلکه احسان میکند و لن یقضه الله حتی یشیم به الملة العوجاء و قضی میکند روح او را خدا تعالی تا آنکه راست میگرداند و هدایت میکند و جو  
وی قوم کج و کماره را بان یقولوا راست گردانیدن ملت کج باین است که بگویند ایشان لا اله الا الله و متعفف شوند بتوحید و بفتح بها اعینا عیبا  
و میکشاید خدا تعالی باین کلمه چشمهای کور را و افا ناصما و میکشاید کوششهای کرا و قلوب را غلظا و دلهای پاکه نمی فتنند چیزی و یاد داند از نذر چیزی را کویا در غلاف  
و در پرده اند و او اله البخادی و کذا و او اله البخادی عن عطله عن ابن سلام نحوه و همچنین روایت کرده است این حدیث را دارمی از عطاء بن ساری  
عبد الله بن سلام مانند این حدیث که روایت کرده است بخاری از عطاء بن عبد الله بن عمرو و ذکر حدیثیابی هر پاره غنی الاخون فی باب الجمعة و ذکر کرده  
شد حدیث ابی هریره که در فضایل آنحضرت است و در اقل اولفظ نحن الآخرون است در باب جمعة الفصل الثاني عن خباب بن یقظ خا و محمد و تشدید  
موصوفین الادب بفتح حمزه و ما و تشدید فو قانیه صحابی است اسلام آورد پیش از آمدن آن حضرت دار الرقم را و عذاب کرده شد درین خدا و صبر کرد و حاضر  
شد بدر را و مشاهدی را که بعد از و است و وی اول کسی است که مر و کوفه و نماز گذارد و بروی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب قال گفت خباب صلی الله علیه و آله  
الله نماز گذار ما یعنی ما را امامت کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم صلوة یک نماز را فاطما لها پس از آن نماز را قال الله صلی الله علیه و آله و سلم  
صلوة لم تکن تصلیها کذا و وی توانا زنی را بد زانی که بنویس که میکند از وی نماز باین درازی قال اجل گفت آنحضرت آئی آنها صلوة و غنیه و و هبة  
زیرا که این نماز رغبت و خواہش و بر بود یعنی در وی دعا و سوال میگردم و امید اجابت و خوف خشیت و اشم ازین جنت و از گردم و خشنوع و خشوع بسیار نمودم  
و انی سألت الله فیها ثلثا و بدرستی من سوال کردم خدا را درین نماز سه حاجت فاعطانی الثنتین و منعنی واحدة پس داد خدا سی واحدی مرا و حاجت  
را و ندا و یک حاجت را سالته ان لا یهلك امتی سبنة سوال کردم خدا را که بپاک نکره و اندامت مرا بقطر فاعطانیها پس داد مرا این را و سالته ان لا یسلط  
عدو من غیرهم و سوال کردم او را که بر نگمارد بر ایشان دشمن را از غیر ایشان یعنی کافر فاعطانیها پس داد مرا این حاجت را نیز و سالته ان لا یدتی بعضهم  
باس بعض و سوال کردم خدا را که پنجاه بعضی از ایشان را عذاب بعضی یعنی جنگ نکند میان خود و بپاک نکره و انداید یکدیگر را فاعطانیها پس داد مرا این را و  
الزومنی والنسائی ۲ و عن ابی مالک الاشجری صحابی است و ز نام وی اختلاف است بعضی عبد الله گفته و بعضی کعب و بعضی جزان و در نسبت  
وی نیز اختلاف است بعضی اشجری گفته و بعضی اشجری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله بدرستی خدای عزوجل اجابکم  
پناه داد و خلاص گردانید شما را من ثلث خلل از سه خصلت ان لا یدعو علیکم نبیکم فنهکوا جمیعاً کی آنکه دعای بد نکند بر شما پیغمبر شاپس بپاک نشود  
شما چنانکه بعضی پیغمبران کردند و ان لا یظهر اهل الباطل علی اهل الحق دوم آنکه غالب نیایند اهل باطل یعنی کافران اگر چه بسیار باشند بر اهل حق یعنی مسلمانی  
اگر چه کم باشند چنانکه پست و نابود گردانند دین اسلام را و ان لا یجمعوا علی ضلالة سیوم کاتفاق نکنید شما همه بر گمراهی و این دلیل است بر آنکه اجماع محبت است که  
عبارت است از اتفاق علمای هر عصر بر حکمی شرعی و مراد علما مجتهدانند و او ابو داود ۶ و عن عوف بن مالک صحابی است و اول مشاهد وی خیر است  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لن یحیی الله علی هذه الامة سیفین مع نکره خدا تعالی برین امت دو شمشیر را سیفانها و سیفا  
من صدها یک شمشیر ازین است و شمشیر دیگر از دشمن این است توبتی گفت معنی اینست که حق تعالی برین امت دو شمشیر جمع نکند که واقع شود آن  
بپاک و استیصال بلکه وقتی که است میان خود جنگ کنند بر کار و خدای تعالی کا فراز از جنگ ایشان تا از جنگی که میان خود میگردند باز آیند و بی  
گفت ظاهر آنست که میفرماید و عده کرد و خدای تعالی که جمع نکند بر امت من دو جنگ معا که میان خود و هم جنگ کنند و بکافران هم جنگ کنند بلکه  
اگر یکی باشد و دیگری نباشد و الله اعلم و او ابو داود ۷ و عن العباس اند جاء الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم در روایت از عبا

الفصل الثاني

رضی الله عنه که وی آمد بسوی آنحضرت یعنی خشمکین مکانه صبح پیش کرد که عباس شنیده بود چیزی را از عیسی کافران در شان آنحضرت و می گفتند که جزو می  
 کبرای عرب مستحق تریب و دند به نبوت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم پس آنحضرت خواست که شان خود را با ایشان بناید تا بماند که چه عظیم است شان وی و شریف  
 است منصب وی صلی الله علیه و آله و سلم و وی اولی و احق است از خود و مقام النبی صلی الله علیه و آله و سلم علی المنزله قال پس ایستاد آنحضرت  
 بر سر منبر پس گفت من انما میدانم که من چه کنم فقالوا انت رسول الله پس گفتند صحابه و رسول خدا فی قال گفت آنحضرت برای اظهار شرف منبر که است  
 خود انما محمد بن عبد الله بن عبد المطلب و عبد المطلب بغایت عظیم و شریف و مشهور بود در عرب ان الله خلق الخلق فجعلنی فی خیرهم بدستی  
 که خدا تعالی بپیدا کرد خلق را یعنی جن و انس را و احتمال دارد که لایکه نیز داخل باشند و این احتمال ظاهر تر است از جهت عموم خلق پس گردانیدم در بهترین خلق که نوع  
 انسان است و بهترین فاضله از غیر خود و در جمیع فو قین پسر گردانیدم و میان را دو کرد و عرب و عجم فجعلنی فی خیرهم فرقه پس گردانیدم در فرقه که بهترین  
 است که عرب اند و در جمیع قبایل پسر گردانیدم و عرب را قبیل قبیله فجعلنی فی خیرهم قبیله پس گردانیدم در بهترین قبایل عرب که قریش اند و در جمیع  
 بیو قایل پسر گردانیدم ایشان را خانه خانه فجعلنی فی خیرهم بیو قایل پس گردانیدم در بهترین خانه های ایشان که خانه هاشم است و انما خیرهم فسیما پس در بهترین  
 آدمیانم از روی ذات و خیر هم بدینا و بهترین ایشانم از روی خانه پس سخن تراشتم از همه به نبوت و کتاب و از بیجا معلوم میشود که پیغمبر صاحب نسب عظیم میباشد  
 چنانکه از حدیث هر قل معلوم میگردد و این تقسیم ایشان و الزام ایشان است بر کسان ایشان که چرا قرآن نازل شد و نبوت و زاریافت بر مردی و دیگر از غلطای عرب والا  
 نبوت فضل خداست بسبب و نسب متعلق نیست چنانکه در قرآن مجید میفرماید الله اعلم حیث یجعل رسالته و میفرماید و الله یختص برحمته من یشاء و الله ذو الفضل  
 و کان فضل الله علیک عظیما و اه الزمندی و عن ابی هریره قال قالوا گفت ابو هریره که گفت صحابه یا رسول الله متی وجبت لك النبوة فی ثابت  
 شد ترا نبوت و در کدام وقت بدان ما زو کشتی قال و آدم بین المرح و الجسد گفت آنحضرت ثابت شد مرا نبوت و حال آنکه آدم میان روح و جسد بود یعنی  
 خلقت آدم تمام شده بود و روح او بجسد متعلق نشده بود و کایت از سبق و تقدم است و اه الزمندی و و علی العیاض بکسر عین و سکون را و ضا و حمده  
 آخرین سادیه بسین و کسر راء و بی تخانیه صحابی است از اهل صفه و از جمله نجائین است که نازل شده در شان ایشان کریمه و لا علی الذین اذا ما اتوا کل قلم  
 الایه عن رسول الله روایت میکند از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم انه قال فی عند الله مکتاب گفت آنحضرت بدستیکم من زود علی  
 تعالی نوشته شده ام خاتم النبیین ختم کنند پیغمبران که بعد از من پیغمبری نباشد و ان آدم لم یجد فی طبیعه بدستی آدم هر آینه افتاده بود  
 بر زمین و کل خود و سرشت خود طبیعت پاره ازل و بمعنی خلقت و جبلت نیز آید و حاصل این معنی آنچه مشهور است بر زبانها بلفظ گفت بنیا و آدم  
 بین لما روالطین و در روایتی کتبت بنیا از کتابت یعنی نوشته شده ام من پیغمبر و حال آنکه آدم میان آب و گل بود یعنی مخلوق نشده بود اینجا میگویند که از  
 سبق نبوت آن حضرت چه مراد است اگر علم و تقدیر الهی است نبوت همه بنیایا شال است و اگر بالفعل است آن خود در دنیا خواهد بود جوابش آنست که مراد  
 اظهار نبوت اوست صلی الله علیه و آله و سلم پیش از وجود عنصری وی در ملائکه و ارواح چنانکه وار شده است کتابت اسم شریف او بر عرش و اسماء و  
 مقصور بشت و غیر فای آن و بر سینه های حور العین و بر کهای درختان و درخت طوبی و برابر و با و چشمهای فرشتگان و بعضی از عرفا گفته اند  
 که روح شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم نبی بود در عالم ارواح که تربیت ارواح میکرد چنانکه درین عالم به جسد شریف مربی اجبا بود و بتحقیق ثابت شده  
 خلق ارواح قبل اجبا و الله علم و صاحب کمال امری و سر انجام است که خبر شما را به تخت کار خود دعوت و او اهیمن اول امرن دعا برای بر سر است علیه السلام  
 که بر سالت من کرده بود چنانکه کریمه ربنا و ابنت فیم رسول الله لایه بران دلالت دارد و هشام فوعیسی و نیز اول کار من خبر خوش دادن عیسی علیه السلام است  
 چنانکه در قرآن میفرماید و بشر رسول یاتی من بعد اسماء احمد و دیا اخی النبی و ان حین و ضعیفی و نیز اول کار من خواب دیدن ما و منست که دیدم چنانکه  
 زائیدم و قد خرج لها نوامی اضاء لها منة قصود الشام و تحقیق بیرون آمد برای ما درین روشنائی که روشن شد مرا و از ان روشنائی که شکهای شام  
 چنانکه در اخبار آمده است که در وقت زائیدن آنحضرت نوری از آسمان ظاهر شد که خانهای ولایت شام نمایان گشت و گفته اند که این در بیداری بود پس مراد  
 بر دیار و بای عین است و خواب دیدن آسمان پیش از ولادت بود که فرشته در خواب آمد و گفت که میدانی تو که حامل شده به بهترین امت و پیغمبر خدا و دعاه فی  
 شرح السنه مرعا احمد عن ابی مامه من قوله ساخو کمالی آخوه و روایت کرده است این حدیث را امام احمد از ابی امامه از قول وی ساخو کمالی  
 حدیث را که در شرح السنه از عیاض بن ساریه روایت کرده است نکرده و عن ابی سعید قال قال رسول الله علیه و آله و سلم انما سید ولد آدم  
 یوم القیمة و فرمود آنحضرت من بهترین فرزندان آدم روز قیامت تخصیص فکر روز قیامت به جهت ظهور آثار و انوار سیادت و مهمتری است در آن  
 روز والا وی صلی الله علیه و آله و سلم همیشه سید است و متصف ببیاد است چه در دنیا چه در آخرت و لا خسر و فرمود منیکوم این را بطریق تفاخر  
 و مباحات و نازیدن بلکه محبت شکر و تحذیر به نعت پروردگار و اقبال امر وی تعالی که فرمود و اما نبعت ربک فحدث و نیز تا نشاند قدر مرا و عفا



آیند من و عمل کنند بقضای آن در توقیر و تعظیم و محبت بزرگوار آن و بیدای لواء الحمد و لا فخر و بدست من است نیز و محمد و شریعت و انقراض  
 آنحضرت است بحد بر و سر خلافت و عرب وضع میکند لواء در مقام شهرت و آنحضرت را نسبت خاصی است بحد که نام وی محمد و احمد و صاحب مقام محمد  
 است و او را حمد و دون گویند که حدشادی و اندوه خدا را حمد گویند و وی صلی الله علیه و اله و سلم حامد و محمود بود و بحد الهی فتح باب شفاعت بر نماید چنانکه در باب  
 الشفاعت گذشته و ما من نبی یومئذ الا من موعا الا تحت لوائی و نیست هیچ پیغمبری در روز قیامت چو آدم و چه بر که جز اوست مگر آنکه در روز  
 لوائی من در آید و پناه من جوید و تابع من باشد و از اینجا معلوم میشود که نظام نیز آنحضرت را لوائی باشد چنانکه پادشاهان و سرداران را میباشد و نام وی لواء  
 الحمد بود و انا اول من تشق الاوض و من خستین کسی ام که کافیه میکرد برای وی زمین کنایت از سبق و تقدم در بهشت و ظهور و برآمدن از عالم برزخ و لا فخر  
 و نیست مزاییدن باینها بلکه اعتراف است بفضل حق و شکر نعمت وی چه نازیدن من بحد است و نه با سوا وی و تعالی دواء الترمذی ۸ و عن ابن عباس  
 قال جلس فاس من اصحاب رسول الله گفت ابن عباس نشسته بودند مردمان از یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم فخرج پس بیرون آمدن  
 حضرت از درون خانه حقی داد نامهم به معهم سید اگرچنانکه چون نزدیک شد آنحضرت از اصحاب شنید ایشانرا که مذکره میکند بیکدیگر قال  
 بعضهم ان الله اتخذنا ابراهيم خلیلا گفتند بعضی از اصحاب که بدستی خدا تعالی گرفت ابراهیم علیه السلام را دوست و قال آنهم منی کلمه  
 تکلیما و گفت صحابی دیگر که موسی علیه السلام سخن کرد خدا تعالی و را سخن کردنی و قال آنهم منی کلمه الله و گفت دیگری پس عیسی علیه السلام کلمه  
 خداست که بیک کلمه کن بی سبب عادی پیدا شد و در کوهاره سخن گفت و دوحه و عیسی روح خداست که وی تعالی روح الامین را با در شش  
 فرستاد و در مدید و از ان عیسی پیدا شد و نیز آثار روحانیت وی چندان ظاهر شد که مرده را زنده میکرد و قال اخرا دما صطفاه الله و گفت دیگری دم  
 بگزید او را خدا چنانکه فرمود و ان الله اصطفی آدم و نوحا الیه اصحاب این انبیاء را ذکر میکرد و می ستانیدند فخرج حلیم رسول الله پس ناگاه بیرون آمد و فرمود  
 ابرایشان پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم فقال قد سمعت کلامکم و عجبکم ان ابراهیم خلیل الله پس گفت آنحضرت تحقیق شنیدم سخن شما را و عجب است  
 آوردن شما را که ابراهیم دوست و زنده خداست و هو کذلک و دمی همچنین است دوست خاص خداست و موسی بخداست و موسی همراز و هم سخن خداست  
 و هو کذلک و دمی هم چنین است دوست خاص خداست و عیسی دوحه و کلمه و عیسی کلمه خداست و روح او و هو کذلک و آدم صطفاه الله  
 و هو کذلک الا و انا حبیب الله و لا فخر و انا و آگاه باشید من دوست داشته خدا ام و گفته اند که حبیب محب که بمقام محبوبیت رسیده باشد و خلیل  
 محب مطلق و اگر چه نسبتا و رسل بلکه مؤمنان نیز محب و محبوب درگاه الهی اند ولیکن سخن در اینجا در علا مرتبه کمال است و اخضر درجات آن و بعضی از  
 عرفا و علما را در فرق میان حبیب و خلیل کلامی است غریب که در شرح ذکر کرده شده است و انا حامل لواء الحمد یوم القيمة و من بدارنده علم حرم  
 روز قیامت تحت آدام فن دونه و لا فخر و لواء من آدم است و هر که جز اوست و نیست فخر پس در جمیع این مناقب القاب کا طر و بهتر از همه ام و انا  
 اول مشایخ و اول مشفع یوم القيمة و لا فخر و من خستین شفاعت کننده و نخستین مقبول شفاعت روز قیامت و نیست فخر و انا اول من یخرج خلق  
 الجنة و من خستین کسی ام که می جنباند طغیای در بهشت و قصد درآمدن آن میکند ففتح الله لی فیدخلنیها پس میکشاید خدا برای من یعنی در بهشت را اینجا  
 امر میکند طایفه را بکشادن در و در آوردن مراد دران و معی فقراء المؤمنین و لا فخر حال آنکه با من اند و زویشان مسلمانان و نیست فخر و انا اکرم الاولین و الا  
 خیرین علی الله و لا فخر و من بزرگترین پیشینیان و پسینیانم نزد خدا و نیست فخر طایفه آنست که درین حدیث مراد اولین و آخرین انبیاء اند و اگر در اولین  
 طایفه را نیز داخل دارند و در نباشد دواء الترمذی و الدامی ۹ و عن عمر بن قیس نام این ام مکتوم است که صحابی مشهور و اعمی بود و بعضی گفته اند  
 که نام وی عبد الله است و اول ارج است ان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم قال نحن الاخرون ما در وجود و ظهور پیغمبر ایم و نحن السابقون  
 یوم القيمة و لیکن در مرتبه سابق و پیشینم روز قیامت وانی قائل قولاً غیر فخر و من گویند ام تقاریرا بی مفاخرت و مباهات و آن قول نیست  
 که ابراهیم خلیل ابراهیم خلیل خداست و موسی بزرگوار خداست و انا حبیب الله و من محبوب خدا ام و معی لواء الحمد یوم القيمة و با من  
 است لواء الحمد روز قیامت و حامد و محمودم در روز و ان الله وعدنی فی امتی و اجادهم من ثلث و بدستی خدای تعالی و عده کرده ام در  
 باب امت من و کجا بد است و امان و ایشان را از سه خصلت لا یعمهم ربنة و در نیکو دایشان را بقط سال یعنی پاک میکند همه را بقط  
 و لا یتصلهم عدو و ازینج بر نمیکند بی طایف پاک نمیکند و اندایشان با دشمنان دین یعنی کافران چنانکه گذشت و لا یجمعهم علی ضلاله و جمع نمیکند  
 ایشانرا بیکراهی که منفق شوند همه بر یکی که موجب ضلالت است دواء الدامی ۱۰ و عن جابر رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و اله  
 و سلم قال روایت از جابر که آنحضرت گفت انا قاید المسلمین و لا فخر من کشنده مسلمین و نیست فخر یعنی مقدم ایشانم ایشان پس من می آیند  
 بهشت یا برصافه و در کشیدن اسب از پیش و سوق راندن از پس و انا خاتم النبیین و لا فخر و انا اول مشایخ و مشفع و لا فخر و دواء

الداعی ۱۱ و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان اول الناس خروجا اذا بعثوا من تحتين مردم از روی بیرون آمدن از قبر وقتی که برانگیخته شوند از قبور و انا قادیهم ادا و قد واو من کشته و پیوسته ای مردم و وقتیکه بیایند بدگاه خداوندی و انا خطیبهم اذا انصتوا و من خطبه خوانده ایشانم و وقتیکه خاموش شوند از اعتذار و کلمه کنند ام شفاعت نزد در و درگاه وقتیکه سکوت کنند و کلمه نتوانند کرد و انبیای کبار و انا مستشفعهم بفتح فاء و کسری هر دور و ایتست و بر وجه اول معنی آنست که طلب کرده میشود از من شفاعت بوی خدا و بر ثانی طلب میکنم من از خدا که شفاعت کنم مردم را اذا اجبوا وقتیکه حسب کرده شوند و بیتاده کرده شوند مردم در موقف و انا مبشیرهم اذا ایسا و من بشارت دهنده ام مردم را بشفاعت و رحمت و قنیکه نومید شوند و از انبیا شفاعت طلبند و اثنان اقدام بر آن توانند و غدا آرند چنانکه در حدیث شفاعت آمده است الکرامه و المفاتیح یومئذ بیدی بزرگی دادن و کلیدهای بهشت و ابواب رحمت از روز بدست من است و لواء الحمد یومئذ بیدی ولوی حمد دراز و زبردست من است و انا اکرم فلان آدم علی دبی و من کرامی ترین فرزندان اودم نزد پروردگار من همیشه خصوصا در آن روز یطوف علی الف خاد که در من کردند و خدمت میکنند مرا هزار خدمتکار کانه هم بیض مکنون کو یا آن قادیان بیضا پوشیده اند بیضاوی در تفسیر قول وی سبحانه کان من بیض مکنون گفته که تشبیه کرد و در انرا بیضاوی شتر مرغ که مصون است از غبار و مانند آن در صفا و بیاض مخلوط با دنی صفره که احسن الوان ابدان است و در مجمع البحار گفته که مراد به بیض مکنون لؤلؤ مصون از آید و ابصار است و در دست احدی بدان نرسیده است اول لؤلؤ منشور یا مرمارید یا سی پراکنده کرده شده کو یا وصف پراکنده کی به جهت آنست که مشبیه خاد مانند در صورت متفرق و پراکنده ایتاده میباشد و نیز لالی در انتشار و روشن تر و نمایان تر و در نظر بهتر و زیبا تر می در آید و میناید معنی اول بیض مغایرت ظاهر است و بمعنی ثانی مغایرت باعتبار صفت است که آنجا مکنون گفته و اینجا منشور و بعضی گفته اند او برای شک را وی است دواء الزهک والداعی قال التومذی هذا حدیث غریب ۱۲ و عن ابی هريرة عن النبی صلى الله عليه واله وسلم قال فاکسی حلله من جلال الجنة پس پوشانیده میشود من حله را از حلهای بهشت و حله جنت جابر را کوئید فراق قوم عن عین العرش ستر می سپتم من از جانب دست عرش لیس احد من الخلاق یفوق ذلك المقام غیری نیست هیچکس از خلق که بایستد در آن مقام جز من دواء التومذی و فی و اید جامع الاصول عنه و در روایت جامع الاصول از ابی هریرة این عبارت زیاده کرده که انا اول من تلقى عند الامرض فاکسی من اول کسی ام که شفاعت میکرد و از وی زمین پس پوشانیده میشود حله از حلهای بهشت الی آخره ۱۳ و عنه عن النبی صلى الله عليه واله وسلم قال و از ابی هریرة از آن حضرت آمده که گفت سلوا الله لی الوسيلة سوال کنید و بنوا سید از خدا برای من وسیله قالوا کفنته یا رسول الله و ما الوسيلة چه چیز است وسیله و چه معنی دارد ان قاله گفت آنحضرت اعلی درجه فی الجنة وسیله بلندترین پایه ایت در بهشت لاینا لها الادلج و احد منی یا بدان دهم را که بیکر و ادجوان آگون هوا میدارم که باشم من آنمزد این تواضع است از آنحضرت و کجا بداشت ادب درگاه خداوندی و الا متعین است که آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم که متفرد و متمیز است از همه و بدانکه وسیله بمعنی سبب و دست آور است پس مقصود طلب وسیله است برای آنحضرت برای حصول شفاعت و ظاهر آنکه در آن درجه بهشت سبب و دست آور حصول مرتبه شفاعت است و تمام کلام در باب اجابة المودن گذشته است دواء التومذی ۱۴ و عن ابی بن کعب عن النبی صلى الله عليه واله وسلم قال اذا کان یوم القیمة کنت امام النبیین گفت آنحضرت چون باشد روز قیامت بیا شمام و پیوسته امی همه پیغمبران و خطیبهم و صاحب شفاعت هم و بیا شمام خطیب پیغمبران و شفاعت کنند میان ایشان و بیا شمام خداوند شفاعت میان ایشان غیر فخری آنکه فخر کنم بدان دواء التومذی ۱۵ و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان لكل بنی ولایة من النبیین بدرستی هر پیغمبر دوستان و وزوگان انداز پیغمبران و ان ولی ابی و خلیل دبی و بدرستی دوست و قریب من پدر من و دوست پروردگار من است که ابراهیم خلیل است علی نبیا و علیا صلوة و السلام ثم قرأ یستخواند آنحضرت برای تأیید و تقویت این کلام این آیت را که ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه بدرستیکه زودترین مردم با ابراهیم است که تا بستم که و ذلک لعلی الذین امنوا و این پیغمبر بشارت است بلیت شرف آنحضرت که مامور است بتابع و موافقت ابراهیم در دین و شریعت و الله ولی المؤمنین و خدا تعالی دوست مسلمانان و متولی امر ایشانست و الله التومذی ۱۶ و عن جابر ان النبی صلى الله عليه واله وسلم قال ان الله بعثنی لتمام مکادم الخلاق گفت آنحضرت که خلقتی را که بیا شمام و فرستاده است مرا برای تمام کردن خرابیهای نیک کارم جمع مکرمه معنی خصلت مرضیه که گرامی داشته شود و تخف بدان و اخلاق جمع خلقی بضم معنی سیرت باطن و کمال محاسن الافعال و فرستاده ام برای کامل کردن آنکه برای نیک معنی برای هدایت خلق و تکمیل ایشان بغایت مرتبه کمال و اخلاق باطن و اعمال ظاهر و دواء فی شرح السنة ۱۷ و عن کعب

تجلی عین النور و درایت از کعب احبار که از کبار تابعین است از علمای اهل کتاب بود نقل میکند از تورات قال یخضع مکتوباً لکتمی یا یهم یا نوشته یعنی و تورات  
در صفات آنحضرت محمد و قول الله عبدی المختار و محمد فرستاده خدا بنده برگزیده است لافظ و لا غلیظ نه سخت خست و نه درشت من و لا حق  
فی لا سوائی و نه از بلند کننده و در بازار با و لا یجیزی بالسیئة السبئة و یا دشمنید بد بدی را و لکن یعفو و یغفر و لیکن عفو میکند می بخشد  
مولده بمکلف و لا دة او در که است و هجرت بطیبه و بر آمدن او از مکة مبدیه است و طیبه بفتح طاء و سکون تخانیه نام مدینه است و مملکتها بالشام و بادشاهی  
او شام را و با و شاهی دین و نبوت است و ظهور آن در ولایت شام غالب تر و غر و جاد و آن ملک بیشتر است و الا ملک آنحضرت در جمیع آفاق و اکناف هست  
و امنه لهما دون است و می بسیار مگویند که اندر خدا را سعاد و شکر کنندگان را و او را بچند و ن الله فی السراء و الضراء محمد شکر میکنند خدا را و شادی و غم  
و در فراخی و سختی محمد و ن الله فی کل منزله خود میکنند خدا را در هر جای که فرو و آیند و جای گیرند و یا مراد بنزل مکان پست است بقرینه قول وی و لکبر و  
علی کل شرف و تکبیر میکنند خدا را و بر جای بلند و در کتاب از کار و دعوات گذشت باید که چون جای بلند بر آید تکبیر گویند  
و چون فرو و آیند تمجید و در بعضی روایات تلیل دعاة الشمس رعایت کنندگان و چشم و اشکانشان آفتاب را و طلوع و غروب و زوال او را برای اوقات  
عبادت یصلون الصلوة اذا جاء و قتها میکند از نماز را چون بیاید و در رسد وقت نمازینا و دون غلی انصافهم از این پیشند بر میانهای خود نمی  
می بندند از بار بار بر ناف خود و مبالغه میکنند بر ستر عورت یا مراد است که می پوشند تا نصف ساقهای خود و اسمی ظاهر تر و متبادر تر است و می پوشون  
علی اهل الغیم و وضو میکند بر اطراف خود که دستها و پایها باشد گفته اند مراد سبایح وضو و اکمال اوست منادیمینا دی فی جوال السماء آواز کننده ایشان  
آواز میکند در میان آسمان و زمین عبارت است از گفتن اذان در مکان بلند صفهم فی القتال و صفهم فی الصلوة سواء ایتان و صف بطن ایشان  
و کانداز و در نماز برابر است یعنی برابر و هموار می آید چنانکه امر است و قتال بر جنگ کافران و در نماز بر جنگ شیطان لهم باللیل دوی کد و می اخل در ایشان  
است بشب آواز پست بشیخ و تلیل و قرآن ذکر مانند از کس شد هذا لفظ المصباح این ذکر لفظ مصباح است و دوی الدایمی مع تعین بسیار و روایت کرده  
است داری باندک تغییر می آید و عن عبد الله بن مسعود که از کبار صحابه است و از علمای اهل کتاب بود و این آورده ایم که نظر او بر اهل مبارک آنحضرت افتاد  
قال مکتوب فی التوریه صفه محمد گفت عبد الله بن سلام نوشته شده است در تورات صفات آنحضرت و عیسی بن مریم ید فنی معه و این هم نوشته است که عیسی علیه  
السلام دفن کرده میشود با آن حضرت و تجربه وی قال ابو موسی و د گفته است ابو موسی و د که از راویان حدیث و علمای سیر است که و قد بقی فی البیت موضع قبره و تحقیق  
باقی مانده است در خانه که آنحضرت مدفون است جای یک قبر و در آنجا عیسی مدفون کرد و کرامت در باقی ماندن آنجا با وجود قصد بعضی اصحاب دفن را و آنجا و عدم هم  
آن این بود و گفته اند که این یکی از آیات است که در قول آنحضرت کرده اند اولی عیسی بن مریم و الله اعلم و واه الزمذی ۳ الفصل الثالث عن ابن عباس  
قال ان الله تعالی فضل محمد صلی الله علیه و آله و سلم علی الانبیاء و علی اهل السماء گفت ابن عباس رضی الله عنهما بدرستی که خدا تعالی فضل و زیادت  
و او آنحضرت را بر پیغمبران و فضل و ادب اهل آسمان که فرشتگانند فقالوا یا ابا عباس کنیت ابن عباس استیم فضل علی اهل السما چه فضل داد خدا تعالی محمد  
بر آسمانیان قال ان الله تعالی قال لاهل السماء گفت ابن عباس باین فضل و ادب خدا تعالی محمد را بر آسمانیان که خدا تعالی گفت و فرشتگان را این کلام و من یقل  
منهم انی الله من دونه و کسی که بگوید از فرشتگان من خدا ام جز خدا فذلک بنفیر چه من پس آنکس یا دشمن میدهم او را و درخ لذلک بنفیر فی الظالمین چه من  
یا دشمن میدهم ظالمان را که از خود دور کنند پس حق تعالی خطاب کرد آسمانیان را باین صولت و شدت و غلظت و متب کر و اندید بر آن عذاب شدیدا و قال  
الله تعالی لمحمد صلی الله علیه و آله و سلم و گفت خدا تعالی را آنحضرت و خطاب کرد بوی بملاطف و رحمت و گفت که هر چه از وی صادر کرد و معفو و مغفور  
است بقبل خود انا فتنک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تلحق بدستی با فتح کردیم بر تو ابواب برکات و کرامات که از جمله آن فتح که است  
تا بیا مرزد در خدا تعالی هر چه پیش گفته اند که تا و بر چیزیکه پس آید تا ویلات دین آیت بسیار کرده اند و اوجه توجیهات است که این کلمه تشریف و کرم و تطف  
و رحمت است بی آنکه ذنب وجودی داشته باشد و صاحبان چون از بنده خوشحال شوند بگویند امید کنان ترا بخشیدیم هر چه کنی بر تو بگیریم اگر چه آن بنده هیچ کار نداشته  
باشد و قالوا و ما فضله علی الانبیاء و گفتند چیست فضل محمد بر انبیاء قال گفت ابن عباس در بیان فضل وی بر انبیاء قال الله تعالی و ما اودسلنا من ریح  
الابلسان قوم و نفرت دیم یا پیغمبر را پیش از تو که بر زبان قوم وی که بر ایشان مبعوث است لبین لهم تا بیان کند آن پیغمبر را می قوم خود و احکام و شرایع  
را بفضل الله منشیء پس کراه میکردند خدا تعالی بر کرامت میوه اید تا تمام آیت و قال الله تعالی الحمد و گفت خدا تعالی محمد را و ما اودسلنا الا الکافه  
للناس فادسله الی الجن و الا ان پس فرستاد خدا تعالی محمد را بسوی پریان و دمیان و تخصیص آید میان ولایت بخت فضل و شرافت ایشان است و مقصود  
اصلی در آیت تمجید و میانه است تا تخصیص عرب چنانکه بعضی اهل کتاب می گفتند باطل کرد و دلائل و آیات و احادیث بر مشول نبوت آنحضرت مرجع را بیک است  
و عن ابی ذر الغفادی قال قلت گفت ابو ذر گفت من یا رسول الله کیف علمت انک نبی چگونه دانستی تو که پیغمبری حتی استیقت

در و بها  
نحو

الفصل الثالث

تا اینکه یقین کردی تو نبوت خود را بنیام معلوم می شود که یقین علی مرتب علم و دینیت اوست و علم عامر است از آن قال پس گفت آنحضرت یا ابا ذر انا فی ملک ان و انا بعض بطاء ملک اندر داده و هر شته و حال آنکه من بجائی از بطاء که بودم فوق احد هما الا حمض پس انا یکی از ان دو فرشته بودی زمین و کان الا حمض السماء و الارض و بود فرشته دیگر میان آسمان و زمین فقال احد هما الصاحبه پرس گفت یکی از ان دو فرشته مرا بخود راهو هو آیا او هست یعنی آنکه راحت علی خبر داد که پیغمبریت نزدی بر وی آن پیغمبرین است قال نعم گفت یا راهو آری همین است قال فرزند برجل من امته گفت آن یکی یا خود را پس برکش او را و برابر نه و انداز کن بر از امت او فوفدنت به پس بر کشیده شدم من بآن مرد فوفدنته پس راج آمدم و پرسیدم من از ان مرد و ثمالی پرس گفت زنده بفرستد برکش او را بده مرد فوفدنت بهم پس بر کشیده شدم به مرد فوجهم پس پرسیدم من ازین ده و ثمالی قال فرزند بمائت فوفدنت بهم فوجهم ثم قال زنده بالفت فوفدنت بهم فوجهم کما انظر الیهم نیکشون حلی من خضه المیزان کو یاسن نگاه میکنم بوی این هزار مرد که می آمد بر من از سبکی تراز و قال گفت آنحضرت فقال احد هما الصاحبه پرس گفت یکی از ان دو فرشته یا خود را الوثنه بامته لوجهما اگر تو بر کشی او را و برابر منی تمام است بهر آینه چه بد تمام است را و اما الدامی روایت کرد این حدیث و حدیث سابق را دارمی ۳ و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم كتب علی الخو و لم يكتب علیک الله فرض کرده شد بر من تحر که را و بدان قربانی است و فرض کرده شد بر شما بقول حق سبحانه فصل لربک و اخذ و ما دانست قربانی بر آنحضرت واجب بود علی الاطلاق اگر چه غنی نباشد و لکن بر امت مقید بغنا است و امرت بصلوة الضعیف و لم یؤمر باها و امر کرده شد به ثابان و تحقیق این در باب صلوة الضعیف گذشت و واه الدامی و حدیث دیگر نیز واقع شده باین لفظ که کتب علی و لم یکتب علیک الضعیف الا الضعیف الزره ۲ باب اسماء النبی صلی الله علیه و اله و سلم و صفاته بدانکه اسما شریف آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم بسیار است و مذکور است در قرآن مجید و کتب تاویه و وارد شده در سنت و لسان انبیا علیهم السلام و اسماهای آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم محدث است و تسمیه کرد او را باین اسم جدوی عبد المطلب و چون گفته شد او را که چه نام نهادی این سپهر خود را بنام پدران خود و این نام هرگز در قوم نبوده گفت نام نهادم او را باین نام بامید آنکه ستوده شود بر زبان تمام اهل زمین و در روایتی تا بنا یاد او را خدا در آسمان و ستایند مردم برین و آورده اند که عبد المطلب در خواب دید که یاسلسله از نقره از پشت او بر آمده است یک طرف او در آسمان است و دیگر در شرق و طرف دیگر در مغرب بعد از ان آن سلسله درختی شده است که بر هر برک وی نوریت و اهل مشرق و مغرب متعلق اند بآن درخت پس گفت این خواب را با مردم و تعبیر کرد آنرا که از صلب منی کسی پیدا شود که اهل مشرق و مغرب تابع وی شوند و ستوده شود در آسمان و زمین ازین جهت محمد نام نهاد و نیز آمنه و الهه آنحضرت در خواب دید که کونیده میگوید بچهره دار شده تو بسید این امت و پیغمبر وی و چون بزائی محمد نام وی کن و آورده اند که پیش از وجود شریف بیچکس مسمی باین نام نبوده و چون اهل کتاب خبر دادند که نزدیک است که پیغمبر آخر الزمان بوجود آید که نام وی محمد باشد چنانکه پس از خود را باین آرزو محمد نام نهاد لکن شاید بشر نبوت مشرف شوند و چون این تسمیه بعد از سمع اسم آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم شد که با بعد از وی شد و در مواهب لدیه آورده که انا القاب و اسمای آنحضرت در قرآن مجید بسیار آمده و علما بحضرت آن در عدد معین آن مقید شده اند بعضی نود و نه نام جمع کرده موافق اسمای الهی عزوجل و قاضی عیاض گفته که حق جل و علا ثلثین اسم از اسمای خود حبیب خود را مخصوص گردانیده و بعضی علما گفته اند که چون تقصیر کرده شود اسما آنحضرت از کتب مقدم و قرآن و حدیث بسبب میرسد و چهار صد نیز آمده و قاضی ابوبکر بن العربی که از عظامی علمای مالکیه است گفته که بعضی صوفیه گفته اند مرتضی را بنام از نام است و حبیب او اصلی الله علیه و اله و سلم تیر هزار نام است و مراد او صاف است و از هر صفت اسمی مشتق است و سیوطی کتاب علیده در اسمای شریف تالیف کرده و طبعی بیت و دو اسم را آورد و شرح کرده و مؤلف جز چند اسم در متن دو حدیث نیاروده و مراد بصفت آنحضرت درین جا احوال جلیله شریف و صورت ظاهراست و بابی دیگر عقد خواهد کرد در بیان اخلاق و شمایل و سیرت باطن اللهم صل وسلم علی محمد بعدد اسمائک الحسنی و بعدد کل معلوم لک و علی اله و اصحابه و اتباعه اجمعین ۱۱ الفصل الاول عن حبیب بن یسیر بن مطعم بن یسیر بن مکرم و سکون طاکر عین مطمین صحابی است قرشی است از اولاد عبد مناف اسلام آورده پیش از فتح ۴ قال سمعت النبی صلی الله علیه و اله و سلم یقول ان فی انما کتبت شئکم انما کتبت ما کتبت منکم انما کتبت ما کتبت منکم انما کتبت ما کتبت منکم و اما احمد یک نام من محمد است و دیگر احمد و در بعضی روایات محمود نیز آمده است و همه مشتق از حماد محمود مستهده شده در ذات و صفات و در دنیا و آخرت و محمد بسیار ستوده شده و بیرون از حد و عدد و احصا و احراز نمیرسد و در زبان اولین و آخرین و ستوده او را حق سبحانه و کلام قدیم یا ستاینده زمره اولی خود را زیرا که فتح کرده و مشغول وی در مقام محمود و محمد که گشاده نشد بر هیچیک پیش از وی پس بتایید باین عهد و کار خود را وعده کرده شود برای وی لوی مد و انا الماحی الذی یحو الله و الحکف و نام من ماحی است آنکه محو میکند خدا بچو من و دعوت من کفر را زیاده از آنچه بدعت پیغمبران دیگر کرده محو ستردن و پاک کردن و انا الحاشی الذی یحشر الناس علی قدیمی دنام من حاشا است که بر آنکس می شود مردم بر قدم من یا بر سرود قدم من قدمی بلفظ احسن و دشمنی هر دو روایت اگر گفته شود که حاشا یعنی حشر کننده است و از حشر کردن پیش وی لازم نمی آید که وی

عاشق باشد جواش اگر چون آنحضرت صلی الله علیه و آله تخت از همه مردم مشهور میکرد و همه پس وی محو میشوند گویا شکر کننده همه دوست و انا العارف و نام من عارف  
است و العاقب الذی لیرصد بهی و عاقب نام آن کسی است که نیت بعد از وی پیغمبری عاقب پس آئیده را و اینجا پس از همه پیغمبران آئیده است صفتی علیه  
و عن ابی موسی الاشعری قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یحیی لنا هضبه اسماء گفت ابو موسی بود آنحضرت که یکم ذات شریف خود را  
برای ما صافا قال فاحمد واحد و المفقی بعزم میم و فتح قاف و کسر فای شده و از تقفیه یعنی پس آمدن و پیروی کردن قافیه و تقاف از نجاست پس بمعنی آخر بسیار و نام  
ایشان باشد و بمعنی عاقب موافق آید و الحاضر و بعد التوبه پیغمبری که توبه کردند خلافت بر دست و توبه کردند خدایتعالی بر ایشان ببرکت وی و این صفت در جمیع  
شترکست و در ذات شریف آنحضرت از همه بیشتر و وافر و کامل تر است و بنیالرحمة نیز نام شریف آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه در قرآن مجید میفرماید  
و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و فرمود آنحضرت انا رحمة حمدة و دواء مسلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا تصون  
کیف یصرف الله عنی شتم قریش یا عجب نیکند که چگونه باز داشت خدایتعالی از من شتم شرکان قریش را و لعنتم و لعنت کردن ایشان مرا یثقون منما  
و یلعنون من عما و نام میکند منم را و لعنت میکند منم را و انا حمید و من حمید مشرکان لعنهم الله آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم منم میخواندند که در معنی  
تقیض حمداست و دنام میکردند پس آن حضرت گفت ایشان شتم و لعن منم میکند منم را و دواء الجنادی و عن جابون همزة قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
الله علیه و آله و سلم قد شطط مقدما و اسه و کسبه بود آنحضرت که بحقیق دو موسی شده بود پیش آن حضرت و پیش لیه وی و شطط سفیدی موسی بسیار  
در آمیختن و کان اذا ادهن له یلبین و بود وقتی که روغن و تیل میالید پیدایش سفیدی موسی و اذا شعث و اسه تبین و چون زولیده میشد مبارک  
وی پیدا میشد سفیدی با بخت آنکه در صورت روغن بالیدن مویهای مجتمع و دهم میشوند و چون مویهای سفید کم بود ظاهر نمیشد و در پرانگی و شططی مویها  
از هم جدا میشوند پس پیدایش سفیدارسیا و با سبب آنکه چون روغن میالند مویها راق و درخنده میباشند و این موجب عدم امتیاز میکرد و در پیروی  
آنحضرت در سروریش مبارکی زیاد و بر بیت موسی نیامده و در بعضی روایات کمتر از آن آمده و کان کثیر الشعر الهی و بود آنحضرت بسیار موی ریش که این  
تفسیر است که در روایت دیگر آمده که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کث اللیة یعنی کثیف و تشدید مثله یعنی بسیار موی سبطیه سبک و نیک و در طول  
لیه شریف چیزی ثابت نشده است و از صاحب عظام طول لیه منقولست و از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه آمده که ریش مبارک وی تمام سیئه وی را و دیک  
پاک کرده بود و عادت سلف در آن مختلف بوده و در لیه خوش الثقلین شیخ محی الدین عبدالقادر نوشته اند که کان طویل اللیة و عریضا و از ابن عمر آمده که زیاده  
بر قبضه میکند داشت و بالجل کم از قبضه روایت و در زیادت روایات و آثار مختلف است فقال جبل و وجهه مثل السیف پس گفت مردی وقت بیان  
کردن جابون سمره علیه شریف را بود روی مبارک وی مانند شمشیر یعنی دبر برقی و لسان فقال لا بل کان مثل الشمس و القمر پس گفت جابون مثل شمس  
مکمل بود مانند آفتاب و جنتاب و کان مستدیا و بود روی مبارک وی گرد و در شمشیر است و است اگر چنانچه دار و در حدیثی دیگر آمده  
است که لا بل کان مثل القمر و در دیگر آمده و کان وجهه قطعه قمر و در دیگر میفرماید رومی وی مانند درخشان ماه شب چارده و در حدیثی آمده که میبود روی  
مبارک وی چون خوشحال میبود مثل آینه و عکس می انداخت صورت دیوارها و در بشرة شریف و در مواهب لدنیه میگوید که این تشبیهات است که در  
بر حسب فهم خود و رعایت خوف و عادت کرده اند و الا هیچ یکی ازین امور در اوست و جلالت و حسن ملاحظت بحال و کمال و بی هیچ چیزی از مخلوقات و محذات  
معادل و مبارک صفات خلقیه و غلیقه وی بنود نظم کسی بجز و ملاحظت بیارما نزد ترادیرین سخن انکار کارمانده هزار نقش بر آید ز کمال صنع ولی  
یکی بخوبی نقش انکار مانزد صلی الله علیه و سلم و علی اله و اصحابه و لقد حسن و جلاله و کماله و باید دانست که استعاراتی که در وجه شریف اثبات کرده اند  
در شکل و ایره است چنانکه از تشبیه با قباب و ماه و آئینه متوهم میکرد و زیر آنکه در احادیث بسیار که لم یکن بالکلم بنو موسی مبارک آنحضرت تمام کرد و بلکه  
طولی داشت نه بسیار و از بلکه با عدال چنانچه موافق شمه حسن و جمال است ضابطه در میان حسن و جمال وی همین است بیت خوبی و شکل و شمایل در کمال  
و سکنات و آنچه خوابان همه دارند و تنها داری بیت کس نیست در جهان که ز حسن عجب نماند و ای در کمال حسن عجب تر از هر عجب  
اللهم صل و سلم علیه صلی الله علیه و سلم و اکرمه و ابرائیم الخاتم عند کفنه را وی میگوید و دیدم مظهر نبوت را نزد شانه وی و در روایتی میان دو شانه  
بر سر تقدیر بر شانه چپ تر یک تربود مثل بیضة الکامة تشبیه حبه اند بیضه که بر شانه است و در کمال مبارک او را در رنگ و آب و تاب  
دواء مسلم بدانکه بود و در آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم میان دو شانه پاره گوشت بلند تر از سایر اجزاء بدن شریف که از اخاتم نبوت میگذشت  
یا کبریا از ختم معنی تمام شدن کاری و رسیدن وی با خیر یا بفتح تا به معنی حد و نشان آنکه وی خاتم النبیین است و ذکر این خاتم و کتب مقدسه از تورات  
و انجیل و قرآن موجود بود و انبیا علیهم السلام بوجود و ظهور وی صلی الله علیه و آله و سلم در آخر زمان بشارت داده بودند این نشان داده و حاکم در کتاب  
مستدرک از وهب بن منبه آورده که هیچ پیغمبری نبود که او را نشان نبوت در دست راست نبود الا سید ما را که نشان نبوت وی بر پشت بود و میان



دو شان و این هر بنام داشت تا از تغییر و تبدیلی مصون باشد و نعم ما قال الشاعر بنوت را توئی آن نامه در مشت نه که از تعظیم دارد و هر پشت نه و در روایات آمده است که مکتوب بود در وی الله و حمد و لا شریک له و وجه حیث کنت فانک منصور و در روایات آمده که نوری از وی میدرخشید که چشم را حیرت میکرد و محمد ثانی صورت و شکل ظاهر او را بیان کرده و بجز با تشبیه کرده اند که مردم اثر ایشانند مانند بقیع کبوتر یا شغل مشت یا گوشت پاره و مانند آن اما حقیقت آن سری عظیم و آیتی شگرت بود مخصوص بسید انبیا صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین که جز رب العزت از انداند و عجب عبد الله بن مرجهس صحابی است و تحقیق این اسم سابق در کتاب الطاریات گذشت و صحیح آنست که بفتح هر دو سین و سکون را و کسر جیم است قال دلت النبی صلی الله علیه و آله و سلم گفت دیدم من آنحضرت را و دریا فتم من صحبت شریف او را و اکلت معه خبز او کجا و خوردم با آنحضرت نان و گوشت او قال ثوید ایا گفت خوردم آشکنه را شک را و بیت و آشکنه نیز نان و گوشت است که نان را در شور بامی شکند و میخورند ثم در خلفه پسر گشتم و رفتم آن حضرت فظرت الی خاتم النبوة بین کفیه پس نگاه کردم بسوی خاتم نبوت میان دو شان آنحضرت عندنا غرض گفته البیاض نزد استخوان نرم از شان چه و ناغض بنون و کسر عین و ضا و مجین استخوان نرم که بر طرف شان است و بعضی گویند بچ کردن و بمعنی شان نیز می آید جمعا مانند مشت و جمع بضم جیم در اصل بمعنی مجموع است و در مجمع اصالح است در کف که نام آن مشت است علیه حیلان بکسر خاء و سکون یا بر آن جمع خا است کما مثال الثالیل بجمع مثال لیل بفتح مثله و در سمره جمع ثالول و انما که بر بدن بپاشد مانند نخود و بمعنی سرستان نیز می آید و او مسلم و عن ام خالده بنت خالد بن سعید ام خالد صحابه است و پدر وی خالد بن سعید بن العاص الهوی نیز صحابی قدیم السلام است تا آنکه با حمیرا بنو منین علی نزع میکرد و در سبقت اسلام ایمان آورد بعد از آنکه و وی خوابی دیده بود که تعبیر آن ظهور نور اسلام بود در که و خواب آنست که خالد بن سعید پیش از بخت شبی در خواب دید که گویا که تاریکی پر شده است تا سیمیکه گفت دست خود را نمی تواند دید نگاه نوری از زرم بر آمده آسمان رفت و خانه کعبه را روشن ساخت بعد از آن که را روشن گردانید بعد از آن بجانب نجد رفت بعد از آن بطرف یثرب رفت و از آن روشن گردانید پس خالد بن خواب را به برادر خود گفت که عمر بن حنیف داشت و مردی عاقل و جزیل الرای بود پس گفت ای برادر و برنی عبد المطلب خواه بود که از حنیفه پدر ایشان ظاهر شد که زرم است قال گفت ام خالد اونی النبی آورده شد نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بیابان فیها خمیصة موداء صغیرة جاها که در آن کلیم سیاه بود و در فقال ایونی بام خالد پس گفت آنحضرت بیارید نزد من ام خالد را و وی صبی بود فاتی بله استقل بر داشته آورده شد ام خالد را فخذ الخمیصة بیده پس گرفت آنحضرت آن کلیم را بدست مبارک خود و فالبسها پس پوشانید او را قال گفت آنحضرت چنانکه سنت سنیه وی بود و دعا کردن مرکب را که جامه نوی پوشید ابل و اخلفی گفته کن این جامه را که پوشیده شد ابل و اخلفی بتر گفته کن یعنی بسیار بزی تا جامه بسیار گفته کنی و کان فیها علم الخطاف اصغر و بود در آن خمیصة علم سبز یا زرد شک و اسی است فقال یا ام خالد هذا سناه پس گفت آنحضرت ای ام خالد این جامه نیکوست و سناه بفتح سین مملو و بنون و الف و هاست و سنه بی الف و تخفیف و تشدید بنون نیز روایت است و سنه و سنه و سناه و سناه که در تخفیف و تشدید نیز روایت است و هی بالخبیة حسنة و این کلمه بفتح جش بمعنی حسنة است یعنی نیک قالت فذهبت العب نجا ثم النبوة گفت ام خالد پس رفتم من که باز می گفتم خاتم نبوت چون ام خالد خرد بود و دستی بجای خاتم نبوت زد و گرفت چنانکه عادت عروان است قوی بی پس منع کرد و باز داشت را پس فقال دمول الله صلی الله علیه و آله و سلم دعها پس گفت آنحضرت بدر من بگذار و برادر منع کن و عروان بن حدیث را بر اباس حرقه که روش مشایخ طریقت است قدس ابدار و اجمند آورده است و او الهجادی و عن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیس بالطویل الباقی بنو آنحضرت دراز منفرط یعنی دراز ظاهر بیرون از اعتدال و این عبارت اشارت میکند که در قامت شریف و درازی بود اما نه بسیار و آن حضرت میانه قد بود مایل بدرازی نسبت بکوتاهی و الحق درین معنی حسن و جمال و اہبت است که در خلاف این نیت اما آنچه آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون می پستاد و در جماعتی از بزم بلندتر می نمود و اگر چه در آن جماعت دراز قدان بود و آن از جهت طول قامت نبود بلکه بسبب عزت و رخت و عظمت و اہبت بود و این و حقیقت معجزه بود از معجزات وی صلی الله علیه و آله و سلم و لا بالافصیر و بنو آنحضرت کوتاها قد این جا قید نکرد که بسیار کوتاها نبود بلکه کوتاهی مطلقا از وی منتفی بود و لا بالابصیر الا مطلق و بنو آنحضرت سفید سخت سفید و احق سفیدی کبابی سرخی آمیخته نبود و روشن نبود بسیار مانند سفیدی کبابی چنین است و قاموس و کلام جوهری نیز موافق انیت و در مشارق گفته احق سفیدی خالص که سرخی و زردی و کندم کوفی و نور انیت با آن مشوب نبود و خلیل گفته که متی سفیدی و کبودی و بعضی گفته اند مانند سفیدی برص و لا بالادم و بنو آنحضرت سخت کندم کون مایل بسایه و گفته اند که آوده سمره شدید است و رنگی میان سایی و سفیدی و آن حضرت اسمر بود یعنی سرخی سفید کندم کون بود نه آدم و در بعضی روایات

آمد که آنحضرت شریک البیاض بود و مراد همان است که بجز آنمیخته بود و عرب این را سمره میگویند و بعضی گفته اند که آنجناب چون بود از بدن از جامه و آفتاب و باد  
بر آن میخورد چنانکه روی و گردن و دست سمر بود و آنچه پوشیده بود درون جامه سفید خالص بود و درین سخن نظر است زیرا که نوشته اند که آفتاب و باد  
و امثال آن را تا شیری نبود در بدن شریف وی چنانکه در حدیث آمده است که کان انوار التجرد و لیس بالجهد القطط و لا بالسط و بنو آنحضرت جد  
قطط و نه سبط و جد بفتح جیم و سکون عین موسی که در وی دو تکی و پیش باشد و نرم و رها باشد و قطط بفتح قاف و کسر طای و فتح تحت جده فاند موسی  
سایه ای که آنرا چنگ که گویند و سبط بفتح سین و سکون با و فتح و کسر ان موسی نرم و فرو بسته ضد جده و در صراح گفته جده مرغول قطط سخت مرغول و  
سبط فرو بسته شدن موسی آنسور و نه جده بود و نه سبط و چنگ هم نبود بعثه الله علی ادبعین سنه بر تکلیف او را خدا تعالی بر سر چهل سال یعنی پنجم  
شدن چهل فاقام بمکه عشر سنین پس اقامت کرد بمکه معظمه ده سال درینجا خلاف است و مختار ریزه ده سال است و بللدینه عشر سنین و اقامت ده  
مبدیه مطهره ده سال این باتفاق است که بیچگونه در آن خلائی نیست و قوفاه الله علی دامن مستین منته و میرانند او را الله تعالی بر تالی شصت سال  
و چون مختار در اقامت مکه سیزده سال است و فات بر شصت و سه باشد و توجیهش آنست که راوی درین روایت کثیر اعتبار نکند و سیزده را ده گفت و  
شصت شتر را شصت و این عادت از اهل عرب است در عدد و لیس فی داسه و کینه عشر و ن شعرة بیضاء و حال آنکه بنود در سروریش مبارک و بیست  
موسی سفید و فی دواینه عنده و در روایتی اینچنین آمده که یصف النبی روایت است از انس در حالی که وصف میکند پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم و قال  
گفت کان دبعة من الفوم بود آنحضرت ربیع بفتح با و سکون بامیان بالا چنان که گفت لیس بالطویل و لا بالقصیر و ما زونه کوتاه اذهار اللؤلؤ  
روشن و درخشنده رنگ قال و گفت ان کان شعر رسول الله بود موسی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم الی انضاف اذینه نیمه ای دو گوش  
و فی دواینه بین اذینه و عاتقه و در روایتی میان دو گوش و دوش وی و در روایتی دیگر تا دوزنه گوش و در دیگر تا نزدیک دوش و اختلاف روایت  
باعتبار اختلاف احوال است کاهی که شانه میگردند و تیل می مالیند و دراز نمید و در غیر این حال کوتاه و یا برستن موسی بعد از نردن و در جمع الهما گفته اند که  
که غفلتی میشد از تقصیر موسی و دراز میشد و چون قصر میکرد و نکند میشد و ازین عبارت معلوم میشود که آنحضرت کلمی موسی قصر میکرد اما خلق خود گفته اند  
که در غیر حج و عمره نبود و الله اعلم و فی دواینه للضادی کان خضم الی اس و القدمین بود آنحضرت سطر سطر و سطر و یا و در بعضی روایات عظیم الی اس  
و اقصاه است و آن نیز همین معنی است و حردی سرعیب است و نشان قامت عقل است اما بزرگ نیز مدوح نیست اعتدال در همه جا محسوس است  
و اعضاء شریف و مزاج لطیف در غایت حسن و جمال و نهایت اعتدال بود که قوت آن مقصور نیست و بیچسب موسی صلی الله علیه و آله و سلم در حسن و جمال  
شرکت و همنان بود چنانکه میگوید هر چه سباب مال است رخ خوب تر از بهر بود که مال است کما لا یخفی لمداد جده و لا قبله مثله نمیدانم بعد از وی  
و نه پیش از وی بیچسب را مانند وی و کان لبط الکفین و بود آنحضرت فراخ و کشا ده کف دست و فی اخوی له و آمده است در روایت دیگر مرخار  
قال کان گفت انش بود آنحضرت شش القدمین و الکفین سطر و پر گوش پایا و کفای دست و عن البواء قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله  
و سلم موی عا گفت بر این جانب که از مشا بهر صحابه است بود آنحضرت میانه بالا بعید ما بین المنکبین و در فراخ مسافت میان دو منکب فی الصراح  
منکب کبر کاف بن باز و گفت یعنی فرق میان هر دو منکب آنحضرت بسیار بود و ازینجا فراموشی نه لازم می آید چنانکه تصریح نیز آمده است و بعد بضم  
با و فتح عین بصیغه تصغیر نه روایت نیست یعنی دور بود و پر دوز بود له شعر بلخ متخمه اذینه را آنحضرت را موسی بود که میرسید زنده و دوش او را  
دایته فی حله حواء دیدم من آنحضرت را در حله سرخ حله جنت جامه را گویند از او و در او را که انگشت جن باشد و ما و بجه جامه افرشی نیست چنانکه بعضی  
توهم میکنند و ما و بجه جامه که در وی خطهای سرخ بود چنانکه الایچه در یارایا میباشند سرخ خالص همچون تحقیق کرده اند محدثین و حله خضر و صغیر هم که در او حدیث  
واقع شده است هم همین معنی است که خطهای سبز و نمد داشت و آن حضرت را حله بود از بر دین که خطهای سرخ داشت لمداد شیا قاط احسن من جده  
من بیخ ابر که زبیر از آن حضرت اظهار است که گوید بیچسب یا بیچسب مروی را و در تفسیر هیچ چیز بالغه بیشتر است کما لا یخفی متغیر علیه و فی حله  
السلام قال ما دایت من ذی لمداد احسن فی حله حواء من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ندیدم من بیچسب موسی داریا نیکو تر در حله  
حواء از آنحضرت شعرة یضرب منکبه موسی او نزد دیک می رسید بدوشهای او بعید ما بین المنکبین لیس بالطویل و لا بالقصیر بلکه  
بای او میرانده نام است بجه بضم جیم و تشدید میم و له کبر لام و تشدید میم و وفرة بفتح و و سکون فاما آنکه از زنده گوش در گذرد و چون بدوش مسجور است  
و وفرة آنکه بزرگ گوش برسد مشهور در تفسیر این الفاظ این است و از عبارت بعضی ازین قوم خلاف این ظاهر میگردد و کاهی هم معنی مطلق موسی نیز آید  
و عن بهما کبر سن و تخفیف میم من حوب بفتح حا و سکون را تا بی مشهور است گفت سی نفر از صحابه را در بیخ موسی یکی از علمای کوفه  
است و بعضی محدثین او را تضعیف کرده اند و گفت وی رفت لبر من پس دعا کرد دم خدا را و باز دلو را بر سر عن جابو بی سمع روایت





الناس طبعه وراست ترین مردم بود از روی زبان و لجه بفتح با است و سکون نیراده و بعضی گفته اند بکون لغت ضعیف است یعنی راست ترین مردم بود و بعضی گفته اند مرا و آنست که زبان او راست و درست ترین زبانها بود یعنی تکلم میکرد و بجا میزد حروف چنانکه باید و شاید چنان که بیجا کسی بر آن قادر نبود و البته هر یک از این مردم بود و از روی طبیعت و اگر هم عیش و برکتی بود و از روی قوم و قبیل و در روایتی عشره کبیرین یعنی صحبت من و او بدیده هاب کسی که میدیدم آنحضرت را یکایک میرسید او را و بیست ناک میشد و من خالطه معونه و کسی که اخلاط میکرد آنحضرت را صحبت میداشت دوست میداشت او را بگوید فاعند میگوید وصف کننده آنحضرت را وی عبارت از ذات خود میکند و هر که بخواهد که وصف کند او را بعد از آنکه مثله ندیدم ففید انهم پیش از وی و پس از وی مانند او را **صلی الله علیه و اله** و مثل دواة الؤمذی ۳ و عن جابر ان النبی صلی الله علیه و اله و سلم لم یسلك طریفاً فینبه احد الا عرف انه قد سلكه روایت از جابر که آنحضرت میرفت راهی را پس پیروی میکرد او را کسی و درین راه میرفت مگر آنکه شناخت آنکس که آنحضرت به تحقیق رفته است این راه را من طیب عرفه از خوشبختی آنحضرت و عرف بفتح عین و سکون را بوی خوش و ناخوش را بگویند یا غالب طلاق او بوی خوش است یعنی هر راهی که میرفت از بوی خوش آنحضرت معطر میشد و هم از بوی خوش شناختند که وی ازین راه گذشت است و ظاهر آنست که این بوی خوش ذاتی آنحضرت بود و صلی الله علیه و اله و سلم و تواند که استعمال طیب که عادت شریف آنحضرت بود نیز علاوه آن میشد باشد اوقال یا کفتم و بی جای من طیب عرفه بغام من بیع عرفه بقاف یعنی از بوی عرق وی معنی خوی که از بدن چکید و اما الدامی ۴ و عن ابی عبیده بعض من بن محمد بن عمار بن یاسر تابعی ثقه است قال قلت للربیع بنث معوذ کفتم ابو عبیده که کفتم مرید رابعی را و فتح مرید و کسر تخانیه شد ده دختر معوذ بعض میم و فتح عین و کسر و او شده صحابه مشهور است صفیة رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم صفت کن برای آنحضرت را و بیان کن علیه شریف او را قال یا بنی لودایت دایت الشمس طالعته کفتم ربیع در وصف حال آنحضرت ای سرکن من اگر میدیدی تو آن حضرت را میدیدی تو آفتاب را بر آید یعنی چنان است و جلال و نورانیت و حجب داشت که گویا آفتاب است طلوع کند دواة الدامی ۵ و عن جابر بن سموة قال دایت النبی صلی الله علیه و اله و سلم فی لیلته اخصیان کفتم جابر دیدم من آنحضرت را در شب روشن و اخصیان کبیر نمزد و سکون ضا و بجه و کسرها و حمله شد و شن که در وی جتاب بود و او را و در غار بنا شد ففعلت انظر الی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم الی المقبر بر کتم من که کاشی گاه میگویم بوی حال آنحضرت و کاشی بوی ماه و علیه حله حمراء و در بالای آنحضرت حله حمراء بود معنی حله حمراء معلوم شد در حدیث برافاذ المؤمن عنده من المقبر پس تا که آنحضرت نیکو تر و روشن تر بود و در زمین اناه و زرد من از برای اظهار استلزام و ذوق خود گفت و الاوی صلی الله علیه و اله و سلم احسن و دوازده مرتبه و زرد هم که از عجمان وی دواة الؤمذی و الدامی ۶ و عن ابی هريرة قال ما دایم مشیتنا احسن من رسول الله کفتم ندیدم من پیچ خیز را نیکو تر از پیچ خیز خدا صلی الله علیه و اله و سلم کان الشمس تجری فی وجهه کویا که آفتاب روان میرفت در روی مبارک وی و بادایت احدا امیج فی مشیه من رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ندیدم من سحری را نیز تر و در راه رفتن از آنحضرت که از پیچ نیز تر میرفت کما انما الامرض تطوی له کویا که زمین پیچیده میشد برای آنحضرت انا لخصلا نفسنا و انه لغير مکتوث بدستی ما در شقت می انداختیم و اتمای خود را در نیز رفتن و تعب میکشیدیم و تخلف میکردیم در آن حضرت غیر پاک دارند بود و بی تخلف و بی عقب و بی باک و باسانی بطور خود میرفت و بجه بعضی زن و سکون چیم و کسرها و کثرت بعض میم و سکون کاف و فتح تا و کسرها و بثلثه از اکثرات یعنی پاک داشتن و این از معجزات آنحضرت بود که دیگران میدویدند و شقت میکشیدند و بوی نمیرسیدند و وی صلی الله علیه و اله و سلم باسانی و بی تعب پیشتر از همه میرفت دواة الؤمذی ۷ و عن جابر بن سموة قال کان فی ساقی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم جوشة کفتم جابر بود و در ساقهای آنحضرت کینوع باریکی و پر و سطر نبود و کان لا یضلک لا تبسما بود و آنحضرت که خنده میکرد و مکر بطریق تبسم و فی الصراح تبسم لب شیرین کردن و گفت اذ انظر الیه لیه قلل الخلل العینین بود و من وقتی که نگاه میکردم بوی آنحضرت میکفتم که سرمه کشده چشمها را و لیس بالکل و حال آنکه بنو دسر مر کرده بلکه بحب خلقت سرمه کون چشم بوده بیت و چشم تو که سیاهند سرمه ناکرده لبان سرمه سیر کرده خانه ناکرده دواة الؤمذی ۸ الفصل الثالث عن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم افعی الثنیین بود آنحضرت کشاده دو دندان پیش یعنی میان این دو دندان فرجه و فرقی بود و فلی بفتح فاء و لام و جیم کشادگی دندانهای پیش افعی الاسنان که میگویند همین را میدارند در علیه شریف و در روایتی مفعی الاسنان نیز واقع شده است اذ انکلم داهی کالودیخج من بین ثنایاه چون سخن میکرد آن حضرت دیده میشد مانند نوز که بیرون می آمد از میان دندانهای پیش وی دندانها را ناهماست دو دندان پیش را از بالا و پایان ثنایان و ثنایا میگویند بلفظ ثنیه و جمع و دو دندان دیگر را که در دو طرف آنها اندر باعیات خوانند بفتح را و فلی بفتح فاء و لام و جیم ثنایان و صاحب ثنایه گفته که فلی فرجه میان ثنایا و باعیات و فرجه میان ثنایا و فرقی که میگویند بفتح فاء و لام و جیم ثنایا و باعیات فرق استمال کرده است و ظاهر عبارت حدیث آنست که این فرجه در ثنیین در بالا و پایان بوده و نه مخصوص با بالا و اندام دواة الدامی ۹ و عن کعب بن مالک قال کان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم اذا مراستندا و وجهه بود آنحضرت وقتی که خوشحال کرده میشد روشن میشد روی مبارک وی حق کان و وجهه قطعه قدر تا آنکه گویا روی مبارک وی باره از ماه بود و کنا نعرف

می بوی

نکته



ذلت و بودیم که می شناسیم آنرا که آنحضرت درین وقت خوشحال است بشاید تازی و روشنائی روی شریف وی متفق علیه ۳ و عن انس ان  
 غلاما یهودیا کان یحذم النبی صلی الله علیه و اله و سلم روایت از انس که گوئی یهودی بود که خدمت میکرد آنحضرت را فرض پس  
 بپایستد آن کودک فاته النبی صلی الله علیه و اله و سلم یهوده پس ما و آنحضرت بعبادت فوجد اباه عند داسه یقراء التوریه  
 پس یافت آنحضرت پدر او را نزد سراو که میخواهد توریت را فقال له رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم پر گفت مرد را و آن حضرت یا یهودی  
 انشدك بالله الذي انزل التوریه علی موسی ای یهودی میپرسم و سوگند میدهم ترا بخدائی که فرستاد توریت بر موسی علیه السلام هل تجد فی التوریه  
 نطق و صفی و محوجی ایامی یا بی در توریت نعت مرا و صفت مرا و بیرون آمدن مرا از که بمیدین یا مخرج بعضی بعث باشد یا زمان یا مکان آن باشد و نعت  
 و صفت بیک معنی می آید که یا مخرج و بیکی صفات ظاهر و بدیگری باطن باشد قال لا گفت یهودی منی یا جم قال الفی بلی و الله گفت آن غلام آری بخدا سوگند  
 یا رسول الله انا نجد لك فی التوریه نعتك و صفتك و مخرجك بدستی یا میایم در توریت نعت ترا و صفت ترا و مخرج ترا وانی شاهد و من  
 کوایی میدهم که ان لا اله الا الله و انك رسول الله فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم لا صحابه مریران خود را اقبوا هذا  
 من عند داسه برخیزانید این شخص را یعنی پدر او را از نزد سر وی و لواحقا که نزدیک شوید برادر خود را که این غلام است و متولی امر وی شوید و واه  
 الیه فی دلائل النبوه ۴ و عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و اله و سلم روایت میکند ابی هریره از آن حضرت اندک آنکه آنحضرت گفت  
 انما افاد حجه مهله فلیتم من مکرمت فرستاده شده از جانب حق شیخ ابوالعباس سی قدس سره فرمود درین تعظیم و تکریم این امت است  
 زیرا که هدیه برای تکریم فرستاده میشود و واه الدادی و البیهقی فی شعب الایمان این چیز است که آورده مؤلف در بیان خلقت  
 و صورت آن حضرت از احادیث و چیزی بسیار مانده است که ذکر نکرده و در شرح زیاده بر آن از آنچه در نظر از کتب احادیث آمده ذکر  
 کرده ایم آن جا باید تکریم ۳۵ باب فی اخلاقه و شمائله صلی الله علیه و اله و سلم در اخلاق آنحضرت از مهربانی و مردی  
 و شجاعت و سخاوت و رفیق و تحمل و تواضع و رحمت و حیاء و جوان چون فارغ شد از بیان صفت و شکل ظاهر آن حضرت صلی الله علیه و اله و  
 سلم که آنرا صورت و خلق میگویند بفتح خا خواست که ذکر کند صفات باطن شریف او را که خلق مینامند بضم فاء و شمایل جمع شمال است کسیر معنی طبع  
 کذا فی القاموس و فی الصراح شمال کبیر دست چپ و خواص و شمایل معنی دست چپ جمع او اشمل می آید و شمایل نیز می آید و در  
 شرح شفا گفته شمایل جمع شمال است کبیر شین سیرت و معنی خلق ۱۱ الفضل الاول عن انس قال خدمت النبی صلی الله علیه و اله و سلم عشر  
 سنین گفت انس خدمت کردم آن حضرت را ده سال و قد بیان ایام که حضرت بمیدین هجرت کردند مادر انس و بعضی خدیشان وی از انصار  
 او را در ملازمت آن حضرت آوردند و در خدمت گذاشتند و وی هشت یا ده سال بود و اختلاف است و ده سال که مدت اقامت آنحضرت  
 صلی الله علیه و اله و سلم بمیدین بود و خدمت کرد و میگوید انس درین مدت که خدمت کردم فما قال لی اف پس گفت آنحضرت مرا ف بضم همزه و تشدید فاء  
 امکوره منون و غیر منون کلمه است که دلالت دارد بر کراهت و بر زجر و دلتکی و بانگ کردن بر فیدن امری مکرده و لا لصنع و نکفت آنحضرت مرا و  
 کردی این کار را و لا الا صنع و نکفت چرا نکردی این کار را یعنی در آنچه متعلق بخدمتگزاری دنیا باشد نه در امور دین و این دلالت دارد بر کمال مباحث و حسن  
 خلق آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم و طبیعت گفت که درین مدح انس است مرغی را که هر کارکاری نکردم که از آن حضرت بر من اعتراض متوجه کرد و پوشیده  
 نماند که معنی اول انسب و اوفق است بتمام نعم متضمن مدح است بکرم و شفقت آنحضرت بروی متفق علیه و عنه قال کان رسول الله صلی الله  
 علیه و اله و سلم من احسن الناس خلقا و هم از انس است که گفت بود آنحضرت نیکوترین مردم از روی خلق فادسلنی یوما للحاجه پس فرستاد آنحضرت  
 از روی مرا برای کاری فقلت و الله لا اذهب پس گفتم من بخدا سوگند نمی روم و فی نفسوان اذهب لما امرنی به رسول الله و در دل من سست  
 که میروم برای کاری که فرموده است ملائک پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم یعنی با وجود آنحضرت فرمود و در دل میخواهم که بروم بزبان گفتم میروم  
 و صدور این قول از انس بر جبهت صغرسن و نادانی بود و نیز وی در سن تحلیف هم نبود لهذا آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم التفات  
 بقول وی ننموده بر آن ادب نکرد بلکه ملاحظت کرد و خنده کرد و زمی نمود و فوجت حق امر علی صبیان و هم یلعبون فی السوق  
 پس بیرون آمدم نامی گذرم بر کو دکان که بازی میکردند در بازار فاذا رسول الله پس ناگاه می بینم که پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم  
 قد قبض بفضای من و دای به تحقیق گرفته است کردن مرا از پس من قال فظننت الیه و هو یضعلک گفت انس پس نگاه  
 کردم من بسوی آن حضرت و حال آنکه آن حضرت میخندد فقال یا انس ذهبت حیث امرتک پس گفت آن حضرت ای انس بلفظ ضعیف  
 برای شفقت رفتی تو آنجا که فرموده بودم من قلت نعم انا اذهب گفتم آری اینک میروم و میخواهم که بروم یا رسول الله و واه

بیت فی خلقه و شمائله صلی الله علیه و اله و سلم الفصل الاول

مسلم و عند قال كنت امشي مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وعليه ورد نحواني وهم اذا نزلت له كفته بدم من يرقمهم معه آن حضرت  
 و آنحضرت چاهری بود و خوب به بخران نفع نون و سکون بهم رساند و موضع است نعلنظ الحاشية چاهری بود که درشت و طبر بود که راه او فاد که اعرابی غنجه  
 بود آنکه پس دریافت آنحضرت را با دین شنبی پس کشید آنحضرت را با دین شنبی کشید که درشت و طبر بود که راه او فاد که اعرابی غنجه  
 و سلم فی نحو الاعرابی در پیش پیر اعرابی چاهری بود که درشت و طبر بود که راه او فاد که اعرابی غنجه  
 من بکر آنکه در پیش پیر خدا صلى الله عليه وآله وسلم مذکور است بها حاشية البکر و تحقیق تاثیر کرده بود و جوف عاتق آنحضرت کناره چاهری شد و جبهه نهج  
 استحق کشیدن اعرابی بر دوا عاتق موضع و اذ کف فقال یا محمد مرلی من مال الله الذي عندك بشركت اعرابی ای محمد اگر کسی من تابد بدم من یرقمهم  
 که درشت و طبر بود که راه او فاد که اعرابی غنجه و سلم فی نحو الاعرابی چاهری بود که درشت و طبر بود که راه او فاد که اعرابی غنجه  
 کرد و فرمود برای وی بخششی و این دلالت دارد بر کمال حلم و تحمل آنحضرت چاهری مردم را و این اعرابی از خات عرب درشت خویان که تندیاب علق کرده  
 و او بیا موه بود و در حدیث دلالت است بر آنکه حاکم و داعی را باید که بر ایندای رعایای و مجردان صبر کند و تحمل و زود متغوا علیه ۴ و عند قال کان رسول الله  
 صلى الله عليه وآله وسلم الحسن الناس بود آنحضرت نیکوترین مردم در حسن و جمال و فضل و کمال و صفات حمیده و اخلاق عظیمه و لوجود الناس و جواد تر و دینی ترین مردم  
 و اتبع الناس و مردان تر و دیرترین مردم و لافند قناع اهل المدينة ذات لیل و تحقیق ترسیدید و فریاد کردند که آن درین یکیشی چنانکه زدودی و دشمنی در آید فافلق الناس  
 قبل الصوت پس ایستادند و ز قند مردم بجانب و انفاست قبل اهل النبی پس استقبال کردند و پیش آمد مردم را پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم و سلم فی نحو الاعرابی چاهری بود که درشت و طبر بود که راه او فاد که اعرابی غنجه  
 در حالی که تحقیق پیشی کرد آنحضرت مردم را بسوی و از او زهره شیر رفت و هو یقول و حال آنکه آنحضرت میگفت انوا عوا که زهره شیر ترسید و کفته اند لم یخ  
 یعنی لست روج ترسیدن را عوا بضم و عین است و هو علی فوسل و لا یطع لعی و آن حضرت سوار بود بر سپی که بود در ابی طلحه انصار را بر بینه پشت ماعله موج بود بران  
 اسپدین بیان عری است و عری بضم عین و سکون را اسپ بی زین و فی غم غم سف و در کرد آنحضرت شمشیر بود فقال لقد وجدته بجوا کفت آنحضرت  
 بر تحقیق یافتن این اسپ را مانند دریا یعنی فراخ ره و کشته کام متغوا علیه و در روایت دیگر آمده بود که آن اسپ کم رفتار حرون تنگ کام و بعد از آن روز چنان تیز  
 رفتار شد که هیچ اسپ از وی سبقت نمی توانست کرد و تحقیق هر کس را هر چیزی را که یاری و مدد کاری از آن حضرت بود که لا شئ با شئ میگرد و و اگر زبون بود  
 و اگر است بود بلند کرد و اگر ضعیف بود قوی کرد و تامل ده و دلیری بین را و به خویش خان و شیرین بین ۵ و چون چاهری قال ما مثل رسول الله صلى  
 الله عليه وآله وسلم شیئا قط فقال لا یجاءر سوال کرده اند از آنحضرت چیزی پس که کفته باشد یعنی نمیدهم شیخ ابن حجر کفته که مرا آنت که هرگز نلفظ بلا میگرد بلکه اگر  
 میو میداد و اگر میبود و سکوت میورزید و حدیثی دیگر باین مضمون آمده و این قریب است بحديث ابی هریره که آنحضرت طعام را عیب نکرده اگر خوش می آمد میخورد و اگر  
 نیکداشت و از شیخ غزالی در بیلهام نقل کرده اند که گفت لا یکر برای من از عطا بر زبان شریف و می زرفه و این منافات ندارد که در وقت ضرورت و نیاز بطریق  
 اعتدال کفته باشد چنانکه فرمود لا اجدهما احکم علیه و فرزدق در سنن بیرونی صلى الله عليه وآله وسلم کفت ۶ ما قال لا قط الا فی نشده و لا الا فی نشده کانت لا و هم  
 مضمون این بیت است که شاعران از اینجا اخذ کرده کفته ۷ ز رفعت کل لابر زبان او هرگز نکر با شندان لا اله الا الله ۸ و عجب و وای وی که این جلیت مخصوص را در  
 در غیر آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم از ظله و منفعت صرف کرده بخود بالله من الزین و الزلل متغوا علیه ۹ و عین ان و جلا سال و رسول الله صلى الله  
 علیه وآله وسلم غنایم جلیلین روایت از انس رضی الله عنه که مردی سوال کرد از آن حضرت که سفندان میان دو که یعنی کوسفندان بیا ران قد که هرگز در  
 تمام وادی را که میان دو که بود فاعطاه ایا ۱۰ پس داد آنحضرت آن مرد را نیمه آن کوسفندان فاتی و بعد فقال پس آید آمد و قوم خود را پس گفت ای قوم اسلاموا  
 ای قوم سلمان شوید و الله ان محمد الحق عظمه ما یخاف القضا پس بخدا سوگند بدستی محمد را نیز می باشد بخششی را که نمی ترسد فقر را یعنی میدهد و هیچ کس  
 نمیدارد و درین معنی کفته است شاعر ۱۱ هر چه آمدت بدست بدادی تو پیش از آن ۱۲ و آن کس است که از فقر عار نیست ۱۳ و چون جلیل بن مطعم بنینما  
 هو جیر مع رسول الله روایت است از جیر بن مطعم بن مسم و سکون طا و کسر عین و طین بن عدی بن نوفل بن عبد مناف ذبی در کاشف در احوال او چنین  
 نوشته که سید سلیم و فور از اشرف قریش عالم بود و بعلم اناب و اخبار او ایا م عرب و بود که دابو بکر صدیق درین علم روایت میکند که در شانی که وی میکرد  
 با پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم و هم مقلد من جیر و وقت بازگشتن آن حضرت از عزد و حنین که بعد از فتح مکه واقع شده خلقت لاعراب بفتح عین و کسر  
 لام بنحیف یسا لونه پس چسپیدند با دین نشیان عرب در حالی که سوال میکردند از آن حضرت اموال را از غنایم حنین و غنایم درین غزو بسیار  
 بود و بخشش آنحضرت بسیار و اکثر بر ثلث القلوب از اهل مکه و بخشیدن کوسفندان بآن مرد که در حدیث سابق گذشت بعد از آن جابو و حواضطی  
 الی سمرة و چسپیدن اعراب بآن حضرت در سوال بجائی رسید که مضطرب و بیچاره ساختند اعراب آنحضرت را و بر دند بسوی سمرة بفتح سین  
 و ضم میم نام نوعی از درخت خار دار که در بادیه میباش غنظت ففتح فاء و کسر طاء داء ۱۴ پس بر بود آن سمرة یعنی مبارک او را که پوشیده بود



که گشته بود و بر وی پرده دیگر در نهانجا باشد و فی الصراح حذر بکبر پرده و محذور زن برده نشین فاذا دای شیبا یسکوه عوفانه و وجه پس چون میدید آن حضرت چیزی را که ناخوشش می داشت میخاموش می افکند و در روشنی اگر باز نشم چینی یکت و انما را که است نیک و متفق علیک ۱۷ و عن عایشه رضی الله عنها قالت ما دایت النبی صلی الله علیه وآله و متلم مسجعا قضا حکا گفت عایشه ندیدم من آنحضرت را مجتمع شوند و هرگز در حالی که خنده کنند است یعنی تمام و کمال خنده کنند حتی ادی منه کونه تا که به رسم از آنحضرت کام اورا الهوات جمع علیها فتح آن کوشش پاره کلاه علای خلق در نهایت دهان است فی الصراح لمة کام و لفظ الهوات جمع باراده اجزای کام است و انما کان یسیر و سوز آنحضرت مگر آنکه تبسم میکرد و لب شیرین میکرد و دندان سفید میکرد و این بخت با غالب حال است که ای زیاده بر آنهم چنانکه در باب ضحک رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم آمده و او الهضایه او عها قالت ان رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم لم یکن یسیر و لم یحدث کسر کمر و روایت از عایشه که بنود آنحضرت که پای می گفت سخن را و می آورد کمال از امقل و بی یکدیگر چنانکه شسته و طبرس کرد و در بشنوده بلکه نشانه می گفت سخن و جدا جدا می آورد کلمات را و سر و فطح سین در زد و سخن چرم را و دو سخن زره و پیانی داشتن روزه و پیانی آوردن سخن را کان بحدث حدیثا لعل الله لا یضرب و آنحضرت می گفت سخن را جدا جدا اگر می شود و آنرا شنیده بر آینه می شود و از این اگر کسی بگوید که بشود ممکن بود متفق علیه ۱۷ و عن الاسود تابعی کیر است زمان بنوت را در یافته و خلفای اربعه را دیده و از اکار صحابه حدیث شنیده و شتاد ج و عمره بجای آورده و قاتل آخر وقت صوم دوام داشته و در بر ششم قرآن کرده ثقه است فقیه و کثر حدیث قال گفت بود مسائل عایشه پرسیدم عایشه را ما ما کان النبی صلی الله علیه وآله و سلم یضع فی بینه چه چیز بود که میکرد و آنحضرت درون خانه خود قالت گفت عایشه کان یکون فی مینه اهلله بود شان که میو و آنحضرت در خدمت اهل خانه خود و منه نفع میم و کسر آن و انما کرد و اصصی کسر را و سکون با و به تحریک آن و بر وزن کله خدمت چنانکه تفسیر کرد و ادی بقول خود تفضی خدمه اهلله مانند ثقه و دیشدن و نخل دو سخن و پاره دوزی کردن و از اینجا معلوم میشود که خدمت خانه و اهل خانه کردن سنت انبیا مرسلین شیمه صالحین است فاذا حضرت الصلوة خرج الی الصلوة پس چون حاضری شد وقت نماز بر من می آمد برای نماز و الهضایه ۱۷ و عن عایشه قالت ما یخبر رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم من امر یخبر الا اخذها من غیر کرا نیده نشد آنحضرت و اختیار داده نشد بدست وی میان دو کار هرگز مگر آنکه اختیار میکرد و می گرفت آنحضرت آسان ترین و کار را مال یکن اثما ما دام که نمیدو آن کار آسان تر موجب بزه فان کان اثما پس اگر میو و موجب بزه کان بعد الناس منه میو و آنحضرت و در ترین مردم از ان کار درین حدیث تخم کرده اند که تخیر عام تر است که از جانب پروردگار تعالی باشد یا از جانب خلق ولیکن بر تقدیر تجر از جانب حق اثم بودن مشکل است مگر آنکه مرا و بعضی باثم باشد چنانکه مثلا تخیر سازد میان کفح مرض که در شتغال بوی احتمال عدم تفرغ از برای عبادت است و میان کفامعیشیت پس را و باثم امر نبی است و را و بان که نیست از جهت ثبوت عصمت که قال شیخ ابن حجر و در هیچ البها گفته که اگر مرا و تجر از جانب کافران و منافقان باشد بودن بای و در امر اثم ظاهر است و اگر از جانب مسلمانان باشد مرا و خیریت که مودی باثم است چنانکه تخیر میان مجاهده و اقتصاد زیرا که مجاهده که مضی بلاء که در دجایز نیست و یا تخیر از جانب خدا باشد یا چیزی که در وی دو عقوبت است یا یک عقوبت است یا میان وی و میان کفار چنانکه قال و اخذ جزیر یا در حق خدا میان مجاهدت و عبادت یا اقتصاد و قدر و ما انتقم رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم و شت قط کینه کشید آنحضرت برای نفس خود و بر هیچ چیز مگر الا ان ینفک فی حومه الله مگر آنکه علیه کرده بشد در حرمت دین ضافینتقم لله بها پس کینه میکشد برای خدا بسبب حرمت خدا که انتقام که مرا و انت که انتقام میکشد آنحضرت برای حاجت نفس خود پس مشکل نشد و کان حضرت که امر میکرد و قتل کسی که ایذا میکردند و ازیرا که ایشان انتهاک حرمت خدا نیز میکرد و بعضی گفته اند که این رنج نیست که مضی بکفر کرده و بعضی گفته اند که این مخصوص بقتله مال است نه در عرض و نه یک بعضی علیه است یعنی کسی که مبالغه میکرد و در حق محارم شرع و فی الصراح گفته و فرسوده شدن و پوشیدن و مبالغه کردن و او مسلم ۱۸ و عها قالت ما ضرب رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم شیئا قط بیده ولا امرأه ولا خادما گفت عایشه نزد آن حضرت چیزی را و کسی را هرگز بدست خود ندان را و نه خادم را و نه برادر و نه شی را و الا ان یجاهد فی سبیل الله مگر آنکه کار را را میکند و در راه خدا و امایل منه شیئی قط فینتقم من صاحبه و یافته نشد از آن حضرت چیزی بر که یعنی زید با آنحضرت از جانب یکس این زیان کند و را پس انتقام کشید از صاحب و یا صاحب آن چیز الا ان ینفک شیئی من محارم الله مگر آنکه علیه کرده شود و در و کرده شود چیزی از محارم خدا فینتقم لله پس انتقام می کشد از برای خدا و او مسلم ۱۲ الفصل الثانی عن انس قال خدمت رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم وانا ابن اثمان منین گفت انس خدمت کردم آن حضرت را و در آمدم در خدمت وی و حال آنکه من شش ساله بودم خدمت منین منین خدمت کردم او را ده سال که مدت اقامت آنحضرت است و در مدینه فالامنی علی شئی قط پس نکویش نکرد و مرا بر هیچ چیزی هرگز اتی فیه علی جدی اتی بلفظ محمول است و حاصل معنی ترکیب نیست که بلاء کشد و لعن کرد و دید آن چیز بر دو دست من فان لامنی لاثم من اهلله پس اگر می گوید مرا نکویند انزال خانه آنحضرت قال دعوه فانه لخصی شئی کان می گفت آنحضرت بگذارد او را و اطلامت نکند او را زیرا که بدستی شان اینست اگر نقصا کرده میشود چیزی

مہاراجہ

۵۰  
نک

## المفصل الثاني

واقع می شود آن چیز یعنی تلف شدن بر چیزی بقضا و تقدیر الهی است اگر چه بدست وی شده نعم اگر حکم شرعی در وی ثابت میبود می گردیم و اگر کسی حق خود را  
 کند چه مضایقه است و در حدیث دیگر آمده است که دایمان را که ظروف بردستان ایشان شکسته میشود ترسید که هر چیزی را اهل و مدت بقاست هذا لفظ  
 المصایح این لفظ که مذکور شد اعظم مصایح است و دومی البیهقی فی شعب الایمان مع تفسیر و روایت کرده است یعنی در کتاب شعب الایمان باندک  
 تغییر و تبدل در الفاظ ۲ و عن عائشة قالت لم یکن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاحشا بنو و آنحضرت عجل کند در قول بالطح لا یفحشا  
 و بنو تکلف کنند و در غش و قصد کنند از این یعنی غش از وی بوجود نمی آید نه بالطبع و نه بتکلف و معنی غش در حدیث انس معلوم شد و لا یفحشا فی الایمان و آواز  
 کننده در بازار با چنانچه عادت عوام الناس است و لا یفحشا فی السیئة السیئة و جزا نمیداد ببدی بدی را و لکن یغف و یصفح و لیکن عفو میکرد و در میگذشت  
 و این صفات در کتاب فضایل آنحضرت گذشت است و دواء الزمندی ۳ و عن انس یحدث عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه کان یهود الموضع  
 روایت از انس که وی خبر میداد از صفات و اخلاق آن حضرت که وی صلی الله علیه و آله و سلم باز پرس میکرد و پاره را و پنبه تشدید یکنوازه و میرفت پس  
 جازه و یحیی عوف المملوک و می پذیرفت خواندن غلام را که بطعام میخواند چه جای احرار و یوکب الحصاد و سوار میشد در از کوشن را از جهت غایت  
 تواضع و بی تکلفی و دفع پیادگی و درینجا غایت تواضع و ترک تکلف و نفی تکبر است بر خلاف عادت ملوک و جباران لغد و ایتنه یوم خیر علی حمار  
 بر اینست تحقیق دیدم امرا و وزعزوه خیر با وجود آنکه روز اظهار شوکت و جلالت بود سوار بر دواز کوشی که خطمه لیف ریمان مار آن از پشت  
 خراب بود و او ابن ملجمه و البیهقی فی شعب الایمان ۴ و عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یخطف غلام  
 بود آنحضرت که میدوخت نعل خود را و خصف بر هم بنادن پاره پاره و اصل آن جمع کردن و بهم پیوستن است و یخطف غلام و میدوخت خانه  
 خود را نوایا که نمیکند پیوند میکرد و از او میل فی بلیته و کار میکرد و آنحضرت در خانه خود کما یعمل احدکم فی بلیته چنانکه کار میکند یکی از شما در خانه خود و چنانکه  
 بشر من البشر بود آنحضرت آدمی از آدمیان یعنی ثوبه می جبت جامه خود را تا خسی و خاری و از حشرات چیزی نباشد و اصل فلان یعنی  
 شش حبش است و لیکن در مواهب لدنیه گفته که شش در جامه و بدن شریف آنحضرت هرگز نیفتاد و از امام محمد الدین مازنی نقل کرده که کس بر آن  
 حضرت نشسته و پشه و مانند آن آنحضرت را ایدانکرده و لیکن چون وجود چیزی از موزنات و حشرات لازم تعلق است چاره نیست از قائل شدن غلبه  
 چیزی از آن بجای شریف از خارج نه از بدن و الله اعلم و یحلب مثاقمه میدوشت و کوسید خود را و یغتم نفسه و خدمت میکرد و ذات  
 خود را یعنی کار خود را خود میکرد و بد بگیری کم میفرمود و دواء الزمندی و درین حدیث دلیل است بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با دشا  
 جبار و تکبر نبود چه صد و این نوع افعال از ایشان بوجود نمی آید بلکه بنی مرسل متواضع بود و واقف بر مدبشریت مخصوص که او را ساحت جل  
 علا بفضل عظیم و منظور اصلی تعلیم و ارشاد خلق با داب کریمه و اخلاق عظیمه بود صلی الله علیه و آله و سلم و عن خادجه بنت امیه و جمیع بن زید بن ثابت  
 با همی طلیل القدر است و از تقاضای سجاست که در مدینه بوده اند قال گفت خارج و خل نفر علی بن زید بن ثابت در اندک جاهله بر زید بن ثابت که  
 است فقال له حدیثنا احادیث رسول الله پس گفتند انما عن مرزیدار روایت کن اما روایت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال  
 كنت جالسا یس کنت زید بود من همای آنحضرت فكان اذا نزل علیه الوحي بعث الی پس آنحضرت چون منته و می آمد بروی و می کس میفرست  
 ابوی من فلکنته له پس میفرست من آن می برای آنحضرت فكان اذا ذکرنا الدنیا ذکرها معنا پس بود آن حضرت چون ذکر میکردیم ما دنیا را  
 ذکر میکرد آنحضرت دنیا را با ما و اذا ذکرنا الطعام ذکر معنا و چون ذکر میکردیم طعام ما ذکر میکرد طعام را با ما و دینا من معاشرت و انبساط طلق و تالیف  
 طوبی اصحاب است بلواقت که آنچه از تعلقات عادت مردم و احوال ایشان است از آنچه مکرره و مذموم نیست و اما آنچه مکرره و مذموم باشد حاشی  
 که ذکر کند آنحضرت از او ذکر کرده شود در مجلس شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم فکل هذا حدیثکم عن رسول الله پس همه برین احوال و کجایات حدیث  
 شمار از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دواء الزمندی ۶ و عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان اذا صلح  
 الرجل لم یزج ید من یدیه بود آنحضرت چون مصافح میکرد و روی را نمی کشید دست خود را از دست آن مرد حقی یکون هو  
 الذی یزج یدیه تا آنکه میبود آن مرد که وی می کشید دست خود را از دست آن حضرت و آن حضرت دست در دست وی گذاشته صبر میکرد  
 و نمی کشید و این دلالت دارد بر کمال صبر و تواضع آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مصافح دست یکدیگر را گرفتن و لا یصرف  
 وجهه عن وجهه حق یکون هو الذی یصرف وجهه عن وجهه و بنیکر دانید آن حضرت روی مبارک خود را از روی آن مرد  
 تا آنکه میزد که میکردانید روی خود را از روی وی و لم یزج یدیه و دیده نشد آن حضرت پیش کشنده زانوهای خود را بدین  
 ید جلیس له پیش نهیشتی که مراور بودی یعنی در مجلس برابر صف بنیشتی و زانوهای پیش نکردی چنانکه تکبران و جباران کنند و بعضی گفته

و اذا ذکرنا  
 ذکرها معنا  
 و فیکر  
 آنحضرت را ذکر  
 میکرد آنحضرت  
 نهیشتی را با ما





با وی شسته بود و کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یهددونه میفرمودند آن یهودی را و وعید میکرد و ندک ترا چنین  
کنیم و چنان کنیم ففطن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ما الذي يصنعون به پس دریافت آنحضرت چیزی که میکردند صحابه با یهودی  
از تهدید و وعید فقالوا پس گفتند صحابه یا رسول الله یهودی چه کند و منع کند ترا از آمدن فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا ضعف  
و جلالی ظلم معاها منع کرده است مرا پروردگار من این که ظلم کنم ذمی را که عهد بست است معاها کسر با و غیره و نه جزوی را یعنی هیچکس را ظلم  
کنم و این که از وی دین ادا نکرده باشم ظلم است فلما فوجل اليها وقال اليهودی پس هنگامی که برآمد روز گفت یهودی اشهد ان لا اله الا الله  
واشهد انك رسول الله و شطره مالی فی سبیل الله و گفت نصف مال من تصدق است در راه خدا اما والله ما فعلت بك لندی فقلت  
بك آگاه باش و بدان بخدا سوگند که نکرده ام من بتو آنچه کردم من بتو از در شستی و حتی الا لا نظر الى فضلك فی التوریه مکران برای نکه پرستیم بسوی صفت  
تو که نوشته شده است در توریت و در یاجم آن صفت را در توریت اینست که محمد بن عبد الله مولده بمكذ و مهلبه و طیبه و ملكه بالشام  
محمد بن عبد الله و لاوت كوكبه است و هجرت او بدین است و ملكا و بشام است ليس بفظ ولا غليظ ميت درشت عفو درشت سخن و لا مضاب فی  
الاسواق و نه فریاد کننده در بازارها و لا متزى بالقش و لا فحل الخناء متنی و متصف بفخرش و نه بکفتار پیوده زنی برای و تشدید با لباس و بیست  
و فخر بضم از حد ادب گذشته در قول و خنایه خارج میهن پیوده اشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله و هذا مالی فاحكم فیها اداك  
الله و این مال من است پس حکم کن در وی بخیری که به نماید و بدانند ترا خدای تعالی بکن هر چه قرار گیرد بران رای تو ظاهر آنست که تمام مال مرا باشد نخست نصف  
مال در راه خدا کرد و چون نوزادمان قرار گرفت در دل و محبت خدا و رسول خدا فرزند داشت و غلبه کرد تمام مال را صرف کرد و در آخر جان نیز خواهد کرد  
و کان اليهودی کثیر المال و بود آن یهودی بسیار مال و دوا البیهقی فی دلائل النبوة ۳ و عیبه الله بن ابی و فی صحابی مشهور است آخر کسی که وفا  
یافت بکوفه از اصحاب قال کان رسول الله گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم یکتال الذکر بسیار میکرد ذکر خدا را بسیار چه که مردم و بران  
شغل و بزرگ بود و یصل اللغو و کم میکرد و پیوسته گفتن را قتل ایجا بمعنی عدم است و یطیل الصلوة و دراز میکرد نماز را از جهت غایت شوق و حضور و مشغول  
و یفصر الخطبة و کوتاه میخواند خطبه را زیرا که یک کلمه از وی جامع معانی نیک و اندازنده بود و این باعتبار اکثر احوال خواهد بود و الا در جائی که مقصود تکیه بر عظمت  
و نصیحت بودی تطویل نمیکردی و ظاهر مقصود آنست که خطبه آنحضرت نسبت به نماز کوتاه بودی چنانچه در روز عید و جمعه و در حدیث آمده است که فرمودند نماز  
نماز و کوتاهی خطبه نشان فقره و دانش مراست چنانکه در باب الجمعة گذشت و لا تشقن مع الامر مله و المسکین و نیک نداشت آنحضرت که برود همراه پیوه  
و مسکین فیقضی الحاجة پس برآورد و او را حاجت را بطنج میزدنی که شوهر وی مرد و اربل مردی کزن وی مرده خواه غنی باشد خواه فقیر الی جمیع و همیشه جمیع بنحیض  
تر و استعمال وی در آن بیشتر و تفسیر اربل مساکین نیز کرده اند کذا فی التهایه و فی الصراح از اربل یوکان و درویشان و محتاجان و در قاموس نیز مثل آن گفته  
دواہ الناس فی الدادی ۴ و عن علی رضی الله عنه ان ابا جهم قال للنبی صلی الله علیه و آله وسلم انا لا نکذب و لکن تکذب بما جئت به فاجل  
لغته الله علیه بحضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت ما دروغ گویند ایم ترا و صدق تو بر ایمان است و تو مستور صبیق و امانت و لیکن تکذیب میکنیم ترا  
از کتاب و شریعت و تکذیب کن ترا نیز تکذیب میکنیم و بحقیقت حد و عا و باعث بر آنست یعنی این را از تو بر نیستیم تا ف و دید و اگر این باشد ما را با تو  
نزاعی نیست و این جا بل معون اینقدر نمی اندیشید و نمی فهمید که هرگاه که دمی صادق باشد و در کار دنیا با خلق دروغ نگوید و برایشان دروغ نهد و در کار دین  
چون دروغ میگوید و بر خدا چون دروغ می بندد چنانکه در حدیث بهر قتل و رباب علامات النبوة بیاید اما مقصودش چنان است که گفته شد فافهم فان قال الله  
تعالی فیهم پس فرستاد خدا تعالی این آیت را در شان ایشان فاهم لا یکذبون و لکن الظالمین بایات الله یحسدون و پس بدستی کا فران ترا تکذیب کنی  
کنند و لیکن این ظالمان از حد شما و کنندگان بایات خدا انکار میکنند در کشف در تفسیر این آیت و وجه گفته ای آنکه این کا فران که ترا تکذیب میکنند بحقیقت ترا  
تکذیب میکنند بلکه آیات خدا را تکذیب میکنند چنانکه مولى بغلام خود که مردم او را می ربانند میگوید ایشان ترا منی ربانند بحقیقت مرا میر ربانند به پس که بالایشان چه کنیم  
و وجه دیگر آنکه ایشان ترا تکذیب میکنند زیرا که تو موسوم بصديق و امانتی نزد ایشان و لیکن انکار ایشان بایات خداست و این وجه اخیر موافق است به مضمون حدیث  
دواہ التومدی و عن عایشه قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یا عایشه لو شئت لسا دت معی جبال الذهب گفت  
آنحضرت ای عایشه اگر من دنیا خواهم و درخواست کنم از پروردگار خود برآینه همراه میروند با من کوهای زر جلا فی ملک و ان جزوفه لئساوی  
الکعبه آمد مرا فرشته و بد رستی جای بنیاد از وی برآینه برابر بود کعبه را در بلندی مقصود بیان درازی قامت او ست و حجزه بصم حاء و حمله و سکون جیم و برای  
بنیاد از او بجای بنیاد را راست فقال ان و بك ليقوا عليك السلام پس گفت آن فرشته که پروردگار تو میخواند بر تو سلام و بگوید ان شئت  
انبیا عبدان و ان شئت نبیا ملکا اگر میخواهی تو باشی پیغمبر بنده موصوف بصفت نبکی و فقر و اگر میخواهی باشی پیغمبر پادشاه چنانکه سلیمان پیغمبر بود و فطر

الى جبرئيل پس نگاه کردم من بجانب جبرئيل تا وی چو فرماید و بشارت کند فاشا الى ان وضع نفسك پس اشارت کرد جبرئيل بسوی من که فرو نهد  
خود را و بگفت یعنی بنده بشش و قهقرا دست و غنی و غنی و اید ابن عباس فالثقت رسول الله پس برکت نکریت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم الى  
جبرئيل بجانب جبرئيل المستشير له در نك مشورت کنند و مرا و را فاشا جبرئيل بیدار پس اشارت کرد باز نمود جبرئيل بدست خود ان تواضع  
کرد و نه خود را از مرتبه خود یعنی تو خود شایان هر مرتبه و عزت و جاهی ولیکن کم خود گیر و از مرتبه خود فرو باش و این باعث بار ظاهراست و الا قدر و مرتبه و عزت  
و جاه حقیقی در فقر و بندگی بیشتر است قلت دنیا عبدا پس گفتم من میباشم پیغمبر بنده بادشاه و قالت گفت عایشه و كان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعد ذلك لا ياكل منكبا و بود آنحضرت بعد از آن که طعام منخور و نیکه نده میقول میگفت آكل كما ياكل العبد میخورم چنانکه میخورد بنده  
و اجلس كما يجلس العبد و می نشینم چنانکه می نشیند بنده و او را فی شرح السنة ١١ باب البعث و بدء الوحي مبعث معنی بعثت و زمان بعثت و مرا و در آن  
و فرستادن آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم بر سالت بسوی کا فخلق و بدو بفتح با و سکون وال و سمره معنی آغاز و بدو بضم با و عیالی و بوا و مشدود  
معنی ظهور هر دو روایت و مودای هر دو لفظی است و اول ظاهر تر است معنی و روایت و می در اصل معنی اشارت و کنایه است و رسالت و اعلام و کلام و کلام خنی  
و او از هر چه القا کرد و شود بغیر کذا فی القاموس و در شارح الانوار گفته که می اصل و می اعلام است در خدا و سرعت و آن در حق آنحضرت و انبیا صلوات الله  
سلامه علیه و علیهم اجمعین بر انواع است بعضی را سماع کلام غریز چنانکه موسی علیه السلام را و چنانکه پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج و دیگر و می  
بر سالت و وساطت ملک و این اکثر و اغلب است و دیگر و می القا است چنانکه آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم القی فی روعی مضمون را یعنی انداخته شد در  
من و گویند که و می داود علیه السلام اکثر ازین قبیل بود و می که نسبت بغیر انبیا و وقوع یافته معنی الهام است چنانکه فرمود و او حینا الی ام موسی امر نیز تاکید  
چنانکه و او اوحیت الی الحواریین و به معنی خلق علم طبیعی چنانکه فرمود و او می ربک الی النخل و می که در پرور و کار تو بر بنور شد یعنی در طبیعت او چنین بناد و الله علم  
و در کتاب الروایا کلام متعلق بسوی و اقام آن که گذشت ١٣ الفصل الاول عن ابن عباس قال بعث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثلاث عشرة سنة پس در نك که و بگمبیزده سال یوحی الهیه در عالم که و می  
فرستاده میشد بسوی و می درین مدت ثلث بالبحر و پستتر آمده شد بر بریدن دل و بر آمدن از که بمیدینها جو خشر سنین پس هجرت کرد و اقامت کرد در دار  
هجرت ده سال و مات و هو ابن ثلث و ستین سنة و وفات یافت آنحضرت و حال آنکه و می شصت و سه سال بود متفق علیه ٢ و عند قال اقام رسول  
الله صلی الله علیه و آله و سلم بمکه خمس عشرة سنة و هم از ابن عباس است که گفت اقامت کرد آنحضرت یکصد و چهار سال که بعد از ظهور نبوت بود و از  
سال یصح الصوت می شنید او از راه چپ و راست که می آمد یا محمودی و یوی الضوء و میدید روشنائی یعنی نور محسوس و بعضی گویند مراد وجود الشرح  
و انکشاف است و ظاهر و الی آخری که در بعضی روایات آمده است که میدید روشنائی را در شبهای تاریک سبج سنین هفت سال ازین پانزده و لا  
بوی شیشه و نمیدید هیچ چیز را که آواز میکرد و روشن میکرد و انداخته عثمان سنین یحی الیه و در هشت سال ازین پانزده سال و می فرستاده میشد بسوی و می  
این حدیث دلالت دارد بر آن که شنیدن آواز و دیدن روشنائی بعد از نبوت بود و مدت اقامت بمکه که پانزده سال بود و از کتب سیر و احادیث  
دیگر معلوم میشود که این حال پیش از ظهور نبوت بود و نك در آن تحصیل استیساس و ایثار بجا لم ملوک بود تا ظهور آن یکایک سبب انزدام بنای بشریت  
و اضمحال رسوم انسانیت نکرد و با وجود حصول استقرار و تکمین در وقت و می در بعضی اوقات از ثقل و ثقب می یافت که از خود میرفت و الله اعلم و بر  
تعبیر برین روایت بعد از نبوت پانزده سال در که بود بعد از آن هجرت کرد بمدینه و اقامت با مدینه عثرا و اقامت کرد بمدینه ده سال و قوفی و هو ابن خمس  
و ستین سنة و وفات یافت در حالی که و می شصت و پنج سال بود متفق علیه و تحقیق آنست که این حدیث در صحیح مسلم است و در صحیح بخاری نیست ٣  
و عن انس رضی الله عنه قال قفاه الله علی داس ستین سنة روایت از انس که گفت میسرانید او را خدا تعالی بر تمامی شصت سال متفق  
علیه ٤ و عند قال بقی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو ابن ثلث و ستین قبض کرده شد آنحضرت و و می شصت و سه سال بود و او بگو و هو  
ابن ثلث و ستین و قبض کرده شد او بگو بر رضی الله عنه و و می نیز شصت و سه سال بود و همان مقدار که بعد حضرت حیات یافت جزو تر از و می بود و عمر  
هو ابن ثلث و ستین و قبض کرده شد و و می نیز شصت و سه سال بود و و ٥ مسلم قال محمد بن اسمعيل الجاوی ثلث و ستین اکثر روایت شصت و سه  
سال بیشتر است و ما را اختلاف بر اقامت که است که ده بود یا سیزده یا پانزده و روایت سیزده بیشتر است و هو الاصح و الله اعلم و در شرح در تطبیق این روایات علم کرده  
شده است و عن عایشه رضی الله عنها قالت گفت بایشه و این گفتن و می سماع از آن حضرت خواهد بود یا ٦ بعضی صحابه زیرا که عایشه در بدایت و می حاضر  
نبود اول مابقی به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بستم من الوحي تحت چیزی که آغاز کرده شد بدان آنحضرت از و می الوی الصا دقه فی الزم و دیدن جواب  
بای راست بود و گویند که این حال شش ماه بود و کلام درین در باب روایا گذشت فکان لایوی و یا الاجاء من مثل خلق الصبح پس بود آنحضرت که نمیدید

باب البعث و بدر الوحي

و بعضی الفصل الاول و بعضی



خدیجه را خبر بآید که گشته بگفت انداخته علی بن ابی طالب بر نفس خود از غایت خوف در عجب که با و اهلک شوم یا دین شوم یا  
خوف هزار بشت بابر نبوت یا عدم مهربانی قوم و قتل و تکذیب یا مفارقت وطن و دشواریان خشیت خوف که است و کاهنان در عرب جاغیه بودند که  
جسایز با ایشان رجوعی بود و خبرهای راست و دروغ با ایشان میرسانیدند و دعوی علم غیب میکردند پس آنحضرت از شدت این حال رسید که مباد این  
قبیل باشد اما این ترس پیش این حال بشنیدن آوازها و دیدن روشنی با محتمل است اما بعد از نشاء ده ملک و نزول قرآن و ظهور انوار وحی بسی بعید است زیرا  
که در این صورت آن حضرت ترا علم ضروری به نبوت حاصل شده دیگر این ترس چه احتمال دارد و لهذا قاضی ابوبکر بن العربی این احتمال را باطل کرده است و الله  
اعلم ضالت خدیجه کلا بر کف خدیجه این چنین نخواهد بود و والله لا ینفیک الله ابدا بصم تخانیه و سکون خا و حجه و کسری و سکون یا از خزی بکسر ظاهر میسر است  
یعنی بجز اسکن رسوایان و اندک ترا خدا تعالی همیشه و بجای عمل و نون نیز و ایت است از حزن و یار این تقدیر بقوت و زای مصوم یعنی محزون و غمگین نمیکرد و خدا  
تعالی ترا انک لفصل الهم زیرا که برستی تو هر آنکه صله و چون میکنی و هم را یعنی قرابت از قصد الهی و است و راست میگوئی سخن را و در بعضی روایات زیاده کرده  
این را که بودی الامانه و ادا میکنی امانت را و تحمل کل و بر میداری کرانی را و کل بفتح کاف و تشدید لام نقل و کرانی از هر چه برداشته نشود و معنی خیال نیز  
آید و اتفاق بر ضعیفان و غیر بیان و یتیمان نیز داخل کل است و اشتقاق وی از کلال است بفتح کاف سستی و ماندگی و در فتح الباری گفته که کل کسی که شغل  
نیت در کار خود و کسب المعده و کسب میکنی معده و را یعنی از کسب و تجارت بخوری و این مع بود و در عرب و بضم تانیر و ایت است یعنی در کسب  
معماری غیر خود را یعنی مالی میدی مردم را که بدان کسب و تجارت میکنند و صرف میکنی مال را در وجه خیر و بعضی مراد به معده و هم فقیر میدارند که در حکمیت  
است که تصرف نیت مراد را یعنی فقر را در کسب میدادی با او مال ایشان و تصرفی الضیف و معانی میکنی همان را تقری بفتح فقه سکون قاف از قری بکسر  
قاف و را به معنی جوانی کردن و تعیین علی نواصب الحنف و یاری میدی خلق را بر حوادث حق یعنی هر که بجا دهنه در مانده میشود مثل قرض و مال و بیت مدسکینی  
و یاری میدی او را و را با می بخشی او را از آن و رطه و نواصب حق بجهت آن گفت که بجا دهنه ناحق مثل اسراف و غضب و مانند آن در مانده نشود که اعانت  
در آن مذموم است استدلالی کرد خدیجه رضی الله عنها انصاف آنحضرت بکارم اخلاق و حمایه صفات بر عدم اصابت کمرویات در دنیا و دین و این از  
غایت خاست و معرفت خدیجه و جزالت دای او بود و چگونه نباشد که مدتها می دید و صحبت آنحضرت بود و صلی الله علیه و آله و سلم و اول کسی که حقیقت  
ایمان آورد و دوست و همپس را با وی مشارکت دین صفت نیت رضی الله عنها انطلق به خدیجه الی و دقه پیش رو آنحضرت را خدیجه بسوی و رقیه  
بفتح و او را و قاف ابن نوفل بن عم خدیجه پسر عم خدیجه زیرا که خدیجه بنت خویلد بن اسد بن عبد العزی و وی و رقیه بن نوفل بن اسد و وی مردی بود که نظر  
شده بود از جاهلیت و انجیل را زبان عربی ترجمه میکرد و دیگر کسیده و اعمی گشته فقال الله یا ابن عم اسمع من ابن اخیت بر گفت خدیجه بر  
و رقیه را می پسر عم من بنو از برادر زاده خود آنچه میگوید یعنی از آنحضرت این بروش عرب است که در مجاورت یکدیگر را برادر و برادر زاده و هم و این که  
خوانند اینجا با در زاده خوانند بجهت کسرس و می و بعضی گفته اند که در سه در مرتبه و الله آنحضرت بود و صلی الله علیه و آله و سلم فقال له پس گفت  
مر آنحضرت را در قریه این احی ما از وی ای برادر زاده من چه چیزی بینی فلجی و رسول الله پس خبر داد و رقیه را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خبر  
ما دای جز چیزی را که میدید و مشایخ طریقت این را ساند میگیرند برای عرض و قایع و مقامات بر سران خود فقال و دقه هلاکنا مؤس الذی انزل  
الله علی موسی پس گفت و رقیه این ناموس و فرشته است که فرستاد خدا تعالی بر موسی علیه السلام و در روایتی تل بشدید معلوم و مجهول آمد و ناموس  
و صاحب هر کسی را گویند که مطلع بشد بر باطن امر وی و بعضی گفته اند ناموس صاحب سرخیز و صاحب سرش را جاسوس خوانند و مرا و اینجا جبریل علیه السلام  
و علی موسی گفت ز علی عیسی از جهت عظم شأن موسی و جامعیت کتاب و شریعت و می اگر چه ذکر عیسی مناسب تر بود بدین نصرت یا لیتنی فیها جذا عی  
کاشکی میبودم من در وقت نبوت و دعوت نوح و ان و قوی و جوع و یغیم و ذل محله اصل در بهایم که سفندی را گویند که در سال دوم و کاوسی را که در سال سوم  
پوشیده که در سال چهارم باشد و اینجا مراد جوانی و قوت است لیتنی کون حیا کاشکی من میباشتم زنده اذینخرجک فومک و قتی که بیرون آرند ترا هم  
تو فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او منجی هم آیایرون آندکان من اندایشان قال لخم گفت و رقیه ای بیرون خواهند کرد  
له یات و یعلق بمثل ما جئت به الا عودی نیا و در هیچ مردی بر گز مانند آنچه آورده تو یعنی نبوة و شریعت مگر آنکه دشمن داشته شد آن مرد  
و در روایتی الا و دی یعنی هر که پیغمبر شد او را کافران دشمن شدند و آید اگر دشمنان بدر کف هومک و اگر در مایه بار و نه تو یعنی در آن ایام که تو دعوت کنی و قوی  
تو ترا در مقام این نشوند و بارند و من زنده باشم انصرک نصره خود را یاری میدهم ترا یاری دادنی سخت میباشد از دفع بهره و سکون زای بر نبوت  
شده اندیش و دقه ان قوی پسر و نک نکر و در بقه که میرانیده شد بفتح شین و بلفظ معلوم از ثوب معنی در نک کردن و در اصل تعلق کردن  
با چیزی بدانکه در ایمان و رقیه بان حضرت خلا فی نیت و لیکن در صحبت خلاف است اگر این واقعه بعد از نبوت نبوت است صاحبی است و اگر در مایه



احوال است چنانکه ظاهر است صحابی نیت و الله اعلم و فتنی الوحي و بعد از آنکه وحی بر آنحضرت آمد و نبوت ثابت شد فتور پذیرفت و وحی و انبیا می آمدن باز  
ایستاد و فقرت سستی و زمان میان دو پیغمبر و ما اینجا با انبیا و وحی از پیاپی آمدن است و مدتی تاخیر شدن در آن و فتور در اصل منبأی اضعف بعد از قوت  
و سکون بعد از حدت است و گفته اند که مدت فتور سه سال بود و بعضی شش ماه گفته و بعضی دوین سال و شیخ ابن حجر گفت مراد بفتور و نمی میان نزول اقرار  
باسم ربک و یا ایها المدثر هم می گیرند نیت بلکه تاخیر نزول قرآن جبرئیل می آمد اما قرآن نمی آورد و گفته اند که حکمت در فقرت وحی و تاخیر وحی آن بود که تا بزرگ  
از آن حضرت خوف که عارض شده بود و حاصل شود شوق و انتظار بنیت و درست که ولدا بر پیاپی نفرستاد و نه نوشت سلامی و کلامی نفرستاد و تحقیق  
علیه این مقدار از حدیث بخاری و مسلم روایت کرده اند و زاد البیاض و زیادت کرده است بخاری بن ابی حنیفه النبی تا آنکه اندو بکین شد پیغمبر  
صلی الله علیه و آله و سلم فیما بلغنا در آخر رسیده است ما را از احادیث داله بر وجود و حق این کلام می از او بیان حدیث است که در میان آورده  
خوفا غدا منه مراد آنکه میزدی من و دوس شواهی الجبل اندو بکین شد آن حضرت آنچنان اندو بکین شدنی که با مدد کرد آنحضرت و کشت چند بار تا با بیان  
اقتدار سرای که بهای بلندی یعنی میخواست که از بالای که بهر خود را بیدارد و هلاک کرد و از جهت فقرت وحی و غایت محنت فراق و شدت اشتیاق فکلا الوحي  
بند و ف جبل لکی یلغی ففسه منه پس هرگاه که برآمد بالای که بهی تا بیدارد خود را از کوه و دزد و بهضم ذال و کسر آن بالای هر چیزی منبأی الجبرئیل پیدا شد  
و ظاهر محنت ملو و جبرئیل فقال پس گفت یا محمد انک رسول الله حقاً بر سبب که تو فرستاده دانی برایی ظاهر این کلام در آن میکرد که خوف و اندیشه  
آنحضرت از کفایت و مانند آن بود و لیکن ممکن است که مراد آن باشد که چون تو رسول خدای بر حق از همه کفایت امین باش و عاقبت کار تو به وجه در دنیا و  
آخر خواهد بود اگر چه محنت و اتلا در میان آید فیسکن لذلک جاشد پس می آمد ازین سخن ترس دل وی فی الصراح جاش بر آمدن دل از ترس و اضطراب بهمه و وحی بهمه  
و فقرت و قرار گرفت نفس مبارک وحی و عن جابر انه سمع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یحدث عن فقر الوحي روایت از جابر که  
شنید آنحضرت را که حکایت میکرد از فقرت وحی فرمود فبیننا انما امشی معک صوامع السبل و پس در آنای آنکه من میروم شنیدم آوازی از آسمان و ففت  
بصری پس بر دوشتم میانی خود را فاذا الملك الذی جاء فی الجواهر قاعد علی کرسی بین السماء و الارض پس ناگاه فرشته که آمده بود در آنجا حاضر شد  
بر خنجر میان آسمان و زمین فجلثت منه و عبا پس ترسانیدم من از وی ترسانیدنی جا شایم و بهمه و مثله ترسانیدن حق هویت الی الامراض  
تا آنکه افتادم من بر زمین فجلثت اهلی پس آمد من اهل خانه خود را فقلت ذملونی ذملونی بجامه پیچیده را بجامه پیچیده را و بعضی روایات زلفونی یکبار  
و در روایت دیگر درونی آن نیز معنی ترسید است از ظاهر معنی جامه بر بالای جامه پوشند فملونی پس بجامه پیچیده را فافتل الله پس فر فرستاد خدا  
اتالی یا ایها المدثر فافتل من ای مدیحه پیچیده پس پیچید و دعوت کن خلق را و ربک فکبر و پروردگار خود را بزرگتر از یعنی از خلق ترس و عظمت  
کن و ثبات فظهر و اما وحی خود را پاک کن از سخاست و بعضی گفته اند مراد بر ثبات صفات نفس است و تطهیر کفایت از اجتناب زنا و الوجب فاهجر  
و یلید بر ترک کن مراد شکر است و عبادت او ثبات و نفس ثبات نیز تفسیر کنند و مال یکی است قدحی الوحي و تنایع پیر کرم شد وحی و پیاپی آمدن گرفت  
متغف علی و عن عایشة ان الحادین هاشم و ابنت از عایشه که حارث بن هشام که صحابی است و برادر ابی جهم بن هشام اسلام آورد پیش از فتح  
صاحب حکام اخلاق بود در جاهلیت و اسلام سال رسول الله رسید پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم کیف یاتیک الوحي چگونه می آید ترا و وحی فخاله  
الله پس گفت پیغمبر خدا ایضا یا نبی مثل صلصلة الجرس که گاهی می آید مانند آواز جرس که طنین دارد و صلصلة را صل اول آن پس بر آید چون بار بار  
جسب باندیده شود و آوازها در یکدیگر داخل کنند بعد از آن اطلاق کرده شد بر آواز که از طنین دارد و بعضی گفته اند که صلصلة آوازی که پیچیده و در اول و بهمه  
انگردد و کربال و تحقیق تشبیه وحی بآن برای تغنیم عامه است و هو الله علی و این قسم وحی سخت ترین آن بود بر من در فهم مقصود زیرا که فهم معنی از کلام مثل صلصلة  
مشکل تر است از فهم کلام مردی بتجارب مسمو و فیکصم معنی پس منقطع میشد یا قطع کرده میشد ملک یا وحی از من میخند و حین عند ماقال و حال آنکه تحقیق باید که  
از آن وحی چیزی را که گفت فرشته و قیسم بفتح تهمانیه و ضم آن و کسر صا و بهضم تخانیه و فتح صا و بهضم تخانیه و قیسم بفتح تهمانیه و ضم آن و کسر صا و بهضم تخانیه و قیسم  
قطع با وحی و این جا بغایت یعنی اگر چه ملک منقطع میشد اما علاقه هنوز باقی میبود و لایقاً بقابل فی الملك و جلا و گاه کاهی مثل یکدیگر برای من نشتر بصر  
بردی چنانکه مشهور است که جبرئیل بصورت دجی طبعی می آمد فیکلف فلی ما یقول پس سخن میکرد و مافرشته پس یاد میکرد چیزی را که میگفت و گفته اند که برای  
استفاده و استفاد میانی شکل و سابع مناسبت شرط است و اینجا بدو طریق بود کاهی ملکیت جبرئیل و روحانیت وحی به آنحضرت غالب می آمد و آنحضرت را  
از بشریت غایب می ساخت این نوع اول است و کاهی بشریت آن حضرت بر جبرئیل غالب می آمد و جبرئیل متصف به وصف بشریت می شد و این  
نوع ثانی است و این بر تقدیر است که صلصلة آواز وحی باشد چنانکه ظاهر جارت حدیث ناظر بر آنست و معنی یکویند که این صلصلة آواز جبرئیل بود  
و حکمت در تقدیم وحی آن بود که تا آن حضرت را بآن جانب آورد و فرج کند و وحی سمع او را و در وحی جای خیر نماند و وحی باشد بود برای جمع هم و تو



آند فانتظی منطلق الی فاطمه پس رفت رنده بسوی فاطمه برارضی الله عنهما و خبر کرد که وی بر سر خود بود و فاطمه شعی پس پیش آمد فاطمه در  
حالی که میدود و دستانش میزند و ثبت النبص علی الله علیه و آله و سلم ساجد و بر جای ماند آنحضرت سجد کند و حق الله عنه تا آنکه انداخت  
فاطمه رضی الله عنهما آنرا از بالای آن حضرت و اقبلت علیهم تسبیح و در وی آورد فاطمه بر آن بختگان در حالی که دستانش میزند ایشان را و برین قوت و سیمت فاطمه  
و شرف کرامت دوست که با وجود صغر سن بر روی ایشان را و دستانش را بر حال عرض بوی شد فاطمه فوض مولی الله صلی الله علیه و آله و سلم  
الصلوة قال پس گفتم که تمام کرد آنحضرت نماز را صلی الله علیه و آله و سلم گفت اللهم علیک بقیش خداوند بر تو باد که بگیری قریش را از آشنایانیکه  
ترکند از ایشان و مستمندان و عذاب کنی ایشان را قلش است بار کرد این دعا را و کان اذا دعا عائلتها و بود آنحضرت چون دعا میکرد و میخواند خدا تعالی را  
دعا میکرد و بار و اذا سال سائلین و چون سوال میکرد و میطلب چیزی را از خدا تعالی سوال میکرد و بار و بعد از آنکه علی العموم دعا کرد بخصوص این شقی که شقی الی  
بودند نیز پیش کشید و گفت اللهم علیک بعموم هشام نام آنی جبل لعین است و عنبه بضم عین و سکون تا بن و بعه بفتح و او مشبه بفتح شین و سکون یا  
بن من بعه برود و برادر است و الولد یعنی بضم عین و سکون و فاقیه و امسه بفتح و غلام و عنبه بضم عین و غلام و بضم عین و تخفیف می بین الولد این  
اشقیاب و دند که سر کرده مشرکان و مومنان بود و دند آن حضرت برای ای ایشان بسیار صبر کرد و تحمل و زید و چون وقت آمد و وفات آنی در رسیدگی ای عمل خود رسیدند  
و کار با مضائقه لطف حق کرد چه مواسا یا کند چه نکند از حد بگذرد و سوا کند قال عبد الله گفت عبد الله بن مسعود که راوی این حدیث است فوالله لقد دایم هم  
یوم بدی پس بخدا سوگند بر آمیختن تحقیق دیدم ایشان را ملاک شده و بر زمین افتاده روز جنگ بدر که معجوا الی القلبی بر کشیده شدند و انداخته  
شدند بسوی چاه قلب بدی چاه که در بدر بود فی الصرح قلبی چاهی سرگردان که فیه قال رسول الله یرکفت یخیر فیما صلی الله علیه و آله و سلم و اتبع  
اصحاب القلبی لحنه و دینی فرستاده شد این چاه را که در چاه انداخته شدند لعنت و خطاب گزشت ایشان که ما وعده خداست یا فیتیم شایم یا فیتیم و تحفه کلام در کتاب  
الجهاد گذشت و انداختن این همه مشرکان باعتبار اغلب است و الا میگویند که عماره بن الولید در بدر بود بلکه در جبهه مدو عقبه بن ابی معیط بعد از رجوع از بدر گذشت  
و امیر بن خلف بسبب آن کس کردن و کران شدن وی در چاه انداخته شدند چنانچه در کتب سیرت مذکور است متفق علیک بما که درین حدیث اشکال کرده اند که  
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون در نماز بر جا ماند با وجود اثابت نجاست بر پشت شریف وی و جواب داده اند که آن حضرت ندانست که چه چیز بر پشت وی  
مناده اند پس بر جای خود مانده و بخت کرده اند که پس چاه بعد از علم نجاست قضا نکرد پس فیه جواب میگویند که نماز نقل بود و وقت دیگر آگاه کرده کرد  
باشند و اگر فرض بودیم وقت موعود بود که در چاه باشند و لیکن میگویند که اگر میکردند نقل کرده میشد زیرا که نماز فرض نجاست میکند و حال آنکه یکس نقل نکرد و بعضی میگویند که  
کسی را که داشت شده او را در آشیانی نماز آنچه که در ابتدا مانع انعقاد است فاسد میکرد و نماز او و باین حدیث استدلال میکنند بآن و بخاری نیز هم برین  
و عمل ابن عمر نیز همین بود و الله اعلم چون میدید بر جامه خود خونی در نماز می نهاد و جامه را از بر و میکشید و نمازی که میکشاد و او عایشه را هاتک رو بر  
است از غایت بدست می کشید گفت یا رسول الله هل فی علیک یوم کان شدم یوم اجد آیا آمده بر تو روزی که بود سخت تر از روز احد سختی با آنحضرت  
رسیده بود که دندان شریف مجروح شد و منج خود در رخساره مبارک خلیه و چیز یاد دیگر که در حدیث آینه بیاید فقال لقلیق فومک پس گفت  
آنحضرت بر آن تحقیق دیدم از قوم تو آنچه دیدم و کان است ما لقیتم منهم یوم العقبه و بدو سخت ترین آنچه دیدم ازین قوم روز عقبه است عقبه بفتححات راه  
میان کوه و نظامه آنست که مرا و بعقبه مکانی است که در منا است و جمره بدان مضاف است و او را جمره العقبه میگویند چنانکه در کتاب الحج گذشت  
و آنحضرت در موسم حج آنجا استیاد و قبایل را دعوت کرد و چنانکه عادت شریف بود که در موسم و جماع دعوت میکرد و مردم را ترغیب ترغیب مینمود  
آنحضرت از آنجا بجانب ثقیف رفت و این عبدالله بن جهمانیه بعد و ابی الف بعد از وی لام مکور قیل تخانیه بن کلال بضم کاف شخصی بود از رؤسای  
ثقیف و این دعوت کرد چنانکه فرموده اند اعرضت فغنی وقتیکه عرض کردم نفس خود را علی بن حیدر یا لیل بن کلال فلم یجبنی الی ما اددت پس پاسخ نهاد مرا  
آنچه خواستم یعنی قبول نکرد دعوت و سلام ما و جابلان و بی خردان آن مکان ایذاها کرد و دند و آنحضرت را مسکمازد و دند و خون آنرا خواستند  
فاظلفت انما مفهوم پس رفتم و روان شدم من حال آنکه اندوه کسینم علی دجی رفتم بر روی خود یعنی حیران و منموم که در غی یا بجم که گجای رومی آورم  
جیت زور اغیب روز دیوار سنگ باری بار و نه بلای در دندان از در و یواری بار و فلم استغنی الا بقرن الثعالب پس بوی  
نیادم که مومنی که نام وی قرن الثعالب است بفتح قاف و سکون ما و نون که آنجا میقات اهل نجد است و او ساقرن الانا نیز کوسید  
خوفت داسی پس بر دهم من سر خود را فاذا ابنا بصا بنه فدا الطلحی پس ناگاه من طاب و مقرون با بری ام که به تحقیق سایه کرده  
است مرا فظرت فاذا فها جبر مثل پس ناگاه کردم پس ناگاه دران ساجد بر نیل است فنادانی پس آواز داد مرا جبر نیل فقال ان الله  
قد سمع قول فومک پس گفت بدستی خدا تعالی شنید سخن قوم ترا و ما و علیک و بشنید آنچه و کردند بر تو و جواب بتو دادند بتکذیب











عليه واله وسلم استيقظ پس خواب کرد آنحضرت بعد از آن بیدار شد و هویضک و حال آنکه خند میکند آنحضرت قائل فقلت ما یضحکک گفت  
ام حرام پس گفتم من چه چیز خندانید ترا یا رسول الله قال ناس من امتی عرضوا علی غزاة فی سبیل الله گفت آنحضرت که جمعی مردمان از امت من عرض  
کرده شدند بر من منووده شدند مرا در خواب غزا کنند گمان اند در راه خدا یو کبون شیخ هذا الجوی سوار میشوند آن مردمان میان این دیو و پشت آنرا هیچ  
بمثله و موحد و مفتوحین در آخر حیم میان کف و پشت و میان هر چیز و بلندی ریکت ملوکا علی الامة سوار میشوند بر دریا مانند ملوک بر تختها او مثل  
الملوک علی الامة شک راویت و معنی هر دو عبارت یکی است و مرا در شب نشستن بر کشتی است یکلوس ملوک بر تخت فقلت ام حرام میگوید پس گفتم  
من یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم دعا کن خدا یار که بگردانم از این طایفه که سوار میشوند دریا را برای غزایند عالمها پس دعا کرد آنحضرت اجریم  
را بیا بچه درخواست کرد و در وضع واسه منام پیرنیا و آنحضرت سر مبارک خود را پس خواب کرد و استیغظ و هویضک پیر بیدار شد آنحضرت و حال آنکه  
خند میکند فقلت یا رسول الله ما یضحکک قال فام من امتی عرضوا علی غزاة فی سبیل الله كما قال فی الاولی چنانکه در بار اول گفت که سوار میشوند  
بر پشت دریا مانند ملوک بر سر بریا فقلت یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم قال انت من الاولین گفت آنحضرت تو از نخستینانی از اینها ظاهر شد  
که جامع که بار دوم منووده شد و جز آن جامع بود که در باخسیتین منووده شدند یعنی همیشه نوبت به نوبت بر دریا نشینند و غزا کنند و تو از آنجامه خواهی بود که در اقول این  
که اگر کنند فکبت پس سوار شدم حوام البحر فی زمن معاویة بر دریا بقصصه از زمان معاویه ظاهر عبارت است که در زمان امارت وی بود و باین رفته  
ما حی و قاضی عیاض و اکثر برانند که در وقت امانت وی بود در خلافت عثمان بن عفان و غزای فرس سه شان و عشرین کذا ذکره السیوطی فصرعت عن  
دابتها حین خربت من البحر یفلکده شام حرام بر زمین از پشت چاروازی وی بکامی که بیرون آواز دریا هلاکت پس پلاک شد و بر در راه خدا متقی علیه  
و عن ابن عباس ان حمادا قدم مکه راویت از ابن عباس که ضما و کبر ضما و معجمه و ضم آن و دال و آخر قدم آورد و کما و کان من اندش و ع  
بفتح حمزه و سکون ز او کسر دال و فتح شین معجمه و ضم نون و حمزه و تا در آخر از دیارین است و این مرد در اصل از آنجا بود و میگوید که بان حضرت پیش از بعثت آشنا  
بود و یار بود و بعضی ضمام بهم در آخر ولایت کرده اند و بعضی گفته اند ضمام غیر ضما است و ضمام از و فدی بن سعد بن کبر بود و هر دو این ثعلبه اند و ضما و بدل بر  
متطیب افنون کر بود و طالب علم و کان یقی من هذا الوجه و بود ضما که افنون میکرد و این با و مرا و علی است که از اسب جن میرسد و جن را هیچ خوانند با اعتبار  
و دیده میشوند چنانکه با و ضمع سفهاء اهل مکه یقولون ان محمدا یحجون پس شنید ضما و بخردان اهل مکه را که میگویند محمد دیوانه شده است فقال لوانی دایت  
هذا الرجل پس گفت ضما و اگر به بنیم من این مرد بهتر باشد لعل الله یشفیه علی یدی شاید که خدا تعالی تندرستی دهد او را بر دست من و بسبب من  
قال فلقیه پس گفت ابن عباس پس پیش آمد ضما آنحضرت را و دید فقال یکنه یا محمدانی و فی من هذا الوجه بدستی من افنون میگویم ازین با و دهل لك  
آیا هست ترا رغبت در افنون من و در و رشتن این علت فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم ان الحمد لله بدستی ساس و شایش  
بهره مر خدا راست بخند و نشیند محمد میگوید خدا را بر ذات و صفات وی و شکر میگویم بر نعمتهای وی و یاری میجویم از وی بتوفیق ذکر و عبادت و طاعت وی  
پس هدیه الله فلا ضل له کسی که راه ناید و بقصد برساند انکس خدای پس نیت میگوید که اگر کنند و از راه بر نده او را و من یضله فلا هادی له  
و کسی که راه گرداند او را خدای پس نیت میگوید که راه نماند و بمنزل مقصود رساننده او را اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان  
محمد عبده و رسوله اما بعد این کلمه بعد از شهادتین و خطبهها مذکور و مشهور است چنانکه در کتاب الجمع که شت خاست آنحضرت که خطبه بر خوانده  
و عطف و نصیحت آن شخص لیکن همین قدر پس کرد و آنحضرت بصیرت جواب ضما و گفت و این کلام خواند که قابل این عقل عقلا باید و تو هم جنون و اسب جن با کرد  
مرا بر ده حال می جمال بنود و شهادت آورد و بر رسالت و اشارت بانکه مجنون نیست فقال عد علی کلماتک هؤلاء پس گفت ضما دکان حضرت باز گردان  
بخوان این کلمات خود را فاعادهن علیه و تقول الله یثابره که در خواند این کلمات بر ضما و پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم ثلث مراتب بار  
فقال لقد محبت قول الکلمة و قول النصیحة و قول الشرا یکنه ضما و تحقیق شنیده ام من قول کاتبنا و قول ساحران و قول شاعران را فاصبحت  
مثل کلماتک هؤلاء پس شنیدم از این کلام تو و لقد بلغن قلموس البحر و تحقیق رسیده اند این کلمات میان و محکم آنرا قلموس و سطر دریا که آب آفتاب  
عمیق تر است و قس به معنی غوطه خوردن است در دریا و قلموس غواص ها است و یکنه الجلیلی خطی الاسلام به دست خدا تا بجست کم تر از اسلام قال گفت  
پس عباس مبادید پس بایست که ضما آنحضرت را و مسلمانان دواء مسلم و فی بعض نسخ المصابیح بلقاء قلموس البحر و در بعضی نسخهای مصابیح یخنین  
واقع شده بلقاء بجای بلغن و قلموس بنون و عین جمله بجای قلموس بنون و عین و یکنه و یکنه فی روايات الحديث و شیخ حمی القین نووی در شرح صحیح مسلم  
گفته که این لفظ را هر دو نوع ضبط کرده ایم قلموس بنون و عین و وجود در اکثر نسخ بلاد این است و قلموس کاف و میم و مشهور در روایات است  
و در غیر صحیح مسلم و قاضی عیاض گفته بعضی قلموس روایت کرده و شیخ ابوالحسن گفته قلموس است و تو زبانی گفته قلموس البحر خط است

الکتاب

و تصحیف است و دوم ولایت و نزد بعضی قاضی سر تقاب و همین نیز آمده و ناعوس در کتب مشهوره گفت مذکور نیست و ذکر حدیث ابی هریره و جابر بن سمرة  
و ذکر حدیث ابی هریره و حدیث جابر بن سمرة که در اول یک حدیث بطلان کبری است و الاخر در اول حدیث دیگر انقضای عصا بدقی باب الملائک  
در باب ملاحم و هذا الباب خال عن الفصل الثالث الفصل الثالث عن ابن عباس قال حدثني ابو سفیان بن حرب من مینه الی فی گفت  
ابن عباس حدیث کرد مرا ابو سفیان حدیثی که رسیده است از دهن وی بسوی دهن من یعنی مشافهه بی واسطه میان من و وی قال انطلقت فی المدینة الی  
کافت بیخ و بین رسول الله گفت بفرستم من در مدتی که بود در میان من و میان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا و مدت صلح حدیبیه است فبینا انا بالکتاب  
افجی بکتاب من النبی صلی الله علیه و آله و سلم الی هقل پس در انسانی اگر من بکتاب شام بودم ناگاه آمد کتاب آنحضرت بجانب من و من بکتاب را  
و سکون قاف و کبریا و سکون را و قاف نیز میگوید نام بادشاه روم و کان حمية الکلبی جاء به و بود و حمية کلبی فتفتح وال و کسر آن که از مشاهیر صحابه است  
از قبل که نام آن بنی کلب است آورده بود آن کتاب را فدفعه الی عظیم بصری پس رسانید و حیه آن کتاب را بجان و مقدم بصری که از اعظم امرا می  
بود و بصری بضم موحده و سکون صا و حمله نام شهری از شهرهای شام فدفعه عظیم بصری الی هقل پس رسانید عظیم بصری بر قل و بمنی حکم کرده  
بودند بدجیه که تو این را بعظیم بصری میرسانی و وی بر قل میرساند فقال هقل هل ههنا احد من قوم هذا الرجل الذی یؤمن بالله منی پس گفت قل  
ایا هست اینجا هیچ یکی از قوم این مردی که دعوی میکند و میگوید که وی پیغمبر است قالوا نعم گفت مردم آری هست اینجا یکی از قوم آن مرد که تجارت آمده است  
فدحیت فی نفر من قریش پس خوانده شد من در جاغله از قریش که مقدار سی کس بودند و بعضی بیت گفته فدخلنا علی هقل پس در مدینه ما بر هر قل داخل  
بین دیدیم پس نشاندیم و در پیش هر قل و بلفظ فاطسنا معلوم نیز خوانده اند یعنی امر کرد بشناختن فقال ایکم اقرب نسبا من هذا الرجل الذی یؤمن  
الله منی پس گفت هر قل کدام یکی از شما نزدیک است از وی نسب ازین مرد که میگوید که وی پیغمبر است قال ابو سفیان فقلت انا گفت ابو سفیان پس کفتم من  
نزدیکترم در نسب ازین مرد فاحسوفی بین دیدیم پس نشاندند ما در پیش هر قل و اجلسوا اصحابی خلفی و نشاندند یاران مرا پس پشت من آمد دعا بتوجه پسر  
خوادم هر قل مرتحان خود را که زبان رومی و عربی هر دو میدانست فقال قل لهم انی سائل هذا عن هذا الرجل الذی یؤمن بالله منی پس گفت هر قل بر مرتحان  
بگویم یاران او ما که من سوال میکنم این را یعنی ابو سفیان را از احوال این مرد که میگوید وی پیغمبر است فان کذبی فکذبوه پس اگر دروغ گوید من پس دروغ گوید  
اورا و بگوئید که دروغ میگوید قال ابو سفیان و ایها الله لا تخافه ان یؤثر علی الکذب لکذب ابوسفیان سو کند بخدا اگر منی بود ترس این که نفل کرد  
شود از من دروغ برآیند دروغ میگویم من بر قل بحبت عداوتی و مخالفتی که باحضرت دهم در آن مدت تا وی نشان صدق نبوت آن حضرت نشان نمیداد و دروغ  
بوی کرد و الله قال لئن جاهدت هر قل مرتحان خود را اسلحه کیف حسبه فیکم بر سر اورا که چگونه است حسب آموز در میان شما قال قلت گفت ابو سفیان  
کفتم هوفینا و حسب وی در میان ما خداوند حسب است و در صحیح البخاری فکیف حسبکم فیکم بر سر اورا که چگونه است حسب آموز در میان شما قال قلت گفت ابو سفیان  
خود و این شامل است نسبتا نیز و مراد این نباشد که در میان قریش از همه فاضلتر و برگزیده تر بوده اند قال گفت هر قل هل کان من ابائهم من ملک پس آیا  
بوده است از پدران این مرد هیچ پادشاهی قلت لا کفتم خبر داده است قال هل کفتم تلهمونه بالکذب قبل ان یقول ما قال گفت بگوئید که قبل از آنکه بگوید آنچه  
میگوید و یا دروغ گفتند پیش از آنکه بگوید چیزی که میگوید بگوئید که این یعنی پیش از دعوی نبوت دروغی از وی ظاهر میشد و او را متمرد و دفع میداشتند قال  
قلت لا گفت ابو سفیان کفتم متمرد میشدیم اورا بکذب پیش ازین قول قال و من یقصد کفتم هر قل و کیت که متابعت میکند اورا و ایمان می آرد بوی پیش از  
الناس امر بضعفاء هم اکبر و بزرگان را با ضعیفان و خردان و مرا با شراف ایما اهل نخوت و کبرند و الا کیت شریف تر از اولاد با شرف مثل عباس حمزه  
و علی و جعفر و دیگران اکبر قریش مثل ابی بکر و عمر و دیگر صحابه از قریش که پیش از سوال هر قل ایمان آورده بودند قال قلت گفت ابو سفیان کفتم بل بضعفاء هم  
بکبر ضعیفان مردم ایمان آورده و در روایت ابی اسحق انجین آمده که گفت متابعت کرده اند ضعفا و مساکین و احداث اما خداوندان انسا و شرف شریف  
نگردانند و این محمول بر اکثر و اغلب است قال اینید و ان لم یضفون کفتم هر قل ایافزون می شوند مردم روز بروز و طبیعت وی یا کم میشوند قال قلت  
گفت ابو سفیان کفتم لا بل یزید و ان کم نمیشوند بلکه افزون میشوند قال هل یقتل احد منهم عن دینه بعد ان یدخل فیه من خطبه الله گفت هر قل ایلا یزید  
یشود و بیرون می آید یکی از اینها بعد از دین و دین او از جهت برضائی و نافرینش با شرفی درین اورا قال قلت لا گفت کفتم فی مرتبه و دینی برآید  
قال هل قالتموه کفتم هر قل برآید قال می کنید شما بوی قلت نعم گفت آری قال میگویم قال گفت فکیف کان قتالکم ایاه پس چگونه باشد قال شالو  
قال قلت یكون الحرب بیننا و بینهم مبالا گفت کفتم می باشد جنگ میان ما و میان وی مانند و گویا که گاهی آن پرست و این تنی و گاهی این پرست و این تنی  
بضیاب منا و نصیب منه می یابد و می یازد و می یایم و از وی می نیایم از وی می نصیب میرسد و گاهی میرسد از ما بوی قال هل یضرب کفتم هر قل  
ایما می زند و می حردی و صلی که نمیکند و بوجوه فانی میکند قلت لا گفت نمیکنند و دروغی نمیدانند و المدة لا قدر می ما هو صانع فیها و اندوی

درین دت صلح دینی یا سیم که چکنده است درین مدت یعنی در میان ما و وی صلحی است ما اینچنانیم میدانیم که وی چه کرده است برقرار خود است یا غدر کرده است قال والله لکنی من کلمة اذ دخل فیها شیئا غیر هذا گفت ابو سفیان بخدا سوگند میکنم که من از این سخن که در بارم در وی چیزی بخیران که یعنی هیچ سخن که در وی نیست نقض و عیب بجانب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم باشد نتوانستم در او و جز این که که در وی احتمال نسبت غدیر قال هل قال هذا القول احد قبله گفت هر قل پس آیا گفته است این قول را هیچیک پیش ازین مرد کسی از قوم شما دعوی نبوت کرده است قلت لا گفتم گفته است این قول را هیچ یکی پیش از وی لشکر قال لئن جاهد قل لم یترکت من قل مرتجان خود را بگو مرا و را یعنی ابو سفیان را فی سالتک غصبه فیکم بدستی می پرسیدم ترا از حسب اینم در میان شما فوجت انده فیکم و حسب پس گفتی تو که وی در میان شما خداوند حساب است و کذلک الوصل تبث فی احساب قومها و همچنین جماعی پیغمبران را نیکو می شوند در احساب قوم خود و اشرف آن و سالتک هل کان فی آبائک ملک و پرسیدم ترا آیا بود در پدران وی هیچ پادشاهی فوجت ان لا پس گفتی تو که بنود قلت لو کان من آبائک ملک پس گفتم من در دل خود اگر میبود از پدران او پادشاهی قلت دجل یطلب ملک ابائک میگفتم مردیت که میطلب ملک پدران خود را و سالتک عن اتباعه اضعافهم ام اشراهم و پرسیدم ترا تا با بجان او که کیا از ضعفا مردم اند یا اشراف و اگر باند قلت بل ضعفا هم پس گفتی تو که بلکه ضعفا مردم اند و هم اتباع الوصل و همین ضعفا اند تا بجان پیغمبران که مبادت می نمایند با ایشان اما اگر بکر کر قرا رجا و نگه باند مردم و موقوفه از نیل این سعادت و مبادت و مساقبت بدان تا آخر که عاجز شوند و راه بر آمدن تنگ کرد و مضطر شوند بر آمدن در اسلام و سالتک هل کتم تلمونه بالکذب قبل ان یقول ما قال و پرسیدم ترا آیا بودید شما که تحت میگردید او را بدو و سخن پیش از آنکه بگوید چیزی که گفت یعنی پیش از دعوی نبوت فوجت ان لا پس گفتی تو که تحت منی گردیدم او را بدو رفوع پیش ازین فوجت انه لم یکن لیسع الکذاب علی الناس ثم ینذهب فیکذب علی الله پس شناختم و دانستم من که نسبت معقول و مقصور که ترک کند در رفوع گفتن را بر مردم پس از آن برود و پس دروغ گوید برخدا و سالتک هل یوفد احد منهم عن دینه بعد ان یدخل فیه مضطه له و پرسیدم ترا آیا باز میگرد و هیچ یکی از مردم ازین این مرد بعد از آمدن در دین بجهت مکروه داشتن مردین او را فوجت ان لا پس گفتی تو که باز نمیگرد و کذلک الایمان و همچنین است حال ایمان که بیرون نمیرود و اذ خالط بشاشه القلوب و تمی که بیا میزد لذت و حلاوت و انشراح وی و لهما اگر رنگ ایمان قرار بست و اگر یکی باز گشت ایمان در درون دل وی در نیامده و قرار نگرفت و باز نیامده طایفه صوفیه قدس الله سرهم که الغانی لایرد الی او صافه و سالتک هل ینبذون ام یفصون و پرسیدم ترا که روز بروز افزون میشوند تا بجان او یا کم میکردند فوجت الخ میفیدون پس گفتی تو ایشان افزون می شوند و کذلک الایمان حتی یتیم و همچنین است دین و ایمان که افزون میشود تا آنکه تمام شود و کامل گردد و سالتک هل قاتلتموه و پرسیدم ترا که آیا قتال می کنید شما با او فوجت انکم قاتلتموه پس گفتی تو که شما قتال میکنید او را فکون الحرب بینکم و بینة بصلال پس می باشد جنگ میان شما و میان او مانند دلو با نیال منکم میگیرد وی از شما و تنالون منه و میگیرد شما از وی و کذلک الوصل تبثی و هم چنین پیغمبران قتل و متهم کرد انده میشوند با عدای دین نمیکنند له العاقبة بهتر می باشد مراجعت پیغمبران رافح و نصرت در آخر کار و غالب می آید و این ایشان و سالتک هل یعدو و پرسیدم ترا آیا عهد می کنند و بد عهدی میکنند آن مرد فوجت انه لا یعدو پس گفتی تو که وی غدیر نمیکند و کذلک الوصل لا تعدو هم چنین پیغمبران غدر نمیکند و سالتک هل قال هذا القول احد قبله و پرسیدم ترا آیا گفته است این قول را یعنی دعوی نبوت را هیچیک پیش از وی فوجت ان لا پس گفتی تو که گفته است قلت لو کان قال هذا القول احد قبله قلت دجل انتم یعول قبله پس گفتم من که میگوید که میگفت این قول را کسی پیش از وی میگفتم مردیت که اذما میکند بقولی که گفته شده است پیش از وی قال ثم قال گفت ابو سفیان پس ترکت هر قل و پرسیدم ترا یا امر که چه چیز امر میکنند آن مرد بشما قلنا ان نعیم با اتفاق یا امرنا بالصلاة و الزکوة و الصلة و العفاف امر میکنند را بنماز و زکوة و صلا و امرنا با زانی و حرام قال ان یک ما تقول حقا فاندینی گفت هر قل اگر هست آنچه میگوئی تو راست پس بدستی و تحقیق وی پیغمبر است و قد کنت اعلم انه خارج و تحقیق بودم من که میدانستم که وی بیرون آید است و لما ک اظنه منکم و کان منی بر دم او را از شما و دانستم هر قل بر بیرون آمدن آنحضرت با خبر از کتب قدیم بود و بیک کمانت و نجوم نیز بود و چنانکه در صحیح بخاری آمده که گفت هر قل نظر کردم در نجوم و دیدم ملک خان را پس پرسیدم کسیت در می است که خان میکند گفتند که عرب اند که خان میکند و لو انی اعلم انی اخلص الیه لاحبب لقله و اگر میدانستم که من میدانستم رسید بسوی وی هر آنکه دمت میدشتم دیدن او را و لو کنت عند الفسلف عن قد میوه و اگر میبودم نزد وی هر آنکه می شستم هر دو پای او را و لیبلغن ملکه ما تحت قدمی و هر آنکه میرسد ملک می زمین را که زیر پر دو پای من است که ملک روم و شام است ثم دعا بکتاب دعوی الله پسر طلبید بر کتاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقرأه پس خواند آن کتاب را متفوق علیک و قد سبق تمام الحدیث فی باب الکتاب الی الکفا و تحقیق گفت تمام حدیث در باب الکتاب الی الکفا از کتاب الجهاد و در صحیح البخاری آورده که هر قل غلطی روم را در سری





و ازین بود که مگر کسی میگوید چنانکه خاصیت نفس است بعد از آن اطمینان پذیرفت و از اینجا معلوم میشود که این براق مخصوص بحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم و نیز بعضی روایات آمده که این براقی است که ابراهیم بر آن سوار شده و در بعضی سوار شد ندیدی سایر انبیا و صحت این سخن است و الله اعلم بیض خطوط و عند طوف می نهاد این براق کام خود را نزد نهایت منتی بصر خود بعضی استدلال کرده اند باین بر آنکه رسیدن او با آسمان بیک کام باشد زیرا که نظر هر که بر زمین است آسمان میرسد پس رسیدن او بر آسمانها در مسافت کام باشد غفلت عکیده پس برداشته شدم و سوار کرده شدم من بروی و درین عبارت اشارت باینکه سوار شدن آن حضرت بر براق به محض اعانت الهی و قدرت وی بود و ممکن است که گفته شود که حامل و صلی الله علیه و آله و سلم بر آن جبرئیل بود بقول ملکوت خود و اینجایی که بعدی نیست چه جبرئیل واسطه بود در وصول فیض الهی و در و وحی بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و این نوعی از خدمت ه فدام ملوک میکنند و جبرئیل درین شب چاکر و دولت و غاشیه دار آن سرور بود و در روایتی آمده است که جبرئیل رکاب آنحضرت گرفته بود و میکشید نام براق در دست داشت فانطلق بی جبرئیل پس بر در جبرئیل حتی اتی السماء الدنيا تا آنکه آمد آسمان فرود تر از حدیث قصه اسرار اعلی کرد و از اینجا گمان برده اند بعضی که معراج در غیر شب اسرار بود و این دلالت دارد بر آنکه سوار سی تا بر آمدن آسمان بود و بعضی گمان برده اند که بعد از رسیدن به مسجد اقصی بزبانی نموده شده که بدان بر آسمان رسید و در روایتی بر داشت او را جبرئیل بر بازوی خود و با آسمان برد و الله اعلم فاستفتح بر طلب بر جبرئیل کشادگی در آسمان را قیل گفته شد یعنی در بان آسمان گفتند و پرسیدند من هنا کیت این قال جبرئیل گفت جبرئیل منم جبرئیل هیل و من معک گفتند و کیت با تو قال محمد گفت جبرئیل با من محراب قیل و قد ارسل الیه گفتند بطریق استفهام و تحقیق کسی فرستاده شده است بوی وی یعنی محمد که با تو آمده است طلبیده آمده است یا بخود آمده است قال نعم گفت جبرئیل آری فرستاده شده است کسی بسوی وی و بعضی گفته اند که سوال از آنست که آیا معبوث شد آنحضرت و وحی فرستاده شد بسوی و درین سخن نظر است زیرا که امر بعثت صلی الله علیه و آله و سلم مشهور بود در ملکوت چه جای سوال از آنست و قول اول نیز خالی از معنی نیست چه معلوم است که هیچکس بی اذن و امر الهی همراه جبرئیل با آسمان نرود و احسن احوال آنست که سوال ایشان بطریق استعجاب و استبشار بعروج و قیوم آج حضرت بود و این قول ظاهر و احسن است و انب است بقول وی قیل مرحبا بدفعهم المحیی جاء ففتحهم مرحبا به محمد پس خوش آمدنی آمد و معنی مرحبا آمدن مکان فرار و ففتح پس گشاده شد در آسمان قرآن عظیم احادیث ناطق اند بآنکه آسمان را در هاست و میگویند که آن در مقابل و محاذی بیت المقدس است و قول فلا سفح سلطان خرق و استیام بان باطل است چه قدرت پروردگار تعالی همه را شامل است و آسمان مثل اجسام دیگر است و همه قابل خرق و استیام اند و دلایل که بر آن اقامت کرده اند همه مدخل و معلولند و چون آسمان را در ثابت شد خرق و استیام نیز لازم نیاید فلما خلصت فاذا فیها آدم پس هنگامی که رسیدیم و در آمدیم در آسمان پس ناگاه در آن آسمان آدم است فقال هذا ابوه آدم فسلم علیه پس گفت جبرئیل این پدرت آدم نیست سلام ده بروی و گفته اند که امر جبرئیل آنحضرت را بسیار است سلام بر انبیا بهجت تعظیم تواضع و شفقت بود بر انبیا و لاجرم هر چه جبرئیل گوید از جانب حق گوید و چون آنحضرت صلی علیه و آله و سلم در علو و رفعت بمقامی رسیده بود که فوق آن ممکن و متصور نباشد محال آن بود که تواضع کند و شفقت نماید و نیز گفته اند که چون آن حضرت روی در عبور داشت در حکم قایم بود و انبیا چون در مقام خود ثابت بودند حکم قاعد داشتند و قایم سلام میگوید بر قاعد اگر چه فاضلتر باشد از وی فسلمت علیه پس سلام دادیم بر آدم و سلم علیه السلام و در جواب سلام داد آدم ثم قال مرحبا بالابن الصالح والنبا الصالح پس گفت آدم مرحبا بپسر صالح و پیغمبر صالح و صفت کرد آدم و تمام انبیا که مذکورند درین حدیث آن حضرت را بشما و از اینجا معلوم میشود که صلاح مرتبه عظیم و مقامی رفیع است و پروردگار تعالی نیز در کتاب مجید وصف کرده انبیا را به ان و گفت و کل من الصالحین و کل احدنا صالحین و صلاح صدفنا است و شتمن انصاف است بتمامه آنچه صالح کرد و اند قلب را از کمالات و صفات جمیل بحقیقت آن چنانکه حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه در فروع الغیب فرموده اند صلاح فای عبادت بکلیت از وجود هستی خود که تا شائیه از هستی باقی است فساد است و چون فای الله کامل شد بقا باقی نیز کامل خواهد بود و اکمل افراد آنحضرت سید السادات و افضل کائنات است صلی الله علیه و آله و سلم و علی اله و سایر النبیین و ال کل و سایر الصالحین ثم صعد بی حتی اتی السماء الثانية بهر بالا بر جبرئیل مرا و آمد آسمان دوم را فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل و من معک قال محمد قیل و قد ارسل الیه قال نعم قیل مرحبا بدفعهم المحیی جاء ففتحهم فلما خلصت اذ انجی و عیسی چون رسیدیم با آسمان دوم ناگاه این دو پیغمبر عیسی و عیسی یساده اند و ما انبا خالد یحیی و عیسی پس این فلان اند زیرا که خواهر بریم در خانه ذکر علیه السلام بود و باین نسبت ذکر یا کفالت مریم میکرد قال هذا یحیی و هذا عیسی فسلم علیهما گفت جبرئیل این سیمانی است پس سلام ده بر ایشان فسلمت فداس سلام دادیم بر ایشان پس جواب سلام دادند و قد قال یحیی و عیسی مرحبا بالابن الصالح والنبا الصالح مرحبا به برادر صالح و پیغمبر صالح ثم صعد بی حتی اتی السماء الثالثة فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل قیل و من معک قال محمد قیل و قد ارسل الیه قال نعم قیل مرحبا بدفعهم المحیی جاء ففتحهم فلما خلصت اذ ابوسف

قال هذا يوسف فسلم عليه فودع قال مرحبا بالاخ الصالح والنبی الصالح ثم صعدني حتى في السماء الرابعة فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل  
 قیل ومن معك قال محمد قیل فذا رسل الله قال نعم قیل مرحبا به فنعلم الجئی جاء ففتح فاذا ادریس فقال هذا ادریس فسلم عليه  
 فسلمت عليه فرد ثم قال مرحبا بالاخ الصالح والنبی الصالح انكره ادریس از آباء انحضرت است لیکن بسیار همه را بدان یکدیگر ند و چون ابوت  
 آدم و ابرهیم مشهور تر و روشن تر بود ایشان را بن الصالح گفتند ثم صعدني حتى في السماء الخامسة فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل قیل من  
 معك قال محمد قیل فذا رسل الله قال نعم قیل مرحبا به فنعلم الجئی جاء ففتح فلما خلصت فاذا هادون قال هذا هادون فسلم عليه  
 فسلمت عليه فرد ثم قال مرحبا بالاخ الصالح والنبی الصالح ثم صعدني حتى في السماء السادسة فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل قیل  
 ومن معك قال محمد قیل فذا رسل الله قال نعم قیل مرحبا به فنعلم الجئی جاء ففتح فلما خلصت فاذا موسی قال هذا موسی فسلم  
 عليه فسلمت عليه فرد ثم قال مرحبا بالاخ الصالح والنبی الصالح فلما جاؤا من هیکل بن سحار می گذشتیم از پیش موسی که می کرد موسی قیل لعلنا  
 بهیکلک گفتند موسی را چه خبر که ایند ترا و باعث برکریه تو چیست قال ابکی لان غلاما بعث بعدی گفت موسی میگریم از جهت آنکه کوئی فرستاده شد بعد از من که  
 بدخل الجنة من امتی اکثر من بیدخاها من امتی در آید بهشت از امت می بیشتر از آن کسان که می در آید بهشت ما از امت من علی گفته اند که نبود و گریه می  
 علیه السلام بهجت حدیث فضیلت پیغمبر و است وی زیرا که حدیث موم است از اتحاد مؤمنین و کشیده شده است از ایشان و آیهی جان فکیف انکس که بر کردید او را خطای  
 تعالی و کلام کرد با وی و از گفت با وی بلکه از سبب آنچه فوت شد در موسی علیه السلام را از اجری که مرتب میکشت بروی دفع در جات بسبب چیزی که واقع شد از آن  
 اواز مخالفت امر و توقف در امثال آن که موجب تقیص اجور ایشان شد که مستلزم نقص اجراست علیه السلام زیرا که هر چه غیر را هیچ کس است که تجتبی وی کرده و بعضی  
 گفته اند که این محمول بر رقت وی علیه السلام بر امت خود و شفقت بر ایشان بود بسبب آنکه متعین نشدند بمناجعت وی چنانکه متعین شدند این امت در محراب مناجعت پیغمبر خود  
 و رسید کثرت ایشان کثرت این امت و تحقیق بناده شده است لغت و رست شفقت در دلهای پیغمبران بر اعم خود و بیشتر از آنچه حدیث دیگران نموده شده است پس که می  
 کرد موسی علیه السلام بسبب رست بر امت خود درین ساعت که وقت افضال وجود و کرم است شاید که حق سبحانه و تعالی بر ایشانی بربکرت این ساعت و بعضی گفته اند که مقصود  
 موسی را داخل هر دو راست بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بلکه تا معان و بی شترند و می در آید در بهشت بیشتر از آنکه می در آید از لسان دیگران و اما قول موسی که گفت کوئی  
 فرستاده شد بعد از من نه بر سبب تقیص و استحقار شان وی است صلی الله علیه و آله و سلم بلکه تنوید و تعظیم قدرت پروردگار و عظم کرم وی سبحانه و تعالی اعتبار آنچه بود  
 آنحضرت و آن حسن و اعطای آنچه هیچ یکی از پیشینیان را با وجود کبر سن نداده بود اکثریت سواد امت وی از اعم دیگر و گاهی غلام میکشید و مراد قوی  
 طرب و شاب مراد میدارند اگر چه در سن کهنه باشد و لهذا اهل مدینه آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم شاب می گفتند و ابوبکر صدیق و اهل مدینه با وجود آنکه  
 صغرسن بود از آنحضرت پیر می میگفتند ثم صعدني الى السماء السابعة فاستفتح جبرئیل قیل من هذا قال جبرئیل قال ومن معك قال محمد قیل فذا  
 بعث اليه قال نعم قیل مرحبا به فنعلم الجئی جاء فلما خلصت فاذا ابراهيم قال هذا ابوك ابواهم فسلم عليه فسلمت عليه فرد التلا ثم قال  
 مرحبا بالابن الصالح والنبی الصالح ثم رجعنا الى مدرة المنتهى بئر برشته شدم من موسی سدره المنتهی که نام درختی است در آسمان بنعم و بیخ او در آسمان  
 ششم است و سدره در لغت بمعنی درخت کنار است و منتهی بحیث آن کویند که علوم خلایق از طایفه و چیز نیم منتهی بدان میشود و چنانکه از آن گذشت که پیغمبر صلی الله  
 علیه و آله و سلم بیت چنان کرم در تیره قریب برانده که در سدره جبرئیل از باز ماند اشارت بآست فاذا انتهی مثل قلال هجر پس ناگاه میوه آن مانند کوزه های  
 بهر است نبق بفتح نون و کسر با و بقاء بر درخت کنار و قلال کسره فاف جمع قلد بضم قاف آوند بزرگ و هجر بفتح هاء نام موضعی است قریب مدینه که گویای  
 بزرگ میباشد چنانکه در حدیث قلین آمده و اذا ورفها مثل اذان القيلة وناکبا ن بکمای اوما نند کوشهای فیلان است فیل کسره فاف فتح یا جمع فیل  
 چنانکه دیکه حج دیکه این تشبیه قدر فهم عامه و قیاس عقل است و الا بزرگی وی بیرون از محضر است قال هذا مدرة المنهى گفت جبرئیل این سدره  
 المنتهی است مقصود جبرئیل یا تعلیم و تعریف آن مقام است و اشارت بدان و بشارت آنحضرت بموصول باین مقامی که منتهی عقول و علوم خلایق است یا  
 اعتدال از مغایرت خود و باز پس گردیدن از مصاحبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیت بکف از فراموشی مانده بماندم که نیروی بآلم نماند  
 اگر یکسر موسی بر تر پشم فروغ تجلی بسوزد پر م فاذا اذ بجهة افاد پس ناگاه آنجا چارچوبی است فلان باطنان و ظهران ظاهران و دوجوی باطن اند  
 و دوجوی ظاهر قلت ما هذان یا جبرئیل گفتیم بیت این دو نور ظاهر و دو نور باطن ای جبرئیل قال اما الباطن فلان فلان فی الجنة گفت جبرئیل  
 اما دو نور باطن دو نور بیت در بهشت طبیعتی گفته که یکی سبیل و دیگری کوز است و در شرح ابن فرشته گفته یکی کوز و دیگر نور الحیة و باطن از آن جبهه کویند که  
 در بهشت روند و از وی بیرون نمی آیند و بعضی کویند از آن جهت باطن کویند که عقل بکنه و صفا بیزد و اما الظاهران فالنیل والفرات و اما دو  
 نور ظاهر پس نیل و فرات ظاهراست که مراد نیل مصر و فرات کوفه است و حکم حدیث اینها از پیغمبر می بر آید و بر زمین می افتند و روان می روند در وی

و شیخ جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع در باب نیل و فرات احادیث آورده و متضمن عجایب و غرایب که متعجبند عقول در آن و بعضی گفته اند که این  
 از باب تشبیه است که آب ایشان در لطافت و ندرت و منافع بشت است یا انبیا توافق است که این دو هنر دنیا و آخرتی و هنر بهشت  
 است در نام کذا فی شرح ابن الملک و اندک علم قد دفع فی البیت المحمود پسر نود و شش برای بیت محمود آن خانه است در آسمان بهر مادی  
 خانه که بکس که فرض کرده شود افتاد آن بر زمین است بر خانه می افتد و ذکر می در حدیث آید و بیاید لغایت با فاء من خسر و اناء من لبن و اناء  
 من عسل پسر نود و شش در من آوندی از می و آوندی از شیر و آوندی از شکر تا اختیار کنم هر کدام یکی از اینها را که خواهم فاخذت اللبن پس گرفتم شیر را  
 و خوردم از آنه جز و عسل را فقال فی الفطره پسر گفت جبرئیل شیر فطره یعنی دین اسلام که مخلوق اند مردم بر آن و گفته اند که لبن در آن عالم مثال این  
 دو علم است حتی اگر کسی در خواب بیند که شیر میخورد و تعبیر آن بود که از دین و علم منتفع و محفوظ گردد و بمناسبت آنکه غذای آدمی را ابتدا از آن است و بخت  
 صفاء و لطافت و ندرت و کوارائی آن افاضت علیها و امتکات و بر فطره خواهی بود و است تو را اما تمام الحباثت و مادر شر و فساد است و در حدیث دیگر  
 آمده است که گفت جبرئیل اگر تو شراب میخوردی فساد میشدی و است تو اگر خمر در آن زمان مباح بود و خصوصاً خمر حنبت اما تعبیرش دین جهان این بود و کل  
 اگر چه شیرین و شافی است اما لطافت شیر و کوارائی وی زیاده بر آنست و در حدیث آید و ذکر عمل نیت همین دو اناء خمر و لبن مذکور است و ازین حدیث  
 معلوم میگردد که آوردن این سه ظرف بالای آسمان بود و در حدیث آید آمده که نزد آمدن مسجد اقصی بود و ظاهر آنست که در هر دو مقام بود و در بیت المقدس  
 نماز خمر و لبن و بالای آسمان اناء خمر و لبن و عسل و اندک علم قد فرضت علی الصلوة خمسين صلوة کل یوم پسر فرض کرده شد پس پنجاه نماز را هر روز  
 فوجعت فموسی پس بر گشتم از درگاه پس گذشتم موسی علیه السلام فقال بما امرت پس گفت موسی و پرسید از من چیز امر کرده شدی تو فقلت لا امرت  
 بخمسين صلوة کل یوم پس گفتم من امر کرده شدم پس پنجاه نماز را هر روز فقال ان امتك لا تستطيع خمسين صلوة کل یوم پس گفت موسی بدرستی امت تو نمی  
 تواند بجای آورد پنجاه نماز را هر روز وانی والله قد جوبت الناس قبلك و بدرستی من بخدا سوگند از موده ام مردم را پیش از تو و در یافته ام که در بشت  
 استاق تکلیف سخت است بر طبیعت ایشان و عالجت بنی اسرائیل اشداً لمعالجة و علاج کرده ام بنی اسرائیل را سخت ترین علاج و اصلاح پس پذیرفتند  
 فادجج الی دیک پس برگرد و برو بسوی پروردگار خود فاماله الثقیف لا تمک ان امک کن درخواست کن پروردگار را سبکی و آسانی برای امت خود  
 فوجعت فوضع عنی عشرين یوم پس برگشتم و رفتم درگاه پروردگار پس بنا دو کم کرد ازین ده نماز را و چهل ماند فوجعت الی موسی فقال مثله پس باز  
 برگشتم بسوی موسی پس گفت مانند آنچه گفته بود با را اول که امت تو نمیتواند گذارد و چهل نماز از موده ام مردم را فوجعت فوضع عنی عشرين یوم باز گشتم درگاه  
 پس بنا دو کم کرد ازین ده و دیگر را پس سی ماند فوجعت الی موسی فقال مثله پس باز دهم نزد موسی پس گفت مانند آن که گفته بود فوجعت فوضع عنی عشرين یوم باز گشتم  
 پس بنا دو پروردگار تعالی ده دیگر بیت ماند فوجعت الی موسی فقال مثله فوجعت فوضع عنی عشرين یوم باز گشتم فوجعت فوضع عنی عشرين یوم باز گشتم  
 نماز هر روز فوجعت الی موسی فقال مثله فوجعت فوضع عنی عشرين یوم باز گشتم فوجعت فوضع عنی عشرين یوم باز گشتم فوجعت فوضع عنی عشرين یوم باز گشتم  
 امرت قلت امرت بخمس صلوات کل یوم فقال ان امتك لا تستطيع خمس صلوات کل یوم وانی قد جوبت الناس قبلك و عالجت بنی اسرائیل  
 اشداً لمعالجة فادجج الی دیک فاماله الثقیف لا تمک ان امک کن فادجج الی دیک فاماله الثقیف لا تمک ان امک کن فادجج الی دیک فاماله الثقیف لا تمک ان امک کن  
 موسی سوال کردم پروردگار خود را تا آنکه شرم زده شدم اکنون رجوع بپیش تو کرد و لکن ادعی واسلم و لیکن راضی میباشم و تسلیم میکنم امر آبی را یا تسلیم میکنم  
 و میسارم کار است را بخواه و توفیق وی طلبا جا و ذلت نادیده منادامضیت فریضتی پس بپنجامی که گذشتم از آن مقام اواز داد و از دهنده و گفت  
 گذاریدم و مقرر کردانیدم فریضه خود را و خففت عن عبادی و سبک گردانیدم فریضه را بر بندگان خود و نهادم بار ایشان متفق علیکم ۲ و عنی ثابت  
 البنا فی بعض ما تخفف نون تابعی مشهور است از اعلام بصره و فقهای ایشان اعیان اهل وقت خود بود لباس بی حریص پوشید و چهل سال در صحبت  
 انس بود و اصحاب کتب سته از وی روایت دارند و انس گفت مر جبر اقل است و ثابت از مصابیح خبر است عن انس روایت میکند ثابت از انس ان  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال که آنحضرت گفت انبت بالبراق آورده شد مرا براق و هو دابة ابيض طویل فوق الحمار و دون  
 البغل و براق چهار پایه است سفید و از بالای حمار و پائین استر افیع حافه عند منتهی طرفه می افتد سموی نزدیکت صحتی نبت  
 بیت المقدس پس سوار شدم براق را تا آنکه آمدم بیت المقدس را بفتح میم و سکون قاف و فتح دل شد و نیز آمده فبطته بالملقه لفق و ربطها بالانبياء  
 پس بتم براق را بملقه در سجده می بستند براق را بان حلقه پیغمبران حلقه سکون لالم فتح نیز آمده و ربطها بقایه و تحانیه هر دو روایت است در باب  
 موت راجع حلقه و دیگر اصول بعضی ذکر نظر معنی قال که دخلت المسجد گفت آنحضرت پسر در آمدن من در مسجد فصليت فید و کعتین  
 پس گذاردم در وی دو رکعت و تحقیق فوت شد این ها وی را ذکر است آن حضرت انبا را بخت اختصار یا ذمول چنانچه در حدیث اول ذکر دخول

بیت المقدس ترفیت شده بود و در حجت نجافی جبرئیل با ناء من بخیر و اناء من لبن پتیر بر روی آدم می آورد مرا جبرئیل اوندی از نزد آوندی از شرف غایت  
 اللین پس اختیار کرد و برگزیدم من پتیر را فقال جبرئیل لحقنا الفطرة پس گفت جبرئیل اختیار کردی تو فطرت را و دین را از حرج بنا الى السماء پتیر بالا بردی  
 را ربوبی آسمان و مساق مثل عناه و را ند را وی مثل معنی این حدیث که گذشت چنانکه میفرماید قال گفت آنحضرت فاذا ابا آدم پس ناگاه من گذشتم بآدم  
 و رسیدم بوی فوج بی پس ترجیب کرد آدم بن و مر جانی گفت و دعا بجای مخیر و دعا کرد مرا به نیکی و قال في السماء الثالثة و گفت در آسمان سیوم خلا  
 ابا یوسف پس ناگاه من بایوسف چنانکه در حدیث سابق نیز هم چنین بود اذ اهو اعطى شطر الحسن ناگاه یوسف داده شده است شطر حسن را فوجب بی  
 و دعا بجای پس ترجیب کرد یوسف بن و دعا کرد مرا بجای شطر معنی نصف و معنی جزوی از شئی نیز آید نصف باشد یکمتر از آن و معنی حبت و سوس نیز آید و  
 مراد اینجا جزو است و اگر معنی حبت حمل کنند نیز درست است یعنی داده شده است حبتی از حسن و طریقی بزرگ از آن و با جمله ثابت شده  
 است در شان حسن یوسف علیه السلام و صباحت و سی چیری که می اندازد در دهن که وی را درین باب جزوی عظیم از همه فزون تر بود و درین قصه  
 روایتی آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود رسیدم مردی که احسن خلق الله بود و افزون بود از خلق در حسن چنانکه قرص نسبت بسایر کواکب  
 بازتر می شدی آورده در جامع خود از انس بن مالک که فرستاد خدای تعالی هیچ پیغمبر را مگر خوب روی و خوش آواز و هست پیغمبر شما خواهد  
 بود و خوشتر از آن نیز از همه پس حدیث معراج مخصوص بغیر آن حضرت باشد چنانکه بعضی گفته اند که منظم در عموم خطاب داخل نمی باشد و شیخ ابن حجر کی در  
 شرح شمایل گفته که از تمام ایمان بآن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنست که اعتقاد کند که جمیع تشویرها هر صورت هیچ آدمی از حسن و لطافت آنچه  
 شده در وی چنانکه جمیع نشده در باطن سیرت هیچ کس از فضل و کمال آنچه جمیع شده در وی زیرا که ظاهر عنوان باطن است و حد و ضابطه در وصف  
 وی صلی الله علیه و آله و سلم آنست که هر چه جز مرتباً الوهیت است از فضل و کمال همه او ثابت است و هیچکس کا ملتر از وی و مساوی با و نیست  
 کسی کسب و ملاحظت بآراء مارزنده ترا درین سخن انکار کار مارزنده هزار که بیانه کائنات زدند یکی بخوبی صاحب عیار مارزنده صلی الله علیه و آله و سلم  
 حنه و جلال و فضله و کماله و لم یذکر بکاء موسی و ذکر نکرد را وی این حدیث کر سیتن موسی را علیه السلام چنانکه در حدیث سابق گذشت فقال في السماء  
 الثالثة و گفت را وی این حدیث در آسمان هفتم فاذا انا با بواهم مسندنا اظلمة الى البیت الحمد و در حالی که تکیه کنند است ابراهیم  
 پشت خود را بسوی بیت المعمور و اذا هوید خله کل یوم سبعون الف ملک ثلثا یعودون و ناگاه بیت معمور می در آید او را از برای طواف  
 هر روز هفتاد هزار فرشته پتیر باز نیک و ندان فرشته ها و نمی در آیند یعنی آنرا هر روز هفتاد هزار فرشته دیگر می آیند و در شرح حدیث سابق  
 شد که این بیت المعمور مساوات و مقابل خانه کعبه است و میگویند که این بیت المعمور همان خانه است که برای آدم علیه السلام فرو داده بود  
 باز برداشتنم ذهب فی المسد فی السنبی پتیر رده شد را بسوی سدره المنتهی فاذا و دقتها کاذان الفیله و اذ انماها کالقلل معنی این در حدیث  
 سابق معلوم شد فلما غشیها من امر الله ملغشی تغیرت پس هرگاه که پوشیده سدره را از امر الهی آنچه پوشید از انوار دیگر کون شد و رنگ دیگر گرفت  
 و در حدیث آمده است مثل پروانه که بر شمع می افتد و این از روی بود و بعضی گفته انوار بالهای فرشتگان بود و احد من خلق الله یسطیع ان  
 یمنعها من حسناتها پس نیت هیچکس از خلق خدا که تواند وصف کردن او را از خوبی او و لوحی الی ما اوحی و وحی کرد و حق سبحانه بسوی من  
 آنچه وحی کرد و آنرا جز خدا و رسول و وحی هیچ کس نداند و احوط و اقرب بصواب آنست که آنرا بر ابراهام و اجال که اند و به بیان و تفسیر آن تعرض نکنند  
 فرض علی حسین صلوة فی کل یوم و لیلته پس فرض کرد اند وی تعالی برین پنجاه نماز در هر روز و شب فقلت الی موسی پس فرمود اتم  
 از طواف آن مقام بسوی موسی در آسمانی که وی بود فقال ما فرضتک علی امتک پس گفت موسی چه چیز فرض کرد ایند پروردگار بر امت تو قلت  
 خمین صلوة کفتم فرض کرد ایند پنجاه نماز و در بعضی نسخ فی کل یوم و لیلته قال ادع الی ربک فبذلک الخفیف گفت موسی باز کرد بسوی پروردگار خود پس سوا  
 گش او را سبکی را فان امتک لا تطیق ذلک زیرا که امت تو طاقت ندارد و آنرا فانی بلطف بجای مرا عیال جویتهم پس بد رستی من از موده ام و تجربه کرده ام  
 بنی اسرائیل را قال فوجت الی ربی و قلت یا رب خفف علی امتی گفت آنحضرت پس باز برگشتم من بسوی پروردگار خود و گفتم ای پروردگار  
 من سبک کردن بر امت من فخط عنی حسنا پس کم کرد از من پنج نماز را فوجت الی موسی و قلت عطفی حسنا پس باز برگشتم بسوی موسی و گفتم کم  
 کرد پروردگار تعالی از من پنج نماز را قال از امتک لا تطیق ذلک فادع الی ربک مناله الخفیف قال گفت آنحضرت فلما ذل ادع بین ربی  
 و موسی پس هیش بودم من که بر میکشتم میان پروردگار من و میان موسی و هر بار پنج نماز کم میشد تا آخر پنج نماز مقرر شد حق قال تا آنکه گفت پروردگار  
 یا محمد الخ من حسن صلوات کل یوم و لیلته لکل صلوة عشر این نمازهای فرض پنج است هر نماز را و حنه است فذلک حسن صلوة پس باین حنات ایها حکم  
 پنجاه نماز دارند پوشیده ماند که ازین حدیث معلوم شد که پنج نماز کم کرد پس مرا حبت نه بار شد و از حدیث سابق ده ده معلوم شد و در آخر





غیرانه فکرانه وجد آدمی فی السماء الدنيا ذکر کرد که یا فت آدم را در آسمان نخستین که پادشاه است و او ابراهیم در آسمان ششم و در حدیث لوقل کذبت که ابراهیم را در آسمان هفتم دید و این اثبت و توفیق است زیرا که در حدیث جامع آمده است که دید او را که زنده بر بیت المعمور و بالجلد و دین سموات و دین انبیا و آن اختلاف گوید در احادیث واقع شده است و آن یا با شتاب روات است یا تواند که در هر دو آسمان دیده باشد قدر قال ابن شهاب فاحبزی فی ابن حزم گفت ابن شهاب پس خبر داد مرا ابن حزم بجا، جمله و زای میوه ان ابن عباس و اباحبه بقیع مصلی و شدیدی و حدیث بعضی به تخانیه گفته و بعضی بنون و مشهور بیا موحده است صحابی است الانضادی که انا یقولان قال النبی بودند ابن عباس و ابوحبه که میگفتند گفت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم ثم عرج بی حتی ظهر لی المستوی سمع منه صریحا لا قلام یسترا بالابرهه شد مرا تا آنکه ظاهر شد و بر آمد بجای بر آمدنی که می شنودم در وی آواز تلم که فرشتگان بدان تقدیر با و حکمای الهی می نویسند و از لوح محفوظ انتشاخ میکنند و کیفیت آن قلم را جبر خدا و رسول خدا نداند و حقیقت قلم خدایت که بدان نقوش و حروف پیدا شوند و فی قول و در حقیقت آن داخل نیست و قومی از متغلفه آن را تا و بیانات کنند و از ظاهر بر ظاهر و طریقه اسلام است که آنرا اصل بر ظاهر کنند و بوجوه قائل شوند و حقیقت آنرا حواله بعلوم الهی نمایند و الله اعلم فقال ابن حزم و ان فی حدیث ابن حزم و ان قال النبی صلی الله علیه و اله و سلم ففرض الله علی امتی خمین صلوة پس فرض کرد انید خدای تعالی بر امت من پنجاه نماز فرجبت بلك حتى مررت علی موسى فقال ما فرض الله لك علی امتك قلت فرض خمین صلوة قال فادع الی ربك پس رجوع کن بسوی پروردگار خود و انا انك لا تطیق پس تحقیق است فطاعت آن ندارند فرجبت پس باز کرد انید را یعنی سخن مرا فی الصراح رجوع بازگشتن و مراجعت باز کرد انیدن سخن یا فوضع شطرها پس بنهادم که نصف از او یا بعضی از ایشان این در شرح حدیث ثابت کذبت فرجبت الی موسى قلت وضع شطرها فقال داجع و بک مراجعت کن پروردگار خود را فان امتك لا تطیق لك فرجبت و در بعضی نسخ فرجبت نسخ است بجای فرجبت و این ظاهر است فوضع شطرها فرجبت الیه فقال انك الی ربك فان امتك لا تطیق ذلك فرجبت تجربه این عبارت از سابق ظاهر شده است فقال هی جنس و هی خمسون پس گفت پروردگار خدای این پنج نماز است بصورت دجیل و پنجاه است بمعنی در ثواب لا یبدل العول لدی تغییر و تبدیل کرده نمیشود قول بزود من و مراد یا عدم تبدیل فرضیت من است و بودن او حکم نمیدهد یا عدم تبدیل حکم با نگرینج در حکم پنجاه است بحکم بودن جنه بد و فرجبت الی موسى فقال داجع و بک فرجبت استخفیت من دجی ثم انطلق فی حقیقتی الی سدره المنتهی پیر برده شد مرا تا آنکه نهایت رسانیده شد تا سدره المنتهی انطلق و انتها هر دو بلفظ مجهول تصحیح کرده اند و خشبها الوان لا در سری ماهی پوشیده سدره المنتهی را رنگها که در منی یا بکم که حقیقت آن رنگها را داخل الجنة پیر برده شده من در بهشت فاذا فیها جنا بذل اللؤلؤ پس ناکاه و در بهشت کنبذ بای مروارید است و جاذب جمیع جنبه بضم جیم و سکون نون و صم موحده و در آخر فال حجره عمارتی بلند مدور چنانکه قبه و عامه بفتح با خوانند و ظاهر است که این معرب کنبذ است و در روایت مسلم آمده که سیر میکردم من در بهشت ناکاه و در آن جوی است که پر پرود کن و روی قبه است از مروارید کاواک و اذا قوا لها المسك و ناکاه خاک بهشت از مشک است یعنی خوشبویش مشک یا بحقیقت مشک است متفق علیه و عن عبد الله قال لما امری بر منول الله روایت است از عبد الله بن مسعود گفت هنگامی که شب برده شد پیغمبر خدا را صلی الله علیه و اله و سلم انتهى به المسدرة المنتهی به نهایت برده شد آنحضرت را تا سدره المنتهی و هی فی السماء السادسة و سدره المنتهی را تا ششم است و در حدیث مالك بن صعصعه کذبت که در آسمان هفتم است و میگویی کبج او در آسمان ششم است و شاخها در هفتم الیها ینتهی ما عرج به من الارض بسوی سدره المنتهی نهایت پذیریش و چیزی که بالا برده میشود از زمین از اعمال و علوم فیقبض منها پس گرفته میشود از وی بقدرت الهی فی آنکه ملائکه فوق آن روند و الیها ینتهی ما یهبط به من فوقها فیقبض منها و بسوی سدره المنتهی منتهی میگردد و چیزی که پادشاه فرستاده میشود از بالای وی از اوامر و احکام الهی تعالی پس قبض کرده میشود از وی و میگردد ملائکه که ایستاده اند آنجا و منتهی علوم خلق و عروج ملائکه است و لهذا سدره المنتهی نام کرده اند و آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم بالاتر از آن بچکر زفته و آنحضرت بجائی رفت که آنجا جانیست بیت برداشت از طبیعت امکان قدم که ان نه اسری بعده است من المسجد المحرام تا عرصه و جب که اقصی عالم است و کاسخا جلا فی جبت و فی نشان نه نامد سریت پس شگرف در آنجا پیچ بان نه از آشنای عالم جان پس ازین مقام قال گفت آنحضرت با ابن مسعود برای تائید قول خود که گفت و غیبها الوان قول خداوند تعالی در قرآن مجید اذ ینشی السدره ما ینشی و قتی که میپوشد سدره را چیزی که میپوشد یعنی چیزی که بکند آن نتوان رسید که چندانست و چون است مقصود و تعظیم و تکیه بر آنست و شاید که مراد بقول آن حضرت لا درسی بای نیز همین است بحقیقت عدم علم و درایت و در حدیث دیگر آمده است که بر هر برک و سی فرشته ایشان است که تسبیح میکند و آنجا از جازای سبزه که آنرا عبارت از ارواح انبیا و اولیا میدارند و آنکه فرمود قال فرامش من ذهب یا حبار تشبیه گفت و آن نوار نازک عالم ملکوت را تشبیه کرد و بفرشش بفتح فایرند مشهور که در شمع میگرد و در اینجا اشارتی است به تحقیق و محبت ملکوت و جبرانی و سرگردانی و سی بر نور قدس رب تعالی

در وایتی جبر و من و سبب یعنی خلق از زور نیر آمده و این نیز بر سبیل تشبیه و تمثیل است زیرا که بر درختان این جا نوران می آیند و می نشینند و من و سبب گفتن  
 نیت از صفا و ضیاء است و تواند که مراد حقیقت و سبب باشد و قدرت شامل همه چیز است و الله اعلم فاعطی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 سلم ثلاثین داده شد آنحضرت را در آن شب معراج سه چیز بحقیقت آنچه داده شد بوسی قلی الله علیه و آله و سلم در آن شب از مواهب علمی و عملی و اولی  
 و سرار و فیوض و برکات بیرون از حد حصر و احصاست و لیکن عبد بن مسعود این سه چیز بحیث شرف و کرامت که تعلق بامت دارند ذکر کرده  
 اعطی الصلوة الخمس داده شد نمازهای پنجگانه و اعطی خواتیم سورة البقرة و داده شد آیتها که خاتم سورة بقره است آمن الرسول بما انزل  
 الیه تا اخر سورة و مضمون آن ناظر است بحال رحمت خداوندی بر این امت مرحومه را تخفیف تکالیف از ایشان و عفو و مغفرت او را ایشان را و نصرت  
 وی را ایشان را بر کافران و غفلت لایشرک بالله من امته مشیئا المقدمات و امر زید و شد مر کسی را که شریک نمیکردند بخدا از امت و چیزی را که با  
 کبره که می در آید بر تکلیب آن را در آتش دوزخ جز و روشدت و اقحام در افکندن سختی عاصیان امت را از امر زید و به بهشت می در آید و داده  
 مسلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لقد دأبنتی فی البحر برأیة تحقیق میدانم من خود را که بودم در بحر کبیر جا  
 و سکون جیم موضعی است متصل کعبه که ما و دان کعبه در آن جا است و قریش تسالونی عن مسراهی و حال آنکه مشرکان قریش می پرسیدند ما را از شب رفتن بیت  
 المقدس از علامات و نشانیهای آنجا مناسبتی عن اشیاء من بیت المقدس لشد اثبتها پس سوال کردند ما را از چیزی از بیت المقدس که ثابت نماید  
 آنرا درین وقت پرسیدن ایشان از طریق این نیان فکرت کرد با ما کربت مشله پس اندوه کین کرده شدم من اندوهی که بگزاند و کین کرده  
 شده ام مانند آن فرخنده الله لی انظر الیه پس برداشت خدا بیت المقدس و نزدیک گردانید از این و برداشت حجاب را از آن و بنمود و مراد  
 حالی که نظرمی کنم بوسی آن و می بینم از بی حجاب مایسا لونی عن فیجی الا انما هم نمی پرسند قریش را از هیچ چیز که آنکه می آکا با هم من ایشان را و جز می بینم  
 هر چه می بیند و قد دأبنتی فی جماعة من الانبیاء و تحقیق میدانم خود را از بیت المقدس و جماعتی از پیغمبران فاذا مومنی قائم یصلی پس ناکاه  
 می بینم که موسی ایستاده است نماز میکند فاذا جعل ضرب پس ناکاه موسی مردیست سبک کوشش جعد مغرور می یار گردانم جودت هر دو  
 معنی می آید کاسی معنی جوده شعروا کانی جوده جسم به معنی اجتمع و می گانده من و جمال شئوه که بیا که وی از مردان شئوه است که نام قبیله است از بین  
 و اذا عیسی قائم یصلی ناکاه عیسی نیز ایستاده است نماز میکند و افرج الناس به مشها عوفه بن مسعود الثقی نزدیکترین مردم بوسی از روی شایسته  
 عروه بن مسعود ثقی است که نام یکی از صحابه است و در کتاب ببا لخلق گذشت که سرخ و سفید بود و لطیف بود چنانکه کویا آب از روی می چکید و اذا ابراهیم  
 قائم یصلی اشبه الناس صاحبکم مشابه ترین مردم با ابراهیم یار شامت یعنی فخره میخورد آنحضرت از صاحبکم ذات شریف خود را اگر که نیکو آن  
 جان دار تکلیف نیت نماز در وی چرا باشد جوابش آنکه انما صلوا الله و سلامه علیهم زنده اند بحیات حقیقی دنیاوی و چون زنده اند شاید که تکلیف نیز  
 باشد و نیز مرفوع در آن جان و جوب است نه وجود آن فحانف الصلوة پس رسید وقت نماز فاملهم پس امت کردم من انبیا را و این را  
 بانسبیا در بیت المقدس بود بعد از آن ایشان را بر آسمان بر زد یار و لوح ایشان را در آسمان تمثیل و متشکل با قندگر عیسی و در پس که بجد را رسانند  
 و الله اعلم فلما فرغت من الصلوة قال لی قائل یا محمد هذا ملک خازن النار فسلم علیه پس هرگاه که فارغ شدم از نماز گفت مرا کوئیده  
 ای محمد این کنجینه و آتش است پس سلام ده بروی فالتفت الیه پس باز گزیدم بوسی وی فبدانی بالسلام پس ابتدا کرد وی را بسلام و نگذاشت مرا که من  
 بروی سلام کنم از جهت وجود غلبه شوکت و رحمت آنحضرت بر نار و خازن وی فاختم طاهر چنان می نماید که این احوال بر آسمان باشد و تواند که امامت  
 آنحضرت را انبیا را بر آسمان نیز باشد و لیکن سیاق حدیث در آنست که در بیت المقدس بود و الله اعلم و واه مسلم و هذا الباب خال من الفصل  
 الثاني الفصل الثالث عن جابر انه سمع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول روایت از جابر رضی الله عنه که وی شنید آنحضرت را که  
 می گفت لما کذبنی قریش بنحای که نسبت بدو بخ کردند مشرکان قریش در قضیه اسرا به بیت المقدس و پسیدند ما را از نشانیهای آن مکان وقت فی  
 البحر استیا و من در حجر علی الله لی بیت المقدس پس روشن گردانید و نمود خدا تعالی مرا بیت المقدس را و در کرده پرده را میان من و وی چنانکه  
 دیدم آنرا بی شبه و احتمال دارد که بیت المقدس را برداشته پیش آنحضرت اینجا آورده باشند چنانکه در حدیث ابن عباس آمده است که گفت آنحضرت  
 پس آمده شد مسجد را و نهاده شد توده ارقع و این المذ و ادخل است در مجزه چنانکه حاضر گردانید شد تحت بقیس در طرفة العین نزد سلیمان علیه السلام  
 فظفقت الخبر هم عن آیا که در بیتا و من که خبر میدهم قریش از نشانیهای بیت المقدس و انا انظر الیه و حال آنکه من نظر میکنم بوسی آن متفق غلبه  
 بد آنکه دما حدیث معراج حدیثی بنا و در که حال روایت آنحضرت مرتب العزة را معلوم کرد و دو صحابه را و تابعین را اختلاف است در آن و قول  
 مختار ثابت آنست و بعضی گویند بدل وید و بدیل بدل و این انتن بدل است و تحقیق و تفصیل این در باب روحیه ائمه در کتاب به النجته و النار گذر



و تواتر که خبری داد و خرید و باشند فافهم الله اعلم ثم قال المریان لالوحیل پسر گفت آنحضرت آیا وقت نذر هر کس کردن را قلت بلی گفت آری وقت آن شد که کوچ کنیم قال فارتحلنا بعد ما مالنا الشمس گفت ابو بکر پس از خیدن آفتاب از مشرق بجانب مغرب یعنی بعد از وقت زوال و استعنا و پیرایه کرد ما و آمد و بنال ما سراقه بوالک که ابل که او را و جهات دیگر را در بنال ما بگذاشته بودند که هر که محمد را بیاورد و او را صد شتر بدیم و این سراقه بعد از رفع نکر بشرف اسلام مشرف شد قلنا قینا ابو بکر میگوید رضی الله عنه پس گفت من آمده شدم یا رسول الله یعنی کسی آمده بدیدن ما و گرفتیم با فقال لا تخنن پر گفت آنحضرت اندوه من و غم من و الله معنا بدرستی خدا با ما است بعضی عارفان گفته اند در فرق میان این قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و قول موسی علیه السلام که گفت ان می روی نظر شود آنحضرت سخت بر حق و لطف و کریمی اقا و پسر بنصر خود بر عکس حال موسی که نظروی اول بر نفس خود پس از آن بر حق افتاد و شهوات اول اتم و کامل است و موافق با رایت شیخ الارایت الله قبله ثانی با رایت شیخ الارایت الله بعد او بعد اول حال ابل جذب و حیوان است و ثانی حال استدلال و پیرایه و نیز آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم معنا گفت تا فقرای امت را تیر از آن بخصیبا شد و موسی علیه السلام می گفت و مخصوص بخود که داند چنانکه دارنی و از نا حقایق الاشیاء فدهما علیه البنی پس دعا کرد بر سراقه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فادقظمت بفرسه الی بطنها فی جلد من الاحصی پس فرو رفت با سراقه پیرایه پس وی تا شکم در زمین سخت ارتطام فرو رفتن دکل و در آمدن در کارسی که بیرون نتوان آمد از وی و جلبه بجم و لام مفتوحه بین درشت فقال فی واکما دعوتما علی پر گفت سراقه بدیستی من می بینم شما که دعا کردید بر زبان من فادعوالی پس دعا کنید برای سود من فوالله لکما پس خدا نگاه دارند و باری دهند هر شما راست ان و دعنا اطلب تا که دفع کنیم از شما طلب کا خرازا مدعاه النبی پس دعا کرد و مراور پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فحقا پس بست سراقه از آن محنت و در وایتی تبارد و کار کردند و مبار و فرو میرفت و نجات می یافت فجعل لایلی احدی الا حال پس در پستیا دسراقه که پیش نمی آید هیچ کی از کافران که در طلب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آمده بودند که میگفت که تیم ماهنا کفایت کرد و شدیدا در طلب یعنی پس است و دیگر طلب کنند من طلب کردم نسبت ایها کسی که او را می طلبی لایلی احدی الا دعه پس پیش نمی آید سراقه هیچ کی را اگر آنکه باز میگرداند و از متفق علیه ۲ و عن انس قال سمع عبد الله بن سلام بمقدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را و است از انس گفت شنید عبد الله بن سلام که یکی از ارجا یهود و عظامی ایشان بود خبر قوم آورد آنحضرت ما بمیدینه و هجره و هو فی ارض یمنی فخرجوا بحمد و حال آنکه عبد الله بن سلام در زینی بود که میچید میوه را از درختان یعنی در باغ و بنان خود بود میوه را در درختان می بردید و میچید مقصود بیان واقع است یا ما لعه است در آمدن او نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و استعجال وی در آن با وجود آنکه در کارسی بود و مجال فرصت تنگ بود و وی صفات آن حضرت را در قوریت خوانده تحقیق نموده منتظر طور نور نبوت بود و هم در روز اول قدم میان آورد بیت مدتی بود که مشتاق لقایت بودم و لاجرم روی زار دیدم و از جا رفتم فانی النبی پس پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم فقال انی سائلک عن ثلثه می گفت عبد الله بن سلام از برای تحقیق علامات و نشان صدق آن حضرت بدرستی من سوال کننده و پرسنده ام ترا از سه چیز که لا یعلمهن الا نبی میداند آن سه چیز را که کسی پیغمبر است فاولها انما الساعه عقی که از آن سه چیز است که چیست تخمین علامتهای قیامت و ما اول طعام اهل الجنة و چیست تخمین خورش بستبان که در اول در آمدن بهشت بخورند و ما یخرج الولد الی ابیه و الی امه و چیست که میکند فرزندان ابوس یبش یا بوسی یا درش و شبی میگرداند او را یکی ازین دو یعنی فرزند که کاهی در صورت شابه پدر می آید یا کاهی شابه مادر سبب چیست قال اخبرنی بهن جبرئیل آنوقت آنحضرت خبر داد را باین سه چیز جبرئیل اکنون همین باعث گفتن آن حضرت این سخن را بعد از تنذیه است مراور او که دان کوشش پیش وی را بوجود وی و نزول جبرئیل اما اول اشراط الساعه فادعوا فاحشرون الناس من المشرق الی المغرب اما تخمین نشانهای قیامت پس آتشی است که می برانگیزد و گرد می آید و مردم را از جانب مشرق بجانب مغرب شرح این را باب اشراط الساعه در نوشته است طعام اول طعام اهل الجنة و اما تخمین طعامی که بخورند از بهشتیان فزیاده کبد حوت زیاده جگر بایست و آن جگر باید د است او نیز بگو و طعام او در غایت لذت است بیان این نیز در باب صفه الجنة و اهلها گذشت است و اذا سبق ماء الی الجبل ماء الی المراه فخرج الولد و چون پیش میشود آب مرد آب را یعنی پیشتر در رحم می افتد میکند فرزندان او مانند میگرداند بخود و اذا سبق ماء الی المراه و چون سبقت میکند آب یعنی آب پدر را و در بعضی نسخ ماء الرجل مذکور است فخرج میکند زن فرزندان او مانند میگرداند بخود ازین حدیث معلوم میشود که سبب شبیه فرزندان به پدر با مادر سبقت آب یکی ازین دو است و از حدیث دیگر که در باب الغسل از کتاب طهارت گذشت معلوم میگردد که سبب غلبه است یا سبقت است و سبقت را متضمن مرد و معنی توان داشت قال گفت عبد الله بن سلام بعد از شنیدن جواب اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و گفت عبد الله یا رسول الله ان الیهود قوم یعتبر بدرستی یهودی را ندیدم بپشتان گنبد و دروغ گویند و افترا کنند و بهت دروغ بستن بر کسی و بهت بضم با و با و سکون آن بر در و روایت مجمع بهوت بر وزن ضول و انهم ان یعلموا باسلامی من قبل ان یسألهم بیهتونی و بدرستی ایشان اگر بدانند اسلام آوردن مرا پیش از آنکه برسی تو ایشان را زود می بندند بر من یعنی بعد از پرسیدن چاهود الیهود پس آمدند بهود و روان حضرت و عبد الله در گوشه پنهان فقال ای رجل عبد الله فیکم پس گفت و بر سر



آنحضرت کدام است یعنی چگونه مردیست عبد الله بن مسعود را میان شما قاتلوا و اخوانا و ابن خنیس را کشتند بهترین است و پسر بهترین است و سپیدترین است و معتبر است و پسر معتبر است و عبد الله بن سلام از اولاد یوسف علیه السلام بود قال و ایسم الله که گفت آنحضرت خبر دهید مرا که اگر سلام آورد عبد الله بن سلام یعنی شما هم سلمان میشود قالوا اعاده الله من لك گفتند بیو و کجا دارد و او را خدا تعالی ازان یعنی از اسلام آوردن و نفعی عبد الله پس بیرون آمد عبد الله ازان جانی که مختفی شده بود فقال شهداء لا اله الا الله و ان محمدنا و قول الله فقالوا این گفتند هر دو عبد ازان که معصوم گردند اسلام عبد الله را و این شهادت را و این بدترین ما و پسر بدترین است فانتقصوه پس نقص او کردند و گوشت او گفتند قال هذا الذی كنت اخاف گفت عبد الله اینست چیزی که بودم من که میترسیدم از بتیان و اقرای بیو دیان یا دعوی الله دوا و الهی الخادی و عنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شاور محبین بلغنا اقبال ابو سفيان و هم از انس است که آنحضرت را که در سگهای می رسیدند بار پیش آمدن و روی آوردن ابی بنیان یعنی بکاروان بازگشت مگر و این مقدمه غرضه بدراست که ابو سفيان الموی تجارت شام رفته بود و اموال بسیار می آورد و با وی چهل سوار بود و چون سلمان این خبر شنیدند خواستند که برین قافله نزنند و چون این خبر مگر رسید ابو جهم بالاسی کعبه برآمد و ننگ زد و مردم را جمع کرد و برآمد و با وی گفتند که کاروان را ساحل گرفت و نجات یافت و بیرون میا و چون وقت زوال آن بی دولت رسیده بود و گفته مردم بنیاد و بدتر رسید و واقع شد آنچه واقع شد چنانکه در کتب سیر مسطور است مقصود اینجا ذکر معجزه آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم که خبر داد و تعیین مواضع هلاک و افاقه در مشرکان را در عرصه نمود و چون آنحضرت با اصحاب مشورت کرد و مقام معدن عباد و ایتا معدن بن عباده که از کلبه و نقیای انصار بود فقال پس گفت یا رسول الله و الذی نفسی بید و لو امرتنا ان نخيضها البحر لاختضناها اگر امر میکنی و میفرمائی که در آیم مرا که از اسب و شتر در دریا میرانیم می در آیم آنها را در دریا یعنی بر روی زمین چه باشد که بفرموده تو در درون دریا می غرقم خوض در آب آمدن و داخله در آوردن در آن و لو امرتنا ان نصيرها الى برك الغمام لفعلنا و اگر میفرمائی ما را که بزیر چکری می شتران و لیلان را برك الغمام ببرک کلبه موحده و فتح آن و سکون را و غماد و کلبه موحده و بعضی بفتح نیز گفته اند نام بلدی است از بلاد یمن یا در اقصای بحر یا اقصای بحر بر آید میگویم و میزنیم چکری می شتران از کفایت است از تیز زدن آنها که در وقت سواری و و دیدن پاهای سوار بر چکری میزند قال گفت انس خندید و رسول الله پس خواند و بدین جهت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم الناس مردم را بر آمدن فانتظفوا حقنوا و لو ابد ما پس بر آمدند و رفتند و در تافرو دادند بدید که نام موضعی مشهور است میان مکوه مدینه و وجه تسمیه بید و در کتاب المجاهد کذا شد فقال و رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بطریق اخبار از غیب و وحی آسمانی هذا مصحح فلان این جای هلاک شدن و افاقه شدن است نام کی از ان انشیا می برد و یضع یدیه علی الارض و می نهاد آنحضرت دست خود را بر زمین برای تعیین موضع ههنا و ههنا اینجا و اینجا یعنی هر کدام از موضع را تعیین مینمود و اشارت میکرد قال گفت انس فاما ما لحد هم عن موضع ید رسول الله پس دور نشد و در تگذاشت هیچکی از ایشان از جانی که دست نهاده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و میط و در شستن و دود کردن دوا و مسلم و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال و هو فی قبة يوم بدر و روایت از ابن عباس که آنحضرت گفت و حال آنکه وی در خیمه بود روز بدر اللهم انشدك عهدك و وعدك خداوند سوال میکنم ترا ایمان و امان ترا و سبب برودن نذیر ترا که بفتح و نصرت من برا عیسی دین داده و انشد بفتح همزه و ضم شین و نشد و نشان بالکسر که شده و انشا و تعریف گم شده کردی که بیا از خاطر وی گم شده بود و تو با و دادی ترا و نیز گفت آنحضرت اللهم ان تشاء لا تعبد بعد اليوم خداوند اگر میخواهی که پرستیده نشوی پس امروز یعنی بروی زمین از آدمیان کسی ترا پرستد یعنی اگر این باطنه مسلمانان را هلاک میکنی دیگر که میرشد ترا و این عبارت بصیرت تر و ایت آمده و نیز آمده است که آنحضرت مناجات میکرد و تا آنکه و از بر او میفتاد و از خود رفت فلان بگو بید که گفت ابو بکر رضی الله عنه دست آنحضرت را فقال حسبك پس گفت ابو بکر پس است ترا این قدر که گفتی و کردی یا رسول الله الحق علی ربك بسیار با لغز کردی تو در تلا فالحاح سستییدن و الحاح آنحضرت مدد و عیاری و لیر با حق و پابر جای کردن مسلمانان بود زیرا که ایشان میدانستند که دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در امثال این موطن البته مستجاب است خصوصا وقتی که الحاح کند و مبالغه نماید در سوال فخرج و هو یثب فی الصحیح پس چون گفت ابو بکر این سخن بطریق آسمانی حضرت از جانی که دعا میکرد و حال آنست که آنحضرت بر میخیزد زنده خود از غایت فرح و نشاط و يقول سیل من البحر و یولون الدن میگویند نزدیک است که شکست داده شود این جانم و روی میگرداند و پشت دهند چون آنحضرت درین حال دایره حایر بود میان پنج روی نیازی حق و امید بده و بی تقالی و راجع آید جانب در جانب تعیین و طمینینی که از جانب ابی بکر رضی الله عنه و عقیقه دل وی بشنیم امید شکست زناست و جزا و دانه نام مشرکان و نصرت مومنان بطریق اعجاز که باطلایع و ادنی سخن سجده افرا بر غیب مگر کرد و گفت اند که گمان نبود کسی و چه جای

کمان بردن است که مکر و فتنه و یقین ابو بکر بر پروردگار متعالی و تقدس و تیر و محکم تر بود و از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن حال مآشا و کلامی  
 باعث آنحضرت را برود و الحاج شغقت بر اصحاب و تقویت قلوب ایشان بود زیرا که این اول شهادتی بود از پیشا هد جا فی سبیل الله که شهادت  
 کرده بود و ندایشان پس مبالغه کرد و در توجیه و تضرع و ابتهاج بدرگاه ذوالجلال از برای تسکین نفوس و تقویت قلوب ایشان پس چون دست  
 آن حضرت قوت یقین و طمانینت از جانب ابی بکر دریافت استجابت را و جمیع کدخاطر را که از جانب ایشان پستی و کفرانی داشت و اما مکرر  
 گفت رحمة الله علیه که حال آنحضرت اتم و اکمل بود و ابتاع نظر و علم بصفاات تعالی لا ابالی درگاه حق و سطوت و جلال و نظر ابو بکر بر ظاهر و عده  
 و صدق آن و این را تحقیقی دیگر است که در رساله شیه المصاب از بعضی محققین نقل کرده ایم و در شرح نیز چیزی از آن مذکور است و دواء الجنان  
 و عنه ابن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال یومر بدم و هم از این عباس است که آنحضرت گفت روز بدر هذاجبرئیل الخد بلوس  
 فرسده این جبرئیل است که گیرنده است سرپ خود را و عنان از برای ساختن جنگ علیه اداة الحرب در حالی که بر جبرئیل است دست افراز  
 جنگ و سلاح آن مجزه این جا دیدن آنحضرت است جبرئیل را برای جنگ کردن همراه وی در روز بدر دواء الجنان و عنه قال بینما جل  
 من المسلمین یومئذ یشتد و هم از این عباس است که گفت در آن شبی آنکه مردی از مسلمانان روز واقعه بدر حمله میکرد و میدید فی ثوبه جل من المسلمین  
 امامه در پی مردی از مشرکان که پیش از مسلمان بود اذ سمع ضربة بالسوط فوقعه ناکاه شبد آن مرد مسلمان آواز زد دن باز یانه بالای خود و صوت  
 الفا دس یقول و شنید آواز فارس را که میگوید اقدم حیضوم اقدام کن ای حیضوم اقدام در آمدن بجنگ و شجاعت نمودن بایش ای حیضوم و لقا  
 یعنی اول فتح هز و سکون قاف و کسر وال است و در وجه ثانی بضم هز و ضم دال و حیضوم بفتح حمله و سکون تخانیه و ضم زای نام اسب جبرئیل است که ذاتی الفا  
 و بعضی گفته اند نام اسب کی از فرشتگان است اذ نظر الی المشرک امامه خو مستلقیا ناکاه ناکه که در آن مسلمان بسوی مشرک در پیش خود که بر زمین افتاد  
 بر قفا نظر الیه پس باز ناکه کرد و در پیش خود بسوی مشرک فاذا هو قد خطم افه پس ناکه آن مشرک تحقیق زده شده است بر بینی او و پیدا آمده است  
 اثر زدن بر بینی او و خطام کبر نشان بر بینی شتر و تحقیق رسیده بود در جرات بر بینی و لید بن المعیره روز بدر و باقی مانده بود و اثر آن بر بینی و باین است اشارت  
 قول حق سبحانه علی الخطل و مشق و حجه کضربة السوط و شکافته شده بود روی آن مشرک مانند زدن تازیانه فاخضر ذلک اجمع پس سز  
 شد جامی ضربه چنانکه باقی میماند اثر ضرب سبزو دیا و فجاء الاضاحی پس بدانضاری که بان مرد مسلمان است که دیده بود مشرک را بان حال قحط  
 رسول الله پس خیر و ادیغیر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم آنچه دیده بود از شنیدن آواز زدن سوط بر مشرک و افتادن او بر زمین تا آخر آنچه گذشت قتال  
 صدقت پس آنحضرت گفت باضاری راست میگوئی ذلک من مد النعماء للثلاثان مذکور است که فرشتگان از آسمان میوم بودند و قتل او میشد  
 سبعین پس گفتند فرشتگان در آن روز بقادکس از مشرکان و امر و اسبعین و اسیر ساختند و بند کردند بقادکس را دواء مسلم ۸ و عن سعد  
 بن ابی وقاص قال وایت عن عیین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عن شماله یوم احد و جلیلین گفت سعد و یدم من راستی آنحضرت  
 و از جانب چپای او روز واقعه احد و در که علیه مآشاب بیض بر آن دو مرد جامی سفید بود و قاتلان کاشد اقتال کشش و کارزار  
 میکردند هم چو سخت ترین کارزار و کشش کردن مآدیتها قبل و بعد نه دیدم من آن دو مرد در پیش آنان و نه پس از آن یعنی جبرئیل و میکائیل  
 میخواستند سعد بن ابی وقاص بان دو مرد جبرئیل و میکائیل را باین تغییر از او میت و لابد بساخ از آنحضرت و اخبار وی صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود  
 متفق علیه و عن البراء قال بعث النبی صلی الله علیه و آله و سلم و هط الی ابی رافع روایت از برابن عازب گفت بر آنکشت و فرستاد آن  
 حضرت کروی را بسوی ابی رافع پیودی که گنیت وی ابو الحقیق بضم حاء و فتح قاف اولی و سکون تخانیه میان دو قاف که دشمن ترین دشمنان  
 آنحضرت بود که عمد شکنیها کرد و قتل کریها نمود و هم با کرد و وحشی که داشت پناه حبت پر آنحضرت بجهت را بروی کاشت که بیخ فسا و او را بکشد  
 و ملاک سازند فدخل حلیه عبد الله بن عتیک بنیه لیلا پس در آمد بر ابی رافع عبد الله بن عتیک بفتح عین حمله و کسر فو قانیه بر وزن عتیق  
 که از مشاییر انصار است فاء ابی رافع را در شب و هو فاقه فقتله و حال آنکه وی در خواب بود پس کشت او را فقال عبد الله بن عتیک  
 فوضع السیف فی بطنه حتى اخذ فی ظهره پس بنا و ثم شمره را در شکم وی تا آنکه گرفت در پشت او و در کشت از آن فرصتی قتلته پس  
 شاختم من و یقین دانستم که کثرت من و اورا فجلت افتح الابواب پس ایستادم من که میکشایم درهای حصن او را و آید آن رطبانیر که فرستاده بود  
 آنحضرت ایشان را همراه من برای کشتن او و بیرون در آید او و بدو و مشرک شوند در قضیه و عبد الله بن عتیک بحمله غریب در آمد و بوجه  
 این در کتب میر مذکور است و در صحیح بخاری نیز در اوایل کتاب المغازی بعد از عروه بدر حدیث آن مذکور است و بنایت غریب عبد الله بن  
 حتی انه لالی و جده فوضع و جلی تا آنکه رسیدم پای زین پس نهادم پای خود را بر پای زین فوضع فی لیلته المذنی پر قادم

بای زینہ سبب اشتباہ بای زینہ برزین در شب متاب فانگرت ساقی پر شکست ساق من فمصبتہا بامۃ ہیں برستم ساقی بایرتابی  
 فانظلفت الی اصحابی پس ہمتن بسوی ایران خود کہ بیرون در ستادہ بودند فانتهیت الی النبی پس رسیدم من بحباب بنی محمد صلی اللہ علیہ وسلم  
 خدمتہ میں خبر دادم ان حضرت را بقضیہ کشتن وی قال ابسط حبلک میں گفت آنحضرت فرارخ کن و دراز کن بای خود را فلبط و جلی پس  
 فرارخ کردم بای خود را فسمیم ہا پس بای و کند رانید بساق دست مبارک خود را فکانما لہ اشتکما قط پس بہ شد ساق من کو یا کہ شگایت ہریم  
 ساق را و در و مند شد من از ان ہرگز شگایت دراصل بمعنی کلہ کردن و بمعنی در و دیار سی نیز آمد رواہ البخاری او عی جابو قال ان ہو لکند  
 آنحضرت روایت است از جابر گفت کہ مار و زخدی کہ عبارت است از غزوہ احزاب میکند یم خدیق را خدیق کو می کہ گردشہر میکند معرب کند  
 و معنی آن کہ روایت در احادیث و نسب سیر ضرر صحت کدیہ شد یلہ میں پیش آمد و پیدا شد زین خف کہ کندن آن آسان نہ بود کہ یہ بضم کاف و سکون  
 وال و تخانیہ زین بہت میان کوہ کہ تبر و کند در وی کار کند فجاء النبی پس آمد صاحب تریدیغیر صلی اللہ علیہ وسلم فقالوا ہذا کدیہ  
 عرضت فی الخندق میں گفتن زین سختی است کہ پیش آمدہ است در خندق فقال انا ذل میں گفت آن حضرت من فرو دایم تمام ترستیاد  
 و بطنہ معصوب ہجو و شکم آنحضرت بستہ شدہ بود بکنی از جت کرسکی و لبثنا ثلثہ ایام لاندوق ذواقا و ذک کہ کردہ بودیم ماسہ روز یکدیگر منی  
 چشم ہمچو چشمی را و ذواق بفتح آنچہ چشمہ شود از ماکول و مشروب یعنی کرسہ بودیم و سہ روز گذشتہ بود کہ ہرچہ نہ چشمہ بودیم فاخذ النبی صلی اللہ  
 علیہ وسلم المعول میں گرفت آنحضرت میتین را فضرب ضا و کثیرا اہیل میں در آن کدیہ میں کشت آن کدیہ تو دہ ریک ریزان معول  
 کہ بریم و سکون مہلہ اتنی کہ شاستہ و شگافہ می شود بوی کوہ و کثیر بفتح کاف و کسر مثل تل ریک و اہیل بروزن اہل بیت تھانیہ ریک ریزان روان فا  
 نکفاء الی مرقی جابریکویہ میں چون مشاہدہ کردم ارجع را در آن حضرت برکشم و میل کردم و فرغتم بسوی زن خود کہ نام وی سہیلہ بنت معوذہ انصاری  
 بود فقلت ہل عندک شیء میں گفتن من آیا بہت نزد تو چیزی از طعام و اسباب آن فانی و این بالنبی میں بدستی من دیدم بر پیغمبر صلی اللہ علیہ  
 و آلہ وسلم خصاصہ دیدن فکر کرسکی سخت را محض بفتح خا و سکون یم و فتح نیز آمدہ کہ کرسکی چنانچہ محضہ و محضہ و محضہ مرد و زک و لا غشک و زکری  
 فاخرجت جرابیہ صلح من شعیرا میں بیرون آوردم آن بانہ را کہ در وی پائہ از جو بود جراب کہ بر و فتح انبان از حرم و غیر آن و لنا بامۃ دجن  
 و ما از غالہ بود خانہ پرورد ہمہ بفتح با و سکون یا بچہ میش و فی الصراح ہمہ ستوریزہ چون برہ و بزغالہ زو مادہ و در بعضی نسخ بہیمہ بلطف تصغیر و دجن  
 بچیم از حیوان بچہ در خانہا علت گرفتہ باشد فذبحتها میں بچہ کردم من آن ہمہ را و طخت الشعیو و اسکر کردن من جراب و در بعضی نسخ بضم  
 نیز تصحیح کردہ اند یعنی من اس کردم جراب و حلت اللم فی البومۃ تاککہ را دیدم و انداختیم گوشت را در دیک برہ بضم موخہ و سکون را دیک  
 از سنک و الان نیز متعارف و در حرمین دیک از سنک است و برہ میگوید و قد رگم میگوید فحبت النبی پتر آمد من پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ  
 وسلم فنادت فقلت میں سرکوشی کردم آنحضرت را پس لقم یا رسول اللہ فبجنا بعمۃ و طخت صاعا من شعیرا میں بچہ کردہ ایم ما از غالی را و اس  
 کہ راست زن من یا من بچانیہ را از حرمین مقدار چیزی حاضر است فقال انت و فروعک میں بیا تو و باغہ با تو فخر بفتح حین کہ وہی از مردان کم از  
 دہ فصاح النبی صلی اللہ علیہ وسلم یا اهل الخندق ان جابرا صنع سودا فخی ہلاکم میں آواز داد آنحضرت و گفت ای اہل  
 خدیق بدستی جابر ساختہ است ہمانی میں شتابی کنید و بیا ئید و سوی بضم ہی و سکون و او طعمی کہ خواندہ شوند مردم بدان لفظ فارسی است کہ بڑا  
 شریف آن حضرت رفتہ و چند لفظ دیگر ہم بہت از فارسی کہ آن حضرت انرا لاشرف ساختہ فقال رسول اللہ میں گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و  
 آلہ وسلم لا تلزلن بر متکم ولا تلجنن بعینکم حتی اخرجی فرد و نیارید شیا دیک خود را و ان پریدہ خیر خود را آن کہ بایتم و لا تلزلن بضم فو قانیہ و  
 سکون نون و ضم لام و تلجنن بفتح تا و ضم زار ہر و و بصیغہ جمع و جاء و آمد آنحضرت فاخرجت لہ عجینا میں بیرون آوردم زن من برای آن حضرت  
 خمیری کہ داشت فخصی فیدہ میں آب دہن مبارک انداخت و خمیر و بارک و دعا کرد و برکت و زیادتی فتر عدا الی ہمتنا پتر قصد کرد و آمد بسوی  
 دیک قصی و باد کہ فرما قال ادعی خانۃ فلخصی معک پتر گفت آنحضرت زین فطلب زن نان پزندہ را پس باید کہ پزندہ را تو و اقوامی  
 من ہو متکم و کثرت بکفیلہ از برہ خردان و لا تلزلوها و فرد و نیارید دیک از دیکان و ہم الف جابریکویہ و این اہل خدیق ہزار کس بودند  
 قسم باللہ لاکلویں سو کند میخورم بخدا ہر آید خوردن ہزار کس حتی تو کوہ و انحضرت انا لک باقی گذاشتند انرا و برگشتند و ان ہمتنا لظنکما ہی  
 و بدستی دیک ما ہر اینہ میخورد چنانچہ بود غلط بمعنی جوئیدن دیک ہذا فی کلام الثار حین و ان عجینا الخبز کما ہو و بدستی ہر تینہ خمیرا بچہ  
 میشد چنانچہ بود متفق علیہم این ہما از برکات تہسید السادات و منح البرکات بود صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ زمین و آسمان و ظاہر و باطن از  
 برکات و نعم وی پر است و تصور باید کرد کہ چہ ذوق و سرور ازین سورہ در لہاسی اہل حضور حاصل شدہ باشد سہ دنان ولی و خوشایطی کہ









حیدیه را که در وقت برسد فقال عباس کان بجلالیتنا پرگفت جبرئیل دی صیت بفتح ما و کسر تخانیه شد و مرد بلند آواز مبالغه صامت فقلت باطلی  
صوتی عباس میگویی پس گفت من باو از بلند خدایان اصحاب السیقه که با ائمه اصحاب سمره فقال پرگفت عباس والله لکان عطفهم حین معواصونی  
هر کسی که با بزرگترین اصحاب سمره بخامی که شنیدند آواز عطفه البصر علی اولادها بود مانند برکتش که اوان بر بچه های خود که چگونه تیز و به محبت و شوق می آیندیم  
چنین این جماع آمدند فقالوا این هستند بر این اظهار خدمت و ملاعت و انشال امر بالیک بالیک قال گفت عیسی فقتلوا و ال کفار پر شکر که دند با کافران  
والدعوة فی الانصار و دعوت یعنی استعانت و ندا کردن در انصار بود و یقولون میگویند غازیان یا معشر الانصار یا معشر الانصار که میگفتند اکر و انصار مدینه  
و یاری رسید ثم قصر الدعوة علی بنی الحادث بنی الخرج بترکونه کرده شد دعوت بر اولاد حارث بن الخرج انصار را و او را و در و برادرند  
یکی اوس و دیگر خزرج و بنی حارث از اولاد خزرج اند فظفر رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم وهو علی بغلة کالمطاول علیها الی قاطم پس کجا  
گردان حضرت و حال آنکه وی بر ستر خود بود و مانند کردن در آن کشنده و دیگر سینه بر بغله سبوی قال ایشان یعنی صحابه قال میگردند و آن حضرت طلب اسلام  
کردن در آن کرده بجانب ایشان میدید فقال هذا حین جی الوطیس پرگفت آنحضرت این هنگام کرم شدن جنگ است طیس یعنی بفتح و او و کسر طار حمله یعنی  
توز است و مراد اینجا حرب است فی الصراح و طیس تنور است و گفته اند که این عبارت از هیچ یکی پیش از آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم شنیده نشده است  
ثم اخذ حصینا پسر گرفت آنحضرت خد سکر زره فرجی طبع جوه الکفا پس انداخت آن سکر زره را بر روی کافران فقال لهنه و او و پسر محمد  
پسر گرفت آن حضرت شکست خوردند این کافران سوگند به پروردگار محمد فوالله ما هو الا ان رماهم بحصباته پس بخدا سوگند بنزد  
ان انهم مکر بکربب آنکه انداخت آنحضرت ایشان را بسکر زره یا بنزد و واقع گردانند سکر زره را فما ذلت ادی حد هم کلیل پس همیشه بودم من  
که میدیدم تیزی ایشان را که و امر هم مدبو و میدیدم که ایشان را پس رونده و دوا مسلم ۲۱ و عیسی ابی محیی نام او عمرو بن عبد الله سبوی بفتح سین معل  
و کسر موحده و سکون تخانیه نسبت بسج که نام مرد است بود ابو اسحق از مشاهیر تابعین کثیر الروایه ثقه ازسی و هشت صحابی سماع دار و قال قال  
رجل اللبراع گفت ابو اسحق گفت مردی مر برابن عازب را که از مشاهیر صحابه است یا با عمامه کنیت بر راست فرموده یوم حنین یا کفر یا  
شما از پیش کافران روز حنین قال گفت برادر لا والله ما ولی رسول الله نه بخدا سوگند پشت ندا و پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم و لکن  
خروج شبان اصحابه لیس علیهم کثیر سلاح لیکن این مقدار بود که بیرون آمدند جوانان از اصحاب آنحضرت که بنود برایشان سلاح فلحقوا قوما دماة  
لا یکاد یسقط لهم سهم پس پیش آمدند گروهی را از کافران که نزدیک بود که بقتل مرایشان را تیری یعنی اینچنین تیر اندازان بودند که خطا میخورد و تیر ایشان  
فرسخت و هم و شقا میکا و دوزخ میخوان پس تیر انداختند آن گروه و این جوانان را تیر انداختی که نزدیک بود که خطا کنند فاقبلوا هناک الی رسول الله پر  
آوردند این جوانان آنجا بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم یعنی جای را که نشسته باه آن حضرت آوردند و رسول الله و پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم  
علی بغلة بیضاء بر ستر سفید خود بود که از او دل نام است و ابوسفیان الحادث یقوده و ابوسفیان که ابن عم آن حضرت بود می کشید آنحضرت را یعنی بغل او را  
که در کباب آن حضرت و منزل و استنصر پس فرو داد آن حضرت از بغل و طلب حضرت کرد از خدا و دعا کرد و قال و گفت آنحضرت چنانکه عادت غازیان می باشد  
در مدح نفس خود برای اظهار جلالت و شجاعت و متکبر و ثقی انما النبی لا کذب من جمیم هیچ دوزخ نیست دین انا ابن عبد المطلب من پیغمبر اللطیم  
که مشهور بود بشرف و عزت و کرم ثم صفهم پسر صف بست آنحضرت صحابه را و ایستاد و کرد و بصف دوا و مسلم و اللجانی معناه روایت کرد این حدیث  
را مسلم و مر سجا ریا است معنی آن و لفظش مر مسلم است و فی رواية لهما و در روایتی مر سجا ریا و مسلم را هر دو آمده است کقال اللبراع گفت برابن عازب  
کنا والله اذا احمر لباس تنقی به بودیم ما و قتی که سرج میشد عذاب یعنی قتال و سرج شدن قتال سختی و تندی اوست چنانکه کسی در وقت غضب  
می شود و قایه میکردیم و پناه می جستیم بان حضرت و ان الشجاع منا الذی یجاذی به و بدرستی دلیر و مردانه از ما کسی می بود که مقابل می ایستاد  
با وی و در جائی که وی می بود بر جای می بود یعنی المنی یعنی با پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم و معجزة این تزلزل و استنصار بود و دیگر قن سکر زره ها  
و انداختن آن بجانب کفار و هزیمت خوردن ایشان بدان که در حدیث اول مذکور است و ذکر حدیث ثانی برای تمیز قصه حنین است و بعضی گفته اند  
که اتفاقا شجاعت آنحضرت و پناه جستن ایشان بسوی در امثال بنی موطن عجزه است بیرون از جریان عادت ۲۲ و عیسی سلمة بن الکعب قال غرنا مع رسول  
الله صلی الله علیه و اله و سلم حنینا فلی صحابه و رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم گفت سلمة بن الکعب غزا کردیم با همراه آنحضرت غزوه حنین  
پس برکتند و پشت دادند بعضی از اصحاب آنحضرت فلما غشوا بفتح غین معجمه شستن معجمه شده و رسول الله پس کجا میگردید و یک آمدند و قصد خیانت کردند  
کافران با آن حضرت تلعی بغلة فرو داد آنحضرت از ستر ثم قبض قبضة من تراب من الارض پسر گرفت آنحضرت مشت از خاک زمین  
که سکر زره ها هم در وی بود و استقبال به وجوههم پسر مقابل کرد آنحضرت با آن خاک رویهای کافران را یعنی مقابل رویهای ایشان

خاک انداخت فقال پس گفت آنحضرت این کلمه را مائها لوجه زشت شد یا زشت باد و رویای ایشان یا ذاتهای ایشان فما خلق الله منهم  
 نسا الا ملأه عینه ترا با بلك الفضة پس پیدانکر خدا تعالی از ایشان سیح آدمی را یعنی سیح آدمی بنو و مکر آنکر کرد و هر دو چشم او را نجاک آن  
 بجه خاک که انداخت بجانب رویهای ایشان فولو آمدن بین پس برشتند کافران در حالی که پشت دهنده اندهنز مهم را الله پس شکست و او ایشان را  
 خدا تعالی و نصرت داد مسلمانان را و قسم دسول الله صلی الله علیه و سلم غنا غنم بیز المسلمین و بخش کرد آنحضرت غنیمتهای  
 ایشان را میان مسلمانان غنیمت مالی که از جنگ کافران بدست آید رواه مسلم ۲۳ و عن ابی هریره قال شهدنا مع دسول الله صلی الله علیه  
 و سلم حنینا گفت ابو هریره حاضر شدیم با آنحضرت غزه حنین را و در مواسب لدنیه این قصه را و غزو خبیر ذکر کرده و در صحیح البخاری نیز  
 همین است فقال دسول الله صلی الله علیه و سلم لرجل من معه یدعی الاسلام پس گفت آنحضرت مرد دیر از جمله کسانی که همراه او بودند و خود  
 یگوید آنرا و اسلام را و سیح نشان کفر و تعلق ظاهر بنو و بروی هذامن اهل النادر فرمود اینزد و فرستید فلما حضرا القتال قاتل الرجل من اشد القتال  
 پس یکا یکا حاضر شد جنگ مقاتلت کرد و انبرد با کافران قاتلی که از سخت ترین قاتلها بود و کثرت به الجراح و بسیار شد آن مرد در جراحات کبر خشمی  
 جراح کبر جاعت فجاء و جعل فقال پس آمد مردی از صحابه پس گفت یا رسول الله ادب الذی تعد ثلثه من اهل النادر قاتل فی سبیل الله من اشد  
 القتال خبرده مرا از حقیقت حال آن مردی که خبر میدی تو که وی از اهل آتش است تحقیق قاتل کرد در راه خدا سخت ترین قاتل فکثرت به الجراح پس بسیار شد  
 جراحها فقال اما الله من اهل النادر گفت آنحضرت آگاه باش که وی از اهل نار است فکاد بعض الناس یوقاب پس نزدیک بودند بعضی مردم که  
 شک کنند و صدق خبر آنحضرت که با وجود این جد و جدوی در قتال چون پیغمبر مید که وی از اهل نار است فبعضها هو علی ذلك اذ وجد الرجل  
 الذ الجراح پس انشای آنکس بر آن حال بود ناگاه یافت آن مرد در جراحات را فاهوی سده الی کنانه پس ایل کرد و اندست خود را بسوی یزدان  
 خود فافتوح سها پس شید تیری را و در اکثر روایات بخاری اسما بلفظ جمع یعنی بر کشید تیرها را فافتوحها پس بر پیش سینه خود را بان تیر و در حدیث  
 البخاری آمده که آن مرد و بنا و سینه خود را بر تیری شمشیر و زرد و بر آن آگشته سده و این منافات ندارد و خبر تیر شاید که مرد و کرده باشد و دل  
 بر تیر که چون تمام شد قتل بشمشیر کرد و الله علم فاشند و جال من المسلمین الی دسول الله صلی الله علیه و سلم پس شتاب رفتند و دیدند مردی از مسلمانان بسوی پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه و سلم فقالوا پس گفتند یا رسول الله صدق الله حدیثک راست کرد و اندید خدا تعالی سخن ترا که گفته بودی آنرا و از اهل نار است  
 قد انخر فلان و قتل نفسه بر تحقیق برید بخبر خود را فلان یعنی آن مرد و کشت خود را فقال دسول الله صلی الله علیه و سلم پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم الله  
 اکبر اشهد انی عبد الله و رسوله کوهی میدیم که من بنده خدام و فرستاده وی کاهسی که عجزه ظاهر میشد آنحضرت صلی الله علیه و سلم کوهی میداد و بر  
 خود از جبت تازی بقینی که پیدامی شد در آنوقت عیان برای تنبیه و تلقین مردم بدان و فرمود آنحضرت یا بلال قم فاذن لا یدخل الجنة الا مؤمن امی  
 بلال برخیز پس اعلام کن مردم را باین که در نمی آید بهشت را مگر مسلمانان فان الله لا یقید هذا الدین بالرجل الفاجر و بدستی خدا تعالی قوی نمی گردد  
 این دین را بر مرد فاجر و قاتل وی بخور بی زمانی و تبااهی کردن دعاه الجادی اینحدیث دلالت دارد بر آنکه قاتل نفس در دوزخ است و مقرب  
 است که اگر مؤمن است و تصدیق ایمانی دارد و محله در نار نخواهد بود و همچنین است حکم قاتل مؤمن عدا و قاتل نفس نیز فرد قاتل مؤمن است و در قرآن مجید  
 حکم مخلو دوی و زنا کرده و علما در آن تا ویلات دارند و بعضی محدثین از اهل طوا بر گفته اند که اگر چه مؤمن است اما این قسم مؤمن محکوم است در نار پس ایشان  
 مخلو دوار را مخصوص با کافر نمیدارند اما این قول شاذ است مخالف اجماع اهل مذاهب سنت و جماعت و در خصوص اینمذ که قتل کرده و در حدیث گذشت  
 میگویند که وی منافق بود چنانکه خطیب بغدادی گفته است یعنی در واقع منافق بود اگر چه ظاهر بنو و نفاق وی و الله اعلم ۱۴ و عن عائشه رضی الله عنها  
 قالت معرو دسول الله صلی الله علیه و سلم حتی انه لیخيل اليه انه فعل الشيء و ما فعله روایت کرده شده است از عائشه که گفت  
 سحر کرده شد آنحضرت تا آنکه هرگز در خیال انداخته میشد او را که وی کرده است چیزی را و حال آنکه کرده است آنرا و در حدیث دیگر آمده است که در  
 خیال انداخته میشد که باید اهل خود را و جماع کند و نمی آید ایشان را یعنی ظاهر میشد او را از نشاط و فرج که وی قادر است بر آمدن زنان را و چون نزدیک میشد  
 با ایشان قدرت نمی یافت بر آن بد آنکه قومی از ملاحده استعجا و نموده اند عروض سحر و امثال آن از عوارض و امراض بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و آنکه علم  
 دره سخن و انکار و طعن و دنان یافته و توهم کرده اند که برین تقدیر احکام و بر شریعت و اقوال و افعال وی مانند و شک و التباس راه یافته که شاید از این قبیل  
 و این توهم زایل و باطل است بعد از وجود دلایل قطعیه یقینی بر صدق وی و ثبوت نبوت وی صلی الله علیه و سلم و سحر مرضی است از امراض و  
 عارضی است از علل که جایز است طریای آن بر تنها صلوات الله و سلامه علیه مبعین چنانکه سایر انواع مرض و اگر فرض کرده شود چیزی از تنها  
 در افعال علبت مرض موجب نمیکرد آن کمال اختلال را در سایر افعالی که مدخلیت مینت در آن مرض را بعد از حصول محبت و ذلالت و

چنانکه در سایناس و سبیا علیهم الصلوٰه والسلام جایز است برایشان طریقه عوارض بشری آفات و تغییرات و آلام و اسقام آنچه جایز است بر سایر بشر  
و کوکب شته شده است بر وجه جام و ظاهر ایشان بر حد بشریت و جلیت و اما روح و بواطن ایشان معصوم است از آن و متعلق بملا و علا و گیرنده است  
علم و وحی از ایشان اجبار و هم از منیه و ارواح هم سوادیکو گنید این معنی دارد و کماهی نگاه میدار و ایشان را از آفات بشریت و احکام جلیت بطریق اعجاز  
و خرق عادت ادبای اظهار شرف و کمال و همتیاز ایشان از سایر بشر و قتی که تفاضل آنرا حکمت چنانکه از تاثیر و بهر سبب ویه و امثال آن نگاه داشت  
و نزد آن حضرت که انصاف القادر هم پیودیه کمتر از سحران اعصم نیست و حکمت در تاثیر سحر چشم شریف و صلی الله علیه و آله و سلم اظهار حق  
بنا بر سحر و جبریان سنت الهی بر شتو آن که السحر حق و الطهارت و اثبات آن بود و سحر در ساحر تاثیر نمیکند و کافران آنحضرت را ساحر می گفتند پس  
حق تعالی تاثیر سحر در وی ظاهر گردانید که وی ساحر نیست و اما تحیل فعل و عدم قدرت بر جماع که در حدیث مذکور شد و طریبان ضعیف بصر که در بعضی  
روایات آمده داخل در تبلیغ شریعت و قبح در صدق و بیعت از جهت قیام دلیل بر عصمت و نزاهت وی در ابلاغ شریعت و آن در بعضی امور  
دنیا و می است که آن حضرت برای آن مبعوث نشده و فضیلت داده نشده و در هیچ حدیثی و خبری نیامده که صادر شده از وی صلی الله علیه و آله  
و سلم قول یا فعلی برخلاف آنچه اخبار کرده و ابلاغ نموده و مخالفت آنچه نفس الامر است گفته و کرده و آنچه مذکور است خواطر و تخيلات است این  
تخیلات را صادق اعتقاد نمی کرد و اثبات نمی نمود و اعتقادات وی بر پنج صدق و سداد و اقوال وی بر طریق صحت و عدم فساد بود و اگر ضعف  
بصری هم ظاهر میشد محل عقل و تمیز نبود و افهم و بالتلالتوفیق و تفسیر سحر بعد از رجوع از صلبیه بود در ذی الحجه از سده و مدت بقای او گفته اند چهل  
روز بود و در بعضی آثارش باه و بقای بعضی و بقای او تا سال و اندک و طریق علم بدان که حاصل شد امنیت که گفت عایشه حتی از آگاهان  
ذات یوم عندی تا وقتی که بود آنحضرت روزی نزد من دعا الله و دعاه و عاگرد آنحضرت خدا را دعا کرد آن را یعنی دعائی کرد و بعد دعائی مکرر کرد  
و بر آن تکرر بود و در این جا دلیل است بر استجاب و سیت و عاگرد حصول کرده و نزول بلا و گفته اند که از خواص همان وقت دعائی گنا شده که وقت  
مجاوب رسد و دیگر از امکد از آنکه دعا میکرد و باشد تا در وقت خود استجاب میکرد و گفته اند که پس گفت آنحضرت اشعث یا عایشه ای میدانی و خبر داری  
ای عایشه ان الله قد امان فی فیما استغفلیت که خدا تعالی جواب داد مرا در چیزی که درخواست بودم از وی جواب آن جله فی دجلان جلس احدها  
عند داسی و الاخوانه و دلی آمدند مرا و در وقت یکی از آن دو روز در من و شست و دیگری نزد پاپی من ثم قال احدها الصاحبه بکفرت  
یکی از آن دو مرد را و صاحب خود را و ما وجع الوجع چیست سبب در مندی و بخوردی این مرد قال طوب گفت صاحبی این سحر کرده شده است  
طب بعضی سحر می آید و یکی از معانی طب سحر است قال گفت آن یکی و من طیه و که سحر کرده است او را قال الی یسیر الحاکم الله و می گفت آن  
اول الی یسیر عاصم پیودی گفته اند که دختران وی کرده بودند با مردی و شرکت وی قال فیما ذا گفت در چه چیز سحر کرده است قال فی مشط و شانه گفت سحر  
کرده است در مشط بضم میم و سکون شین و بضم آن و لغات دیگر نیز دارد و مشط بضم میم یا که از شانه افتد بضم طعه ذکر و در غلاف شکوفه زجه بضم جیم و تشدید  
فا غلاف شکوفه و طلع بفتح طاء و سکون لام شکوفه و آن برای زرماده هر دو می باشد و اینجا شکوفه زب و ظاهر آن خاصیتی دیگر دارد و جب بموده نیز روایت  
است و معنی جب و جب هر دو یکی است قال فاین هو گفت پس گمانا ده اند از آن قال فی بی ذوان گفت در چاه ذروان بفتح ذال بجه و سکون و لام چاه  
است و در بعضی روایات از او بفتح همزه هر دو صحیح و مشهور است و اول صح و اشهر است فذهب النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی اناس اصحابه  
الی البیرو پس رفت آنحضرت در میان چند مردم از اصحاب خود و بوسی این چاه قال هذه البیر القادیمه پس گفت آنحضرت این چاهی است که نموده شده مرا  
کان ماءها نفاعا للعناء و کربا لآب آن چاه آبی است که نزر کرده شده است و وی خاک بر سر حاد تشدید نون کبابی خورشیدی شتو است و کان غلها و دس  
الشیاطین و کوباسرهای خرابای و سرهای دیوان است فاستقبحه پس بیرون آورد و آنحضرت آنرا که در آن چاه نموده بود و تربیتی گفته که کاسی  
فهم آن میرو و که مرا بقبول می و غلها کابا و روس الشیاطین در خانه اند که در آن چاه بودند که آنرا تشبیه بر روس شیاطین داده باشد در قیظ منظر و لیکن مرا و شکوفه  
نخل است که در چاه دفن کرده بودند و عرب و روس شیاطین را اقیح خاطر میدارند و بعضی گفته اند که مرا و شیاطین را بهای عجیب اند که آنرا تشبیه بر  
کرده اند متفق علیهم و در روایتی از ابن عباس آمده است که آن حضرت علی و عمار را راضی الله عنهما فرستاد و از برای استخراج سحر از سیر و زوان پس یافتند  
ایشان در وی غلاف شکوفه نخل را که در وی مثال آنحضرت از حوم ساخته اند و سوزناده وی خلا ینده و رشته زده و یازده که بسته اند پس آورد و جبرئیل خود  
را بر آتی که از آن میخوانند که بی گشاده میشد و هر سوزنی که از آن بیرون می آوردند آنحضرت را تسکینی و آرامی میشد و شاید که آن حضرت بر سر کجا و رفته  
و علی و عمار را بدر آمدن درون چاه و بیرون آوردن امر کرده باشد و نیز در روایات آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن یهود را بچ  
گفت و در مقام انتقام آنها نایت و فرموده بفرستادن را و دست میدارم و عن ابی سعید الخدری قال بینما نحن عند رسول الله

و در روایتی  
سستما و  
بقولی سام  
سل غابا  
فوت و علیّه  
می چلروز  
روز بود  
ح

صلی الله علیه و آله وسلم هو لقیم قما گفت ابوسعید در آنای که ما نزد آنحضرت بودیم و حال آنکه آن حضرت بخش میکرد مالی را و قسم بفتح قاف  
مصدر است و معنی مقسوم و قسم کسب قاف معنی نصیب و بخش و این مال از غنایم چنین بود که قسمت کرد آنرا بجزایر آنگاه آمد آنحضرت با ذوالخویصره یعنی  
خارج و فتح و او و سکون تخمین و کسر صاد و حمله و هو الوجل من بنی تمیم و ذوالخویصره مردی بود از بنی تمیم فقال پس گفت آن مرد و یا رسول الله اعدل عدل کن  
قسمت و همه را برابر ده قال و یا اعدل اعدل پس گفت آنحضرت و ای تو پس که عدل میکند وقتی که من عدل نکنم قد جئت و حضرت ان لم  
الک اعدل به تحقیق نو میدشدی و زیان کار شدی تو اگر نیستی من که عدل کنم زیرا که امید واری و سود مندی شما در عدالت من است و مرا رحمت عالمیان است  
و برای اقامت عدل فرستاده و اگر من عدالت نورزم شما را جز ناامیدی و زیان کاری فقال عمل یفین لی ان اغرب عقیقه پس گفت عمر رضی الله عنه  
اذن و ده مرا که بزنم کردن او را فقال دعه فالله اجماعا پس گفت آنحضرت بگذار او را و تعرض کن بوی زیرا که ما و یا را نند که محقر احد که صلوات مع صلواتهم  
خوار و خوردمی پذیرد و یکی از شما نماز خود را در مقابل نماز ایشان و صیام مع صیامهم و روزه خود را با روزه ایشان یعنی در ظاهر نماز و روزه ایشان  
بیشتر و قویتر از نماز و روزه شماست و از کتب مصلیان منی واقعه است اگر چه نماز و روزه ایشان بمصعد قبول نمیرسد و اگر چه ایشان واجب القتل  
شوند نزد خروج ایشان بر امام چنانکه میفرماید یقرین القرآن لا یجاء و ذوقا قیهم میخواند قرآن را و نمیکند و قرآن جبرهای ایشان را که میت از عدم  
صعود و وصول بجل اثابت قبول چگون من الدین کما یمیق السهم من الومیة می برآید از دین چنانچه می برآید و نمیکند و تیر از شکار که انداخته میشود  
تیر بسوی وی نظری بصله نگاه کرده میشود بسوی پیکان تیرالی دصافه نگاه کرده میشود بسوی رصاف تیر بضم را و کسر آن بی که پیچیده میشود بر دصل  
نفل و بالای وی الی نصیده نگاه کرده میشود بسوی نفی سهم بفتح نون کسر صا و معجمه و تشدید تخمین و هو قد حده و نفی قدح تیر است کسب قاف  
و سکون و ال یعنی چوب تیر و این تفسیر از روی است در میان قول آنحضرت الی قد فده نگاه کرده میشود بسوی قد و وی بضم قاف و فتح ذال معجمه اولی برآید  
تیر یعنی نمیکند و تیر از شکار را ز پیکان تا بر با فلا یوجد فیه شئی پس یافته میشود و در تیر چیزی از اثر شکار قد سبق الفی و الدم در حالی که گذشته است تیر  
سرکین را و خون را یعنی این فرقه همچنان از دین نمیکند که تیر بر این صفت از شکار نمیکند که هیچ اثر آن از خون و غیره در هیچ جزوی از پیمان نماند لایدا نمیکند و دو  
باین حدیث استدلال کرده است کسی که تفسیر کرده است خوارج را و خطابی گفته است که مراد بدین اینجا اطاعت امام است و در بخاری و مسلم و ابن ماجه  
آمده است که بیرون می آیند از دین چنانچه بیرون می آید تیر از شکار نگاه میکند تیر نماز در پیکان پس منی میزد چیزی و نظر میکند در چوب تیر پس منی میزد چیزی  
و نظر میکند در پر پس منی میزد چیزی و شک میکند در فوق بضم ف و قاف سوفا را یا چسبیده است بوی چیزی از خون بعضی از عل گفته اند که این اشارت از  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم توقف در تفسیر خوارج بشبه بیان و از امام مالک از تفسیر اهل هوا پرسیدند که آیا کارند ایشان گفت از کفر گریخته اند و ایضا  
و مثل این از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در شان خوارج نیز نقل کرده اند و الله اعلم آیتهم جعل اسود علامت اصحاب این مرد که ذوالخویصره است  
مردیست که بیرون خواهد آمد از ایشان که احدی عضدیه مثل ثدی لایکلی از ده بازوی وی مانند پستان زن است او مثل البضعة یا مانند پاره گوشت  
تند و صاف بفتح تا و ال حمله و سکون را اصل تدر در وزن تدرج یعنی حرکت میکند و می آید و میرو و آن تاروی او و او را ازین جهت ذوالثدی که بید بضم  
مثلثه و فتح دال و تشدید تخمین و وی رئیس خوارج خواهد بود و میخیزد علی خبی فرقه من الناس و بیرون می آیند این مرد و هر که با اوست به یعنی بر بهترین  
گروهی از مردم و اطاعت میکنند ایشان را و مراد به خیر فرقه اینجا علی و اصحاب است رضی الله عنه قال ابوسعید اشهد انی ممیت هذا الحدیث من  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت ابوسعید خدری که او می بینم من کشفیده ام این حدیث را از آنحضرت و اشهد ان علی بن ابیطالب  
رضی الله عنه قال هم لنا معه و کواهی می بینم که امیر المؤمنین علی قال که در این طایفه خوارج را که آنحضرت وصف کرد ایشان را و من با علی بوده ام فامر بذلك  
الرجل فالتمس و چون فتح کرد گوشت ایشان را علی رضی الله عنه امر کرد بطلب کردن و جنت این مرد میان کشتگان پس طلب کرده شد فاتی به پس آورده شد او را  
نزد علی رضی الله عنه حتی نظرن الیه تا آنکه نظر کردند من بسوی او و یافتم یحی و او را علی بغت النبی بر وصف پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم الله  
نعت و صفی که وصف کرده بود آنحضرت او را و فی دوایه و در روایتی بجای آناه ذوالخویصره که در اول حدیث واقع شده است انجین  
و اقمده که اقبل و جل آمد مردی غلام العینین فرورفته چنان در سراسر اصل غور و رفتن آست در زمین فاتی الجبهة بلند و بالا برآمده پیشانی  
و فاتی بالف و تنوع عضو معنی ورم است کث الحیة مزدحم و کثیف ریش مشغوا الحیتین بلند رخسار با اشراف بلندی و وجه بر سه حرکت و او را  
مخلوق الواس ترشیده و هر پس این صفات ذوالخویصره است که در زمان آن حضرت بود و ذوالثدی که بر امیر المؤمنین علی جزو گرد  
از قوم او است و توهم اتحاد و خطاست فقال پس گفت این مرد باین بدشکل با محمد ان الله اسی محمد پس بکن و اطاعت کن خدا را و عدل کن  
فقال پس گفت آنحضرت فی طبع الله الذل بعصیته پس کیت که فرمان برداری خواهد کرد خدا را وقتی که من بفرمانی کنم یعنی من از همه مطیع تر و فرمان بردارتر

چیزی نیست

سیاه رنگ



ترم خوارا بمن امرباطعت چه میکنی فیما بین اهل الارض پس این میگذازند خدا تعالی بر تمامه برسیان و میفرستد مابین خلق تا عدل کنم میان ایشان و لا  
تا صوفی و این بیکر و ایند شما را و اعما و نمیکند برین نال و جل قتل پس درخواست از آن حضرت مروی از صحابه کشتن ویرا که این حرف گفت چنانکه در روایت  
سابق گذشت که گفت عمر که اذن ده مرا که بچشم کردن او را منعه پس باز داشت آنحضرت آن صحابی را از کشتن و می فرمودی پس چون پشت داد و باز  
قال ان من خضعتی هذا فوما گفت آنحضرت از اصل این مرد که و می پدید خواهد شد یفرق القرآن لایجا و من جاحوهم بموقون من الاسلام مروی السهم  
من المهریته فضی کبر و دوا و محبه و بد و بهره به معنی اصل مرا و از اصل این در نسب و مذمت است که متولد از وی زیرا که خوارج از نسل او و اولاد ذوالخویره  
فقتلون اهل الاسلام و یدعون اهل الاوثان پس می کشند این قوم خوارج مسلمانان را و میکذارند و ترک میدهند بیت پرستان را و جنگ آنها نمیکند که  
ایم است لئن ادرکهم لاقتلهم قتل عاد فرمود آنحضرت و اند اگر فرضا در یاجم من ایشان را و در زمان من باشند بر این می کشم ایشان را هم چو کشتن عاد و بر کشتن  
عاد اهلک و سبب اتصال ایشانست بالکفر و تعبیر بقتل برای شاکله است و الا عاد کشته نشده اند بلکه بصره قره باک شده متفق علیک ۲۶ و عن ابی هریره قال کنت  
ادعوی الی الاسلام و هی مشرکه گفت ابوهریره رضی الله عنه بودم من میخواندم من را و در خود را با سلام و می بردن مشرکان بودند و عقیای و ما پس دعوت  
کردم من را و در خود را روزی فاصمتی فی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ما اکره پس شنواید مادر من را یعنی گفت و من شنیدم از وی در شان و امر  
آنحضرت چیزی که ناخوش دارم گفتن و می از ایا ذکر کردن من اکنون آنرا و ظاهر است که مادر را است است در دل با قطع نظر از ذکر فایقت رسول الله پس آمد نزد  
پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم و انابکی و حال آنکه من گریه میکنم بر حال او و زقلت پس گفتم یا رسول الله ادع الله ان یهدی ام ابی هریره و عا کر خود  
را و در خواه از وی که گزشت ما میداد را بی هریره را فقال اللهم اهد ام ابی هریره پس گفت آنحضرت خداوند هدایت کن مادر بی هریره و رفح فوجبت  
بدعوه النبی صلی الله علیه و اله و سلم پس بیرون آمدم من از پیش آنحضرت خوشحال بدعا می آنحضرت که کرد هدایت مادر من فلما صرنا الی الباب  
پس سگامی که گفتم و آمدم بر در خانه فاذا هو محجاف پس ناگاه دیدم که در بسته و بر هم زده است فسمعت اخی خشف قدمی پس شنیدم مادر من آواز  
پایه های اش فاستفحنا و شبن مجتین فقال مکانک پس گفت مادر بجای خود باش و نه در آیا ابا هریره و از تصریح با اسم ابی هریره و ندا می عت ناچار  
و می و رضا بقبول قول و می معنوم میکرد و و سکوید ابوهریره که سمعت خضضه الما و شنیدم جنبا سیدن آب را که مادر من غسل میکرد و خضضه بدو و با و بدو و  
بهمیجه جنبا سیدن اب و سوختن غشش گفت و عقیای عمل کرد مادر من بیخ و پوشید پیرا من خود را و عجلت عن خادها و ثنابی کرد از سر پوش خود و بیخی  
از پس ثنابی خاد را نتوانست پوشید و خمار بکبر خاد مجله معجزان ففصح الباب پس گشاد مادر در را لثه ثالث یا ابا هریره اشهد ان لا اله الا الله  
و اشهد ان محمدا عبده و رسوله فرجعت الی رسول الله ابوهریره میگوید پس بگشتم و آمدم من بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم  
انا ابکی من الفرح و حال آنکه من گریه میکنم از شادی گریه را شام است کاشی از غمی که کاشی از شادی بعضی از خوش طبعان گفته اند گریه شادی از  
آنست که غم بصورت گریه شده از درون بدر میرود و محمد صلی الله علیه و اله پس ثنا گفت آنحضرت خدا را و شکر کرد و بر اسلام مادر من و قال خیرا و گفت آنحضرت نیک  
یعنی کلامی گفت متضمن نیکی از دعا و بشارت معجزه اینجا ظهور اثر دعای آنحضرت در شان مادر بی هریره فی الحال با وجود آن ابا و امتنع و شدت  
که وی داشت پس این از تصرف آنحضرت بود و روی و کرد و ایند روی دل او را از کفر با سلام باذن الله و او مسلم ۲۷ و عنه قال انکم تقولون اکثر  
ابوهریره عن النبی صلی الله علیه و اله و سلم گفت ابوهریره بدرستی ثنا میگوید که بیا کرد و ابوهریره روایات حاویث از آنحضرت و الله الموعود  
و لقای خدا محل و عده است مرار و ز قیامت یعنی اگر من کم و بیش کرده باشم و خجانتی و زبیده خدای تعالی روز قیامت جزای من خواهد داد و آن  
حضرت فرموده است من کذب علی متعده الحدیث بعد از آن سبب اکثر خود را بیان میکند و میگوید و ان اخوتی من المهاجرین کان لی شغلهم الصغو  
بالا اسواق بدرستی برادران من که حاجران بودند باز می داشت ایشان را از ملازمت شریف آنحضرت دست بردست زدن با زار ما کنایه است  
از بیج و شرا که در آن پایع و مشتری و دست بردست یکدیگر میزنند از جهت بودن ایشان اصحاب تجارت و ان اخوتی من الانصاف دکان  
لی شغلهم عمل اموالهم و بدرستی برادران من که انصار رند باز می داشت ایشان را کار مال های ایشان مراد با اموال زو د ایل مدینه با عناه و  
وزراعتی امی افتد چنانکه زو د ایل مکه شتران و کوه سفندان و انصار را باب سبایتن و زراعت بودند و کنت امرا مسکینا الزم رسول  
الله صلی الله علیه و اله و سلم و بودم من مروی سکین که پیوسته میبودم و ملازمت میکردم آنحضرت را علی ملاء بطنی بر پر کردن  
شکم خود یعنی فقیری بودم هر چه میرسید همان قدر که شکم پر کرد و و سد جوع کند قیامت میبودم و تجارتی و زراعتی نداشتم تا آن شغل  
شوم و از دربار شریف دور افتم و در ملازمت شریف میبودم و احوال و اقوال آن حضرت را میدیدم و می شنیدم و قال النبی صلی الله  
علیه و اله و سلم یوما و کنت آنحضرت روزی لن یبسط احد منکم ثوبه حتی اقصی مقالتی هذه هرگز فراخ نکند و نکشاید یکی

از شاہانہ خود را تا آنکه تمام کلمه سخن خود را که اینست اشارت است بد عالمی که کرد آنحضرت برانی امت خود بحفظ دین داشتن و آنچه شنیدند از آنحضرت انما عادی  
ثم یجده الی صدره پسر کرد و جامه خود را بسوی سینه خود میزد من تعالی شیا البلیس فراموش کن هیچ چیز را از احادیث من که یاد گرفته است  
بسیه یعنی دعای میکنم هر که جامه خود را فرزند و برکت آن دعا را در آن جامه بسینه خود ختم کند هر چه از احادیث من یاد گرفته است بر کز از یاد وی  
نزد و غیبت من علی ثوب غیرها پس بطور دم کلیمی را و مزه بفتح نون و کسر میم کلیم پشین که دوسی سپاهی و سپیدی باشی حتی قضی  
النبی صلی الله علیه و آله و سلم مقالته تا آنکه تمام کرد آنحضرت مقال خود را یعنی دعای را که خواند ثم یجده الی صدره پسر جمع کرد و از بسوی سینه  
خود فوالذی بجهت بالکلی ما حدیث من مقالته ذلک الی بومی هذا پس سوگند بخدائی که فرستاده است او را برستی فراموش نکردم از سخنان که  
حضرت که شنیده بودم تا امروز متفق علیک ۲۸ و عن جریر بن عبد الله قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا یخنی من ذی الخافه  
کنت جریر بن عبد الله کجی که در عزت و شرف و حسن صورت و سیرت و نصیحت خلقی بجان بود گفت مرا آنحضرت آیا آسایش منی دبی و خلاص میکنی دانی تو مرا از ذی  
الخافه و منی شکنی او را و ذل الخافه بفتح خاء معجم و لام و یضم برده و نیز آمده و صا و طه نام بتجانه بود که او را کعبه الیلمه میگفتند از قبیل ختم در وی بی بود تا دم  
خافه یا خافه نام دخی است که بدرخت می پیچید و شب در انجامی رو بند قلت بلی گفتیم بی راحت میدیم و خلاص میکنم تا از آن و میشکند از او گشت  
لا اثبت علی الخیل و بودم من که ثابت در بجای خود منی ماندم بر اسب در سواری و می افتادم از وی فذکر ذلک للنبی پس ذکر کردم از آن که من اثابت منی  
توانم بود بر اسب بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فضرب یدیه علی صدری پس زد آنحضرت دست مبارک خود را بر سینه من برای تقویت  
و تثبیت فوجدت اثیده علی صدری پس یافتن نشان دست شریف آنحضرت را در سینه خود و قال اللهم ثبته و گفت آن حضرت دعا  
کرد مرا خدا و خدا ثابت را و او را و محکم و بر جا و بر اسب بلکه در همه کارها حال با و اجعله هادیا مهدیا و بگردان او را راه راست یافته شده قال  
فما وقعت عن فرمی بعد گفت جریر پس یافتن تمام من از اسب خود بعد از آن از اینجا معلوم میشود که هر که را انتخاب قوت و دلیری بخشد بی مرکز است  
و نا توان نشدی اللهم از قضا تو مراد دل ده و دلیری بین رو به خویش خان و شیرینی بین و من یکن رسول الله نصرته ان تلقه الاسد فی اجرام  
و این ضعیف در وقتی که با قوت تکه معظمه مشرف بودم چون در خدمت حاجی نظر بخشیدی که از مردان راه و پهلوانان طریقت بود و میرسیدم و سی  
بر پشت این فقیر میزدند و میفرمودند اللهم ثبته اللهم ثبته امید واری تمام است که بر طریق حق و دین ثابت و راسخ باشد انشاء الله تعالی فانظروا  
فی مائد و حنین فاد سامن احسن پس روان شد جریر بجانب ذی الخافه و شکستن آن در صد و پنجاه سوار از احسن بجای حسین و عتین بر وزن احمر  
نام قابل است و قریش نام کرده شدند بدان از جهت شدت و صلابت و شجاعت و حاسه یعنی شجاعت است خرقها بالنا و دو کها پس سخت  
جریر ذی الخافه را با تش و شکست از متفق علیک ۲۹ و عن انس قال ان رجلا کان یکتب للنبی صلی الله علیه و آله و سلم روایت است  
از انس که مردی بود می نوشت برای آنحضرت و می یا جز آن فادد عن الاسلام و حتی بالمشرکین پس مرتد شد و باز گشت از مسلمان و باز پیوست به  
مشرکان و این مرد نصرانی بود که مسلمان شده و باز مرتد گشته بنصرانیت باز رفت فقال للنبی صلی الله علیه و آله و سلم ان الامرض لا تقبله  
بدستی زمین منی پذیرد او را و درون خود میکند و فاجری بطلحه انه اتی الامرض الق ماث فیها ان میکوبد پس خبر داد مرا ابو طلحه انصار  
که از مشاییر صحابه و زوج ام انس است که وی مغربینی را که مرد آن مرد و دفن کرده شده بود در وی فوجی مبنو ذی نایت ابو طلحه او را بیرون انداخته  
شده و از قبر بدر افتاده فقال ما شان هذا پس گفت و پرسید ابو طلحه چیست حال این مرد که بیرون افتاده است فقالوا دفناه مراد افله قبله  
الارض پس گفتند کور کردیم از چند بار پس قبول نکرد او را زمین و هر بار که دفن می کنیم بیرون می افتد و آنحضرت را و ابی یوب قال خرج النبی صلی  
الله علیه و آله و سلم و قد وجبت الشمس روایت است از ابی یوب انصاری که از کبار اصحاب است و آنحضرت را و ابی یوب قال یجوز ان یجوز ان یجوز ان یجوز  
بود گفت بیرون آمد آنحضرت و حال آنکه فواد افتاده بود و آفتاب یعنی غروب کرده فسمع صوتا پس شنید آنحضرت آوازی را فقال یهود تعذب فی قیومها  
پس گفت آنحضرت این آواز بسبب آنست که یهود عذاب کرده میشوند و قیومهای ایشان و این آواز یا عذاب یهود است که از عذاب فریاد میکنند  
یا آواز واقع شدن عذاب یا آواز فرشتگان که عذاب میکنند و اول ظاهر تر است و نزد طبرانی چیزیست که دلالت دارد بر آن متفق علیک ۳۱ و عن جابر  
قال قدم النبی صلی الله علیه و آله و سلم من سفر روایت است از جابر رضی الله عنه گفت باز آمد آنحضرت از سفری فلما کان قرب المدینه پس گامی  
گذاخت آنحضرت و نزدیک مدینه حاجت رنج برانگیخت و برخاست با وی سخت مکا دانند فی الواکب پس نزدیک بود که در کد سوار را یعنی بیرون  
و پوشیده کرد و انداز نظر و هلاک کند فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت پیغمبر خدا بعثت هذه الی محلو منافق  
بر انکیر شده است من با و از جهت مردن منافق قدم المدینه فاذا عظیم من المنافقین قدمات پس رسید آنحضرت بمدینه پس نگاه

که نبود در بطن  
من خزان  
خج

نماید و در  
راست  
چ

کلان تری از منافقان مرده است و بسبب بیجان بچ موت منافق وجود وحشت و کدورت و پریشانی بردن اثر دارد که در حال مردن و زندگانی محل  
گفت و محنت اند و او مسلم و تنی ابو سعید الخدری قال خرجنا مع النبی صلی الله علیه و آله وسلم یرون آدمیم با آنحضرت از آنکه بسوی  
مدینه می رفتی قدما عسکان تا آنکه رسیدیم بعسکان بضم عین و سکون سین مملکتین و بغا موضع است بر دو مرحله از آنکه معظمه فاقم به الیالی پس اقامت کرد  
آنحضرت بعسکان چند شب فقال للناس ملحقی ههنا فی شئی پس گفتند مردم نیستیم با اینجا در هیچ کاری و جنگی و ان عیالنا الخلف و بدبستی  
اهل و عیال با غایب و واپس ماند کاند و خلف بضم خا جمع خلف یا خالف و اطلاق کرده میشود بر حاضر و غایب و در نهاییه گفته خالف می  
گویند وقتی که بسافرت غایب شوند مردان و اقامت کنند بزنان ما نامن علیهم امین نیستیم بر عیال که دشمن بر ایشان بتازد و غارت کند  
فبلغ ذلك النبی پس رسید این سخن بنمیز را صلی الله علیه و آله وسلم فقال والذي نفسی بیده ما فی المدینة شعب لا یفتی الا علیک ملک کل  
مجرم با ههنا پس گفت آنحضرت و سوگند خور که نیت در مدینه راهی و نه سوراخی مگر کاشته و کدشته شده اند بر هر یک دو فرشته که پاسبانی  
و نگهبانی میکنند مدینه را شعب کبیر شین راه میان کوه و نقب بفتح نون و سکون قاف نیز معنی راه در کوه است و لیکن اینجا در راه میان دو  
سرای است که کوچای شهر است چنانکه در حدیث آمده که بر انقاب مدینه ملائکه اند که در می آید از طاعون و دجال حتی قدما و الیها تا آنکه  
قدم آید شما بسوی مدینه و رسید آنجا فقال ادخلوا پس گفت آنحضرت کوچ کسید فادخلنا پس کوچ کردیم و اقبلنا الی المدینة و روی آوردیم  
بسوی مدینه فالدی یجلب پس سوگند بان کسی که سوگند خورده میشود بوسی و سزاوار است تا آنکه سوگند بوسی خوردند نه بغیر وی و آن حق جل و علا  
ما وضعنا و حالنا حین دخلنا المدینة ننهنا ویم ما رختنای خود را بر سخامی که در آدمیم مدینه را حتی اغاد علینا تا آنکه غارت زنده بر ما نوبع علی الله عظیم  
بنین مجر و طاعمه مفتوحین نام قبله است و ما یجیم قبل ذلك شئی و برمی انگیزد اثبات پیش از آن هیچ چیزی پس صادق آمد خبر آن حضرت  
که خبر داده بود که نگاه میدارند مدینه را پس از شافرش گمان تا وقتی که قدم آید از او مسلم ۳۳ و عن انس قال اصابت الناس منة  
علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت ابن رسیده مردم را خطی در زمان آنحضرت سینه معنی سال است غالب آمده ببال  
قط فبینا النبی پس در آنای آنکه بنمیز را صلی الله علیه و آله وسلم یخطب فی یوم الجمعة خطبه میخواند در روز جمعه قالم عرابی ایستاد  
باویشنی فقال پس گفت یا رسول الله هلك المال و جاع العیال هلك شئ مال از بلوغ و بوستان و زراعت و دواب از نایافت آب و  
گرسنه شد عیال از نکی معاش فادع الله لنا پس دعا کن خدا را برای ما فرغ یدیده پس برداشت آنحضرت بر دو دست مبارک خود را  
و افوی فی السماء قریعة و حال آنکه منی بینیم و در آسمان باره ابر قریع بفتح قاف و نای پارهای ابر تنک قریعة تا یکی فوالدی نفسی بیده ما  
وضعها حتی ثا و السحاب مثال السحاب پس بخدا سوگند ننهاد آنحضرت دست را تا آنکه بر حسب ابرها مانند کوهها در جامع الاصول ما وضعها  
بر دو دست را و این ظاهر تر است ثم لم یزل عن منبره حتی دایم المطر یخا دم عن لجمته بر فرود نیا د از منبر خود که بروی سیهاده بود آدمیم  
آدن صد صر و غطاف و ما ذلك پس باریان داده شدیم تا آنکه دعا کرد آنحضرت و من الغد و فردای آنروز و من بعد الغد و پس فردا حق الحجة  
الاخری تا حجه و دیگر و قدام ذلك الاعرابی و غیره فقال و در سیهاده و دیگر اعرابی یا مردی دیگر جز وی بر گفت یا رسول الله طم النبأ و غرق  
المال ویران شد خانه و آب از سرگذشت ماها را فادع الله لنا پس دعا کن خدا را برای ما یعنی که بایستد باریان فرغ یدیده پس برداشت آنحضرت  
بر دو دست خود را فقال پس گفت آنحضرت اللهم و الینا و لا علینا خداوند اباران کرد و ما در مزارع و منابت و مباران بر ما و حواله بفتح لام است  
نه کسگران و حوال یک معنی است و تشبیه بقصد معنی تعد و فکر است فالیثی الی فاجیه من السحاب الا انضجت پس اشارت نمیکرد  
آنحضرت هیچ بسوی از ابر که آنکه کشته و میکشت و در سواتی من السماء بجای من السحاب و صادك للدينه مثل الجوبة و کشت بالای مدینه مانند کوی یعنی  
در همه اطراف و افاق مدینه ابر بود و باریان می بارید ابر مدینه که ابر بنود و جو بفتح جیم و سکون و او و موجوده کوی کرد فراج و در قالموس گفته که جو  
سپر و جو بخر و در روایتی بجای مثل الجوبة کالاکلیل آمده و کشت مدینه یعنی فوق مدینه مانند تاج تشبیه کرد و فرج سحاب را بدان و سال الوادی قنای  
شمارا و سیلان کرد و مردان رفت رو مانند کاریز تا یکماه و قنایه باین وجه منصوب است و برنج نیز روایت کرده اند باریان وادی و قنایه نام وادی  
است بجانب جبل یعنی روان شدن وادی که نام آن قنایه است تا یکماه و این موافق است با آنچه در روایت بخاری آمده و سال الوادی وادی قنایه و قنایه برین روایت  
منقح است بنمیز و لم یجئ احد من ناحیه الاحداث بالجو و نیا بدیج یکی از هیچ سوی که آنکه خبر داد باریان بیکو وجود بفتح جیم و سکون و لو باریان کثیرا  
بارانی که فوق او بارانی نیت و فی دواینه قال گفت آنحضرت اللهم و الینا و لا علینا اللهم علی الاکام خداوند اباران بر پشتها و اکام بیده همه جمع الیهم

جایی بلند سخت که هنوز سنگ نرفته است و الطراب و بباران بر کوه با طراب کبر خای همه جمع طرب بر وزن گفت که فراخ یا کوه خرد و بطون الا و دینه و بباران در دوشنای و دیها و منابت الشجر و در جای رستن در خان قال گفت راوی حدیث که انس است فاقطعت بر قطع کرده شد و کث ده شارب و خربنا مشق الشمس و بیرون آمدیم ما در حالی که راه میریم در آفتاب متفوق علیه ۳۴ و عن جابر قال کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذا خطب استند الى جنح الظل فکنت جابر وقتیکه خطبه یخو انداخت حضرت تکیه میکرد بر شانه درخت خرا جندع کبر جیم و سکون ذال همه من سوادى المسجد رستون های مسجد که در زمان آن حضرت ستونهای مسجد از چوب خرابو و و این تکیه کردن آن چوب پیش از ساعتی منبر بود فلما صنع للمنبر پس چون سخا می که ساخته شد منبر فاستوی علیه پس بالا برد آنحضرت بر منبر و خطبه بر منبر خواند صاحب النخلة النبی کان یخطب عندها فرای که آن جناب خطبه میخواند آن حضرت نزد وی پیش از نهادن منبر حق کا و انشق تا آنکه قریب شد که دو پاره شود آن نخله از فراق آنحضرت فنزل النبی صلی الله علیه و آله و سلم بر فرود آمد آنحضرت از منبر حق لخد ها تا آنکه گرفت آن نخله را فضمها الیه پس فرام آورد آنحضرت او را بسوی خود و در کنار گرفت فجلت فان ابین الصبی الذی یسکت بشدید کاف پر کشت آن نخله که ناله میکند همچو ناله کردن کودکی که خاموش گردانیده میشود از کرب و زاری و خاموش نمیکرد و در بعضی روایات من حنین الناقه و حنین معنی شوق و میل و مراد اینجا آوازی است دلالت بکنه و بر شوقی بسوی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حق استقرضا تا آنکه قرار یافت و آرام گرفت آن نخله قال گفت آنحضرت بکت علی ما کانت تنمع من الذکر کریمه که روان نخله بر فغان چیزی که می شنید از ذکر دواة الجنادی بدانکه حدیث جندع از جامع از اصحاب از طرق کثیره روایت کرده اند که شک و شبیه و آنجا مجال تنک است و در مواهب لدیه از شیخ علامه تاج الدین بسکی که از اکابر شایسته علم شافعی است نقل کرده که گفته است صحیح نزد من آنست که حدیث حنین جندع متواتر است و حافظ ابن حجر در فتح الباری گفته که حدیث حنین جندع و الشقاق قمری و منقول است بنقل مستفیض که مفید یقین است نزد کسی که مطلع است بر طرق حدیث و قاضی عیاض در مشارق گفته حدیث حنین جندع مشهور و منتشر است و حنین آن متواتر است تمام اهل صحیح آنرا اخراج کرده اند و حسن بصری چون حدیث میکرد آن میکسیت و میگفت اسی بندگان خدا چوب خشک میکرد و ناله میکنند از شوق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس تمام سنه و از بزرگواران شافعی بقای وی و کم از چوب نباشد حبت مسکی و گویا هم که در آن خاصیتی هست بهر آدمی دان که دراه معرفتی نیست ۳۵ و عن سلمة بن الاکوع ان رجلا اکل عند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بشماله روايت از سلمة بن الاکوع که مردی خورد نزد آن حضرت بدست چپ فقال کل بيمينک پس گفت آن حضرت بخور بدست راست خود قال لا استطعت کنت آنحضرت بطریق دعا هرگز نتوانی خورد ما منع الا الکبو باز نداشت او را از خوردن بدست راست مگر کبر و یقیدی و عجز و ناتوانی این قول را و سیت که گفت بهر جهت دفع و هم کسی که تو هم کند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون دعا کرد بر وی بعد از استقامت با وجود بودن وی صلی الله علیه و آله و سلم رحمته للعالمین قال گفت راوی خدا دفعها الى منیه پس نتوانست برداشت آنزد دست را بسوی من خود بعد از آن دواة مسلم ۳۶ و عن انس اهل المدينة فرغوا من رواية عن انس ان من مکان مدينه ترسیدند و فریاد کردند یکبارگی از وزدان و یا دشمنان فركب النبی صلی الله علیه و آله و سلم فرسا لابی طلحة بطیثا پس چون شنید آنحضرت آواز سرایشان سوار شد اسی را که مراد طلحة انصار را بود دست رو و کان یقطف و بود آن اسب که تنک و نزدیک مینا و کام را فلما دجج قال و جانا فوسم هذا نجرا پس سخا می که بازگشت آنحضرت گفت یا فیتیم ما این اسب را دریا و میکوزد وقتی که فراخ کام می باشد و سپری نمیکرد و دانی و بی چنگه سپری نمیکرد و دریا و کان بعد از دل لایجابی و کشت آن اسب بعد از سوری آنحضرت بچیشی که همراهی نمیتوانست کرد و معارضه نمود با وی و بیج اسی و یجاری بچیم و را بلطف قبول از مجاریات معنی معارضه و مباحات و در اصل معنی با هم رفتن است و در روایتی با یکدیگر مجامعت و ذال همه یعنی مقابل کرده نمیشد از محاذات معنی مقابلت و فی دایه و در روایتی اینچنین آمده که فاستقی بعدا لک الیوم پس سبوق گردانیده نشد آن اسب بعد از آن روز و بیج اسی سبقت نتوانست x کرد بر وی دواة الجنادی ۳۷ و عن جابر قال و فلی فی و علیه دیق گفت جابر بن عبد الله وفات یافت پدر من و حال آنکه بزوی و ام بود و حضرت علی غر جاهدان یا حذ و القس بر عرض کردم بر اوام خواهان وی که بکیرن خرا ما که از نخل حاصل شده بود و با طایفه در جبل حیرتی که بر پدر من بود از و ام فابوا پس با آوردند و قبول نکردند ایشان مگر از جهت قلت آن و عدم وفا بدین فایده النبی پس آمد منبر را صلی الله علیه و آله و سلم فقلت قد علمت ان والدی مشهد یوما حدیثی کتم تحقیقی دانسته بود که پدر من شهید شده است روزی حدیثی که بیان کرد که شهادت و ام یار و فی احب ان یراک الغصاء و همی دست میدارم که بر سینه ترا و ام خواهان تا بلا خطه آن مساحت کنند یا بطور مجرزه و کاند تردید فقال فی انفس یکفیت آنحضرت را بر رفیده که علی ناحیه پس حرم من سانه بر قتمی از ترار جانی فعلت فدعوته پر کردم و در مندا ساختم بر تو آنحضرت را فلما نظر الیه فی الغرابی تلك الساعة پس سخا می که نگاه کرد بر عزا بسوی آنحضرت گویا که ایشان سپیده شدند بن سبر شیم و سستیدند در مطالب من اغر بضم هزه و سکون معجمه





پیش ازین وقوع یافته باشد بمحض و قیاس بر آن نیز نهسته باشد و الله اعلم فانطلق ابو طلحة معنی لقی رسول الله پس روان شد ابو طلحه تا آنکه پیش آمد پیغمبر خدا را  
صلی الله علیه وسلم فاقبل رسول الله پیش آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم و ابو طلحة معه و حال آنکه ابو طلحه بان حضرت گفت فقال رسول  
الله صلی الله علیه واله وسلم هلی یا ام سلیم ما عندک یا شتابی کن و حاضر امی ام سلیم حزری که پیش تفت فانت بذلك الخبیر پس آورد  
ام سلیم آن نانها را که داشت فامر به رسول الله پس مراکز دبان خبیر پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم که شکسته شوند و ریزه کرده میشوند آن خبیر هفت پس  
ریزه کرده شد نان هفت بفتح فافتند و شد ثمانية ریزه ریزه کردند بان و جز آن وعصرت ام سلیم عکة فادمته و فشرام سلیم طرف روغن را پس نان خبیر  
آنرا که بیرون اندازد که ثم قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فیه ما شاء الله ان یقول بترکفت آنحضرت و دعا کرد در پیخیزی که خواست بود  
خدا که بگوید یعنی از دعای خیر و برکت در وی بمیدهد قال ایدن لھشرة پترکفت آنحضرت با ابو طلحه یا کسی دیگر که حاضر بود دستوری ده مرده کس را و بطلب فاذن  
لھم پس طلبید مرده کس را فاکلوا لھم شبعوا پس خوردند آن ده کس تا آنکه سیر شدند و خرجوا پتر بیرون آمدند قال ایدن لھشرة ثم لھشرة پترکفت اذن ده  
مرده کس را پتر ده کس بهین دستور ده کس را طلبیدند فاکل القوم کلھم و شبعوا پس خوردند و سیر شدند و القوم سبعون او ثمانون و جلاذ تم فاق  
بمقاد کس بودند یا شتا و کس را میگویند که شاید که سبب در ده و کس طلبیدند یکبارگی آن بود که جانتک بود و کاسه که در آن طعام بود زیاده بر ده کس بروی طعنه  
نمی توانست بست و بعضی گفته اند که حکمت آن بود که جمع کثیر چون نظر طعام قلیل افکند حرص ایشان را بکل زیاده میکرد و بکان میرند کاین طعام سیری بخوابد بخشد  
حرص و توهم عدم کفایت سبب و ال برکت است و الله اعلم متفق علیه و فی رواية لمسلم انه قال و در روایتی مرسل آمده است که آن حضرت بکفت ایذنه  
لھشرة اذن کن مرده کس را فدخلوا پس درآمدند و کس فقال کلاوا سمو الله پترکفت آنحضرت بخورید و نام برید خدا را فاکلوا پس خوردند حتی فعل ذلك  
بثمانین رجلا تا آنکه گردانرا بشتا و مردم فاکل النبی صلی الله علیه واله وسلم و اهل البیت پتر خورد آنحضرت و اهل خانه ابو طلحه و قون سودا و کدو  
باقی از طعام پس خرده و فی رواية للبضادی قال ادخل علی عشرة کفت در آبر بر من ده کس را حتی عدا و بعین تا آنکه شمر و چل کس را فاکل النبی  
پتر خورد پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم فجلت انظر هل نقص منها شیء پس شمر من که نظر میکنم آیا کم شد از وی چیزی یعنی دیدم که کم نشد از وی چیزی  
و این روایات منافات ندارد و روایت خوردن شتا و مر و از جبه احتمال آنکه بعد از چل کس آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم خورده و بعد از آن چل دیگر خورده  
چنانکه میگوید فی رواية لمسلم فخذ ما بقی فجمعه ثم دعا فیه بالبرکة ضا دکما کان پترکفت آنحضرت چیزی را که باقی ماند پس جمع کرد آنرا پتر دعا  
کرد و روی برکت پس باز گشت چنانکه بود فقال و فیکم هذا پترکفت بکریه بخورید این با و و عنه قال و فی النبی صلی الله علیه واله وسلم با ناع  
وهو بالذوداء و هم از آن است که گفت آورده شد نزد آن حضرت او ندی و حال آنکه آنحضرت در زور بود و بفتح زای و سکن و او و را و مرده و نام  
جائی معروفست بمدرسه نزد بازار فوضع یدیه فی الاناء پس بناد آنحضرت دست مبارک خود را در آن آوند فجل الماء ینبع من بین اصابعه  
گشت آب که بیرون می آید از میان انگشتان آنحضرت ینبع مثله الباء الموحدة فوضا القوم پس و صوکر و ند قوم قال قتادة قلت لانس که کتم  
قال ثلثمائة کفت قتاده کتم مرانش را چند کس بودیشما کفت سیصد کس او ذها ثلث مائة کفت مقدار سیصد کس شک روایتی است متفق  
علیه ۱۴۰ و عن عبد الله بن مسعود قال کان فدا لایان بکة کفت ابن مسعود بودیم ما اصحاب رسول الله که مشیر ویم آیات را سبب برکت و نور  
که حاصل میشد از آن و در لهای ما و انتم تعدوها فتخوینا و شما ای مردم بشمارید آنرا سبب ترسانیدن مرا که فراتر از آنکه منکرند آنرا و مراد آیات بکلیات  
قرآنی است که فرد می آید از آسمان یا معجزات که صادر میشدند از آن حضرت صلی الله علیه واله وسلم و از آیه و معجزات ظاهر تر و موافق تر است بباقی  
حدیث یعنی اگر چه آیات برای تحوین و انداز برای کافران و منکرانت و لیکن موجب بشارت و برکت است در دلای مؤمنان که محب و متقنند آنرا و ممکن  
است که مراد آن باشد که غرض از نقل معجزات در زمان صحابه بنو دکر تبرک و تمین بذکر پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم از جهت عدم وجود مخالفان و  
منکران که شان ایشان انداز و تحوین است بخلاف این زمانه که چیزی از شک و الحار را به یافته کاهی معصومان نقل آن تحوین انداز و رد و الحار نیز واقع  
میشود فافهم بعد از آن نقل که در ابن مسعود رضی الله عنه معجزة از معجزات آنحضرت راضی الله علیه واله وسلم و کفت کنامع و رسول الله صلی الله علیه  
واله وسلم فی سفر فضل الماء بودیم ما همراه آنحضرت در سفری پس کم شد آب فقال طلبوا فضلة من ماء پس کفت آنحضرت بخوید زیاده مانده  
از آب را یعنی ظرفی که در وی اندکی از آب باقی مانده باشد بخوابد با ناع فیه ماء قلیل پس در آور و ند ظرفی را که در وی اندکی آبی بود فادخله فی  
الاناء پس در آور و آنحضرت دست مبارک خود را در ظرف نهاد قال حی علی الطهور و المبادک پترکفت آنحضرت بیاید و اقبال کنید بستانجبال  
نماید آب پاک کننده برکت کرده شد در وی و الهی که من الله و برکت و زیادت از خداست و لند دایت الماء ینبع من بین اصابع رسول  
الله و بر این تحقیق دیدم آب را که بیرون می آید از میان انگشتان پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم لفظ حدیث صحیح است در بر آمدن آب

و معجزات کما  
ج

از میان کشتان مبارک و بر همین اندجه و علی و لعل از چرخ کرده شده است از آب آمدن آب از جگر خاکه برای موسی علیه السلام بود پس التفات کرده نشود  
 بقول کسی که میگوید مرا دانست که آب در حد ذات خود بسیار شد پس جوش بزد از میان کشتان و نمیدانیم چه باعث است این قابل باریت و دل نماند که میگوید  
 چه سرت در طلب فضل از آب و معجزه شامل است و موجود آب را بی فضل و تیر جواب میگوید که آن از برای این بود که انحضرت موجود است  
 از اصل و ایجاد از خدا نیت غرور جل و این سخن خالی از جزئی نیت زیرا که زیادت آب نیز از وی تعالی است و لهذا فرمود و البرکة من بعد کفتم بنده میکنم  
 عبدالحق بن سید الدین رزق البرکة و الیقین که سمعین چنین طور این قسم معجزه در تکثیر طعام و شراب و جز آن که تفسیر از آن که حکم داده و اصل داشت موجود بود  
 و با عجز از برکت و زیاده و در آن پیدایش و بحقیقت و نمیتوان یافت که سبب آن چیست و همچنین امر کردن آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم به تقطیع اوافی و نظر کردن  
 در وی و تفحص نمودن آنرا حتی که اگر کشف کرده میشد و نظر کرده میشد بر طرف میشد از ظهور معجزه و علما از برای آن وجود پیدا میکنند و اندک علم بحقیقت الامر و  
 معجزه و دیگر ذکر می کنند این معجزه و میگوید و لقد کنا نسمع تسبیح الطعام و هو یوکل و هر آینه تحقیق بودیم ما که می شنیدیم تسبیح گفتن طعام و اما آنکه انعام  
 حرزده می شد و او الهی ۴۲ و عن ابی قتادة قال خطبنا و حول الله گفت ابو قتاده که از مشایخ صحابه است خطبه خواند برای پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و اله و سلم فقال انکم قتیرون عشتیتکم و لیتکم یس کفتم آنحضرت و جز و اد که بدستی شما می کنید این شباهت را خود را و این شب خود را و عشتیت  
 بعد از زوال و قاتون الماء انشاء الله غذا و می آید آب را اگر خواسته است و می تعالی و از اشارت است و بی که بطریق معجزه پیدا خواهد شد چنانکه  
 آخ و سینه باب فانطلق الناس لا یلوی احد علی احد پس روان شدند مردم در حالیکه میل نمیکند و التفات نمی نمایند پس یکی بر سر یکی ایستاد  
 و در سر یک و مقتدی و بصحبت از حیات غایت اهتمام بطلب آب و نبات حرص بر آن قال ابو قتادة فبینما رسول الله صلی الله علیه و  
 اله و سلم سیر کفتم ابو قتاده در آنجا که آنحضرت سیر میکند و میرود و حتی چهار دلیل تا آنکه نصف شب و برود هر چیز بنظم با و سطر از الکون  
 و ابواب کبر سهره و تشدید را بر وزن امار فال علی طریق پس میل کرد و بیک سو شد آنحضرت از راه وضع و اسه پس بناد سر مبارک خود را  
 جوی زای خواب فخر قال ستم و هو لحفظوا علینا صلواتنا کا بهارید بر ما نماز را یعنی بیدار باشید تا نماز صبح از دست زود پس همه در خواب شدند  
 و یکی برای نماز بیدار شدند مکان اول من استیغظ رسول الله پس بر نیت کسی که بیدار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم و الشمس فی ظلمه و ظل  
 آنکه آفتاب رسیده بود در شیت آنحضرت فخر قال و کبوا ایتة انت آنحضرت و از شوبه فکر کنا پس سوار شدیم فسرنا پس سیر کردیم حتی اذا  
 اوفعت الشمس نزل ما و قتی که بلند شد آفتاب فرو آمد آنحضرت فخر دعا بمیضاه کانت حی این طلبید آنحضرت مطهره را که بود و همراه من و میضاه  
 کبر سیم و سکون یا و سهره بعد از نماز و معطره کبیره فیهانیثی من ماکه بود در آن میضاه و سبزی از آب فوقنا و ما ضعیف و فون و ضوکر و  
 از آن میضاه و وضوئی فروود وضوئی که در سایر اوقات میکرد و یعنی وضوئی میانه کرد و از جنف قلت آب قال کفتم ابو قتاده و بقی فیهانیثی من ما  
 باقی ماند و معطره چیزی اگر شغل حفظ علینا مبضاه کانت سیر کفتم آنحضرت نگاه دار بر ما مطهره خود را فیکون لها انباء پس نزدیک است که بشود  
 مراد از چیزی و شانی عظیم ظهور معجزه فخر دان بلال بالصلوة فیهانیثی اذا ن کفتم بلال و اعلام کرد و نماز فصلی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم  
 و کنتین پس گذارد آنحضرت و در رکعت نماز سنت با دعا فخر صلی الغداة پسر گذارد نماز فرض با دعا و یعنی با صحابه که همراه او بودند ظاهر آنست  
 که این قوم که با آنحضرت نماز گذارد و نیز آری و شسته اند که بدان وضو کردند یا تیمم کرده باشند در حدیث ذکر آن صریحا نیست و الله اعلم و دیک و  
 شد آنحضرت و مرکبنا معه و سوار شدیم و نیز آن حضرت فانتبهنا الی الناس پس رسیدیم مابوسی مردم که پیشتر رفته بودند و بگذاردن نماز  
 همراه آنحضرت مفید نشدند چنین امتد النها و در سبکایم که دراز شد روز و بلند شد آفتاب و حی کل شیء و گرم شد همه چیز و سخت شد گرمی و هم  
 یقولون و حال آنکه مردم میگویند یا و مولی الله هلکنا و عشتا لکن شدیم و نشسته شدیم فقال لا هلاکنا علیکم بضم هاء پس کفتم آنحضرت نیت هلاک  
 بر شما و این نثار است به پیداشدن آب و دعا بمیضاه و طلبید آنحضرت مطهره ابی قتاده را فاجعل یصب پس کشت آن حضرت که میریزد  
 آب را از میضاه و ابو قتاده بیست و چهارم و حال آنکه ابی قتاده آب می نوشاند مردم را فلم یعدان و ابی الناس ماء فی المیضاه نکا بوا علیها پس  
 سجا و نکرد و گذشت دیدن مردم آب را و میضاه تا از دحام نمودند ایشان بر میضاه یعنی چون دیدند که آب از میضاه می افتد و مردم از آن آب  
 میخورند و دحام نمودند بر میضاه و کبه بفتح کاف ضم نیز آمده و تشدید موحده از دحام نمودن و معنی جامعست از مردم و غیر هم نیز آمده و در صرح گفته که  
 جامع سواران چنانکه کبکه فقال رسول الله پس کفتم پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم احسنوا المله نیکو کنید خلق را و آب تنگی و زمی کنید و طار و بفتح میم  
 و لام و سهره خلق و شراف و گرم قوم را نیز میگوید و خلق نیز اگر گرم و شرف چیز است در می کلکم سیروی همه شما نزدیک است که سیرب شود بر روی بفتح و او  
 مضاع روی بکبر و از سی معنی سیر بری بر عکس روی بروی و روایت قال ففعلوا کفتم ابو قتاده پس کردند مردم آنچه فرمود آنحضرت از احسان خلق و زمی



اوست و این ادب دایمی است در اکل طعام که ذکر کرد اینجا بقصد استقامت و توانمندگی ذکر وی در اینجا برای نفی شره و اضطراب باشد بجهت قلت طعام و وجود برکت و زیادت در آن معجزه یا بجهت آنکه رعایت ادب سبب مزید برکت گردد و الله اعلم قال فاکلوا حتى مشعوا کفتم انزل من خبر و نذايش ان تا آنکه سیر شدند فخرجوا طائفه و دخل طائفه پس بیرون آمدند و گریه و در آمدند و گریه و دیگر حتی اكلوا کلهم تا آنکه خوردند و نه ایشان قال یا انس ادفع کفتم انحضرت مرا ای انس برادر فرمشت پس برداشتم فنادی حی بن ضحاک ان کثام حین دفعش پس در نمی یابم که در اینجا می که نهاده بود بیشتر بود یا سخا می که برداشتم متفق علیه بدانکه ظاهر این حدیث آنست که ولیمه زینب ازین حین بود که اهل بیت مشاده بود و مشهور از روایات آنست که ولیمه وی بخبر و لحم بود انش میگوید که ولیمه کرد بر وی شاة و سیر کردند و فراد کس را بخبر و لحم و شاید که حضور طری در وقت خبر و لحم اتفاق افتاد که ذافی شرح الشرح و تواند که هر کدام در رؤی دیگر باشد و الله اعلم ه و عن جابر قال خرجت مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و انا علی فاصبح قد اعیی کفتم جابر غرا کردم همراه آنحضرت و حال آنکه سوار بودم من بر شتری که مانده شده بود و فاصبح شتر آب کش را گویند فلایکادیس پس نزدیک بنود که سیر تواند کرد آن شتر و راه رفت فلاحی النبی پس در رسید و دریافت را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقال بالبعیر کفتم انحضرت چه شده است مرشتر ترا که راه میرود قلت قد عی کفتم تحقیق مانده شده است مختلف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فخرجوه پس باز ایاد آنحضرت پس زد و راند شتر را و در روایتی دیگر آمده است که زدی چوبی که دست شریف بود و در عالم بر دعا کرد آنحضرت آن شتر را به تندی و تیزی و ذی الین بدی الابل قدامها یسی پس همیشه بود آن شتر که پیش پیش شتران سیر میکرد فقال لی کیف تری بعیرک پس کفتم انحضرت را چگونه می بینی شتر خود را قلت بخیر قدامها بکنه و کنت کفتم به بنی و خوبی می بینم تحقیق رسید اورا برکت تو فاقمبعید بومیه کفتم انحضرت پس میفرموشی بدست من اورا بوقیه نفتح و او و کسرتاف و تشدید یا و او قیه بضم همزه و سکون و او تیزی گویند جبل در هم فبعته بر فرد ختم من انرا اعلان في فقه الجوه الى المدينة باین شرط و قرار که باشد مرا سوار می وی تا مدینه فقار بفتح فاستخوان است و ازین حدیث معلوم میشود که از شرط بشرطی که مدوی منفعت بایع باشد و شاید که این حدیث منبوح باشد یا این شرط در صلب عقد نباشد بلکه بالتامس جابر یا غایت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم باشد بعد از عقد اگر چه خلاف ظاهر عبارت است و الله اعلم فلا قدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المدينة عدوت علیه بالبعیر پس هرگاه که رسید آنحضرت بمدینه بامداد کردم بر آنحضرت بتر یعنی برداشتم را بخدمت تاب سپارم فاعطانی ثمنه پس داد آنحضرت مرا بهای شتر را که بدان باخریده بود و دوده علی و باز کرد و انید شتر را بر من پس هم بهاد و هم شتر انعام کرد و متفق علیه ۴۶ و عن ابی حمید بنهم ما و فتح یم الساعی از بنی ساعده است صحابی است که در میان جماعه اصحاب کفتم که من و انترم و حافظ ترم بنابر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس بیان کرد و از آنجا که در کتاب الصلوة گذشت قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غزوة بئول کفتم ابو حمید بیرون آمدیم با آن حضرت برای غزوة بئول فاتیقنا وادی القری پس آمدیم ما وادی القری که ضعیف است که میان وی و مدینه سه روز راه است از جانب شام الى حدیقة لامرأة آدمیم بر باغچه که مرزنی را بود فی الصریح حدیقه مرغزار با درخت فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اخرصوها انداز که کنید میوه درختان اورا که چه مقدار است اخرصو بضم خ و را بلفظ امر از خرص بخار معی و صا و ممل انداز که درون میوه درخت و کشت بر زمین فخصناها پس انداز که کردیم ما آن حدیقه را بخیزی که درختها آمد و خصوها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غزوة و اذ از کرد اورا آنحضرت ده و سق نفتح و او و سکون سین که شصت صاع باشد یا بار شتر عقلا کفتم انحضرت آن زن احصیها ضبط کن و نگاه دار عدد او سق از وقتی که وزن کنی انرا حتی فنج الیک انشاء الله تا آنکه باز برگردیم ما بوسی تو ازین سفر اگر چه است خدا و انطلقنا حتى قد منا بئول و روان شدیم ما تا آنکه رسیدیم بئول را که متوجه بودیم بان فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سنهبت علیکم اللیلة دیح شدیده پس کفتم انحضرت نزدیک است که بوز در شما امشب با و دی سخت تند فلاقیم فیها احد پس نایتد و بر پا خاند و آن با و یچکی فی کاله بعب فلیشد عقاله پس کسی که باشد مرا و اشتری پس باید که سخت بر بند و پای بند شتر را بخت بیج شدیده پس بوزید با دست تند فقام جعل فخلنه الودج پس بایتا و مدوی پس برداشت اورا با و حق الفی بعلی طبع تا انداخت او را بد و که طلی که جای حاتم طائی در آن دیار بوده طلی بفتح ط و کسری می شده و در آخر همزه فاقبلنا حتى قد منا وادی القری پسر روی آوردیم یعنی بمدینه تا آنکه قدم آوردیم وادی القری ما فسأل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المرأة عن حدیقتها بلغ ثمرها پس پرسید آنحضرت آن زن را از حدیقه وی که چند رسیده میوه آن فقال عشرة اوسق پس گفت آن زن رسیده ده و سق چنانچه آن حضرت انداز کرده و فرموده بود متفق علیه ۴۷ و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انکم ستفخون مصرا کفتم ابو ذر غفاری که کفتم انحضرت

بدستی نزدیک است که پنج کبیر مصر را در بی می فیها القیراط و صر سینی است که میاید و می شود و روی قیراط یعنی ذکر قیراط بر زبان باز آید این  
مصر در معاملات بسیار میروید و از جهت شدن در معامله و قلت و موت و عدم مساحت پس منافی نباشد آنرا مشارکت خیر ایشان از اهل بدو و خضر در قیراط  
و از اینجا معلوم میشود که بر زبان اهل کباب یکدستی غیر خمیس جاری نمرد و قال بعض الحكماء رحم الله عندهم لم یحکم علی لسانه الذائق و القیراط و ایضا صحیح و دیگر نیز است که کبیری  
دار کرده و آن در شرح ذکر کرده ایم و قیاف است و زن آن در بلاد و در کله عظمه ربع سدرس دینار یعنی یکجز و از جهت و چهار جزو دینار و در عراق نصف عشر یعنی  
یکجز و از جهت جزو و با وجود آن وصیت کفایت حق اهل مصر در آنچه متعلق و راجع بملاحظه و نسبت آن حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود  
فاذا فتحتموها فاحسنوا الی اهلها و قتی که فتح کنید مصر پس نیکی کنید بسوی اهل مصر بصف و عفو و ستر فان لها ذمة زیرا که بدستی و مصر را یعنی  
اهل آنرا ذمه است یعنی حرمت و امانت جهت ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که مادر وی ماریه قطیبه از قوم ایشانست و در حواء و از ازار حم  
است بفتح را و کسر هاء یعنی قرابت از جانب با جرم اسمعیل علیه السلام زیرا که وی نیز از اهل ایشان بود و اوقال یا کف ذمة و کسر صاد و سکون هاء خسر  
بود و اهل بیت و مشوی و مصابره و و خسری کردن و پیوستن بدلا دی و این نیز از جهت ام ابراهیم بن رسول الله است صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن ذکر  
کرد آن حضرت از خدای ایشان که وضع کجاست خصومت میورزند و جنگ می کنند و فرمود فاذا ادایتهم و جلین یختصمان فی موضع لبنة  
پس چون ببینید شما و مرد را که یکبار در جای کشت و لبنة بفتح لام و کسر با فخرج منها پس بیرون می آید و از آن مصر تخصیص خطاب بابی در جهت کمال  
شفقت است و احتمال دارد که خف عام باشد و تحقیق و اشتهار از جانب ایشان قنده می دیگر از قتل عثمان و محمد بن ابی بکر بعد از وی قال کفنت ابو ذر  
فرايت عبد الرحمن بن شحيم حسنة نفقات و اخاه و بیعة یختصمان فی موضع لبنة فخرج منها کفنت ابو ذر پس دیدم این  
دو برادر را که خصومت میکردند و با یکدیگر بیرون آمدن از مصر و شرحیل بضم شین بن حسنة نفقات صحابی است از مهاجرة حبشه معدود در وجود  
قریش و عبد الرحمن و ربیع بن ریحان و در شرحیل اند و عبد الرحمن را روایت است و روایت کرده اند از وی جامع و ربیع نیز صحابی است و واه مسلم ۱۷۸  
و عن حذیفه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم حذیفه بن الیمان که صاحب سر رسول الله بود و نزد وی علم منافقین بود روایت میکند از پیغمبر  
صلی الله علیه و آله و سلم قال که حضرت فی اصابی و انصاب من فی رواية قال و در روایتی گفت فی امتی و امت من اثنا عشر منافقا  
لا یدخلون الجنة و از منافق اند که در نمی آیند بهشت را و لا یجدون و یجها و رآه من بهشت چه باشد که نمی یابند بوی بهشت را حتی یلج  
الجل فی سم الخیاط تا آنکه اید شتر در سوراخ سوزن سم نفتح و بضم سوزن و یا و یخط سوزن و این مبالغه و تعلیق بحال است چنانکه در قرآن مجید  
نیز واقع شده است پوشیدمانند که اطلاق امت بر منافقان می توان خواست و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعضی از خواص و مقربان خود بر احوال این  
مناقب صحابه تلفظ کلمه شما ده و این وجه است اجابت نیز توان خواست و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعضی از خواص و مقربان خود بر احوال این  
فرقه مشهوره اطلاع داده و ذکر و شری ایشان بر حذر باشند و در لیلۃ العقبه در وقت رجوع آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از غزوة تبوک که و خداع  
ایشان نسبت آنحضرت و آمده چنانکه در کتب سیر مذکور است و طیبی نیز از شرح تشی نقل کرده است ثمانیه منهم نكفهم الدبيلة بهشت کس  
از ایشان کفایت میکند باک میکردند ایشان را در پیش عرسلک و بیله بضم دال جمله و فتح موحده و سکون تحیه و غلی که حادث میگردد و در شک آدمی پس می کشد  
او را غالباً و در قاموس ربیع طاحون گفته و معنی حادثه و سختی نیز آمده و در حدیث تفسیر کرد از قبول خود مسراج من نادیظهم فی الکناهم  
چراغی و شعله از آتش که پدید شود در کفای ایشان گویا مراد ورم حار است حق تعالی فی حد و هم نالذی می برآید و پدید میگرد و اثر آن حرارت در سینه  
ایشان رواء مسلم و مسند که حدیث سهل بن سعد لا عطين هذه الراية غدا فی باب مناقب علی و حدیث جابو من یصدق الثبته فی ال  
باب جامع المناقب نشاء الله تعالی و در مصابح این دو حدیث را در باب مغزات ذکر کرده ۱۶ الفصل الثانی عن ابی موسی قال خرج ابوطالب  
الشام روایت از ابی موسی شمری گفت بیرون آمد ابوطالب عم آن حضرت نبوی شام برای تجارت چنانکه عادت اهل مکه بود و بیرون آمد بادی  
سفر صلی الله علیه و آله و سلم فی شیاخ من قریش در میان پیران زقریش یعنی چارموی پیر دیگر از قریش همراه بودند آن حضرت در آنوقت ده و از ده ساله بود  
فلما اشرعوا علی الوهاب پس بر کار که مطلع شدند بر راهب کرام او بگریه و بفتح موحده و کسر جمله و سکون تحیه و غلی که حادث میگردد و در شک آدمی پس می کشد  
بلاد شام هبطوا فرود آمدند و غلوا و حاطهم پس کشتا وند بارهای خود را فخرج الیهم الراهب پس بیرون آمد بسوی ایشان برای ملاقات راهب و کاف  
قبل ذلک میمون بدفلا یخرج الیهم و بودند ایشان پیش ازین بارهای و دیگر که سفر میکردند و میگذاشتند بر راهب پس بیرون آمد بسوی ایشان و بنیید  
ایشان را قال کفنت ابو موسی هم یخلون و حالهم پس ایشان می کشا وند بارهای خود را فخرج الیهم الراهب پس گفت که در می آید میان ایشان  
راهب حق جاء فاخذ بید رسول الله تا آنکه آمد پس گرفت دست پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال پس گفت هذا سید العالمین



هنا رسول رب العالمين بعثه الله وحمة للعالمين مفرست او را خدا تعالی سبب رحمت و مهربانی برای جهان قال له اشباح من قریش پس گفتند مراسب رابعی پیران ان قریش ما علك به چیست سبب علم تو بوی و از کجا میدانی تو حال او را فقال له ان شرفتم من العقبة پس گفت راسب بدستی شما بشما میگوید و پیش ازین راه که میان دو کوه است لم یبق شجر ولا حجر سا جدا باقی ماند هیچ درختی و سنگی مگر آنکه افتاد و سجده کنند و لا یصلان الا للبی و سجده میکنند سبب رحمت و مهربانی و غیره و الله بخالق النبوة و بدستی من می شناسم او را بهر نبوت اسفل من غضوف کفنه مثل الفاحة که واقع است پایان تر استخوان شانه وی سبب و در روایات دیگر آمده است که راسب برخواست و آنحضرت را در کنار گرفت و از احوال و صفات شریف وی پرسید از بهیت خواب طعم شراب و جزآن و همه را موافق یافت با آنچه در کتابی بود و ترجیع فصیح طعمها پس تبرکت راسب پس ساخت برای ایشان طعاما انا هم بهر کان هونی و عیة الابل پس هنگامی که آورد راسب طعام را بود آنحضرت در چراندن شتران فقال ادسلوا الیه پس گفت کس بغیر سیدی بومی وی فاقبل پس دومی آورد و آمد آنحضرت و علیه غمامة تظله و حال آنکه بر آنحضرت ایسی بود که سایه میکرد او را فلما دنا و هم قد سبقوه الی فقی شجرة پس هنگامی که نزدیک شد یافت قوم را که تحقیق پیش کرده بودند او را بومی سایه و درختی نشسته بود سایه فلما جلس مال فقی الشجرة علیه پس هنگامی که نشست حمید سایه آن درخت بر آن حضرت اگر چه سایه ابر بر سر مبارک وی بود اما برای ابو ایتنا زوی در مجلس سایه نیز برکت و سایه ابر بر سر آن حضرت از معجزات بود ولیکن میگویند دایم نبود بلکه گاه گاه میبود و در احتیاج فقال هفت راسب انظر الی فقی الشجرة مال علیه کما و کیند بومی سایه دخت که میل کرد بوی فقال نشد که الله بفتح همزه و ضم ثین سوال مثارا و طلب می کنم از شما خدا را این سوال را ایله و لیه کلام کی از شماست قریب وی سهر و دوست و متولی امر وی قالوا ابو طالب گفتند وی ابو طالب است فله منزل ینا شده پس همیشه بود راسب که طلب سوال میکرد ابو طالب را بخدا سو کند بر تو که باز کردانی محمد را بلکه و نگاه دار تا از کید دشمنان که بود و نصیحت اندیشی ده ابو طالب تا باز گردانند و فرستاد ابو طالب آنحضرت را بلکه آورد و اندک راسب میترسید که میباید او را رام برند و آنها در مقام کشتن وی شوند و ترندی و حاکم آورد و اندک در این سفر سبب کل زروم آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم نمی جفتند و در دستل وی بودند پس پیش از بخیرا و گفت چه چیز آورد و است شما را درین گفتند این پیغمبر درین راه بیرون آمدنی است پس هیچ را بی نماد که مردم را بر نهند تا آنکه اگر بایند بکشند بخیرا گفت خبر دید شما مرا که اگر خواستند باشد خدا مرا که تقدیر کند میتواند هیچ کی از او میان که تغییر دهد آنرا گفتند نمیتواند گفت بیعت کنید با وی و محبت ورزید با وی و بیعت معه ابو بکر بلا لا چون ابو طالب آنحضرت را بجانب مکه بر کرد و اندک فرستاد با آنحضرت ابو بکر بلا و زوجه السراهب من الکعب و الزینت و توشه داد آنحضرت را راسب از کاک و روغن زیت و دوا و التزمی بلکه در حدیثه اندک فرستاد و ابو بکر بلال را همراه آنحضرت بلکه در قضیه چه صورت دارد و حال آنکه بلال هنوز مخلوق نشده و ابو بکر در آنوقت حبس بود و در در آن حضرت بمانند و و غم سال و ابو بکر در آن زمان بخیرید بود بلال را از سببی این حدیث را تضعیف کرده و حافظ ابن حجر در احصایه گفته که حدیث رجال وی ثقاف و منکریت در وی مگر این نظر و توان که در سرج باشد مقطع از حدیث دیگر بطریق و هم از بعضی روایات و جزری گفته است که رجال این حدیث را صحیحین اند و ذکر ابو بکر و بلال غیر محفوظ است و عدد کرده اند آنرا انه از و هم و بلال شاید که در آن وقت متولد نشده بود و قدیر ۲ و عن علی بن ابی طالب قال كنت مع النبی صلی الله علیه و آله و سلم بمكة و را ایت از امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت بودم با آن حضرت در مکه و از حنفی بعضی فواحیه را پس بیرون آمیم دهنی نوایی که و نحو و ناحیه سویی نما استقباله جیل لا شجر الا و یقول پس پیش نیاید آنحضرت را کوپی و نه درختی مگر آنکه وی میگفت السلام علیک یا رسول الله ظاهر است که علی رضی الله عنه نیز می شنید آنرا و احتمال دارد که علم وی رضی الله عنه باخبار آن حضرت باشد صلی الله علیه و آله و سلم و ابو ایتنا زوی و ابی سلمی و عن انس ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم اتی بالبراق لیلة امری به ملجأ مسرجا و ایتنا از انس که با آن حضرت رده شد براق در شب امر الحاکم کرده زین سببه فاستنصب علیه پس تنزی سر کشی کرد براق بر آن حضرت و زود را منته و سواری نهاد فقال له جبرئیل یحیی ففعل هذا پس گفت مر براق را جبرئیل یا محمد این میکنی تنزی و سر کشی را فاما کلبک احدا کم علی الله منه پس سوار شده است و هیچ کی بزرگتر بخدا از و و ازین عبارت معلوم میشود که برین براق انبیای دیگر هم سوار شدند تا ختم سواری آن بخاتم الانبیاء شد و در باب المعراج این سخن مذکور شده است و الله اعلم قال فافض عرقا گفت انس بر بخت براق و روان شد عرقی دوا و التزمی و قال هذا حدیث غریب و عن یحیی بن یزید قال قال رسول الله الله علیه و آله و سلم لما انتمی الی بیت المقدس گفت بریده گری می گفت پیغمبر خدا که هرگاه رسیدیم ما به بیت المقدس قال جبرئیل یا صبحه اشارت کرد جبرئیل با انگشت خود فخری ها انجی پس درید و پاره کرد و سوراخ کرد و بالگشت سنگ را فشد بهر البواق پس براق را بدان برکت و در باب معراج

و بعضی  
حکم بطلان  
ان کرده  
مچ



ایقین و دفع غم و حزن و بیاثر کسی را که قرب و کرامت و درگاه حق باشد اگر غمی و خرنی از دست او برسد صبر کند و الا جبر علی قدر التعب و دواء الداء  
 و عن ابن عمر قال کنا مع رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فی سفر فاقبل اعرابی کنت بن عمر بودیم با آن حضرت در سفری پس پیش پا بود  
 نشیج فلما دنا قال له رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم تشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسولہ پس  
 بر کمال زد و یک شدان اعرابی گفت مرا و آن حضرت کواهی میدی بود حدایت خدا و رسالت محمد قال و من یشهد علی ما أقول گفت اعرابی کواهی میدی  
 بر آنچه تو میگوئی یعنی از غیر من آویان قال هذا لیس له گفت آنحضرت کواهی میدی این درخت و سلمه بفتح سین و لام نوعی از درختان بلند خار دار است فذاعا  
 رسول الله پس خواند درخت را پیغمبر خدا صلى الله عليه و آله و سلم و هو بشا ط الوادی و آنحضرت بکرانه وادی بود و باقیست تخیلا لخص پس رجا  
 آورد و آن درخت در حالی که میگردید زمین را خد بفتح خا و همجه و تشدید و ال شکافتن زمین را کوید حتی قامت بین دیدید تا آنکه استیاد آن درخت پیش آنحضرت  
 فاستشهد هاتلثا پس طلب شهادت کرد آن حضرت از آن درخت سه بار فشهدت ثلثا الله کما قال پس کواهی داد آن درخت سه بار که واقع همچنین است که  
 گفت آنحضرت از صدق رسالت وی که در جنت الی منبها پستری از گشت آن درخت بسوی آن رسیدن خود یعنی با سخا و در رفت که از آنجا آمده بود و شعر جاریست که  
 الاشجار ساجده ۱۰ تمشی الیه علی ساق بلا قد می دوا الدامی و عن ابن عباس قال جاء اعرابی الی رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال بما اعرف  
 انک بنی گفت ابن عباس را بد اعرابی بسوی آن حضرت گفت بچه دلیل شناسم که تو پیغمبری قال ان دعوت هذا العنق من هذه النخلة فیشهد انی رسول  
 الله گفت آنحضرت باین دلیل شناس که بخوانم من این خوشه را ازین خرما کواهی دهد که من پیغمبر خدام و ان یفتح همزه است و کبریا نیز روایتیست یعنی اگر بخوانم و عند  
 کبریا من جمله و سکون ذال همجه و قاف خوشه خرما چنانکه عقود خوشه انکور کذا فی الصراح فدعا له رسول الله پس خواند ان عنق را پیغمبر خدا صلى الله عليه  
 و آله و سلم فحمل بهزل من النخلة پس گشت آن عنق که فرو و آید از درخت خرما حتی سقط الی النبی تا آنکه افتاد و بجانب پیغمبر صلى الله عليه و آله و سلم  
 یعنی کواهی دادیم قال اجمع فاد است گفت آنحضرت بر رویای خود پس بر گشت فاسلم الی اعرابی پس اسلام آورد آن اعرابی دوا الی المذی و صححه ۱۰ و عن ابی هریرة  
 قال جاء ذیبالی داعی غنم گفت ابو هریره آمد که یکی بسوی جرانند که کوفسدان فخذ منها شاة پس گرفت کرک از آن کوفسدان کوفسدی را فطلبه الی  
 حق اقول نعم ما منده پس جت کرک را آن چنانکه تا آنکه کشیده گرفت آن شاة را از زبان آن کرک قال فحصل الذیب علی تل گفت ابو هریره پس رفت کرک  
 بر توده یکی فاقعی پس بنیست آن کرک بر آن بروضعی که کرک می شنید که زانرا بر زمین می نهد و پایها را ایستاده میدارد و فی الصراح اقرار بر کون نشستن  
 سک و استغفر و در آورد دم خود در در میان هر دو پای خود استغفار بثلثه و فاد دم در میان پای گرفتن سک و قال قد عدت الی ذوق ذوقی الله  
 و گفت کرک به تحقیق قصد کردم من یا قصد کردی تو بسوی رزقی که دودر ساند مرا آن رزق را خدای تعالی و عدت بضم تا و فتح آن بصیغه محکم و خطاب هر دو  
 روایت است خطاب بر اعی است اخذته فدانقعه منی گرفتم من آن رزق را بیک شید که رفتم تو آن رزق را از من فقال الرجلنا الله ان دایت  
 کالو مریب میگویم پس گفت از دین یعنی را می بخد اسو کند ندیدم من عجب و انذا عجب و امر و که کرکی سخن میکند فقال الذیب عجب من هذا رجل فی الخلاء  
 بین الحنین پس گفت کرک عجب تر ازین حال مردیت در خرماستان میان دو سنگستان یعنی بدین عبارت است از ذات شریف آنحضرت صلی  
 الله علیه و آله و سلم عجب که چو ماضی و بما هو کائن بعد که خبر را میرساند شما را با چقدر کشته است و با چقدر شونده است بعد از شما قال گفت ابو هریره  
 مکان الرجل یهود یا پس بود مرد از قوم یهودی فاجاء الی النبی پس آمد بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاخبره و اسلم پس خد و آنحضرت  
 را و مسلمان شد فصدقه النبی پس تصدی کرد و راست کو کرد و اند او پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ثم قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
 انها اما ذات بین یدی الساعة این و امثال این امر نشانها و علامتهاست پیش قیامت فذا و شک الرجل ان یخرج تحقیق نزدیک است مرد که  
 آید یعنی از خانه فلا برج حتی یجد ثله بعلاده و سوطه بما احدث اهله بعده پس باز میگوید و منی آید بخانه تا آنکه خبر میداد و او را بر دو نعلین و نازیا نه و  
 چیزی که اعدا کرده از علی اهل خانه وی عباد بر آمدن وی دوا فی شرح السنة ۱۰ و عن ابی الجلاء روایت از ابی الجلاء که از تابعین است عن مبرم  
 بن جندب که صحابی مشهور است قال گفت سمره کنا مع النبی بودیم با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فتداول من قصعة نوبت بود  
 میخوردیم یک کاسه یعنی در وقت ظهور رجه آنحضرت قصه بفتح قاف و سکون صا د کاسه بزرگ من عد و فی حتی اللیل از مادا کاسه تا شب یعنی  
 تمام روز بقوم عیشتم و فی بعد عشته می پادند و در دو شمشیر ده بیان تداول است قلنا فما کانت تمد کفیمه پس چیز بود که مد کرده میشد  
 قصه بدان چیز قال من ای شیئی تعجب گفت از چه چیز عجب میکنی تو ما کانت تمد الامن ههنا بود که مد کرده میشد که از اینجا و اشا بدیده  
 الی السماء و اشارت کرد بدست خود بسوی آسمان یعنی ازین عالم قدرت است و زول برکت زان و این یا قول سمره است و سایل ابو الجلاء و  
 قول آنحضرت است و سایل صحابه فافهم و ایه النهدی و الدامی ۱۲ و عن عبد الله بن عمر ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم خرج یوما

یا مدبرم  
 روزی مانده  
 امروز  
 چچ

بدین مائة و خمسة عشر روایت است از عبد الله بن عمرو بن العاص که آنحضرت بیرون آمد و روز غزوه بدر در سه صد و پانزده مرد مشهور است که بیرون آمد  
در سه سیزده مفا و هفت از مهاجرین و دویست سی و شش از انصار قال اللهم ارحم حفاة فاجلهم گفت آنحضرت و دعا کرد خداوند ایشان یعنی  
برهنه بایستد پس سوار کن ایشان را اللهم ارحم عمارة فاکمهم خداوند ایشان برهنه پیش جابه پوشان ایشان را اللهم ارحم جاع فاشبعهم خداوند ایشان  
که سگانند پس سیر گردان ایشان را ففخ الله له پس فتح داد خدا تعالی را و افاضت بفرمود و ما منهم رجل الا وقد رجع بجمل او جملین پس باز گشتند  
فتح بدو حال آنکه نیت از ایشان هیچ مردی مگر حال آنست که برکت یک شتر و دو شتر و اکتسوا و شبعوا و جامه پوشیدند و سیر شدند بجهت شتران  
و طلب و اطعمه و اموال که غنیمت کردند از شترکان و همه دعاهای آنحضرت مستجاب شد و ازینجا معلوم میشود که اجابت دعا از قبیل خارق عادت است خصوصا  
پسین سرعت و خصوصیات دوا و ابوداود ۱۳ و عن ابن مسعود عن رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال روایت است از عبد الله بن مسعود  
از آنحضرت که گفت انکم منصوبون بدستی شما یاری داده شده که بایز از جانب پروردگار و مصیبون و بایندگان اشیاء و اموال و مغنوح کلمه  
و فتح کرده شده و کانید رثما را یعنی فتح کرده میشود مرثا را بلا و امصار و این بشارت و خبر دادن صحابه را با آنچه در زمان آینده واقع خواهد شد و این  
ذلك منکم فلیتقی الله پس هر کس را بداند از شما پس باید که تقوی ورزد و بر سر از عذاب خدا و لیا من بالمعروف و لنین عن المنکر باید که امر  
کنند بشروع و نهی کند از خلاف آن یعنی بر طرقة اعتدال رواد و در اثر و بطر و اسراف و انحراف نیفتد و این تلحیح اسب بقول حق سبحانہ الذین ان مکنا هم فی الارض اقاموا  
الصلاة و اتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر دوا و ابوداود ۱۴ و عن جابر ان یهودیه من اهل خیبر سمعت شاة مصلیه روایت  
از جابر که زنی یهودیه از اهل خیبر که نام وی زینب بود زن اسلام بن شکم زهر که در کوفه بخند بریان کرده شده را و مصلیه بفتح میم و سکون صا و جمله و کسر لام و تشدید  
تحتانی از صلی یعنی بریان کردن شاة هذلول رسول الله پیغمبر خدا را صلی الله علیه و اله و سلم آورده اند که آن زن پرسید که آن  
حضرت از کوسند که ام جای خوشتر دارد گفتند ذراع پس بزرگی داشت آنرا بچ کرد و در وی هر می گذاشت که در ساعت بکشد و در ذراع و کف بیشتر کرد و پیش آنحضرت  
و صحابه که حاضر بودند نهادند و صلی الله علیه و اله و سلم الذراع فاکل منها پس گرفت ذراع را پس خورد از آن و اکل ده طم من جها  
معه و خوردند و گویی از ایشان آنحضرت فقال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ارفعوا ایدیکم بر اید و دستهای خود را  
از شاة و بخورید و ارسا الی الیهودیه فدعاها کس فرستاد آنحضرت بسوی آن زن یهودیه پس طلبید و ارفا قال سمعت هذه الشاة پس گفت آنحضرت زهر کرد  
تو این کوسند را فالت من لخبوک بگفت یهودیه که خبر کرد و ذرا قال اخبونی هذه فی یدی گفت آنحضرت خبر داد و این چه دروست من است للذراع  
گفت من ذراع را یعنی اشارت بنده بذراع کرد و قالت نعم گفت یهودیه زهر کرد و ام دین قلان کلن بیا فکلن قضیه کفتم اگر هست و بی نیمه زبان نمی کند  
اورا بجهت آنکه زهر تا شیر نمکند موت در انجا یا بسبب آنکه موت آنحضرت پیش از اتمام دعوت و اکمال دین متوقع نیست و در القتل اول طمان آنچه میکشید که  
فوت آنحضرت بجا شیر زهری شده که در خیبر خورده بود اما این روایت صحیح نیست و در حدیث آمده است که کسی گفت با آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم که ترا  
تا شیر میکند بر سال زهری که داده بودند در غیر فرمود میگرد که آنکه مقدار است خوشه خدایت قدر و ان لم یکن نبیا استرحا منه و اگر نیست و بی غیر  
خدا سایش می یابیم و خلاص می شویم از وی ضغائنهما رسول الله پس در کشتن آنان زن پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم و لم یبقا قها و سرانند  
اورا و عذاب نکرد و توفی صحابه الذین اکلوا من الشاة و مردند اصحاب آنحضرت که خوردند از ان شاة و احنجر رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم علی کاهله و خون کشد آنحضرت بر میان دو کف خود من اجل الذی اکل من الشاة از جبت زهری که عوز داز کوسند تا داده زهرید  
رو و تن لطیف وی ازین گفت پاک گردد وجه او بوند بالفن و الشفق حمایت کرد آنحضرت را ابو سندی شاح و کار و هو مولی لبی یا ضمه  
من الانصار و آن ابو سندی مولی بود بر بنی باضه را بضه نام قبیل است از انصار دوا و ابوداود و الداعی به آنکه اهل روایت اختلاف کرده اند  
که آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم عقاب کرد آن یهودیه را و بکشت یا ترک داد و هیچ نکفت پس یحیی از ابی هریره آورده که اعراض کرد و هیچ نکفت  
و از جابر آورده که عقاب نکرد زهری گفته که اسلام آورد پس بکشت و گفت یحیی که نکشت ترک داده باشند و بعد از آن که بشیرین برادر مرد بقصاص می کشند  
اما اینجا علما نمیکنند که وجه تخصیص ذکر موت بشیر و اقصا من بدان چیت حال آنکه اصحاب دیگر که خوردند و شاة که بشیر علی الفور مرد پیش از وفات اصحاب  
دیگر پس قصاص گرفته شد بدان واسطه علم او و عن مهمل بن الحظلیه بفتح حاء و سکون طار معمه و کسر لام و تشدید تحتانی مع جانی انصاری است و ارباب  
بیعت رضوان است فاضل بود و کوشه که از مردم کثیر الصلوة و الذکر و خطبیه نام و از دوست قال انهم سادوا مع رسول الله گفت که ایشان یعنی صحابه  
سیر کردند با پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم و محنین روز غزوه خیبن فاطنوا الیو پس دراز کردند و سخت کردند سیر راحتی کان  
عشیه تا آنکه بود سیر تا شامگاه فادس فقال پس آمد سوار می پس گفت یا رسول الله انی طلعت علی جبل کذا و کذا و کذا بدستی بر آنجا

یا هودج  
که دروی  
تج

بگو که چنین و چنین و طلعت بفتح لام است در اکثر نسخ و کسری تصحیح کرده اند فاذا انا بهواذن پس نگاه من طبعم بهواذن بفتح با و کسری می که قومی است از عرب یعنی دیدم بهواذن را علی بکرة ایلم که آمد و اند بر شتر پدر خود یعنی همه آمدند و این عبارت مثل است که زده میشود در قومی که هم بیانیه و هیچ یکی مخالف نکند و بکرة شتر جوان و اصلش است که قومی از عرب از جای کنده بودند و کوچ کرده و هر کس هر جا که شتری یافته گرفته و سوار شده و آن شتر از آن وی نبود و از پدرش بود و بطن غنم و غنم دیدم بهواذن را شتران هودج و از خود و باقی چار و اما می خود و طعن بضم طاء هجمه و عین طعن مضموم و ساکن جمع طعینه زن در هر قبیله زنی باشد و کاهی بر ابل که بروی هودج است نیز اطلاق کنند لاجنوا الی چنین کرد و آمدند بسوی چنین فلبسم رسول الله پی تبسم کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و قال تلك غنمة المسلمين غدا و گفت آنحضرت آن غنیمت مسلمانان است فردا انشاء الله ثم قال من یحوسنا الليلة یترکت آنحضرت کسیت که پاسبانی کندها را مشب قال انس بن ابی مرثد الغنوی مرثد بفتح میم و کون را و فتح مثله و غنوی بنین مجمر و نون مفتوح حین صحابی است حاضر شده فتح که را و حین را انا من پاسبانی میکنم یا رسول الله قال دیک گفت آنحضرت سوار فرکب فرما له پس سوار شد اپتی را که مرا و بود فقال استقبل هذا الشعب گفت آنحضرت پیشای این راه را که در کوه است حتی تگون فی اعلاه تا آنکه باشی خود جانی بلند آن کوه فلما اصبحنا خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم الی مصله پس پیغامی که صبح کردیم بایرون آمد آنحضرت بسوی جای نماز خود یعنی جایی که برای نماز ساخته بودند و هر کس دکتین پس گزارد آنحضرت دو رکعت را مراد سنت محمد در شصت اندک است فاستم فاستم پس گفت آنحضرت ای احساس کردید و دیدید شما سوار خود را و در اینجا جواز نظم است بعد از سنت فجر برای حاجت و در کتاب الصلوة گذشت فقال هر چهل رکعت کردی یا رسول الله محسنه بدیم و احساس نکردیم قثوب بالصلوة پس ایقامت گفته شد بنماز فجر و تحقیق معنی تثنی و رباب الاذان گذشت فجل رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو صلی ملتق الی الشعب پس آنحضرت و حال آنکه وی نماز میکند که میگوید بسوی آن شعب و در اینجا جواز التفات است در نماز برای مصلحت و ینیه و این از باب تداعیل عبادات است حق اذ قضی الصلوة قال تا چون تمام کرد آنحضرت نماز را گفت ابشر و افقد جاء فامرکم خوش باشید پس تحقیق آمد سوار شما که پاسبانی میکرد و فجلنا نظر الی خلال الشجر فی الشعب پس شیتیم که نگاه میکنیم بسوی میان فرجای درختان در شیب فاذا هو قد جاء پس نگاه آن سوار تحقیق آمد حق وقف علی رسول الله تا آنکه بایستد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقال انی ان طلفت حتی کنت فی اعلی هذا الشعب پس گفت آن سوار بد رستی من روان شدم تا آنکه بودم بر جای بلند این شعب حیث امرنی رسول الله انجا که فرموده بود مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم طاعت الشعبین کلیهما پس پیغامی که صبح کردم بر آدم این دو شعب را بر تو ظم ادا حدی پس ندیم هیچ یکی را فقال له رسول الله پس گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم هل نزلت الليلة آیا فردا آمدی ثوب بینی از اسب خود و قال لا گفت فردا نیامدم و هیچ حال الاصلیا که در حالی که نماز گذارنده ام و قاصد حاجت یا برآورنده حاجت انسانی را از قبول و طاعت قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فلا عليك ان لا تقبل بعدها پس نیت پاک بر تو که کنی بعد از آن مشب هیچ عملی از آن افعال خیرات و جود و اجتهاد و تقوی که ترا فضیلتی و ثوابی حاصل شده است که کفایت است در آن و بخشیده شده است گناهایان تو بدان و این مبالغه و تاکید است در تحسین این عمل و بشارت است بمغفرت و بعضی گفته اند که مراد عمل جدا است درین قضیه این ظاهر تر است و الله اعلم دواء ابو داود و عن ابی هریره قال انبت النبی صلی الله علیه و سلم بقران گفت ابو هریره آوردم نزد آنحضرت چند خرما را و گفته اند که بیت و یک خرما بود و قلت پس گفت من یا رسول الله اذع فیهم بالبرکة و عاکن خدا را درین خرما به برکت فضیله پس فراموش کرد آنحضرت آن خرما را فراموشد و عالی فیهم بالبرکة پسر دعا کرد آنحضرت برای من بدین خرما به برکت قال خذ من فجلهم فی مزودك گفت آنحضرت بگیر این خرما را پس بگردان آنها را در توشه دان خود فی الصرح مزود کسیر توشه دان کلا اودن ان تاخذ مندم مشیا فادخل فیه یدک فخذ هر که خواهی که کسری از آن مزود چیزی را یعنی از توشه پس در آوردمی دست خود را پس بگیر آن چیز را و لا تفسد ففسدوا و پرانده کنی از او پرانده کردنی فخذ جلت من لک الف کذا و کذا من و سق فی سبیل الله پس تحقیق برداشتم من از آن توشه بدین و چنین از سق در راه خدا و سق شصت پیان یا بار شتری فلما ناکل منه و نظم پس بودیم ما که میخوردیم از آن مزود میخورانیدیم و کان لا یفادق قحوی و بود آن مزود که جلد نمی شد بنماز را و همیشه و کمر من بود حق کان یوم قتل عثمان تا آنکه شد روزگشتن عثمان رضی الله عنه فانه انقطع پس بد رستی آن مزود گسته شد و کم شد از اینجا معلوم میشود که چون تفرقه و فساد شلج کرد در میان مردم بر طرف میشود و برکت و آورده اند که ابو هریره در آن روز میگفت که مردم را یک غم است و مراد غم غم بر طرف شدن آن ابان و غم غم شستن عثمان دواء الزمندی و الفصل الثالث عن ابن عباس قال تشا و دت قریش لیلۃ بمکة گفت ابن عباس کنشاش کردند مشرکان قریش شبی بمکه فقال بعضهم اذا صبح فاشوة بالوثاق پس گفتند بعضی از ایشان چون صبح کند پس بر جای خوش دارید به بند کردن و بدیدن انبی میخورانید پیغمبر را صلی الله علیه و سلم یعنی بعضی از





اوست یعنی شامیته در دوزخ خواهید بود اگر کفر از عالم رفیع و الله لا یظلمکم فیها ابدا نخواست که ما خلیفه نبی شویم شما را و آتش همیشه و در نمی آید و رویا  
 پس ز شما چنانکه شما میگوید بفرموده است یا نکت حضرت علی انتم مصدقین عنی انی انما انا ناسک منکم فقلوا انکم یا ابا القاسم فقال هل جعلکم فی  
 هذه الشاة سما ۱ پس گفت آنحضرت آیا گردانیده اید شما درین کوفتند زهر را قوالوا انکم کفتم لای که دانیده ایم قال فاحملکم علی ذلک گفت آنحضرت چه  
 باعث شد شما را بر آن قالد و دنا آنکست کا ذبا ان فیخرج منک کفتم غریسم ما اگر سستی و تورخ کو آسایش می یابیم ما و خلاص می شویم از تو و ان کنت صادقا  
 لم یضربک و اگر سستی تو راست کو زبان نمی گذر از هر شرح این سخن در فصل ثانی در حدیث جابر کشت کنون و بدبر این مردگان میتوان گفت که چون زبان نکرد و صدق  
 ظاهر شد چرا ایمان نمی آید و راه الهجادی و عن عمر بن الخطاب کما رجعت الی الاضادی که او را بوزید اسیر کونید مرا و را صحبت است و عذرات و کلمات آنکه  
 غر کرده بپاره آن حضرت سیزده غزوه و مسح کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سر او را و دعا کرد و به حال او و رسید عمر بن سعد مال و بنود و سروریش وی که چند  
 سومی سفید قال گفت صلی بنا رسول الله نماز گذار و یا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یومارودی الفجر نماز بدار و وصعد علی المنبر و برآمد بر منبر  
 فخطبنا بستر خطبه خواند ما را حتی حضرت الظهور آنکه حاضر شد ظهر و درآمد وقت آن فزل فصلی پر فرو و انداز منبر پس بگذارد و نماز ظهر را ثم صعد المنبر  
 فخطبنا پس برآمد بر منبر بستر خطبه خوانی که در ما حتی حضرت العصر آنکه وقت عصر شد ثم فزل فصلی بتر فرو و انداز منبر پس بگذارد و نماز عصر را ثم صعد  
 المنبر حتی غربت الشمس پس برآمد بر منبر یعنی خطبه خواند تا آنکه فرو رفت آفتاب پس تمام روز خطبه گذشت فاحضروا بما هو کائن الی یوم الفیمة پس خبر داد و ما را  
 بچیزی که پدیداشونده است از حوادث و وقایع و عجایب و معجزات روز قیامت قال فاعلمنا الجفطنا گفت عمر بن الخطاب پس دانستین بیا و دانسته ترین ما بود  
 آن علوم را که آن حضرت بیان کرد و آنجمله ها که وی داد و راه مسلم را و عن معن بن یسیر و سکون بن عبد الرحمن بن عمر بن عبد الله بن مسعود است رضی الله  
 عنه ثقه است امام عقیف جامع علوم روایت دارد از پدر خود که عبد الرحمن بن عبد الله بن مسعود است و ابن مسعود را نسبت بوالی عبد الرحمن کونید و از برادر خود  
 که قاسم بن عبد الرحمن است و روایت کرده است از وی و جزیوی قال گفت معن بن یسیر که شنیدم پدر خود را قال سالک مسوقا گفت پرسیدم مسروق را  
 که از کبر تابعین است من آذن النبی صلی الله علیه و آله و سلم بالجانب لیلته استمعوا الفلان که دانید آنحضرت را آمدن جن در شب شنیدن جن قرآن را قال  
 گفت مسروق حدیثی بود که خبر داد ما پدر تو امی عبد الرحمن یعنی عبد الله بن مسعود انده قال که وی گفت آذنت بهم شجرة و دانید آنحضرت را آمدن جن حتی  
 یعنی درخت خبر داد که یار رسول الله جن آمده اند تا ایمان بیاورند و سماع قرآن بکنند پس آن حضرت بیرون رفت و جنبان را دید و قرآن برایشان خواند و سقوط  
 علیه و عن انس قال کنا مع عمر بن مکه و المدینه گفت انس بودیم با همرا و عمر بن الخطاب میان که و مدینه فرمایند الهلال پس دیدیم ماه نو را و گفت  
 و جلاحدید البصر و بودم من مردی تیز نظر فرامیته پس دیدم من لال را و لیس احد بنوعم انه داه غیری و حال آنکه نیست هیچ کی که گمان نمید و میگوید که دیده  
 آنرا جز من یعنی جز من نیکوید که من دیدم ام فجلت قول لعمرا ما نواه پس گفتم من که میگویم عمر رضی الله عنه را آیا منی بونی فجلت عملما نواه پس گفتم عمر که منی بیند  
 هلال را یعنی من می بینم و هر چند عمر می بینم منی بیند قال گفت انس بیول عمر می گوید عساده و انا مستلق علی فراشی نزدیک است که بینم هلال را و حال آنکه  
 من بر قفا خسپیده ام بر جانه خواب خود یعنی حاجت نیست که الان به بینم و عقب و شقت کم در دیدن آن بعد از زمانی یا بعد از روزی که روشن شود و یا گمان شود و  
 دید بی تعب و درین عدم غرض است و چیزی که ضروری نباشد و عدم صرف وقت در آن یعنی نه گفتن اینها و نه اهل بدبر پست شروع کرد و عمر که حدیث میکند ما را از  
 قصه کشکان اهل بدر از مشرکان یا شروع کرد انس که حدیث میکند آنچه شنیده بود و از عمار از احوال اهل بدر قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان یومنا  
 مصادع اهل بدر بالامس گفت که آنحضرت بود که مینمود و ارجاها می گشتن و بر زمین افکندن کشکان اهل بدر وی روزی پس از وقوع واقعه کشته شدن مشرکان  
 و بیک روز خبر داد که هر کدام ازین اشیا کاشته خواهد افتاد و یقول هذا مصرع فلان غدا انشاء الله می گفت آنحضرت اینجا ای افکندن فلان است فردا  
 اگر خورسته است خدا و هذا مصرع فلان غدا انشاء الله و این مصرع فلان است اگر خورسته است خدا پس جای افکند هر کدام با خدا  
 جدا بقین کرد قال عمر و الذی بعثه بالحق ما انطوا و الحدود الخی حدها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت عمر سوگند با  
 خدای که فرستاد و است او را بر سستی خطا نکردند و تجاوز نمودند آن مشرکان حد با و جابای را که حد کرده بود و تعیین نموده بود آن حضرت قال فجلوا  
 فی بعضهم علی بعض گفت عمر پس گردیده شدند و انداخته شدند آن کشکان در چاهی که در میدان بود و بعضی بر بالای بعضی فاطم و رسول الله پس روان  
 شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حتی انتهى الیهم تا آنکه منتهی و رسید بوی این کشکان که در چاه انداخته شده بودند فقال پس گفت آن حضرت یا فلان  
 بن فلان یا فلان بن فلان هل جددتم ما وعدکم الله و رسول الله و عدله کرده بود شما را خدا و رسول خدا حق و  
 ثبت خانی قد و جدت ما وعدنی الله حق پس بدستی من تحقیق یا فتم چیزی را که وعده کرده بود مرا خدای تعالی حق فقال پس گفت عمر  
 یا رسول الله کیف تکلم اجسادا لا ادواح فیها مکنون منی می گویی تو بدنه را که نیست جانه را در آن قال ما انتم با صبح لما اقول منهم پس گفت

آنحضرت سید شایسته از مرخصی را که میگویم من از ایشان یعنی ایشان ششون را برانداختند و در شنیدن منی ایشان می شنوند این سخن را که میگویم من غیر اهل بیت  
 ان بود و اعلیٰ شایسته از ایشان می تواند که در کتب بر من چیز را جواب گوید در کتاب جواد کلام درین معنی بتفصیل گذشته است فکدر رواه مسلم و عن انس  
 بنعم بنوه و فتح نون و سکون مثناة و سین جمله بلفظ ذیلین اوقم تابعیه است و نسبت بوی زید بن ارقم را ابو نعیم گویند و او را ابو سعید نیز گویند و مشهور بهین نسبت  
 عن ابیه روایت میکند از پدرش ان النبی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دخل علی زید یعوده من مرض کان به در آمد بر زید بن ارقم در  
 حالی که عیادت میکند زید را از بیماری که بود بوی قال گفت آنحضرت لیس عليك من مرضک باس نیت بر تو از بیماری تو باکی و لکن کیف لک اذا  
 سمعت بعدی فمیفت و لیکن چگونه است مرا و چه حال باشد ترا وقتی که در از عمر کرد و دیده شوی پس از من پس کور شوی تو و چکار خواهی کرد قال احسب و اصبر  
 گفت زید چشم داشت ثواب میگفت و صبر می کریم قال گفت آنحضرت اذن ندخل الجنة بغیر حساب اکنون می درانی بهشت را بی حساب قالت گفت  
 اینست و در بعضی نسخ قال یعنی گفت راوی فعلی بعد ما مات النبی پس کور شد زید بعد از مردن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ثم رد الله علیه صبر  
 پیر باز کرد و انداخته بخالی بر زید بنیائی او را افرمات بعد از ان مرد و عن اسامة بن زید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من تقول علی  
 ما لا اقل فلیتوبه مقعد من النار و گفت اسامه بن زید که گفت آنحضرت کسی که دروغ بگوید بر من چیزی را که گفته ام پس باید که آواره کند جای شست خود را  
 از آتش و دروغ تقول بفتح مثناة و تشدید او مضموم معنی بدروغ برستن بر کسی و ذلک انه بعث رجلاً فکذب علیه و صدوق ان اینست که آنحضرت فرستاد  
 مردی را پس دروغ بست بر آنحضرت خدا عا علیه و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس دعا کرد آنحضرت بر آن مرد و فوجد میتا پس مرده یافته  
 شد آن مرد و قد انشق بطنه و حال آنکه تحقیق شکافته شده است شکم وی و لم یقبله الا مرض و نه پذیرفت او را زمین و این نشان دوزخی است و اوها روایت  
 کرد این مرد و حدیث را البیهقی فی دلائل النبوة و عن جابر بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جاءه رجل لیستطعمه روایت از جابر  
 که آنحضرت آمد او را مردی که طلب طعام کرد و از آنحضرت فاطمه شطوطش پیچید پس خوانید و داد آنحضرت او را نصف و سق جوسا بقا معلوم شد که و سق سکون  
 سین شصت پیمانه یا بار شتر فا زال الرجل یا کل منه و امراته و ضیفهما پس همیشه بود آمدند که بخور و از ان نصف و سق و میخوردن او و آنکه همان  
 ایشان می شد حتی کاله تا آنکه به پیوند آمدند از افغنی پس فانی شد آن طعام و تمام شد فاتی النبی پس آمد آن مرد پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم  
 صورت حال عرض کرد فقال پس گفت آنحضرت لولم نکله لا نکلم منه اگر نمی پیودی تو آنرا هر آینه میخورد و دید شما از ان همیشه و لقام لکم و میتر  
 می آید و باقی میان آن برای شما رواه مسلم و عن عاصم بن کلیب بنعم کاف و فتح لام و سکون تخانیة ثقه است و از ان افضل و عبا و زمان  
 خود بود سفیان ثوری و سفیان بن عیینة از وی حدیث دارند و بعضی گویند که حرمی بود و الله اعلم عن ابیه روایت میکند از پدر خود که کلیب است  
 از تابعین عن رجل من الانصار و پدرش روایت میکند از مردی از انصار که نامش معلوم نیست قال گفت آن مرد و از انصار خو جوامع و رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم فی جنازة بیرون آمدیم ما همراه آنحضرت از برای نماز جنازه فراتیت رسول الله پس دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 و الله و سلم وهو علی الصبر و حال آنکه آنحضرت شسته است نزد قبر که میکند یوصی الحافر و میت میکند آنحضرت قبرکنده را یقول میگوید و مسح  
 من قبل رجلیه فرخ کن قبر را از جانب پایانی میت و اوسع من قبل راسه و فراخ کن از جانب سر وی فلما رجع استقباله داعی امراته  
 پس چون برگشت آنحضرت یعنی از دفن میت پیش آمد آنحضرت را دعوت کننده بطعام از جانب زن آن میت فاجاب پس اجابت کرد آنحضرت  
 و قبول کرد و دعوت او را و رفت بخانه او و نحن معه و ما با آنحضرت بودیم منی ما نیز رفیقیم و طفیلی آنحضرت شدیم با آن حضرت را با جماع دعوت  
 کرده بود فبجئ بالطعام پس آورده شد طعام فوضع بیده پس نهاد آنحضرت دست مبارک خود را یعنی برای خوردن طعام ثم وضع القوم پر  
 نهادند قوم دستهای خود را فاکلوا پس خوردند طعام با فظنالی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یلوک لقمته فی فیه پس نگاه  
 کردیم ما جانب آنحضرت که میخورد لقمه را و میگرداند از او و من مبارک خود و فرونی بردم قال پس گفت آنحضرت اجدکم شاه اخذت  
 بغیر اذن اهلها می یابم من این گوشت را گوشت کوسفندی که گرفته شده است بی دستوری و بی رضای صاحب کوسفند فامسک المرأة فقوله  
 پس فرستاد آن زن کسی را نزد آنحضرت در حالی که میگوید یا رسول الله انی و سللت الی النقیع بدستی من فرستادم خادم با بسوی نقیع بنون  
 و هو موضع یباع و نقیع موضع است که فروخته میشود در وی کوسفندان و این نقیع موضع در جانب وادی عقیق است نزدیک به بیت کروه  
 از مدینه غیر نقیع بوده که مقبره مدینه آنجاست خطابی گفت که خطا کردیم که او را با خواند و آنرا که با خواند میگویند که در نقیع در زمان سابق باز آنجا بود  
 و الله اعلم البشتری لی شاة تاخریده شود برای من کوسفندی فلم یوجد پس یافته نشد کوسفند فامسک الی جادلی فداشتری شاة  
 ان یوسل لها الی بمنها پس فرستادم من کسی را بسوی همسایه که مرا بود که بفرستد آن کوسفند را که خریده است بسوی من به بایان



باب الکرامات

الفصل الاول

این چیت و از کجاست پس ذکر کرد ام معبد صفات و شمایل آنحضرت با فصیح جبارتی پس گفت ابو معبد و الله این نباشد مگر صاحب قریش که شنیدیم با صفات او را  
در که و الله تحقیق قصد دارم که در بایم صحبت او را اگر بدان را ۱۲ باب الکرامات اهل حق اتفاق دارند بر جواز و قرع کرامت از اولیا و ولی کسی است که  
عارف باشد بذات و صفات حق بر قدرت طاقت بشری و مواظب باشد بر ایثار طاعت و ترک منہیات غیر منہک در لذات و شهوات و کامل باشد  
در تقوی و اتباع بر حسب تفاوت و مراتب آن و دلیل بر وقوع کرامت کتاب و سنت و تواتر اخبار است از صحابه و من بعد هم ثواب از معنوی چنانکه در قدر شریک  
میان آن نزاد انصاف و ترک غنا و جمال شبه و الحارثیت خصوصاً از بعضی اکابر مثل خ طریقت و سادات ایشان مثل غوث الثقلین سیدی الشیخ محی الدین عبد  
القادر جیلانی و جز ایشان آنچنان بحد کثرت رسیده است که لایعد و لا یحصى است بعضی از مشایخ اهل زمان ایشان گفته اند که کرامات وی رضی الله عنه  
مانند رشته مروارید بود که در پی یکدیگر میگذشتند کاهی در وی ظاهر میشدند و کاهی از وی و یکی از ما اگر میخواست که در یک مجلس چیزهای متعد و از آن نمیکند میکرد  
و امام عبد الله با فسی گفته است که کرامات وی ثابت است بی شبهه و معلوم است با اتفاق نزیده است اندک آن از هیچ یکی از شیوخ افاق و جماعه از  
معتبره و آنکه در پی ایشان رفته اند منکر شده اند کرامت را و بعضی گفته اند که صا در می شود کرامت از وی بقصد و اختیار و اگر صا در شود بی قصد و  
اختیار خوابد بود و بعضی آن رفته که کرامت از جنس معجزه نمی باشد مثل کثیر طعام قلیل بنیغما از اصالح و ماندان و حق جواز و وقوع است بقصد و  
اختیار و بی قصد و از جنس معجزه و غیر معجزه و تمام کلام در اثبات کرامت بدلائل و سبب شبه مخالفان در کتب کلام مذکور است و لا حاجه الی البیان بعد البیان  
۳ الفصل الاول عن انس ان اسید بضم همزه و فتح سین و سکون تخانیه بن حضیر بضم حاء و ممل و فتح ضا و مخرج سکون تخانیه و عباد بفتح عین و تشدید و  
بن بشر کسر موحده و سکون شین مخرج روایت میکند آنکه این دو صحابی جلیل القدر شدند ثا عند النبی سخن کردند نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فی حاجه  
طعام در کاری که مرین دو کس را بود و حق فیهب من اللیل ساعه تا آنکه رفت از شب ساعتی یعنی پاره فی لیلته شدید الظلمه و شب سخت تاریک  
شده و جاب من عند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بنقل بان ستر بیرون آمدند آن دو صحابی از ترزد آن حضرت در حالی که بر میگردند و بیوی خانه  
خود و بید کل واحد منهما حصیده و برست مبرکی از آن دو عصایکی بود فاضاعش عصا احدهما پس روشن شد عصای یکی از آن دو برای هر دو حق مشایف وضعها  
تا آنکه رفتند و در روشنی آن عصا حتی اذا افترقت بها الطریق تا آنکه چون جدا شدند هر دو کس راه یعنی بجائی رسیدند که از آن جا بجا نه مبریک راه جدا میروند  
اضافه لا یخصم و روشن شد برای دیگر نیز عصای بوفشتی کل واحد منهما فی صوة عصاه پس رفت هر یکی از آن دو صحابی در روشنائی عصای خود  
حتی بلغ اهله تا آنکه رسید هر یک اهل خانه خود را و واه البخادی و در روایت بخادی در کتاب الصلوة اینچنین آمده که بیرون آمدند آن دو صحابی از  
نزد آنحضرت در شب تاریک و با ایشان ماند دو چراغ بود که روشن میشدند و چون جدا شدند ماند با هر یکی چراغی جدا تا آنکه آمد هر یک اهل خانه خود را ۲  
و عن جابر قال لما حضر احد عافی بی من اللیل گفت جابر هنگامی که حاضر شد غزوه آمد خواندند از پسرمن از ابتدای شب فقال ما اذانی بضم همزه  
الامقولا فی اول من یقتل من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت پسرمن کمان منی بر من خود را مگر کشته شده در سخت کسی که کشته شود  
از یاران آن حضرت درین جبارت ایما می است که اگر ولی بطریق کرامت خبری بدید باید که بطریق ظن و حسابان بدید بخلاف بنی اگر بومی گوید وانی لا اؤک  
بعدی اعز علی منک و بدرستی من نیکن دارم پس از خود را مجند تر بر من از تو غیر نفس رسول الله جرف نفس نفیس پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که وی  
از همه عزیزتر و محبوبتر است و ان علی دینا فاقض و بدرستی بر من و امی است پس بگذارد آن و ام ما و قطعه گذاردن و ام در باب عجزات گذشت و اسنخ  
با خواتم خبر او پذیر و صیت مراد در باب خواهران خود که با ایشان نیکی کنی و بود و ما و رضی الله عنه نه خواهر فاضله پس صبح کردیم کان اول قاتل  
پس بود وی نخستین کشته شده در آن غزوه و دوفتد مع آخر فی قبر و کور کردم من او را با صحابی دیگر در یک قبر خا پنجم آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم  
در شدای احد که بعضی را با بعضی در یک قبر دفن کنند چنانکه در باب آن گذشت و آن صحابی دیگر عمر بن الموح بود که یار و والد جابر و شوهر خواهر وی  
و واه البخادی ۳ و عن عبد الرحمن بن ابی بکر روایت است از عبد الرحمن که اکبر اولاد بی مکر صدیق است و ما در او ام رومان است که او  
عائیه صدیق است اسلام آورد در عام حدیبیه و بود نام او عبد الکعبه پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را عبد الرحمن نام کرد و قال ان اصحاب  
الصفه كانوا انا و صفه کفت عبد الرحمن که اصحاب صفه بودند مردم فقیر و صفه موضعی بود وظل از مسجد که ایشان شب میگردند در آن و  
ایشان از اصحاب السلیمین میخواندند خانه و اهل و عیال و مال و مال هیچ نداشتند و ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال من کان عنده طعام  
اثین فلیذهب بثالث و بدرستی آنحضرت فرمود کسی که باشد نزد وی طعام دو کس پس باید که ببرد سیوم کس را یعنی از اصحاب صفه و من کان  
عنده طعام اربعة فلیذهب بنحما و سادس و کسی که باشد نزد او طعام چهار کس پس باید که ببرد پنجم را یا ششم را و کلمه او برای تغییر است  
ایار است بعضی را بیان کردند و بعضی را بقیاس گذاشته مقصود آنست که هر که را دست رسی است باید که از ایشان کسی را همان کند و ان بابا بکرمه مثله



و بدرستی ابوبکر رضی الله عنه آورده که کس را و انطلق النبی صلی الله علیه و آله وسلم بعشره و برده حضرت ده کس را و ابوبکر قعش غنم  
النبی صلی الله علیه و آله وسلم و بدرستی ابوبکر طعام شب خورد و زن آن حضرت ثلثت حتی صلیت العشا استیتمت که و ابوبکر زن آن حضرت  
تا آنکه گذارده شد نماز عشا فرود جمع پیر بکشت ابوبکر بسوی خانه آن حضرت غلبت حتی تعشی النبی بس دینک کرد تا آنکه طعام شب خورد و پیغمبر صلی  
الله علیه و آله وسلم این کراست برای گرفتن قصه ز سر و تیر در اول بیان تعشی ابوبکر کرد و رضی الله عنه و در ثانی تعشی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم  
درین میان اهل و عیال ابوبکر صدیق و همانان همه منتظر ایستادند و بعد ما مضی من اللیل ما شاء الله پس آمد ابوبکر خانه عباد کشتن شب آنقدر  
که خدا خواسته بود و قالت له امراته حبسک عن اضیافک گفت مرا بگریزان چو منع کرد و باز داشت ترا از همانان تو یعنی چرا تا حین که می که همانان  
انتظار تو کشیدند قال او ما عشتیتم گفت ابوبکر ای طعام نخورانیده و همانانرا قالت ابواحتی نحشی گفت امره ابوبکر اما آورد و دوسر باز زد و نه همانان  
از خوردن تا آنکه یابنی نو فغضب پس خشم گرفت ابوبکر و قال و گفت والله لا اطعمه ابدا بخدا سوگند که منی خورم این طعام را هرگز نخواهم خورد  
ان لا تطعمه پس سوگند خورد و امره ابوبکر که نخورد این طعام را و حلف لا اضیاف ان لا یطعموه و سوگند خورد و نه همانان که نخوردند انرا قال ابوبکر  
کان هذا من الشیطان گفت ابوبکر رضی الله عنه سخت این غضب من و سوگند خوردن من از شیطان پس در حال از غضب باز آمد و دستغفار  
کرد و دعا بالطعام پس طلبید ابوبکر طعام را فاکلوا پس خورد و ابوبکر طعام را و خورد و نه عیال و همانان و بین یا مقید بود بقید که مراد شده  
که درین ساعت نمیخورم یا بجهت آن خور و که با وجود همین که آنحضرت فرموده است که هر که سوگند خورد و بگریزی و به بیند غیر از حین پس باید که بکشد  
امر را و کفارت دهد از زمین خود فجمعوا الایضون لقة الادیب من اسفلها اکثر منها پس شستند که بریندا شستند لقمه را مگر آنکه بالامی آمد و زاده  
میشد از زیر آن لقمه بیشتر از آن فقال لامراته پس گفت ابوبکر مر زن خود را یا اخذت بنی فلان ای خواهر منی فرس بسکس فامسین جمله نام قبیلته  
و این زن که نام او ام رومانست از آن قبیل بود ما هذا چیست این نشدن طعام قافقره علیی گفت امره ابوبکر سوگند بقرة العین من  
مراد بدان ابوبکر صدیق را داشته و بعضی گویند آنحضرت را مراد داشته و قرة العین عبارت از شادمانی و رویت محبوب است زیرا که یا از فرات  
بعضی بخی خنک یا از قرفیج یعنی قرار و دیده بدیدن محبوب خنک کرد و در برقرار بود و وجب و راست شکر دها الان لا کثر منها قبل ان  
بثلث مراد بدرستی آن طعام اکنون بیشتر است از آنچه پیش از آن بوده سه چند فاکلوا و بحث بها الی النبی پس خورد و وفرا و از آن  
ابوبکر بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فلما کانه اکل منها پس ذکر کرده شد و روایت کرده شده است که آنحضرت خورد و از آن طعام متغی علیه و کرم  
و ذکر کرده حدیث عبد الله بن مسعود که در اول و است و کنا نمنع قبیح الطعام فی المجرات و کتاب المجزات الفصل الثانی فی عن عایشة قال لما مات  
النجاشی بکامی که مرد نجاشی تخفیف جیم و سکون یا در آخر که با دشا هجسته بود و برین نصرت بود و آنحضرت ایمان آورد و بهم در جسته مرد و آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم در مدینه بر جنازه او غایبانه نماز کرد پس عایشه میگوید بکامی که مرد نجاشی کنا فمات ثلثه لایزال بوی علی خبره نوسر بودیم که بیکدیگر حدیث میکردیم  
و میگفتم که بدرستی همیشه بود که دیده میشد بر قبری نور ظاهراست که مراد نور محسوس است مثل نور چراغ یا ماه و آفتاب و تواند که عبارت باشد از ضیاء و بها که می دریا فمات  
بالبای خود از زیارت قبر وی مشاهده آنرا اندام دوا بود او دود و عنهما قالت لما مراد و غسل النبی صلی الله علیه و آله وسلم قالوا لاندیری  
گفت عایشه بکامی که خواستند صاحب غسل آنحضرت را بعد از موت گفتند منی دینم که انجود رسول الله یا بهر بنکنیم یا پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم  
من ثیابه از جاهای آنحضرت و بر کشیم جاها را جز از ریزی که انجود و مو تا ناچار که برهنه میکنیم مردای خود را ام تغسله و علیه ثیابه یا بشویم او را و  
حال آنکه باشد بر بدن شریف می جاها می وی فلما اختلفوا پس چون محابه خلاف کردند و گفتند بعضی که برهنه کنیم و جاها را از بدن شریف بر کشیم و بعضی گفتند هم در جا  
وی غسل دهیم القی الله علیه و آله وسلم و بر کاشت خدا تعالی برایشان خواب را و همه را خواب گرفت حتی ما منهم رجل الا و قد فی صده تا آنکه  
هنوز ایشان هیچ مردی مگر آنکه زندان می بر سینه وی بود که میت از خواب که کلیم مکمل سپر سخن کردایشانرا سخن کنند و من فاجحة البیت از گوشه خانه لایدا  
من هو در حالی که منی یا بنده ایشان که میت این خمرکنده اغسلوا النبی صلی الله علیه و آله وسلم ثیابه بشوید پیغمبر را و حال آنکه را دست جاها می و فقا  
فغسلوا علیه قمیصه پس ریختند صحابه غسل دادند آن حضرت را و حال آنکه بر او دست پیران می یصبون الماء فوق القمیس میخیزند آب را  
بالای سر پیران وید لکونه بالقمیس میالیند آنحضرت را بر پیران و نقل کرده اند از نودی که مواب است که آن جامه که غسل دادند و روی بر کشید  
انرا نزد ثقفین و آنچه روایت کرده اند که کشیدند و در تر کنن گذاشتند ضعیف است صحیح نیست اجتماع بدان و واه البیهقی فی دلائل النبوة ۳  
و عن ابن المنکدر مر روایت از محمد بن المنکدر که از مشاهیر ائمه تابعین است که بار ایشانست جامع علم و دین و عبادت و صدق و ثقه و  
بجا و ناله ان سفینه مولی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم سفینه که موی آنحضرت بود و سفینه بجهت آن نام شد و در سفری در خدمت

فصل الثانی

و علیه





زلف شستاب رفتن و بردن عروس با بخانه شوی: مرقه محقره را کونید و بزوفه بر معنی اول کسب زای است و بر ثانی بضم و را و بردن محبوست بسوی حبیب و گویند که کسب  
 این فرستکاران باشد و هر که داخل کرامت باشد و الا که سماع و فعل از کتب ما ویر باشد کرامت نیشود و قد بر و الله اعلم و دواء الدادی ۱۷ باب  
 در اکثر نسخ همچنین است باب مطلق بی ترجمه و در بعضی نسخ باب وفات النبی صلی الله علیه و آله و سلم و این اولی و اظهر است زیرا که عادت مولف وضع باب  
 مطلق از برای ذکر لواحق و متمات باب سابق است و اینجا به چنین است بلکه ذکر کرده است احوال متعلق بوفات آنحضرت پس مناسب است ترجمه ساختن بدان  
 و نیز بعد از این باب با بی آورده است بی ترجمه متعلق بوفات پس ظاهر است که این باب مترجم بوفات النبی صلی الله علیه و آله و سلم بود و باب آنکه غیر مترجم و لواحق  
 و متمات این بدانکه ابتدای مرض آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که حادث شد صداعی در او و شهر صفر که کتب یا دوشب از آن مانده بود و بعضی  
 گفته اند که ابتدای مرض در اول ربیع الاول بود و این جو زمی در کتاب الوفا گفته که ابتدای مرض در شهر صفر بوده که دوشب از آن مانده بود و وفات وی در  
 دوازدهم ربیع الاول بود و سلیمان بن عیسی که یکی از ثقات است جزم کرده است بآنکه ابتدای مرض در روز شنبه بود و بیت دوم صفحہ وفات در روز  
 دوشنبه دوم ربیع الاول و الله اعلم و این قول را ترجیح کرده اند بآنکه وفات فاطمه زهرا رضی الله عنها در سیوم ربیعان است و اتفاق دارند بر آنکه  
 حیات وی رضی الله عنها شش ماه است بعد از آن حضرت پس سخت شد در دسروپت نامی کشت از پهلوی به پهلوی بر بستر و میفرمود دینیت یکچک که سخت  
 تر باشد بلای او از آنکه گرویده انبیایم لاجرم زیاده است اجرا پس بیمار بود آنحضرت مدت دوازده روز یا بیشتر بنا بر اختلاف در زمان ابتدای مرض  
 و از او کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مرض خود چهل تن از بندگان را و نماز میکرد با اصحاب در مدت مرض مگر سه روز و بعضی گفته سه هفته نماز  
 بود که ابو بکر را فرمود رضی الله عنه که با مردم نماز کند و بیرون آمد روزی بیوی سجد و نماز بگذارد و گفت ای گروه مسلمانان شما را وداع میکنم و هر پناخ  
 می سپارم خدا خلیفه من است بر شما پس از من بر شما باد که تقوی کنید و بخاها و دید طاعت او را زیرا که من میگذارم دنیا را و جدای شوم از شما و روایات  
 متعاضد است بر آنکه امام ابو بکر بود رضی الله عنه از ابن عباس مرویت که گفت نماز بگذارد آنحضرت پس بیچ یکی از امت خود مگر پس ابو بکر و دیگر عبد الرحمن  
 بن عوف یکباری در سفر مگر کعت و آنچه واقع شد در مرض موت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که سخت شد و وی روز پنجشنبه پس خواست که گشتابی نوید  
 پس گفت مر عبد الرحمن بن عوف را بسیار شانه کوفندی را یا تخنه را تا بنوسیم برای ابو بکر گشتابی را پس چون خواست که برخیزد و بیارد فرمود حاجت میت ابا دارنذا  
 و مؤمنان که اختلاف کنند در ابی بکر و روایت کرده اند که عباس گفت مر علی را که من تیناسم رویهای سپهران عبد المطلب از موت و میترسم که بر بخیزد و بخیزد  
 خدا ازین در و بر و مطلب از وی این امر را علی گفت رضی الله عنه ایامیدانی تو که اگر بطلبم و بدیدم برگزینید مردم ما پس هرگز نطلبم و آنچه واقع شد در من  
 آنحضرت آنست که آن حضرت را سفت دینار بود پس اتفاق کرد آنرا آنچه منی باقی نگذارد و اکثر وصیت آنحضرت در مرض موت رعایت نماز و احسان  
 بر خدمتکاران بود و میری در حیوة الحیوان از و اقدی می آرد که چون شک واقع شد در موت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز و اسما و بنت عیسی  
 خود را در میان دو کف آن حضرت پس گفت وفات یافت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بر درشته شد فاطمه نبوت از میان گفتن وی و بی  
 میکند ام سلمه که نهاد دست خود را بر سینه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روزی که وفات یافت پس گذشت بر من جمعا که طعام بخوردم و دست  
 می شستم و می رفتم از دست من بوی مشک و در شواهد النبوة می آید که پرسید شد علی رضی الله عنه از سبب فطم و حفظ وی گفت چون غسل داد و شد آنحضرت  
 راجع شد آب در یک کاسی وی پس بر دوشتم بر زبان خود آنرا و فرودم پس میدانم قوت حفظ خود از وی و گفت داد و شد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 سه جامه سفید ازینکه بنود و روی قمیص و عمامه و مختلف کرده است روایات در کفن آنحضرت و صحیح همین است که در حدیث عایشه آمده و لیکن اختلاف  
 کرده اند در تفسیر قول عایشه که گفت بنود و روی قمیص و عمامه و بعضی گفته اند که مراد است که سه جامه بود و روی قمیص و عمامه که مجموع پنج باشد و گفته اند که مجموع  
 است که معنی این عبارت این است که قمیص و عمامه در کفن آنحضرت بنود و روی گفت که جمهور علما برین اند چنانکه میگویند که زیاده بر سه کرده است و زوفا  
 جایز غیر مستحب است و زوفا لکبیه مستحب است و بر دوازده نماز و از نماز او که تراست و زوفا کفن سه جامه است از او و قمیص و عمامه و زوفا و زوفا و زوفا  
 عمامه مستحب است از برای علی و تحقیق فی کتب الفقه و نماز گذاردن بر آن حضرت تنها تنها و امامت نکرد و یکچک جماعه جماعه می آمدند و نماز میکردند و چون  
 نهاده شد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در قبر و شتران که یکی از موالی آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم قطیفه بخرانیه را که آنحضرت روز خیر یافته بود و کلاه  
 می پوشید و کاسی میکشید در زیر آنحضرت در قبر نهاد و گفت میخواهم که بعد از تو کسی از ما نباشد و بنا کردند در قبر آنحضرت بخشهای خام و گفته اند که مجموع  
 نه خشت بود و چون فارغ شدند از نهادن خشتها بیرون آوردند قطیفه را و علی اتفاق دارند بر آنکه نهادن قطیفه و مانند آن را بر مرد در قبر و گذاشتن  
 شد قبر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مسطح و پائیده شد بروی آب و مشهور است که مسهم بود یعنی بر وزن کوبان شتر و تنیم قبر مستح است  
 و برین اندامه اربعه و غیر ایشان و قبض کرده شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز دوشنبه و دفن کرده شد در شب چهارشنبه و بعضی

الفصل الاول

این دو صحابی با

کفته اند روز سه شنبه بعد کشتن آفتاب اول صبح تراست و نه بگردند و مرثیه گفتند اهل بیت آنحضرت اصحابی که گرده ایم ما آن را و باقی احوال مرض و وفات و آنچه متعلق است بآن در رساله جدا مسمی بمانیت فی سنده من حکام هسته و اینجا این قدر کافیت ۴ الفصل الاول عن البواء و ایتیت از برای عازب که از مشاییر اضر است و اول مشاییر و می خدق است و پیش از آن صغیر بود و فتح کردی و قرین را و حاضر شد با امیر المؤمنین علی بن ابی طالب جمل و صفین و نهروان را و مرد بکوفه در زمان مصعب بن زبیر که حاکم بود از جانب برادر خود عبداللہ بن زبیر قال گفت برابر بن عازب اول من قدم علینا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مصعب بن عمرو بن ام مکنوف و خنثی کسی که قدم آورد از مکه مدینه بر ما یعنی بر انصاء از اصحاب آن حضرت این دو صحابی اند در خبر است که آن حضرت با التماس اضر بعضی از اصحاب خود را پیش از هجرت مدینه فرستاد تا تعلیم قرآن و احکام دین بکنند و برای مصالح دیگر که در آن دید پیش دو صحابی طلیل القدر را فرستاد و فضلا پس در بیتا دند بقرائنا القرآن که بمنوانا نیند قرآن را ثم جاء عا دو بلاک سعد بن زید عمار بن یاسر و بلال بن رباح و سعید بن ابی وقاص ثم جاء عمر بن الخطاب فی عشرين من اصحاب البقی بنی ابراهیم المؤمنین عمر در بیت کس از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ثم جاء النبی بعد از آن آیه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فادایت اهل المدینه فخرجوا بشیء فرجهم به پس ندیم اهل مدینه را که شادمان شده باشند بخیزی بهم چو شادمان شدن ایشان بآمدن آنحضرت حق رایتا لولاید و الصبیان یقولون تا آنکه دیدم من دخترکان را و پسرکان را می گفتند هذا رسول الله این پیغمبر خداست صلی الله علیه و آله و سلم قد جاء تحقیق آمد و لا ید جمع ولید و است بتا معنی دخترک و ولید بتا معنی پسر و ولید و کاهی داه را نیز گویند اگر چه کبیره باشد فاجاء حق قرأت مسیح اسم و بک لا علی پس نیاید آنحضرت تا آنکه خواندم من یعنی آموختم سوره سج اسم ربک لا علی یعنی این سوره را پیش از آن آن حضرت آموخته بودم فی سوره مثلها من الفصل باسورت های دیگر مانند آن از مفصل و معنی مفصل در باب العزارة از کتاب الصلوة معلوم شده است و این حدیث دلالت دارد بر آنکه این سوره در مکه نازل شده باشد و درین کلامی است که در شرح ذکر کرده ایم رواه البخاری و عن ابی سعید الخدری عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جلس علی المنبر و ایتیت از ابی سعید خدری که آنحضرت نشست منبر و بود آن در مرض موت آنحضرت به پنج شب پیش از موت فقال ان عبد خیر الله بین ان یوتیه زهرة الدنيا ما شاء و بین ما عنده پس گفت آنحضرت که بنده بود که بخیر گردانید او را خدا تعالی میان این که بداد او از ناز و نعمت و دنیا هر چه خواهد و می تعالی یا هر چه خواهد آن بنده و میان چیزی که نزد خداست از ثواب آخرت فاختر ما عنده پس اختیار کرد و برگزید آن بنده چیزی را که نزد خداست از ثواب آخرت فبکی ابو بکر پس گریه کرد و ابوبکر بشنیدن این سخن از آنحضرت قال گفت ابو بکر خطاب با آنحضرت کرده فدیناک بابائنا و امهاتنا پدران و مادران ما فدای تو بود و فحببتنا به پس گفت کردیم ما ابو بکر فقال للناس انظروا الی هذا الشیخ یمو رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن عبد خیر الله تعالی بین ان یوتیه من زهرة الدنيا و بین ما عنده پس گفتند مردم نگاه کنید بچنان این پیر جزیرید بدان حضرت از حال بنده که بخیر گردانید خدا تعالی او را میان آنکه بداد او از ناز و دنیا و میان آنچه نزد اوست و هو یقول و آن پیر میگوید فدیناک بابائنا و امهاتنا یعنی این چه جای گریه و تغذیه است آنحضرت از یک بنده لا علی العین جزیرید بدو این شیخ گریه میکند و با آنحضرت تغذیه میکند فکان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هو الخیر پس بود آنحضرت مراد بدین که بخیر گردانیده شد یعنی آنحضرت بنده ذات شریف خود را مراد داشت و کان ابو بکر علینا و ابو بکر داناترین و فهم کننده ترین ماین کلام را متفهم علیک و عن عقبه بن عامر قال صلی الله علیه و آله و سلم گفت عقبه بن عامر که صحابی مشهور است و احوال و درو اوضاع متعدد نوشته شده است نمازخانه گذارد آنحضرت علی قتل احد بعد ثمان سنین بر کشتن آن غزو و احد بعد از هشت سال از دفن ایشان کالمودع للاحیاء و الاموات مانند و دایر کننده مرزندگان را عجبت رحلت آنحضرت از دنیا بود و مر مردگان را سبجت انقطاع و عادت استغفار از ایشان و این در آخر زمان حیات آنحضرت بود و مراد بصلوة نمازخانه است و این مؤیدین بذهب خفیات است که تا یلند نماز گذاردن بر شد و نزد شافعی که قایل نیستند بدان مراد و عادت تحقیق این محبت و در شرح سفره بسیار کرده شده است و درین شرح نیز در مجلس گذشت ثم طلع المنبر پسر برآمد آنحضرت منبر را فقال فی بین ایدیکم فرطت گفت آنحضرت بدستی من بر پیش شما فرطم و فرط بفتح فاء و آنکه پیش رو و منبر برای راست کردن و دلودین و پاک کردن چاه و جبران و کار سازی منزل مراد پیش رفتن آنحضرت است بدراخت برای کار سازی است و تکیه بباخت و شفاعت ایشان و انا علیکم شهید و من بر شما کو ایهم کو ایهم بر انقیاد و طاعت و قبول دعوت اسلام و ان موعذکم الخوض و بدستی که و عده گاه دیدار و میقات ملاقات میان من و شما حوض کوثر است وانی لا انظر الیک و بدستی من بر آینه نگاه میکنم و می بینم وانی مقایم هذا حال کنم در بنجای خودم وانی قد اعطیت مفاصل خزان الارض بدستی من بر تحقیق داده شده ام کلید می بینم این اشارت است بآنکه شادان است خزان بلوک ما نیزه جز آن را و اما در خزان معنوی مفاصل آسمان و زمین مالک ملکوتست تخصیص زمین را و وانی لست الخشی علیکم ان تشرکوا بعدی بدستی

مرکز کا  
اه و داغ  
مرکز کا  
ج



من تیرسم بر شما شرک شدن و کافر گشتن شما را پس از من و لکن اخشی علیکم الدنیا ان تنافوا فیها ولیکن تیرسم بر شما دنیا را که رغبت کنید و میل کنید  
دنیا تا من رغبت کردن نفیس چیزی را نهایی که رغبت کرده میشود در وی منافست رغبت کردن در چیزی بطریق مبارات و معارضه و زاد بعضهم و زیاده و کثرت  
بعضی را و بیان این عبارت را که ققتلوا پیکرش کنید میان خود فتلکوا پس هلاک شوید کما هلاک من کان قبلکم چنانکه هلاک شدند کسانیکه بودند  
پیش از شما متفق علیه ع و عن عایشه قالت ان من نعم الله علی ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قوفی فی بهی گفت عایشه که  
از نعمتهای خدا بر من که مخصوص گردانید و آبان است که آنحضرت قبض کرده شد در خانه که در آن آنحضرت پنهان گردانید و از وایح مطهره را که تریض می در خانه عایشه کرده  
شود و فی یومی و در روز نوبت من یعنی با وجود آنکه آنحضرت در مدت مرض تا وقت وفات در خانه عایشه بود و روز وفات موافق نوبت عایشه نیز افتاد و در بین  
سحری و نحری و قبض کرده شد آنحضرت میان سینه من و گردن من سحر بفتح سین و سکون عایشه در اصل معنی شش است و نحو و نحو پیش سینه زیرا که آنحضرت  
نکبه داشت در آنوقت بر سینه عایشه و ان الله جمع بین دیق و رقیه عند موته و از نعمتهای خدا بر من است که خدای تعالی جمع کرد میان آب و سر من  
و آب من آن حضرت نزد موت آنحضرت این معنی همیشه نعمت و در وقت موت عظیم است که وقت منتهای برکات است یا بیان واقع میکند که حصول این نعمت  
در آنوقت بود و بعد از آن بیان تقریب وجود میکند و میگوید دخل علی در آمدن عبد الرحمن بن ابی بکر و وی برادر عایشه بود و بیده السواک و در دست  
سواک بود و انما سنده رسول الله و من تیکه بنده پیغمبر خدا بودم صلی الله علیه و آله و سلم فرایته فی نظر البکیر بن دیم من آنحضرت را که نگاه میکرد  
عبد الرحمن که سواک در دست داشت یا سوسی سواک و عرف ان یجب السواک و شام ختم من که آنحضرت دوست میداد که سواک کند فقلت آخذ له کسر  
گفتم من آیا بکیر من سواک را برای تو فاشا دبر اسد ان نعم پس اشارت کرد آنحضرت بمر بارک خود که آری بکیر فتناء و لشه پس گرفتم سواک را از دست عبد  
الرحمن یعنی دادم آنحضرت و گرفت و کرد فاشا شد علیه پس سخت آمد سواک بر آن حضرت و قلت لینه لک و گفتم نرم گردانم سواک را برای تو فاشا دبر  
ان نعم فلینته پس نرم گردانیدم فامره پس گذرانید آنحضرت سواک را بر دندان و بر دهن و بین دیده دو که در آنجا ماء و پیش آنحضرت کوزه بود که در وی  
آب بود و کوزه آب خورن فعل بدخل بدیه فی الماء پیکر آنحضرت که می در آمد و در دست خود را آب فیمسح بجمها و وجهه و يقول پس میالد بر  
دست تر بر روی بربک خود را و میگوید لا اله الا الله ان للوٹ سکوات بدستی که مروت را سختیاست مکره الموت بفتح سین و سکون کاف شد  
و هم و غشی دست این نیز از سر است معنی سستی و از اینجا معلوم میشود که سکر آنحضرت کی نوع حرارتی بود عارض بدن شریف که بمسح آب اطفا آن میکردند چنانکه در کتب  
می در آید از شداید که خلائق را می باشد و نسبت بحال شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم این هم عظیم مینود و از اینجا است قول عایشه که گفت رشک منیرم بر هیچ  
یکی با سانی موت بعد از آنچه دیدم از سختی موت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فافهم و بالله التوفیق ثم نصب یدیه پس ایستاده کرد آنحضرت دست شریف  
خود در فضل العمل پس گشت که میگوید فی الرفیق الاعلی یعنی بگردان خداوند اراد در رفیق اعلی یا میخوام در آمدن در رفیق اعلی و در وایتی آمده که فرمود و اخبرن  
الرفیق الاعلی اختیار کرد رفیق اعلی را حتی قبض و مالت یده تا آنکه قبض کرده شد آنحضرت و میل کرد و پایان افتاد دست شریف وی و در رفیق  
اعلی اقوال است بعضی گفته اند که مراد از وی انبیاء است که ساکن اند در اعلی عینین در حضرت قدس چنانکه در حدیث دیگر واقعه شده است مع النبیین  
و الصدیقین و حبس و لک رفیقها و رفیق اسم حبس است و وقع بشود بر واحد و کثیر یا مراد اعلی و عالم ملکوت است و بعضی گفته اند که مراد رفیق  
اعلی حضرت رب العزت است و اطلاق رفیق بر وی تعالی آمده است و در حدیث آمده است ان الله رفیق یحب الرفیق فی الامر و مویده این  
اراده است آنچه در بعضی اخبار آمده است که خبر نبی آمد و گفت که خدا تعالی شاق است و محیر میکند و اندر ترا در بودن و در دنیا و در آمدن اینجا فرمود آنحضرت  
انخرت الرفیق الاعلی و الله اعلم و بعضی رفیق اعلی را نیز بر بهشت حمل کرده اند رفیق معنی زمی کردن و سواداشتن نیز آمده است و مراد رفیق جای رفیق است  
دعاه الجاریه و عنها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول ما من بنی یمرض الا حیین بین الدنیا و الاخره و هم اینجا  
است گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت منیت پیغمبری که بیمار شود مگر آنکه حمیز گردانیده میشود میان دنیا و اخرت یعنی بدست او اختیار میدهند  
که اگر خواهد در دنیا باشد و اگر خواهد با اخرت خرامد و کان فی مشکواه الذی قبض و به آنحضرت در بیماری خود که قبض کرده شد در وی و در بعضی نسخ  
قبض فیہ اخذت به شدیده گرفت آنحضرت را سعال سخت و بجم بعض موحده و تشدید حار جهل در شتی آواز و فی الصراح بجم کل و فکی فجمعت فیقول  
پس شنیدم آنحضرت را که میگوید مع الذین انعمت علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین اختیار میکنم صحبت با آن کسان  
که انعام کرده تو بر ایشان که پیغمبران و راست کرداران و راست گفتاران و شهیدان و نیکو کاران اند فعلت انه خیر عایشه میگوید رضی الله عنها  
پس فهمیدم من ازین عبارت که آن حضرت حمیز گردانید و این کلام در جواب تخیر گفت با تخیر شق بیرون رفتن از دنیا متفق علیه ع و عن ابن  
قال لما نقل النبی صلی الله علیه و آله و سلم جعل یغشیاه الکرب گفت انس به کامی که کران شد و سخت گشت مرض آنحضرت

این نعمت

در کوزه بفرما

در اصل

گشت آنحضرت که میبویشد و بهیوش میگرداند و او را محنت و شدت مرض فطالت فاطمه و اکوب اباه <sup>بطلان</sup> گفت ای زنده و محنت پذیروی چه سختی تو فقال ای  
 لیث امیک کرب بعد الیوم یسیر گفت آنحضرت مرا طم رانیت بر پدر تو محنت و شدت بعد از امروز که در دنیا است و چون با خرت میبرد و آنجا همه سرور و حضور  
 فلما مات قالت پس چون گذشت آنحضرت گفت فاطمه در دنیا آنحضرت یا ابتاه ای پدر من آجابه و باد عاه آجابه کرد و رفت پروردگار را که  
 بخواند و او پیش پیشگاه خود یا ابتاه مرجنه الفردوس ما واه ای پدر من ای کسی بخت برین جای اوست یا ابتاه الی جبرئیل تعاه ای پدر من بوی چهل  
 میرانم خبر او را و میگردیم نزد وی و تعزیت میکنیم بقیع نون و سکون عین جزوت کسی رسانیدن فلما دفن قالت فاطمه یا انس پس هنگامی که دفن کرده شد آنحضرت  
 گفت فاطمه رضی الله عنہا اطابت انفسکم ان تھتوا علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در متون یافته صحیح است و در نسخ شیخ میت التواب یا  
 خوش شد و خورسندند نفسهای شما که بنیاد زید و بریزید بر پیغمبر خدا خاک را حتی مثلث خاک بر زمین بروی کسی دواہ البغادی ۲ الفصل الثانی عن انش قال لما قدم  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المدينة گفت انز و قیکر قدم آورد آنحضرت و نینه را شادمانی کردند تا مردم تا آنکه لعبت الحبسة بحل بهم با  
 بک کرده و جیشین کربهای خود چنان که عادت ایشان است حراب کبر عا و حله جمع حربه بفتح نیزه خرد و دشنه و فی الصراح حربه چوب دستی و تازیانه حراب  
 کبر جماعت فرجا لغد و مده از جنت شاد شدن و مقدم آنحضرت راضی الله علیه و آله و سلم دواہ ابو داؤد و فی روایة الدامی و در روایت دارمی  
 اینچنین آمده است که قال گفت انش ما را نیت یوما حفظ کان احسن و لا اضوع من یوم دخل علینا فیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 ندیدم من هیچ روزی را برتر که بود نیک تر و نه روشن تر از روزی که در آمد بر پیغمبر خدا در خوشی و شادمانی و بخت و مسرور و لما صلی الله علیه و آله و سلم  
 و ما را نیت یوما اقب و لا اظلم من یوم ما فیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ندیدم من روزی را زشت تر و نه تاریک تر از روزی که  
 در وی آنحضرت از حیث اندوه و مصیبت و وحشت طلب الا از حیث برکت و کمالت و نورانیت بهترین ایام در روشن اوقات بود و چنانکه فرمود و اجل  
 خیر ایام یوم الفاک فیه و فی روایة الترمذی قال و در روایت ترمذی اینچنین آمده که گفت انش لما کان الیوم الذی دخل فیه رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم المدينة چون در روزیکه در آمد در وی آنحضرت مدینه را احشاء منها کلتشی روشن شد از مدینه هر چیزی حتی در دیوار وی فلما کان الیوم الذی ما  
 فیه اظلم منها کلتشی پس هرگاه که شد روزی که مرد آنحضرت در وی تاریک شد از مدینه هر چیزی و ما فاضنا ایدینا عن التواب و انما فی دفنه حتی انکرنا قلوبنا  
 و نفیثنا یم و ما دستهای خود را از خاک تا آنکه منکر شدیم دلهای خود را و نا آشنا دانستیم او را آن میت از کم شدن صفای نورانیت که حاصل بود از مشاهده حضور آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم و اشارت بقاوت حال حضور و غیبت انقطاع ما و وحی و فقدان نورانیت آن و این معنی را در رساله مرج البحرین بانی کرده و مذکور است  
 ۲ و عن عایشة قالت لما قبض رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اختلفوا فی دفنه گفت عایشه هنگامی که قبض کرده شد روح آنحضرت اختلاف کرد  
 صحابه در موضع دفن آنحضرت که در کجا باید دفن کرد و پس بعضی صحابه گفتند که بلکه بیابان دفن کرد و بعضی گفتند بیدینه باید دفن کرد و بعضی دیگر گفتند که در  
 قدس باید برد که قبور انبیاء آنجا است فقال ابو بکر صلی الله علیه و آله و سلم شیئا پس گفت ابو بکر رضی الله عنه سیده ام من آنحضرت  
 درین باب چیزی آن چیزانیت قال گفت آنحضرت ما قبض الله نبیا الا فی الموضع الذی یحب ان یدفن فیه قبض نکرده است خدا روح پیچ پیغمبر  
 مگر در جایی که دوست میدارد آن پیغمبر را حق تعالی که دفن کرده شود آن پیغمبر را بجا اد فوه فی موضع خراشه دفن کند او را در جایی خواجگاه و سی دواہ  
 الترمذی ۱ الفصل الثالث عن عایشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول و هو صحیح انه لن یقبض  
 فی کف عایشه بود آنحضرت که میگفت و حال آنکه وی تندرست بود که مرکز قبض کرده نمیشود روح پیچ پیغمبری حتی پوی مقعد من الجنة تا آنکه نمیشود  
 آن پیغمبر را جای نشست او در بخت ویری بقیع یا نیز آمده است یعنی نامی بنید آن پیغمبر جای نشست خود را از بخت نه پیچ پیغمبر را بجا  
 بدرگاه و مایه اگر میخواهی هم در دنیا باش و این صورت تخیر است از برای اظهار شرف و عزت انبیا در درگاه و حدیث و الا آنچه حکم است البته شدنی است و ایشان  
 نیز جان را اختیار میکنند که باطن حکم است قالت عایشة فلما قول به بغم نون و کسر زای یعنی زول کرده شد آنحضرت یعنی نازل شد بوی ملک الموت و بقوات نیز روایت  
 است و در روایتی فلما زلت به نیز آمده یعنی زول کرد منیت یعنی مرکز آنحضرت و داسه علی فخذی و حال آنکه سر آنحضرت بران من بود غشی علیک بهیوشی  
 افتاده شد بروی یعنی بهیوش شد شما فاق پیتر بهوش آمد فاشخص بصره الی السقف پس بلند گردانید بنیای خود را بجانب سقف خانه فلما قال پیتر گفت  
 اللهم الرفیق الاعلی خداوند اختیار کردم رفیق اعلی را قلت اذن لا یخلفنا فاکفتم من اکنون که اختیار میکنند آن عالم را اختیار میکنند ما را قالت عایشه و فها  
 انه الحدیث الذی کان یحدثنا به و هو صحیح و شناختم من که این مصدق بانی خبر است که یو آنحضرت که خبر میداد ما را در حال صحت فی قوله انه  
 له یقبض نبی قطا حق پوی مقعد من الجنة نه پیچ پیغمبر را بجا تا می بیند جای نشست خود را از بخت  
 پیتر بخیر گردانیده میشود پس این دیدن بجانب بخت بود و گفتن این سخن اللهم الرفیق الاعلی جواب آن تخیر بود و از اینجا استیناسی بان قول که مراد

برقیق اعلیٰ بهشت است میتوان یافت قالت عایشه فكان انحرى  
 که حکم کرد با کلمه آنحضرت این قول و بود که اللهم الرفیق الاعلیٰ متفق علیه و عنهما قالت کان رسول الله بو و یسبح خدا صلی الله علیه و اله و  
 مثل یعول فی مرضه الذی مات فیہ و هم از عایشه است که گفت بود آنحضرت که میگفت در بیماری خود که فوت کرد و آن بیماری یا عایشه فلان  
 احد الم الطعام الذی اکلته یحیی اسی عایشه همیشه بود من که می یافتیم در طعامی را که خورده بودیم خیر از کوفته سفیدی که زهر آلوده کرد و انداز اگر  
 چه تاثیر نکرد در هلاک برای ظهور معجزه و لیکن الی از وی باقی بود و گاه گاه ظهور میکرد و هذا اوان وجدت انقطاع البصر من فک السم و این وقت  
 یا فتن من است بریده شدن رک دل مرا از آن زهر و ابر بفتح سبز و سکون موحده و فتح بارک دل کذا فی الصحاح و دره موس گفته ابر بشت و کیست در  
 پشت و رک کردن است و چون این متعلق است بدل باین اعتبار آزارگ دل نیز گویند ظاهر حرکت الی عن سماء قضای آن کرد که اثر آن زهر را در وقت  
 موت ظاهر کرد و انید از برای حصول مرتبه شهادت چنانکه میگویند که ابو بکر صدیق رضی الله عنه باثر زهر را مرد که در غار هجرت کزیده بود و راه البیاضی  
 ۳ و عن ابن عباس رضی الله عنه قال لما حضر رسول الله گفت ابن عباس بنحایم که حضور کرده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم یعنی محاضر  
 شد او را موت مرا دایم مرض است که در آن حضور موت بود و آزار و زنجبیه بود و وفات روز و شبیه واقع شد و فی البیث زجال فیهم عمر بن الخطاب  
 و در خانه مردان بود و اندک در میان ایشان عمر بود رضی الله عنه قال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم هلموا الکتب لکم کتابان تضلوا بهما  
 بایند نویسم برای شما نوشته که هرگز نگذرد نشوید بعد از آن فقال عمر قد غلب علیه الرجوع پس گفت عمر تحقیق غالب است بر آنحضرت در و و عندکم العلم ان  
 و نزد شماست قرآن حسبکم کتاب الله پس است شما را کتاب خدا و سنت نیز تابع و قال انت و مفسر دینین اوست گفته اند که آنحضرت خواست که تعیین کند یکی از  
 صحابه را برای خلافت تا واقع شود نزاع میان ایشان و بعضی گفته اند خواست که بیان کند محامات احکام را به تفصیل و تلخیص تا حاصل شود اتفاق بر خصوص عمر رضی  
 الله عنه خواست که تخفیف کند بر آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم نزد سختی در بیماری و دانست وی رضی الله عنه که این حکم و امر از حضرت وی بجزم و ایجاب نبود بلکه  
 برای مصلحت ایشان بود اگر بکشد مختار نبند و اگر نکند ایشان داند و عادت مستمره بود که چون امر میکرد صحابه را بطریق ایجاب و الزام و ایشان امر اجبت میکردند از  
 آن میکرد است ایشان را برای و صلاح دید ایشان و اگر امری لابد و ضروری میبود میگرداشت ایشان را با ایشان و عمر دانست که شاید امری باشد شاق و سخت بر  
 صحابه موجب امتحان و فتنه ازین جهت اشارت کرد که ترک آن اولی است و آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم نیز ترک کرد و این مثل است که گذشت در اول کتاب  
 از فرستادن ابی هریره که بشارت دهد مردم را بر که لا اله الا الله گوید به بهشت در آید پس منع کرد او را عمر تا مردم مکتبه نکنند و در عمل سست نشوند و طایفه گفته اند که این  
 امر از آن حضرت ابتدا برینو بلکه نخست بعضی اصحاب از وی صلی الله علیه و اله و سلم طلبیدند که چیزی بنویسد پس اجابت کرد و رغبت ایشان را و چون دید که بعضی راغب  
 نیستند چنانچه عمر و هر که موافق وی بود ترک کرد کذا قال القاضی عیاض فی الشفاء و الله اعلم و بهیقه گفته است که سفیان بن علی بن اهل علم نقل کرد و است  
 که آنحضرت میخواست که خلافت ابو بکر صدیق را بنویسد بعد از آن ترک کرد و بجهت اعتماد بر آنچه تقدیر الهی رفته است و اعتماد بر آنکه بجا و زنجبیه است که از آن مومنان  
 چنانکه فرمود بای الله و المؤمنون الا بکر چنانکه در فضل ثالث از حدیث بخاری بیاید و ادعای شیعه که مقصود کتابت وصیت برای علی مرتضی و استخلاف  
 وی بود و خالی از تناقض نیست چنانکه میگویند که در غیر ختم استخلاف وی رضی الله عنه بضر قطعی ثبوت پیوسته پس دیگر چه احتیاج نوشتن است و تمام این  
 بحث در باب مناقب علی بیاید و اختلاف اهل البیث و اختصموه پس اختلاف کردند انسانی که در خانه بودند و خصومت و جدال و بجا میروند و فتنه  
 من یعول قریب الکتب لکم رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم پس بعضی از ایشان کسی بود که میگفت نزدیک گردانید یعنی اسباب کتاب را که  
 بنویسد برای شما پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم و منهم من یقول ما قال عمر و بعضی از ایشان کسی بود که میگفت آنچه گفت عمر فلان الکتب و اللغات و  
 الاختلاف قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم قوموا عینی پس چون بسیار کردند آنک و خروش و اختلاف گفت آنحضرت بخیرید  
 و دور شوید از من و لغظ بفتح لام و عین میخیزد مفتوحه و سکون آن نیز ثبوت و حمله اوز یا اواز مبهم که فهم کرده نشود قال محمد بن الله گفت عید الله که راوی حدیث  
 است از ابن عباس فکان ابن عباس یقول پس بود ابن عباس که میگفت ان الرزیه کل الرزیه ما حال بین رسول الله همه مصیبت چیزی است  
 که در میان آمد میان پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم و بین ان یکتب لهم فکال لکتاب و میان آنکه بنویسد ایشان را آن کتاب را اختلاف فهم  
 و لغظهم از جهت اختلاف ایشان و آواز و خروش ایشان کاشکی اختلاف و لغظ میگرداند تا چیزی می نوشت که سبب هدایت میشد و رزیه بر وزن خطیه  
 از راه جماعت و فی دوایه سلیمان بن ابی مسلم الاحول و در روایت سلیمان که یکی از ثقات و ائمه ایشان است و روایت میکند از وی  
 سفیان بن علی بن این چنین آمده است که قال ابن عباس یوم الخمیس و ما یوم الخمیس روز پنجشنبه و چه غریب است روز پنجشنبه  
 آنچه واقع شده از مصیبت غریب در آن اشارت میکند بآن روز پنجشنبه که قضیه مذکور در وی واقع شده بود بکی بپیر کرد ابن عباس بر یاد آن

روز پنجشنبه یا تذکر حال مرض آنحضرت و وفات وی صلی الله علیه و آله و سلم حق بل و معه الحصى خدان گریه کرد که زکریا شکوی سنکر بر ما را که در آنجا افتاده بودند قلت یا ابن عباس و ما یوم الخبیس کفتم من ای ابن عباس حیت روز پنجشنبه و چه حال دار و چه واقع شده در وی ظاهر عبارت است که قائل ابن سلیمان احوال باشد و نه چنین است بلکه قائل ابن سعید بن جبیر است که سلیمان احوال را و سبت از وی و وی را و سبت از ابن عباس چنانکه از سیاق کلام بخاری ظاهر میشود قال کنت ابن عباس استند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حجه سخت شد آنحضرت در وی فقال ایتونی بکفت اکب لکم کتابا بالی فضلوا بعده ابدان گفت آنحضرت بیارید مرا شانه شتر یا کوسند را بنوسیم برای شما کتابی را که هرگز گمراه نشوید بعد از وی همیشه گفته اند این عبارت بظاهر در آن ملکی که مراد گشت احکام باشد معضلا و اند علم فتنا دعوا پس نزاع و کشاکش کردند و اختلاف نمودند و لا یبغی عند بنی قریظ و منی باید و منی سرزد و پیچ پیچ تراغ و اختلاف ظاهر سیاق کلام در آنست که این کلام ابن عباس است که در میان حدیث ادراج نموده و بعضی گفته اند که کلام آنحضرت است فافهم فقا لوما شانه اجماع گفتند بعضی صحابه حیت شان او و چه شده است او را آیا مخطوطه پریشان شد است کلام او سبب مرض و این الحار است بر کسی که میگفت بنوسید یعنی چرا منع میکنید از نوشتن خیال میکنید که مخطوطه شده است کلام ابن عباس اعتقاد آنحضرت اوست آن کرد و و چه بر معنی فحش و هذیان نیز آمده و می آمد و این نیز ممتنع است از آن حضرت بگذارید که بنوسید و کلام مجهول بر استفهام الحار سی است قدر که در بعضی روایات حرف استفهام مذکور نباشد مقدار است فافهم است فهمیده استفهام کنیز از وی و بر سرید که چه میفرماید و چه غرض دارد و فذهبوا بودند و نعلیه پس رفتند صحابه و خواستند که باز گردانند کلام را بر وی فقال دعونی ذمرونی بگذارید مرا ببینید مرا این شور و غوغا کردن فاذهبوا افافیه خیر مما ندعونی لکیه پس این حالتی که من در آنم از مراقبه حق و توجه بقای و سبانه تعالی بهتر است از آنچه شما در آن میخوانید مرا بسوی آن از نزاع و خلاف و لغط فافهم مثلث پس چون در گذشتند ازین گفتگو امر کرد آنحضرت ایشان را سببه خصلت فقال اخرجوا المشرکین من جوف العرب بیرون آرید مشرکان را از جوف عرب معنی این جزیره عرب در اول کتاب در باب السوسه گذشت است و اخرجوا و الوغد و جائزه و سید و انعام کنید بر اهل یمن که از اهل و ملوک تر دشمنانید و از آنکه دشمنان ایشان را خواه مسلمان باشند یا کافر بنحوی که گفت آنچه هم بماند آنچه من نودم که جائزه میدوم ایشان را و سکت عن الثالثة و خاموش ماند آنحضرت از خصلت سیدم و قاطعا ففنیتهما یا گفت آنحضرت پس من فراموش کردم گفته اند که سیوم تجیر حبش اسامه است که آن حضرت در ترویج اسبابان بود و در آن ای آن بپارشد یا من از قبر پرستی است چنانکه فرمود و مکیه بر قبر اجد از من مانند تنی که پرستیده میشود قال سفیان هذا من قول سلیمان گفت سفیان بن عیینة این سخن که سکوت کرد یا گفت که من فراموش کردم قول سلیمان احوال است متفق علیه و عن انس قال قال ابوبکر لعمر بنی الله عنهما بعد وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و از انس است که گفت گفت ابوبکر عمر را بعد از وفات آنحضرت اطلق بنا الی ام ایمن برادر بسوی ام ایمن بفرستیم و میم که مولا آنحضرت بود و بر داشت از پدرش رسیده بود و زوجه زینب حارثه و والدہ اسامه بن زید بودند و زوجه ها که کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نزد و دهات از یارت کنیم ام ایمن را چنانکه بود آنحضرت که زیارت میکرد ام ایمن را فلما انهمنا الیها بکث پس چون رسیدیم بسوی ام ایمن بگفت ام ایمن ازین عبارت ظاهر میشود که انس نیز همراه ابوبکر و عمر شد و در بعضی نسخ انهمنا بلفظ تنه غایب یعنی رسید ابوبکر و عمر فقال لا الهما ما یبکیک پس گفتند ابوبکر و عمر چه چیز را باند ترا بچه سبب در گریه آمدی تو اما تعلیم ان ما عند الله خیر لرسول الله آیا میدانی تو ام ایمن که چیزی که نزد خداست از درجت و ثواب بهتر است مرغمیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال انی لا ابکی انی لا اعلم ان ما عند الله خیر لرسول الله تعالی خیر لرسول الله گفت ام ایمن که من گریه نمی کنم از جهت این که من میدانم که آنچه نزد خداست بهتر است مرغمیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و لکن ابکی ان الوحي قد انقطع من السماء ولیکن میگویم ازین جهت که وحی بر تحقیق منقطع شد نزول وی از آسمان فیهجهما علی البکاء پس انکشت و شورانید ام ایمن با این کلام وی ابوبکر و عمر را بر گریه بخیلا یکیان میجا بر گشتند ابوبکر و عمر که گریه میکند با ام ایمن دواه مسلمه و عن ابی سعید الخدری قال خرج علينا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی مرضه الذی مات فیه گفت ابوسعید بیرون آمد بر ما آنحضرت در بیماری خود که مرد در وی و من فی المسجد و حال آنکه ما در مسجد بودیم عاصبا و اسه بخوفه سبه سر مبارک خود را بجا مرعصب بجامه سر بستن و عصابه سر بستن و حرقه پاره جامه زده حتی اهووی نحو المنسب تا آنکه میل کرد و آنحضرت بسوی منبر فاستوی علیه پس برادر بر منبر و اتبعناه و پیروی کردیم ما آن حضرت را و همراه وی رفتیم تا منبر قال گفت آنحضرت و الذی ففنی بیده انی لا نظری الی الخوض من مقامی هذا سکنه بان خدا که بقای ذات من در دهمت قدرت اوست بدرستی من می بینم نبوی عوض از بجای خود که ایستاده ام فقال ان عبد اعرضت علیه الدنیا و زمینها بهتر گفت آنحضرت که بنده از بندگان عرض کرده و نموده شد بر وی دنیا و داریش آن فاختا و الاخری پس بر گزید آن بنده آخرت را بر دنیا و در روایات





بفتح شیشه و ضم آن در اصل یعنی مرون و جلاک شدن و قحطان ولد یاسر است و مراد اینجا موت است و ذکر مرض نیز یاد نمودت میدهند و این کلمه بهین طور بر زبان  
 نرود محنت و مصیبت میروبی آنکه معنی حقیر مراد باشد و الله انی لا اظنک تجب مو فی عایشه خطاب بجنبت کرد و بجهت ناز و نیاز می که در میان ایشان بود  
 گفت بخدا سوگند برستی من بجان می برم ترا که دوست میداری می خواهی تو مرا فلو کان ذلک پس اگر واقع شود مرگ من فظالت آنچو بومک مع  
 بعضی از ولحک به این میگردی در آخر همان روز عروسی کننده بر بعضی از زنان خانگی الصراح عرض اعراض نشانی کردن بجماع کردن در روایت و حدیث  
 از اعراض است و از تعریس نیز آمده بهین معنی یا معنی در آخر شب فرود آمدن مقصود است که مرا فراموش می کنی و بدیدگان می پردازی و در مردنم این ناله نه  
 از رفتن جانست و از یار جدا می شوم این ناله را از است و فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم بل انا و اولیائنا بکذا رای عایشه ذکر و سر خود را و یاد  
 کردن مرگ خود را و مشغول باش بدر و سر من و ذکر موت من که من از عالم می روم و تو بعد از من بسیار زنده خواهی بود و این معنی را آنحضرت بوجی دانست بعد از آن تقریب  
 ذکر موت خود را و از خلافت ابو بکر صدیق کرد که واقع شد فی است و درین خوش کردن دل عایشه و بشارت دادن او را باین دولت و نعمت نیز است فرمود  
 و لقد هممت و اردت شک راوی است ان ارسل الی ابی بکر و ابنه و هر آینه تحقیق قصد کردم و خواستم که بفرستم کسی را بسوی ابی بکر و پسر وی  
 بدان عبد الرحمن است که پسر شیدا ابو بکر و ضیق عایشه بود احمد و وصیت کنم ابو بکر را بخلافت و ولی عهد خود گردانم او را ان یقول القائلون و بعضی  
 الممنون از جنت ترس و گرامی است این که بگویند گویند کان که ما سزاوارتریم بخلافت یا از ز و کنند از ز و کنند کان کاشکی ما خلیفه باشیم ثم قلت یا ابی الله پسر  
 کفتم من بادل خود را با دار و خدایتعالی از خلافت غیر ابی بکر و بدفع المومنون و دور می کنند مسلمانان از او بدفع الله و ابی المومنون یا بر عکس عبارت مذکور  
 فرمود پس ازین جنت نه طلبیدم و وصیت کردم و دستم که خلافتان واقع شد فی نیست و در واقع هم چنان شد که آن حضرت خبر داد و واه البخاری  
 و این حدیث اول دلیل است بر خلافت ابی بکر بعد از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و عنما قلت رجع الی رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم ذات یوم من جنازه من البقیع گفت عایشه رضی الله عنها باز برگشت بسوی من آنحضرت روزی دفن جنازه از بقیع مقبره مدینه است فوجدنی  
 و انا اجد صد عا پس بایف مرا آنحضرت و حال آنکه من می بایم در و سر را و انا اقول من میگویم و او اساه قال گفت آن حضرت بل انا یا عایشه بلکه من  
 میگویم ای عایشه و او آینه قال و ما ضلک لومت قبل فسلک و کفنتک و صلیت علیک و دفنتک گفت آنحضرت و چه زیان می کند ترا  
 عایشه اگر میری تو پیش از من پس بشویم من ترا و کفن کنم ترا و نماز بگذارم بر تو و در کور کنم ترا قلت کفتم من لکافی بلیت هر آینه گویا که من طاب و فحاط  
 و الله و فعلت ذلک لرجعت الی بیف بخدا سوگند اگر می گردی تو از ابرائیمه باز می شتی بسوی خانه من فوسست فهد بعض ضائلت پس عروسی می کرد  
 تو در خانه من بر بعضی زنان تو فنبیت رسول الله پس بشیرین کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثم بدی فی وجهه الذی مات فیه  
 پیغمبر آقا کرده شد و در آنحضرت که فوت کرد و در وی و واه الدار صی و عن جعفر بن محمد عن ابیة ان رجلا من قویش دخل علی ابیة علی  
 بن الحسین روایت میکند امام جعفر صادق از پدر بزرگوار خود که امام محمد باقر است که مروی از فریض در آمد بر پدر وی که امام علی بن العابدین بن امام شهبه حسین  
 علی بن ابی طالب است رضی الله عنهم و سلامه علیهم جميع فقال لا اجد ثلک عن رسول الله گفت آن مرد آیا حدیث کنم ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله  
 و سلم قال بلی چند شناعن الی الفاسم گفت امام زین العابدین بلی حدیث کن ما را از ابی القاسم که کنیت آن حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم قال لما  
 مرض رسول الله هنگامی که بیمار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم انا جبرئیل آمد و او را جبرئیل علیه السلام فقال پس گفت جبرئیل یا محمد ان الله  
 ادسک فی الیک بدستی که خدایتعالی فرستاده است مرا بسوی تو کن بمالک از جنت گرامی دهن مرا ترا و شتر هالک و بزرگ دهن مرا ترا خاصه ثلث  
 در حالی که این تکریم و تشریف مخصوص است بتو ایسا لست عما هو اعلم به منک میسر شد ترا از چیزی که وی تعالی داننا تراست بان چیز از تو بقول کیف تجدک  
 می گوید خدای تعالی چگونه می یابی تو خود را و چیست حال تو قال اجدنی یا جبرئیل معوما گفت آنحضرت میا هم خود را ای جبرئیل عکین یا جدی فی  
 مکر و با و میا هم خود را ند و کین شاید که این غم و کرب از جنت است و دین بود که چه واقع خواهد شد بعد از وی ثم جاءه الیوم الثانی پیغمبر جبرئیل آنحضرت را  
 روز دوم فقال له ذلک پس گفت مرا و آن سخن که روز نخست گفته بود فد علیه النبی صلی الله علیه و آله و سلم که داد اول یوم پس در کرد جبرئیل  
 جواب داد و آنحضرت چنانچه جواب داده بود نخستین روز ثم جاءه الیوم الثالث فقال له کما قال اول یوم و رد علیه که داد علیه و جاء معه ملات  
 یقال له اسمعیل و امه با جبرئیل فرشته که گفته می شود او را اسمعیل علی مائة الف ملات که موکل است بر صد هزار فرشته کل ملات علی مائة الف ملات هر  
 فرشته از آن موکل بر صد هزار فرشته و گفته اند که این اسمعیل صاحب همای و نیاست و در حدیث ذکر ثلث الموت نکرد از جنت ظهور آن و علم بدان یا تو اند که  
 ملک الموت بعد از آمدن جبرئیل و آن ملک در آمده حاضر شده باشد و سیوطی در کتاب المجابک فی اخبار الملایک از پیغمبر در کتاب و لایل آورده که چون روز سوم  
 فرود آمد جبرئیل و ابوی ملک الموت بود و یا هر دو فرشته بود و هر دو که او را اسمعیل میگویند موکل بر صد هزار فرشته و هر فرشته از آن موکل بر صد هزار فرشته فاسما

و ان حضرت جبرئیل را از جلال این فرشته پیر چو اب و جبرئیل که این

علیه پس طلب افن کرد آن فرشته اسمعیل نام از برای در آمدن بر آن حضرت فسا له عنده پس رسید آنحضرت جبرئیل را از جلال این فرشته پیر چو اب و جبرئیل که این  
 فرشته ایست چنین چنین این در حدیث مذکور نیست ثم قال جبرئیل هذا ملک الموت یستأذن علیک پست رفت جبرئیل فرشته مرگست یعنی عزرائیل است  
 می کند تا در آید بر تو ما ایستادن علی آدمی قبلت استیذان کرده است برای در آمدن بر هیچ آدمی پیش از تو و لا یستأذن علی آدمی بعدک و استیذان  
 نخواهد کرد و بر هیچ آدمی بعد از تو یعنی این شرف که است مخصوص حضرت است که ملک الموت طلب از آن میکند که در آید بر تو و الا بر آدمی دیگر یکایک می در آید و چنان  
 می تواند فقال ایذن له پس گفت آنحضرت اذن ده مرا و را فاذن له پس از آن داد جبرئیل ملک الموت را پس در آمد فسلم علیه پس سلام داد ملک الموت  
 بر آن حضرت ثم قال پست رفت ملک الموت یا محمد ان الله و سلخا الیک بستی خدیة تعالی فرستاده است مرا بسوی تو فان امرنی ان اقبض روحک  
 قبضت پس اگر بفرمائی مرا که بستانم روح پاک ترا بستانم آنرا فقال و تفعل پس گفت آنحضرت میکنی و می ستانی جان مرا یا ملک الموت قال نعم بذات امری  
 گفت ملک الموت آری می کنم و این امر کرده شده ام و امرت ان اقبض روحک و امر کرده شده ام که فرمان برداری کنم ترا و بفرموده تو بستانم ثم قال پست رفت  
 راوی فقط البقی صلی الله علیه و آله و سلم الی جبرئیل علیه السلام پس نظر آنحضرت بسوی جبرئیل که چه میگوید ملک الموت و چه باید کرد و مرا فقال جبرئیل  
 یا محمد ان الله قد شفی فی الی الغائبات پس گفت جبرئیل بستی خدیة تعالی تحقیق آرزو مند و خواهان هست بدیدار تو و ملاقات تو فقال النبی پس گفت  
 صلی الله علیه و آله و سلم لملک الموت مر ملک الموت روح پاک آن حضرت را گویا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آمدن جبرئیل ملک الموت و ملک  
 هر چه که خداست فقبض روحه پس قبض کرده ملک الموت روح پاک آن حضرت را گویا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آمدن جبرئیل ملک الموت و ملک  
 دیگر و این گفت و گو که مذکور شد زمانی فرصت یافت ازین قضیه بعضی اصحاب خبر داد بعد از آن مقبوض شد یا بعضی اصحاب که حاضر بودند نیز این قضیه شریف  
 گشت و مشاهد نمودند و از آنجمله این صحابی یا تابعی بود که از وی تعبیر بردی از قریش نمود و در باطن چنین می خلد که تو اند خضر علیه السلام بصورت مردی ز قریه  
 متمثل شده بر امام زین العابدین رضی الله عنه آمده و محدث کرده باشد و لهذا تعبیر بلفظ بهم نموده حکایت کردند قد بر و الله اعلم فلما توفی رسول الله پس چون  
 وفات یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم جاءت الذنقره و الذنقره بعد از آن تعبیر فرمودن مصیبت زده را و نقلی دادن او را و غصه و تسکینانی و در  
 بعضی نسخ و جوارت بوا و میجو اوصو نامن مناجیه البیت شنیده صحابه آوازی را از آنکه شنه خانه که میگوید الیس لهم علیکم اهل البیت سلام بر شما ای اهل  
 بیت پیغمبر یا ای جماعه که در خانه آید و رحمنا الله و بر کانه و مهربانی خدا بر شما باد و فرمودی بای کرم دی آن فی الله عزاء من کل مصیبه بدستی مر خدا را عزاء  
 از هر مصیبت این عبارت را بخند و چه معنی گفته اند بدستی که در خدا یعنی در کتاب خدا تقریر و تسلیم است از هر مصیبت اشارت است بقول ی سبحانه ان الله وانا  
 و ابحون پس عزاء اینجای معنی تقریر است یا درین خدا تقریر است که شارع ترخیص تحریر بران نموده است و بعضی گفته اند که معنی آنست که خدا صبر فرمایند و دل  
 است و این را بر زبان عرب علم تحریر می گویند که نحو و ابث فی زید اسد یعنی دیدم در زید شیر را یعنی زید را هم چو شیر یافته ام و این مناسب تر است بقول می فرمود  
 و خلفا من کل هالت و خدا خلف است از هر ملاک شونده و خلف بمعنی خلیفه یعنی آنکه بجای کسی شنید و کار می رود و کامن کل فایث و در یافتن  
 و در رسیدن است از هر در گذزنده و تواند که معنی آن باشد که امید ثواب خدا و نظر داشتن بران حامل است بر صبر بر هر فایث و بر هر مصیبت و جبر می کند نقصان  
 آنرا و تمامه این معانی نزدیک یکدیگرند و حاصل همین است که خدا بسنده است از هر چیز و بسندگی نمیکند از وی هیچ چیز فبالله فتفتوا پس بخدا اعتماد کنید  
 نه بخودی و در بعضی نسخ فافتوا یعنی پس باری خدا تقوی کنید و ایاه فادجوا و ایدار اید و از او ایما المصاب من حرم الثواب و نیست  
 مصیبت زده مگر کسی که محروم گردانیده شده است ثواب را یعنی مصیبت دنیا مصیبت نیست از جهت وجود ثواب آخرت و مصیبت حقیقی آنست  
 که صبر نکردن و از ثواب محروم ماند فقال علی رضی الله عنه اندرون من هذا پس گفت علی رضی الله عنه آیا در می یابید کیست این مرد که تقریر کرد هو  
 الخضران خضر است که بتقریر انتخاب اهل بیت آنحضرت آمده ظاهر و مبادی از سیاق کلام نیست که مراد بعلی امیر المؤمنین علی باشد که حاضر بود در آن وقت  
 و احتمال دارد که امام علی زین العابدین باشد که وقت روایت حدیث بحضرت آن مجلس خود گفت و الله اعلم و اواه البهمن فی دلائل النبوة و در همین  
 حسین بر زمستدرن آورده که چون وفات یافت آنحضرت تقریر کردند ایشان را ملائکه و ذکر کردند این عبارت که در حدیث مذکور شد بعد از آن آورده که  
 در آمد روی سفیدش صبح طبع پس کام زد و در گذشت از مردم پس بگریست پس تر التفات کرد بسوی صحابه و گفت ان فی الله عزاء پس گفت ابوبکر  
 و علی هذا الخضر و این دلالت دارد بر آنکه مراد بعلی در حدیث سابق علی رضی الله عنه ۴ باب در تمهات و لواحق باب سابق الفصل الاول  
 عین عايشه رضي الله عنها قالت ما نزلت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم دنار و لا درهما و لا شاة و لا بعير اذ كنت عايشه  
 عنها که نگذاشت آنحضرت بعد از وفات نه دنار و نه درهم نقره و نه گوسفند نه شتر و لا اوصی شیعی و نه وصیت کرد بر چیزی از مال زیرا که نگذاشت  
 هیچ مالی تا وصیت کند و اما آنچه از مال بنی النضیر و فک و مانند آن بود صدقه کرده بود بر مسلمانان بعد از نفقه و عیال و اواه مسلم و عن عمر و

باب در تمهات و لواحق باب سابق



که گفته شد و قبایل جمع قبیل است بمعنی اولادیک پدر و قبیل در اصل بمعنی کاسه سراسر است و قبایل اجزای وی اسم قبایل عرب ازینجاست و بالاتر از همه شعب است بقوله  
 ابن مسبله بعد از آن عبارت بعد از آن بطن بعد از آن فخذ و بمعنی قبیل است کذا فی الصلح ۹ الفصل الاول عن ابی هریرة قال النبی صلی الله علیه و آله  
 وسلم قال الناس تبع لقریش فی هذا الشأن کنت آنحضرت مردم تابعان و پس روانند قریش را درین کار مسلمهم تبع لمسلمهم مسلمانان مرد متابعان  
 اند مسلمانان قریش را و کافرهم تبع لکافرهم و کافران مردم تابعانند کافران قریش را و مسلم و کافر عرب است پوشیده نماند که ظاهر این سیاق حدیث  
 آنست که مراد باین شان دین باشد و وجود او عداوت قریش است و او قدم اند در امر دین و پیشوای مردم اند و ایمان و کفر پس مسلمانان اتباع مسلمانان ایشان باشند  
 و کافران اتباع کافران و عرب انتظار میرودند اسلام قریش را چون کفر فتح شد و قریش در اسلام آمدند و عرب فتح فوج آمدند و در اسلام چنانکه سوره  
 اذا جاء نصر الله و الفاتحین بان میکند مخصوص و بیان تقدم و ریاست ایشان است در عهد اسلام و جا بلیت و لیکن فضل و شرف باعتبار اول است نه ثانوی مگر اگر مراد  
 بیان مطلق ریاست باشد خواه بحسبین یا باعتبار دنیا و در جا بلیت نیز بلیت الله و مناصب وی از سادت و سعادت و رفادت و جز آن در قریش بود و غیر  
 ایشان و بعضی گفته اند مراد ایشان خلافت و امامت است چنانکه در احادیث آمده است و مراد است مردم به تبعیت قریش و اگر خلافت و ریاست نیست  
 ایشان نورزد منافات بآن ندارد و متفق علیه ۲ و عن جابر بن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال الناس تبع لقریش فی الخیر و الشر مردم  
 تابعان قریش اند در نیکی و بدی یعنی در اسلام و کفر چنانکه تقریر کرده شد و رواه مسلم و عن ابن عمر بن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا یزال  
 هذا الامر فی قریش کنت آنحضرت همیشه می باشد امر خلافت و قریش یعنی می باید که در ایشان باشد و جایز نیست شرعاً عقد خلافت بر غیر ایشان و برین مسند  
 شد جامع در زمین صحابه و باین محبت کردند جاجران با انصار ما بقی منهم ایشان را دام که باقی باشد از ایشان دو کس جز خلیفه یا ازین دو خلیفه باشد و دیگری  
 تابع و این مانع است و الا امر خلافت بدو کس انتظام نمیکرد و متفق علیه و عن معاویه قال معیت رسول الله کنت معاویه شنیدم پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و آله و سلم یقول می گفت ان هذا الامر فی قریش برستی این امر فی خلافت در قریش است لایعاد یم احد الا که الله علی وجهه دشمنی ندارد  
 ایشان هیچ کس مگر آنکه بر روی افکند او را خدا تعالی یعنی غدار و غدر دل گرداند ما اقاموا الدین و امامی که بر پا دارند قریش دین را و تائید و ترویج کنند احکام دین و شریعت  
 را و اگر این نکند بیرون آید این امر از ایشان و مستحق عزل گردند و بعضی گفته اند که مراد بدین معناست اطلاق دین و ایمان بر نماز آمده است و در روایت دیگر  
 آمده است ما اقاموا الصلوة و بعضی گفته اند که مراد ترغیب و تحریک ایشانست بر اقامت صلوة و تربیت تحریف با که اگر اقامت نکنند شاید که این امر از دست برآید و  
 مردم بایشان غالب آیند و او الهیادی و عن جابر بن سمرة صحابی است و پدر وی خواهرزاده سعد بن ابی و تاسم است نقلت از وی که گفت که می شنیدم که در  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس آنحضرت مسح کرد رخسارهای ایشان را بعضی را یک رخساره و بعضی را همه رخسار و بحسب شفقت و رحمت و مسح کرد و یک رخساره را پس بود  
 آن رخساره بهتر و روشن تر از رخساره دیگر قال معیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول لا یزال الاسلام غریزی الی اثني عشر خلیفه کنت  
 شنیدم آنحضرت می گفت همیشه باشد اسلام کرامی و از هجده تا دوازده خلیفه کلام من قریش همه ایشان از قریش اند و فی دوله لا یزال الامر الناس ما ضیانا  
 و لیهم اثني عشر رجلاً کلام من قریش همیشه باشد کار مردم که زنده و برفق عدل و انتظام رنده و دام که و الی شوند ایشان را و دوازده مرد که بهر ایشان از قریش  
 اند و فی دوا یتل لایزال الدین قائماً حق تقوم الساعة همیشه می باشد دین تا آنکه قائم شود قیامت او یکون علیهم اثنا عشر خلیفه کلام من قریش  
 یا آنکه باشد برایشان دوازده خلیفه بهر ایشان از قریش متفق علیه و در بعضی طرق این حدیث آمده است که و ابوبکر لا یلیث الا علیا و ابوبکر و نکند که اندک  
 اشکال کرده اند درین حدیث که ظاهر از وی آنست که دوازده خلیفه بعد از آنحضرت باشند و بر پی یکدیگر متصل که مستقیم شود بدیشان امر دین و عزیز گردد  
 بوجه و ایشان اسلام و جاری گردد و بعد الت ایشان احکام با آنکه شدات نمیدهد بآن آنچه واقع است در وجود و بر آنکه هستند در ایشان از امرای جزی  
 و فنا و از بنی مروان که مدوح بنیت طریقه ایشان و محمود بنیت سیرت آنها و نیز در حدیث صحیح آمده که الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم یصیر لکاحضو  
 و اتفاق کرده اند علماً بر آنکه بعد از سی سال خلفا نمینهند بلکه ملوک و امرا اند و اختلاف کرده اند در توجیه این اشکال بر اقوال اول آنکه مراد دوازده نفس  
 است که قائم شدند بعد از آنحضرت بر سلطنت و امارت و انتظام پذیرفت بایشان ملک و سلطنت بی نزاع و اختلاف در ظاهر امور مسلمین و رعایا اگرچه  
 بعضی از ایشان جابر و خارج از دایره عدل و احسان بودند و واقعاً احوال در زمان ولید بن یزید بن عبد الملك بن مروان که دوازدهم است اجتماع  
 آوردند بر وی مردم و قتیله مردم و وی هشام نزد یک بچهار سال بعد از آن ایستادند بر وی و کشتند او را پس منتشر شد فتن و متغیر گشت از آنرو به احوال  
 این چنین گفته است قاضی عیاض مالکی و سحران کرده است شیخ ابن حجر عسقلانی و گفته است که ظاهر ترین اقوال درین حدیث و راجح ترین معنی  
 در وی این قول است و گفته است که مرید این است آنچه در بعضی طرق صحیح این حدیث و واقعه است که کلام بحسب عیله امر الناس و باجماع انقیاد  
 و اطاعت و اتفاق است بر بیعت آنها که چه بکبر است هم باشد و حدیث وارد در مع و ثنائی ایشان نیست بدین و عدالت و حقانیت که ازین جهت







سقف بنود و دواة الزمذی و دوی مسلم فی الصبح عن قتل الحجاج عبد الله بن زبیر و روایت کرده است سلم و صحیح خود بنحی که کشت  
عبد الله بن زبیر را قالت ام سلمة ان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم حدثنا ان فی ثقیف کذابا و مبیرا کنت امارت ابی بکر رضی الله عنه  
الکذاب بن زبیر است که آنحضرت حدیث کرد و مارا که در ثقیف کذابی خواهد بود و مبیری اما الکذاب فرامیانه اما کذاب پس دیدیم با و را و اما المبیع فلا اله الا اباه و اما مبیس کما ن میبیرم ترا که آن خطاب بحجاج کرد و مسیحی تمام الحدیث و سر انجام است که بیاید تمام حدیث فی الفصل الثالث  
احوال حجاج مشهور است احتیاج بذکر آن نیست و اما مختار بن ابی عبید بن مسعود ثقیفی ۱۰ بدوی از اجداد صاحب بود و ولادت مختار در سال هجرت است  
و نیت او را صحبت و روایت و در اول مشهور بود و بعلم و فضل و خیر و میگویند که باطن او برخلاف آن بود تا آنکه جدا شد از عبد الله بن زبیر و طلب مارت کرد  
و رغبت در دنیا نمود و ظالم کرد و باطن را از فساد رای و بطلان عقیده تا آنکه ظاهر شد از وی شیا کبیره که مخالف دین باشد و میگویند که دوی بنوت و  
نزول و می کرد و الله علم و بود بدوی امیر در اسلام در زمان عمر رضی الله عنه و بود مختار در صحبت عم خود و ملازمت میکرد و او را در عقیده صحیح و محبت  
با اهل بیت رضی الله عنهم بعد از آنکه خنث کوشه عداوت داشت با ایشان و مشهور بود بدان و بعد از شهادت امام حسین رضی الله عنه اظهار محبت کرد  
و کینه شندی که بلا از زبیر بیاورد و عالمی را از ایشان کشت میگویند که این همه از برای طلب دنیا و طلب مارت بود تا آنکه در سنه سبع و شصت در مارت معصب  
بنی الزبیر کوفه گشته شد و علماء او را از کذابان می شمردند و این حدیث را که در کتب صحیحین است و در حجاج جعل میکنند و الله اعلم و عن جابر قال قالوا  
کف جابر یقتل صحابه یا رسول الله احوقنا بنال ثقیف سوخت ما را تیرهای ثقیف بنال کبیر حجج نبل بفتح و سکون فادع الله علیه پس دعا کن خدا را برضی  
ایشان قال اللهم اهد ثقیفا کف خداوند راه راست بنا ثقیف را دواة الزمذی ۸ و عن عبد الرزاق ۱۰ ایتیت از عبد الرزاق بن همام که  
از اعلام امت و اعیان ملت صاحب تضایف کثیره بود و روایت کرد از وی احمد بن حنبل و یحیی بن معین عن ابیه از پدر خود که همام بن نافع است  
عن مینا کبیر میم و سکون تخانیه مد و قصر تابعی است ضعیف مولی عبد الرحمن بن عوف عن ابی هریره قال کنا عند النبی کف ابی هریره بویه  
ما زید بن جابر علیه و آله و سلم فجاءه رجل احسبه من قیس بن امدان آنحضرت را مردی که کما ن میبیرم او را ز قیس که نام قبیلہ است بفتح قاف  
و سکون تخانیه و سین جمله فقال پس گفت آموزد یا رسول الله العن حمیرا لعنت کن حمیرا کبیر حاء مظهر و سکون نیم و فتح تخانیه که نام قبیلہ مشهور  
است از زمین فاعرض عنه پس روی کرد اندید آنحضرت از آن مرد و در حله ۹ من الثقی الآخر یتر آند آنحضرت را از جانب دیگر فاعرض عنه پس  
اعراض کرد از وی ثم جاءه من الثقی الآخر فاعرض عنه فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم و هم الله حمیرا پس گفت آنحضرت رحمت کن  
خدا تعالی حمیرا افواهم سلام دهنهای ایشان سلام است و ایدیم طعام و دستهای ایشان طعام است یعنی سلام میکنند بر مردم بدینشاهی خود و طعام  
میدهند و ما بدستهای خود یعنی جامع صفت تواضع و سخاوت اند که اصل کحارم و محامد در ادای حقوق الناس است و هم اهل امن و ایمان و ایشان  
خاندان امن و ایمانند دواة الزمذی و قال هذا حدیث غریب لا یخرجه الا من حدیث عبد الرزاق و کف ترندی این حدیث غریب  
نمی شناسم ترا که از حدیث عبد الرزاق و یروی عن مینا هذا حدیث مناکب و روایت کرده پیش ازین مینا حدیثهای منکر اگر چه عبد الرزاق گفته  
و قوی اما مینا ضعیف است ۶ و عنه و هم زبیری هریره است قال قال لی النبی صلی الله علیه و آله و سلم من انث کف گفت آنحضرت ترا انک  
قبیلہ تو قلت من دوس کفم از دوس بفتح و ال و سکون و او و سین جمله و آخر قال ما کنت ادعی ان فی دوس احد افیده خبر کف آنحضرت بنود من  
که کما ن برم که در قبیلہ دوس هیچ کی باشد که در وی نیکی آید را اینجا منقبت است مرا بی سوره ما و مذمت مردوس را که اگر او بریره بنودی در وی خیر بنودی  
دواة الزمذی ۱۰ و عن سلمان قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تبغضی قفقار و دینک روایت است از سلمان  
فارس رضی الله عنه کف گفت مرا آن حضرت دشمن مدار مرا پس جدا شو از دین خود قلت کفتم من یا رسول الله کیف ابغضک و بک مد انا الله  
چگونه دشمن دارم ترا و حال آنکه بتو راه راست نمودن را خدا تعالی بغض داشتن را ترا چه معنی دارد و قال تبغض العرب فتبغضی کف آنحضرت  
دشمن داری تو عرب را پس دشمن داری مرا دشمن داشتن تو مرا با این معنی است که عرب را دشمن داری ظاهر از سلمان به جهت عجمیت و فارسیت پس  
وی کبری و سواد بی عرب بدیه بعضی اعراب میشد و باشد بغض خود چه صورت دارد و صورت بغضی باشد پس آنحضرت او را نکا داشت که احقر میگردد و  
احتیاط نماید تا بحقیقت بغض نکشد که آن بغض من میگردد فاضم دواة الزمذی و قال هذا حدیث حسن غریب ۱۱ و عن عثمان بن رضی الله عنه قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من غش العرب لم یدخل فی شفاعتی و لم تنله مودتی کسی که خیانت کند عرب را و خیر خوی نکند ایشان را یا ظاهر کند خلا  
آنچه مضمر دارد و کینه و زندقه ایشان در نیاید شفاعت من نرسد او را و سی من و دواة الزمذی و قال هذا حدیث غریب لا یخرجه الا من حدیث حصین بن  
عمر نمی شناسم ترا که از حدیث حصین بن عمر بنضم ما و فتح صا و ولیس هو عندنا اهل الحدیث بذاته العقوی و نیت وی نزد اهل حدیث

انجمن قوی ۱۲ و عن ام الحریز یفتح ما و کسر اولی میان هر دو محتایه ساکنه تابعیه است مولای طلحه بن مالک که از صحابه است قالت سمعت مولای  
 یقول قال گفت ام الحریز شنیدم مولای خود را که طلحه بن مالک است می گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم من اقرب الساعه هلاک العرب  
 از جهل و غیبت نزدیک است با من قیامت است هلاک شدن عرب دواء الثرمذی ۱۳ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم الملك فی قریش و الفضلاء فی الانصاء و گفت آنحضرت خلافت و پادشاهی در قریش است و قضا و انصاف را است مراد نقابت است چنانکه در او  
 نقابت از انصاف ساخته بود و بعضی گفته اند که نه بلکه مراد قضا بمعنی مشهور است چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مخافه بقتضای فرستاد و الاذان فی  
 الحبشه و بانکه نازکترین در قوم حبشه است چنانکه بلال رضی الله عنه موزن آن سرور بود و الا مانع فی الاذن و این کر قن و این ساختن و قبیل از دست  
 بعضی ایمن میخواست آنحضرت از وین را که قبیل است از وین که ذکر ایشان در احادیث سابق گذشت معصوم و آنست که می باید که این مناصب را در وین اتمام کرد و  
 از ایشان ساخت و فی دایه موقوفه و در روایتی این حدیث موقوف است بر ابی هریره و دواء الثرمذی روایت کرده از اترندی و قال هذا صحیح گفت  
 ثرمذی روایت این حدیث بطریق وقف صحیح تراست از روی ساینده معنی حدیث موقوف در مقدم معلوم شده الفصل الثالث عن عبد الله بن مطیع  
 روایت میکند عبد الله بن المطیع قرشی عدوی از سادات قریش و فرسان ایشان عن ابیه از پدر خود مطیع که صحابی است و نام وی عاصی بود آنحضرت او را مطیع  
 نام کرد و قال سمعت رسول الله گفت عبد الله شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یقول یوم فسخ مکه می گفت یوم فسخ که لا یقتل فرقی صبرا  
 بعد هذا یوم الیوم القیمه کشته نشود هیچ قریشی بحبس و بشد و معرکه بعد از این روز تا روز قیامت بعضی گفته اند که مراد بنی قریش است بصبر و بعضی گفته  
 معنی آنست که کشته نشود و سبب ارتداد و زوال یافته شدن بعضی که کشته شدند بصبر و دواء مسلم ۲ و عن ابی نوفل معاویه بن مسلم از تابعین است روایت  
 وارد از ابن عباس و ابن عمر روایت کرده از وی شعبه قال دایت عبد الله بن الزبیر علی عقبه المدينه گفت دیدم عبد الله بن زبیر را بر عقبه که واقعه است  
 در راه مدینه اضافه عقبی مدینه باین جهت است و الا عبد الله بن الزبیر رضی الله عنه در کعبه بود که حجاج ظالم او را کشت و بردار کشت قال گفت معاویه بن مسلم فجعلت  
 قریش تمر علیه و الناس بر کشته قریش که میگذرند بروی و مردم دیگر حتی مو علیه تا آنکه کشت بوی عبد الله بن عمر فوقف علیه پس ایستاد و این عمر بر سر  
 ابن زبیر که بر دار بود و فقال پر گفت ابن عمر السلام عليك ابا خبيب السلام عليك ابا خبيب سلام بر تو با گفت و انجیب  
 کنیت عبد الله بن زبیر است بضم خا و معر و فتح موحده اولی و سکون تخانیه اما والله لقد كنت اهاك عن هذا اما والله لقد كنت اهاك عن هذا  
 اما والله لقد كنت اهاك عن هذا بار گفت دانا و آگاه بهش بر این به تحقیق بودم من که باز میباشتم ترا ازین کار مرا و کار جز و ج بدعو می خلافت آت  
 که عبد الله بن الزبیر که که بر زبیر بیعت نکرد و در کعبه نشست و ولایتها در تخت تصرف خود آورد و همچنین بر و ان بعد از زبیر و بعد الملك بعد از مروان پس  
 عبد الملك حجاج را بر سر وی بمکه فرستاد و حجاج او را کشت و سر او را مدینه منوره فرستاد و حجاج او را کشت و برادرشید ویزید نیز لشکر را بجواب گردان  
 مدینه و قتل اهل آن که آنرا واقعه حره گویند فرستاده بود و همان لشکر بمکه آمد تا عبد الله بن زبیر را کشت درین میان نزد عالم رفت پس بن عمر گفت که من را  
 ای ابا خبيب ازین معاملت میکردم وضع مرا قبول نکردی تا آخر کار با بنی کشتید مقصود ازین بخت و قیامت است بر حال ابن الزبیر و تشیع و طاعت است بر کجاست  
 ظالم اما والله لقد كنت ما علك صواما قواما و انا و آگاه باش بخدا سوگند بر این به تحقیق بودی تو روزه داشتی خیر آورده اند که وی رضی الله عنه روز  
 بیاریداشت و تمام شب بیدار میبود و صلا للرحم صل و پیوند و احلن کننده مرغیانشان و قرأتان را اما والله لامة انت شرها لامة سوء دانا  
 و آگاه باش بخدا سوگند بر این به امتی که تو بدترین آن امتی با عتقا و ایشان بر این امت بدی است و فی دایه لامة خیر و در روایتی بجای لامة سوء لامة خیر یعنی  
 امتی که تو شر ایشان است خیر است این هر دو روایت آمده و نودی گفته که روایت جمهور لامة خیر است و روایت لامة سوء خطا و تحیف است و ظاهر میشود که در این  
 از حیثیت روایت است یا از طریق اگر از حیثیت روایت است فلا كلام اگر از طریق درایت و محجب معنی است این موقوف بر تشخیص معنی این دو عبارت است  
 و غالی از خفای نیست و آنچه ظاهر میشود آنست که معنی روایت اولی آنست که امتی که تو در میان ایشان و اعتقا و ایشان از جهل انرا سی امت بدی است که این چنین  
 کسی را که تو فی انرا را گویند معنی روایت ثانی آنست که ترا که این امت بد میداند ایشان امت خیرند شاید بطریق تعریف و استناده است و لیکن معنی اول ظاهر  
 تراست و با وجود آن حکم کرده اند که آن خطاست شاید که از حیثیت روایت است و الله اعلم ثم نفذ عبد الله بن عمر بر سر رفت و گذشت ابن عمر را  
 فبلغ الحجاج موقف عبد الله فحمله پس رسید حجاج را ایستادن ابن عمر و گفتن و می این سخن را فادصل الیه پس فرستاد حجاج کسی را بوسی ابن عمر فانهل من  
 حذعه پس فرود آورده شد ابن زبیر از حجاب وی که بر دار کشیده بود بران جند کبریم و سکون ذال معجزه درخت فالحی فی قعود الیه و پس انداخته  
 شد در کورهای یهودان قبور یهودان در کعبه متعاضف نیست که در آن زمان بوده است تا حکم کرد حجاج که در جای بزند و بیندازند که در آنجا قبور  
 یهود باشد و الله اعلم ثم اودسل الی امه اسماء بنت ابی بکر پسر فرستاد حجاج کسی را بوسی مادر ابن الزبیر که اسماء بنت ابی بکر است که بیاید

الفصل الثالث

و دواء الثرمذی روایت کرده از اترندی

فایان تائیه پس با آورد و در سرباز و اسما که بایز و آنظام فاعاد علیها المزمول پس باز گردانیده فرستاد حجاج براسا آن فرستاده شده  
را گفت ولما یبغی ولا یبغی الیک من یحبک بغیرک هر آینه می آید تو ای اسما بطور رخ و یا پیغمبرستم بسوی تو کسی را بر زمین کشیده می آید و ترا کعبه  
تقین تلخ و کسب قال گفت راوی که معاویه بن مسلم است فایان پس باز با آورد اسما و قال و کفرتک و الله لا ایتک حتی تبغی لی من  
یحبک بغیرک بخدا سوگند می نمائیم ترا تا آنکه میفرستی تو بسوی من کسی که میکشد مرا کعبه های من قال گفت راوی فقال پس گفت حجاج ارفع حبی بنما یتعین  
مرا و سبیه کبر سن مطر و سکون موه و کسب فغانیه و تشدید تخانیه فعلی که دباغت داده شده است چرم او و سترده شده است مویهای و سبیه بلفظ  
است مضاف بیا و مستحکم فخذ فعلیه پر کفنت هر دو فعلین خود را از اطفال میوزف بذال همه و فایان بر روان شد حجاج در حالی که نزدیک میزند کاهها و  
میچکاند و دوشهای خود را و میزد حق دخل علیها تا آنکه در آمد بر اسما فقال و در بعضی نسخ فقال لها پس گفت حجاج مرا اسما را کیف دایمتی صنعت بعد از  
چگونه دیدی تو ای زن مرا که در دم باین دشمن خدا خالت گفت اسما دایتک افسدت علیه دنیا و دیدم من ترا که تبا و گردانیدی بروی دنیای او را و قطع  
کردی حیات دنیا را از وی و افسد عليك آخرتک و تبا و گردانید او آخرت ترا که سبب قتل او مستحق عذاب و دوزخ شدی بلغفی انک تقول  
له یا ابن ذات النطاقین رسیده است مرا که تو میگویی مرا و ای پیغمبر خدا و ند و مکر بند ذات النطاقین لقب اسما بنت ابی بکر است که آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم نهاد و بوجبت آنکه در وقتی که آنحضرت در غار هجرت بود اسما بزرگای طعام میبرد و چون دوالی و بندی برای بستن سفره نیافت نطق خود را که ببن  
آن در کمر عادت زنان عربست دو پاره کرد بیک پاره سفره طعام آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بست و پاره دیگر که خود را بست چنانکه فرمود  
و انا والله ذات النطاقین و من بخدا سوگند خداوند و نطق اما احدی فلکنت به ارفع طعام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و  
طعام ابی بکر اما یکی از آن دو نطق پس بودم من که بستم طعام آنحضرت و طعام ابی بکر را من الدواب نگاه میداشتم طعام ایشان را از جنبه  
زمین که سفره نگشاید و بر زمین نیقند و ضایع نگردد اما الاخر فطافی المرأة العی لا تستغنی عنه و اما نطق دیگر پس کز بند زن است که بی نیاز  
نیت زن از ان کو یا که آن ظالم معنی این لفظ بر ذم محل گرد و کنا بیت اشت از بودن و می خاد و میبرون آینده و ندانست آن چیز که کدام فضیلت است  
فوق خدمت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خدمت ابی بکر اما ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حدثنان فی ثقیف کذا با و  
آگاه باش که آنحضرت تحدیث کرد مرا که در ثقیف کذا بست و میبر یعنی در نوع کوئی است و ملاک کننده اما الکذاب و ابیاه اما کذاب پس دیدم  
ما و را اشارت بختار بن ابی عبید و اما المبر فلا اخالك الا ایاه اما میبر پس کمان میبرم ترا که آن میبر که آنحضرت خبر داده است چنانکه در فصل  
ثانی از حدیث ابن عمر گذشت قال گفت راوی فقام عنهما پس برخاست حجاج از پیش اسما فلم یلجها پس مراجعت نکرد او را و جواب نداد و برابر  
این سخن بد و دوا مسلم ۳ و عن نافع روایت از نافع که مولی ابن عمر است ان ابن عمر اتاه و جلال فی فتنه ابن الزبیر که این عمر آمدند او را و دورد  
در فتنه ابن زبیر فقال ان الناس صنعوا ما تری پس گفتند آن دورد که مردم کردند آنچه می بینی تو از اختلاف در امر امامت و امارت و افت ابن  
عمر و صاحب رسول الله و تو سه عمر بن الخطاب و یا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فایمضک ان تخرج پس چه چیز باز میبارد ترا از بر  
بر آمدن بدعوی امامت و خلافت و کشیدن انتقام از ظالمان فقال یمضی ان الله حرم علی دم اخي المسلم گفت باز میبارد ترا از خروج و قال  
علم با آنکه خدا تعالی حرام گردانیده است بر من خون برادر مسلمان را اشارت کرد و چه پیغمبر کردن از خون و کفرتن او طریق احتیاطا و الا حاجت بیا  
لفظ علی بنود فافهم قال گفتند آن دورد الم یقل الله آیا نگفته است خدا تعالی و قتالوهم حتی لا تكون فتنه و قتال کنید مردم را تا آنکه پیدا نشود فتنه  
فقال ابن عمر فدا قلنا حتی لم تکن فتنه پس گفت ابن عمر بحقیق قال کردیم با یعنی همراه آنحضرت و خلفای راشدین تا آنکه نبود فتنه و کان الدین الله  
و بود و این مراد را و انتم تویدون ان قتالوهم حتی تكون فتنه و يكون الدین لغیر الله و شما میخواستید که قتال کنید ما آنکه پیدا شود فتنه و باشد دین  
مغیر خدا یعنی جنگ شما بر سر دنیا و پادشاهی است نه بسبب حق و ترویج دین دوا البخاری و عن ابی هريرة قال جاء الطفیل بضم طاء و فتح  
بن عمر الدومی بفتح دال صحابی است اسلام آورد و بیکه پس از ان رجوع کرد و بقوم خود و آنجا میبود تا هجرت کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
پس قوم آوردند آنحضرت در خیبر پس همیشه در خدمت بود تا رحلت کرد آنحضرت و او را ذوالنور لقب است زیرا که چون آنحضرت او را بسوی قوم خود فرستاد  
تا دعوت کند ایشان را گفت که بگردان یا رسول الله برای من آیتی یا تقدیری من گفتند پس دعا کرد او را آنحضرت و گفت خدا یا بختش او را نور پس  
ساطع گشت نور در میان دو چشم و می گفت میترسم که این با مثل کوبند پس بر گشت این نور ساطع باز نماند و می پس روشن میگشت در شب تاریک پس  
رفت و دعوت کرد قوم خود را پس ایمان آورد و بدرونی و ایمان نیار و داندش روایت میکند ابو هریره که آمد ابن طفیل بن عمرو الی رسول الله  
بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال پس گفت طفیل ان دوسا فدا ملک حصت و اجبت پس گفت جحشقی ملاک شد قبیل





تجدون فيكم احدا من اصحاب رسول الله پس ميگویند و نگاه کنید آیا می باید به میان شما هیچ یکی از اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فیکم کاف خطاب و در روایتی فهمیم ضمیر غایب و در قرین دیگر همه یا فهمیم است فوجد الرجل فیفزع طمعه پس باقیه میشود و مردی از اصحاب ففتح کرده میشود برای ایشان ثم یبعث البعث الثاني بعد از آن فرستاده میشود و لشکر دیگر یعنی در وقت دیگر فبقولون هل یسلمون و آتی اصحاب التی صلی الله علیه و آله و سلم آیا هست میان ایشان کسی که دیده است اصحاب آنحضرت را از اینجا معلوم میشود که در تابعین دیدن ایشان کافی است چنانکه در صحابه دیدن آنحضرت معتبر است و بعضی گفته اند که در صحبت دیدن کافی است اما در تابعیت صحبت و ملازمت میباشد چنانکه در تواتر اولی آن ذکر آنکه دیدن با صحبت مراد باشد فیفزع طمعه اینجا فبقولون نعم مذکور نیست اکتفاء من رای ثم یبعث البعث الثالث فبحال انظر و اهل ترون فهم من رای من رای اصحاب التی صلی الله علیه و آله و سلم پس گفته میشود نگاه کنید آیا می بینید در میان ایشان کسی را که دیده است آنرا که دیده است یاران آنحضرت را در اینجا ففتح لهم هم ذکر نکردیم چون البعث الرابع پسر میباشد فرستادن شکر چهارم و در مرتبه چهارم فبحال پس گفته میشود انظر نگاه کنید اهل ترون فهم احدا یا می بینید در ایشان هیچ یکی را ای من رای احد ای اصحاب النبی که دیده است کسی را که دیده است یکی را که دیده است اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فوجد الرجل فیفزع له پس یافته میشود و مرد پس فتح کرده میشود و مراد از کویا که این همه مطلق است درین حدیث چهار مرتبه مذکور شد اصحاب و تابعین و اتباع و در روایتی از صحیح بخاری نیز در حدیث خیر القرون چهار مرتبه واقع شده است ۴ و عن عمران بن حصین صحابی مشهور جل از احوال می در مواضع متعدده مذکور شد و عنقریب در فصل ثانی از باب مناقب قرین مذکور شد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیر امتی قرنی بهترین امت من اصحاب منته الذین یلوهم بعد از ایشان بهترین امت من آن کسانی اند که متصل اند با ایشان که تابعین باشند الذین یلوهم که تبع تابعین اند بعد آنکه قرن جماعه از اهل زبان که متقارب و متقارن باشند در امری از امور واضح اینست که مضبوط و معتبر در آن عدی معین از زمان نیست زیرا که قرن آن حضرت که صحابه با نذا صد و ده سال باقی بودند و حقین تابعین سده اند تا هفتاد سال باقی بودند و قرن اتباع تابعین از آنجا تا حدود و وسعت شصت سال و در بنیوقت ظاهر شد بدعتها پیدا شد اشیای صحیح و برداشتند فلاسفه سرشای خود را و کثافت معتزله زبانها را و متمسکینند اهل علم بقول خلق قران و متغیر شد احوال و فاحش گشت اختلافات و نقصان پذیرفت احکام سنت روز بروز و ظاهر شد مصداق قول مجرب صادق ثمان بعد هم قوما یشهدون و لایستشهدون پس بدعتی بعد از این سه قرن قومی خواهند بود که کوایی میدهند و طلب کوایی کرده نمیشوند از اینجا معلوم میشود که کوایی دادن پیش از طلب کردن مذموم است یا اشکال می آید که در حدیث دیگر آمده است که بهترین کوایان کسی است که کوایی دهد پیش از آنکه طلبیده شود کوایی از وی و وجه جمع میان این دو حدیث آنست که ذم در جانی است که معلوم است شاهد بودن او آنجا کوایی دادن پیش از طلب ضایع است و محمول است بر غرض و مرجح در جانی است که معلوم نیست پس جز میاید که من شاهد م تادرو وقت هستی و نزد قاضی آمده شهادت دهد یا حدیث شهادت پیش از سوال مبالغه است و در ادای شهادت و سرعت اجابت بعد از سوال چنانکه میگویند و کس است که پیش از سوال دهد یا ذم محمول بر کسی است که اهل شهادت نیست یا محمول است بر شهادت زور یا ذم در حقوق ناسلست مرجح و حقوق الله آن نیز اگر مصلحت درسته و کتمان نباشد و بعضی گفته اند که مراد شهادت اینجا سوگند است یعنی سوگند بدو غمی خود پیش از آنکه کسی ایشان را سوگند دهد و سوگند از ایشان طلبد چنانکه در روایت دیگر آمده و یخوفون و لا یؤمنون و خیانت میکنند و این گرفته نمیشوند و اعما و ذکر و بخود برایشان و مراد آنست که خیانت ایشان ظاهر باشد و فاحش چنانچه اصلا محل امانت نماند و اگر بنا که واقعه اعتبار ندارد و یمن دون و لا یخون و ییمان میکنند با خدا و بر سر نمیدارند و یظهر فیهم السمن کبریین و فتح میم پیدا میشود و ایشان فریبی یعنی فریبی که از توسع در اکل و شرب و تنعم و ترفه در آن پیدا آید خلقی و طبیعی بود و بعضی میگویند که مراد همین در احوال است و مراد آنست که دعوی میکنند چیزی را که ایشان نسبت از کمال و قیمت مرایشانرا از شرف و نیکوتری اند که مراد جمع مال و غفلت از دین یا توسع در اکل و شادوب است و فی دعایه یحلفون و لا یصلحون و سوگند میخورند و سوگند داده نمیشوند متعلق و فی دعایه لمسلم عن ابی هریره ثم یخلف قوم یحبون السمانه فتح سین پسر ایشان می آیند که وی که دست میدارند فریبی را و در بعضی روایات آمده است که سبقت میکند شهادت یکی از ایشان برین او را و سبقت میکند برین او شهادت او را مقصود حرص دست بر شهادت زور و یمن کا و بطلت میالات برین و دیانت چنانکه کس از او میکند و کس از او این را الفصل الثانی عن عمر بن الخطاب عن قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما موا اصحابی فافهم خیا و کمر کرامی و ارید یار ان مرا زیرا که بدستیکه ایشان نیکترین و بزرگترین ایشانند و خود در آنجا که مصحاب و ملازمان دیگاه و حاضران کاه و بی کاه و تربیت یافتگان علم و عمل و حال اویند و اگر ملازمت و مصاحبت نکرده باشند نظار کیان حال و مشاهدات طلعت با کمال ویند شیخ ابو طالب کی حجت الله علیه گفته که بیک نظر که بر جمال مصطفی افتخیری نماید که کادی که دیگر از ارباب بیعت و خلوات نه نماید و نکشاید

وایمان عیانی و یقین شهودی که ایشانراست کسی را در آنجا شرکت نیست ثم الذین یلوهم ثم الذین یلوهم این سه گروه اختیار است و سزاوارت اند و خدا  
در آن زمان و اهل آن زمان صدق و دیانت و عفت و امانت است و سزاواران ایشان محکوم بعد از آنکه الا نادرا در آنجا جنت عدم عصمت و بعد از ایشان امر  
عکس است چنانچه فرمود ثم یظهر الکذب بعد از آن ظاهر و شایع میگردد و دروغ و خیانت در دین و دنیا اشارت است بطور و شیوع بدع و اهل او که  
حدوث بعضی از این امور مثل قتل و اعتزال و ارجا در او از این قرون پیدا آمد و لیکن بطور و شیوع آن بعد از نبوی شد حتی ان الرجل یحلف ولا یخلف  
و یشهد ولا یتقشده تا آنکه مردی باشد که سوگند میخورد و سوگند داده میخورد و کو ابر میخورد و کو ابرای طلبیده میخورد و اشارت بترک دین و حسیب  
الایمن سه به مجبوحه الجنة و انا و آگاه باش کسی که شاد میگردد و اندا و وسط بهشت یعنی میخورد که در میان جنت باشد که بهترین جای می اوست مجبوحه  
دار بعضی موصد تین و سکون محله اولی و وسط آن فلیلزم الجماعة پس باید که لازم گیرد جماعت مسلمان را و سواد اعظم اهل قرون ثلثه را و متابعت و پیروی  
کنند ایشان را فان الشیطان مع الفذ پس بدستی شیطان بانهاست قد یفتج فاذ تشید ذال بعجه تنها و یکانه و ما کسی است که مستبد است بر  
خود و متابعت نمی کند رای جاعت را و هو من الاثمن ابعد و شیطان از دو کس دور تر است نسبت بیک کس از یک کس شاید کاهنی دور  
شود اما از دو کس دور تر است یا اعدایا یعنی بعید است و لا یخجلون و رجل با مراد و باید که تنها نباشد مردی باز فی اجنبیه فان الشیطان  
ثالثهم زیرا که شیطان سوم این سه کس است که مردوزن و شیطانند و من مرتبه حننه و سائنه سیئنه و کسی که شاد گرداند و ارنکی  
او را ندو یکمین گرداند و او را بدی و او هو مؤمن پس آنکس مؤمن است یعنی علامت صحت ایمان و کمال وی آنست که به نیکی کردن شاد و خوش گردد و اگر  
بدی بوجود آید یکمین و ناخوش شود و گفته اند که نشان زندگی دل نیست دوا در اصل باض است و در حاشیه نوشته اند النساء ۲ و عن جابر  
عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تمس النار مسلما و آتی او مرای من و آتی گفت آنحضرت نمی ساید آتش دوزخ مسلما فی را که دیگر  
است و باید دید که است کسی را که دیده است مرا یعنی مرده است بر اسلام و این حدیث تخصیص کرده است این بشارت را اتفاقا بصحابه و تابعین و غیره  
غیت آن ده تن که ایشان را عشره مبشره گویند و جز ایشانرا از انما که بشارت یافته اند بدان داخل اند بلکه تمامه مؤمنان و مسلمانان را شامل است  
و لیکن صحابی و تابعی و مسلم کسی است که بر اسلام مرده و این خبر بجز عجمه صادق و بشارت دادن وی بدان معلوم نگردد و باین جهت مخصوص شده جماعه که آنها  
مبشره خوانند و ممکن است که این بشارت باشد بموت بر ایمان چنانکه در حدیث من زار قبری و جبت له الجنة گفته اند قد روه و آله الترمذی و عن عبد  
بن مغفل یضمیم و فتح عین موه و تشدید فارضه صحابی بود از اهل شجره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الله الله فی اصحابی  
خدا را بر سید خاوار در حق اصحاب من و یاد کنید ایشان را جز به تعظیم و توقیر وادانید حق صحبت ایشان را با من الله الله فی اصحابی الله الله فی اصحابی  
سه بار مکرر فرمود و برای تاکید و مبالغه لا تفتنهم و هم غرض من بعد بی نگیرد و سازید ایشانرا مثل پدر بعد از من که نیکواید بجانب ایشان تیرهای  
دشنام و عیوب من اجلهم فصحی اجلهم پس یکیکه دوست میدارد ایشانرا پس بدوستی من دوست میدارد ایشان را و من ابغضهم فبغض  
ابغضهم و کسی که دشمن میدارد ایشانرا پس دشمنی من دشمن میدارد ایشان را یعنی محبت ایشان مسلم من است و بغض ایشان سبب بغض من اعادنا الله  
من ذلك و گفته اند که علامت صحت محبت و نشان دوستی آنست که از محبوب سرایت و تجاوز کند متعلقان و می پس نشان محبت حق جل و علی محبت  
رسول است و نشان محبت آل و اصحاب می و کند و من اذاهم فخذوا ذانی و کسیکه برخاند ایشانرا پس تحقیق برخانید و من اذانی فخذوا ذی الله کسی  
که برخاند را تحقیق برخانید خدا و من اذی الله فوشک ان یا خذ و کسیکه برخاند خدا را پس نزدیک است که بگیرد و عذاب کند خدا تعالی او را و  
الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۴ و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مثل اصحابی فی امتی کالمالح  
فی الطعام و لا یصلح الطعام الا بالمالح حال و قصه عجیبه اصحاب من در میان است من مانند نمک در طعام است و صلح نمی پذیرد و نمک نیلرود  
طعام کمرنگ قال الحسن گفت حسن بصری بعد از شنیدن این حدیث فقد ذهب ملحا لحکیف فصلح پس بر تحقیق رفت نمک مایه مکرر سلاح  
پذیریم ماحرمت میخورد و برگزشتن صحابه را و چون در آنکه در زمان ایشان وجود صحابه بود و وفات حسن بصری در یکصد و ده است و دوا فی شرح السنه  
۱ و عن عبد الله بن بربیده عن ابيه روايت کرد عبد الله بن بربیده اسلمی که قاضی مرده عالم آن بود از مشاییر تابعین است از پدر خود که بریده اسلمی  
صحابی مشهور نقل کرده قال قال النبی گفت بریده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ما من احد من اصحابی میوت با رخصه نیست هیچ  
یکی از اصحاب من که بمیرد بزمینی الا بعثت قاهلا و مؤدا اللهم یوم القیمة که اگر برانگیزه شود از قبر در حالی که کشنده است مردم را بهشت سبب و نشان فی  
است ایشانرا روز قیامت و آله الترمذی و قل هذا حدیث غریب و ذکر حدیث ابن مسعود و ذکر کرده شد حدیث ابن مسعود که در اهل دست  
لا یبلغ احد فی باب حفظ اللسان که در وی که صحابه است و مصابح دین باب گفته است معترف کردی آنجا خاصت دید الفصل الثالث عن ابن عمر قال

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا رايتهم الذين يسبون اصحابي فقولوا لعن الله على منكم وقتيكم به بينكم انما في راك دشنام  
 ميکنند اصحاب مرا پس بگوئید لعنت خدا و دوری از رحمت او باد برین مغل بدشما و درین حدیث اشارت آنکه اگر لعنت بر فعل کنند بر ذات تو دیک با حقیقا باشد  
 دواه الومدی ۲ و عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول لعن الله من سبني من سبني  
 من سبني سمعت من سبني عن اخلاف اصحابي من بعدی پرسیدم پروردگار خود را از حال اصحاب من بعد از من فاجبی الی پرسیدم فرستاد بسوی من  
 یا محمد ان اصحابك عندي بمنزلة الجوارح في السماء امي محمد اصحاب تو در من بجای ستارگان اند در آسمان بعضها اقوی من بعض بعضی از این  
 ستارگان قویتر و روشن ترند از بعضی و لکل نود و هریکی را نوری است فمن اخذ بشئ مما هم عليه من اختلافهم پس کسی که گرفت بچیزی یعنی بعلمی و علی از آن  
 ایشان بر آن چیزند از اختلاف ایشان در مسائل علم فقط و عندي علی هدی پس آنکس نزد من بر راه راست است چنانکه فرموده است اختلاف امتی رحمة قال  
 گفت عمر بن الخطاب و قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اصحابي كالجوارح فبايهم افتديتم اهديتهم اصحاب من بمنزلة ستارگان اند که گاه  
 راه یافته میشود پس هر کدام ایشان که اقتدا کنید و پیروی نمایند راه راست مییابید چنانکه اشارت کرد بقول خود و لکل نور پس هدایت بر قدر علم و فقهی است  
 اگر نزد او است با وجود تفاوت مراتب آن و ازین معنی هیچ صحابی غالی نیست البته علم دین و شریعت نزد وی هست و اگر در بعضی مواضع محبت بشريت  
 و خطا بر طریق ثواب رفته باشد چنانکه یعنی و خلاف امام برحق و رزیده باشد از جهت عدم عصمت و خصوص آن حکم اقتدا درست نباشد و ابتدا  
 نیاید و آن سستی و خارج بحث است فافهم و بالقد التوفيق و واه و ذین ۱۶ باب مناقب ابی بکر الصدیق رضی الله عنه احادیث در  
 مناقب فضایل وی رضی الله عنه از صحاح و حسان و ضعاف بسیار وارد شده و بعضی محدثان بر بعضی از آنها حکم بوضع کرده اند بطلان است ان انما  
 للناس عامة ولا بی بکر خاصة خدا تعالی بجای میکند مردم را عام و مرا بکر را خاص و حدیث ماصب الله فی صدری شی الا و صبیته فی صدری ابی بکر زینت در  
 من چیزی از خفایای و معارف مرا آنکه بر ختم من آنرا در سینه ابی بکر و حدیث کان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا اشتاق الجنة قبل شعبة ابی بکر  
 بود آنحضرت چون اشتاق میشد بسوی بهشت می پرسید پسری او بکر را و حدیث ان الله لما اخار الارواح اخار روح ابی بکر خدا تعالی پس بکرا میگرداند و اگر  
 را اختیار کرد روح ابی بکر را کذا ذکر شیخ محمد الیزیدي فی سفر السعادة و گفته است که بطلان آن معلوم است بدیهة عقل انتهی و شاید که آن از جهت بهشت  
 که لازم می آید فضیلت ابی بکر بر تمامه خلق از بسبب علم و سلام و جزا ایشان و لازم می آید مساوات او با سید المرسلین صلى الله عليه وآله وسلم و لازم می آید  
 آنچه خارج است از دایره عقل و عادت پوشیده نماند که ابوباب تاویل غیر مسدود است اگر صحیح بود و باشد احادیث و حدیث ان الله یجلی للناس راد تر  
 الشریعة از انس آورده و گفت رواه الخطیب و ابونعیم و ابن حبان فی الضعفاء و حکم کرده است ذهبی بوضع آن و بعضی حسن گفته اند و حکم آنرا درست و بکر را در  
 و در احیاء العلوم نیز آورده و الله اعلم الفصل الاول عن ابی سعید الخدری عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال ان من الناس علی فی  
 صفة و ما له ابوبکر گفت آنحضرت بدرستی از عطا کننده ترین مردم بر من در صحبت خود و مال خود ابوبکر است و عند البخاری ابابکر واقع شد  
 بالف و این بقا عده نحو موافق تر و ظاهر تر است و ابوبکر بود و نیز جایز است و توجیه او در شرح مکرر است و لو کنت متخذ اخلیلا لا اتخذت ابابکر خلیلا  
 و اگر بودم من گیرنده دوست خالص جانی را هرگز آنرا نمیکرفتم ابوبکر را اینچنین دوست و لکن اخوة الاسلام و سود و ده و لیکن برادر صریح بحق مسلمانی است  
 و محبت آن باقی است و خلیل از خلقت است بضم فامعنی صداقت و محبت متخلل یعنی درآینده در باطن قلب محب که داعی است بسوی اطلاع محبوب بر سر  
 محب یعنی اگر دو آدمی را که بگیرم دوستی از خلق باین صفت که محبت او در درون دل من می آید و مطلع میبود بر سر من ابابکر را اینچنین دوست نمیکرفتم که لایق و قابل  
 این صفت است و لیکن نسبت مرا محبوب باین صفت مگر حق سبحانه و محبت من خلق را بر ظاهر دل من است و آگاه نیست بر سر من جز حق تعالی و توانا که از خلقت باشد  
 بیخ فامعنی حاجت یعنی اگر میکرفتم دوستی که رجوع میکردم بسوی در حاجات خود و اعتماد میکردم بر وی در جهات خود ابابکر را میکرفتم و لیکن اعتماد من در جمع امور و رجوع  
 من در همه احوال بخداست عز شأنه و دوست فجار و ملازمین و این معنی اقرب و انطباق است ببیان حدیث و لیکن قوم حکم کرده اند که معنی اول اوجه و اولی است  
 فافهم لا ینفین فی المسجد خوخة الا خوخة ابی بکر باقی داشته نشود در مسجد هیچ روزنی در دیوار مگر روزنی که در دیوار ابوبکر است و خوخة یعنی دو خانه مجامع  
 و او در میان آن روزنی که گذاشته میشود در دیوار تا در دشمنانی در خانه درآید و در بچه با و گذرد و در خانه ای که ملاصق مسجد شریف بود با و گذر با بوده که از راه آن  
 مسجد می در گذشت تا خانه میکردند از آن مسجد که آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم در آن دیار نه پس از فرمود که همه خوابسته شود و الا خوخة ابوبکر نگرید و تفضیلا و این  
 در آخر خطبه بود که آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم خواند و گفته اند که در اینجا تعریفی است بخلاف صدیق رضی الله عنه و سد مقاله دیگران درین باب و چون مردم  
 حکم کردند درین باب فرمود من این کار را از پیش خود نکرده ام مگر بامر خدا عز و جل و در روایتی آمده است که عمر رضی الله عنه درخواست کرد که در دیوار خانه خود  
 روزنی گذارد که نظر کند بر رسول خدا در هنگامی که می درآید مسجد پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که گذارد اگر چه مقدار سوزن باشد و فی و این

لو كنت متخذاً خليلاً غيري لاتخذت ابا بكر خليلاً اگر بودم من كيرنده خليل جز پروردگار من هرگز نميگرفتم ابا بكر را خليل متفق عليه بانه حافظ بن حجر عسقلاني  
در شرح صحيح بخاري گفته كه بتحقيق آمده است دين باب احاديث بطرق متعدده كه بظاهر متخالف مي نمايد اين حديث مذكور را كه در باب ابی بکر آمده است رضي الله  
عنه از ائمه حديث سعد بن ابی وقاص رضي الله عنه كه گفت امر كرد رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم سب ابوابي كه بجانب مسجد بود مگر باب علي را و روايت كرواين  
حديث را احمد و نسائي و مسند او قوی است و روايت كرد طبراني در اوسط به نقل ثقات كه مجاميع جمع شدند و گفتند يا رسول الله امر كردی سب ابواب اصحاب  
و فتح كردی باب علي را گفت آنحضرت من نسبت ام و نگذاشته ام بلكه خداست و گذاشته ام و من امر کرده شده ام سب ابواب جز باب علي و همچنين روايت کرده احمد  
و نسائي از ابن عباس و ابن عمر و گفت شيخ ابن حجر و هر يك از اين احاديث صالح است مرحمت را لاسيما كه متعارض شده اند بعضي از آنها به بعضي وقت  
گرفته اند و گفت كه ابن جوزي حكم کرده است برين حديث كه وارد شده است در شان علي رضي الله عنه بوضع و تكلم کرده بر بعضي طرق و هي حجت  
مخالفت هي احاديث صحيحه را كه وارد شده اند در شان ابی بکر رضي الله عنه و گفت وضع کرده اند اين را روافض و معارضه آن وارد کرده است شيخ  
ابن حجر بر ابن جوزي در حكم كردن و هي بوضع اين حديث بحد توهم معارضه و هي بحد ميث ابی بکر و گفته است كه حديث علي را طرق كيشه است بعضي از ما ن بحد  
صحت رسیده است و بعضي به تبه حسن و معارضت ميان اين حديث و حديثي كه وارد شده است در شان ابی بکر منيت و وجه توفيق آت است كه امر سب ابواب  
و فتح باب علي در اول امر بود و نزد بنا مسجد و بود علي را رضي الله عنه در هي جانب مسجد كه می دزد و می بزد از ان و بتحقيق نصحت رسیده است از آنحضرت  
صلي الله عليه وآله وسلم كه فرمود علي را رضي الله عنه در بنايدن اين مسجد را جنب سبچي كمرن و تو و امر سبب خوات گير خوضه ابی بکر رضي الله عنه در آخر امر بود در مرض  
آنحضرت كه باقي مانده بود از عمر شريف و هي دو سه روز دليل برين سخن اميت كه وارد شده است كه چون امر كرد آنحضرت صلي الله عليه وآله وسلم سب ابواب جز  
باب علي آمد حمزه بن عبد المطلب بعد از آنكه ظاهر شد از و هي در امثال امرادني توقفی و هر دو چشم و هي رمد داشت و آب ميرفت از انما و گفت يا رسول الله  
بيرون كردی عم خود را و در آوردی ابن عمر را گفت پيغمبر خدا صلي الله عليه وسلم اي عم من امر کرده شد من اين و مرا دين اختياري نيست پس بذكر حمزه در قصه است  
شده كه اين مقدم بود زير كه حمزه رضي الله عنه در غزوه احد شهيد شد و در روايتي آمده است كه خطبه خواند رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم و گفت و هي فرست  
حضرت رب العزت جل شان بهي موسى عليه السلام تا مسجدی بنا كند مظهر كه ساكن نكرد و در و هي كروي و با روي و سپر بارون شبر و شيريم چنين و هي فرست  
و هي سجان بهي من كه بنا كنم مسجد را مظهر كه ساكن نكرد و در و هي كروي و با روي و سپر و هي حسن و حسين رضي الله عنهما جميعين و شيخ ابن حجر در دين باب كلام است ببط  
تر از اين كه قدرتي در تاريخ مدينه ذكر کرده ايم و الله اعلم ۲ و عن عبد الله بن مسعود عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لو كنت متخذاً خليلاً لا  
يتخذن ابا بكر خليلاً ولكنه اخي و صاحبی و لكن ابوبكر را در من است و يا من است و در روايت احمد اخي في الدين و صاحب في الغار و فداي الله  
صالحكم خليلاً و بتحقيق گرفته است خدا تعالي صاحب شما را عبارت است از ذات شريفه و دوست از حد بشا و ل كرفتن و هي صلي الله عليه وآله وسلم خدا تعالي را  
دوست معلوم شد و از اين حديث دوست گرفتن و هي تعالي را و او را فرمود و معلوم شود كه هر كه در محبت صادق است بر تبه محبوبيت ميرسد چيم و محبوبه بيمه كه هر كه او را  
صادق آيت بر بر شمشوق عاشق آيد است ن نخت محبت و جذب از ان جانب ناشي است كه اثر او بختاب است از نتيجه آنحضرت صلي الله عليه وآله وسلم  
جبيب الله بود و جيبه آن محبت كويند كه بر تبه محبوبيت رسد و بعضي خلعت را علي و اخضر دارند و آنحضرت را جامع كويند ميان مرتبه محبت و خلعت و خلعت  
آنحضرت را تم و اكمل دارند از خلعت ابراهيم كذا قال الغزالي و او مسلم و عن عائشه قالت قال لي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في مرضه كفت  
عائشه كفت مرا آنحضرت در مرض موت خود ادعي لي بالكنه اخاك بخوان و بطلب براي من ابا بكر را كه پدرت و بخوان برادر خود را يعني عبد الرحمن را كه بر  
عائشه بود و در احايث ديگر تصريح نام او واقع شده است حقاً كتب كتاباً انا انك نبوسم كتاب را يعني امر كنم نوشتن فاني اخاف ان يمتني من زيرا كه  
بد رستي من ميترسم كه از ر و كند از ر و كنده و يقول قائل انا ولا يكويده كويند من ستم خلافت را و ستم بخت غير من و يا بني الله و المؤمنون الا ابا بكر و ابا  
دار و خدا تعالي و نبيخواهد و ابا دارند مسلمانان و نبيخواهند مگر ابا بكر را و او مسلم و هي كتاب التوحيد و كبر جمع بين صحيحين است انچه واقع شده كه انا و لي من  
سزا و از زم خلافت بدل مجاي انا و لا و طيبي از قاضي عياض نقل کرده كه گفت اين روايت احو است ۴ و عن جيبين مطعم بضم ميم و سكون طاء و كسر  
عين قرشي است از اولاد نوفل بن عبد مناف كنيت او ابو محمد است اسلام آورد و پيش از فتح بعد عام غير و بعضي گفته اند عام الفتح و نيكو شد اسلام اوان  
اشراف قرش بود و موصوف بود بكم و وقار عالم بود بعلم انساب و شاكرد ابو بكر بود رضي الله عنه دين علم قال كفت جبير انت النبي صلى الله عليه وآله  
الله و سلم امرأه انا آنحضرت را زني محله في شتي پس سخن كرد در چيزي يعني حاجتي درخواست يا سخني پرسيد فامرها ان توجع اليه پس امر كرد آنحضرت  
آن زن را كه وقت ديگر بايد بسوي آنحضرت قائل كفت آن زن يا رسول الله ادايت ان جئت و لم اجدك خبر ده مرا كه اگر بيايم و نيايم ترا كاهي  
تويد الموت كوي كه آن زن اراده ميكند بنا يا فتن آن حضرت موت او را ظاهر اين زن نزد يك يا يم و فات آنحضرت آمده بود و گفته قال فان

ثم یجذب فی فاء فی ابابکر گفت آنحضرت پس لکریانی تو را پس بای ابو بکر را ظاهر این حدیث اشارت بخلاف ابوبکر است بعد از وی صلی الله علیه وآله وسلم  
 و لیکن نص قطعی نیست و با وجود آن ولایت دارد بر فضل و منقبت او و جرعه علما بر آنند که نص قطعی بر استخلاف در هیچ جانب نیست و صحت خلافت ابی بکر  
 رضی الله عنه باجماع صحابه است و شیخ ابن الوهام و در مسایره ادعای نص بر خلافت ابی بکر کرده اثبات نموده است و الله اعلم متفق علیک و عن عثمان بن  
 ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم بعثه علی حبش ذات السلاسل روایت از عمرو بن العاص که آنحضرت فرستاد او را و امیر کرد اندک بر لشکری  
 و بذات السلاسل فرستاد که نام زمین است و سلاسل و در اصل نام ریکتان که ریک در وی برهم شسته باشد و آن زمین اینچنین بود و صاحب مواهب بود  
 که ذات السلاسل بهجت آن گفتند که مشرکان در وی خود را بیکدیگر سبید بودند تا نگرینند و بعضی گفته اند که از جبهه آن گفتند که در اینجا آبی بود که او را حل  
 میگفتند و از مدینه بوده روز سه راه بود پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عمرو بن العاص را آن جا فرستاد و لوازمی سفید برای او بر بست و در  
 صدکس از مهاجرین و انصار با وی همراه کرد و درایت سیاه با ایشان بر بست و چون عمرو بن العاص نزدیک آن موضع رسید مدخواست و کمک طلبید پس  
 آنحضرت ابو عبیده بن الجراح را فرستاد با دوست کس از بزرگان مهاجرین و انصار و در میان ایشان ابو بکر و عمر بودند و لوازمی دیگر برای ایشان نیز بست  
 و فرمود که لحق شوید بعمر بن العاص و مخالفت نکنید با وی پس خواست ابو عبیده که امامت کند مردم را پس گفت عمرو بن العاص ترا بعد من فرستاده اند  
 امیر من پس طاعت کرد ابو عبیده او را پس بود عمر که امامت میکرد مردم را تا رسیدند به بار دشمن پس حمله کردند مسلمانان بر ایشان پس گریختند کافران و پرتشان کردند  
 پس چون دید عمرو بن العاص که مهاجران و انصار را با وی فرستادند و ابو بکر و عمر در میان ایشان بودند در فضل او چنان اقدامی که وی مقدم است در منزل  
 از ایشان پس آنحضرت جواب داد و بجزیری که قطع کرد طبع او را چنانکه راوی میگوید که قال گفت عمرو بن العاص فاقیت به پس آدم من آنحضرت را فقلت ای الاناس  
 احب لیک پس گفت من یعنی با آنحضرت کدام یکی از مردمان دوست دهم تر است بوی تو قال غایب گفت آنحضرت محبوب ترین مردمان نزد من غایب  
 است قلت من الرجال گفت از مردان کدام محبوب تر است قال ابو ها گفت پدر عایشه که ابو بکر است قلت ثم من گفت من بعد از ابو بکر کدام محبوب تر است  
 قال عمر گفت بعد از وی عمر محبوب تر است فعد رجلا پس شمر آنحضرت مرد از انسکت پس خاموش شدم من متحافه ان یجعلنی فی اخوهم از جبهه  
 ترس آنکه گردانم در سر ایشان متفق علیک ۶ و عن محمد بن الحنفیه ابو القاسم محمد بن علی بن ابی طالب القرشی الهاشمی اسم ام او خوله بنت جعفر بن  
 قیس حنفیه هر از بنی حنفیه که از بنی میامه بود تابعی مدنی ثقة عالم فاضل کامل موصوف بطاعت و شجاعت شریفة القوت چنانکه آورده اند که نزد امیر المؤمنین  
 علی زره پس آورده بودند که دراز بود و بقد مبارک وی راست نیامده پس کمرش را بر او زد و محمد بن حنفیه قطع کرد بقوت دست خود قدر آنچه دراز بود  
 از دامان وی و از وی پرسیدند که سبب چیست که پدر تو ترا بغزوات و حروب و جهالت میفرستد و حنین و حنین را میفرستد گفت خرس و حنین مشایب  
 هر دو خشم اند و من بمنزله دست و خشمم نگاه داشته میشود بدست قال قلت لابی گفت محمد بن حنفیه گفت پدر خود یعنی امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما ای الاناس  
 خیر بعد النبی کدام یکی از میان بهتر است بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم قال ابو بکر گفت پدر من ابو بکر بهتر است قال قلت ثم من  
 گفت من پس گفت عثمان و رسیدم من که که در عثمان یعنی رسیدم که بعد عمر که بهتر است و ذکر عثمان را از زبان علی کردم قلت ثم  
 انت گفت من سبتر تو بهتری و در تفصیل عثمان بر علی خلا فی غم مهت در میان علی قال ما انا الا رجل من المسلمين گفت من من مکر میروی از مسلمانان  
 مردی و چه مردی این را بر وجه تواضع فرمود والا وی بهترین مردم بود در وقت این سوال رضی الله عنه و کرم الله وجهه رواه البخاری ۷ و عن ابن عمر  
 رضی الله عنهما قال کنانی من النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا فضل با بی بکر احدا بودیم مده زمان آنحضرت که بر پدر میگردیم با بی بکر هیچ یکی را  
 شمر عمر بهتر از پدر میگردیم بکر هیچ یکی را عثمان بهتر از پدر میگردیم و در کار و بار دنیا و دین مقدم ابو بکر و عمر هر دو در زور  
 و شتر آنحضرت بودند ثم فترك اصحاب النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا فاضل بینهم پسر میگردیم شمر اصحاب آنحضرت را که فضل نمی بیند  
 میان ایشان یکی را بر دیگری اگر چنانچه رواه البخاری و فی رواية لابی داود قال کنا نقول و رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم  
 حی بودیم ما که می گفتیم و حال آنکه آنحضرت زنده بود افضل امت النبی صلی الله علیه وآله وسلم بعد از او فاضلترین امت آنحضرت بعد از وی ابو بکر  
 شمر عمر عثمان و گفته اند که مراد این عمر پسران ستانند از اصحاب که چون امری و کاری پیش می آمد مشورت میکرد آنحضرت با ایشان و علی رضی الله عنه در زمان  
 آنحضرت جوان و حدیث السن بود والا فضیلت او را بعد از مذکورین هیچ کس نگویند خیر تفاضل ثابت است میان صحابه بی شبهه چنانکه اهل بدر و اهل بقیع  
 الرضوان و علی و صحابه و امام احمد از ابی عمر آورده که گفت بودیم با در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میمانستیم جز اناس ابابکر را پسر عمر را  
 و گفت و اما علی به تحقیق داده شده است خلاصت اگر یکی از ان سه را باشد بهتر میدانم از دنیا و هر چه در دنیا است نزد هیچ کس در آنحضرت او را دختر  
 خود را فاطمه و حاصل شد آنحضرت را از وی اولاد و سبب بر ما میسر را مکر در علی را و داد و در روایت خود در روز خیر و ناسی روایت کرد که در پیوست



می شد این عمر که میگوئی در عثمان و علی پس حدیث کرد باین حدیث بعد از آن گفته پس رسید از علی و عباس گفتند بیکس را بروی بخت در پای همه را کرد و او را گذاشت  
 ذکر شیخ فی فتح الباری الفصل الثانی عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما لا حد عندنا في الاوقاف كافيه  
 گفت ابو هريره گفت آنحضرت نیت هیچ کی را نزد ما نفعی و نیکی که آنکه تحقیق مکافات کردیم و جزا دادیم آنرا ما خلا ابی بکر را ابو بکر فان له عندنا  
 بیدایگاه الله بها يوم القيمة پس بدستی را ابو بکر را نزد ما نفعی و نیکی که مکافات دهد او را خدا تعالی در بدل آن نعمت روز قیامت این  
 غایت ما بعد از تکریم و اتمام است از آن حضرت مرابی بکر را و الا آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم بر همه نعمتها و منتهاست که هیچ کی از آن سر بر  
 نیترا ند داشت نعمتها و خدمتها ای ایشان در جنب آن چه خواهد بود و چنانکه روشن است و فرمود و ما نفعنی مال احد قط ما نفعنی  
 مال ابی بکر و سود و نکر و مال هیچ کی آنچه سود کرد در مال ابی بکر چنانکه هر چه در خانه داشت بخدمت آورد و هیچ چیزی نگذاشت و ذوالخلال  
 بکر خالق ابی بکر است چون تمام مال صرف راه خدا کرده و خرقة پوشید و بجای تنگها خلایا خلایا و لو کنت متخذاً خلیلاً لا اتخذت ابی بکر خلیلاً  
 ترجمه این سابقاً معلوم شد الا وان صاحبکم خلیل الله اکاه باتید که صاحب شما خلیل خداست و جز خدا خلیل حقیقی ندارد و دواء الثومذی ۲ و عن  
 عمر رضی الله عنه قال ابو بکر نسیدنا و خیرنا گفت عمر ابو بکر بهتر است و افضل و ریاست و بهتر است در عمل و فعل خیرت و احسن الی رسول الله  
 و محبوب ترین است بوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و نیت خیرتری و بهتری و اکمل و جود و مرتبه ریاست و ریاست است دواء الثومذی ۳ و عن  
 ابن عمر عن رسول الله و روایت است از ابن عمر که روایت میکند از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم قال لابی بکر انت صاحب الغار  
 و صاحبی علی الخوض گفت آنحضرت مرابی بکر را که تو یار و مصاحب منی در غار و یار و مصاحب منی بر حوض یعنی در دنیا و آخرت یار منی و غالباً یار غار منی  
 گوید از اینجاست دواء الثومذی ۴ و عن عایشه رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا یبغی لغوم فیهم ابو بکر  
 ان یومهم غیره گفت عایشه گفت آنحضرت میرسد و منی سزد و قومی را که در میان ایشان ابو بکر است که امامت کنند این قوم را جز ابو بکر این را در مرض تو  
 فرمود باشد که امر کرد او را با امامت و نمایندگی در آن توقف کرد و یا وقت دیگر نیز چون اقدام داد ولی با امامت شد بجلالت تیر بود و لهذا سیدنا علی  
 رضی الله عنه فرمود پیش کرد ترا پیغمبر خدا در امر دین تا کیست که پسر اندازد زراد امر دنیا یا دواء الثومذی و قال هذا حدیث غریب و عن عمر  
 رضی الله عنه قال انما رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان تصدق گفت عمر امر کرد ما را آنحضرت که تصدق کنیم و در راه خدا مالی صرف  
 کنیم و وافق ذالک عندی ما لا موافق افتاد آن یعنی امر کرد آنحضرت بقصدق نزد من مالی را یعنی اتفاقاً در آن وقت مال بسیار بدست من بود  
 فقلت الیوم اتسبقت ابابکر ان سبقته یوماً پس گفتم من امروز پیشی کنم ابو بکر را درین امر خیر اگر ممکن باشد پیشی من او را روزی و تو اندک آن تا فیه  
 باشد یعنی هرگز پیشی نکرده ام و لا مردن بکنم قال فحجت بنصف مالی گفت عمر پس او دم نیمه مال خود را فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 علیه وآله وسلم ما ابقیت لاهلک چه چیز و چه مقدار باقی داشته تو را بل و عیال خود را فقلت مثله پس گفتم من باقی که ششتم ام برای اهل و عیال  
 مانند آنچه آورده ام یعنی نصفی آورده ام و نصفی گذاشته ام و ابی بکر بکل ما عنده و آورد ابو بکر هر چه بود نزد او در اینجا ایمانی است که فرض نصف  
 مال عمر بیشتر بود از آنچه ابو بکر آورد و همچون بر وجه داشت آورد و فضل او بر عمر باقی است چنانکه واقع شده است افضل الصدقة تجد انقل و الله اعلم فقال ابابکر  
 ما ابقیت لاهلک پس گفت آنحضرت ای ابو بکر چه چیز گذاشته تو را بل و عیال خود را فقال ابی بکر انما ابقیت لاهلک و رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
 برای ایشان خدا و رسول خدا را یعنی هیچ چیز از مال باقی نگذاشته ام فضل خدا و اوقات او و امداد و اعانت رسول خدا برای ایشان پس است اگر بل مال ابو بکر  
 زیاد بود در نصف مال عمر پس هیچ شبه نیست در افضلیت و سی رضی الله عنه و اگر کم هم باشد اتفاقاً کل افضل است قلت لا سبقته ابداً لکنتم  
 من پیشی نمیخوانم کرد ابو بکر را بر من یعنی امروز که با وجود و سبب سبق و موجب آن موجود بود و من سبقت کردم و میپندم که هرگز بروی سبقت نخواهم کرد و در  
 بعضی روایات واقع شده است که آنحضرت فرمود بینکما باین کلیله فرق میان شما در فضل به است که میان کلام و قول شماست که مذکور شد و در  
 الترمذی و ابوداؤد و عن عایشه ان ابابکر دخل علی رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال و روایت از عایشه که ابو بکر را در  
 حضرت پس گفت آنحضرت خطاب بابی بکر که انت عتیق الله من النار و از آذر دوده شده خدائی از آتش دوزخ فیومئذ معی عتیقا پس در آن روز نایم  
 شد ابو بکر بنام عتیق و در تسمیه عتیقی وجوه دیگر گفته اند که عتیق بمعنی حسن و جمال و گرم و نجابت و حریت نیز می آید و این حدیث صریح است که عتیق  
 بمعنی معنی از ناداست و بعضی گفته اند که عتیق نام اوست که مادرش بناده و الله اعلم دواء الثومذی و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى  
 الله علیه وآله وسلم انا اول من تلقى عنه الارض من خستین کسی ام که شکافه میکرد و از وی زمین کسایت است از بعثت ابو بکر  
 ثم عمر بعد از من ابو بکر بعد از وی عمر که در یک حجره با وی مدفون شده اند ثم اتی اهل البقیع پستری ایم مدفونان اهل البقیع و انحضرت

چشم فرماید و اگر روان کرد و بعضی گویند و سمعت خشفت و شنیدم آواز پای را خفته بخاوشین و جبین مفتوحین و بسکون بشین نیز آمده فادراخر حرکت و صوت  
و حسن خلقی و فی الصراح خشفه جنبین و آواز آمدن از برف کبروی رونق فقلت من هذا پس گفت من کیت این قالوا هذا بلال گفتند این بلال است و قطعه  
بلالی در باب التطوع از کتاب الصلوة گذشته است و دلائل تصرافنا یدیه جاذبه و دیدم کوشکی را که در صحن وی زن جوانی است فقلت لمن هذا پس  
گفت من کیت این قصر قالوا لغیرین الخطاب گفتند عمر بن الخطاب است فارودن آن داخله فافطر الیه پس خواستم که در آیم آن قصر را پس به بیم آن نافذ گشتم  
غیرتک پس با آوردن من رنگ و زغال غمباری انت و ایچی پس گفت عمر بدو و در من فدای تو باد و مولی الله علیک انما یا بر تو غیرت میبرم و در بعضی روایا  
آمده است که عمر گفت آیا هست که بدو آمده است مرا خدا تعالی مکرر تو و آیا هست که بدایت کرده است مرا خدا مکرر تو متفق علیه و عن ابی سعید قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بینا انانا ناظر و ایچی یعرضون علی گفت آنحضرت در نشانی آنکه من خواب کننده ام می بینم مردم را که عرض کرده  
میشوند و نموده میشو ندین و گذرانیده میشو ندان پیش من و علیهم قصص منها ما یبلغ الشدی و حال آنکه برین مردم پیراهنهاست بعضی از پیراهنها خیمه  
که میرسد پستانهای بقیع مثلثه و سکون دال پستان زن یا مرد و در بعضی نسخ الشدی بضم مثلثه و کسر دال و تشدید یا جمع ندی چنانچه علی جمع علی بفتح و سکون  
و منها ما دون ذلك و بعضی از آن پیراهنها خیمه که فرو و در و کمر از آنست یعنی کوتاه تر از آن که بالای ندی باشد هم چنین تفسیر کرده اند این را و در حق  
علی حمزه بن الخطاب و علیه قیص بنحوه و عرض کرده شد بر من عمرو و حال آنکه پروسی پیراهنی است که میکشد آنرا یعنی تا زین قالوا فاولک ذلك گفتند  
صاحب پس چنانکه دل کردی آنرا و بجهت تبیین تو ندی یا رسول الله قال الدین گفت آنحضرت تاویل و تعبیر کردم آنرا بدین که دین وی از همه درازتر و کاملتر و ماضی  
است و تفسیر قیص برین بجهت آنکه سبب ترو زینت و تجمل است متفق علیه و عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
یقول بینما انانا ناظر انیت بقدر لبن پس گفت ابن عمر شنیدم آنحضرت را که میگفت در نشانی آنکه من خواب کننده ام آورده میشدم بقدر می از شیر  
یعنی قیح شیر کس بن آورده و او شربت پس نوشیدم من آن شیر را حتی فی لادی الی میخرج فی الطغای تا آنکه بدستی من پیرانه دیدم سیرانی را  
که می بر آید در ناخان من از جهت بیاری آن شیر و کوارانی آن رسی کبر را و تشدید یا سیرانی را اعطیت خضی عمر بن الخطاب پسر دادم من زیاده و دقتی خود را  
یعنی آنکه از خوردن زیاده و باقی مانده عمر بن خطاب را قالوا فاولک گفته پس چه چیز تاویل و تعبیر کردی آنرا یا رسول الله قال العلم گفت تعبیر کردم  
آنرا بجم و گفته اند که صورت مثالی علم در آن عالم لبن است هر که در خواب بیند که شیر میخورد و تعبیرش آنست که علم خالص نافع مضییب او گردد و وجه  
مشابهت میان علم و شیر بسیار است کما لا یخفی و کما تب حروف عفا الله عنه یکباری در خواب می بیند که سبزی نو مانده از شیر لطیف شیرین خنک در پیش  
دارد و همه را فرو برده است و الحمد لله متفق علیه و عن ابی هریره قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول بینا انانا ناظر و ایچی علی  
قلیب علیها دلو گفت ابوهریره شنیدم آنحضرت را که میگفت در نشانی آنکه من در خواب می بینم خود را پیراهن چایی که بران دلوی است قلیب بفتح  
و کسر لام چاه سز که در نا کر و بقیع که از آب سبک و خشت بنا کرده باشد طوی گویند و گفته اند که قلیب و بدنه طوی تا معلوم کرد که سمیت ابل دین موقوف  
بر عافی مطلوب است نه بر قالب معموله فتزعت منها ما شاء الله پس آب کشید و ام من آن چاه آن قدر که خواسته است خدا تعالی را خدا تعالی  
ابی قحافة پسر ابو قحافة بضم قاف یعنی ابو بکر صدیق ثواب بکر است و نام او عثمان صحابی است و تا زمان خلافت ابو بکر بوده است و ابو بکر رضی الله عنه در حیات  
او وفات یافته فتزعت منها ذنوبا و ذنوبین پس کشید ابو بکر آن چاه یک دلوا دو دلوشک روی است و صحیح روایت ذنوبین است اشارت نقلت زمان  
خلافت وی که دو سال و جز می است و ذنوب بفتح ذال مجر دو کلان پر آب و فی نعه ضعف و در کشیدن ابو بکر سستی و ناتوانی است و درین نقص و خط  
در منزل ابی بکر مینت و نه اثبات فضیلت عمر بر وی بلکه اخبار است از کمی مدت ولایت وی و کثرت انتفاع مردم در ولایت عمر و بعضی تفسیر کرده اند  
ضعف را بزمی و مهربانی نیستی و ناتوانی و الله یغفر له ضعفه و خدا بیامرز او ابو بکر را و درین اثبات نسبت کنایه و تقصیر می نیست  
با ابو بکر رضی الله عنه بلکه این کلمه هم چنین زبان زو عریف و عادت ایشان است که میگویند فلان چنین کرده خدا بیامرز او را و اما استخفاف  
عز با پسر کثرت دل و عز بفتح غین محبه و سکون را دو عظیم که گرفته میشود از پوست کاو و عز بفتح را آبی که سایل است میان چاه  
و حوض فاخذها ابن الخطاب پس گفت آنرا عمر رضی الله عنه اشارت کثرت فتوح و اتساع بلاد اسلام در زمان عمر رضی الله عنه  
عنه فلما اد بعقیرا من الناس ینزع عمر پس ندیدم من قومی و نخت از مردم تا که میکشد آب را بهم چو کشیدن عمر و عصری بفتح غین  
ممل و سکون با و فتح قاف کامل از هر چیز و بهتر و بزرگ قوم ذوقی و مست ترین ایشان حتی خرب الناس بطن تا آنکه زدن آدمیان  
در است کردند انحر و غطن بفتح حین جای نشست شران و کوفندگان که در حوض آب اشارت است بانتفاع و استمتاع صغیر و کبیر  
در زمان خلافت و دولتی وی و فی دوا و ابی عمر و در روایت ابن عمر این چنین آمده لئلا اخذها ابن الخطاب من یل

رفت دلوا  
بسیار  
بوقی و  
نیت

ابی بکر بهتر گرفت و در آن عمر بن الخطاب از دست ابی بکر فاطمالتی دیده غربا پس گشت آن دلو در دست عمر غرب ظاهراً روایت ابی بریره دلت  
دارد و بر آنکه غرب کتب پیش از گرفتن است فلم ادع بقای فریه پس ندیدم من عبقری را که عمل می کند هم چو عمل عمر و قطع میکند همچو قطع وی و فری  
فا و سکون را و تخفیف یا و بکسر را و تشدید یا و خلیل انکار تشدید کرد و به معنی قطع است و بمعنی قطع چرم برای موزه و جز آن آید و مراد اصلاح کار و توجیه  
ساختن آن اقتدی الصراح فری بریدن موزه و توشه دان و مانند آن فربت لادیم بریدم چرم را بر وجه اصلاح و افریت بریدیم بر وجه فساد  
حتی روی الناس و ضربوا بطنه آنکه سیرب شدند و زدن با بخور روی نفع را و کسر و ادم متفق علیک ۲ الفصل الثاني عن ابن عمر رضی  
الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الله جعل الحق على لسان عمر و قلبه بدرستی خدا تعالی پدید کرده است  
و جاری گردانیده است حق را بر زبان عمر و دل وی و واه الترمذی و فی روایه ابی داؤد عن ابی ذر و روایت ابی داود از ابی ذر چنین  
آمده است که قال گفت آنحضرت ان الله وضع الحق على لسان عمر يقول به خدا تعالی نهاده است حق را بر زبان عمر می گوید بحق ۲ و عن علی رضی  
الله قال ما كنا بعد ان السكينة يظني على لسان عمر گفت علی رضی الله عنه نبودیم که دور میداشتیم این که سکینه نطق میکند بر زبان عمر یعنی  
عمر نطق میکند بخیر می گوید که با کن کرد و آزار کم کرد و با ن چیز نفوس و اطمینان پذیرد و با ن قلوب و این امر غیبی است که انداخته شده بر زبان او و احتمال داده  
که مراد بکینه فرشته باشد که الهام میکند حق را که قال الترمذی و واه البیهقی فی دلائل النبوه ۲ و عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه  
وآله و سلم قال اللهم اعز الاسلام يا جيل بن هشام و بعمر بن الخطاب روایت از ابن عباس از آنحضرت که گفت و دعا کرد خداوند  
عزیز و غالب گردان دین اسلام را با ابو جیل بن هشام یا عمر بن الخطاب یعنی مسلمان گردان یکی ازین دورات با سبب آن اسلام قوت گیرد و فاصبح عمر  
یصبح کرد و عمر خدا علی النبی پس پیش آمد عمر اول روز بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاسلم پس اسلام آورد و قضا اسلام وی رضی الله عنه عجیب است  
مذکور است و ترجمه وی در صلی فی المسجد ظاهر است نماز گزار آنحضرت در مسجد اشکارا و پیش از اسلام وی بیچکس نماز آشکارا نمیتوانست گذارد و آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم متحقی بود در داد و ادا و واه احمد و الترمذی و عن جابر قال قال عمر لابی بکر یا خیر الناس بعد رسول الله گفت جابر  
که گفت عمر ابی بکر ای بهترین مردم بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال ابی بکر یس کنت ابی بکر اما انک ان قلت ذلك فلفقد سمعت  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول آکا به باش ای عمر بدرستی تو اگر گفتی مرا خیر الناس پس بر آینه تحقیق شنیده ام آنحضرت را که میگفت ما  
طلعت الشمس على رجل خير من عمر نه برآمد آفتاب بر هیچ مردی که بهتر است از عمر و به تطبیق آنست که وجه و خیریت متعدد و مختلف است پس  
منافات ندارد با بودن هر یک از ان دو خیر اناس و بودن ابو بکر افضل از جنت کثرت ثواب چنانکه قرار داده اند و این سخن است که از اکثر روایات  
رفع اشکال میکند فاضم و واه الترمذی و قال هذا حديث غريب ه و عن عقبه بن عامر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم  
لو كان بعدی بنی لکان عمر بن الخطاب گفت عقبه بن عامر که صحابی مشهور است گفت آنحضرت اگر پیوسته بالفرض و بالتقدير پس از من  
پیغمبری بر آینه میبود و عمر بن الخطاب و این عبارت را در محال نیز استعمال میکند مابته و کو یا که این به جنت آنست که عمر لهم و محدث است و القا میکند  
ملک و ردل وی حق پس او را مناسبتی است به عالم وحی و الله اعلم و واه الترمذی و قال هذا حديث غريب ۲ و عن یزید قال خرج  
و مؤل الله صلی الله علیه و آله و سلم فی بعض معانی بریده اسلمی که از مناسبت صحابه است گفت بیرون آمد آنحضرت در بعضی غزوات  
خود فلما انصرف جاءته جارية سوداء پس آن بچگامی که بر گشت آنحضرت از غزاه آن حضرت را زنی سیاه حبشه بود و یارکش سیاه بود فلما  
پرسفت آن زن یا رسول الله انی کنت نذرت ان ردك الله صالحا ان اضرب بین یدیک بالدف و اتعفی بدرتی من نذر کرده ام  
اگر باز گرداند ترا خدا تعالی از سفر سلامت که بزخم پیش تو دف را و سر و دو کویم بجهت شادمانی کردن بعد و م تو سلامت تو نذر بپایان بستن بخدا و  
دف بضم و ال افصح است و بفتح نیز آمده فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان کنت نذرت فاصری اگر بستی  
تو که نذر کرده پس بزنی دف را و الاخلا و اگر نذر کرده پس مزنی بدانکه علما را در دف زن اختلاف است بعضی مباح و دشمن اند مطلقا و  
بعضی مکروه گفته مطلقا و بعضی مباح و دشمن اند در عرایس و اعیاد و مانند آن از سرورهای مشروع و مذموب صحیح فخر بهمن است و بعضی آنچه  
جلاجل دارد و ندارد و فرقی نهاده اند که اول مکروه است باتفاق و این حدیث و لیل اباحت ضرب دف است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه  
وآله و سلم امر کرد بوفای نذر و وفای واجب است و مقرر شده است که نذر منی باشد مگر بچیزی که از جنس طاعت و قربت است و این مذموب  
جمهور آئیه است و نزد خیفه کافح است بودن آن مبلح و نذر نزد ما ایجاب مباح است و اما نذر بمعصیت جایز نیست باتفاق پس دلالت کرد  
حدیث بر اباحت ضرب دف بلکه بر بودن او مستحب و در ما نحن فیه هم چنین است زیرا که سرور مقدم شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

وسلامت وی قنوت و عبادت است و ولادت کرد نیز بر آنکه سماع اصوات نافع بایجاد است اگر خالی باشد از فتنه کذا قالوا و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تفرغ نکرد و بزرگ تفتی و همین فرمود که اگر نذر کرد و نه بزود و نه بزین یا بجهت آنکه تفتی در ذکر تاج و ف بود چون حکم دفت ذکر کرد و ندانم که نیز معلوم شد یا بجهت آنکه تفتی مباح است شبهه که هست در وف است فرمود اگر او را نیز نذر کرد و نه بکن فافهم فجعلت تضرب پس گشت آن زن که نیز در وف را فدخل ابو بکر و هی تضرب پس درآمد در مجلس ابو بکر رضی الله عنه و حال آنکه آن زن در ف نیز در ف دخل علی و هی تضرب بعد از آن درآمد علی رضی الله عنه و آن زن در ف نیز در ف دخل عثمان و هی تضرب پس درآمد عثمان رضی الله عنه و وی نیز در ف دخل عمر بعد از آن درآمد عمر رضی الله عنه فالقت الدف تحت استلها پس انداخت آن زن در ف را زیر دبر خود ثم قعدت علیها پرت نشست بر دوف و نهنگ کرد فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ان الشیطان لیخاف منك یا عمر بد رستی شیطان بر این می رسد از تو می عمرانی کنش جالساً و هی تضرب بد رستی من بودم نشسته و وی نیز در ف فدخل ابو بکر و هی تضرب ثم دخل علی و هی تضرب ثم دخل عثمان و هی تضرب فلما دخلت انت یا عمر اقلت الدف پس و تیکه درآمدی توانداخت وی در ف را رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح غریب اشکال ذین حدیث است که چگونه تفریر کرد آن حضرت فعل آن زن ساخت بلکه امر کرد او را بدان و همچنین نزد دخول ابو بکر و علی و عثمان و نام کرد آنرا در آخر شیطان جواب میگویند که چون اعتقاد کرد آن زن بر کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ملامت تفتی از خدا موجب شر کرداری و سرور و شادمانی و در واقع همچنین است امر کرد او را ابو فای نذر وی و بیرون آمد و ف زدن از صفت لهو بصفت حقانیت و از کرامت باستجاب ولیکن این حاصل میشد با دنی و اقل آن و چون زیاده از حد تجاوز کرد و مجد مکر و کید و موافق افتاد و وقت آمدن عمر گفت آن حضرت آنچه گفت و اشارت کرد و بیخ زیادت و استکثار از آن و کردن آن بی ضرورت و صریحاً منع نکرد تا مجد تحریم نکند و اما ترک کردن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دو جاریه را که در ایام منی پیش عایشه رضی الله عنها دفت نیز دند و تفتی میکرد و عدم بخت دید آن بیک حدی و آن ظاهر در استمرار است از جهت بودن ایام عید پس حالات متفاوت بعضی اقتضای استمرار میکنند و بعضی اقتضای کنشند ذکر کرد این کلام را تفرشتی و نقل کرده است از وی طیبی و الله اعلم و عن عایشه قالت کان رسول الله علیه و آله و سلم جالساً گفت عایشه بود آنحضرت نشسته فمعنا الغطا پس شنیدیم آواز پای دریم را و لخط بقع لام و غیر مجروحین با یک خروش و صوت صبیان شنیدیم او از خردان را فقام رسول الله پس ای پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاذا حبشیة توفی پس ناکاه زنی حبشی پای می کوید و رقص میکند و زنی برای وفاداری پای کو فتن و الصبیان حولها و اما انکو و کان کرد او و اینان نیز رقص میکنند فقال یا عایشه نقالی ففتح لام فانظری پس گفت آنحضرت ای عایشه بیا پس بین و تماشا کن فحبت و وضعت لخی علی منک رسول الله پس آمد و بنام بر دوش و لویه خود را بر دوش پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و لویه ففتح لام و سکون حاء معلله استخوانی که جای رویدن لویه است از رخساره و ذوق از هر دو جانب فجعلت انظر الیها ما بین المنک الی راسه پس شتم من که نظرمی کنم بسوی خبیه میان دوش آنحضرت تا سر وی فقال لی ما شبعث اما شبعث پس گفت آنحضرت آیا سیر شده یا سیر شده ازین تماشا دیدن کرد فرمود فجعلت اقول لا شتم من که میگویم سیر شده ام لا نظرمی لتی عنده تا به بیم مرتبه خود را نزد آن حضرت در محبت داشتن وی مراد طلب سی رضای را از طبع عمر فافضل الناس انفا ناکاه پیدا شد عمر بن مفرق و پریا نشدند مردم از بهیبت عمر ففض به شدت صا و بر وزن احرر فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم انی لا نظل الی شیاطین الجن و الانس قد فرأ من عمر بد رستی من نگاه میکنم بسوی شیطانان پری و آدمی که تحقیق میکرد از عمر قال فوجت گفت عایشه پس باز شتم و کذا شتم دیدن ایشان را که باین قول باعقاب بودند اوست در صورت لهو و لعب الا چگونه میدید آنرا آنحضرت و می نمود عایشه را و توجیه این در حدیث نیز مثل توجیه حدیث سابق است و اه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح غریب بدانکه حدیث لعب و رقص صبره در صحیحین بطریق دیگر نیز آمده که جبهه در مسجد بحراب خود بازی میکرد نزد آنحضرت عایشه را می نمود پس عمر آمد و منع کرد و سنگ زد و گفت پس آنحضرت فرمود در گذار با عمر که امروز روز عید است یعنی در روز عید چیزی از جنس لهو و لعب مباح است و نیز درین حدیث ذکر امراه حبشیه و صبیان است احتیاج باین نیست که گفته شود که عایشه چون نظر میکرد با جانب و جواب داده شود که وی صغیره بود و آن زمان و شاید که این واقع دیگر است که ترمذی روایت کرد و آن دیگر است که شیخین کرده اند و الله اعلم الفصل الثالث عن انس و ابن عمر رضی الله عنهما ان عمر قال وافقت دجی فی ثلث گفت عمر موافقت کردم من پروردگار خود را در سه خصلت قلت کی است که نفتم من یا رسول الله لو اتخذنا من مقام ابراهیم مصلی اگر می گرفتیم از مقام ابراهیم صلی الله علیه و آله و سلم یعنی بای ناز و مقام ابراهیم می ایستادیم و مقام ابراهیم عبارت از آنکه که در وی اثر قدحای ابراهیم است و آن در پیش کعبه میبود و قنوت بر فرود آمد آیت که می اتخذنا من مقام

ابراهيم مصلی وقلت: دوم اگر گفتیم با رسول الله يدخل على نساء البر والفاجر می درآید بر زنان تو نیکو کار و بدکار یعنی این مناسبان و عظمت تو نمی بینم فلو امهتن ان یحجبهن پس اگر امریکردی زنان خود را که در پرده باشند و پیش مردم نیایند بهتر بودی فخرت آیه الحجاب پس فرمود آمد: حجاب این حجاب که واجب بود بر نساء آن حضرت جز ستر عورت است که بر همه زنان واجب است به تفصیلی که در فقه مذکور است حجاب باین معنی است که بشخص خود اگر چه در جای پوشیده و ستور باشند پیش مردم نیایند و این خاصه ازواج مطهره است واجتمع لواء النبی صلی الله علیه و آله وسلم فی الغیة سیوم انت که مجتمع شدی زن زنان آنحضرت در قصه شرب عسل پس آنحضرت غسل را حرام کرد و اندر بخود فحلت پس گفت من عسی ربه ان طلقن ان یبدله ازواج اخری من کنی نزدیک است پروردگار روی صلی الله علیه و آله وسلم اگر طلاق دهد شمارا که بدل گرداند از زنان بهتر از شما فخرت کذلک پس فرمود آمد این آیت همچنین موافق لفظ و معنی و فی روایه لابن عمر قال قال عمر و در روایتی مر ابن عمر ایچنین آمده است که گفت ابن عمر که گفت عمر و افقت بی فی ثلث موافقت کردم من پروردگار خود را دست جانی مقام ابراهیم و فی الحجاب و فی امیادی بددی یکی در نماز گذاردن در مقام ابراهیم دوم حکم کردن بحجاب مرزنان آنحضرت را سیوم در اسیران بدر که حکم کردم بکشتن اسیران غزو بدر و آنحضرت بشاورت ابی بکر فیه گرفت و خلاص کرد پس آیت نازل شد متفق علیک اگر گفته شود که موافقت عمر آنحضرتین حدیث مفهوم شده است چیزی یا چهار و سابق گفته شد که بیت است بگذراده جوابش آنت که تخصیص ثلث منع نمیکند زاده را و شاید که در آنوقت تقریب ذکر پس تیه چیز شده باشد پس ذکر کرد از ۲ و عن ابن مسعود قال فضل الناس عمر ابن الخطاب رضی الله عنه ما دبع تفصل واده شد مردم را عمر بن خطاب جز بیکر الاسادی یومید و امر بقتلهم یکی بذکر اسیران روز بدر که امر کرد و عمر بقتل ایشان فاقول الله تعالی پس فرستاد خدا تعالی این آیت را که لولا کتاب من الله سبق لمسکوها اخذتم عذاب عظم و مثال این قصه مذکور است در تفسیر این آیت در سوره انفال و بیکر الحجاب و دیگر بیکر کردن عمر حجاب را امر شاء النبی امر کرد زنان پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم ان یحجبن که حجاب کنند و در پرده باشند فقالت له ذینب پس گفت عرا زینب بنت جحش که یکی از ازواج مطهره است و انک علینا یا ابن الخطاب و بدستی تو آیا حکم میکنی بر امی بیکر خطاب و الوحی یازل فی بیوتنا و اما آنکه وحی فرود می آید در خانه نساء یا نازل الله پس فرستاد خدا تعالی این آیت را و اذا سالتموهن متاعا و چون طلب کنید ثامی مسلمانان ازین زنان متاع یا فاسئلوهن من و راء حجاب پس طلب کنید از پس پرده متاع چیزی که بدان منفعت گرفته شود از اسباب فانه و غیره و بد دعوت النبی دیگر بدعای پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که کرد اللهم اید الاسلام صبر خدا و نذاوتی گردان دین اسلام باسلام عمر و بانه چهارم فضل واده شد عمر بر مردم برای و ظروسی فی ابی بکر در بیعت ابی بکر رضی الله عنه ما کان دل ناس با یعه بود و عمر نخستین مردان که بیعت کرد ابو بکر را و اده احمد ۲ و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ذال الرجل ارفع ارفع امق درجه فی الجنة آن مرد بلندترین امت من است از روی مرتبه در بهشت همین طور بطریق ابهام فرمود و تعیین نکرد که آنزد و کسیت و مقصود آن بود که تا کوشش کنند و جبه و جبه نمایند که آن مرتبه را در یابند و آن مرتبه یافت نشود و مکرها طلبت و غایت حد بر طاعات و عبادات و انصاف باخلاف و کمالات و یا ذکر مردی رفته باشد که متصف است باین صفات پس انارت کرد آنحضرت بر هر که متصف گردد بدان ارفع است درجه و دی و بر هر تقدیر قال ابو سعید و الله ما کنا نری ذلک الرجل الا عمر بن الخطاب گفت ابو سعید بخدا سوگند نمودیم ما که کمان بریم آمد را که کسیت کرد عمر بر آنخطاب را از جبت آنچه میدیدیم در وی از خیرات و مبرات بجهت ما نماند در شان او و در جنت مکان اولیکن لازم نمی آید که بطریق قطع و یقین که وی افضل باشد از غیر خود در این صفات و کمالات پس لازم نیاید بودن وی افضل از ابی بکر هم چنین تقریر کرده اند این حدیث را فاضل و قول وی حتی مضی بسبیله تا آنکه گذشت بر او خود کسیت است از موت وی و استمرار وی برین حال در مدت عمر خود و اده ابن ماجه و عن اسلم روایت از اسلم که موی عمر است و از تابعین است و اسلم نام ابو رافع نیز هست که صحابی است اما ظاهر آنست که اینجا اسلم موی عمر را است پدر زید بن اسلم قال سأل النبی بن عمر عن بعض مثانه گفت اسلم سوال کرد مر ابن عمر از بعضی احوال عمر فاضل و تیه پس خبر دادم من او را قال گفت اسلم در بیان آنچه خبر داد از حال عمر ما رایت احد اقط بعد رسول الله ندیدم من پیچکی را بر کمر بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم من حین قبض از آن بحکم که وفات آنحضرت کان اجدوا و حق انتهی من عمر که باشد وی بکوشش تر و نیکتر از عمر در اعمال خیر تا آنکه نهایت رسید یعنی آخر عمر و گفته اند که این محمول است بر زمان خلافت وی رضی الله عنه تا ابو بکر رضی الله عنه ازین عموم بارید و اده البخاری و عن المسود کرم و بکون من جمله بن مخزومه یقع میم و سکون خا و بجهت قرشی زهری خواهر زاده عبدالرحمن بن عوف است و صحابی صغیر است که بعد از هجرت بدو سال یکبار توله کرده آورده اند و او اندر بینه نشان پس دید آنحضرت شنید و یا داشت قال لما طعن عمر جعل یلم گفت سوز بگامی که مخرج گردانیده شد عمر که در ظاهر میزد فقال له ابن عباس من کنت عمر ابن عباس و کان یخبر عن نهم یا کسر زای میشد و گویا که ابن عباس نسبت بخبر و بی صبری میکند یا دور میکند از وی خیر یا یا امی المؤمنین و لا کل ذلک و زین هم خبری باید کرد



و با آن بایزید و اولاد صحبت و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر آن به تحقیق صحبت داشتند و پیغمبر خدا را فاحسنت صحبت  
پس نیک داشتی تو صحبت آنحضرت را بر عایت حقوق و آداب ثم فادک و هو عنک و هو عنک داض پیر جدائی کرد آنحضرت ترا و حال آنکه آنحضرت از تو  
راضی بود ثم صحبت با بکر پسر صحبت داشتی تو با بکر را فاحسنت صحبت ثم فادک و هو عنک داض ثم صحبت المسلمین فاحسنت  
صحبت با مسلمین صحبت داشتی مسلمانان را پس نیک کردی صحبت ایشان را و لئن فادک لهم لتفادقهم و هم عنک داضون و بر آینه اگر مفاقت  
میکنی تو ایشان را بر آینه مفارقت میکنی ایشان را در حالی که ایشان از تو راضی اند قال اما ما ذکرک من صحبت رسول الله گفت عمر آنا آنچه ذکر کردی  
تو از صحبت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و رضای او فاما ذلک من من الله من بد علی پس آن منیت مکر نعمتی از خدا که منت نهاد  
است بکن بر من من نعمت دادن و منت نهادن و اما ما ذکرک من صحبت ابی بکر و رضاه اما آنچه ذکر کردی تو از صحبت ابی بکر و رضای وی  
فاما ذلک من من الله من بد علی و اما ما قوی جمعی هوم من اجلک و من اجل اصحابک و اما آنچه می بینی تو از ناشکیبائی من پس آن از بهرنت  
و از بهر بایان تو یعنی از جهت غم مسلمانان است که حال ایشان چه خواهد بود و چه خواهند کرد و الله لوان لی طلاع الامرض ذهابا کذا سو کند اگر  
شود که پیری زمین است از طلاع و طلاع بکسر طای محله پیری هر چه می افتد بد من عذاب الله بر آینه فذیه میدادم بوی از عذاب خدا قبل آن ادا  
پیش از آنکه به بیم خدا و ملاقات کنم او را و ظاهر آنست که صغیر راه راجع بعذاب باشد فذیه بکسر با و سر خرید و باقی و صایای عمر رضی الله عنه و کلمات او در  
وقت رحلت در احادیث صحیح بسیار مذکور است و راه البخاری ۱۲ باب مناقب ابی بکر و عمر رضی الله عنهما چون واقعه است ذکر شیخین حاد  
بعضی احادیث عقد کرد مؤلف باین بگوید ذکر آن احادیث و تحقیق بود و در رضی الله عنهما مذکور معاد اکثر احوال از جهت بودن پیروز بر پیغمبر صلی الله علیه و آله  
و سلم و مقرب کا و بیکاه در کاه و مستشار و مؤتمن در امور و مصاحب و مقارن حضرت وی در جمیع اوقات و احوال الفصل الاول عن ابی هريرة عن  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال بینما رجل یسوق بقرة اذ عی عی گفت ابو هریره در آنشای آنکه مردی میراند کا ویرا ناگاه مانده شد  
آز و فوکها پس سوار شد آمدن بقره را فخال ان الله یخلق لهذا یسکنت ان بقره بدستی پدید آمده باشد ایم برای این یعنی سواری انما خلقنا لهذا  
الادوی پیدا کرده باشد ایم ماکر برای کشت و کار زمین در اینجا دلالت است بر آنکه سوار شدن کا و بار کردن بروی غیر مرضی است و شیخ ابن حجر گفته است که  
کرده شده است باین بر آنکه چهار پایها استعمال کرده نشوند مگر در چیزی که جاری شده است عادت استعمال آنها در آن چیز و احتمال دارد که این اشارت بشمار  
باشد بولی و فضل یعنی بهتر آنست که در آنچه عده است از غفلت بکار برده شوند و الا حقیقت حصر اذیت که البته در حالت استعمال کنند زیرا که آنچه خلق خدا را برای آن بیک  
و اکل است باتفاق فقال الناس پس تعب کردند مردم و گفتند سبحان الله بقره تکلمه باکی بخدایر اگا وی سخن میکند فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
فانی او من بد انما پس گفت آنحضرت پس بدستی من ایمان می آید باین یعنی بنگم بقره که حق است و انظر و هم و خیال یا از القاصی شیطان منیت یا آنچه وی  
گفت که آنها مخلوق نیستند که برای جرات و ابوبکر و عمر و ایمان می آرند ابوبکر و عمر و تخصیص ایشان بزرگتر از برای اشارت بقوت و کمال ایمان ایشان اگر گویند  
که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما این را ندانستند و نشیندند و صادر نشد از ایشان ایمان بدان پس چون فرمود ایمان می آرند بدان ابوبکر و عمر جوابش آنکه مراد آنست  
که این امر است که از ایشان دانست که اگر مطلع شوند بر آن ایمان آرند بآن و تصدیق کنند بدان و تردد و شک نکنند در آن و ما هم الله و بنو دند ابوبکر و عمر را  
حاضرین با لغت است در مع و قدر ایشان یعنی اگر حاضر میبودند احتمال داشت که تخصیص ذکر ایشان اتفاقی بتقریب حضور ایشان میبود و چون مدح و  
ایشان درین باب غایب اند و لوخل شد و مفسود و صریح شد در آن که ذکر بحجت کمال و قوت ایمانست فافهم و قال و گفت ابو هریره بینما رجل فی  
غنم له در آنشای آنکه مردی بود در کوسندان که مراد بود دند از دخل الذی علی شاه منها ناگاه داند کرک بر کوسندی از آن کوسندان فاختها پس  
گرفت کرک آن کوسند را فادکها صاحب کوسند را صاحب کوسند فاختها پس برادر کوسند را استغاف و انفاذ و تنقیذ را پدیدن کی  
از کسی فقال له الذیب فمن لها یوم السبع یوم لا داعی لها غیری پس گفت مر آن مرد را کرک پس کیت کاسبان مر این کوسند را یعنی مر جی او را و رزبع  
روزی که منیت چراند مر آن را جزین یوم السبع به سکون با و ضم آن هر دو روایت است و متعدد و مختلف آمده در بیان آن اقوال اما سکون گفته اند  
که مراد بان روز هفتهاست که مردم بجنبش یکدیگر افتاده باشند و کوسندان را بی راعی بکند ازند و سبع و سبع معنی ترک احوال آمده است و سبع معنی  
محل آید و چون بی راعی گذاشته شد گویا راعی آنها ذیاب اند پس این اخبار است از ذیاب چه شداید و فتن که واقع خواهند شد و بعضی گفته اند که یوم السبع بکون نام  
عبادت است که ایشان را بوجوب طاعت که جمع میشوند در آن برای موسم که باز می داشت ایشان را از هر چیز میگذرانستند و آن راوشی پس پیروزند از ذیاب پس گویا کرک جزو ادوات  
گفته که در آن روز که کاسبان کوسندان می شد که تواموز کاسبان فی آنها میکنی یا روز عید که باقی و ایم است کاسبان فی آنها در آن روز خواهند کرد و اما بعضی معنی دند  
و آن نیز همین معانی را احتمال دارد و راجع بان می تواند شد و بعضی گفته بضم نیز معنی روز عید است و در مشارق گفته است که بعضی گفته که این لفظ یوم سبع است

باب مناقب ابی بکر و عمر رضی الله عنهما الفصل الاول

بجایه معنی ضایع شدن و سبب معنی ضایع است فقال الناس بحمان الله ذیبتکم پر گفتند و سبب کرد و مردم که گرگ خن میزند فقال پر گفت آنحضرت  
 او من جدا نا و ابوبکر و عمر و ما هما لهما تفوق علیهما ۲ و عن ابن عباس قال انی لواقف فی قوم گفت ابن عباس بدرستی من بر این ایستاده بودم  
 و کر دهم یعنی در روز وفات عمر خدا را حمد و دعا و حیر کرد و اندک و برای عمر و قد وضع علیه و تحقیق بنا ده شده بود و عمر رخت و سی برای  
 غسل داد و بعد از موت اذا جعل من خلفی قد وضع من فقه علی منجی ناکا و مردی از میان آن قوم که دعای خیر میکرد و ز برای عمر از پس من حاضر  
 است در حالی که تحقیق بنا و ارج خود را بر دو تن قبول و حاکم الله میگوید یا مرد رحمت کند ترا خدا می تعالی خطاب برای عمر است رضی الله عنه انی لا رجوان  
 یجعلک الله مع صاحبیک بدرستی من هرگز امید میدارم که بگردان ترا خدا تعالی باد و یار تو یعنی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر رضی الله عنه و کر و ایندن  
 با ایشان در حجره یا حظیره و درس مراد است لانی کثیرا ما کنت اسمع رسول الله زیر که من بیار بودم که می شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله  
 و سلم بقول میگفت و ابوبکر و عمر هر دو من و ابوبکر و عمر و وفصلت و ابوبکر و عمر و در دم و ابوبکر و عمر و انطلقت و ابوبکر و عمر و روان شدم من و ابوبکر  
 و عمر و دخلت و ابوبکر و عمر و در اسم و ابوبکر و عمر و و حجت و ابوبکر و عمر و بیرون آمد من و ابوبکر و عمر و فالتفت فاذا علی بن ابی طالب پس باز کریم  
 من پس ناکا و آنرو علی رضی الله عنه متفق علیه ۸ الفصل الثانی عن ابی سعید الخدری ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
 قال ان اهل الجنة لیقراون اهل علیین روایت از ابی سعید که آنحضرت گفت که بهشتیان می بینند اهل علیین بکسر عین و لام و تشدید یا و اهل  
 و سکون ثانیة و قاسوس گفتند که علی بن مقامی است در آسمان پیغمبر که صعود میکنند بسوی وی ارواح مؤمنان و بعضی گفته اند که اسم دیوان ملائکه و حفط  
 است که بر پوسته میشود و ان اعمال صالحان و تحقیق این لفظ در شرح کرده شده است کما قرون الکوکب الدروی فی فوق السماء چنانکه می بیند شما  
 سخت روشن را در کرانه آسمان که ستاره در کرانه روشن تر بناید و درسی بضم دال و کسر را و شده و یای نسبت تشبیه بد معنی مروارید داده و در روشنی و  
 صفای ابوبکر و عمر و بدرستی ابوبکر و عمر از ایشان اند یعنی اهل علیین و انفعما و زیاده اند و افزونند این برود و رحمت فضل و شرف یازیده و  
 افزونند از بودن ایشان اهل علیین و به بنایت رسیده اند و فضل و شرف و دوا فی شرح السنة و دوی نحوه ابوداؤد و الترمذی و ابن  
 ماجه ۲ و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ابوبکر و عمر سیدا کھول اهل الجنة ابوبکر و عمر هر دو بهتر کھول ایشان  
 اند من الاولین و الاخرین از پیشینیان و پسینیان الا النبیین و المرسلین که ان سببا و رسل و کھول جمع کھل است بفتح کاف و سکون یا کسی که سیده  
 است او را سپری یا کسی که از سی یا از سی و چهار گذشته یا از پنجاه و یک که کافی القاموس فی الصراح کھل مرد میان سال که تنال دوی موی شدن و تمام رسیدن نبات  
 و وصف ایشان که کھولت باعتبار حال ایشان در دنیا است و الا در بهشت کھل نمی باشد پس معنی آنست که سید کانی اند که کھل کردند دنیا چون سید پیران باشند  
 سید جوان نیز باشند و معنی گفته اند که مراد کھل اینجا حلیم و عاقل است یعنی می در آید ایشان را خدا تعالی در بهشت حلیم و عاقل و دوا الترمذی و نواه ابن  
 ماجه عن علی و حق الله عنده ۳ و عن حذیفه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انی لا ادری ما بقای فیکم گفت حذیفه که از کبا  
 صحابه و واقف سر رسول الله است که گفت آنحضرت بدرستی من در نمی یابم که چیست و چندانست زندگانی دماندن من در میان شما فاقدا و بالذین من بعد  
 ابی بکر و عمر پس متابعت و پیروی کنید آن دو کس که پس از من خلیفه من خواهند بود و آن دو کس که نام اند ابوبکر و عمر و دوا الترمذی ۴ و عن انس قال  
 کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا دخل المسجد فوضع احد راسه غیر ابی بکر و عمر بود آنحضرت چون می در آمد مسجد را بر زمین  
 بیج می سرخورد و ابوبکر و عمر کان یتسمان الیه و یتسم الیهما بودند ابوبکر و عمر که تسم میکردند بنگاه کردن بسوی آن حضرت و تسم میکرد آن حضرت بنظر  
 کردن بسوی ایشان و این از خاصیت محبت و عادت همان است که چون بروی یکدیگر نظر افتد بی اختیار تسم کنند و شاد شوند و دوا الترمذی و  
 قال هذا حدیث غریب و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم خرج ذات یوم و دخل المسجد و روایت از ابن  
 عمر که آن حضرت بیرون آمد یعنی از حجره خود دیگر و زبی و در آمد در مسجد شریف و ابوبکر و عمر احد هماغن بمینه و الاخری شماله و ابوبکر و عمر  
 یکی ازین دو جانب راست آنحضرت بود و دیگری در جانب چپ و هو أخذ باید بهما و آنحضرت کمر نه بود و دستهای ایشان را فقال  
 هكذا نبعت یوم العیمة پر گفت آنحضرت همچنین بر اینکته میجویم روز قیامت دوا الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۶ و عن عبد  
 بن حنبل بفتح حاء و طاء حنبلین میان هر دو نون ساکن ذکر کرده است او را صاحب جامع الاصول در صحابه و بعضی گفته اند که منیت محبت چو او را  
 دوی تابعی است و لیکن تابعی کبیر است و مختار ترمذی همین است ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم رای ابوبکر و عمر و ایست از وی که  
 حضرت دید ابوبکر و عمر را فقال هذا السبع و البصر پر گفت آنحضرت این دو منبره شنوای و بنیانی اند یعنی ایشان میان مسلمانان بشا کوش  
 و چشم اند و حدیث نسبت ببار اعضاء در شرف و نفاست و نزدیک باین معنی است که بعضی گفته اند که مثل ایشان در دین منبره سمع و بصیر است در جسد











پس کافران هر بیت خوردند و ایشان دهنال کافران کردند و بقصد شمشیر آمدند و کارش را زل شد پس چنانچه تعالی از ایشان شکیات میکند باز میفرماید که اگر  
تجسس عفو کرد خدا تعالی از ایشان و این مخصوص عثمان رضی الله عنه نبود بلکه داخل این تقصیر بود خدا تعالی عفو کرد از وی اما قتیبه عن بدو لانه کان محمد فیه  
بیت رسول الله اما غایب بودن عثمان رضی الله عنه از بدر و حاضر نشدن وی بدر را سبب آن نبرد که بود و در زیر وی رقیبه خنجر خنجر خدا صلی الله علیه و آله  
و سلم و کانت مریمه و بود در قیام رقتی رسول الله پس گفت مرثان را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان لک اجر و جعل من شهد بدو و او همه  
برستی متر از مرد و ثواب مردی است از این کس که حاضر شده است غزوۀ بدر را و حجت اوست یعنی ترک حکم حاضران بدر واری در دنیا و آخرت و اما قتیبه عن بعد  
الیضوان و اما غایب بودن عثمان از بیعت رضوان فلما کان احدا غریب من مکة من عثمان لبعثه پس اگر میبود یکی از چند تر در ورون که از عثمان هر آینه  
میفرستاد آنحضرت او را فبعث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عثمان الی مکة پس فرستاد آنحضرت عثمان را بلکه تا بیشتر کان از جانب آنحضرت  
سخن کند و ایشان را از تعرض بوی باز دارد و کانت بیعت الیضوان بعد ما ذهب عثمان الی مکة و بود بیعت الیضوان در حدیث بعد از رفتن عثمان بلکه  
فقال رسول الله پس اشارت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم میده الیمنی بدست راست خود و هدیه عثمان این دست من نایب دست  
عثمان است فخر به اعلی دیده پس بدست راست خود را بر دست چپ خود و قال هذ لعثمان و گفت آنحضرت این بیعت است مرثان را  
ثم قال ابن عمر اذهب لها الا ان جعلت کتفک بترکفت ابن عمر این کلمات را بیان مقاتله امرا اکنون که بیان کردیم با خود و بکذا را اعتقاد فاسد خود را در شان عثمان  
رضی الله عنه دواء البضادی ۲ و عن ابن سہلہ مولی عثمان قال جعل النبی صلی الله علیه و آله و سلم یسیر الی عثمان و روایت از ابی سہلہ مولا  
عثمان رضی الله عنه گفت کشت آنحضرت که پنهان میگوید یعنی با عثمان و آن سخن خفته خواهد بود که بر سر وی قایم شود و قتل کنند او را و صبر باید کرد و او را در آن و  
عثمان یغنی و حال آنکه رنک عثمان دیگر کون میکرد و اجبت فطاعت آن سخن فلما کان الیوم الداد قلنا الا تقاتل پس سبکها میکند و اقمه یوم الداد  
کفیم ما یا قال نمیگیم ایشان قال لا گفت قال کنسیدان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عهد الی امری بدرستی آن حضرت و بیعت  
کرده است بسوی من کاری را فاذا صاب و فنی علیک پس من جبر کند و باز دارنده ام نفس خود را بر آن امر فی الصراح صبر باید داشت کسی را  
از برای کشتن قتل فلان صبر اذ صبر علی القتل ۳ و عن ابی خبیبہ نفع فاکسر بار اولی و سکون تخانیه نابی طائی است و اسم او کنیت اوست  
و ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده است انه دخل الدار و عثمان و عیال و ابی سہلہ و عثمان را و حال آنکه عثمان را و عیال  
عنه احاطه کرده شده و تنگ گرفته شده است در دار و انه سمع ابا هريرة و بدرستی ابو خبیبہ شنیده ابو هريرة را که لیست از عثمان فی الکلا  
طلب اذن میکند ابو هريرة عثمان را در سخن کردن یعنی گفت ابو هريرة عثمان رضی الله عنه اگر بفرمانی سخن بخدمت تو عرض کنم فاذن له پس اذن کرد  
عثمان ابو هريرة را رضی الله عنه گفت بگو چه میگوئی فقام پر بایتا و ابو هريرة فحمد الله پس سپاس ادا کرد خدا را و الله علیه و آله و سلم و تایش کرد  
خدا چنانکه برای خطبه میبندد ثم قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول پسر گفت ابو هريرة شنیدم آن حضرت را که میگوید  
انکم متعلقون بعدی فتنه و اختلافا بدرستی شما سرانجام است که ببینید پس از من بلا را که در آن آزمایش شما باشد و مخالفت کنید  
با یکدیگر او قال یا گفت آنحضرت اختلافا و فتنه بتقدیم لفظ اختلاف بر فتنه بر عکس روایت اولی شک را و بیعت فقال له قاتل من الشاة  
فمن لنا پس گفت مرا آنحضرت را کونیده از مردم پس کیت ما را یعنی کرامت است کنیم که در متابعت وی سود ما بود و زبان یاد رسول الله او ما قاتلنا  
بر گفت آن کونیده پس چه امر میکنی ما را قال علیکم یا لای و اصحابه گفت آنحضرت بر شما باد که متابعت امیر و اصحاب وی کنید و هویشو الی  
عثمان بذلك و حال آنکه ابو هريرة اشارت میکند بسوی عثمان بلفظ امیر یعنی امارت است این باید کرد که امیر است و او لها روایت کرد این دو حدیث  
را حدیث ابی سہلہ را و ابی خبیبہ را الیه فی شعب الایمان ۱۰ باب مناقب هؤلاء الثلاثة رضی الله عنهم بعضی احادیث در مناقب ابو هريرة  
عمر و عثمان رضی الله عنهم جمیع نیز وارد شده و در بی باب آن احادیث را ذکر کرده ۲ الفصل الاول عن انس ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
سلم صعد احدا روایت از انس که آنحضرت بر آید احدا را بنشینان جبل مشهور مدینه مطهره و ابو هريرة و عمر و عثمان نیز بر آمده بودند آنحضرت فرج  
بهم پس بجنبید که ایشان فزید و جله پس زد آنحضرت که را بپای خود فقال ثبت احد پس گفت آنحضرت بر جای خود باش ای احمد فاما  
علیک نبی صدیق و شهیدان پس نیت بر تو کرد پیغمبر صدیق و دو شهید دواء البضادی ۲ و عن ابی موسی الاشعری قال کنت مع النبی  
صلی الله علیه و آله و سلم فی حائط من حيطان المدینه گفت ابو موسی بودم من با آن حضرت در بتانی از بتانهای مدینه و آن بتانی است که  
در وی پیر این است نفع بهره و کسر را و سکون تخانیه و بین حمله و آخر نام چاهی است در جانب مسجد قبا فجلو و جعل فاستفتح پس آمد مردی و طلبی  
در بتان کرد فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم افتح له و بشیء بالحقه پس گفت آنحضرت در کتف او را و او را بر پشت افتاد

باب من قبل هؤلاء الثلاثة رضي الله عنهم  
الفصل الاول



در توفیق خود مدت غیبت او بنا جات بر طور و بنود با روی خلیفه عبدالعزیز موسی زبیر که وفات پاره و پیش از موسی است به چهل سال و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در همین مدت استخلاف کرد این ام گنوم را برای امامت مردم در غار و علی رضی الله عنه تفتحه اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود و این ام گنوم امامت میکرد و مردم اگر خلافت مطلق میبود امامت نیز آنحضرت علی رضی الله عنه حکم میفرمود بلکه بولی و ایام بود و آمدی که از علما و اصول است حکم کرده است در صحت این حدیث و لیکن خطا کرده و آمده حدیث متفق اند بر صحت حدیث و اعتماد بر قول ایشانست و بعضی گفته اند الا ان ابی عبدی در بعضی طرق نیست و اگر باشد دلالت ندارد بر خلافت نزدی رضی الله عنه و نه وجود آن بعد از وفات بی واسطه و معنی دیگر بکنایه و تشدید را بر این حدیث بعضی جمله فتح موعده و شیخ و آخر تابعی است که جا بلیت و اسلام را در یافته شصت سال در جا بلیت بود و شصت سال در اسلام و بعضی گفته اند که عمر وی صد و سی و بعضی صد و پنجاه و بعضی صد و شصت سال گفته و از اصحاب عبداللہ بن مسعود و از اکابر علما قرائت بوده و عبداللہ بن مسعود از وی چیزی یاد در عربیت میسر رسید قال علی گفت زکر که گفت علی مرتضی رضی الله عنه و الذی خلق اللبنة سوکند بخدائی که شکافت دانه را یعنی رویا نید و بر آورد از وی نبات چه دانه در رستن شجانه میشد و بوی الفسحة و پیدا کرد خلق را نسمة نفحات نفس و روح و انسان و معنی خلق نیز از بعد انبیا الایمی که تحقیق بیان کرده و حکم کرده و وصیت نموده است پیغمبر امی صلی الله علیه و آله و سلم الی بسوی من ان لا یحبنی الا مؤمن که دوست ندارد و مرا مکرر و لا یحبنی الا منافق و دشمن ندارد و مرا مکرر منافق پس محبت علی علامت ایمان است و عداوت وی نشان نفاق اعادنا الله و او مسلم و عن سهل بن سعد سهل بن سعد ساعی از انصار است و آخر کسی است که مرد در مدینه از صحابه و در زمان رحلت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پانزده ساله بود آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال یوم خیبر روایت میکند که آنحضرت گفت روز غزوه خیبر که بر پشت مرطه از مدینه است بجانب شام قلعه و مزرع با دارد و این غزوه در سنه سابع بود لایعطین هذا الایة غد اوجلا یفزع الله علی یدیه برآیند به بر این علم را فردا مردی را که بکشد خدا تعالی یعنی قلعه خیبر را بر دوشت و میباید الله و رسول الله و دست میدار و آنروز خدا را و رسول خدا را و پیغمبر الله و رسول الله و دست میدار و او را خدا و رسول خدا و اصحاب الناس غد و علی رسول الله پس چون صبح کردند مردم یعنی صحابه با خدا کردند بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آمدند در ملازمت او و کلام میروید چون آن بیضاها در حالی که همه صحابه امید میدارند که داده شود و رایت با ایشان آورده اند که صحابه با تمام شب خواب نبرد از شوق و انتظار که فردا این نعمت نصیب که باشد فقال این علی بن ابی طالب پس گفت آنحضرت که است علی بن ابی طالب و پس ماند بود وی رضی الله عنه به جت در چشم عبداللہ بن زبیر را و در انشای راه یا بعد از وصول بخبر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لحق شد فقالوا هو پس گفت وی یا رسول الله نیشکی عینیه شجایت میکند هر دو چشم خود را یعنی چشمان او بدر داده اند قال فادسلوا الیه گفت آنحضرت پس پیغمبر کسی را بسوی وی که پا را در او رافاتی به پس آورده شد علی رضی الله عنه فطیق رسول الله پس اب دهن انداخت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فی عینیه در هر دو چشم وی رضی الله عنه فبوا حق کان لم یکن به و حج پس به شد علی رضی الله عنه تا آنکه گویا بنود بوسی در وی بر اینهم با سکون را بین از بیاری و بعد از آن هرگز در ذکر چشم او فاعطاه الایة پس در آن حضرت علی را رایت فقال علی یا رسول الله قالنا هم حتی یکونوا مثلنا لاجلک میکنم با ایشان تا آنکه شوند مانند ما یعنی مسلمان شوند قال افتدالی دسلک برو بکنند با هستی و نرمی خود نفوذ بنال بجه در گذشتن تیر از جانی که رسید بر او و رسل کبیر و سکون سین روش نرم و شیر حق تنزل بساحتهم تا آنکه فرو دانی و در زمین ایشان ساحت اندار کشا دکی ساری شد و اعمام الی الاسلام ستر بخوان ایشان را بسلامتی و اخبرهم ما یحب علیهم من حق الله فیه و خبر دایان را با آنچه واجب است بر ایشان از حق خدا و اسلام فوالله لان یبک الله بک و جلا و احبای پس بخدا سوکند بر آینه اینکه بد است کند خدا تعالی بسبب تو دعوت تو یک مرد را خیر لک من ان یکون لک حجر النعم بهتر است از اینکه باشد متر اچار پا پهای سنج و شتران میخ که اگر و افش اموال است نزد عرب و این شل شده است نزد عرب در هر شیئی نفیس و هر یکون میم جمع امرو و بضم میم جمع عار است متفق علیه و ذکر حدیث البواء قال لعلی و ذکر که در حدیث بر این عازب که در وی گفته است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم علی مرتضی را انت منی و انا منک تو از منی و من از توفی باب بلینح الصغیر الفصل الثانی عن عمران بن حصین بنعم حاد ففتح صا و از قدما صحابه و فضلاء ایشان است و طایفه بزیارت وی می آمدند و بروی سلام میکرد و ندان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال ان علیا منی و انا منه روایت کرده است که آنحضرت گفت که علی از من است و من از علی کنایت است انکال است و انکال و اخلاص یکاکی و هو ولی کل مؤمن و علی ولی هر مسلمان و دوست و محب و طریقه و او العزیزی و عن زید بن ارقم ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال من کنت مولاه فلی مولاه زید بن ارقم که از شایسته صحابه است در عهد غزوه در خدمت آنحضرت حاضر بود و از خاصان علیت رضی الله عنه روایت که آنحضرت گفت هر کس که پیغمبر من مولای او پس علی تیر مولای آن کس است و او احد الثمذی و این حدیث در فصل ثالث تفصیل یاید و در اینجا شرح یاید

فصل الثانی





لاحد بجانب في هذا المسجد غيرة وغيبه اي على روايت مرسية كل راكبه جنب بذكره ودين مسجد جزين وجزن اتفاقا قد انحضرت صلى الله عليه وآله وسلم ودر علي رضي الله عنه ومما اثنان ودر مسجد واقع شده بود و جايز است مرسية را كه در ساپي كه از ان راه ميگذرد و ي بجانب مسجد واقع شود اگر چه جنب باشد از مسجد بگذرد و لهذا قيد كرد و فرمود در دين مسجد يعني دين مسجد كه مراد اقصا و ضرورت محور ان بخلاف ساير مسا جد قال علي بن المنذر كفت علي بن المنذر بن ميم وسكون نون وكسر ذال مجرود في شهر است از عباد كو نيكه پنجاه و پنج حج گذارد و حديث شنيد و از جا فرمود از ان روايت كه در مشي محض است وليكن تفهيد و ق است و ابن حبان اور در ثقات ذكر كرده فقلت لضرابن صرحه پس نفتم من ضرابن صرحه و ضرابن كبر ضا و مجر و ضر و بضم صاد و حمله و فترا كوفي شماع دارد و از معتبرين سليمان و روايت كرده و از و ي علي بن المنذر ما معني هذا الحديث ميت معني ابن حديث قال كفت ضرابن صرحه لا يحل لاحد يستطرقه جنبا غيرة و غير ذلك حلال ميت برسيعي را كه راه سازد و اورا در حالت جنازه جزين و جزن و دوا و القومذى و قال هذا حديث غريب ۱۰ و عن ام عطية انصارية است كه از كبا رجا بياست بغزوات ميرفت همراه حضرت و بيار داري ميكره و بياران را و دوا ميكره و مجروحان را قالت كفت ام عطية بعث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم جيشا فيهم علي فرستاد آنحضرت لشكري را كه در ايشان علي بود رضي الله عنه قالت كفت ام عطية فسمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و هو دافع يد يديه يقول اني انحضرت و حال انكه آنحضرت بر دارنده بود هر دو دست خود را بدعا ميگفت اللهم لا تمتني حتى توفيني عليا فاما و ندمير ان راتا انكه بنائي مرا علي و ولالت دار و بظلمه عجت آنحضرت و اورا و تالم و بقرق و ي رضي الله عنه دوا و القومذى ۱۱ الفصل الثالث عن ام سلمة روايت از ام سلمة كذا و از وج مطهره است قالت قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا يحب عليا منافق ولا يبغضه مؤمن و دست ندارد و علي را هر كه منافق است و دشمن ندارد و او را هر كه مؤمن است چنانكه در فضل اول گذشت دوا و احمد و القومذى و قال هذا حديث حسن غريب اسنادا ۱۲ و عنها هم از ام سلمة است قالت قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من سب عليا فقد مسبني كسي كه دشنام داد علي را پس تحقيق دشنام داورا از جت انكه لازم مي آيد سب او سب من دوا و احمد ۱۳ و عن علي رضي الله عنه قال قال لي النبي كفت علي كه كفت مرا سب عليا صلى الله عليه وآله وسلم فاني مثل من عصى في ترك شي من عيسى بن مريم ابغضته اليهود حتى هتوا امه دشمن داشتند و او را يهود تا انكه در توغ بر بستند و او را كه مرعيه داشت و نسبت كردند بتر بنوا و لجنه الضادى حتى نزلوا بالسوزة التي ليس له و دوست داشتند و او را نصارا تا انكه فرود آورند و نشان دهند او را بمنزله و مرثبه كه ثابت نيست او را كه او را الله يا ابن الله گفتند ثم قال هيلك في دجلان پس كفت علي رضي الله عنه هلاك ميشوند در من و از جهت من دو مرد محب مفرط يكى دوست دارنده و از حد در گذر نرفته و قيرظي بماليس في روح ميكنند و با چيزي كه ميت در من تقريظ بقاف و ظاهر مجرست و دني را بحق يا باطل و بضامنير آمده است و مبغض بمحمله شناني علي ان بهشتي ديكر دشمن كه باعث ميشود او را عداوت من بر آنكه بهتان ميكنند بر من و چيزها بر من بنده بر من كبري كه را اينده است خدا تعالي را از ان و از انجا معلوم ميشود كه محبت من قدر عفو است كه از حد نگذرد و موافق قاعده عقل مشرع باشد و محبت چون مغرط شد بظلال كند و از طريق مستقيم بدالت بيرون اندازد و منسوب بظلال گراند و متصف باين صفت اهل بيت و جماعت اند كه از طريق افراط و تفرط درين باب محفوظ اند خصوصا آنها كه در تقصير بر چهره حال ايشان نشسته براه وسطا ميروند و بالجملة سرايز سادات و جنح نخج و و چيزا است محبت فاندان و تعظيم اصحاب سعي بايد كه در اين هر دو جمع گردد و اعتدال پذيرد و رزق الله دوا و احمد ۱۴ و عن البواء بن عازب و زيد بن ارقم هر دو از شاير اصحاب اند و از مخلصان جناب بر قضوي ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لما قتل بعد و خم روايت ميكنند كه آنحضرت چون فرود آمد در وقت رجوع از حجة الوداع بموضع كه نام آن غدير خم است بضم خا و جيمه و تشديد يميم در جفريان حرمين اخذ بيد علي كفت آنحضرت دست علي را رضي الله عنه فقال پس كفت بعد از انكه جمع كرد صحابه را و در روايتي آمده است كه آنحضرت منبري ساخت از پالانها ي شتر و بر آيد بالسم يملون لي اولي بالمؤمنين من افهمهم آيا ميديدند شما كه من زديك تر و دوست ترم بمؤمنان از انفسها ي ايشان چنانكه در قرآن مجيد هم مذكور است و در روايتي آمده است كه سباركر فرمود قالوا كفت صحابه بلي قال بعد از انكه مؤمنان على العموم فرمود هر مؤمن را بنيز ذكر كرد و كفت السم يملون لي اولي لكل مؤمن من فسه آيا مني دانيد كه من اولي و اقربم بهر مؤمن از انفس من يعني امر منكم مؤمنان را كه در آنچه صلاح و نجات و خيريت دنيا و آخرت ايشان باشد بخلاف نفوس ايشان كه كاسي بشير و فساد و نيز بخوانند قالوا لي فقال اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه ي كفت آنحضرت خداوند كسي كه هستم من مولا ي او پس علي مولا ي از دست اللهم وال من في الا اله خداوند او دوست دارم كسي را كه دوست دارد و علي را و عاده من عاده و دشمن دارم كسي را كه دشمن دارد و علي را و در روايتي واجب من احمه و ابغضه و انصر من نصره و اخذل من خذله و يا ياه و كسي را كه ياري دهد و علي را خرد و كذا و ياري دهد كسي را كه فرود كند او و ياري ندهد او را و اولي الحق مع حيث دار و بكر و ان حق را با علي مرشوي كه بگرد و فلقية عمر رضي الله عنه بعد ذلك پس

طہان

॥॥॥

پس ملاقات کرد عمر علی را بعد از آن فقال له هنیئاً یا ابن ابی طالب پر گفت عمر کوارنده باشی و شاه باشی ای پسر ابی طالب اصحت و امسیت مولی کل  
 مؤمن و مؤمنة صبح کردی و شام کردی و کشتی مولی بر مرد و زن مسلمان دوا داد احدی بدانکه این اقوی جزیت که شک کرده اند شیعه در ادعای ایشان  
 نص تفصیلی بخلاف علی مرتضی رضی الله عنه و میگویند که مولی اینجاست یعنی اولی با ما است است بدلیل قول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم الست اولی کلکم  
 ناصر و محبوب و الاحتمیاج بجمع کردن صحابه و خطاب کردن ایشان و این مبالغه نمودن و دعا کردن مرونی را رضی الله عنه نبود زیرا که میدانست و  
 می شناخت آن را هر یکی از صحابه و مثل این دعا نمیداد مگر امام معصوم مقروض الطاعت را پس باشد مر علی را رضی الله عنه از دلا آنچه مر آن حضرت  
 راست از دلا بر امت پس این نص صریح است برخلاف وی رضی الله عنه دین حدیث صحیح است بی شک روایت کرده اند از آنجا عتی مانند نزدی  
 و نانی و احمد و طرق وی کثیر است روایت کرده اند از آنجا نذرده صحابه و در روایتی مر احمد آمده که شنیده اند از آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم سی  
 صحابی و کواهی دادند بدان مر علی را در وقتی که نزاع و خلاف کرده شد با وی در ایام خلافت وی و بیاری از اسانید آن صحاح و حسان است و  
 التفات نیست بقول کسی که سخن کرده است در صحت وی و نه بقول بعضی که گفته اند که زیادت اللهم وال من والاه موضوع است زیرا که وارد شده است  
 از طرق متعدد که تصحیح کرده است اکثر آن را ذمی که اقال شیخ ابن حجر فی الصواعق و گفتگی با میگویم بشیعه بطریق الزام که ایشان اتفاق کرده اند بر آن  
 تواتر دلیل امامت و گفته اند که تا حدیث متواتر نباشد بدان مستدلال بر صحت امامت نتوان کرد و یقین است که این حدیث متواتر نیست با وجود خلا  
 در آن اگر چه خلاف مردود است بلکه طعن کننده در آن بعضی از ائمه حدیث و عدول ایشانند که رجوع است به ایشان در این امر مثل ابی داود و سحبتانی  
 و ابی حاتم رازی و جز ایشان و روایت کرده اند از آنجا اهل حفظ و ایقان که در طلب حدیث طواف بلاد و سیر امصار کردند مثل بخاری و مسلم و دیگران  
 و جز ایشان از اکابر اهل حدیث و این اگر چه محل نیست بصحت حدیث لیکن دعوی تواتر در مثل این از اعجاب عجایب است و ایشان شرط کرده اند  
 تواتر را در حدیث امامت قدر با اهل سنت و جماعت رد کرده اند بشیعه و کلام ایشان در اینجا طویل است که در صواعق محرقه ذکر کرده و ما چیزی از آن  
 بطریق اختصار آوردیم گفته است لائمه که مولی در اینجا معنی حاکم و والی است بلکه معنی محبوب و ناصر است زیرا که لفظ مولی مشتک است میان چند معنی  
 معنی و عتیق و شرف و دیر و ناصر و محبوب و تعیین بعضی معانی مشتک بی دلیل اعتبار ندارد و ایشان متفق بر صحت روایت محبوب و ناصر و علی رضی الله عنه  
 و کرم الله وجهه پیدا و حبیب ما و ناصر است و سابق حدیث نیز ناظر برین معنی است و چون مولی معنی امام معهود و معلوم نیست در لغت و نور شرع و  
 هیچ یکی از ائمه لغت ذکر نکرده است که مفعول معنی افعالی آید و میگویند که این چیز اولی است از فلان چیز و میگویند که مولی است از وی پس عرض از تفصیل  
 موالات تنبیه است بر اجتناب از بعضی وی زیرا که تفصیل بر آن وافی تر و موکد تر است مزید شرف و ارضای الله عنه و این جهت تقدیر کرد بقول خود است اولی  
 بالمؤمنین من انفسهم و دانی از این جهت است و در بعضی طرق که اهل بیت نبوت عموماً و ذکر علی رضی الله عنه خصوصاً آمده چنانکه در طبرانی و جز وی و بعضی  
 آمده و این دلالت دارد که مراد حث و ترغیب بکلیه بر محبت ایشان است و نیز میگویند که سبب این آن است که بعضی صحابه با علی رضی الله عنه دین بوده و  
 شگای از وی رضی الله عنه در بعضی امور و انکاری بر وی نموده بود چنانکه بریده اسلمی و صحیح بخاری آورده و ذمی تصحیح آن نموده پس روی مبارک آنحضرت شریف  
 و فرمود یا بریده است اولی بالمؤمنین من انفسهم الحدیث و صحابه را نیز جمع کرد و تاکید برین نمود و گفت شیخ ابن حجر سلنا که مولی معنی اولی است ولیکن اینجا  
 لازم آید که اولی با ما است بلکه بقرب و ابتلاء چنانکه در قرآن مجید میفرماید ان اولی الناس با برهم للذین اتبعوه و دلیل قاطع بلکه ظاهر بر نفی این احتمال  
 ندانیم سلنا مراد اولی با ما است اما دلیل نیست بر امامت فی الحال بلکه در آل و در وقت عدیعت مراد او و تقدیم ائمه ثلثه با جماع است و علی رضی الله عنه نیز  
 در آن اجماع داخل است و بقریه چیز نامی دیگر که مصرح است بخلاف ابی بکر بعد از وی صلی الله علیه و آله وسلم و چگونه نص امامت باشد و حال آنکه حجت نیاورد بنا  
 علی و عباس رضی الله عنهما و غیر ایشان و وقت حاجت بدان بلکه احتجاج آورد بدان علی رضی الله عنه در وقت خلافت خود پس سکوت وی رضی الله عنه  
 از احتجاج تا ایام خلافت دلیل است بر آنکه دانست که نصی نیست در وی برخلاف وی عقب و فوات پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم با وجود آنکه علی رضی  
 عنه خود تصریح کرده است که نصی نیست از آنحضرت برخلاف وی و نه خلافت غیر وی چنانکه در اخبار صحیح آمده است و صحیح بخاری و غیر وی  
 آمده است که علی و عباس از نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در مرض موت برآمدند و عباس بعلی گفت بطلب این امر را اگر در ما باشد بدانیم آن را از آن  
 حضرت علی فرمود علی السلام الحدیث اگر این حدیث نص میبود در امامت می رضی الله عنه چه حاجت میبود بر اجابت آنحضرت و پیریدن از وی صلی الله علیه و آله وسلم  
 و گفتن عباس که اگر این امر در ما باشد بدانیم آنرا با قرب عدد بیوم غدیر خم مانند دوا که بیش و تجویز بسیار نامه صحابه خبر بیوم غدیر را پوشیدن ایشان  
 از آنجا و در علم بدان از آنجا تمیز است که عقل تجویز نمی کند از آن پس ایشان در حالت بیعت با بی بکر یا دوا شدند از آنجا و عالم بود بدان آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله وسلم بعد از آنکه خطبه خواند و ایشان را که حق این بکر عمر را گفت که امیر نشو و بر شما پیچید چنانکه در اخبار آمده است و تحقیق ثابت شده است که آنحضرت

صلی الله علیه و آله وسلم حث کرده و ترغیب نموده است برمودن اهل بیت خود و محبت اتباع ایشان و فرقت میان محبت و خلافت و شیعہ میگوید که کنگر  
 صحابه این نص را ولیکن اتباع نکردند از او انقیاد نمودند بدان بظلم و غنا و مکابر و امیر المؤمنین علی که ترک طلب و احتجاج کرد و از جنت تقیه بود و این گفته  
 و اقرار است زیرا که وی رضی الله عنه قوت تمام داشت و کثرت بی انداز و شجاعت و پراخ و چه گویند و با وجود آن این حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 و سلم نص شنیده باشد و احتجاج بدان نیار و عمل بدان نکند از محالات است و چون ابو بکر رضی الله عنه احتجاج کرد و بحدیث الائمه من قریش حسدا  
 گفتند که رضی الله عنه و اقصی احتجاج باین عموم چرا میکنی و بیهقی از امام ابی حنیفه آورده است که گفت صل عقیقه شیعہ نقیض صحابست  
 و در افض قایل اند بکفر ایشان و میگویند همه غیر ازین چند تن کافر زندقه و قاضی ابو بکر با قلامی گفته که در آنچه رفته اند و افض بدان ابطال دین اسلام است  
 تمام زیرا که چون کتمان بصوص و ظلم و افترا و کذب ایشان در اول احکام اسلام بتعرض نفسانی از ایشان واقع شد دیگر هر چه از اخبار از ایشان  
 مروی شده زور و باطل باشد بکذب این منقصت راجع بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم میکرد که در محبت وی چنین برآمدند و علی مرتضی  
 بترکه تمام و تقصیر در طلب حق و تأیید آن کرد این کلام شیخ ابن حجر است در صواعق محرقة و هنوز طول دارد و در آنچه مذکور کردیم کفایت است و بالله تعالی  
 و عن بویذیه و روایت از بریده اسلمی قال گفت خطب ابو بکر و عمر فاطمه رضی الله عنهما خطبه کردند و خوشحالی نمودند ابو بکر و عمر فاطمه فقال رسول  
 الله صلی الله علیه و آله وسلم لها صغیرة پس آنحضرت عذر آورد و گفت وی صغیره است فخطبها علی فزوجها منه پس خواستگاری کرد و او را علی  
 پس نخل کرد و او را ابلی رضی الله عنهما دوام النساء و در بعضی روایات آمده است که گفت ام این بعلی تو چرا خواستگاری نمی نمائی فاطمه و طویل آنکه ابن حجر  
 رسول خدائی گفت ما شرم می آید که باین حرف مواجه کنم آنحضرت تأصلی الله علیه و آله وسلم شنید و راضی شد و چون علی رضی الله عنه رضای آنحضرت  
 دریافت اظهار کرد پس تزویج کرد آنحضرت فاطمه را با وی و عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم امر  
 بسد الابواب الا باب علی روایت است از ابن عباس که آنحضرت امر کرد و بسبب در پاک بجانب مسجد شریف بودند که در علی را شرح این در باب مناقب  
 ابی بکر گذشت و او التومذی و قال هذا حدیث غریب و عن علی رضی الله عنه قال کانت لی منزلة من رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 و الله و سلم لم تکن لاحد من الخلق کت علی رضی الله عنه بومرا قدسی و مرتب و قریب تر آنحضرت که بنو هیچ کی را از خلائق گفت هیچ کی را از صحابه را  
 از جنبه مبالغه در غایت بهر حاج و افتخار و بدان بر تمامه خلق ائینه ما علی مصحفا قول می آمدم من آنحضرت را پیش از تحریس می گفت السلام علیک یا بنی الله  
 فان تفسخ انصرف پس اگر تفسخ میکرد آنحضرت باز می گفتم و میدانستم که بجاری مشغول است که مانع است از آمدن از نماز و جز آن فی الصراح تفسخ  
 کلور و شن کردن و الا دخلت علیه و اگر تفسخ میکرد در می آمدم بر آن حضرت و این مرتبه بیچس را بنو زیرا که وی رضی الله عنه قریب تر بود و آنحضرت در خانه فاطمه  
 و مصاحبت و اخوت به جنت نسبت فاطمه و او النساء و عنده قال کنت شکایا فربی رسول الله و سم از علی است رضی الله عنه گفت بیا  
 من جای پس گذشت بمن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و انا اقول و من می گفتم محبت شدت مرض و وجع اللهم ان کان اجلی قد حضر فاجعل  
 خدا و ندا اگر هست اجل من که تحقیق حاضر شده پس آسایش ده مرا یعنی میران تا راحت یابم و خلاص شوم از سختی این درد اجل منی که برای عمر بنا ده اند  
 الطلاق و معنی موت بجهت است که معنی جزا جل و سپری شدن مدت عمر من بجهت و ان کان متلخا و اگر هست اجل من پس مانده و هنوز نرسیده فاطمه و  
 پس فراح کرد آن زندگانی مرا رفع بغا و غین محب فراحی عیش و رزائی و زینت و زیندگانی و ان کان بلا و فصبغی و اگر هست این پیاری برای امتیاز  
 و از آیش من پس شکبار دان مرا فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کیف قلت چگونه گفتمی عاده کن و باز گویا عاده علی ما قال  
 پس عاده کرد علی رضی الله عنه بر آنحضرت و باز گفت آنچه گفته بود فضر به بوجه پس بر آنحضرت علی را با پی خود تا متنبه شود و ازین سخاوت و بخت غایت  
 محبت و نشاط و تابرسد و ابرکت پایی مبارک و صلی الله علیه و آله وسلم و شفا یابد و قال اللهم عافه و گفت آنحضرت و دعا کرد خداوند عافیت بخش او را  
 او اشفه پاک گفت شفا بخش او را شک الوای شک کرده است را و می که عافه گفت یا اشفه اشتکت و جعی بعد گفت علی رضی الله عنه پس باز شدیم  
 بان در بعد از آن مرکز و او التومذی و قال هذا حدیث حسن صحیح باب مناقب العشرة رضی الله عنهم ابو بکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و  
 زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف و ابی عبیده بن الجراح و سعید بن زید این ده تن از صحابه میشوند بعشره مشرعه از جنت ثبات دادن آن  
 حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ایشان را بجهت و بمنه ایشان قرشی اند و ایشان را تقدم و مناقب تا شریک دیگر از امت است که ثبات محض و ایشان نیست از جنت و در  
 آن اهل بیت نبوت از اولاد و از اولاد و جز ایشان را صاحب تحقیق تفصیل کرده ایم کلام درین باب در رساله که سنی است تحقیق الاشارة الی نعیم البقا ره بجا باید ذکر است  
 و الفصل الاول عن عهد رضی الله عنه قال ما احدث فی هذا الامر من هؤلاء النفر و انیت از امیر المؤمنین عمر گفت در وقت گذشتن  
 وی از عالم و وصیت کرد و خلافت مرا صاحب شور می را نیست هیچ کی را زیرا که این کار یعنی خلافت این چند نفر ازین توفی رسول الله انک انیکه وفات

نسخه  
مخطوط  
کتابخانه  
مخطوطات  
کتابخانه  
مخطوطات

باب مناقب علی رضی

یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم وهو عنهم راض و حال آنکه آنحضرت از ایشان راضی بود یعنی کمال رضا داشت و زیاده تر از صحابه دیگر منجی پس نام بر عمر ابن شش تن را علیا و عثمان و الزبیر و طلحه و سعد و عبد الرحمن و سعد بن ابی وقاص را و عبد الرحمن بن عوف را و دو کس دیگر از مشرکان را نام بنزدیکی ابو عبیده بن الجراح که او را آنحضرت این امت و این حق الامین خوانده زیرا که وی پیش از عمر فوت شده بود دیگر سعید بن زید را از پسران خود وی بود و این عمر و زوج اخت وی بود و مقصود استخلاف یک کس بود از میان آنها و در بعضی روایات آمده که عمر ذکر کرد و او را در کسانیکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم راضی بود از ایشان ولیکن در اهل شوری داخل نگردانید و راه البغادی ۲ و عن قیس بن ابی حازم مجای مطهر فراسی تابعی کبریت که یحیی را در یافته و اسلام آورده چون بقصد مباغت بدرگاه آمد آنحضرت وفات یافته بود و بعضی او را در اسما صحابه ذکر کرده اند قال دایت بد طلحه مشاء گفت دیدم دست طلحه را شل شل و شل تبا ه شدن دست پاه جفت خشک شدن یا بریده شدن و بعضی مخصوص بقتل اول دارند و حق بها التبی دست وی شل بجبت آن شده بود که نگاه داشت بدست پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و سلم یوم احد روز احد و طلحه روز احد خود در سپاه آنحضرت ساخته بود و در جسد وی شتاد و چند جراحت شده بود تا آنکه آلت مردی وی نیز مجروح شده بود و صحابه چون ذکر روز احد میکردند میگفتند آن روز بنیام روز طلحه بود و راه البغادی ۳ و عن جابر قال قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم من یا تینی بنحی القوم یوم الاحزاب گفت جابر که گفت آنحضرت روز غزوہ احزاب کسیت که بیا در ما خبر قوم که قریش با یهود بنی قریظ و بنی النضیر جمع شده و اتفاق نموده با رسول خدا کجک برآمده بودند و احزاب عبارت از ایشانست جمع خرب یعنی گروه پس گفتی با دو بار آن فرستاده همه را هزیمت داد و آنجا فرموده بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که کسی هست که خبر این قوم بیاورد و رفتن آنجا و در آن میان ایشان متعمر بود تا خبر تحقیق بیاورد قال الزبیر انا گفت زیر من می آم خبر قوم را فقال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ان لكل نبی حواریا پس گفت آنحضرت بدستی مره پیغمبر را حواری است و حواری الزبیر و حواری من زیر دست حواری کبر را و تشدید یا معنی مخلص و صاف دل و یاری ده اصلش از حواریست یعنی باین و از یتیم است حواریون عیسی علیه السلام و بعضی گفته اند که آنها کارزان بوده اند که جابر تغذیه میکردند و قصارت می نمودند و زیر سر پیر آنحضرت بود که صغیه نام داشت رضی الله عنهما متفق علیه و عن الزبیر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من یا تینی بنحی القوم یوم الاحزاب گفت آنحضرت کسیت که بیا در ما خبر قوم که قریش با یهود و بنی النضیر جمع شده پس بیاورد و خبر ایشان فانطلق پس روان شدم من تا بیاورم خبر ایشان را و آنکه آنحضرت بعد از غزوہ احزاب متوجه بنی قریظ شد و پانزده روز ایشان را محصور نمود و این حکایت آنجا گفت یا هم در غزوہ احزاب بنو قریظ هم بودند آنجا خبر ایشان طلبیدند بر فلان جهت جمع لی رسول الله زیر میگردید رضی الله عنه پس پیغمبر گامی که خبر گرفته بر شتم و باز آمد جمع کرد برای من پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ابویه پدر و مادر خود را فقال فداک ابی و امی پس گفت آنحضرت فدای تو باد پدر و مادر من یعنی جمع کردن ابویه این است متفق علیه و عن علی رضی الله عنه قال ما سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم جمع ابویه لاحد الا لسعد بن مالک گفت علی رضی الله عنه شنیدم من آنحضرت را که جمع کرد مادر و پدر خود را برای پیچکی که برای سعد بن مالک مرا و سعد بن ابی وقاص است و مالک اسم ابی وقاص است فانی سمعته یوم احد یقول پس بدستی شنیدم آنحضرت را روز غزوہ احد که میگفت یعنی سعد بن مالک و قتی که تیری انداخت بجافران یا سعد آدم فداک ابی و امی ای سعد تیر میزد از فدای تو باد پدر و مادر من گویا علی رضی الله عنه تغذیه زیر را ندانسته و شنیده و لهذا گفت ما سمعت متفق علیه و عن سعد بن ابی وقاص قال انی لاول العرب دمی بسبیل الله گفت سعد بن ابی وقاص بدستی من بخت از عمریم که انداخت تیر در راه خدا و پیش از من هیچکس تیر در راه خدا ندانست و آنچنان بود که در اول سال هجرت ابو عبیده بن الحارث را با نیت کس قتل ابوسفیان بن حرب و مشرکان دیگر فرستادند ایشان جمعی کثیر بودند پس میان ایشان حربی نیفتاد جز آنکه سعد بن ابی وقاص تیری بجانب ایشان انداخت و این اول تیری بود که در میان این امت در راه خدا انداخته شد متفق علیه و عن عایشه رضی الله عنها قالت سمع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مقدمه المدینه گفت عایشه بیدار بود آنحضرت حدود وقت قدم آوردن وی مدینه را یعنی در بعضی غزوات لیلۃ شبی ظاهرا ملاحظه داشت از بعضی اعدای دین سهر کبیر و مقدم نفع دال فقال لیث دجلا صا الحارثیوسفی پس گفت آنحضرت کاشکی بگردی نیکو کار گاهایی که مرا اذمه عنا صوت سلاح ناگاه شنیدیم ما و آواز آلت جنگ را از تیر و گمان و شمشیر فقال من هذا پس گفت آنحضرت کسیت این قال انا سعد گفت منم سعد بن ابی وقاص قال ما جاءک گفت آنحضرت چه چیز آورد ترا و بچه سبیل مدی قال وقع فی نفسی خوف علی رسول الله گفت افتاد و در نفس من ترس پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم که تنه است مبادا عدا دین گری کنند با وی و از آری رسانند بخت احواله پس آمده ام ناگاه بانی کنم او را و خدمتی بجای آورم فداک الله پس دعا کرد و در سعد را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فداک نام پسر خواب کرد آنحضرت متفق علیه و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لكل امه امین و هراست را امانت دار است که در حقوق خدا و خلق و نفس

در ستاد و  
شکر طالع

خیاالتی کند و امین هذه الامة و این ابن است ابو عبیده الجراح متفق علیه و عن ابن ابی ملکة بن مسمی و فتح لام و سکون یا از شایسته را بعین  
فرشی تمیمی کی محل قاضی بود در عهد عبدالملک بن سیرین از صحابه را در یافته قال بهیئت عایشه و سئل من کان رسول الله صلی الله علیه  
و سلم مستخلفا لواله استخلفه گفت شنیدم عایشه را و حال آنکه پرسیده شد عایشه که گرامی بود آنحضرت خلیفه خود کرد دانسته اگر فرضاً بحضور خود خلیفه  
میکرد اند کسی را از اصحاب ثالث ابو بکر گفت عایشه ابو بکر را خلیفه میکرد و این فقیل ثم من بعد ابی بکر پرسیده شد عایشه بعد از ان که امیاست  
از ابی بکر ثالث عمر گفت عمر را می ساخت حیل من بعد عمر گفتند کیست بعد از عمر که او را خلیفه می ساخت ثالث ابو عبیده بن الجراح گفت عایشه ابو عبیده بن الجراح  
را می ساخت که این بود و لایق این کار و ابو بکر صدیق رضی الله عنه نیز گفت که مرا با خلافت چه کارست این علی است و عمر است و ابو عبیده بن الجراح بر کار  
ایشان خواهد خلیفه سازید پس گفتند از قول ابی ترکیب پیش کرد آنحضرت برای کار دین ما پس کیست که موخر کرد و اند تراد و کار دینا و او مسلم و عن ابی  
هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم کان علی حواء روایت از ابی هریره که آنحضرت بود بر که حرا که او را الآن جبل نور میگویند و  
آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم پیش از نزول وحی در آنجا مشغول میبود و وحی در آنجا نازل شد هو آنحضرت بود و ابو بکر و عمر و عثمان و علی و  
طلحة و الزبیر فخرت الصخرة پس شنیدسک فقال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم اهدا ساکن این غنیمت  
فا علیک الابی او صدیق او شهید پس نیت بر تو که پیغمبر یا صدیق یا شهید که عبارتست از عمر و علی و عثمان و طلحة و زبیر که همه شهید شده اند و شما  
طلحة و زبیر در واقعه حرب جمل است در حرب بلکه بیرون آنجا که در مجلس مذکور است و زاد بعضهم و سعد بن ابی وقاص و زیاده کرده اند بعضی از روایات این لفظ  
که سعد بن ابی وقاص یعنی وی نیز بر جراح بود همراه آنحضرت و لم یذکر علیا و ذکر کرده این بعض علی را و لیکن این شکل است زیرا که سعد بن ابی وقاص مقتول نیت  
و در قصر خود مرده که در وادی عقیق داشت و آورده شد از آنجا و دفن کرده شد به بقیع مگر آنکه داخل صدیق دارند و صدیق اگر چه لقب امیر المؤمنین ابی بکر شد و  
اند عنه ولیکن معنی این مختصر نیت در وی و صادق است بخیر از صدیقان و سیوطی بطریق متعدده در مناقب امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده که این  
اول کسی است که ایمان آورده و اول کسی است که مصافحه میکند روز قیامت و این صدیق اکبر و فاروق این است یا مراد بشمی کسی است که او را  
ثواب شهید است چنانچه مطعون و امثال آن و الله اعلم و رواه مسلم و الفصل الثاني عن عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه ان النبی صلی الله  
علیه و اله و سلم قال ابو بکر فی الجنة و عمر فی الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و طلحة فی الجنة و الزبیر فی الجنة و عبد الرحمن  
عوف فی الجنة و سعد بن ابی وقاص فی الجنة و سعید بن زید فی الجنة و ابو عبیده بن الجراح فی الجنة و رواه الترمذی و رواه  
ابن ماجه عن سعد بن زید و یکی از وجوه شهرت و امتیاز این ده کس بشارت جنت اینست که در بشارت ایشان یک حدیث واقع شده با وجوه دیگر که  
گفته اند و الا بشارت مخصوص و منحصر در ایشان نیت صرح بذلك العلماء و اینجا نکته اینست که برای آن متنبه باید شد که کلماتی اربعه هر جا که در احادیث و اقوال  
کلام و بعضا بهمین ترتیب شده این استنباسی بنده ببل سنت و جماعت حاصل میگردد و اما کما ان آنکه راویان تغییر ترتیب داده و موافق اعتقاد خود آورده  
باشند فاش و کلا ایشان باندک تغییر و تاخیر رعایت میکنند که تأشیری و سرایتی ندارد و مقصود آن تغاوتی نمی پذیرد اینجا خود چه نوع کنند عثمان بهمین نیت است  
ادامی نماید تحقیق بنده و تاویل کلام کار مجتهدان و فقهاست قد بر ۲ و عن اثنان النبی صلی الله علیه و اله و سلم قال احکم امتی با حق ابو بکر  
مهربان ترین امت من باست من که بلطف و رفیق و موعظت مردم را بخدای خواند و میرساند ابو بکر است و امشدهم فی امر الله عمر و سخت ترین امت دگر  
دین خدا که بغض و شدت و جدال امر معروف و نهی منکر میکند عمر است و اصدقم جله عثمان و راست و صحیح ترین ایشان از روی حیا عثمان است  
صفت حیا را عثمان رضی الله عنه خصوصیتی و امتیازی هست و حیا شعیه عظمی است از انیان ظاهر اصدق برای آن گفت که حیا کاهی حکم طبیعت بشری نیز  
میباشد اگر چه حکم شرع حق و درست نباشد اما حیا صادق و معتبر است که موافق شریعت و مطابقی حق باشد و فرض هم زید بن ثابت و عالم تربلیم قرآن  
و مواریت زید بن ثابت است که کاتب وحی بود انا جلاء صحابه و جامع و کاتب قرآن بود در زبان ابو بکر و عثمان رضی الله عنهما و اقراهم ابی بن کعب و  
خوانده زمر قرآن را و ما هر تر در تجوید قرآن ابی بن کعب است و وی نیز کاتب وحی بود و او را سید القرامی گفتند و آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم او را سید  
الانصار نام کرده و عمر رضی الله عنه سید المسلمین میگفت و چون سوره لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب نازل شد آنحضرت فرمود که خدا امر کرد  
است که از ابی ترجمه و ترا بشنوم گفت وی رضی الله عنه ای خدا مرا نام برد گفت آنحضرت فم نام تو برد و ترا بنام تو خواند پس وی را که کرد و آنحضرت صلی الله  
علیه و اله و سلم نیز بکرید و الله اعلمهم بالحلال و الحرام معاذ بن جبل و داناترین امت بجلال و محام معاذ بن جبل است و وی رضی الله عنه انصار  
است و یکی از بزرگوارترین که حاضر شدند عقبه را و آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم او را مواخات و ابی عبداللہ بن مسعود و قیل به جعفر بن ابی طالب فرستاد  
او را معلوم قاضی بین و وی در آنوقت هجده ساله بود و در طاعون عمو اس از عالم رفت و گفت خداوند این رحمت است از تو بر بندگان تو خداوند



معاذ اهل و عیال او را محروم نمادی و آورده اند که در وقت رفتن از عالم میگفت خد کن خدا که خواهی بغیرت تو چنانکه میدانی که من ترا دوست میدارم یا چنانکه گفت و الله اعلم و این مسعود گفت بودیم که تشبیه میدادیم معاذ را با برهسیم خلیل علیه السلام در ضمن این آیت که انما فانا لله خفیا و فتوی میداد معاذ در زمان آنحضرت و در زمان ابوبکر و چون همین رفت میگفت عمر رضی الله عنه خالی گذاشت معاذ اهل مدینه را از فقر و حاضر شد و میفرمود الله عنه بدر را و مشاهد دیگر را و در وقت رحلت گفت اصحاب خود را وقتیکه گریه کردند چرا میگریید و چه خبر در گریه آورد شمارا گفتند میگرییم بر علی که قطع میکرد دین تو گفت علم و ایمان قائم انداز و قیامت بگریه حق را از هر که باشد و در کسید باطل با هر که باشد مناقب و سی وی رضی الله عنه بسیار است خاتمه از حد و احصاء و لکل امه امین و امین هذا الامه ابو عبیده بن الجراح و مربر است و امین این است ابو عبیده بن الجراح است و در روایتی مربر پیغمبر را معنی است و امین بن ابو عبیده است و وی رضی الله عنه قرشی است بهفت واسطه با آنحضرت در قرین مالک جمع میشود حاضر شد و جمیع مشاهد را همراه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در روز بدر پدر خود را بجهت خدا و رسول خدا گشته و ثابت ماند با آنحضرت روز احد و بر کسید و حلقه مغر که در رخساره مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خلیه بود بدان خود پس افتاد از جنت زوری که کرده دندان وی و وی نیز در طاعون غمناک رفت از عالم در زمان عمر بن الخطاب و نماز کرد و بروی معاذ بن جبل میگفت امیر المؤمنین عمر در روز موت خود اگر ابو عبیده بن جراح میبود میسپردم این کار را بوی یعنی خلافت را یا بختیار را بدست مشاورت وی تفویض میکردم و الله اعلم و او احمد و الوهمدی و قال هذا حدیث حسن صحیح و وی عن معمر بن قتاده مرسلا و روایت کرده شده است از معمر بن قیس و سکون عین از قاده بطریق ارسان و غیه و در حدیث معمر آمده است و اقتضاهم علی و قاضی تو حکم کننده بر حق از امت من علی است و لهذا عمر رضی الله عنه بی مشاورت و فتوای وی رضی الله عنه حکم نمی نمود و اگر حاضر نبودی توقف میکرد و میگفت قضیه لا ابا حسن لا و عن الزبیری قال کان علی بنی صلی الله علیه و آله و سلم یومر احد ذرغان روایت از زبیر رضی الله عنه که گفت بود بر آن حضرت روز غزوه احد و در این بجهت غایت شجاعت و قوت اقدام وی صلی الله علیه و آله و سلم بود در حرب و هر که شجاع تر است و غده تردد او در کارزار بیشتر و سلاح او و استعداد او برای جنگ زیاد تر از اینجا معلوم میشود که احتمال الحاق و مباشرت اسباب منافات بتوکل ندارد زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سید المتوکلین بود با وجود آن این چنین میکرد و توانا که امثال این امور برای تعلیم امت میکرد و باشد تا تحقیق آنست که اینها ناشی از عبودیت محض و امثال او است فلهذا الی الحخره پس برخاست آنحضرت متوجه شد بجانب یکی بزرگ که آنجا بود تا بروی برآید و بنشیند و آرام گیرد فلم یستطع پس توانست از جنت کوفتها که رسیده بود فضع طلحه تحت بر پشت طلحه زیرا آن حضرت با وجود آن جراحت و وزنها که داشت حقاسنوی علی الصوره تا آنکه برآمد و قرار گرفت آنحضرت بر صخره و این صخره در جبل احد است معلوم و معروف فنهضت رسول الله بر شینیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یقول میگفت اوجب طلحه واجب کرد و انید طلحه برای خود بدست را با بن علی که بجهت خدا و رسول خدا کرد و او را الوهمدی عاون جابو قال نظر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الی طلحه بن عبید الله گفت جابر رضی الله عنه نظر کرد آنحضرت بجانب طلحه قال من احب ان ينظر الی رجل میشی علی وجه الارض و فقد قضی نجهه گفت آنحضرت کسی که دوست دارد که نظر کند بسوی مردی که میرود بر روی زمین و حال آنکه تحقیق مروه است و یا منتظر مردن است یعنی اگر کسی خواهد که مروه را ببیند که بر روی زمین میرود و فلینظر الی هذا پس باید که نظر کند بسوی این اشارت بطلحه است رضی الله عنه و فی دوایت و در روایتی باین لفظ آمده است که من سره ان ينظر الی شهید عیسی علی وجه الارض کسی که کشا و میکرد و اندازد او را که نظر کند بسوی شهید که میرود بر روی زمین فلینظر الی طلحه بن عبید الله پس باید که نظر کند بسوی طلحه بن عبید الله و تحقیق لفظ قضی نجهه آنست که نخب بنون و حاء حمل و موحده معنی نذر موت و اجل آید و در آیت کریمه من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نجهه و منهم من نینظر جرد و معنی تفهیر کرده اند یعنی از مسلمانان مردانند که راست گردانیدند بر چه عهد بستند با خدا پس بعضی از ایشان او کردند و وفای نمودند و ندانند کسی که بجان سپاری در راه خدا کرده بودند یعنی مردند در راه خدا و بعضی انتظار آن دارند و در حدیث نیز حمل بر مردن معنی درست است و ظاهر و ثانی است چنانکه در روایت دیگر آمده شهید میشی علی وجه الارض و به تحقیق این اشارت است بموت اختیاری که حاصل میکرد اهل سلوک و ارباب قفا یا مراد بموت غیبی است از عالم شهادت باستخراق رذکر خدا و مشاهد ملکوت و انجذاب بجناب قدس و سییجا و این نتیجه موت اختیار است و سیدی الشیخ علی متقی رحمه الله علیه را رساله آیت مسمی بهدایه ربی عند فقد المربی که در آنجا بیان موت اختیار میسوی آن کرده اند و حضرت شیخ عبدالوهاب متقی میفرمودند که یکبار در مکّه معظمه شهرت یافت که شیخ علی متقی وفات یافتند مردم شنیدن این خبر دویدند و بجانب آن شیخ رسیدند شیخ را دیدند تازه و حرم سلطنت نشسته بر یارین فرمودند که اگر یکی آن عالم را دیده و احوال آن را مشاهده نماید و خبر دهد لاجرم تقدیر خبر را باید کرد و یاران باید که بدانند که ما را بآن عالم بردند و آن عالم را دیده و آدمیم اکنون یاران هم تو بکنند و ما هم بخدایت تو میگیریم ولیکن دخولت بکافکنه که این خبر نشان قبولی کار و تمامی و زینش

است که در کتب موت اختیار می‌کردیم روایه الترمذی ۵ و عن علی رضی الله عنه قال سمعت ابا فی من فی رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول گفت علی مرتضی شنیع گوش من از دهان آنحضرت که میگفت طلحه و الزبیر جاری فی الجنة طلحه و الزبیر و سبیه من اند و بیست روایه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۶ و عن سعد بن ابی وقاص ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال یومئذ یعنی یوم احد روایت از سعد بن ابی وقاص که گفت آنحضرت یعنی برای وی در آن روز یعنی روز احد اللهم اشدد رمیته خداوند افری و ستودا کردن تیر اندازی او را واجب دعوت و پاسخ ده و قبول کن دعای او را مناسب جابت دعا قوت رمی ظاهر است که تعبیر از دعا به تیر کرده اند چنانکه گفته است ۷ از هرگز تیر دعا می‌گرم روان ۸ و گویا جابت دعای وی رضی الله عنه اثری از اصابت رمی وی بود که تحت در را و خدا که در روایه فی شرح السنة ۹ و عن ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اللهم استجب لسعد اذا دعاك و هم از سعد بن ابی وقاص روایت است که آنحضرت گفت و دعا کرد خداوند قبول و پذیرا کن مرعدا وقتی که دعا کند ترا روایه الترمذی ۸ و عن علی رضی الله عنه قال ما جمع فی الله صلی الله علیه و سلم اباه و امه الا لسعد گفت علی مرتضی رضی الله عنه جمع نکرد آنحضرت پدر و مادر خود را برای هیچیک مگر برای سعد قال له یوم احد گفت آنحضرت مرعدا روز احد ام فداك ابی و امی تیر انداز فدای تو باد پدر و مادر من و قال له انما هی الاغلام الخ و گفت آنحضرت مرعدا تیر اندازی که تو را و خرد و زور بفتح حاء جمله و زامی مفتوحه و او شده دورا در آخر و بسکون زامی و تخفیف و او نیز آمده فی الصراح حمود گویند رسیده و زورمند شده و خرد و زور یعنی پشته خرد از زمین نیز آمده و بود و می‌رضی الله عنه جوان کرد و دست او اسلام آورد و در دست ابی بکر صدیق و بود در آن وقت هفده ساله روایه الترمذی ۹ و عن جابر قال اقبل سعد فقال النبی صلی الله علیه و سلم هذا خالی روایت از جابر که گفت پیش از سعد بن ابی وقاص پس گفت آنحضرت این خال من است معنی بر او در فلی فی امر خاله پس با یکدیگر می‌آید و مردمی خال خود را یعنی برابر این خال که من دارم و مانند او روایه الترمذی و قال یكف جابر در توجیه فتن آنحضرت سعدا خال خود و كان سعد من بنی زهرة و بود از بنی زهره که محله از قریش است او را و زهره بنت کلاب و كانت ام النبی صلی الله علیه و سلم من بنی زهرة و بود و در آنحضرت از بنی زهره فذلك قال النبی پس از آنجست گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم سعدا خالی این خال من است و فی المصابیح فلیکرم من پس با یکدیگر می‌آید و مردمی خال خود را چنانکه من اگرام می‌کنم خال خود را بدل فلیونی و بدل لفظ فلیونی و بعضی گفته اند فلیکرم تصحیف است و الله اعلم ۱۰ الفصل الثالث عن قیس بن ابی حازم حال او در حدیث ثانی از فضل اول گذشت قال سمعت سعد بن ابی وقاص یقول انی لاول رجل من العرب یدی بهم فی سبیل الله گفت قیس شنیع سعد که میگفت بدستی که من نخستین مردی ام از عرب که انداخت تیر در راه خدا و دایتنا نفرز مع رسول الله و میدانم من خود را و دیگر اصحاب پیغمبر خدا را بیشتر میکردیم همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و ما لنا طعام الا الحبله و ورق السم و بنو ما را خورش مگر حبله بضم حاء و فتح آن و سکون موحده و آن دانه مگر بنو ما را طعام مگر برک سمر بفتح سین و ضم میم نام درختی است مشهور و اعدا و سره است و آن کان احدنا لیضع کانتع الشاة بتحقیق بود یکی از ما که بینما و یعنی پشت خشک یعنی چنانکه بیند گویند ما له خطا و حال که نیست افکنده را آلودگی و آمیزش بعضی اجزای او بعضی از جهت خشکی نمر اصیبت بنوا سعد قهر زنی علی الاسلام بستر گشتند بنوا سعد که واقف میکردانند و تعلیم میکنند مرا در احکام اسلام و قهر یعنی توقیف آمده یا تفریق و توبیخ میکنند مرا بر قصیر در حق اسلام و اصل تفریر یعنی رد و منع است و معنی نصرت دادن نیز می‌آید چنانکه در قول حق سبحانه و تعزیه و توقیر و زبر که ناصر شیع میکنند از تصویر دشمنان او را و با سلام اینجا نماز است که انداختن ذن و ضل علی بر این تحقیق زوید گشتم و زیان کار گشتم و کم شد عمل من یعنی هرگاه بنوا سعد مرا احکام اسلام و آداب نماز تعلیم کنند با این سابقه که من در اسلام دارم دیگر مرا امید فلاح و هدایت چه باشد و کافوا و شوا به الی عمر و بود و بنوا سعد که سخن چینی کرده بودند و نکایت برده از سعد بن ابی وقاص نزد امیر المؤمنین عمر و بود و می‌خواستند عامل عمر رضی الله عنه را بر کوفه و قالوا لا یحسن بصلی الله علیه و سلم گفتند که نمیکند وی نماز را پس عمر تندید کرده فرستاد او را و وی نزد عمر کشف حقیقت حال کرد پس تصدیق کرد او را و گفت کما من همچنین است که تو می‌گویی و در کرد بر بنی اسد و مراد به بنی اسد افلا و زبیر بن العوام بن خویلد بن اسداند و از اینجا معلوم میگردد که فخر علم و فضل و اطوار کمال خود را به بیان واقع از برای مصلحت دینی و دفع عار و منقصت در دین جایز است و صحابه را رضی الله عنهم مفاخرت میان خود بوده و جهت اغراض صحیه صامه متفق علیه ۲ و عن سعد قال دایفی و انما ثالث الاسلام و در صحیح بخاری بقدرایتی بر آینه تحقیق میدانم من خود را و من سیوم اهل اسلام بودم و در روایت بخاری و انما ثالث الاسلام بضم ثا یعنی شایسته اهل اسلام مقصود یکی است یعنی دو کس عثمان شده بودند سیوم من سلمان شدم و گفته اند که مراد وی از آن دو کس ابو بکر و خدیجه است و صواب آنست که مراد سیوم مردان بلکه مردان احرا است و در استیجاب گفته که وی بهتم سفت گشت مراد بدان عامر از مرد و زن و ازاد و بنده است و ما اسلم احد الا فی الیوم الذی اسلمت فیه و اسلام بنما و در صحیح بخاری گردید و زنی که اسلام آورد من

در آن روز و گفته اند که هیچ کس دین کلام شامل او و غیر او نیست یعنی یافته شد اسلام از هیچ کس که در روزی که اسلام آورد و من در آن روز که در آن روز مسلمان می یافتند که منم و لقد مکنت سبعة ایام وافی لثلاث الاسلام و تحقیق در آن که در من هفت روز و حال آنکه یک مسلمانان بهوم یعنی اسلام آورد و من بعد از دو کس و بعد از آن هفت روز گذشت که کسی در آن هفت روز اسلام نیاورد و بعد از هفت روز اسلام آورد و هر که آورد و همچنین تغییر کرده است این حدیث را طبری فخره رواه البخاری ۳ و عن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کان یقول للنساء زوایت میکنه عائشه که آن حضرت میگفت زنا خود را آن امرکن مما یعلمنی من بعدی بدستی که کار شما و حال شما از جنس خیریت که در اندیشه می اندازد مرا بعد از من که حال شما چه خواهد شد و مردم شما چه خواهد خواستند کرد و که مشکف و مقصدی مهمات عیشت شما خواهد شد و توفیق بدان خواهد یافت و لن یصبر علیکم الا الصابرون الصدیقون و صبرخواهند کرد بر شما و تفقد احوال شما که آنهایی که کامل اند و صبر و صبرخوی و عادات ایشانست و کامل اند در صدق معامله و ادای حقوق قائل عائشه یعنی المنصفین گفت عائشه مراد میدارد آنحضرت از این مابرا و صدیقان صدقه دهندگان و خیر کنندگان را زیرا که سوق کلام از بهر نفقات ایشان است فقالت عائشه لابی سلمة بن عبد الرحمن بهتر گفت عائشه صدیقه از برای شکر گذاری و اظهار منت داری عبد الرحمن بن عوف به سپردی که ابوسلمه است و از کربا بعین است سقی الله اباه من سلسبیل الجنة بنوشاند خدا تعالی پدر ترا از چشمه که در بهشت است و سلسبیل نام چشمه است در بهشت و در قاموس گفته سلسبیل نهر جنت و چشمه جنت و سلسبیل الحیة نیز روایت معنی آب سرد و آب روشن و خوش که بکجوروان و فرو شود و سلسال الحیة نیز معنی سلسبیل و سلسال الحیة نیز آمده معنی شراب بارد و بعضی گفته اند خالص صافی از خض و خاشاک و تیرگی طبعی گفته که یا در سلسبیل زیاده شد مگر طعمه خاصی گشت و ولالت بر غایت سلاست کرد و قدر و کان ابن عوف قد تصدق علی مهمات المؤمنین و بود عبد الرحمن بن عوف که تحقیق تصدی کرده بود بر سر آن آنحضرت بحمد یقه بیعت با دحیبن الفابی باغی که فروخته شد بچل بنزارد هم یادیند و الله اعلم رواه الترمذی ۴ و عن ام سلمة قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول لا ذواجه گفت ام سلمه شنیدم آنحضرت را که میگفت برای زنان خود ان الذی یحیو علیکم بعدی هو الصادق البکر یعنی که بدین شما را بکفهای دست خود و شتر کند بر شما اموال بعد از من اوست صادق نیکو کار اللهم امق عبد الرحمن بن عوف من سلسبیل الجنة خداوندان بنوشان عبد الرحمن بن عوف را از چشمه بهشت ظاهر است که این کلام ام سلمه باشد چنانکه در حدیث سابق از عائشه مذکور شد و بعضی گفته اند که این کلام آن حضرتست زیرا که وی صلی الله علیه و آله وسلم دست بود که وی رضی الله عنه احسان فی بازواج مطهره بوجود خواهد آمد و در این معجزه آنحضرت رواه احمد و عن حذیفه قال جاء اهل بخران الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت از حذیفه بن الیمان که از کبار صحابه و صاحب سر رسول الله بود گفت آمدند اهل بخران بفتح نون و سکون جیم نام موضعی است بین که در سال و هم فتح شد و در نهایت گفته موضعی میان حجاز و شام بسوی آنحضرت فقالوا یکنفند یا رسول الله ابعت الینا رجلا امینا یفرست بسوی ما مردی امین که در حق با نیانت راضی باشد قال لا بعث الیک رجلا امینا حق امین فرمود آنحضرت بر آینه میفرست بسوی شما مردی امین ثابت در امانت فاستشرف لها الناس پس نگران شدند و منتظر گشتند بجهت این کلمه یا برای این امرت و امانت مردم نگذاشتی که را خستیا رکنند و کدام کس با بن منصب شرف و ممتاز کرد و وقال و گفت حذیفه فبعثت با عبیده بن الجراح پس فرستاد آنحضرت با عبیده بن الجراح را متفق علیه ۶ و عن علی رضی الله عنه قال قیل گفت امیر المؤمنین علی گفته شد با آنحضرت یا رسول الله من یؤمن بک کرا امیر کرد و ایمم ما بر خود عهد از تو قال ان تؤمروا ابابکر بخدیوه امینا و اهدانی الدنیا گفت آنحضرت اگر امیر میکردید ابوبکر را می باید او را امانت داید و در حقوق دین رغبت نکنند و دنیا و اعبای فی الاخرة راغب در کار آخرت و ان تؤمروا عمر بن عبد المطلب و قویا امینا لا یخاف فی الله لومة لائم و اگر امیر می سازید عمر را می باید او را توانا و محکم و امانت دار که نمیشد در اجرای احکام دین خدا طاعت هیچ طاعت کننده را و ان تؤمروا علیا و لا اذاکه فاعلین و اگر امیر میسازید علی را و نمیدانم و منی بنیم شما را کننده از آنجمله و هادیامهدیای میاید او را راه راست نمایند و راست یابند و باخذ بکم الصراط المستقیم بگوید و میر و شما را راه راست حدیث دلیل است که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تنصیع و تعیین نکرده بر خلافت پیچکی و ظاهر آن میاید که مراد با میر بعد از آنحضرت بواسطه باشد و دین حدیث ذکر عثمان رضی الله عنه نیست و بعضی گفته اند که شاید آنحضرت ذکر کرده نبیان کرده باشد و الله اعلم رواه احمد ۷ و عنده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رحم الله ابابکر و جعفر ابنته رحمت کند خدا تعالی ابوبکر را که کمال کرده و او را دختر خود را و جعفری الی داد الطحیة و بر داشت و سوار کرد و مرا بر ناله و مرا فقت کرد و آورد بسوی دایره حیرت آورده اند که ابوبکر صدیق رضی الله عنه و ناله پرورده و طیار کرده داشته بود و که تا کی امر بجهت شود پس یک ناله از آن حضرت آورده گفت یا رسول الله این را اختیار کن و سوار شو فرمود سوار شوم که اگر بفروشی بدست من و بی آن اختیار نکنم پس بهشت صد در هم بخرید و فرض کرد و حصصی فی النار و صحبت داشت مرا در غار و اعق بلال من ماله و از او که بلال را از مال خود یعنی در خدمت من گذاشت یا اصل خریدن بلال با آن قوت و کمال ایمان نمینی است و اصل

آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رحم الله علیه یقول الحق وان کان مرا حجت کند خدا تعالی عمر را سیکوید حق اگر چه تلخ باشد ترک آن حق و مال من صلی الله علیه و آله است عمر اخی کوئی و حال آنکه نیت مرا در هیچ دوستی زانها نمی که دوستی ایشان برای مراعات و مهربانی باشد رحم الله عثمان یسقی منه الله حجت کند خدا تعالی عثمان را شرم میدارند از وی فرستگان رحم الله علیها رحمت کند خدا تعالی علی را اللهم اه و الحق معه حیث اودخا و نذا بکر دان حق را با علی با نجا و بهما جنب که بکرد علی و این موافق حدیثی است که سیر علی و جمیع الجوامع آورده که القرآن مع علی و علی مع القرآن و رواه الزمذی و قال هذا حدیث غریب ۹ باب مناقب اهل بیت الهی صلی الله علیه و آله وسلم بدانکه اطلاق اهل بیت چند معنی آمده کسی که حرام است بایشان زکوة گرفتن و ایشان بنو هاشم اند و این شامل است آل عباس قال علی و آل جعفر و آل عقیل قال حارث رضی الله عنهم اجمعین و کا پی معنی اهل و عیال آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمده شامل مراد از ج مطهرات را و بیرون آوردن نشان آنحضرت از اهل بیت محاکمه است و مخالف است هر سوئی آیت کریمه طافیر یا بعد لیسب عنکم الرحمن اهل البیت و بطهرکم تطهیر زیرا که خطاب با ایشان است و راول آیت یا خدایان پس بیرون آورده ایشان از آنچه در ما بین واقع شده بیرون می آید و کلام را از اساقی امام محمد بن محمد رازی گفته که این آیت شامل است مرثی آنحضرت را نیز که ساقی آیت ندا می کند بران پس بیرون آوردن ایشان را از آن و مخصوص که در غیر ایشان صحیح نباشد و نیز گفته که اولی آنست که گفته شود اهل بیت اولاد آنحضرت و از وی او حسن و حسین رضی الله عنهما از ایشانند و علی مرتضی نیز از اهل بیت است بجهت معاشرت او بنبوت پیغمبر و ملازمت او مروی را صلی الله علیه و آله وسلم و کا پی اطلاق اهل بیت چنان آمده که مفهومی که در اختصاص آن بفاطمه زهرا و علی و حسن و حسین سلام الله علیهم اجمعین روایت میکند انس رضی الله عنه که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم میگذشت بخانه فاطمه چون برای نماز بجهت می آمد و میگفت الصلوة یا اهل البیت انما یرید الله لیسب عنکم الرحمن اهل البیت و بطهرکم تطهیر را رواه الترمذی و ابن ابی شیبة و از امام سلمه آمده که بودم من نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که خادم آمد و خبر کرد که علی و فاطمه بر استنار ایستاده اند پس گفتم آنحضرت مرا بگو شو پس من اندرون خانه رفتم پس ترا دیدم حسن و حسین پس نشاند آنحضرت حسن و حسین را در کنار مبارک خود و گرفت غلی را بیک دست خود و گرفت فاطمه را بیک دیگر و چسباید بخود و پیچید بر ایشان کلیم سیه که پوشیده بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و گفت خداوند اینها اهل بیت من اند آمده اند بموی تو زبونی اتش من و اهل بیت من و نیز از امام سلمه آمده که گفت آنحضرت این مسجد من حرام است بر هر حیضی از زنان و هر جنبی از مردان و هر مجذوم و اهل بیت و بی و علی و فاطمه و حسن و حسین روایت کرد این حدیث را بهیقی و تضعیف کرد و باجمعه اطلاق اهل بیت برین چهار تن پاک شایع و مشهور است و علما و تطبیق این اقوال و توجیه این اطلاقات گفته اند که بیت سه است بیت نسب و بیت سکنی و بیت ولادت پس بنو هاشم اولاد و عبدالمطلب اهل بیت پیغمبر اند صلی الله علیه و آله وسلم از جهت نسب اولاد و جد قریب را بیت میخوانند و میگویند خانه فلانی بزرگ است و از وی مطهره آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اهل بیت سکنی اند و اطلاق اهل بیت بر زنان مردان و اخص و اعرف است بحسب عرف و عادت و اولاد و شریف آنحضرت اهل بیت و ولادت و با وجود رسول اهل بیت تمامه اولاد آنحضرت را علی و فاطمه و حسن و حسین سلام الله علیهم اجمعین از میان ایشان میزند بزرگ فضل و کرامات و تعلق و مودت ممتاز و مخصوص اند چنانکه مقبول اند اطلاق اهل بیت ایشانند و در فضایل و مناقب و کرامات ایشان احادیث بیرون از حد عدد و احصاء وارد شده و مؤلف ذکر کرده است درین باب بعضی بنی هاشم را و ذکر کرد علی را و فاطمه را و حسن و حسین را رضی الله عنهم اجمعین و ذکر کرد ابراهیم ابن رسول الله را و زید بن حارثه و پسر اسامه بن زید را نیز و ذکر کرد تقریباً دست طراز از جهت کمال محبت و غایت آن سرور ایشان یا از جهت احوال ایشان در اهل بیت و ذکر نکرد از وی مطهره را و عقد کرد برای ایشان بانی علاحه یا از جهت استبداد و استقلال ایشان بنا قب محصوره یا بسبب عدم ادخال ایشان در اهل بیت بنا بر رعایت تعارف اطلاق او بر این چهار نفر و الله اعلم الفصل الاول عن معدن لبی و قاص قال لما تولت هذه الایة کنت سعد و متیک فرود آمد این آیت فناء ابناء فاء و ابناء که در عادمول الله عز و جل پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم علی و فاطمه و حسنا و حسینا فقال اللهم هؤلاء اهل بیتی پس گفت آنحضرت خداوند اینها اهل بیت من رواه مسلم بدانکه این آیت را آیت مبالغه میگویند و بمل معنی لعنت کردن است و بمل لعنیم و فتح معنی لعنت مبالغه لعنت کردن یکدیگر را و دعا کردن بدای اصل ابتلال نیست بعد از ان اطلاق کرده شد بر دعائی که کوشش کرده شود در آن و عادت عرب بود که چون قومی میان خود اختلاف می نمودند و تکذیب یکدیگر میکردند و بیرون می آمدند و لعنت میکردند یکدیگر را و میگفتند لعنة الله علی الکاذب و الظالم و آنحضرت را امر شد از درگاه غر که مبالغه کند با نصاری و این آیت فرود آمد و من حاجت فیه من بعد جا که من العلم پس کسی که حجت کند ترا پس از آنچه آمده است ترا علم و شریعت فقل تعالوا نخرج ابنا و ابنا که پس بگو یا بنی هاشم ما سپردن خود را و بخواهید شما سپردن خود را و نانا و نسا را کم و بخواهیم زنان ما و زنان شما را و انفسنا و انفسکم و ذاتهای خود را و ذاتهای شما را ثم نبتل سیر ابتلال کنیم ففعل لعنة الله علی الکاذبین پس بگو یا بنی هاشم لعنت خدا بر هر که دروغ گو است یا یا نشا پس بر آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حالی که در کنار خود گرفت حسن و حسین را که

باب مناقب اهل بیت الهی صلی الله علیه و آله وسلم

فصل الاول

طاهر

خرد بودند در آن زمان و فاطمه پس آنحضرت و علی پس فاطمه سبحان الله این چه وقت و چه کسانند از باب اینوقت و امر کرد آنحضرت بایشان که چون من  
دعایم شأمین گویند و چون پیشوای ترسایان ایشان را دید گفت با قوم خود وای بر شما من می بینم این رویها را که اگر از خدا درخواست کنید که او را از جای کنده  
بر میکند تا چه انداز تجلی در آنوقت بروی ایشان تافته بود که کار سیکانه آنرا دریافت و از جای رفت مومن محب یحیی را که بان نورانش است چه حال شما  
عرفه من ذاق پس گفت این ترسانها را مباد نکند بایشان و اگر نه ملاک میشود و این پنج برکنده میشود پس بقره و جبر انقیاد آورده و جزیه قبول کردند و چون  
مناسبت معنوی در درون نداشتند مسلمان نشدند بیت مجوه از هر قول و سخن است بوی جنسیت پی دل بردن است فرمود رسول خدا صلی الله  
علیه و آله وسلم اگر مباد میکردند ایشان مسخ کرده میشدند قرده و خنازیر و اقش میشد بر ایشان تمام وادی و این پنج برکنده میشدند و میوه خند تاب برندگان  
بر در خان ۲ و عن عائشة قال خرج النبی صلی الله علیه و آله و سلم غداً گفت عایشه رضی الله عنها بیرون آمد آنحضرت در یک بادادی و علیه مرحا  
مرحل و حال آنکه بر آنحضرت کلیمی بود که در وی نقشها بود من شعر امود از موسی سیاه مرط کبریم و سکون را کلم از صوف باخرا که بر میان بندند در محل بزم  
بیم و فتح حار حمله شده و آنکه در وی نقش بالانها باشد و بعضی بچشم نیز روایت کرده اند یعنی آنکه در آن نقش محل یعنی دیکت آینه باشد و اما تفسیر و تفسیر مردان خطا  
است مگر آنکه پیش از تحریم بقا و برایش نجباء الحسن بن علی پس آمد امام حسن فادخله پس در آورده آنحضرت او را ثجاء الحسین پسر آمد امام حسین فدخل  
معه پس در آمد حسین با حسن ثجاء و فاطمه پسر آمد فاطمه فادخلها پس در آورده آنحضرت فاطمه را ثجاء علی پسر آمد علی فادخله پس در آورده او را  
ثم قال ما یزید الله لیدهب عنکم الرجس اهل البیت یطهرکم تطهیراً فی خوا به خدا تعالی مگر آنکه دور کرد و انداز شاپیدی کانیان را ای اهل بیت  
نبوت و پاک کرد و اند شما را پاک کرد و اندین دوا مسلم ۳ و عن البراء قال لما توفی ابراهیم قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان  
له مريضاً فی الجنة کنت برار بن عازب که صحابی مشهور است بهنگامی که وفات یافت ابراهیم پسر آنحضرت که از ماریه قطیه بود و از احوال آن در باب کوفت  
مجمعی گذشته است گفت آنحضرت که بدینستی مراد او را شیر دهنده است در بهشت یعنی وی را در بهشت در آورده اند و شیر دهنده را بروی گذاشته دوی  
رضی الله عنه در مدت رضاع از عالم رفته بود و بعضی تاویل کرده اند و تمام رضاع تمام کرد و اندین حق تعالی لذت حنت و نعیم آن مراد را گویا که بجای رضاع  
است و الله اعلم بحقیقه الحال و مریض بزمیم و کسر ضامحه است بمعنی شیر دهنده و بفتح هر دو نیز روایت است بمعنی شیر دادن و بعضی از قوم صوفیه  
قدس الله سرابهم باین حدیث اشارتی بر ترقی بعد الموت یافته اند و این سله مختلف فیه است و در محل خود و در وی نگارده ایم و مختار بزر و این در پیش نبوت  
آنست و الله اعلم دوا الهادی ۴ و عن عائشة قالت کما ازواج النبی صلی الله علیه و آله و سلم غداً گفت عایشه بودیم که از او  
پنجمین نزد آنحضرت فاطمه پس روی آورد فاطمه رضی الله عنها ما تخفی مشیتها بکسریم من مشیت رسول الله نهان نبود و مختار بنو دهبیت  
روئف فاطمه از روش و رفتار پنجمین خدا صلی الله علیه و آله و سلم زیر که وی رضی الله عنها مشا بود و در سمت و بهیت و راه و روش آنحضرت صلی الله علیه  
و آله و سلم و در روایات آمده است که چون وی رضی الله عنها نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم می آمد پس می استیاد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بوسه میداد  
او را و چون آنحضرت نزد وی می آمد وی نیز همین میکرد فلما قال قال پس هنگامی که دید آنحضرت فاطمه را گفت مرحبا یا بنی فرامی و گشاد باد بدختر من  
ثم اجلسا پس بنشینان آنحضرت فاطمه را فاسادها پس سخنی گفت با وی پنهانی فیکت بکاء شدید پس بکسیت فاطمه را بقیع سخت فلما دای خوفا  
سارها الثانية پس هرگاه که دید آنحضرت اندوکیدن فاطمه را سخنی گفت با وی پنهانی دوم بار فادای تفضلک پس ناگاه فاطمه میخندد و این در ایام مرض موت  
یا قریب آن ایام بود فلما قام رسول الله پس چون برخاست پنجمین خدا از آن مجلس صلی الله علیه و آله و سلم سالها نعمایا دلک پس میگید عایشه  
پرسید من فاطمه را و گفتم چه چیز سخنی پنهانی گفت آنحضرت با تو قال گفت فاطمه ما کنت لا تخفی علی و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سره  
نستم من که پراکنده و آشکارا کردم بر آنحضرت سر او را افشا پراکنده کرد اندین خبر در نیجا استجاب انعامی اسرار کبار و احباب است  
از اغیار و همین است مستند در کمان میدان اسرار مشایخ را فلما توفی قلت عزمت علیک بما لی علیک من الحق پس چون وفات یافت  
آنحضرت گفتم من یعنی فاطمه سوگند میخورم بر تو بچیزی که مراست بر تو سخنی صحبت و محبت مادمی لما الخبر توفی منی کذا من ترا که آنکه خبر دوی تو مرا  
قال اما الا ان نعمت کفتم ما اکنون که آنحضرت از عالم رفت پس آئی میکیم اما حین ما دفنی فی الامر الاول اما هنگامی که پنهانی گفت مرا  
در بار اول فانه خبری ان جبرئیل کان یباعد صفی القرآن پس بدینستیکه آنحضرت خبر داد مرا که جبرئیل بود که مقابل میکرد و قرآن را میخواند بمن قرآنی  
بطریق در دست چنانکه حافظان باید میخواندند کل سنده مرده بر سال یکبار و آن در رمضان میبود و الله عارضی به الهام مرتب و بدینستی جبرئیل صحاب  
گرموز قرآن اسال دوبار و لا اری الا جلا الا فاقرب و کمان منیر من مدت حیات را مگر آنکه نزدیک آمده است سپهری شدن آن زیرا که معاصرین  
دوبار برخلاف معاد و شعر بوحیت بحفظ القرآن و حفظ احکام اوست تا کامل شود امر دین و تمام کرد و نعمت فاتی الله پس تقوی کن و پنجمین



نمایند

کری فاطمه از جرع و اصبر و صبر کن فانی خدم السلف لئلا تک پس بدستی من نیکو پیش رنده ام من برای تو سلف پدران و قرابتان و در گذشت  
فبکیث پس چون آنحضرت خبر وفات خود داد و اگر بستم فلان دای جزعی سادنی الشانیه پس هنگامی که دید آنحضرت ناشکیبائی مرا کرد و یکوال  
یا فاطمه الا توضین ان تكون سیده نساء اهل الجنة گفت آنحضرت ای فاطمه راضی هستی که با منی تو بهترین زنان از میان زنان بهشت او  
نساء العالمین یا گفت سیده نساء العالمین یعنی دل تنگ مباش و از خدا راضی و شاکر باش که ترا این مرتبه داده است و فی وایه و در روایتی این  
چنین آمده که گفت فاطمه فسادنی فاطمه فی انه یلخص فی وجهه فبکیث پس سخن پنهانی گفت آنحضرت مرا پس خبر داد مرا که وی قبض کرده میشود  
درین در وی که دارد پس کریم من شد سادنی فاطمه فی انی اول اهل بیته ابتعد فضیلت بستر نیا فی گفت مرا پس خبر داد مرا که من بخیرین اهل  
بیت اویم که در پی میروم و او را یعنی بعد از وی زود از عالم میروم من پس خندیدم من و آنچه تخفیف است و بقتید بدین روایت است متفق علیک بدانکه این  
حدیث دلائل دارد در فضل فاطمه بر تمامه نساء و منوات حتی از مریم و آسیه و خدیجه و عایشه هم چنین گفته است سیوطی و در بعضی احادیث مریم بنت عمران  
را از عموم نساء کوز مراری الله عنها برایشان تفصیل داده است ثنا کرده است و در حدیث دیگر آمده که مثل فاطمه درین امت مثل مریم است و قوم خود یعنی فاطمه  
از غیر خود و تواند که اختلاف این اخبار محبت تدبیر اطلاع آنحضرت بود صلی الله علیه و اله و سلم بر فضیلت فاطمه بوسی و اعلام پروردگار تا آخر عموم فضل وی  
بر تمامه نساء عالم ثابت شده و الله اعلم و بعضی از علی عایشه را فضل نهد بر فاطمه از جهت آنکه عایشه با پیغمبر در بهشت باشد و فاطمه با علی و لا بد مقام و نگاه  
پیغمبر علی و اشرف از مقام علی است و لیکن در احادیث واقع شده است که آنحضرت با فاطمه خطاب کرد که من و تو و علی و حسن و حسین در یک  
مکان و یک مقام خواهیم بود و نیز میگویند عایشه مجتهده بود و در زمان خلفای اربعه فتوی میداد و اجتهاد میکرد و سیوطی گفته قاضی میگوید در اینجا  
سه مذهب است اصح مذهب آنکه فاطمه رضی الله عنها افضل است از عایشه رضی الله عنها و بعضی مساوات گرفته اند و بعضی در توقف قائده و سترونی  
از خفیه و بعضی شافیه توقف مایل ترند و چون مالک را از ان پرسیدند گفت فاطمه بضعة من النبی فاطمه گوشت پاره پیغمبر و لا افضل علی بضعة من  
رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم احد افضلیت نمی خورم من بر یک پاره پیغمبر و یکس را و اما مسکبی فرموده است که آنچه بخوارا و دین ماست آنست که گفته  
افضل است بعد از وی مادرش خدیجه بعد از ان عایشه رضی الله عنها من اجمعین و در خدیجه و عایشه نیز اختلاف دارند و بعضی است که حیثیات مختلف  
اند و بعضی افضلیت بمعنی کثرت ثواب دارند که علی اعتبار کرده اند و لیکن هیچکس بحسب شرف ذات و طهارت طینت و پاکیزگی جوهر و صفات و حسن و  
حسین زسد و الله اعلم و عن المسور کبر مریم و سکون بین محله بنی مخنفی مة نفع میم و سکون خارج صحنه صحابی صغیر است و ولادت یافت بمکه بعد از  
حجرت بدو سال و قدوم آورد و بدین سنه ثمان ان رسول الله و ایت میکند پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم قال فاطمه بضعة منی  
فاطمه گوشت پاره من است بضعة نفع با و کسر ضا و صحنه پاره از گوشت و سبکی تهلل کرده است باین که هر که دشنام کند فاطمه را کافر شود و من اغضبها  
اغضبنی هر که دشنام آورد او را دشنام می آید و دشنام محاربت از جهت مکان حرمت و اتحاد و فی روایه یونانی ما اذ اهلادی می آید و ناخوش میکردند و امر چیزی که  
بد می آید و ناخوش میکردند و او را و یونانی ما آذاها و آزار میگردانید چیزی که آزار میکند او را متفق علیک و در روایات آمده است که حارث بن هشام را  
ابو جهم خواست که تزویج کند دختر ابو جهم را که ناامش عزا بود و بجای بر ابی طالب و در روایتی آمده که علی خوستکاری کرد و او را از عظم و که حارث بن هشام  
است و دستاره کرد و از ان حضرت صلی الله علیه و اله و سلم فرمود هرگز از ان کفر با من و غضب مد و این حدیث فرمود و گفت من حرام نمیکردم حلال  
و حلال نمیکردم حرام را و لیکن هرگز جمع نشود دختر دوست خدا و دختر دشمن خدا در یک جای علی مرتضی آمد و غدر خواهی نمود و گفت من هرگز نمی  
چیز را که ترا ناخوش آید یا رسول الله و مر این حدیث را طرق کثیره است و عن زید بن ارقم صحابی مشهور است غزوات بسیار همراه آنحضرت  
کرد و اتفاق ابی بن سلول را اخبار کرده و باعث شوره اذا جازک المنافقون شده و فی از خواص علی مرتضی بود رضی الله عنه قال گفت  
قام رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم یوما فینا خطیبا بماء یدیعی خبابین مکلفه و المدینة ایستاد آنحضرت بخطبه روزی میا  
ما در موضعی که دماخا ابی بود که خوانده میشود او را خم بضم غا و تشدید میم و غدر بضم که سابقا در باب مناقب علی مرتضی مذکور شد عبارت از ان  
است غدر بضم حاض و غم ناخامان موضع است و آن آبراهم غدر میخوانند و این موضع میان مکه و مدینه است بخم بضم جیم و سکون حارطه  
یونانی که نام موضعی مشهور است فجد الله و اثنی علیه پس سپاس گفت آنحضرت خدا را و تپاش کرد بر وی و وعظ و پند داد و ذکر و تذکیر کرد و تو  
و عقاب خدا عز و جل یاد داد و الله قال که گفت آنحضرت اما بعد الا ایها الناس اما بعد خدا دانایا و آگاه باشد ای مردمان انما انا بشر و مشک ان  
یا نبی رسول ذبی غیتم من کلامی نزد دیکت که باید فرستاده پروردگار من یعنی ملک الموت که بیدن تانیدن باید فاجیب پهل جابت کنم من قبول کنم امر  
پروردگار را و در واقع قریب بود اهل آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم این واقعه در آخر ذی الحجه بود بعد از رجوع از حجة الوداع و رحلت او در ربیع

الاول وانا نارك فيكم الثقلين من كذا زنده ام در میان شما دو متاع نفیس را که کتاب الله و اهل بیت رسول الله اند چنانکه بیان میکند و نقل کرده که در آن  
و بار و بزم و بختین متاع مسافر و چشم او و هر چیز نفیس مصنون اینچنین است و در تفسیر گفته که در حدیث باین معنی است و بعضی گفته اند که کتاب الله و اهل بیت  
را بآن جهت ثقل گفت که اخذ و اتباع آن ثقیل است که هر کس بآنان متواضع باشد و آن را بایشان تعلیم کند که بار زمین اند چنانکه بر او بار میسازند و متاع  
زمین اند که بایشان معمر است یا باعث بار ثفاست ایشان نسبت بچوانات و کتاب و سنت نیز موجب عمارت زمین و صلاح عالمند بعد از آن بیان کرد  
ثقلین را و فرمود اولهما کتاب الله فیه الهدی والنور اول ثقلین است که در وی بیان راه راست است که سعادت دنیا و آخرت میرسد  
و در وی روشنائی است یعنی بیان اعمال است که بدان راه روشن گردد و بواسطه آن بمنزل مقصود برساند و نور از اسمای قرآنیست فخذوا بکتاب الله  
و اسقوا به پس عمل کنید بکتاب خدا و چنگ در زندبان و محکم گیرید آنرا و از دست ندهید بیفتد علی کتاب الله پس بر اینجست ما را و بر غلاید عمل و متک  
بکتاب خدا و غیب فیه و ترغیب نمود و خواهانی داد مردم را بر آن فرمود و اهل بیتی پسر گفت آنحضرت دوم اهل بیت من اندا ذکر کرد که الله  
فی اهل بیتی یا دید یا نم شمارا خدا را و میرسانم از عقاب او بر تعصیر کردن شما در حق اینها اذکر که الله فی اهل بیتی مکرر فرمود این کلمه را برای ما  
و تاکید و معنی اهل بیت معلوم شد و عمل این جمیع آن معانی درست است خصوصاً بر معنی اخیر که محبت و تعظیم ایشان و رعایت حقوق و آداب ایشان اقدام  
و اتم است و ظاهر چنان بنماید که این اشارت باخذ سنت است چنانکه اول بعل بکتاب است و باین معنی تمامه مؤمنان مطلع اهل بیت نبی و آل اوند شیخ  
ولی مقدس حکیم علی ترمذی رحمه الله علیه رحمة واسعة در نوادر الاصول میفرماید که بیت دو بیت است بیت تن و بیت ذکر و اهل این هر دو خانه سبب اهل  
عالم است ظاهر و باطن و صلاح کارخانه دنیا و دین است ساکنان بیت جسم اهل و عیال و اولاد و صوری اویند و ساکنان بیت ذکر علما و ائمه که اولاد معنوی  
آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم و سبب عمارت خانه دین و اساس بنا بر شریعت اند و مثل سفینه نوح و امثال آن در شان ایشان صادق است و  
هر که جامع این دو صفت افتاد و نسبت دینی را با نسبت طینی جمع کرد اندام و اکمل شد از عزیز خود چنانکه بعضی از اولیا که جامع اند میان علم و سیادت و ولایت  
و با وجود آن رعایت ادب و تعظیم تقدیم و الای حقوق نسبت طینی واجب و لازم است لهذا قال الحکیم و فی روایتی دیگر که کتاب الله  
اینچنین آمده کتاب الله هو جبل الله کتاب خدا جل خداست جبل در لغت رس و بمعنی عهد و امان و پسرستی تیر آمد یعنی عهد و امان اوست  
که هر که بدان متک کند از عذاب خدا امین گردد و سبب پستی است بجناب قرب حق و ترقی مجاری قدس من اتبعه کان الهدی کسی که پیروی  
کند کتاب خدا را و عمل کند بر آن باشد بر راه راست و من ترکه کان علی الضلاله کسی که بگذارد او را و متک کند بدان باشد بر گمراهی و راه مسلم و عن  
ابن عمر رضی الله عنهما انه کان اذا سلم علی ابن جعفر قال برویت از ابن عمر که وی بود چون میگردد بر عبد الله بن جعفر بن ابی طالب می گفت  
السلام علیک یا ابن ذی الجناحین سلام بر تو ای پسر خداوند و باز و زود و الجناحین لقب جعفر طیار است که آنحضرت صلی الله علیه و اله  
و سلم او را بعد از شهادت وی در غرّه موده که از طلا و شام است در مدینه دید که دو باز و دارد و باطلانکه در طیاران است همچنان شد که این چه حال  
است بعد از آن خبر آمد که وی ششیده از آن روز را و جعفر طیار میگفت و ذوالجناحین لقب میگردد و در روایتی آمده که دیدم جعفر را در جنت که طیار  
میکند باطلانکه رواه البخاری ۸ و عن الباقی قال رأیت النبی صلی الله علیه و اله و سلم و الحسن بن علی علی عاتقه یقول گفت بر این غایت  
دیدم آنحضرت را و حال آنکه حسن بن علی بر دوش اوست در حالی که میگوید آنحضرت اللهم انی ارجو فاجبه خداوند ابد رستی من دوست میدارم او را  
پس دوست دار تو او را جبه اول بزم هزه و کسر حاضرم است و ثانی بفتح هزه و فتح با متفق علیه ۹ و عن ابی هريرة قال خجعت مع رسول الله صلی الله علیه و اله  
الله علیه و اله و سلم فی طاغیة من الهماد کف ابو هريرة بیرون آمدم همراه آنحضرت در باره از روضه حق انی خباء فاطمة اما آنحضرت خانه فاطمه  
را و خیار مکرر خنده و بوجه خمیه و مراد اینجا بیت است و در بعضی نسخ مصباح جناب بجم و نون بمعنی آستانه و همین خانه آمده و ظاهر آنست که این تصحیف است  
گذا قال فقال اذ لکم امر لکم پس گفت آنحضرت آیا آنجا کوکب هست مگر گفت یعنی حسنا میخواید آنحضرت بلک نام حسن را و میطلبید او را و گفت آیا آن کوکب  
اینجا هست و لک بضم لام و فتح کاف مخفف بجمد معنی می آید یکی از آن معانی صغیر است اینجا آن معنی مراد است فلم یلبث ان جاء پس درنگ نکرد آنحضرت  
تا آن کوکب آمد و در رسید لسی در حالی که میدود چنانکه عادت طفلان است حق اعتنق کل واحد منهما صاحب تانکه دست در گرد  
گیرد و آنگاه هر یکی از آن دو یعنی آنحضرت و امام حسن صاحب را بر پیر چسبیدند فقال دمول الله پر گشت پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و مقول اللهم  
انی ارجو فاجبه رستی من دوست میدارم او را فاجبه بن دوست دار تو او را و لجب فرمود و دوست دار کسی را که دوست میدارم او را اللهم از تو متفق علیه ۱۰  
و عن ابی هريرة یقول با و سکون کاف و آخر تا صحابی مشهور است نام او نفیع بن نعم نون و فتح فابن الحارث ثقفی است و احوال او در نوشته شده قال دایت رسول  
الله صلی الله علیه و اله و سلم علی المنبر گفت دیدم آنحضرت را بر منبر و الحسن بن علی المجتبه و حسن بن علی رضی الله عنه در پیروی آن حضرت بود

و هو علی الناس مؤد و علیهم الخی و حال آنکه آنحضرت روی می آورد بر مردم کباب و بر حسن بن علی بار دیگر یعنی کبابی بجانب مردم تنگ و برای وعظ و نصیحت و کبابی بجانب و غیانه روی شفقت و محبت و یقول ان ابی هذا اسید و میگوید آنحضرت بد رستی این پسر من سید است گفته اند سید آنکه فایده باشد در نیکی و بعضی گفته اند سید آنکه غالب نماید بر وی غضب می یعنی عظیم و اطلاق سید بر عانی بسیار آمده مرئی و مالک و شریف و فاضل و کریم و عظیم و متحمل اندامی قوم در پیش مقدم و فعل الله ان یصلح به بین قشتین عظمتین من المسلمین و امید است که خدا صلح در بسبب میان دو جاعه بزرگ از مسلمانان اخبار است از آن حضرت از تفرق مسلمانان بد و مرقه ذوق با حسن و فقره با معاویه و امام حسن اخی بود بخلافت زیرا که شش ماه باقی مانده بود از سی سال که آنحضرت خبر داده بود بقول خود که الخلافة بعدی ثلاثون مسنفة پس شفقت و رحمت بر امت بد خود او را بر آن داشت که ترک دنیا کرد و در غبت در ملک آنجهان نمود و روایت کرده اند که گفت میخواستیم که لقطره خون از امت محمد رحیمه شود و این حدیث دلالت دارد بر آنکه بر دو فقره بر همت اسلام اند با وجود دیگر یکی نه بر حق بود و اهل سنت و جماعت را صلح امام حسن رضی الله عنه دلیل است بر صحت امارت معاویه و یهودی البخاری ۱۱ و عن عبد الرحمن بن ابی نعم بنم نون سکون عین جمله تابعی زاهد عابد فاضل ثقة است از عباد کوفه بود و همیشه بر کرسی صابر بود و حجاج او را گرفت و در خانه ناریک در آورد و در بخت و بعد از پانزده روز بر او تائب گشت و اگر مرده باشد دفن کنند و دیدند ایتاده نماز میکند پس سرزاد و گفت بروم چرا که خواستی قال سمعت عبد الله بن عمر و سالد رجل عن المحرم گفت شنیدم بن عمر را و حال آنکه سوال کرده بود او را مردی یعنی از اهل عراق از حکم محرم قال مشیبه احسبه قتل الذباب گفت شعبه که راوی این حدیث است از عبد الرحمن کمان میبرد که بر سید از حکم محرم که میکشد کس را یعنی اگر محرم کسی را بکشد جزای آن چیست و چه لازم می آید بر وی دم یا صدقه یا هیچ چیز لازم نمی آید قال اهل العراق یسألونی عن الذباب گفت ابن عمر را عرض میبرند مرا از جزای کشتن کس و قد قتلوا ابن بنت رسول الله و تحقیق گشته اند پسر و دختر پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یعنی لعنهم جبین را و قال رسول الله و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هار و عیانی من الدنیا بفتح نون و تشدید یا مفتوحه حسن و حسین و در بیان من اند از دنیا و ریحان بمعنی رحمت و راحت و رزق آید و ولد از نیر ریحان باین معنی گویند و بمعنی کیه خوشبو و باین معنی نیز تشبیه اطلاق بر ولد میتوان کرد و ریحان نامی و ریحان نامی و کبر نون و سکون یا نیز روایت است و طبعی گفته که موقع لفظ من الدنیا مثل قول او است می دنیا کم در حدیث جبب الی من دنیا کم دواء البخاری ۱۲ و عن انس قال لم یکن احدا مشبه بالنبی صلی الله علیه و آله و سلم من الحسن بن علی گفت انس بن خدیجه یکی مانده تر با آنحضرت از حسن بن علی و قال فی الحسن ایضا کان اشبههم برسول الله و گفت انس در امام حسین نیز بود مشبه ترین مردم به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بمعنی نسبت بر مردم دیگر جز حسن و در فصل ثانی از حدیث علی رضی الله عنه بیاید که حسن مشابه تر بود از سینه تا سر او و حسین پایان تر از آن دواء البخاری ۱۳ و عن ابن عباس قال ضمنی النبی صلی الله علیه و آله و سلم الی صدره فقال اللهم علمه الحكمة گفت ابن عباس فراموش آورد و پیوست مرا آنحضرت سینه خود پس گفت خداوند تعلیم کن او را علم و حکمت و معرفت حقایق اشیا و عمل بد آنچه سزاوار است و بعضی گفته اند درست کرداری گواست کفاری و فی دواء علماء الکتاب تخلیم کن او را کن ب الله که شامل تمامه علم و حکمت است دواء البخاری ۱۴ و عنه ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم دخل الخلاء و هم از ابن عباس است که آنحضرت در آمد متوضا را و فی الصراح خلا آبدست جای فوضعت له وضوء پس بنا دم من برای آنحضرت آب وضو را و وضو و این در شبی بوده است که ابن عباس در خانه خال خود میبوی که از ازواج مطهره بوده است بیعت کرده بود و آنحضرت بتجدد برخواست و ابن عباس صغیر بود و چنانکه در باب قیام اللیل گذشت خلا خرج قال من وضع هذا پس چون برآمد آنحضرت از متوضا گفت که بنا ده است این آب را فاجو پس خبر داده شد یعنی گفتند مردم خانه که ابن عباس بنا ده است فقال اللهم فقهه فی الدین پس عاگرد آنحضرت و گفت خداوند انا و انا گردان او را در دین این علم و فضل و دانائی ابن عباس از آنجا بود که است که یک صدق که آنحضرت را کرد باین عطا مشرف شد و بد باید کرد که مردان ز خدمت بجائی رسند متفق علیه و او عن اسماء بن زید عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان یأخذ من الحسن و الحسن فقیه اللهم اجمعهما فانی اجمعهم و ایت میکند اسماء بن زید از آنحضرت که آنحضرت میگفت او را امام حسن را پس میگفت خداوند دوست دار این دو را زیرا که بد رستی من دوست میدارم ایشان را زید بن عاصه مولای آنحضرت و مبتدای او بود و اسماء پسر او آنحضرت جدا دوست داشتن زید را پسر او را که اسماء است بین بر تیره سید است که امام حسن کباب میکرد و در محبت شریک میداشت و اینچنین میفرمود و او را حب رسول الله میگفت کبریا بمعنی محبوب بود و اسماء رضی الله عنه کودکی بسیار چنانکه خانه زادن میباشند از آنکه تلجین میکن نظر است نه آثارم از آفتاب مشهور است و فی دواء قال و در روایتی گفت اسماء بن زید کان رسول الله یغفر ضا صلی الله علیه و آله و سلم یاخذ فی یغفر فی غنّه میگفت را پس می نشانده برادران خود و یغفر الحسن بن علی علی غنّه الاخوی و می نشانده حسن بن علی را برادر و دیگر خود و یغفرهم یا پسر فرام میگرد و را یعنی مرا و حسن را یا برادران خود را یغفرهم یا پسر میگفت خداوند مرا را باقی کن هر دو را زیرا



علی عایشه گفت در آمد همراهم خود بر عایشه ضالت ای الناس کان للصلی رسول الله پس پرسیدم من کدام از آدمیان بود محبوب تر  
 بوی پیغمبر صلی الله علیه و سلم قال فاطمة گفت عایشه طهر محبوب ترین مردم بود نزد آن حضرت فتیل من الرجال پس پرسیدم که  
 از چایته از مردان کدام محبوب تر بود قال زوجها گفت عایشه از مرد محبوب تر شوی فاطمه که علی مرتضی است رضی الله عنهم اجمعین اینها انصاف  
 عایشه صدیق و صدق او باید دید که چه گفت و جای آن بود که میگفت من و پدر من و دور نیست که اگر از حضرت فاطمه زهرا میپرسیدند میگفت که عایشه و  
 پدرش برخلاف زعم اهل یزید و متصب که ایشانرا بیکدیگر مخالف و معاند خیال کنند و عاشقانم عاشقان با وجود فرق میان محبت و فضیلت قد بر دواة التوکل  
 ه و عن عبد المطلب بن ربيعة بن ربيعة بن عمار بن عبد المطلب بن هاشم قرشی هاشمی ابن عم رسول الله صلی الله علیه و سلم صاحب طبع  
 الاصول او را در صحابه ذکر کرده و گفت وی مرد بود و در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم در کاشف گفته صحابی شامی حجت ساکن مدینه بود و بعد از  
 بشام رفت و بهائما وفات یافت در سنه اثنین و تین روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم از علی رضی الله عنه ان العباس دخل على رسول  
 الله صلی الله علیه و سلم مقصبا روایت میکند عبد المطلب بن ربيعة که عباس عم آنحضرت در آمد بر آنحضرت در حالی که در غضب در آورده  
 شده است عباس یعنی کسی آورده در غضب در آورده و کاری کرده یا حرفی گفته که موجب غضب عباس شده و آنرا غنده و من نزد آنحضرت بودم  
 فقال ما غضبك پس گفت آنحضرت خطاب به عباس کرده چه چیز در غضب در آورده ترا قال كنت عباس يا رسول الله ما لنا ولغيرك في حال  
 ما را و قریش را اذ ان الله بينهم و بینه ملاقات بمشرف و قتی که ملاقات کند قریش میان خود با ملاقات کنند بر وی های تر تازه و بمشرفه بنیمیم و سکون موده  
 و قتی که شین محضه از بشر یعنی ملاقات بمشرف و قتی که ملاقات کند قریش میان خود با ملاقات کنند بر وی های تر تازه و بمشرفه بنیمیم و سکون موده  
 لغونا لغونا بغیر ذلك و چون پیش آیند که بنی هاشم بنی عبد المطلب پیش آیند بغیر آن صفت و حال یعنی بی مشرف و ملاقات غضب مولانا الله بن غضب  
 آدمی غیر خدا صلی الله علیه و سلم حتی احمد و حجه تا آنکه سر گشت روی آنحضرت ثم قال والذي نفسي بيده لا يدخل قلب الرجل الايمان  
 حق محبة الله ولو مولاه پس گفت آنحضرت در نیاید دل هیچ مردی را ایمان تا آنکه دوست دارد ثار را برای محبت خدا و رسول وی ثم قال اها  
 الناس من اذى عی فقد اذانی پس گفت آنحضرت آگاه باشید ای مردم کسی که آزار کند من را پس تحقیق آزار کرد مرا فانما نعم الرجل صنو ابی زید انك  
 عم مردم که مثل پیدا و صنو بکبر صا و سکون بخون یکی از چند تنه درخت که هم از یک پنج باشند و برادر پدر رضوان ثنیه و صنوان بالضم جماعت و بعضی مخصوص  
 پدرخت خزا و اند دواة التوکل و فی المصابع عن المطلب یعنی بجای عبد المطلب بن ربيعة المطلب بن ربيعة گفته و صحیح عبد المطلب است ه و عن  
 ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم العباس منی و انما منه گفت ابن عباس گفت آنحضرت عباس از من است و من از  
 عباسم که نسبت از اتحاد و یکپارگی و محبت و گفته اند که آنحضرت اصل است با عقبار شرف و فضل و نبوت و عباس اصل است از جهت نسبت و عمرت  
 و ظاهر آنست که این عبارت کنیت از اتحاد و محبت و اخلاص چنانکه بامیر المؤمنین علی فرمود و انما منك و انت منی دواة التوکل و  
 ه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم العباس اذا كان غدا الاثنین فانتی انت و ولدك و هم از ابن عباس  
 است که گفت گفت آنحضرت مر عباس را و قتی که باشد با ما در روز دوشنبه بیایند و اولاد تو و ولد بر پدر و جمع هر دو اطلاق باید و تواند  
 که مراد بولد ابن عباس باشد و اول اوفی است بقول وی و غدا ما مع حق ادهو لکم تا آنکه دعا کنم مرثا را و در بعضی نسخ لیم بجای لکم بنوعه  
 ینفعك الله بها و ولدك بدعائی که سودمند کرد و اند ترا خدای تعالی بآن دعا و اولاد ترا خدا و غدا ما معه پس با دعا و کرد  
 عباس و آمد نزد آنحضرت و آمیم همراه وی و البسنا کساء و پوشانید آنحضرت ما کلیم خود را اشارت با آنکه ایشان خاصه آنحضرت و بمشابه  
 یک ذاتند که یک کساء ایشانرا بل است و با آنکه بسجده خدایتعالی برایشان رحمت خود را چنانکه بسجده ام من کساء خود را الله  
 قال اللهم اغفر للعباس و ولده پس گفت آن حضرت خداوندایا مرز عباس را و اولاد او را مغفرت ظاهره و باطنه  
 آمرزشی اشکارا و نهانی لا تقنا و مرز دنیا آمرزشی که نکر از هیچ کس را اللهم اغفر له فی ولده خداوندانگاه دار او را  
 و اولاد او یعنی گرامی و ایا او را و رعایت کن حق او را از آفات و بلاها و اولادش تا ضایع کرد و دواة التوکل و زاد و دین و زیاده کرده  
 است زمین که یکی از الله حدیث است در روایت خود این عبارت را که واجبل الخلافة باقیة فی عقبه و بگردان پادشاهی و ملک و دولت پانیده  
 و اولاد او یعنی تا مدت مدید و تا چند سال خلافت در خانه عباسیان بود و با تحقیق این امر است و آنکه خلافت حق ایشان است باید که جز از ایشان کسی را نصب نکنند  
 و الله اعلم وقال الترمذی هذا حدیث غریب و عندنا دای جبرئیل بن جبرئیل و هم از ابن عباس است که وی بنی عباس را دوبار و دواة التوکل و رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم مرتین و دعا کرد مرا و آنحضرت دوبار دواة التوکل را و جبرئیل را و در بعضی نسخ مجموع الجوامع روایت کرده که گفت

بند سونم

بند سونم



ابن عباس گذشتیم من پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در بدن من جامه سفید بود و آنحضرت را زنی گفت با وجهی کلبی من ندانم که وی جبرئیل بود پس گفت جبرئیل مرا آنحضرت را  
یا رسول الله این ابن عباس است اگر سلام می کرد بر ما جواب سلام وی می گفتیم و وی بسیار سفید جامه است و با شد که پیش من آمد و او را دوی  
بعد از دو سیاه را و چون عروج کرد جبرئیل و آنحضرت باز گشت گفت من ترا چه باز داشت از سلام کردن وقتی که گذشتی بیا گفتیم یا رسول الله  
تو سخن می کردی و از پی منی بدیده کلبی پس ناخوش داشتیم که قطع کنم از گفتن شما را بجز اب گفتن شما سلام را گفت آن  
حضرت که وی جبرئیل بود الحمدیث رواه ابن عباس که در نزد منی گفته که این قصه ده بار واقع شده که آنی جامع الاصول گفت بنده مسکین  
کاتب این حرف عبدالحق بن سیف الدین که پوشیده نیست که جبرئیل نزد آنحضرت در صورت و حین کلبی می آمد و صحابه از آمدن ندیدند و جبرئیل را بن عباس  
بدان چه باشد پس ظاهر آنست که ابن عباس جبرئیل را دید مثل بصورت و وجهه او در عالم ملکوت که جز وی از صحابه کسی ندید و دیدن صحابه در عالم ناسوت می بود  
و گفت آنحضرت با بن عباس که هر که جبرئیل را جز پیغمبر و یار او رفت و بصورت او می بیند بن عباس نیز رفتنی است و لیکن روز وفات تو باز می بینی بصورت او را  
آورده اند که چون ابن عباس مرد و او را در کفنه پیچیدند طایر سفید آمد و در کفنه او در آمده غایب شد هر چند جستند بافتند پس عمره مولی ابن عباس گفت  
ایا احق فاند شما این بصورت او که دیده کرده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم که روز وفات او با و باز خواهند و چون ابن عباس را در کفنه نهادند و از وی  
غیب آمد که هر شش منند یا ایتها النفس المطمئنة ارجی الی ربک و ارضیه مضیئة للبدن و اما دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بن عباس  
دو بار پس خاشی گذشت در حدیث وی در آخر فصل اول که آنحضرت چپانید و را بسمیته خود و گفت اللهم علمه الحکمة و الکتاب دوم نیز در حدیث  
که آنحضرت در آیدست خانه در آمد و من آب وضو نهادم رسید که نهادن آب را گفتند ابن عباس فرمود اللهم فقهه فی الدین و احتمال دارد که یکبار  
در بیوت او در خانه میبونه باشد و دوم در وقت دعوت آنحضرت عباس را با و لادش و دعا کردن برایش از او عینة الله قال دعای رسول الله صلی الله علیه و آله  
و آله و سلم ان یتق الله الحکمة می بین و هم از ابن عباس است که وی گفت دعا کرد مرا آنحضرت که بدیدم را خدا می تقالی حکمت را و بار این حدیث  
ناظر در وجه اول است چه فقه در معنی حکمت است رواه الترمذی و عن ابی هريرة قال کان جعفر بن ابی طالب  
دوست میداشت مسکینان را و مجلسی بهم می نشست و میل میکرد با ایشان و میخند و میخند و سخن میکرد با ایشان را و سخن می کردند  
ایشان او را و کان رسول الله و در بعضی نسخ فکان و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بکنیه بابی المیساکین گفت میکرد جعفر را با یو المسکین  
یعنی پدر مسکین و مرئی ایشان و مهر کننده بر ایشان رواه الترمذی و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را بن جعفر ای طهر  
فی الجنة مع اللواتی کنت دیدم جعفر را که می برید در بهشت با فرشتگان رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن ابی سعید قال قال  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الحسن و الحسین میبند اشباب اهل الجنة گفت ابو سعید حدیثی که گفت آنحضرت حسن و حسین برتر  
و بهتر جوانان هستند و شباب بفتح شین و تخفیف با جمع شباب یعنی جوانان که بسن سی یا چهل رسیده باشد و مشبه بفتحات و شبان بضم شین  
با در آخر نون نیز جمع شباب آمده و طبعی گفته که مراد آنست که ایشان فضل اند از کسی که جوان مرد در راه خدا و درین سخن نظر است زیرا که نیست وجه تخصیص  
فضل ایشان را بر کسی که جوان مرد بلکه ایشان فضل اند از بسیاری از کسان که میرم و ندیس اولی آنست که بعضی گفته اند که مراد آنست که ایشان سید  
اهل الجنة اند زیرا که اهل جنت همه جوانانند لیکن تخصیص کنند بغیر انبیا و خلفای راشدین و گفته اند که شباب یعنی قوت و جوانمردی و گرم باشد و مراد آن باشد  
که جوان از عالم رفقند یا شبیه شباب بلطف و محبت باشد چنانکه پدر پسر را جوان و علام و منیر و صبی و ولید می گوید اگر چه سن شباب می باشد و الله اعلم و رواه  
الترمذی و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان الحسن و الحسین هما عیانی من الدنیا و رواه الترمذی و قد سبق  
فی الفصل الاول و به تحقیق گذشته است این حدیث در فصل اول که عبد الرحمن بن ابی نعیم از ابن عمر روایت کرد و آنجا جز حدیثی نبود  
و صاحب مصابح در فصل ثانی مستقل آورده و گوید مولف این را اعتراض کند بر صاحب مصابح می گویند و هیچ محل اعتراض نیست شاید که بهر دو طرق آمده باشد  
و محمدان ابن ابی ساری می کند و عن اسامه بن زید قال طوقت النبی صلی الله علیه و آله و سلم ذات لیل که فی بعض الحاجه گفت اسامه بن زید شب آمد من  
حضرت را در یک شبی حجتی حاجتی که داشتم طرق و طرق در شب آمدن طارق در شب آینه فخرج النبی صلی الله علیه و آله و سلم و هو مشغل علی شیخ لا اذ  
ما هو بیرون آمد آنحضرت و حال آنکه وی قرار گیرنده است بر چیزی که در نمی یابم من که چه چیز است آن چیز فلان غنث من حاجتی بر من پر ختم من حاجت خود را فلان  
ما هذا الذی انت مشغول علیه که می خست این چیزی که تو گیرنده مر از آن کشفه پس بگشاد و بر بند کرد آن چیز را فاذا الحسن و الحسین علی و دیکه پس ناگاه جن جبین بر هر دو سو  
ران وین یعنی هر دو پسر را گرفته خود را بر اینا پیچیده است چنانکه متاعی نفسی گرفته می فشدد و در کفنه او و کسر او سکون آن بالای راهن که او را سرین نیز گویند چنانکه گفت بالای بازو  
فقال هذا انبای و انبای بنی پس گفت آنحضرت این هر دو پسران من اند و پسران دختر من اند ازین جام معلوم می شود که ابن بنت



جنتی صلی البشاء پس گذار و آنحضرت نوافل تا آنکه گذار و نماز هفتاد و دو بار و درین حدیث فضیلت شغل باین مغرب و عشاء است بنابر نقل و مشایخ این را احیاء  
باین العشاء میگویند ششم آنقتل پسر برکت آن حضرت از نماز و بارگشت بجانب خانه فتنه پس پیوسته کردم آنحضرت را و رفتم و نال وی  
فسمع صوته پس شنید آنحضرت او از راه آوای بلبلین مراد است یا سخن میگفت یا آنحضرت آن را شنید فقال من هذا حدیثه پس گفت  
کیست این حدیثه است یا تو حدیثه قلت نعم کفتم اری حضرت منم حدیثه قال ما حاجتک گفت آنحضرت چیست حاجت تو و چه بگوئی و چه می خواهی  
غفر الله لك و لا ملک یامرؤد خدا مر ترا و ما در تر ان هذا ملک لم یزل الی الارض فط قبل هذه الليلة بدستی این فرشته ایست که فرو نیامده است  
بسوی زمین هرگز پیش ازین شب ایستادن و به آن کیسلم علی و سنوری خواست از پروردگار وی که بیاید و سلام کند بر من و بدستی بان فاطمه سیدة  
نساء اهل الجنة و مرده و دهر این که فاطمه بتروبی بی زمان اهل بهشت است و ان الحسن و الحسین سیل شباب اهل الجنة و باین که حسن و حسین بهتر و صاحب  
جوانان اهل بهشتند و واه الزمندی و قال هذا حدیث غریب و عن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جالس الحسن علی جاتفه  
فکلمت ابن عباس بود آنحضرت برادر زاده حسن بردهش خود فقال جعل نعم المركب و کبش با غلام پس گفت مردی نیکو مرکب مگر بی است که سوار شده و تو ای کوکب  
فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم نعم الی اکب هو و نیکو سوار می است وی یعنی مرکب خود نیکو است و راکب هم نیکو است و این و او در نعم الی اکب مثل دای  
است که در و علیک السلام آمده است چون آن مرد و همین مرکب را مرح کرد و کویا و را رضی الله عنه بچشم کم دید پس فرمود در جواب وی آنچه فرمود و در اینجا  
کمال مع و غایت فضیلت است مرحن را رضی الله عنه و واه الزمندی و عن عمر رضی الله عنه انه فوض لاسامة فی ثلاثة آلاف و خمیسة  
روایت است از امیر المؤمنین عمر که وی اندازه کرد و تعیین نمود مرا سامة بن زید را در خلافت خود از بیت المال برای رزق وی و اذن کرد در سه هزار و پانصد  
در هم و فوض لعبد الله بن عمر فی ثلاثة آلاف و تقدیر کرد برای پسر خود که عبد الله بن عمر است و اذن کرد او را در سه هزار فقال لعبد الله بن عمر لا بد له  
فخضت اسامة جلی پس گفت ابن عمر مرد پر خود را بچ سبب زیادتی و افزونی کردی اسامة را بر من فوالله ما یسبقنی الی مشهد پس بچ پیشی نکرد و دست  
وی از من هیچ مشهدی از من پیش نرفت قال لان ذیل اکنان اجب الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من ابلت گفت عمر از این  
جنت فضیلت دادم او را که زید بن حارثه که پدر اسامة بود محبوب تر بود بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از پدر تو که منم و کان  
اسامة احب الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منك و بود اسامة محبوب تر بسوی آنحضرت از تو فافترض حب رسول الله پس اختیار  
کردم من محبوب پیغمبر خدا را که اسامة است صلی الله علیه و آله و سلم جلی حبی بر محبوب خود که توئی و واه الزمندی و عن جلیله بهم موحده و لام  
مفتوحات بن حارثه برادر زید بن حارثه است کلان از وی صحابی است روایت دارد از آنحضرت و از برادر خود قال فحدثت علی رسول الله صلی  
علیه و آله و سلم فقلت گفت قدوم آوردم بر آنحضرت پس کفتم یا رسول الله ابعت معی ذیل بفرست با من برادر مرا که زید است قال هوذا گفت  
آنحضرت او یعنی زید بن حارثه این است فان اطلق من جعلت منی منی بر تو هیچ یکی را قال گفت جلد خویش دای ای اخی فاضل فی ذاتی پس دیدم و یافتن من را برادر  
یا رسول الله و الله لا ائخذ عليك احدا بعد اسو کنه برنی کریم بر تو هیچ یکی را قال گفت جلد خویش دای ای اخی فاضل فی ذاتی پس دیدم و یافتن من را برادر  
خود را که زید است و اختیار کردن او خدمت آنحضرت را فافترض و بهتر از رای خود و در بردن او با خود و واه الزمندی و اصل قصه وی و زید آنست که وی  
باصول زمین است در عهد کودکی خود که هشت ساله بود در بند قومی از عرب افتاده بود و پس آنگاه او را بر سر بازار آوردند تا بفروشند و حکیم بن حرام که برادر زید  
خدیجه رضی الله عنه بود او را برای عمه خود خدیجه بخرید و چون خدیجه در ترویج آنحضرت و آمد صلی الله علیه و آله و سلم آنرا بخدمت بخشید و آنحضرت او را با پسری  
برگزید و نام امین را که مولاه آنحضرت بود بوی ترویج کرد و اسامة از وی متولد شد پس از ان برزینب بنت جحش که بنت عمه آنحضرت بود تزویج کرد و وی قول  
من اعلم است در قول بعضی و خود تراست از ان حضرت به سال یعنی کونید به بیست سال حاضر شد بر او و مشاهده و یکوا و نام هیچ صحابی در قرآن مذکور  
نشده مگر نام او در قول حق سبحانه فلا اقصی ذین منها و طرا و آن حضرت او را با جعفر بن ابی طالب برادر وی داد و در غزه موشه شمشیر پنجاه و پنج سال  
رضی الله عنه و عن اسامة بن زید قال لما اقبل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هبطت و هبط الناس المذبذبة روایت است از اسامة  
گفت چون کران شد آن حضرت و چار شد فرود آمد من و فرود آمدند مردم مدینه را یعنی از ان لشکری که آن حضرت مرا با مهاجرین و انصار روان کرده بود  
و بیرون افتاده بودیم بعد از خدر و زرشیندن خبر کرامتی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه باز آمدیم و ذکر موط که بعضی از ابا سیامان فرود آمدن است  
بجست آن است که آن موضعی که لشکر در آنجا افتاده بود موضعی است که در جانب علوم مدینه است که او را جرف بحیم و فاضلین کونید چنانکه عرفات  
در که و عرب در کلام رعایت علوم می کنند چنانکه اگر از مکه بعرفات روند می کونید صید فاضلین فاضلین و اگر از عرفات بکربلا بیایند هبطنا الی مکه همچنین  
از مدینه بحرف رفتن صعود و از آنجا به مدینه درآمدن مبطوط است حتی در مسجد حرام اگر بجانب باب السلام روند که بجانب عرفات روند و است

بعد نالی باب السلام می گویند فذللت علی رسول الله پس در آمد من بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فذا صممت و حال آنکه به تحقیق خاموش گردانیده شده است آن حضرت و طاقت سخن کردن نداشت و فلما بینکم سخن نگردان حضرت صممت و صموت خاموش شدن اصمات و صمیت خاموش گردانیدن فجعل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یضع یدیه علی و کبر فیه ما پس کشت آن حضرت که می نهد هر دو دست خود را بر من و بر میسیدار و ففعل الله ید عوفی پس می شناسم و می فهمم از هر دو دست نهادن آن حضرت بر من و بر دستش آنرا که دعای می کند همراه این غایت کرم و شفقت است از حق صلی الله علیه و آله و سلم در حق اسامه که در چنان وقت هر بانی می نماید بروی و دعای می کند او را رواه النعمانی و قال هذا أحد بیوت غریب و عن عائشة قالت اذ اذ النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان یخبط اسامه روایت است از عائشه که گفت خواست آن حضرت در وقتی که اسامه خور و بود و در کنار آن حضرت می بود که یک سو کند و در کد آب مینی اسامه را و پاک گردانید مینی او را چنانکه اطفال را می کنند مخاط بضم می آب مینی و تخبط مینی افشاندن فالت طایفه دعوی حتی اذ النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال یا عائشة احببه فالتی احببه فالتی عایشه را کویا عایشه را رضی الله عنها خوش نیاید این فعل از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فال یا عائشة احببه فالتی احببه گفت ای عایشه دوست دار اسامه را زیرا که من دوست میدارم او را یعنی اگر تو بالطبع او را دوست نمی داری ازین جهت که من دوست میدارم دوست دار که محبوب محبوب محبوب هست و در حقیقت محال محبت آنست که از محبوب بر متعلقان می توان زد و سرایت نماید هر کس و هر چیزی که باشد از یار و دیار و می و من مذ هب حب التی یار و لاهلها و للناس مما یعشفون مذ ا هب : رواه النعمانی و عن اسلمة قال کنت جالسا اذ جاء علی و العباس یستاذنان روایت است از اسامه که گفت بودم من نشسته یعنی در ملازمت آنحضرت ناگاه آمد علی و عباس رضی الله عنهما در حالی که طلب اذن میدادند که در آید بر آن حضرت ففلا لاسامه استاذان لنا علی رسول الله پس گفتند علی و عباس مرا طلب اذن کن برای ما بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خبر کن فقلت پس کتم من با رسول الله علی و العباس یستاذنان علی و عباس را می طلبند که در آید فقال اندر می ملجاء و بهما پس گفت آن حضرت یار و می یابی و می فهمی تو که چه چیز آورده است ایشان را و بچه کار آورده اند قلت لا کتم نمی دانم و نمی دانم قال لکنی اذکری گفت آن حضرت لیکن من در می یابم که چه تقریب آمده اند ایدن لهما اذن ده مرا ایشان را که بیایند پس اذن دادم فدخلوا پس در آمدند فقالا پس گفتند علی و عباس یا رسول الله جئناک نسألك ای اهلک احب الیک آمده ایم تر که بر سریم تر که ام کس از اهل بیت تو محبوب تر است بسوی تو قال فاطمة بنت محمد گفت آن حضرت محبوب ترین اهل بیت من نزد من فاطمه و خنصر محمد است و درین وصف تعظیم و تعظیمشان فاطمه زهرا و بیان علت حکم است فالاما جئناک نسألك عن اهلک من النساء گفتند نیاده ایم که تر که بر سریم تر از اهل اهل بیت تو از زنان لفظ من النساء در مصابیح مذکور است و در جرای الاصول و جامع ترمذی نیست قال گفت آن حضرت احب اهل الی من فذا نعم الله علیه و آله و سلم و احسان کرده ایم بروی با عتاق و تقبی اناس کسایت اسامه بن زید پوشیده نموده است خدا می بداند که راست بروی و انعمت علیه و انعام و احسان کرده ایم بروی با عتاق و تقبی اناس کسایت اسامه بن زید پوشیده نموده است که انعام حق جل و علاه انعام آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در قرآن نسبت برید که پدر اسامه است مذکور است و لیکن انعام بر پدر مستلزم انعام بر پسر است باین اعتبار آنحضرت مصدوق ابیت کریم را بر اسامه فرمود آورده که کویا که فرمود و زید و پسر او اسامه فقال العباس پس گفت عباس یا رسول الله جللت عمتی اخوهم که او بنده می نمود و را احوال بیت خود یعنی اگر بعد ازین بر سریم مرا خرابی گفت قال ان عتیبا یبغی فالتی گفت آن حضرت بدرستی علی سبقت کرده است ترا بهجت اسلام عباس رضی الله عنه بعد از واقعه بدر است و بعضی می گویند عباس هم در مکه مسلمان بود و لیکن از مشرکان می پوشیده و با وجود بهجت بعد از آن که پوشیده نموده که اگر تعدد وجه منظور و ملحوظ نباشد تقدم اسامه بر علی در اجابت مشیقل می شود فافهم و بالله التوفیق پس البته درین مقام تعدد و اعتبار وجه و حیثیات معتبر است رواه النعمانی و ذکر ان عم الی جل صنوابه فی کتاب التکوین و ذکر کرده شد این حدیث که در مناقب عباس رضی الله عنه واقع است در کتاب زکوة و این جاد و صمن حدیث عبد المطلب بن ربیع مذکور شد الفصل الثالث عن عقبه بضم عین و سکون قاف این عبارت صحابی است از اولاد و نوفل بن عبد مناف اسلام آورده و زفتح قال گفت صلی ابوبکی العصر که دارد ابوبکر صدیق نماز دیگر را ثم خرج جیشی و معه علی سیرت و آمد ابوبکر در حالی که راه می رود و با وی علی بود رضی الله عنهما فرای الحسن بلعب الصبیهان پس دید ابوبکر حسن را که بازی می کند با کودکان فخله علی عانقه پس دید ابوبکر حسن را بر دوش خود و قال بانی شبیه بالنبی صلی الله علیه و آله و سلم لیکن شبیهها بعلی و گفت ابوبکر بطریق طیب می گوید می خورم بر پدر خود حسن مانند پیغمبر نیست مانند بعلی و علی یخجلت و علی حنده می کرد و رواه البخاری و عن انس قال انی عبید الله بن زیاد بر اس الحسین گفت انس آورده شد نزد عبید الله بن زیاد که قاتل حضرت امام حسین و سردار لشکر یزیدیان بود سر مبارک امام حسین را فجعل فی طست فجعل ینکث پس گردانیده شد سر شریف در طشت پس کشت آن پیشه که می کاود سر مبارک را و با بچه بکشد که در دست او بود و قال فی حنسه شیئا و گفت در حسن امام حسین چیزی یعنی گفت

فالتی احببه فالتی عایشه را کویا عایشه را رضی الله عنها خوش نیاید این فعل از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فال یا عائشة احببه فالتی احببه گفت ای عایشه دوست دار اسامه را زیرا که من دوست میدارم او را یعنی اگر تو بالطبع او را دوست نمی داری ازین جهت که من دوست میدارم دوست دار که محبوب محبوب محبوب هست و در حقیقت محال محبت آنست که از محبوب بر متعلقان می توان زد و سرایت نماید هر کس و هر چیزی که باشد از یار و دیار و می و من مذ هب حب التی یار و لاهلها و للناس مما یعشفون مذ ا هب : رواه النعمانی و عن اسلمة قال کنت جالسا اذ جاء علی و العباس یستاذنان روایت است از اسامه که گفت بودم من نشسته یعنی در ملازمت آنحضرت ناگاه آمد علی و عباس رضی الله عنهما در حالی که طلب اذن میدادند که در آید بر آن حضرت ففلا لاسامه استاذان لنا علی رسول الله پس گفتند علی و عباس مرا طلب اذن کن برای ما بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خبر کن فقلت پس کتم من با رسول الله علی و العباس یستاذنان علی و عباس را می طلبند که در آید فقال اندر می ملجاء و بهما پس گفت آن حضرت یار و می یابی و می فهمی تو که چه چیز آورده است ایشان را و بچه کار آورده اند قلت لا کتم نمی دانم و نمی دانم قال لکنی اذکری گفت آن حضرت لیکن من در می یابم که چه تقریب آمده اند ایدن لهما اذن ده مرا ایشان را که بیایند پس اذن دادم فدخلوا پس در آمدند فقالا پس گفتند علی و عباس یا رسول الله جئناک نسألك ای اهلک احب الیک آمده ایم تر که بر سریم تر که ام کس از اهل بیت تو محبوب تر است بسوی تو قال فاطمة بنت محمد گفت آن حضرت محبوب ترین اهل بیت من نزد من فاطمه و خنصر محمد است و درین وصف تعظیم و تعظیمشان فاطمه زهرا و بیان علت حکم است فالاما جئناک نسألك عن اهلک من النساء گفتند نیاده ایم که تر که بر سریم تر از اهل اهل بیت تو از زنان لفظ من النساء در مصابیح مذکور است و در جرای الاصول و جامع ترمذی نیست قال گفت آن حضرت احب اهل الی من فذا نعم الله علیه و آله و سلم و احسان کرده ایم بروی با عتاق و تقبی اناس کسایت اسامه بن زید پوشیده نموده است خدا می بداند که راست بروی و انعمت علیه و انعام و احسان کرده ایم بروی با عتاق و تقبی اناس کسایت اسامه بن زید پوشیده نموده است که انعام حق جل و علاه انعام آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در قرآن نسبت برید که پدر اسامه است مذکور است و لیکن انعام بر پدر مستلزم انعام بر پسر است باین اعتبار آنحضرت مصدوق ابیت کریم را بر اسامه فرمود آورده که کویا که فرمود و زید و پسر او اسامه فقال العباس پس گفت عباس یا رسول الله جللت عمتی اخوهم که او بنده می نمود و را احوال بیت خود یعنی اگر بعد ازین بر سریم مرا خرابی گفت قال ان عتیبا یبغی فالتی گفت آن حضرت بدرستی علی سبقت کرده است ترا بهجت اسلام عباس رضی الله عنه بعد از واقعه بدر است و بعضی می گویند عباس هم در مکه مسلمان بود و لیکن از مشرکان می پوشیده و با وجود بهجت بعد از آن که پوشیده نموده که اگر تعدد وجه منظور و ملحوظ نباشد تقدم اسامه بر علی در اجابت مشیقل می شود فافهم و بالله التوفیق پس البته درین مقام تعدد و اعتبار وجه و حیثیات معتبر است رواه النعمانی و ذکر ان عم الی جل صنوابه فی کتاب التکوین و ذکر کرده شد این حدیث که در مناقب عباس رضی الله عنه واقع است در کتاب زکوة و این جاد و صمن حدیث عبد المطلب بن ربیع مذکور شد الفصل الثالث عن عقبه بضم عین و سکون قاف این عبارت صحابی است از اولاد و نوفل بن عبد مناف اسلام آورده و زفتح قال گفت صلی ابوبکی العصر که دارد ابوبکر صدیق نماز دیگر را ثم خرج جیشی و معه علی سیرت و آمد ابوبکر در حالی که راه می رود و با وی علی بود رضی الله عنهما فرای الحسن بلعب الصبیهان پس دید ابوبکر حسن را که بازی می کند با کودکان فخله علی عانقه پس دید ابوبکر حسن را بر دوش خود و قال بانی شبیه بالنبی صلی الله علیه و آله و سلم لیکن شبیهها بعلی و گفت ابوبکر بطریق طیب می گوید می خورم بر پدر خود حسن مانند پیغمبر نیست مانند بعلی و علی یخجلت و علی حنده می کرد و رواه البخاری و عن انس قال انی عبید الله بن زیاد بر اس الحسین گفت انس آورده شد نزد عبید الله بن زیاد که قاتل حضرت امام حسین و سردار لشکر یزیدیان بود سر مبارک امام حسین را فجعل فی طست فجعل ینکث پس گردانیده شد سر شریف در طشت پس کشت آن پیشه که می کاود سر مبارک را و با بچه بکشد که در دست او بود و قال فی حنسه شیئا و گفت در حسن امام حسین چیزی یعنی گفت

گفت بطریق انکار و ابهام که حسین چندان حسن نداشت و از روایت ترمذی ظاهر می شود که مدح کرد و مبالغه نمود در حسن و جمال وی اما بطریق استهزا و سخریت و تہج و سرور که حاصل شد آن بد بخت را بقتل وی رضی الله عنه قال انش فطلت واللہ انہ کان ایشبہم بپرسول الله گفت انس پس کفتم من نجد اسوئکند بدستی وی بود مشابہ ترین مردم به پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و کان منضوبا بالوسیعة و بود سر مبارک وی رنگ کرده شده بود سہ کہ نام کیا ہی است کہ بآن سیاہ می کنند موی را و سہ بفتح و او است و ضم آن خطاست و سکون سین ذفتح آن و کسر نین افصح است در لغت حجاز رواہ البخاری و فی رواية الترمذی این چنین آمده است کہ قال گفت انس کنٹ چند ما بن ذیلاد و بودم من نزد ابن زیاد و فجبی بر اس الحسین پس آورده شد سر مبارک حضرت امام حسین رضی الله عنه فجعل یضوب بقضیب انفہ پس کشت ابن زیاد و مردی که میزند بش خنجر که در دست او بود و برین امام حسین رضی الله عنه و یقول ما وایت مثل هذا جینا و می گوید ندیده ام مثل این در حسن فطلت اما انہ کان ایشبہم بپرسول الله پس کفتم من آکاه باش بدستی وی بود مشابہ ترین مردم به پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و قال و گفته است ترمذی هذا حدیث صحیح حسین بن علی و عن ام الفضل بنت الحارث و النضر بن عباس است و فضل رضی الله عنه نیز پیراوست بزرگتر از عبد الله بن عباس کینت کرده شد بنام وی و وی خواہر نبوت است کہ از ازواج مطہرات انہا دخلت علی رسول الله روایت می کنند ام الفضل کہ وی در آمد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فالت پسر گفت بان رسول الله انی وایت چلا منکرا بدستی که من دیدہ ام خوابی بر الیئکة امشب علم نعم جاء مہل خواب کہ دیدہ شود قال و ما هو گفت آن حضرت و چیست آن خواب قالت گفت ام الفضل انہ شدید بدستی آن خواب سخت است می یارم کففت قال باز گفت آن حضرت و ما هو قالت وایت کا قطعة من جیدک قطع گفت ام الفضل کویا پاره از تن تو بریده شده است و وضعت فی حجری و نہادہ شد در کنار من فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وایت خیر ایدی تو ای ام الفضل خواب نیک را تلذ فاطمة انشاء الله غلامی را زید فاطمہ اگر خواستہ است خدا پسر می را یکون فی حجری می باشد آن پسر در کنار تو یعنی می نهند او را در کنار تو بہ جنت خویشیها و قراتیها کہ در میان است تا تربیت آن پسر تو کنی تو فولدت فاطمة الحسین پس زائید فاطمہ حسین را فکان فی حجری پس بود حسین در کنار من کما قال رسول الله خیرا کفتمہ بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فدخلت یوما علی رسول الله پس در آمدم روزی بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فوضعت فی حجری پس نہادم در کنار آن حضرت و در بعضی نسخ فی حجری نہادم در کنار خود و ثم کانت منی التفافہ پسر شد از من بگریختی بجائی فاذا جینا رسول الله پس نگاه هر دو چشم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم تفر بفان التامع میریزند اشکها را قالت گفت ام الفضل فقلت یا بنی الله یا بنی الله واتی پس کفتم ای پیغمبر خدا پروردگار من فدای تو باد ما لک چه شد ترا کہ اشک میریزی قال انانی خبیثی گفت آنحضرت آدم را جبرئیل علیه السلام فاجبر فی ان امی بیت فقتل بنی هذا پس خبر داد جبرئیل مرا کہ امست من نزدیک است کہ بکشد این پسر مرا فقلت هذا پس کفتم بطریق تعب و سہوا و این پسر را قال نعم گفت آری این پسر را و انانی بقیة من قیة چہلا و دادم را جبرئیل خاکی از خاک آن موضع سرخ ۴ و عن ابن عباس انہ قال وایت النبی صلی الله علیه وآله وسلم فیما یری النائم ذات یوم بنصف النہار گفت ابن عباس دیدم آن حضرت را و رآنچہ می بیند خواب بیندہ یک روزی درین روز اشعث اغبر زو لیدہ موی غبار اودہ بید و فاذ ورة فیہا دم و در دست آن حضرت شیشہ است کہ در دمی خون است فقلت بائی انت و اتی لہما پس کفتم پدر و مادر من فدای تو باد چیست این حال این شیشہ قال هذا دم الحسین و اصحابہ گفت آن حضرت این خون حسین و یاران او است و لہم ازل النقطہ منذ الیوم و ہیشام کہ می بینم آنرا تا امروز فاحصی ذالک الوقت ابن عباس گفت پس یاد میدارم و می شنم رَم آن وقت را فقلت قل ذالک الوقت پس می یارم کہ کشته شد حسین در آن وقت رواہ ابی بقیہ فی دلائل النبوة روایت کرده است این دو حدیث را بہی و رواہ النبوة و اجماع الجہل و روایت کرده است احمد حدیث اخیر را و عنہ قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اجبوا الله ان یغفر لکم من ذنوبکم و ہم از ابن عباس است کہ گفت گفت آن حضرت دوست داری خدا را از جنت چیزی کہ خورش میبدد و پرورش می کند شمار از نعمت و در بعضی نسخ من نعمہ یعنی از نعمتای خود فاجبونی لجماع الله پس دوست داری خدا را از جنت دوستی خدا یعنی از جنت دوست داشتن شما خدا را یا از جنت دوست داشتن خدا را و اجبوا اهل بیتی لجمی و دوست داری اهل بیت مرا از جنت دوستی من بہر دو معنی و ظاهر آنست کہ مراد اول باشد رواہ الترمذی و عن ابی ذر قال و هو لخذ بباب الکعبۃ یمسح النبی رواقیست از بزرگ وی گفت و حال آنکہ وی کزید نہت و رکعبہ را شنیدم پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم یقول الا ان مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینۃ نوح می گفت آنحضرت آگاہ باشید کہ حال عجیب و داستان عجیبی من در میان شما مثل کشتی نوح است من و کما انما کسک سوار کشتی نوح را ستکار شد و من تخلف عنہا اهلک و کسک بر ماند و او نشد آنرا کاشد رواہ احمد باب مناقب النبی صلی الله علیه وآله وسلم و من اقصی من بکانت لک من النعمت علی تہذیہ و لک سلم در وقتی نبودند و در وقت دیگر یاد و در وقتی دیگر ازین در جامع الاصول آورده است کہ علما اختلاف دارند

باب مناقب اهل بیت النبی صلی الله علیه وآله وسلم





و فریاد کردن و رنج کشیدن در بناء خانه که بناء خانه بی فریاد و رنج کشیدن نمی باشد و آنجا همین طور طیار است و گفته اند که این خبری است که در بعضی  
 عنها تحت سلام آورد بطوع و رغبت بی رفع صوت و منازعت نقب منقون علیه و عن عائشة رضی الله عنها قالت ما خرجت بكسر عين معجری  
 احد من نساء النبی صلی الله علیه و آله و سلم ما خرجت علی خدیجة کت عابسه کمن غیرت کمره ام و رشک بنده ام بر هیچی از زبان پیغمبر آن چنانکه غوغا  
 بر دوام برخیزد و ما و اینها و من ندیده ام خدیجه را و لکن کان یکی ذکرها و لکن بود آنحضرت که بسیار می کرد یا خدیجه را و بها ذبح الشاة و بنا که هیچ می کرد  
 کوسفند فریاد می قطعها بنسبه اعضا پست باره یاره می کرد کوسفند راعضو عضو قطع یاره پاره کردن و عضو ضم و کسر اندام ثم بیعتها فی صدائون  
 خدیجة پست می فرستاد آنحضرت آن کوسفند را با اعضا در زانی که دوستان خدیجه بودند و بما ظلمه و کان لم تکن فی الدنیا امراه الا خدیجة بسبب  
 که می گفتم من مرا آنحضرت را کویا نبود در دنیا هیچ زنی موصوف بصفات حمیده مگر خدیجه فیقول انها کانت و کانت پس می گفت آنحضرت در مدح و تعریف  
 خدیجه که خدیجه بود چنین و بود چنین و چنین بطریق ابهام می گفت بجهت مبالغه و اشارت بآنکه بیان صفات و می از خود داند از بهیرونست و می فرمود  
 و کان لی منها ولد و بود و مرا از خدیجه اولاد همه اولاد آنحضرت از خدیجه است رضی الله عنها الا ابراهیم از ماریه و کدام اولاد فاضله و کامله از فاطمه  
 نساء العالمین مادر حسن و حسین سلام الله علیهم اجمعین بود و در اینجا تقریر است بعائشه که از وی هیچ ولد نشده و اشارت است که اخض و اغض  
 نسا و فواید آن اولاد است منفق علیه و عن ابی سلمه ابو سلمه نام صحابی مشهور است زوج ام سلمه و هم نام پسر عبد الرحمن بن عوف است تابعی کرام  
 ببل القدر را وی عابسه است و اینجا همین مراد است ان عائشة قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند ابو سلمه که عائشه گفت گفت آنحضرت  
 با عائش هذاجب ثبل یقرک التیسلام ای عائشه این جبرئیل است میخواند ترا سلام یعنی میرساند بتو سلام عائش بخند تا و این را در اصطلاح نحو ترجم می گویند  
 که از آخر نماز می حرف می کند و یقرک بضم یا از اقرع بمعنی خوانانیدن و چون بعد از سلام رسیدن جواب سلام می گویند کویا سلام خواندن بر کسی  
 سلام خوانانیدن است و از این جهت می گویند که فلانی سلام میخواند ترا و اگر گویند یقر علیک التسلام بفتح یا یعنی میخواند بر تو سلام و بسبب دیدن سلام  
 چنانکه در حدیث خدیجه که شدت این سخن مکرر گفته شده است فذکر قالت گفت عائشه یعنی در جواب سلام جبرئیل و علیه التیسلام و رجه الله و بر جبرئیل سلام  
 در حمت خدا قالت و هو بی مالم ای و گفت عائشه و آن حضرت میدید چیزی را که نمی بینم من و آن شخص جبرئیل است که آنحضرت بسبب و عائشه نمی بیند  
 علیه و عن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان یلیک فی المنام ثلاث لیل گفت عائشه مرا آنحضرت نموده شده تو مراد خوا  
 سه شب عجیبی بک التیسلام فی من حی می آورد ترا یعنی صورت و مثال ترا در قطعه از جامه لغزینی جید و سوره سرقه به مهر و فاف لغزینی شمه تحریر سفید ساطع  
 سرب سوره و در حدیث دیگر آمده است که گفت عائشه فرو آورد بر جبرئیل صورت مراد کف دست آنحضرت وجه توفیق میان دو روایت آنست که صورت و جزیر  
 و حریر در کف دست و تواند که و بار نزول کرده باشد یکبار در کف دست و بار دیگر در قطعه حریر فقال لی هذه امی انک پس گفت فرشته برای من این زن است  
 فکشف عن وجهک الثوب پس برداشتم از روی صورت تو جامه فاذا انت هی پس ناگاه تو اکنون آن صورتی که دیده بودم یا کشف کردم جامه را از روی  
 تو و زو مشاهد تو پس ناگاه تو آن صورتی که دیده بودم هر دو معنی گفته اند فافهم فقلت ان یکن هذا من عند الله یحضه پس گفتم اگر هست این خواب دیدن  
 از پیش خدا و در گذراندن خدا تعالی این را یعنی می سازد این همه اگر گفته شود که شک در بودن این نزد خدا چه معنی دارد و نوم انبیاء و می است خصوصاً سید الانبیا  
 صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین جوابش آن گفته اند که اگر این واقع نام پیش از نبوت بود فلا اشکال اگر بعد از نبوت باشد پس مراد اینجا شک نیست  
 بلکه برای تقریر و وقوع و تحقیق است و این کلام را کسی می گوید که بتحقیق ثابت است امر بروی چنانکه سلطان میکوی اگر من سلطانم بین که چه کنم ترا اگر گویند آمدن فرشته  
 منافعی است بودن این پیش از نبوت جوابش آنکه رویت ملک مخصوص به نبی نیست خصوصاً در خواب آنچه مخصوص است آوردن او است و می را از خدا و بعضی گفته اند  
 که اصل این روایت است و لیکن شک در تعبیر است که مراد همین ظاهر باشد یا چیزی دیگر باشد خلاف ظاهر یا مراد نه وجه در دنیا است یا در آخرت قد متفق  
 علیه و عن عائشة قالت ان الناس کافوا یخرون بهدایا هم یوم عائشه و هم از عائشه است که مردم بودند که قصد می کردند بهدیه های خود در روز نوبت من  
 یعنی پیشکشها را که میخواستند برای آنحضرت بیاورند نگاه میداشتند تا روزی که نوبت عائشه باشد بخدمت میرسد و تحری به تشدید بمعنی قصد و کوشش و طلب  
 آید چنانکه تحوی قبله و تحوی ایله القدر می گویند یعنی طلب آنچه مراد است و اولی است و احرى یبنخون بکالت مرضاة رسول الله طلب می کردند بان تحری  
 رضای پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم رضات بفتح میم و سکون را مصدر است بمعنی رضا و قالت ان کفشاء رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم کن چنین گفت عائشه که زمان آن حضرت بودند و کرده و فحزب فیه بسبب کرده بود که عائشه  
 و صفیة و حفصة و بیودة بود و عائشه سردار اینها بود از جهت محبت رسول خدا و می و حفصة موافق و موافق یکدیگر بودند چنانکه بکر و عمر  
 متفق و متحر بودند و الحوب الا حرام سلمه و سائر نساء رسول الله و کرده دیگر ام سلمه و باقی زنان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سردار ایشان

ام سلمه بود و تکلم خوب ام سلمه پس سخن کرد و در او ام سلمه فغان لها پس گفتند مرام سلمه را کلی رسول الله سخن کن و بگو پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم  
یکم الناس فبقول سخن کند مردم پس می گوید من اودان بهدی الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فلهما الیه حبث کان کسیکه خواهد که  
به فرستد بسوی آن حضرت پس باید که بدید فرستد هر جا که باشد چه در خانه عایشه چه در خانه ثخیری و تخصیص نکند بجای عایشه فکلنه پس کلام کرده ام سلمه را بخت  
درین باب فقال لها لا تؤذینی فی عایشة پس گفت آنحضرت مرام سلمه را از ارکان مراد باب عایشه و از جهت عایشه فان الوحی لم یانفی و انافی ثوب  
امراة الا عایشة زیرا که بدستی وحی نمی آید مرا و حال آنکه در جمیع جاها خواب هیچ زنی با شرم جز عایشه فالت انوب الی الله من اذالته گفت ام سلمه توبه میکنم بسوی  
خدا از آزار تو یا رسول الله خدا من دعوی فاطمه را در یسین الی رسول الله پسترا این زنان که حزب ام سلمه اند خوانند فاطمه را پس فرستادند بسوی پیغمبر  
صلی الله علیه و آله و سلم فکلنه پس کلام کرد فاطمه رض آنحضرت را فقال لا بدیة الا تجیبین ما احب پس گفت آن حضرت ای و تترک من آیات و سنت  
میداری تو چیزی را که دوست میدارم من فالت بلی گفت فاطمه بلی دوست میدارم چیزی را که دوست میداری تو فال فاجبی هذه گفت آنحضرت  
پس اگر دوست میداری چیزی را که دوست میدارم من دوست دار این زن را یعنی عایشه را و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم امر بخزده بود کسیرا که در روز  
عایشه بیارد و حق آن ساء بان تعلق بخزده بود اگر کسی بطور خود بیاید منع برای چه کند منع علیها و ذکر حدیث انس و ذکر کرده شد حدیث انس که در اول  
وی این است فضل عایشة علی النساء فی باب بدل الخلق بروایة ابی موسی اشعری رض ع الفصل الثاني عن  
السنن النبوی صلی الله علیه و آله و سلم قال حبسک من شاء العالمین می بندد چنان که خواهد عالمین و فاطمة بنت محمد و آسیة ام  
فرعون روایت است از انس که آن حضرت گفت بس است ترا از زمان جانیان شناختن مناقب و فضایل این چهار زن که از غیر خود فاضل اند و ذکر عایشه  
درین حدیث بخزده و از جهت گفتا کردن بدکردی در احادیث دیگر کما قالو آسیة بتقدیم همه بر سین است و خطاب بانس است یا عام و واه النبی منی و عین  
عایشة ان حبسک بصل بصر و نهانی جوفه جی برخصی الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت است از عایشه که جبرئیل آورد و صورت او را  
در پاره جامه ابریشمی بنر بسوی آنحضرت از اینجا معلوم می شود که سرقه مخصوص جبرئیل است یا قضیه متعد است یا اشتباه را وی است و الله اعلم فقال هذا  
فی الدنيا والاخرة پس گفت جبرئیل این را بوجه شست در دنیا و آخرت و در اینجا بشارت است عایشه را بر بهشت و همه از او مطلع و بهشتی اند چنانکه از اتمام  
معلوم می کرد و بشارت مخصوص بعثه نیست چنانکه تحقیق یافته است و واه النبی منی ۳ و عن انس قال بلغ صفیة ان جفصة فالت لها بک  
گفت انس که رسید صفیه را که جفصة گفت مراد او را دختر یهودی بود و صفیه دختر جی بن خطاب بنظم جاء ممل و فتح تحتانیة اولی و تشدید ثانیة فبکک پس بخت  
صفیه فدخل علیها النبی پس آمد بر صفیه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و هی تبکی و حال آنکه وی می گریه فقال ما بیک بکک پس گفت آنحضرت چه چیز  
می گریاند ترا و چه می گری فالت پس گفت صفیه فالت لی جفصة انی ابنة یهودی گفت مرا جفصة که من دختر یهودی ام فقال النبی صلی الله علیه و  
آله و سلم فالت لابن النبی پس گفت آنحضرت بدستی تو هر آینه دختر پیغمبری و ان عملت لبنی و بدستی عم تو پیغمبر است بخت آنجی بن خطاب پدر صفیه  
از اولاد فارون پیغمبر برادر موسی علیهما السلام بود و باین حساب پدر او پیغمبر باشد و عم او نیز پیغمبر بود و انک لحن بنی و بدستی تو ای صفیه پیغمبر  
و زوجه او می مراد ذات شریف خود داشته است صلی الله علیه و آله و سلم فهم فخر علیک پس در چه چیز و بسبب که ام فضیلت می نازد جفصة بر تو و بزر  
می کند بر تو مقصود دفع منقصت از صفیه است که وی جامع صفات فضل و کم است تفصیل وی بر دیگران پس نکویم که این صفات مخصوص بصفیه است  
بلکه تمامه ای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که قرشیه اند شریک اند درین صفات زیرا که دختران سهیل اند که برادر اسحق است و در تحت تصرف آنحضرت  
ثم قال بک گفت آنحضرت بک بعد از تسلیه صفیه اتقی الله یا جفصة پر بیز کن خدا را و برتر از وی ای جفصة که بک کنی با کسی و فخر کنی و عیب گیری بر کسی  
رواه النبی منی و النبی ۴ و عی امة ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دعا فاطمة عام الفقه روایت است از ام سلمه که آن حضرت  
خواند فاطمه را و هدیه نزد خود سال فتح که فلجها تھا پس را ز گفت بوی پنهانی فبکک پس بک بکست فاطمه ثم حدیثا ففصکک پسترا باز سخن گفت آنحضرت  
فاطمه را پس بخندید فاطمه فلما اتقی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سالها عان بکها و منکها پس چنانکه میک و فات یافت آن حضرت بر سبب فاطمه  
از گریستن او و او از خنده وی ثانیاً فالت اخبرنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انه یحوت فبکک پس گفت فاطمه خبر ده  
مرا آنحضرت که وی می میرد درین نزدیکی پس بگریتم من ثم اخبرنی انی سیدة نساء اهل الجنة پسترا خبر ده مرا که من چه بی  
زنان اهل بهشت ام سیم بنت عمران مکر مریم و خضر عمران فضیلتک پس بخندیدم مناسبت این حدیث باین  
باب ظاهر نیست مگر آنکه تلخیص باشد یا بجز و بدو شده است که مریم زوجه آنحضرت است و در بهشت کذا قال الطبری و واه النبی ۵  
الفصل الثالث عن ابی موسی قال ما اشکل علینا اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حدیث قط گفت



پس ناکه پیری تحقیق آمد تا آنکه نشست به پهلوی من فلت من هذا کفتم من پرسیدم از آن قوم کیست این قالوا ابو الدرداء گفتند این ابو الدرداء است صحابی مشهور جلیل القدر فقیه عالم حکیم زاهد از اصحاب صفه برادری داد آن حضرت میان او و میان سلمان فارسی فلت انی دجوت الله انی دجوت الله جبرلی جلیلیا صلیا فی سیرت لی کفتم ابو الدرداء را بد رستی من دعا کروم خدای تعالی را که میسر گرداند مرا همتش نیک پس میسر گردانید ترا برای من فقال من انت پس گفت ابو الدرداء کیستی تو و از کجائی فلت من اهل الکوفة کفتم از اهل کوفه ام قال اولیس چند کم ابن امجد گفت ابو الدرداء آیا نیست نزد شما ابن امجد یعنی عبداللہ بن مسعود صاحب النعلین والوسادة والمطهرة بکسریم وفتح آن صاحب نعلین و بالین و آبدست و آن آنحضرت که این شایع حواله او بود و باین خدمات و سعادات شب و روز مشرف و ممتاز بود پس بوجو این ملازمت نزد او علم باشد که طالب را مستغنی می گرداند از غیری و فیکم الذي اجاره الله من الشیطان علی لسان فلبه و در میان شماست آن کسی که امان داده است او را خدا از شیطان بر زبان پیغمبر خود یعنی عیسا و ایما را ابو الدرداء باین کس عمار بن یاسر را که آن حضرت او را طیب طیب می فرمود و بشارت بهشت داد و دعا کرد و او را در وقتی که عذاب می کردند او را مشرکان و می سوختند و کفایت سردشو و سلامت شوائی آتش بروی چنانکه بر اثر کیم خلیل الله کشتی و فرمود می کشند ترا ای عمار گروه باغبان می خوانی تو ایشان را بهشت و میخوانند ایشان با تش و این در معنی امان دادن از شیطان است که بر طریق هدی مستقیم می ماند و بوسه از راه نمی رود و اولیس فیکم صاحب السرا الذی لا یعلیه غیبه آیا نیست در میان شما صاحب سر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که نمی داند آن سر جز وی یعنی حذیفه را و باین صاحب سر حذیفه بن الیمان رضی است که او را صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می گفتند و بود نزد او علم مناققان و علامات نفاق که آن حضرت او را بران اطلاع داده و بدان مخصوص گردانیده بود و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه از کوفی پرسید که آیا هیچ می بینی ای حذیفه در میان ایشان نفاق چیزی گفت لا والله نمی بینم جز آنکه می گویند که بر سفره تو الوان طعام حاضر می شود و چون تحقیق کردند بر سر سفره بگو شکسته بود و زرد و سفید می نمود و او را الهیادی و این حدیث معلوم می شود که عالم را باید که اگر دیگری را فاضله از خود و اند طالب را حواله بوی و طالب نیز اگر در جای خود علم باید احتیاج سغرد و تعاب نفس ندارد و عن جابر بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان یث الجنة بیتا است از جابر که آن حضرت گفت نموده شد مرا بهشت فوایت امراه ابی طلحه پس دیدم زن ابو طلحه انصاری را که مادر انس بن مالک و کنیت او ام سلیم و در نام وی اختلاف است نخست در تحت مالک بن النضر بود پس زانید انس را و کشته شد مالک در حالت اشراک و مسلمان شدن ام سلیم ابو طلحه او را خوشنما کرد و با او آرام سلیم از آن او را با سلام دعوت کرد پس مسلمان شد ابو طلحه پس قبول کرده و گفت من ترا بر سلام تو خود را بر زنی دوام مهر من بین اسلام تست و نیز گفت آن حضرت و سمعت جیشة امانی و شنیدم او را پای را پیش خود فاذا بلال پس نگاه بلال است که پیش من بهشت می رود و خوشه بفتح هر دو خاء معجمه و سکون شین نجره و لا او از سلاح و هر چیز خشک که اجزای او بهم سایه مثل سلاح و نعل جامه و مثل این حدیث در شان بلال در باب التطوع نیز گذشته است و او ام سلیم را و عن سعد قال کما مع النبی صلی الله علیه و آله و سلم صیئة فخر روایت است از سعد بن ابی وقاص گفت بودیم با ما آن حضرت شش کس فقال المشرکون اطرد هؤلاء لا یجوزون حلینا پس گفتند مشرکان بران و دو کس اینها را از مجلس خود تا با تو حکایت کنیم و ایشان و لیری نگذرد در حرف و حکایت بر ما اطرد بضم همزه و را و سکون طافا گفت سعد و کنت انا و ابن مسعود و رجل من هذیل و رجل من لیسث اسمهما گفت سعد و ریان شش نفر که چکسان بودند و من و ابن مسعود و دیگر دی از قبیلہ ہذیل بضم ه و فتح ذال معجمه بلال و دو مرد دیگر که نام نمی بریم اینها را و گفته اند آن دو مرد و جاب عما و اینکه گفت نام نمی بریم اینها را از جهت صلی که در نام نبردن داشتند بهجت نسیان و اول ظاهر است از عبارت فوقع فی نفس رسول الله پس فاد در خاطر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ما شاء الله ان یقع چیز که خواست خدا که واقع شود یعنی خواست آنحضرت که براند اینها را و دو کس بهجت سہالت دلها می مشرکان بطبع کلاما بیارند فحدث ففیه پس حکایت کرد آن حضرت نفس خود را باندیشید فانزل الله فخلی پس و فمرسا و خدای تعالی این آیت را و لا تظن الذین یدعون و یقصد بالعدا و العشی بر بدن و وجه و مران آنکشتی را که میخوانند و ذکر می کنند پروردگار خود را صبح و شام می خوانند ذات پروردگار و رضای او را و امیسم و عن ابی موسی ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال له یا ابا موسی لقد اخطیت عنی ما انی امیر آل داود روایت است از ابی موسی اشعری که گفت آنحضرت مرا و را ای ابو موسی واده شده است ترا فرماری از فرامیر داود و فرما بجز آنکه زمره معنی سرود کردن مثل فی و وف و طنبور و مانند آن که نه بر زبان باشد و اینجامه آواز خوب است و لفظا لای تقم زیرا که آنکه مشهور است بحسن صوت داود و علیه السلام است نه آل داود و علیه السلام و بعضی گفته اند که آل این جامع یعنی شخص است و داود پیغمبر علیه السلام بغایت خوش آواز بود و وقتی که زبور را با و از خوش می خواند و جزا را از مجلس بر می خواست و ابو موسی الاشعری رضی الله عنه نیز در غایت خوش آوازی و خوش خوانی بود و در باب تلاوت حدیثی در خواندن وی رضی الله عنه فرآن را و کوشش نهادن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آن گذشته است ملفون علیه و و عن جناب بفتح خاء معجمه و تشدید موحد بن الاوث بفتح همزه و را و تشدید فو فایه قدیم



الاسلام است ایمان آوردن پیش از دخول در ارقم و عذاب کرده شد بر اسلامش پس صبر کرد و از مهاجرین اولین است حاضر شد بدو  
و بعد او را از مشاهد فال حاجی نافع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بنفنی وجهه الله تعالى فوضع اجوابا على الله كفت بجهت کرم ما با  
آن حضرت در حالی که طلب می کردیم ذات خدا و رضای او را پس واقع وثابت شد اجر و ثواب ما بر خدا و فضل و کرم وی تعالی فتنا من مضی لم یأکل  
من آجرو نشبأ پس بعضی از کسانی اندک گذشتند از عالم و بخوردند از اجر دور دنیا چیزی را و در فقر رفتند منهم مصعب بن  
جمیل از جمله ایشان مصعب بن جمیل سکون صاد و فتح عن مهلتين بن غیر بنصم عین و فتح ميم سكون تحتانی قتل يوم احد گشته شد روز احد فلم یجد له  
ما یکفن فيه پس یافته شد مر او را جامه که تکفین کرد و شود روی الاثره مکرمه بفتح لون و کسریم کلیسیاه و سفید بر مثال رنگ حیوان مشهور که  
او را پلنگ گویند و آنهم تمام نبود که از سر تا پا پوشیده شود فلما اذا غطينا راسیه خبث وجلاه پس بودیم با چون می پوشیدیم سر او را بر روی  
می آمد هر دو پای او و اذا غطينا رجلیه خرج واسه و چون می پوشیدیم هر دو پای او را بر روی می آمد روی فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه  
والله وسلم غطوا بها راسیه پوشید بان نمرة سر او را غطویق عن محبة وضمة مملعة مشدود و لجلوا علی رجلیه من الاذخی ذکر دانه بر هر دو پای  
لاؤخر بحجرة و سکون ذال مع کبابی مشهور است در که بوی خوش هم دارد و در احادیث ذکر آن بسیار است و در حدیث آمده است که روزی مصعب  
بن غیر نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آمد و بود بروی پوست تازه از کوسپند که بدان که خود وابسته بود پس آنحضرت فرمود نگاه کنید این شخص که روشن  
گردانیده است خدای تعالی دل او را بنور ایمان بین دیده ام در که پدر و مادر او می خوراندند او را بهترین طعام و شراب را و دیدم او بروی حله که بدست  
در هم ضریده بودند پس خواند او را صحبت خدا و رسول خدا یا آنچه می بینی و منا من ایغفل له ثمرة خاب بن الارث می گوید و بعضی از کسانی است که رسیدم  
او را میوه او فروخته بهای پس می چسبد آن ثمرة را کانت است از غنائم که دریافته آنرا کافی که در زمان فتوح بلاد بودند و یافته شده نصیب  
خود را از اجر دنیا نیز اول صبر کردند و در آخر شکر ورزیدند پس ثمرة مقصور بر اجر آنحضرت نیست بنوع رسیدن میوه باغبان رسیده و بهدب بجز دل  
و بصبر نیز روایت است نه ب میوه چیز منفی علیه ۱۰ و عن اخ فال جمع القرآن علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اربعة جمع  
کردند قرآن را یعنی یا و کر فیتد تمام قرآن را در زمان آنحضرت چهار کس ابی بن کعب و معاذ بن جبل و زید بن ثابت و ابو زید چهارم ابو زید  
النضاری است نام او سعد بن عمرو و بعضی گفته اند قبس بن السکن از اهل بدر است قبل لافس من ابو زید گفته شد مرا انس را کیست ابو زید قال احد  
عمومی گفت انس ابو زید یکی از اعیام منست و عمومه بنصم عین جمع هم چنانکه اسامی و اعلم کذا فی القاموس و مراد چهار از انصار اند بلکه از خزرج که قوم انس اند  
و انس این را در مقام افتخار گفته است در وقتی که اوس افتخار کردند به چهار کس از قوم خود بفضایل که از تو پرستی در شرح ذکر کرده ایم و اگر عام هم داریم در وی  
نیست بآن که خبر این چهار دیگر نیستند زیرا که مفهوم شد در اشغال این مقام معتبر نیست و تحقیق ثابت شده است خطب بسیاری از صحابه بمقام قرآن را و اما  
کلام درین مقام در اتقان سیوطی باید جست متفق علیه ۱۱ و عن جابر قال سمعت النبی صلی الله علیه وآله وسلم يقول اهتزل العرش لموت سعد  
بن معاذ سعد بن معاذ بن نعمان النضاری اشعری اوسی رضي الله عنه از اجله صحابه و اکابر ایشان است اسلام آورد و مدینه بردست مصعب بن عمیر و در  
وقتی که فرستاده بود او را آنحضرت پیش از قدم شریف خود بمدینه پس مسلمان شدند باسلام وی بنو عبد الاشهل و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم  
او را بسید الانصار خوانده حاضر شد بدو را واحد را قامت ماند با آنحضرت هر روز واحد و در فخذق در کل می تیری رسید و ابیتا خون وی تا بعد از ماهی وفات  
یافت و فرمود آنحضرت فرد آمدند بر موت وی نهادند هزار فرشته و فرمود جنبید عرش از جهت سعد بن معاذ و فی و ابتهر عرش الحجن لموت سعد بن  
معاذ منفق علیه ۱۲ که شرح اختلاف کرده اند در بیان معنی ابتهر از عرش و سبب آن بعضی گفته اند که ابتهر از عرش کنایت است از فرح و نشاط عرس  
بعدوم روح پاک وی حقیقا مجازا و صواب آنست که محمول بر حقیقت است زیرا که حق جل و علا در جهادات علم و تمیزها ده ست چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم  
در شان کوه احد فرموده که وی کو بی هست که دوست میدارد ما را و بعضی گفته اند که مراد فرج اهل عرش است که ملائکه اند و بعضی گفته جنبیدن عرش را علامت  
ساختن بر موت سعد یا این عبارت کنایت است از عظم شأن وفات وی چنانکه می گویند قیامت برخاست موت فلانی و کلام درین حدیث در اوایل کتاب  
فصل ثالث از باب اثبات عذاب القبر گذشته است ۱۳ و عن البراء قال اهدى رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم جلد حیوانی گفت برابر عزاب  
که از مشاییر محابه است که پیشکش فرستاده شد برای آنحضرت جنت جاؤه افروشی ظاهر یکی از لوکث اعاجم آنرا فرستاده بود و فصل اصحابه عجسوها و تنجون  
من لبنها پس کشید یاران آنحضرت که مساس می کردند بدست می سودند آن حله را و شکفت می گردند از نرمی آن و در روایتی آمده است که می گفتند فرمود  
شده است بروی از آسمان از جهت غایت تعب و نادیدن مانند آن فقال افجبون من لبهن هذه پس گفت آنحضرت آیا عجب دارید شما از نرمی این حله  
لماذا بل سعد بن معاذ فی الجنة خمر منها والبن هرايه مندلهای سعد بن معاذ در بهشت بهتر است از نان و نرم تر است و منديل بکسریم و فتح آن

و بر وزن مبرج جامه که پاک کرده شود و نایده شود بدان دست و اصل آن از مدال است به معنی چرخ و در ذکر مندیله نه جامه ای دیگر مباحست  
 کلامی منفق علیه ۱۳ و عن ام سیلم بن عیینه ما در انس که او را در صفر سن در خدمت آن حضرت گذاشته بود و آنها فالت روایت می کند  
 و می گفت یا رسول الله انس خادمك انش خدمت كارت است ادع الله له و ما کن مراد را یعنی از برکات دنیا که ثواب آخرت بصورت ایمان  
 و برکت صحبت و خدمت تو حاصل شد فی سبیل الله گفت آن حضرت اللهم اکثر ماله و ولده خداوند بسیار کرد آن مال او را و فرزند آن او را  
 و بارش را و فیما اخطیته و برکت و افزونی ده معا و را در چیزی که داده تو او را از نعمتها خود قال ایضاً فوالله ان مالی لکم کثیر گفت انس  
 پس بخدا مال من بسیار است و آورده اند که نخستان وی در سال دو بار بر می داد و آن ولدی و ولد ولدی و برستی فرزندان من و فرزندان  
 فرزندان من لیتجدون علی نحو المائة الیوم بر آینه می آید و ایشان بر مانند صد امر و زبانی امروز که این حکایت می کنم حد و باین مقدار رسید بعد از  
 آن زیاده هم شنبه باشد پس منافی نشود با آنچه در روایتی دیگر آمده است که گفت روزی کرده شده ام من از صلب من و رای اولاد و اولاد و یکصد  
 و بیست و پنج همه ذکر کرده و دختر گفته است دختر او که دفن کرد ام از اولاد صلبی وی نزدیک بصد و ازینجا معلوم می شود که اموال او لا و از نعم الهی اند  
 اگر موجب غفلت از ذکر حق و باعث بر معصیت نشوند منفق علیه ۱۴ و عن سعد بن ابی وقاص قال ما سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
 یقول لا یجد عیسی علی الارض انتم من اهل الجنة گفت نشنیدم من آن حضرت را که می گفت می رسد یکی را که میرود بر زمین که وی اهل بهشت است بالقطع  
 الا لعبد الله بن مسیلم مکرر عبد الله بن سلام را که از اکابر یهود و علمای ایشان و از اولاد یوسف علیه السلام بود و در همان روزی که حضرت به مدینه  
 قدم آورد سلام آورد و مناقب او بسیار است و این جا لازم نمی آید که بشارت بخت مخصوص بوی باشد غایت آنکه سعد نشنیده باشد و از آن خود نیز  
 باشد یا از خود نگفت از جهت کرامت تزکیه نفس یا این سخن از سعد بن ابی وقاص پیش از بشارت دیگران باشد یا بعد از موت مبشرین باشد مویدین  
 است آنچه آمده است در روایت و در قطعی ما سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول فی الناس من اهل الجنة منفق علیه ۱۵ و عن قیس بن عیسی  
 بن عمر بن الخطاب با از طبقه اولی از تابعین بصورت ثقة است و از خیار صالحین است و ذکر کرده است او را این جهان که در کتاب ثقات و متقی متابعین  
 بود و قتل کرد او را و حمله بر روایت می کند از عمر و علی و ابی بن کعب و عبد الله بن سلام روایت کرده از وی حسن بصری و غیره و می قیل الحدیث است  
 قال کنت جالسا فی مسجد المدینه گفت قیس بودم من نشسته در مسجد مدینه فلما دخل رجل علی وجهه اثول المشوع پس در آمد مردی که بر روی وی نشان  
 طاعت و حضور بود و خشوع فروتنی کردن چشم فرو خا می اندید ففلاوا هذا رجل من اهل الجنة پس گفتند حاضران این مردی است از اهل بهشت فصلی و کبیرین  
 بنحو فهمنا پس گذارد و در رکعت که سبکی کرد و دوران و در رکعت ششم بیرون آمد و تبعند و پیروی کردم او را و در دنبال او رفتم فقلت انک حبس خلک  
 المسجد پس گفت بد رستی تو تنگامی که در آمدی مسجد را ففلاوا هذا رجل من اهل الجنة گفتند مردم این مردی است از اهل بهشت قال والله ما ینبغی لاجد  
 ان یقول ما لا یعلم گفت آن مرد بخدا سگوندنی باید و نمی سرزد می پیکر که گوید چیزی را که نمی داند ظاهر آنست که مراد تصدیق ایشان است و آنچه گفتند  
 یعنی چون ایشان می گویند البته علی باین دهنه باشند و من نیز چیزی از آن میدانم آن جواب است که بیان کرد و ایشان آن را شنیده باشند یا بطریق  
 دیگر علم بدان حاصل کرده و وی حدیث سعد را شنیده و ایشان شنیده اند یا این کرامت شنا و فتح خود است و مقصود آن است که من این خواب دیده ام  
 و ازین جا خود یقین نمی توان کرد بدان کذا ذکر و اما لیکن پوشیده نماند بعد از آن که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده باشد که انش علی الاسلام  
 الخوف و یخجل شک و تردید نیست پس این بطریق تواضع و همف نفس باشد و بعضی گفته اند که اذی آنست که گفته شود که آن قوم که خبر دادند بطریق استدلال  
 و اجتهاد و اندر سماع خبر از آن حضرت و این در مشیت خداست و این سخن خالی از بعدی نیست زیرا که ظاهر آنست که ایشان سماع حدیث سعد بن ابی وقاص گفته  
 باشند بر فاجد ثلثه خاله پس نزد یکست که خبر کنم ترا که بخت چیست این گفتن ایشان و ایت و و با علی عهد و سیول الله دیدم من خودی در زمان پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و آله و سلم فی حصنها علیه پس خواندم و عرض کردم انما رابر آن حضرت و ایت کافی فی و وضه و دیدم من کویا در مغراری ام ذکر من مسجدها فی  
 ذکر کردن مراد از فرائض آن روضه و سبزی و مطهرها بسکون سین چو دم من جدید در میان آن روضه تنوینی است از این ایه غلظ فی الارض و احلاه فی الیمینا که باین  
 آن عمود در زمین است و بالای او در آسمان فی احلاه عوده در بالای آن عمود کوشه ایست عود و بعضی در اصل مقبض و کوزه و استعمال کرده می شود و در هر چه استوار کرد و پیوسته  
 بآن چیزی و اعما و کرده شود و باین ایجا مراد این معنی است فطیل فی ان فیه پس گفته شد مرابا لابر آن عمود را یا با بای سکت است فقلت لا استطیع پس گفت  
 من نمی توانم بالابر آفغانانی منصف پس گفت مراد من منصف بحجریم و فتح نیز گفته اند و فتح صادمه فادام و چاکر فرغ ثیابی من خلفی پس بر دوش نهادم  
 جامه ای مرا از پس من فوقیت پس بالابر آمدم حتی کنت فی احلاه تا آنکه شدم من در بالای آن عمود فاجد ث بالمر فیه پس گرفتم من عوده و دست زدم  
 بدان فطیل ایستقامت پس گفته شد چنگ و در زن باین عوده و محکم گیر آنرا فایسته بقتل پس میار شدم من و احتیاجا لغتی بدی و حال آنکه بدستی





نکته اینجاست که از آنچه بحضرت خبر رسانیده اند و اما اناس مناحد ثقه اسنا نفهم و اما مردمان از ما که نواست سنهای ایشان و جوانانند فالوا  
 گفتند این سخن که بفرموده رسول الله بیا مژده خدای تعالی مرغی بخدا را صلی الله علیه و آله و سلم بچلی فریشتا و بدیع الانصار می دهد مرتین  
 و میگرداند انصار را و میبوفنا قنطلمن و ما نفهم و شمشیرهای مای یکد از خونهای ایشان فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله  
 و سلم انی اچلی رجلا لاجد بشی عید بکفر بدستی که من بچو هم مردان را که نور زمان اند بکفر انالهم انظار الفت می کنم ایشان را تا ایمان ایشان بباداد  
 دنیا باقی ماند تا لایف ساز و اری دادن و و چیز را با هم و تالیف ساز و از یافتن کسی را بر چیزی و تسمیه بولفه القلوب ازینجا است اما نوضون ان بذهب  
 الناس بالاموال آیا راضی نیستید شما ای انصار که ببرد مردم مالها را یعنی نجایهای خود و ترجیون الی و جالکم رسول الله و باز کردید شما بسوختن  
 باهای شب بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فالوا بلی گفتند اگر می بای رسول الله فد رضینا به تحقیق راضی شدیم ما منفق علیه ۲۳ و علی بی  
 هر چه قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لولا الهی لکن امرأ من الانضار اگر نمی بود هجرت هر آینه می بودم من مردی از انصار  
 یعنی اگر نمی بود شرف هجرت و فضیلت آن هر آینه انتاب می کردم من با انصار و دیار ایشان و انتقال می کردم از اسم مهاجرین با اسم انصار و  
 درین جایان اکرام انصار و فضل نسبت نصرت است و با وجود درین اشارت است با فضیلت هجرت و جلالت بر تبه مهاجرین زیرا که ایشان که میشتند  
 اوطان را و ترک دادند اهل و اولاد را به محبت خدا و رسول دی و نصرت و ایثار فضیلت کامله است لیکن ساکنند در اوطان خود و قبیله و قرابت خویش  
 بعد از هجرت فضیلت نصرت راست و بعد از مهاجرین انصار را و بعضی گفته اند که مراد است که من ممتاز نیستم از انصار مگر بفضیلت هجرت و اگر هجرت نمی بود  
 یکی از ایشان می بودم و مساوی شل ایشان می بودم در مرتبه و درین قواضع عظیم و رفیع منزلت انصار است و لو صلیک الناس و ادبوا و سلکک الانضار  
 و ادبوا و شجبا لسلکک وادی الانضار و شجبا و اگر سلوک می کردند مردم وادی را و شعبی را و میرفتند برای سلوک می کردند انصار وادی را و شعبی را  
 و می رفتند برای سلوک می کردم من وادی انصار و راه ایشان را وادی فرجه میان کوه با و تل تا که ان را آورد و خداوند جمع و ادویه شعب بکشتن را  
 در کوه و فرجه میان دو کوه و مراد رای و مذنب است یعنی اگر اختلاف کنند مردم در آرای و مذایب اختیار می کنم من رای و مذنب انصار را و موافق  
 می باشم با ایشان مقصود حسن موافقت و موافقت است بایشان بسبب آنچه مشاهده کرد از ایشان حسن و فاحش جوارحه اتباع و اقتفاء زیرا که وی صلی الله  
 علیه و آله و سلم متبوع و مقلد است و همه تابع اویند الانضار شیعیان انصار بمنزله شعارند بکشم شین جامه و روی که منقلب بچید باشد و بشعر که بمعنی موی بر بدن است  
 تشبیه کرد انصار را بدان از جهت اتصال و قرب ایشان بحضرت و صلی الله علیه و آله و سلم و الناس ذقان و باقی مردم بشایه و ثار بکسر دال جامه بیرونی  
 که بالا پوشند چنانکه رواء و مانند آن از ثوب یعنی اشتمال آنکس بشوین بعدی اثره بدستی که شما ای انصار نزدیک است که بر بینید پس از من خلیای  
 و استبدادی اثره لفتح همزه و فتح مثله و بضم همزه و سکون مثله و بفتح آن نیز بهم است از استیثار به معنی استبداد و اختیار و فی الصراح الاستیثار بخودی خود  
 بجاری پرداختن اثار برگزیدن یعنی مردم خود را بر شما خواهند برگزید و امر اشد و در امارت آنها که دون شما اند در مرتبه بالاتر و افزون تر خواهند شد  
 و ب تحقیق واقع شد آنچه خبر داده بود بدان مجرصادق خصوصاً در زمان امیر المؤمنین عثمان و بعضی عصرهای دیگر که بنی امیه غالب آمدند فاصبر و ایس کنیزید  
 شما برین شدت و ابتلا چنانی تلقونی علی الخوض تا آنکه ملاقات کنید مرا بر حوض و درین بشارت است مرا ایشان را بدخول جنت و در جزای صبر ایشان آورد  
 اند که بعضی از انصار نزد معاویه و در زمان امارت وی از بعضی مهاجرین شکایت آوردند پس علاج نکرد آن راپس گفت انصار ایست گفت پیغمبر خدا که خواهید  
 دید بعد از من اثره را گفت معاویه بچو امر کرده است شمار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت بصبر معاویه گفت پس صبر کنید که شمار بدان امر کرده اند  
 رواء البخاری ۲۴ و چند قال کما مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوم الفع و هم از ابی بربره است گفت بودیم ما با آنحضرت روز فتح ففالت  
 ان حضرت من دخل دار ابی سفیان فوا من کیکه در آید از مشرکان سرای ابوسفیان راپس در امن و آمانست و هیچ کسی بوی متعرض نشود و من الفی السیلا  
 فوا من و هر کسی از مشرکان که بینه از سلاح راپس وی نیز در آمان است آورده اند که چون ابوسفیان در اسلام درآمد عباس گفت یا رسول الله این مرد است  
 که دوست میدارد و فرمود برزکی راپس بگردان برای وی چیزی را که بدان مغر کرد و پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم من دخل دار ابی سفیان فوا  
 امن و نیز می گویند که ابوسفیان در ایام مواعیت قریشین امن داده بود و آنحضرت را و در آورده بود در سرای خود پس این مکافات بود از آن حضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم مرا ابوسفیان را فطالت الانضار اما التجل ففلاخذ نه و فافه بیهوش نه و فافه فی فیه نه پس انصار چون مشاهده کردند عنایت و عطف  
 با ابوسفیان که شدید العداوة بود بدان حضرت و فرمود هر که در آید دار ابی سفیان را در امن است و هر که بسیندازد سلاح را امن است مستحضرند  
 و تعجب کردند و از روی خیریت و سادگی گفتند این مرد یعنی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم به تحقیق گرفت او را هر بانی بقوم خود  
 و میل و رغبت در قریه خود یعنی که حکم جلیت بشیریت و قول الوحی علی رسول الله و منه و دآمد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم



باین که انصار این چنین می گویند قال گفت آن حضرت بانصار ظلم گفتید شما که اما الوصل فذل لجنه فله رافقه فی عیش و نومه و رغبته فی فیه کلا  
 این چنین گویند و این چنین نیست انی جند الله و دسوله بدستی بن بنی خدا و فرستاده اویم هر چه می گفتم بکلمه وی و مروی غزو جل می گفتم هاجوت  
 الی الله و الیکم هجرت کردم و از وطن برآمدم بسوی خدا و بامید فضل و کرم و امداد و اعانت وی بسوی شما و دیار شما از روی ظاهر که نصرت  
 دهید و باین سعادت و کرامت برسید بعد از آن بقصد تسلی و دل داری ایشان فرمود المجهبا مجهباکم و المناث مما نکلهم زندگانی من یا جای زندگانی  
 من باز زندگانی شما و یا جای زندگانی شما نیست و مردن من یا جای مردن من یا شمایا جای مردن شماست یعنی جدا نمی شوم از شما نه در حیات و نه  
 در ممات من باشا ام و شما بمن خاطر خود جمع دارید قالوا و الله ما ظننا الا ضنا بالله و دسوله گفتند بخدا سوگند نکرده ایم ما آنچه گفتیم مگر جهت  
 بخل کردن بجهت یعنی بدست وی حصول وی بر ما و رسول خدا یعنی شرف جوار و محبت و محبت کردن و رواندا شدن میل و محبت ترا با و دیگران مبادا از  
 غایت و محبت و جوار و محبت تو محروم شویم و غیرت لازم محبت است و محبت هرگز نمی خواهد که بکدام نظر محبوب را بخیر افتد بیت غیر تم با تو چنانست  
 که گروست و بد نکزارم که در آبی بخیال و گران و من و ضنه بکسر خدا و محبت بخیل کردن و مضمون شی نفیس را گویند که توان بکسی داد قال گفت آنحضرت فان الله  
 و دسوله یصل فانکم و بعد و انکم پس بدستی خدا و رسول خدا تصدیق می کنند و راست گویند اند شما را و قبول می کنند عذر شما را بعد و انکم بضم  
 و سکون عین و اذ عذر قبول کردن عذر کسی را و فاه میسم ۲۰ و عن ابن ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم دای صبیانا و نساء مقبلین من عوس ر و ایتست این  
 که آنحضرت دید که دکان را و زمان را یعنی از انصار و وی آورنده و آورنده از طعام عروسی فقام النبی پس بایستاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقلل پس گفت اللهم انی  
 من احب الناس الی خدا و انداشما از محبوب ترین مردمانند بسوی من اللهم انی من احب الناس الی خدا و انداشما از محبوب ترین مردمانند بسوی من و در بعضی  
 الی الله و در صحیح بخاری گفت که این سه بار گفت و این موبد و ایت الی است یعنی الانضاد میخا اید آن حضرت بنحاطین انضاد را و معنی اللهم یا قسم است یا معنی او آنست که  
 خداوند او میدانی صدق مرد را آنچه میگویم چون دید آن حضرت این جماع را و خوشحال شد بدیدن ایشان و جنید از آن حضرت پایه و محبت خبر داد بدان و گواه گرفت  
 حق سبحانه را بران از جهت کمال عثایت و کرامت منفق علیه ۲۱ و عینده قال ما بوجوکر و العباس مجلس من مجالس الانضاد و هم از انس است که گفت که بشت  
 ابو بکر و عباس رضی الله عنهما بعد از مجلس انصار و هم بیکون و حال آنکه انصاری کرستند فظا الاما بیکم پس گفتند ابو بکر و عباس چه چیزی می گویید شما را و برای چیزی  
 فظالوا ذکونا مجلس النبی صلی الله علیه و آله و سلم مناسبت گفتند انصار از آن می گویم که یادر دیم مجلس آن حضرت را نسبت بخود و این در ایام مرض موت آن حضرت  
 بود و دخل اجلهما اهل النبی صلی الله علیه و آله و سلم فاجری بذلت پس در آن یکی از آن دو ابو بکر یا عباس رضی الله عنهما بران حضرت پس خبر داد از آن یکی  
 آن حضرت را بکرستین انصار بر یا و مجلس شریف وی فخرج النبی پس بیرون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و فند عصب علی راسه چنانچه برون و حال  
 برحق است بر سر مبارک خود که آنجا راه را بصب حصار بر سر رستین خصابه کسر بر رستین فصجد للمنبی پس بالا آمد آنحضرت منبر را و خطبه خواند و لم یصعد بعد ذلك  
 و نه بر آمد بر منبر و خواند خطبه را بعد از آن روز و این آخر خطبه بود که خواند آنحضرت فحمد الله و اثنی علیه پس باس گفت خدا تعالی او ستایش کرد و بر خدا شکر قال ابو بکر  
 بالانضاد است گفت آن حضرت وصیت میکنم شما را به یکی کردن بانصار فاقیمکم شی و عیثی ذرا که ایشان کرشش من باز و عیثی من اند که شش بفتح کاف و کسر را و زن  
 گفت نمکنه شتور شتور از زندگانی چون مدد مردم را و عیثی بفتح حاء و سکون تخانیه و بوجه جاده دان که از آنجا میگویند و مردانست که انصار دوست درونی و محل سر و امات و قضا  
 من باز و امور و ستور و جمع می کند علف خود را و در کرش مردم می نهند و نگاه میدارند جای خود را و در جاده دان و عرب بختایت می کنند از قلب و صدر بر عیبه و کرش بر منی  
 عیال مرد و اولاد و ضار و جماعت نیز می آید و محل بر منی نیز درست است یعنی انصار را و من و صحابه و غنم و بنزله عیال و اولاد و ضار من بلکه تحمل شفت و مهرانی و غم خواری شتر  
 می باشند فذل فضول الذی علیهم بفتح کاف و ذکرا و منی که ایشان بود از نصرت و نصیحت و معرفت و جان و بقی الذی لهم و باقی ماند آنچه مرا ایشان را از و خلاصت از ثواب  
 و در آوردن و در بشت اشارت است آنچه متابعت کرد بران انصار و لایق بموتوا نزل شده در آن قول حق سبحانه ان الله اشوی من المؤمنین انفسهم و اموالهم  
 بان لهم الجنة فاطلبوا من محبتهم و تقوا و زواجن میبشتم پس پذیرد کار ی نیک که از نیکوکار ایشان بوجد آید و در گذرانند از کار بد که از بدکار  
 ایشان صادر گردد و واه البخاری ۲۲ و عن ابن عباس قال خرج النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی مرضه الذی مات فبهه گفت ابن عباس  
 بیرون آمد آن حضرت و در مرض خود گرفت از عالم دران مرض حتی جلس علی المنبر فحمد الله و اثنی علیه تا آنکه نشست بر منبر پس حمد گفت خدا  
 را و ثنا گفت بروی ثم قال پسر گفت اما بعد فان التالیس بکثرون اما بعد از حمد و ثناء پس بدیدم در اسلام بسیار می شنود  
 و روز بروز افزون می گردد و از هر طرف می آیند و مهاجرت می کنند از اوطان و بقل الانضاد و کم می شنود انصار را زیرا  
 که بدل ندارند چه انصار عبارت از جماعه اند که جای دادند آن حضرت را و نصرت نمودند او را و این چیز است که منقض می شود و سپری  
 می گردد و با نقضای زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گذشت و اقل و این معنی در مهاجرتین که از مکه به مدینه همراه آن



کتاب است

قال

یا کاتب  
یا لایطیبه  
یا کاتب

سرخوار باشند و منافعتی که از او کرده ام من ارجت آنکه من کافور و من فقم که ایمان نیاورده ام و لا اولاد و اعوان دینی و دگر کرده ام از جهت آنکه مرده شده ام  
و بعد از ایمان کافر شده ام و برادره ام از دین خود و لا ارضی بالکفر بعد الاسلام و نه ارجت راضی شدن بکفر بعد از اسلام که می خواهم برایم از دین اسلام  
فقال و يقول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم الله قد صدقکم بدستی که طالب به تحقیق راست باشد و تحقیق حال چنین است  
که وی گفت فقال عجمی پس گفت غرضی اینست که از او یاد رسول الله اضرب عنقه هذا للنافق که زخم کردن این منافق را و گفته اند شاید که پنهانی  
تقدیم و تاخر است و الا فتن عجمی قول را بعد از تصدیق آنحضرت طالب را بعد است فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم الله  
قد صدقکم بدستی که طالب به تحقیق حاضر شده است بدرا گوید که عمر گفت حدیث اگر چه در را حاضر شده پس گفت آنحضرت و میاید و بلی لعل الله اطلع علی  
اهل بل و فقال اعملوا ما شئتم و چه در می یابید ترا تحقیق حال او و چه میدانی که وی سستی قتل است شاید که ندای تعالی مطلع شده باشد بر صابرا بل در  
پس گفت وی تعالی کند هر چه خواهد فذل و جبت لکم الجنة پس تحقیق واجب و لازم شد شمارا بشت و فی و ایاة و در روایتی بجای فذل و جبت  
لکم الجنة فذل و جبت لکم و واقع شده یعنی حق تعالی نظر کرد و ایشان نظر رحمت و مغفرت یعنی ترجی و امید داشتن راجع است بعد و الا آنحضرت را فتن است تحقیق ام  
و ارجت است که لعل برای آن فرمود تا اهل بدر بر آن اتحاد و اتحاد کنند و از عمل بازمانند و اهل ما شئتم از برای اظهار کرم و غیاث است نه رخصت کردن و سر  
و ادن که هر چه خواهد کند فافهم و بالله التوفیق فانزل الله تعالی پس فرود فرستاد خدا تعالی در جز و منع از این فعل که حاکم کرد و امثال آن این است  
یا ایها الذین آمنوا لا تلحظوا وعدی و عهد و کما اولیاء و اکما و ما شئتم از برای اظهار کرم و غیاث است نه رخصت کردن و سر  
منفق علیه ۳۱ و عن راحة کسری و فافهم و بالله التوفیق فانزل الله تعالی پس فرود فرستاد خدا تعالی در جز و منع از این فعل که حاکم کرد و امثال آن این است  
قال ما نعدون اهل بدر و فیکم گفت آمد جبرئیل بسوی آنحضرت گفت در چه مرتبه می و اید و اگر کدام طایفه می شمارید شما اهل بدر را در میان خود قال من  
افضل المسلمین گفت آنحضرت می شمارم اهل بدر را در میان خود افضل مسلمانان و اکلکة جنوها یا کاتب گفت در جواب جبرئیل که را که مانند این کلمه است و معنی  
افاده زبانت شرف و منزلت قال گفت جبرئیل و کن لکم من شهد بدرا من لکم لکما لکم گفت جبرئیل و هم چنین از افضل طایفه می و اید و اگر کدام طایفه می شمارید شما اهل بدر را در میان خود  
شده است بدر را از لک و واه البخاری و عن حفصة روایت است از ام المومنین حفصة که دختر امیر المومنین عیسی بن ابی طالب است قال و رسول  
الله ع گفت حفصة که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم انی لا یخجل الناس انشاء الله تعالی لجدید بدرا و الولد بدیته  
بدستی من هر آنچه امید می دارم که در دنیا یا آتش دوزخ را اگر خواسته است خدا تعالی هیچ کی که حاضر شده است بدر را و جدید را و تقیید مشیت حق ارجت رغبت و اد  
درگاه الهی است تعالی نه از برای شک قلیف حفصه می گوید که من با رسول الله الیس فذل قال الله آیا نیست که تحقیق گفته است خدا تعالی و ان منکم  
الا و ایدها و است از شما هیچ کی که در آید و است آتش دوزخ را یعنی در وقت که شتر را مضطرب چون در آمدن دوزخ عام باشد هر قلمه و ایمان را یعنی آن را اهل بدر و چون  
چون راست آید قال فلیتمیحه يقول گفت آنحضرت پس نشیند و خود تعالی را که یکم یوم بنحی الذین اتفوا سیر رستگاری می دهد امکنانی را که تقوی کرده اند پس  
سرو و سلامت شود آتش بر ایشان چاکه برابر ابراهیم علیه السلام یعنی و در دمی نمایند مثل برق طالع یا و دوران می گذرند و از برای ایشان نمی رسد و معنی قول  
انیت و این مرتضیان را می باشد و اهل بدر و جدید و اهل این جماعت اند و فی و ایاة لا یخجل الناس انشاء الله من اصحاب الشجر واحد و در روایتی  
این چنین آمده است که در دمی آید آتش را اگر خواسته است خدا از اصحاب شجر و معنی کی الذین یا یجوا یجتمعا لکنانی که بیعت کردند با آنحضرت زیر شجره این و آن تفسیر  
اصحاب الشجره است و این در حدیث بود و واه مسلم ۳۲ و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انکم لکنان فذل و جبت لکم الجنة و در روایتی  
و جابر صد کس و در روایتی هزار و با فصد و هزار و صد نفر آمده است و در توفیق در شرح مذکور است قال لنا النبی گفت را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
انکم الیوم خیر اهل الارض شما امروز بهترین اهل زمینید منفق علیه ۳۲ و جنته قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انکم لکنان فذل و جبت لکم الجنة  
بصدیق التنبیه ثلثه المراتب کسی که بالا براید قینه را که قینه مراد است قینه مثله و کسر نوین و تشدید بخانه را و غده در کوه و در ابراهیم می و فتن نیز آمده است و معنی  
است و این که و در نه از راه جدید که رسد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب وی رضی الله عنهم ثمان موضع در شب پس ترغیب کرد و ان حضرت ایشان را بعد  
آن و بر آمدن بر آن با جنت در آن چه باشد و ظاهر هر حکمت اطلاع بر حال اهل که که با می بین کردند و باشند و بداندیشی نه نموده و در لایک خود بخویشید و کما قبل فرمود هر که صعود  
کند بر آن فانه یجسط عنه ملجطین بواضی اهل پس بدستی شان این است که فرود آمدی شود و کم کرده میشود و از آن کسی که صعود می کند از آن اندانچه کم کرده شده  
و فرود نمانده نشد از برای اسرائیل ملج است بقول وی سبحانه و فو لولایک فذل و جبت لکم الجنة و در روایتی آمده است که نبی اسرائیل بعد از آنکه بر آورده شدند از یاسان که تاجل سال بردی  
تا به و جابر بودند و سایر که در ایشان ابر و فرستاده شده بر ایشان من و سلوی و امر کرده شده ایشان را به در آمدن قویه از شام که نام آن ابر یا کوه بود به سده و و دعا و طلب حلا و لب  
و استغفار را آورده شود و کما بان ایشان لیکن ایشان تبدیل کردند طلب توبه و استغفار را و طلب مشیت خود از اعراض بدین پس نازل کرده شده

برایشان خدای پس را بخت از بنی اسرائیل و عده طه و مغفرت است پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم باصحاب خود هر که بر آید بر بنی اسرائیل آمد زنده شود و گناه  
 وی و خط کرده شود از وی مانند آنچه و عده کرده شده بود بخت از بنی اسرائیل پس جابر رضی الله عنه میگوید که کان اول من صعد هلال جبلنا خیمک بنی  
 الحضر و ج پس بود نخستین کسی که صعود کرد آن شب را سپیدان تا بنی اسرائیل بنی الحضر که قبیل است از انصار و جابر بن عبد الله است سابقا گفته شد که انصار  
 دو قبیل بودند اوس و خزرج که دو برادر بودند ششم تنام الثامن ستر تمام اندمردم یعنی همه آمدند میانی تمام فتح برد و تاشد و میم فقال رسول الله یسکت  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم کلکم مغفول له هر که هست از شما مرزیده شده است و در الاضیاجب الجبل الاچر که فرمود و شتر سرخ  
 فانیله فقلنا فقال هی یغفلت رسول الله سر دم آن شخص خداوند شتر سرخ را پس قتم ساء امرش خواهد بود پیغمبر خدا صلی الله علیه  
 و آله وسلم قال لان اجد صالفا احب الی من ان یسکت مغفول صا حبه که گفت آن صاحب شتر سرخ بر آید اگر ایام من کم شد خود را که  
 همان شتر سرخ باشد یا چیزی دیگر که محبوب تر است نزد من ازین که امرش خواهد بود یا رثا که حضرت رسول الله است صلی الله علیه و آله وسلم ظاهر آن مرد کا فرود دست  
 که اتفاق خود را در میان مسلمانان پنهان کرده بود و راه میسلم و ذکر حدیث انس که در وی این است که قال لای بن  
 کعب ان الله انظر علیک گفت آنحضرت مرابی بن کعب را که خدا تعالی امر کرده است که آنرا بخوانم بر تو سوره البقره فقال بنی بجد فضائل القرآن  
 در بابی که بعد از کتاب فضائل القرآن مذکور است و صاحب معراج این حدیث را درین فصل ذکر کرده است ثلث ذکران را انما سب وید تجذ ذکر قرآن ۲۵  
**الفصل الثاني** عن ابن مسعود ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال قلند و بالذین من بعدی من اصحابی ابی بکی و عمر و یزدی کنید  
 بان دو کسی که بعد از من طایفه خواهند بود از اصحاب من که ام اندان دو کس ابوبکر و عمر و اهد و ابهدی عجمان و سرت پذیر شود و راه راست روید سیرت و راه و در  
 عمار بن یاسر گفته و او آمده و او هر دو نفر دال و در این اشارت است تهنات خلافت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و غشی که ابی بکر و عمر و جنت دزدید و پنا  
 و اند زاین ام عبد که عداوت بن مسعود است ام عبد کینت و در اوست چنانکه گذشت و فی وایة جذ بقة و در روایت حدیث آمده است که ما جند فک  
 ابن مسعود فصد فی خبری که حدیث میکند خبر می دهد این مسعود از امور دین و احکام آن پس تقدیر کنید او را و راست گوید او را بدل این عبارت در بدل  
 این عبارت است که و غشی که ابی بکر و عمر و جنت دزدید و پنا و در روایت حدیث آمده است که ما جند فک و در روایت حدیث آمده است که ما جند فک  
 عندک تا خبر کنیم کسی را که تقدم کرد و او را پیغمبر خدا و مثل این مبروی است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نزد واه النزمی ۲ و عن علی رضی الله عنه قال  
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لو انکم مؤمنون بقرآنکم و قبحتموه و کسرتم مشد و من یخبر بشوق لایب علیهم ابن ام عبد گفت آنحضرت اگر می بودم  
 امیر و حاکم سائره کسی را بی کفایتش بر آید می گردانیدم برایشان عبد الله بن مسعود را یعنی در امیر سائن و اوج حاجت بشورت و کفایت و گفته اند که مقصود امیر سائن  
 اوست رضی الله عنه در شکر معین یا در حالت حیات در امری از امور و الا خلافتی که بعد از آنحضرت است صلی الله علیه و آله وسلم مخصوص بقریش است و ان مسعود  
 قریشی نیست و واه النزمی و ابن ماجه ۲ و عن جیمعة بن جهم و سکون تخانیة و قبح مثله بن ابی یسیر و قبح بن جهم و سکون موعده و ابی بکر و  
 تا بن وثقات ایشان است قال انک للذین و سالت الله ان یسیر لی جلیسا صالحا لجا گفت آدم مدینه را و سوال کردم خدا را که میگرداند و اندر پیش  
 صالح فیسیر لی اباه بر پس میگرداند خدای تعالی برای من ابو هریر را فجلست الیه پس نشستم من بوی وی فقلت انی سالت الله ان یسیر لی  
 جلیسا صالحا لجا پس گفتم من که در خواستم از خدا که میگرداند و اندر پیش من فجلست الیه پس نشستم من بوی وی فقلت انی سالت الله ان یسیر لی  
 به تحف فابیط جمل از وقتی به منی ساز و آفاق دن و در بعضی نسخ فیسی لیت فقال من اینک است پس گفت ابو هریر از کثای توطن من اهل  
 الکوفه گفتم از اهل کوفه ام جنت النیس الحیرا آمد و ام در جانی که یوم نمی را که گماست و اطلبه و طلب می کنی را برای افسر و فقال النیس فیکم سعد بن مالک  
 پس گفت ابو هریر ایایت و میان شما سعد بن مالک را و سعد بن ابی وقاص است و مالک نام پدر او است که ابی وقاص است صاحب الدجوة قبول کرده شده  
 است دعای او و ابن مسعود صاحب طهور و رسول الله و یکر عبد الله بن مسعود خداوند آب وضو پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و یسلم  
 که آب وضو الوی بود و وی مهمی داشت و عا فرسیده آورد و طهور بر فتح طابعمی پاک کننده که آب است و طهور بر بعضی معنی طاهر  
 و فعلیه و صاحب نعلین آنحضرت که نگاه میداشت و چون یقه صاحب صمد رسول الله دیگر حذیفه صاحب سر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم  
 که علم منافقان نزد وی بود و عمار و ابی اجاره الله من الشیطان و دیگر عمار بن یاسر که در امان داشته است او را خدا از شیطان علی لسان  
 نبیه بر زبان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و یسلم یعنی بر زبان آن حضرت رفته است که خدای تعالی عمار را از شیطان و اتباع وی نگاه داشته  
 است و سلمان صاحب الکناپین و دیگر سلمان فارسی صاحب هر دو کتاب الاچل و القرآن زیر که ویس انجیل خوانده و  
 بدان ایمان آورده بعد از ان بنجدت محمد رسول الله رسیده و قرآن را خوانده و بعضی گویند که عیسی را در یافته و مشهور است

الفصل الثاني

امری





بیت در این کتاب است دوم لا حصر م روی تراویدم و از جاذبه فانی سمعت رسول الله پس بدستی من شدند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بقول می گفت آنده عاشر همیشه فی الجنة بدستی وی هم ده کس است در بهشت یعنی مانند دهنم ده کس است که بهشتی اند زیرا که وی از عاشر بهشت گذر اهل الطبی و ازین تقریری ظاهر میشود که فی الجنة را بصفت عاشره داشته و حل بر عاشره مشرکه کرده است و ظاهر عبارت در است که وی و هم کسی است که در بهشت در آید و پیشی نه کند از وی در در آمدن بهشت مگر نه کس و احتمال دارد که جامع می که وی با ایشان در بهشت در آید و هم بهشت باشد و هم والله اعلم و اه الزمذی و عن جده روایت است از خدیفه بن الحان گفته صحابه با رسول الله و استخلفت اگر خدیفه می ساختی کسی را از اصحاب بخیر خود بهتر می بودی قال ان استخلفت علیکم فاصیبوه عند بئمه گفت آنحضرت اگر خدیفه را از من کسی را بر شما پس بی فرمانی کند او را اطاعت کند و خلافت او قبول کنید و خلاف نمائید عذاب کرده میشود و کن ما بعد ثمة کما جده یفقه فقه لیکن خبری که حدیث کند شما را و خبر دهد خدیفه پس قصد می کند او را و راست گردانید و اول و ما افرا که عبد الله فاقوا و و خبری که بخواند شما را عبد الله بن مسعود پس بخواند آنرا تقریر معنی این حدیث این چنین کرده اند که گویا آن حضرت فرمود و هم ضروری نیست شما را که از من سوال استخلاف کنید زیرا که آن حاصل میشود اتفاق و اجماع شما بر کسی که اهل آن می دانید او را یا که از تفصیل و تخصص نامی هم هست آنچه ضروری است شما را عمل کتاب و سنت است و تمسک بان و تحصیل کرد خدیفه و این معهود را بگذرانید ثابرت بتر فضل و مرتبه ایشان در علم یقین و آنچه اقتضای باید کرد از ان از اتفاق و این نزد خدیفه بود از جهت بودن وی صاحب سر رسول الله و عهده علم الامان و آنچه اقتضای باید کرد بدان از احکام و این نزد این معهود است زیرا که فرموده است و ضبط لامنی ما و ضی به ابن ام عکبدر را معنی شد من برای امت خود و خبری که راضی شد بدان ابن ام عکبدر که عبد الله بن مسعود است و فرمود تمسکوا بعهد ابن ام عکبدر که در زینب به ایمان و اندر این معهود و گفته اند که درین حدیث و در حدیث اول از فضل بیان استخلاف الی بکر رضی الله عنه نیز است زیرا که مروی است از ابن مسعود که گفت تقدیم کرد ابو بکر را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در کار دین ماکه امامت نماز باشد پس تا خبر کنیم ما او را در کار دنیا می خود ۱۳ و عهده خال ما بعد من الناس تد و که الفتنه الا انا ایاها فاطمه جلیله لا یجمل بن مسعود هم از خدیفه است که گفت وی نیست هیچ کی از مردم که در یابد او را فتنه مگر آنکه من قسم تا شرفقه را بروی مگر محمد بن مسلمة بقیع میم و سکون بین و فتح لام فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول لا یضی الفتنه زیرا که من شنیده ام آن حضرت را که می گفت محمد بن مسلمة را که زن نمی کند تر افتنه و محمد بن مسلمة انصاری خرمی اشقی است حاضر شده همه مشاهد را مگر بتوک را و بعضی گویند استخلاف کرد او را آنحضرت در سال بتوک و بود از فضلی صحابه و اسلام آورد و دست مصعب بن عمیر در دین و مرد در سال جل و سه یا شش ماهت و کوشه گرفت و دام فتنه با مر نبوی و ملائمت ماند از ضرر و شر آن و اه ابو داود و مسکن روایت کرد و این حدیث را ابو داود و سکوت کرد و از وی یعنی طعن نموده و قبیح و حسن نیز نموده و محمد بن را اختلاف است در آنکه حدیثی که سکوت کرده است ابو داود از ان صحیح است یا حسن است یا ضعیف صالح احتجاج چنانکه در مجلس مذکور است و اقول المحدثان و مقرر گردانید و ثابت داشت این حدیث را عبد العظیم مندری که از علماء حدیث است و در اصل مشکلات و رنجها باض است و در حاشیه این عبارت را جری نوشته اند و عن غایبه ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم رای فی بیت الن بیس مصبا چار و ثابت است از حاشیه که آنحضرت دید و غایبه نیز بن العوام جرای را و ز سر رضی الله عنه از عاشره مشرک است و ابن عمر رسول الله است صلی الله علیه و آله و سلم و داد ابو بکر صدیق است زوج اسامه بنت ابی بکر فقال با غایبه ما اری امما و الا فنیست پس گفت آنحضرت ای پادشاه کان نمی برم اسامه بنت ابی بکر را اگر آنکه به تحقیق زائده است یعنی این جرای را که در این وقت افروخته اند نشان است که اسامه که حل داشت زائده است نفست بنفون و کسرا بلفظ مجهول و لقیع فون بلفظ معلوم نیز نوشته اند فی الصراح زحکی زن زوجه شدن و لا یموت صحابه نام نه نیده آن مولود را تا آنکه نام بنم من او را فاطمه عبد الله پس نام نهاد آنحضرت او را عبد الله و ابن عبد الله بن الزبیر است رضی الله عنه صحابی مشهور بن و مناقب و وقایع وی مذکور و مشهور است و وی رضی الله عنه اول مولودی است در هاجرین بعد از جنت و چونکه بفرقه پیاده و تحلیک کرد آنحضرت او را بنجر مایهت مبارک خود و تحلیک جاییدن خرمایا چنان و مالیدن کام مولود را و این سنت است و اه الزمذی و او عن عبد الحق بن ابی حمزه بقیع عین و کسریم و سکون تخانیه مضطرب الحدیث است ثابت نیست در صحابه و بعضی گفته اند که صحابی است روایت کرده است از وی همین حدیث که میگوید عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لیا و به اللهم اجعله هادیا مهديا و خداوند انگردان او را راه راست نماید و راه راست یافته شده و اهدیه و هدایت کن مردم را بوی و اه الزمذی به آنکه سیوطی گفته و صاحب مفرد السعاده نیز میگوید که محمد بن گفته اند که صحیح نشده و در فضایل معویه هیچ حدیثی و در جامع الاصول گفته که انچه ثابت شده است کتابت اوست تر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ثابت شده است کتابت وی و تحقیق وارد شده است در شان وی حدیثی که روایت کرده است او را احمد در مسند خود از عراض بن ساریه که شنیده ام پیغمبر خدا را که می گفت اللهم علم



اموات ساکنان مبرقون کانی را گشته شدند و در راه خدا مرده الایة تا آخر آیت و رواه الترمذی ۱۸ و عنده قال ایستغفر فی رسول الله  
صلی الله علیه وآله وسلم خمسین مئة و هم از جا بر است که آمرزش خواست برای من آن حضرت میت پنج بار معلوم شد که استغفر باین  
بار در یک وقت و یک مجلس بود و اوقات متعدده و این ظاهر تر است و الله اعلم و رواه الترمذی ۱۹ و عن انس قال قال رسول الله  
صلی الله علیه وآله وسلم که من اشعث اغبو کففت آن حضرت بسیار ثویلید موی غبار آلوده ذی طهر بن خداوند و جامه کهنه طر کبر طاجمانه  
یا کلیم که لا یوبه له پاک داشته نمی شود و التفات نموده نمی شود مرا و او دانسته می شود و او را که گیس از جفت تهاست و بی اعتباری دی نزد مردم لو  
افتم علی الله لا یوبه اگر سو کند خور و بر خدا یعنی سو کند خور که خدا این چنین خواهد کرد و هر آینه راست گوی کرد و اند او را خدا و سو کند او می کند از بابا سو کند  
خور و بر فعل خود که چنین کنم با عتقا و بر خدا میامی کرد و وی تعالی اسباب فعل و توفیق میدهد او را که بگذرد و می فعل را منیهم البیوعین مالک از جبه  
ایشانست بر این مالک برادر انس بن مالک رضی الله عنهما از یک مادر و یک پدر از فضل و صحابه و دلیران و پهلوانان ایشانست حاضر شد احد  
و مشا بدر که بعد از وی اندو گشت از مشرکان چندین را سواي آنکه شریک شد با و یحیران و ظاهر شد از وی مبارزت شدید و در زبانه و شمشیر  
در سال میت و رواه الترمذی و البیهقی فی دلائل النبوة ۲۰ و عن ابی سعید قال قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم الا ان عبی النبی  
آوی الیها اهل بیی اگاه باشید بد رستی که دوست درونی و محل سروا مانست من که باز گشت می کنم بسوی آن اهل بیت من اند و معنی میت در فصل اول از  
حدیث انس معلوم شد و اینجا این لفظ در معنی انصار واقع شد و این منافات ندارد و بود آن در شان غیر ایتان خصوصاً اهل بیت که انصار اند و این  
صفت و تواند که صفت النبی آوی الیها برای تخصیص و تقید باشد یعنی آنها که به جمع می کنم بسوی آنها بیشتر و غالب تر و تخصیص این صفت اهل بیت نبوت  
شرف و فضیلت ایشان باشد و ان کوشی الانصاف بد رستی که شش من انصارند معنی که شش نیز در فصل اول معلوم شد در حدیث انس فاعفوا عن  
مسیبهم پس عفو کنید از بد کار ایشان و اقبلوا عن محسینهم و بپذیرید اندیکو کار ایشان و رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن ۲۱ و عن ابن  
عباس ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال لا یبغض الانصار احد یؤمن بالله و الیوم الاخری دشمن ندارد انصار را هیچ کی که ایمان دارد و بخدا  
و روز آخرت و رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح ۲۲ و عن انس عن ابی طلحة روایت است از انس که روایت میکند از ابی طلحة که زوج ام است  
ام سلمه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اقرا قومک التیسلام گفت انس که گفت مرا آن حضرت بخوانان قوم خود را سلام را اقرء  
بفتح هاء و سکون قاف و کسر را و کسر هاء و فتح زایری باشد و برین تقدیر یعنی آید و بر تقدیر فتح هاء یعنی علی و معنی خوانیدن سلام است که چون یکی بدگری سلام  
میرساند آن دیگر در جواب آن سلام میخواند تحقیق این معنی مکرر کرده شد است غرض که آنحضرت با او طلحه گفت که قوم خود را از من سلام رسان فانیهم و علی  
اعفوا صبی زیرا که بد رستی ایشان آنچه من میدانم یا رسانند صابرند عقده فقر هاء و کسر سین و فتح فاء مشدود جمع غفیف غففت و غفاف پارسائی و باز  
ایستادن از حرام و صبر صبرین باخت با جمع صبور بضم صاد و تشدید باء مخفوضه نیز تصحیح کرده اند جمع صابر یعنی صابرند بر فقر و فاقه یا بر جاد و قبال یا در غضب و وجه  
اول اوفی است به معنی غففت و رواه الترمذی ۲۳ و عن جابر بن عبد الله ان ابی طالب جاء الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرد جابر رضی الله عنه  
که غلامی مرعوب بن ابی غنم را نزد آنحضرت بشکوه اخطا ایتکه در حال که شکایت می کند از غلام عاظم را نزد آنحضرت فقال بس گفت آن غلام  
با رسول الله لیدخلن جالب التامیر یعنی می آید عاظم را تشنه و زخم رانی ظلم میکند و کار می کند که بدان متقی و فروخ می کرد و در ظاهر است که آن غلام چنان  
قصه کتاب عاظم را که اهل که فرستاده و آمده و گفته باشد و الله اعلم فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کذب لا یهدی لهما و مع کفی در نمی آید  
عاظم را تا آنکه شد بد و الله بهیة زیرا که بد رستی وی حاضر شد است بد را و مدعیه را و رواه مسلم ۲۴ و عن ابی هريرة ان رسول الله صلی  
علیه وآله وسلم تلا هذه الاية روایت می کند ابو هریره که آنحضرت خواند این آیت را و ان تولوا یستبدل قومنا غیر که نمی آید که یوکوفوا امثالکم و اگر روی کرد  
شما از ایمان و اسلام می آید و خدای تعالی در بدل شما کرد و حق را جزا پستی نمی باشد آن کرده فاند شاهد روی کرد و این معنی و اعراض کردن از حق قالوا گفتند صحابه  
با رسول الله هؤلاء الذین ذکر الله ان تولینا امینید لو ابنا کیتند آن قومی که ذکر کرده است خدا که اگر روی کرد و اینم و بدل ما و بجای ما گرفته  
می شوند آن قوم شما لا یوکوفوا امثالکم پستی باشد آن قوم مانند ما فاضی علی فخذ سلطان پس نزد دست آنحضرت بر این سلطان فارسی خیم  
قال هذا قومی پستی گفت آن قوم این است و قوم این یعنی فارسیان و عجمیان و لوکان الدین عند الله بالتناوله و جال من الغریب و اگر می بود و این نزد و این  
در میان برائیم می گیرند آنرا مردان از عجم چنانکه سابقا معلوم شد که اکثر ابعین از عجم اند و ایشان بلند شد پای علم و دین و بیضاوی آن قوم را با نصار و اهل بن تفسیر کرده  
رواه الترمذی ۲۵ و عنده قال ذکرک الامام چند رسول الله و هم از ابی هریره است گفت ذکر کرده شد اهل عجم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و عجم غریب است  
عجمی یکی و عجم عرب بنیم نیز آمده و عجم آنکه سخن پیدا و عجم می تواند گفت و اگر چه از عرب باشد اما عجم جمع است و این اعتبار عجم را بر عجم اطلاق کنند که سخن ایشان

الفصل الثالث

نزد عرب فصیح و پیدایند و قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تأبهموا و بعضهم او ثقی منی بکذا و بعضکم پس گفت آن حضرت هر آینه من  
 بایشان یا به بعض ایشان یعنی بجهان اعما و کتند و استوار دارند و ترم در خط و دین و امانت از خود از آنکه بشما یا به بعض شما یعنی عربان طبعی گفت که خطاب  
 بقومی مخصوص است که خوانده شدند با نفاق قال فی سبیل الله پس تعاهد و تکاسل نمودند در آن و بر بر تقدیر و دین مدح اهل عجم و غایت و رعایت است  
 بایشان و قول وی او بعضکم و او بعضکم شک را وی است یا تنويع است و واه النزمی ۱۱ الفصل الثالث عن علی رضی الله عنه قال قال  
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان لكل نبی سبعة نجباء و دقاء گفت علی که گفت آن حضرت بدستی مر بر پیغمبر اهفت کس میبوندند از بر گزیده یا  
 از اصحاب و نگاه دارند و نگاهبان احوال ظاهر و باطن وی که با وی می بودند نجباء بفتح نون و فتح جیم جمع نجیب مرد کریم حسب و رتقا و ضمیر را و فتح قاف  
 جمع قریب حافظ و حارس و اعطيت انا اربعة عیش و دوا و ده مرد که بخار قبا می کنند فلنا من هم خیم ما کیستند آن چهارده مرد  
 قال نا و ابنا و بعض و حمزة گفت علی آن چهارده من و هر و ویر من یعنی حسن و حسین و جعفر بن ابی طالب و حمزة بن عبد المطلب و ابوبکر و عمر و مصعب  
 بن عقیل و بلال و سلمان و عمار و عبد الله بن مسعود و ابوذر و المغداد رضی الله عنهم ازین حدیث معلوم می شود که درین چهارده بحسب نجابت  
 و رقابت خصوصیتی هست که در دیگران نیست و در دیگران نیز فضائل و کمالات است که مخصوص با نباست و گفته اند که در هر یکی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 و سلم رضی الله عنهم اجمعین حتی و خصوصیتی و صفتی بود که مخصوص بود بوی و واه النزمی ۲ و عن خالد بن الولید قال کان یبخی و یبکی عمار بن  
 یاسر کلام نا غلط له فی القول گفت خالد بن میان من و میان عمار بنی پس درستی کرد من مر عمار را در سخن گفتن خالد بن الولید از کار برقریش بود و عمار بن یاسر  
 از مولی و قرا خالد او را چشم کم دید و درستی کرد می گوید خالد فاطن عثمان و شکونی الی رسول الله پس روان شد عمار را ده آنکه کند از من بودی غیر خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم را وی می گوید فجاء خالد و هو یسکوه الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم پس خالد و خالد که عمار شکایت می کند از خالد  
 نزد آن حضرت قال گفت راوی فجعل یغلظ له ولا یبرک الا غلظت سر کشت خالد که درستی می کند عمار را و زیاده نمی کند که درستی را و النبی صلی الله علیه  
 و آله و سلم ساکت است و خالد که آن حضرت عمار شست که هیچ سخن نمی گوید فبکی چنان پس گزید که عمار را شکستی و عمار وی خود غلظت  
 خالد و سکت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و قال و گفت عمار یا رسول الله الا انما یبکی منی لانه یبکی و چه می گوید فرفع النبی صلی الله  
 علیه و آله و سلم راسه پس برداشت آن حضرت سر مبارک خود را و قال من عادی عمار اچاده الله کسی که دشمنی در زد با عمار و دشمنی در زد با او خدا  
 و من ابغض عمار ابغضه الله و کسی که دشمن دارد عمار را دشمن دارد او را خدا ابغض و عداوت بیک معنی است پس این تاکید است یا مراد یکی و دشمنی الفصل  
 است و بدیگری کردن چیزی که دشمنی آرد قال خالد فخرجت فما کان شیء اوجب لی من دضایعها و پس بر آن آدم من پس بنودی چیزی محبوب تر از من  
 از راضی شدن عمار یعنی کاری کنم که عمار از من راضی گردد تا میان من و او محبت پیدا آید فلیفید بجا راضی پس بش آدم من عمار را بخیر می که راضی گردد عمار از تواضع  
 و انکسار و اهتدا و اعتدال راضی پس راضی گشت ۳ و عن ابی عبیدة بن جریج عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی قول  
 خالد یسب من سبوف الله ابو عبیده بن جریج گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت خالد شمشیری است از شمشیرای خدا در قبر و غلبه بر اعدای دین و قتل اعدا  
 و جراین و می بخت و نعم فی البشیر و نیکوچان قیل و تبارخداست خالد و بود وی رضی الله عنه از بنی مخزوم بدر می از قریش و اوها اجمعه و است کرد  
 این دو جهت ۴ و عن بریده قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الله تبارک و تعالی امر فی محب اربعة و اخبرنی  
 الله بحمد گفت آنحضرت بدستی خدای تعالی امر کرد مرا بدستی چار کس و خبر داد خدا مرا که وی تعالی دوست میدارد آن چار کس را قیل گفته شد  
 یعنی گفته صحابه یا رسول الله یسبهم لئلا نام برایش از برای ما و نام بنام نفر که آنها چه کنند قال علی منهم گفت علی یکی از آنهاست بقول ذلک ثلثا  
 عالی که می گوید آن حضرت این سخن را سه بار از برای تاکید و قول آنحضرت علی منهم جدا و شمردن با سه دیگر یکی نیز مفید اعتقاد و اهتمام است و فرد کمال این جماعت  
 و ابوذر و المغداد و سلمان علی را خود چه تعریف توان کرد رضی الله عنهم و وجه و ابوذر اصدق و از بد صحت بود و مقدمه الاسلام و سادس در  
 اسلام بود حاضر شد بدرو احد و همه مشاهد را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از نجای خیار و فضیلتی که از صحابه بود و امیر المؤمنین علی از وی روایت  
 دارد و نماز گذارد بروی عثمان رضی الله عنهم اجمعین و سلمان معدود از اهل بیت است سیصد سال در طلب نبی آخر زمان صلی الله علیه و آله و سلم گشت تا وی مقصود  
 دید و قوت خود را از بویابی می کرد و و ظایف خود را بنفرت می داد و باز برای تاکید و تقریر فرمود امر فی محبهم امر کرد خدا مرا به محبت ایشان و احبونی فی الله  
 بمحبته و خبر داد که وی محبت خالص میدارد ایشان و واه النزمی و قال هذا حدیث غریب و عن جابر قال کان عمر یقول لیو بکی سیدنا  
 و احبنی سیدنا گفت جابر بود امیر المؤمنین عمر که می گفت ابو بکر همت است از او کرد و عمر را یعنی بلا یعنی بال گفته که عمر را با بطریق تواضع گفت و لا عمر را همت است  
 از اقبال رضی الله عنهما و بعضی گفته اند سیادت مستلزم افضلیت نیست کذا قالوا و کفر من و بعدا و فین منسب متکلم مع الغیبه واجب

و از این جهت

نیست که شامل کل باشد و باعتبار اکثریت است و ضمیر کفایت از صحت است پس در اول شامل کل است و در ثانی اکثر و اضافه درین فقره از برای تخصیص است  
یعنی سید است در میان ما و ذاه البخاری ۱ و عین قلیس بن ابی جازم بجا آمده و کسر زای تابعی کبیر است در زمان آن حضرت اسلام آورد و با و در  
شرف صحبت شتافت تا رسیدن وی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرموده بود و در نهران باطنی بن ابی طالب رضی الله عنه همراه بود  
ان بلا لا قال لابی بجی روایت میکند که بلال گفت مرا بی بکر را در وقتی که او بکر بعد از وفات آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت مر بلال را و در خوا  
که وصیت وی باشد و برای وی اذان می گفته باشد چنانکه برای رسول خدا می گفت صلی الله علیه و آله و سلم و بلال را او بکر خیده و از دست کاخران را پسیده  
آزاد کرده بود آن کشت انما اشتهی یقنی لنفیسک فامسک کنی اگر هستی تو که بخردی مرا برای نفس خود پس نگاهدار مرا یعنی نزد خود و خدمت فرما و آن کشت انما اشتهی  
لله فذبحنی و جعل الله و اگر هستی تو که بخردی مرا اگر برای خدا و طلب رضا و ثواب وی پس بگذار مرا با عمل خدا یعنی بگذار مرا تا برای خدا کاری می کرده باشم  
و باطنی کاری نداشته باشم و در بعضی روایات آمده که گفت بلال مرا طاعت دیدن جای نمهربی و بی نیت و بی ایجابی توانم بود چه شکل تر ازین بر عاشق  
زارم که بی دلدار بنید جای دلدار پس همراه لشکری که بشام میرفت بر رفت و در دمشق در سال بیستم یا هجدهم و یکصد و شصت و ده از انجادی و در بعضی روایات  
آمده است که بلال بعد از رفتن وی بشام بعد از شش ماه آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بخواب دید که میفرماید این چه جاست ای بلال که تو بر ما میکنی  
و بزیارت ما نمی آئی پس بلال همان ساعت متوجه مدینه شد چون به مدینه آمد اول چیزی که پرسید این بود که فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
و حسن و حسین چه حال دارند گفتند که فاطمه رحلت کرد و از عالم حسن حسین باقی اند پس بگریست و نزد حسن حسین آمد پس مردم خواستند که بلال برای ایشان  
اذان گوید تا از زمان سعادت نشان آن حضرت یاد دهد هیچ کس را مجال نشد که او را امر بدان تواند کرد و گفتند که اگر امام حسین بفرماید شاید که بگوید پس امام حسین  
رضی الله عنه امر کرد و بلال بموضع که در زمان آنحضرت می ایستاد برآمد و شروع در اذان گفتن کرد و چون گفت الله اکبر الله اکبر بیعتی در دل مردم افتاد و بگریه درآ  
مند چون گفت اشهد ان لا اله الا الله کریه زور آورد و چون گفت اشهد ان محمدا رسول الله کویا تمامه و در و یواثر لرزیدند و همه در گریه و زاری  
بی اختیار شدند و از جای رفتند و بلال را طاعت اذان گفتن ماند و نشنوندگان را هوش شنیدن و اذان تمام نشد و در روایتی آمده است که آنحضرت  
فرمود هر که بعد از شش ماه بزیارت من نیاید کویا پس جفا کرده باشد سبحان الله و وایلا له الان سی سال گذشت و عمر آخر سید و این سعادت است  
نذا خدا و اند که دیگر شود یا نشود و وصلت جوهر رفته میسر نمی شود و یکبار شد میسر و دیگر نمی شود اللهم اذ فناء و عین ابی المهریة قال جاء رجل  
الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت ابوهریره آمد مردی بسوی آن حضرت فقال انی مبعود و سیس گفت آن مرد بد رستی من رنج و مشقت کشیده  
شده ام یعنی چیزی بجزید فالصل الی بعض نساءه پس فرستاد آنحضرت کسی را نزد زنی از زنان خود تا خبر گیرد اگر چیزی حاضر است بوی مدینه فقالت پس گفت ای من  
سأوالذی بیعتت بالی ما چند ی الاماء سوکنه آن کسی که فرستاد و برابر نیت نزد من گریه ای تا من الی اخوی فقالت مثل ذلك بستر فرستادم  
کسی را نزد زنی دیگر پس گفت آن زن مانند آنچه گفته بود زن تحسین و فرستاد و نزد هم زنان خود و فلان کلین مثل ذلك و گفته همه زنان مانند آن فقال رسول  
الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم من بضعفه بضعه الله کسی که همانی کند این مرد رحمت کند خدای تعالی او را بضم و کسر ضا و مبعود و سکون  
تحتانیته بشدیده برود و روایت است اضافه و تصنیف نهد و بعضی معانی کردن و همان فردا آوردن است و در اصل معنی ضیافت میل کردن است و قولی  
بر مردی و خرم هر دو مضبوط است فقام رجل من الانصار یطعمه ابی له ابو طلحة پس بیا و مردی از انصار که گفته می شود او را ابو طلحة انصاری شهر  
زوج ام سلمه فقال انما پس گفت من همان کیرم این مرد را با رسول الله فاطمونی به الی رجلهم پس بر او طلوع آن مرد را بسوی خانه خود رحل بجای حمله رخت و جای  
باش مرد فقال لامرأته هل عندک یثقی پس گفت ابو طلحة مر زن خود را یا هست نزد تو چیزی از طعام فالت لا الا قوت صبیاننا گفت زن وی  
نیست چیزی نزد ما از طعام مگر خوش خردان ما قوت بضم و سکون چیزی که بایستد و بر پا شود بوی بدن آدمی از طعام قال فاعلمهم شتی و فو میهمه  
گفت ابو طلحة بی زن خود پس مشغول کردن خوردن را به چیزی و بخوابان ایشان را تا قلیل مشغول کردن کسی را به چیزی و تنویم خوابانیدن و این محمول است بر آن که  
صیان قوتیج نبودند طعام و طلب می کردند طعام را بر عادت صیان بی جوع و الا واجب بود تقدم صیان بر همان و چگونه ترک می کردند ایشان واجب را و  
حال آنکه حق تعالی شکر و ایش را فاذا دخل ضیفنا فادبه انا فاکل پس چون درآید همان را بخوردن پس بنما و او را با هر که می خورم فاذا اهلوی  
به علی اکل پس چون نیکند زور از گند دست خود را به وضو علی السیاح پس بایست تو بسوی چراغ کمی فصلیجه تا اصلاح کنی و میفرموزی چراغ را اصلاح نیکو  
علا ف ارجا و فاطمه پس بکش چشتر از آن را همان برنا خوردن و مطلع نشو اطفا فرو میرساند آن شش ففعلت پس کرد  
آن زن این کار را که گفت بوی مرد ففعلت و پس نشنید ایشان یعنی این زن و مرد و همان بر طعام و اکل الضیف و خوردن  
و ما فاطما و عین و شیب کرد و ابو طلحة و زن او که سنده فلما اصبح علی نخل رسول الله پس گفت چون صبح کرد ابو طلحة آمد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه

که





و در سنه چار و هجدهم بعد از انبی کریمش با و چند روز وفات یافته و عمر او نود و هفت بود و خلافت صدق دو سال و چنده بود و عمر وی شصت و سه موافق  
عمر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و وی رضی الله عنه منقول القامه خمس روی تابان جمال نجف البدن خیف العاقلین سهل الخدین و نود و خدین وی  
رکبای سبیل میل طیل کریم عتیق بحر بن الخطاب التحدی از اولاده می بن کعب است و بیخ واسط حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم جمع می شود  
و از اشراف قریش بود و در جایست سفارت و رسالت بنام وی نود و سیصد و روی جسم سرخ چشم بخت نود و مشرف بود بر مردم چاکر کویا بر شتری سوار  
است و مردم پیاده اند و بود در عارضین او خفت و و باب بن مینه گفته که وصف او در تورات این چنین است که قرن جدید شد بد این و قرن کوه خرد را گویند  
و فاروق لقب او است از جهت تفریق او میان حق و باطل و کفر و اسلام و عنایت اسلام بایمان او شد و موجب و شجاع بود پیش از آن حضرت با مردمی هجرت  
کرد و چون خواست که بجهت کند تیغ خود را حایل ساخت و کان را زده کرد و در دست تیرها گرفته و حکمیه اند و روستا قریش همه آنجا حاضر بود ندیس طواف  
کرد و در رکعت نماز گذارد و بر حلقه های قریش جدا جدا آمد و گفت زشت باد رویهای شما بر که بخواهد که بگریزد او را مادر او و یتیم کرد و فرزند او و بیوه کرد و زن  
او باید که بیاید و طاقی کرد و من در پس این وادی یعنی که پس هیچ کس نتوانست در پی او رفت خلافت وی ده و پنجم سال بود و عمر وی شصت و سه بر قول  
مشهور و بر قولی شصت و هشت و بر قولی دیگر نجاه و نه عثمان بن عفان القرضی خلفه النبی صلی الله علیه و آله و سلم علی ابنه و فیه وضوب  
له بسمله و گذاشت آن حضرت او را بر دختر خود رقیه بجهت تیمارداری وی و تعیین کرد و مرا و را بهره وی از غنیمت بدر و باین اعتبار او را از اهل بدر  
اند و تولد او در سال ششم از عام الفیل است اسلام آورد پیش از دخول دار ارقم بعد از آنی که علی و زید بن حارث و اسلام او بدعت ابو بکر بود و چون  
اسلام آورد و حکم بن الحارث بن امیه او را بست و پس کرد و هفت از دین بدان بدین حادث در آمدی و الله نمی گذارم ترا نمی گذاری این دین را  
گفت این دین را هرگز نگذارم و از وی جدا نشوم تو هر چه دانی بکن چون حکم صلابت او را دید را کرد و رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پیش از  
عقد بنوت درخت وی بود و در غره بدر مرد و بعد از آن ام کلثوم را آن حضرت بوی تزویج کرد و در سال نهم از هجرت وی نیز مرد پس گفت آن حضرت  
اگر می بود نزد من و دختر سیوم میدادم آن بابوی و هیچ کس خبر وی نبود که دو دختر هیچ پیغمبری نزد وی بود و ازین جهت ذوالنورین لقب او شد  
رضی الله عنه و در میان بلای خوش روی سفید و سرخ و بود در روی وی می گفتم از جدی بزرگ ریش اجل الناس و گفت آن حضرت بام کلثوم تزویج  
کردم ترا بمشابه ترین مردم بعد تو ابراهیم علیه السلام و پدید تو محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود و حیای او بدی که در درون خانه در بسته غسل می کرد و از  
حیا صلب خود را راست نمی توانست کرد و بود و قتل او در اوسط ایام تشریق سه محسن و ثلاثین و خلافت او سیزده سال و عمر او هشتاد و دو و بعضی  
سه و شش و گفته اند علی بن ابی طالب الهاشمی ابن عم پیغمبر خدا و برادر او اهل وفات و زوج فاطمه زهرا بتول و در حسن و حسین است و اول ششی  
است که منولد شده از دودا ششی قدیم الاسلام و بقول جاعله کثیر از صحابه اول کسیکه اسلام آورد و است و گفته اند که بموت شد آنحضرت صلی الله علیه  
و آله و سلم و زود و شبیه و اسلام آورد علی رضی الله عنه روز سه شنبه و عمر وی در آن مدت ده سال بود و هفت و اربع و منه لای و هادی و گفته  
و یسوب المملین و ابوالبرکاتین و ابوتراب از انبیا اویند و بود وی رضی الله عنه میانه بالای سخت کند م کون اهل بخت انلع اشعر البدن روشن  
روی تابان جمال بزرگ چشم عظیم البطن نیک سیاه چشم عظیم الفیه و طولها و عریضها حسن الوجه ضحک الس مثل ماه شب چار و هجدهم قوی دل شجاع منصور و اوسع  
العلم کثیر الزهد سخی النفس رضی الله عنه و کرم وجهه مدت خلافت وی پنج سال و شهادت وی شب جمعه قریب بحر مکه هم رمضان المبارک سنه احدی و اربعین  
و عمر شریف وی شصت و سه علی الصبح المنهار باس بن بکیر و در بعضی نسخ النکیر بالف و لام یا س کبره و تخفیف تخانیه در آخرین جمله و کبره تمجده و فتح  
کاف و سکون تخانیه و بعضی از روایت بخاری بکبره با و تشدید کاف ضبط کرده اند از چهار جین اولین است حاضر شد بد را و مشاهدی را که بعد از  
اویند و بود اسلام او و اسلام برادر او را عام بی کبره در دار ارقم بود و او را و برادران او را خالد و عاقل و عام صحبت و همه از اهل بدر بوده اند وفات  
او در سنه سی و چهار و بود و ابی بن دجاج بفتح را موطا ابی یحیی القسطنطینی مؤذن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کثرت او ابو عبد الرحمن است  
و بعضی ابو عبد الله گفته و بعضی ابو عبد الکرم و بعضی ابو عمرو و او را و عامه بفتح حاء جمله و تحقیق جمع وی از مولدین است قدیم الاسلام نخستین کسی است که  
ظاهر کرده اسلام را تا که و غذاب کرده شده در دین خدا و آسان شده و بروی بذل روح و غذای می کرد و او را امین خلف جمعی که مولای او بود  
و آخر در بر دوست بلال گفته شده و در آن قصه است و میکشید او را امیه در ذوق جدید و می انداخت در قلاب و می گفت یارب پس ابو بکر صدیق و از  
بخرید و از او کرد و آنحضرت بلال را در بر بلال فتح تا گفت و آن بالای کعبه و فضایل او بسیار است و بس است و فیصلت وی که آنحضرت شاکان چنان بدین مایه و عمر  
و بلال سابق مشیه و حبیب سابق مردم و سلمان سابق و حسن بود وی رضی الله عنه سخت کند م کون و از زمانت کثیر الشمر و بدمشق در سال مسم و بعضی مال شرا و عمر وی شصت و هجده سال  
بود و بعضی گفته اند خدا و بعضی از اهل انی از حبه سابق فصل سوم که گفته اند بن عبد المطلب الهاشمی عم رسول الله و برادر است از رضاعت کثرت او و عاقل است و عمر وی شصت و هجده سال

و بعضی گفته اند که  
او در سنه سی و چهار  
و بود و ابی بن دجاج  
بفتح را موطا ابی یحیی  
القسطنطینی مؤذن رسول  
الله صلی الله علیه و آله  
و سلم کثرت او ابو عبد  
الرحمن است و بعضی ابو  
عبد الکرم و بعضی ابو  
عمرو و او را و عامه  
بفتح حاء جمله و تحقیق  
جمع وی از مولدین است  
قدیم الاسلام نخستین  
کسی است که ظاهر کرده  
اسلام را تا که و غذاب  
کرده شده در دین خدا  
و آسان شده و بروی بذل  
روح و غذای می کرد و  
او را امین خلف جمعی  
که مولای او بود و آخر  
در بر دوست بلال گفته  
شده و در آن قصه است  
و میکشید او را امیه در  
ذوق جدید و می انداخت  
در قلاب و می گفت یارب  
پس ابو بکر صدیق و از  
بخرید و از او کرد و آن  
حضرت بلال را در بر بلال  
فتح تا گفت و آن بالای  
کعبه و فضایل او بسیار  
است و بس است و فیصلت  
وی که آنحضرت شاکان  
چنان بدین مایه و عمر  
وی شصت و هجده سال  
بود و بعضی گفته اند  
خدا و بعضی از اهل انی  
از حبه سابق فصل سوم  
که گفته اند بن عبد  
المطلب الهاشمی عم  
رسول الله و برادر است  
از رضاعت کثرت او و  
عاقل است و عمر وی  
شصت و هجده سال





الله عليه وآله وسلم گفت ویدم عبد الرحمن بن حوف را که می رود در بهشت و می خیزد در وی بطریق جو که رفتار کوک است بر سرین تصدق کرد تمام قافله او که از شام  
 آمده بود و مقصد شهر با لان و پوشش به جهت شکرانه و بشارت دخول جنت یا قافله اعتدال که از خیزیدن مفهوم میگرد و بود وی رضی الله عنه که در از می گذارد و نار را پیش  
 از پدر روایت است که در وقت وفات بنوشش شد چون بنوش آن گفت که آمدند و فرشته سخت درشت خوی و گفتند که او را پیش حاکم غریزین می بریم  
 پس دو فرشته دیگر آمدند و گفتند این را که می برید گفتند می بریم او را پیش حاکم غریزین گفتند بگذارد او را که سبقت کرده است سعادت در وی در وقتی که در شام  
 مادر بوده و راه او بنهم و ابن عمار کرد بود و می رضی الله عنه که قوی می داد در عهد ابی بکر و عمر و عثمان و وفات یافت در خلافت عثمان و چون وفات یافت امیر انصاری  
 علی رضی الله عنه گفت بردای ابن عوف که صافی چشمی و در وی رانیدی مناقب او بسیار است و در اسلام آوردن او قصه غریب است در اسلام  
 الرجال نیز نقل کردیم چندی بعد از بنی الحارث و الفزعی کینت وی ابو الحارث و بعضی گفته اند ابو معاویه عبیده بن الحارث و بعضی گفته اند ابو معاویه  
 عبیده بن الحارث و بعضی گفته اند ابو معاویه عبیده بن الحارث بن المطلب بن عبد مناف کلان تر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم ده سال و اسلام  
 آورد و پیش از آمدن دارا قدم و بود و بخت او با دو برادرش طفیل و حصین مبارزت کرد و برادرش عبیده را و آمد و رفت کرد میان ایشان دو نفر و مرد  
 عبیده از آن کشته شد و لیکن در آن روز روایت کرد از وی علی بن ابی طالب رضی الله عنه عباده بن نعیم عین و تحیف موفی بن الصامت الانصاری انصاری  
 بود حاضر شد عقبه اولی و ثانیه را و حاضر شد برادر او همیشه در او وی یکی از آنهاست که جمع کردند قرآن را در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و بود  
 طویل جسم جیل فرستاد و او را عمر رضی الله عنه بشام قاضی و معلم کرده پس محض اقامت کرد بعد از آن بطنین انتقال کرد و بر وفات یافت و بعضی گفته اند  
 به میت المقدس در سال سی و چهار هجری و دو ساله و بعضی گویند تا زمان معاویه باقی بود و چون حلف بنی حاتم بن لؤی بن نعیم لام و فتح بن عمرو  
 شد بدو بی جزه نیز خوانند انصاری است حلیف بنی عامر بن لوی حاضر شد برادر او ساکن شد مدینه را و گذشت چیزی از اولاد روایت کرد  
 از حضرت بیک حدیث که فرمودنی رسم بر شاعر و لیکن می رسم فراخی دینار را حدیث عقبه بن جهم و الانصاری ابو مسعود انصاری بدری از مشاهیر صحابه است  
 حاضر شد عقبه ثانی را و بود خردترین ایشان و جمهور بر آنکه نسبت او به ریخت سکونت است مخصوصه آن وفات یافت در خلافت علی بن ابی طالب و بعضی  
 گویند بعد از وی در اعیان و اربعین عالمی بن ربيعة العنزی بعین موط و نون مفتوحین و رای نسبت بغیره که یکی از اجداد او است و در جامع  
 الاصول المفوی و فین مبره و اوحیف بنی عدی و لینه و در نسبت او عددی نیز واقع شد و در کاشف حلیف آل خطاب گفته بخت کرده بر دو بخت و حاضر  
 شد برادر او همیشه در او و اسلام آورده پیش از عمر رضی الله عنه وفات یافت در سنه اثنین یا ثلثه یا خمس و ثلاثین و قول اول مشهور است و ثانی  
 اوفق است با آنچه در کاشف گفته که مات قبل عثمان بن حاصم بن ثابت الانصاری حاضر شد برادر او او انکسی است که نگاه داشتند او در زنوزان در وقتی که  
 خواستند مشرکان که سر او را ببرند به جنت کشتن او عیسی از عظامی ایشان را و و بی دعا کرده بود خدا را و جل که دست مشرک بوی نرسد پس فرستاد  
 خدای تعالی زنوز را بر او پس نگاه داشت او را از دست مشرکان و چون شب شد سبیل آمد او را بر این قضیه در غرزه و جمع بود و وی جدادری عامر بن عمر  
 بن الخطاب است رضی الله عنه و بعضی گفته اند در خلافت عمر بن عبدالمطلب و بعضی گفته اند در خلافت عمر بن عبدالمطلب و بعضی گفته اند در خلافت عمر بن عبدالمطلب  
 یافت در حیات رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و بعضی گفته اند در خلافت عمر بن عبدالمطلب و بعضی گفته اند در خلافت عمر بن عبدالمطلب و بعضی گفته اند در خلافت عمر بن عبدالمطلب  
 الخطاب و بود و او شست و پنج یا شست و شش رضی الله عنه عثمان بن کسر عین و سکون فغانیه و موحده بن مالک الانصاری حاضر شد برادر  
 روایت کرد از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و روایت کرد از وی انس بن مالک و همو در بن المریج و بود وی ضرر البصر و همه اعتدال وی  
 از آمدن مسجد و آمدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در خانه وی و گذاردن غار در آن با آنرا جانی خود گیرند که راست در صحیح بخاری قوفی ذمن  
 مبعویه خذ امة بنعمه فاب و تحیف دال مکرین مطلق بن نعیم و سکون طایفه و عین موط قرشی خال عبد الله بن عمر رضی الله عنه بخت کرده بخت  
 و حاضر شد برادر او همیشه در او با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و عامل گردانید او را عمر بن الخطاب بر بکر بن عبد الله بن غل کرد روایت  
 کرده است از وی عبد الله بن عمر و مات سنه ثلث و ثمان و ستون فلان بن النعمان الانصاری صحابی است حاضر شد برادر  
 و مشهور قاده و تابعی دیگر است که بصری است و اعمی است حافظ مفسر که و حفظ زمان خود بود و گفت هر چه شنیدم فراموش نشد روایت دارد از انس  
 بن مالک و از حسن بصری و شیب مجاهد بن عفره و الجموح و نعیم و عاصم انصاری حاضر شد عقبه را و برادر او وی و پدر وی عمرو بن الجح و روایت  
 کرد از وی ابن عباس وفات یافت در زمان عثمان بن عفان رضی الله عنه معوذ بن نعیم و فتح عین و کسر او و شد و بن جعفر و نعیم عین موط و سکون  
 فامر و دو و ابو جهم و برادر وی معاذ بن عفرای هر دو از اهل بدنه و عفران نام و در ایشان است و نام پدر ایشان الحارث بن رفاعه انصاری و معوذ قاتل ابو جهم لعین است  
 روز بدر با حانت برادرش معاذ و معوذ بعد از آن قتال کرد و کشته شد و معاذ باقی ماند و مشاهد دیگر را دریافت ابی ماثله الله و ایشان برادر دیگر است که نام و وفات او نیز



بدرشته شد مالک بن و بیعتی بن را ابو ایوب بن هم نموده و فتح مین و سکون تخمین و بعضی بنوع و کسر گفته اند الاکضای ابو اسید کنت مالک بن  
 ریمه است و مشهور است به کنیت حاضر شد بر را و احدا را و سایر مشاهیر را و روایت کرده است از وی انس بن مالک و ابو حمزه بن عبد الرحمن  
 مات سه ستین هجری و هفت ساله بعد از ذهاب بصرش و وی آن کسی است که در از بدین صیقل کسر نم و سکون بین حمد و نفع طایفه منقوطه و در  
 آخر حای علیه بن ثانیة بن هم نموده و در ثانیة بن هم بنوع عین و تشدید موده بن المطلب بن جند مناف حاضر شده و در را و احدا را و مشاهیر دیگر را و او است  
 که گفت عایشه صدیقه را در قصه مالک آنچه گفت تا زیاده زد و او را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا که تا زیاده زد ایشان مالک بن ثانیة بن هم و ثانیة بن  
 و هو ابن سینة بن هم را و هم میم و تحقیق رای اولی بن اقی هیچ بروزن و ضد فریف الاکضای زنی مرد بن عرف حاضر شده و در را و وی یکی از ان سه  
 کس است که خلف کرده اند از غزوة تبوک مشهورترین ایشان کعب بن مالک است دیگر مال بن امیه و توبه کرد برایشان حق عزوجل و فرو و فرستاد و در آن قرآن  
 را و این سبب تا میوه شد سوره توبه چون نفع میم بن عدی بن نفع عین و کسر دال علیه و تشدید تخمین الاکضای حلیف بنی عمر بن حنیف ازین جهت گفته  
 می شود او را انصاری حاضر شده و در را و مشاهیر را که بعد از دست و حاضر شده عقبه را و برادری داد ان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میان او و میان  
 زید بن الخطاب برادر عمر بن الخطاب و شهید شدند هر دو در روزی که در خلافت صدیق رضی الله عنهم مفدا بن عمر و الکندی بکسر کاف و سکون فون  
 حلیف بنی زهره را و مقداد بن الاسود نیز کونید و آنکند ی بخت آنکه در او عمر و حلیف کنده شد ازین جهت کنی کونید و حلیف شد وی اسود بن  
 عبد بنوش زهری را ازین جهت زهری گفته و او را ابن الاسود نیز ازین جهت گفته و بعضی کونید از ان جهت که در جرد وی توبه تفرج مادرش و بعضی کونید  
 بلکه غلام او بود که قبی ساخت او را ابن عبد البر گفته که قول اهل صحیح تراست قدیم الاسلام بود و بعضی کونید سادس اسلام بود و عدا و او را اهل حجاز  
 است و از ضلای بنما و کبار رخا بود و از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است از وی علی بن ابی طالب و طارق بن شهاب  
 و جزایشان وفات یافت بزخرف که موضعی است بر سه میل از مدینه و برداشته شد بسوی مدینه و دفن کرده شد به نفع سنه ثلث و ثلثین  
 و هو ابن حلیف و نماز گذارد و بروی عثمان بن عفان رضی الله عنه هلال بن امیه الاکضای یکی از ان سه کس که خلف از تبوک و توبه کرد خدای عالی  
 برایشان و قد دفن کرد و او را پس لعان کرده حاضر شده و در را و روایت کرده از و جابر بن عبد الله و عبد الله بن عباس رضی الله عنهم اجمعین و او  
 باب ذکر الیوم و الیس القرنی بین یقینین بلا دی که از جانب عین کعبه است یعنی دیان و یانی به خیف یا ضوب بین و بعضی تشدید یا نیز گفته اند  
 و شام بلا دی که در جانب چپ است و شام جانب چپ را کونید چاکه امین جانب راست و شام همزه ولی همزه پیاده است و قرن نفع قاف و را از  
 بلا دین است اما قرن که میقات اهل نجد است به سکون راست و ظا کرده است جوهری در تحریک وی و نسبت و پس قرن بوی زیر که او یس منوب  
 بقرن بن رودان بن راجه بن مراد که یکی از اجداد است کذا قال خنا جبالا موس الفصل الاول عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه ان رسول  
 الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان رجلا یا بنکم من الیمن یقال له اویس و اوست از امیر المؤمنین عمر که آنحضرت گفت که مردی می آید شما  
 را از جانب یمن گفته می شود او را اویس یا بنکم من الیمن خبرام له می گذارد آن مرد درین خبرا در می که مر او را راست فدا گان به چیل به تحقیق بود بوی خنیک  
 یعنی برص و می فدا الله فاذهب به و اکر خدایا پس دور کرد و آیه الاموضع الذین اداوا الذین هم کمر تقدر دیناری یا در می شک را وی است  
 و در روایتی آمده است که این نیز بدعی او بود که گفت خداوند بکند و در جسد من چیزی از ان که یاد کنم یا ان نعمت ترافین لفتنه منکم فلیس یخفی لکم پس  
 کسی که پیش آید او را از شما پس باید که طلب آمرزش کند و شمار را یعنی باید که در خواهد آن کس طلب آمرزش وی برای ان کس حق و ولایه قال و در روایتی  
 این چنین آمده است که گفت عمر بن خطاب رضی الله عنه من سفیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بقول می گفت ان خیر التابعین رجل یقال له اویس بدرستی  
 بهترین تابعین مردی است که گفته می شود مر او را اویس و له والد و مر او را در می است و کان بد بیاض و بود بوی برصی فروه فلیس یستغفر لکم پس  
 کیند و در خواهد اند وی که استغفار کند و شمار او را و له میسلم و بیکه شطب و عاست از اهل خیره و علاج اگر چه طالب افضل باشد و بعضی گفته اند که آنحضرت این از جهت  
 خوش کردن دل اویس فرمود و دفع توهم کسی که توهم کند که وی خلف کرد از جهت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که وی این از جهت خاطر مادر و نیکی کردن  
 بوی کرد و نیز ازین حدیث معلوم می گردد که اویس بهترین تابعین است و درین منقبتی ظاهر و فضلی عظیم است مر او را و از امام احمد بن حنبل رح منقولست که فضل  
 تابعین سعید بن المسیب است و این با فقها معرفت علوم و احکام شرایع است و این منافات ندارد خیریت و افضلیت اویس را با اعتبار کثرت  
 ثواب عدا الله و در تافه موس گفته که اویس بن عامر از سادات تابعین است و شاید که لفظ حدیث نیز محمولست بر ان بدان که اخبار و آثار در شان  
 اویس قرن رضی الله عنه آمده است که سیوطی در جمیع الجوامع ذکر کرده است و نیز آنرا ترجمه کردیم اگر چه مضی تطویل کرد زیرا که نزد ذکر او لای خدای خود می  
 آید رحمت گفت سیوطی روایت کرد امیر بن جابر گفت بود عمر بن الخطاب رضی الله عنه که چون می آمد او را اهل یمن می پرسید ایشان را که آیا در شما امین بن عمر بود

باب ذکر الیوم و الیس القرنی

الفصل الاول

هست تا وقتی که اویس میان ایشان رسید گفت آیا تو اویس بن عامر هستی گفت آری من اویس بن عامر هستم گفت از قبیل امرا دی سپتر از قرن گفت از همین  
است گفت آیا بود بنو برص پس به شدی از آن مکر موضع در هم گفت نعم گفت آیا مر ترا والد هاست گفت نعم گفت عمر شنیدم از پیغمبر خدا که گفت میاید شما را  
اویس بن عامر با دوا اهل من از مراد سپتر از قرن بود بوی برص پس بر شد از آن مکر موضع در هم مر او را والد ه ایست که اوینکی می کند بان اگر سوخته خورد  
خدا راست می کرواند خدا و اگر توانی طلب استغفار کرد از وی بچن پس استغفار کن برای من ای اویس گفت شل من یا امیر المؤمنین استغفار کند ترا گفت البته  
استغفار کن برای من پس استغفار کرد اویس برای عمر رضی الله عنه پس گفت عمر اویس کجا می خواهی که بروی گفت می خواهم که بگویم که کوفه مردم گفت ای پیغمبر  
برای تو بر عامل کوفه گفت اگر در پس ماندگان از مردم باشم محبوب تر هست نزد من پس سال آیند مروی از اشرف یمن به حج آمد و ملاقات کرد بمر رضی  
عنه و عمر از حال اویس پرسید که چه حال دارد گفت گذاشتم او را که سنه جامه قلیل المتاع پس عمر حدیث آن حضرت را بروی خواند پس آن مرد بر اویس  
و طلب استغفار کرد از وی اویس پرسید تو استغفار کن برای من که از سفر صالح می آئی باز گفت آن مرد استغفار کن برای من و حدیث عمر را بر خواند پس  
استغفار کرد اویس برای وی پس شناختند مردم او را و دریافتند حقیقت حال او را پس از آنجا بدر رفت روایت کرد ابن سعد در طبقات  
و ابو عوانه در دیانی و ابو نعیم در حلیه و بیقی در ذلیل و در روایتی دیگر هم از اسیر بن جابر آورده که گفت محمدی بود بگو که حدیث میکرد ما را و چون فارغ می شد از  
حدیث متفرق می شدند مردم و جماعتی بر جای خود می بودند و در میان این جماعت مردی بود که تکلم می کرد بکلامی که هیچ کس را نشنیدم که بان کلام تکلم می کرد  
پس می آمدم نزد وی پس کم کردم روزی او را پس گفتم بیا در خود می شناسید شما آن مرد را که می نشست با ما و سخنان می کرد چنین و چنین پس گفت  
مردی از قوم اری می شناسم او را آن اویس قرنی است گفتم می شناسی منزل او را گفت می شناسم پس رفتم با وی و زدم در حیره او را پس بدر آمد از  
حیره گفتم یا غی چه باز داشت ترا از ما گفت برهنگی و بودند اصحاب وی که مسخری می کردند با وی و می بخانیدند او را گفتم بگیر و این چادر را پوش گفت کن  
این را زیرا که ایشان چون بپینند این جامه را بر تن می اندامی کنند مرا پس مبالغه کردم من تا آنکه پوشید آن را پس برون آمد بر ایشان پس گفتند  
که افریب داده است ازین جامه و از که ر بوده است آن را گفت دیدی که چه گویند پس گفتم من چه میخواهم شما ازین مرد و چرا می گنید او را آدمی کاهی برهنه  
و کاهی جامه پوشش پس گفتم ایشان را زبان خود در قتی سخت پس بقضای الهی اهل کوفه نزد عمر آمدند پس آمد میان ایشان مردی از آنکه مسخری می کردند  
با وی پس گفت عمر آیا اینجا اهل قرن کسی است پس آوردند آن مرد را که مسخری می کردند با وی پس خواند عمر رضی الله عنه حدیث پیغمبر رضی الله علیه و آله  
و سلم که در شان اویس شنیده بود و گفت مشنیدم که وی قدم کرده است بر شما بگو که آن مرد گفت نیست این چنین کسی در میان ما وی شناسیم  
او را گفت عمر بلی مردی هست چنین و چنین یعنی خوار و خراب گفت در میان ما مردی هست اویس نام که مسخری می گفتم بوی گفت عمر در یاب او را و نمی نم  
ترا که در می یابی او را پس اقبال کرد آن مرد بر اویس تا آنکه درآمد بروی پیش از آنکه بر اهل و عیال خود در آید پس گفت او را اویس این عادت تو این  
انجا است گفت از امیر المؤمنین عمر شنیدم تقریب ترا که در حق تو چنین و چنین می گفت بخش مرا ای اویس آنچه بتو کرده ام از مسخری و بی ادبی و استغفار کن مرا گفت  
می کنم بشرطی که گویی با کسی که آنچه شنیدی از عمر پس استغفار کرد مرا گفت اسیر که راوی این خبر هست بعد ازین فاش شده امر اویس دو کوفه روایت کرد ابن رابن  
سعد در طبقات و ابو نعیم در حلیه و بیقی در ذلیل و ابن عساکر در تاریخ و در روایتی دیگر ابی بن سعید از سعید بن المسیب از عمر بن الخطاب آمده که گفت گفت  
مرا پیغمبر خدا روزی با عمر گفتم لبیک و سعد لبیک یا رسول الله پس کان بردم که کبریا ری می فرستد مرا آن حضرت گفت یا عمر در امت من مردی باشد که او را  
اویس قرنی گویند میرسد او را بلائی در جسد پس دعا می کند خدا را پس دور می کند از خدا مگر طعنه در پهلوی چون می بیند از یاد می کند خدای را و هر چهل  
پس چون ملاقات کنی تو او را بخواه آن زن سلام و امیر کن او را که دعا کند ترا زیرا که وی گریه است بر پروردگار خود و بزرگست نزد وی اگر سوخته خورد بر حن  
راست گوی کرد اند او را خدا شفاعت می کند وی مانند ریحه و میخ را عمر رضی الله عنه می گوید پس طلب کردم او را در حیات پیغمبر خدا صلی الله علیه  
و سلم پس قدرت نیافتم بروی و طلب کردم در خلافت ابو بکر پس قدرت نیافتم بروی و طلب کردم او را در امامت خویش می جستم زقیف از  
که از بلاد می آمدند و می گفتم آیا هست از مراد یا هست از قرن در میان شما کسی که نام او اویس باشد گفت مردی از قوم وی ابن عم من است  
یا امیر المؤمنین می پرسیم تو از مردی است پای و خوار و بی وفیت و کسی که مثل تو از وی پرسد گفت می نم ترا در شان وی از ملاک  
شوند کلام پس بودم در همین بختی ناگاه نموده شد شتری بکنه پالای بروی مردی است بکنه جامه پس اهاد در دل من که اویس همین باشد گفتم ای بنده خدا تو  
اویس قرنی گفت نعم گفتم پیغمبر خدا سلام می خواند بر تو گفت علی رسول الله السلام و حکایت یا امیر المؤمنین گفتم امر می کند ترا آنحضرت که دعا کنی مرا بعد از آن ملاقات  
می کردم او را هر سال نمی دید پس می گفتم من احوال و اسرار خود را بوی می گفتم وی بمن دفاه ابو الفاسم عبد العزیز بن جعفر آنوقت فی خواسته و التعلیل بن جعفر  
فی ثانی و در روایتی دیگر از حسن بصری آمده که چون اهل قرن در موسم حج آمدند پرسید امیر المؤمنین عمر با ایشان که آیا در میان شما مردی که نام او اویس است گفت مردی میان

ایشان چه میفرمود؟ ایامیر المؤمنین از وی مردی است که در خوابها میآید و در مردم نمیآید گفت از من بوی سلام ربانی و بگوئی تا ملاقات کند مرا پس رسانند آن مرد و بگفت  
 عمر ابوی پس قدم آورد اویس بر عمر و گفت اویس توئی گفت نعم یا امیر المؤمنین گفت تو سپیدی بودی که دعا کردی خدا را و دیگر کردی از تو باز دعا کردی تا بقیه  
 از آن در تو گفت نعم ترا که خبر دادی امیر المؤمنین بدان گفت خبر داد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امر کرد مرا که سؤال کنم ترا تا دعا کنی برای من پس دعا  
 کرد اویس مرا و گفت حاجت من بتو یا امیر المؤمنین این است که پوشی حال مرا بر من و از آن دهی تا بگردم و بروم از اینجا پس همیشه بود اویس پنهان از  
 مردم تا گشته شد روز نهار و ندو ششید شد رواه ابن عساکر و از سعید بن المسیب آورد که از عمر بن الخطاب بر منبری گفت یا اهل قرن پس برخاستند  
 پیران این قوم و گفتند یا نعم یا امیر المؤمنین چه میفرمائی گفت آیا در قرن کسی هست که نام او اویس است پس گفت پیری از میان ایشان نیست در میان کسی که نام  
 او اویس باشد که بدو آنکه در میانها و در میانها می باشد کسی را بادی الفت و نه او را کسی صحبت پس عمر گفت همون را می خواهم چون بقرن روید او را بچند کلام  
 مرا برسانید و بگوئید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بشارت داده است مرا تو و امر کرده است مرا که بخوام بر تو سلام آنحضرت را پس چون رسیدند اقوام بقرن به  
 بختند او را و یافتند در ریگستانی افتاده پس رسانیدند او را سلام عمر و سلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت شهرت داد مرا امیر المؤمنین و مشهور  
 گردانید مرا السلام علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علی آلہ و روی نهاد بودی میان و حیران و یافته نشد از وی شری تا آنکه باز آمد در ابام علی رضی الله عنه  
 پس قال کرد پیش وی پس ششید شد در جنگ صفین رواه ابن عساکر و معصع بن معاویه آورده که بود عمر بن الخطاب رضی الله عنه می پرسید و فدا اهل کوفه را وقتی که قتل  
 می آوردند بروی آیامی شناسید شما اویس بن عامر قرنی را می گفتند نمی شناسیم و اویس مردی بود که ملازمت میکرد مسجد را در کوفه و بنی امدان و او را  
 ابن عم بود که ایذا می کرد او را پس آمد ابن عم وی در کسانیکه آمدند از اهل کوفه گفت ابن عم او یا امیر المؤمنین نیست اویس کسی که باین مرتبه برسد که پسر پسر  
 و بشناسی تو او را وی آدمی است کمترین آدمیان و وی ابن عم من است پس گفت عمر وی تو فلان شدی تو دور وی پس خواند عمر حدیث آن حضرت را که  
 ششید بود در شان وی و می گفت چون برسی آنجا سلام من بوی برسانی پس مشهور شد امر اویس پس کم شد و بدر رفت رواه ابو جعلی و ابن مند  
 و ابن عساکر و در روایتی از ابن عباس آمده رضی الله عنهما که گفت در نیک کرد عمر که می پرسید از احوال اویس قرنی ده سال تا آنکه گفت در موسم حج  
 ای اهل یمن هر که از شما انقباض نماید استاده شود پس با ستادها آنها که از مراد بودند و ششید و گران پس گفت عمر ایامیان شما اویس است  
 پس گفت مردی یا امیر المؤمنین نمی شناسیم ما او را ولیکن یک برادر زاده من است که او را اویس اویس میگویند و وی ضعیف تر و خوار تر است از آنکه  
 مثل تو پرسد از مثل وی گفت عمر وی در حرم است گفت نعم لکن اراک عرفه است می چراند شتران قوم را از اینجا گفته اند که کسی داند که اشتر می چراغ  
 پس سوار شد عمر و علی رضی الله عنهما بر دو حمار پس روان شدند تا آمدند اراک را ناگاه دیدند ویرا که ایستاده است و نماز می کند و دوخته است  
 نظر خود را بر سجده گاه خود پس چون دیدند او را عمر و علی گفتند اگر باشد آنکه میجوئیم ما او را پس این شخص است پس چون شنید حسن ایشان را سبک  
 گردانید نماز را و برگشت از نماز پس سلام دادند ایشان بروی پس رو سلام کرد وی برایشان و گفت علیکم السلام و رحمة الله و گفتند  
 چیست نام تو رحمت کند ترا خدای تعالی گفت عبد الله گفت علی مرتضی رضی الله عنه می دانم که هر که در آسمان و زمین است بنده خدا است  
 سوگند می دهم ترا بر پروردگار که به پروردگار این حرم چیست نام تو که مادر تو ترا پدران نام کرده گفت چه می خواهی بنام من اویس بن مراد  
 است گفتند برهنه کن پهلوی چپ خود را پس برهنه کرد دیدند که در وی لمبه ایست سفید قدر در هم پس شافقت علی و عمر که بوسه دهند آن لمبه را  
 پیوسته گفتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امر کرده است ما را که سلام خوایم بر تو و سؤال کنیم ترا که دعا کنی ما را گفت دعای من در شرق و یمن  
 مغرب آن شامل است همه مسلمانان را مرد و زن ایشان را گفتند دعا کن ما را بخصوص پس دعا کرد ایشان را و مرثومین و مؤمنات را پس گفت  
 عمر رضی الله عنه بد هم ترا چیزی از رزق خود یا از عطای خود گفت اویس هر دو جامه من نواند و هر دو غسل من پاره زده و با من چهار  
 درهم است چون تمام شود اینها بکیرم و گفت هر که اهل کرد جمعه را اهل می کند ماه را و کسی که اهل کند ماه را اهل می کند سال را بعد از آن سپرد قوم را شتران  
 ایشان را و بدر رفت از اینجا و دیده نشد بعد از آن رواه ابن عساکر فی تاریخه و الله اعلم و عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و آله  
 قال لما کمل اهل الیمین گفت آن حضرت در وقتی که آمد ابو موسی اشعری و قوم دی آمدند شمارا اهل یمن هم ارفا گفتند ایشان تنگ تراست فوادی  
 ایشان و الین فلو با و نرم تراست قلوب ایشان افتد و جمع فوادی لغیم فادهمزه و بواو لغت غریب است از لغت و بمعنی تحرق و قلوب جمع قلبا از تغلبت بمعنی  
 از عالی بعالی کشتن و فوادی و قلب را اکثر اهل لغت بیک معنی گفته اند و مگر بر آن در حدیث برای تاکید است و این حدیث در فصل ثالث از وفات النبی کشته است  
 آنجا باین ارفا گفته مذکور است و الین فلو با نیست از اینجا نیز اتحاد و ظاهر می شود و بعضی گفته اند فوادی پرده دل است که چون رفیق باشد در دو و فوادی  
 کند سخن حق در وی و برسد بدل و دل چون نرم بود در آید در درون وی وقت ضد غفلت است و لیلین ضد صلابت مثل شیشه بر قیق است و نرم نیست







آن وقت که در ایام آنوقت را خفایا علیک بالیشام پس گفت آن حضرت لازم که تو شام را غافلانه بخور و الله من ان کفنه ذیرا که شام کوفه  
 خداست از زمین خدا و خیره بکسر خراف و فتح یا و کاهی ساکن نیز کرده می شود بختی الیها خیر من عیالته بکفرند و فرمود می آید بسوی آن زمین خدا یعنی  
 برگزیده کان را از زندگان خود و غافلان اینهم پس اگر ابا می کنید و اقتناع می آید از آنچه اعتبار کرده و برگزیده است خدا یعنی برای شما که آن قصد کرده  
 شام است فحلیکم بهیمکم پس بر شما باد که بروید زمین خود و اضافت بین ایشان از جهت آنکه مخاطب عربند و من از زمین ایشان است که قالو این کلامی است  
 که در میان واقع شده میان قول دمی علیک بالیشام و میان قول وی واسقوا من حد و که آب دهید خود را و آب خود را از خدیو یا و حوضهای خود  
 و خدیو برین صحیح جای که جمع کرد و در وی آب زیرا که این معنی مخصوص بشام است یعنی باید که آب دهید هر یکی از خدیو خود که مخصوص است بوی و مرا حسنت  
 و مطهضت نمکد با غیر خصوصاً آنهایی که بر سر حدای اسلام نشسته اند تا که دو سبب ترواع و اختلاف و نهج فتن کنایه فان الله عز وجل  
 لی بالیشام و اهلک زیرا که خدای وکیل شده است برای من بشام یعنی بر فضل و کرم خود گرفته است کار مرا و مرا حفظت شام و حفظ اهل آن از شکر خیره  
 و استیلا می ایشان بران دیار و راه احمد و ابو داود الفصل الثالث من شیخین مع و فتح رابن حبیب بن یحیی و فتح و فتح یا تابعی ثقه است  
 از کبار شیوخ محقق و مقربان ایشان است قال ذکر اهل الیشام عند علی رضی الله عنه گفت شیخ ذکر کرده شدند اهل الیشام نزد امیر المؤمنین  
 علی مراد بابل شام اینجا خالفان علی اند معاویه و هر که با او در شام بودند که متولی ملک شام بود از زمین حرمتا آخر و قبل الیشام و گفته شد بعد از اینست کن  
 ایشان را یا امیر المؤمنین چنانکه در زمان طایفین یکدیگر را لعنت می کردند قال لا گفت علی میکنم اهل شام را لعنتی و چون رسول الله در مدینه شنید که بعضی  
 راضی الله علیه و آله و سلم بقول می گفت لا بدال بکونون بالیشام ابدال میباشند بشام یعنی چون لعنت کنم ایشان که ابدال آنجا میباشند پس میباد  
 تناول کرد و لعنت ابدال را علما اهل سنت می گویند که این دفع است از علی رضی الله عنه لعن اهل شام را با فعل از برای دفع شیعه و مجاوله از اینجا از برای دفع  
 جاز لعن غیر ابدال از اهل شام چنانکه میباد و بفهم میرسد و چگونه باشد و حال آنکه روایت کرده شده است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که فرمود ایشان را لعن  
 ما اند که بنی کردند بر ما و آورده اند که یکبارگی اهل شام را لعن کردند و آورده اند شخصی گفت و اعجاب من میدانم که وی نیکو مسلمان بود و علی رضی الله عنه فرمود و لعن  
 که هنوز مسلمان است و در آن از آثار و اخبار که دلالت میکند بر اسلام ایشان بعد از آن بیان ابدال می فرماید و هم او معون و جلا عابد ابدال چهل مردند کلاما  
 و جعل ابدال الله مکانه و جلا هرگاه که بمیرد مردی می آید خدا تعالی در بدل او مردی دیگر را یعنی بهمه الغیث آب داده می شود و بوجو و ایشان و بخت  
 ایشان باران یعنی باران برکت ایشان می بار و وینصی هم علی الاعلاء و دوا ستانیده شود و اتمام کشیده می شود و بیاری ایشان بر دشمنان و مصروف  
 چون اهل الشام بهم العذاب بر گردانیده می شود از اهل شام برکت ایشان عذاب و تخصیص بابل شام بهمت قرب جوار و مزید ارتباط ایشان خواهد بود  
 و البرکت و نصرت ایشان عالم را شامل است خصوصاً کسی که شهنشاه و استعانت کند از ایشان و وجود ابدال دین حدیث و در احادیث و دیگر نیز از علی  
 رضی الله عنه آمده است و شیخ ابن حجر بعد از ذکر این احادیث حدیثی دیگر از ابن عمر رضی الله عنهما از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورده است که فرمود و یا را است  
 پاهم مردند و ابدال چهل اند پس آن پاهم را می پذیرند کم می شوند و نه این چهل هرگاه که بمیرد بدل ابدال می کند خدا تعالی بکرم از پاهم بجای او پس فتنه صحابه را بگوید  
 صلی الله علیه و آله و سلم دلالت کرد و بیان کن علهای ایشان را که جعل می کنند که باین مرتبه میرسد فرمود ایشان غومی کنند از کفری که ظلم کنند ایشان را و بنی که یکی که بی  
 کند ایشان و موات فترامی کنند از آنچه داده است خدا تعالی ایشان را و تصدیق این در کتاب خداست که فرمود و الکافلین الیفیظ و الطافین چون  
 الناس و الله یحب المحسنین ۲ و حق رجل من القضاة و روایت از مروی از صحابه که نام وی معلوم نشده است و جهالت نام را وی در صحابه  
 زیان ندارد زیرا که ایشان همه عدو و لندان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال روایت است که آن حضرت گفت سیف ففح الیشام نزدیک است که فتح کرد و  
 بلا شام فاذا خیرتم المنازل فیهما فلیکم بمدينه فقال لها و مقفی پس چون میگردانید و کشته شود و کار با اختیار شما نمائید و جاهانی بود  
 را در آن بلاد پس بر شما باد که اختیار کنید و نزول کنید به شهری که گفته می شود و مرا از دمشق بجرا و ال و فتح میم بر قول اکثر افسح که پای تخت شام است فلما  
 به فضل المسلمین من المکرم پس بدستی مدینه دمشق جای پناه مستحانان است از جنگها که پناه می آرند باقی و می در آید و در آن و مقل ففتح میم و سکون عین و  
 فاف از عقل یعنی حسین و پناه و طامم جمع طومر یعنی حرب و فسطاطها و دمشق بلدة جامع شام است و فسطاط یعنی فاصول سکون سین یعنی بلدة جامع  
 که جمع کند مردم را و لهذا مصر را نیز فسطاط نام می کنند و فسطاط یعنی خیمه می آید منها از حق فقال لها الخوطة از زمین شام زمینی است که گفته می شود  
 مرا و را غوطه یعنی غن مجوس و سکون و او و طامم شهرستان و طینی گفته می شود نام مستانها و آنها که در دمشق اند و بعضی گفته اند غوطه شهری است نزدیک دمشق  
 و واهما الحمد روایت کرد این حدیث را احمد ۳ و حسن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الحمد لخط  
 بالکینه و المملات بالیشام بعضی گفته اند که این انتشار است و خلافت علی و ملک معاویه چنانکه در حدیث دیگر آمده خلافت

الفصل الثالث

[illegible]

[illegible]

## الفصل الثاني

## الفصل الثالث







[illegible][illegible]





۱۸۹	۲۴	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰	۱۶۱	۱۶۲	۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵	۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸	۱۶۹	۱۷۰	۱۷۱	۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴	۱۷۵	۱۷۶	۱۷۷	۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰	۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳	۱۸۴	۱۸۵	۱۸۶	۱۸۷	۱۸۸	۱۸۹	۱۹۰	۱۹۱	۱۹۲	۱۹۳	۱۹۴	۱۹۵	۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸	۱۹۹	۲۰۰	۲۰۱	۲۰۲	۲۰۳	۲۰۴	۲۰۵	۲۰۶	۲۰۷	۲۰۸	۲۰۹	۲۱۰	۲۱۱	۲۱۲	۲۱۳	۲۱۴	۲۱۵	۲۱۶	۲۱۷	۲۱۸	۲۱۹	۲۲۰	۲۲۱	۲۲۲	۲۲۳	۲۲۴	۲۲۵	۲۲۶	۲۲۷	۲۲۸	۲۲۹	۲۳۰	۲۳۱	۲۳۲	۲۳۳	۲۳۴	۲۳۵	۲۳۶	۲۳۷	۲۳۸	۲۳۹	۲۴۰	۲۴۱	۲۴۲	۲۴۳	۲۴۴	۲۴۵	۲۴۶	۲۴۷	۲۴۸	۲۴۹	۲۵۰	۲۵۱	۲۵۲	۲۵۳	۲۵۴	۲۵۵	۲۵۶	۲۵۷	۲۵۸	۲۵۹	۲۶۰	۲۶۱	۲۶۲	۲۶۳	۲۶۴	۲۶۵	۲۶۶	۲۶۷	۲۶۸	۲۶۹	۲۷۰	۲۷۱	۲۷۲	۲۷۳	۲۷۴	۲۷۵	۲۷۶	۲۷۷	۲۷۸	۲۷۹	۲۸۰	۲۸۱	۲۸۲	۲۸۳	۲۸۴	۲۸۵	۲۸۶	۲۸۷	۲۸۸	۲۸۹	۲۹۰	۲۹۱	۲۹۲	۲۹۳	۲۹۴	۲۹۵	۲۹۶	۲۹۷	۲۹۸	۲۹۹	۳۰۰	۳۰۱	۳۰۲	۳۰۳	۳۰۴	۳۰۵	۳۰۶	۳۰۷	۳۰۸	۳۰۹	۳۱۰	۳۱۱	۳۱۲	۳۱۳	۳۱۴	۳۱۵	۳۱۶	۳۱۷	۳۱۸	۳۱۹	۳۲۰	۳۲۱	۳۲۲	۳۲۳	۳۲۴	۳۲۵	۳۲۶	۳۲۷	۳۲۸	۳۲۹	۳۳۰	۳۳۱	۳۳۲	۳۳۳	۳۳۴	۳۳۵	۳۳۶	۳۳۷	۳۳۸	۳۳۹	۳۴۰	۳۴۱	۳۴۲	۳۴۳	۳۴۴	۳۴۵	۳۴۶	۳۴۷	۳۴۸	۳۴۹	۳۵۰	۳۵۱	۳۵۲	۳۵۳	۳۵۴	۳۵۵	۳۵۶	۳۵۷	۳۵۸	۳۵۹	۳۶۰	۳۶۱	۳۶۲	۳۶۳	۳۶۴	۳۶۵	۳۶۶	۳۶۷	۳۶۸	۳۶۹	۳۷۰	۳۷۱	۳۷۲	۳۷۳	۳۷۴	۳۷۵	۳۷۶	۳۷۷	۳۷۸	۳۷۹	۳۸۰	۳۸۱	۳۸۲	۳۸۳	۳۸۴	۳۸۵	۳۸۶	۳۸۷	۳۸۸	۳۸۹	۳۹۰	۳۹۱	۳۹۲	۳۹۳	۳۹۴	۳۹۵	۳۹۶	۳۹۷	۳۹۸	۳۹۹	۴۰۰	۴۰۱	۴۰۲	۴۰۳	۴۰۴	۴۰۵	۴۰۶	۴۰۷	۴۰۸	۴۰۹	۴۱۰	۴۱۱	۴۱۲	۴۱۳	۴۱۴	۴۱۵	۴۱۶	۴۱۷	۴۱۸	۴۱۹	۴۲۰	۴۲۱	۴۲۲	۴۲۳	۴۲۴	۴۲۵	۴۲۶	۴۲۷	۴۲۸	۴۲۹	۴۳۰	۴۳۱	۴۳۲	۴۳۳	۴۳۴	۴۳۵	۴۳۶	۴۳۷	۴۳۸	۴۳۹	۴۴۰	۴۴۱	۴۴۲	۴۴۳	۴۴۴	۴۴۵	۴۴۶	۴۴۷	۴۴۸	۴۴۹	۴۵۰	۴۵۱	۴۵۲	۴۵۳	۴۵۴	۴۵۵	۴۵۶	۴۵۷	۴۵۸	۴۵۹	۴۶۰	۴۶۱	۴۶۲	۴۶۳	۴۶۴	۴۶۵	۴۶۶	۴۶۷	۴۶۸	۴۶۹	۴۷۰	۴۷۱	۴۷۲	۴۷۳	۴۷۴	۴۷۵	۴۷۶	۴۷۷	۴۷۸	۴۷۹	۴۸۰	۴۸۱	۴۸۲	۴۸۳	۴۸۴	۴۸۵	۴۸۶	۴۸۷	۴۸۸	۴۸۹	۴۹۰	۴۹۱	۴۹۲	۴۹۳	۴۹۴	۴۹۵	۴۹۶	۴۹۷	۴۹۸	۴۹۹	۵۰۰	۵۰۱	۵۰۲	۵۰۳	۵۰۴	۵۰۵	۵۰۶	۵۰۷	۵۰۸	۵۰۹	۵۱۰	۵۱۱	۵۱۲	۵۱۳	۵۱۴	۵۱۵	۵۱۶	۵۱۷	۵۱۸	۵۱۹	۵۲۰	۵۲۱	۵۲۲	۵۲۳	۵۲۴	۵۲۵	۵۲۶	۵۲۷	۵۲۸	۵۲۹	۵۳۰	۵۳۱	۵۳۲	۵۳۳	۵۳۴	۵۳۵	۵۳۶	۵۳۷	۵۳۸	۵۳۹	۵۴۰	۵۴۱	۵۴۲	۵۴۳	۵۴۴	۵۴۵	۵۴۶	۵۴۷	۵۴۸	۵۴۹	۵۵۰	۵۵۱	۵۵۲	۵۵۳	۵۵۴	۵۵۵	۵۵۶	۵۵۷	۵۵۸	۵۵۹	۵۶۰	۵۶۱	۵۶۲	۵۶۳	۵۶۴	۵۶۵	۵۶۶	۵۶۷	۵۶۸	۵۶۹	۵۷۰	۵۷۱	۵۷۲	۵۷۳	۵۷۴	۵۷۵	۵۷۶	۵۷۷	۵۷۸	۵۷۹	۵۸۰	۵۸۱	۵۸۲	۵۸۳	۵۸۴	۵۸۵	۵۸۶	۵۸۷	۵۸۸	۵۸۹	۵۹۰	۵۹۱	۵۹۲	۵۹۳	۵۹۴	۵۹۵	۵۹۶	۵۹۷	۵۹۸	۵۹۹	۶۰۰	۶۰۱	۶۰۲	۶۰۳	۶۰۴	۶۰۵	۶۰۶	۶۰۷	۶۰۸	۶۰۹	۶۱۰	۶۱۱	۶۱۲	۶۱۳	۶۱۴	۶۱۵	۶۱۶	۶۱۷	۶۱۸	۶۱۹	۶۲۰	۶۲۱	۶۲۲	۶۲۳	۶۲۴	۶۲۵	۶۲۶	۶۲۷	۶۲۸	۶۲۹	۶۳۰	۶۳۱	۶۳۲	۶۳۳	۶۳۴	۶۳۵	۶۳۶	۶۳۷	۶۳۸	۶۳۹	۶۴۰	۶۴۱	۶۴۲	۶۴۳	۶۴۴	۶۴۵	۶۴۶	۶۴۷	۶۴۸	۶۴۹	۶۵۰	۶۵۱	۶۵۲	۶۵۳	۶۵۴	۶۵۵	۶۵۶	۶۵۷	۶۵۸	۶۵۹	۶۶۰	۶۶۱	۶۶۲	۶۶۳	۶۶۴	۶۶۵	۶۶۶	۶۶۷	۶۶۸	۶۶۹	۶۷۰	۶۷۱	۶۷۲	۶۷۳	۶۷۴	۶۷۵	۶۷۶	۶۷۷	۶۷۸	۶۷۹	۶۸۰	۶۸۱	۶۸۲	۶۸۳	۶۸۴	۶۸۵	۶۸۶	۶۸۷	۶۸۸	۶۸۹	۶۹۰	۶۹۱	۶۹۲	۶۹۳	۶۹۴	۶۹۵	۶۹۶	۶۹۷	۶۹۸	۶۹۹	۷۰۰	۷۰۱	۷۰۲	۷۰۳	۷۰۴	۷۰۵	۷۰۶	۷۰۷	۷۰۸	۷۰۹	۷۱۰	۷۱۱	۷۱۲	۷۱۳	۷۱۴	۷۱۵	۷۱۶	۷۱۷	۷۱۸	۷۱۹	۷۲۰	۷۲۱	۷۲۲	۷۲۳	۷۲۴	۷۲۵	۷۲۶	۷۲۷	۷۲۸	۷۲۹	۷۳۰	۷۳۱	۷۳۲	۷۳۳	۷۳۴	۷۳۵	۷۳۶	۷۳۷	۷۳۸	۷۳۹	۷۴۰	۷۴۱	۷۴۲	۷۴۳	۷۴۴	۷۴۵	۷۴۶	۷۴۷	۷۴۸	۷۴۹	۷۵۰	۷۵۱	۷۵۲	۷۵۳	۷۵۴	۷۵۵	۷۵۶	۷۵۷	۷۵۸	۷۵۹	۷۶۰	۷۶۱	۷۶۲	۷۶۳	۷۶۴	۷۶۵	۷۶۶	۷۶۷	۷۶۸	۷۶۹	۷۷۰	۷۷۱	۷۷۲	۷۷۳	۷۷۴	۷۷۵	۷۷۶	۷۷۷	۷۷۸	۷۷۹	۷۸۰	۷۸۱	۷۸۲	۷۸۳	۷۸۴	۷۸۵	۷۸۶	۷۸۷	۷۸۸	۷۸۹	۷۹۰	۷۹۱	۷۹۲	۷۹۳	۷۹۴	۷۹۵	۷۹۶	۷۹۷	۷۹۸	۷۹۹	۸۰۰	۸۰۱	۸۰۲	۸۰۳	۸۰۴	۸۰۵	۸۰۶	۸۰۷	۸۰۸	۸۰۹	۸۱۰	۸۱۱	۸۱۲	۸۱۳	۸۱۴	۸۱۵	۸۱۶	۸۱۷	۸۱۸	۸۱۹	۸۲۰	۸۲۱	۸۲۲	۸۲۳	۸۲۴	۸۲۵	۸۲۶	۸۲۷	۸۲۸	۸۲۹	۸۳۰	۸۳۱	۸۳۲	۸۳۳	۸۳۴	۸۳۵	۸۳۶	۸۳۷	۸۳۸	۸۳۹	۸۴۰	۸۴۱	۸۴۲	۸۴۳	۸۴۴	۸۴۵	۸۴۶	۸۴۷	۸۴۸	۸۴۹	۸۵۰	۸۵۱	۸۵۲	۸۵۳	۸۵۴	۸۵۵	۸۵۶	۸۵۷	۸۵۸	۸۵۹	۸۶۰	۸۶۱	۸۶۲	۸۶۳	۸۶۴	۸۶۵	۸۶۶	۸۶۷	۸۶۸	۸۶۹	۸۷۰	۸۷۱	۸۷۲	۸۷۳	۸۷۴	۸۷۵	۸۷۶	۸۷۷	۸۷۸	۸۷۹	۸۸۰	۸۸۱	۸۸۲	۸۸۳	۸۸۴	۸۸۵	۸۸۶	۸۸۷	۸۸۸	۸۸۹	۸۹۰	۸۹۱	۸۹۲	۸۹۳	۸۹۴	۸۹۵	۸۹۶	۸۹۷	۸۹۸	۸۹۹	۹۰۰	۹۰۱	۹۰۲	۹۰۳	۹۰۴	۹۰۵	۹۰۶	۹۰۷	۹۰۸	۹۰۹	۹۱۰	۹۱۱	۹۱۲	۹۱۳	۹۱۴	۹۱۵	۹۱۶	۹۱۷	۹۱۸	۹۱۹	۹۲۰	۹۲۱	۹۲۲	۹۲۳	۹۲۴	۹۲۵	۹۲۶	۹۲۷	۹۲۸	۹۲۹	۹۳۰	۹۳۱	۹۳۲	۹۳۳	۹۳۴	۹۳۵	۹۳۶	۹۳۷	۹۳۸	۹۳۹	۹۴۰	۹۴۱	۹۴۲	۹۴۳	۹۴۴	۹۴۵	۹۴۶	۹۴۷	۹۴۸	۹۴۹	۹۵۰	۹۵۱	۹۵۲	۹۵۳	۹۵۴	۹۵۵	۹۵۶	۹۵۷	۹۵۸	۹۵۹	۹۶۰	۹۶۱	۹۶۲	۹۶۳	۹۶۴	۹۶۵	۹۶۶	۹۶۷	۹۶۸	۹۶۹	۹۷۰	۹۷۱	۹۷۲	۹۷۳	۹۷۴	۹۷۵	۹۷۶	۹۷۷	۹۷۸	۹۷۹	۹۸۰	۹۸۱	۹۸۲	۹۸۳	۹۸۴	۹۸۵	۹۸۶	۹۸۷	۹۸۸	۹۸۹	۹۹۰	۹۹۱	۹۹۲	۹۹۳	۹۹۴	۹۹۵	۹۹۶	۹۹۷	۹۹۸	۹۹۹	۱۰۰۰	۱۰۰۱	۱۰۰۲	۱۰۰۳	۱۰۰۴	۱۰۰۵	۱۰۰۶	۱۰۰۷	۱۰۰۸	۱۰۰۹	۱۰۱۰	۱۰۱۱	۱۰۱۲	۱۰۱۳	۱۰۱۴	۱۰۱۵	۱۰۱۶	۱۰۱۷	۱۰۱۸	۱۰۱۹	۱۰۲۰	۱۰۲۱	۱۰۲۲	۱۰۲۳	۱۰۲۴	۱۰۲۵	۱۰۲۶	۱۰۲۷	۱۰۲۸	۱۰۲۹	۱۰۳۰	۱۰۳۱	۱۰۳۲	۱۰۳۳	۱۰۳۴	۱۰۳۵	۱۰۳۶	۱۰۳۷	۱۰۳۸	۱۰۳۹	۱۰۴۰	۱۰۴۱	۱۰۴۲	۱۰۴۳	۱۰۴۴	۱۰۴۵	۱۰۴۶	۱۰۴۷	۱۰۴۸	۱۰۴۹	۱۰۵۰	۱۰۵۱	۱۰۵۲	۱۰۵۳	۱۰۵۴	۱۰۵۵	۱۰۵۶	۱۰۵۷	۱۰۵۸	۱۰۵۹	۱۰۶۰	۱۰۶۱	۱۰۶۲	۱۰۶۳	۱۰۶۴	۱۰۶۵	۱۰۶۶	۱۰۶۷	۱۰۶۸	۱۰۶۹	۱۰۷۰	۱۰۷۱	۱۰۷۲	۱۰۷۳	۱۰۷۴	۱۰۷۵	۱۰۷۶	۱۰۷۷	۱۰۷۸	۱۰۷۹	۱۰۸۰	۱۰۸۱	۱۰۸۲	۱۰۸۳	۱۰۸۴	۱۰۸۵	۱۰۸۶	۱۰۸۷	۱۰۸۸	۱۰۸۹	۱۰۹۰	۱۰۹۱	۱۰۹۲	۱۰۹۳	۱۰۹۴	۱۰۹۵	۱۰۹۶	۱۰۹۷	۱۰۹۸	۱۰۹۹	۱۱۰۰	۱۱۰۱	۱۱۰۲	۱۱۰۳	۱۱۰۴	۱۱۰۵	۱۱۰۶	۱۱۰۷	۱۱۰۸	۱۱۰۹	۱۱۱۰	۱۱۱۱	۱۱۱۲	۱۱۱۳	۱۱۱۴	۱۱۱۵	۱۱۱۶	۱۱۱۷	۱۱۱۸	۱۱۱۹	۱۱۲۰	۱۱۲۱	۱۱۲۲	۱۱۲۳	۱۱۲۴	۱۱۲۵	۱۱۲۶	۱۱۲۷	۱۱۲۸	۱۱۲۹	۱۱۳۰	۱۱۳۱	۱۱۳۲	۱۱۳۳	۱۱۳۴	۱۱۳۵	۱۱۳۶	۱۱۳۷	۱۱۳۸	۱۱۳۹	۱۱۴۰	۱۱۴۱	۱۱۴۲	۱۱۴۳	۱۱۴۴	۱۱۴۵	۱۱۴۶	۱۱۴۷	۱۱۴۸	۱۱۴۹	۱۱۵۰	۱۱۵۱	۱۱۵۲	۱۱۵۳	۱۱۵۴	۱۱۵۵	۱۱۵۶	۱۱۵۷	۱۱۵۸	۱۱۵۹	۱۱۶۰	۱۱۶۱	۱۱۶۲	۱۱۶۳	۱۱۶۴	۱۱۶۵	۱۱۶۶	۱۱۶۷	۱۱۶۸	۱۱۶۹	۱۱۷۰	۱۱۷۱	۱۱۷۲	۱۱۷۳	۱۱۷۴	۱۱۷۵	۱۱۷۶	۱۱۷۷	۱۱۷۸	۱۱۷۹	۱۱۸۰	۱۱۸۱	۱۱۸۲	۱۱۸۳	۱۱۸۴	۱۱۸۵	۱۱۸۶	۱۱۸۷	۱۱۸۸	۱۱۸۹	۱۱۹۰	۱۱۹۱	۱۱۹۲	۱۱۹۳	۱۱۹۴	۱۱۹۵	۱۱۹۶	۱۱۹۷	۱۱۹۸	۱۱۹۹	۱۲۰۰	۱۲۰۱	۱۲۰۲	۱۲۰۳	۱۲۰۴	۱۲۰۵	۱۲۰۶	۱۲۰۷	۱۲۰۸	۱۲۰۹	۱۲۱۰	۱۲۱۱	۱۲۱۲	۱۲۱۳	۱۲۱۴	۱۲۱۵	۱۲۱۶	۱۲۱۷	۱۲۱۸	۱۲۱۹	۱۲۲۰	۱۲۲۱	۱۲۲۲	۱۲۲۳	۱۲۲۴	۱۲۲۵	۱۲۲۶	۱۲۲۷	۱۲۲۸	۱۲۲۹	۱۲۳۰	۱۲۳۱	۱۲۳۲	۱۲۳۳	۱۲۳۴	۱۲۳۵	۱۲۳۶	۱۲۳۷	۱
-----	----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	---







